

عَلَّمَ

عَلَّمَ

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم



بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نبيه المرسل سيدنا محمد وآله وصحبه وأولي المنهج لا عدل  
 اما بعد فقد احقر خدمه احاديث نبويه ومطالع حواشي المحضرات عليه راجي رحمت باري ابو الطيب صدوق بن حسن بن علي الحسيني القنوجي  
 البخاري كان الله له مواضع كل شيء ووقاه عن شر كل حي كما هو في حق الله تعالى وتوفيق التي وتاميد رسالت پناه  
 وبتكبري كره وخدمت اين علم شريف واهل مي در مقام مقامت بنشاندهايت كتاب بركت نصاب بلوغ المرام من ادلة الاحكام را كه در كتب  
 مختصه الاحكام حديثه بزرگوار و قبول ممتاز است و بسبب غايت صحت و نقد سرفراز شرح كند و آنچه در كتب قوم ديده و آن بيشتر است و هر چه بخاطر فائز  
 رسيده و آن كتر است ايد او فايد و بطالبان رساند جميع از اهل علم كه همت بر تعلم و تدريس مي گماشته اند و عذر عدم تيسر شروع آن درين ديار و روزگار  
 پيش ساخته فرمودند كه اگر شرحي بزيان فارسي باشد و جامع روايت و در ايت بود هر اينه نفع آن اعم و شمل فائده كمال باشد پس در شرح بزيان فارسي  
 شروع كرد و جاده اختصار و همود تا شرح موافق بمرجع باشد و الا مجال اطالان در آن اگر عايت طريقه شرايح كرده شود و از هر نقيه و قطيعه بحث رود بسيار است  
 اما نظر در اينجا صرف بر حل مشكل و كشف محض و تحقيق مقاصد كتاب تبين مسائل ابواب بروج تحقيق و صواب با ذكر جرح و تعديل و اوان از كلام حفاظ ثقات  
 و محدثين اثبات است نه بر ضبط اقوال كسان و آراي رجال بسط كلام در آن و معذرا در حذرات خود كتابي بس مفيد و شرعي بس نفيس و سديد آمده و در  
 افاضه احكام عبادت و معاملات و تميز بخلق مغني از محل مجلدات كبار افاده نامش مسكن اختتام في شرح بلوغ المرام نهاده شد و كان ذلك في سنة  
 ست و ثمانين مائتين و العاشره على صاحبها الصلوة و النجاة اميد و اكر از حضرت باري تمت كلمه و نعمت نعمته آنست كه امروز اين خدمت را خالص بر  
 وجه كرم خود گردانيده مثل شروع بقبول بارگاه خود سازد و فزوا كاتيب حروف را بكم آتي لا اضيق عمل عاملي فتشكمه از ارجر كتابت و صرف وقت  
 در آن كه دخل عبادت مست و كدام عبادت محروم نگردانند علي بايشا و قد ير و بالا جابه جديده و سلسله سندان كتاب باز محرم سطور تا مصنف مبرور بستره و سط  
 متصل است و در ثبت مسطور و ترجمه حافظه مصنف يعني حافظ امام شيخ الاسلام الثبتي الحجه باوي الناس اللحيه غايمة الحفاظ العالم الرباني شهاب الدين

ابو الفضل احمد بن علی بن محمد بن ابی الحسن المکلفی اسقلانی المصری الشافعی رضی اللہ عنہ وارثہ وجعل الجنة نزلہ وما وادہ در کتاب تحائف النبلاء المتقین با حیار  
کثیر الفقہاء المحدثین نوشتہ شدہ در اینجا با اختصار حریف چند قلمی میشود زیرا کہ قد تصنیف از تصنیف پدید است و گویا نسبت کتاب حسب انصابت پس توان گفت  
کہ تولدش بہ نوہم شعبان سنہ ثلث و سبعین و سبعمائۃ در محرم و نہ مصر اتفاق افتاد چہار سالہ بود کہ والد بزرگوارش در گذشت چون پنج سالہ شد بمکتب نشست  
و کا و سرعت طبع بسیار داشت یک سورہ را در یک روز یاد میگرفت چون بعمر شعور رسید در طلب علم با سکندریہ و قبرس و شام و حلب و زلہ و بیت المقدس و حجاز  
و یمن شتافتہ و جمعی غفیر از شیوخ وقت در یافتہ یکے از او عینہ علوم گردیدہ سموعات فی بیش از وصف و حضرت جملہ روایات خود را در تالیفی فراہم کردہ و جمع ہوتا  
نام نہادہ ہمہ آن شاہد عدل بر کمال فضیلت اوست تصانیفش زیادہ بر یکصد و پنجاہ کتاب است و ہمہ قبول و معتبر و از توالیف شیخ جلال الدین سیوطی محکم تر از  
تصنیف سیوطی اگرچہ در عدد و بیشتر است اما تصانیف و کثرت فوائد و تحقیقات زوائد و ابلغ و اکثر و مضبوط و اتفاق عبور و عبور و علمش از علم سیوطی اتم وافر  
چنانکہ بر عالم متبحر پوشیدہ نیست از نجاست کہ مشایخ او قائل شدند بجلالت و عظمت و درین علوم و ترجیح دادند او را بر خود در احتضار این فنون از تصانیف  
اصحاب فی معرفۃ الصحابہ و احوال المرسلین و احوال العشرہ و تسان المیزان و تحمیل المنفعہ فی رجال الاربعہ و ہدایۃ الرواہ فی تخریج احادیث المصابیح و مشکوٰۃ و اثباتہا  
بآباء النعم و اللہ و الکامنہ فی اعیان المائۃ الثمانہ و تخیص الحبر فی تخریج اخبار الرافعی الکبیر و احتفال ببیان احوال الرجال و تہذیب التہذیب و مختصر شمسینی  
بقریب و تہذیب الفکر فی معنی اہل الاثر و التثویق الی وصول المہم من التخلیق و عمدہ تصانیف ایشان کتاب فتح الباری شرح صحیح البخاری است درودہ جلد  
ضخیم و مقدمہ اوسمی ہدی الساری در یک جلد کلاں مشتمل بر جملہ مقاصد شرح جزئیات و چون این شرح تمام شد مصنف در ولیمہ آن پانصد دینار سرخ  
صرف نمود و در حیاتش بحدی شہرت قبول گرفت کہ نسخہ از ان بقیمت نہ صد دینار رسید و ملوک اطراف آنرا بشرا و است کتاب طلبیدند محمد بن علی بن محمد  
شوکانی را کہ قاضی القضاۃ صنعاء بود و میرثنہ اجتناب رسیدہ گفتند شما ہم شرم بر بخاری بنویسید فرمود لا بجرۃ بعد الفتح یعنی بعد فتح الباری  
حاجت شرح دیگر نیست لطیف این جواب بر طبع لطیف غیر مخفی است در قرأت کتب حدیث عجائب بسیار از وی نقل کردہ اند از انجملہ آنکہ صحیح بخاری را درودہ  
ختم کردہ و ابن ماجہ را در چہار مجلس خواندہ و حجم صغیر طبرانی را کہ یکینم ہزار حدیث دارم مع الاسناد و بین النظر والعصر تمام کردہ و سنن کبیر نسائی را درودہ  
خواندہ ہر مجلس قریب چہار ساعت بخومی بود کہ در عرف ہندوہ و دقیقہ باشد و در دمشق بہت اقامت خود کہ قریب و نیم ماہ بود صد جلد کتب حدیث بر آفادہ مردم قرائت  
کرد و شغل عبادت و تصنیف جزین اوقات ہی بود و ہرگز خیالی نہشت یکی ازین سبب کہ سیکرد مطالعہ یا تصنیف یا عبادت مردم دور دست تصانیف او را در حیات او طلبیدند  
خصوصاً این کتاب بلوغ المرام کہ در تفریح احادیث و احکام نظیر شریک این اختصار اسلام تالیف نیافتہ سید علامہ مجتہد العصر محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الیامانی در جواب  
استفتائے بعض اعلام نام این کتاب بنجلہ کتب معتبرہ قابل العمل مستند نقل برودہ اند و آنرا براسے علی الحدیث نشان دادہ و فضائل و مناقب وی رحمہ اللہ نقل  
بیش از ان است کہ درین کتاب کجید سخاوی در ترجمہ او کتابے مستقل نوشتہ و الجواہر والدرر فی ترجمہ الحافظ ابن حجر نام کردہ و فائز و قافہ مصر اتفاق افتاد  
دوم ذی قعدہ ہذا سال در گرفت و ستمر ماند تا آنکہ شب شنبہ بہت جو شدم ذی قعدہ سنہ انتہین و خمسین و ثمان مائۃ بعمر مئتا و نہ سال بخوار رحمت الہی انتقال فرمود و در  
قراۃ صغری متصل مزار بنی الخزولی در تربت امام ہمام شافعی رضی اللہ عنہ بیا سوز و در جنازہ او از وحام خلق بسیار شد و باو شاہ وقت بنفس نفیس خود جنازہ او را  
بر پوش خویش گرفت بعدہ امر او را ایمان دست بدست تالیف فرمودہ و در کربان بر این آن خزینہ علوم را بریز خاک سپردند شہاب الدین حجازی در ترجمہ ایشان  
فصیدہ طوبیہ افشا کردہ است کہ تمامش بہ حسن المحاضر و السیوطی و اتحان النبلاء لکنا بحروف مرقوم است اولہا نظم کل البریۃ للمنیۃ صائرہ و وقفی لہا  
شیافشیا صائرہ و والتفس ان نصبت بذانحت وان + لمر توضح کانت عند ذلک خاصہ + وانا الذی راض باحکام مضت + عن  
ربنا اللہ المہم صابرہ + لکن شئت للعیش من بعد الذلک + قد خلت افکار منا حائرہ + ہو یغیم الاسلام المعظم قد + من کار او جد عصی اللہ



الی آخر القصیدہ محسوس و درین شوی این شرح حضرت ایشان را بخواب وید طویل القامه نحیف الجثه طویل اللحمه مخلوق الراس گویا قصیده در نعت  
 انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نشان می دهند و التفاتی عظیم بجانب فقیه و مداند میدانم که این خواب لیل قبول این شرح است بشه الحمد للکون قوت آن مد که شرح در شرح کتاب  
 کنیم و بزبان حال لسان قال نعم الحمد لله تمام افراد حمد از هر جامد بر هر محمودیکه باشد در برابر هر نعمت بر هر صفت کمال بر هر معنی و بر وجه و بر وقت و بر مکان از  
 ازل تا ابد بر وجه دوام و اتصال ثابت است مرخالی را و راجع و آمل باو است و مخصوص است بذات اقدس و می شهر حمد را با تو نسبی است و درست  
 بر در هر که رفت بر در نیت و کیف که بخشنده جمیع نعم و رب تمام عالم و خالق همه کائنات و منصف جمیع کمالات و مفيض کل خیرات و خالق افعال جمله  
 عباد و توفیق دهنده ایشان و اقتدار بخشنده همگان او است پس از او است بلکه همه او است ع الا کل شیء ما خلا الله تامل شهر عقل در اثبات  
 وحدت غیره میگردد چرا و انچه نیستی هیچ و انچه جز حق باطل است و با قطع نظر از وجود حمد گویان و ستایش کنندگان حمد و می سبحانه بذات کامل الصفا  
 خودش در کلام قدیم به رب آیات و اظهار کمالات و افاضه الآلاء و اسبغ نعمای عظیم باقی و ثابت است و با وجود آن چون امر کرد عباد را به ثناء و تحمید ذات حمید و  
 شکر نعم غیر عدیه خود واجب شد استئصال این امر نمودن و زبان بشکر احسان حضرت وی کشودن پس گفت مصنف علی نعمه الظاهره و الباطنه بر نعمت  
 او که آشکار و پنهان است ما خود است از کرمه و استبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه بهیقی در شعب الایمان از عطا آورده که گفت پرسیدم  
 ابن عباس ازین آیت گفت این آیت از کنوز علم من است پرسیدم انحضرت را صلعم از آن پس فرمود نعمت ظاهر تشویه خلق تحت و باطن پوشیدن عیب  
 تو اگر ظاهر کند از دشمن گیه نترکسان تو من سوا هم فرمود پس پرده بپند علمای بد و همون پرده پوشد بالاسه خود و نعم قابل همسایه نمی بیند  
 و میخورد خدای بپند و می پوشد و دلی این البخار از ابن عباس باین لفظ روایت کرده اند که پرسیدم رسول خدا صلعم ازین آیت فرمود نعمت ظاهر سلام است  
 و برابر کردن آفرینش تو و انچه اسبغ کرده بر تو از رزق خود و باطن انچه پوشید از عمل تو و در حفظه موقفا آمده که ظاهر اسلام است و باطن انچه پوشید از  
 ذنوب و عیوب و حدود و اخراج این مرد و یعنه و جهاد گفت نعمت ظاهر لا اله الا الله است که بزبان است و باطن در دل است اخراج عن سعید بن منصور و این  
 جریر و شرح تفسیر بای دیگر نیز کرده اند اما تفسیر مفعول تفسیر سلف اولی تر با عماد است قد یصاح و حدیثا در زمان قدیم و حدیث یا بر جنس نعمت که قدیم  
 و حدیث است چه نیت سبب باری بر آبا گویا بر انا است و در هر آن از آیات با خصوص بن کس هم شهو است از همین نفع موع و روی تا وقت تکلم و س  
 بدان بل تا بقا حکایت در ایدان بل تا ابد بعد و دخول جنان و شمار این نعم خارج از مقدور بشر است كما قال تعالی و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها  
 یکی از جمله نعم نعمت النفس است یعنی هر نفسی که فرو میرود و مخرج است و چون بر می آید مخرج ذات هر نفسی که فرو رفت اگر بیرون نیاید آدمی هلاک شود و آنکه بر  
 آمد اگر فرو رود نیز هلاک گردد پس هر نفسی و نعمت موجود است و بر هر نعمت شکاری واجب گویند آدمی در هر روز و شب بست و چهار هزار نفس میکشد باین  
 حساب هر روز و شب چهل و هشت هزار بار شکر باید گفت تا از عمده شکر نعمت النفس باید و تعب این نظایر است لیکن چون یکبار بگوید الحمد لله رب العالمین  
 علی جمیع نعمایم امید است که این غرض حاصل شود و از انچه نعمت وجود است که از ظلمت عدم بنور وجود آورده و بعد از ایجاد و بخله بشر عقدا آفرید تا لایق محبت  
 و معرفت وی شود و بعد از آن از دیدار و غیر ذلک استحق کردیم و از جمله حیوانات و جمادات که مال آنها بفنا و عدم است نگردانید باز از میان بشر را نعمت  
 اسلام ممتاز کرد و از جمله کفار با لکین و مبتدعه ضالین نگردانید الحمد مد علی نعمه الاسلام باز از جمیع مردان گردانید زنان که ناقصات عقل و دین اند و از مرتبه نبوت  
 و امامت کبری صغری و تنویر میراث محروم اگر چه در باقی نعم شرکت دارند و سببی عظم اند از برای عمارت عالم و تکثیر آدم و نسل جنی آدم باز از جمیع آزادان که اهل  
 تصرف و حکومت اند گردانید از جمله مملوکان که مشهور و عاجز از تصرف اند باز چون از جمله ذکور گردانید فحول گردانید از جمله عتینان و مخنثان و غشی و خواجهرایان  
 باز چشم سلامت از نابینائی و احوالی و شب کوری و گوشه سلامت از گزشتی و زبانی سلامت از گنگی و فساد حاسته ذوق و پائی سلامت از لنگی و دوپستی سلامت

از شبل مرده و خنجر و تی سلامت از بزم و بر صحرای دیگر امضا و دست سلامت از جنون و بالین و لیا و بیستی سلامت از شست و لطف فرموده باز از فقر ای عاجز و مظلوم گروانیده نه از جمل و اغنی و غلبه و اعوان ایشان که یاری می دهند ایشان را بر ظلم و جور و کجای و شکر این نعمت گذارم که نه زور مردم از ازاری ندارم و چون حال اعوان ایشان این باشد خود حال آن ظلم چه خواهد بود **احشروا الذین ظلموا و ازواجهم** در قضا و احمدی کتب حنفیه آورده که حاکم و حجام و دباغ و کتاس یکدیگر را کفو اند اما بنسب خاصست که کمینه ترین قوم اند یعنی آنها که خدمت ظالمان کنند اعانت ایشان بر ظلم نمایند و در ظلم صفت حساست که ظالم مال خون مسلمان میخورد و پاک ندارد و **فرو** لغتم اهل ستم چه طائفه اند گفت گرگ و گوسفندی چند باز ما را رزق داد و آنحضرت توکل مالمسی از اسباب حرفت و صنعت پاک چون کتابت و تجارت و زراعت و خیاطت و قصارت و مانند آن نه یکسب ناپاک و محقر چون دباغت و حجامت و کنکما و تصابی و نه یکسب شریف که در وی شقت بسیار باشد چون آهنگری و جابر کوبی و میزیم کشی و سنگ تاشی و در دیگر کسب و کار و در آن باجمله نعمتها و اشراف نیست قدیم باشد یا حدیث **قطعه** اگر زاول و آخر تمام جمع آیند که راه شکر خدا عز و مجد پویند با اتفاق در سجده آن بر نهند با جماعه گفتگوی آن جویند بصد هزار زبان گر کنند ممکن نیست که حمد و شکر کمین نعمت خدا گویند **والصلاة والسلام على نبينا ورسوله** و رحمت خدا و سلامت او نازل باد بر پیغمبر و فرستاده او که هم سامی و نام نامی او **محمد مصطفی** احمد محبت است **صلی الله علیه و آله و سلم** شتق از محمد مجمل شده و همین یعنی کثیر انحصال الی محمد علیها نما محمد غیر من البشر پس این ابلاغ است از محمود زیرا که این با خود است از مزید و آن با خود است از ثلثی و ابلاغ است از احمد که افضل تقضیت است از محمد و در معنی احمد و قول است یکی آنکه یعنی احمد الحامدین است و دیگر آنکه یعنی اکثر المحمودین من الله است و در مسأله خلاف و جدالت و مختار هاست که ذکر کردیم و قرره المحققون حافظ ابن قیم رحم در اعلی و المعاد در بیان و اطاعت کرده و منصب نبوت و رسالت منصب غایت عمده و کالت است از طرف خدا عز و جل که یکی از بنده گان دوی بقول خود بی سابقه خدمت و کسب می بخشد و باین تشریف شریفش ربی نوع وی می نوازند تا بواسطه این تکریم از الله عز و جل و از ارحم خلق مخل نموده با صلاح معاش و معاد جمله عباد کوشد و ایشان را از وادی ضلالت و هلاک بساحل هدایت و نجات برد و بسعادت داین فلاح کونین فائز گرداند و کند استحقاق این گروه باشکوه بصلوة و سلام بعد حمد بکلام و در حدیث ضعیف آمده که هر کلام که در وی ذکر نکنند خدا را و در نفرستند بر پیغمبر آن کلام اقطع و محقق البرکت است **اخرجه الی** و **الحافظ عبد القادر** را با وی فی الاربعین عن ابی هريرة رضی الله عنه و آله و صحبه و رحمت و سلام خدا باد بر اولاد و یاران او و مراد بآل بنی هاشم اند که صدقه بر ایشان حرام است خصوصاً بنی فاطمه و در صحیح صلوات هر جا که لفظ آل آمده مراد بدان همین ایشانند عامه مسلمی است چنانکه بعضی گمان کرده و حدیثی که درین باب حجت آورند زو اهل معرفت بحديث در صحت وی سخن است و بر نبوت نرسیده و آوردن آل در اینجا برای امتثال امر حدیث تعلیم است چنانکه در کتاب الصلوة بیاید و از وی معلوم میشود که تا صلوة بر آل نفرستند اتیان بما مورد حاصل نیست **فرو** الهی محی بنی فاطمه که بر قول میان کتم خاتمه و در مراد بصحبه هم جمع صاحب است اقوال است مختار مصنف در تخریج الفکر آنست که ضیائی کسی است که ملاقات کرد آنحضرت را و یمن بود و مرد بر اسلام و وجه شارب ایشان بودن ایشان است و اسطر در ابلاغ شرائع بسوی عباد الذین ساروا فی نصیحة دینه سبب احشیت آنها که رفتند در یاری دادن دین او رفتن شتاب آیین صفت آل احباب هر دو راست و مراد بسیر جد و اجتهاد و نصر عنون است و درین نام وضع الهی است که داعی اصحاب عقول است قبول ما جابر از رسول است و در وصف کردن ایشان باین صفت اشارت است باینکه استحقاق ایشان بزرگ و دما از اینجا است و علی اتباعهم الذین و **و ثلوا العلم و رحمت و سلام خدا باد بر پیروان ایشان** آنها که وارث شدند علم ایشان از آن علم کتاب و سنت است مراد باتباع تابعین اند بلکه جمعی متبعین کثر الله سوادهم و جعلنا منهم و العلماء و ذرئة الانبیاء و عالمان ایشان پیغمبران اند اقتباس ساز حدیث شریف که علما و ذرئة انبیاء اند و تحقیق انبیاء اند داشتند و درهم و دینار را جز نیست که گذاشتند علم را پس هر که



گرفت آنرا گرفت بهر بزرگ رواه احمد و ابو داود و الترمذی ابن ماجه و الدارمی و ابن جبان من حدیث ابی الدرداء متذکر این حدیث مضطرب  
 ها سناوست و ابن جبان دارقطنی در علل تضعیف می کرده اند و ذکر کرده آنرا بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق یعنی بغیر اسناد و باجمله معنی وی صحیح است و  
 مشارسید محمد الامیر الیمینی هم بقوله نظم العلم میراث النبی حکما فی النص والعلما هم وراثته + ما خلف المختار غیر حدیثه  
 فیما نذاک متاع واثاته + فلنا الحدیث وراثته نبویه + و لكل محدث بدعه احداثه + فاذا اردت حقیقه تدکر  
 لمن + وراثته فکرت ما میراثه + اگر چه بهر وارثا و موروثا چه بزرگ اند این ارث و موروث فرد و زیر یک چنین شهر باری چنان  
 جهان چون نگیرد و قرار بچنان + وارثا نظرت بسوی اتباع و موروث بسوی من تقدم و دوروی از اقسام بدیع لغت و نشرشوست و بجهل  
 که عام باشند هر دو صفت بسوی هر یک از اهل صحاب اتباع زیر که اهل صحاب ارث علم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اند و اتباع و ارث علم ایشان هم  
 و ابرئو ان و مؤوؤو ان و چنین اتباع و ارث علم من تقدم اند و اتباع و ارث علم ایشان و این اولی است بنا بر عموم اما بعد کلمه است که چون  
 شخصی کلامی بر سلبی راند و خواهد که اسلوبی دیگر بیاورد و گوید اما بعد و علما اختلاف دارند در سیکه اول باین کلمه تکلم کرد و مصنف در فتح الباری گفته  
 در حدیث مرفوع از ابی موسی شحری آورده که اول کسی که تکلم کرد باین کلمه داود و پیغمبر است علیه السلام و گفته اسنادش ضعیف است و در حدیث موقوف از  
 شحری آمده فصل خطابی که داود علیه السلام را داده بودند و در قرآن مذکور است و انشکاه الحکمة و فصل الخطاب همین کلمه است و بعضی  
 گفته اند که اول تکلم باین عبارت بن قحطان است و قیل کعب بن لؤی و قیل سبحان بن اعل و قیل قیس بن ساعده و قول اول شبهه و اثبت است و جمع  
 کرده اند میان این اقوال باینکه اولیت در اول حقیقی است و در بواقی اضافی انتهی فلهذا مختص بعد حمد و صلوة پس این الفاظ و معانی که در ذمت  
 مختصری است یشتمل محتوی علی اصول بر اصلا و اصل شیء افضل شیء باشد کما فی القاموس الا دلة جمع دلیل است و آن در عرف اصولیین  
 چیزی است که ممکن شود توصل نظر صحیح در آن بسوی سطلوب خبری و نزد اهل میزان انچه لازم آید از علم بدان علم بجز دیگر و آفات اصول بسوی اوله اضافی  
 بیانی است اسی اصولیکان لکما و آن چهارست کتاب سنت و اجماع و قیاس الحدیث ثبوت صفت اصول است مخصوص از غیر حدیث و این نسبت  
 بسوی حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم للاحكام جمع حکم است و آن نزد اهل اصول خطاب خداست که متعلق باشد بافعال مکلف من حیث  
 انه مکلف و آن پنج قسم است و جوب و تحریم و ندب و کراهت و اباحت الشیء عبیه وصف احکام است و مخصوص است از عقاید و شرع چیز  
 است که مشروع کرد آنرا خدا تعالی برای بندگان خود کما فی القاموس و دریافت این احکام موقوف است بر بیان پیغمبر و بیان پیغمبر وحی است اگر چه متکلم نیست  
 و هر چه جزاوست متفرع بروت و صحت فرع وقتی است که مطابق اصل باشد و از اینجا معلوم میشود که امت را در هیچ وقت از اوقات چاره نیست از عرض  
 مجتهدات بر سنت و قبول کردن انچه موافق است و رد کردن انچه خلاف است و لهذا در سلف هیچ یک بعد حفظ کتاب الله صاحب شرف نمیشد مگر با نفاذ  
 حفظ احادیث و معظم و نفوس نه کردید مگر بقدر سماعت اخبار و همیشه این علم از زمان نبوت خلفا بعد سلف اهل و اشراف علوم ماند و رغبت های مردم  
 در آن متوافر شد و همه بر تعلم و تعلیم آن مستغطف گردید تا آنکه در طلب می مر حلاطی کردند و بلاد و دور دست را شرفا و غربا و تحصیلش بقدم سیر  
 و سیاحت پیمودند و احادیث را از رجال می بلا واسطه گوش کردند و چنانکه شنیدند بچنان سلف تفاوت حرفی پسینان رسانیدند تا آنکه مشایخ  
 و دواوین این علم بهم رسید و باین حکمت تدبیر دین مرضی حق بے تحریف غالبن تاویل جالبین و انتحال بطلین تا امر و محفوظ ماند و در هر قرن تدوین  
 و ترویج وی باحکام متنوعه از تدلیس و تالیف و تحقیق جاری ساری ماند و لهذا احمد حردقه تحریر ابالغا نوشتم این مختصر را نوشتنی رسنده در قاموس  
 گفته تحریر کلام تقویم است و بالغ جبه و جدوت وی در چند چیز است یکی آنکه حدیث را نسبت کرد بسوی مخجج وی و گفت اخراج فلان دوم آنکه تکثیر

گرد و اخراج و قناعت نکرد بعض ثنائیت شود که این حدیث در دو این اسلام ثابت است سوم آنکه نام هر کسی را که تصحیح یا تحجیم یا تضعیف می کرده  
از این اہل حدیث ثنائیت شود که اول کرده اند کذا ایضا اعلام چهارم آنکه متبع کرد طرق حدیث را و بیان کرد صحت و علت و در بعضی طرق پنجم آنکه اخراج کرد حدیث  
را از معادین و قناعت نکرد در صحاح مستمسک ششم آنکه اختیار کرد در هر حکم حدیث را که صحیح و اثبت حدیث بود و در آن باب ترک اربعه احادیث را  
که تکلم کرده بودند اہل حدیث در آن و این در احادیث غیر صحیحین است از مساند و منہج جامع و غیره باینکه احادیث بخاری و مسلم جمع علیہ صحت است و نیست  
شرط عمل کردن بر آن بحث از احوال احادیث آن ہفتم آنکہ احادیث طویلہ الذیل را برنجی مختصار کرده کہ در اصل متن تفاوتی و ظلمی و روندادہ و تقدیمی و تاخیری  
در این اہو نیافتہ بلکہ من حیث ہو ہو باقی مانده ہشتم آنکہ بنای کتاب بر طریقہ کتب فقہ نمادہ و ابواب را بر ترتیب فقہا نوشتہ پس این مختصر ہم کتاب حدیث  
ست و ہم کتاب فقہ ہم آنکہ بعض احادیث را در بعض مواضع مکرر آورده و در ایرادش تفقہ دقیق و نظر عمیق بکار برده اما این نوع بس قلیل است از دوسہ جا  
بیش نیست ہم آنکہ زیادات احادیث را کہ در طرق و روایات دیگر ثابت شدہ بود و ہر یک از ان دلیل حکمی تواند شد با بیان تخریج و ترجیح و تعدیل ایراد نمود  
و گفتہ ز اولان کذا و فیہ کذا نیز ہم آنکہ بعد کتب عبادات و معاملات کتاب جامع آداب ہم افزودہ تا علی باب غلبہ از اخلاق و اطاعت و اعانہ باطن ہم محروم ماندہ و اندام  
آنکہ اول ہر مذہب از مذہب رابعہ کہ بصحت ثبوت رسیدہ بود و بے جنبہ هیچ کی ایراد کردہ سیزدہم آنکہ در ذکر جرح و تعدیل اختصار فائق و بجا بلائی بکار برده  
و معانی کثیر را در الفاظ سییر آورده و این ہمہ اول دلیل است بر غایت فضل کمال او درین علم و اگر کسی اسعان توجه نماید وجہ دیگر ہم پیدا میتوان کرد  
و ہائے التوفیق کیصیر من بحفظہ من یلین اقرانہ نابغا تا شود ہر کہ یاد کرد این مختصر را در میان ہمسران خود عظیم الشان آقران جمع فرق  
قاف و کون را بمعنی کفو مثل و تالیف بنون موصوہ و معجزہ از بیخ بالفتح بمعنی ظاہر شدن و شعر بنیکو گفتن کہ بے آنکہ در اصل شاعر بودہ باشد و همچنین ہنوع  
ہائیم در قاموس گفتہ تا بعد از بزرگ شان یعنی حافظ این مختصر بسبب آنکہ ادوہ احکام یا دوداد بزرگ عصر و ممتاز ہر سمت چہ ہار و قہول فروع احکام بر  
در یافت حفظ اصول اسلام است اما درین زمان ہمتا بحدی کوتاہی کردہ کہ این مختصر مختصرات را ہم باقی گیرند تا بکتاب مبسوطہ علم حدیث چہ رسد و یستعین  
بہ الطالب المستندی و مدد جوید بان طالب ادوہ احکام شرعیہ حدیثیہ ابتداء کنندہ در علم حدیث زیرا کہ مصنف قریب کرد بر این وی اول را و مذہب  
ساخت آنها را درین مختصر اہل حدیث را مرتبہ ہاست یکے ازان طالب است کہ عبارت است از راعب مبتدی و علم حدیث دوم محدث کہ تحصیل علم است و معنی  
درایت است و شیخ و امام و معنی اوست سوم حافظ کہ یک لک حدیث را با متن مسند یادداشتہ باشد چہاں ہم کہ حافظ باشد لک حدیث را با متن و مسند  
و جرح و تعدیل نزوات و تاریخ و وفات آنها پنجم حافظ کہ علم او محیط جملہ احادیث مرویہ باشد بر صفت مذکورہ شیخ ابراہیم بن نجوسی رح و مولیہ لدنیہ شرح شامل محقق  
نقل کردہ کہ ابن ابی حاتم در کتاب الحج و تعدیل از نہ ہری نقل نمودہ کہ پیدا نمیشود حکم مگر در ہر چہل سال انتہی گفت کاتب حروف عفا اللہ عنہ این مگر در زمانہ زہری  
و پیش از وی بودہ باشد ورنہ استغفار شاہد است کہ در ہر چہل سال حافظ ہم بر بخاستہ تا بحکم چہ رسد بلکہ درین زمانہ محدث ہم مفقود شدہ تا بحفاظہ چہ رسد  
الاما شاء اللہ بلکہ درین وقت کہ ما در انیم طالب راغب ہم عزیز الوجہ دست تا بر محدث چہ رسد آرسے دصد و از ہم از ہجرت و او اہل این صند و بعض اقطار  
عرب ازین مخرجین شریفین بعضی محدثان بودہ اندام و از امثال آنها ہم نشانی پیدا نیست الا من علیہ اللہ امر و در عرف مردم محدث کسی کہ شکوہ  
المصاحف و مشارق الانوار بطریق تہجی خواندہ نہ بروجہ ضبط و اتقان و از علوم انہ صرف و نحو و جزاں محروم بحث افتادہ و ہر کہ صحاح ستہ را خواندہ اگر چہ بی نقص  
نبرده باشد وی گویا بدرجہ ہجری رسیدہ و اگر یکے از صد ہزار چنان براند کہ این ہر شش کتاب را بر وجہ اتقان ضبط کردہ باشد و با جرح و تعدیل اخبار آشنا بود  
و این علم را بر طریقہ اہل علم استعمال کند او را حکم وقت باید تصور کرد و پس از ان اول قاروہ کسرت فی الاسلام و لا یستغنی عنہ الراغب المنتہی  
و بی نیاز نشود از ان راغب در علوم مستندی بالغ بطلوبہ را کہ رغبت می باشد و ہر علم استغنا ازین مختصر مذہب چنانچہ وی بعد کہ وجہ تمام و صرف وقت و مطالعہ و اوین مہلک و مہلک



مجموع است نتایج آن حاصل خواهد کرد درین مختصر نقد و تمیز و دولت مفت است و ازین جااست که می بینی علامه شوکانی و امثال ایشان را که در تصحیح اخبار  
 استفاده ازین مختصر کتب خودی نمایند و بر تحسین اعلال می اعتماد کنند و قد بینت عقب کل حدیث من اخرجته من الایمة و تحقیق بیان  
 کردم در آخر هر حدیث نام کسی که روایت کرد آنرا از امامان علیشان علم حدیث چه اصحاب کتب سته و چه جز ایشان زیرا که اعتبار حدیث از تخریج مست و حدیث  
 بی تخریج چون شتر بی مهار باشد خطیب و بیاباچه مشکوۃ گفته چون من نسبت کردم حدیث را بسوی این ایمة گویند که اسناد کردم و بر داشتیم آنرا بسوی  
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم زیرا که ایشان تحقیق آورده اند اسناد را و فارغ شده اند از آن و بی نیاز گردانیده اند ما را از آوردن اسناد انتهی لا دادة  
 لضم الاممة این بیان تخریج احادیث بقصد خیر خواهی و نصیحت است تا تخیر نشوند که این حدیث از کجاست و چون است و راوی وی کیست  
 و تخریج کدام و درینجا اشارتست بحدیث شریف که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم دین نصیحت و خیر خواهی است گفتند براس کلام فرمود براس  
 خدا و کتاب خدا و رسول خدا و ایمة مسلمانان و عامه ایشان رواه مسلم عن نسیم الداری و جریر گفته بیعت کردم بر رسول خدا بر اقامت نماز و ایتا زکوة  
 و کردن خیر خواهی هر مسلمان متقی علیه شهر نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند جو انان سعادت مندند پیر و انار اید مصنف را  
 راجع بایست که بعد قول خود من اخرج من الایمة این هم است گفت و ما قبل من الحدیث من تصحیح و تحسین و تضعیف زیرا که وی بعد ذکر تخریج حدیث در  
 غالب احادیث این هم ذکر کرده و نصیحت است بهر دو امر متعلق است فالمراد پس مراد من نه مراد مصنف زیرا که لام عوض مضان الیه است بالشفعة  
 بلفظ سبعه که بمعنی هفت است بطریق رمز و کنایه بغرض اختصار عبارات و افاده اشارت هفت کس از ایمة علم حدیث اندیکه از آنها که سر طبقه و مقدمه  
 اجماع است اهل حدیث است امام همام عالم مقام ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حبان بن اسد بن ربیع  
 بن زرار بن معد بن عدنان است که در حدیث وفقه و ورع و زهد و عبادت و مقتدای عالم بوده و ولادت وی در ماه ربیع الاول سنه یکصد و شصت  
 و چهار هجری است در او ان صغر برای طلب علم رحلت کرده و در بصره و کوفه و مدینه و مکه و یمن و شام و جزیره و بغداد و رفته از مشایخ آنجا سند حدیث کثرت  
 و سماعه و قرائه نموده امام شافعی و زبیدی بن یحیی القطان سفیان بن عیینة و امثال ایشان اساتذة وی بوده اند و محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج  
 قشیری و ابو ولید سجستانی و ابو زرع رازی و غیر ایشان تلامذه او ویند و بر و سینه شنایا کرده سندش ام الکتاب حدیث است و طبقه اول معدود در  
 حجة الله بالاطفحة کاد مسند احمد یکون من جملة هذه الطبقة ای الصحاح فان الامام احمد جعله اصلا يعرف به الصحیح  
 و التسقیم و قال مالک فیہ فلا تقبلوه انتهى و شاه عبدالغفر مذکور گشته حدیث ضعیف که در مسند احمد است بهتر است از بسیاری  
 از ان احادیث که تصحیح کرده اند آنرا متاخران گردانیده اند علی وفقه و حدیث مسند او را اسوة خود درین علم و فی الحقیقت مسندش مکن عظیم است درین  
 فن انتهی گویم سی هزار حدیث در ان فراهم نموده و باز یادت پسرش عبداللہ بن احمد قریب بمحل نزار میرسد و امروز این مسند حکم کیمیا و عنقاد دارد  
 ابو زرع گفته کتب احمد بار و دوازده شتر بود و همه را بر نوک زبان داشت و کان بحفظ الف الف حدیث و شافعی گفته برام از بغداد و نگذاشتیم آنجا متقی تر  
 و زاهد تر و عالم تر و ورع تر از وی شیخ عبد الحق دهلوی در اشعة اللمعات گفته از اقوی حجج و اکمل بر این و علو مقام و رفعت مکان قوت مذهب  
 و اجتهاد این امام اجل و اکرم آنست که شیخ شیوخ و قد وه اولیا و قطب اقطاب فرد احباب غوث اعظم شیخ محی الدین عبدالقادر رضی الله تعالی عنه  
 و ارضاه حامل مذهب تابع اقوال اوست و در حجة الاسرار نوشته کان لفتی علی مذهب الشافعی و احمد بن حنبل و مشهور و مقرر آنست که ایشان حنبلی  
 مذهب اند و ذکر ایشان در خانکه واقع است انتهی گویم و همچنین بودن شیخ الاسلام احمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام بن تیمیة حرانی و حافظ محمد بن ابی بکر  
 بن القیم چنینی جنی الله عنهم از اتباع و تلمذ علوم وی اول دلیل است بر ترجیح مذهب شی بر دیگر مذاهب اگر چه مذهب شی امروز نسبت بمذاهب دیگر

غیر الوجود است و قلیل متن عبادی الشکوز و قات وی رح در بغداد در سنہ ۵۰۰ و صد چهل و یک ہجری روز جمعہ وقت چاشت اتفاق افتاد و بعد عصر  
مدفون شد این ملک کان در وفیات الاعیان گفتہ اندازہ کردند حاضران جنازہ اورا از مردان سپہ شہت لک برآمدند و از زمان شہت ہزار و گفتہ  
کہ اسلام آوردند و روز گہمی بست ہزار از نصاری میبود و عجوس انتہی و در ترجمہ وی کتب مستغلاہ بسطہ تالیف کردہ اند پارہ از ان در حطہ و تاج النبلہ  
و کر کردہ ایم و البخاری دوم ابو عبد اللہ محمد بن اسماعیل بن منیرہ بن ابراہیم بن بردزبہ جعفی و اورا بخاری از ان گویند کہ تولد او در بخارا بودہ و بخارا  
مبنی علی علم وی و کتاب می شدہ و کاتب حروف نیز بخاری لاصل و الموطن است و عشیرہ وی منوز بسادات بخاری مشہور است و ہم کتاب بخاری را تمامہ  
سند کردہ حق تعالی از فیوض این نسبت با محروم نکرد و اند شہر فی الجملہ نسبتہ بنو کافی بود و مراہ بلبل ہمین کہ کافیہ گل شود پس است بہ بالجملہ بخاری  
مقتدای فن حدیث و امام اہل حدیث بودہ و اورا در میان محدثان ناصر الاحادیث المصطفویہ و ناشر الموارث المجدیہ و انیر المؤمنین فی الحدیث  
لقب است و علما زمان مع و عظیم او پیدا کردہ اند مسلم صاحب صحیح چون نزد وی می آمد میگفت بگذار تا ہر دو پاسے ترا ببوم امی طیب الاحادیث  
و ای استاذ الاستاذین ای سید المحدثین و وی در زمان خود حفظ احادیث و اتقان ش فہم کتاب سنت و حدت فہم و وجودت فرسکہ و قوت اجتہاد  
و استنباط فروع از اصول و وفور فقہ و کمال زہد و غایت ورع و کثرت اطلاع بطرق حدیث و علل آن و وقت نظر نظیر خود نہ داشت و مستجاب لدعوہ  
بود و در شان قاری صحیح خود دعا سے خیر کردہ افاض اللہ علیہ ما من برکات عائہ روایت حدیث از اصحاب مالک طبعہ ایشان ارد و برای سماعت  
و قرات حدیث رحلت متعددہ نمودہ و کتابہا سے متعددہ تصنیف کردہ و این کتاب صحیح و اوصح الکتب بعد کتاب اہل سنت و متواتر است تا مصنف رح  
و رحمۃ اللہ البالغہ گفتہ قد اتفق الحدیث علی ان جمیع ما فیہ ما من المتصل المرفوع صحیح بالقطع و انہا متواتران الی مصنفیہا و انہ کل من یؤمن امرہا مبتدئ  
متبع غیر سبیل المؤمنین انتہی احادیث مرفوعہ این کتاب باسقاط مکرر و ہزار و شش صد و ست حدیث است و اقرا حدیث او آنست کہ میان  
او و آنحضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم تہ واسطہ باشد و شانزدہ حدیث بعد حذف مکرر ازین قبیل است تحریر طور ترجمہ آن با فوائد و درار و دوسے  
ریختہ نوشتہ و ترجمہ حافظہ وی رح در ہی الساری و ارشاد الساری رسالہ حطہ و اتحاف النبلہ و غیرہا مذکور است و سید علامہ محمد بن اسماعیل امیر  
مینی رح ترجمہ وی در تالیف مفرود جمع نمودہ و ولادت وی و جموع بعد از نماز عصر سیر نوہم یا شانزدہم شوال سنہ یکصد و نو و دو چارہ در بخارا بود و وفات  
شب شنبہ غرہ شوال سنہ ۵۰۰ و صد و پنجاہ و شش در قرینہ خرتنگ اتفاق افتادہ چون ویرا دفن کردند بوی مشک از تربت اومی و سید شہر ہر جا کہ  
تو بگذری و برداری بی بگل روید و لالہ روید اندر نہ وی نہ گویند بے این آنکہ از تربت او ششام میگردد و خاک آنجا را بہ تبرک نمی بردند شہر جمال  
ہم نشین در من اثر کردہ و گرنہ من ایمان خاکم کہ ہستم و مسلم سوم ابو حسین مسلم بن حجاج بن سلم بن ورد بن گوشاد القشیری الشیبانی النیسابوری  
و ظنایکی از اعلام امت و حفاظ ملت و مقتدا مسلم فن حدیث است و طلب حدیث باقطار عالم رفتہ سماع حاصل نمود ابو حاتم رازی و موسی بن ہارون  
و احمد بن سلمہ و ترمذی ابن خزیمہ و غیر ہم روایت دارند از وی و تلقی کردہ اند صحیح اورا بقبول بلکہ ترجیح دادہ اند اورا بر صحیح بخاری در جودت وضع حسن  
سیاق و قلت تکرار و مسانت تلخیص و زانت تمذیب تو وی گفتہ اصح مصنف فی الحدیث بل فی علم مطلقا صحیحان لم یوجد لہما نظیر فی  
المؤلفات انتہی و بالجملہ کتاب کتالی کتاب بخاری است و مسلم شاگرد بخاری است و اعلی اسانید و سے آنست کہ میان او و آنحضرت چارہ واسطہ  
و ہشتاد و چند حدیث در صحیح وی این حال دارد و اورا تالیفات دیگر بسیار است کہ ذکر آن در اتحاف النبلہ و حطہ کردہ ایم و لا بدش در سنہ دولیت  
چارہ و بقول دولیت و شش ہجری بودہ و وفات در نیشاپور شب یکشنبہ بہشت چہارم رجب سنہ دولیت و یک و مدفن او در ظاہر بلدہ واقع شدہ  
ابوداؤد چہارم سلیمان بن شعث بن یحیی بن شہر حستانی در طلب علم حدیث ملحقا کرد و اطراف عالم بقدم سیر نمود مشلی خرق و شام خراسان و مصر و جزیرہ امیرا و از ایشان حدیث کردہ













متفق و نحو ذلك نزدیک باوست لیکن باس لایس با صدوق مامون خیار و نزدیک باوست محمد الصدوق روی عنه شیخ میزونی حدیثه معتبره و وسط صالح  
الحديث مقارب الحديث جيد الحديث حسن الحديث و نزدیک باوست صلیح صدوق انشاء الله تعالی ارجو انه لا باس و اسویرا تبیح لیکن الکذب کذاب  
و ضاع و جال یکذب یفنع و نزدیک باوست متمم بالکذب و بالوضع ساقط بالکذب استروک ترکوه فی نظر سکتوا عنه لا یعتبر به لیس شقة و لا مامون  
مستقل باوست مردود الحديث ضعیف جدا و او بمرق مطروح ارم به لیس شی لایساوی شیئا و نزدیک باوست ضعیف لیکن الحديث مضطرب الحديث منقطع  
لا یجوز به و نزدیک باوست فی مقال لیس نذاک لیس بالقوی لیس لعمدة فی خلف سطون فیمنی حفظ لیس کل انفة فی ادنی مقال بثبوت حج و تعدیل بر قول احد است علی  
و اگر در شخص هر دو جمع شوند بر جمع مقدم باشد بشرطه اگر چه معتدل باشد کذا فی لغته العربیة مصطلح انما حسیب **فصل** احتجاج در احکام بعیم لذاته و حسن لذاته جمع علیه  
اگر چه حسن در مرتبه کمرست از عیم و حدیث ضعیف که متبع طرق بر تریه حسن رسیدن نیز محتج به است خصوصاً در فضائل اعمال در صفات و الجلال و حرام و حلال  
شکوکانی هم در ذیل الاوطار من اسرار منقذی الاخبار گفته احادیثی که در عیمین باید احداست جائز است احتجاج بدان بدون بحث زیرا که بخاری و مسلم التزام  
کرده اند و اوست تلقی کرده است آنرا بقبول ابن صلاح گفته علم یقینی نظری واقع است بانچه سند کرده اند آنرا این هر دو بزرگ زیر الکظم معصوم  
نمی کند و سبقة الی مثل ذلک محمد بن طاهر المقدسی و ابوالنضر عبدالرحیم بن عبد الخالق بن یوسف و اختاره ابن کثیر و کما ابن تیمیة رضی الله عنه عن اهل الحدیث  
والسلف الجماعة الکثیرة من الشافعية و الحنابلة و الاشاعرة و الحنفية و غیرهم و نوی گفته محققین اکثر علما خلاف کرده اند ابن الصلاح را و گفته اند  
که افاده میکند ظن را چیزی که متواتر نشده است و حکایت کرد این را زین الدین از محققین گفت نوی و اشتنا کرده است ابن الصلاح حرفی چند  
ساکه حکم کردند بران بعض اهل نقد و ارجح و غیره و این مواضع معروف اند نزد اهل این شان و همچنین جائز است احتجاج بانچه تصحیح کرده اند لیس  
معبرین از غیر عیمین و همچنین آنچه تصریح کرده اند بجهنم و چه علی بر حسن جائز است نزد جمهور خلافاً للبخاری و ابن العربی و حق مذاهب جمهور است چه  
اوله و جواب عمل بر اتحاد و قبول وی شامل است مر حسن را نیز و ازین قبیل است مسکوت عنه البودا و نزدیک ابن صلاح و نوی زیرا که وی گفته بیان کرده مومن  
شدید را که در حدیث کتاب سن است و حدیثی که بران سکوت کردم صالح است بعضی از بعض اصح و آوردم درین کتاب صحیح و شایع صحیح و مقارب و و نزدیک  
احادیث سنن او را تنقید کرده بسیاری را از ان ضعیف گردانید لیس آن خارج است از حدیثی که مندری و ابوداود و هر دو از ان سکوت کردند شک نیست  
که آن صالح احتجاج است مگر مواضع سیره و همچنین سکوت عنه امام احمد و مسند و صالح است برای احتجاج و مسند وی منقذی است از هفت لک هفتاد هزار  
حدیث و نیاورد در ان مگر حدیثی که محتج به است و بعضی اطلاق کرده اند صحت را بر همه آنچه در دست می آید و ابن جوزی بسیاری از احادیث را در موضوعات  
شمرده و دیگران تعقب وی کرده اند حافظ ابن حجر گفت هیچ حدیث در وی موضوع نیست و مسندش در انتقا بهتر است از موطا و سنن اربعه که مصنفین اینها  
التزام نکرده اند صحت همه احادیث آنها را و احادیثی که در مسند وی زائد از عیمین است نیست ضعیف تر از احادیث زائدة البودا و و ترمذی و عراقی گفته  
در وی حدیث است و جواب و ابن جوزی را از پانزده حدیث که آنرا موضوع گفته بود و گفت سیوطی فوت شد از عراقی احادیث دیگر که آنرا ابن جوزی  
موضوع گفته و آنرا در جزوی جمع کرده الذیل المند علی مسند احمد نام نهاد و آن هر یک جواب گفت و آن چهارده حدیث است حافظ ابن حجر در تعجیل المنفعة  
فی رجال الاربعه گفته هیچ حدیث در مسند وی نیست که برای او اصل باشد مگر سه یا چهار حدیث از آنجا که یکی در زوائد مسند است و مسند و اصح صحیح است نسبت  
بغیر خود و هیچ سند در کثرت و حسن سیاق بوی نمی رسد و سیوطی در خطبه کتاب جامع گفته هر چه در مسند است مقبول و حدیث ضعیف و قرین حکمت  
انتهی بلخصه چون ابن هففت فصل ممد شد اکنون شروع در ترجمه کتاب می رود و بالله التوفیق گفت مصنف راج

کتاب مصدر کتب کتابا و کتابه است و استعمال کرده اند آزاد در چیزه که جمع کند البواب و فصول را و در روی دلالت است بر معنی نظم و جمع و منته  
الکلیه و مطلق وی بر مکتوب قلم حقیقه است بنا بر انضمام بعض حروف و کلمات مکتوبه بسوی بعض و برحانی مجاز است جمع وی کتب است بضم  
و سکون و مشهور در زبان فقها اشتقاق کتابت از کتب است اما ابو حیان بر آن اعتراض کرده و گفته که مشتق نمیشود مصدر از مصدر و طهارت یا مصدر  
لازم است پس بر آن وصف قائم با فاعل باشد یا مصدر بر آن کتب پس برای اثر قائم با مفعول بود و جائز است که اسم مصدر بر آن تعظیم باشد همچو کلام و کلاما و  
طهارت و لغت بمعنی نظافت و پاکی از آلودگی ضد نجاست و در اصطلاح فقها عبارت است از نظافت از نجاست حکمی که آنرا حدیث گویند و از نجاست  
حقیقی که آنرا حیث خوانند و چون طهارت مفتاح صلو است که عماد دین باشد مؤلفین مؤلفات خود را بدان افتتاح کردند و درین کتاب ده باب است

## باب الميآة

باب حقیقه برای چیزی است که حتی باشد داخل شوند از وی بسوسه غیری و مجازاً برای عنوان جمله از مسائل متناسب است و میاه جمع ماست یعنی آب و جمع وی با وجود بودن جنس برای حالت است بر اختلاف انواع یعنی باب در بیان حکمای انواع آب چنانکه آب دریا و چاه و پستاده و روان و قلیل و کثیر و مستعمل و غیر مستعمل کنایه هر کثرت و روایت است از ابی هریرة و وی صحابی جلیل حافظ کثر مجتهد است و در نام وی و پدر وی اختلاف بسیار است قریب بی اقبال ابن عبد البر گفته چیز که ساکن میشود نفس بسوسه وی در نام او عبد الرحمن یا عبد الله است و در جاهلیت نام او عبد شمس بود و یا عبد و غالب مدبری کنیت بهمت نگارداشتن وی که بر مغیره را از بلاد اندلس است اسلام آورد و در سال خیمه که سال هفتم است از هجرت حاضر شد آنرا با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مواظبت نمود بر طلب علم و قانع شد بر سیری شکم و بود و حفظ صحابه و بود و مشیت کی فقیه متین صاحب قیام و صیام و ذکر تسبیح و تهلیل محمد بن احمق و حاکم البواحد گفته اند که او را پنج هزار و سه صد و هفتاد و چهار حدیث است در مسندات و بود اکثر صحابه اندر وی حدیث نیست هیچ یکی را از صحابه اینقدر حدیث و نه قریب باین مرد در مدینه در سنه پنجاه و نه بعمر هفتاد و هشت سالگی و دفن شد در بقیع و گفته اند که مرد و در عقیق و غار گذارد و بر او ولید بن عقبه بن ابی سفیان و وی آنروز امیر مدینه بود قال ابن عبد البر رحمه الله عنه قال گفت ابو هریره پرسید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و نام این مرد در بعض طرق این حدیث نزد پیغمبر خدا مدعی واقع شده و همچنین حافظ ابو موسی ابن بشکوال اصفهانی در کتاب معرفه الصحابه با سند خود روایت این نام کرده و ذکر کرد آنرا طبرانی در کسانیکه نام آنها عبد است و تبعه ابو موسی و گفت عبد البوسه البلوی کسی است که پرسید رسول خدا را از آب دریا و گفت این منبع رسیده است مرا که نامش عبد بود و گفته عبید بود و تضعیف و جمعانی در کتاب الانساب نام وی عریک بن شدیدا آورده و غلط کرده زیرا که عریک نام انومیت بلکه وصف او است چه عریک ملاح سفینه را گویند ابو موسی گفت وارد کرده است آنرا ابن سنده و در ذکر کسانیکه نام آنها عریک است و عریک ملاح را گویند و نام نیست و در ثنای گفته عریک شکار کننده ماهی را گویند و معنی هر دو قریب یکدیگر است و بالجمله پس گفت آن مردی رسول خدا بدرستی که با سواری شویم در بار و بر میداریم با خود اندک آب پس اگر وضو کنیم بآن آب که برداشته ایم نشه می مانیم آیا پس بگیریم از آن آب پس وضو کنیم یا نه یا گویا استبعاد ایشان توفی باب دریا ناشی از قسم تخصیص بود از کریمه و آنرا قلنا من السماء ماء اطهر را یا مخالفی آب آسمان را در اوصاف و قال پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در باره آب دریا هو الطهور ماؤه دریا پاک کننده است آب او طهور یعنی طاهر است و بقیع طاهر بمعنی مصدر آمده و بهم معنی آنچه تعلیم کرده شود بوی چنانکه آب و خاک بگذارد قلنا ابن النباری جماعات من اهل اللغة عن الجمهور و بمعنی طهره نظیر و به قال احمد و الشافعی و حکی است از امام مالک بعض اصحاب ابی حنیفه که طهر بمعنی طاهر است و ترجیح این خلفا هست که در لغات شرح مشکوٰه ذکر کرده و خلیل اسمی ابو حاتم سجستانی و ازهری و جاشع و سیبویه گفته برای هر دو معنی یعنی وضو کردن و آبی که بدان وضو کنند با بقیع است و قال صاحب المطالع



و حکمی فیما الضم والحمل میتته وحلال است خود مرده او میتی بفتح میم خبری که او را فرج نکنند مراد اینجا میست و فرج مایه همین شکار کردن  
 و بر آوردن اوست از آب و تر و خفیه خود مرده در آب حلال نیست و ظاهر حدیث حل هر حیوان است که مرده و روی اگر چه سنگ خوک باشد کما یحیی  
 و زیل لا و طار گفته و از فوائد این حدیث است مشروعیت زیادت و جواب بر سوال سائل بقصد فائده و عدم لزوم اقتصاد و بخاری براسی آن بابی  
 عقد کرده و گفته باب من اجاب السائل باكثر مما سأل و ذکر کرد حدیث ابن عمر که پرسیده شد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم یلبس المحرم پس گفت لا یلبس  
 و لا العمامة الحدیث داین حدیث در کتاب الحج بیاید پس گویا سائل از حالت اختیار پرسیده بود و آنحضرت در جوابی حالت اضطرار هم بفرمود و خطاب  
 گفته درین حدیث دلیل است بر آنکه مفتی چون پرسیده شود از چیزی در بلد که سائل را حاجت است بسوی ذکر چیزی که متصل است بمسئله مستحب است و تعلیم  
 آن خبر سائل پس نیست ذکر طعام و درین حدیث از قبیل تکلیف لایعنی زیرا که سوال آنها از آب بود و آنحضرت و السنت که ایشان را حاجت بزرگ و در بحریم  
 می افتد پس حکم طعام نیز بیان کرد و آنکه در کلام اصولیین آمده که واجب است مطابقت جواب با سوال پس مراد آن عدم زیادت جواب نیست بلکه مراد آنست  
 که جواب مفید حکم مسئول عنه باشد انتهی و حافظ ابن القیم رحم و اعلام الموقنین نیز زیادت جواب را بر سوال سائل در اوایل مفتیان ذکر ساخته و حدیث یلبس المحرم  
 و غیره استدلال کرده و اطاعت بیان نموده و این حدیث را فوائد دیگر بسیار است که در کتب مبسوط از شرح حدیث ذکر کرده اند ابن القیم گفت این حدیث عظیم  
 اصلی است از اصول طهارت مشتعل بر احکام کثیره و قواعد و استرجاع در جبهه آورده اند و میگویند که در اندین حدیث را بود و در نزدی سائل و ابن ماجه  
 و رواه مالک و الشافعی ابن خریطه ابن حبان فی صحیحها و ابن الجارود فی المنقح الحاکم فی المستدرک الدارقطنی و البیهقی فی منقحها و ابن ابی شیبہ کفیت  
 وی البوکر است و نام عبد الله بن محمد بن ابی شیبہ یسید بن عثمان العیسی مولی بنی عباس از اهل کوفه صاحب سند و تصدیف شیخ بخاری و سلم و ابوداؤد  
 و ابن ماجه است روایت از شریک بن عبد الله و ابوالاحوص ابن مبارک سفیان بن عیینة و اقران اینها و فائش در سند و صدوسی و یحیی بن یزید  
 در حق وی گفته الحافظ العیسی النظمی الثبت النحریر انتهی بقیة ترجمه او در اتحاف النبلا و ذکر کرده ایم و اللفظ له و لفظ این حدیث مرابن ابی شیبہ است  
 مخبران دیگر معنی وی روایت کرده اند و صحیح و صحیح گفت این حدیث را بهیقی و ابن منده و ابن منذر و ابن عبد البر و ابو محمد البغوی و گفت بغوی بدو  
 از حدیث صحیح مستفاد علی صحته و گفت ابن الاثیر در شرح مسند هذا حدیث صحیح مشهور اخرجه الالبیة فی کتبهم و احتجوا به و رجاله ثقات ابن خوزیمة بضم غای  
 و زانی متین و تحتیة کتبی ابی ابو عبد الله است و نام محمد بن یحیی بن خزیمة نسیا بوسی صاحب صحیح وفات یافت در سنه شصت و یازده هجری و می در حق  
 وی گفته الحافظ الکبیر امام الایمة شیخ الاسلام انتهت الیه الامامة و الحفظ فی عصره بخراسان انتهی و الترمذی و گفت ترمذی بعد از وی بذا حدیث  
 حسن صحیح گفت پرسیدم محمد بن سحیل بخاری را ازین حدیث پس گفت بذا حدیث صحیح این لفظ ترمذی است کافی مختصر پس الحافظ الترمذی و تصدیف در شخص  
 این حدیث را به طریق ابن سحیل روایت کرده و هیچ طریق از آنها خالی از مقال نیست لیکن این مذکورین تصحیحی کرده اند مصنف گوید و حکم کرده اند  
 بصحت بسیاری از حدیث که می رسند بر این حدیث و نه قریب بوی و زرقانی در شرح موطا گفته این حدیث اصلی است از اصول اسلام تلقی کرده است  
 آنرا است بقول تداول کرده اند آنرا فقها امصار و سائر اعصار در جمیع اقطار و روایت کرده اند آنرا ایما که بار بعد نام راویان و صحیحان پیغمبر و مار و  
 در کتاب حاوی از حمید بن زشافی آورده که این حدیث تصدیف علم طهارت است و عن ابی سعید سعد بن مالک بن سنان الخرج صحابی مشهور است  
 از اصحاب شیخ اول مشاهد و حقیق است و دوازده غزوه با آنحضرت گذشت و در حدیث خود و پدر وی نیز صحابی است از حفاظ مکتربین و عقلا و علما  
 و صلوا و جماعتی از اصحاب تابعین از وی روایت دارد و میگویند حدیثی که از وی روایت شده و عاشر ستاد ثانیین سنته از ابی سعید بن ابی یزید و ثمانون حدیث است  
 فی اول سنته اربع و سبعین انتهی مدفن وی بقیع است الحدیثی بضم حاء مجیه و دال همزة کانه نسبت بسو خدره که می است از انفاد کما فی القاموس

قال گفت ابو سعید مرگاہ پرسیده شد رسول خدا که آیا طهارت نعيم از چاه نبع ماء که در مدينه است و آن چاهي است که انداخته ميشود در آن لشمای خون آلوده و گوشت سگ گندگی قال فرمود رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الماء طهور ولا ينجسه شيء بهر سبب که آب پاک است پدید نیگردد و اندا و را چیزی نگیرد که بسیار است و چیزی در است و اشعة السمات گفته این چاه در آن وقت جاری بود و راه بسیار تین داشت مثل جوی روان اگر چه در دره نبود و افتد نبود که آب و سبب بخر یک سفصل گردد و انتی و در حجة الله البالغة نوشته حدیث بئر بضعه اگر چه بحسب ظاهر مطلق است در آب قلیل و کثیر و متغیر و غیر متغیر و لیکن بحال طهر است در کثرت بلکه مخصوص است بکثیر و بدلالات احادیث دیگر خاص است بغير متغیر و چه قسم گمان کرده شود که نجاست در روی مستقری مانند حال آنکه عادت بنی آدم جاری است بر اجتناب از آنچه امور و چه قسم می نوشید آنحضرت از آن چاه بلکه حقیقت حال وی اینست که نجاست در آن چاه بے قصد می افتاد و بدیر میرفت چنانچه امروز حال چاهها داریاست پس قتی که اسلام آمد مردم از آنحضرت صلى الله عليه وسلم پرسیدند از طهارت شرعی که زائد بر طهارت مقررۀ نزدشان باشد پس فرمود که آب پاک است نجس نمی کند و او را چیزی بے نجاست که نزد شما مقرر است علاوه آن چیز دیگر نجس نشود و اینست قول فصل درین مسئلہ انتی گوئیم در حکم سیاه چند حدیث آمده سبب همین حدیث باب دیگر حدیث قلین و دیگر حدیث بول اعرابی و دیگر حدیث استیقاظ و دیگر حدیث های دائم و دیگر حدیث ولوغ کلب این همه احادیث ثابت است چنانکه در کلام مصنف خواهد آمد و از اینجا اختلاف پیدا شد در علما در باره آبی که نجاست افتاد در وی و یکی از سبب وصف او که رنگ بود و مزه باشد و دیگر گویان شده مالک ظاهر و متسک کردند حدیث باب و گفتند که آب پاک است قلیل باشد یا کثیر نه سبب مشهور مالک همین است اما این خلاف قول مالک است در موطا کافی المصنف و تحفۀ و شافعیه گفتند که اگر قلیل است نجس شد و اگر کثیر است نجس نشود مگر وقتی که بعضی اوصاف وی متغیر شود باز اختلاف شد در حدیث قلیل و کثیر حنفیه گفتند کثیر آنست که اگر یک طرف وی بجنایان طرف دیگر بجنبند و مانند این قلیل است اما بغوی گفته که این نهایت در جمالت است بحسب اختلاف احوال جنبش دهندگان در قوت ضعف که ذی المصنف و بعضی تقدیر کرده اند کثیر را بده در ده و جز آن از مساحت آب بغوی گفته این تخدیری است که باصله از اصلی شرع رجوع نمیکند انتی و شافعیه گفتند کثیر آنست که مقدار دو قله باشد از خلال حجر و آن پانصد رطل است و ماهدای او قلیل است اما در مصنف گفته این تقدیر نیز بخوبی است زیرا که فله گاه کلاهان مے باشد و گاه مے خرد پس اصح اقوال همان قول اول است آن شبهه است بذهاب سلف در تفویض مفاهیم الفاظ از عرف و لغت و حدیث قلین تقریب آن مفهوم است باذهان نه تخدیر زیرا که هر چه درون قلین باشد در خدا وانی و تحفه داخل است و هر چه فوق قلین باشد چون در زمین معتدل الانخفاض بود و حوض و جابیه میتوان گفت انتی و نیز گفته یقین معلوم است که جابیه حجاز غدیر کبیری باشد و نه عشر و عشر و نیز معلوم است که حفرة و بئو حوضی که گویند و نیز معلوم است که وقوع نجاست که تغییر کند طعم یا بویارنگ آب را حکم و مانند حکم دخول قوائم سبع است پس اصل شد این حدیث که وقوع نجاست غیر مغیره احد الاوصاف در آب نجس نمی گرداند آن آب را انتی و در جمالت این اختلاف تعارض احادیث مذکور است زیرا که حدیث استیقاظ و حدیث های دائم مقتضی تخفیف نجاست است مقلیل آب را و همچنین حدیث ولوغ و حدیث بول اعرابی معارض است زیرا که مقتضی عدم نجاست آب قلیل است نجاست قلیل و همچنین حدیث باب شمس اهل مذہب اول جمع کردند میان این احادیث باین طریق که حدیث استیقاظ و های دائم و ولوغ براس حکم نجاست آب نیامده اند بلکه امر باجنبان از آن تعبیه می است بغير من نجاست و گفته اند که نمی درین احادیث برای کثرت است نه آن ظاهر طهر است و شافعیه باین طریق جمع کرده اند که حدیث باب محمول است بر قلین و بر آنچه فوق او باشد که آن کثیر است حدیث استیقاظ و حدیث های دائم محمول است بر قلیل و تخفیف گویند که مراد باین حدیث کثیر است که حدیث قلین گذشته و در حدیث قلین قرح کرده اند باضطراب و بقیه احادیث در قلیل است و لیکن حدیث بول اعرابی و اروت برایشان زیرا که در وی دلیل است بر یک قلیل نجاست مقلیل و نیست زیرا که آن موضع که اعرابی بول کرده بکن لو آب پاک شد





و نام ابو حاتم محمد بن ادريس بن منذر خطی رازی است دہمی گفتہ وے امام حافظ کبریہ از اعلام است انور شد در سنہ یکصد و نو و پنج ہجری و دقا  
یافت در ماہ شعبان سنہ دوم و صد و ہفتاد و ہفت و بود ہشتاد و دو سالہ سنائی گفت ثقت و را بہ حقیقی و در روایت بیہقی است و نام وی احمد  
بن حسین است کنیت ابو بکر حافظ علامہ شیخ خراسان بود تولد او شعبان سنہ سترصد و ہشتاد و چہار ہجری است در بغداد و کو فوج حجاز و جزائز گریہ  
علم حدیث سماع کرد حاکم و ابی طاهر و ابن فورک ساندہ اویند در علم حدیث و فقہ تخریص تمام داشت اما جامع ترمذی و سنن نسائی و ابن ماجہ نزد وی نبود و بر  
احادیث این ہر ستر کتاب و را اطلاع کما نبغی دست بہم ندادہ گفتہ اند کہ هیچ شافعی در علم نیست مگر امام شافعی با بروی منت است مگر بیہقی کہ منت او بر شافعی است  
زیرا کہ وی نصرت مذہب او در کتب خود چنانکہ باید نمودہ و بسبب بی ہمیش رواج و بالا گرفتہ از وی تصانیف عمدہ یادگار است دہمی گفتہ تالیف تعاریف الف  
جزء انتہی و فات وی دہم جادی الاولی سنہ چہار صد و پنجاہ و ہشت ہجری در نیشاپور اتفاق آمدہ مدفون فی بہمن است لمجدہ مفتوحہ و مشاء تحت سیر  
ساکنہ بلدہ الیت قریب نیشاپور گوشتہ اند کہ نام چند قصیدہ است کہ نسبت بہر یکہ بیہقی گویند چنانکہ بار ہمد در ہندوستان و کجہ و جامع و بیان فقہ و  
حدیث و زہد و علل حدیث و حق تعالی در علم و قوت فہم وے برکت عظیم خشیہ بود از اشعار اوست نظم من اعتر بالمولی فذاک جلیل +  
دمن رام عزاً عن سواہ ذلیل + ولوان نفسی مذبراہا ملیکھا + مضمر ہا فی اسجد لقلیل + احب منکاجاۃ  
الجنب باوچہ + ولکن لسان المذنبین کلیل + و بالجملہ لفظ وی ہم درین حدیث اینست آن الماء چہ در بدستیکہ آب  
پاک است ناپاک کنی کند اورا هیچ چیز از نجاسات کما قال تعالی ماء اطہر اوس چنانکہ گشت و کتاب این معانی ظن است و دلیل دل اجماع قائم بھن  
دلالت میکند اصل و ظاہر و برات نیز برین چہ اصل عنصر آب ظاہر و مطلق است بے نزاع و ظہور ہم افادہ ہمین معنی میکنند و بر اکت اصلیہ از غلطت  
نجاست مستحب اوست الا ان تغیر ریجہ او طعمہ او لوفہ بنجاستہ تحدث فیہ مگر آنکہ برگردد و بویا مزہ یا رنگ او بنجاستہ  
کہ حادث شود و در شوقانی و در درسی مضییہ گفتہ در سنن حدیث کسی است کہ احتجاج کردہ نمیشود بہد یعنی رشد بن سعد و ہو من روک و متفق اند  
اہل حدیث بر ضعف این زیادت و لیکن اجماع واقع است بر مضمونش چنانکہ ابو ہریرہ و ابن مقرف در بر منیر ذکر کردہ اند پس ہر کما فی است بحجت اجماع  
زردوی انچہ ازین زیادت مفاد شدہ همان اجماع است و ہر کہ اجماع را جہت بی توید نزد وی این اجماع نفید حجت این زیادت است زیرا کہ بر معنی ہن زیاد  
اجماع کردہ اند و تلقی بقبول نمودہ پس این استدلال بر زیادت است نہ اجماع انتہی و دوا قطنی گفتہ این حدیث ثابت نیست و شافعی گفتہ مروی است  
از آنحضرت از وجہی کہ ثابت نمی کنند اہل حدیث مثل آنرا و تووی گفتہ اتفاق کردند محدثان بر تضعیف و و مراد بدان تضعیف روایت استثنایست  
نہ اصل حدیث کہ ثابت در حدیث بر بضائع و لیکن اجماع کردند علما بر قول حکم این زیادت این مندر گفتہ اجماع کردہ اند علما برینکہ با قلیل کہ کثیر حق واقع  
شد و روی نجاست و متغیر گردانید طعم یا لون یا سیج اورا پس آن نجس است و ہمین اجماع دلیل است بر نجاست آبی کہ متغیر است یکے از اوصان نمونہ او  
نہ این زیادت انتہی و علی بن عبد اللہ ولادت او پیش از و می سال بود اسلام آورد و ہر لہ پدر بزرگوار خود و صغیر سن کہ ہفت سالہ بود و بعضی  
گفتہ اند پیش از وے و این صحیح شدہ حاضر نشد بر را از ہجت صغیر سن و در حضور وے مراد از اختلاف است و بود وی رضی اللہ عنہ از اہل بیت  
و زہد و احتیاط و تخری و تقوی و قوی و تقوی و تقوی در اتباع سنت جابر گوید نبود و هیچ یکے از ماکر آنکہ میل کرد بدنیایا میل کرد دنیا بوسے الا  
ابن عمر و عائشہ گفت ندیم لازم گیر نہ ترام اول یعنی سنت آنحضرت را از عبد اللہ بن عمر و محمد بن حنفیہ گفتہ کان ابن عمر خیر ذہ الامۃ و سعد بن  
جُبیر گفت و دیدم ابن عمر و ابو ہریرہ و ابو سعید و غیر ایشان را می دیدند اینما کہ نیست هیچ کس از ایشان را بحال کہ مفارقت کردہ بود آنحضرت را بران  
غیر ابن عمر و گفت نافع بواہت ابن عمر متبع آثار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نقلت ہذا جمعون در اول مصنفی شرح موطا آثار



مای جاری یا خاصیتی سے نہ کہ نجاست نجس نجس ہے شود مترجم گوید بنی قوم ان از حدیث ملی تاکہ برانست کہ علت نجی تجنيس باشد بفرستہ ثم يغتسل  
وہی متعلق باشد بجمع این دو فعل و درین ہر دو مقدمہ بحث است بلکہ حق آنست کہ علت ایذای نجی آدم و استحقاق لعن است بسبب تجنيس بالفعل اگر فی  
الحال متغیر گردد بسبب تجنيس بعد منی اگر فی الحال متغیر نکند زیرا کہ چون این شخص فتح باب نماید دیگر ہن اقتدا کنند باو و امر بخروج کرد و بتغیر و تجنيس  
و تحقیق نجی از مجموع بول و غسل نیست بلکہ از ہر واحد بدلیل حدیث ابو داؤد و لا یبولن احدکم فی الماء الدائم ولا یغتسل فی من الجنابة و در روایت  
دیگر منع از وضو نیز آمدہ و حکمت نجی تکذیر ماست و او را در معرض نفرت طہائے سلیمہ ساختن کبر انج اقرب تحقیق می نماید آنست کہ ایجاد و علت است  
و ہر دو مؤثر تفسیر نجاست و نجاست نجاست پس تغیر او را نجس ہزار قطعاً و نجاست مکررہ میسازد و دیگر اہم شہیدہ کہ جز بضرورت نباید مرتکب  
آن شدن آب قلیل را بخلاف کثیر و ہر قول ابن حجب یعنی قلیل کہ مخلوط باشد نجاست مشہور از مذہب مالک آنست کہ مکررہ است و بعضی  
گفتہ اند نجس است و اینجا مفہوم مختلف حدیث قلین و مفہوم مختلف قول لکن عموم حدیث ان الماء لم یورث شئاً پیدا کردہ و اللہ اعلم انتہی کلام المصنف  
و فی لفظ و در روایتی از ابو داؤد و ابن حبان و غیرہا بجای لم یحل الجنث لہو نجس آمدہ یعنی چون باشد آب مقدار و قلیل بدین گروہ و در لفظ  
بجائے لم یحل لہو نجس نیز آمدہ و تجنيس بفتح جیم و ضم ہر دوست کما فی القاموس شیخ عبدالحق دہلوی رح گفتہ و باین روایت اگر صحیح باشد ظاہر شود کہ  
تاویل لم یحل جنثاً تاکہ برنہ و در جنث را و برنی تا بد آنرا یعنی پدید میگرد و از جنث صنعت خود و طاعت بروايت آن ندارد و چنانکہ بعضی کردہ اند  
صحیح نیست و نیز تعلیق اینست بشرط بودن آب قلین خالی از نجس نیست اگرچہ توجہ آن کردہ اند کہ بلوغ گاہی از جانب قوت بکثرت معتبر بود و گاہی  
از کثرت بقلیت مراد اینجا ثانی است انتہی اخراجہ ۱۰ رابعہ روایت کرد این را ابو داؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجہ و در مشکوٰۃ گفتہ رواہ احمد  
والدارمی و در جمع الجوامع گفتہ رواہ ابن حبان و الحاکم و البیہقی عن ابن عمر و جابر و ابی ہریرۃ انتہی و رواہ الشافعی و ابن خزمیہ و محمد ادر صحت  
این حدیث اختلاف است ابو داؤد و تضعیف می کردہ و همچنین ابن عبد البر و قاضی اسماعیل بن ابی اسحق و ابو بکر بن العربی و غیر ہم و بہنقی گفتہ غیر قوی است  
و ترک کردہ آنرا غرالی و رویانی بنا بر ضعف وی باوجود شدت اتباع ایشان برای شافعی و در سفر السعادت گفتہ در باب اذا بلغ الماء قلینین الی  
جیمہ میگوید حدیث صحیح شدہ و جمعی میگویند این حدیث صحیح است و اکابر اہل حدیث در مصنفات خود ایراد کردہ اند انتہی شیخ در شرح و سگ گفتہ باین  
حدیث در صحیحین نیست و گفتہ اند مخالف اجماع صحابہ است و خبر واحد چون مخالف اجماع افتد مردود است و لهذا علی بن ندیم کہ از اقران امام احمد و از شیوخ  
بخاری و امام ایمن حدیث است گفتہ است کہ ثابت نیست این حدیث از حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفتہ کہ ہمچو یکے از فریقین را حدیثی در تقدیر و تہذیب  
آب از آن حضرت صحیح شدہ و لیکن زرکشی در شرح خرقی کہ در مذہب امام احمد است گفتہ کہ تصحیح کردہ است از ابن خزمیہ و ابن حبان و داؤد قطنی و حاکم گفتہ  
بر شرط صحیحین است انتہی گویم ابن سندہ گفتہ اسناد این حدیث بر شرط مسلم است و نیز جامعنی دیگر تصحیح سے کردہ و دعوی اجماع صحابہ بر خلاف و مکتون  
غیرہ است و این حدیث اگرچہ در صحیحین نیست اما بخاری و مسلم احتجاج کردہ اند بجمع روایت و پس بر شرط ایشان باشد و در مقدمہ معلوم شد کہ ایشان  
استیعاب نکردہ اند صحاح را بلکہ بسیاری از صحاح است کہ بر شرط ایشان بود و معذراخرج آن نکردند و لکن ابن قتیب العید گفتہ کہ این حدیثی است کہ تصحیح  
کردہ اند از بعضی ایشان و صحیح نیست بر طریق فقہانیز اگرچہ در سندش اہل البیہ و بعضی الفاظی اختلافی است اما جواب داؤد اندازان بوجہی کہ  
ممکن است جمع در میان روایات و ترک کردم آنرا بسبب علم ثبوت وی نزد م بطریق استقلال کہ موجب جمع شود بسوی قضین مقدار قلینین شرعاً انتہی  
و بہنقی گفتہ این اسناد صحیح موصول است و علی وی گفتہ خبر قلین صحیح است و اسنادش ثابت و حافظ ابن القیم در شرح سنن ابو داؤد گفتہ ما صحت شد و او  
پس یافتہ شد زیرا کہ روایات و ثقات اند نیست در ایشان کسی مجروح و ستم و بعضی ایشان آنرا از بعضی شنیدہ اند انتہی و تمام بحث در تلخیص است



و صحیح ابن خزيمة و صحیح لفت آنرا ابن خزيمة و شوکانی گفته این حدیثی است که واقع شده است اضطراب در سینه و تن وی چنانکه در موطن  
آن سینه است و جواب داده است جواب دهند از اضطراب و در حال در حدیث دلالت است بر آنکه چون برسد آب بقلین بر نگیرد و پیدای را  
و چون باشد کمتر از قلین پس حل میشود و جث را گاهی آماجنا که حدیث الما ظهور لا بجسه شیء مقید است بر زیادت جمع علیها همچنان این حدیث  
نیز مقید است بآن یعنی مقدار قلین حامل جث نمی شود در هیچ حال مگر بحالت تغییر بعضی اوصاف نجاست که در نوقت البتة بضرورت جس و مشا به  
حامل جث است پس نیست هیچ منافات در میان حدیث قلین و در میان این زیادت جمع علیها و مادون قلین مظنه حل است اما در آن قطعاً و بجا و لا  
بر حل جث نیست و نه بر یکدیگر از جث حل کرده آن جث او را از ظهوریت بر آورده چه جث خارج از ظهوریت جث خاص است که موجب تغییر جمله یا بعض  
اوصاف ثلثه اوست نه جث غیر محلی حاصل آنکه از حدیث قلین دلالت برین مفهوم که مادون وی حامل جث است غیر مستفاد است مگر آنقدر که گاهی  
درین مقدار اگر نجاست افتد حامل جث می تواند شد اما این دعوی که آن آب نجس خارج شد از ظهوریت پس خود روی ازین مفهوم چیزی نیست  
و نه هیچ مناسبت است در میان جث و در میان نجاست مخرج ظهوریت چه شارع چنانکه نفی نجاست از آب مطلق کرده و در حدیث البوسید غدیری گذشت  
همچنین نفی نجاست از آب مقید بقلین هم کرده چنانکه در حدیث ابن عمر گذشت آیین نفی بلفظی که در اعم صبیح عام است یعنی در اول گفت لا بجسه شیء  
و در ثانی لم بجسه شیء پس مستفاد شد که هر آب که بر روی زمین یافته شود پاک است مگر آبی که وارد شد در آن تصریح مخصوص این عام باینطور که این آب نجس  
چنانکه واقع شد و زیادت جمع علیها زیرا که وارد است بصیغه اشتنا پس این زیادت از خصوصیات متصله است نسبت بحدیث ابی سعید و از خصوصیات  
منفصله است نسبت بحدیث ابن عمر بقول راجع در اصول که مبنی میشود عام بر خاص مطلقاً و این جامع منافات در میان مفهوم حدیث قلین و دیگر احادیث ثابت  
شد بلکه گفته میشود که اگر مادون قلین حامل جث شود برومی که مستلزم تغییر بیا لوان یا طعم باشد درین صورت البتة موجب نجاست مخرج از ظهوریت است  
و اگر بر وجهی حاصل شود که احد الاوصاف او متغیر نگردد پس این حل مستلزم نجاست نیست و رفیع است بقدر قلیل بمادون قلین و کثیر بقلین شافع و اصحاب  
او و بقدر قلیل بآنچه در آن گمان است نجاست باشد استعمال آب و کثیر بآنچه در آن این گمان نباشد این هم و عباد و نیز مروی است از شافعی و حنفی و احمد  
اما معلوم نیست که این روایت صحیح است یا نه و اهل این مذهب احتجاج کرده اند بثل قوله تعالی و الشجر فافهم و خبر سنیقاظ و خبر ولوغ و احادیثی  
از بول مایه و ائم و این همه احادیث اگر چه در صحیح اند اما دلالت بر مطلوب ندارند و اگر فرض کنیم که بعضی از اینها بوجهی دلالت دارند پس این دلالت مقید باشد  
بآنچه گذشت چه تعبد بظنون نیست مگر وقتی که مطابق شرع باشد و هیچ عاقل گمان استعمال نجاست نمیکند مگر تا وقت که مخلوط شود با آب جرم یا سرج یا لون  
و سه در ظاهر و شک نیست که همچو آب مخلوط بنجاست نجس است زیرا که اگر نجس است پس متوضی استعمال عین نجاست است و اگر بر سرج یا لون یا طعم است پس  
خود هیچ مخالفت در میان این مذهب و مذهب راجع نیست مگر بهمین جهت که ایشان اعتبار مظنه کرده اند و اهل مذهب اول اعتبار مظنه و لیکن مخفی نیست  
که صدور این مظنه از غیر اهل و شوک و شکوک است پس این خود مخالفت مظنه نشد و اگر مراد استعمال عین نجاست فقط یا عدم استعمال عین فقط است پس  
این مذهب مستقل نیست غیر مذهب مذکور و لیکن ظاهر همین است که مراد معنی اول است و دلالت دارد بر آن وقوع اجماع بر تجسس آب که نجاست یکی از اهل الاطهار  
او را برگردانیده باشد پس اهل این مذهب نیز منجمد قائلین اند باین قول بسبب آنکه داخل این اجماع اند پس مقرر شد که مراد ایشان معنی اول است اعم از عین  
و سرج و لون و طعم ثبوتاً و انتفاء و درین حال هیچ مخالفت نشد در میان هر دو مذهب زیرا که اصحاب مذهب اول خلاف نمیکند درین که استعمال متطهر  
بالکسر عین نجاست را همراه آب موجب خروج آب است از ظهوریت زائد بر آن خروج که نزد استعمال آب غیر باحد الاوصاف بود و این مجموع چیزی است که  
بحث آب بر آن مشتمل نموده است در جمع بین المذاهب المختلفة و بین اول و اول بر آن و بعضی اهل علم استدلال کرده اند بر این مذهب بثل حدیث استغفرت

تعلیک حدیث و غایب و مستغاد نمیشود ازین احادیث مگر همین که توریع نزدین اولی است از اقدام بران و اهل این مذهب عمل برین ثمن و ثواب جزا و جزا  
میگویند حال آنکه دلالت اوله مذهب اول بر آنست که تخفیف بر مذهب ثانی است پس از اینها و آنچه با مثال این احادیث چرا و اگر گویند مقصود استدلال بر نحو  
عمل بالظن است نه نظر بخصوص این سلسله گوئیم اوله عمل بالظن هر چند در کتاب سنت بسیار است اما دلالت اکثر از آنها برنی از عمل بالظن است و همچنین تعویض حدیث  
استیقاظ و ولوغ و امثال آن غیر مفید است و در تحدید آب اقوال بسیار حکایت کرده اند مثل آنکه گفته اند آنست که مستحی باشد یا اگر از تحریک یک طرف وی طرف دیگر  
متحرک نشود یا آنکه در ساحت اینقدر و انقدر باشد و برین همه اقوال اثبات از علم نیست بلکه خارج است از باب روایت مقبول و درایت معقول و حق اینست که  
مسئله آب لذ مضایق است محقق در ساحتش متغیر میشود و مدقق نیز متغیر طبق و سه متغیر دیگر دو و بر صورتی که ناخفیس کردیم هیچ یک را از اهل علم واقف  
نشدیم انتهی کلام الشوکانی گوئیم انصاف درین نظر با دل مختلفه و صور جمع و تطبیق آن و ترجیح خبر و نقد آن با شوکانی و من قال بقوله است والله اعلم و  
صحیح گفت حدیث قلین با این حجتان بکسر حای ممل و تشدید موحده نام و سه محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن سعید است نسب او بزرگوار بن بنیم  
میرسد پس و نبی است و نبی نیز گویند نسبت به نسبت گوشت است در میان دوی آنجا ساکن بود شاگرد نبی است و ابو یعلی موصلی و حسن بن سلمان  
و ابو بکر بن خزیمه هم تمذکره و از خراسان تا مصر سیر نموده و از هر عالم فیض گرفته حاکم از تلمذه اوست وی در کتاب الانواع گفته نقلنا کتبنا عن الفی شیخ  
صاحب تصانیف عدیده سفیده است و ذی در حق وی گفته الحافظ العلامة کان من فقهاء الدین حفظ الاثار عالم بالطب و النجوم و فنون العلم صنف المسند الصحیح  
والتاریخ و کتاب الضعفاء و فقه الناس بسم قدر و کتاب القته و الوعظ و کان من عقلاء الرجال حاکم گفته کان من أوعية العلم نفی سنه اربع و خمسين  
و ثلث مائه و هوفی عشر الثمانین و صحیح گفت آنرا الحاکم محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدویه بن نعیم الضبی الطحانی المنیسابوری المکنی بابی عبد الله  
المعروف بابن البیت و بیع بیو پاری را گویند چه از اجداد او بیع بود و تولدش در سنه صد و بیست و یک ماه ربیع الآخر است و صغر سن طلب علم حدیث نمود  
و خراسان و ماوراءالنهر و دیگر بلاد اطواف کرد و از دو هزار شیخ روایت نمود پدرش مسلم صاحب صحیح را دیده بود و از پدر خود هم روایت دارد و ارقطنی و ابو ذریری  
و ابو یعلی و بهی و ابوالقاسم قشیری و دیگر اساتذه این فن از وی روایت دارند و مستند و تاریخ فیسابور و غیره فکت الیف اوست حج گذارده و قاضی شده  
باین حجت او را حاکم گویند روزی محترم در آمد و غسل نمود چون از آنجا برآمد آهسته کشید و جان داد و هنوز لنگ بسته بود و جامه نپوشیده و این ماجرا  
در سنه چهار صد و بیست و هج رواد بعد و فاسل بخواب دیدند میگفت نجات یافتیم پرسیدند چه چیز گفت در نوشتن حدیث و الله اعلم گوئیم همین قسم خواب از دیگر  
اهل حدیث هم در تراجم شان ذکر کرده و اند فطوبی لاهل الحدیث و لمن کتب الحدیث و اشاعه جللنا الله تعالی سنم آمین و عن ابی هریره رضی الله عنه  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم **باب المیاء الذی یغسل به** جنب گفت ابو هریره فرمود انحضرت صلی  
الله علیه و سلم غسل بکنده یک از شما در آب استاده و حال آنکه وی جنب است گفتند چون در آب غسل بکنده بکنده کنایه ابو هریره گفت بکیر و آب را گرفتنی  
یعنی آب را بدست بردارد و برون آب غسل کند ازینجا معلوم شد که اگر جنب دست در آب در آورد آب بکیر و غسل کند آب مستعمل نمی گردد اما اگر دست  
در آب بر آید شستن دست از جنابت در او مستعمل کرد و قال الثمینی اخرجه ابن ماجه و مسلک هذا اللفظ و للبخاری بلفظ لا یبولن احدکم  
فی المیاء الذی لا یجس یبول بکنده یک از شما در آب استاده که نمی رود و روان نیست مراد آب قلیل است چه اگر کثیر باشد حکم جاری دارد  
و نجس نمیکرد و غسل و رو جائز و بول کردن خوب نیست شاید که او را دیده دیگران هم بول کنند و عادت گردد و دفعه رفتن تغییر یابد و فید  
لا یجری براسه آنست که آب جاری بوقوع نجاست پدید نمیکرد و در بعضی شافیه آب اگر قلیل باشد هر چند جاری بود مکروه است  
و گفته اند که این همه تفصیل در روز است و در شب قضای حاجت در آب مطلقا مکروه و ممنوع است از جهت

نیز این است که میگویند جاسه ایشان در شب هر جا که آب است می باشد شستن بغسل فیہ پستری غسل کند و آن آب و این گویا علت  
 نمی از بول کردن است یعنی دورست از عاقل که بول کند در آب و حال آنکه غسل می کند در و سه و قید غسل اتفاقی است در وضو نیز حکم بول  
 همین است بلکه سخت تر و بدتر از آن و در یک روایت مسلم منہ آمده بجای فیہ و مفاد فیہ عدم غسل است در آن بانفاس مثلاً و مفاد منہ  
 عدم تناول است از بوی و غسل کردن خارج آن و نزد ترمذی در روایتی عوض لفظ غسل وضو آمده و لای داوود و در لفظی نزو ابو داود و احمد  
 عوض غم یغتسل و لا یغتسل فیہ آمده یعنی غسل نکند در آن آب و عوض و هو جنب من الجنابة آمده یعنی از جنابت و این روایات  
 دیگر نیز آمده و مجموع آن دلالت میکند بر این از بول در آب و اتم بالا نفرد و بر اینی از غسل بالا نفرد و بر اینی از مجموع غسل و بول در آب شوکانی گفته تمیز  
 گفت که هر دو روایت افراد مقید اند باجماع چه بول بالا نفرد هم در آب جائز نیست پس اغتسال با وضو هم در آب مستاده بدون بول جائز باشد  
 و هر که جز آب بسته نیابد و خواهد که بهین آب طهارت کند باید که پیش از طهارت حیل نماید و آب را حرکت دهد تا از وصف سکون بر آید آنوقت وضو کند  
 و ابوهریره نمی را بر انفاس حمل کرده و لهذا گفت تناول کند و غسل نماید اما این حمل در وضو تمام نیست زیرا که در وی انفاس نمی باشد بلکه آب است  
 گرفته بکار می برند پس ادلی همانست که پیش از طهارت آب را بجای آنند و جمهور بر خلاف این مدلول فرق نکرده اند و مستاده و روان و بعضی گفتند این  
 روایات محمول است بر آنکه است فقط حال آنکه هیچ وجه بر این پیدا نیست و گفته اند که مستقر این اجماع مخصوص است و باجماع راجع همین است که  
 طهارت با آب ساکن مایه استاده است و روانیست و چون او را بجای نیند و وصف صلیش که مطهر بودن است عود گردانته و در حجه الله الباقه  
 گفته اند که مستقر باشد باجدی و عفاف در هر حال افضل است انتهى و من رجل صحیح التبی روایت است از مردی که صحبت داشته پیغمبر  
 خدا صلی الله علیه و سلم را چهار سال چنانکه صحبت داشته آنحضرت را ابوهریره و در غزوه خبیه که در سال هفتم از هجرت بود ایمان آورد و محمد  
 حمیری که تابعی حلیل القدر از ثقات بصرین و قدما تابعین است از او راوی قال نهی گفت نمی کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم -  
 ان یغتسل المرأة بفضل الرجل او الرجل بفضل المرأة از غسل کردن زن بر یا دنی و بقیه آب که غسل کرده است بدان مرد یا  
 غسل کند مرد و بقیه آب که غسل کرده است بدان زن و زیاد و کرد و سدد و بر وزن محکم که از کبار تابعین است در مرتبه احمد بن حنبل این عبارت را  
 و لیغتر فاجیعاً و باید که آب بگیرند از ظرف هر دو از زن و مرد و یکبارگی نه نبوت اگر چه در اغتراف جمیعاً نیز در کثرت دوم غسل هر یک از فضل دیگر  
 لازم می آید اما این قدر عفو است و منی عنه غسل است بفضل که بعد از غسل در ظرف بگذرانند و در روایتی از ابو داود و ابن ماجه و ترمذی از حکم بن عمر  
 آمده که نمی کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم ازینکه وضو کند مرد بر یا دنی طور زن ترمذی گفته این حدیث حسن صحیح است و ازینجا معلوم کرد که وضو و غسل  
 هر دو از فضل زن و اینست اخراج ابو داود و التسانی شیخ در ترجمه مشکو گفته نزول حدیث و طرق اسانید این هر دو حدیث سخن است اگر چه نزدیک  
 آنرا حسن صحیح گفته ولیکن بعضی تضعیف آن نموده و زهری گفته که خطائی گفته اهل حدیث را منی نیستند بطرق اسانید نمی از اغتسال جل بفضل مرأة و اغتسال  
 مرأة بفضل رجل و اگر ثابت شود محمول است بر شیخ و شیخ ابن حجر گفته که هیچ یک از امت با آن زرقه و محال است که صحیح باشد و هیچ کس با آن عمل نکرده و بسبب  
 آن نمفته و درین قول شیخ نظر است چه بعضی از ائمّه مذہب امام احمد بدان زرقه اند و بطریق تعبد بدان قائل شده اند چنانکه در شرح مفصل بیان کرده ایم انتهى  
 گویم مراد بشرح لمعات است و مراد باین حجر که میتهمی است نه مصنف این کتاب زیرا که وی توضیح این روایت کرده و گفته : سناد صحیح نه تضعیف  
 و در فتح الباری گفته رجاله ثقات و لم یفقد له علی علة انتهى و بهیقى در سنن گفته هذا الحديث رواه ثقات الا انه لم یسم الصحابی الذی حدثه فهو عنه الا انه مرسل  
 جمید لولا مخالفة للاحادیث الموصولة و داود بن عبد الله الاودی لم یجتنبه الشیخان البخاری و مسلم انتهى و در سبل گفته قول مصنف صحیح اشارت است بسبب



یکی از ضعف است پس راجح همان مدلول حدیث باب باشد و لفظ حدیث مستفاد علی بن ابی حمزه است که چون آب خورد سگ در آوندی که از شام پس باید که بشوید اگر هفت بار اول لهن بالتراب بار نخستین از آن هفت بار شستن بخاک است و در روایتی نزد مسلم آمده که بار هفتم بخاک شوید این دقیق العید گفته قائل است باین حسن بصری و قائل نشد بدان غیر او یعنی از مستقدمین و حدیث قوی است و هر که قائل نیست بآن محتاج است بسند تاویل و جوی که در وی استکراه است انتهی گویم مراد بیا اول نووی است که گفت هفت بار بشوید یکبار از آن بخاک آب بخاک باشد پس خاک را قائم مقام آب و هفت و آخر بار هفتم نام نهاد و مشکیه قالی الدیر فی شرح المنهاج و زیاده کرد که اطلاق غسل بر تعفیر مجاز است و آنچه در حدیث دلیل است بر تعیین تراب و شستن بدان در اول بار و نیست فرق در آنکه آب را بر خاک ریزند یا خاک را بر آب آنچه مسلم گویند روایت تراب مضطرب نیست زیرا که در لفظ اول لهن آمده و در لفظ آخر لهن و در لفظ سابعه و در لفظ ثانی و اضطراب قیاس است پس اطراح وی واجب باشد و جواب داده اند که اضطراب قیاسی قیاس است که همه روایات برابر باشند و در بخار روایت اول لهن راجح است بنا بر کثرت روایات و اخیر احدی شستن آنرا در صحیح خود و این از وجوه ترجیح است نزد قاضی الفاضل آن روایات که محض اول لهن بوده اند مقاومت این لفظ نیستند و بیان عدم مقاومت اینست که روایت آخر لهن منفرست یافته نمیشود و در هیچ کتاب حدیث مندر روایت سابعه بالتراب مختلف نیست و روایت احدی در امهات نیست و فی لفظ له و در روایتی از مسلم آمده فلیرقه پس باید که بریزد آنرا و این عام است از آب طعام و در وی نیل است بر نجاست لعاب سگ و این اقوی آنکه است بر نجاست زیرا که اگر طاهر است بود حکم بارتقا نمی فرمود مگر مصنف و فتح الباری عدم صحت این لفظ از حفاظ نقل کرده ابن عبد البر گفت نقل نکرد آنرا هیچ یک از حفاظ از اصحاب اعمش و ابن منده گفته شناخته نمیشود از آنحضرت بوجبی از وجوه انتهی در سبک السلام گفته ازین حدیث نجاست نم کلب معلوم شد و ملحق کرده شد نعم سائر بدن وی قیاسا علیه زیرا که چون نجاست لعاب ثابت شد و لعاب جزوی از نم است زیرا که عرق اوست و نم و نجاست پس تعفیر بدن او نیز بچنین باشد و ابن دقیق العید گفته نیست غسل مگر از حدیث یا نجس اما در نجاست توان گفت که این حصر ممنوع است بجهت آنکه بطریق تعبد باشد چه احکام تعبدیه ثابت اند بالاتفاق و در نجاست نیست پس تعیین شد نجس بودن و هر که گفت غسل بجهت نجاست کلب نیست گفت محتمل است که نجاست در نم و لعاب باشد زیرا که این محل استعمال نجاست است بحسب غلب نظر بعالی احوال او که نجاست را می خورد و مباشر آن می ماند حکم او در نجاست وی و این دلالت بر نجاست عین او و جمیع قائل اند بنجاست مساک و او او و زهری خلاف جمهور اند و دلیل کسانی که می گویند غسل را تعبد است نه نجاست اینست که اگر برای نجاست می بود که از هفت بار هم کفایت میکرد زیرا که نجاستش زیاده از نجاست عده نیست و جواب داده اند که اصل حکم که لغیر غسل است معقول المعنی ممکن التعلیل یعنی براس نجاست است و اصل در احکام تعلیل است پس محمول شود بر اعم غلب تعبد من در عده است نه غسل و این مأخوذ است از شرح عمده و در حواشی می تحقیق کرده ایم که اغلب تعلیل احکام چیزی نیست و راجح در و سه طهارت اوست و غسل تعبد است انتق کلام لسهل و للتراب و مر ترندی راست این لفظ آخر لهن او اول لهن بالتراب و او درینجا برای شک است از بعض روایات و گفته اند جمیع آنست که برای تنویع است واحدین در روایت بزرگ آمده و بر تقدیر صحت مطلق باشد و محمول شود بر ترقید و آخر لهن روایت ابو داود است و الثانیة بالتراب روایت احمد است و آنچه از همه همان روایت اول لهن است که نزد احدی چنین است که ما تقدم و الله اعلم نووی گفته خبری در مذنب شافعی حکم سگ دارد از وی و سگ غیر هفت بار می باید شست و نزد اکثر علما حاجت هفت بار شستن نیست و این نیز بکقول مست مر شافعی را و عن ابی قتادة بفتح قاف فاشح حدث بن یحیی انصابی شت بکسر او سکون با فارس آنحضرت است در احدی و بعد او حاضر شده و فاشش در بدنه سینه نگاه و چله بوده و گفته اند که در کوفه در خلافت امیر المومنین علی بن ابی طالب مرده و جمیع حروب عمره و بود عمرش هفتاد و پنج سال و سینه از آنرا است که کثرت بر آنها غالب شده



ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في الطهارة فرموا تخضروا وربة كربة واين روايت ابو قتاده وقتي كركو در آمد بر زن خود كبشه بنت كعب بن مالك كبشه را بوي آب وضو را در ظرفي ريخت پس آمد كربة تا بنوشد از آن آب و كربة را نيد ابو قتاده ظرف آب را براي كربة تا آب آساني بخورد گفت كبشه مرا ابو قتاده كه نگاه ميكند بسوي و مي از تعجب پس گفت عجب آري اي دختر برادر من گفتم آري گفت فرمود تخضروا ايها اليكس تخجن بدنيا نيست كربة بليكه آب بدان نذاختن ميسر بليكه كرد و تخمس كبشه جمع معني بليد و بفتح و ضم نه زاده معني بليدي و حديث دليل است بر طهارت هر وضو و وضوي اگر چه مباشرت باشد و مقيد نسبت طهارت و بان وي تراني و گفته اند پاك ميشود فم او بگذشتن كبري از يك شب يا يك ساعت يا بخوردن آب يا بغالب شدن وي آنقدر كه گمان طهارت حاصل شود يا زوال عين نجاست از فم و اين اخير اوضح اقوال است دير كره در صورت بقا عين در فم و حكم نجاست آن عين است نه نجاست فم چون عين زائل شد شارع حكم كرد كه آن نجس نيست و نزد امام ابو حنيفه وضو هر مكره است اگر آب ديگر يافت نشود وضو كند به آن و تميم كند و اگر با وجود آب پاك وضو كند جائز بود وليكن مكره است و نزد ابو يوسف و ايمه ديگر طاهر موجب همين حديث و قول ابو حنيفه هم بلكه است بحت آنست كه در حديث ديگر هر راز سباع خوانده اند و سباع نجس است وليكن اين حديث كه انما من الطوائف نجاست را بگراست آورده انما هي من الطوائف نجاست عليكم جزين نيست كه اين كربة از طوائف كندگان است و براي كندگان اين الاثير گفته طائف غلام را گويند كه خدمت ميكند ترا بر فم طائف تشبيه او به هر را خدا و كسي كه سگ و در بر مولا سعي خود و دوران ميكند حالي او ما خود است از قوله تعالى طوائفون عليكم كرم و روايت مالك احمد و ابن حبان و مالك و غير هم زيادت لفظ او الطوائف هم آمده جمع اول ذكر سالم است نظر بسوي ذكر هر هر و جمع ثاني مؤنث است نظر بانثا و كرم او براي شك راوي نيست بلكه لفظ آنحضرت است و تواند كه بر اسب شك باشد كه آنحضرت طوائف نجاست يا طوائف نجاست و طوائف صبيحة مسابغة است طافه غلبه و كثرت ميكند يعني چون و بسيار ميگردد و اگر حكم نجاست پس خورده او كنيم است در حرج و مشقت افتد بنا بران رخصت كرديم يا آنكه وي دائم كرد شما ميگردد چنانكه ساكنان و محتاجان ميگردند و در باني با و سعي لائيم باشد و بر هر تقدير باعث مسابغة و سماع آمدن بهجه الا سراجي يعني ابو داود و ترمذي و نسائي و ابن ماجه و صحيحه الترمذي و ابن خزيمة و صحيحه ابنا البخاري و العقيله و الدارقطني و روله ايضا مالك احمد و الدارمي و انما و ابن خزيمة و الحاكم و الدارقطني و البيهقي و حسن النس بن مالك بن نصر الانصاري الخ و جي خادم رسول الله صلى الله عليه وسلم خدمت كرد آنحضرت را ده سال و در آمد در خدمت و وي هشت ساله ياد ساله بود انتقال كرد بهر در خلافت عمر رضی الله عنه تا نفقه كند مردم بروي و وي آخر صحابي است كه مرد بهر سه سده احدى اولئك و تسعين مناقب اوليبيار است و آنحضرت او را با تاسد الله اش را كرده و در دنيا و دين و دنيا و دنيا عمر او بصد و شصت سال يا كم از اين رسيد و علاوه او از صد تن تجاوز شد و نخستان او در سال ديار سوه سيدا و ابن عبد البر گفته اصح ما قيل في عمه شصت و تسعون سته انتهي كينيت و ابو حمزه هاشم قال گفت جاء اعرابي اليه ليك اعزالي بفتح بهر نسبت است بسوي اعواب كه با و به نشينان عرب را گويند و نزد بعضي هاست ان عرب عجم و دنيا و وي اختلاف است گفته اند ذوالخويصره يافاني است و قيل اقرع بن عابس و بن عبيد بن حصن الغزالي و الله علم قال في طائفة المسجد پس بول كرد در ناحيه مسجد و طائفه پاره از خيز را گويند و جمع الناس پس نجر كردند و در مردم و قدر روايتي باين لفظ است پس سنان و مردم بسوي و ي تا منع كردند او را و در روايت ديگر است پس گفت نزد صحابه نه فهمها هم پس نه فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم مردم را از زجر نمودن وي و گفت بگذريد او را و در لفظي قطع كنيد بر وي بول را قلما قضى بولك پس هر گاه كه تمام كرد بول خود را و فارغ شد از شاشين امس النبي حكم فرمود نه صلى الله عليه و بهر نجس من ما و بدلو كس از آب نجس بفتح و ذال حجه دلو بزرگ كه نزد يك پير شده و در ساجه عوض از نجس پير شده بفتح سمين حله و سكوفن چيم معني زنجير بهر بخته شد آن دلو بران قطعه مسجد كه بران بول

کرده بود و همین حدیث دلالت بر نجاست بول آدمی و هوا و اجلاخ و غیره میکند زمین ناپاک پاک میشود و بختن آب همچو سایر نجسات و بر آنکه غساله است  
و در شستن پاک است اگر بر جاس و دیگر افتد از جامه و بدن و زمین یا از حصیر زمین چقدر مقدار در نجاست اختلاف است فقهاء آنست که اگر بعد از پاک شدن محل  
جد اگر دو پاک است و اگر پیش از پاک شدن جد اگر دو پلید است و اگر جد اگر دو در رنگ و بوسه آن متغیر باشد پلید میگردد و با اتفاق کذا فی مجمع البحار طبعی  
گفته این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین چون پلید گردد و خشک شدن پاک نگردد و کندن زمین و بره داشتن خاک از آن واجب نیست و در جوابی منبسط  
نیزین خشک شدن پاک گردد و اگر خشک شدن نگذارد زمین می باید کند و خاک از آن برداشت ناپاک گردد و انتهی شیخ در ترجمه گفته معلوم نیست که اصحاب  
ما در جواب این سخن چه گفته اند و من گفتم بخدا توفیق که حدیث دلالت نکرد بر آن که قوم در اینجا نماز گذارند و نه پیش از خشک شدن شاید که بختن آب با فضل بر آن  
بوده باشد که تا نجاست سبک گردد و بگوید رنگ بول بخت فلان پاک شود و پاک شدن شده باشد و حدیث ازین ساکت است و الله اعلم انتهی گویم  
و دلیل خفیه در تطهیر ارض شمس در سج این حدیث است ذکاۃ الارض بیسها ذکره ابن ابی شیبته و لیکن جواب داده اند از آن که این حدیث موقوف است بر محمد  
بن علی با قرونیت از کلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نیز این حدیث است جعفر بن المداطور با ذکره عبد الرزاق آما این نیز موقوف است بر ابن قلابه پس  
حجت بر آن قائم نمیتواند شد و حدیث ظاهر است در ریختن آب بر زمین نرم باشد یا سخت و گفته اند که سخت را بشویند همچو دیگر نجاسات و زمین مسجد آنحضرت  
نرم بود و ریختن آب بر آن کفایت کرد و گفته اند که سخت را باید کند و خاک از آن باید افکند چه آب شامل اعلی و اسفل می نماید و در بعضی طرق این حدیث  
آمده خود و اما مال علیه من الزاب فالقوه و اهر بقوا اعلی مکانه ما تصنف و تلخیص گفت این حدیث را دو سنا و موصول است سیکنانین مسعود و دیگران و الله  
بن الاستقم و در هر دو مقال است و اگر این زیادت ثابت شود قول قائل که زمین مسجد آنحضرت نرم بود باطل گردد و انتهی بشوکانی در شرح در بر یک گفته اند شستن آن  
ممکن نیست همچو زمین چاه پاک کردن آن بر ریختن آب است بر آن یا بکشیدن آب از آن تا آنکه اثر نجاست نماند چه اگر نجاست باقی ماند تعبد باذناب نجاست  
هم باقی ماند و این در نجاست است که جرم و لون دارد و اما بول پس وارد است از شارع در آن که تطهیرش بر ریختن دلو است از آب است بر آن و زمین نجس بول پاک  
می شود و باین ریختن انتهی متفق علیه و درین حدیث فائد است از آنجمله احترام ساجدت زیرا که آنحضرت اعرابی را بعد از فراغ بول طلبید و فرمود این  
مسجد با صلح چیزی ازین بول و قدر نیست چیزی نیست که بر آن ذکر خدا و خواندن قرآن است و چون صحابه مبارزت کردند با بخار بروی مقرر داشت  
آنحضرت ایشان را و امر کرد برهنه چنانکه در روایت جماعت آمده که فرمود انما یغسلکم بمسیرین و لم یغسلوا معسرین و از آنجمله فنیست بجا بل عدم تعقیف و از آنجمله  
حسن خلق و لطف آنحضرت است در تعلیم و از آنجمله آنکه ابعاد وقت قضا حاجت برای کسی است که غافل گردان میخواندند بر آن بول چه عرن عرب همین  
بود و بول کرد آنحضرت و یک را بر پشت خود استاده کرد تا نشتر کند او را و از آنجمله دفع کردن عظم المضرین است باخن آنها زیرا که در قطع کردن بول بروی  
اندیش میفرمود و نجس اکثر مواضع مسجد و ملوث بدن و جامه وی بود و سخن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه  
و سلم احللت لنا میتة فسرود آنحضرت حلال کرده شده است بر آن مادی و چیز مرده سب ذبح و دو خون فارقا المیتتان  
فالجراد و الحوت پس دمره ماهی و طبع اند و در صحیحین غیر جماعت از حدیث ابی ادنی که گفت غزا کردیم همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم هفت  
غزوات میخواندیم طبع را و اما اللذان فالطحال و الکبد و لهما و خون پس جگر و سپهر است که مشابه اند خون در رنگ گویا خون بسته اند  
و درین حدیث دلیل است بر طبع طبع بر هر حال که یافته شود خواه بموت خود مرده یا بسبب آدمی و مالک گفته وقتی حلال است که بسبب آدمی یا قطع راس میسرود  
در نه حرام و این حدیث حجت است بر دلو و همچنین حلال است ماهی بر وجهی که یافته شود طانی بود یا غیر آن با چند حدیث و حدیث اهل میتة و باین بر خاند  
مجموعه که حدیث بحر حلال است برابر است که نفس خود مرده یا بصید و رفته اند و غنیمت بعد طاعت مگر چیزی که مرده بسبب آدمی یا با فکندن و دریا یا جزوی



میتواند وقتی که طعام گرم باشد پس اگر نجس میکرد ام میفرمود غسل طعام حال آنکه آنحضرت امر باصلح موی فرموده و این حکم مستندی است بهر آنکه نفس پاک ندارد  
مثل گیسو شسته و زنجیر و عنکبوت و شباهه و کسبیر که حکم عام میشود و مجرم علت و منتفی میشود باقتضای سبب و امر بنفس برای شفاست و معلوم است که در  
قوت بیهوشیه هست چنانکه درم و خارش که از گزیدن وی حاصل میشود و دلالت دارد بر آن پس غوطه دادن وی موجب دفع ضرر است و الهال گفته اند که اگر بر موضع  
نفس گیسو یا هم بگس دلک کنند در دم نفع و تسکین حاصل شود زیرا که در یکی از دو بازوی او شفاست و آن جبر میکند نقصان بازوی دیگر را که در وی وادست  
و عمن ابی و اقل بقاء مکسوره نام وی حارث بن عوف است حاضر شد بر را بود با وی الوای بن لیث و گفته اند که از مسلمانی است قول اول  
سمیع است معدوم است در اهل مدینه مجاورت کرد بکده و فرود را بجا کسب شصت و هشت بجمع افتاد و چهار سال و مدفون شد در موضع قید الکلیتی نسبت  
بسیار است زیرا که از بنی عامر بن لیث است قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما أخرج من الجنة من لم يمسح بوجهه من ماء من  
که بریده شد از چهار پایه و حال آنکه وی زنده است پس آن پایه بریده شده مرده است خود را نمی شود و این وقتی فرمود که در مدینه قدم آورد و یافت ایشان  
را که کوهان شتر و دهنما به گوسفندان می بردند و می خوردند پس منع فرمود از آن اخراجه ابو داود و الترمذی و حسن و اللفظه و رواه احمد  
و الدارمی و الکمال و مسلم و ابن ماجه و الترمذی و دارقطنی اصح و اشد مرسل است و رواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث هشام بن سعد و ابن عدی  
فی الکامل و ابونعیم فی الحلیة نحوه من طریق تیم الدارمی و سنده ضعیف و در سبیل گفته این حدیث مروی است بچهار طریق از چهار صحابه ابی سعید و ابی موسی  
و ابن عمر و تیمم داری و روایت ابی و اقله همین باشد که در کتاب

## باب الاثنية

مجموع انا است یعنی آنند چون شارع نمی کرده است از بعضی این لهذا احکام وی درین باب آورده عمن حذیفة بن الیمان رضي الله عنه  
صحابی کبیر عظیم الشان است صاحب سر رسول الله صلى الله عليه وسلم و بود نزد او علم منافقین کینیت او ابو عبد الله است و نام پدرش حسیل بن قیس  
و میان لقب اوست عنبسی است پسر و پدر هر دو صحابی و حاضر شد معاشر جماعتی از صحابه و تابعین مثل عمر و علی و ابوالدرداء و غیر هم را وی اندازد  
مرو در مدین سنه سی و شش هجری بعد قتل عثمان با بعضین ایستاد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تشربوا فی ائنة الذهب  
و الاثنية و لا تأكلوا فی صحافها ننوشید در آوند با سه طلا و نقره و خورید در کاسهای زر و سیم صحاف جمع صحفه است کسائی گفته صحفه  
آنست که سیر شوند از وی پنج کس و قصه آنکه سیر شوند از آن ده کس و تفسیر صحافها راجع است باین مذکورات یا این اشیا یا اجناس که ذوق بعضی بعضی  
گویند راجع بفضه است و ذهب در حکم اوست بطریق اولی و این عبادت بطریق قول تعالی است و الذین یکتبن و ان الذهَب و الفضة  
و لا یتفقون بها و اجماع است ایما را بر تحریم اکل و شرب و انانی ننوشیم بر مرد و زن و هیچ یک را در آن خلط نیست مگر آنکه بعضی شافعی گفته که شافی  
را قول قدیم است که مکروه است نه حرام قاله الطیبی گویم اگر این قول ثابت شود مرد بکراهت حرمت خواهد بود زیرا که در مجاورت سلفه استعمال لفظ کراهت بجا  
حرمت بسیار آمده خلف چون باین معنی بیاید و نه کراهت را بر تنزیه فهو می آرند و اختلاف کرده اند در الحاق سطله باین هر دو در تحریم بعضی گفته اند اگر  
ممكن الانفصال است حرام است اجماعا زیرا که درین صورت استعمال ذهاب فضه است و اگر فصل می ممکن نیست درست است و اقرب اینست که اگر بروی  
اطلاق ننوشید و کینه لفظ حدیث شامل آن باشد و الا فلا و جائز است اکل و شرب و ای مضیبت بالاجماع و اختلاف کرده اند در آنکه همین اکل و شرب  
در بعضی ذهاب و فضه حرام است یا همه استعمال است و بعضی گفته اند که سائر استعمال نیز حرام است بالاجماع و بعضی دیگر می گویند در آن و گفته اند که نفس اکل  
و شرب و اوست نه در غیر و الحاق سائر استعمال بدان مذکور است قیاس غیر تمام است در سبیل گفته حق عدم تحریم غیر اکل و شرب است زیرا که ثابت از نفس





الحق بضم سین وفتح حای جمله و تشدید باسے موحدة لسوره وقاف و ایل حدیث بار منقح خوانند نام محبت  
در بصرین و نیت سلمه برسان است روایت کرد از زکریا بن محمد بن عیسی بن ابی حمزه  
المستوفی: که با و باخت طایفه پوستان ای مردار پاک گفته اوست و لفظ احمد و ابو داود نیست که آمد آنحضرت در غزوه بکربلا تا پیش  
تاگاه وید مشک آویخته پس طلبید آب گفتند که این مشک از پوست میته است که با و باخت داده شده است فرمود باخت دادن او پاک کننده است  
و در حدیث ابن عباس است که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و آله پس گفت چرا استقناع نکردی بآب او گفتند مردار است فرمود چنین  
نیست که حرام است خوردن آن و آیا نیست در آب و قرقط آنچه پاک گرداند او را رواه الدارقطنی و البیهقی و صحیح ابن حبان و غیره و نیز از روایت  
کرده بالغای چند نزد احمد و ابی داود و نسائی و بیهقی و ابن حبان از سلمه بن ایمن لفظ آورده باغ الاولیم ذکاته و در لفظ و باغها ذکاته و در لفظ  
و باغها ظهورها و در لفظ ذکوة الاولیم و باغ و فی الباب احادیث بمعناه و درین حدیث دلالت است بر آنکه باغ مطهر جلد میته هر حیوان است که ظاهر  
میشود بآن ظاهر و باطن و درین حدیث هفت قول است اول آنکه باغ مطهر پوست هر مردار است در ظاهر و باطن خاص نیست بجزئی از آن موافق  
ظاهر حدیث ابن عباس و ابن مرویت از علی کرم الله وجهه و ابن مسعود و هو اظهر الاقوال و دلیل دوم آنکه باغ مطهر هیچ شیئی نیست مالم مردیست از جماعتی  
از صحابه و دلیل ایشان حدیث عبداللہ بن عکیم است که روایت کرد از اشافعی و احمد و بخاری و در ترمذی و ابو داود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و دارقطنی و بیهقی  
و ابن حبان و لفظ وی اینست که آمد ما را کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش از موت و سه که سودمند نشود از خود مرده بپوش و نه پانی و ترمذی گفته  
حسن است و نه سب امام احمد عین بود و میگفت که آخر الامرین همین است بعد از این مذبح را ترک داد و این حدیث را نا صح حدیث ابن عباس گویند  
و جوابش بچند وجه است یکی آنکه حدیث مضطرب است در سند که گاهی از کتاب آنحضرت و گاهی از مشایخ بخینه و گاهی از کسیکه آن کتاب را خوانده و گاهی  
کرده و هم در متن که مروی است بغير تفسیر و این روایت اگر مست و مروی است بقید یکماه یا دو ماه یا چهل روز یا سه روز پیش از انتقال آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم و نیز معلل است با رسال آنکه از آنحضرت شنیده و نیز با انقطاع زیر که عبدالرحمن بن ابی لیلی از ابن عکیم سماعت ندارد و لهذا امام احمد ترک  
کرده قول بآن کما قال عنه الترمذی و هم آنکه قوت نسخ ندارد زیرا که حدیث باغ اصح است از آن و راوی وی مسلم است و مرویست بطریق مستنده  
از جماعه از صحابه و لا بد است که نا صح متاخر باشد و نیست دلیل بر تاخر حدیث ابن عکیم و چون نسخ تمام نشد متعارض شد حدیث ابن عکیم و حدیث ابن  
عباس من مؤ و وقت تعارض رجوع بترجیح کند یا وقوف نماید لیکن اینجا خود تعارض نیست زیرا که تعارض هیچکدام استوار میباشد و مساوات اول  
در اینجا مفقود است بسبب آنکه این حدیث ضعیف است و حدیث ابن عباس صحیح و با ابن عباس راویان دیگر بسیارند سوم آنکه اباب نام جرم غیر مدیوخ  
کافی القاموس و نهایت و بعد باغ نامش قریب شون باشد و جرم آنچو هری و چون هر دو امر محتمل شد هر دو حدیث در صورت تعارض وارد شد پس جمع کرده  
میان هر دو باین طریق کنی از استقناع با اباب تا وقتی است که مریغ نشده است و چون با و باخت داده شد تا مشاباب مانند تیرن داخل تحت نبی هم نخواهد  
و هر چقدر حسن قول سوم آنکه جلدی که با و باخت ظاهر میشود جلد میته ماکول است لا غیر و عموم ایاب اباب مریغ را و اوست چه نام آنکه باغ مطهر جلد جلود  
جز غیره که او را جلد نیست و این مذبح خفیه است پنجم آنکه مطهر است الاغوک را لقوله تعالی فانک لا رجی زیرا که ضمیر زایع است بسوی خوک و در آی حکم  
است بر جمیع تمام و سه و قوی قیض علیه است در نجاست و این قول شافعی است ششم آنکه مطهر است لیکن تطهیر ظاهر و باطن پس استعمال  
شود در یا سبات نه مائعات و نماز گذارند بروی نه و روی این قول مرویست از مالک جماعه این الاحادیث عند التعارض پنجم آنکه جائز است از استقناع  
بجلو و نه اگر چه غیر مدیوخ باشد ظاهر او باطن بدلیل حدیث بخاری از روایت ابن عباس که گذشت آنحضرت بگو سفیدی مردار و فرمود چرا منتفع نشد



آوند با پس نشوید آنرا و بخورید و این ظاهر حدیث در آنست که اگر ظرف دیگر جز ظروف ایشان یا بدو ظروف ایشان بغسل نیز بخورد از جهت عدم ضرورت  
 لیکن فقها گفته اند که جائزست استعمال آنیه ایشان بعد از غسل سببه گراست خواه ظروف دیگر یافته شوند یا خیر پس محل کرده شود گراست و حدیث بر آنکه مراد  
 ظروفی است که می پزند و روک گوشتهاست و گوشت می نوشند در آن شراب و مستاد اند برای نجاست از جهت استغناء طبیعی هر چند شسته شود و مراد فقها  
 آن لوانی است که مستعمل نیستند در نجاسات غالباً ذکره ابو داؤد و فی سنده صحیحاً نقله البراء و لفظ ابو داؤد اینست که او نشان می پزند در دیگرهاست خود گوشت  
 و گوشت می نوشند در آن و با خود شراب را و رواه احمد ایضاً متفق علیه در سبل گفته این حدیث مطلق است و حدیث ابو داؤد و مقید بآنیه مطبوخه  
 پس محمول شود بر مقید و بخورید و معتقدان عام است از معنی شرعی و قیل معناه دو بخش نمیرد که اهل کتاب مشرک اند و مشرک ایشان بمنزله نجاست است چه  
 طهارت نمی کنند و غسل و اجتناب از نجاسات پس گویا نجاست ملابس ایشان است و باین تمام میشود جمیع میان این حدیث و آیت مائده و احادیثی  
 که موافق حکم مائده است و آیت مائده اصرح است در مراد انتفی و ان عمر بن الخطاب بن حصین بضم حاء و ففتح صاد و طلمین و سکون تحتیه از صحابه مشهور است  
 اسلام آورد و در غیر چهارده سال بر بستر بیماری افتاده ماند ملائکه سلام میکردند بروی یکبار داغ کرد باز ملائکه را ندید چون به شد باز آمدند  
 ابن سیرین گفت نبود در بصره هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم اقامه و افضل از وی کنیت عمران ابانجید خزاعی کجی است مرود در بصره و سنده  
 پیچاه و دو یا سه روایت کرد از وی ابو جابر و مطرف و زرارة بن ابی اوفی رضی الله عنه ان التبیح صلی الله علیه و سلم و اصحابه توضوا  
 من مزاد اصحابی مشی که بدستیکه آنحضرت و یاران او وضو کردند از کجالت زین مشرک و در اینجا دلیل است بر طهارت آوند باست مشرکان و بر  
 طهارت بقیه مشرکین زیرا که کجالت وی از طه و دباغ مشرکین بود و ذباغ ایشان سبب شبهه مراد است و نیز دلیل است بر طهارت طه و دباغ مشرک زیرا که  
 زین مشرک مذکور به با شراب مذکور بود و آن کمتر بود از دو قله زیرا که ایشان تصریح کرده اند باینکه شتر مقدار دو قله می بردارد و هر که میگوید که طه و دباغ ایشان  
 نجس است این حدیث دلیل است بر وی متفق علیه فی حدیث طویله و نیست درین حدیث دراز تصریح باینکه وضو کرد از کجالت زین مشرک  
 زیرا که صحابه زین را با دو کجالت آب نزد آنحضرت آوردند و آنحضرت آب از آن هر دو در آوند با گرفت و آنچه خدا خواست گفت باز و پس او پس مردم  
 از آن نوشیدند و آوند باهای خود برگرداند و هر که جنب بود حکم آنحضرت از آن آب غسل نمود و زن که مزاد باست خود را باز گرفت و آن هر دو زیاده از پیشتر  
 به آب گوید و انتفی پس درین حدیث اگر چه تصریح بوضو نیست لیکن کافی است در دلالت عطا نمودن آنحضرت جنب را آب او تا غسل کند بان فافهم و من  
 انس بن مالک رضی الله عنه ان قدح التبیح صلی الله علیه و سلم انگس بر تنیکه ساغر آب نوا آنحضرت بشکست فالتخذ ممک  
 الشعب من فضله پس گرفت بجای شکست می زنجیری از نقره شعب بفتح شین و سکون ممل فلفظ است مشرک مراد  
 در اینجا صدم و شوق اوست و سلسله بفتح سین اول سکون لام فتح سین ثانی یعنی رسانیدن چیزی بچیزی است یا بکسر اول یعنی زنجیر آهنی و مانند آن در  
 سبل گفته ظاهر آنست که مراد او این باشد پس بفتح اول باید خواند و در حدیث دلیل است بر جواز تضییع انا بفضله و نیست خلاف در جواز وی لیکن اختلاف  
 کرده اند در واضح سلسله یعنی از موسی بن یارون یا غیر وی حکایت کرده که جاعل سلسله انس سنده آنحضرت و جز هم این الصلح زیرا که لفظ روایت و  
 جعلت است اما مصنف در تلخیص گفت که در وی نظریست زیرا که در بخاری از حدیث عاصم اخول آمده که دیدم قرق آنحضرت را نزد انس بن مالک که  
 شوق شده بود پس نسبت آنرا بسیم و ابن سیرین گفته در وی حلقه از آهن بود پس خواست انس که بجای می حلقه از زریا سیم گردانند و بطول گفت متغیر مکن  
 چیزه را که ساخت آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس گذاشت انس آیین لفظا بخاری است و حتمی که ضمیر در قولی می است آنرا بسیم عائد باشد  
 بطرف آنحضرت و حتمی که بسوی انس که قال البیهقی مگر آنکه آخر حدیث دلیل است مراد اول را واقع متغیر نشد از حال اول بود که بر عهد آنحضرت بود انتفی

در سبیل گفته این سلسله که انس ثقیفی می فرماید غیر حلقه مذکور است پس ظاهر آنست که ضمیمه عامه است بسوی آنحضرت و هر چه که مذکور است از آنست که اخراج آنست از طهارت و در اقطانی از حدیث ابن عمر آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر که بخورد آب در ظرفی از طلا و نقره یا بخورد در ظرفی که در آن چیزی از طلا و نقره است پس می خورد و می کشد حرام و شکم خود آتش و زهر را یا آواز می کند و شکم وی آتش و زهر مراد از قول آنحضرت که در دو سه چیز از طلا و نقره است ظرفی است که در وی میخای طلا و نقره زده باشند طبیعی از نووی نقل کرده که اگر چنین باشد حرام و اگر نه بود و اگر کثیر و عریض بود حرام است انتہی و در هدایه گفته که آب نوشیدن در آن مفضل است و بیکی در موضع و آن نبود و همچنین در آن مضیق می خورد و نیز از کتاب فیه برای توارثی است بلای نیست اگر بر موضع خراب موضع نم زد و یا بر موضع طین بر تقدیر است که از کاسه بخورد و اما اگر طین از کاسه بخورد و بر جای دیگر برسد و یا بر موضع طین است انتہی

## باب إزالة النجاسة

باب در بیان دور کردن نجاست و پلیدی با وجود انواع نجاست لفظ مفرد آوردن برای آنست که اصل در مصدر عدم شنید و جمع است یا اعتبار جسد نموده و تجس از باب جمع یجمع و اگر تم نکریم هر دو آمده سخن انس بن مالک رضی الله عنه قال سئیل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن الخضر گفت انس پرسیده شد رسول خدا از خبر بدتر نمی گوید می تخم خلا که ساخته میشود سر که قال لا فرموده یعنی جائز و حلال نیست سر که ساختن شراب یا بنذاختن نمک یا پلای یا جز آن از آنچه تبا گرداند آنرا این حدیث متمسک فسی واحد و مالک است در تخریج و تخیس که خمر و زهر خفیه جائز و حلال است این حدیث تحت است بر ایشان و نیز در مسنده آمده از حدیث انس که گفت آمد مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در کف او پیمان بود و نم بود و نزد آن مرد خمر و نم که حرام شد خمر پس گفت ای رسول خدا من از این خمر را سر که فرمود مساز پس ریخت آن مرد خمر را تا آنکه روان شد وادی و لفظ حاکم و بهیچ از حدیث انس اینست که بودند در کنار ابی طلحه یمان پس خرید کرد برای آنها خمر پس فرود آورد خدای تعالی تحریم وی و آمد ابی طلحه نزد آنحضرت و ذکر کرد این ماجرا را و گفت آیا گردانم آنرا سر که فرموده پس ریخت آنرا و لفظ احمد و ابوداؤد از حدیث انس اینست که پرسید ابی طلحه آنحضرت را از حال یمان که وارث شد خمر را فرمود بر آنرا گفت ابی طلحه آیا من از سر که فرموده و در مختصر شنیدن این حدیث را نسبت کرده است مسلم و او را حدیث دیگرست مانند آن از جبر الداقطنی و احمد بن حدیث ابی سعید خدری و درین باب است از جابر و صحیح عن عمر بن الخطاب و معلوم نمی شود برای وی مخالفی از صحابه شیخ در ترجمه گفته دلیل خفیه اطلاق قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم نعم الا دام اخل و از جهت زوال وصف مفسد و اثبات صفت صلاح و اصلاح مباح است و نمی ازان اگر بود در ابتدا به امر بود بجهت منع آنرا خمر اما بعد طول عمد حرام نباشد و روایت کنند که خمر حکم خل خمر کم یعنی بهترین سر که شمار که خمر شام است انتہی گفت کاتب حروف عفا الله عنه استلال حدیث نعم الا دام اخل تا تمام است زیرا که اصل حدیث بر روایت جابر رضی الله عنه اینست که بدینست که آنحضرت در خواست کرد از اهل خود اؤم یعنی ناخوش را پس گفتند که نیست نزد ما سر که پس طلبید آنرا و خوردن گرفت و گفت خوش ناخوش سر که است خوش ناخوش سر که است رواه مسلم پس در و این حدیث در مع سر که است و کفایت کردن و عوض ناخوش دیگر اگر موجود نباشد و بلکه سر که هر چه خمر باشد یا غیر آن حلال است و همچنین تعلیل بر زوال وصف مفسد منظور نیست زیرا که حرمت غیر قطعی است و وصف سر که و وی موجود باشد یا نباشد حکم و بهیچ است و لهذا تصریح فرمود بهیچ از سر که است خمر با وجود علم بر زوال وصف مفسد و نبودن فی الواقع امر و غایت آن بعد طول عمد محتاج چند است احتمال حرمت در علت و حرمت چیز که کافی نیست و روایت خمر حکم خل خمر کم حدیث و ابی است از روایت شیخ بن زیاد و ابی الزبیر از جابر بن عبد الله و این منفرجه است که او را هشام مکتوف خوانند و وی صاحب مناکیه است نزد ابی حدیث گویند مناکیه بسیار از عطاء بن ابی رباح و ابی الزبیر روایت کرده و از عباده بن شعیب حدیث غریب موضوع آورده و نیز دلیل خفیه حدیث فرج بن فضال است از یحیی بن سعید

از عمره از ام سلمه و در وی ایستد که با بخل خل آنرا حاکم گفته متفرست بدان فرج از یحیی و وی از کسان است که حجت گرفته نمی شود و حدیث وی و آنچه  
نشده است تحلیل نمی رسد و تفسیر کرده است آنرا فرج باینکه متغیر شود و غیره و سر که در و پس حلال شود و مرتفع میشود و خلاف باین تفسیر و در قطنی گفته  
عبد الرحمن بن حمادی که حدیث منکره از فرج بن فضاله و میگفت که و س روایت کرده است از یحیی بن سعید انصاری احادیث مقلوبه منکره و گفت  
بخاری فرج بن فضاله منکره حدیث است حافظ ابن القیم رح در اعلام الموقعین بعد از اداین روایتها گفته که اهل مدینه همیشه انکار میکردند این را حاکم  
از قتیبه بن سعید آورده که گفت آدم بمدینه با یام امام مالک رفتم نزد قاضی و گفتم هست نزد تو سر که خمر گفت سبحان الله فی حرم رسول الله بعده گفت  
آدم بعد موت مالک ذکر کردم این معنی را با اهل مدینه پس انکار نکرد بر من هیچ سکه و آنچه مروی است از علی بن ابی طالب رضی الله عنه از ساختن وی سر که  
خمر و از عایشه که لا باس نیست پس آن خل خمری است که خود بخود بی اختیار سر که گردید پس روایت منیره و فرج چه قسم معارض این احادیث و آثار صحیح  
محمود از رسول خدا و تابعین را پس در هر یک گفته چون خمر سر که گرد و حلال است خواه بجزایر انداختن در و یا به آن نجس بر پانی در آفتاب  
خادون مثلاً و شافعی گفته حلال است اگر بجزایر انداختن شود در یک قول اگر بانداختن شود در یک قول انتهی گویم آنرا در حدیث تفسیر کرده  
بعلاج و ظاهر حدیث اینست که اگر آنرا بعلاج سر که سازند غیر حلال و غیر طاهر باشد بهر علاج که باشد اگر چه بقتل و یا از سایه یا قیاب بود یا عکس آن اما  
شراب که بفسخ و سر که گرد و بدون علاج پس آن طاهر حلال است و سر که گفته که علما در خل خمر سه قول است یکی آنکه چون خمر به قصد سر که گرد و حلال  
و چون بقصد سر که گرد و حرام دوم آنکه حرام است هر سر که که متولد است از غیر مطلقاً سوم آنکه سر که سر که است اگر چه متولد باشد از غیر بقصد بود یا به آن مگر آنکه فاسد  
آنست زیرا که چنانکه گذشت آنرا تا آنجا که خمر شد سپس سر که گردانید آنرا و اما دلیل بر حلالیت خل خمر پس اینست که این خل خل است شرعاً و لغتاً و گفته اند  
که چون شراب را سر که گرد و خوابد آب از انگور افشوده پیش از خمر شدن وی و بر این سر که خالص در و یا بیندازد که در صورت آب نکرده سر که شود  
و هرگز خمر نگردد و انتهی گویم این قسم سر که را سر که خمر نتوان گفت بلکه سر که انگور است که خمر نتوانست که خمر را گرفته بعلاج یا بغیر آن سر که سازند و هر چند لغتاً و  
شرعاً اطلاق خل بر خل خمر صحیح باشد اما اینجا نص صریح مانع است از انبیا علی حکم خل بر آن سر که شراب که به قصد سر که شود و بی حلیت وارد و الله اعلم  
خبرجه مسلم و الترمذی و قال حدیث حسن صحیح گویم بر اداین حدیث و باب ازالة نجاسات مشعرت باینکه خمر نجس است اما علما را اختلاف  
در نجاست طهارت وی شوکانی رحم در مختصر گفته نجاست غلط آدمی و بول اوست مطلقاً مگر بول رضع و لبن و کلب و سرگین و خون حیض و گوشت خوک  
و آنچه سوا می ایستد و آن خلاف است و اصل طهارت است بر بنی آرد از طهارت مگر ناقص صحیح که معارض نشود و او را مساوی یا مقدم بر و انتهی و در  
شرح مختصر گفته زیرا که اصل بودن طهارت معلوم است از کلیات و جزئیات شریعت و شک نیست که حکم نجاست چیز است مستلزم تکلیف عبادت و جهل بر آن  
است خاصه در امور عامه البلوی و آنحضرت ارشاد کرده اند ما را بسکوت و آنچه سکوت کرد و از آن خدا و فرمود که آن عفو است پس در شکیانکه هیچ دلیل بر نجاست  
و ارنیست هیچ یکی را از عباد الله نمی رسد که از پیش خود حکم نجاست وی کند و بجز در این فاسد یا بخلط و استلال چنانکه بعض اهل علم کرده اند که هر چه را  
حق تعالی حرام فرمود نجس است و گمان کردند تلامذم حرمت و نجاست با هم و این نعم شان البطلان طلال است زیرا که هرگز تحریم چیزی دلالت بر نجاست آن چیز  
نمیدارد و بطلان نجاست و نجس نیست و در حدیثی که در آن است که چون شایع دانست که بعض است درین  
غلط کنند فرمود حرام نیست از مینه مگر خوردن او براس دفع ظن مذکور و اگر مجرد تحریم مستلزم نجاست باشد باید که مثل قوله تعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ اَمْثُلُ الْفَحْشَاءِ  
والا باشد برنجس بودن این زنان حال آنکه مسلمانان زنده باشند یا مرده نجس نیست چنانکه صحیح از آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت شده است و همین است حکم  
اعیان خمر بهیچ از لازم و انصاف و نبات و شایسته منکره باصل خلقت که بالاتفاق طاهر اند اگر گویند که تصویب نجاست و نجسین و در کسبت شیء دال بر نجس بود



اوست چنانکه نجاست سرگین و لم غنر یس در قوله تعالى انما الخمر والميسر والانساء ولا ذلک من رجس من عمل الشیطان حسرا  
 حکم نجاست غیر متوان کرد که نجاست درین کربیه مقتدر با نقاب و اذلام واقع شده و این قرینه صارفته است معنی رجسیت را بسوسه غیر نجاست شرعی و لهذا  
 قوله تعالى انما المشرب کون نجس زیرا که او را هیچ مقتضی عدم نجاست ذات شرکین اند چنانکه وارد شده است در اکل و شرب و ایتان و توفی  
 از او و ایتان و خوردن و این و فرو آمدن ایتان بسجده پس این دلیل است بر آنکه مراد نجاست درین آیت غیر نجاست شرعی است بلکه از شایع بیان این  
 بروی و اوردست که محتاج زیادت نیست چنانکه فرمود در حق و قد ثقیف وقت نزول ایتان در سجده که نیست بر زمین از نجاست قوم خیر بلکه نجاست  
 ایتان بر نفس ایتان است و بعد نجاست دلالت است بر یکای این نجاست حکمی نه حتی و تعبدی نجاست حیثیه است نه حکمیه و آنچه وارد است در نجاست معاد است  
 بآنچه از وسع و شک نیست که عمل متعین است بر راجح بان اگر تعارض مساوی است پس حکم آن اهل عدم تعبد باشد تا ورود و سور و خالص از شوب معاد  
 یا راجح بر طهر من اجل واجب است منصف را قیام بمقام منع و عدم ترخیص از ان اگر بخت شرعی انتهی و عده و هم روایت است از انس بن مالک رضی الله  
 عنه قال گفت انس لما ان یوم خیر کبر امر رسول الله صلی الله علیه وسلم ابا طلحة هرگاه بود روز خیر کفر رسول خدا ابو طلحة که ندا  
 کند فنادی ان الله ورسوله ینهیانکم عن انکم یس ناکر و بدستی که خدا و رسول او نهی می کنند شما را به نیایان بصیغه تنهیه است ثابت شده که آنحضرت  
 خطیب است که در خطبه خود و من یصفا گفته بود بنس خطیب القوم فرمود و نیز این جمع در کلام آنحضرت آمده که احب الیه ما سواها پس تعارض شد میان روایات  
 و جواب داده اند که نهی خطیب برای آنست که مقام خطابت مقتضی بسط و ایضاح است می بایست که بجای تنهیه اسم ظاهری آورد نه جمع بین تنهیه و غیر آنکه  
 آنحضرت را جمع بین تنهیه و غیر وی را بنا بر علم و سلم بجلالت و عظمت و تعالی عن حوم الحرام الا هلیة فانها رجس از غرض  
 گوشت خران خانگی و در حدیث ابو طلحة شنی است که گفت حرام گردانیده است رسول خدا گوشتهای خران خانگی را و دنیا است از آن شنی که آلوده گردد و بدو آن جلالت  
 با اتفاق و هم صحیح است از حدیث جابر که نهی فرمود آنحضرت روز خیر از حوم حرام الیه و اذن داد در حوم خیم و دخاری و مسلم است از حدیث ابن عمر و در نهی از حدیث جابر بن  
 حذافه و همچنین است از حدیث ابن عباس که نهی فرمود رسول خدا روز خیر از گوشتهای خران انسیه کسر جزو منسوب بالنسبه انسان یعنی حرمه نیز بخوانند از انس حدیث و همچنین نیز آمده  
 بمعنی انسان و گفت زاهر سلمی که من برین حال که می افروزم آتش را نیز دیگرها بگوشتهای خران که ناگاه آواز داد و آواز دهنده پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بیشک  
 رسول خدا نهی میفرماید شما را از خوردن گوشتهای خران رواه البخاری و فی الباب غیر ذلک متفق علیه و درین احادیث دلیل است بر تحریم حوم حرام الیه  
 و باین قائل اند جمیع صحابه تابعین و من بعدهم و ابن عباس رضی الله عنه بعدم تحریم رفته و بخاری از وسع آورده که گفت تنهیه آنم که نهی کرد آنحضرت از ان بسبب  
 بار بر و اکرم یا حرام کرده شدند و رسول گفته ضعف این قول غیر محتمل است زیرا که اصل در نهی تحریم است اگر چه غلبه می ملامت معلوم باشد که استدلال کرد ابن عباس  
 بقوله تعالى قل لا اجد فیما اوحی الی منی محرما در جواب سائل از تحریم و در حدیث غالب بن الحبحر که نزد او بود اوردست و در وی اینست که اطلعتم انک  
 من تبعین محرم و جواب داده از ان باضطراب حدیث یحیی در سنن خود گفته که این حدیث مختلف الاسناد است و مثل وی معارض احادیث صحیح تواند شد  
 انتهی و نیز در سبیل گفته ذکر کردن مصنف این هر دو حدیث را در باب نجاست یعنی برین است که تحریم را تمهیس لازم است و هر قول الا کثر و در وسع خلاف است  
 و حق آنست که اصل در اعیان طهارت است و تحریم را نجاست غیر لازم چه خشیه محرم است و طاهر و همچنین جمله عذرات و سموات قاتله نیست دلیل بر نجاست  
 آنها در نجاست را تحریم لازم است و لا عکس زیرا که حکم نجاست منع ملامت اوست و در هر حال پس حکم نجاست عین حکم تحریم اوست بخلاف حکم تحریم که  
 پس حریر و ذهب حرام است و حال آنکه این هر دو طاهر اند بضرورت شرعی و باجماع و چون این معنی معلوم شد پس تحریم غرض و حریم مخصوص علیه است مستلزم  
 نیست بر آنست نجاست آنها بلکه لایست از دلیل دیگر بر آن و در اصل طهارت که متفق علیه است باقی خواهد ماند و هر که مدعی خلاف این باشد بدوی

که دلیل بیارو و همچنین آوردن مصنف حدیث ابن خارجر را دلیل بر طهارت لعاب بعد ضرورت نبود و اگر دباغ الادیم ظهور و وارونی شد قائل میشدیم بطلان ضرورت زیرا که دارد در قرآن تحریم لکل اوست و لیکن حکم کریم پنجاست و سه بجهت قیام دلیل بر نجاست وی غیر دلیل تحریم انتی و عین عمرو بن خارجه انصاری است و در حدیث ابلشام و ابو حلیف ابی سفیان بن حرب و روایت کرده است از وی که عبد الرحمن بن عتیم این حدیث را که وی شنید آنحضرت صلی الله علیه و سلم را که میفرمود در خطبه ان الله قد اعطی کل فی حق حقه فلا وصیة لوارث لرضی الله عنه قال خطبت انا و رسول الله صلی الله علیه و سلم و عی و هو علی راحلته و لعابها یسبل علی کتفی گفت عمر خطبه کرد ما را رسول خدا و منی بعد از منی و بود آنحضرت بر سوار بر خود که نام وی عصبایا صبا بود و لب دهن آن نازک روان میگردد بر دوش من پس در اینجا دلالت است بر طهارت لعاب ماکول النعمیل و هو اجماع و این بمنی بر علم آنحضرت است صلی الله علیه و سلم بسبیلان لعاب بر کوس تفرید آنحضرت باشد اخرجه احمد و الترمذی و صحیح و حسن عایشة رضي الله عنها ام المؤمنین بنت ابی بکر صدیق مادرش اتم توان است بنت عامر خطبه کرد او را آنحضرت بکه و تزویج نمود در شوال سنه عشر و وی دختر شش ساله یا زیاده بود و در آمد بروی در مدینه در شوال سنه انین و قبل غیر ذلک ماند با آنحضرت نه سال و وفات یافت آنحضرت و و سه هیزده ساله بود بدون اعتبار کسر در سال فانش و تزویج نکرد آنحضرت هیچ بکر را جز وی و طلب کرد از آنحضرت کنیت پس فرمود کنیت کن بخواب زاده خود عبد الله بن الزبیر و بود فقیر و غنی فاضله کثیره الحدیث عارف بایام عرب و اشعار ایشان روایت کرده است از وی جماعتی از صحابه و تابعین و نازل شد در برات وی ده آیت از سوره نور و وفات فرمود آنحضرت در خانه و سه و دفن کرده شد در اینجا و مرد در مدینه سنه سبع و عین و قبل شان و عین شب شنبه هفتم رمضان و دفن شد در بقیع و نماز گذارد بروی ابو هریره و بود غلیظه مردان از طرف معاویه قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یغسل المنی گفت عایشة بود آنحضرت که می شست منی را بآب نهر یخرج الی الصلوة فی ذلك الثوب یستری بری براس نماز در آن جامه از منی شسته و انا انظر الی اثر الغسل فیه و من میدیم اثر غسل را در آن جامه و این حدیث دلیل مالک ابو حنیفه و احمد و در قولی لغز و بر نجاست منی و نزد شافعی و احمد طاهر است متفق علیه و بخاری این حدیث را از عایشة مرفوعاً بالفاظ مختلفه آورده در لفظه بقیع الماء و در لفظه ان بقیع الماء فی ثوبه و در لفظه فیه بقیع الماء و در لفظه ثم اراه فیه بقعة او بقیع است مگر بزرگتر گفته که مدار این حدیث عایشة بر سلیمان بن یسار است و وی از عایشة سماعت ندارد و سبق الی هذا الشافعی فی الام حکایة عن غیره و جواب داده اند از آن که تصحیح بخاری این حدیث را و معوا مسلم را و بر این تصحیح مفید سماعت سلیمان از عایشة و صحت رفع اوست و مسلم و سلم راست از حدیث عایشة لقد كنت افر که صریحاً رسول الله صلی الله علیه و سلم فرکا بدستیکه بودم من که میالیدم منی یعنی خشک را از جامه آنحضرت مالیدم منی و سخت فیصلی فیه پس نماز میگذازد و در آن مصنف در تلخیص گفته و آورده است امر بفرک منی بطرق صحیح روایت کرده است آن را ابن الجارود و مستقی از حدیث همام بن عمار که گفت بود نزد عایشة نماسان پس جنب شد و شستن گرفت جامه را که رسیده بود او را منی پس گفت عایشة بود آنحضرت که حکم میکرد ما را بحت منی و اما امر بنسل منی پس اصل است انتی تحفیه و غیره گویند ما را باییدن مگر کس الغسل است و شافعی گویند حدیث غسل محمول بر نذبت است و نیست دلیل نجاست چه غسل براسه لطافت و از اذن و نحو آن نیز می باشد و فی لفظه و در لفظه مسلم راست لقد كنت افر که منی منی را در حالیکه خشک می بود بناخن خود از جامه آنحضرت این حدیث دلیل شافعی و احمد است بر طهارت منی و نزد ابن خزيمة و در لفظه منی و ابن حبان باین لفظ آورده که بودم من که میالیدم منی را از ثوب آنحضرت و حال آنکه وی نماز میگذازد و تو وی در شرح مذهب استغراب این روایت کرده و بگوید صحیح یکانیت نمود و اما در سبیل گفته رجاء رجاء المصیح و در قطنی و طبرانی از ابن عباس آورده اند که پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم منی که میبرد

جامد پس فرمود بشا آب بینی است و آب حلق کفایت میکند که بالای آنرا محرقه یا ذوق و این حدیث را بهیقتی و طحاوی از حدیث سعید بن جبیر مرفوعاً آورده و از ابن عباس موقوفه و گفت الموقوف هو المصحح و نیز دلیل شافعی اینست که منی اصل اده و پیدایش و مستانند است پس چه قسم نجس باشد و ضعف این دلیل عقلی مخفی نیست چه شکی چنانکه اصل آفرینش اولیاست اصل آمدن آن نیز هست پس چه قسم پاک باشد و تحقیق گویند غسل نمی باشد مگر از نجس قیاس کرده اند منی را بر دیگر فضلات متقدّمه بدن از بول غالباً بنا بر الطبایع این همه بمقدور و اختلال آنها از غذا و بنابر آنکه احوال موجب طهارت محض یعنی بمقدور است و جاریست مجوی بول پس متعین باشد غسل می باب همچو غیره و سه از نجاسات و فکر آنکه تسهیل امر است بجهت شدت ابتلا بران و محل غسل بر ندب و لطافت خلایط ظاهر حدیث است و در سه ای حدیثی آورده که شسته میشود ثوب از پنج چیز بول و غایط و خون و منی و قی و حیض و در ترجمه گفته این تمام دلیل است که منی را با آبشویی نجسه جمع کرده اند انتهای گویم این حدیث را ابو یعلی موصی و زرار در مسند خود و ابن عدی در کامل و در قطعی و بهیقتی و عقیل و ضعفا و ابوالنعم در معرفه از حدیث عمار بن یاسر آورده اند و در سندش ثابت بن جلدوست و جماعة مذکوره او را تضعیف کرده مگر ابو یعلی و بعضی او را مستم بوضع کرده اند لا اله الا الله گفته اجماع است بر ترک حدیث و سه و بزرگ گفته معلوم نیست برای ثابت مگر این حدیث و بطریقانی گفت متقدّم است بدان ثابت و روایت نمیکند از جهاد مگر همین سند و بهیقتی گفته این حدیث باطل است روایت نکرده است او را مگر ثابت بن جلدوست و او منتهی است بوضع و گفت ابن بلقن حلال نیست احتجاج کردن بوسه پس حجت باین حدیث بر نجاست منی تمام نیست و شافعی گویند محل فکر بر فکر مع انشیل بعید است و تشبیه آن با فضلات قیاس مع انشیل است و نیز گفته اند که این احادیث در حق و فکر منی آنحضرت است و فضلات وی صلح پاک است فلا یجوز به غیره و در آن داده اند که اخبار علیّه از فکر منی از ثوب آنحضرت احتمال دارد که اجماع باشد و منی زن با وی مخلوط بود پس متعین نشود که تنها منی آنحضرت بوده و نه همتا برانجا با فرض نیست اگر فرض کنند منی آنحضرت بود و غیره خط منی دیگر تا هم محتمل است و نیست دلیل با احتمال گاهی میگویند که احتمال مشترک است پس آید باید بدان بر طهارت منی تمام نیست و اینکه میان فریقین درین سلسله مجادلات و مناقرات و استدلالات طولیده است صاحب سبل السلام در روشنی شرح عمده آورده اند که در سه دلیل گفته حق اینست که اصل طهارت است و بر قائل نجاست دلیل آوردن مابا قیایم بر اصل و ضمیمه نجاست و رفته اند شل غیر خود و مکن گفته اند که پاک میکند آنرا غسل پاک باز از محرقه یا ذوق عملاً بالحدیثین انتهی گویم و باید التوفیق که آنچه درباره منی در احادیث صحیحین یا احادیث آمده است چه چیز است یک غسل دوم فکر سوم حک و ح و معنی این هر سه چیز نجاست است بے شبهه چه اگر طاهر بود و سه باید که در بعض اوقات آنرا بے غسل فکر و حک میگذاشتند حال آنکه این امر منقول نشده و هر که دعوی کند دلیل آوردن غایت مافی الباب آنکه طهارت این نجاست از شارع بود طریق یا سه طریق آمده و این در اصل نجاست قاطع نیست چه از شریعت حقه معلوم است که انواع نجاسات را انواع طهارت مقرر کرده اند طهارت بخل و غسل مسح بارض است و طهارت ببول رضح بر شستن و طهارت ارض نجسه ببول نجس یک و لو آب است و علی هذا القیاس همچنین طهارت منی اگر قیاسیست غسل است و اگر غلیظ است حک و فکر و ح است مقصود در هر نوع از آن جرم اوست و انلا جرم جائز است که آن جرم نجس باشد گاهی شسته یا دیده که در آن طاهر این همه تنوع طهارت کرده باشند و آنرا بے از آنکه داشته پس محل غسل بنده و نظافت احتمال است در برابر استدلال و آن پس نیست پس هر که قائل است بطهارت آوردن دلیل بود و سه لایم است ز بر قائل نجاست و اخباریکه دلالت میکنند بر طهارت حدیث ابن عباس معنی و اول از صحاح نیستند دیگر به تضعیف پس معارض حدیث صحیحین می آید شد تا بهر چه چهره و اطاعت کلام در تفریق این سلسله و در در رفیق و ران از باب تعمق است و دل از ان در نهایت قاطع و اگر فرض کنیم که طاهر است پس اتبع مقتضی آنست که با این طاهر نیز همان معاملة باید کرد که از آنحضرت ثابت شده از غسل و فکر جز آنکه طاهره فمیده علی حاله بگذرانند و احتیاطاً بطلان طاهره و جز آن بدان نمایند و در آن جامه نماز گذارند و چون هیچ یک باین قائل نیست مال تزلزل نزاع لفظی میان

والله اعلم ولما ذكر مصنفی گفته منی آدمی ظاهرست نزدیک شافعی بحديث شيخین عن عایشة انها كانت تمسك المنی عن ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم یصلی فیہ ونجس است نزدیک ابی حنیفه و مالک غیر آنکه ابو حنیفه میگویی فکر بایس کفایت میکند و مالک میگویی کفایت نمی کند و اقوی نزدیک فقیر قول مالک است زیرا که شستن عمر ثوب را درینوقت باین اہتمام دلالت میکند بر نجاست او اما حدیث کانت تمسك منی نزدیک فقیر تمسك فی اثداء الغسل مثل فرض وحت و حدیث غسل دم زیرا کہ اکثر طرق این حدیث شتم اند بر غسل وطرق شاذہ را بر همان معنی حمل باید کرد والله اعلم انتهى وعن ابی السخخیما ایا دست صحابی غلام رسول خداست و قيل ہولاء و اورا ہمین یک حدیث است و موضع و فائش معلوم نیست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يغسل من بول الجارية شستة میشود از بول دختر و ویرش من بول الغلام و آب زودہ میشود از بول پسر و باین فہمست بجا از سلف و از ایشان اند علی و امام سلمہ و ثوری و اوزاعی و نخعی و داؤد و ابن ہب و عطاء و حسن و زہری و احمد و اسحق و مالک و مدیک روایت تمسك کانی گفته و ہمین است آن حق کہ نیست محیص از ان و رفته اند بعض اہل علم و حکایت کرد و از مالک و شافعی و اوزاعی کہ کافی است آب پاشیدن در ذکر و آتش ہر دو و این قول مخالف احادیث صحیحہ است چہ در حدیث تفرقہ کرده اند میان زرمادہ و رفته اند حنیفہ و سائر اہل کوفہ بوجوب غسل بول غلام و جاریہ و این نجس نیز مخالف احادیث است استدلال کرده اند ایشان با دلدہ بارودہ و ارودہ در نجاست بول مطلق و ظاہرست کہ بول جاریہ و غلام از حکم مطلق بول با دلدہ خاصہ منصرف مخصوص بودہ است و قیاس بول غلام بر بول جاریہ در مقابلہ النض فاسد الاعتبار است و آبن حرم گفته کہ بول ذکر را ہر ذکر کہ باشد آب زنند و این قول شاذست و دروسے اہمال قید مذکورست و واجب آنست کہ مطلق را حمل کنند بر مقید انتهى و ترجمہ الله البالغۃ زیادہ کرده کہ در جاہلیت نیز ہمین مقرر بود کہ بول غلام را آب زنند و بول جاریہ را بشویند پس آنحضرت ہم ہمین معنی را مقرر داشت اہل مدینہ و اہل یم غنی ہمین حدیث اخذ کرده اند و محمد بن ابراہیم ان اصحاب قول نموده پس منتشر نباید شد با چہ مشہورست میان مردم یعنی از وجوب غسل ہر دو بول یا نضح آن انتہی و شیخ در ترجمہ تفسیر سلمہ باین وجہ کرده براہ مذہب شافعی آنست کہ در بول صبی کہ هنوز طعام نخورده است پاشیدن آب کفایت دارد و حاجت بغسل نیست و ظاہر حدیث دلالت دارد بر ان و بعضی از شافعیہ فرق کرده اند میان صبی و صبیۃ و کفایت نضح در اول است نہ در ثانی و زرمادہ امام ابو حنیفہ و مالک اہم غسل سے باید و مراد نضح و حدیث نزد ایشان غسل است و لم يغسل بان معنی است کہ مبالغہ در غسل نکرد و از جہت عموم دلائل کہ دلالت دارند بر غسل بول و ثمنی از طحاوی نقل کرده کہ مراد نضح اینجا صحت یعنی ریختن آب از غیر بالیدن و بیفشردن و در حدیث آمدہ از عایشہ کہ نخردے را نزد آنحضرت آوردند پس بول کرد و فرمود بریزند بروے آب ریختنی و بول صبی این کفایت است و لیکن در بول صبیۃ مبالغہ و تاکید بیشترست انتہی و اکملہ مخلص آنست کہ در دل گفته کہ علی را درین مسئلہ مذہب است اول مذہب حنیفہ و مالکیہ کہ غسل ہر دو واجب است ہچہ سائر نجاسات بقیاس کردن بول ہر دو را بر سائر نجاسات و احادیث باب را تاویل کرده اند و ہو تقدیم القیاس علی النض دوم و صبی است مرشافعیہ را و ہواصح الاوجہ عند ہم و ان کفایت نضح است در بول غلام نہ جاریہ ہچہ غیر و سے از نجاسات عملاً بالا حدیث الوارودہ بالتفرقہ بینہما سوم کفایت نضح در ہر دو ہو کلام الاوزاعی انتہی و آئین ما قد سناہ من کلام الشوکاسے و اکثر برانند کہ بول صبی نجس است و جزین نیست کہ تخفیفی در طہارت و سے کرده اند و حافظ ابن القیم ہم در اعلام الموقعین گفته کہ در غسل ثوب از بول صبیۃ و نضح آن از بول صبی متحی کہ این ہر دو طعام خوار نباشند فقہار است قول است سیکے غسل از ہر دو دوم نضح ہر دو سوم تفرقہ و سنت ہمین را آورده و این حکم از حاشیہ شریعت و تمام حکمت و مصلحت اوست و فرق در میان صبی و صبیۃ بستہ و جہت سیکے بسیار برداشتن مردان و زنان ذکر را پس بلجسے بول و سے عامست مدین صورت غسل و سے شاذ باشد دوم آنکہ بول صبی کجائی ریزد بلکه متفرق و منتشر میگردد اینجا و آنجا پس غسل ہر اینجا کہ بول فسی باور سیدہ خیلہ و شوالری دارد بخلاف بول انثی کہ جمیع جی باشد سوم آنکہ بول انثی اجث و آفتق است نسبت بول فکریہ پس حرارت ذکر و طویبت انثی است پس حرارت منن بول

را سبک نگرداند و آنچه از رطوبت حاصل میشود اینجا بسبب حرارت میگردد و این معانی مؤثره است و اعتبارش در فرقی مستحسن است و همین سه فرق را در شرح  
 مصابیح و لمعات شرح مشکوٰه و حجة الله البالغة ذکر کرده اند و نیز حافظ ابن القیم رحم در شال پنجاه و چهارم از کتاب مذکور نوشته که پنجاه و چهارم بر سنت صحیح  
 صحیح حکایت است در انکفاد بول غلام که چیز نخورده به نفع نبول چنانکه در احادیث مجیدین غیر ماست و صحیح شده است اقتاب از ابن علی و ام سلمه و نایب بیج بحالی  
 خلاف فتاوی این بر دو پس مذکورند این همه سخن با القیاس متشابه بر بول شیخ و بعوم که مذکورده نمیشود بدان این حکم خاص هر قولی نمائیس التوب من  
 خمس من البول الغائط و المتی و الدم و القي حال آنکه این حدیث ثابت نیست زیرا که از روایت علی بن زبیر بن جعدان از ثابت بن جعدانست و احادیث  
 بسا که در علولات است و اگر صحیح شود واجب گرد و عمل بر دو حدیث و زده نشود یک حدیث دیگر و باشد بول در آن حدیث مخصوص ببول صبی چنانکه  
 مخصوص شده است و در بول با کول الحکم با حدیثی که کثرت از این احادیث در صحت و شریعت انتهی استخراج ابو داؤد و النسائی و ابن ماجه  
 و البرز و الحاکم و ابن جریر و صحیح الحاکم و سنن البیہقی و درین باب حدیثهاست از انجم حدیث علی که گفت فرمود آنحضرت بول غلام خیاره آب باشد شود  
 و شائسته و خیر است آید روا احمد و ابو داؤد و الترمذی و ابن ماجه و ابن خزیمه و الحاکم و ابن حبان و مسند ابن حدیث صحیح است ترجیح کرد بخاری  
 و دارقطنی صحیح است او را رفقا و قفا و وصلا و در سال و حدیث ام الفضل لبابه بنت حارث که گفت شاید حسین بن علی در کنار رسول خدا پس نفی می فرمود  
 بدین حدیث این جامع خود بمن و پیوسته جامع دیگر که این را بشویم فرمود جزین نیست که آب باشد میشود از شائسته بشوید میشود و از بول و در فقر رواه احمد و ابو داؤد  
 و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن حبان الطبرانی و الحاکم حدیثهاست از حدیث ام قیس بنت محسن و ما مثل آمنت یا جده است که در  
 آورده پس خرد سال را که چهره خورده بود نزد یک رسول خدا پس شائسته آن طفل بر جامه و سس طلبید آب و باشد بر آن و به شست آرد و صحیح بخاری  
 از عائشه است که گفت آورده شد طفل نزد یک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آب تخنیک پس بول کرد و در سس پس تاج کرد آب را ببول یعنی آب باشد  
 بر و سس و در صحیح مسلم است از حدیث عائشه که آورده میشود که دو گان نزد آنحضرت پس نماز کرد و در حق ایشان و تخنیک میکرد پس آورده شد  
 طفل که شائسته بر و سس پس طلبید آب را و در پس بول کرد یعنی شست آنرا و این تصریح است بعد غسل بول و مراد از تاج کردن آب ببول با مجرد  
 آب باشد است چنانکه در حدیث دیگر آمده یا مجرد ریختن آب است بر بول بدون غسل یعنی گفته احادیث مسنده در فرقی میان بول غلام  
 و جلدیه چون مضمم کرده میشود بعضی و بعضی قوی میشوند و گویا که نزد شافعی این تفرقه ثابت نشده که گفت مراد بول جلدیه و صبی از سنت ثابت بخاری  
 ثابت نشده انتهی گویم این ماجه از شافعی من حیث المعنی نقل کرده و اشاره کرده است در ام بسوسه آن و باجماع تصریح فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 بواجب درین باب بقول خود اولی بالاتباع است زیرا که این کلام با آمنت است معارض نشود و او را فعل و سس بر تقدیر وقوع آن مخالف قول باشد شافعی  
**و عن اسماء بنت ابی بکر الصدیق رضی الله عنهما** مادر عبد الله بن الزبیر است ملقب بذات النطاقین اسلام آورد بلکه بعد هفده سال  
 و کلان است از خواهر خود عائشه صدیق بده سال و مرده بعد قتل پسر خود بده روز و گفته اند به بست روز و عمرش صد سال بود در سنه هفتاد و سه بکره وفات یافت  
 و از عمر نابینا شده بود اما تغییر در عقل و راه نیافت و دندان می نیفتاده خلق کثیر از و سس روایت دارد ذوات النطاقین از آن گویند که بکره نزد خود را در پا  
 کرده بود شب هجرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیک پاره سفره بست و بیک پاره قربان النبی صلی الله علیه و سلم قال فی دم الحیض  
 یصیب الثوب تحت ثوبه برستیکه فرمود آنحضرت در بانه خون حیض قتی که برسد و از آن که خبرده ما را که یک را از آن جن برسد جامه و از خون حیض  
 چه کند و چگونگی پاک کند جامه را از آن گفت چون برسد یک از شمار خون حیض پس باید که حک کند آنرا یعنی بتراشد مراد از آن عین است تحت بفتح تاء می فوقیه  
 و ضم حاء منتهی حکایت است شمر بقرصه بالماء پستری باید که بمالد آنرا بر انگشتان و ناخن آب بقرص بفتح فوقیه و اسکان قاف و ضم کاف



و صا دو جهتین یعنی تذک است شستن متضمنه بستر باشد آنرا آب بشوید آنرا آب نضح و لغت بمعنی یاشیدن آب است و لیکن نزد حنفیه محمول بر شستن است زیرا که در احادیث دیگر بلفظ غسل آورده بترتیبی قیامه بستر نماز گذارد در آن جامه و درین حدیث دلیل است بر نجاست خون حیض بر وجوب غسل و بالغه در آن آن سخت و قمر و نضح بر آب از باب اثر و سب و ظاهر حدیث در آنست که جز این واجب نیست اگر چه از عین چیز باقی ماند و حکم بپوشیدن خون حیض و حکم او باستخوان یا ناخن افاده نجاست او کرده و خون نفاس در حکم خون حیض است و در بقیه خونها اختلاف است و روایات مضطرب آمده و بر این اصلیه مستحب است تا آنکه دلیل خالص از معارضه یا مساوی بیاید و اگر قائم شود دلیل درین آیت کائنات و جنس بر رجوع ضمیر طرف مبتدیه و دوم مسفوح و لم یختر یا فاده نجاست کند و لیکن دلیل مفید این معنی از نیست بلکه نزاع باقی است در اینکه ضمیر عائد بکلمه چیز یا مذکور است یا صرف طرف اخیر و ظاهر همین است که راجع باقرب است یعنی بجز چیز زیر که ضمیر مفرد است نه جمع و مرجع مفرد مفرد باشد و لهذا اینجا است گوشت و خوک جرم کرده شده نجاست مردار و خون غیر حیض با آنکه در هیچ باین لفظ آمده که حرام نیست در سینه مگر خوردن او و هر که طالب مزید تحقیق باشد که رجوع کند باصول فقه و در یابد که اهل اصول در باره آن قید که بعد از اشتغال بر امور مستوده آید چه گفته اند متفق علیهم و روایت کرده است آن را ابن ماجه باین لفظ اقر صید و غسیله و صلی فی و ابن ابی شیبہ باین لفظ اقر صیه بالماء و احمدا و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن حبان از حدیث ام قیس بنت محسن باین لفظ آورده اند که دو رکعت آنرا بسنگ بشوی آنرا آب و کنار آن القطان گفته است و این حدیث در غایت صحت است پس بر آب او عتقی و عن ابی هریره قال قالت خولته گفت ابو هریره گفت خولای خانه بجمعه مفتوحه و سکون و او بنت یسار کا افاده ابن ابی هریره فی الاستیعاب یا رسول الله ای پیغمبر خدا نیست مرا مگر یک جامه و من حیض میکنم در آن فرمود چون طاهر شوی موضع خون را بشوی و در آن غازی بگذار گفت فان لم یذهب الدم اگر نزد و اثر خون قال یکفیک الماء فرمود و کفایت میکند ترا شستن با آب و کفایتش با شستن و وضو نمی کند ترا باقی ماندن اثر آن آخرجه الترمذی و احمد و ابو داود و البیهقی و مسند و ضعیف زیرا که در روایان آمده است ابراهیم حربی گفته وی سماعت ندارد از خول مگر این حدیث و روایت کرد آنرا طبرانی در معجم کبیر از حدیث خول بنت حکیم باسنادهی که ضعیف ترست از سند اول و دارمی از حدیث عایشه موقوفاً آورده که چون شست زن خون را پس زلفت باید که تغیر دهد آنرا بصفت زعفران و رواه ابو داود و عنهما موقوفاً ایضاً در سبیل گفته تغیر بصفت زعفران بر آب قلع عین نیست بلکه بر آب پوشیدن رنگ می ترنم از انتی متصفه عین باب احادیثی آورده که مشتمل است بر نجاست مردار و حیض و منی و بول جاریه غلام و دوج حیض و اگر بول اعرابی در مسجد و بلع اویم و نحوه و این درین باب باطل میگرد و جود می

## باب الوضوء

بعض و او بمعنی مصدر و بفتح بمعنی آب که بدان وضو کرده شود مشهور است و تحقیق آنکه بفتح بمعنی مصدر نیز آید و وضو از عظم شرط نماز است و اصل در وضو غسل اطراف است و ضبط بر دو دست تا رنج زیر اگر در آن او اثر محسوس نمی شود و هر دو پا تا شتالنگ که دون او عضوئی تمام است در حدیث ابو هریره است مرفوعاً که قبول نمیکند خدا نمازی که از شما چون حدیث کرد تا آنکه وضو کند رواه الشیخان و آمده که وضو نصف ایمان است و فرضیت وی در قرآن نازل شده اِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ و این آیت منیه است لهذا محققین بر آنند که فرضیت وی در هرینه است و نیست نفسی نامضی بر خلاف آن در فضائل وضو احادیث بسیار آمده و اختلاف است در آنکه وضو از خصائص این امت است یا نه تحقیقین بر عدم خصوصیت وی باین امت اند آری غره و تحجیل از خصائص این امت است عن ابی هریره رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال لو لا ان اشق علی امتی لأمسحتم بالسواک مع کل وضوء فرمود اگر نمی بودم آنکه در شستن انگارم من امت خود را بر اینند واجب



مسطور است از کلام ایشان است لا ینفی للعالم ان یکلم بالعلم عند من لا یطیقه فانه ذل و ابانة قرأت علی الشیخ را از وجوه تحمل حدیث می دانند و جماع را  
 از لفظ شیخ شرط نمیکردند درین قطعه تا یخ تولد و وفات و مدت عمر ایشان مذکور است **نظم** فخر الایمة مالاک و نعم الامام السالک و مولده  
 نجم هدی و فاته فایزالک و احمد والنسائی و صحته ابن خزیمه و ذکره البخاری تعلیقاً این حدیث متفق علیست نزد شیخین  
 بهین لفظ این سنده گفته اسنادش جمیع صحیح است نوی گفته بعض کبار غلط کردند و بدین زعم که بخاری این حدیث را روایت نکرده و دومی را در شیخ  
 سنہاج گفته اخرجه البخاری تعلیقاً فی کتاب الصیام لا سندا و هم فیہ عبد الحق فی الجمع بین الصحیحین و صنف و فرغ الباری گفته این حدیث در صحیح است  
 از ابی هریره بغیر این لفظ از غیر این وجه و در حبل گفته ظاهر صیغ مصنف مقتضی آنست که سیکه از شیخین این حدیث را اخراج نکرده چه آنرا منسوخ  
 بسوسه شیخین نموده و نسبت بغیر ایشان کرده چه معروف از قاعده محدثین آنست که چون شیخین حدیثی را اخراج میکنند آن حدیث را بسوسه  
 ایشان نسبت می نمایند و بروایت غیر این هر دو اکتفا نمی کنند مگر وقت عدم اخراج ایشان آن حدیث را و این حدیث را در کتاب احادیث است که در  
 جز تخمین شیخین ذکر نباید کرد مگر لفظ عند کل معلومه است و در معنی وی چند حدیث دیگر است چند صحابی انتهی مصنف در تخفیف گفته درین باب است از بدین  
 خالد بن زید بن ابی طالب و ابو داود و ابی بن ابی طالب و از احمد و از احمد و از ابن عمر و سهل بن سعد و طاہر و الشیخ زید ابو نعیم و در کتاب السواک به سند  
 وی حسن است و از ابن الزبیر بن زید و ابی طالب و از ابن عمر و جعفر بن ابی طالب و از ابی ایوب بن زید و از ابن عباس عایشه بن زید و سلم و حسن  
 حسان بن ضم حاسبه و سکونیم و ابی حله ابن ابان بنج همزه و تخفیف موحده مواله عثمان بن عفان است خالد بن الولید و از بعض سبای  
 سناری خود برای عثمان فرستاده بود حضرت ایشان او را از او فرمودند رضي الله عنه ان عثمان بن عفان رضي الله عنه ترجمه می  
 خواهد آمد عابوضوء فغسل کفیه ثلاث مراتب طلبید آب را که بدان وضو کند پس شست دست خود را سه بار و این از  
 سنن وضوءست باتفاق علی شرطه **مضمض** پسترب و درین اثر است در قاضی گفته مضمضه جنبانیدن آب است و درین پسترب انداختن آن  
 و استنشاق و آب در بینی کرده استنشاق آب رسانیدن اندرون بینی و کشیدن آن بنفس تا اقصای بینی و استنشاق و بیفشاندن بینی را  
 استنشاق و یک جمهور اهل لغت و محدثین و فقها اخراج ما است از ائمه استنشاق شر غسل و جهه ثلاث مراتب پستربشست روی خود را  
 سه بار شر غسل یدیه الیمنی پستربشست دست خود را الی المی فوق ثلاث مراتب تا آریج سه بار و درین بیان چیزی است که مجمل  
 ماند و آیه و آید **یکم** الی المرفق و تقدیم بینی است بر ستری مرفق بکسر سیم و فتح فا و بفتح هر دو دست و الی بر اسب انتماست و گاهی بعضی مع  
 آید و از احادیث معلوم شد که مراد همان معنی است چنانکه در حدیث جابر آمده که بود بحضرت میگردد و آید آب را بر هر دو آریج خود و اخرجه الدارقطنی بسند ضعیف  
 و بسند حسن و صفت وضوی عثمان آورده که شست هر دو دست با مرفقین تا آنکه مسح کرد هر دو عضو را و نزد بزار و طبرانی و دارقطنی از حدیث دال بر حج  
 در صفت وضو باین لفظ است که شست هر دو ذراع را تا آنکه تجاوز کرد مرفقین را و در طحاوی و طبرانی است از حدیث تعلیق بن عباده عن ابیه پستربشست  
 هر دو ذراع را تا آنکه سائل شد آب بر هر دو مرفق  
 بعضی غایت باشد یا بعضی مع و سنت بیان کرده که بعضی مع است شافعی گفته نمیدانم خلائی در وجوب دخول مرفقین وضو و باین شناختی  
 که دلیل قائم است بر دخول مرفق ترخشی گوید لفظ الی مفید معنی غایت است مطلقاً و دخول و خروج مرفقین امری است دائر مع الدلیل بعد از آنکه  
 آن فکر کرده و لیکن در بخاری و دلیل بر دخول می قائم است که عزت لفظ الیست مثل ذلک پستربشست چپ را همچنین یعنی سه بار مع آریج  
 در سه لات مظهر بر دو ذکر کیفیت وضوی مرزا مظهر جانان در نوشته که آب در شستن ذراعین از جانب آریج بر میخیزد و بطرف سر انگشتان فرو می کشند

و فرمود که حضرت شاذلی اند صاحب نیز درین حالت با فقیر مشارکت دارند انتهی تشریح بر مسأله پسترسح کرد پس خود و این موافقت آید  
 است در آوردن بای جاره و لفظ مسح متعدی بنفسه و بیا هر دو آید قرطبی گفته با درینجا براسه تعدیه است حذف و اثبات وی هر دو جائز و علی  
 اختلاف است در مسح راس که بر تمام سر کند یا بر بعض و آیت مقتضی هیچ یکی از دو امر علی تعیین نیست چه و انسحوا بر و سحکم هر دو احتمال دارد مسح  
 کل راس و مسح بعض نیست در وی دلالت بر شکیاب و نه بر عدم شکیاب و لیکن هر که قائل است باینجا ای بعض مسح میگوید که مقتضی تعیین یک از دو  
 احتمال آیت است لغیر غسل رجله الی الکعبین ثلث مراتب پسترسحت پای راست خود را هشتاد و یک بار و هشتاد و یک بار و هشتاد و یک بار  
 که کعب استخوانی است تا ششتره نقای ماق و هو قول الا اکثر و محلی است از ابوحنیفه که آن استخوانی است در پشت قدم نزدیک معتد شرک درین مسئله مناظر  
 و تا دلالت در است و شرح مغربی گفته از او طرح اود که بر قول جمهور حدیث نعمان بن بشیر است در صفت نماز که دیدم مردی را از آنکه می پرسید کعب او کعب شایع  
 و سبیل گفته تیر تا فی جاشی فغسلها و جازبه بذهب المجرم و اود که هلاک انتهی شمر الیسر مثل ذلک پسترسحت پای چپ را هشتاد و یک بار و هشتاد و یک بار  
 در بعضی گفته و طیفه بطین غسل است نه مسح چنانکه شیهه میگویند باینکه وضو امر کثیر الوقوع است هر سلامی آنرا پنج بار هر روز میکند و این در حدیث است که اجتماع  
 در نخستین آن غسل نیست پس صحابا از آنحضرت غسل بطین آموختند و تابعین از صحابه و تابعین از تابعین و کذا فی الاموال و کذا فی الاموال و کذا فی الاموال  
 آنکار ضروری است و در آیه و ارجلکم بحسب جرم و در خوانده اند و صورت لغصب ظاهر است و در صورت جرمی جواب داده اند که احتیاط مجاور گرفته است  
 مانند مذاب یوم الیم و حجر ضرب غرب و جمعی دیگر گفته اند که المسح فی کلام العرب یکون غسل و یکون مسح و این موافق الرحمن لوفه و غسل شقوق و طایفه ای  
 علی ظاهر الدلالت و اذ قلت و با قول انتهی غرض آنکه غسل با در هیچ حالت ترک ندهد و ملا عبد العلی رح در ارکان اربعه گفته قطع نظر از آیات و احادیث صحیح و دلالت لغیر  
 از این حدیث و دلیل لاعتقاد من اننا است و این در حق کسی فرمود که قصر کند غسل رجلین تا آنکه غسل مسح کرد و واجب بر اعتقاد جاری نشود و این حد  
 مردی نیست و صحیحین و در سنن مسانید بطرق مختلفه کثیره و راویان آن بعد کثرت رسیده اند که فاده علم میکنند و سیوطی را و این از صحابه نباده برده کس شمره  
 پس بلحق این و عید یکجایی بیان آب نکند بر اعتقاد معلوم شد بطریق قطع که غسل رجلین بلا شبهه فرض است و نیز در حدیث دیگر آمده که وضو کرد و آنحضرت مره شست  
 پاها را نیز یک بار و فرمود و وضو لا یقبل الا بعد الصلوة الا به و این حدیث مشهور است در میان محدثین و مرویست در صحاح و هو یل لانه و آنحضرت علی ان الصلوة  
 لا تقبل بدون غسل الرجلین پس اجماع و اتفاق است بر شستن هر دو پا و هرگز مردی نیست از آنحضرت مسح رجلین نه در سفر و نه در حضر نه در بره و نه در حر و لو کان  
 مشر و عا لعله صلی الله علیه و سلم احبنا انا لجزا کما هو دایا الشریعت و همچنین منقول نشد از هیچ یکی از صحابه مسح رجل و شستهای شدید البوی و نیز و طحاوی و عبد الملك  
 بن سلیمان آورده که ان قال قلت لعطاء بن ریحان عن ابي عبد الله علیه و سلم ان مسح علی القدمین فقال لا انتهی لخصا شرف قال رایت  
 پسترسخت عثمان و دیدم رسول الله صلی الله علیه و سلم را فوضوا وضوئی هذا وضو کر و بچو وضوئی من که اینست و تمام حدیث اینست  
 که پس گفت رسول خدا هر که وضو کند مثل وضوئی من که اینست پسترسخت را و در رکعت نکند در آن حدیث نفس نشسته شود و او را آنچه گذشت از کلام او و کلام گفته  
 مراد بحدیث نفس حدیث با مورد دنیا و چیز نیست که تعلق بنا ز ندارد و اگر حدیثی عارض شد و بجز دعوی از آن اعراض کرد و عفو است و در حدیث نفس معدوم است  
 متفق علیه و ازین حدیث ترتیب در اعضا می عطف و بحرف ثم و تثلیث می مستفاد شد لیکن دلالت نکرد بر وجوب زیر پا را این صفت فعلی است که بر وی  
 فضیلت مرتب است و عدم اجزای صلوة بروی مرتب نیست و لفظی که دلالت کند بر اجاب نیامده و باین رفته اند حنفیه تثلیث بالا جماع واجب نیست  
 و در وی خلافت است شاذ و دلیل عدم وجوب بصح احادیث اینست که وضو کرد و آنحضرت وضو و در یکبار و بعضی اعضا را سه بار شست و بعضی اعضا را آن  
 و در وضو کرد و این یکبار شسته فرمود که این وضوئی است که قبول نیست نماز گزندان و اما مضبوط شد اشتقاق پس نزد بعض واجب است باین دلیل که در حدیث ابو داود

بسنن صحیح امر بدان ثابت شده و هم آنحضرت و جمله وضو یای خود بر آن موافقت کرده و نیز بعضی سنت است بر لیل صیث و از غنی و ابوداؤد و کدران کلم باسنن  
وضو فرموده اند اما ذکر مضمضه و استنشاق نکرده پس معلوم شد که امر بر اینی نیست و حق اول سنت و در حجة الله الباقی گفته که صفت وضو چنانکه ذکر کرده اند  
عثمان بن علی و عبد الله بن الزبیر و غیر هم از آنحضرت و تواتر شده است و امت بر آن اطلاق کرده این است که بشوید هر دو دست قبل از داخل در او و مضمضه کند  
و استنشاق نماید و استنثار کند و تمام نموده بشوید و ذرا عین را با مضمضه غسل دهد و دست مسح کند بر سر و بر دو پا تا کمین بشوید انتقی و عن علی بن ابی طالب  
امیر المؤمنین ابوالحسن ابن عم رسول خدا و برادر و ختن می و زوج فاطمه زهرا و اول یک که ایمان آورد از ذکر و در اکثر اقوال اختلافی که در عمر است بهر حال  
بود متر و در میان هفت و شانزده سال حاضر شد جمله مشاهیر مگر تنوک که خلیفه کرد او را آنحضرت در مدینه بجای خود و فرمود آیا راضی نیستی با آنچه  
از من بجای آوردن از موسی خلیفه شد روز قتل عثمان روز جمعه هجری پنجم و پنج سینه می شست و شبید شد صبح جمعه یکوفه شب هفتم رمضان سده اربعین و مرد  
بعد سه روز از ضربتی ابن طهم قتل غیر فلک مدت خلافت او چهار سال و نه ماه و چند روز و در بیان احوال صفات وی کتب جمعه تالیف شده اند و کمال اسلام  
گفته است و فیما شطر اصالحی من ذلک فی الروضة النورية شرح التفتة العلوية انتقی فی صفة وضوء التبی صلی الله علیه و سلم روایت است  
از علی در صفت وضو آنحضرت و این پایه ایست از حدیث طویل که در وی صفت وضو از اول تا آخر ذکر است و مفاد وی مفاد حدیث عثمان است  
و لیکن لفظی خاص که در این بود و حکمت وی صفت این حدیث را در اینجا آورده و آن اینست که قال گفت علی و مسح بر اسه و احده و مسح کرد آنحضرت  
بر خود را یکبار و دیگر را هفتاد و یکبار شست و شست و در ترجمه گفته احادیث در مسح سر را مطلق آمده است یا مقید یکبار و این احادیث صحیح است و در بعضی  
احادیث مترین نیز آمده و آنرا موسوم بضعف و کشته اند اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده آنچه آمده همین است که وضو کرد یکبار و دو بار و سه بار  
و وضو شامل غسل مسح هر دو دست و قول شافعی بتثلیث باین حدیث است و بقیاس مسح بر غسل قبولش آنست که این حدیث محتمل است و احادیث دیگر  
مسح محل محتمل بر تعیین لازم و بنای مسح بر تخفیف است قیاسی بر غسل نتوان کرد انتقی گویم تثلیث مسح در حدیث عثمان آمده نزد ابوداؤد و در وجوب یکی از این  
دو وجه را این نیز صحیح گفته و تصحیح وی در ثبوت این سنت کافی است و قول بنیامی مسح بر تخفیف قیاس است در مقابلہ النص قولی بگردیدن او بصورت غسل  
بعد ثبوتش از شارع لایا آنست و روایت ترک حارض روایت فعل تواند شد اگر چه روایت ترک بسیار باشد زیرا که کلام در وجوب وی نیست بلکه در سنت  
است و شان سنت همین است که گاهی آنرا کنند و گاهی نکنند که انی سهل اما صفت در فتح الباری گفته که ذکر عدد در مسح در هیچ طریق از صحیحین نیامده اکثر  
علمای ائمه مگر شافعی که میگوید که تثلیث سنت است و ابوداؤد گفت که احادیث عثمان همه صحاح اند و دلالت دارند بر آنکه مسح یکبار بوده است شیع این بها  
گفته که تکرار مسح بوجه غریبه آمده و لیکن در انما خلفت احادیث صحیح نیست نزد اهل علم انتقی و آنچه ازین قبل آمده محمول است بر تکرار یکبار نه باب جدید  
شمعی گفته تثلیث مسح باب جدید بعثت است و در روایت غریب از امام ابو حنیفه آمده اما تثلیث یکبار پس در باب گفته که حسن روایت کرده است  
آنرا از ابو حنیفه که اگر یکبار سه بار مسح کند مسنون باشد انتقی الخوجه ابوداؤد و اخرج النسائی و الترمذی باسناد صحیح بل قال  
الترمذی انه اصح شیء فی الباب بلکه گفت ترمذی که یکبار مسح نمودن سراج چیزی است که درین باب آمده و ابوداؤد این حدیث را  
بشش طریق آورده در بعضی می ذکر مضمضه و استنشاق نیست و در بعضی می اینست که مسح کرد بر سر خود و آب بچکید و در روایت ابن ماجه از علی کرم الله  
بجای واحدة مرة آمده و روی عن سلیمان بن الاکوع مثله عن ابن ابی اوفی مثله و رواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث انس و سنده صالح و رواه ابو یعلی بن الیمن  
من حدیث زید بن حکیم عن رجل من الانصار مثله و عن عبد الله بن زید بن عاصم مدنی انصاری مازنی است از منی مازن بن النخعی از ابی  
حدیث است و نیست آن عبد الله بن زید که راوی اذان است چه وی زید بن عبد ربیع صنف نه زید بن عاصم و حدیث این عبد الله حجت است در باب وضو





شهادت نیز گویند و این نام اسلامی است و در جاهلیت آنرا سب نام بود از سب یعنی کشت نام زیرا که عرب بدان مردم را سب می‌رود و در وقت سب بدان ایشان  
می‌نمودند و ازین جهت هم ذکر این نام مکروه پنداشت و گاهی در بعض مواضع این لفظ نیز اطلاق می‌یابد و مسج یا بها می‌تواند ظاهر از نیه می‌گردد  
بر و انگشت نزد ظاهر هر دو گوش خود را و مسح اذنین در چند حدیث آمده یکی حدیث مقدم بن معدی کرب نزد ابو داود و طحاوی با سند حسن و دیگر حدیث در مسج  
اخرجه ابو داود و دیگر حدیث انس نزد ارقطی و حاکم و دیگر حدیث عبدا لله بن زید و در وی این است که مسج کرد هر دو گوش خود را بآب جز آن آب که بدان مسج  
کرده چنانچه گفته است و تعقب کرد و او را ابن قتیق العید و گفته لفظ حدیث اینست مسج رأسه مبارک غیر فضل بدیه و ذکر نکرد در آن چه در حدیث  
و تصنف گفته نزد ابن جبان و ترمذی همچنین است و اختلاف است در آنکه برای گوش آب جدید گیر و یا آب سر بکند و در سبب گفته احادیث در هر دو واقع شده  
اخرجه ابو داود و النسائی و صححه ابن خزيمة و مسح گوش سنت است نزد ائمه اربعه و نزد ابو صیفه و در روایتی نزد احمد بقیا آب مسح سوزنده  
نکته بآب جدید و در سفر السعادت گفته مسح گوش کردی ظاهر او را طایفه یعنی هم بیرون گوش مسح کردی و هم در درون و از برای مسح درون گوش را انگشتان  
در سوراخ گوش در آوردی انتهی و سخن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ احدكم  
من نومه فليستغثر ثلثا چون بیدار شود یکی از شما از خواب خود بیدار شود باید که بقیه شستن یعنی خود را سه بار ظاهر حدیث عام است در بیداری شب و روز و قیام  
و اعتنای بر این استنشاق گفته و در بعض احادیث هر دو آمده پس در صورت جمع هر دو مراد باستنثار دفع آب از بینی و از استنشاق جنب آب بینی خواهد بود و وجه  
دلیل است بر وجوب استنثار نزد قیام از نوم مطلقا اگر آنکه در روایت بخالی تقصید را مراد و وضو آمده و تقصید نوم شب گفته اند که حدیث وارد است بر غالب  
در نه هیچ فرقی در نوم میل و نوم نهاریست و این حدیث دلیل قائل بر وجوب استنثار است و مضمضه و موند سبب حمد و جماعه و نزد جمهور برای نوب است و دلیل است  
حدیث اعرابی است که فرمود او را وضو کن چنانکه امر کرده است ترا خدا تعالی فان الشیطان یبیت علی خیشوم صم زیرا که شیطان شب می‌کند  
و می‌باشد در بر بینی و می‌خیشوم یعنی اعلای انف است و قیل الانف کله و گفته اند استخوانهای بار یک نرمه که میان بینی و دماغ است متفق علیه  
قاضی عیاض گفته جای ساختن شیطان در بینی محتمل است که برای حقیقت باشد زیرا که بینی یکی از منافذ جنیم است که توصل کرده میشود از وی بسوی دل و هیچ منفذ  
جسم نیست که بروی غلق نباشد جز بینی و هر دو گوش و در حدیث آمده که شیطان نمی‌تواند غلق را و در تشاوب امر بکلم آمده بخت و دخول شیطان در غم  
و کیفیت آن موقوف بر علم شایع است و افهام و عقول با از احاطه و ادراک امثال این امر از ظاهر طریق اسلام در امثال این امور که شارع بدان خبر داده و حکمت  
که ایمان بدان پایمال و در و از بیان کیفیت آن سکوت باید کرد و تحتمل که استخاره باشد زیرا که آوجی را در خواب اخلاط و مخاط و غبار و افتاد در بینی که همسایه  
نچالویت دماغ و محل ابراع قوامی را که است جمع گردد و مانع آید از ادای حق تلاوت و فهم معانی آن و باعث گردد بر قدرت و کسل از رعایت خشوع و خضوع  
و اینها همه اشیای شیطان اند پس گو یا شیطان در آنجا نشسته است چنانکه فرمود بر که تشبیه طعام شیطان همراه می‌خورد و تبرک کردن ذکر نزد خواب و خواب و بیدار  
در سبب گفته وجه اول الظهور و تنجیح در ترجمه گفته طریق اول اسلام و احکم است و الله اعلم و عنه و هم روایت است از ابو هریره رضي الله عنه نزد بخاری  
و مسلم که گفت فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ احدكم من نومه فلا یغسل یدیه فی الا ناء حتی یغسلها ثلثا چون بیدار  
گردد یکی از شما از خواب خود بیدار شود و دست خود را در آوند آب تا آنکه بشوید دست راسته یار که دست شستن پیش از وضو سنت است و بعد از رفت  
از قید آوند نیز گما و وضو حدیث دلیل است بر ایجاب غسل دست وقت قیام از نوم شب باشد یا روز بنا بر اطلاق حدیث که چون بیدار گردد یکی از شما  
قاله ابن قتیق العید و ظاهر حدیث و وجوب وی بر سبب قسط است مگر چه مراد و وضو کند و لیکن نزد ابو داود و ترمذی باین لفظ آمده که چون برخیزد یکی از شما  
از مشب نام بر بخا می‌توان گفت که تعیل مقتضی الحاق نوم نهاری نوم میل است و نزد شافعی و مالک امر بنسل برای نوب است و نهی برای بیدار است فانه لا یزال

این باتت سیده زیرا که وی نمی داند که کجا شرب کرد یعنی کجا بود و کجا افتاد دست وی پس فرمود که نخست دستت را بشوید و بپوشانید با نایل لطیف گوید  
پس از آن آب از ظرف بگیرد و وضو سازد متفق علیه و هذا لفظ مسلم و این امر ترویج و مسنون است و مستحب است که بطریق احتیاط بان حکم فرمود  
نه فرض واجب و اگر نشویند دست پاک است و آبی که در دست فرو برد نیز پاک است زیرا که پدید شدن دست در وقت خواب یقین معلوم نیست  
و عجز و توهم و احتمال است و نزد امام احمد که دست شستن بعد از برخاستن از خواب واجب گوید اگر نداشت دست در آب اندازد آب نجس گردد و سخن  
لقیط بن یحیی و کسره بن عاصم بن حنیس بن حنفیة بفتح صاد و کسره بای موصدة العقیق مهابلی مشهور است و در این طائف کثرت او ابو زرین است  
کما قاله ابن عبد البر روایت کرده اند از وی پیشش عاصم و ابن عمر و غیره ما قال گفت گفت ای رسول خدا خبر دهید از وضو که حسن و کمال می باشد  
قال فرمود استیغ الوضوء تمام کمال و تروازه کن و وضو را در مصفی گفته اسباغ وضو و نفع است فرض و سنت اسباغ فرض استیغاب  
موضوع غسل است و اسباغ سنت در تفسیر آن اختلاف واقع شده بعضی با نقاء از دست پاک و غیر آن تفسیر کرده اند و بعضی با طاعت غره و تجلیل  
بعضی بتکلیف و الله اعلم انتهى و حلال بدین که اصابع و تخلیل کن میان انگشتان دست چپ و تخلیل در پشت چیزی را در میان چپ آوردن  
و تخلیل اصابع سنت است نزد ابو حنیفه و شافعی و نزد احمد تخلیل انگشتان باپی سنت است و بخلاف و در تخلیل انگشتان دست از وی دور است  
مشهور است که سنت است و در روایتی نیست زیرا که تفریح آنها منافی از تخلیل است و نزد ابوالکلیله بنیامس با انگشتان پا است و از آنرا اگر نکند  
ناکمی نه ولیکن گفته اند که تخلیل خوش اینده ترست نفس را و این بر تقدیر است که انگشتان بحسب خلقت از هم جدا و گشاده باشند و اگر یکدیگر چسبیده  
و متصل باشند چنانکه بی تخلیل آب در میان آنها در آید واجب است تخلیل و عید که بر تخلیل و حدیث دارقطنی آمده و در پایان آنرا نقل کرده محمود بن  
صورت است و نزد بعضی این حدیث ضعیف است و کینیت تخلیل انگشتان باپی آنست که نخست دست چپ را بکشد و تخم کند و مختصر با سه چپ  
و تخلیل انگشتان دست بر آوردن بعضی در بعضی است آثم المحرمین در نهایت گفته صحیح شده است و در سنت از کیفیت تخلیل اصابع که واقع شود تخلیل از  
اسفل اصابع و باریت از مختصر دست و ثابت نشد و در همین یکی از دو دست چیزی انتهی است و در مختصر گفته اقتضای کلام وی آنست که باریت مختصر  
صحیح است و هر کما قال زیرا که روایت کرده اند ابو داود و ترمذی از حدیث مسنود بن شد از که گفت دیدم رسول خدا را چون وضو میکرد می مالید  
انگشتان باپی خود را مختصر و در روایت ابن ماجه بجای مالیدن خلال کردن آمده و در سنن ابی داود این مسند است و در ابن باب عیث عثمان است که و  
خلال کرد اصابع هر دو قدم خود را سه بار و گفت دیدم آنحضرت را که کرد چنانکه من کردم راه الدارقطنی که در حدیث روتجیعت مع و راه الطبرانی  
فی الاوسط و سنن ابی حنیفه است و حدیث عایشه را راه الدارقطنی و در وی عمر بن قیس است و وی سکر الحدیث است و در حدیث وائل بن حجر روایت  
الطبرانی فی الکبیر و در وی ضعف و انقطاع است و حدیث ابن عباس چون وضو کنی خلال کن اصابع هر دو دست و هر دو پای خود را را فمی گفت  
رواه الترمذی گویم هر کذبلک و کذا روایت احمد و ابن ماجه و الحاکم و در وی صالح مولی الترمذی است و وضعیف است لکن بخاری تخمین وی کرده  
زیرا که از روایت موسی بن عقبه از صالح است و جامع موسی از وی قبل از اختلاف است انتهی و کالایع فی الاستبصار و مبالغه کن در شستن  
و در لفظی مضمض هم آمده و مضمض نیز کردن تمام دهن است و مبالغه بدان آنست که آب تا بخلق برسد و نزد بعضی گروانیدن آب است و تمام دهن و حد  
استنشاق آنست که آب تا زود یعنی برود و مبالغه بدان آنکه از وی گذرد و نزد بعضی کشیدن آب بنفس تا باریت بینی را که آن تکلون صائما اگر نگردد  
باشی روزه دار که مبالغه در آنرا درین هنگام سنت نیست بلکه مکروه است بحکم توهم شکستن روزه و مضمض و استنشاق فرض است نزد امام احمد  
در قول مشهور و غسل وضو و سنت است نزد امام مالک و شافعی و در هر دو وقت در وضو و فرض و غسل نزد امام ابو حنیفه و نحوه الاربعة

یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارمی و الشافعی و احمد و ابن الجارود و ابن خزيمة و ابن حبان و الحاکم و البیهقی مطولاً و صحیح  
و صحیح الترمذی و البخاری و ابن القطان و ابن خزيمة و درین باب است از ابن عباس لفظی نیست استثنای آنست که او گفتا صحیح ابن القطان  
و رواه ابوداؤد و ابن ماجه و ابن الجارود و الحاکم و در حدیث باب دلیل است بر وجوب سباج و تخلیل اصابع و مبالغه در استنشاق بر این غیر ما تم  
و فی روایة لابی داؤد و مسنده صحیح اذ انقوصت مقتضی هر گاه وضو کنی پس مضمض کن زیرا که وضو بدون مضمضه و استنشاق نیاید  
و حق تعالی امر کرد بغسل وجه مطلقاً و بینی و دهن و داخل اند در آن و تفسیر کرد آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بغسل و تعلیم خود و هیچ کس نقل نکرد از پیغمبر  
که مضمضه و استنشاق نکرد و با وجود اقتضای بر قدر کفایت بغسل اعضا مرة مرة و فرمود که این وضوئی است که نمی پذیرد خدا نماز را مگر بوسی و نیز نکرد  
بدان چنانکه در حدیث ابو هریره نزد ارقطی است و در صحیحین است که فرمود چون وضو کنی از شما باید که داخل کنی آب در بینی خود پس تر پاشند آنرا  
و تیار و معتدل چیزی که قاذح باشد در آن و رفته اند بوجوب این هر دو واحد و سخن و بهر حال ابن ابی لیلی و حماد بن سلیمان و جامعی بوجوب آن در غسل  
و وضو و سنیت مضمضه در هر دو حکاه النووی فی شرح مسلم عن ابی ثور و عن ابی عید و داؤد و الظاهری و ابن المنذر و در روایتی از احمد و نیز مروی است  
مثل آن از ابو حنیفه و ثوری و زید بن علی و رفته است مالک شافعی و اوزاعی و لیث و حسن بصری و زهری و ربیع و یحیی بن سعید و قتاده و حکم  
بن عتب و محمد بن جریر طبری بعد از آن دلیل حدیث عشر من سنن المرسلین و بخلاف آن مضمضه و استنشاق است این حدیث صحیح است اما این  
لفظ نیامده بلکه بلفظ عشر من الفطره وارد شده و اگر همین لفظ باشد گوئیم مراد سنت طریقه است که شامل واجب باشد نه اصطلاح اهل اصول اما حدیث  
ابن عباس که مضمضه و استنشاق سنت است رواه الدارقطنی پس سندش ضعیف است و عن عثمان بن عفان کنیت ابو عبید الله است  
اسوی قریشی است یکی از عشره مبشره و خلفای اربعه است مسلمان شد و اهل اسلام بدست ابوبکر صدیق قبل از غول آنحضرت بدر از قزم و هجرت کرد  
بسوی حبشه و هجرت و حاضر نشد بدر السبب مرض رقیه بنت آنحضرت و حضرت بلقی سم بر آورده و حاضر نشد و حدیث بیعت الرضوان بسبب  
آنکه حضرت اورا بکه در امر صلح فرستاده بود و چون بیعت کردند مردم آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست مبارک خود بر دست زد و فرمود این بیعت از  
طرف عثمان است و نسبی شد بذین النورین بسبب جمع کردن وی و دختر آنحضرت را رقیه نام گذاشت و بود سفید رنگ سیاه قد و گفته اند گندمگون  
رقین البشیرة حسن الوجه بعبید یا بن المنکبین کثیر شعر الراس عظیم اللحية و لمجد التصفیر میکرد و روز اول از ماه محرم سنه بیست و چهار خلیفه شد و گفته شد و جمعه  
دوازدهم ذی حجه سنه خمس و ثلثین از دست اسودت و بیاضی و قیل غیره و مدفون شد شب شنبه در بقیع و بود عمر وی آنروز هشتاد و دو سال و قیل  
هشتاد و هشت و مدت خلافت وی دوازده سال است چند روز کم و چون وی شهید شد باب فتنه و قتل درین امت مفتوح شد که تا قیامت بند شدنی  
نیست فتنه شهادت وی کاتب حروف در اقتراب الساعه نوشته رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يغتسل لحبسته  
فی الوضوء بدستیک بود آنحضرت تخلیل میکرد در ریش شریف خود را در وضو و گفت انس که بود لحیه شریف انبوه رواه ابوداؤد و هم نزد وی است  
بسند صحیح که بود آنحضرت چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب زیر حنک و تخلیل میکرد بدین ریش را و میفرمود این چنین امر کرده است مرا بر درگاه  
من و مرا و بحیه چیزی است که شامل هر دو رخسار باشد و تخلیل بحیه در روایتی از احمد واجب است و گفت اگر ترک کرد آنرا بهر سو روا باشد و اگر عمد  
کرد عاده کند و نزد ابویوسف سنت است و نزد ابو حنیفه و محمد فضیل سنت شمی قول ابویوسف را صحیح گفته و در سبیل گفته حدیث عثمان دال بر  
مشروعیت اوست و احادیثی که در امر تخلیل وارد شده سالم نیست از اعلال تضعیف پس منتضی بر ایجاب نخواهند بود انتی و کیفیت تخلیل این است  
که در اردو انگلستان را از بر لحیه و بر و جانب فوق و تخلیل بعد از تلیث غسل است بظاهر حدیث أخرجه الترمذی و گفت حدیث حسن صحیح





ذکر کرده اند و در سبیل گفته که حدیث الاذان من الراس اگر چه در اسناد وی مقال است مگر آنکه بسبب کثرت طرق بعضی می تشبیه بعضی است و احادیث صحیح شایه است که در آن مسح هر دو گوش باراس مره واحده آمده و این احادیث بسیار از ائمه علی کرم الله وجهه و ابن عباس و عثمان و سید و غیره ایشان مستفی از آنکه مسح کردن هر دو را با سر یکبار یعنی یک آب چنانکه ظاهر لفظ مره است زیرا که اگر برای هر دو گوش آب جدید میگرفت این لفظ مسح با سه و اذنیه مره واحده صادق نمی آید اگر چه احتمال دارد که مراد عدم تکرار مسح باشد و اینکه برای هر دو آب جدید گرفت پس این احتمال بعید است و تاویل خیرش باب نیست که در دست تری مانده بود که کفایت میکرد هر دو گوش را پس آب جدید گرفت و این تاویل اقرب چیزی است که گفته میشود در این انتی و این ظاهر است در تائید مذکور بسبب خفیه آنکه در جوابش میتوان گفت که حدیث الاذان من الراس نزد ابن ماجه و ترمذی و ابو داود و ابن حبه ابی امامه است و خود ابو داود و ترمذی ذکر کرده اند که حماد کی یکی از روای این حدیث است گفت نمیدانم این از قول ابی امامه است که با جهنم خود گفته یا از قول آنحضرت است که ذاتی مشکو و حدیث ابن عباس که نزد وار قطنی است خود وار قطنی آنرا اعلال باضطراب کرده و گفته که آن فهم است و صواب روایت ابن حجاج از سلیمان بن یحیی بطریق ارسال است و در رفع و وقف وی اختلاف نموده اند و گفته صواب و وقف است و نیز در مسقط است و حدیث ابو هریره که نزد ابن ماجه است درین باب در وی عمرو بن حصین است و از متروک است و حدیث ابن عمر که نزد وار قطنی است معلول است و حدیث عایشه که نزد وار قطنی است در وی محمد بن ازهر است و احمد او را کاذب گفته و حدیث انس که نزد وار قطنی است از طریق عبد کلیم از انس و ضعیف است پس ثابت شد که حدیث الاذان من الراس بجمع طرق خود صالح احتیاج نیست و در طلب ابی حمزه که در مسیح الاذنین ماء جدید و از ابن عمر آورده که کان یاخذ الماء باصبغیه لاؤنیه و در مصفی زیر آن گفته اما حدیث الاذان من الراس اگر صحیح می شده دالالت میکرد بر کفایت مسح اذنین از مسح راس این خلاف اجماع است انتی و حدیث باب صحیح است چنانکه مصنف گفت اخبرجه البیهقی و اسناد صحیح و صحیح الترمذی ایضا پس معارض نشود و او را حدیث ضعیف و راجح نشود مای واحد برای جدید زیرا که ترجیح فرج تعارض است که تقریر فی الاصول و اینجا خود تعارض نیست و احادیثی که در آن مسح اذنین باراس آمده جواب از آن گذشت که عدم ذکر دلیل عدم فعل نیست و تاویل عدم بقای بل در دست بعید است زیرا که در حدیث چیزی که ایما کند بضرورت تجدید ماء و شعر باشد باغدام بلل سابق موجود نیست و اگر فرض کنند که گوشها از سر است پس معنی وی آن باشد که در حکم مسح شریک هم اند که هر دو را مسح باید کرد و حدیث ساکت است از آنکه آب سر باید کرد یا آب جدید پس حدیث باب بیان این اجمال کرده و ظاهر نموده که آب جدید باید کرد و از حدیث مذکور نتوان فهمید که سر و گوش یک عضو است بلکه دو عضو است و چون دو عضو شد برای هر یکی آبی جدا باید گرفت و اگر هر دو را یک چیز گویند مسح هر دو یک آب بر آن بنا نمایند لازم آید که سهیمه و بدان را که از وجب است و نسبت بگوش از سر او خلل است بی شبهه در حکم وجوب مضمضه و استنشاق با وجوب یک عضو گویند و نه با خلل در این حدیث و غیره را دالالت بر اتحاد اذنین باراس نیست که موجب اتحاد آب باشد بلکه بر اشتراک در مسح است و مطلق محمول است بر مفید و روایات دیگر که در آن تصریح بجدید آب وارد شده اصح اند ازین و هو عند مسلم من هذا الوجه و این حدیث نزد مسلم است و صحیح وی باین وجه که روایت عبد الله بن زید است بلفظ باین لفظ و مسح براسه بما ع غیر فضلی یدیه و مسح کرد آنحضرت بر خود را آبی که جز آب زیاده است هر دو دست است و هو المحفوظ و همین لفظ محفوظ است نزد اهل معرفت حدیث چه مصنف و تلخیص از ابن دقیق العید آورده که محفوظ در روایت مذکور بعین لفظ است و بعین صحیح ابن حبان و در روایتی نزد ترمذی و ذکر نکرد مصنف و تلخیص که مسلم هم آنرا روایت کرده و در سبیل گفته ما هم آنرا از مسلم نیافتیم و چون محفوظ همین لفظ باشد ناگزیر است از گرفتن آب جدید برای سر و برین دلالت دارد احادیث حدیث

بمقی دلیل احمد و شافعی است در اخذ آب جدید برای اذنین و بعد از غسل ظاهر کما سبق و الله اعلم بالصواب و عن ابی هريرة رضي الله عنه  
قال سمعت گفت ابو هريرة شنیدم رسول الله صلى الله عليه وسلم را يقول میگفت ان امتي ياتون يوم القیامة  
غرا محجلين من اثر الوضوء بدینکه است من می آید روز قیامت بسوی بهشت و حالیکه غرا محجل است از اثر وضوء که در وضو این اعضا را می شستند  
غرا بضم غین سحر و تشدید اسفید و روشن از هر چیز و غره سفیدی را گویند که در پیشانی اسپ میباشد و محجل بضم ميم و فتح جیم شده است و اسپ که هر چهار دست  
و پای او سفید باشد و این است را روز قیامت روی و دست و پا همه سفید و روشن و نورانی و تابان باشند پس تشدید کرد و آنرا بقرع محجل من استطاع  
منکمر ان یطیل غرته فلیفعل پس یکدیگر می تواند از تشنگی که دراز کند غره خود را باید که بکند که موجب زیادت فضل و کرامت است و ذکر نکرد و تجلیل را  
زیرا که هر دو لازم یکدیگر اند و نیز بیشتر مردم در شستن بر وضوء و سبأغ آن تقصیر دارند و خلاف غسل اقدام که عادت بسیار است و بختن در آن است و در لفظی از مسلم  
آمده فلیطیل غره و تجلید متفق علیه و رواه احمد بن حنبل و گفت نعیم نیرانم که این قول من است قطع الی آخره قول ابو هريرة است یا از حدیث  
در سبب گفته ظاهر سیاق آنست که از حدیث است آن ال است بر عدم وجوب زیر که در قوت من شاذ است و اگر واجب می بود تقصیر با استطاعت نمی کرد  
زیرا که استطاعت متحقق است قطعاً و تصنف در فتح الباری گفته این جمله در هیچ روایت دیده نشد از کسانی که این حدیث را روایت کرده اند و هم عَشْرَةٌ و نه در  
روایتی از ابو هريرة غیر روایت نعیم و حدیث دلیل است بر مشروعیت اطاعت غره و تجلیل و در قدح مستحب از وی اختلاف است گفته اند در دستها تا دوش  
و در پاها تا زانو و این از ابو هريرة مروی است و ثابت است از فضل ابن عمر از جده ابن ابی شیبة و ابو عبید بن جراح گفته اند تا نصف عضد و ساق و غره  
در وجه غسل است تا صفو کردن و قول بعد مشروعیست غره و تجلیل و تاویل حدیث ابو هريرة خلاف ظاهر است و شیخ در ترجمه گفته اطاعت غره آن باشد که  
فوق جبهه تا پایان دهن و از گوش تا گوش دیگر ببالند بشوید و در متونی مخصوص بوجه بود بلکه شامل تمام رو باشد و لهذا تفسیر کرد طیبی اغرا با بیض الوجه انتهى  
و اللفظ لمسلم و این لفظ که مذکور شد مسلم راست و لفظ تجاری بدیعون است عوض باقون و در لفظی دیگر نزد مسلم از حدیث ابی هريرة باین لفظ آمده که سیر  
حلیه یعنی سیاه و نشان وضوء از مؤمن یعنی در دست و پای متونی که تجلیل عبارت از آن است تا آنجا که میرسد آب وضوء و در لفظی اینست سیما و لیست لغیر کم  
رواه مسلم فروعا و باین لفظ استدلال کرده اند بر آنکه این اطاعت از خصائص این امت است چه وضوء را هم سابقه هم بود و عن عائشة قالت  
كان النبي صلى الله عليه وسلم يعجبه التيمم گفت عائشة بود رسول خدا خوش می آمد او را آغاز کردن از جانب راست في تنعله  
و نعل پوشیدن که اول در آن پای راست در آوردی و توجه و در شانه کردن موی سر و ریش که ابتدا در آن از جانب راست کردی و طهوره  
و در طهارت کردن چنانکه در وضوء اول دست راست شست و پای راست شست اما رخسار با گوشه پس شست شست و فی شانه نه کله  
و در همه کارهای خود ابتدا بر دست کردی و جانب راست را اختیار نمودی و ذکر این هر سه چیز بطریق تمثیل است و نه هر چه از باب تشریف تزیین نکردیم است بلکه  
قبیل است چنانکه جامه پوشیدن پای و روزه در آوردن و در مسجد در آمدن و مسواک کردن و از متوضا بیرون شدن و سر کشیدن و ناخن بریدن و مسواک  
بغل شرب گرفتن موی سر تراشیدن و در خلق راس بعضی بین مخلوق اعتبار کرده اند بعضی بین خالق و الاول اصح و ظاهر آنچه از این باب است  
مثل بیرون آمدن از مسجد و در آمدن در وضوء و استنجاء و پاک کردن بینی و بر آوردن جامه و مانند آن مستحب زمان آغاز بسیار است و این همه بجهت کرامت  
و کرامت راستی است چنانکه فرشته دست راست شرف دارد و بر فرشته دست چپ و همسایه دست راست مقدم است بر همسایه دست چپ غرض که برستی  
همه جا اعتبار است و حدیث دلیل است بر استحباب طهارت بهمین در همه امور شریفه چنانکه لفظ تعجبه التيمم دلالت دارد بر آن و صاحب سبل تحقیق آن در حوا  
شرح کرده متفق علیه و صحاح این جهان این منة و له الفاظ ذکر بالمصنف فی التخصيص و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال



معلوم چنانچه آنست که در حدیث **ابن عمر** را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که هرگاه کسی وضوء بخواند و تمام نماز را مسح بر تمامه ساکت است و در حدیث مسلم ثابت شده که آنحضرت در سفری مسح بر تمامه کرده و بر تمامه تمام فرمود پس هر وقتی که مسح شود بر تمامه مسح است الکافی مسح بر تمامه انتهی اما در سفر اسکان گفته که مسح سر را گاه بر همه سر کردی و گاه بر تمامه بی آنکه بر سر نه کردی انتهی شارح لفته این در بعضی احادیث آمده ولیکن خفیه گویند و اول بود و بعد منوع شد انتهی گویم دعوی شیخ محتاج سند سادی با مقدم است مجرد جمال چیزی نیست شیخ در ترجمه مشکوٰۃ گفته مسح بر دستار محمول بر آنست که چون با دای فریضه مسح و تعلیم آن اقتضای بر قدرنا میگوید بخت تکمیل آن و این سنت که مسح تمام سر است بجای مسح بقیه راس مسح بر تمامه کرد و از برای اقامت طریق تفسیر و تعلیف فی الجمله و بر حسب مالک از برای تنمیم و طیفه فرض است که مسح تمام سر است که بر بعضی سر کرد و بقیه بر تمامه کرد و تشریحی گفته تواند که و هم را وی باشد شاید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق عادت دست بر تمامه گذرانید را وی نویم کرد که مگر مسح کرد و الله اعلم اما مسح بر تمامه بطریق استقلال بی مسح سر چنانکه بر موزه کنند دست نیست نزد ائمه بلکه مطلقا لازم و امام احمد بشرط آنکه تمامه بر طهارت پوشیده باشد و سائر تمام راس باشد چنانکه بر موزه و ظاهر قول گذشت و در حدیث **ابن عمر** یعنی مسح بر سر و موزه و ظاهر درین معنی است و تشریحی گفته تجویز کرده اند مسح بر تمامه جمیع از فقهای اصحاب حدیث و اکثر دوران فتاوی در دیار اسلام بر خلاف آنست انتهی و الحق بجز این خبر محتمل حکم بدان نتوان کرد الا آنکه چیزی باشد مثل مسح خفین در غایت ظهور و اشتباه مانند روشنائی آفتاب انتهی کلام اشع گویم بعد و در حدیث **ابن عمر** مسح بر تمامه تنها چنانکه در حدیث باب و جز آن است بجز حمل و احتمال هم که تشریح کرده و انکار از سنیت دی نتوان کرد و چه ابرار احوال متعدد و فرو نباید آورد که گاهی چنین میکرد و گاهی چنان و تمام این بحث در شرح مختصر شوکافی ذکر کرده ایم

اخرجه مسلم و بخاری این را روایت نکرده و هر که نسبت اخراج بهر دو نموده و نهم کرده و **عن جابر بن عبد الله بن عمر بن حارم السلمي** الانصاری از مشاهیر صحابه و اکابر ایشان است کثیر الحدیث بود حاضر شد او و پدر او عقبه ثانی را و بخاری گفته که بدر اہم حاضر شده اما صح آنست که حاضر نشده و بعد از وی در مینو مشہد بمرآه آنحضرت بوده ذکره الحاکم در آخر عمر اعمی شده بود امام محمد باقر رحمۃ اللہ علیہ و علی آباء الکرام از وی روایت دارد و قدوم آورده بود شام و مصر را و وی عنہ خلق کثیرات بالمدينة سنۃ اربع و ستین و قبل غیر ذلک و اربع و تسعون سنۃ و ہوا آخر من مات بالمدينة من الصحابة فی قول کثیرات او ابو عبد الله است از نقبای انصار بود رضي الله عنه میگوید فی صفة حج التبی در بیان حج آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابد و ابد و اما بد الله به ابتدا کنید بجزی کہ ابتدا کرد بدان خدا اخرجه النسائی هكذا بلفظ الامس روایت کرد این حدیث را نسائی بچنین بصیغہ امر که از اقسام انشاست و هو عند مسلم بلفظ الخبر و این حدیث نزد مسلم بصیغہ خبر است یعنی شروع بجزی کہ شروع کرد بدان خدا و تمام لفظ حدیث این است کہ برآمد آنحضرت از دروازه حرم بعد طواف کہ برای نمره کرده بود و بسوی صفا و چون نزدیک شد بدان خواند این آیت **ان الصفا والمروة من شعائر الله** و گفت شروع میکنم بجزی کہ شروع کرد بدان خدا بصیغہ فعل مضارع پس شروع کرد و سعی از صفا بسبب بابت نمودن خدا بدان در آیت و ذکر کرد و صفت این پایه را از حدیث طویل جابر کہ در صفت حج آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در باب الحج خواہد آمد برای افادہ این معنی کہ آنچه خدا بدان بابت ذکر کرده آنحضرت بدان بابت فعل نموده چه کلام او تعالی کلام حکیم است و وی ابتدا بذکر نکرده مگر بجزی کہ سخن بابت است در فعل چه مقتضای بلاغت همین است بجزی کہ گفته عرب مقدم میکنند مگر چیزی را کہ متمم بالشان باشد زیرا کہ لفظ عام است و ما تم مقصر بسبب خود نباشد اصنی ما بد الله زیرا کہ کلام موصول است و موصولات از الفاظ عموم اند و آیت و ضمیمه قوله تعالی **فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین** داخل است زیرا کہ لغوی صلی الله علیه و سلم ابتدا و اما بد الله پس واجب است بابت غسل و چه بستر بجزی کہ بعد از دست علی الترتیب اگر بابت تقدیم نمایی بر بستر بجزی که در حدیث

ویرجین و حدیث بیان آن نمود و تنقیه و دیگران بعدم و وجوب ترتیب در اعضای وضو رفته اند و استدلال ایشان بحديث ابن عباس است که فرمود  
 کرد آنحضرت پیش نشست بروی خود و سر و دست خود را پست بر دو پای خود را پست مسح کرد و سر خود را ببقیه آب وضو و لیکن این حدیث را طریقی  
 صحیح ثابت نشده پس استدلال بدان ناتمام است و اولی آن بود که مصنف این حدیث را بر حدیث مغیره مقدم میکرد و متصل بحديث ابوهریره ذکر  
 می نمود زیرا که در دلالت هر دو قریب یکدیگر اند و الله اعلم و عنه و هم روایت است از جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم اذا توضأ ادا الماء علی مرفقیه بود آنحضرت چون وضو میکرد جاری میکرد آب را بر هر دو آرنج خود تمام روایت این است  
 پست فرمود این وضوئی است که نمی پذیرد خدا نماز را مگر بآن مسلم از ابوهریره آورده که وی وضو کرد تا آنکه شروع نمود در بازو و گفت همچنین دینم رسول خدا  
 را صلی الله علیه وسلم و در روایتی از دارقطنی از حدیث عثمان آمده که وی شست رو و سر و دست خود را تا آنکه دست رسانید اطراف بازو را و این بیان  
 چیزی است که در قرآن آمده پس استفاد شد که غایت دخول است در اقبل خود قال الله تعالی فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق  
 و تسوی گفته مرفقین و کبیین دخل اند و غسل انتهی و شوقانی در مختصر گفته بشوید هر دو دست خود را با هر دو آرنج خود انتهی و دلیل بر آن همین آیت  
 کتاب نص سنت است و این مرجع است در دخول غایت در تنقیه و زیاده کرد و مصنفی که غسل بجز نین تا مرفقین فرض است بآن سنی که مرفقین دخول حکم  
 غسل باشد و همچنین است حال در کعبین با جماع جمهور است ظاهر لفظ شاهد است و اگر بعض دست کسی بریده باشد تقصیر کرد که فرض است غسل باقی  
 اگر کسی گوید که یک دست و یک پای شستن فرض است و شستن دست پای دیگر واجب زیرا که مقابل جمیع جمع مقابل واحد و احدا تقاضا میکند این سخن را  
 بر روی او باید زد که مخالف جماع است انتهی اخرجه الدارقطنی نسبت بسوی دارقطنی که محله کلان است از بغداد و وی حافظ فقهیست بر مذهب  
 شافعی عارف بود باختلاف فقها این خلکان گفته ولادت وی در ذی قعدة سنه ست و ثلث مائه شده و وفات یوم الاربعاء هشتم یازدهم ذی قعدة  
 وقیل ذی الحجه سنه خمس و ثمانین و ثمان مائه فی بغداد شیخ ابو حامد سمرقانی بروی نماز گذارد و قریب مزار معروف کرخی مدفون شد کنیت وی ابو الحسن است  
 و نام علی بن عمر بن احمد بن حمدی اتنی و هجری در حق وی گفته حافظ الزبان الامام العظیم المنظر صاحب السنن سمع من عوالم و برع فی هذا الشأن و حاکم گفته  
 دارقطنی او حدیث خود گردیده در حفظ و فهم و ورع و امام و در قرارت و نحو و او را مصنفاتی است که ذکرش دراز است و گویا سید هم که پیدا نشد برادرمین مثل و  
 و خطیب گفته وی فرید عصر و امام وقت خود بود و منتفی شد بسوی وی علم اثر و معرفت علل اسمای جالب با صدق و ثقت و صحت اعتقاد و آئینه حدیث و زیارت و  
 اطالیت بسیار کرده اند شاگرد ابو القاسم بنوی و ابو بکر بن ابی داود و ابن صاعد و محاملی و غیر هم ست بقره و کوفه و شام و واسط و مصر را سیر کرده حاکم  
 و عبد الغنی و نندی و تمام رازی و ابو نعیم صاحب حلبی شاگردان وی اند جامع بود میان علم فقه و ادب و شعر آرزوی پرسیدند که مانند خود دیده هیچ جواب نگفت  
 و این آیت بخواند لا تزککم انفسکم سنن او از کتب معتبره حدیث است و اعلی سند او حاسی است و اول سنن او حدیث قلین است و در تکثیر  
 طرق و اسانیدش سالفه نموده چجاه و چهار سند بر می می ذکر کرده ابو نصر بن ماکولا گفته در خواب دیدم که گویا ملائکه را از جهال می می پرسم که در آخرت  
 چه اندام را گفتند او را در جنت نام میگویند انتهی با سند ضعیف و اخرجه البیہقی ایضا با سند الدارقطنی و در هر دو اسناد قاسم بن محمد بن عبد الله  
 بن محمد بن عقیل است و وی ضعیف است تضعیف کرده اند او را احمد و ابن معین و غیر هم ابو حاتم گفت متروک است و ابو زرعه گفت منکر الحدیث است  
 و ابن حبان او را در ثقات شمرده و وی متفرد است باین توثیق لیکن جرح اولی است اگر چه معدل بسیار باشند و اینجا خود جرح بسیار اند و تصریح کرده اند تضعیف  
 این حدیث جماعتی از حفاظ مثل منذری ابن الصلاح و نووی و غیر هم و مخفی است ازین روایت مسلم از ابوهریره که ماتنم و عن ابی هریره  
 رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا وضوء لمن لم یحذی کرا اسم الله علیه یغت ابوهریره گفت آنحضرت



نیست و ضمیر کسی را که ذکر کرده نام خدا را بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا را بخیر و درین باب حدیثهاست و شک نیست که آن همه احادیث منتفیست  
برای احتجاج بلکه تنها همین یک حدیث ناهض است برای حجت زیرا که حسن است و معتقد با حدیث دیگر آورده درین باب و درین حدیث دلالت بر نفی وضو  
غیر از تسبیح و تسمیه اشراط اوست و بعضی که اندام وی موجب اندام وضو است تا بوجوب که اقل مغاوست چه رسد و تعقید و جوب بذكر برای جمع است در بیان  
این حدیث و حدیث دیگر که ابن عمر روایتش کرده فرمود آنحضرت هر که وضو کرد و گرفت نام خدا بر وی پاک شد جمله بدن وی و تپه که وضو کرد و نام خدا گرفت  
پاک شد همان اعضا می وضوی وی اخراج الدارقطنی و البیهقی و روایت کرده اند از اترمدی و ابوداؤد و نیز از ابوهریره و دارقطنی از ابن مسعود و یونسک  
حقیقه همین حدیث است گویند که تسمیه در اول وضو سنت است یا مستحب زیرا که سیاق این حدیث در اثبات کمال است و همین امارت سنیت و استحباب است  
ولیکن در سناد این حدیث متروک است و در سناد روایت دارقطنی و بیهقی از ابن مسعود هم متروک است و در روایت ابن هریر از ابی هریره نیز دو کس  
ضعیف اند پس این حدیث لائق استدلال نیست و در حدیث متن ما اگر چه دلالت برین نیست که نیست و جوب تسمیه مگر بزرگترین احادیث عدم تواتر  
بر سهو و نسیان دلالت دارد بران و باجماع مذکور امام احمد و جماعتی از اصحاب او همین است که تسمیه در اول وضو واجب است و شرط صحت وضو است چنانکه  
زکشی و شرح خرقی گفته و دلیل ایشان همین حدیث است و باین رفته است شواکافی چنانکه در مختصر گفته واجب است بر هر مسلمانی آنکه بگوید بسم الله و حق  
که یاد اید انتهی و حافظ علامه ابن القیم و علامه المومنین زیاده بسجده دلیل بر وجوبش آورده و همه ادله مخالفین را جواب شافی گفته و شک نیست  
که حق با اوست و در حجة الله الباقی گفته حدیث محمول است بر ترک قلب زیرا که عبادت بی نیت مقبول نمی شود و درین صورت صیغه لا وضوء مقصور باشد  
بر ظاهر خود و محتمل است که معنی چنین باشد که وضو کامل نمی شود مگر بآن و لیکن این تاویل پسند نیست زیرا که تاویل بعید است مخالف ظاهر است  
و شیخ در ترجمه گفته سنیت وی اختیار طحاوی و قدوری است و در پاره گفته اصح آنست که مستحب است انتهی اخراج احمد و ابوداؤد  
و ابن ماجه با سناد ضعیف زیرا که در سنادش یعقوب بن سلیمان بنی عن ابیه عن ابی هریره است و یعقوب ضعیف است بخاری گفته  
شناخته نمی شود برای می سماع از پدرش نه پدر او را از ابی هریره و حدیث را طریقه است که از فی التقریب للمصنف و مشکه فی سنن البیهقی و توضیح  
گفته او را طریقت دیگر است نزد دارقطنی و بیهقی و لیکن آن طریق نیز ضعیف است و نزد طبرانی از حدیث ابی هریره بلفظ امر است اذا توضأت فقل  
بسم الله والحمد لله فان حفظتک لا تزال تکتب لک الحسنات حتی تحث سن ذلک الوضوء و لیکن سناد این حدیث واهی است و للترمذی  
و لابن ماجه و احمد و گفته و الترمذی زیرا که ترمذی این حدیث را در سنن روایت نکرده بلکه در علل آورده پس تغییر عبارت برای این اشارت است نیز  
این را از ابوهریره روایت نکرده بلکه عن از سعید بن زید آورده گفت سعید ابو اعراب است عدوی است یکی از عشره مبشره مسلمان شد  
از قدیم و حاضر شد جمله مشاهد را با آنحضرت جز بزرگ در آنوقت باطلی بن عبد الله برای استخبار کاروان قریش بطرفی رفته بود و آنحضرت برای او سهم برآورد  
فاطمه خواهر عمر بن الخطاب و جده او بود اسلام عمر بسبب ی ست مردی الطول شهر بود و در عقیق بکر و بعدینه آورده و فن کردند و در سنده بخانه و یک  
بعمر رفتاد و چند سال جماعتی از وی را وی است متخوفا مانند او در معنی نه در لفظ و روایت کرد از ابن زید و بزرگ و احمد و ابن ماجه و دارقطنی و غیر  
ترمذی گفت محمد بنی بخاری گفته که این حدیث احسن چیزی است درین باب لیکن ضعیف است زیرا که در روایتش دو مجهول اند و اسحق گفته این  
اصح احادیث است و ابن ماجه و دارقطنی از حدیث کثیر بن زید از ربع بن عبد الرحمن بن ابی سعید عن ابیه ابی سعید الخدری باین لفظ روایت کرده اند  
که نیست نماز کسی را که وضو نیست و نیست و ضمیر کسی را که تسمیه گفت قال الشواکافی اخراج احمد و ابوداؤد و الترمذی فی المجلد و الدارقطنی  
و ابن السکون و الحاکم و البیهقی و نیست در سند وی چیزی که ساقط کند او را از درجه اعتبار و این را طریقت دیگر است از حدیث نزدیک دارقطنی

و بعضی و اخراج نحوه احمد و ابن ماجه من حديث سعيد بن زيد و ابی سعيد و اخراج نحوه اخرون من حديث عائشة و سهل بن سعد و ابی سيرة و ام سيرة و علی و انس انتهى و در سبل گفته که در حدیث ابی سعید کثیر بن زید و ربیع است و در هر دو فتح کرده اند و مرویست درین باب از جماعت مذکور و در هر دو مقال  
مگر آنکه بعضی این روایات تقویت بعضی میکنند پس غالی نیست از قوت و لهذا ابن ابی شیبہ گفته ثبت لنا ان النبی صلی الله علیه و سلم قاله و حدیث دال است  
بر شریعت تسمیه در اول عنوان امام احمد و ظاهر بر فرض گویند بر ذاکرو ناسی و حنفیه و شافعیه سنت گویند و دلیل ایشان حدیث ابی هریره است که هر که ذکر کرد  
خدا را در اول وضو پاک شد جدا و همه و هر که نکرد پاک نشد از وی مگر موضع وضو و اخراج الدارقطنی و غیره و این حدیث ضعیف است بهیچ دین  
بعد از اخراج وی گفته در وی ابو بکر و اهری است و او ضعیف است غیر ثقه نزد اهل علم حدیث و باین استدلال کرده است فارق در میان ذاکرو ناسی  
و گفته که اول در حق عام است و این در حق ناسی است و این حدیث ابی هریره اگر چه ضعیف است لیکن حدیث تو خدا کا امر که الله حاضر است و در اوقات  
بر مردم واجب و این دلیل است بر آنکه مراد نفی وضوی کامل است و در روایتی بلفظ لا وضوء کامل آمده مگر مصنف گفته ما باین لفظ ندیده ایم و اما اینکه  
آن مثبت و دال است بر ایجاب پس راجح باشد پس چه ایش آنکه بر وجهی ثابت نشده که مقتضی ایجاب بود بلکه طرق وی ضعیف است و حدیث  
کل امری بال دال است بر تنبیه و حدیث باب بر مطلق شریعت و اقل وی نه نیست استنقی کلام اسبل و تسکین قولی صلی الله علیه و سلم لا وضوء  
ظاهرش عدم محبت وضو است را سازیرا که اصل در نفی حقیقت است و تاویل بعد کمال که تقدم بعد است پس راجح حل حقیقت باشد و قال احمد  
لا یثبت فیه شیء و گفت امام احمد ثابت نیست در وی چیزی مستحب و عن طلحة هو ابو عبد الله بن معمر بن صفوان بن یزید بن عمار بن  
مهمله و کسر رای شده و فاعن ابیه معمر بن جلد که کعب بن عمرو و الهذلی و بعضی گویند ابن عمر است بضم یم و ابن عبد البر گفته اشهر  
ابن عمر است بالفتح و او را ضعیف است بعضی احکار کرده اند صحبت او را قاله عبد العظیم و تسبیل گفته نیست وجه برای انکار آن گویم سلم بطریق احتجاج  
کرده است و جدا و را در صحابه شمرده که ذانی اسد الغاب و طلحه یکی از اعلام اثبات تابعین است و وفات کرد در سنه یکصد و دوازده قال گفت جد طلحه  
در امام بر رسول خدا و وی وضو میکرد و روان بود آب از روی ریش وی بر سینه فرایت پس میم رسول الله صلی الله علیه و سلم را  
یفصل بین المضمضة و الاستنشاق فصل سیکر و مضمضة و استنشاق فصل آنست که استنشاق را بعد از قراغ از مضمضة  
یکبار یا دو بار یا سه بار یا آب جدید کرده باشند و احادیث درین باب مختلف آمده در بعضی بسته غرغره و در بعضی بیک غرغره بفضیل و وصل و مشهور از حدیث  
امام ابو حنیفه فصل است زیرا که دهن و بینی هر کدام عضو است جدا پس وظیفه غسل هر یک بود جدا جدا چنانکه سایر اعضا و این وجه در حقیقت براس  
ترجیح فصل است بموافقت می مقیاس را نه تعلیل و مقابله النص و لابد حدیثی که موافق قیاس باشد راجح است چنانکه در علوم اصول مقرر شده و دشمنی از قتال و  
ظلمه یہ نقل کرده که وصل هم جائز است نزد ابو حنیفه و ترمذی از شافعی روایت کرده که جمع میان مضمضة و استنشاق جائز است و جدا کردن  
هر یک باب جدید و دستور امام پس خلا فی در میان نماند و دلیل حنفیه همین حدیث طلحه است و لفظ وی بر روایت طبرانی و ابو داود و این است که طلحه از  
پدر خود از جد خود روایت کرده که وضو کرد و آنحضرت پس مضمضة کرد سه بار و استنشاق نمود سه بار و گرفت هر بار آب جدید و در سفر السعاده  
گفته که آنحضرت مضمضة و استنشاق را گاه بیک غرغره کردی و گاه بدو غرغره و گاه بسته غرغره چنانکه در غسل اعضا کردی و از یک غرغره نیمه در مضمضة کار  
داشتی و نیمه در استنشاق در هر سه صورت همچنین وصل فرمودی و در هیچ حدیث صحیح فصل و از نیست استنقی این عبارت ناظر است در عدم ثبوت  
این حدیث نزد وی رخ حال آنکه درین باب احادیث هست از علی و عثمان که آن هر دو جدا جدا کردند مضمضة و استنشاق را و گفته اند همچنین هیچ  
رسول خدا صلی الله علیه و سلم اخراج ابو علی بن السکن فی صحاحه و این مؤید محبت حدیث طلحه است و دلیل ایشان تصریح کرده اند بصحت وی

واین سعد و طبقات در باب مسح از جد طایفه بلفظ رایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مسح بکذا آورده پس ثابت شد که او را صحبت است قال ابن الهیثم  
و نیز ابن الهیثم این حدیث را بر طایفه ابو داود آورده و گفت سکت علیه هو و المنذری بعده و در سبیل گفته اقرب تخمیر است و همه سنت است یعنی  
و صل فیصل اگر چه روایت جمع اکثر است و اصح و جمع بدو طریق است یکی آنکه بیک غره و ثلث وی باشد و دیگر آنکه بسته غره بود برای هر یکی از سید بار  
یک غره اخراج بود او را با سند ضعیف زیرا که در وی لیث بن سلیم است و اضعیف است و ابن حبان گفته وی قلب بیکر و اسانید  
و رفع میکرد و مراسیل را وی آرد از ثقات چیزی که نیست از حدیث شان و ترک کردند او را یحیی القطان و ابن المدی و ابن معین و احمد بن حنبل و نووی  
و ترمذی و ابی یوسف که اتفاق کرده اند علماء بر ضعف می و تصرف و الدلیل مجهول الحال است و حدیث را علنی دیگر است که ذکر کرد آنرا ابو داود و از احمد که  
بود ابن عیینه که انکارش میکرد و میگفت ایش نه اطله بن مصرف عن ابیه عن جده و همچنین حکایت کرد عثمان و ارمی از علی بن المدینی و زیاده که در سید  
عبد الرحمن بن مهدی را از جد وی گفت عمر بن کعب است یا کعب بن عمرو و ابو داود را صحبت و نقل کرد از ابن معین که محمد ثانی میگوید که جد طایفه دیده است  
آنحضرت را و اهل بیت او میگویند که او را صحبت نیست و ابن القطان گفته علت حدیث نزد من جعل بحال معروف بن عمرو و الدلیل است و تصریح کرد بآنکه  
وی طایفه بن معروف است ابن السکن و ابن مرویه در کتاب او و لا المحدثین و یعقوب بن سفیان در تاریخ خود و ابن خثیمه و خلفه بسیار که از فی التلخیص و چون  
اهل این شان تصریح کرده باشند صحبت می مدعیان است و عدم وقوف اهل بیت وی بحال می قاضی نبود و حق جواز هر دو نیست باینجهان و صل فیصل  
و الله اعلم و عن **رضی الله عنه** فی صفة الوضوء ثم تغمض بتراب و درین کرد و صلی الله علیه و سلم و استنش  
و آب در بینی کرد ثلاثا سه بار بغمض و یدش من **الذي ياخذ منه الماء مغمضه** و استنش بیکر و از همان کف که میگفت  
بان آب را و این حدیث از او که جمیع است و یحتمل که از یک غره باشد یا از سه غره اخراج بود او را و النسائی و مروی هب الدنیه از نووی  
آورده که گفت مجموع کیفیات وارده در مضمضه و استنشاق و بیخ و جهت اصح آنست که هر دو بسته غره کند اول مضمضه کند از هر واحد بستر  
استنشاق کند دوم آنکه جمع کند میان هر دو غره و واحد مضمضه کند از آن غره سه بار بستر استنشاق کند از وی سه بار سوم آنکه جمع کند بغره  
و لیکن مضمضه کند از وی و استنشاق چهارم آنکه فصل کند میان مضمضه و استنشاق بدو غره پس مضمضه کند از هر یکی سه بار بستر استنشاق کند  
از دیگری سه بار پنجم آنکه فصل کند بایش غره مضمضه کند بسته غره با و استنشاق کند بسته غره و گفته که صحیح همان وجه اول است و وارده بآن  
حدیث انتی تحرف بغیم بتری یکشت و بفتح یکبار بر و ثمن بدست شیخ عبد الحی رح تعقب وی کرده میگوید که ما عبارات احادیث را مختلف یافتیم  
در اکثر احادیث این چنین واقع شده که اول هر دو کف دست را شست بستر مضمضه کرد و استنشاق نمود بستر و شست بستر مضمضه و استنشاق  
کرد بستر و شست بستر هر دو دست این عبارت بسیار احادیث است و ظاهرش دلالت میکند بر وصل مضمضه و استنشاق اگر چه قطعی نیست و در  
بعض هر دو دست شست بستر مضمضه کرد بستر استنشاق بستر و شست و لکن ظاهر است در فصل و در روایتی از بخاری و مسلم آمده که مضمضه و  
استنشاق و استنشاق کرده سه بار بسته غره از آب این نیز عمل هر دو وجه است و صلا و فصلا و لیکن در بعض احادیث صریح واقع شده که مضمضه و  
استنشاق بیک غره کرده سه بار مشهور امام شافعی همین است بر وجه اول از وجوه مذکور و در نهب مشهور امام عظیم فصل است انتی **و عن**  
عبد الله بن زید فی صفة الوضوء ای وضوی وی صلی الله علیه و سلم ثم ادخل يده مضمض و استنشاق من لفت  
واحد ففعل ذلك ثلاثا بستر و او را آنحضرت دست خود را در آب پس مضمضه کرد و استنشاق نمود از یک کف و کرد این سه بار  
و این حدیث نیز از اول جمیع مثل حدیث اول و هر دو پاره آنکه از دو حدیث طویل که در مصنف و مؤامده و عادت مصنف است اقتصار کردن

بر موضع حجت و حق آنست که فعل آنحضرت و غسل اعضای وضو مختلف بود چنانکه عادت مستمرا آنحضرت بود در پیش و سحبات و عمل مضغه و استنشاق و کیفیت آن و صلا و فصلان نیز مختلف و لهذا هیچ یکی از اینها بوجوب و قرینیت احد الوجودین قائل نشده متفق علیهم و این حدیث نزد بزرگان و ابوداؤد و ابن فضال است که گفت دیدم رسول خدا را مضغه و استنشاق کرد و از یک کف و این را بیدار نمود انتمی و استنشاق آنحضرت بدست راست بود و استنثار بدست چپ چنانکه داری از عید خیار آورده بودیم ما شبیه و نظر میکردیم بسوی علی مرتضی هنگامی که وضو میکرد پس در او رد و دست راست خود را آورد پس برگرد و آب بهین خود را پس مضغه کرد و استنشاق و بیفشاند یعنی بدست چپ و کرد این را سه بار بعد گفت هر که خوش دارد که نظر کند بسوی وضو رسول خدا پس اینست وضوی آنحضرت **و عن انس رضي الله عنه قال رأى النبي** گفت انس دید آنحضرت **صلی الله علیه و آله** رجلا مردی را و فی قدمه مثل الظفر لم یصبه الماء فقال ارجع فاحسن وضوءه و در پای او مانند ناخن خشک است که نرسیده است آنجا آب وضو فرمود برگرد و پس نیک کن وضوی خود را ظاهر بضم خا و در وی اغتاس است اجود آنها همین است که ذکر کرده شد و جمع و انظار است و جمع الجمع اظهار این حدیث جمیل است بر وجوب استیعاب اعضای وضو آب نصا و پادیا و غیر وی و تحقیق ثابت شد حدیث دلیل للأعقاب من النار و این در حق جماعتی فرموده که اعقاب را نشسته بودند و باین رفته اند جمهور در سبیل گفته و مردی است از ابو صفیحه که معاف است از نصف عضو یا ربع یا اقل از هر هم بغلی در کتب مقالات این روایات از وی برج کلی است و تکیه حنفیه که درین عصر موجود اند میگویند که این قول ابی صفیحه و نه هیچ یکی از اتباع او انتہی در محمولات مظهر گفته و شستن هر دو پا با سبیل تمام می نمودند و میفرمودند خلعت رجل مثل خلعت اهل بیت یعنی بسیار کج و نارسا واقع شد که آب را با سبیلی بران جلی می توان کرد مگر آنکه کف با سبیل پس باین عبارت یاران را بشارت بباغ در شستن این هر دو اعضا می نمودند انتمی و در قول جمیل است و تنهایی من صفات العالم الیانی الامر بالمعروف والنهي عن المنکر فی الوضوء والصلوة لمن بری احد الا يستوعب غسل فینادی بل لا افاقا من النار و لا اتم الطمانیة فیقول صل فانک لم تغسل و فی اللباس الکلام و غیر ذلک انتہی اخبره ابو داؤد و النسائی و احمد و ابن ماجه و ابن خزيمة و الدارقطنی و گفت و ارقطنی متفرق است بدان جریرین حازم از قتاده و او فقه است و روایت کرد از ابو داؤد و از طریق خالد بن سعدان از بعض اصحاب آنحضرت مانند آن و لفظ وی این است دید آنحضرت مردی را که میگرد و ظهر و در پای وی نمک بود و قدر در هم که نرسیده بود او را آب پس امر کرد او را با عاده وضو و نماز چنانچه گفته این حدیث مرسل است و کذا ابن القطان و ووری بحث است اکثر گوید احمد بن حنبل اگر تم این اسناد جدید است گفت آری گفت اگر مردی از تابعین گوید حدیثی رجل من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم و نام نبرد و آنرا پس حدیث صحیح باشد گفت آری و مندری در وی علال کرده باینکه در وی بقیه است نقل کرد از یحیی که وی بر است لیکن در سند و سند در کتب بقیه است بحديث و در وی از بعض از اوج آنحضرت است و تودی قول مجمل گفته و در شرح حذاب نوشته که این حدیث ضعیف الاسناد است و درین اطلاق نظر است بنابر طرق مذکوره کذا فی التلخیص و علی ای حال در حدیث دلیل است بر وجوب سوالات بسبب آنکه حکم با عاده وضو کرد و بر غسل موضع متروک اقتصار نظر نمود و گفته اند نیست دلیل در آن بلکه مراوشند و در انکار است بران و اشارت باینکه تارک بعض تارک کل است و ضعف این قول ظاهر است و احسن همین است که قول راوی که امر کرد او را با عاده وضو را در بیان غسل متروک است و تسمیه وی با عاده باعتبار ظن متوضی است که وی بزبان وضوی کل نماز گذارد و تسمیه وی بوضو لغیه است و حدیث دال است بر آنکه حکم جابل و ناسی حکم عام است **و عن** و هم روایت است از انس بن مالک رضی الله عنه که قال گفت کان رسول الله بود آنحضرت **صلی الله علیه و سلم** یهوضا بالماء وضو میکرد و بعد باغضم یک ظل و ثلث ظل عاقی است و ظل است استار و استار چهار و نیم مثقال وزن یک پیسه است و بقولی مدو ظل است و دلالت ظاهر احادیث هم برین است چه در بعضی احادیث وضو نموده چنانکه درین حدیث و در بعضی پیور ظل و تطبیق بران آنست که مصداق هر دو یکی باشد

و گفت علی با الصواع غسل میکرد و یک صاع و صاع چهار دست الی خمسة امداد و گاهی غسل میکرد و بزایده از صاع تا پنج عدد و در روایتی و وضو میکرد و غسل میکرد و گفته اند مخصوصه ازین تعیین و تحدید نیست که بزایده و کم ازین درست نباشد و فضیلت و شستن در تمام شستن است بی اسراف به قدر که باشد و اگر بقدر کفایت کند و آن که رواندین آب است بر عضو نیز رویت مستوفی علییه و این حدیث را نقلهاست و لابی و داوود و النسائی و ابن ماجه  
بن حدیث عایشه که حدیث ابابکر لابی داوود و ابن ماجه و ابن خزمه من حدیث جابر مثله صحیح ابن القطان که ذاتی التخصیص و ظاهر حدیث در این است که این منتهای وضو غسل آنحضرت بود و این منافعی نیست بحدیث عایشه نزد بخاری که در وی این است که وضو کرد و از یک آوند که او را فرق میگفتند یعنی تا و را و آن آوندی است که گنجایشش نزد و غسل میکند زیرا که درین حدیث ذکر پر بودن وی از آب نیست همین قدر است که یک آوند که اینقدر گنجایشش از وی وضو کرد و پس از بعضی آب کرده باشد و این حدیث انس و حدیثی که از عبد الله بن زید گذشت مشعر اند تقبیل وضو و التفاضل و بر سر از وی و گفته اند که در گذشته اهل علم در آب وضو تجاوز کردن از غسل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعضی گفته فرق بمقتضی آوندی است که سه صاع و گنجایشش کند و آن بحساب صاع مدینه شانزده رطل است و هر کس که بید این تقدیر برای تعیین و تحدید نیست زیرا که آبدان بنی آدم متفاوت اند و حالت قضا از آن دورن و تبخیر و مختلف پس گاهی آنحضرت سه صاع غسل میکرد و گاهی یکتر از آن چنانکه در حدیث متفق علیه آمده که غسل میکرد و یک صاع تا پنج عدد و وضو میکرد و یک عدد صاع نزدیک اهل مدینه پنج رطل و ثلث رطل است و در ربع صاع را گویند و آن بحساب صاع مدینه یک رطل و ثلث رطل خواهد بود و انتی نصف اگر این حدیث مقدم میکرد و بران حدیث یا آنحدیث را مؤخر میکرد و اولی می بود برای حسن ترتیب و **باب الثانی فی کیفیت الوضوء**  
مجموع میشود با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در کعب بن آوی اسلام آور و در سنه پنجم یا ششم بعد چهل کس و حاضر شد جمله مشاهیر و او را در اسلام فتوحا و مشاهیر بسیار است در عراق و شام و فارس و غیره حرم سنه اربع و عشرين از دست ابو لؤلؤ قلام مغیره بن شعبه شده مدت خلافت می ده سال و شش ماه است باین مسعود گفته گمان کردم که اگر علم عمر را در یک پله نرازد و نهند و علم سائر احبابی برض را در پله دیگر علم عمر گردان آید و گفت بر عمر رحم الله و بعضی علما فتاوی او در تالیف جدا گانه نوشته اند مثل شاه ولی الله محدث دهلوی رح در ازانه اخفا و او اول خلیفه است که امیر المومنین خوانده شد و او در از قاست اصلع گندم رنگ سرخ چشم و خلافت وی بعد و تخصیص ابو بکر صدیق رضی الله عنه بود و نماز گذارد بروی همییب روایت کرده این از وی و مشهوره و خلق کثیر از صحابه تابعین قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من من احد بتوضاً فیسبغ الوضوء فیست از شامیج کی که وضو کند پس تمام و کامل میکند وضو را ثم یقول بستر میگوید یا شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبداً و رسوله گواهی میدهم که نیست هیچ معبودی بر حق مگر خدای تنها نیست او را انباز و گواهی میدهم که محمد بنده و رسول اوست الا شحنت له ابواب الجنة مگر آنکه گشاده میشود مرا و درهای بهشت و در روایتی الثمانیه یدخل من ایتها شاء یعنی بهشت در در باز و از هر در که خواهد آخر حجه مسلم و ابو داود و ابن حبان و رواه الحمیدی فی کتاب الجمع بین الصحیحین فی افرا و مسلم و کذا ابن الاثیر فی جامع الاصول و ذکر کرد آنرا فی وی در آخر حدیث مسلم بروی که مذکور شد و رواه الترمذی و زاد و زیاده کرد ترمذی بر شهدا و منین مذکور تین این و عمارا الله صخره **ابحیله من التوابین و ابحیله من المتطهرین** بار خدا یا گردان مرا از بسیار توبه کننده گان و گردان مرا از طهارت کننده گان ترمذی گفت در سنادش اضطراب هست و صحیح نمی شود و روی شکی کثیر گویم روایت مسلم سالم است ازین خلل و این زیادت که نزد ترمذی است روایت که آنرا بر او طبرانی در اوسط از طریق ثریان و لفظ وی اینست هر که طلبید آب وضو را پس وضو کرد پس میکافارغ شد از وضوی خود گوید الحمد لله و رواه ابن ماجه من حدیث انس و ابن السنی فی عمل الیوم و اللیله و الحاكم فی المستدرک عن حدیث ابی سعید و لفظ وی این است هر که وضو کند و بگوید





میگردانند حضرت بر سر و سوزنه و ابو القاسم بن محمد اسامی را و انش و منکره خود ذکر کرده و شمار آن بهشتی و صحابی رسیده و قائل شده مسح است  
 بن ابی طالب و سعید بن ابی وقاص و جمال و حذیفه و بریده و خزیمه بن ثابت و سلمان و جریر بن عجل و غیر هم این المبارک گفته نیست و مسح علی الخفین بیان  
 صحابه خلاقی زیرا که از هر که از انفسار و ایت انکار آمده هم از وی اثبات می مروی شده و این عبد البر گفته میدانم که مروی باشد از پیچ یکی از سلف انکار آن  
 مگر از مالک با آنکه روایت صحیح از وی صحیح است با ثبات آن و مگر از مالک بن نوایم عباس ابو هریره و تصحیح کرد چنانی از حفاظ متواتر بودن حدیث صحیح  
 سوزنه و روایت کرده اند از ائمه عشره مبشره که می گفت می ترسم که برای کسی که قبول نماید مسح سوزنه را زیرا که آثار می که در وی وارد شده و نیز روایت  
 و امام ابو حنیفه گفته قائل نشدم مسح سوزنه تا آنکه آمد از انصار روایتی مانند آفتاب و به قال الشافعی مسح و مرویست از زید و امامیه و حجاج عدم چنانی  
 بدلیل قول تعالی و از جمل کفر الی الکعبین گفته اند این آیت متعین کرد غسل جلیین را پس مسح وی روا باشد زیرا که کعبین مباشر جلیین اند  
 و غسل و همچنین احادیث تعلیم معین است و احادیثی که در باب مسح آمده منسوخ است بآیت مانده و دلیل علم قول علی کرم الله وجهه است که ساق  
 شد کتاب خدا بر خفین و قول ابن عباس است که مسح نکرد و آنحضرت بعد مانده و جوابش آنست که نزول آیت و ضرورت غرضه و مسیح حضرت  
 و غرضه تبرک بود و مسیح قبل وی است با اتفاق پس تقدم ناسخ ستاخر چه قسم تواند شد دیگر آنکه اگر تاخر مانده فرض کنیم تا هم منافاتی میان مسح  
 و آیت نیست زیرا که قول و احادیثی که مطلق است و احادیث مسح علی الخفین آنرا مقید کرده با عام است و این احادیث مختص است و حدیث علی  
 و عباس هر دو منقطع اند و نیز مخالف قول المسح است که ثابت است از انباء و نیز این حدیث معارض حدیث اصح از خود است که حدیث جریر بن عجل است  
 چه وی هر گاه روایت کرد که آنحضرت را دید که مسح کرد بر هر دو و حق خود را گفتند که آیا این پیش از مانده بود یا بعد وی گفت و بل اسلمت  
 الابد المانده و این حدیث صحیح است و اما احادیث تعلیم پس نیست در وی چیزی که منافاتی جز از مسح بر خفین باشد زیرا که ورود وی درباره کسی  
 که خف نه داشت پس لالت می برقی این چه قسم تواند بود حال آنکه مثبت این هم میگوید که در آیت مانده قراوت هر هم ثابت شده بطریق عطف بر مسح  
 که آن رس است پس محمول باشد بر مسح خفین چنانکه سنت بیان آن کرده و بیان وجوب مسح از کتاب و سنت هر دو شده و هو احسن الوجوه التي  
 نوجب بها قراءة الحجر و چون مسح ثابت شد نزد قائلین بدان برائی می و در شرط است یکی آنکه بر طهارت کامل پوشیده باشد و بعد از آن اگر حقی رسول  
 بر آن مسح کند و این بر تقدیر از طهارت کامل از ظاهر ترین است که سابق و محتمل که آن هر دو ظاهر باشد از نجاست و این مروی است از او  
 و می آید احادیث مقوی قول اول دوم آنکه استفاد از مسامی خف آنست که کامل باشد زیرا که متبادر از نزول اطلاق همین است و آن این است که  
 باشد سائر قوی مانع از نفوذ مای غیر حریق پس مسح کرده نشود بر سوزنه غیر سائر خفین و نه بر خرق که محل فرض از وی نمایان باشد و نه بر مسح  
 زیرا که مانع نیست از نفوذ آب و نه بر مصوب و نه بر مسح گفته حدیث سائر موضع فرضی است که ممکن باشد تلویح مشی در آن مسافر و ادراجا با خود  
 نزد یک خط و در حال و غیر آن نه منسوجی که منع نفوذ آب نکند مانند پانچا جامه و بنات و نه بر سون که خفی بالای خفی و دیگر که خشک و لمبوس در قدم  
 چند قسم است خف و خف و خف و هر یکی را بر دیگری احتمال نکنند پس نعل سائر تمام قدم نیست تا شتا آنک پس بقیاس این مفتی نیست  
 پیدا شد و در خف و ستر ساق بالای شتا آنک لغو است زیرا که فرقیست غسل ابران موضع راه نیست پس در حد سائر موضع فرض تعلیم تا تمام قدم  
 و اعضای سائر ساق طالت کند و عیوب از جامه و بنات و مانند آن می باشد و تنجیح آن صبی است که نفوذ آب را منع نکند پس خف از هر یک از آن  
 و بر سون خفی است که بالای خف پوشند پس از آن نیز خف از هر یک از آن می باشد و چون در افرو اخفافی که در میان مسلمین خالی بوده است چه سلف و چه خلف  
 نظر کرده ام که از هر دو انصاف لازم می آید و چون امکان مشی متفاوت است بحسب لطافت خف و کثافت آن چنانکه در حال می بینیم که در آن

مشرقیین طاعت مشی بنیت کرده و حتی کرده که اهل بدوی روند کجایش قدریکه اهل رفاهیت از آن منعک نمیشد اخذ کردیم پس این حدیث شریف شد  
و تحقیق که از حد سازند و اسفل اورا بچرم کشید گرفته باشند حکم خفت دارد و لا بدیعه و ابوداؤد و ترمذی و ابن ماجه است از میسر و رواه احمد  
و البیهقی و الدارقطنی و ابن الجارود البیضا الا للنسائی مکررسانی که وی روایت این حدیث نموده باین لفظ ان **المسح** الله علیه و سلم  
مسح اعلى الخفين واسفله پرستید رسول خدا مسح کرد بالای هر دو موزه که بر پشت قدم است و پایان آنرا که جانب پایان قدم است  
و گفت ترمذی که این حدیث باین لفظ مسلول است و در وی اسباب و علتهاست که قریب میکند و محبت وی و پرستیم ابازره و محمد یعنی بخاری را زین  
حدیث که آیا بحث دارد و گفتند این هر دو که صحیح نیست و بلکه ضعف ابوداؤد و فی اسناد او ضعف و در سندش ضعیفی هست برو و چون یکی آنکه  
اتصال می ثابت نشده دیگر آنکه مزیست از طریق فور بن یزید از جابن جیوه کاتب مغیره از مغیره و ثور از جاسماع و ثور از جاسماع و نیز در اکثر طرق بی ذکر  
اعلی و اسفل آمده و در لفظی علی ظاهرها وارد شده و این موجب اضطراب است و تفصیل ضعف در تخیص باید جست و تصنیفی گفته کفایت میکند سمای مسح  
بر اعلامی خفت قلیل باشد یا کثیر بقیاس آنچه در مسح راس گفتیم اما قیاد علی پس ناخودست از اتفاق مسلمین بر محبت اقتباس مسح بر اعلامی دون الاسفل انتهی  
**و عن** علی بن ابی طالب **رضی الله عنه** و کرم الله وجهه **لو کان الدین بالراي** اگر می بود کار و بار دین بر رای و حکم عقل و قیاس  
و ملاحظه معانی لکان اسفیل الخف اولی با. من اعلاها هر آینه می بود پلایان موزه بهتر و سزاوارتر از مسح کردن بالای آن  
زیرا که جانب پایان محل تجز و ثلوث است پس تطهیر و تنظیف آن اولی و انصب باشد و قد رایت و تحقیق دیدم رسول الله صلی الله علیه  
و سلم را مسح علی ظاهر خفیه که مسح میکرد بر ظاهر یعنی بر بالای هر دو موزه خود و همچنین در موطا از عروه آمده و از ابن شهاب آورده  
که در او روی از او دست ز بر خفت و یکی را بالای خفت بعد از آن کشید هر دو دست رواه مالک و مصنف و مسیح و در روایت مختلف آمده و همه  
جامع است و واضح و حدیث مرغنی ترجیح میدهد قول عروه را پس اختیار ما همان است اخراج ابوداؤد و مصنف در تخیص گفته اسناد صحیح  
با اسناد حسن و روی الدارقطنی بمعناه و درین حدیث محل مسح خفین را ظاهر کرده اند که آن ظاهر هر دو دست لا غیر و حکما را در آن دو قول است یکی بر وقت  
حدیث مغیره که مسح کرد و آنحضرت بر هر دو خفت خود و نهاد دست راست بر موزه راست و دست چپ بر موزه چپ پسر مسح کرد اعلامی هر دو را یکجا  
گوید من بینم انگشتان او را بر هر دو موزه رواه البیهقی و هو منقطع و باین صفت رفیع است شافعی و گفته که هر دو دست در آب فرو برد بعد باطن  
یستری زیر عقب خفت نهد و گفت یعنی بر اطراف اصابع نهاده بین را بسوی ساق و یستری را بسوی اطراف اصابع بکشد و دوم آنکه مسح بالای خفت کند  
نه زیر وی و این موافق حدیث باب است و گفته اند که قد کافی مسح سه انگشت است سه انگشت و گفته اند سه اگر چه یک اصبع باشد و گفته اند  
کافی نیست مگر مسح اکثر اما حدیث علی و مغیره هر دو از آن ساکت است آری از علی این قدر آمده که دیدم آنحضرت را می کشید بر ظاهر خفت خطوط باصا  
نوی گفت این حدیث ضعیف است و در روایتی از جابر آمده که گفت دیدم آنحضرت بعض آن کسان را که آموخته بود بایشان مسح که مسح کرد بر دست  
خود از مقدم خفین تا اصل ساق یکبار و تفریح کرد میان انگشتان خود و مصنف گفته اسناد ضعیف جدا و از اینجا معلوم شد که حدیثی مستعمله  
و کیفیت و کمیت مسح وارد نشده جز حدیث باب که در بیان محل مسح است و ظاهر اینست که چون مکلف بکند آنچه آخر مسح بر خفت نامند لغته  
کافی شود او را و نیز از حدیث باب مستفاد شده که حکم عقل و اتباع او در برابر حکم شرع و نیاس مقابله نفس باطل است و الله اعلم و **و عن صفوان**  
**بن عسال** یقع عین محل و سین مملو شده صحابی است ساکن کوفه و حدیث او در ایشان است و وارده غزوه  
همراه آنحضرت کرده گویند این مسعود از وی روایت دارد و قال گفت کان النبی بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا من انا اذا کنا سفرا

امیر میگردانار و وقتی که می بودیم با مسافر سفر بفتح سین و سکون فاجع مسافر است چنانکه منتخب جمع صاحب و تخریج تاجر و ركب جمع را کب  
 ان لا ننزع خفافنا لبس غایب که کشیم ماموزهای خود را از پامپا ثلثة ایام و لیا لیهن سته روز و شبهای آنها که من جنابک مکرر غزل  
 جنابت که در وی مسح بر موزه درست نیست و موزها را بایک شید و لا من غائط و بول و نفخ و مکر و در وضو کردن از غائط و بول نوما  
 که درین چیز بانی بایک شید و هم بران مسح باید کرد و درین عبارت بحسب قاعده عبریت کلامی هست که در شروح مبسوطه مذکور است اخراج التمسک  
 والترمذی واللفظة وابن خزيمة وصحاح و رواه الشافعی و احمد و ابن ماجه و ابن حبان و البیهقی و الدارقطنی ترمذی از بخاری  
 نقل کرده که این حدیث حسن است بلکه بخاری گفته نخست در توفیق چیزی صحیح تر از حدیث صفوان بن عسال مرادی و صحیح الترمذی و الخطابی و حدیث  
 دلیل است بر توفیق اباحت مسح بر خفین برای مسافر سته شبانه روز و در وی دلالت است بر اختصاص وی بوضو و غسل و هو جمع علی ذلک و ظاهر  
 قولش که امیر میگردانار واجب است لیکن اجماع آنرا از ظاهر صرف کرده بر اباحت یا ندب فرود آورده و علما اختلاف کرده اند و آنکه افضل است  
 مسح بر خفین یا غسل هر دو غسل قدیمین مصنف از ابن منذر نقل کرده که گفت چیزی که من آنرا اختیار میکنم این است که مسح افضل است و توفیق  
 اصحاب تصحیح کرده اند باینکه غسل افضل است بشرطیکه مسح را بطریق غبت از سنت ترک ندهند چنانکه در تفضیل قصر بر تمام گفته اند و این حدیث  
 دلیل است که مشهور آنست که نزد وی مسح بر موزه مسافر است نه مقیم را و امام محمد در سوطا گفته مالک گوید که مقیم را مسح بر موزه جائز بود و مالک  
 اکثر احادیث و آثار مر و مالک در مقیم است و شیخ ابن حجر گفته روایات صحیح از مالک صرح اند بجا و مطلقا و بعض گویند توقع ملک در مسح حال آنکه  
 در خانه نفس غمخوش بود اما فتاوی بلور جواز است و مثله روی عن ابی ایوب الانصاری گویم کتب فقه مالکیه شیخون است بجا از آن در سفر و حضر و غیره  
 گفته را اخبار صحیح ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در سفر و حضر مسح بر موزه کشیدی و مدت حضرت یک شب بار و در سفر سته شب بار و زانتی  
 و عن عیبة بن ابی طالب کرم الله وجهه و رضي الله عنه قال جعل النبي صلى الله عليه وسلم ثلثة ایام و لیا لیهن للمسافر  
 و یوما و لیلۃ للمقیم یعنی فی المسح علی الخفین گفت علی گردانید رسول خداست مسح بر موزه سته روز و شبهای آنها برای مسافر و یک روز  
 و یک شب برای مقیم و قوله یعنی الی مدیج است از کلام علی بن ابی حمزه و ی از روایات و حدیث دلیل است بر توفیق مسح بر خفین برای مسافر کما سلف  
 و بر مشروعت مسح برای مقیم نیز و بر تقدیر زمان اباحت وی بیک روز و شب و زیادت مدت برای مسافر بسبب آنست که وی احق است بخت  
 از مقیم بنا بر شقت سفر و درین حدیث حجت ظاهر است برای مذهب جمهور و همین است مذهب ابو حنیفه و شافعی و احمد و جابیه و علما از اصحاب و تابعین  
 و من بعد هم و مالک گفته مسح کند و توفیق نیست و این قول قدیم شافعی است و حجت ایشان حدیث ابی حمزه است که بیاید و هو ضعیف بالاتفاق  
 اخراج مسلم و ابو داود و الترمذی و ابن حبان من حدیث شریح بن بانی و لفظ وی این است گفت آدم عایشه را سوال کننده از مسح بر  
 خفین پس گفت بر تو باد یعنی ابی طالب یعنی از وی کرم الله وجهه پرس مروی است این حدیث از بنی زه و صحابی که مذکور اند و جمع الجوامع و سبط  
 و احمد از عون بن مالک شهمی روایت کرده که امر کرد آنحضرت بمسح بر خفین در غزوه تبوک سته شبانه روز مسافر را و یک شبانه روز مقیم را و گفت احمد  
 که این ابوداود حدیث مسح علی الخفین است زیرا که در غزوه تبوک است و آن آخر غزوه است که غزا کرد رسول خدا و آخر فصل اوست و عن ثوبان  
 بفتح مثله ثلثه ثوب کنیت او ابو عبد الله ابو عبد الرحمن است ابن عبد البر گفته اول صحیح است ابن بخیر و بنیم موده و سکون جیم و ضم دال هم که  
 و قیل ابن بخیر بفتح جیم و سکون جیم و در آخر از اهل سراه است که موضعی است میان مکه و مدینه و قیل من حمیر و در بنده افتاده بود آنحضرت اول  
 خریده آزاد کرد و همواره ملقب آنجناب بود در سفر و حضر تا آنکه وفات کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس تخرول آورد و بشام پسر رفت بهوی حمیر و مدله

ومروا بخالد بن برمجة ومحمدين روى عنه خلق كثير رضي الله عنه قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم سبعة فامرهم ان يمسحوا على الخفين  
 گفت ثوبان فرستاد رسول خدا لشکری پس حکم کرد ایشان را که مسح کنند بر عصائب یعنی العمامه و دستارها و التماسخين یعنی ثنائة جمع تسخان در قاموس  
 گفته تسخين یعنی مرچل خفان است و تفسیر کرد آنرا را وی بقول خود یعنی الخفاف موزن با جمع خف و ظاهر اینست که قولی یعنی العمامه و یعنی الخفاف  
 درج است از قول راوی و حدیث ظاهر است در جواز مسح بر عمامه مجموع بر خفین و در سجده گفت و اما اینکه در وی طهارت را منقوضت شرط است باید پس باقیم  
 مدوی کلامی برای علما پست در جوشی قاضی عبدالرحمن بر بیوع الملام دیدیم که در جواز مسح بر عمامه شرط است که مسح عامه بعد طهارت کامل باشد چنانکه در مسح بر خفین  
 و گفت رفقا از بسوی مسح بر عمامه بعضی علما و لیکن دلیل این دعوی ذکر کرده و ظاهر وی اینست که نیست شرط در مسح بر آن عذر بلکه کافی است مسح آن هر دو اگر چه  
 آب من را من نکرده باشد اصلا حافظ ابن قیم گفته که مسح کرد آنحضرت بر عمامه تنها و بر ناصیه و کامل کرد آنرا بر عمامه و گفته اند که نمی باشد مگر بعد از آنکه در سجده  
 واقطنی یلین لفظ آمده که فرستاد آنحضرت لشکری و رسید ایشان را بنزد پس هر گاه قدم آوردند بر رسول خدا امر کرد ایشان را باینکه مسح کنند بر عصائب  
 و تسخين و این محمول است بر عذر و درین محل بعدی هست اگر چه در شرح میل بیان کرده زیرا که ثابت است مسح بر خفین عمامه بغیر نذر و عن عمر  
 رضي الله عنه موقوفه و انش رضي الله عنه من فوعا **باب المسح على الخفين** فليمسح عليهما چون وضو کند یک  
 از شما و پوشد هر دو موزه خود را پس باید که مسح کند بر آن هر دو تقیید لبس و مسح بعد وضو دلیل است بر آنکه مراد بظاهرین در حدیث مغیره و اما فی ثنائة  
 طهارت محققه است از حدیث اصغر و لیصل فیهما و نماز گذارد در آن هر دو و لا یخلعهما ان شاء و بیرون نیندازد آن هر دو را اگر خوا  
 و قید مشیت برای دفع وجوب و تحکم است که ظاهر امر و منی است الا من جنابة مکرز جنابت و این حدیث مفید شرطیت طهارت و اطلاق آن  
 از توقیت است پس مفید باشد بآن که یافیده حدیث صفوان و علی اخرجه الدارقطني و الحاکم و صحیحة نزد امام احمد مسح افضل است از  
 غسل و در ولایتی هر دو برابر از جهت ورود حدیث هر دو و نزد شافعی غسل افضل اگر عادت آن نکند و در سفر السعادت گفته مرا آنحضرت را تعلق  
 در هیچ جانبی در مسح و نه در غسل اگر موزه پوشیده بودی نکشیدی ناپای شوی و اگر پایا برهنه بودی موزه نپوشیدی تا مسح کند و علما را اختلاف است  
 در آن و احسن اقوال همان است که موافق سنت باشد انتهی و عمر **باب المسح على الخفين** انی بکثرة یفتح موحده و سکون کاف نام او نفعی بضم نون و فتح فاء من  
 جمله در آخر این مسروح و قیل بن الحارث است میگفت که من مولای رسول خدا یم و از انتساب ابامیکرد و در وقت محاصره کردن آنحضرت طائفی  
 در جماعت غلمان از حصن فرو آمد و سلمان شد و آزاد گردید و بود از فضلا سه صحابه کینیت بروی غلبه کرد این عبد البر گفته در عبادت مثل قنصل بود  
 مرود بر صوره سنده احدی او اثنین و خمسين و اولاد وی در بصرو اشراق بودند بعلم و ولایات و له عقب کثیر و روى عنه خلق كثير عن النبي  
 صلى الله عليه و **باب المسح على الخفين** انه رخص للمسافر ثلثة ايام و ليا ليهن رخصت کرد برای مسافر سه شبانه روز یعنی در مسح بر خفین و للقيم  
 يوم و ليلة اذا اظهروا و برای مقیم یک شبانه روز و قتی که طهارت کرد از حدیث اخر یعنی هر یکی از مقیم و مسافر قلیس خفیه پس پوشید هر دو موزه  
 خود را مراد باین تعقیب نیست بلکه تجر عطف است زیرا که معلوم است که آن در مسح شرط نیست ان یمسح عليهما اینکه مسح کند بر آن در وضو  
 که بعد ازین خواهد کرد و این حدیث نیز مثل حدیث علی مفید مقدار است مسح است برای مسافر و مقیم و مثل حدیث عمر و انس است در شرطیت طهارت  
 و در وی ابانت است باینکه مسح رخصت است زیرا که صحابی آنرا رخصت نام کرده اخرجه الدارقطني و صحیحة ابن خزيمة و الشافعية  
 و ابن حبان و ابن الجارود و الشافعی و حقه و ابن ابی شیبة و البیهقی و الترمذی فی لعل المفرد و صحیحة الخطابی و رواه الاثرم فی سننه و عمر **باب المسح على الخفين**  
 بضم همزة و تشدید تخانی بن جهمارة بکسر عین مملو علی الاصح و هو المشهور و قیل بالضم مضنفت در تقریب گفته مدنی است ماکن شکر مراد او و صحبت



و در سند این حدیث وی اضطراب است آنکه قال یا رسول الله اسمع علی الخلفین قال نعم وی گفت ای رسول خدا آیا مسح کنم بر سر و موزه فرمود آری قال یوما قال نعم گفت یکروز گفت آری قال و یومین قال نعم گفت و در روز فرمود آری قال و ثلثة ايام قال نعم گفت و سه روز فرمود آری و ما شئت و تا زمانیکه خواهی و در بخواب و بیدار است بر عدم توقیت مسح در حضور و سفر و این مروی از مالک و قول قدیم شافعی است و لیکن این حدیث معارضه می نماید حدیث دیگر که گذشت نیست و نه ندانی آنها و اگر ثابت شود اطلاق وی مقید باشد بان احادیث کذا فی سبیل و در مصنف گفته امام مالک توقیت ذکر نکرد زیرا که مذکور وی آنست که مدت مسح را هیچ توقیت و تقدیر نیست بلکه او ایست که مسح موزه کند تا وقتی که غسل لازم نشد و تعقیب کرده اند حفاظ حدیث و فقهای اصحاب حدیث علی رضی الله عنه و جواب داده اند از جانب مالک که خرمیه بن ثابت همین حدیث روایت کرده است و در آخر گفته او است و نه از ادوات و دروغی این جواب را که قول خرمیه ظنی است از وی چنانکه نیست ترک یقین یعنی حدیث صحیح باین ظن مترجم گوید محمل کلام خرمیه اینست که توقیت بر سبیل وجوب نبود بلکه بر سبیل ندب و احتیاط از فضل امر بود و حال دلالت میکرد که اگر کسی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیاد طلب می نمود و البته زیادت امر میکرد پس ظن نباشد بلکه حمل کلام آنحضرت بر ندب و زیادت فهمیده است نسبت سائر رواة و یا سائر روایات مخالفت ندارد پس ممکن که تقدیر یک شبانه روز در حق مقیم و سه شبانه روز در حق مسافر سنت مؤکد باشد و نظیر آن تقدیر نماز عصرست بمثلین و تقدیر نماز عشاءست بثلاث شب و تقدیر صدقة الفطرست پیش از نماز عید و تعهد و عمل از حدیث توقیت تجاوز نباید کرد و جمهور بر توقیت رفته اند مختلف اند در ابتدای مدت ثوری و ابو حنیفه و شافعی گفته اند ابتدای مدت از اول حدیثست که بعد پس خفین جاوید شود و احمد و اسحق گفته اند که ابتدای مدت از اول مسح است و هر دو محتمل است و الله اعلم انتهى اوجه ابوداؤد و ابن ماجه و الدارقطنی و الحاکم فی المستدرک و تضعیف کرده او را بخاری و گفت لا یصح و قال و گفت ابوداؤد اختلاف کرده اند و سند او وی و یسیر بالقوی نیست سند وی قوی و گفت ابوزرعه و مشقی نقل از احمد رجال می شناخته نمی شوند و گفت ابوالفتح از وی این حدیثی نیست که قائم نیست سند وی و گفت ابن حبان اعتماد نمی کنم بر سند وی و گفت الدارقطنی لایثبته و اختلاف کرده اند درین حدیث بریحی بن ایوب اختلاف بسیار و گفت ابن عبد البر ثابت نیست و نیست او را اسناد قائم و مبالغه کرد ابن الجوزی و ذکر کرد آن را در موضوعات

### باب نواقض الوضوء

در بیان شکنندگی وضو جمیع ناقضات و نقض در اصل حل می رسد پس مستعمل نشد و الباطل وضو زیرا که شارع از آن باطل معین کرد پس تحقیق عرفیه گردید و ناقض وضو ناقض تیمم است زیرا که تیمم بدل وضوست و رخصة الله البالغة گفته ناقض وضو بر سه گوشت یکی آنکه اجماع کرده اند بر آن جمهور صحابه و تابعین و مطابق شد بر این روایت و عمل شائع و آن بول فائط و منی و نوم ثقیل و مانی معنایکات دوم آنکه سلف از صحابه و تابعین اختلاف کرده اند در آن روایت متعارض آمده از آنحضرت همچو مس و ذکر سوم آنکه در آن باب در لفظ حدیث شبهه یافته شد و فقهای صحابه و تابعین اجماع کردند بر ترک آن همچو وضوء مما شئت انما انتقی **عن** بن مالک رضي الله عنه

**قال** كان **أب** رسول الله **ص** **ع** عهدا ينتظرون العشاء حتى تخفون رؤسكم ثم يصهلون و يتوضئون لغت انس بودند یاران رسول خدا در عهد وی صلی الله علیه و سلم انتظار میکردند نماز عشاء تا آنحضرت بیدار شود و در پس او نماز گذارند تا آنکه مائل می شدند سرهای ایشان و فرو می افتادند از طلب خواب بر سینه های ایشان پس نماز می گذاردند و وضو می جدید میکردند در مصنفی زیر این حدیث گفته چون علت نقض نوم زوال عقل است بدلیل العینان و کما الله پس غیر نوم مثل اغما

و سکر نیز ناقض شد و تنقیح سماء آنست که زوال عقل ناقض وضو است و تنقیح نوم قاعد از یک شافعی آنست که تمکین مقعد بوده باشد پس کسیکه  
 نزیل باشد و در میان مقعد و زمین فرقی باشد تمکین حاصل نشد و تنقیح نوم مضطجع آنست که تمکین مقعد باشد هر حال که بود و ذکر اضطجاع تنجیه  
 و تصویر استرخای اعضا و نزدیک ابو حنیفه رکن و ساجد بر وجه سنت حکم قاعد دارد و متکی که زوال تمکین یافتند حکم مضطجع دارد و جمعی تنقیح آن خواب گران  
 و خواب بیک نهاده اند و اول اقوی می نماید زیرا که حدیث فانه اذا اضطجع استرخت مفاصله صریح است در غلبه استرخا و چون الله و شهر در حدیث نوم  
 استرخا اضطجاع و استلقاست آزار بر روی کار آوردند و حصر را بآن متوجه ساختند انتهى اخرجه ابوداؤد و صححه الدارقطنی واصله فی  
 مسلم و روایت کرد آنرا ترمذی و در روی اینست یو قظون للصلاة یعنی بیدار کرده می شدند برای نماز و نیز در روی ست حتی انی لا سمع  
 لاحد هم غلطی غم یقومون فیصلون ولا یوضون یعنی تا آنکه می شنیدیم برای یکی از آنها آواز خفتن پشتر بر سر یا استند و نماز میگذاشتند و وضو نمیگذاشتند  
 جماعتی از علما این را حمل بر نوم جالس کرده اند و این تاویل مدفوع است باینکه در روایتی از انس باین لفظ آمده یعنی نوم هم می نهادند پس بگویند  
 خود را و ابابخی القطان ابن دقیق العید گفته محمول است بر نوم خفیف و رد کرده اند باینکه ذکر غلطی و ایضا مناسب آن نیست زیرا که این  
 هر دو جز در نوم مستغرق نمی باشند و با جملة احادیث شتمل اند بر غریق راس و بر غلطی و بر ایضا و بر وضع جنوب و در همه اینست که وضو نکردند از اینها  
 و از اینجا اختلاف کردند علما در آن بر پشت قول اول آنکه نوم ناقض وضو است مطلقا بر هر حال که باشد بدلیل اطلاق آن در حدیث صفوان  
 بن عقیل که گذشت در سج و در روی ست من بول فانیله و نوم پس درین حدیث مطلق نوم را ناقض وضو داشت همچو غلط و بول و حدیث  
 به عبارت که مروی باشد در روی ذکر اقرار آنحضرت ایشان را بران نیست و نه ذکر نوم برانما و این مثل صحابی بدری است بر قسم که واقع شد  
 و حجت نیست مگر در افعال و اقوال و تقریرات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این مذهب حسن بصری و مزینی و ابی حمید قاسم بن سلام و اسحق  
 و قول غریب شافعی است و این مندر گفته باین قائلیم من و گفت مرویست سنی آن از ابن عباس و انس و ابی هریره و دوم آنکه ناقض وضو نیست  
 مطلقا بدلیل حدیث انس و حکایت نوم صحابه برین صفات و اگر ناقض می بود حضرت ایشان را بران مقرر نمی داشت و وحی کرده میشد بسوی آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم درین باب چنانکه وحی آمد در شان نجاست نعل پس نماز من بعده بالاولی صحیح باشد و لیکن حدیث صفوان بن محرز ایشان  
 وارد است و این مذهب ابی موسی اشعری و سعید بن المسیب ابی جله و حمید اعرج است سوم آنکه خواب ناقض است تمام روی و معاف دو خفقه است  
 اگر چه متوالی باشند یا خفقات مفراقت و تحقق بمعنی میلان راس است از نفاس و حدودی آنست که چندان فروزود که صاحب خفقه بیدار گردد  
 و هر که سروی میل نکند و او را بقدر خفقه معاف است و آن میل راس است فقط تا آنکه ذق بسینه رسد از روی قیاس بر نوم خفقه و اهل این مذهب حدیث  
 انس را حمل بر نفاس میکنند که از آن تمیز نائل نمی شود و چهارم آنکه نوم بفسه ناقض نیست بلکه مظنه و نقص است لا غیر پس چون خفت نشسته  
 بتمکین مقعد از ارض وضو شکست و روزه شکست و این مذهب شافعی است و دلیل می حدیث علی است العین و کار السکر من نام فلیتوضا و حسنه  
 الترمذی و لیکن در روی بقرین بن الولید است و او را ضعیف گفته اند و حدیث انس را حمل بر تمکین مقعد کرده اند جمعا بین الاحادیث و حدیث صفوان مفید  
 بهمین حدیث علی و معنی حدیث علی اینست که نوم مظنه خروج چیزی است بغیر شعور مثل سحر و جز آن پس چون نوم کند غیر تمکین ظن خروج سحر غالب  
 و این غالب را جمیع محقق گرفته اند و حکم کردند باینکه نوم ناقض است مگر نه بنفسه بجم آنکه چون بختند بر حدیثی از حدیثات مصلی چون رکن و ساجد قائم  
 پس این ناقض وضو نیست برابر است که در نماز باشد یا خارج آن و اگر خفت مضطجع یا بر قفا باشد کند و این مذهب ابو حنیفه و داؤد و قولی غریب  
 شافعی است و دلیل ایشان این حدیث است که اذا نام العبد فی سجوده یا هی الله الله الملائکه یقول عهدهی روحه عندی و جده ساجد بهمین

رواها البیهقی وغیره و این حدیث را تضعیف کرده اند گفته اند درین حدیث او را ساجد نامیدند حال آنکه وی نائم است و سجود نیست مگر بطهارت و وجوبش  
 نیست که ساجد نامیدن او با اعتبار اول امر است و با اعتبار هیئت ششم آنکه ناقض است مگر نوم رکع و ساجد بحیث مذکور و اگر چه خاص است بسجود  
 ما قیاس کردیم بروی رکوع و این مروی است از احمد بن حنبل آنکه ناقض وضو نیست و نماز بر هر حال که باشد و نمی شکند خارج نماز نیز و این قول  
 ضعیف است مرشافعی را و در پیش حدیث مذکور است هشتم آنکه نوم کثیر ناقض است علی کل حال و نوم قلیل ناقض نیست و این مذہب زہری و یحیی  
 و ادناعی و مالک احمد است و یکی از دو روایت و اینها میگویند که نوم بنفسه ناقض نیست بلکه مظنة نقض است پس کثیر مظنة او است بخلاف قلیل و حدیث  
 انس را محل کرده اند بقلیل و لیکن مقدار قلیل و کثیر ذکر نکرده اند که حقیقت کلام ایشان معلوم گردد که آیا دخل است زیر احوال یا نه این است احوال علما  
 در نوم که مختلف شد انتظار ایشان در وی بنا بر اختلاف احادیث مذکور و درین باب احادیث دیگر است که خالی از قبح نیست و لهذا از ذکر آن اعراض  
 کردیم و اقرب قول آنست که نوم ناقض است بحریث صفوان و شناخته که ابن خزیمه و ترمذی و خطابی تصحیح وی کرده اند و لیکن لفظ نوم در حدیث  
 وی مطلق است و دلالت اقتران ضعیف پس نتوان گفت که مقرون است ببول غائط و آن هر دو ناقض اند بر هر حال پس این هم ناقض باشد  
 و مطلق نبود بلکه مفید باشد و در حدیث انس آمد که صحابه وضو میکردند با وجو غطیط و وضع جنوب و بیدار کرده میشدند پس اصل در آن جلالت قدر ایشان  
 و ایشان جاہل بودند از لواحق وضو خصوصاً انس از ایشان مطلقاً حکایت کرده و معلوم است که در ایشان علما بودند عارف با موردین خصوصاً نماز  
 که عظم ارکان اسلام است خصوصاً کسی که انتظار نماز میکردند همراه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چه آنها اعیان صحابه بودند و چون حال ایشان این باشد  
 پس مقید خواهد شد حدیث مطلق صفوان بنوم مستغرق که باقی نماند با آن ادراک و تاویل کرده خواهد شد آنچه ذکر کرده است آنرا انس از غطیط و وضع  
 جنوب و ایقاظ بجم مستغرق زیرا که در سبادی نوم قبل از مستغرق هم گاهی غطیط میکنند و وضع جنب مستغرق نیست زیرا که آنحضرت  
 بعد و بر کعبت فجر بر پنجم غطیط و نمی خفت و بعد وضع جنب برای نماز صبح بر میخواست اگر چه گفته اند که این از خصائص آنحضرت است که نوم مستغرق  
 وی ناقض وضو نیست با آنکه در دم بوضع جنب معلوم است و ایقاظ هم گاهی در سبادی نوم می باشد تا شنبه شود و مستغرق نوم نگردد و کتب  
 بنوم اغا و جنون و سکر بر مسکر که باشد جامع زوال عقل و شرح مغزی ذکر کرده که اتفاق کرده اند که این چیز با ناقض وضو است پس اگر صحیح شود  
 دلیلش اجماع خواهد بود و عن عائشة رضي الله عنها قالت جاءت فاطمة بنت ابی حنیس گفت آمد فاطمة دختر ابی حنیس  
 بضم حای مملد و فتح موحده و سکون تحتیه و شین معجمه یکی از صحابیات است قرشی یا سیدیہ زوجه عبد اللہ بن جحش الی الشیبی بسوی رسول خدا  
 صلی اللہ علیہ وسلم و قالت یا رسول اللہ و گفت ای رسول خدا انی امرأة استحاضه روان شدن خون است از فرج زن در غیر وقت آمدن وی افادع الصلوة  
 که استحاضه کرده میشوم دائم پس هرگز پاک نمی شوم و استحاضه روان شدن خون است از فرج زن در غیر وقت آمدن وی افادع الصلوة  
 آیا پس بجام نماز اقیاس نجیض کرد یعنی همچنانکه در حالت حیض نماز گذاردن درست نیست در استحاضه نیز درست نباشد فقال لا فرمود  
 همان نماز را آنما ذلک بکسر کاف زیرا که خطاب ببنوت است عنق بکسر عین و سکون را نیست آن خون استحاضه بکسر کاف از گناه دفع الکبار  
 گفته این رنگ را عاذل نامند بعین مملد و ذال سجه و یقال عاذر بر ایدل لام کافی الفاموس و لیسن نجیض و نیست حیض که اندر رحم می آید و در حیض  
 در هر ماه چند روز خون البتہ میرود و از رحمت و دفع حرج و شفقت نماز در روزه راعفو کرده اند و چون در قضای نماز نیز حرج صحیح بودند در قضای روزه  
 تجضای روزه واجب گردید نه قضای نماز بعد حکم استحاضه بیان فرمود بقول خود فاذا اقبلت حیضتک یفتح ما وجازت کسره وی  
 و مراد باقبال ابتدای دم حیض است یعنی پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر از عاده است همان ایام عاده خواهد بود و اگر نیستند است

اکثر حیض ده روز است و در مذہب حنفیہ و زوایمہ و دیگر مذہب اعلیٰ تمیز کنند اگر خون سیاه و غلیظ است حیض است اگر سفید است استیفاء است  
و چون تمیز معتبر شد اعتبار حیض از حج کرد و ظاهر این است که زن مذکور معتاده بود و الله اعلم فی الصلوٰۃ پس بگذار و ترک ده نماز  
و این شخص نمی خالص است از نماز و نماز بروی حرام است و نمازش فاسد و باجماع و انذار بروت و چون بگذرد ایام حیض دیگر و خون او فاعیله  
عنک الذکر پس بشوی از خود خون را یعنی غسل کن چنانکه از او دیگر مستفاد است که صحتی پست نماز بگذار و این حدیث دلیل است بر وقوع  
استحاضه و نیز آنکه استحاضه را حکمی است خلاف حکم حیض و بیان کرد آنرا رسول خدا با کمال بیان چه فتوی داد او را باینکه ترک کند نماز را با جریان دم  
بلکه نگران ماند وقت اقبال حیض را و ترک دهد نماز در آن ایام و چون بگذرد ایام حیض بشوید بخون و در بعض طرق بخاری و اغتسلی آمده و در بعض  
مثل روایت مصنف و در وی اقتضاست بر غسل دم و حال آنست که در حدیث هر دو امر واقع شده غسل دم و اغتسال بعض روایات بر آن بعض  
برین اقتضاست که زن پست نماز کرد و آنحضرت بنماز متفق علیہ و البخاری و مر بخاری راست از حدیث عائشه این زیادت شریف و غیره  
لک الحمد و تواتر و مشکوٰۃ برای هر نماز و اشار مسند ابی حنیفہ و احمد و اشاره کرد مسلم بسوی آنکه وی حذف کرد این زیادت  
و بدیه و دانسته و لفظ وی در هیچ این است و فی حدیث حماد حزن ترک نماز ذکره بهیچ گفته آن قولی است توفیقی و این زیادتی است غیر محفوظ  
و متفرد اند بیان بعض روایات و مصنف در فتح الباری گفته این زیادت ثابت است بطرقی که متیقن است بآن قول علم اتنی و این حدیث مناسبت  
باب نیست آنچه مناسب است زیادت مذکور است فقط اصل حدیث و لهذا مصنف آنرا در باب حیض اعاده کند و این زیادت حجت است  
بر آنکه دم استحاضه حدیثی است منجمه باحداث فواقض وضو و لهذا امر کرد شارع بوضو نزد هر نماز و باین رفته اند جمهور و نزد حنفیه چون وضو متعلق  
بوقت است برای وقت هر نماز وضو کند و فریضه حاضر و نوافل هر چه خواهد بگذارد و در فریضه راجع کند بر وجه جواز نزد جمیع یا بعد و گویند  
که مضایف در حدیث مقدور است یعنی لوقت کل صلوٰۃ و عبارات از قبیل حذف مجاز است و لیکن برای تقدیر مضایف لابد است از قریب موجه حذف  
و تاکید گویند که وضو مستحب است واجب نیست مگر حدیث دیگر و تحقیقش در حدیث جمیع بیاید و عمر بن الخطاب طالب رضی الله عنه  
قال كنت رجلا مذاءا گفت بودم من مروی بسیار مذعی کننده پس شرم کردم که پرسم رسول خدا را که عند البخاری در لفظی نزد می  
بسبب بودن و خضروی نزد و در لفظی نزد مسلم بسبب بودن فاطمه و نزد ابو داود و نسائی و ابن خزمیه از علی بن ابی طالب لفظ است بودم مروی  
مذا پس غسل کردن گرفت از وی و در تابستان تا آنکه ترقید پشت من و در آبروزدن ضربک صیغه مبالغه است از منی و منی یفتح میم و سکون فال تجمه  
برخت اوضح و اشهر و کسر فال معج و تشدید یا نیز گفته اند ابی است رفیق از حج که نزدیک شہوت بر می آید بلاعبت با زن یا تذکر جماع و در خروج آن  
شہوت و دفع نمی باشد و بعد از آن در ذکر تکرار و فتوی نمی شود و گاهی احساس بخرج آن نمی شود و نسبت بر حال منی در نسا بسیار می باشد  
فامیت المقداد پس فرمود مقداد بن اسود را که از خالصان در گاه بود و فضلا و نجای صحابه و قدیم الاسلام است بر نسبت او با سو و بخت آن  
که حلیف یا ربیب او بود و در اصل مقداد بن عمر و ثعلبه کندی است و علی مرتضی از وی روایت دارد و در فرمودن بمقداد کمال ادب و حیاء  
از حضرت علی کرم الله وجهه و تمیز است بر آنکه و الله را حکایت شہوت و آنچه بدان متعلق است و ذکر مباشرت زنان با اصداد مناسب نیست و در بعض  
روایات آمده که خود جناب امیر سائل بودند و در بعض آنکه سائل عمار بودند ان یسئل بالشبی ایکنه پسر سزا حکم آن آنحضرت راضی الله علیه و  
فساله پس پرسید او را فقل فیہ الوضوء پس فرمود و روی وضو است یعنی هر که منی را بیند آنرا بشوید و وضو کند و این دلیل است  
بر آنکه منی ناقض وضو است و لهذا این حدیث را مصنف درین باب آورده و در بعضی گفته حکم منی دم و جوب غسل است باجماع و وجوب وضو بآن

خواه گویند تمییز آنچه که در متن الفاظ خروج من السبیلین است متناوب باشد یا غیر متناوب یا گویند مخصوص است بمعتاد و درین صورت  
 مذنی و استیفاء از دلیل مشافه ثابت میشود و سابقا اشاره کرده شد که تنقیح علل عمر بار فیه است که در خبری داخل میشود انتهی متفق علیه  
 و اللفظ للنجاسی و النجاسی غسل کثیر و توطئة و طهارتی راست باین لفظ که بشوی فکر خود را و وضو کن و این ظاهر است  
 و غسل تمام ذکر و همین است محلی از مالک و از احمد در روایتی عملاً بلفظ الحديث و مؤید اوست روایت ابو داود و بیسلی ذکره و انشیبه و نیز مؤید در  
 فتعل من ذلک فرجک و انشیک و توطئة للصلاة و جمهور و شافعی گویند واجب غسل محل خروج است نه تمام ذکر و لفظ ذکر که از قبیل اطلاق اسم  
 کل است بر بعضی و قریب بر این قواعد شرعی است و زیادت ابو داود و طحون فیه است زیرا که از طریق عروه از علی آمده است و عروه را ساعت از احوال  
 نیست ولیکن ابو عوانه از طریق عبیده از علی در صحیح خود روایت کرده و در آن محلی نیست تصنیف و تلخیص گفته و سناده لایطمین فیه و چون  
 این زیادت صحیح باشد قول بآن هم درست بود و او نحوه صاحب السبیل فی خواشی ضو الهمال خطابی گفته امر بغسل انشبین برای استظهار زیادت تکمیل  
 چه مذنی وقت انتشار با انشبین هم میرسد در مصنفی گفته غسل ذکر بطریق و جوب است پس استیفاء بجز در مذنی مشروع نباشد یا بطریق استحباب  
 یا خارج بر حسب عادت بلا و اقوی نزدیک فقیه اول است و اقتضای بر تکرار و معتاد آمده پس تنقیح آن بروحی که شامل مذنی و دوم استیفاء باشد  
 دل از آن در قلی است انتهی و لم یستلم توطئة و انشیم فرجک و مسلم راست باین لفظ وضو کن و پاش آب فرج خود را در مصنفی گفته  
 مراد از لفظ اینجا غسل است بدلیل روایت دیگر بغسل ذکره و از فرج قدری که مذنی بدان رسیده باشد و این ظاهر است پس اگر غیر فرج آلوده شود  
 آن را نیز غسل باید شست و اگر بعضی ذکر آلوده شود بعضی آخر را شستن لازم نیست انتهی و درین حدیث دلیل است بر نجاست تنیس  
 و همین است حکم و دوی و منی که سبب شہوت و جمیدن بیرون آید که در آن نیز وضو نیست نه غسل در مصنفی گفته تمیز در میان منی و دوی و دوی  
 ضروری است پس صفات تمیز هر یکی بیان کرده اند بحسب تقریر پیش شناخته میشوند و تمیز با لذت یافتن و خروج او یا بوی عجین اگر منی مطبوع  
 و بوی بیاض ریخته اگر خشک باشد و در مذنی اذت و دفع و فتور عضو نیست و رقیق تر است از منی و بوی عجین یافته نمی شود و دوی قطره است  
 از بول انتهی و آبی است غلیظ که بیرون می آید بعد از بول و جمهور علما بعد از خروج دوی یقیناً رخصت ترک وضو نداده اند بلکه تشک کرده اند بآنکه  
 وضو منقطع می شود از بول و دوی نیز قطره است انان و عن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قبل  
 بعض منسائهم بدريه شيكاً انحضرت بوسه کرد بعضی از زنان خود را و این کنایت از خود کرده کما فی حدیث الترمذی ثم خرج الى الصلاة  
 و لم يتوضأ پس برای بوسنی نماز وضو نکرد و این سئله مختلف فیه است میان حنفیه و ایما و دیگر که آیا زن را بدست سودن ناقض وضو است یا نه  
 آیه نشه گویند ناقض است بشهوت باشد یا بی شهوت اجنبی باشد یا نه و نزد شافعی سیر امر آن اجنبیه بشرط آنکه هر دو کبیر باشند نه صغیر و لغرض است  
 و نزد حنفیه ناقض نیست و تشک ایشان بآیه کریمه است او لا مستتمم للمختصاء و نزد حنفیه مرد و لمس جماع است و دلیل حنفیه حدیث عائشة  
 که در صحیح آمده که گفت در نماز شب که آنحضرت بر میخواست دوی بود من در خواب دوی بود هر دو پای من در سجده گاه آنحضرت پس می سجده  
 میرفت خلط میکرد و پایهای مرا و یکشدم من پایا را و چون بر میخواست دراز میکردم پایا را و لابد در خلط کردن مساس واقع می شد پس مس کردن  
 زن ناقض نباشد و این حدیث عائشه که مذکور شد انعروه از عائشه است و لیکن شافعی در حدیث سخن دارند و آنکه از مذنی گفت سنا و این حدیث  
 که عروه از عائشه روایت کرده صحیح نیست زیرا که بطریق صحیب بن ثابت است از عروه و صحیب از عروه طاع مار و اسلم عروه از عائشه  
 محقق است چنانکه نظر در عبارت ترمذی ظاهر میگردد و این حدیث را ابن ابی عمیر از عائشه روایت کرده و در آن غیر ترمذی طعی نموده و گفته صحیح



استند و ابراهیم از عایشه و گفت این حدیث مرسل است بجهت آنکه ابراهیم از عایشه شماع ندارد و جوابش آنست که حدیث مرسل نزد حنفیه مقبول است  
 أخرجه احمد و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و روایت ابوداؤد و از طریق ابراهیم نمیست از عایشه پس مرسل باشد که تقدم و نسائی که  
 نیست درین باب حدیثی احسن از وی مگر آنکه مرسل است و گفت مصنف مروی است بده وجه از عایشه و بهیچ در غلافیات رد و تضعیف آن کرد  
 و این خرم گفته لایح و مرسل السلام گفته این حدیث دلیل است بر آنکه لمس مرأة تقبیل اوست و نمی شکند و ضروراً در اینها اصل پس حدیث مقرر است  
 و برین است علی رضی الله عنه و مذکور است شافعی نقض وضو است از لمس من لایحرم بریل قوله تعالی اذ لا مستثم النساء گویند لمس حقیقت است  
 و درست رسانیدن و مؤید بقای او بر معنی قرات اذ لا مستثم النساء است زیرا که ظاهرش در مجرور لمس جل است بدون آنکه بازن فعلی باشد  
 و این تحقق بقای لفظ است بر معنی حقیقی و بی همچنین قرات اولاستم چه اصل متفق بودن معنی هر دو قرات است و جواب اوده اندازان برون  
 لفظ از معنی حقیقی بقرینه پس محمول شود بر مجاز و آن در محمل ملامت است بر جماع همچنین لمس و حدیث عایشه که در بخاری است و تقدّم  
 مؤید حدیث باب است و مؤید بقای اصل و اول است بر آنکه لمس ناقض وضو نیست و اما اعتدال مصنف و فرج الباری از حدیث عایشه باینکه و  
 حائل بود و این خاص است بوی مجید و مخالف ظاهر است حال آنکه علی رضی الله عنه و خیر است بمن عباس که در حق وی عای علیه السلام اتاویل است  
 تفسیر کرده اند از اجتماع عبد بن حمید روایت کرده که این عباس تفسیر کرد ملامت را بجماع بعد از آنکه نداد انگشت بند و گوش خود و گفت  
 الا هو النیک و همچنین سوال کرده او را نافع بن الازرق از ملامت پس تفسیر کرد آنرا بجماع با آنکه ترکیب آیت شریفه و اسلوبی مقتضی اراده جماع است  
 از ملامت زیرا که او تعالی از مقتضیات تیمم آمدن از غلطی اشاره برای تنبیه از حدیث اصغر و ثمود ملامت را برای تنبیه بر حدیث اکبر و آن مقابل  
 قول می تعالی است در امر بغسل آب و از کنتم جنباً فاطمهم و او اگر حمل کنند ملامت را بر لمس ناقض وضو شود تنبیه بر آنکه تراب  
 قائم مقام آب است در رفع حدیث اکبر و نیز مخالف شود صدر آیت را و حنفیه التفصیله است که ناهض نیست بر آن دلیل انتهی و صحفه  
 البخاری است ترمذی گفته شنیدم محمد بن اسماعیل التضعیف بیکرو این حدیث را و مصنف در تلخیص گفته این حدیث معلول است و ذکر  
 کرده اند علت او را ابوداؤد و ترمذی و دارقطنی و بهیچ و این خرم گفته صحیح نیست درین باب چیزی و اگر صحیح شود پس محمول است بر آنچه  
 بود بر آن امر پیش از نزول وضو از لمس انتهی و معنی گفته تحقیق آنست که منشأ اختلاف درین سلسله اختلاف ایشان است و تفسیر  
 قوله تعالی اذ لا مستثم النساء پس حضرت عمر و ابن مسعود و حمل کردند آنرا بر دست رسانیدن بنا بغیر جماع و برین تفسیر لازم آمد که لمس را  
 ناقض وضو دارند و نزدیک ایشان آیت از نیابت تیمم بر غسل را ساکت باشد پس نهیب ایشان همین بود و عبد الله بن عباس حمل کرد بر جماع  
 پس لازم آمد که آیت از دلالت نقض لمس بر وضو ساکت باشد و دلالت کند بر نیابت تیمم از غسل پس نهیب ابن عباس همین بود و این عمر و نهیب  
 ثالث پیش گرفت که لمس اعم است از جماع و پس پس خدای تعالی لمس را موجب تیمم ساخت بآن معنی که اگر در صورت جماع متحقق گردد نایب غسل خواهد بود  
 و اگر در صورت لمس متحقق گردد نایب وضو خواهد بود پس ابن عمر قائل بود بنیابت تیمم از غسل و قائل بود نقض لمس مرأة وضو را و راجع در اینجا قول  
 ابن عباس است که در قرآن مجید مذکور است بسیار ملامت و پس از جماع کنایت آمده است و استدللال دیگران باین آیت ناهض بر وضو است  
 اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال و چون در اقوال صحابه اختلاف واقع شود و ماخذ ایشان از کتاب یا سنت معلوم باشد متامل در ماخذ باید کرد  
 تا رجحان بعضی بر بعضی ظاهر شود و ظاهر ابو حنیفه درین سلسله مذکور است ابن مسعود و ابراهیم و عقی را همین سبب گذاشته است با وجود اتباع او ایشان را  
 و سایر مراعیه و این حدیث اگر چه ضعیف باشد ترجیح یک تاویل آیت را بر تاویل دیگر کفایت میکند زیرا که نزدیک اجتماع هر دو وقت یکدیگر و نهیب حسن و کبر

وخیان ثوری عدم نقض است انتهى و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وجد احدكم في بطنه شيئا فاشكل عليه چون يابد كي از شام و شكيم خود چیزی از پیشش یا در جنبش آن پس شنبه شنبه روی که اخراج منه شیء امر که آیا بیرون آمد از شکم چیزی از باد یا نه فلا يخرج من المسجد پس باید که بیرون نیاید از مسجد چون در وی باشد برای عاده وضو این کنایت است از عدم نقض که بیرون آمدن از مسجد برای وضو لازم است و اشک است که بیرون باید که نماز وی و جای وی در مسجد باشد حتى یسمع صوتا او یجد رجلا تا آنکه بشنود آوازی را یا بیابد بوی را و این با متباعد غالب است و مقصود حصول یقین است بر این بادی از شکم اگر چه آوازی نشنود و بوی نیابد و آنرا بخاطر معلوم گردد که اگر یکی وضو دارد و در شکستن آن اشتباهی واقع شود وضو بر جدید ساختن حاجت نبوده زیرا که یقین بشک اهل نگردد و این در اصل جواز است و شک نیست که احتیاط در عاده وضو خواهد بود و این حد شریف اصلی است از اصول اسلام و قاعده ایست از قواعد فقہ زیر که دلالت کرد بر اینکه اصل در شیا بقای آنهاست بر اصول وی تا وقتی که خلاف آن متیقن نگردد و حدیث عام است از کسی که در نماز است یا بیرون وی و هو قول المجاہد و تالکبیه را تفصیل و فروق است در داخل در نماز و خارج از وی که منتقض نیست بر آن لیل اخرجه مسلم و ابو داود و الترمذی و در روایتی باین لفظ است نیست وضو مگر از صوت یا رج اخرجه احمد و الترمذی و صحیح ابن ماجه و البیهقی من حدیث ابی هريرة و گفت بیهقی این حدیث ثابت است اتفاق کرده اند شیعین بر اخراج شیء از حدیث عبداللہ بن زید بن عاصم زانی و عن طلق بفتح طاء و سکون لام بن علی احنفی الیامی بن علی بن طلق ابن عبد البر گفته وی از اهل یامه است کنیت او ابو علی است و او را طلق بن ثمامه نیز گویند روایت کرده است از وی پسرش قیس قال قال رجل مسست ذکر ی او قال الرجل یس ذکر فی الصلوة علیه وضوءه گفت طلق گفت مردی مساس کردم و مسودم دست آمد خود را یا گفت که مساس میکنم و خود را در نماز آیا بروی وضوئی هست و در روایتی باین لفظ است پسریده شد رسول خدا از مس کردن مرد ذکر خود را بعد از وضو آیا می شکند وضو یا نه فقال الشیبی پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا نمی شکند انما هو بضعة منك جزین نیست که ذکر پا به گوشتی است از تو و در لفظی این است قال بل هو الا بضعة منه و در روایت ترمذی الا مضغة آمده و لیکن حدیث حجت خفیه است در عدم انتقاض وضو از مس کردن و در سند ابی حنیفه از ایوب بن عیینة قاضی یامه از قیس بن علی مروی است و شیعین از شرح الآثار طحاوی نقل کرده که گفت ننید انم هیچ یکی را از صحابه که فتوی داده باشند بوضو از مس کردن مگر ابن عمر و مخالفت کرده است وی درین فتوی اکثر صحابه را و امام محمد و سوطی خود آثار کثیره از سلف در آن روایت کرده و در سند ابی حنیفه نیز آورده و از علی و عمار و ابن عباس نیز روایت کرده اند که گفته اند باک نداریم بینی خود را مساس کنیم یا ذکر را یعنی هر دو گوشت پاره اند فرقی نیست میان آنها و از ابن عباس مروی که گفت اگر بخش میدانی تو ذکر خود را پس ببر آزا و از ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز مثل این آورده و از علی و ابن مسعود و حذیفه بن الیمان و عمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص از صحابه و از ابن المسیب و ابراهیم نخعی و عطاء بن ابی رباح و غیر هم عدم نقض نقل کرده اند و هم شعی از او نقل می کنند که جماعتی از ائمه که احمد بن حنبل و علی بن مدینی و یحیی بن معین از ایشان اند در مسجد حقیق که در مینای است جمع شدند و در نقض وضو پیش از اختلاف کرده اند و اخبار و آثار مختلفه روایت نمودند یحیی بن معین گفت که ابن عمر وضو کرد و از مس کردن و ابن مدینی گفت که ابن مسعود وضو میکرد و از آن میگفت که وی گوشت پاره از دست پس قرار دادند که چون ابن مسعود و ابن عمر اختلاف کنند ابن مسعود اولی است باتباع و امام احمد بن حنبل فرمود و ثم ابن مسعود راجح است لیکن در شام و این اثر ابو قیس است و احتیاج بحدیث وی نمیتوان کرد پس ابن مدینی

اسنادی دیگر آورده از عمار بن یاسر موافق قول ابن مسعود پس امام احمد گفت عمار و ابن عمر را بر انداخته خواهد باین اخذ کند و هر که خواهد بآن اخذ کند انتی شیخ عبدالحق دهلوی رح در شرح سفر السعادة گفته تواند که وضو پس امرأة و ذکر واجب نبود و آنجا که کردند یا فرمودند بجهت احتیاط و تمسک بود که مظنه شهور و متوهم بجااست ست و الله اعلم انتی و در ترجمه مشکوٰه فرموده که اختلاف احادیث درین باب بجهت شیخ بعضی را نخواهد بود و نیز در ترجمه گفته که انتقاض وضو پس ذکر مختلف فیه است میان طوائف مذہب و منقول از مواضع مختلف است و احادیث نیز مختلف آمده و امام رضا و مالک احمد باین تفاض وضو فرقه اند بلکه نزد امام احمد مس فرج مطلقا که شامل ذکر و دُبر و فرج امرأة است ناقض وضو است و در مذہب امام مالک و مس امرأة فرج خود را اختلاف است و نزد شافعی مس ذکر باطنی کف بی حائل ناقض است و بر وایتی از امام وضو پس ذکر مسح است نه واجب و نزد امام ابوحنیفه و اصحابی مطلقا ناقض نیست انتی اخرجہ الخمسة روایت کردند باین حدیث را ابو داود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و نیز دارقطنی و گفت بغوی که این حدیث منسوخ است زیرا که ابوهریره اسلام آورده است بعد از قدم طلق بن علی چه اسلام و رسال هفتم است در غزوة خیبر و قدم طلق در سال اول از هجرت در وقت بنای مسجد شریف بود پس لابد سماع ابوهریره متاخر خواهد بود از سماع طلق و ابوهریره روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چون برساند یکی از شما دست خود را بسوی ذکر خود در جایی که نیست میان ذکر و دست می چیری حامل پس باید که وضو کند آنکس رواه الشافعی و دارقطنی و رواه النسائی عن بسر بن عمار مکرر آنکه ذکر نکرد دست این عبارت که نیست میان ذکر و دست او چیزی و این کلام شافعی است و حنفیه بجاایش گفته اند که بجز تقدیم اسلام طلق بن علی بر اسلام ابوهریره چه نمی توان کرد بر تقدیم سماع طلق بر سماع ابوهریره مگر آنکه ثابت گردد وفات طلق پیش از اسلام ابوهریره یا معلوم گردد عدم قدم طلق از طریقی خود بعد از رجوع وی بدان وثابت نشده هیچ یکی ازین دو امر پس تواند که طلق را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد پس حدیث و می ناسخ بود و نیز ابوهریره گفته که شنیدم از آنحضرت بلکه گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شاید که از صحابی دیگر و پیش از حدیث طلق شنیده باشد و این قسم و احادیث بسیار است و آنرا مرسل صحابه گویند و در کتب اصول حدیث بعضی تاخیر اسلام راوی را قریب نسخ ساخته اند و برایشان این سخن که ذکر کرده شد وارد شده است و این جواب را حضرت شیخ رح در ترجمه ذکر کرده اند و شاه ولی الله محدث دهلوی رح در مصنفی بحواب محی السنة گفته که این فقیر را درین جواب نظرست اول بطریق معارضه که از حدیث طلق بن علی چنان مفهوم میشود که قبل از ان حکمی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم رفته بود یا شبهه نزدیک سائل قائم شده بود و ال بر وجوب وضو پس ظاهر این است که حدیث طلق ناسخ حدیث دیگر است و ثانیاً بطریق مناقضه که اگر این استدلال صحیح باشد پس مثل این جاری میتوان کرد و باب ترک وضو مامسته النار که ابوهریره حدیث وجوب وضو مامسته النار روایت کرده است و بران عمل میکرد حال آنکه قدم ابوهریره بعد واقعه خیبر بود و سدید بن انعمان روایت کرده که راه خیبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم مامسته النار خوردند و نماز گذارند و وضو نکردند پس می باید که حدیث ابوهریره با ناسخ آن میگفتند و این چنین نیست باتفاق و محل آنست که بسیار بود که ابوهریره از سایر صحابه قدرار وایت میکرد و جمعی از علما گفته اند میتواند بود که در حدیث مرفوع مترکز کتاب از بول باشد چنانچه استخوان محی از غلط کنایت میشود فقیر گوید می تواند بود که این امر شرعی که لازم باشد بر خاص ما نیست بلکه بیان مصلحتی است پس جمعی از متورعان صحابه را لازم گرفتند و جمعی دیگر لازم نگرفتند و دلالت میکنند برین در عا که وضو می شمره کثیر الوقوع است پس بعد می نماید اختلاف اجلائی صحابه در مثل این اموار اما اختلاف در تورات و مثل آن در صحابه شائع بود بلکه جمهور بر خست میل میکردند انتی و این نوعی از تطبیق بین الروایتین است و صححه این حدیث و تفحیم کرده است حدیث طلق را ابن حبان و طبرانی

و این حرم و عمرو بن علی القلاس گفت که این حدیث نزد ما ثابت است از حدیث بسره و قال ابن المدینی و گفت علی بن عبد المذنبی بهیچ میم و اول  
 جمله نسبت است بسوی جدوی قتیبی گفته وی حافظ عصر و قنده اهل این شان است مکنی بابی الحسن صاحب تصانیف متولد شد در سنه اربعی  
 و ستین و مائه بخاری و ابو داود و از تلامذوی اند این حدیث گفته وی اعلم الناس است بحديث رسول الله صلى الله عليه وسلم نسائي گفته وی مخلوق  
 برای این شان یعنی علم حدیث نووی فرموده او را قریب صد مصنف است که او احسن من حدیث بسره که حدیث طلق بهتر است از حدیث  
 بسره و محمد الطحاوی و گفت اسنادش مستقیم غیر مضطرب است بخلاف حدیث بسره و محمد الطبرانی و ابن حزم و ضعفه الشافعی و ابو حاتم  
 و ابو زرعة و الدارقطني و البیهقی و ابن الجوزی و توضیح کرد ابن حبان و طبرانی و ابن حجر عسقلانی و حازمی و دیگران شیخ او را و گفت بهیچ نمی  
 و ترجیح حدیث بسره بر حدیث طلق اینکه حدیث طلق را شیخین اخراج نکرده اند و احتیاج نموده اند بهیچ یکی از روایات او بخلاف حدیث بسره که  
 بهیچ روایات او احتیاج کرده اند مگر آنکه بسبب اختلاف بر عروه و هشام اخراجش نکردند و این اختلاف مانع از حکم بصحت نیست اگر چه قابل  
 باشد از شرط شیخین و گفت اسمعیل لازم است بخاری را اخراج وی بسبب اخراج نظیر او در صحیحین کذا فی التلخیص و شوکانی گفته حدیث بسره  
 تنها راجح است از حدیث طلق بن علی نزدیک اهل سنن مرفوعا باین لفظ که آدمی مس میکند ذکر خود را آیا بروی و منو است فرمود نیست آن مگر  
 گوشت پاره از تو و منضم است بحديث بسره احادیث دیگر و هر که مایل به ترجیح حدیث طلق شده طاعلی نیاورده انتهی و در سبیل گفته نووی حدیث  
 بسره است احادیث دیگر از هفده صحابی و از ایشان است طلق بن علی را وی حدیث عدم نقض که مروی شد از وی نقض نیز و قول به ترجیح  
 احسن است از قول شیخ زیرا که حدیث بسره ارجح است بنا بر کثرت ایمة صحیحین و کثرت شواهد چه بسره حدیث کرد بدان در دارالماجرین و الانصاف  
 و آنها بسیار بودند و بهیچ یکی از آنها دفع آن نکرد بلکه بعضی از آنها بهمان طرف رفتند چون عروه که پیشتر دفع آن میکرد و بعد رجوع بسره  
 قول بسره نمود و ابن عمر همیشه وضو میکرد از مس و ذکر و حدیث میکرد و بدان تا آنکه مروی شد حدیث طلق از روایت قیس بن طلح است شافعی  
 سوال کردیم از قیس پس نیافتم کسی را که بشناسد او را پس چه قسم خبر او قبول کنیم و ابو حاتم و ابو زرعة گفته اند که قیس بن طلح نیست از آنها  
 که حجت بانها قائم شود و امام مالک چون هر دو حدیث را متعارض دید تا قائل شد بوضو از مس و کردند بانه و جوابا انتهی و تصحیح و تصحیح  
 صحاحیه قرشیة اسدیة برادر زاده و رفیق بن نوفل است از جهت گفتگان رسول خدا بود عبد الله بن عمر و غیره از مس روایت کرده اند  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من مس ذكره فليستوضأ بغيره رسول خدا فرمود هر که مس کند ذکر خود را  
 پیش باید که وضو کند اخرجه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و حقیقه الترمذی و ابن حبان و رواه مالک  
 و الشافعی و ابن خزيمة و الحاكم و ابن جابر و محمد احمد و الدارقطني و یحیی بن سعید و البیهقی و الحازمی و ابن خزيمة و ابو داود و گفته احمد را گفته حدیث  
 بسره صحیح نیست گفت بلکه صحیح است و گفت الدارقطني صحیح ثابت است و قبح در وی بآنکه بروایت عروه از مروان و از مروی مجهول است  
 غیر صحیح است و ما عت عروه از بسره بغیر واسطه ثابت است کما جزم باین خزيمة و غیره من ایمة الحدیث و همچنین قبح در آن بآنکه هشام  
 بن عروه از پدر خود روایت کرده و او را از پدر سماع نیست غیر صحیح است زیرا که سماعش از پدر ثابت است نزد اهل این شان پس منقطع شد  
 قبح حدیث دلیل احمد و شافعی و جمعی از صحابه و تابعین است در نقض وضو پس فکر و مراد و مسل و است بغیر حامل چنانکه در حدیث ابو هریره است  
 اذا قضی احد یدیه الی فرجه لم یس و نهما جواب و لا ستر فقد وجب علیه الوضوء اخرجه ابن حبان و ابن خزيمة و ابن حجر عسقلانی و ابن حجر  
 هرا و از وی فی هذا الباب و لکن شافعی آنست که افضائی باشد مگر باطلی گفت پس مس بظاهر ناقض نیست و رد کرده اند محققین و این

که انقضای دست بمنی مطلق وصول است اعم از اینکه بظاهر کف باشد یا باطن وی این حرم گفته نیست دلیل بر قول ایشان از کتاب و نه از سنت و تأیید و نه قیاس و نه رای صحیح و درین باب است احادیث و دیگر از جماعتی از صحابه که از ایشان اند جابر و ام حبیب و ابن عمر و زید بن خالد و سعد بن ابی وقاص و عایشه و ابن عباس و عثمان بن بشیر و انس بن مالک و ابی بن کعب و معاویه بن ابی جندب و قبیصة و اروی بنت انیس و تنها حدیث بسو اربع است از حدیث مطلق و در حجة الله البالغة گفته که ابن عمر و سالم و عروه و غیر هم قائل شدند بوضو از مس فر و علی و ابن مسعود و فقهای کوفه زود کردند بحديث بلی هو الا بوضوء منه و نیامده تلج بودن یکی ازین هر دو منسوخ و شبهه نیست که میت ذکر فعل شنج است و کمزانی آمده است از میت ذکر بعین در استنجاء پس فیض آن از اعمال شیطانین باشد و چه عجب است اگر شارع در آن ترغیب بنیر عزیمت فرمود انتهی گفتیم و بخدا توفیق که چنانکه این عبارت ناظر است در ترجیح نقض وضو بر مس ذکر همچنین در مالابده نیز بعد بیان نواقض وضو که بجملة آن مس ذکر است مع اختلاف فی گفته که و احتیاط ازین هر سه اولی است انتهی فافهم و قال البخاری و گفت بخاری یعنی محمد بن سہیل در غیر صحیح خود که هو اصح شیء فی هذا الباب حدیث بسو صحیح ترین چیزی است در باب انتقاض وضو بر مس ذکر و باین رفته است جماعتی از صحابه و تابعین کما تقدم شواکفی در شرح مختصر گفته و حق انتقاض است و وارد است نقض وضو بر مس فرج اعم از قبل و ویر چنانکه ابن ماجه از ام حبیب روایت کرده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم میفرمود هر که مس کرد فرج خود را وضو کند و این عام تر است از پیش و پس و صحیح احمد و ابو زرعه و گفت ابن السکون بنی شناسم او را علی و زود و اقطبی است از حدیث عایشه مرفوعا که چون دست رسانیدی از شمای زنان فرج خود را پس باید که وضو کند و در سندش عبد الرحمن بن عبد الله العمري است و در و مقال است و نزد احمد و ترمذی و بیہقی است از عمر بن شعیب عن ابیه عن جده که فرمود آنحضرت هر مرد که دست رساند بفرج خود باید که وضو کند و هر زن که مس کند فرج خود را باید که وضو کند و در سندش بقیه بن الولید است **مسح عکرة عایشة رضي الله عنها ان رسول الله** صلی الله علیه و سلم قال من اصابه قي او رعا ف او قلس او مذي فليغتسل و هر که برسد او را قی یا رعات یا قلس یا مزی پس باید که برگردد و از نماز قلس بفتح قاف و سکون لام خلیل گفت چیزی است که پیری دهن از خلق براید یا کمتر از آن و این قی نیست پس اگر وضو کند قی باشد و در نمای گفته قلس انچه از جوف بیرون آید و رعات خونی که از بینی روان شود و قی معروف است فلیتوضأ پس باید که وضو کند **فصل بن علی صلواته** پسترنان کند بر نماز خود و هو لا یحکم فی ذلك و حال آنکه وی کلام نمیکند در آن یعنی وقت انصراف وضو خود و نقض بقی مذہب ابو حنیفه و اصحابی و مذہب شافعی و اصحاب اوست و مذہب صادق و باقر و زید بن علی رضی الله عنهم و مالک و شافعی در روایتی عدم نقض است بنا بر عدم ثبوت حدیث عایشه و اصل عدم نقض است پس خارج نشود از آن مگر بدلیل قوی یا مراد بوضو انقضه درین حدیث شستن بر دو دست است پس بسبب آلوده شدن دست که حقیقت شرعی مقدم است بر آن و اما نقض بر عاف پس مذہب ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد و احمد بن حنبل و اسحق است و مقید کرده اند بسیلان و دلیل ایشان همین حدیث است و مذہب ابن عباس و مالک شافعی و ابی داؤدی و ابو هريرة و جابر بن زید و ابی مسیب و کحول و ربیعہ عدم نقض است و گویند که اصل عدم نقض است این حدیث مرفوع نیست و در وی مقال است و معارض اوست حدیث دیگر که حجامت کرد آنحضرت و نماز گذارد و وضو نکرد و نیز در غیر مسلم مجامع رواه الدارقطنی اما در سندش صالح بن مقاتل است و وی ضعیف است و نیز حدیث عایشه مجموع طرق خود منتهض است برای حجت و این حدیث غیر صالح الاجتاج است زیرا که خون رعات غیر خون حجامت است و در نیست که خروج او را از اعماق تاثیر در نقض وضو باشد و اما قلس پس اکثر بر آنند که ناقض نیست بنا بر عدم انقض و دلیل پس خارج نشود از اصل و اما مذہبی پس که مشیت کلام در وی که ناقض است باجماع و حجة الله البالغة گفته ابیراهیم گفت می آید وضو از دم سائل و حتی کثیر



و حسن گفته که وضو است از قهقهه در نماز و دیگران قائل نمیدانند باین و هر یک از این حدیث است اما اهل معرفت بحديث اجماع نکرده اند بر تصحیح آن و اصح دین  
 باب احتیاط است پس هر که احتیاط کرد و دین و آبروی خود را نگاه داشت و هر که نکرد نیست بروی راه و صراح شریعت و دوم سائل وقتی کثیر تلاوت شد  
 و مبلد نفس اند و قهقهه در نماز خطیئه است محتاج بکفاره اگر شارع حکم وضو ازینها بکند چه عجب باشد انتهی در مصنفی گفته احتمال دارد که ابن عمر و عیسی  
 بن المسیب وضو کرده باشند برای معالجه رعاف زیرا که ششستین رو و اطراف باز میدارد رعاف را و همچنین حدیث ابو ذر و آنکه قتی کرد و آنحضرت  
 و افطار نمود و وضو کرد و دلالت نمی کنند بر وجوبیت قتی وضو زیرا که آن برای حال قتی بود و ششستین رو و اطراف باز میدارد و دفع میکند غشیان  
 بالجملة ارجح مذاهیب در وجوبات وضو مذاهب حسن بصری است که وضو از خارج من پس بیلین و از نوم می شکند و از لمس مرأه و مس فر قتی و رعاف  
 نمی شکند و الله اعلم انتهی مخصوصاً و ایضا بکبر نماز بعد خروج از روی و اعاده وضو و صورتیکه کلام نکرده پس مروی است از زید بن علی کرم الله وجهه  
 و حنفیه و مالک قول قدیم شافعی است که بنا کند و نمازش قاسد نیست بشرطیکه عملی مفسد نکرده باشد چنانکه لایحکم شیر است بدان و قول اخیر شافعی  
 آنست که حدیث مفسد نماز است چنانکه در حدیث طلق بن علی امر با عاده نماز بیاید و الله اعلم اخرجه ابن ماجه و ضعفه احمد و غیره زیرا که در  
 در سندش جمیل بن عیاش است از ابن جریج و روایت وی از حجازیم ضعیف است و محمل تضعیف این است که وصل این حدیث بسوی آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم غلط است و صحیح آنست که مرسل است احمد و بیقی گفته اند که صواب مرسل است پس نزد کسی که مرسل را محبت گوید هر چه درین حدیث مذکور شد ناقض  
 و مشکوکی می گفتم درین باب روایات از جماعتی از صحابه نیز هست و مجموع لائق استدلال است و اهل سنن و احمد اخراج کرده اند که آنحضرت قتی کرد و وضو نمود  
 و ترمذی گفته هذا اصح شیئی فی الباب و صحیح ابن مده و نیست در وی چیزی که قاض باشد در احتجاج و احادیث دیگر زیاد است انتهی و مصنف در تخصیص جمیع طرق  
 این حدیث و صلا و ارسال جمع کرده در آن کلام نموده است **و حسن جابر بن سمیة** بفتح سین معمله و ضم میم صحابی مشهور است خواهر زاده حسین ابی و کاف  
 و پدرش نیز صحابی است کنیت او ابو عبد الله العامری است جابر و غیره از وی روایت دارند ترمذی و کوفه و وفات یافت در سنه اربع و سبعین  
 و قبل است و سبعین آن رجلاً سال الثقی بکسبیکه مروی بر سید رسول خدا صلی الله علیه و سلم را و نام این مرد معلوم نشده و در سبیل تخصیص  
 هم بدان تعرض نکرده انتوضاً من لحوم الغنم قال ان شئت آیا وضو کنیم از خوردن گوشتهای گوسفندان فرمود اگر میخواهی وضو کن و اگر نه  
 وضو مکن و عدم نقص وضو با لحم غنم بالاتفاق است و سکین و شرح اسنه و وجوب وضو از غنما مسته النار حکایت کرده و از عمر بن عبد العزيز آورده که فی  
 وضو میکرد و از اکل سمک و در حدیث ماخذ است برای تجدید وضو و وضو بر وضو زیرا که حکم بعدم نقص وضو از لحم غنم کرده و مع هذا وضو واجب و اشته پس این تجدید  
 وضو است بر وضو قال انتوضاً من لحوم الا بیل قال نعم گفت آن مرد آیا وضو کنیم از خوردن گوشتهای شتران فرمود آری و وجه فرق  
 بدو گوشت شتر باشد گوشت گوسفند باز آن مرد پرسید که آیا نماز بگذارم در جای شست گوشت گوسفندان فرمود بآن بگذار گفت آیا بگذارم نماز در شنگاه  
 شتران فرمودی بگذار و در روایتی آمده که نماز بگذارید در شنگاه شتران که آنما از جمله شیاطین اند و در روایتی آمده که بر هر شتر شیطان است اما گوشت گوسفند  
 پس آنما بکشد اند و در حدیث ابی هریره آمده که گوشت گوسفندان از چهار پایان بهشت اند اخرجه مسلم و در روایتی باین لفظ است که فرمود آنحضرت وضو  
 کنید از لحوم ابل و وضو نکنید از لحوم غنم نهاده ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و ابن الجارود و ابن خزمیه پس حدیث البرابرین غائب گفت ابن خزمیه و صحیح خود  
 ندیدم من خلافی و بیان علمای حدیث درینکه این خبر صحیح است از جهت نقل سبب عدالت قلیب او و ذکر کرده است ترمذی خلافت در آن ابی سلی که آیا آن  
 از بر است یا از وی الحرة یا سید بن حضیر و تصحیح کرده که آن از بر است و کذا ذکر ابن ابی حاتم فی العلل عن ابیه تصنف و تخصیص گفت فی العز و لقب برادر  
 و صحیح آنست که وی غیر است و نامش لعیش است و حدیث جابر زاسلم روایت کرده که امر و روی ابن ماجه نحوه من حدیث بخاری و بخاری عن عمر

و ذکر کرده است ابن ابی حاتم در علل از پدر خود که وی منکرست و او را اصلی هست ازین و جدا از ابن عمر بن موفوف است استی و باجماع این هر دو حدیث  
دلیل اند بر نقض وضو از اکل لحوم ابل و باین رفته است احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و یحیی بن یحیی و ابن منذر و ابن خزیمه و بیهقی و حکایت کرد  
آذربیهقی از اصحاب حدیث و جماعه صحابه قاله النووی و گفت بیهقی نقل کرده اند بعضی اصحاب از شافعی که گفت اگر صحیح شود حدیث در لحوم ابل قائل  
شویم بآن بیهقی گفته صحیح شده است در آن دو حدیث یکی حدیث جابر بن عمر و دوم حدیث برار بن عازب و رفته است بسوی خلافت وی جماعتی از  
صحابه و تابعین و مروی است از شافعی و ابو حنیفه و گویند که این هر دو حدیث منسوخ است بحدیث عدم وضو از عماره شسته النار اخرجه الاربعة  
و ابن حبان من حدیث جابر را ما درین حدیث تصریح بلحوم ابل نیست که وضو از آن منسوخ باشد نووی گفته دعوی نسخ باطل است زیرا که این اخیر  
عام است و آن خاص و خاص مقدم است بر عام و این کلام وی مبنی است بر تقدیم خاص بر عام مطلقا خواه خاص مقدم باشد یا مؤخر و هر دو مذهب  
الشافعی و درین مسئله خلافتی است در اصول و مراد بوضو تنظیف است که شستن هر دو دست باشد از برای زهوت چنانکه در وضو از شیر آمده  
که ان لا یتما و وارد درین تفسیر است از شرب آن و مذہب بعضی اینست که امر بوضو از لحوم ابل برای استحباب است نه ایجاب و این خلافت  
ظاهر امر است زیرا که شکی گفته امر نکرد شارع بوضو از لحوم ابل مگر از برای آن که مخلوق است از جن و لهذا امر کرد بتشمیه نزد رکوب وی پس امر کرد بوضو  
از اکل آن چنانکه امر کرد بوضو نزد غضب تا استیلا وی و زائل شود و انتهی گویم وارد شده که ابل مخلوق است از شیاطین و بر هر شتر  
دیوی هست کما تقدم و در حجة الله البالغة گفته امر در آن آمده است زیرا که قائل نیست بآن هیچ یکی از فقهای صحابه و تابعین و نیست راهی  
بسوی حکم نسخ آن و لهذا کسی که غالب است بروی تخریج قائل گشته نسخ وی و تروم آنست که لائق بآدمی در آن احتیاط است انتهی یعنی  
وضو کردن و در بالا بدین گفته احتیاط ازین هر دو اولی است انتهی و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى  
الله عليه وسلم من غسل ميتا فليغتسل به ركعتين و من غسل ميتا فليغتسل به ركعتين و من غسل ميتا فليغتسل به ركعتين و من غسل ميتا فليغتسل به ركعتين  
و غیرهم بعضی گفته اند واجب است غسل بر فاسل میت و بعضی گفته اند وضو و مالک گفته مستحب است غسل نه واجب و شافعی نیز بمیر است  
و احمد گفته امید و ارم که واجب نشود بروی غسل و نزد ابو حنیفه نه غسل است نه وضو و در سفر السعادة گفته در باب امر بغسل از غسل میت  
حدیثی صحیح نشده انتهی ظاهر این است که مراد وی از عدم محبت حدیث درین باب امر ایجابی است چنانکه در حدیث غیره است نزد احمد که فرمود  
ان حضرت من غسل ميتا فليغتسل يافعي امر استحبابی است چنانکه در حدیث ابن عباس است نزد حاکم در سنن که یس علیکم فی غسل ميتکم غسل  
و در شرح سفر السعادة گفته نزد بعضی علما فاسل میت را باید که غسل کند و در جامع الاصول از ابی داود و از عایشه نیز درین باب آورده  
که غسل میکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از چهار چیز جنابت و جمعة و حجامت و غسل میت و در موطا از ابن عمر آورده که وی غسل داد پسری را  
که مر سید بن زید را مرده بود و جنوط کرد او را و برداشت جنازه را بستر در آمد و سجده و نماز گذارد و تجدید وضو نکرد و انتهی و اسحق گفته لابد من  
الوضوء و ابن المبارک گفته لا غسل ولا وضوء و شوکانی در مختصر گفته مشروع شد غسل برای کسی که غسل دهد میت را انتهی و همین حدیث  
باب راجحت آورده و من حمل فلیتوضا و هر که برادر میت را پس باید که وضو کند و ننهد آنم هیچ یکی را که قائل باشد بوجوب یا نه  
وضو از عمل میت و لیکن در غسل گفته نیست بانهوض حدیث عندنا عمل بران و مفسر است وضو بغسل چنانکه حدیث ابن عباس را داده آن  
کرد و تعلیل آنکه مرده شما پاک است مفید مذہب است زیرا که غسل طاهر موجب غسل این نیست پس شستن هر دو دست در حل میت مندوب  
باشد تسبیح او مراد آنست که برداشته باشد او را بمباشرت بدن خود بقرع سید و بقوله میوت طاهر ازیرا که مناسب نیست وضو مگر مباشر

چون را بگویم چون مراد غسل در صدر این حدیث غسل شرعی باشد محل وضوء غیر حقیقت شرعی با وجود مقایده غسل و درمی نماید پس احسن  
 الباقی اوست بر حکم غسل یعنی اگر غسل از غسل میت واجب است وضو هم از محل آن واجب و اگر مسح است وضو هم مسح و اگر هیچ نیست وضو هم  
 هیچ نیست غسل را بر غسل شرعی فرو آوردن وضو را از حقیقت وی بیرون بردن یعنی چه اخرجه حمد والنسائی والترمذی وحسنه  
 و صحابن القطن وابن حزم و قال احمد لا یصح فی هذا الباب شیخ و گفت احمد بن حنبل صحیح نیست درین باب چیزی و گفت علی بن ابی حمز  
 فی هذا الباب قال البخاری عن احمد و علی کما نقل الترمذی و تعلیق کرد شافعی قول بدان بر صحت خبر کذا فی البویطی و گفت ذلیلی نمیدانم و درین باب حدیث  
 ثابت و اگر ثابت نیست لازم می آید ما را عمل کردن بر آن و گفت ابن منذر نیست درین باب حدیثی که ثابت شود و گفت ابن ابی حاتم و علی بن ابی حمز  
 رفع نمیکند این را ثقات جزین نیست که موقوف است و گفت رافعی تصحیح کرده اند علمای حدیث درین باب چیزی را بطریق رفع مصنف گفته  
 تحسین کرده است و او را ترمذی و تصحیح نموده است از ابن حبان و او را طبرانی دیگر نیز هست و فی الجملة این حدیث بنا بر کثرت طرق خود اسود  
 احوال او این است که حسن باشد پس انکار نووی بر ترمذی تحسین او را معترض عنه است و گفت ذلیلی و مختصر بیقی گفته طرق این حدیث اقوی است  
 از چند احادیث که احتجاج کرده اند بدان فقها و اعلال کرده اند بوقف بلکه تقدیم کرده اند روایت وقف را و درین باب است از عایشه رواه احمد  
 و ابو داود و البیهقی و در سنن او شمس صعب بن ابی شیبہ است و در وی مقال است و تضعیف کرده است او را ابو زرعه و احمد و بخاری و صحابن حنبل  
 و درین باب است از علی بن ابی حمز و از حذیفه ذکره ابن ابی حاتم و الدارقطنی فی الحلل و قال انه لا یثبت گویم نفی این هر دو وثبوت بر طریق حدیث نیست  
 و الا بر طریق فقها قوی است زیرا که روایاتش ثقات اند و ما رووی ذکر کرده که بعض اصحاب حدیث تخریج کرده اند برای این یک حدیث یکصد  
 و بست طریق مصنف گفته و این دو نیست و جواب داد احمد از آن بآنکه منسوخ است و همچنین حزم کرد بدان ابو داود و بخاری و ابن عباس  
 که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم عیلم عیلم فی غسل میتکم غسل اذا غسلتموه ان میتکم میوت طاهر اولیس خمس خمسکم ان تغسلوا ابیکم و لیکن  
 بیقی تضعیف وی کرده زیرا که در سندش ابن شیبہ است و مصنف تحقیق کرده و گفته ابراهیم بن ابی بکر بن شیبہ احتجاج کرده است بدان کتاب  
 و توثیق کرد و او را مزوم و احتجاج به البخاری تا آنکه گفت پس این حدیث حسن است و جمع میان وی باین طریق می تواند شد که امرهای مذنب است  
 یا مراد بغسل غسل ایدی است و در حدیث ابن عمر است که ما غسل میدادیم میت را پس بعضی از ما غسل میکردند و بعضی نمیکردند رواه الخطیب و ابی شیبہ  
 صحیح است و هو احسن جامع به بین هذه الاحادیث و عن عبد الله بن ابي بکر و سبل گفته وی ابن ابی بکر صدیق است مادر و سه  
 و مادر اسماعیلی است قدیم الاسلام است حاضر شد با رسول خدا صلی الله علیه و سلم در طائف و رسید اقدار تیری که مر و بسبب آن بعد چند سال در سینه بازو  
 ماه شوال و نماز گذاذ بروی پیدی انتهی و شیخ در ترجمه گفته وی بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم است و گفته کسوی و پدر و جد وی همه تابعین اند  
 و جبر کلان می عمر و بن حزم صحابی است و آنحضرت او را عامل بر ساخت و کتابی بوی نوشت چنانکه روایت میکند از انتقی و صواب همین است که ابو  
 الظاهر خطیب تبیینی در اساماء الرجال مشکوٰۃ گفته عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم انصاری مبنی یکی از اعلام تابعین در بنین است روی  
 عن انس بن مالک عروة بن الزبیر و عنه الزهیری و مالک بن انس و الثوری و ابن عیینة و کان کثیر الحدیث رجل صدق قال جریدة شافعی سنی  
 و له سنة انتهی و بالجملة سیگویدان فی الکتاب الذی کتبه بر سببیکه در کتابی که نوشت آنرا رسول الله ﷺ  
 که هم بن حزم برای عمر و بن حزم بن زید الخزرجی البخاری مکنی بابی الضحاک و لسانها و حذوق است عامل کرده بود او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
 بر عمر و بن حزم سال بود تا بیاورد ایشان را قرآن لیث و فقه در دین و بگوید از ایشان صدقات و نوشت بسوی وی کتابی که در رو

فرائض و سنن و مسقطات و دیات بود و وفات کرد و عمر بن حزم در خلافت عمر رضی الله عنه در مدینه ذریه ابن عبد البر فی الاستیعاب و آن کتاب مشهور است پس در آن کتاب این هم نوشته بود آن لایس القرآن الا طاهر ماسن نکند و دست نرساند قرآن را مگر کسی که پاک است یعنی از حدیث رواه مالک و الدارقطنی مرسل بطریق ارسال و وصله النسائی و موصول کرد آنرا نسائی و ابن حبان و درین باب است حدیث حکیم بن حزام باین لفظ لایس القرآن الا طاهر و در سندش مقال است اما بیثمی در مجمع الزوائد اندر حدیث عبد الله بن عمر فرموده که فرمود من کنه قرآن را مگر طاهر رواه الدارقطنی و الطبرانی و اسنادش باسنج است و بیثمی گفته رجاله موثوقین و ذکر کرد برای وی دو شاهد و گفت اثرم احتیج کرده است بدان احمد و درین باب است از عثمان بن ابی العاص رواه الدارقطنی و ابن ابی داود فی المصاحف و در سندش انقطاع است و در سند طبرانی کسی است که شناخته نمی شود و اختلاف است در مراد از طاهر زیرا که این لفظ مشترک است اطلاق می یابد بر طاهر از حدیث اکبر و بر طاهر از حدیث اصغر و بر مومن و بر کسی که نیست بر بدی وی نه است و لابد است در جعل فی الزعمه و اما قوله تعالى لا یمسکة الا المظلمون پس اصح در آن خود ضمیمه بسوی کتاب مکنون است که ذکرش در صدر آیت بوده است و مراد به طهرین ملائکه اند و هو معلول و این حدیث معلول است زیرا که از روایت سلیمان بن داود است و ترک و بی تمیق علیه است کما قال ابن حزم و لیکن او را در اینجا و هم زوداده زیرا که گمان کرد که وی سلیمان بن داود میانی است حال آنکه چنین نیست بلکه وی سلیمان بن داود جلالی است و وی نقه است شاکر ده اند بروی ابو زرع و ابو حاتم و عثمان ابن سعید و جماعتی از حفاظ و یمانی متفق علی ضعیف است و تضعیف کرده است او را شیخ محی الدین در خلاصه و همچنین ابن کثیر در ارشاد و ابن حزم سائر احادیث را که وارد او در فی از ان ضعیف گفته و لیکن کتاب عمرو بن حزم را مردم تلقی کرده اند بقبول و ابن عبد البر گفته شبهه است بمشواتر بنا بر تلقی مردم آنرا قبول و گفت یعقوب ابن سفیان نمیدانم هیچ کتابی صحیح تر ازین کتاب زیرا که اصحاب سواد الله علیه و سلم و تابعین رجوع میکنند بسوی وی و ترک میدهند رایهای خود را از برای وی و گفت حاکم گوای داود عمر بن عبد الغفر و امام عصر خود زهری بصحت این کتاب و عمو عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یدکر الله علی کل احیان بود رسول خدا که یاد میکرد خدا و نام می برد او را در هر وقت چه در حالت حدث و جنابت و چه در غیر آن الا قرآن که در حالت جنابت نمی خواند و ذکر در متوضا نمیکرد و بعضی میگویند که مراد از ذکر در اینجا ذکر قلبی و تفکر در صفات و افعال و بی سجاده است و انکه اول است و غایط و بول و جماع مخصوص است ازین حکم و حدیث مقرر ذکر خداست در هر حال از احوال و لیکن مراد بر آن معظم اوقات است کما قال تعالى یدکر کثرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم هم مشغور در روزیان و مونسین این است تا مباد یارید یکدم نپرو که مکر نمی شود و مصنف این حدیث را برای آن آورده تا توهم نکند که نواقض وضو مانع اند از ذکر وی تعالی را و الله مسلم و علقه البخاری و عمو النس بن مالک رضی الله عنه ان التبیح صلی الله علیه و سلم احتجم و صلی و لم یتنوضاً بدستیکه حجامت کرد آنحضرت و نماز گذارد و وضوی جدید نکرد و غفر و بر غسل محجم یعنی مواضع حجامت و حدیث دلیل است بر آنکه خروج دم از بدن غیر فترت ناقض وضو نیست و درین باب حدیثهاست مفید عدم نقض از ابن عمر و ابن عباس و ابن ابی اوفی و باین رفته است زید بن علی و شافعی مالک و جماعتی از صحابه و تابعین و حدیث باب و دیگر آثار که مؤید راست و لقوله صلی الله علیه و سلم لا وضو الا من صوبت اوجیه اخرجه احمد و الترمذی و صحیح احمد و الطبرانی بلفظ لا وضو الا من صبح اوسماع و بحکم آنکه اصل عدم نقض است تا آنکه قائم شود دلیل رافع اصل حال آنکه دلیل بر آن قائم نیست اخرجه البیهقی و الدارقطنی و لیکن گفته می گویند زید که در سندش صالح بن مقاتل است و او ضعیف است و قوی نیست و ذکر کرد او را نووی و فصل ضعیف و ابن العربی ادعای تصحیح وی کرده و گفته صحیح الدارقطنی و لیکن مصنف در تخصیص گفته نیست اینچنین بلکه الدارقطنی بعد از ذکر

در سنن کبری است صالح بن قوی و معاویة بن ابی سفیان بن حجر بن حرب و حمی و پرومی از شمس العقیق اند و مولفه القلوب من  
الخطاب معاویه را و ابی شام ساخت بعد موت یزید بن ابی سفیان فی جبل سأل انما ماند چندی خلافت هم کرد اما آنکه در سه شصت ماه حربه شرق  
بهر هفتاد و بیست سال در گذشت قرشی اموی است مادر حضرت عقیب است کاتب آنحضرت بود ابن عباس و ابوسعید از وی روایت دارند  
موت وی مرض لقوه شد و آخر عمر میگفت کاش مروی از قبرش می بودم بذی طوی فی دیم انین امر خیری و حرب وی با امیر المومنین علی رضی  
عنه نزد بعضی بغاوت بود و غیر خالی از شائبه نفسانیت و نزو بعضی محمول است بر خطای لجبازی و حق نزول تحقیق از سلف و خلف اول است و مشهور  
ثانی است و نزد وی از او و او فیض و خیری از موی ناخن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود گفت درین بار چاه افتم که نهد و خمر و غیره را بین من  
و ناخن پُر سازید میان منی و ارحم الراحمین ثانی رضی الله عنه قال قال رسول الله ص **الوضوء من طهر** و جاء الله  
چشم سر بند و برست و کلاه بر سر او و در سر بند مشک و جز آن و سه بفتح سین و ضم نیر آمده و تخفیف با حلقه و بر مقصود آنست که چون کسی بپوشد  
گو یا بندی است بر دبر او و بیرون نمی آید از درون می باد چنانکه فرمود فاذا نامت العینان استک الوکاء پس چون خواب نمیکند  
چشم میکشاید بند بر دبر او و از اینجا است که خواب تکیه زده را ناقض وضو گویند که سبب استرغای دبر و عدم ضبط او است بخلاف بیست دیگر از خواب  
و رکوع و سجود و بر وجه سنون که مقعد در آن تکیه باشد رواه احمد و الدارقطنی و الطبرانی و زاد ای الطبرانی من نام فلیتوضأ هر که رخت  
پس باید که وضو کند و هذه الروایة فی هذا الحدیث عند ابی داود من حدیث علی و این زیادت درین حدیث نزدیک ابو داود  
از حدیث علی بن ابی طالب است رضی الله عنه دون قوله وی استطلق الوکاء فی کلا الاسنادین ضعف و درین هر دو  
اسناد ضعف است یعنی اسناد حدیث معاویه و اسناد حدیث علی زیرا که در اسناد حدیث معاویه بقیه است روایت میکند از ابی بکر بن مریم و او  
ضعیف است و در حدیث علی نیز بقیه است روایت میکند از وضین بن عطاء جوعانی گفته و ابی است و انکار کرد بروی این حدیث را از محفوظ  
بن علقمه و او گفته است از عبدالرحمن بن عائد و او تابعی ثقة است از علی رضی الله عنه لیکن ابو زرعه گفته که وی از وی شنیده و درین معنی نظر است زیرا که  
وی روایت میکند از عمر کما جزم به البخاری این ابی حاتم گفته پرسیدم پدر خود را ازین هر دو حدیث گفت قوس نیند و گفت احمد حدیث علی  
کرم الله وجهه اشد است از حدیث معاویه درین باب و حسن المنذری و ابن الصلاح و النووی و گفت حاکم در علوم الحدیث گفته است در آن مکان  
خبیر و صوابی ابراهیم بن موسی رازی و وی ثقة است که اقال و قد تابعه غیره کذا فی التلخیص و غیره و این هر دو حدیث دلالت دارند بر آنکه نوم بنفسه  
ناقض وضو نیست بلکه مظنة اوست پس بخلاف اوله قائلین عدم نقض باشد و کلام درین مسئله گذشت و اولی حسن ترتیب آن بود که مصنف  
این حدیث را عقیب حدیث انس در اول باب فواقض ذکر میکرد و کلابی داود ایضا عن ابن عباس رضی الله عنه من قوها انما  
الوضوء علی من نام مضطجعا جزین نیست که وضو بر کسی است که خفت بر پهلو و لفظ ترندی این است بدستیکه وضو واجب است  
بر کسی که خواب کرد بر پهلو زیرا که چون بخوابد بر پهلو نیست میگرد و بندای او و آخر جابوداود ایضا بهذا اللفظ و درین حدیث حضرت بر آنکه  
ناقض وضو نیست مگر خواب بر پهلو لا غیر اگر نوم مستغرق باشد و جمع میان می و اجادیش مذکوره آنست که این حدیث خارج است بر اغلب  
چه اغلب اراده کرده نوم مضطجعا است فلا محارضة شوکانی گفته شکفته وضو همان خواب است که در آن دراز کشند و این بطریق متعده مروی  
شده و قتالی که در دست فخرت بطریق وی نویسد این حال شد جمع در میان اوله مختلفه و درین مسئله شصت مذہب است که در مسوفا  
مذکور است انشی گویم بیان این هر شصت مذہب در اول باب گذشت و حکمت در آن آنست که نوم ثقیل مظنة استرغای اعضا و خروج حدیث



وهم مبتدئ من قس متبداً و احسن استرخي كرويه يرون آيد چيزي از حكم و حج استناد و صحت و در حدیث من است در این باب  
گفت اند حدیث منكر و بیان كرويه و كركت می درسند كه در وی بریزید بن ابی خالد و الانی است و اختلاف كرده اند بروی در الفاظ این سنو است  
و تفصیف كرد این حدیث را از اصل می احمد و بخاری چنانكه نقل كروان وی ترمذی در علل مفروده و ابراهیم حربی و ترمذی در علل و غیرهم گفت  
بهیچ در خلافت كه متفرد شده است بان ابو خالد و الانی و انكار كرده اند بروی جمیع ایمة حدیث و گفت درسند انكره علیه جمیع الحفاظ  
و انكره و اسامه بن قتادة و گفت ترمذی رواه سعید بن ابی عروبة عن قتادة عن ابن عباس و عن ابن عباس رضي الله عنه ان  
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يأتي احدكم الشيطان في صلاته في آيد بكى را از شما شیطان در نماز یعنی وقت بودن و  
در نماز قیظم في مقعد ته فيخيل اليه پس می دهد در بر او پس متخيل میشود بسوی او یا در خیال می می افکند شیطان انه احدث  
و لم يحدث كروى حدیث كرويه حال انكه حدیث نكرده است فاذا وجد ذلك فلا يصح من حتى يسبح صوتاً و لا يوجع رجا پس هرگاه  
كه یا بد این را پس برنگردان نماز تا انكه بشنود آواز یا بد بوی و درین حدیث اعلام كرد شارع بسلط شیطان بر عباد تا انكه در اشراف عبادت  
مما فاسد كند آنرا بر ایشان و باینكه این افساد مضر ایشان نیست و بیرون نمی آیند از طهارت مگر یقین اخرجه البراز بفتح موحده و تشدید ز  
بعد الف نام وی ابو بكر احمد بن عمرو بن عبد الحاق البصری است صاحب مسند كبر ذكر كرد او را در قطنی و ثنا نمود بروی و ذی هی سال ولادت و وفات  
وی ذكر نكرده اما وفات او در ربه در سال دو صد و نود بوده و هزار تخم فروش را گویند هندی پساری سندا و محل است یعنی اسباب خفیه  
قاده و صحت حدیث در آن فكر كرده استفادة علم از به بن خالد شیخ بخاری و مسلم و دیگر ایمة نموده ابن قانع و طبرانی و حمزة و محدثین از شاگردان او  
در آخر عمر در شام و اصنفان مدت برای تعلیم علم حدیث و افاده آن قیام نموده و هزار بار در حدیث دیگر است كه نامش علی بن معروف و كینش ابو الحسن  
باشد فلیعلم و اصله في الصحيحين من حدیث عبد الله بن زید و لفظ وی نزد ابو داود و این است چون باشد یکی از شما در نماز پس رفت  
بوی یا حركتی در بر خود پس شكل شد بر او پس نگرود از نماز الخ و در سندش ابو داود نیست و لیکن متابعت كرد او را در آوردی نزد بهیچ گفت  
رضی این خیر حجت است بر مالك و در تفرقه كردن او در میان شك در نماز و در خارج از آن زید كه حدیث مطلق است انتهی پس شامل باشد هر دو  
و لمسلم عن ابی هريرة نحوه و مسلم راست از حدیث ابی هريرة مانند آن در معنی نه و لفظ و حدیث وی درین باب گذشته و للحاكم  
عن ابی سعید من فوجا و حاكم راست از حدیث ابی سعید بطریق رفع باین لفظ اذا جاء احدكم الشيطان فقال انك قد

احدثت فليقل انك كذبت چون یا بد یکی را از شما شیطان پس بگوید كه تو تحقیق حدث كروی پس یا بد بگوید این كس چه است  
تو دروغ گفتی و اخرجه ابن حبان بلفظ فليقل في نفسه پس یا بد بگوید این كس را در جواب شیطان و نفس خود نیز بیان و مصنف اگر این روایات  
نیز حدیث ابی هريرة هم میگردانند ترتیب نزدیكتری بود و این روایات نیز و ال است بر شیطان بر فساد عبادت بنی آدم خصوصاً نماز و آنچه متعلق بدوست  
و بر كیفی آید ایشان را شیطان مكراناً باینكه در طهارت گاهی بقول گاهی بفعل و ازینجا معلوم شد كه اهل سواسن طهارت امتثال حكم او كروند در قول و فعل هر دو

### باب آداب قضاء الحاجة

در بیان او بیای قضای حاجت انسانی حاجت كنیاست ارغاط و بول و آن ما خودست از قول می صلى الله عليه وسلم اذا قعد  
احكم لحاجته و قعدا از آن بلفظ باب الاستطابة و حدیث و لا یطیب بهیمة تعبیر میکنند و همچنین بلفظ باب التخلی و این نیز با خودست از قول  
صلى الله عليه وسلم اذا دخل احكم الخلة و گاهی باب التبرز و این ما خودست از قول می البراز فی الموارد و البكل من البهارات صحیح عن النبی بن مالك

رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء بود رسول خدا كه اراده ميكرود كه رايد در خلا بفتح و  
 يعني بجای خالی كه قصد مي كند براي قضای حاجت و وضع خاصه می نماید یعنی ميكشيد انگشتي خود را و در روایتی بجای لفظ وضع نزع آمده  
 و این نزع از جهت بودن نقش می محمد رسول الله بود و در ظاهر حاکم سقطانی گفته این حدیث اصل عظیم است در سند و ب بودن نزع خاتم که در وی بهم  
 معظم بود نزد یک قضای حاجت در صحرا و در عمران صحیح و ترجمه گفته از اینجا معلوم شد که چون داخل شود متوضا را باید که چیزی را که در وسع  
 نام خدا و رسول و قرآن است با خود نبرد و در بعضی شروح گفته که این شامل است اسامی تمام انبیاء را و مانند آن اگر نام خدا و رسول خدا نام وی  
 یا جزو نام وی باشد همین حکم دارد و الله اعلم انتهى و حدیث دلیل است بر ابعاد نذر قضای حاجت چنانکه لفظ خلأ که بر مکان خالی و مکان مسجد  
 گفته می شود اخذ آن میکند و بیاید در حدیث مغیره صریح تر ازین که الفلق حتی تواری و نذر و بود او دوست باین لفظ اذا اراد البراز النطق حتی  
 لا یراه احد و کمال مبتدیه چیزی که در وی ذکر خدا باشد بعضی گفته اند حرام است او خال مصحف و خلا بغیر ضرورت و اگر بغفلت همراه بر نشو و  
 قضای حاجت شد باید که خاتم در دهن یا دستار و مانند آن پنهان کند و ازین فعل آنحضرت معلوم شد که مقصود عیانت مافیه ذکر الله است و محلات نجسه  
 و این دلیل غیب است و خاص نیست بخاتم بلکه هر طهری که در وی ذکر خدا باشد همین حکم دارد و آنچه ابن حبان و الحاکم و الا در بعضی معنی  
 بود او و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و گفت نسائی که این حدیث غیر محفوظ است و گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است نووی گفته تصحیح  
 وی مرد و دوست بروی قاله فی الخلاصة اما من ذری گفته صواب نزد من تصحیح است زیرا که زوائد ثقات اند و اثبات و تبعه ابو الفتح القتیبی  
 فی آخر الاقتراح و محمد بن قیس العبد و گفت شوکانی و هر که این را ضعیف گفته حتی قوی بر ضعف نیاورده و هو معلول و ابو داود گفته  
 منکر است و ذکر کرد و اقطنی اختلاف در این و اشاره کرد و بشذوذ آن و علت وی اینست که از روایت همام از ابن جریر از زهری از انس است  
 و روایت وی ثقات اند و لیکن شیخین از طریق وی اخراجش نکرده اند بلکه گفته اند که ابن جریر سماعت ندارد از زهری بلکه روایت کرده است  
 آنرا از زید بن سعید از زهری از انس بلفظ دیگر یعنی انه صلی الله علیه و سلم اتخذ خاتما من ورق ثم افاه و هم در آن از همام است کمات ال  
 ابو داود و همام ثقة است كما قال ابن معین و گفت احمد ثبت فی کل المشایخ و روایت کرده است آنرا یحیی بن خزیس بجلی و یحیی بن متوکل  
 مع همام هر دو معا اخرجهما الحاکم و الدارقطنی و روایت کرد آنرا عمر بن عاصم و وی از ثقات است از همام موقوف علی النس و بهیقى برای او  
 شامی آورده و بسوی ضعف وی اشاره کرده و رجال می ثقات اند و روایت حاکم باین لفظ است پس خاتما نقشه محمد رسول الله و کان  
 اذا دخل الخلاء و وضع لیکن بهیقى بکسیاق وی گفته و هذا شاهد بضعیف و الله اعلم و عتده و هم روایت است از انس بن مالک رضی الله  
 عنه قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء بود رسول خدا چون اراده ميكرود در آمدن را در اینجا چنانکه در  
 روایت بخاری و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن حبان و الحاکم و الا در بعضی معنی بود او و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و گفت نسائی که این حدیث غیر محفوظ است و گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است نووی گفته تصحیح  
 وی مرد و دوست بروی قاله فی الخلاصة اما من ذری گفته صواب نزد من تصحیح است زیرا که زوائد ثقات اند و اثبات و تبعه ابو الفتح القتیبی  
 فی آخر الاقتراح و محمد بن قیس العبد و گفت شوکانی و هر که این را ضعیف گفته حتی قوی بر ضعف نیاورده و هو معلول و ابو داود گفته  
 منکر است و ذکر کرد و اقطنی اختلاف در این و اشاره کرد و بشذوذ آن و علت وی اینست که از روایت همام از ابن جریر از زهری از انس است  
 و روایت وی ثقات اند و لیکن شیخین از طریق وی اخراجش نکرده اند بلکه گفته اند که ابن جریر سماعت ندارد از زهری بلکه روایت کرده است  
 آنرا از زید بن سعید از زهری از انس بلفظ دیگر یعنی انه صلی الله علیه و سلم اتخذ خاتما من ورق ثم افاه و هم در آن از همام است کمات ال  
 ابو داود و همام ثقة است كما قال ابن معین و گفت احمد ثبت فی کل المشایخ و روایت کرده است آنرا یحیی بن خزیس بجلی و یحیی بن متوکل  
 مع همام هر دو معا اخرجهما الحاکم و الدارقطنی و روایت کرد آنرا عمر بن عاصم و وی از ثقات است از همام موقوف علی النس و بهیقى برای او  
 شامی آورده و بسوی ضعف وی اشاره کرده و رجال می ثقات اند و روایت حاکم باین لفظ است پس خاتما نقشه محمد رسول الله و کان  
 اذا دخل الخلاء و وضع لیکن بهیقى بکسیاق وی گفته و هذا شاهد بضعیف و الله اعلم و عتده و هم روایت است از انس بن مالک رضی الله  
 عنه قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء بود رسول خدا چون اراده ميكرود در آمدن را در اینجا چنانکه در  
 روایت بخاری و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن حبان و الحاکم و الا در بعضی معنی بود او و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و گفت نسائی که این حدیث غیر محفوظ است و گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است نووی گفته تصحیح  
 وی مرد و دوست بروی قاله فی الخلاصة اما من ذری گفته صواب نزد من تصحیح است زیرا که زوائد ثقات اند و اثبات و تبعه ابو الفتح القتیبی  
 فی آخر الاقتراح و محمد بن قیس العبد و گفت شوکانی و هر که این را ضعیف گفته حتی قوی بر ضعف نیاورده و هو معلول و ابو داود گفته  
 منکر است و ذکر کرد و اقطنی اختلاف در این و اشاره کرد و بشذوذ آن و علت وی اینست که از روایت همام از ابن جریر از زهری از انس است  
 و روایت وی ثقات اند و لیکن شیخین از طریق وی اخراجش نکرده اند بلکه گفته اند که ابن جریر سماعت ندارد از زهری بلکه روایت کرده است  
 آنرا از زید بن سعید از زهری از انس بلفظ دیگر یعنی انه صلی الله علیه و سلم اتخذ خاتما من ورق ثم افاه و هم در آن از همام است کمات ال  
 ابو داود و همام ثقة است كما قال ابن معین و گفت احمد ثبت فی کل المشایخ و روایت کرده است آنرا یحیی بن خزیس بجلی و یحیی بن متوکل  
 مع همام هر دو معا اخرجهما الحاکم و الدارقطنی و روایت کرد آنرا عمر بن عاصم و وی از ثقات است از همام موقوف علی النس و بهیقى برای او  
 شامی آورده و بسوی ضعف وی اشاره کرده و رجال می ثقات اند و روایت حاکم باین لفظ است پس خاتما نقشه محمد رسول الله و کان  
 اذا دخل الخلاء و وضع لیکن بهیقى بکسیاق وی گفته و هذا شاهد بضعیف و الله اعلم و عتده و هم روایت است از انس بن مالک رضی الله

چو درین وزن خم و سکون هر دومی آید چنانکه علف و کتب در سبیل و الخبائث و ارتقا باث جمع خبیثه بلفظ مونث مراد ذلور و اناث شیاطین اند که اناثا پناه می جوید اخرجه التسعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و درودین سعید بن منصور کان یقول بسم الله الرحمن الرحیم آمده مصنف در فتح گفته رواه المعمری و استناد علی شرط مسلم و فی زیاده التسمیة و لم اربانی فی غیره و کن انس بن مالک رضي الله عنه ترك اصحاب یعنی عنه برای بعد اسم ظاهر است بخلاف حدیث ثانی و در بعض نسخ عنه هم باصهار یا فیه نشد قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يدخل الحلاء قاحل انا و غلامه یخوی بود آنحضرت که در می آمد غلام را پس بر میداشتم من و پسری مانند من گفته اند مراد بدان عبد الله بن مسعود است رضي الله عنه و اطلاق غلام بر دینی مجاز است زیرا که نهی کبیر بود پس مانند انس و عمر چگونه باشد و محتمل که مراد بخوی خدمت باشد یعنی ما بعد و خادم آنحضرت بودیم پس صحیح شود عبارت زیرا که وی صاحب سواد آنحضرت بود و فعل و سواک وی صلی الله علیه و سلم نگاه میداشت و گفته اند که مراد ابوهریره است و قیل جابر بن عبد الله حدیث و دلیل است بر جواز استخارم غیر اداوة من ماء اداوه را پرازاب اداوه بکسر همزه ظرف صغیر از چرم که ساخته باشند برای آب که بدان طهارت کنند هندی و لوطی و عنزة و بر میداشتم من و آن کوک عنزة را بعین جمله و نون و زای مفتوحات چونی که در دومی سنائی باشد از نیم نزه باندکی کلان تر و عادت شریف آن بود که خادمان عنزة را همراه آنحضرت بر میداشتند تا نرم کنند زمین سخت را برای بول یا کلوخ از زمین جدا کنند برای استنجای آستره کنند و پیش نماز و دیگر اغراض فیسنجی بالماء پس استنجای سیکر و آب تا تعلیم کند امت را شستن آب بعد از استنجای بکلوخ و این است و فضل است مراد بخلاف درین حدیث فضا است بقرینه عنزة و این حدیث محتمل است بر مالک زیرا که وی الحاکم کرده از آنکه استنجای کرده باشد آنحضرت آب و اما حدیث ثبوت است پس الحاکم مالک غیر منسوخ است و گفته اند که استنجای آب ارجح است از استنجای سنگ و گو یا که آنکه کرده اند این را از زیادت تکلف محال آب برست غلام و اگر چه مساوی سنگ باشد یا ارجح است بسبب آنکه محتاج شد بسوی آن و جمهور علما گویند که فضل جمع میان آب و کلوخ و اگر اقتضای کند بر یکی ازین هر دو پس آب افضل است چنانکه ارادۀ نماز نباشد و در صورت ارادۀ نماز خلان است بعضی گویند کلوخ کافی است آب واجب نیست و هر که گفته کلوخ کافی نیست آب را واجب گفته و از آداب استنجای آب است مسح دست بتراب بعد از چنانکه نزو ابو داود است از حدیث ابی هریره که بود آنحضرت چون می آمد غلام را می آورد و در آب و در توریار کوه پس استنجای سیکر و آن پس شست و در تریار خود زمین و نزو نسائی است از حدیث جریر گفت بودم همراه آنحضرت پس آمد غلام را که قضا کند حاجت خود گفت ای جریر بیا آب پاک را آوردم آب و آنجا کرد و مانند دست را بر زمین و مثل این در غسل باید و نحوه المغیرة بن شعبه رضي الله عنه قال قال لي النبي صلى الله عليه وسلم خذ الاداة گفت فرمود مرا آنحضرت که بگیر اداوه را و بر آب من فالنطق حتى تقاوي عني لیسفت آنحضرت تا آنکه پنهان شد از من فلفظی حاجت پس قضا کرد حاجت خود را و در آنجا دلالت است بر اینکه استنجای پنهان شود و از نظر مردم تا بصورت او مسموع و ریح او مشموم و عورت او مرئی گردد و اما واجب نیست زیرا که دلیل فضل است و آن مقتضی و موجب نیست لیکن از ادله و وجوب تریار است از عین مردم چه در مسجد چه در غیر مسجد اما استنار واقع شده فرمود هر که بیاید غلام را باید که چنان شود و اخرجه احمد و ابوداود و ابن ماجه و ابن حبان الی کم و البیهقی و در حجة الله البالغة گفته چنان شود بحالیش نخل که سفل بدن او را بپوشد و هر که حایش نباید بشی از ریگ فرازم سازد و پشت بچنان پوشد زیرا که شیطان بنا بر آنکه مجبور بر افکار فاسده و اعمال شنیعه است تلعب میکند بمقاصد یعنی آدم انتهی در سبیل گفته این غیر تریار است و خاص است بقرب بقرینه شیطان پس اگر قضای حاجت کند در فضا آنجا انسان نیست شتر که جمع تو و از ریگ و نحوه المغیرة بن شعبه رضي الله عنه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله لا يعذب من اراد و كان له صعب منعت و يعبر من يشؤن و يعنى عادت مردم عادت  
 كرون است بر كنده آن كار پس انتساب بمن بسوی آن مردود بجای عقل است و هم را عن یعنی ملعون آید گفتند چیست آن دو كار كه صعب است  
 ای رسول خدا فرمود الذي يخل في بين الناس آنكه قضای حاجت میکند در راه مردم و مراد از این است كه مسلك باشد نه مجرای  
 نیست کسی آنجا گذر و نیز گفته اند فرمود او را و سلیمان است نه راه كافران كذا فی مجمع البحار و سبب لعنت ایندای مردم است بشتن و انتقاد كه كوتاهی  
 بنظر من چنانكه در حدیث حنیفه من سید آمده كه آنحضرت فرمود كه ایند او را و سلیمان را و راه ایشان واجب شد بروی لعنت اینها اخرج الطبرانی  
 فی الكبیر با سنا و حسن الحافظ المنذری و در حدیث ابو هریره است كه گفت شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم میفرمود كه كشد سجده یعنی عذر  
 بر راسی از راه سلیمان پس بروی است لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم اخرج الطبرانی فی الاوسط و البیہقی و غیره و رجال سندش ثقات اند  
 الابن عمرو النصارى و قد وثقه یحیی بن معین و ابن احادیث و ال اندلس تحقیق وی لعنت را او فی ظلمی صریح در سایه ایشان یعنی زیر درخت  
 كه مردم در سایه آن می نشینند و صحبت میدارند و خواب میکنند چنانكه عادت است نه در هر سایه زیرا كه ثابت شده است كه آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 در خلستان برای قضای حاجت نشسته و اضافت ظلم مناسب این معنی است و نیز میاید است حدیث احمد و له ظل لیظل الی یث رواه مسلم  
 و بول در حكم غائط است قال المناوی زاد ابوداود عن معاذ الموائد و زیاده كرو ابوداود از حدیث معاذ لفظ موار و را یعنی آنجا كه كرون  
 جایابی كه مردم فرود می آیند یا جایابی كه آنجا آب است مثل چشمه و جوی كه مردم بجهت آب آنجا فرود می آیند و لفظ ابی داود و اینست هر هر یک را  
 بر از و موار و وقار الطریق یعنی راههایی كه جای پای كوب مردم است یعنی محل گذر ایشان و نقل و رواه ابن ماجه ایضا و بر از یعنی موده و بر از  
 در آخر جای كشاده و فراخ از زمین كنایت است از غائط و جمع عن و نفع و و در روايت احمد از ابن عباس این لفظ  
 آمده باضافت نفع بمسوی ما نفع بفتح نون و سكون قاف یعنی جای قرار هم شدن آب مراد بدان آب مجتمع است كمافی النهایة و بعد ضعف  
 و درین هر دو حدیث ابی داود و احمد ضعف است اما حدیث ابوداود پس بجهت آنكه ابوداود عقیب وی گفته مرسل است زیرا كه از روایت ابی سعید  
 حمیری است و وی معاذ را ندیده پس منقطع باشد و ابن ماجه هم از روایت كرده بهمین طریق و لیكن حكیم و ابن السكین تصحیح وی كرده اند و اما حدیث  
 احمد پس این جهت كه در وی ابن السكین و راوی از ابن عباس بهمست و اخرج الطبرانی و روایت كرده طبرانی كنیت ابی ابی القاسم  
 و نام ابی یلیان بن احمد بن العرب و شهر طکاز بلاد شام منقول شده در سنه و صد و شصت باه صفر و مطلب علم اکثر شهرهای مین شام و مصر و بغداد  
 و كوفه و بصرة و صنعاء و حمیر و حرمین شریفین باطوار خود و از هر تاریخ بلكه زیاده استفاد كرده سماع وی از نسائی و ابوزرعه ثقفی و غیره  
 ایقان است حدیثش در تصحیح حدیث بنی خنیس و او را گرفته شهر شهر مكش و بحضور اساتذہ می رسانید تصانیع بسیار و از آنجمله هر سه هم او  
 مشهور است و مطلب علم حدیث شفت بسیار كشیده سی سال بر بوریا خفته ابوالعباس احمد بن منصور شیرازی گوید من از طبرانی سه لك حدیث نوشته ام  
 او را حدیث آخر هر كره و سبب ذكر ذل و در فرق و قراسطه از اسامی علمیه و هر دو چشم او از بصارت ظاهری افتاده بود و فانش بشت و شتم ذی قعد  
 سه سه و شصت بوده حافظ ابو نعیم صاحب علیه بروی نماز گذارده عمرش صد سال و دو ماه شد بقیه حالش در همان المنقین فكر كرده ایم و بقیه  
 به الامام ابو یوسف کان من فرسان الصديق و الامامة و انشی علیه الائمة انتهى آیه عن قضاء الحاجة تحت الاشجار المشتملة  
 نمی از بر كرون و بر شست موده دار لكره سایه دار نباشد و ضفة النهر و كراهه نهر و ان ضفة كبره ضاد و تشدید فاجانب نهر و ضفة جانبا  
 كذا فی الصحاح و فی القاموس ضفة النهر جانب من حدیث بن عمر بسند ضعیف از حدیث ابن عمر بسند ضعیف زیرا كه در روایان و





که نمی بری محرم است یا طاهر نشد قرینه ندارد و نهی از تحریم و این جاری است که **۱۰۰** کنند باب و سنگ و اگر مباشر شود بدست پس حرام است  
 بلاجماع و لا یستحب الا فاء و دوم نزدیک درون آب بی جا کردن وی از دیان تا چیزی از دیان و بینی در آب نیفتد و بکراست طبعی نماند  
 و آنکه در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وقت خود در آب تنگس میزد و مراد آنست که کوزه را از دیان مبارک خود جدا میکرد و آب بر تنگس  
 متغیر میگردید و این سنده گفته اجماع است بر صحبت این حدیث و اللفظ لمسلیم و لفظ این حدیث مسلم راست و لفظ بخاری این است او شرب  
 احکم فلاتنقص فی الاثام و الاثام فی الخلاء فلا یس ذکره همیشه و لا یمسح به همیشه و **۱۰۱** مان وی ابو عبد الله قاضی است و او را سلمان  
 گویند مولای آنحضرت صلی الله علیه و سلم غسل از حدس است در طلب دین از وطن بگریخت و نصرانی شد و کتب نصر خواند و او را اخبار طویله بنفیس است  
 پست نقل کرده از منبری بدیهی تا آنکه منتهی شد بسوی آنحضرت پس مسلمان شد و نیک شد اسلام او و بود تیر انداز در مسلمانان و حضرت در حق وی  
 فرموده سلمان من اهل البیت عمر بن الخطاب او را والی مدین گردانید و بود از معمر بن گویند و صد و پنجاه سال زیست و گویند صد و پنجاه سال  
 و بخورد از عمل دست خود و تصدق میکرد عطیه و فاقش در مدینه سنه خمس و قبل اثنین و ثلاثین روداد انس و ابو هریره و غیره از وی روایت کرده اند  
 و وی یکی از آنهاست که جنت مشتاق ایشان است مناقب فضائل او بسیار است و آنحضرت ثناء و مدح وی بسیار کرده و گفته اند که مل و سه  
 از اصفهان است از فریه که آنرا بجای گویند بطلب دین برآمده بود عرب او را گرفته بدست یهود فروختند یهود او را خریده سکاتب ساختند آنحضرت آنرا  
 کتابت وی کرده وی در رفیت زیاده از ده کس آمده بود تا آنکه آنحضرت رسیده مسلمان شد رضی الله عنه قال گفت سلمان لقد نهانا  
 تحقیق نمی کرد ما را رسول الله صلی الله علیه و سلم ان نستقبل القبلة بغائط او بول ازینکه بروکنیم بسوی قبله در قضا  
 حاجت و بول او ان نستنجی بالیمین یا ازینکه استنجیم بدست راست و در استنجای بکلنج از بول اگر استنجای بکف چپ کند لابد عضو را بدست  
 راست گیرد و بدست چپ بجای عضو را بجانب کلنج نه کلنج را بجانب عضو و بعضی گفته اند که نهی از استنجای بیمین همین در غائط است نه در بول این  
 قول ضعیف است و استنجاشتن از بخوست بفتح نون و سکون جیم آنچه بیرون آید شکم و سینه برای طلب است و بخوبی بریدن دخت و پوست  
 کشیدن گوشت نیز آید و چون می برد وی کشد نجاست را استنجای نام کرده اند او ان نستنجی باقل من ثلثة احوال و نهی کرد ما را از استنجای  
 کردن بکثر از سه سنگ و نه سب شافعی و احمد عین است و خفیة لطافت شرط کنند اگر چه بکثر از آن حاصل گردد حدیث ابن مسعود نزد بخاری که در آن  
 اقتصار کردند آنحضرت است برو سنگ چنانکه بیاید در سبیل گفته رفته است شافعی باینکه وی میخیزد و میان آب و سنگ هر چه کند کافی باشد  
 و چون انکشاف کند بر سنگ پس لابد است از سه مسحات اگر چه از آله عین بکثر از آن تواند شد و گفته اند که اگر حاصل شود انقا بکثر از سه کافی است و اگر نباشد  
 هم حاصل نشود لابد است از زیادت و مندوب است ایثار و واجب است تثلیث و در قبل و در برپیشش سنگ باید چنانکه در حدیث آمده گوئیم در  
 احادیث طلب آنحضرت از ابن مسعود و ابی هریره و غیره همان نامه مگر همین سه حج آمده است بیان استعمالش در دبر نه در قبل و اگر شش حجر مرادی بود  
 آنحضرت طلب میفرمود نزد اراده تیر اگر چه در بعض حالات می بود پس اگر سنگ باشد که شش گوشه دارد مسح بدان کافی بود و چیزی که انقا کند قائم مقام  
 حجر است و خلاف ظاهر هر که بوجوب احوال رفته اند تسکا بظاهر الحدیث و جواب داده اند که حدیث خارج است بر غالب بنا بر تیسر وی و دال است بر آن  
 نمی فرمود آنحضرت از استنجای جمیع و استخوان و اگر حجامه متعین می بود وی میکرد از اسوای او و همچنین نهی فرمود از انگشت چنانکه نزد ابوداؤد است  
 که اگر کن است خود را باینکه استنجای کنند بپس گین و انگشت زیرا که گردانیده است خدای تعالی ما را ازین در آن پس نهی فرمود آنحضرت از انگشتی  
 بود در مصنفی گفته واجب است از لاله نهی است که بسبب قنوط و بول حاصل شود یکی از دو چیز آب یا حجر اما آب پس مستفاد است از حدیث بخیر و جمیع

اما حجر پس متقدم است ازین حدیث یعنی حدیث ثلثة اجماع و جمع میان هر دو مستحب است و ذکر حجر بجهت اعتبار است و الا کون و یا نه که در  
 در حکم نیست پس تنقیح کردن در حجر لکن باطل است اما جامد پس باخذ آن احتمال بجلد است و چون غسل و وضوء اختلاف در فطین نزد یک طرف نیست  
 و الا قول پس مانده آن غوی اولی بعد احکم ثلثة اجماع و مانند آنست که عارف لغت می فهمد که غرض از آن ازالة نجاست است پس قصب نفس گفت  
 کنند و واجب است که سنگ استنجا طاهر غیر محترم باشد اما طاهر پس باخذ آن نمی آنحضرت صلی الله علیه و سلم از رجیح که بعضی از ابرو و بعد  
 تفسیر کرده اند و بعضی سنگی که یکبار بآن استنجا کرده باشند و اما غیر محترم پس باخذ آن نمی آنحضرت صلی الله علیه و سلم از استنجا با استخوان اجل است که  
 طعام جن است پس مطعم النسل بطریق اولی و اینجا انتقال معتد به آن متوقع است مانند جامه نو در آن حکم و عمل باشد و شرط انقاسی حجر است که  
 نجاست حتمی شک نشده باشد و الا غرض استنجا که از ازالة نجاست است تحقق نشود و انتقال نکند از خارج بجز آن و باخذ آن آنست که شارع شرع  
 فرموده است استنجا را در موضع معلوم نه در سائر بدن و طاری نشده باشد نجاست دیگر غیر خارج از سبعین زیر که استنجا برای خارج از سبعین  
 نه برای غیر آن و از لفظ اولی بعد احکم ثلثة اجماع مفهوم میشود که اولی استنجا ثلثة اجماع است و حدیث سلمان نهانا ان شتی باقل من ثلثة اجماع  
 اوضح است درین معنی و تنقیح ثلثة اجماع ثلث سحات است پس اگر حجر کبیر باشد و بسته طرف آن مسح کنند جائز باشد و شرط کفایت ثلثة اجماع است  
 و آن مفهوم از غوی کلام است پس اگر ثلثة اجماع استعمال کنند و اتفاق حاصل نشود زیاده باید کرد بر ثلث استی او ان لستنجی بر جمیع او عظم  
 و از استنجا کردن بر سر گین و استخوان زیر که طعام جن است چنانکه در حدیث ابن مسعود است که گفت آنحضرت جن را هر گاه سوال کرد از آنحضرت  
 نزد طبری شاست هر استخوان که ذکر کرده شد نام خدا بر آن آفر چیزی که باشد از روی لحم و هر پشک چاره است برای دواب مثلاً خریده علم نیست  
 منافی آن تعلیل رویت بر کسیت در حدیث ابن مسعود زیر که گاهی یک خیر معلل معلل میشود و نیست مانع از آنکه رکن باشد و اکل آن  
 حلال بود برای دواب جن رواه مسک و این حدیث دلیل است بر نفی از استقبال قبله و آن کعبه است چنانکه حدیث ابویوب تفسیر و  
 کرده مرخص قدیمت نحو الکعبة و وارد است نهی از استند پا بر زمین چنانکه در حدیث ابی هریره است نزد مسلم فروقا چون نشیند یکی از شمار برای نماز  
 خود پس رو کند قبله را و نه پشت دهد او را و جز آن از احادیث و علما را اختلاف است در آنکه این نهی برای تحریم است یا نه قول اول آنست  
 که نهی برای تنزیه است نیست فرق در میان فضا و عمر آن پس مکره باشد و احادیث نهی محمول است برین بقرینه حدیث جابر که دیدم آنحضرت را  
 قبل موت یک سال مستقبل قبله انخرجه احمد و ابن خبان و غیرهما و حدیث ابن عمر که وی دید آنحضرت را که قضا میکند حاجت خود را مستقبل بیت المقدس  
 مستند بر کعبه متفق علیه و حدیث عایشه که برگردانیدند مقعد را بسوی قبله رواه احمد و ابن ماجه و سه ناده حسن و بیبی و در میزان در ترجمه خالد  
 بن ابی لهیل گفت این حدیث منکر است و در مصنفی بعد سه حدیث نهی از استقبال قبله و حدیث قضا کردن حاجت بجانب بیت المقدس گفته  
 که در قطع اختلاف میان این دو حدیث علما مختلف اند حنفیه گفته اند نهی برای تنزیه است و فعل برای اباحت اصلیه این اربع است نزدیک  
 فقیر و شافیه گفته اند نهی برای تحریم است و فعل مخصوص آنست در محراب اگر در میان باشد حرام نبود مترجم را درین قول نظر است زیرا که ظاهر از کلام  
 ابن عمر انکار بر قائلاناس است مطلقاً انکار بر تحریم در میان فقط و ظاهر از کلام ابویوب عموم نهی است در محراب و میان و جمعی گفته اند نهی منتهی  
 بفعل و باجماع را با استقرار معلوم شده است که صحابه بر احتیاط و استحباب اتفاق نداشتند بلکه جمعی احتیاط را حکم گرفته بودند و جمعی برخصت عمل  
 کرده و از جهت میان ایشان مناظره و مخالفه میگذاشت و این حدیث نیز از فروع همین اصل است انتهای قول دوم تحریم است و در هر دو جا  
 بنا بر ظاهر احادیث و احادیث که قریه تنزیه است محمول اند بر عذر و نه آنکه کفایت فعل اند و لا عموم اما سوم اگر اصل است در هر دو جا گفته اند

که احادیثی نیست منسوخ است حدیث اباحت زیر که در وی قید قبل بود بجام است ... در شرح مغربی همین مذهب را قوی گفته چندم آنکه حرام است  
در صحابی نه در عمران زیرا که احادیث وارده در اباحت محمول است بر اباحت واحادیثی نمی عام است و بعد تخصیص عمران بفعل فی همین صحابیاتی که در  
ابن عمر چنین نیست که نمی گردانان در فضا و چون باشد در میان نو در میان قبله چیزی که پوشد ترا پس لا باس است رواه ابو داود و غیره و در سئل الله  
این قول چندان بید نیست از برای بقای احادیثی بر حال خود واحادیثی بر اباحت بر حال خود انتی چه تم فرقی است یعنی استقبال مبرور و حرام  
و مستد بار و در هر دو جائز و آئین هر دو دست نیز که نمی در هر یکی از استقبال و مستد بار برابر وار دست و سبیل گفته اقرب اقوال قول رابع است ذکر  
کرده اند از شیعی که سبب نمی در صحابی برای آنست که صحرا خالی نیست الاصلی تلک باشد یا انس یا جن پس نظر او بر عورت این کس بیفتد که رواه یحیی  
و بر سیده شده یعنی از اختلاف حدیث ابن عمر که وی دید آنحضرت را مستد بر قبله و حدیث ابو هریره در نمی از ان پس گفت هر دو راست گفته اند  
اما قول ابو هریره صحابی برای آنست که خدا را بندگان انداز ملائکه و جن که نماز میگذارند پس رو کنند هیچ یکی پایشان ببول نه بغائط  
و نه استند بار کنند ایشان را و اما گفت شما پس خانا بوده اند که بنا کرده شدند نیست قبله در آنها و آئین خاص است بکعبه و بیت المقدس بطریق با و است  
بنا بر حدیث ابو داود که نمی کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از استقبال قبلین ببول یا بغائط ولیکن این حدیث ضعیف است قدرت ندارد بر رفع  
اهل و اضعف ازین قول بکراهت استقبال قمرین است و للتبعية و مراحمه و بخاری و مسلم و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و ترمذی و است  
من حدیث از حدیث ابی ایوب انصاری و نام وی خالد بن کلیب است از اکابر صحابه بود حاضر شد بهر را و فرود آمد آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم بخانه او وقت قدوم مدینه مرد در حالت غزا در روم ستمه خمسین و قبل بعد از او و او مالک و النسائی من طویق اخیری من  
ابی ایوب و درین باب است از سلمان نزد مسلم و از عبد الله بن الحارث بن جزد و نزد ابن ماجه و ابن حبان و از معقل بن ابی معقل نزد ابی داود  
و سهل بن حنیف نزد یک و درمی و این حدیث مرفوع است اول او این است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا انتمم الغائط فلا تستقبلوا  
القبلة ولا تستدبروها بغائط او بول و لکن شی قوا او غریبوا و آخر وی این است که گفت ابو ایوب قد منّا الشام فوجدنا  
مراخص بیت نحو الکعبة الحدیث یعنی رو کنید بسوی قبله و نه پشت دهید بجانب آن ولیکن رو بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب کنید و این  
مخصوص است بمدینه مطهره علی ساکنها الصلوة والسلام زیرا که قبله مدینه جنوبی است و مدینه شمالی مکه معظمه است پس احترام کنید از استقبال و استدبار  
بضرورت رو پشت بجانب مشرق و مغرب باید کرد و در دیار ما قبله غربی است پس اگر رو بمشرق و مغرب آرند رو و پشت بقبله افتد و لهذا در  
تیسر الی وصول گفته که این حکم اهل مدینه و کسی راست که قبله وی برین سمت باشد و کسیکه قبله او در شرق و غرب بود وی استقبال نکند از جهتی شیخ در ترجمه گفته  
این سله مختلف است مذهب امام اعظم ابو حنیفه آنست که استقبال و استدبار آن در بول غائط حرام است مطلقا و نزد شافعی و مالک و صحابه و ائمه  
و بر جانب جمعی از علمای صحابه و تابعین و من بعد هم رفته و در روایتی از امام احمد و در استدبار رخصتی هست نه استقبال و شافعی از امام ابو حنیفه  
نیز روایتی در عدم کراهت استدبار آورده و گفته که اگر بناگاه مستقبل قبله نشست غافل از ان باید که بگردد و بقدر امکان حجت ابو حنیفه حدیثی است  
که گذشت و در اینجا فرقی نگذرد اند میان صحابه و ائمه بلکه مطلق گفته اند و حدیثی را جمعی از صحابه روایت کرده اند و نیز علت نمی تعظیم قبله و احترام  
جانب اوست و خانه و صحابه در اینجا برابر است چنانکه براق اند و من و پایی در آن کردن بآن سو و جواب حدیث ابن عمر آنست که شاید این پیش  
از نمی باشد و اگر معلوم شود که بعد از آنی است شاید که آنحضرت از جانب قبله اندکی برگشته باشد و این عمر از او زیاده و تعمق نظر در ان نگذرد  
و مقام آقا می کند که تعمق و تحقیق نتوان کرد انتی گویم مراد حدیث ابن عمر این حدیث است که گفت ابن عمر مرادم بالا می خانه مخصوصه بر این معنی



الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صحیحہ ابو حاتم و الحاکم و رواه الدارقطني و البیاض و محمد بن مسعود  
رضی اللہ عنہ وی عبد اللہ بن مسعود است و یہی گفتہ او امام ربانی ابو عبد الرحمن عبد اللہ بن ام عبد اللہ بن مسعود صاحب سؤل اللہ صلی اللہ علیہ  
وسلم و خادم وی یکی از سابقین اولین است و از کبار بزرگین و از بزرگان فقہا و مشرکین اسلام آرد از قدیم و یاد گرفت از زبان و دہان آنحضرت صلی اللہ  
علیہ وسلم ہفتاد و سورہ و فرمود آنحضرت ہر کس بخواند قرآن را تر و تازہ باید کہ بخواند برقرات ابن ام عبد و فضائل وی بسیار و بی شمار است و وفات یافت  
در مدینہ سنہ ۳۱ و دو بوم شصت سال اتہی و اسلام وی پیش از عمر و دخول آنحضرت بدار فم بود گویند سادس بود در سلام بعدہ با آنحضرت پیوست  
و از خواص شد سواک و نعل و لہو آنحضرت در سفر وی داشت ہجرت کرد بسوی حبشہ و حاضر شد بدرو و دیگر مشاہد ما بعد را و گواہی داد بر سبب او  
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بخت و مشاہد بود با آنحضرت در نکستہ و دل و نہی و بود خفیف اللحم قصیر القامۃ شدید الادبہ خفیف الجسم نزدیک بود  
کہ مردم طویل و شستن با وی برایشونہ در خلافت عمر قاضی کوفہ شد و والی بیت المال آنجا گردید و تا صدر خلافت عثمان باقی ماند مدفون شد  
در بقیع روایت کردند از وی خلائی اربعہ و من بعد ہم من الصحابہ و التابعین قال اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم الغائط گفت  
آء آنحضرت قضای حاجت را قاصی ان اتیہ بثلاثۃ اجمار پس امر کرد مرا اینکہ بیارم او را سہ سنگ و این حدیث حجت شافعی و احمد  
و اصحاب حدیث است در شرط سہ حجہ با مراعات انقاء اگر حال نشود و بفراید تا انقاء حاصل شود و ایثار مستحب است واجب نیست بنا بر حدیث  
ابو داود کہ من لا فلا مرج فوجدت حجرا فین ولما جد ثالثا پس با فتم و دو سنگ و نیامم سوم خطابا گفتہ اگر فقط قصد باشد ذکر اشتراط  
عدو خالی بود از قائمہ و لیکن چون شرط کرد عدد را لفظ او علوم شد انفا معنی دلالت کرد بر ایجاب ہر دو امر فاتیئہ بروثۃ فاخذ ہما  
و القی الزوئۃ پس آوردیم آنحضرت را سرگین پس گرفت ہر دو سنگ را و انداخت سرگین را طحاوی گفتہ اگر سہ سنگ شرطی بود طلب میکرد  
آنحضرت سوم را و جوابش آنست کہ آنحضرت سہ طلبیدہ بود چنانکہ در روایت احمد و دارقطنی است و مصنف در مستخرج گفتہ رجال وی ثقات اند  
با آنکہ اگر این زیادت ثابت ہم نشود بباب طحاوی این است کہ گفتا کرد آنحضرت با مر اول و طلب ثلاث و چون سرگین انداخت ابن مسعود و آنست کہ گفتا  
امر تمام نیست تا آنکہ سنگ سوم بیارم و بچمل کہ گفتا کردہ باشد آنحضرت با طران و دو حجر و بان سہ مسح نمودہ زیرا کہ مطلوب ثلاث مسح است اگرچہ با طران  
یک سنگ باشد و سبیل گفتہ و این ہر سہ سنگ برای یکی از دو سبیل است و شرط است برای دیگر سہ سنگ دیگر پس جبکہ شش شد حدیثی کہ وارد  
درین باب در سند احمد با آنکہ در نفس از اثبات شش حجر چیزی نیست زیرا کہ آنحضرت را طلب شش حجر معلوم نشد با وجود تکرار آن با ابو ہریرہ  
و ابن مسعود و غیر ہما و احادیث بلفظ من اتی الغائط است کدیت عایشہ اذا ذهب احدکم الی الغائط فلیست طلب ثلاثۃ اجمار فانما تجزئ منہ  
رواہ احمد و النسائی و ابو داود و الدارقطنی و گفت اسنادش حسن صحیح است با آنکہ ظاہر از غائط وقت اطلاق خارج جزو برست و عاجز وی کہ قبل  
ملانہ اوست و در حدیث ابن خزیمہ ثابت شدہ کہ پرسیدہ شد آنحضرت از استطاعت فرمود سہ حجر کہ نیست و در ان صحیح و سوال علم است در ہر دو  
مخرج متاثر یکی از ان ہر دو و محل محل بیان است و حدیث سلمان کہ امر کرد ملاکہ گفتا کنیم بستم حجر اخرجہ مسلم مطلق است در ہر دو مخرج و ہر گز شش  
حجر شرط کردہ و بیلش حدیث احمد است و ننیدلیم کہ صحت وی حسیست تا در ان بحث زدو و چون تتبع کردم احادیث واردہ را در سہ حجر و نہی از آنکہ زنا  
یا فتم کہ ہمہ در خارج از دو برست زیرا کہ بلفظ تنی عن الاستجار باقل من ثلاثۃ اجمار و بلفظ الاستطابۃ ثلاثۃ اجمار و بلفظ اذا سجد احدکم فلیست ثلاثۃ  
و بلفظ تنی ان تتسجد بر جمع او عظم آمدہ و نیامد دلیل ہر خارج از قبل و اصل عدم تقدیر برست بعد بلکہ مطلوب انالہ اثر بر اصل است از ذکر سہ کافئ است  
در ان یک سنگ با آنکہ در دست بیان احتمال ہر سہ در ہر یک این طریق کہ یکی از ان برای سہ برست و دو برای ہر دو و صفی و این نیست مگر نہجست



اختصاص می بآن انتی گویم مسرعه بسین جمله برای مضموم یا مفتوح یعنی چای حدیث است از بر و این کیفیت استعمال در حدیث ابن عباس آمده  
**قال رسول الله** و فرمود این سرگین ناپاک است رکس یکسر را و سکون کاف یعنی رخص است کما فی القاموس یعنی سرگین علف چارپایان ازین  
حدیث معلوم شد که دو سنگ هم کفایت میکند و این حجت حنفیه است آنچه البخاری زاد احمد و الدارقطنی انتی بغیرها و زیاده  
احمد و دارقطنی که فرمود آنحضرت ابن مسعود را بعد از آنکه میگفتند سرگین را که بیار ما را غیر این سرگین لیکن معلوم نشد که آورد یا نه اگر بخاور و حفر  
بر دو سنگ کفایت کرد و حجت حنفیه تمام است و اگر آورد و هر سه استعمال کرد تا تمام است و گذشت حدیث عایشه که فرمود چون بر دو کسی برای  
قضای حاجت پس باید که پاک کند بشته سنگ شنج در زجر گفته این تمسک بر تقدیری است که نمی برای تحریم بود و امر برای وجوب و شاید که نمی  
برای کراهت بود و امر برای احتیاط و همچنین باید که باشد جماعتین الاحادیث انتی **وعن** ابی هريرة رضي الله عنه قال ان  
رسول الله صلى الله عليه وسلم هي ان بنتي بعظمي او روثي نهي کرد آنحضرت از آنکه استنجای کنیم با استخوان یا سرگین  
شوکانی گفته اگر احراز هم نرسند ناچار برای ضرورت چیزی دیگر بجای او کار برند جز روث و رجیع و عظم که استنجاء با اینها جایز نیست و نه کافی است از  
نجاست انتی و قال انهما لا يطهران و فرمود این هر دو پاک نمی سازند و در بخا و دلیل است بر اینکه استنجاء با سنگ طهارت است لازم است  
با آن آب اگر چه مستحب باشد زیرا که تعلیل بآنکه این هر دو پاک نمی سازند مفید آنست که غیر این هر دو طهر است رواه الدارقطنی و صحیح و الاثر  
کرد آنرا ابن خزيمة بهین لفظ و بخاری قریب بآن و زیاده کرد که گفت ابو هریره آنحضرت را چون فارغ شد حال استخوان و روث چیست فرمود از  
طعام جن است و روایت کرد آنرا بهیقی که فرمود آنحضرت ابو هریره را بجز برای ماسنگها که قضای حاجت کنم بدان و سایر امر استخوان و سرگین پس  
آوردند و او سنگها در ثوب خود نهادند آنها را در پهلوی وی تا آنکه چون فارغ شد دست او را پس او شدم و گفتم ای رسول خدا چیست حال استخوان  
و سرگین که استنجاء با اینها روا نیست فرمود آدم را و فد نصیبین یعنی جن و سوال کردند مرا از زانو پس عا کرم خدا را برای ایشان که نگزینند هیچ  
سرگین و استخوان مگر آنکه یا بند بران طعام را انتی و درین باب است از زبیر و جابر و سهل بن حنیف و غیر هم با سانییدی که در وی نقل است  
اما بعضی می شا هر بعضی است و در بخا تعلیل بعدم تطهیر کردند و بآنکه طعام جن است و بآنکه روث کس است و عدم تطهیر عائد بر کس بودن او  
و عدم تطهیر عظم برای عدم تماسک اوست زیرا که لزج است نفی نجاست و قطع بلنکند و الله اعلم **وعن** ابی هريرة رضي الله عنه  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم استنزهوا من البول فرمود طلب نرا هت و پاکی کنید از بول فان عامة  
عذاب القبر منه زیرا که عامة عذاب گورانی احتیاطی در بول است رواه الدارقطنی و صحیحین است که گذشت آنحضرت بر  
دو قبر که عذاب کرده می شدند و خبر داد که عذاب یکی ازین از برای آنست که تتره از بول شکرد یا تتره شکرد از آن یعنی میان خود و بول چیزی  
که ساتر و مانع باشد از ملاست و می شکرد و انید یا استبرأ شکرد یا تتره شکرد از آن و این همه الفاظ وارد است در روایات و همه مفید تحریم ملاست  
بول و عدم تحرز از روث و فقها مختلف اند در آنکه از ازاله نجاست فرض است یا نه مالک گفته فرض نیست شافعی گفته فرض است جز آنچه  
معا فاش کرده اند و استدل الشیخ بحدیث تعدیل است بر عدم تتره از بول و این وعید است و نیست مگر بر ترک فرض و از طرف مالک عذر کرده اند که عذاب  
وی بجهت آن بود که بول اگر ترک داده تا آنکه سائل شد بروی و نماز گذارد بغیر طهر زیرا که وضو با وجود بول صحیح نیست و حنفی نیست که احادیث  
امر برباط بسوی مخرج یا حجار و امر بستمطاب و ال است بر وجوب ازاله نجاست و در حدیث دلیل است بر نجاست بول و نص است در بول  
انسان زیرا که الف و لام در البول در حدیث عوض مضاف الیه است ای بول به دلیل لفظ بخاری و صاحب قبرین کان لا یستنزه عن بوله و بعضی

برسطق بول حل کرده ابوال ابل هم در آن دخل کرده اند کما لمصنف فی فتح الباری ورسبل گفته فقد تعسف وقد بینا وجه تعسف فی ہوامش فتح الباری  
 انتہی و لولھا کمر فی لفظ من حدیث ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ اکثر عذاب القبر من البول مشہر عذاب قبر از سبب عدم نزاہت  
 از بول است و رواہ احمد و ابن ماجہ ایضا و هو صحیح لا سند و این روایت صحیح الاسناد است یعنی نسبت بروایت اول مصنف در اینجا  
 چنین گفته و در تلخیص فرمودہ اعلال کرد و ابوالجوا تم و گفت کہ رفع آن باطل است انتہی و نقب نکرد و آنرا بحر فی و در اینجا جزم بصحت دی کرده فاف  
 کلاما کماتری و شراح مغربی رح ہم کلام او را در اینجا مقرر داشت و متنبہ باین اختلاف کلام نشد و در سبل بآن تعرض نمودہ و مفاد این حد  
 نیز همان مفاد حدیث اول است و اختلاف کرده اند و در عدم استنزاہ کہ از کبار است یا صغائر و سبب اختلاف حدیث قبرین است زیرا کہ در روی  
 ما یعد بان من کبر لیس از صغائر باشد و رد کرده اند کہ قول می بلی انکبیر بعد ذکر معذب بودن یکی از ان ہر دو سبب عدم استنزاہ از بول  
 دلیل کبیرہ بودن اوست و گفته اند مراد آنست کہ در اعتقاد و محاطب کبیر نیست و نزد خدا کبیر است و گفته اند کبیر نیست در شقت احتراز  
 و جزم ہذا البغوی و رجح ابن دقیق العید و قیل غیر ذلک و درین باب است از ابن عباس نزد عبد بن جمید فی سندہ و الحاکم و الطبرانی و غیر ہم  
 و اسنادش حسن نیست و در روی جزئی یحیی قنات و در روی یحیی بن یسین است و لفظ وی این است کہ عامۃ عذاب قبر بسبب بول است پس تنزه کنید از آن  
 و تنوید است روایت صحیحین در قصہ و صاحب فکر و اما یکی از ان ہر دو پس بود کہ تنزه نمیکرد از بول و درین باب است از انس نزد واقطنی من طریق  
 ابی جعفر الرازی عن قتادۃ عنہ و صحیح ارسالہ و نقل عن ابی زرۃ انہ المحفوظ و گفت ابوالجوا تم روینا من حدیث ثمامۃ عن النضر الصمغی ارسالہ و درین باب است  
 از عبادہ بن الصامت و در سند بزار و لفظ وی این است پرسیدیم یا آنحضرت را از بول پس فرمود چون مس کند شما را چیزی پس بشوید آنرا و بدستیکہ  
 سر گمان سکیم کہ از بول است عذاب قبر و اسناد وی حسن است و گفت سعید بن منصور حدیث کرد ما را خلفہ از یونس بن عبید از حسن کہ گفت فرمود  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم طلب نزاہت کنید از بول پس بدستیکہ عامۃ عذاب قبر از بول است و روایت وی ثقات اند با ارسالہ می و عن  
 سراقۃ بضم سین ممل و بعد راقاف وی ابوسفیان بن صالح بن جشم است بضم جیم و سکون ممل و ضم شین معجمہ و این سراقۃ همان است  
 کہ پایبای اسب او وقت تعاقب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہنگام ہجرت از مکہ مدینہ بر زمین فرو رفت و درین باب گوید بخاطبہ ابی جہل شجرہ ایا حکم اللہ  
 لو کنتم شایدا لمارجوا دی حین ساخت قوائمہ بعلت و لم تشکک بان محمد بن رسول بہر بان فمن الیقاد مہ بہ وفات وی در صدر خلافت  
 عثمان در سنہ اربع و عشرين اتفاق افتاد مدلی کنانی است نزیل قدید بود و در اہل مدینہ معدود و جماعتی از وی روایت کرده اند قال  
 علمنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الخلاء ان نقعد علی الیسرۃ گفت سراقۃ آموخت ما را رسول خدا در قضای حاجت  
 کردن اینکہ بنشینیم با بر پای چپ و اعتماد کنیم بر ان و کمتر شود احتمال یعنی از برای شرافت وی و ننصب الیسرۃ و ستادہ کنیم پای راست  
 زیرا کہ این طور نشستن اہل است در دفع فضلات شکم و اعون است بر خروج خارج زیرا کہ معدہ در جانب الیسرۃ رواہ البیہقی  
 و الطبرانی بسند ضعیف من طریق رجل من بنی ریح عن امیہ حازمی گفته دانستہ نمی شود درین باب غیر این حدیث و اسنادش کمی است  
 کہ شناختہ نمی شود و او را عا کر و ابن الرقوعہ فی الطلب کہ درین باب است از انس مصنف گفته فلینظر فیہ انتہی و عن علی بن برداد بفتح  
 بای موصدہ و سکون رای مملہ و الین مملتین میان وی الف است و ضبط کرده اند مشاۃ تختیہ و زای عجمہ عن امیہ قال قال رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم اذا بال احدکم فلینظر بئامی مشاۃ مثلثہ ذکرہ ثلاث مراتب چون بول کند یکی از شما پس باید کہ بیفشاند  
 آن خود راستہ بار تشر جذب کرد و بقوت و جفا استنتر من بولہ یعنی جذب کرد و استخراج نمود بقیہ بول را از ذکر نزدیک استنجا بحر من تمام استقام

گفته بران گمانی القاموس و کلمت دران حصول ظن است بآنکه باقی نماند در مخرج چیزی که خوف خروج وی باشد و بعضی از علما واجب گویند استبرار بحديث صاحبی القبرین و آن شاهد حدیث باب است و در شریعة الاسلام گفته دلک کند عجمان را با صبح و سطلی و دلک قیوم نامند شود بول انتی عجمان بالکسر مابین القبل و الذبر را گویند رواه احمد فی مسنده و البیهقی و ابن قانع و ابو نعیم فی المعرفة و ابوداؤد فی المراسیل و البیهقی فی الضعفاء و کلهم من روایة یحیی المذکور ابن ماجه بسند ضعیف زیرا که در سندش عیسی مذکور است ابو حاتم گفته حدیث وی مرسل و گفت در عمل نیست او را صحبت و بعضی او را در سند و نقل کرده اند و گفت ابن حبان در ثقات که یزد او را گویند صحبت است و ذکر کرد او را بخاری و گفت البیاض طین مدی او را تا بعین شمرده و گفت ابن عیین شناخته نمی شود و عیسی و نه پدر او و گفت عقیله و ضعفا متابعت کرده نمی شود و نوشته نمیشود مگر این حدیث و گفت نووی در شرح منذب القلائق کرده اند بر آنکه وی ضعیف است و اصل حدیث انتشار در بول و صحیحین است از حدیث ابن عباس رقصه صاحبی القبرین و عمر بن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم سأل اهل قباء بضم قات حدوده منصرف است و در وی لغتی است بقصر و عدم صرف و در حاشیه تلخیص گفته در وی شش لغت است تذکیر و تانیث و مرد و صر و عدم صرف و اصم و اشهر و مرد و صرف و تذکیر و است معنی آنکه پرسید آنحضرت اهل قبار او آن قریه ایست بر سه میل از مدینه و در چاه دی خاتم آنحضرت صلی الله علیه و سلم اندست عثمان رضي الله عنه افتاد ان الله يثني عليّ - پس فرمود بر ستیکه خدا شنا میکند بر شما پس آن کدام امر است که بسبب وی سختی این ثنلی شد بدین معنی درین کریمه فيهم رجال يحبون أن يتطهروا فقالوا اننا نتبع الحجارة الماء گفتند ما پیرو میکنیم سنگ را آب یعنی اول استنجا بسنگ میکنیم بعده آب رواه البزار فی مسنده بسند ضعیف زیرا که در سندش محمد بن عبد الغفرین و ابو ضعیف است تضعیف کرد او را ابو حاتم و گفت نیست او را حدیث مستقیم و نیز در سند وی عبدالله بن شبيب است و او نیز ضعیف است و در او کرد حاکم از حدیث مجاز از ابن عباس اصل این حدیث نیست و در وی مگر استنجا باب فقط و لهذا نووی در شرح منذب گفته معروف از طریق حدیث آنست که استنجا میکردند آنها آب و نیست اینکه جمع میکردند در میان ما و احجار و تبعه ابن الرفعه و گفت یافته نمی شود این در کتب حدیث و لذا قال المحب الطبري نحوه تصنف و تلخیص گفته و واروست بر ایشان روایت بزار و اگر چه ضعیف است صاحب بل گفته گویم بخیل که مراد ایشان بعدم وجدانش در کتب حدیث و بدان بسند صحیح باشد ولیکن اولی روست با آنچه در التمام است چه وی تصحیح آن کرده و در بدر گفته نووی معذور است زیرا که این روایت غریب و در زوایای خبیایست اگر قطع کرده شوند بسوی وی اکباد ابل البته کمتر باشد گویم محال میشود ازین همه اینکه استنجا باب افضل است از حجامه و جمع میان هر دو افضل از همه باشد بعد صحت آنچه در التمام است و یافته نشد از آنحضرت که جمع کرده باشد میان هر دو انتی و اصله فی سنن ابی داؤد و الترمذی و صححه ابن خزيمة من حدیث ابی هريرة بدون ذکر الحجارة و اصل این حدیث در ابوداؤد و ترمذی است و ابن خزيمة تصحیح وی کرده از حدیث ابوی هریره بدون ذکر سنگ بلکه اقتصار بر ذکر آب کرده یعنی طهارت آب میکنیم و رواه ابن ماجه ایضا بسند ضعیف و نیست در وی ذکر اتباع احجار باب بلکه لفظ وی این است بودند که استنجا میکردند باب و روی احمد و ابن خزيمة و الطبرانی و الحاکم عن عویم بن ساعدة نحوه و اخرج الحاکم من طریق حجاج و لفظ وی این است که هرگاه نازل شد آیت فرستاد آنحضرت کسی را بسوی عویم بن ساعدة و فرمود چیست این ظهور که ثنا گفت خدایم شامسبب آن گفت میرون نمی آید از ما هیچ مرد و زن از قائل مگر آنکه می شود بر خود را پس فرمود آنحضرت همین است آن ظهور و رواه ابن ماجه و الحاکم من حدیث ابی سفیان طلحة بن نافع خبر سنی ابویوب و جابر بن عبدالله و انس بن مالک اسنادش ضعیف است و رواه احمد و ابن ابی شیبته و ابن قانع من حدیث محمد بن عبدالله بن سلام

و حکایت کرد ابو نعیم در معرفۃ الصحابة خلافت از وی از شهر بن حوشب و رواه الطبرانی من حدیث ابی امامه و ذکر ابو شافعی فی الامام بغیر استناد و لفظ و بی این است گفته می شود که قومی از انصار استنجاء کردند بآب پس فرو دادند در ایشان این آیت رجال الخ انتقی شیخ ابو حامد و تعلیق گفته اتفاق کرده اند جمهور شافعی برینکه جمع میان آب و اجزاء مروی از مفسرین و فقهاء است و روایتش از اهل قبا باطل است و رد کرده بر ایشان و ظلام و غیره و همین صحیح است و در وی اینست که ما هیچ نمیدانیم مگر آنکه بهترین مردم از یهودی شستنند از یال خود را پس ما هم شستیم چنانکه او شان شستند

### باب الغسل وحکم الجنب

باب الغسل و در بیان حکم سیکه او را جنابت رسیده است غسل بضم غین مجزئ شستن تمام اندام است از اغتسال و غسل بفتح میجه مطلق شستن و غسل بضم تین آب که بدان شویند و بکسر نین چیزی که بدان سر شویند چنانکه گل و اشنان و در سبیل گفته امام محمد پس جائز است در آن ضم و فتح و قبل مصدر بفتح است و اغتسال بضم و قبل بفتح فعل مختل است و بضم چیزی که اغتسال کنند بدان و با کسر آنچه جمع کنند بآب چون اشنان انتهی و غسل بفتح یعنی آب و سر شستن هر دو باید و غسل بضم آبی که بر آید از چیزی شستن و تغسیل مبالغه کردن در غسل اعضا و جنب در صنفی گفته ماده جنب و اللت بر بعد میکند و چون جماع در مواضع بعیده و مستوره میشود و جنب یعنی جامع اطلاق کرده و جمع گفته که مرد و قریب الجماع بعید است از عبادات تا آنکه غسل کند ازین جهت جنب گفتند و غسل جنابت شریعت قدیمه است که ملت ابراهیمی بر آن جاری شده حالاً در حدیث جامع مانع جماع سخن باید گفت که آیا انزال در آنجا شرط است یا نه و این بحث خواهد آمد انتهی سخن ابی سعید بالخدی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الماء من الماء آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل از آب است یعنی از خروج منی بشهوت پس حکم این حدیث غسل بی انزال واجب نگردد و درین حدیث از اقسام بدیع اجناس است و حقیقت اغتسال رسانیدن آب است بر اعضا و در وجوب دلک اختلاف است و تحقیق آنست که مسکه مسامی اوست و اما غسل پس وارد است بلفظ لا یستحبکم من حیة ما یأکلون و درین لفظ زیادت بر محو غسل و اقل می دلک است و عدول نکرد وی تعالی در عبارت مگر از برای افاده فرق در میان هر دو امر و اما غسل پس ظاهر آنست که نیست دلک از مسامی و او نیز که میگویند غسل العرق غسل المطر پس لابد است از دلیل خارجی بر شرطیت دلک در غسل اعضای وضو و تفاوت غسل جنابت و حیض و در آن لفظ تطهیر و ابرو شده که مسامت و حیض آمده اذ ان تطهرت و لکن در حدیث عایشه و میثونه آمده که اگر تکفیر و انحراف در ازاله نجاست بخور و افاضه آب بدون دلک و او تعالی اعلم است بکلمه که از برای آن در تنزیل تعبیر کرده از غسل اعضای وضو و غسل و از ازاله نجاست تطهیر با وجو اتحاد و کیفیت و اما مسح پس گذرانیدن دست است بر چیزی رسد یا آنچه رسد و خطا کند آنچه خطا کند پس نگویند که میان غسل و مسح فرق نیست وقتی که دلک شرط نباشد در صنفی گفته حد غسل نزدیک جمهور اسالت ما بر عضو است بوجبی که تقاطع پیدا شود زیر که ریش و مسح همه داخل اند در ملاقات کنانیدن ما بر عضو و فرق در غسل و مسح با اسالت ما بر دست و در ریش و غسل بتقاطر و جمعی دلک را در غسل معتبر دارند و شفت تجرید مفهوم آنرا از هم می پاشد زیرا که دلکی که در غسل الشک می فهمد در وضوئی متواتر سلف هرگز نقل نکرده اند و نه در غسل و الا باین سهولت و آسانی میسر نمی آمد و در حدیث حضرت عایشه آمده فافاض علی جلد الماء و اطهار مبالغه است در طهارت و مراد از آن اسالت آب است بر جمیع بدن با جماع و جمعی تنسک کرده بآن در وجوب مضمضه و استنشاق در غسل و در وضو و آن ضعیف است زیرا که معنی مبالغه در استحباب جمیع بدن ظاهر شد پس لازم نماید ظهور آن در اشتراط مضمضه و استنشاق انتهی و باطل حدیث مفهوم مضمضه خود که مستغفا و است از تعریف سنده الیه و وار شند نزد مسلم بلفظ انما الماء من الماء و ال است بر آنکه نیست غسل مگر از انزال و نیست از التقای ثنائین و باین رفته است و او دو اندکی از صیغ و ثنائین

و در بخاری است که پرسیده شد عثمان از کسی که جماع کند زن خود را و منزل نشو و گفت وضو کند چنانکه وضو میکند برای نماز و بشوید ذکر خود را و گفت عثمان شنیدم این را از رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بیشک قال علی رضی الله عنه و الزبیر و طلحة و ابی بن کعب و ابواب و رفعه الی النبی صلی الله علیه و سلم پیوسته گفت بخاری غسل احوط است و جمهور گویند که این مفهوم منسوخ است بحديث ابی هریره که می آید که انی اسئل گویم بغوی گفته این حدیث منسوخ است چنانکه مروی است از ابی بن کعب که این خصی بود و اول اسلام بعد از آن نمی کرده شد از آن و ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری از صحابه که این در ابتدای اسلام بود و بعد منسوخ گشت و حکم شد که چون آلت در فرج زن درون رفت و التقای ختنین شد غسل واجب گشت انزال شود یا نه چنانکه در حدیث ابی هریره و ابن عباس گفت این حدیث در شان احکام است که بی دیدن تری در وی غسل واجب نیگیرد و اگر چه خوابی که دیده و لذت که چشیده یا دواورد و برین تقدیر احتیاج بمنسوخ بودن وی نیست و حق آنست که حدیث مطلق است در احکام و غیر احکام و این حکم در اول اسلام بود پیوسته نسخ پذیرفت این قول ابن عباس هم در ترمذی است و ضعف در تلخیص گفته درین باب چند حدیث است در عدم ایجاب لیکن منعقد شد اجماع و اثر بر ایجاب غسل قاله القاضي ابن العریانی انتی رواه مسلم و مسلم این را در قصه عتبان بن مالک ذکر کرده و رواه ابو داؤد و ابن خزيمة و ابن حبان بلفظ الکتاب و بخاری هم قصه را روایت کرده اما حدیث المار من المار یا ورده و لهذا مصنف گفته و اصله فی البخاری و آن اینست که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعثان بن مالک اذا عجلت و اقلعت فلیک الوضوء و حدیث را طریقه است رواه احمد من حدیث رافع بن خدیج و من حدیث عتبان بن مالک و الطحاوی من حدیث ابی هریره و ابن شهابین فی ناسخه من حدیث النس و حازمی و ابن شهابین جمع کرده اند طسرق او را

**و عن ابی هریره رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم** اذا جلس چون بنشیند یعنی مرد چنانکه از سیاق معلوم میشود و بین شعبه و الا کربع در میان چهار شعبه زن شعبه یستم شین معجمه و فتح عین جمله با موحده جمع شعبه است و شعبه بضم شین پاره از چیز و شاخ مراد ایجاد و دست و دو پای زن است یا دوران و دو ساق یا دوران و دو جانب فرج یا هر چهار جانب فرج شش وجه ها پیوسته در تعب و مشقت اندازدن را یعنی جماع کند فقد و جب الغسل پس تحقیق واجب شد غسل بر مرد و زن هر دو متفق علیه و در مسلم بجای جدا جدا آمده و نزد ابو داؤد و الزرق النخانی با مختار بل ثم جدا بمصنف و رفع گفته و این دلیل است بر آنکه جدا در اینجا کنایه است از معالجه ایلا زاد مسلم و ان لم یزلی و زیاده که مسلم و اگر چه انزال نکند مرد و بیرون نیاید منی و همین است مذمب ایله اربعه و اکثر اصحاب خلفای اربعه و عایشه و تابعین و غیر ایشان از علمای دین و جمهور این حدیث را ناسخ حدیث اول گفته اند بدلیل حدیث ابی بن کعب که گفت ان الفتیاء التي كانوا يقولون المار من المار رخصه کان رسول الله صلی الله علیه و سلم خص بها فی اول الاسلام ثم امر بالاغتسال بعد و آن نزد احمد و غیره است از طریق زهری از ابی و صحابین خزيمة و ابن حبان و گفت اسمعیل آن بر شرط بخاری است و آن صریح است در نسخ با آنکه حدیث غسل و اگر چه انزال نکند را جمع اگر ثابت نشود نسخ زیرا که منطوق است در ایجاب غسل و آن مفهوم است و منطوق مقدم است بر مفهوم و اگر چه موافق باشد مفهوم براءت اصلیه را و این مقتضی منطوق است در ایجاب غسل چه حق تعالی فرمود و انکم تلتئم جنباً فاکملوه و ایمنی چون اراده نماز کنید پس لازم است غسل اگر جنب باشید پس شرط غسل صحت نماز را ازین آیت فمیهه شد شافعی فرمود کلام عرب مقتضی اطلاق جنابت است بحقیقت بر جماع اگر چه در انزال باشد زیرا که هر که خطاب کند باینکه فلان جنب شد از فلان زن از وی همین معقول میشود که بوی جماع کرد و اگر چه انزال نکرده باشد و نیست احتیاط در آنکه زنانه و جب حدیثان جماع است اگر چه از وی انزال نشد انتی پس کتاب و سنت هر دو معاضد اند بر ایجاب غسل از ابیلاج و در حدیث عایشه آمده که پرسید مروی رسول خدا را از انزال مروی که جماع میکند باز از خود پیوسته اکیس میکند و عایشه نشسته بود و میس و این همچنین میکنیم پیوسته غسل میایم



رواه مسلم واحمد والترمذی نحوه وصححه شوكاني گفته اختلاف کرده اند درین مسئله صحابه و تن بعد هم که آیا غسل بالتغای ختائین واجب بخروج منی است یا بی خروج و حق اول است انتهى و در حجة الله بالغة گفته روایت مختلف است و را که اسال یعنی جماع بی انزال محمول است بر جماع کامل که در انزال باشد یا نه آنچه صحیح شد روایت و بر آنند جمهور فقها همین است که هر که بعد از غسل بروی واجب گشت گو انزال نکند و اختلاف است کیفیت جمع میان این حدیث و حدیث الماء این عباس گفته مراد احتلام است و فیه ما فیه یعنی شان و رو حدیث مسلم ایا میکند از ان و ابی گفت در اول بود بعد نهی فرمود از عثمان و علی و غیر هم وضو بروی است و تا آنحضرت رفع کرده و نزوم حمل او بر مباشرت فاشسته و در نیست زیرا که گاهی اطلاق جماع بروی هم آمده انتهى **وعن** امر سلمة ام المومنین هند بنت امیمة تقدم ذکر ما قد رسل ابن حدیث را نگرفته و شرح وی نگرفته رضي الله عنها گفت ام سلمه ان امر سليم وهي امرأة ابي طلحة بدرستیکه ام سليم زن ابی طلحة که مادر انس بن مالک است رضی الله عنه است قال رسول الله لا یستنجی من الحق بدرستیکه خدا شرم نمیدارد از گفتن حق و پرسیدن آن یعنی نمی کرد از یاد داشتن از پرسیدن امر حق و این توطیة اعتذار است ازین سوال که کرد فهل عملی المی آة اذا احتلمت آیا هست بر زن یعنی غسل و فقیه که احتلام کند و خواب بیند چنانکه مردان می بینند قال نعم فرمود آری هست بر زن غسل از خواب دیدن اذا رأت الماء چون بیند آب را نه تنها خواب را چنانکه حکم مرد نیز همین است در صنفی گفته کسی که محتمل شد نیز در حکم جماع داخل است با حدیث صحیح و اجماع و چون احتلام خواهیم که منع کنیم قید نوم بر بخیزد زیرا که چون عادت جاری است بخروج منی بعد خواب احتلام گفتند و الا نوم ناقض غسل نیست و شرطیت نوم علت غسل را نیز مقول المعنی نه پس شافعی خروج منی را علت ساخت شمة باشد یا نه و ابو حنیفه قید شهوت زیاده میکند و حدیثی و ندی و فارق در انما چیست بیشتر گذشت و اگر منی از مخرج غیر مقاربت برآمد مثل صلب افغان تفریع کرده اند و وجوب غسل را و نزدیک فقیر بعید مینماید و این بحث در تنقیح اکل و شرب و حمل آن بر دخول در جوف نیز خواهد آمد و این تنقیحها گفته اند دل از ان در تعلق است بلکه انظر آن مینماید که شارع امور کثیرة الوقوع را حکمی مقرر فرموده و نادرا الوقوع را علت نساخه و اگر اصل تنقیح تسلیم کنیم این تفریعها را گنجایش تسلیم نیست انتهى المحمدیث تا آخر حدیث و آن این است که پس پوشید ام سلمه روی خود را یعنی بجهت شرم و گفت ای رسول خدا آیا احتلام میکند و خواب می بیند زن آنچه ناکه آب براید از روی فرمود آری می بیند و می براید خاک آلوده با دست تو یعنی عجب از تو ای ام سلمه که این چنین میگوئی و بفراست خود در منی یابی که زن را آب منی می باشد چنانکه مرد را اگر زن را آب منی نیست پس بچه سبب مانند می افتد زن را فرزند او و متفق علیه این مقدار حدیث در صحیح بخاری و مسلم هر دو مذکور است از ام سلمه و لفظه بخاری راست و این حدیث را لفظهاست نزدیک این هر دو روایت کرده است آخر مسلم از حدیث انس از ام سلمه و از حدیث عائشة باین لفظ که زنی سوال کرد الخ و درین باب است از عمر و بن شعیب عن ابیه عن جده باین لفظ که بسره سوال کرد و اخر جابن ابی شیبة و از ابی هریره اخرجه الطبرانی فی الاوسط و از خولہ بنت حکیم رواه النسائی و در روایتی از مسلم از ام سلمه آمده که بدرستیکه آب مرد مطهر است و سفید و آب زن نجس است و زرد و پس هر کدام که از آب مرد و زن بالا براید و غالب گردد و بیشتر در رحم افتد می باشد از ان مانند شدن فرزند یعنی پس اگر آب مرد بیشتر افتد یا غالب شد فرزند مانند پدر افتد و اگر آب زن بیشتر است یا غالب مانند مادر شود و . . . انس رضي الله عنه بن مالک قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في المي آة ترى في منامها ما يرى الرجل فرمود در بارة زنی که می بیند در خواب آنچه می بیند قال لغتسل فرمود غسل کند یعنی وقتی که آب براید چنانکه در بخاری است گفت آری چون بیند آب را یعنی منی را بعد بیدار شدن و در روایتی هنر شقائق الرجال اخرجه المصنف الا النسائی و در بخاری و لعل است بر آنکه این دیدن آب غالب است بر نسا همچو رجال و در روی روست بر کس



بنحو استم اسلام را پس امر کرد مرا که غسل کنم بآب و کنار اخرج ابو داؤد و الترمذی و النسائی نخوه و ابن خزيمة و ابن جبان و احمد و محمد بن السکن  
 شواکافی گفته و حق و وجوب است رواة البیهقی و ابن خزيمة و ابن جبان مطولا و البزار و لفظ و ی این است مسلمان شد ثمانه پس فرمود آنحضرت  
 بر این را بسوی حائط فلان و بگویند که غسل کند بآب و برگ کنار انتی و این ناظر در آن است که امر کرد باغتسال بعد اسلام امام را بآن نزد  
 اراده اسلام است چنانکه از حدیث قیس معلوم شد و شیخ در ترجمه گفته و همچنین سبب است که شسته شود جامه را و حلق کرده شود و اختنان نموده  
 انتی عبد الرزاق صاحب مصنف بن همام بن نافع حمیری صفانی حافظ کبیری از اعلام محدثین است کنیت وی ابو بکر است استفادة علم از  
 ثوری و ولوداعی و ابن جریر منوده و خلقی بسیار از وی روایت دارد امام احمد بن حنبل و یحیی بن معین و اسحق بن راهویه و ذہبی از شاگردان ایشان  
 یکی از او عیة علم بود کتاب وی مصنف کوچک است از مصنف ابن ابی شیبہ و مرتب است بر ترتیب کتب و ابواب فقه و اکثرش ثلاثی است  
 و ختم کرده است آنرا بر شمائل و شمائل را بر ذکر موسی آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفته حدیثنا سمر عن ثابت عن النسائی کان شعر رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم الی انصاف اذنی و لنعم ما قال مولانا آزاد البیاضی رح شهر بکیسوی رسول باشمی آزاد قربانم که از دامان این شب  
 صبح ایمان میشود سپید دیگر گوید شهر مر از زلف او موسی پسند است به فضولی میگنم بوی پسند است به ذہبی گفته وثقه غیو  
 و حدیثه مخرج فی الصحاح و انتی در وی هیچ عیب نیافته اند جز آنکه اندکی تشیع داشت و محدثی گفت از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه متواتر  
 شده است که مرا تفصیل ندهید بر ابو بکر و عمر رضی الله عنهما پس کار تشعی نیست که از امر وی رضی الله عنه تجاوز کند عمر طویل یافته هشتاد  
 و پنج سال نیست و در نصف شوال سال د و صد و یازده انتقال کرد در حرمه الله تعالی و اصله متفق علیہ و صلش در صحیحین است و لیکن  
 در این حکم باغتسال نیست بلکه چنین است که وی غسل کرد و لیکن مؤید او است امر کردن آنحضرت و آنکه و قتاده را باغتسال نزدیک سلام  
 آمدن کما اخرج الطبرانی عقیل بن ابی طالب اما اخرج الحاکم فی تاریخ نیابور اما اسانیدش ضعیف است و سخن ابی سعید  
 رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال یرسئیکم آنحضرت فرمود غسل الجمعة واجب علی کل محتلم  
 غسل جمعه واجب است بر هر بالغ و در روایتی عوض محتمل آمده و مراد بآن نیز بالغ است زیرا که بر صغیر هیچ چیز واجب نبود و این وجوب نزد  
 جمهور محمول است بر تکلیف و مبالغه در استحباب بدلیل احادیث دیگر که در جواز وضو وارد شده و نزد ابن و بیج وجوب احتیاط است نه وجوب  
 الزام چنانکه بیار خود گوئی حق من واجب است بر تو در سفر السعادت گفته خاصیت چهارم استحباب غسل است در آن و پیش جمعه و وجوب  
 و دلیل وجوب آن قوی است از دلیل وجوب و ترو وضو از مس نسا و وضو از تمقه و وضو از زرعان و حجامت و وجوب صلوٰة بر غنیمه  
 صلی الله علیه و سلم در تشهد اخیر انتی کاتب حروف گوید رفته است بوجوب این غسل مالک و بعض جناب و دلیل ایشان و روایتی است  
 و اصل در وی ایجاب است چنانکه شیخین و ترمذی و موطن از ابن عمر آورده اند که فرمود آنحضرت من جارسکم یوم الجمعة فلیغتسل و در موطن است  
 از ابن اسحاق که فرمود ای گروه مسلمانان این روزی است که حق تعالی او را عید ساخته پس غسل کنید حدیث و گفت عمر گواهی میدهم که آن  
 واجب است کذا فی البخاری و در موطن است از ابی هریره که غسل جمعه واجب است بر هر مسلمان مثل غسل جنابت و از حفصه آمده که لازم  
 بر هر روزنه جمعه غسل ترمذی گفت که درین باب است از ابن عمر و ابی سعید و جابر و برادر ابوالدرداء و حدیث ابن عمر حسن صحیح است و در وی  
 و جوبش از طائفه از سلف محلی است و به قال اهل الظاهر و حکایت کرد آنرا ابن منذر از ابی هریره و عمار و مالک و خطابی از حسن بصری  
 و ابن حزم از جماعتی از صحابه و من بعد بهم انتی سیوطی در غرر المصنف فی خصائص یوم الجمعة در بیان خاصیت است و پنجم ثابت و ختم حدیث

باب را از ابو سعید نزد شمعین باین لفظ آورده که گفت ابو سعید گوای سید هم بر رسول خدا که گفت غسل روز جمعه واجب است بر هر محرم و اینکه استنانه کند و مس غایط را اگر با بد و این ابی شیبہ در مصنف از مردی از صحابه از آنحضرت آورده که سه چیز حق است بر مسلمان غسل روز جمعه و سواک و مس طیب اگر باشد و حاکم از ابن عباس آورده که آنحضرت فرمود روز جمعه ای مردمان چون باشد این روز پس غسل کنید و باید که بستان یکی از شما خوشبو ترا از آنچه یا بد از طیب دهن خود انتہی و این روایات صحیح است در وجوب و شوکانی گفته غسل جمعه مشروع است باین حدیث که چون بیاید یکی از شما جمعه را پس باید که غسل کند متفق علیہ من حدیث ابن عمر و امت این را تلقی بقبول نموده و گفت ابوالقاسم روایت کرده اند این حدیث را از نافع از ابن عمر قریب سه صد تن و از دیگر صحابه غیر ابن عمر قریب بیست چهار صحابی و چون طرق وی از نافع جمع کرده شد شمارش بیک صد و بیست تن رسید و رفته است بوجوب او جماعتی انتہی و همین است راجح نظر در آله صریح حکم اخراج السبعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابو داؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه مگر شوکانی گفته که روایت کرده اند این حدیث را اصحاب کتب سته مگر ترمذی انتہی و عن سبی بن جندب فزاری حلیف انصار از حفاظ کثرین است جماعتی از وی را وی است در بصره مرد در آخر سنه ۵۹۰ نزیل کوفه و الی بصره بود شمار وی در بصره بیست و پنج نفر و بضم جیم و سکون نون و فتح دال جمله است کنیت وی ابو سعید است رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قضا یوم الجمعة فیها و نعت فرمود هر که وضو کرد روز جمعه خوب کرد و نیک است حتی فیها آن است که با سنه اخذ و نعت است قاله الاصحیح و حکاه الخطابی ایضا و گفت ظهور تالی تأیید برای اضرار سنت است یا با الرخصة اخذ و نعت الرخصة زیرا که سنت غسل است قاله ابو حامد الشارکی یا بالخصلة اخذ و نعت الخصلة یا بالفریضة اخذ و نعت الفریضة زیرا که وضو فریضة است و این حجت جمهور است در استحباب غسل جمعه چه اگر غسل واجب بودی اکتفا بر وضو با نیت بودی تا بخوبی کردن چه رسد و گویند مردم در آن وقت بنا بر فقر و صوف پوشی و ضیق فضای مسجد عرق میکردند و از ایشان بوی ناخوش می آمد آنحضرت حکم باغتسال فرمود و چون سخت در حال شد مسجد کشاده گردید حکم و جواب برخاست و انتهای حکم با نتهای علت در شرع آمده چنانکه ارتفاع سهم مؤلفه القلب با زغاثم یعنی در میان نفع شد و حجت دیگر این است که مسلم از ابو هریره روایت کرده که فرمود آنحضرت هر که وضو کرد وضوی خوب و آمد جمعه را و شنید و خاموش ماند و خشیده شد و را آنچه بود میان این جمعه تا جمعه دیگر احادیث و بعضی ادعای نسخ و جواب کرده اند و جواب از این است که در حدیث سمره مقال است زیرا که حسن از سمره سماعت ندارد پس مقام نشود با حدیث دیگر که بصحت رسیده اند و عذر فقر و صوف پوشی تعلیلی ضعیف است در برابر نصوص قوی و نیز این عذر در آخر زمانه آنحضرت زائل شده بود و مردم غنی و با جا به شدند اما حکم اغتسال باقی ماند و حدیث ابو هریره در وضو بعد غسل است بقرینه احادیث دیگر یا آنکه وضو برای جمعه باشد و غسل برای نماز پس این حدیث معارض او نشود شوکانی گفته و چه خواهند درین قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که حق است بر هر مسلمان که غسل کند در هر صفت ایام یکروز بشوید و در آن سر و بدن خود را و این حدیث در صحیحین غیر هاست از حدیث ابی هریره و شک نیست که تفسیر غسل بآبدن جمعه و ال است بر آنکه این غسل برای نماز است نه برای جمعه انتہی و دعوی نسخ بحد احتمال بی علم بتاریخ درست نباشد و لهذا بعضی حمل کرده اند بر وجوب و ندب جماعتین الا دلالة و من اغتسل فالغسل افضل و هر که غسل کرد پس غسل افضل است و درینجا گفته اند که غسل از وضو چه قسم افضل باشد زیرا که غسل سنت است و وضو فریضة و فریضة افضل است از سنت اجماعا و جواب داده اند که این تفضیل بر نفس وضو نیست بلکه بر وضوئی است که نیست غسل با او گو یا فرمود هر که وضو کرد و غسل نمود افضل است از کسی که وضو کرد فقط و با جمله یکی اقوال درین مسئله سه قول است استحباب سنیت و وجوب و بهر طرف

انچه رفته وارجح آن وجوب است كما عرفت اما در سبيل گفته که دليل ناهض حديث سمره است اگرچه حديث ايجاب اصح است زيرا که آنرا سبعة روايت کرده اند و اين را شيخين اخراج نموده پس احوط براي مومن اين است که ترک نکند غسل جمعه را انتهي و حافظ ابن القيم رح در کيفي نموي گفته ان الامر بالغسل يوم الجمعة موقوفه جدا و وجوب اقوي من وجوب الوتر و قراءه البسملة في الصلوة و وجوب الوضوء من غسل النسا و وجوب من غسل الذكر و وجوب الوضوء من القنقه في الصلوة و من الرغاف و الحجامة و التقي انتهي و آنچه از سفر السعادة گذشته ما خود است از پنجائز که صاحب سفر شاکر ز صاحب يدي است و کتاب سفر السعادة را بخذت دلائل و عبارات از ائمه المعاد في يدي خير العباد با اختصاص تمام و ايجاز کلام انقاط نموده عربی را اصطلاح المستقيم و فارسی را سفر السعادة نام کرده و بالله التوفيق رواة الخمسة يعني احمد و ابو داود و نسائي و ابن ماجه و ترمذی و گفت ترمذی درين باب است از ابی هريرة و عايشة و انس رضی الله عنهم و عمل برين است نزد اهل علم از اصحاب پنج غير خدا صلی الله عليه و سلم و گفت که بعد از ايشان انداخته اند کرده اند غسل را و زوجه و وصوره انفرکاني و انتد انتهي و حسنه الترمذی و رواه ابن خزيمة ايضا و اين حديث بهفت طريق مروی شده بعضی از قتاده از حسن از انحضرت مرسل آورده اند و در امام گفته که از تحمل روايت حسن از سمره على الاتصال بعين يك حد ثابت شده مصنف در تخفيض گفته و اين مذهب علی بن مدینی است كما نقله عنه البخاری و الترمذی و الحاكم و غیرهم و گفته اند که تشديد از وی مگر حديث بعقیده و هو قول الزرار و غیره و گفته اند که تشديد از وی هیچ حديث و حديث نکرد مگر از کتاب وی و رواه ابو بکر المنذلي و هو ضعيف عن الحسن عن ابی هريرة و هو في اخرجه الزرار من طريقه و رواه عباد بن العوام عن سعيد عن قتادة عن انس و هو في قاله الدارقطني في الحفل و رواه العقیلي و ابن بسند ضعيف و الطبرانی في الاوسط باسناد امثل من سند ابن ماجه و رواه البيهقي باسناد فيه نظر من حديث ابن عباس و باسناد فيه انقطاع من حديث جابر و رواه عبد بن حميد و البزار في مسنده بما و كذلك السخري بن ابي حنيفة باسناد فيه ضعف و او را طريقی دیگر است در تشديد و در سراج بن يزر است و در ضعيف است انتهي ملخصا و عن علي رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه و سلم يقرأ القرآن ما لم يكن جنتا بود انحضرت قراوت ميکنانيد و تعليم ميگرد و می آسوخت ما را قرآن ما را ميکنی بود جنب و در حديث ابن عمر است نزدیک ترمذی که فرمود انحضرت نخواند حائض و جنب يعني مرد باشد يا زن هیچ چیز از قرآن وليکن در سندش اسمعيل بن عمار و روايت وی از اهل حجاز ضعيف است و اين روايت از هين قبيل است رواه احمد و الخمسة در نسخ بلوغ المرام همچنين است و اولى الاثبات و در بعض نسخ یافته هم شد يعني ابو داود و ترمذی و نسائي و ابن ماجه و روايت کرد و دارقطني از علي رضي الله عنه موقوفه بخوانيد قرآن را ما را ميکنيد بیکي از شما جنابت پس اگر برسد او را پس نخواند و نه یک حرف و اين معاضد حديث باب است مگر ابن خزيمة گفته غيبست حجت در وک برای مانع جنب از قراوت زيرا که در وی نيست بلکه حکايت فعل است و بيان نکرد انحضرت که جزين نيست که باز ماند وی از قراوت از برای جنابت و روايت کرد بخاری از ابن عباس که وی ندید در قراوت برای جنب باکی و اما آنکه در روايتی آمده که نبود انحضرت که حاجب آید يا حاجز او را از قراوت چیزی سواي جنابت اخراجه احمد و اصحاب السنن و ابن خزيمة و ابن حبان و الحاكم و البزار و الدارقطني و البيهقي و گفته اند که اين اصرح است در قراوت بر تحريم قراوت بر جنب از حديث باب پس اين غير ظاهر است زيرا که اين همه الفاظ اخبار است از ترک نمودن انحضرت صلی الله عليه و سلم قرآن را در حال جنابت و نيست دليل درين ترک بر حکمی معين گذشته حديث عايشة که بود انحضرت که واکر ميکرد خدا را در هر حال خود و اين مخصوص است باين حديث صلی الله عنه و هي انست که نيست ناهض بر تحريم بلکه محتمل است که ترک کرده باشد بحالت جنابت از برای کراهت و نجس با وليکن ابو يعلى از حديث علی کرم الله وجهه آورده که گفت ویدم رسول خدا را صلی الله عليه و سلم وضو کرد و پسر خواند چیزی از قرآن باز فرمود اين چنين است مگر کسی را که نيست جنب



والجنب پس خوانده مذکبات بخمبی گفته رجال وی موثق ماند و آن دلالت میکند بر تحریم زیر که معمول است و معاضد ماسلف و اما حدیث ابن عباس مرفوعاً که لو ان احکم الخاقی اهلہ فقال بسم الله الحدیث پس نیست در وی دلالت بر جواز قرار است برای جنب زیرا که این لفظ غیر قاصد تلاوت هم میگوید و نیز این گفتن پیش از غسل اهل و جنب گردیدن است و همچنین حدیث ابن ابی شیبہ که بود آنحضرت چون غشیان میکرد اهل خود را میگفت اللهم لا تجعل للشیطان فی ما رزقنی نصیباً انین باب نیست زیرا که در وی تسمیه نیست و هذا لفظ الترمذی و حسنہ و صححہ ابن حبان مصنف در تخصیص گفته حکم کرده است بصحت وی ترمذی و ابن السکن و عبد الحق و بغوی و روایت کرد ابن خزیمہ پسند خود از شعبه که وی میگفت این حدیث ثلث راس المال من است و حدیث نمیکند بحدیثی احسن از وی و اما قول نووی که خلاف کرده اند ترمذی را بسیار کس تضعیف نموده اند و پس مصنف بجوابش گفته که تخصیص ترمذی در تصحیح دلیل است بر آنکه مراد نووی تصحیح غیر او نیست و گذشت که غیر وی نیز تصحیح او کرده اند انتهى و چون این حدیث اصلی پیدا کرد پس نزد بعضی کمتر از آیت خواندن نیز حرام است مگر یک کلمه که بقصد شکر نعمت گوید الحمد لله رب العالمین نه بقصد تلاوت قرآن بکی نالد و نزد بعضی دعای قنوت خواندن نیز حرام است و باقی ادعیه از کار لباس است و عمر بن سعید الحدادی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتى احد را اهله چون بیاید یکی از شمارن خود را یعنی جماع کند شهادت داد ان یعود بستر خواهد که عود کند و دیگر بار جماع کند فلیتوضأ بينهما وضوءاً پس باید که وضو کند میان هر دو نوبت از جماع بی وضو جماع بر جماع نکند چون اطلاق وضو بر غسل بعضی اعضا هم آمده اند اسوکه کرد آنرا بمفعول مطلق تا معلوم شود که مراد وضوی شرعی است و در روایت ابن خزیمه و بیقی باین لفظ آمده وضوءاً للصلوة اما شافعی گفته لایشت مثله بهیقی گوید شاید وی واقع نشد بر سنن حدیث ابو سعید و واقع شد بر سنن و غیر وی زیرا که مروی شده است از عمر و ابن عمر با سنن و ضعیف انتهى و واه مسلّم و رواه احمد و ابن خزیمه و ابن حبان و ابی الکرم زاد المحاکم و زیاده کرد حکم از ابی سعید در مستند که خود و ابن حبان و صحیح خود و بهیقی در سنن خود خوانه انشط للعود که این وضو کردن میان دو جماع نشاء آورده ترست برای عود کردن و در وی دلالت است بر مشروطیت وضو برای عود و لیکن ثابت شده که آنحضرت جماع کرد زنان خود را و وضو نکرد میان هر دو فعل و این هم ثابت شد که بعد غشیان هر واحد غسل جدید بر آورده فاکل جائز گویم الحمد لله الذی جعل فی الاسلام و لا ربه عن حدیث عائشة رضي الله عنها یبني ابوداود و ترمذی و ابن ماجه راست از عائشه که قال قلت لکانت کانت کان بود رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ینام و هو جنب خواب میکرد وی نخفت و حال آنکه جنب می بود من غیر از آن بیست مساجد بدون آنکه دست و پا ندانم و این محمول است بر فعل آن برای بیان جواز و در حدیث متفق علیه است از حدیث عائشه که گفت بود آنحضرت چون نمی بود جنب پس میخواست که بخوابد یا بخوابد وضو میکرد مثل وضوی خود مرعازا و این نیز مستحب است نه واجب و از این عمر آمده که ذکر کرد عمر بن خطاب رسول خدا را که میرسد مرا جنابت از شب فرسود وضو کنی و بشوی عضو خود را پست بر خواب کن متفق علیه یعنی این قدر ملات ناموم جنب است چون این که خواب رفت و باین دفترا ند جمهور و دلیل ایشان حدیث باب و حدیث طواف آنحضرت بر نسا یک غسل است و لیکن مخفی نیست که در وی دلیل بر دعای نیست و داود و جماعتی بوجوب رفته بنا بر و و امر بوضو نزد مسلم یعنی تا نیمه و در بخاری است اغسل فرجک ثم توضع و اصل امر بوجوب است و جمهور تاویل آن بجنب است کرده اند جماعین الا وله و آنکه در روایت ابن خزیمه و ابن حبان آمده از حدیث ابن عمر که انه سأل النبي صلى الله عليه وسلم اينام احدنا وهو جنب قال نعم و يتوضأ ان شاء الله پس اصل این حدیث در صحیحین است کما تقدم مگر در ان لفظ ان شاء نیست و لیکن تصحیح و تخریج ابن خزیمه و ابن حبان آنرا در صحیح خود کافی است در عمل و مؤید حدیث باب است و نیست محتاج بسو

تاویل ترقیبی که بیاید و معاضد اوست اصل که عدم وجوب وضو است بر کسی که جنب خفتن میخورد یا که اقاله الجمهور و هو معلول و این حدیث معلول است  
 زیرا که از روایت ابی اسحق از اسود از عائشه است و وی بهم کرد و در قول می لایس ما اقاله بود او و گفت احمد لیس صحیح و گفت یزید بن یارون که  
 آن خطاست زیرا که ابواسحق از اسود شنیده و لیکن بهیچ تصحیح وی کرده و گفته که او را سماعت است از اسود و در سبل گفته پس باطل شد قول کسی  
 که گفت اجماع کرده اند محدثان بر آنکه این حدیث خطاست از ابی اسحق گویم ترمذی گفته گمان میکنند که این غلط است از وی و بهیچ گفته طعن  
 کرده اند و از حفاظ مسلم این حدیث را روایت کرده اما از این قول بلکه ولایس ما و گو یادی عمداً از حدیث کرده زیرا که تحلیل کرده است آنرا و کتاب  
 التبیان و شها از امام احمد نقل کرده و طلال نیست که روایت کرده شود این حدیث کذا فی التلخیص و ترمذی گفته بر تقدیر صحیحی محتمل است که مراد آن باشد  
 که دست نرسانید بآب از برای غسل گویم و درین صورت موافق میشود احادیث صحیحین را که مصرح اند باینکه وضو کنند و بشوید فرج خود از برای  
 نوم و اکل و شرب و جماع و غیره **عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اغتسل**  
**من الجنابة** بود رسول خدا چون غسل میکرد از جنابت یعنی اراده آن می نمود بیدار میغسل یدیه آغاز میکرد غسل را پس شست  
 هر دو دست خود را و در حدیث میمونه آمده و دو بار با دست بر شتر میفرغ میمونه علی شماله فیغسل فرجه پستری ریخت آب بدست راست خود  
 بر دست چپ خود پس بی شست فرج خود را یعنی بدست چپ و ظاهر وی مطلق غسل است پس شستن یکبار کافی باشد خصوصاً پستری وضو  
 میکرد و در حدیث میمونه آمده چنانکه وضو میکرد برای نماز پس این وضو صحیح باشد قبل رفع حدث اکبر و شستن این اعضا کافی بود از غسل جنابت این  
 متداخل و طهارت است و همین است رای یزید بن علی و شافعی و ابن بطال بر آن اجماع نقل کرده و یحتمل که شستن اعضای وضو برای  
 جنابت باشد و تقدیم برای تشریف بود و برای نماز وضوی دیگر کرده باشد ولیکن این منقول نیست و یحتمل که وضو برای نماز کرده باشد پستری آب  
 بر بقیه بدن برای جنابت ریخته و لیکن عبارت ثم افاض علی سائر جسده مناسب آنست زیرا که ظاهر وی آنست که آب بر باقی بدن ریخت که آنجا آب  
 نرسیده بود و حدیث ظاهر است در کفایت غسل اعضای وضو یکبار از جنابت و وضو و درینکه شرط نیست در صحت وضو رفع حدث اکبر و هر که گفت  
 متداخل نمی شوند هر دو طهارت و وضو کند بعد کمال غسل دلیل بر آن ناهض نشده بلکه در سنن ابو داود آمده که بود آنحضرت غسل میکرد و میگذازد و در وقت  
 و نماز با مراد و دست نرسانید آب را پس باطل شد قول کسی که گفت نیست در حدیث میمونه و عائشه که گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از غسل  
 و تمام نیست استدلال متداخل مگر آنکه ثابت شود که وی گذارد بعد آن گوئیم در حدیث سنن نماز وی همین وضو غسل ثابت شده مان در وضو  
 مذکور مسح سر نیامده و لیکن قول میمونه وضو و للصلوة شامل اوست شعر اخذ الماء فیدخل اصابعه فی اصول الشعر پستری  
 میگرفت آب را و داخل میکرد انگشتهای خود را در بینهای موی سر و در روایت بهیچ آمده خلل میکرد آن شق این را سر خود را پس پستری شست  
 آن اصول شعر را پستری میکرد با شق ابرو پس خود همچنین شعر حفن علی راسه ثلاث حفنات پستری ریخت آب را بر سر مبارک خود  
 سه بار پستری هر دو گفت حقنه بمهل و فانون پستری گفت کما فی النهایة و بکسر حاء فتح وی کما فی القاموس و پستری هر دو گفت کما فی الصحاح و هر دو  
 میمونه است پستری ریخت بر سر خود سه حفنه ملا هر دو گفت خود مگر آنکه اکثر روایات مسلم ملا گفته است با فراوند تشبیه شعر افاض علی سائر  
 جسد پستری ریخت آب را بر بقیه بدن خود و لفظ حدیث میمونه ثم غسل است بدل ثم افاض افاض یعنی اسالت است و در وی دلیل  
 بر عدم وجوب دلك و بر آنکه دغل نیست در تمامی غسل دلك زیرا که میمونه بغسل تعبیر کرده و عائشه با فاضه و معنی واحد است و در افاضه دلك نیست  
 همچنین غسل و نماز و روی گفته این استدلال تمام نیست زیرا که افاض میمونه غسل است و در غسل خلاف قائم است و اما سائر پستری بقیه باقی است نه جمیع

چنانکه در قاسوس گفته السائر الباقی لا یجمع کما توهم جماعات انتهى شر غسل بجلیکة پسترسشت هر دو پای خود را در پاهای دیگر گفته تا غیر غسل بعلین  
بهجت آنست که پایها در محل آلودگی اند باب و گل ولای پس شستن آنها فائده ندارد و اگر فرش سنگ یا خشت پخته باشد مثلاً بیشتر بشوید تا غیر  
نکند و محل حدیثین این می تواند بود و الله اعلم و در مصنفی گفته دیگر آنکه شستن پایها در بعض روایات و راثنای وضوء واقع شده و در بعضی  
روایات عقب غسل و هر یکی را و حی است متفق علیک و از اینجا معلوم شد که یکی از سنن غسل شستن و دست است قبل از داخل شدن شستن و در  
و هر جا که منی رسیده باشد وضوء کردن و اگر کسی سویی سر داشته باشد بر دست آب گرفته در میان پنج مورساند و بعضی سوراخ بعضی بمالد بعد از آن  
جاری کند آب بجز تمام بدن باستیعاب و سه بار جاری کردن سنت است باقی ماند آنکه آب زدن بر دو چشم نزدیک جمهور نیست بلکه باستیعاب و شستن  
بر هر دو چشم بمالد و نضح مذکور است فقط کذا فی المصنف و اللفظ لمسلم و این لفظ که مذکور شد مسلم راست نه بخاری را و لهما و مرخار  
و مسلم راست فی حدیث میمونة و حدیث میمونة و صفت غسل از ابتدای آنها و وی یکی از از ولج مطهره و غایب ابن عباس است  
شمار فرج علی فرجه و غسله بشماله شرعاً ب بها الارض پسترسخت آب بر فرج خود و شستن آنرا بر دست چپ پسترسخت  
زود دست را بر زمین و دلك ارض برای ازاله رانجه از دست بود و ذکر نکرد که فرج را که شستن بعد آن با آنکه چون رانجه در دست باشد و در فرج  
هم باقی است این است آنچه مفهوم میشود از حدیث و در روی دلالت است بر آنکه آبی که بدان محل نجاست را پاک کنند ظاهر مطهر است و بر آنکه بقیای رانجه  
بعد غسل محل مضر نیست و بر آنکه غسل جنابت یکبار است و محتمل که رانجه باقی نماند باشد و دست را بر زمین برای ازاله لزومیت دست زده باشد  
آفران ریختن و فی رواية مسحها بالتراب پس بسو و دست چپ را بچاک بهجت مبالغه و ترتیظ و انقا و فی آخره شرا التیته  
بالمندیل فردة و در روایت دیگر است پسترسخت آوردن آنحضرت را مندی که بدان پاک کند و بمالد بدن را و بچند آب را پس برود و آنرا و نگرفت  
و در روایتی این است فتا و لته ثوبا فلم یأخذ به و مندی که بکسر سیم معروف است و در اینجا دلیل است بر عدم مشروعت و تنشیف اعضا و در روی اقوال  
اشهر آنست که مستحب ترک اوست و گفته اند مباح است و قیل غیر ذلک و فیه و درین روایت دیگر این است و جعل یغسل الماء بهین  
و افشاندن گرفت آب را از دست خود و در اینجا دلیل است بر آنکه افشاندن هر دو دست لا باس بهت و حدیث لا تغضوا ایدیکم فانما مروج اشیاء  
معارض اوست مگر آنکه ضعیف است مقاوم این حدیث نیست و این هر دو حدیث مشتمل اند بر بیان کیفیت غسل از ابتدای آنها و علم  
ام سلمة رضي الله عنها قالت گفت ام سلمة قلت یا رسول الله گفت ای رسول خدا انی امرأة اشد شعرا بسی من زنی  
هستم که سخت میگویم سویی سر خود را لفظ حدیث ضعیف است نه شعر پس گوید که مصنف روایت بالمعنی کرده و صنف بفتح ضاء و اسکان فاذا فتن سوا  
بریکدیگر چنانکه عادت عرب است افاغضه لغسل الجنابة آیا پس شستن آنرا برای غسل جنابت و فی رواية و الحيضة و در روایت  
بل جنابت لفظ حیضة آمده یعنی برای غسل از حیض فقال لا فرموده شستن سویی را و غسل جنابت یا حیض و این دلیل است بر آنکه واجب نیست  
نفض شعر بدن و شرط نیست رسیدن آب در پنج وی و این سکه خلافیه است نزد بعضی در حیض و نفاس واجب و در غسل جنابت غیر واجب بدلیل  
قول آنحضرت انفضی شعرك و اغتسلی و جواب داده اند که حدیث باب معارض اوست و جمع میان هر دو این وجه است که امر بنفض برای نیت  
یا شعر ام سلمة خفیف بود حضرت دانست که آب باصول می خواهد رسید و نزد بعضی واجب است اگر آب باصول شعر نرسیده است و اگر رسیده  
بهجت نخت شعر واجب نیست یا آنکه اگر مشرو دست نفض کند و الا واجب نیست زیرا که در غیر مشرو خود برسد و اما حدیث بلوا الشعر و انقوا  
البشر پس صلاحیت معارض حدیث ام سلمة ندارد و اما فعل آنحضرت و ادخال اصابع در غسل جنابت چنانکه گفته شد پس فعل است دلالت نمیکند

بر وجوب و در حق رجال است و حدیث ام سلمه و غسل نسائین حال شرح مغربی است ولیکن مخفی نیست که حدیث عایشه در حج بود چه وی احرام  
 عمره بست و عائض شد قبل دخول که پس امر کرد او را آنحضرت بنقض راس و شانه کردن و غسل نمودن و اهللال نمودن حج و وی هنوز از حیض پاک نشده  
 پس این غسل وی برای تنظیف بود نه از حیض پس اصلا معارض حدیث ام سلمه نخواهد بود و هیچ حاجت باین تاویل یکی نیست زیرا که سخت شعری که  
 نه دیگری بمقتضی دلیل است و همچنین میشود و بدون آن نه این دعوی بلا دلیل است زیرا که لفظ راوی نقض است آری و در سکه دلیل است چه واقفانی در  
 افراد و طبرانی و خطیب و طبرانی و غیره از حدیث انس مرقوم آورده اند که چون غسل کند زن از حیض خود بشکند موی خود را و بشوید آنرا بخلطی  
 و اگر غسل کند از جنابت بریزد آب بر سر خود و بپوشد آنرا حدیث پس این حدیث بسبب آنکه ضایع است و آیتش کرده و وی در اخراج خود و جهت شرط نموده است  
 افاده گمان عمل بر آن میکند و محمول بر ندب است بنا بر ذکر خطی دشمنان زیرا که قائل بوجوب این هر دو نیست پس این قرینه ندب باشد و حدیث  
 ام سلمه محمول است بر نجابت چنانکه فرمود انما یكلفک ان یغسلک یا یسکون یا یسست ترا اینکه بریزی آب بر سر و دست علی را سبب بر سر خود  
 ثلاث حیثیات است بار و خشیه مانند غرض در وزن و معنی پیری دو کف دست و ولالت میکند بر عدم وجوب نقض حدیث مسلم و احمد که رسید عایشه  
 که این عمره میکند زنان را چون غسل کنند باینکه نقض کنند سر خود را گفت عجب است از این عمره میکند شما را بنقض شعر چه امر میکند باینکه حلق کنند  
 سر خود را بر این بود که غسل میکردم من رسول خدا از یک آن و پس منی افزودم از اینکه بریزم بر سر خود سه بار و اگر چه این حدیث وی در غسل جنابت است  
 و ظاهر امر این عمره است که امر وی زنان را بنقض در حیض و جنابت هر دو بود و راه مسلم و زیاده که مسلم ثم تقیضین علیک الماء  
 پستری ریزی و روان میکنی بر تمام بدن خود آب را قسطه زن پس پاک میشود این ملک گفته مراد از سه بار حضرت نیست بلکه رسانیدن آب است  
 تا موی پس اگر آب در یکبار برسد عدول ثلاث سنت خواهد بود و نه زیادت بر سه واجب است تا آنکه موی برسد و آنکه ازین حدیث مستفاد میشود که غفلا  
 آنکساید محمول است بر آنکه آب در باطن موی بالکلیه رسیده باشد و نه شکستن موی بسته واجب است چنانکه در حدیث دیگر آمده که زیر هر دو جنابت  
 و برین بوده اند اکثر اهل علم بخلاف مخفی و مالک که نقض شعر مطلقا واجب گویند و امام احمد گفته نقض آن در جنابت واجب است نه در حیض قاله  
 علی انقاری فی المرقاة و عن عائشة رضي الله عنها قالت قال فرمود رسول الله صلى الله عليه  
 و آله و سلم رو بگردانید این قانها را از جانب مسجد تا راه خانه بآن سوزد و عبور جنب و عائض در مسجد لازم نیاید آنی که احل المسجد  
 لحائض و لا جنب بدستیکه من حلال ندارم در آمدن مسجد را برای عائض و جنب خواه بطریق مرور باشد یا مکث نزد شافعی بطریق  
 جائز است و مالک نیز هم برین است و طبرانی نقل کرده که نزد احمد مکث نیز جائز است و الله اعلم و ظاهر حدیث بمجموعه و اطلاق مؤید بر نجابت  
 در سبیل گفته قول جمهور جواز است و نزد داود و جاز نیز برابر است اصلیه این حدیث رفع آن نمیکند و اما عبور پس گفته اند که جائز است لقوله  
 تعالی الا عابری سبیل و در حق جنب و حیض بر این نفیس است و مراد بدان مواضع صلوة است و جواب داده اند که آیت در حق کسی  
 که جنب شد و مسجد را و از آمدن برای غسل ضرورت و این خلاف ظاهر است و در وی تا ویلی دیگر نیز هست انشائی و راه ابو داود  
 و حسن ابن القطان و صحیح ابن خزيمة و راه ابن ماجه و الطبرانی من حدیث ام سلمه و حدیث طبرانی اتم است و گفت ابو زرعه  
 صحیح حدیث عایشه است و تضعیف کرده است آنرا ابن حزم باینکه راوی او افلیت بن خلیفه مجهول الحال است و ابن رفعه گفته در وی راوی  
 متروک است در سبیل گفته قول ابن الرفعه غیر مستحب است زیرا که بعضی از وی کرده اند و عنهما و هم روایت است از عایشه رضی  
 عنها که قالت گفت کنت اغتسل انا و رسول الله بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم

من آناه واحد از یک آوند آب که میان سن و او بود چنانکه هر یکی از ما در وی دست می انداخت و آب می گرفت چنانکه میگوید  
تختلف ایدینا فیه آمد و شد میکرد و دستهای مادران آوند من الجنبایة این غسل کردن من و آنحضرت از جنابت بود و متنوع علیه  
بلفظ مذکور از حدیث عایشه و از حدیث ام سلمه و میمونه نحوه و زاد ابن حبان و تلمیذی و زیاده کرد این حبان و ملاقی میشد و بر بخورد  
دست یکدیگر و در لفظی از صحیحین این است که اغتسل انا و رسول الله صلی الله علیه و سلم من اثار واحد یعنی و مینه فیبادنی حتی اتول  
وع لی و لی قالت و هما جنبان یعنی گفت معاذه که راوی حدیث است و حال آنکه هر دو جنب می بودند و با کجمله درین حدیث دلیل است  
بر جواز اغتسال مرد و زن از یک آب در یک آوند و اصل جواز است و کلام درین سلسله گذشت **باب** هر چه را رضی الله عنه  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اغتسل من ماء من شجرة فغسلوا الشعر بدستیکه زیر بره منوی که بر تن  
آوردی است جنابتی است پس ببالغ بشوید موراچ آنکه زیر آن شسته گردد و انقوا للبشرة و پاک بشوید آن جا باران از انعام کند و زیر  
بموت تا پیش از عمد غسل برآمده باشد و شعر و شعره بسکون عین و فتح و بشره بفتحات است و حدیث و دلیل است بر آنکه واجب است  
غسل جمیع بدن در جنابت و معاف نیست چیزی از آن گفته اند که این اجماع است مگر مضمضه و استنشاق که در آن اختلاف است بعضی واجب  
گویند حدیث باب و بعضی گویند واجب نیست بحديث عائشة و میمونه و حدیث ایجاب آن هر دو غیر صحیح است مقاومت آن حدیث نتواند شد و اما  
آنکه وضوی آنحضرت بچرخ وضوی نماز بود پس فعل است ناهض بر آنجا بخوابد شد مگر آنکه گویند بیان مجمل است زیرا که غسل در قرآن مجمل آمده فعل  
بیان وی کرده و او ابوداؤد و الترمذی و ضعفاء نیز که این حدیث نزد هر دو از روایت حارث بن و جیه است بفتح و او و بحیم  
وزن عظیم مشهور این است و بفتح و او و سکون بحیم و بای موحده و تا در اخر نیز خوانده اند ابوداؤد و گفت حدیث وی منکر است و او ضعیف است  
و گفت ترمذی غریب است نمی شناسم او را مگر از حدیث حارث و هو حدیث شیخ لیس بذک و گفت شافعی این حدیث ثابت نیست و گفت بیهقی انکار کرده اند  
او را اهل علم بحديث بخاری و ابوداؤد و غیره با و لیکن درین باب است از حدیث علی رضی الله عنه مرفوعا هر که ترک کند موضع شعر خود از جنابت و نشوید  
آنرا کرده شود با وی کذا و کذا و باین جهت دشمن گرفتم سر خود را و اسنادش صحیح است کما قال المصنف و لیکن این کثیر در ارشاد گفته این حدیث  
علی از روایت عطاب بن السائب است و وی سنی الحفظ است نووی گفته اند حدیث ضعیف صاحب سبل گفته سبب اختلاف ایدیه در تصحیح و تضعیف و  
آنست که عطاب بن السائب در آخر عمر بجهت کبر سن بروی غفلة و نسیانی طاری شده بود و مختلط گردیده پس هر که از وی قبل از اختلاف روایت کرده  
روایتش از وی صحیح است و هر که بعد از اختلاف کرده روایتش ضعیف است و حدیث علی کرم الله وجهه اختلاف کرده اند که مروی است قبل از اختلاف یا بعد از آن اختلاف  
در تصحیح و تضعیف وی و حق و قف است از تصحیح و تضعیف وی تا آنکه حالش متبیین گردد و گفته اند که صواب قف است بر علی رضی الله عنه و کما جمل  
عن عائشة رضی الله عنها نحوه و فیه را و صحیح و مرام احمد راست از حدیث عائشه مانند آن و در وی یک راوی است که  
حالش معلوم نیست در سبل گفته مصنف این حدیث را در تلخیص نیاورده و در راوی مجهول را معین کرده و چون دروغی مجهولی باشد محبت بدان  
قائم نشود و انتی خطابی گفته ظاهر این حدیث و وجوب نقض ضافه است بر غیسل جنابت مانند آن زیرا که متیقن نمیشود شستن تمام موگو نقض آن انتی و نووی گفته  
اگر فرض کنند وصول بدون نقض واجب نشود نقض آن نزدیک شافعی و نیز در سبب و شکان این است که نیست واجب غیسل باطن شعر که منعقد اند قفسر و متقی

## باب التیمم

تیمم در لغت بمعنی قصد است در صغری گفته پس اگر بر رو افتد و حمرغ کند و بعد از آن نیت نماید یا نیت بوی رسد بعد از آن دست بمالد صحیح باشد



و جمیع از این غیر می باشد و اصل اینست که در نماز واجب است در تيمم آن ضعیف است زیرا که نیت معتبر در شرع گردانیدن عمل است برای خدا و مفهوم از آیت قصد بر طیب است نه از گردانیدن عمل باشد و قصد عمل از عامل جدا نمی شود و اخلاص باشد یا یا و آن قصد امر ضروری است تکلیف شرع را بآن حاجت نیست پس درین استدلال خطا ظاهر است بلکه مستند وجوب نیت حدیث انما الاعمال بالنیات و آیه وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ است انتهی و در شرع عبارت است از قصد کردن خاک پاک برای مسح کردن رو و دست بدان نیت تطهیر و استباحث نماز و غیره و علماء اختلاف است در آنکه تیمم رخصت است یا عزیمت گفته اند وقت عدم مانع رخصت است و برای عذر رخصت و با جملة تیمم ثابت است بکتاب و سنت و اجماع است و علماء اختلاف است در آنکه دو ضرب است یا یک ضرب چنانکه بیاید و ابتدای شریعت وی در صحیح بخاری از عایشه رضی الله عنها چنین آمده که گفت بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در بعضی از سفرهای وی تا بودیم به بیدایا بذات الجیش پس گشت گردن بند من پس توقف فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای جستن آن و توقف نمودند مردم با وی و در آن منزل آب نبود و با خود نداشتند پس آمدند مردم نزد ابوبکر صدیق و گفتند نمی بینی که عایشه چه کرد نگاه داشت پیغمبر را و مردم را پس آمد ابوبکر و آنحضرت سر مبارک خود بر زانوی من نهاده بخواب رفته بود پس گفت مرا ابوبکر نگاه داشتی تو پیغمبر خدا و مردم را نیستند بر آب پس عتاب کرد مرا ابوبکر و گفت آنچه خدا خواست که بگوید و طعن کرد بدست خود و در نگاه من ننهادیم چنانکه بجهت خواب کردن آنحضرت بر آن من پس بر خاست آنحضرت و صبح کرد و بی آب پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم پس گفت اسید بن حضیر نیست این نخستین برکت شما در دین ای آل ابی بکر عایشه گفت پس برخیزانید و شتر مرا پس با فتم گردن بند را زیر شتر و در حدیث دیگر آمده که عایشه نگاه گرفته بود قلاوه را از اسماء بنت ابی بکر پس گم شد قلاوه پس فرستاد رسول خدا مردی را بجستن آن پس دریافت مردم را وقت نماز پس بگذارد نماز بی وضو و شکایت بردند بحضرت پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر بعایشه خبری خیر دهد ترا خدای تعالی ای عایشه بخدا سوگند فرو دنیا در ترا مری که ناخوش داری آنرا اگر گردانید خدای تعالی برای تو و برای مسلمانان خیر و ۰۰ جابر بن عبد الله با شد رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال بدستیکه آنحضرت فرمود بطریق حدیث نعمت و اثبات احکام شرعیة اعطيت خمساً داه شدم من پنج خصال با فضائل با خصائص و آخر مناسب قول او است که لَمْ يُعْطَهُنَّ احَدٌ قَبْلِي داه نشد آنها را هیچ کس پیش از من و معلوم است که داده نشود آنها را هیچ یکی بعد از وی پس خصائص وی باشد چه خاصه شتی همان است که در وی یافته شود و در غیر وی یافته نشود و مفهوم بعد و غیر مراد است زیرا که ثابت شده که وی صلی الله علیه و سلم اکثر از خمس داه شد و سیوطی آنرا در خصائص کبری شمرده و شمار وی زیاده برد و عدد رسیده و این اجمال قول او است فی بعضی کتاب بالرحیب فیروز شدم بر عجب یعنی ترس و خوف در دل دشمنان مسیریة شمس یکما هر راه را و لفظ طبرانی این است نصرت داه شدم بر عجب عجب من و ما هر راه را و نیز روایت کرد وی تفسیر این حدیث از سائب بن یزید باین لفظ که یکما همه خلف من و یکما همه امام من و جعلت لی الارض مسجداً و گردانیده شد برای من همه زمین مسجد فرمود مسجد موضع سجود است و تواند که مراد موضعی باشد که بینی و میتا سگروانند برای نماز و چون جائز باشد در همه مکانها مسجد گشتند و این بخلاف اجماع سابقه است که ایشان را نماز درست نبود مگر در صلوات و کنایس ایشان و در غیر آن درست نکما صرح بفی رویه و کان من قبلنا کان یصلون فی کنا بئهم و فی آخر ولم یکن احد من الانبیاء یصلی حتی یبلغ محراب و این نص است در آنکه نبود این خاصه برای هیچ یک از انبیاء قبل وی و طهروا و گردانیده شد برای من همه زمین پاک کننده که مباح است بدان نماز و در بخا و دلیل است بر آنکه تراب رافع حدیث است همچو ما بر اشتراک هر دو در طهوریت و گاهی منع کنند از آن و گویند آنچه او راست از طهوریت استباحث صلوه است بدان همچو آب پس پس

و نیز دلیل است بر آنکه تیمم جائز است به جمیع اجزای زمین و در روایتی این است جعلت لی الارض کلها و لا متی سجدا و طهورا و این از حدیث ابی امامیه است  
نزد احمد و غیره و هر که منع کرد از این دستدلال کرد باینکه در بعضی روایات صحیح آمده و جعلت تربتها طهورا اخرجه مسلم پس نیست دلیل بر اشتراط  
تراب زیرا که در اصول مقرر شده که ذکر بعضی افراد عام مخصوص او نیست و نیز این مفهوم لغت است نزد محققین بر آن عمل نکنند آری و رأیه کریمه  
که در سورة آمده است دلیل است بر آنکه مراد تراب است چه کلمه من برای تعبیر آید کما قال فی الکشاف انه لا یفهم احد من العرب من قول القائل  
منعت براسه من الدهن والتراب الا معنی التبعیض انتهی و تبعیض مستحق نمی شود مگر در مسح از تراب نه از تجاره و جز آن فایما رجل ادر کته  
الصلوة فلیصل پس هر کدام مرد که در یاد او وقت نماز پس باید که نماز گذارد و در همانجا که وقت نماز او را دریافته بر هر حال اگر چه نیاید سجده  
و نه آب یعنی تیمم چنانکه در روایت ابی امامیه است فایما رجل من امتی ادر کته الصلوة فلم یجد ماء و جلا الارض سجدا و طهورا و در لفظی این است فغده لم یوف  
و مسجد و در وی این است که نیست واجب بر فاقد ما غلب آب و ذکر الحدیث و ذکر کرد جابر بقیه حدیث را و لیکن مصنف آنرا ذکر نکرد  
زیر که سه چیز باقی را مناسبی بحکم تیمم نبود و لیکن ما آنرا ذکر کنیم برای اتمام حدیث و تکمیل فائده پس ثالث قول اوست و اجلت سیل الغنائم  
و در حدیثی المغنم خطابی گفته حال پیشدانیان دو قسم بود بعضی بد اذن نبود و در جهاد پس او را غنائم نبود و بعضی را که اذن جهاد بود آنها چون  
غنیمت میکرد و در چیزی را حلال نمی شد برای ایشان خوردن آن بلکه آتشی می آمد و آنرا پاک می سوخت و برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن  
اجازت تصرف شد متغیل و اصطفی و صرف و غنائین کما قال تعالی فکل لا نفاق لله و الرسول و چهارم قول اوست و اعطیت الشفاعة  
و در شرح مغربی و وارده شفاعت شمرده که مجموع آن مختص است با آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر چه بعضی انواع وی برای غیر آنحضرت هم باشد و تحمل  
که مراد آنحضرت بشفاعت شفاعت عظمی باشد در راحت مردم از موقوفه زیر که فردا کامل همان است و از اینجا است که باین شفاعت فضل آنحضرت  
بر هر که در موقوفه باشد ظاهر گردد و پنجم قول اوست و کان البیت یبعث فی قومه خاصه و یبعث الی الناس کافه پس این عموم  
رسالت خاص است بآن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و یبعث نوح علیه السلام اگر چه بعد غرق مکنذ بین عام بود در اهل ارض زیرا که هیچ  
یک از ایشان آندگان بوی باقی نمانده بود و لیکن در اصل بعثت وی عموم نبود و قبل غیر ذلک و از اینجا معلوم شد که مجموع این خمس مخصوص است  
به حضرت وی اگر چه در افراد غیر وی نیز مشارک باشد و درین حدیث فوائد جلیه است که در کتب مطلوب بیان کرده اند و مصنف دایم بایست که بعد  
قول خود ذکر الحدیث متفق علیه بگفت و بر آن قول خود و فی حدیث حذیفه معطوف می نمود تا حدیث جابر غیر منسوب بسوی مخرج باقی نمی ماند اگر چه  
از عطف حدیث مفهوم میشود که این حدیث متفق علیه است و فی حدیث حذیفه عند مسلم و در حدیث حذیفه است نزد مسلم  
و جعلت تربتها لنا طهورا و اگر دانیده شد خاک زمین برای پا پاک کننده و ازین حدیث تخصیص تربت برای تیمم معلوم گردید و قد  
شافعی و احمد در اقوالی روایتین و ابو یوسف من است و در روایتی از ابو یوسف و احمد بزرگ نیز درست است و نزد امام ابو حنیفه و مالک  
و محمد در روایتی درست است بر چهار جنس زمین است و هر چه باقیش نگذارد و نرم نشود و بسوختن خاکستر نگردد و دلیل ایشان لفظ حدیث  
جابر است که مذکور شد یعنی و جعلت لی الارض سجدا و طهورا و ارض همه را شامل است و عمل باین حدیث اولی و احوط است که درین عمل حدیث  
حذیفه نیز هست اما عمل بحدیث حذیفه که مخصوص بتراب است مغفوت عمل باین حدیث میگردد و بعضی گفته اند که تربت مخصوص بتراب نیست  
بلکه بر مکان و هر چه در است از تراب و غیره اما در قاموس گفته که ترب یعنی و تراب و تربت همه یک معنی است اذا المرء یجد الماء و قتی که  
نیاید آب و در بعضی گفته و جلان ماء مختلف است زیرا که در سکن بنی آدم و سبب ایشان هیچ زمینی نیست که آنجا آب یافته نمی شود و نزدیک باشد



آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان صورت ضرب دست برای تعلیم عمار و نموده اند و اگر اکنون دست بر زمین این چنین است و نمی باید بر زمین غلطید چنانکه عمار کرده بیان کیفیت تیمم همه و تمامه آنچه حاصل گرد و بدان تیمم پس وایت کرد و عمار تعلیم کرد و آن آنحضرت ضرب را و نمذا در روایت دیگر از عمار و سنن ابی داود و جز آن آمده است آنچه نص است در بودن تیمم و وضوء و نیست در بعضی روایات این حدیث ضرب و وضوء واحد صحیح بلکه گفت ضرب بکفیه الارض ثم مسح وجهه و کفیه و این باطلاق خود احتمال ضربتین نیز وارد اما ذکر کفین و مسح آنها نیز بجهت آنست که مقصود بیان تیمم تمامه نیست پس اقتصار کرد بر آن از جهت کفایت کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر در عین بامرفقین در احادیث دیگر در جائیکه مقصود ذکر تیمم تمامه بود و بعضی میگویند مراد بکفین اینجا یدین است و چنانکه گاهی ید ذکر میکنند و گفت مراد میدارند مثل قوله تعالی السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا پس اگر گفت ذکر کنند و ید مراد دارند و در نباشد پس قول بضرمتین ارجح و اقوی است این است آنچه حضرت شیخ نوح در ترجمه نوشته اند و بجا ایش توان گفت که مصنف ذکر کرده که قول نووی که محفوظ ضربتین است نه ضرب و وضوء واحد مرادش حفظ مذہب است نه حفظ روایت زیرا که اختلاف در شافعی که مذہب اول است یا ثانی و صحیح و محفوظ آنست که ثانی است انتہی و حدیث ضرب و وضوء و صحیحین است و احادیث ضربتین در صحاح نیست پس مقاوم حدیث عمار نتواند شد و آنکه در بعضی روایات عمار مطلق ضرب آمده بی قید و وضوء واحد محمول است بر مقید پس محتمل ضربتین نباشد و مذہبیه همو همین است که تیمم یک ضرب است برای وجه و کفین و دلیل ایشان همین حدیث عمار است و گفته اند که آنچه ماعدای این حدیث است ضعیف است یا منکر و همچنین مذہب علما و اهل حدیث اتفقاست بر راجحین و ظاهر کفین موافق حدیث عمار و از عمار روایات دیگر بخلاف این نیز آمده لیکن اصح همان است که در صحیحین است و عمار فتوی میداد بان بعد موت نبی صلی الله علیه و سلم پس باطل شد احتمال آنکه مراد بکف ید باشد و آنانکه دو ضرب گویند و مسح ید بامرفقین نمایند دلیل ایشان حدیث ابن عمر است که بیا ید و مسح آنست که وی موقوف است پس مقاوم حدیث عمار نخواهد شد و لہذا در بعضی الساعات گفته و حدیث نیامده که دو بار دست مبارک بر خاک زوی و نیامده که دست را تا مرفقین مسح کردی و احادیثی که برخلاف آنچه گفتیم وارد شده جمیع ضعیف انتہی و شوکانی گفته اعضای تیمم رو و کف و دست مسح کنند آن هر دو را یکبار یک ضرب در حالیکه ناوی و مستحی است انتہی و در بعضی گفته در صفت تیمم اختلاف کرده اند جمهور گویند تیمم دو ضرب است یکی برای رو و یکی برای دست تا آنچه احمد و اسحق گفته که تیمم یک ضرب است برای وجه و کفین پس اختلاف در دو موضع است در عدد ضرب و در قدر مسح و تسک کرده است احمد و اسحق بخدیث عمار و این دو حدیث نزدیک است متعارض نیستند زیرا که فعل ابن عمر کمال سنت است در تیمم و فعل آنحضرت اقل تیمم است چنانکه لفظ یکفیک بان اشاره میکند پس چنانکه اصل یک یک بار شستن اعضا معلوم است و کمال آن سه بار شستن و مسح اذنین و مضمضه و استنشاق را با و الحاق کردن است همچنان اهل تیمم یک ضرب و مسح تا دو بند دست و کمال آن دو ضرب و مسح تا آنچه و آنچه جمعی اختیار کرده اند که اگر یک ضرب تیمم کند کفین را بر و باله و اصلح را بر دو دست تا بثراب مستعمل تیمم واقع نشود و تحکم محض است و مخالف ظاهر حدیث عمار و الله اعلم انتہی متفق علیہ بر این سخن و در وی دلیل است بر کفایت ضرب و وضوء بر کفایت مسح کفین در یدین و برینکه آیت محتمل بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا بیان کرده است بکفین و افاده کرد که ترتیب در بیان وجه و کفین غیر واجب است و اگر چه او مفید ترتیب نیست مگر آنکه وارد شده است عطف در روایت بخاری ثم مسح وجهه و در لفظ سمعی و اوضح تر ازین است انما یکفیک ان تضرب بیدک علی الارض ثم تغضها ثم تمسح بیدک علی شمالك ثم علی بیدک ثم تمسح علی وجک و لا لک کر و این حدیث بر آنکه تیمم بر کفین است که جنب شد و آب نیافت و رفته است بعد از کفایت یک ضرب بجا می آید مثل علی بن ابی طالب و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد الله بن عمر و سفیان ثوری و مالک و ابو حنیفه و اصحاب رائی و صاحبین و شافعی

در جدید و بعضی از اصحاب احمد بن حنبل و سلیمان بن عمار صحاح احادیث باب است و حدیث ضربه تین معارض او نتواند شد و اختلاف کرده اند در ترتیب میان وجه و پدین و حدیث عمار قاضی است بعدم و جواب آن بلکه عطف ثم مقتضی و جواب تاخیر است از پدین و باین فتنه است قائل ضربه و حدیث فائل ضربه تین که لابد است از ترتیب تقدیم وجه بر پدین و تین بر تیسری و در حدیث عمار دلالت است بر آنکه مشروع ضرب تراب است و شافعی گفته کافی است نهادن دست بر خاک زیرا که در یکی از روایات تیمم آنحضرت صلی الله علیه و سلم از دیوار آمده که نهاد دست خود و لیکن در مصنفی در تفسیر **فَامَسَحُوا بِرُءُوسِهِمْ وَآيِدِيهِمْ مِمَّا مَسَحُوا بِهِ** گفته که منه دلالت میکند بر نقل چیزی از تراب با اعضا پس اگر نقل نکرد مثل آنکه دست بسبکی بر تراب نهاد و بسبکی بردارد جائز نبود و آیت از ضربه و ضربتان باکت است نقل تراب و مسح باید خواه ضربه باشد خواه ضربتان انتهی و اللفظ لمسلم در مصنفی زیر قوله تعالی **فَامَسَحُوا بِرُءُوسِهِمْ وَآيِدِيهِمْ مِمَّا مَسَحُوا بِهِ** ظاهر است احتیاج وجه و پدین است الا آنچه شافعی باشد مانند تحت لحیه خفیفه و از سیاق آیت فهم کرده میشود که مسح پدین تمام فقین باید زیرا که در کلام عرب چون بجا تعین قیود کردند و در جای دیگر بران اعتماد کرده میشود و جمعی از حدیث عمار و ابن عباس پی برده اند که تا کوع کفایت میکند و ظاهر اول است انتهی گویم این مسیب و این سیرین سه ضربه گویند یک ضربه برای ر و یک ضربه برای کفین و یک ضربه برای ذراعیین شیخ در ترجمه گفته کلام درین مقام در شرح زیاده برین واقع شده چنانکه ظاهر شده که قول بضربه تین اربع و اقوی است و الله اعلم انتهی گویم مراد بشرح لمعات است و بر کلام که در آن است اطلاع دست بهم نداده تا در آن بحث میرفت اما آنچه شیخ در شرح سفر السعادت ذکر کرده جوابش در شرح فارسی مختصر شوکانی بمسطغ فارش کرده ایم و از آن ثابت شده که اتحاد در هر دو جانب واقع اند چنانکه در کتاب هم باید اما صح و اقوی نزد اهل حدیث روایه بلکه در این همان ضربه واحده است و الله اعلم و فی روایه للبخاری و در روایت بخاری است از حدیث عمار وضی بکفیه الا ید و نفع فیهما ثم مسح بهما وجهه و کفیه و زد بهر دو دست خود زمین را و دمید در هر دو کف دست پشتر مسح کرد و بهر دو دست روی خود را در هر دو کف دست را باین طریق که مسح کرد پشت دست راست را بر دست چپ و پشت دست چپ را بر دست راست و در بعضی روایات بود آمده بتقدیم وجه بر کفیه و بکس نیز آمده و در بعضی ثم آمده بتقدیم کفیه و ازینجا معلوم شد که ترتیب در تیمم نیست قاله الشیخ فی الترجمة و این روایت مخالف روایت اول است یکی در ترتیب دوم زیادتی نفع و نفع تراب مندوب است و گفته اند مندوب نیست و این تیمم وارد است در کفایت تیمم موجب فاقد آب را و قیاس کرده اند بر وی حائض و نفسا و غلا کرده اند در آن ابن عمر و ابن مسعود و اما اینکه تراب را رفع جنابت است یا نه پس میانش در حدیث ابو هریره حمی **أید عمار** ابن عمر و عبد الله بن عمر بن خطاب انقرشی العدوی است اسلام آورد باید بکه و وی مغیر بود و حاضر نشد بر او و در حضور وی با خدا اختلاف است و صحیح آنست که اول مشا به وی خندق است و بود و از اهل ورع و علم و زهد شدید التحری و الا احتیاط میمون بن مهران گویند ندیم بهر یک گار از این عمر و نه عالم تر از این عباس گفت نافع نمرد این عمر تا آنکه از او کرد هر کس باز یاده ولادت وی یک سال پیش از وی است و وفاتش در سن هفتاد و سه بعد قتل ابن الزبیر بیست ماه یا شش ماه و وصیت کرده بود که مدفون شود در جبل لیکن بسبب حجاج صورت نه بست ناچار دفن وی بکوه بمقبره مهاجرین بنی مخاک سپردند خلقی کثیر از وی را وی است **مَصْنُوعٌ فَغَالٍ** می بسیار ذکر کرده رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم **الْتِمُّ ضَرْبَتَانِ ضَرْبَةٌ لِلْوَجْهِ وَضَرْبَةٌ لِلْيَدَيْنِ إِلَى الْمَلَى فَقَدْ بِنَ فَرَمَوْتَهُمْ وَضَرْبَةٌ هِيَ يَكُ ضَرْبٌ بَرَأَى وَبِكُ ضَرْبٌ بَرَأَى هَرْدُوسُ تَأْتِيهِ وَبِأَيْنَ فَنَهَ أَنْدَ الْكُثْرَ عَلِمَا وَابُو حَنِيفَةَ وَآلُكَ شَافِعِي وَغَيْرُهُمْ وَدَلِيلُ الْإِشَانِ هَمِينَ حَدِيثُ بَسْتِ وَنِزَ حَدِيثُ عَمَارِ بْنِ بَلْ كُ مَسَحَ كَرُونَهُ صَحَابَهُ بَرَأَى نَازِحُهُ وَبُودُوا الْإِشَانِ بِرَسُولِ خَدَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَسْ زَنْدَ بَكْفَايَ خُودُ صَعِيدَ رَأْسِهِ شَرَحَ كَرُونَهُ بَرَأَى خُودُ مَسَحَ أَحَدُ**



پستر باز زد بکفای خود صعيد را بار دیگر مسح کرد و دستهای خود تمام تا منکب آب استیخ در مسح تا ابط گفته این بهمت آن بود که در دست  
 ذکر مرفقین نیست پس گمان بردند که دست نام تمام عضو است از کف تا ابط انتهى و شیخ ابن امام گفته که حاکم حدیث ضریحین را تصحیح کرده و گفته که  
 صحیح الاستاد است و لم یخرجناه انتهى گویم مصنف در فتح الباری گفته که اتیان بخاری عنوان را بلفظ جزم که باب التیمم للوجه والکفین با شهرت خلاف از  
 جهت قوت دلیل اوست زیرا که احادیث وارده در صفت تیمم صحیح نشده از آن جز حدیث ابی جهم و عمار و ما عدی این هر دو ضعیف است یا مختلف در رفع  
 و وقف و راجع عدم رفع است و اما حدیث ابی جهم پس وارد بلفظ یدین است جملاً و اما حدیث عمار پس بلفظ کفین است و در صحیحین و بلفظ مرفقین است  
 در سنن و در روایتی تا نصف ذراع و در روایتی تا ابط آمده و درین دو روایت مقال است شافعی و غیره گفته اند که اگر این واقع شده است از آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم پس هر تیمم که صحیح و ثابت شده است از آنحضرت بعد از آن پس این ناسخ اوست و اگر بغیر امر آنحضرت واقع شده است پس حجت  
 در چیزی است که بدان امر کرده اند و در آنکه از خود کردند و مؤید روایت صحیحین است در اقتصار بر وجه و کفین اینکه عمار فتوی میداد بان بعد از آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم و راوی حدیث اعراف است بمراد حدیث از غیر خود لایسا صحابی مجتهد و جواب نووی در شرح مسلم که مقصود بیان مجرد صورت ضربت  
 برای تعلیم نه جمیع آنچه حاصل شود بوی تیمم متعقب است بآنکه سیاق قصد دلالت دارد بر آنکه مراد جمیع است چه ظاهر از قول آنحضرت اما کیفیک  
 بیان جمیع چیزی است که کفایت کند و استدلال بر اشتراط مسح تا مرفقین بقیاس بر وضو قاسد است چه این قیاس است بمقابلت وضو که دال است  
 بر مسح کفین با آنکه قائل بعدم نیز قیاس دارد معارض این قیاس م آن قیاس است بر حدیثی که انتهی کلامه رواه الدارقطنی فی سننه تعقیب  
 روایت و قفه بجای القطان و بیغم و غیره و هو الصواب و رجاله کلمه ثقات انتهى و لکن گفت مصنف و صحیح الائمة و قفه علی ابن عمر  
 و گفته اند که از کلام اوست و اجتهاد در آن مسرح است و بعضی گفته اند موقوف است بر این عمر قولاً و فعلاً و روایت کرده اند از احکام و بهیقی مرفوعاً  
 و در سناوش علی بن ضبیان است و دارقطنی گفته توثیق کرده است و او را بجای القطان و غیره و مصنف گفته تضعیف کرده اند او را غیر واحد و مراد  
 بطرقی که در همه آن مقال است ضعف این معین و غیره و در سبل گفته در حنی او چند روایات است همه غیر صحیح بلکه موقوف است یا ضعیف یا العوده شد  
 عمار و بجزم البخاری فی صحیح فقال باب التیمم للوجه والکفین انتهى گویم احادیث درین باب مختلف آمده در بعضی ضریحین و در بعضی ضربه واحد و در  
 بعضی مطلق ضرب و در بعضی کفین و در بعضی یدین الی المرفقین و در بعضی یدین مطلق اما اهل معرفت بحديث بجداند و ترجیح ضربه واحد و مسح کفین  
 و مقال دارند در احادیث مخالف آن و هو الراجح و تمکین گفته اند که اخذ با حدیث ضریحین و مرفقین اخذ است باعتیاد و عمل است با حدیث مرفقین  
 از جهت احتمال ضریحین بر ضربه و مسح ذراعین تا مرفقین بر مسح تا کفین و ان العکس و الله اعلم و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم الصعيد وضوء المسلم خاك پاک کننده مسلمان است صعيد یعنی خاک آید و بعضی گفته اند  
 بمعنی روی زمین است و تصفی گفته صعيد در لغت تراب را گویند و آنچه ذهن بغیر تحمل ادراک میکند عدم اطلاق صعيد است بر زرنج و نوره و سخا و  
 خذف و نفع و حجر و طیب طاهر را گویند پس شرط پیدا شد قصد وجود تراب یا رمل و طهارت آن انتهى و ان لم يجد الماء عشر سنين  
 اگر چه نیابد آب را فرضاً تا ده سال در اینجا سهالنه و تاکید است در طهرویت خاک و تنبیه بر آنکه خاک خلف مطلق است مراب را چنانکه مذهب حنفیه است  
 نه ضروری مثل وضوی معذور چنانکه مذهب شافعی است و در تصفی گفته اختلاف کرده اند که تیمم طهارت ضروری است یا طهارت مطلقاً نزدیک  
 فقیه نزاع لفظی است زیرا که ضروری است بمعنی آنکه مشروعیت آن نزدیک فقدان است و طهارت مطلقه است بمعنی آنکه مؤثر است در آفات  
 صلو و غیر آن بشرح مستانف پس غامل تیمم مطیع تر نیست از متوضی بلکه هر یکی در مظان خود مطیع است پس تقریباتی که بر ضرورت تیمم کرده اند

باجزاء محل بحث است مانند لایتم فرض قبل وقت فعله و تیمم کل فرض و بنوی استیابة الصلوة لرفع الحدث انتهى فاذا وجد الماء پس چون یا بآب را در تصنی گفته ما در معرف اطلاق کرده میشود بر مای مطلق و اگر موی عبد خود را گوید اصل الی ما بمای مطلق متمثل می شود نه متعبد ما بتمای و زرد پس در مطلق و تعبد حق افتاد و شایان گفتند و مایع علی اسم الماء بلاقید و التعمیر مستغنی عنه که عرفان تغییر را بمنع اطلاق اسم الماء نیست مطلق بخلات التعمیر الیه الی الذی لا یمنع اطلاق الاسم و خلالات التعمیر مثل کث و طین و طحلب و حقیان گفتند و مایع الباقی علی اوصاف خلقیه کما الساء و العیون و الالباب و البحار و الغدران و ان انت بطول الملک او تغییر مایع لا ینفک عنه کالتراب و اوراق الاشجار لا مانع علی غیر و غم اختانوا فی تفسیر الخبیه فقیل غلبه الاجزاء بحیث لا یسیر و قبل اختلاف اللون و الاما عاصر من شجر او ثم قول اول مشی است بر جاده متبع لغت و تا ممکن باشد آنرا نتوان گذاشت پس اگر مای مطلق نیا بد لازم آید عدول تیمم اگرچه نمید یالین موجود باشد بنص قرآن زیر که نبیذ ما نیست بمعنی که تقریر تیمم انتهى فلیتق الله پس چون یا بآب را پس باید که بر سر از خدا یعنی وضو کند و اقتصار بر تیمم بعد و جدان آب نمای چنانکه گفته اند آب آمد تیمم بقیات و لیست باضم یا کسر میم ضایع است از ساس معنی مسح ذکره الطیبی و مراد اینجا وضو است بشستن و باید که رساند و صرف کد آب را بشو خود را یعنی اندام خود و ورر وایتی زیاده کرده فان ذلک خیر یعنی بدینیکه آب نیکوست و اصل است در تطهیر و مراد آن نیست که نزد وجود آب وضو و تیمم هر دو جایز است و لیکن وضو اولی و افضل است بلکه وضو جایز است و تیمم اصلاً جائز نه و لفظ خیر باین معنی که اینجا است نیز می آید چنانکه در قول تعالی **اَحْبَبُ إِلَيْكُمْ أَنْ تَغْتَسِلُوا** و در سبیل السلام گفته تسک کرده اند بقبول می و لم یسمه بشو بر آنکه تراب رافع حدث نیست و مراد ساس شوره از جنابت است زیرا که باقی است بروی و مباح نکرد تراب او را مگر نماز لاغیر و چون فارغ شد از نماز و مکر بروی حکم جنابت و لهذا گفته اند که لابد است برای هر نماز از تیمم و استدلال کرده اند بحديث عمرو و قول آنحضرت صلی الله علیه آله و سلم که نماز گذاردن با یاران خود و تو جنب هستی و قول صحابه که عمر نماز گذارد با ایشان و او جنب بود پس مقرر داشت آنحضرت ایشان را بر تشمیه آنها عمر و راجب و بعضی گفته اند که حکم تراب حکم آب است در رفع جنابت و نماز گذاردن خاک چند آنکه خواهد و چون آب یا بد واجب نشود بروی ساس آن مگر برای نماز آئینه و استدلال کرده اند باینکه حق تعالی خاک را بل آب گردانیده پس حکم وی حکم آب باشد و آنحضرت او را لهو نام کرده وضو نام نهاده چنانکه گذشت و حق این است که تیمم قائم مقام آب است و رافع جنابت بر رفع ساق و وقت و جدان آب اقام می مقام آب پس باین جهت که حق تعالی او را عوض از آب گردانیده و عدم الماء و هل قیام او است مقام وی در جمیع احکام پس بیرون زرد و از آن مگر دلیل و ملائکه چون آب یا بغسل کند پس بجهت تشمیه نمودن آنحضرت عمر و راجب و بجهت قول می اذ وجد الماء فلیتق الله و همین است بلکه امر با ساس آب بیمی است که مقدم است بر وجدان مازیر که اساس آب با سباب و وجوب غسل و وضو معلوم است از کتاب و سنت انتهى دوا الالبزار و صححه ابن القطان کلام بر ضبط لفظ و تعریف حال بن هر دو بزرگ گذشت و لکن صوب الدارقطني ارساله گفت و دارقطني در عمل ارساله اصح و اقرمذی عن ابی ذر الغفاری بزال سجد و مفتوحه و انام وی جنب است بضم جیم و سکون نون و ضم و ال فتح وی نیز بن جناب و بضم جیم و تحفیف نون و بعد الف مال عمل ابو ذر از اعیان صحابه و زباده ایشان است و از مهاجرین و اول کسی است که پیش آمد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم تحیه اسلام و مسلمان قدیم است در که مسلمان شد و بود و ساس در اسلام و برگشت بسوی قوم خود تا آنکه قدم آورد در مدینه بعد از آن و ساکن شد بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بزنه و مروا و آنجا رسیدن سی و سه در خلافت عثمان رضی الله عنه و نماز گذارد بروی ابن مسعود و تعبد میکرد پیش از بیعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت کرد از وی غلقی کثیر از صحابه و تابعین الحق و مانند حدیث ابوهریره

ولفظ دی این است که قال ابو ذر اجتويت المدينة فامرني رسول الله صلى الله عليه وسلم باهل فقلت فيها فاتيتم رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت هلك ابو ذر فقال ما حالك قال كنت تعرض للجحامة وليس قريني ما قال الصعيد لمور من لم يجد الماء ولو عشرين سنين وصححه  
 وتصحيح كروحيث الى ذر رتدي والحاكم ايضا وكفت مصنف ورفح الباري انه صحح ابن حبان والدارقطني وعنه ع. الى سعيد  
 بن الخديري رضي الله عنه قال خرج رجلان في سفر فخصيت الصلوة فقلت بيرون آمدند و مرد در سفری پس در آمد  
 وقت نماز و ليس معهما ماء فتيقما صعيدا طيبا و نبود با ایشان آب پس قصد کردند خاک پاک را یعنی تیمم نمودند پس بگذاشتند  
 نماز را ثم وجدوا الماء في الوقت يستريحان فأتيا راد وقت نماز یعنی وقت نماز باقی بود که آب یافتند فاعاد احدهما الصلوة والوضوء  
 پس باز گردانید یکی از آن دو مرد نماز و وضوء را و در روایتی بجای الوضوء بوضوء آمده و تسمیه وی با عاده بطریق تغلیب است و الا نبود که وضوء کرده باشد  
 یا تیمم را وضوء نام کرد چنانکه گذشت و لم يعد الاخر باز نگردانید دیگری نماز و وضوء خود را و از اینجا معلوم شد که اجتهاد در عصر آنحضرت صلی الله  
 علیه وسلم هم جائز بود ثم اتيا رسول الله پسر آمدند آن هر دو نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم فذكر اذ لك بين يمينك کردند  
 این قصه را فقال للذي لم يعد اصبت الشبهة پس فرمود مرا آنکس را که باز نگردانید نماز را یا فتی تو طریقه مسلک را در دین که  
 بر تقدیر نیا یافتن آب تیمم کردی و چون یافتی آب را عاده نکردی حکم شریعت همین است و اجزائك صلاتك و بس است ترا نمازی که کرده  
 زیرا که این نماز در وقت خود واقع شد و آب مفقود بود پس واجب تر آب است و در اینجا دلیل است بر آنکه واجب نیست اعاده نماز بر کسی که  
 گذارده است آنرا بر آب در وقت بعد فراغ از نماز و همین است مذهب ابو حنیفه و شافعی و رفته اند بسیاری از علما بسوی وجوب اعاده وقت  
 بسبب اطلاق قول وی فاذا وجد الماء فليمتق الله و لقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا و خطاب متوجه است بابقای وقت  
 و ممکن است تاویه در وقت و جواب داده اند که حدیث اذا وجد الماء مطلق است در سبب یافت آب را بعد وقت و سبب یافت آنرا قبل خروج وقت  
 و در حال نماز و بعد آن و این هر سه مقید است در وقت پس محمول شود مطلق بر مقید چه حدیث ابی سعید مدکی است که نیافت آب را در وقت نماز  
 در روی تعرض با عاده وضوء کرده بلکه اساس بشره ذکر کرده و اما آیت پس بعد فعل صلوة خطاب را توجه بسوی فاعل وی باقی نمانده و کیفیت  
 که آنحضرت صلی الله علیه وسلم غیر معید را فرمود و اجزائك صلواتك و اجزاء عبارت است از بودن فعل مسقط وجوب اعاده عبادت و سبب  
 گفته و الحق انه قد اجزاه و قال للاخر و فرمود مرد دیگری را آنکه وضوء و باز گردانیده بود نماز را لك الاجر مرتین مرتراست اجر  
 و ثواب عمل و باره یکبار با دای فرض تیمم بجهت عذر و بار دیگر بگذاردن نماز نقل نزول و ال عذر رواه ابو داود و الذاری و ابی حنبل  
 و النسائی نحوه بکنه اسناد و فی مختصر السنن للمذری انه اخرجه النسائی مسندا و مرسل انتی و رواه الدارقطني موصولا و ابن المبارک مرسل  
 و گفت ابو داود و هم نسائی که مرسل است از عطاء بن یسار که از تابعین است باسقاط ابی سعید و گفت ابو داود و ذکر ابو سعید درین حدیث  
 محفوظ نیست و حاکم تصحیح کرد اتصال او را بر شرط شیخین و مصنف گفته این روایت را ابن السکن در صحیح خود آورده و او را شاهی است از حدیث  
 ابن عباس و اه اسحق فی مسنده و لفظ دی این است انه صلی الله علیه وسلم قال ثم تم فقل له ان الماء قريب منك قال فلعلي لا ابغضه لانه  
 و در اینجا دلیل است بر آنکه بر حیات فانی یک لحظه هم اعتماد نباید کرد آیند که زنده ایم نمیدانیم که دم دیگر دریایم یا خیر و نعم ما قیل شعر  
 بر تو غم چرانی است که در غم وجود و بنسبم مژده بر هم زدنی خاموش است و ع. ابن عباس رضي الله عنه في قوله عن  
 و جعل رواية من ابن عباس في تفسير قول خدي غلب بزرگ آن که منم مرضی اگر باشید شما بیمار در مصنفی گفته متعلق است

بما قبل یعنی چون ادا نماز کنید و از وضو غسل مانعی پیدا شود شرط صحت نماز تیمم است و مرضی جمع مریض است مثل جمیع و جرحی و مریض در عرف کسی است که مرضی که در عرف از آن حسابی بر دارند داشته باشد مثل خدشه و بشره و الشقاق رجل و مانند آن و مریض را بجز اینقدر تشییع نمی توان و از اقتضای آیت معلوم میگردد که وجه ترخیص در حق مرضی ضرر است و این را صاحب لغت می فهمد مخصوص مجتهد نیست پس در حد ضرر بحث افتاد شافعیان گفتند مرضی بخلاف سعه من استعماله علی منفعة العضو و کذا بطور البر و الشین الفاحش فی عضو ظاهر و خفیایان گفتند تیمم المریض اذا خاف شدة المرض او بطور البر يستعمله کما للمحموم و ذی الجذری و ظاهر آنست که ضرر نیز حواله بر عرف است او علی سفری سفری که در قصر صلوة و افطار صوم مقبر است آیا در تیمم شرط است یا نه در تصنیفی گفته ظاهر از احادیث و آثار آنست که ذکر سفر تصویر و تقریب ذهن است بعد از وجدان ما را چنانکه ذکر سفر در مسئله رهن و مقتضای آیت نیز همان است زیرا که فیم تجد و لما را شعاع است بانکه ملا حکم عدم وجدان آب است آیا داخل بلد و خارج آن برابر است فقها مختلف شدند بنابر آنکه عدم وجدان در بلد نادر الوقوع است فقیر گوید و این فرق نزدیک اسعان فکر مغل است زیرا که علت ترخیص تیمم عدم وجدان ما را با سفر است یا عدم وجدان ما فقط و عدم وجدان ما را با بودن خارج بلد امری است که علت آن از عرف و سنت مفهوم نمی شود و چون لازم شد که علت عدم وجدان ما را باشد ندرت وقوع و کثرت وقوع فرق نمی دهد چنانکه چون علت را با تحقق شدن پنج گندم یا جو سبب بوجهی که گندم را زیاده از جو بگیرد و آن از حوادث قلیل الوقوع است یا بوجهی که جو زیاده شد و آن از حوادث کثیر الوقوع است با هم فرق نمیکند و همچنین چون مقرر شد که سفر علت قصر و افطار است حوادث قلیل الوقوع مثل سیر یک میل در وقت شب در محله و رعایت رفاهیت مانع علمیت است پس چون علت چیزی ثابت شد حکم بر آن دائر باشد چه نادر و چه کثیر حکم یافته شود یا نه آری ندرت وقوع را در غیر علت اسباب نزدیک شارع اثری است همانا محلی عدم قضای تیممی که در بلد تیمم کرده باشد از همین سبب اختیار کرده است خلافاً لما بهاج انتهى قال گفت ابن عباس در تفسیر آیه مذکوره اذا کان بالرجل الجراحة فی سبیل الله هرگاه باشد بر جراحتی و ریشی در راه خدا یعنی جهاد و القروح جمع قرح یعنی بشور آنکه در بدن مانند جذری و غیره پیدای شود و فحش فحش ان یموت ان اغتسل تیمم پس جنب گردد آن مرد ترسد از این که بپسندد اگر غسل کند پس آن مرد تیمم کند و غسل نکند و در اینجا دلیل است بر شریعت تیمم در حق جنب اگر ترسد موت را و اگر ترسد مگر از ضرر پس آیت یعنی قول وی ان کنتم مرضی ذال است بر اباحت تیمم برابر است که ترسد از تلف یا از آنچه کمتر از موت و تنصیف کلام ابن عباس بر جراحت قروح مجروحان است و در حال هر مرض همین است و یکمیل که ابن عباس این دو چیز را بجملة امراض خاص کرده باشد و همچنین بودن آن در راه خدا مثال محض است ورنه اگر از سقطت باشد نیز همین حکم دارد و چون این برای مثال باشد جواز تیمم برای خوف ضرر باقی ماند مگر آنکه قول وی ان یموت دلالت دارد بر آنکه جاز نیست تیمم مگر برای مخافت موت و هو قول احمد و یکی از دو قول شافعی است و مالک شافعی در قولی و حنفیه جاز دارند تیمم را بنا بر خشیت ضرر گفته اند زیرا که آیت مطلق است و داود با باحت وی رفته از برای مرض الرجوع خوف ضرر نباشد و هو ظاهر الایة رواه الدارقانی هو قاعلی ابن عباس رضی الله عنه و دفعه الی النبی صلی الله علیه وسلم السبزار و ابن خزیمه و الحاکم البیهقی و صحیح ابن حزمه و التاجم و گفت ابو زرعه و ابو حاتم خطا علی بن عاصم و گفته زرار لا یعلم فقه عن عطاء بن انشاق الامیر و گفت ابن سعید می شنیده است از عطاء بعد از اختلاف و درین وقت رفع وی تمام نیست و حسن عیسی بن ابی طالب علیه السلام و کرم الله وجهه فی الجنة قال انما بت احدی زندی بتشدید تخفیه ثنیة زندی که مفصل طرف ذراع است و کف یعنی گفت علی شکست یکی از دو دست من فسالت پس پرسیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را از حکم آن فامری

آن، مسیح علی الجاثون پس از مرگ مسیح نهم بر جبهه و جبهه جزئی است که بر کتف ایشان استخوان شکسته را و همچنین آن بروی در تصفی  
گفته این آیت یعنی ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یشرید لیطهرکم کفر و لیستم نعمته علیکم که اصل است  
در مسیح بر جاثون و عصاب و درد و آبی که بر شقوق بر جل باله و مانند آن و اسقاط شرط طهارت عند العصب و در حکم سلس البول انقلاب التبرج  
والله اعلم انتهى رواه ابن ماجه بسند و آیه روایت کرد این را ابن ماجه و هم دارقطنی پسندی که واهی است زیرا که از حدیث عمرو بن قناده  
و وی کذاب است و بهیچ و دارقطنی آنرا بدو طریق دیگر روایت کرده اند که واهی تر اند از روایت اول گفت شافعی و ائم و مختصر که اگر می شتم  
اسناد او را بصحت قائل میشدم بآن و گفت امام احمد این حدیث باطل است و انکار کرد آنرا یحیی بن یحیی گفت بهیچ ثابت نمی شود در بین باب  
از آنحضرت صلی الله علیه و سلم چیزی و گفت نووی اتفاق کرده اند حفاظ بر ضعف این حدیث و درین معنی حدیثهای دیگر نیز هست لیکن هیچ یک  
ثابت نه و گفت بهیچ اصح چیزی که درین باب ثابت است حدیث جابر است که خواهد آمد جسد آب کسر چرم تشدید ال عمل منسوب است بر صدر  
ای جد ضعف جدا و جد یعنی تحقیق است کما فی القاموس پس مراد آنست که حق ضعف تحقیقا یعنی سند این حدیث سخت است و در فتنه اند  
احمد و جمهور باینکه تیمم بعد از نماز است و از شافعی در یک قول عدم جواز تیمم خوف ضرر روایت کرده اند شوکانی گفت نمیدانم که این روایت از کجا  
زیر که قول وی تعالی انکم منتم مکرخی الی مؤید این حدیث است و همچنین حدیث عمرو بن العاص وقتی که فرستاد او را رسول خدا صلی الله  
علیه و سلم در غزوه ذات السلاسل و محکم شد وی در شب سرد و تیمم نمود و نماز گذارد با اصحاب خود و هرگاه که آمدند نزد رسول خدا و ذکر کردند این  
قصه را فرمود ای عمرو نماز گذاردی با اصحاب خود و حال آنکه توجنب بودی گفت قول حق تعالی را یاد کردم و لا تقنطوا انفسکم ان  
الله کان بکون جمعا یتیم نمودم و نماز گذاردم پس خنده کرد و هیچ نفر سو و رواه احمد و دارقطنی و ابن حبان الحاکم و اخرج البخاری تعلیقا  
انتهی در حجة الله البالغة گفته و همین است حکم کسی که استعمال آب بروی متعذرا باشد گویا وی عادم آب است پس هر که آب در زیر چاه بیند  
و بوجهی از وجوه وضو از آن آب نتواند کرد حکم عادم آب دارد و همچنین است حکم خوف طریق و همین است حال کسی که محتاج است بشرب که او نیز حکم  
عادم آب دارد نسبت وضو و آنکه گفته اند قوت نماز با استعمال آب و ادراک آن تیمم سببه از اسباب تیمم است و دلیل بر آن یافته نشد بلکه استعمال آب  
بر وی واجب است زیرا که تراخی او در تأدیه صلوٰة تا اینوقت اگر بعد از این است که برای تأخیر سفوح است مثل نوم و سهو و جز آن پس واجب است  
او تعالی مگر او را کردن نماز در همین وقت اگر تراخی بی عذر است یعنی اگر وضو میکند وقت نماز از دست وی میرود پس لازم بروی وضو است و اتم است  
بالمعصية و آنچه گفته اند که طلب کند آب را تا این مقدار و مسافات محدوده پس قائم نیست بر آن جمعی نیزه بلکه از باب تخریجات است انتمی و کلام  
درین مسئله بیشتر هم گذشته است و **عمر** جابر بن عبد الله الانصاری رضي الله عنه فی الرجل الذی یخرج و یقف و یمر  
که جراحت رسید بر او از سنگ و آن این است که گفت جابر بر آدمیم مادر سفری پس رسیدم مردی را از رفیقان با سنگی پس جراحت کرد و آن سنگ  
در سر آن مرد پس محکم شد وی و پرسید یاران خود را آیا می یابید برای من خصی و تیمم گفتند نه یابیم برای تو رخصت و حال آنکه تو قدرت داری  
بر آب پس غسل کرد آن مرد و مرد پس هرگاه که قدم آوردیم بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم قبر کرده شد آنحضرت را باین واقع فرمود کشته او را شد  
ایشان را تعالی چو اسوال نکردند علما را وقتی که ندانستند حکم مسئله پس چنین نیست که شفا و عی یعنی عجز و ناوافی و تا فمیدگی پس بیدان است  
انما کان یکفیه ان تیمم و یعصب علی جرحه خرقة جزین نیست که پس بعد از آنکه تیمم میکرد و عزم است بر جراحت خود  
جامه پاره را شمر میسمه علیها و یفصل سائر جسده پشتر مسح میکرد بر آن خرقة و می شست باقی اندام خود را و درین حدیث دلیل است



بر جمع کردن میان تیمم و مسح و غسل یعنی شستن باقی بدن و این شکل است پس گفته اند که محمول است بر ائمه اعضاء و مخرج بود و اساس آن  
باب متعذر شدن غسل و مسح و تیمم پس در سر بود و واجب در آن غسل است لیکن متعذر شد  
بسبب شیء واجب عصب او بود و مسح نمودن بر آن لیکن مصنف در تلخیص گفته که در روایت عطاء از ابن عباس فرمود که تیمم نیامده است پس متعذر است حد  
جابر را بهنجی سوق کرده که دلالت میکند بر آنکه قول می آید اما کان بکفیه غیر فروع است و جزین نیست که چون مصنف این حدیث را مختصر کرد عبادت  
که دال بود بر عدم رفع وی فوت شد و آن عبارت همان است که گذشت یعنی گفت جابر بر امیر مومنان و سفری تا آخر قعه رواه ابو داود  
لمسند فیه ضعف زیرا که متفرد است بدان زبیر بن خریق بضم غای سحره و رای مفتوحه و مثابة تحتیه ساکنه و قاف گفت و ارقطنی لیس بالقو  
و گفت و میی انه صدوق و قد صححه ابن السکون و خلاصه کرد اوزاعی در روایت نمود آنرا از عطاء از ابن عباس و هو الصواب گفت مصنف در تلخیص و روایت  
کرده است آنرا ابو داود و نیز احمد و اوزاعی و گفت رسیدار از عطاء از ابن عباس و رواه الحاكم من حدیث زبیر بن بکر عن الازعاعی و گفت و ارقطنی  
اختلاف کرده اند و آن بر اوزاعی و صواب این است که اوزاعی مرسل کرد آنرا از عطاء گفتیم این روایت ابن ماجه است و گفت ابو زرعه و ابو حاتم  
نشدیده است آنرا اوزاعی از عطاء بلکه شنیده است از اسماعیل بن مسلم از عطاء بیان کرده است این را ابن ابی العشرین در روایت خود از اوزاعی  
و نقل کرد و ابن السکون از ابی داود که حدیث زبیر بن خریق اصح است از حدیث اوزاعی گفت و این مثل چیزی است که وارد شده است در مسیح و جیه  
و واقع نشد در روایت عطاء از ابن عباس فرمود پس ثابت شد که زبیر بن خریق متفرد است بسباق وی تنبیه کرده است بر آن ابن القطان  
و لیکن روایت کرده اند ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم از حدیث ولید بن عبد الله بن ابی رباح عن عمه عطاء بن ابی رباح عن ابن عباس که جنب شد  
مردی پس امر کرده شد بغسل پس مرد پس ذکر کرده شد بانحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرمود چه شد ایشان را گفتند او را بکشد ایشان را خدا  
سه بار فرمود این کلمه را تحقیق گردانیده است خدای تعالی صعد یا تیمم را ظهور و ولید بن عبد الله را و ارقطنی ضعیف گفته و تقویت کرد و او را که  
تصحیح این حدیث او نموده و او را شاهدی ضعیف است از روایت عطیه از ابی سعید خدری رواه الدارقطنی و نیز در روایت عطاء ذکر مسیح بر جیه  
نیامده پس این حدیث از افراد زبیر بن خریق باشد انتهی و فیه و درین حدیث اختلاف است علی را و یه بر را وی او که عطی است  
چازوی زبیر بن خریق از جابر روایت کرده و اوزاعی آنرا بلائها از عطاء از ابن عباس آورده و اختلاف در روایت عطاء واقع شده که آیا از جابر  
یا از ابن عباس و در یکی از دو روایت است آنچه در روایت دیگر نیست کما عرفت ما تقدم و این حدیث و حدیث علی متعارضند بر وجوب مسح  
بر جابر آب و در وی خلاف است میان علما بعضی گویند مسح کند بنا بر این هر دو حدیث اگر چه ضعیف اند و لیکن عصبه یکدیگر اند قیاس مسح بر  
خفین بر عامه و این قیاس مقوی نص است و غسل گفته و هو الظاهر و عمر . ابن عباس رضي الله عنه قال من السنة الاصل  
الرجل بالتيمم الا صلوة واحداً گفت از سنت است اینکه نماز نکند و مرد بلکه زن نیز یک تیمم مگر یک نماز شتم بجمه للصلاة  
الاخرى باز تیمم کند برای نماز دیگر متبادر از لفظ سن سنة است که مراد سنت آنحضرت باشد پس این حدیث در حکم مرفوع خواهد بود و محتمل که مراد  
طریقه مسلک فی الدین مشروع و مسلمین باشد و در حدیث دلالت است بر اینکه یک تیمم برای دو نماز کافی نیست چنانکه مذکور شد شافعی است زیرا که  
نزد وی واجب است تیمم برای هر فریضه و مذموم ابو حنیفه و اصحاب او حسن بن صالح است که هر قدر نماز را که خواهد یک تیمم بگذارد و هیچ وضو ندارد  
عموم اخبار و قیاس فی الفرض بر نوافل و جواب از طرف شافعی این است که وضو ارفع حد است و حکم نوافل بر تخفیف است چنانچه بر اهل علم مانند آن گذارد  
میشوند و عموم مخصوص است با آنچه ذکر کردیم و ابو ثور گفته که بیک تیمم دو فریضه بجمعه رواست زیرا که جمیع هر دو را همچو یکی میگرداند و جواب داده اند

که این معنی معتبر نیست زیرا که اعتبار بتغایر هر دو فریضه است و در ذات نه در وقت اما حافظ شوکانی گفته که سباح میشود تیمم آنچه سباح میشود و بر وضو سباح  
بلای کسی که آب نیابد یا بر سر ضرر از استعمال آب و نمی شکند تیمم بفرایغ از نماز و باشتغال بغير نماز و نه بخروج وقت علی ما هو الحق و خلاف درین مسئله  
معروف است و در حجة الله البالغة گفته تیمم خلیفه وضو و غسل است پس آنچه متوضی با وضوی خود و مختل با غسل خود می بایست که مثل گذاردن نماز  
و غیره آن همه تیمم را هم جائز است پس میتواند که بیک تیمم چند فریضه بگذارد زیرا که حدیثی صحیح درین باب که برای هر فریضه تیمم جدید واجب است یا نه باشد  
انتهی رواة الدارقطني و البیهقي باسناد ضعیف جدا روایت کرده این حدیث را دارقطنی بسندی بسیار ضعیف زیر کبر روایت  
حسن بن عماره است و او ضعیف است و درین باب است از علی کرم الله وجهه و ابن عمر رضی الله عنه و هما ضعیفان و اثر ابن عمر واضح است  
مگر بقوت و مرسل است پس قائم نشود بدان حجت اصل اینست که او تعالی تر از اقام مقام آب گردانیده معلوم است که واجب نیست وضو آب مکرر از  
حدث فالتیمم مثله و باین رفته است جماعتی از اهل حدیث و غیر هم و مؤلا تقوم و میلا و چون تیمم مثل وضو آمد نواقض و سبب نیز همان  
نواقض وضو باشد چنانکه شوکانی رحمه الله گفته که هر که نواقض تیمم غیر نواقض وضو ثابت کرده پس آن مقبول نیست که دلیل ما اینست  
و لیلی که حجت باین قائم تواند شد پس واجب اقتضاست بر نواقض وضو است

### باب الحيض

حيض بمعنى سيلان مست میگویند حاض الوادی چون سیلان کرد آب وی و حوض نیز از دست و در شرع عبارت است از خونی که از رحم  
زن بر آید بی علت و ولادت و آنچه بعلت بر آید آنرا استحاضه گویند و آنچه بعد ولادت رود آنرا نفاس گویند و حیض بمعنی حیض آید حیض یکبار حاض  
که بر آن زن باشد و بفتح یکبار حیض آمدن و حکمت در پید کردن حیض تربیت اولاد است ازین جهت است که حامل حیض نمی آرد و آنچه فاضل می ماند  
از غذای که و بیرون می آید آن خون نفاس است بجز آن خون را که ماده حیض بود و خون میگرداند و این سبب کم است که مرضه حیض آرد و حاکم و غیر او  
از ابن عباس آورده اند که ابتدای حیض بر حوا بود بعد از مهبوط از جنین و در حدیث دیگر آمده که این چیزی است که نوشته است آنرا پروردگار بر او فرستاد  
آدم و نیز آمده که مردان و زنان بنی اسرائیل در مسجد جمع میشدند و نماز میکردند و مختلط می شدند پس فرستاد خدای تعالی بر زنان ایشان حیض  
و منع کرد ایشان را از در آمدن درون مسجد و در تطبیق این دو روایت گفته اند که بنات آدم منافات بانسانای بنی اسرائیل ندارد چه بنات آدم  
بی واسطه مادر نیست و الله اعلم و عمر عایشة رضي الله عنها ان فاطمة بنت ابي حبيش بدستیکه فاطمة دختر ابي حبيش  
و ضبط وی و اول باب نواقض گذشت کانت تستحيض بود که بسیار استحاضه میکرد و آن خونی است که روان میشود و از فرج  
زن در غیر هنگام وی پس آمد فاطمة نزد آنحضرت و گفت من نمی هستم که استحاضه میکنم پس پاک نمی شوم آیا ترک کنم نماز را فقال لها پس فرمود او را  
رسول الله صلى الله عليه وسلم ان دم الحيض دم اسود يعرف بدستیکه خون حیض خونی سیاه می باشد و شناخته  
میشود و ای می شناسد آنرا زنان فاذا كان ذلك بكسرات فامسك عن الصلوة پس هرگاه که باشد این خون حیض نگاه دار خود را  
از نماز فاذا كان الاخر فمستحيض و صلی پس هرگاه که باشد خون دیگر یعنی جز سیاه پس وضو کن و نماز گذار چنانکه حکم معذوران  
و درین حدیث رد مستحاضه است بسوی صفت دم که اگر سیاه است حیض است والا استحاضه است و قد قال الشافعي في حق المبتدأة و در نواقض  
گذشت که فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم کاین رگ است پس چون پیش آید حیض تو ترک کن نماز را و چون برگردد پس بشو از خود و خون را  
و این حدیث منافاتی وی نیست زیرا که قول می که خون حیض سیاه می باشد شناخته میشود و بیان وقت اقبال و اوجبار حیض است پس مستحاضه چون تمیز

کند ایام حیض خود را بصفت دم یا بآمدن وی در وقت عادت اگر مستاده است عمل نماید بعبادت خود و محتمل است که فاطمه معتاده باشد و مراد باین قول که پیش از حیض تو عادت وی بود یا غیر معتاده است پس مراد اقبال حیض وی بصفت بود و نیست مانع از اجتماع دو معرفت و حق وی حق غیری و استحاضه را احکام است از آنجمله آنکه جائز است طی او در حال جریان دم استحاضه نزد جاهلین و اگر وی بپنج ظاهر است در حکم نماز و روزه و غیره تا آنکه انقی الجاع و نیز حرام نیست جماع مگر بدلیل و بدلیل تحریم جماع نیامده این عباس فرمود بیاید او را زوج وی وقتی که نماز گذارد نماز اعظم یعنی چون او را با وجود روانی خون نماز جائز شد و برای وی طهارت شرط بود جماع هم جائز باشد و از آنجمله آنکه امر کرده شود باحتیاط و طهارت حدث و نجاست پس بشوید فرج خود قبل وضو قبل تیمم و بپوشد فرج را بپنبه یا پارچه جامه برای دفع نجاست و تقلیل وی پس اگر باین تدبیر هم خون بند نشود فرج را نکام کند بطریقی که در کتب مطوله معروف است و این واجب نیست بلکه اولی است از برای تقلیل نجاست بحسب قدرت پست و وضو کند و از آنجمله آنکه وضو کردن وی پیش از دخول وقت نماز حاجت نیست نزد جمهور زیرا که طهارت وی ضروری نیست و این تقدیم آن بر وقت حاجت رواه ابو داؤد و النسائی و صححه ابن حبان و الحاکم و استکرة ابو حاتم زیرا که از حدیث عدی بن ثابت عن ابیه عن جده است و جده وی شناخته نمی شود که کیست و تضعیف کرده است این حدیث را ابو داؤد و نیز و حسن اسماء بنت عمار بضم ممل و فتح میم و سکون تختیه آسماء خنثی زین جعفر بن ابی طالب است هجرت کرد همراه وی بحبشه و زایید برای او عبد الله بن جعفر را و محمد و عون را پس هجرت آورد به مدینه و چون شنید شد جعفر تزویج کرد او را ابو بکر صدیق رضی الله عنه و متولد شد از وی محمد بن ابی بکر و چون وفات کرد صدیق بنی گرفت او را علی بن ابی طالب و زایید برای وی یحیی و بود از خادمان و مخلصان فاطمه زهرا و این بی ثبوت رضی الله عنهم روایت کرده اند از وی جمعی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و عبد الله بن عباس و ابو موسی اشعری عند ابی داؤد نزد ابو داؤد و ابی داؤد که گفت اسماء گفتیم ای رسول خدا بدرستی که فاطمه بنت ابی جیش استحاضه کرده شده چنین و چنین یعنی مدت و در روز از پس نماز گذارده فرمود یعنی بطریق تعجب سبحان الله این از شیطان است و لتجلس فی مزلک می باید که بنشیند آن در مکن بکسر میم و سکون را و فتح کاف نام آوند کلان است که گرفته میشود و روی آب برای غسل و در نمایه گفته که شسته میشود در آن جامه و میم زاید است و این آوند خاص است مر زنان را فاذا رات صفرة فوق الماء پس چون بیند زروی بالای آب و این علامت آخر وقت طهر است چه شلوع آفتاب و آخر وقت طهر زردگون میشود بلکه در ابتدای وقت زوال تغییری بدان راه می یابد اگر چه ظاهر نیست و این غیر صفر است که در آخر وقت عصر می باشد مقصود آنست که چون وقت طهر آخر آید قله غسل الظهر و العصر غسلوا و اجدا پس باید که غسل کند مر طهر عصر را یک غسل و لغتسل للغرب والعشاء غسلوا واحدا و غسل کند از برای مغرب و عشاء یک غسل و این دو غسل شد برای چهار نماز و لغتسل للفجر غسلوا واحدا و غسل کند مر فجر را یک غسل و این غسل سوم است پس از این حدیث و حدیث حمه چنانکه بیاید معلوم شده که در هر روز و شب برای پنج نماز سه غسل بر آورده باشد جمعی از صحابه و تابعین بموجب اغتسال برای هر نماز رفته اند و جمهور عدم وجوب و گفته اند که رواست امر آنحضرت بغسل برای هر نماز ضعیف است و بین البیہقی ضعیفا و گفته اند منسوخ است بحدیث فاطمه بنت ابی جیش که وی وضو میکرد و برای هر نماز سه غسل گفته اند مگر آنکه نسخ محتاج معرفت متأخر است مندری گفته حدیث اسماء حسن است و جمع میان وی حدیث فاطمه باین طریق است که غسل مندوب که بعد بقرینه عدم امر فاطمه را بدان و اقتضای امر وی بوضو پس وضو واجب باشد و قد یجوز الشافعی الی هذا انتهى و تنق حنا قبا بین ذلك و وضو کند در میان آن غسلها یعنی برای عصر در صورت غسل برای ظهر و عصر و برای عشاء در صورت غسل برای مغرب و عشاء

این چنین گفته است شیخ ابن حجر در شرح و در حاشی آن نوشته که مراد از غسل در وقت و در وقتیکه در میان این نمازهاست اگر خواهی که نفل بگذارد و وضو کند و وقت کرده است این حدیث را احمد و گفت ابو داود و روایت کرده است مجاهد از ابن عباس رضی الله عنه که هرگاه سخت آمد و دشوار شد بران زن غسل برای هر نماز حکم کرد و آنحضرت که حج کند میان دو نماز بیک غسل انتهی سیدی و والدی قدس سره نوشته که در لغت بافتسال خلاف است میان ایام بنا بر اختلاف احادیث مذکور بنابر ابن عمر و بن زبیر و عطابن ابی رباح و جوب غسل است برای هر یک نماز و مروی است از علی و عباس و عائشه که هر روز یک غسل را در وقت این مسیّب و حسن نیست که غسل کند از نماز تا نماز ظهر همیشه و تنویب کرده است ابو داود و در سنن خود برای این همه اصول و هر یکی را با بی علمی و نوشته و رفته اند جمهور باینکه واجب نیست بروی غسل مگر وقت اقبال ظهر زیرا که اصل عدم و جوب است و صحیح نشده است امر کردن بآن چیزیکه بار و برین حد که اذا برت فاغسل عنک الدم و صلی انتهی و غیره. حصة بفتح حاء می حمل و سکون ییم بدنت بحشش به تقدیم جیم مفتوحه بر حاء می حمله آنکه و بنابر معجمه خواهر ارم المومنین زینب بنت جحش است تحت شعب بن عمیر بود و چون وی شهید شد تزوج طلحه بن عبد الله آمد قالت کنت استسقی حیضه کثیره شد بدنه گفت حمنه بودم من که استحاضه میکردم بسیار سخت استحاضه و در سنن ابو داود بیان کثرت آمده که گفت میرز بن خنفر فائیت الشیعی پس آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم استفتیه تا طلب فتوی کنم او را و خبر دهم از حال خود پس باقم آنحضرت را و عاده اخت خود زینب دختر جحش پس گفتم چه میفرمائی مراد حکم این استحاضه که تحقیق منع کرد مرا نماز و روزه را فرمود بیان کنم مترابره پنجاه که آن می برد خون را گفت آن خون زیاده ازین است فرمود پس بجام کن فرج خود را گفت ازین هم بیشتر است فرمود بگیر جامه را گفت ازین هم بیشتر نیست مگر آنکه میریزم خون را در تختی سخت فرمود اینک حکم میکنم ترا بدو چیز هر کدام را که بگویی کفایت کند ترا آن یک چیز از دیگر و اگر قوی شوی بر هر دو چیز پس تو داناتری قال فرمود او را انما هی رکضة من رکضات الشیطان نیست این علتی که رسیده است یعنی استحاضه باین خط و حیرت که افتاده تو در آن مگر رکضة از شیطان یعنی اضرار و فساد شیطان و تبیس و تحلیط کردن وی بر تو در امر دین تو از طهارت و نماز تو تا آنکه فراموش کنی عادت تو پس گو یا رکضة ایست از وی و اصل رکض دفع و هتایتیدن پا و زدن بدان و بر انگشتن سب برای دوانیدن و نیست این منافی آنچه گذشت که آن گوی هست که عاذلش خواهند زیرا که می توان گفت که شیطان همان رگ را که زد تا آنکه روان گردید و آنهمین است که رکض وی حقیقه است چیست مانع از حمل وی بر حقیقت و از اینجا معلوم میشود که شیطان را در بدن آدمی نیز تصرفی هست که بعلتها اگر قاری گرداند که بسبب آن از عبادت پروردگار باز سیرد بعد از آن بیان آن دو امر میکند و میفرماید فتیحه بفتح تا و حاء و یای مشدده ستة ایا حرو سبعة ایا حرو پس حائض شو یعنی التزام احکام حیض کن در آن و ترک فعلی و صلو و صوم شش روز یا هفت روز از آنچه موافق باشد ترا از عادت زنان که مائل و مشارک اند در سن و قرابت و مزاج یا تخیر گردانید و ارمیان یکی ازین دو عدد از جهت بودن آنها متعارف و غالب در عادت زنان و توانند که برای شک بود و آنحضرت یکی ازین دو عدد ذکر کرده باشد و در سبب گفته کلامه و نه برای شک است و نه برای تخمین بلکه برای اعلام این معنی است که زنان را یکی ازین دو عدد می باشد انتهی و در لامل الاحکام از نو وی آورده که نیست این حکم به وجه تخمین بلکه باعتبار حال زنان قبیل است پس اگر عادت آنها شش روز باشد وی نیز شش روز را حیض گیرد و اگر عادت آنها هفت روز باشد هفت روز حیض کند و اشاره کرد بهیوی این خطابی و گفته بحمل که این زن را عادتش باشد لیکن فراموش کرده و نمی در یاد بد که شش روز بود یا هفت روز پس حکم فرمود او را که تحریر کند و اجتهاد نماید و بنا کند کار خود را بر تحقیق یکی ازین دو عدد انتهی و غرض که فرمود حائض شوشش روز یا هفت روز و علم خدا اشعرا غنسله فاذا استنقأت فصلی بستر غسل کن بعد از گذشتن این مدت چنانکه زنان بعد از انقضای حیض میکنند پس گاه که پاکیزه شدنی مقبوض

پس گذار نماز اربعه وعش بن بست و چهار روز اگر مدت حیض شش روز اعتبار کنی او ثلثة وعش بن بست و سه روز تقریر کن  
ایام حیض هفت روز قرار می و صومی و صلی و روزه و نماز گذار از فریضه و تطوع هر چه غلبی فان ذلك یجوز یك و كذلك فافعل  
پس بدستیکه آن کفایت میکند ترا و همچنین میکن در هر ماه آینده شش روز یا هفت روز خود را حائض گهر و احکام حیض بر خود جاری کن و بست و چهار  
روز یا بست و سه روز یا بکن و روزه و اگر حائض النساء چنانکه حیض میکنند زنان و در سن ابوداود و زیاده کرده و چنانکه پاک می شوند  
ایشان در وقت حیض خود و طهر خود و در وی روزه است بسوی غالب احوال زنان بعد از آن بیان امر ثانی ازین و امر کرده و فرمود فان قویست  
على ان تؤخر بن الظهر پس اگر قدرت داری در ایام استحا صند بعد از گذشتن ایام حیض بر تاخیر کردن نماز از وقت و در روزی اشعارت  
بعدم و وجوب غسل بر وی زیرا که واجب همان وضو است برای هر نماز بعد از غسل از حیض و در شش یا هفت روز غسل مندوب است و تعجلی العصر  
و شتابی کردن عصر و گذاردن آن در اول وقت و این لفظ ابوداود است و مراد تاخیر نماز است یعنی بگذارد آنرا در آخر وقت و جمع صوری کند  
میان هر دو نماز شمر لغسله حين تطهر یعنی بپوشد یک غسل کنی میان این هر دو نماز که ظهر و عصر است وقتی که پاک شوی و این لفظ در سنن  
ابوداود نیست بلکه لفظ وی این است فتغسلین فجمعین بین الصلواتین الظهر والعصر یعنی جمع صوری که اعرفت و تصلین الظهر والعصر جمعاً  
و نماز گذاری نماز ظهر و عصر هر دو نیست این لفظ ابوداود و کما عرفت شمر تؤخر بن المغرب والعشاء پست تاخیر کنی مغرب و عشاء را و این  
لفظ را و تبیل گرفته گرد و نسخ بلوغ المرام موجود است و این تاخیر و احتمال دارد و یکی آنکه بعد از گذشتن وقت بگذارد و وقت عصر و عشاء چنانکه  
جمع میکند و سافری و شب فسخی جمع تاخیر چنانکه از کلام طبعی معلوم میگردد و یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر و عشاء بر آن وجه که حقیقه تاویل میکنند  
جمع مسافرا و آنرا جمع صوری می نامند چنانکه شیخ ابن حجر بدان تصریح کرده و محال این امر ثانی آنست که هر روز غسل کنی یکی برای ظهر و عصر  
و دیگر برای مغرب و عشاء و غسل بگیر برای فجر و دوم آنکه برای هر نماز غسل کند چنانچه قولی ای ان قویست علی ان تؤخر الظهر اشارت است بدان  
زیرا که ازین عبارت عجزی باز غسل کردن برای هر نماز مفهوم میشود و این مذهب علی و ابن مسعود و ابن زبیر و جماعه از تابعین است و همچنین گفته  
این مذهب شب و الیقین است و بزم مذهب ابن عباس جمع است بین الصلواتین بغسل و این شبهه است باین حدیث که در وی تمسیر و تسهیل  
نسبت بغسل برای هر نماز شمر لغسلین و جمع بین بین الصلواتین پست تاخیر کنی مغرب و عشاء را پست غسل براری و جمع کنی میان  
و نماز فافعل پس بکن این دو غسل را و این جمع را میان این دو نماز و لغسلین مع الصبح و تصلین و اگر قوت داری  
که یک غسل بگیر کنی با نماز صبح و نماز گذاری پس بکن آنرا و بگذارد نماز فجر را و روزه و اگر قدرت داری بر آنچه ذکر کرده شد و حال فرمود  
هو اعجب الامور علی این غسل کردن بوجه مذکور خوش آینه ترست نزد من از امر دیگر که غسل است برای هر نماز چنانکه عادت است  
و تسهیل و تمسیر را مست ظاهر آنست که این از کلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس در حکم فروع باشد مگر آنکه ابوداود گفته رواه عمر بن عقیل  
نقال قتال حننه هذا اعجب الامور الی ثم فعله من قول النبی صلی الله علیه و سلم و درین صورت در حکم موقوف باشد و اه الخسة الا النسائی  
یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و صححه الترمذی و حسنه البخاری مندری در مختصر السنن گفته خطابی گفت بعضی علماء ترک  
کردن قول باین حدیث زیرا که ابن عقیل را وی اولی بنی ناک است و ابو بکر بیعتی گفته متفرد است بدان عبدالله محمد بن عقیل و او مختلف نیست در احتیاج  
و روایت کرده است این را ابن ماجه و ترمذی گفت ترمذی در حدیث حسن صحیح و گفت پسیدم محمد یعنی بخاری را ازین حدیث پس گفت هو حدیث  
حسن و گفت احمد و حدیث حسن صحیح و ازینجا معلوم شد که قول باین که این حدیث صحیح نیست غیر صحیح است زیرا که ایضاً مذکورین نصیح وی کرده اند



و نیز معلوم شد که صنفانین حدیث را از غیر لفظ ابو داود آورده از الفاظ یکی از خمسة چنانکه تنبیه کردیم بران و درین حدیث دلیل است بر اجماع جمع و نماز در وقت یکی از ان هر دو بعد از آنکه اگر می عذر سبح باشد مستحاضه اولی ترست بآن حال آنکه برای می سبح نکرده اند بلکه امر متو و ندانند و بنا بر این بتوفیق کما عرفت و عمره عایشه رضي الله عنها ان ام حبیبه بنت شهاب بن عبدالمطلب و حضرت حمزه مشهور است بکفایت خود و گفته اند که نامش حبیبه است و کنیت وی ام حبیب است بغير ما قاله الواقدي و تبعه المزني و رحمه الدارقطني و مشهور در روایات صحیح ام حبیبه است با ثبات تا و بود زیر عبد الرحمن بن عوف که ذاتی الفتح و تصنف در تلخیص گفتند و از غرائب است انچه سبط از شیخ خود محمد بن حجاج حکایت کرده که نام ام حبیبه نیز زینب بود اما بر زینب که زوجه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نام غالب آمد و بر ام حبیبه کنیت و مراد از این تصویب تصحیح چیزی است که در موطا وارد شده که زینب بنت محسن زیر عبد الرحمن بن عوف بود و انتی در تصحیف گفته قاضی عیاض در شارق الانوار گفته که ذکر زینب درین حدیث و هم است و زینب بنت جحش هیچگاه در کجای عبد الرحمن بن عوف نبود و آنکه در کجای وی بود ام حبیبه بنت محسن است خواه زینب و را حدیث دیگر ذکر کرده شد که حمزه بنت محسن مستحاضه شده بود در عهد آنحضرت پس بعضی گفته اند که ام حبیبه حمزه هر دو برض استحاضه مبتلا شده بودند و الله اعلم انتی گویم گفته اند که زینب نیز صواب است زیرا که نام خواهر وی ام المومنین در اصل بزه بودند زینب آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا تغییر کرد و بنام خواهرش خواند بسبب آنکه خواهر وی مشهور بکنیت شده بود و یونس ابن مهب گفته که جحش راسته دختر بود یکی زینب نام داشت و دیگر حمزه زوجه طلحه و دیگر ام حبیبه و همه استحاضه می شدند و ذکر کرد بخاری انچه دلالت دارد بر آنکه بعضی اصحاب المومنین استحاضه بودند پس اگر صحیح شود که بر ستم استحاضه میکردند پس آن زینب باشد و علما شمار کرده اند از زنان استحاضه عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایس سید شمار ایشان بده زن و الله تعالی اعلم شکست الی رسول الله حکایت کرد ام حبیبه بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم الذخر عن استحاضه را در تصحیف گفته تحقیق آنست که استحاضه و حیض هر دو از یک محل است لیکن حیض موافق عادت ناست و بر طریق که خدای تعالی برای بنده گان خود جبلت ساخته است و استحاضه خلاف عادت است حاصل شده از زنان بر طوب و فساد و نوعیه و دم پس کنایت کرده شد از فساد و نوعیه تصدع عروق انتی کما تقدم فقال امکنی قدر ما کانت تحب سأك حبضتک شرا غتسلی فرمود توقف کن آنقدر مدت که حبس میکنی و ترا حیض تو پستتر غسل بدار و نماز گذار و کانت تغتسل لکل صلوٰه و بود ام حبیبه که غسل میکرد برای هر نماز یعنی بدون امر کردن آنحضرت او را بغسل که ذاتی سبیل شافعی گفته این غسل کردن او بطریق تطوع بود و باین رفته اند جمهور و گفته اند که نیست واجب بر مستحاضه غسل کردن برای هر نماز مگر تحیره و لیکن بروی نیز واجب همان وضو است که ذاتی فتح الباری شوکانی در شرح مختصر خود گفته در هیچ حدیث صحیح نیامده که غسل برای هر نماز یا برای هر دو نماز یا هر روز واجب است بلکه انچه صحیح شده آنست که وقت انقضای ایام حیض معناه یا مدتی که قائم مقام اوست از تمیز و غیره بقرآن غسل کند چنانکه صحیحین از حدیث عایشه آمده باین لفظ که چون بیاید حیض یک کن نماز را و هرگاه که بروی پیشش از خود خون را و نماز بگذارد انچه در سلم آمده که ام حبیبه برای هر نماز غسل میکرد آن حجت نیست زیرا که وی این کار را نه پیش نفس خود میکرد و آنحضرت او را این حکم نفرموده بود بلکه ارشاد آنحضرت در حق و س این بود که بقدر انچه حبس کند ترا حیض تو توقف کن باز غسل بدار و این دلیل است بر غسل بعد از انقضای زمانه حیض و این همان غسل است که بعد از او بار حیض می باشد و ثابت نمی شود ازین عبارت غسل برای هر نماز و در طریقی که غسل برای هر نماز آمده بمثل آن حجت قائم نمی شود خصوصاً وقت معارض اقتادان با حدیث صحیح و آورده درین باب و نیز در غسل برای هر نماز مشقت بزرگ است بر زنان و اینها حکم عقل و کم دین اند و شریعت مطهره سخته سخته است و حق تعالی گفته مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ط وَ اتَّقُوا اللَّهَ مَا كُنْتُمْ تَطَعُونَ انتی



و دیگر تا طهرست در آن و از حدیث سابق معلوم شد که استمتاع از حائض جز اندرون فرج یعنی وطی جائزست و این خبر سبب امام احمد و ابو یوسف و محمد و بعضی اصحاب شافعیست و گفته اند که گوید یا در آخر عمر توسع و ترخیص کرده اند و جز وطی هر چه باشد تجویز نموده اند اما مشک نیست که احتیاط و احتراک در قول ابی حنیفه است و گویانی گفته که شافعی راسته مذہب است و صحیح آنست که حرام است و دوم آنست که مکروه است بکراهت تنزیہی و مختار اینست سوم آنست که اگر شخصی باشد که ضبط نفس خود از فرج نواند کرد و وثوق تمام داشته باشد یا بهمت ضعیف شهوت یا بسبب قلت وضع جائزست و لاند و بخط سیدی المدنی قدس سره یافتیم که استمتاع با عدای فطری مذہب ثوری و اوزاعی و احمد و اسحق و ابو ثور و داؤد و محمد بن حسن و ابن منذرست و اختاره النوری فی شرح المہذب و حرث استمتاع باین السرة و الرکبة مذہب شافعی و مالک ابو حنیفه و ابو یوسف لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم لک ما فوق الازار انتہی و در سبل گفته استمتاع باین الرکبة و النقرة در غیر فرج نزد بعضی جائزست و حجت وی اصنعوا کل شیء الا الکلیح و غنوم این حدیثست و نزد بعضی مکروه و نزد بعضی حرام و الاول اولی اللہ لیس و اگر جماع کند و وی حائض باشد آثم شود و باجماع و واجب نیست بروی چیزی و گفته اند که واجبست بروی صدقه بخدیش آئینہ انتہی متفق علیہ و عمر بن عباس رضی اللہ عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی الذی یاتی امرائک و هی حائض روایتست از ابن عباس از آنحضرت در حق کسی که می آید و جماع میکند زن خود را و حال آنکه آن زن در حالت حیضست قال یتصدق بدينار و نصف دينار و قد صدق کند یک دینار یا نیم دینار که حسب یارمانزدیک بیک روپیہ شدن آن می باشد و بعضی عتق رقبة گفته اند بر قیاس جامع در نهار رمضان و به قال آن و سعید و جوبا و گفت خطابی نیست بروی هیچ نزد اکثر اہل علم و زعم کرده اند که این حدیث مرسل با موقوفست و طبیی گفته اکثر بر آنند که کفاره آن استغفارست و بس شافعی و اصحاب ابی حنیفه برین اند و در تفسیر گفته در روایتیست که چون رسید مرد بزنی در اول دم و دوم آنحضرت پس یک دینار و اگر رسید او را در انقطاع دم و دوم حضرت پس نصف دینارست و در روایتیست که چون رسید او را در دم پس یک دینارست و چون رسید در انقطاع دم نیم دینارست و رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجہ و رواه الدارمی ایضا و صحیحہ الحاکم و ابن القطان و ابن قیم العین و ریح غیرهما و قفہ علی بن عباس رضی اللہ عنہ و درین حدیث روایتهاست این یکی از آنست و رجال می در صحیح اند و معذلک روایتش مضطربست شافعی گفته اگر این حدیث ثابت می بود البتہ اخذ میکردم بآن متصنف گفته اضطراب در سناد و متن این حدیث بسیارست و گفت ابن عبد البر حجت کسی که کفاره را واجب نگفته اضطراب این حدیثست و بدستیکه دمبر بر اوست و واجب نیست اینکه ثابت کرده شود و روی چیزی برای مسکین و غیر او مگر بدلیلی که مرفع باشد از آن و مطلق نبود در آن درین سلسله معدومست انتہی گویم هر که این حدیث را صحیح گفته همچو ابن القطان پس بدستیکه اسحاق نظر کرد و در تصحیح وی و جواب او از طرق طعن در آن اقراہ ابن قتیب و قواہ فی کتابہ الامام و صوبہ المصنف پس نیست او را عذر و عمل کردن بر آن و اما کسی که نزد وی صحیح نشده همچو ابن عبد البر و شافعی پس اصل بر آن نیست پس قائم نشود بآن حجت بر رفع برات و کفاره قول احمد و اسحقست و ابن المبارک گفته که استغفار کند نیست کفاره بروی باین رفته اند سعید بن جبیر و ابی نعیم و . . . ابی سعید بالخدری رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایضا **فمن لم یصل و لم یصم فرسود یا نیست اینکه هر گاه حیض کند زن نماز نمیکند و روزہ نمیدارد و این معصیہ** اما روزہ را قضا کند چنانچه در حدیث عایشہ است باین لفظ که امر کرده می شویم بقضای روزہ نہ بقضای نماز و این در صحیحین و غیر جماعت و ابن منذر و نووی غیر باجماع مسلمین نقل کرده اند بر آن عدم دخول می در مسجد باین حدیثست که لا یحل المسجد لحائض و لا یحل ما عدم خلوات وی قرآن را

پس بحديث ابن عمر بن حزم است و این هر دو حدیث منع شواهد خود گذشت نیست این احادیث قاصداً از آنست و اگر چه بر وجه تحریم هر سند نیز که غالی نیست  
از مقال و دلائل الفاظ آنها غیر صریح است در تحریم متفق علیه تمام حدیث اینست و ذلک من نقصان اینها یعنی این نماز و روزه نکردن از نقصان  
وین زنان است و روایت کرده است این حدیث را مسلم از ابن عمر و لفظ وی اینست یکث اللیالی ما یصله و یفطر فی شهر رمضان فمذا نقصان نه یلوهن  
عائشة رضي الله عنه قالت لما جئت ما كنت عابثة ثم رآه أکرم ما یبني ورسال حجة الوداع و هو ی احرام بستره بود همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم  
سرفت سرف را که موضعی است میان مکه و مدینه و آنجا قبر ابراهیم الخلیل علیه السلام است و سرف بین مکه و مدینه و کسرا غیر منصرف است بنا بر علیت و تانیث  
حضت حیض کردم فقال النبي پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم افعی ما یفعل الحاج کمن انچه می کنند حاجیان  
غیر آن لا تطوی بالبیت حتی تطهری جز آنکه طواف کنی بخانه کعبه تا آنکه پاک شوی و این حکم برای آنست که حائض را در این سجده طواف  
نیست و هم صحیحین است از حدیث عائشة از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که حائض لو اکتد جمع مناسک را سوا طواف آخره و در وی خود را بپوشیده  
با سند صحیح من حدیث ابن عمر متفق علیه و در بخا و دلیل است بر آنکه صحیح است از حائض جملة افعال حج جز طواف بیت و هو جمع علیه و احتکات  
کرده اند و علت می نزدیک بعضی منع دخول مسجد است که تقدم و نزد بعضی طهارت شرط است برای آن و اما در کثرت طواف پس معلوم است که هیچ نیستند  
نیز که مرتباً در طواف و طهارت فی حدیث طواف قبل که در صفت حج است و **و حکم** معافی رضي الله عنه یعنی هم و عین جمله خفیه  
و در آخر ذوال حجه وی ابو عبد الرحمن بن جبل انصاری خزرجی است یکی از این فقهاء کس است که در عقبه انصار حاضر بود و حاضر شد در دیگر مشایخ  
فرستاد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی مین قاضی و معلم آنجا گردانیده و قبض صدقات را از اعمال من بوی سپرده و بود و از اجل صحابه و علمای ایشان  
و حضرت عمر او را عامل شام کرده بود و بعد از بی عید پس مرد و طاعون عمواس در سنه عشره و قیل سبع عشره و عثمان و عثمان بن سنان روایت کرده اند از  
عمر و ابن عمر و ابن عباس و خلق بسیار جز ایشان و نزد بعضی مسلمان شد بعمه پسر شده سالکی انه سال النبي پس رسید معاذ رسول خدا صلی الله علیه  
و سلم ما یحل للرجل من امراته و هی حائض چه چیز حلال است مرد را از زن خود در حالتی که وی حائض است فقال ما فوق الا زار  
فرمود حلال است چیزی که بالای ازار است این بگوید نه با ما ابو حنیفه است و سبیل گفته در وی دلیل است بر تحریم مباشرت محل ازار و آن مابین السرة  
والکعبه است و حدیث اصغوا کل شیء الا الکحل معارض این حدیث است و آن اصح است ازین فتوا جمع منه و اگر ضم می شود و مصنف آنرا اولی تر است بود  
و گذشت کلام در وی و در حدیث عائشة که کان یمر فی فاتر انتهى رواه ابو داود و وضعفه یعنی گفت لیس بالقوی و در سندش بقیه است  
روایت میکند از سعید بن عبد الله الاعطش در تخفیف گفته متابعت کرده شد بقیه باقی ماند به حالت حال سعید و این شناسیم هیچ یکی را که توشیح کرده باشد  
او را و نیز عبد الرحمن بن عائذ را وی این حدیث است از معاذ و گفت ابو حاتم که روایت می از علی مرسل است چون حالش این باشد روایت او از معاذ شد  
باشد در رسال و درین باب است از حزام بن حکیم عن عمه زید ابو داود و اتمی و روایت درین مر این حدیث را باین لفظ است که ما یحل من امراتی و هی حائض  
قال ما فوق الا زار و الخف عن کل فضل یعنی پارسائی نمودن و باز استادان از ان فاضل تر است از ترس آنکه مبادا در حرام افتند اما آنحضرت ازین حکم  
مأمون است لیکن محلی گفته اسنادش قوی نیست و محمد بن حزم گفته لا یصح و در روایتی از حدیث زید بن اسلم آمده که مردی پسید آنحضرت را چنانکه  
مرا از زن خود و او حائض است فرمود استوار مندی بروی ازار او بستر کا تو یا غلامی او است رواه مالک و احمد و مسلم و **و حکم** اصله  
رضي الله عنها قالت كانت النفساء تقعد على عهد النبي صلى الله عليه وسلم بعد نفاسها أربعين يوماً  
بود زن نفاس کننده می نشست بر ناله رسول خدا صلی الله علیه وسلم چهل روز و در وی دلیل است بر آنکه اکثر نفاس چهل روز است و این فتنه اندر هر وقتها

و گفته اند که اگر نفس شصت روز است یا هفتاد روز یا پنجاه روز و گفته اند که بست چند روز و حق همان اول است و نیست حد برای قیل آن زیرا که درین باب حدیثی وارد نیست پس ما امیکه باقی است زن نفاس است پس اگر دم پیش از چهل روز منقطع شود حکم نفاس نیز منقطع گردد و اگر تجاوز کند از چهل روز حکم و حکم استقاضه باشد و نفاس مانند حیض است در تحریم و علی و ترک نماز و روزه نیست خلاف در آن همچنین نیست حد برای حیض بسبب عدم درود و دلیل آن بر تقدیم وی در مصفی گفته شافعی استقر کرده است که اقل سن حیض نسیس است و اقل مدت او یک شبانه روز و اکثر او پانزده شبانه روز و اقل طهر در میان دو حیض پانزده روز است و این همه استقرای شافعی است و دلیل قوی درین باب یافته نمی شود و انتهی رواه الخمسة الا النسائي یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و حاکم و الراظنی و الحاکم من حدیث ابی سهل کثیر بن زیاد الحارثی عن مته الازدیه و اورا الفاظ است و زیاده کرد در آن که ما ظلمایک و می روای خود را بوری و زعفران و توشیح کرد ابو سهل را بخاری ابن معین و ضعف ابن حبان و مسند مجهول بحال است گفت و ارقطی قائم نمی شود بوی حجت و گفت ابن القطان شناخته نمی شود حال او و اللفظ لا بی داود و این لفظ که مذکور شد مراد او در است ندیکر آن را و فی لفظه و لفظی ابی داود است یعنی از حدیث ام سلمه و له و یا مرها التبی و حکم نکرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفاسا بقصصاء صلوة النفاس بقضای نماز زمانه نفاس و این جمع علیه است همچو حیض ملاخلاف و شاید که خوارج درین مسأله مخالف اند چنانکه در حیض زیرا که نزد ایشان انقضای قضای نماز واجب است و زه امام شوکانی گفته نیست اختلاف ابن کلاب النارق و در اجماع مسلمین انتهی و صححه الحاکم و جماعتی تضعیف آن نموده و وی گوید قول جماعتی از فقهاء آنست که این حدیث ضعیف مردود است و لیکن او را شایسته است نزد ابن ماجه از حدیث الشریک ان النبی صلی الله علیه و سلم وقت للنساء ان یعین یوما الا ان تری الطهر قبل فلوک حاکم راست از حدیث عثمان بن ابی العاص وقت رسول الله صلی الله علیه و سلم للنساء فی نفاسهن اربعین یوما و بعضی این احادیث محاضره است و دال است بر آن که دم خارج عقب ولادت حکم وی ستم است تا چهل روز بازماند در آن روز باز از صوم و صلوة و اگر چه این حدیث تصریح بر آن نکرد و لیکن از غیر وی استفاد شده و حدیث الشریک افاده کرده که چون طهر پیش از آن بمید طاهر است و نیست حد برای قیل وی که مقدم

## کتاب الصلوة

صلوة و لغت بمعنی و ما و رحمت و استغفار آمده و نماز را صلوة از این جهت گفته اند که شش است برین سحانی و حلی بمعنی بریان کردن گوشت و تصنیف سوختن آن باتش و نیز صلی نرم کردن چوب را است گردانیدن بی باتش آمده است این بمعنی نیز مناسب است بحقیقت نماز گوید که نفس صلی را باتش مجاهده میگرد و گناهای او را میسوزد و راست میکند او را از اعوجاج که طبیعت است و اصوب چه اول است و مراد کتاب الصلوة فرضیت نماز پنجگانه است بلوقات آن چه کتب بمعنی فرض آید چنانکه کتب علیکم الصلوة و نماز بدارد و نیت در حالت سلام و عقل و بلوغ و پاکیزگی از حیض و نفاس فرض میشود و لهذا این کتاب را بعد از کتاب الطهارت نوشتن رسم است

## باب المواقیف

مواقیف جمع میقات است و میقات وقت معین را گویند قال ابن الهمام و مراد درینجا اوقات حدیثه صلوات خمس است هرگاه که نماز پنجگانه در شب معراج فرض شد بر جمیع این روزی برای تعیین اوقات می فرود آمد و با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در روز پیاپی نماز گذارد و اوقات را معین نمود چنانکه باید پس تقدیر اوقات خمس برای نماز با حکم شارع است عقل و در روایات آن مستقل نیست و لیکن بعضی معانی و حکمتها در آن میتوان یافت که مناسب باشد بکثرت فی المحبة البالغه و غیره **ع** عبد الله بن عمر و ان التبی صلی الله علیه و سلم قال وقت الظهر اذا زالت الشمس و وقت نماز پیشین وقتی است که زوال یافت آفتاب بسوی مغرب همین است آن دلوک که در قول می تعالی است اقم الصلوة لیل لؤلؤ الشمس یعنی براین نماز را هنگام میل کردن آفتاب از میانه آسمان بجانب مغرب که آنرا وقت طالع گویند اول وقت نیست و ابتداء بیان وقت ظهر بجهت آن است



که وی اول نمازی است که جماعت گذارده شده بآمدن جبرئیل علیه السلام نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای تعلیم اوقات نماز و باین جهت اورا صلوة الاول  
گویند و نماز پیشین خوانند و آخر وقت ظهر این است که و کان ظل الرجل کطولہ و بگرد و سایه شخص مقدار درازی می و رازی فی نزول کعبه  
از سایه که در وقت وال باشد چه هر چیز را در اکثر بلاد که آفتاب بسمت الراس نمیرسد مقداری از سایه می باشد و رازی این سایه تا وقتی که سایه مثل آن چیز گردد  
وقت پیشین است و ذکر رجل درین حدیث تمثیل است والا آخر وی همان مصیطل شی مثل است ما لم یحضر العصر ما لم یحضر العصر  
و در نیاید وقت وی بگشتن سایه مثل آن مقصود آنحضرت از ذکر این کلام تقریر و تاکید است در وی دلیل است بر آنکه میان ظهر و عصر وقت مشترک نیست  
و این باب امام مالک نسبت کرده اند پس سیدین سایه باین حد انتهائی وقت ظهر و ابتدای وقت عصر است و در سبیل گفته چون سایه بیک مثل رسید اول وقت عصر  
شد ولیکن مشارک است ظهر و قدریکه وسعت چهار رکعت داشته باشد زیرا که آن وقت است چنانکه حدیث جبرئیل علیه السلام افاده آن میکند  
چون وی با آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظهر و زوال بعد زوال گذارد و عصر نزدیک مصیطل شی مثل او و روز ثانی ظهر و وقت گردیدن سایه شی بیک  
گذارده و وقتی که در آن نماز عصر گذارده بود و زوال پس لالت کرد بر آنکه این وقتی است که ظهر و عصر در آن شریک اند و در وی خلاف است  
حجت مثبت همین است که شنیدی کسی که نفی آن کرده تاویل میکند گذاردن جبرئیل را با آنحضرت نماز ظهر را در روز ثانی حین خیر و وقت ظل شی مثل آن و میگوید  
وی آنست که فارغ شد از نماز ظهر درین وقت این بعد است و وقت العصر ما لم یحضر الشمس و وقت نماز عصر که نماز دیگر است ابتدای تن  
سایه مثل درازی شخص است ما دام که زرد نشده است آفتاب این وقت اختیار است و وقت جواز تا وقت غروب است و ما لم یحضر الشمس نزد بعضی تغییر فرض  
آفتاب است چنانکه چشم در دیدن او خیره گردد و نزد بعضی تغییر شعاع آفتاب است که بر دیوار با افاده است چنانکه بایده و سبیل گفته بعد از صفر اوقات  
او نیست بلکه وقت قضا است کما قال ابو حنیفه و گفته اند وقت او است تا بقیة رکعت بدلیل این حدیث که هر که دریافت یک رکعت از عصر قبل آنکه غایب  
شود و آفتاب پس تحقیق دریافت عصر را و شیخ در ترجمه گفته مذہب یمنی ثلثه و ابو یوسف و محمد و زفر و جز ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایه شخص  
بمثل قاست می بعد از وی وقت عصر است بدلیل ایشان است بر روایتی از امام ابو حنیفه نیز چنین است بعضی گفته اند که فتوی و مشهور از مذہب یمنی  
آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است بثلثین و دلیل ایشان در هر یک آنکه حدیث انیر و ابانظر و لالت و از جبرئیل علیه السلام و اشد حلیت در دیار ایشان  
وقت رسیدن سایه مثل است پس در حدیثین تعارض آمده و احتیاط در آنست که وقت بشک در نگردد و گفته اند که مختار آنست که نماز مثل نگردد  
و عصر پیش از مثلین نکنند و الله اعلم انتهى گویم سند مثلین در عصر از احادیث پیدانست پس ارجح و اقوی گذاردن نماز ظهر نزد زوال و عصر نزدیک  
مثل باشد سبب موافقت این قول با تعلیم جبرئیل علیه السلام و با ظاهر حدیث باب باند مذہب یمنی ثلثه مع صاحبین و وقت صلوة المغرب  
ما لم یغرب الشفق و وقت نماز شام از غروب آفتاب است تا آنکه غاب نشده است شفق و این لفظ شجین است و در لفظی از غروب آمده ابن القیم  
در اعلام المتعین گفته درین حدیث دلالت است بر امتداد وقت مغرب تا سقوط شمس و همین است سنت ثابته صریحه محکم درین باب تمویذ است روایت سلم  
از حدیث ابن عمر و باین لفظ وقت المغرب ما لم یسقط ثورا لشفق و هم در صحیح است از حدیث ابی موسی باین لفظ ثم اخر المغرب حتی کان عند سقوط الشفق  
و این متاخر است از حدیث جبرئیل که در مک بود و این قول است و آن فعل و این لالت میکند بر جواز آن بر استحباب این در صحیح است و آن در سنن  
و این موافق قول آنحضرت است صلی الله علیه و سلم که وقت هر نماز مادامی است که داخل نشد وقت نمازی که بعد است و مخصوص است فجر ازین حکم باجاء  
پس نماز باینکه سوای است و داخل است در عموم وی نیست لالت فعل مکرر استحباب پس معارض نشود عام را و نه خاص را انتهى و در حجة الله الباقی گفته  
آخر وقت مغرب تا قبل غروب شفق آخر است و در نیست که جبرئیل علیه السلام روز دوم نماز مغرب را اندکی بتاخیر گذارده باشد تا بقصر وقت مغرب

پس راوی گمان کرد که نماز مغرب در هر روز و در یک وقت گذارده و این گمان باین عالم خطا و اجتهاد است با بیان غایت قلت است و الله اعلم گویم  
این احتمال هر چند دور باشد اما محتاج دلیل است و آنچه از سنت صریح ثابت شده استماع وقت مغرب است قمران و وقت صلوة العشاء المکتمه  
اللیل الاوسط و وقت نماز خفتن از غیر بیت شفق است تا نیم شب بی زیادت و نقصان و در سبیل گفته مراد با وسط اول است و ثانی گفته مراد مقدار  
نیم شب متوسط است یعنی مقدار معتدل در روزه کوتاه و قول اول ظاهر تر است چه نصف شب معتدل شش ساعت است پس شش ساعت تاخیر باید کرد  
و این ثلث از کوتاه ترین شبها میشود و ثلث شب از ترین شبها و عکس این اولی النسب است و بر تقدیر این حد و وقت مختار است و وقت جواز تا قبل طلوع  
فجر است انتهی لیکن تا صبح بگرا هست تحریری است نزد امام اعظم و مختار جهود قول اول است و در سبیل گفته در حدیث تحدید آخر وقت عشاء ثلث لیل ثابت شده  
لیکن احادیث نصف شب صحیح است و عمل بر آن واجب است و وقت الصبح من طلوع الفجر صالما لم تطلع الشمس و وقت نماز باطل و از بریدن  
صبح صادق است آن زمان که خبر آمده است آفتاب ظاهر شد و آن است که وقت صبح همه وقت اعتبار است و بعضی گفته اند وقت اختیاری است  
و بعد از وی وقت جواز است این حدیث افاده کرد اول وقت نماز پنجگانه و آخر آن غالباً و در وی دلیل است بر اینکه برای وقت هر نماز اول و آخر است ازین  
حدیث معلوم شده که نیست وقت ادای برای عصر بعد از غروب و برای عشاء بعد نیم شب اما از حدیث دیگر معلوم شده که هر که یک گشت هم قبل غروب  
در یافت وی تمام نماز عصر دریافت اگر چه لفظ دریافت مشعر است بر آنی از وقت معروف بخبر و مانند آن و در نماز فجر هم مثل آن وارد شده لیکن در نماز  
عشاء نیامده اما در مسلم است که نیست تفریط در نوم بلکه تفریط بر کسی است که نگذارد نماز را تا آنکه در وقت نماز دیگر و ازین امتداد وقت هر نماز تا آخر  
وقت نماز دیگر معلوم می شود لیکن مخصوص است بفجر و آخر وقت و بی طلوع شمس است نیست وقت برای نمازی که بعد از وقت پنجین نماز عشاء که آخر وقت است  
تا نیم شب است بعد از وقتی برای نماز نیست و تقسیم کرده اند وقت را بسوی اختیاری و اضطراری چنانکه اشارت بدان وقت المهرج و دلیل بر آن بعضی نیست  
و صاحب سبل السیف نامی کلام درین باب رساله البواقیت فی المواعیت کرده و او را مسلم این است اوقات نماز پنجگانه بر وجهی که می شناسد از اهر عالم  
جابل قروی بروی خرو و بعد و ذکر و انشی و تعلیم فی شخص حضرت صلی الله علیه و سلم با مسموع و اما توقیت آن بحساب منازل قمری پس بدعت است باتفاق  
است سید علامه محمد بن اسماعیل در بعضی فتاوی فرموده و نیست ممکن دعوی اند عالمی از علمای دنیا که بود این توقیت و عصر و صلی الله علیه و سلم  
یا عصر خلفای اشدین بلکه ظاهر شد این بدعت و عصر مامون خلیفه عباسی وقتی که کتب فلاسفه از معادن آن بر آورده ترجمه کرده شد و بدان اشتغال نموده  
و این علم کسانی است که حق تعالی در حق شان فرمود فکلتا کما جاء فیهم و کلتا کما یسئلان یا لیسئلان فرحان و اما عند هم من العلم پس اقل احوال  
مقرن این حساب آن است که اهل بدعت باشند و هر بدعت ضلالت است و عظیم شد این بدعت در حرمین شریفین چه در مکه معظمه اعتماد می کنند مگر بهیمین ایشان را  
درین باب انواع مؤلفات است مثل ربیع مجیب مانند آن که تدریس می میکنند و از این خوانند و اعتماد ایشان در شناخت اوقات نماز بر آن است و این علم از ان  
علوم است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در شان آن فرموده علم لا ینفع و جل لا یضر و این علم از علوم اهل کتاب است چه اعتماد ایشان بر حساب غیر آفتاب و انوار  
می باشد و بر سلمان از یونان اهل کتاب دخل شده انتهی و که من و من مسلم راست از حدیث بروید که بضم سوره و وال جمله کنیت ابو عبد الله  
و ابو سهل و ابو الحصیب است دوی بریده بن الحصیب لاسلی است بضم حای جمله اسلام آورد قبل بدر یکجا حاضر نشد از او محمود بیعت رضوان و ساکن شد بدین  
و تحول کرد بسوی بصره پست رفت بسوی خراسان برای جهاد و مرد و فرزند و نایزید بن معاویه در سنه ثانی و ثلث و ستین روی عند جماعه  
فی العصر در بیان وقت نماز عصر و الشمس بیضاء نقیة بنون قات و تحفه مشدود یعنی و آفتاب سفید و پاک است از آلالش ز روی تمیزی  
و نزد بخاری و مسلم است از حدیث ارفع بن خدیج که بودیم با سیدنا زید نماز دیگر را بار رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد از آن تخر کرده میشد جزو یعنی شتر کشی

و قسمت کرده میشد پس هر نیم گوشت بخنجه و نرم شده پیش از غروب آفتاب انتی و این حدیث ظاهر است و تمجیل عصر چنانکه مذکور شد تا آنکه  
در مصنفی گفته و همان است مذکور ابو یوسف و امام محمد و علی قولها الفتوی عند الخنفیة و ابو یوسف در روایت مشهور غایت اینها کرده و اول وقت عصر آن را  
از بلوغ سایه هر چیز بقدر و چندان آن مقصور ساخته و در اول وقت عشا و آخر آن بعد از غروب است شفق یا بیض مقرر کرده انتی گویم یعنی صبح و ششین برای اول  
وقت عصر یافته نشد جز آنکه در موطا آورده که عبد الله بن ارفع سوال کرد ابو هریره را از وقت غازی پس گفت بگذار نماز ظهر را و قتیکه باشد سایه تو مانند قامت  
تو بگذار نماز عصر را و قتیکه باشد سایه تو دو مانند قامت تو بگذار نماز مغرب را و قتیکه فرو رود آفتاب و بگذار نماز عشا را در میان خود و در میان سوم حصد  
شب و بگذار نماز صبح را و غیش یعنی غلک سایه آخر شب است انتی و در مصنفی گفته ظاهر نزدیک این ندیده ضعیف است که در ابو هریره از مثل قامت مجرب  
فی زوال سایه دیگر است پس بحساب اهل مدینه در ایام شتانی زوال قریب چهار مویخ قدم خواهد بود و بعد از آن چیزی تاخیر باید برای استعدا نماز پس بقامت  
آدمی خواهد بود و همچنین وقت سخت برای نماز عصر فی زوال و سایه آدمی قریب ششین خواهد بود انتی لیکن این حدیث موقوف است معارض نشود با حادیث  
صحیح و آورده در یک مثل و همچنین حدیث اقلام که در سنن ابو داود و مستضعیف است بحجت بر آن قائم نمی تواند شد چنانکه باید و لهذا هم در مصنفی گفته که ابتدا  
وقت ظهر زوال شمس است از وسط آسمان آخر وقت اولین است که باشد سایه هر چیز مانند قامت آن چیز سوسای فی زوال و بر همین مطلق است ایراد و لفظ شای  
و از آنجا وقت عصر و غل میشود و آخر وقت عصر آنست که آفتاب زرد شود و تاخیر از آن حالت حرام است از علامت منافقان است الا نزدیک ضرورت  
و اول وقت مغرب غروب آفتاب است آخر آن غیبت شفق است و یک قول شافعی و مالک آنست که آخر مغرب اول و یکی است آنچه انحنی ذکر کردیم  
اقوی همان است از روی دلیل و اول وقت عشا غیبت شفق است و آخر وقت اختیار نصف لیل است لیکن تالوع فجر اگر کسی بگذارد در حکم او است  
نه در حکم قضا مانند عصر بعد از صفر و اول وقت صبح صادق معترض است و آخر وقت آن اسفار تام که بعد از آن طلوع شمس باشد بی فصل و الله اعلم  
انتی و ازین عبارت ظاهر شد که اول وقت عصر یک مثل است و هر المطلب و من حدیث ابی موسی عبد الله بن قیس الاشعری اسلام آورد و بگوید  
و بجزت کرد بسوی من و گفته اند گشت بسوی ارض خود پشتر یا مدینه بود و عامل لیسو بعد عزل مغیره از طرف عمر بن الخطاب رضی الله عنه و فتح کرد اهل وادرا  
و حکم ماند بر لیسو تا صد خلافت عثمان و هرگاه که عزل کرد لیسو عثمان نقل کرد بسوی کوفه و اقامت نمود در آنجا و مقرر داشت اهل عثمان عامل بر کوفه تا آنکه  
شهید شد عثمان نقل کرد ابو موسی بعد از تحلیف بسوی من که ماند در آنجا تا وفات و مرد و عمر افتاد و چند سال در سنه تحسین و قبل بعد با ابوالحسن شجرى امام شافعی  
از او یاد است رضی الله عنهم اجمعین و با جمله مسلم امت از حدیث منی و الشمس هر قفچه یعنی گذارد نماز عصر را و حال آنکه آفتاب بلند است مائل  
نشده است بسوی غروب این حدیث نیز تمجیل عصر معلوم شد و آن در صورت گذاردن بی بریک مثل می باشد چنانکه مذکور شد حدیث صاحبین است  
حافظ ابن القیم گفته صحاحی بنا میگذاردند با آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجهه میرفت یکی از ایشان بسوی عوالی مدینه چهار میل و آفتاب بلند می بود و در حدیث  
انس نحر جزو و قطع و طبع آن قبل غروب شمس آمده و حال است که این بعد ششین باشد و در صحیح مسلم است که وقت ظهر مادی است که عصر حاضر شده و است  
این معارض مابین سنن را نه در جهت نه در جهت نه در میان انتی در سبیل گفته در احادیث دلالت است بر سرعت عصر و اصرح احادیث در تحدید اول وقت  
عصر حدیث جبریل است که گذارد با آنحضرت و نقل از حدیث منی بود و بر آن از احادیث  
بروایت امام محمد بن حسن شیبانی از حدیث عبد الله بن عمر و ذکر عمل هر دو و نصاری تشبیه بوقت عصر و در روایت امام محمد بعد آن گفته که این حدیث دلالت میکند  
بر آنکه تاخیر عصر افضل است از تمجیل می نمایی که گردانید آنحضرت صلی الله علیه و سلم مابین ظهر و عصر اکثر از این عصر تا مغرب و درین حدیث و هر که تمجیل کرد  
عصر باشد مابین ظهر تا عصر اول از این عصر تا مغرب پس این دلالت کرد بر تاخیر عصر و تاخیری بهتر است از تمجیل می و اما اگر کسی بگوید که است غایت نشده است

او را صفت و هو قول ابی حنیفه و العامة من فقهاء النخعی و باین قول امام محمد رو کرده اند سنت تعجیل عصر و گذاردن نمی بر یک مثل را و حافظ ابن قیم میگوید پیش گفته نمیدانم که کدام دلالت است درین حدیث بحال یعنی حدیث عمل بود و نصاری بر قیاط بریکه داخل نمی شود وقت عصر تا آنکه سایه هر چیز و چندان او شود و بنوعی از انواع دلالت و جزین نیست که دلالت بر آنکه از نماز عصر تا غروب شمس قصص است از نصف نهار تا وقت عصر و درین خود شک نیست انتی گویم قول امام محمد تاخیر عصر مقید است به بودن آفتاب سفید و پاک این نمی باشد مگر وقت یک مثل چنانکه بر عارف اوقات غیر مختفی است یا قدری کمتر از آن بعد و مثل خود آفتاب و بهیضا غیر مختلط بصفت نمی باشد پس حجت در آن بر مثلین چنانکه باین نیست و نیز در وی تصریح نیست تاخیر عصر تا مثلین و نیز در حدیث در بیان زیادت اجز است سابقه و این است سنت نه در بیان اوقات نماز پس احادیث صحیح و آورده و تعجیل عصر و گذاردن آن بر یک مثل را گذار داشته در توفیق عصر باین حدیث که بخیرت العباد و خیر و احتیاج بعضی است کما لا یخفی فیما یستبان للمحدثین بعد سر و حدیث مذکور و قول امام محمد گفته که آنچه امام ازین حدیث استنباط کرده اند صحیح است و مدلول حدیث همین قدر است که باین صلوٰۃ العصر الی مغرب الشمس کمتر از باین نصف النهار الی صلوٰۃ العصر می باید تا قلت عمل و کثرت عطا که مقصود از تشبیه درست گردد و این معنی بدون تاخیر عصر از اول وقت آن مستحق نمی شود و اما آنچه از بعضی فقهاء منقول است که باین حدیث تسک کرده اند و آنکه وقت عصر از مابعد مثلین شروع می شود و قبل از آن وقت ظهر است پس دلالت حدیث بر آن ممنوع است آری اگر لفظ باین وقت العصر الی المغرب می بود گنجایش این است که می شد لفظ باین صلوٰۃ العصر الی مغرب الشمس است و ظاهر است که صلوٰۃ العصر و اول وقت مستحق نمی شود تا معطل حاصل گردد و در التنبیه بر مقاله باین نماز عصر بروفتی آنچه معمول آنجناب بود و تا وقت غروب آن کمتر از باین ظهر عصر باشد گویا ابتدای وقت عصر تا غروب ساوی آن باشد و اگر کسی را بخاطر رسد که تشبیه را تفهیم است و درین صورت تفهیم لازم می آید زیرا که صلوٰۃ عصر تعیین نیست بر کسی در وقتی از اوقات متعین و بخواند بخلاف وقت عصر که فی نفسه متعین است گوئیم تشبیه برای تفهیم مخاطبین است و مخاطبین وقت متعارف نماز آنجناب را می شناسند پس نسبت بایشان بوجه احسن تفهیم مستحق شد و دیگر از اسماع از ایشان این معنی واضح شد و تفهیم مستحق شد نظیرش آنکه حضرت عایشه در وقت محمول نماز عصر آنحضرت فرموده است کان یصلی العصر و الشمس فی حجر متا لم یظلم الفی بعد و معلوم است که این بیان و تفسیر غیر از کسی که آن حجر مبارک را دیده باشند و بودن آفتاب را در آن حجر و ظهور سایه را در آن مقایسه کرده باشند فائده نمیکند که اینها نیز باید دانست که آنچه در کلام امام واقع شده که من عجل العصر کان باین الظل الی العصر اقل مابین العصر الی المغرب بظاهر حدیث است زیرا که موافق قاعده ظلال انقضای مثل وقتی می شود که ربع النهار باقی میماند در اکثر بلدان پس تعیین مساوی باشند نه زیاده و کم پس میتوان توجیه کرد که مراد امام از باین الظل مابین وقت متعارف للصلوٰۃ است یعنی از ابتدای وقت متاخر خصوصاً و ایم صنیف که بر او آن مستحب است و الله اعلم انتی **و عن**

ابی بزرگه الاسلمی یفتح موحده و سکون زانامش فضل بن عبید است و قیل بن عبد الله مسلمان قدیم است قاتل عبد الله بن غفل و همیشه غزا کرد و همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا آنکه مقبوض شد و نزول کرد بصره را و غزا نمود بخراسان و مرد در مرو و قیل بغیر راسته سنین او خمس و سنین قال کان رسول الله گفت بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یصلی العصر ثم یرجع احدنا الی رحله میگذارد نماز عصر را بپوشانند یکبار تا بسوی رخت بجای بود و بایش خود رحل بفتح را و سکون جای محله فی اقصی المدینه در نهایت مدینه و این حال است از رحل یا صفت او است و الشمس حیه و آفتاب زنده می بود یعنی روشن تابان و سفید و نوری و قوی الاثر از روی حرارت و کون و انوارت شافیه گویند که این در وقت رسیدن سایه بنشین نمی باشد و راست میگویند و نیز حنفیه درین بحث است و بیجا است و از امام احمد مخفی است که افضل در وقت غیر روز ابرتا غیر است تا آخر وقت مختار و شک نیست که اربع درین باب مذکور مختار اهل حدیث و ایضا ثلثه و زفر و صاحبین است که اکثر مبرکات و کان لیستحی من یؤخر من العشاء و دوست میداشت اینک تاخیر کرده شود نماز عشاء را و از تاخیر ثلث لیل است چنانکه در حدیث ابن عمر رو شده که گفت درنگ کردیم با

یک شیء و اما لیکه انظار می برود آنحضرت را برای نماز عشا پس بیرون آمد موسوی با همگام رفتن ثلث شب بلکه بعد از نوبت است حکم کرده بودند از این اوقات گفت  
و گذارد نماز را انستی و در حدیث جابر بن سمرة است نزد مسلم و کان یؤخر العتمة بعد صلاتکم شیئا و در حدیث ابی سعید است حتی مضی نحو شطرنج اللیل رواه ابو داؤد  
و انسائی و کان یکسر التثنية قبلها و بود که مکرر میداشت خواب کردن پیش از گذاردن نماز عشا تا مبادا مستغرق شود تا نماز در آن و برود وقت نماز  
و التحدیث بعد ها و سخن کردن با مردم بعد از نوبت نماز استغفار نشود بحديث ان قیام آخر لیل و در هر دو خصتی هست اگر خواب بقصد طلب تخفیف و رفع کسل  
و حصول نشاط و در نماز باشد خصوصاً در رمضان و کلام بضرورت باشد و لایعنی نبود و چنانکه ثابت شده که آنحضرت ستم بود با ابو بکر و امیر مسلمانان و کان  
ینفقل من صلوة الغداة حین یعرف الرجل جلیسه و بود که بر میگشت از نماز باده و فاسخ می گشت از آن و در هنگام شناختن مرد دشمنین  
خود را مقصود آنست که شروع میکرد و در غلصه تمام میکرد و در اسفار زیر که در مسجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم مصباح نبود پس در وقت در آمدن مسیحی شناخته نمی شد  
همچنین این دلیل است بر تکبیر و تفتیل بجا و فوقه یکسوره یعنی یلتفت و ینصرف است و کان یقرأ بالسنتین الی المائة و بود که میخواند در نماز  
باده و شصت آیت و زیاده بر آن تا صد آیت گویا در صورت انحصار ستمین میخواند و در صورت طول نائت متفویع علیه و درین حدیث ذکر وقت  
صلوة عصر و عشا فخر است بدون تحدید اوقات مدلول علیها و در آنچه از احادیث گذشت اصرح و شل است از آن و عند هما من فوزه بخاری و مسلم است از  
حدیث جابر بن ابی نفط و العشاء اخیلتا و میگذازد نماز عشا را در بعضی اوقات جلد در اول وقت و احياناً و در بعضی اوقات بدین جهت آنکه  
تفصیل کرده اند از قول می اذ اراههم اجتمعوا عجل باین طریق که چون دیدند آنها را که فراموش کردند و جمع شدند شتاب می کرد و میگذازد در اول وقت  
براه می رانی بر ایشان و اذ اراههم بطشاً آخر و چون دید که بر گردند در آمدن دیر میکرد و در نماز گذاردن و در بنجامرات ایشان است  
با آنچه ارفق است بحال ایشان و دلالت است بر آنکه تاخیر از اول وقت بقصد تکثیر جماعت جائز بلکه مستحب است گفته اند که امام ابوحنیفه و اصحاب کی التزام  
اول وقت میکردند هم ازین جهت است از جهت عدم فضیلت اول وقت و اول وقت بذاته افضل است لیکن بعرض دیگر تاخیر او واجب میکرد و الصبح کان  
یصلیها بغلصه و میگذازد نماز صبح را در تاریکی شب ظاهر آنست که این بحضور جماعت کثیر بود زیرا که صحابه بقیام میل خوگر بودند و از خواب غلبه ملول  
می شدند و در عشا بهجت بعضی حاجت نهار گونه تفرقه راه می یافت و در حدیث عایشه است نزد بخاری و مسلم که بود آنحضرت میگذازد نماز باده و پس بر گشتند  
زنان از نماز پیچیده و پوشیده رو با و بدنها بچادر با و یکلهها شناخته نمی شد از جهت غلصه اتنی و غلصه یفتحتین تاریکی آخر شب کانی القاموس غلو  
بمیاض صبح که ذاتی الترجمة و آن اول فجر باشد کذا فی اسبل و مسلم و مسلم است تنها من از حدیث ابی موسی اشعری صحابی  
جلیل القدر است و اشعر نسبت یکی از اجداد او است و نفع خیر بر اهل سفینه بلامرست آنحضرت آمده با نعام و کرام و مدح و شتائی می مشرف شد مناقب او  
بسیار است و ترجمه قوی گذشت فاقاهم الفجر جهن النشوة الفجر پس قائم کرد آنحضرت نماز صبح را وقتی که شوق شد صبح و الفجر پس کاد  
یعرف بعضهم بعضاً و حال آنکه مردم نزدیک نیست که بشناسند بعضی ایشان را بعضی را و این ناظر است در آنکه در غلصه گذارد و تعجیل کرد در آن  
و بعضی گفته معنی تعجیل آنست که در اول وقت استعدا و نماز کند و بعد از استعدا و در میان نصف اول وقت نماز گذارد و پس در وقت فجر حضرت عمر فرمود  
الصبح انجوم بادیه مشتکبه و ابو هریره گفت صلی الصبح بغلصه و حضرت عایشه گفت ینصرف النساء تلتفات بمروطن مایعرفن من الغلصه این تمیز  
منطوق است بر یک حد قدر وقت ظهر در یک آیت از حضرت عمر صلو النظر اذا کان الفی ذراعاً آمده و در روایت دیگر صلی النظر اذا راغت الشمس این  
هر دو منطوق است بر یک حد زیرا که نوال شمس از وسط سما بخیر نبودن فی یک ذراع کما پیش ظاهر نمی شود و ابو هریره گفت صلی النظر اذا کان ظلمت لیلک  
و این نیز نزدیک است با اول زیرا که فی زوال و فی لومی چون هر دو مثل آدمی رسد و صیغ جابر ادخواه بود نسبت اهل مدینه و در شتایه سابقه اول



وقت خواب بود و در وقت عصر حضرت گفت صل العصر و الشمس بینا رفیقه قدرایسیر الذکاب غریبین لو ثلث قبل غروب الشمس حضرت عایشه گفت کان علی  
العصر الشمس فی حجرنا قبل ان نطروا الشمس گفت کنا فصلی العصر ثم یسب الذکاب الی قیامه فیا تیمم و الشمس من قفقه و ابوهریره گفت و العصر اذا کان ظلمک یا  
و این همه قریب اند یکدیگر مستطیع اند بر نماز گذاردن وقتی که سایه آسمانی غیر فی زوال اندیک مثل زیاده شود تا ببرد مثل ثانی بلکه اندکی از مثل ثانی هم زیاده تر کند  
مضایقه نیست و در وقت غروب حضرت عمر گفت المغرب اذا غربت الشمس و ابوهریره نیز مانند این گفت و در وقت عشاء حضرت عمر فرمود و العشاء اذا غاب الشفق  
الی ثلث اللیل و در روایت دیگر گفت انظر العشاء ما لم تم و این نیز موافق است باول زیرا که وقت نوم غالباً پیش از ثلث لیل می باشد و در روایت دیگر فرمود  
و العشاء اذا غاب الشفق و ابوهریره گفت یا یکتا بین ثلث اللیل و ثلث الشفق احمر تا سوم حصه شب انتهى و این  
تطبیق است در آثار صحابه رضی الله عنهم و عمر رافع بن خدیج الحارثی کنیت او ابو عبد الله است و یقال ابو خدیج الحارثی اللوی از اهل  
مدینه است حاضر نشد بعد از جهت صغری و در احد و خندق و شاهد دیگر حاضر شده جماعتی از صحابه تابعین انوی راوی است روزی احد او را  
تیری رسید آنحضرت فرمود انا اشد ملک یوم القیامه و از زبان عبد الملك بن مروان زنده بود بعد از جرحت وی شکست بمرد و در سنه ثلث و اربع  
سبعین است و ثمانون سته و گفته اند که در زمان یزید بن معاویه مروی رضی الله عنه قال گفت رافع کنا نصل المغرب مع لنبی  
بودیم ماکه یکنه اوعیم ناز مغرب یا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فینصرف احدنا و الله لیبصری مواضع بمبله پس بر می گشت یکی  
ازما از نماز و حال آنکه وی هر آینه نمی دید جای اقتادن تیری بر پای خود را بعد از انداختن آن تیر را که در روز هم نمی نماید مقصود بیان تعجیل نماز مغرب است  
و آن مسجد است و ثلث بفتح نون و سکون موصوفه بمعنی سهام عربیه نیست او را و احدا از لفظ وی و گفته اند که واحدی نبی است که قمر و قمره متفق علیه  
در سبل گفته حدیث لیل است بر سادرت بصلوة مغرب بحیثیتی که برگردد و از آن وضو باقی باشد و قد کثر الاحت علی الساعه بها انتهى و عمر عایشه  
رضی الله عنهما قالت اعظم الشیخ و تاریکی شب گذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ذات لیله بالعشاء یک شب ناز عشاء را  
حتی ذهب عامه اللیل تا آنکه رفت بسیاری از شب اعظم بفتح همزه و سکون عین جمله یعنی داخل شد و عثم و عثم و ففتح ثلث لیل اول را گویند  
بعد غیبت شفق کما فی القاموس شتر خرج فصلی و قال یسریر بن آدم پس نماز گذارد و فرمود انه لوقتها این است وقت نماز عشاء یعنی  
وقت مختار و فضل او لولا ان اشوق علی امتی اگر نمی بود سخت پنداشتن بر امت من تاخیر عشاء هر آینه ضرر میکردم ایشان را تاخیر کنند  
گذارون نماز عشاء را تا ثلث شب یا نیمه آن روایت کرده اند این جمله اخیر را ترمذی و ابن ماجه و ابو داود و ابن حبان از حدیث ابوهریره و لفظ  
ترمذی الی ثلث اللیل او نصفه است و لفظ احمد و ابن حبان الی ثلث اللیل است و شک نکردند ایشان رواه مسلم و این حدیث لیل است بر آنکه وقت  
عشاء ممتد است و آخر او افضل است آنحضرت صلی الله علیه وسلم رعایت میکرد اخف را بر اشد مگر چه ترک کرد فضل وقت را و این خلاف مغرب است  
که افضل او اول است و همچنین غیری مگر نظر را بام شدت حرجا که گفت و عمر ابی هریره رضی الله عنه قال قال گفت ابوهریره  
فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتد الحر و وقتی که سخت شود گرمی موسم فابروا و ابهره مفتوحه و کسر بالصلوة  
پس سردی کنید نماز تاخیر کنید تا اول وقت تا بشکند سورت حرارت را گویند ابهره وقتی که داخل شد در وقت بر و بجز نظر و انجم و اتم وقتی که داخل شد  
در وقت ظهر و رسید در سجده و تمامه اول در زمان است این بر دو مکان حدیث لیل است بر وجهی که بر او نظر نزدیک شدت حریر که اصل هر دو وجه است  
و گفته اند بجای ایستجاب است باین فیه اند جمهور و ظاهر حدیث علم است و منفرده جماعت بلد ما و غیر آن و در وی قول است گفته اند که اگر در وقت  
تعجیل افضل است بنا بر عموم اوله افضل لیل اول وقت و جواب دهان که آن بدله عام است مخصوص شده یا حدیث بر او و جرح است این حدیث بحیث خباب

که شکایت کردیم بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر چند ادعیه و اکت خود پس در نکر و شکوه مارا و این حدیث صحیح است رواه مسلم و جواب از آن بچند  
وجه داده اند از آنست که شکوه ایشان از شدت رمضا و اکت و جباه بود و این نمی رود از زمین مگر آخر وقت یا بعد آن لهذا آنحضرت فرمود  
صلوا الصلوة لوقتها و یا این که از این است بدانکه ایشان طالب تاخیر از آنوقت ابرو بودند پس معارض نشود بحدیث ابرو و در مصنفی گفته جمیع  
تخصیص کرده اند ابرو را ببلد حار و جماعت مسجد که از جای دور قصد کنند واضح نزدیک فقیر عموم آنست و حدیث شکوه ناالی رسول الله صلی الله علیه و سلم  
حر الرضا و علم شکوه محمول است بر ابرو یک از وقت بعد و ن کشد مترجم گوید معنی ابرو آنست که شدت گرمی رو با غطا ط آرد و آن قریب بیک مثل می باشد  
آن حتی که چون از نماز فارغ شود عنقریب سایه یکمثل گردد و سوا فی زوال پس تحت تاخیر نظر است تا آخر وقت در ایام شدت گرمی و در حدیث ابن مسعود وارد  
شده که کان قدر صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم النظر فی الصیف ثلثة اقسام و فی اشتهاء و الصیف بالاقلام انتهى و در سبیل گفته و قد بینا  
در قبضه مراد از این تقدیر بعد از طریح سایه زوال است و درین صورت مضمون این حدیث موافق آنست که ذکر کردیم انتهى گویم حدیث ابن مسعود در احکام هم  
روایت کرده و مردی است از طریق اسود و مصنف آنرا در تلخیص آورده و در سندش عبیده بن حمید شایع و شیخ سعد بن طارق و در هر دو خلافت است  
در میزان در ترجمه عبیده گفته و قد ضعف عبدالحی حدیث تقدیر صلوة النبی صلی الله علیه و سلم فی اشتهاء و الصیف بالاقلام انتهى و در سبیل گفته و قد بینا  
ما فی فی المواقیت و انه لا یتم الاستدلال انتهى و هم صاحب بل در بعض فتاوی گفته که این حدیث را عمل بر ابرو کرده اند کما قاله ابن العربی المالکی فی النفس  
و تبعه الحافظ السیوطی بیان کرده ایم ما عدم محتمل می برابر در رساله خود یواقیت فی المواقیت و بیان کردیم در آن که این حدیثی است که قدیم کرده اند  
در آن گفت عقیلی البتایع علی حدیث فی القبول و احمد بن حنبل و توفیق کرده اند سعد را و عجب است از حافظ ابن حجر در تلخیص حکم نکرد بر لفظ این حدیث و نه بر سند  
و ذکر نمود کلام ابن عربی را و حال آنکه باطل کرده ایم ما آنرا در یواقیت آری در ایام شتاتانی بظرف است تا آنکه حاصل شود ظن بآنکه آفتاب اگر در کعبه باشد  
آنوقت اکل شدید الاین معنی در کعبه می شود و محس و مشاهد و وقتی که از جهت جنوب باشد چه سایه و بی بسیار می افتد در جهت شرف لیکن بآن حد که تقدیر کرده  
باقدام و غایت می آنست که نظر کنند در اوقات که حاصل شود بدان ظن و ال نیست باطل اقدام مگر بهین ظن لا غیر نیست هیچ کی مخاطب بظن غیر خود بلکه بظن نفس خود  
انتهی و مراد صاحب صفی ازین قول که جمیع تخصیص کرده اند ابرو را ببلد حار و جماعت مسجد امام شافعی است زیرا که وی گفته که ابرو در خصت است و آن نیز بر  
کسانیکه و طلب حاجت بسجده می شتابند و شقت میکنند و هر که تنها بگذارد یا در سجده باقوم میگردد و دوست دارم که تاخیر کند از اول وقت انتهى شیخ و ترجمه  
گفته این مخالف ظاهر حدیث است و ترمذی حدیثی آورده که دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سفر نیز امر میکرد بابرو با وجود آنکه همه در یک منزل  
جمعی بودند و گفته است ترمذی که قول کسی رفته است بسوی تاخیر از شدت حر اولی ترست با جماع و در حدیث بخاری آمده که صحابه ابرو میکردند تا تامل  
سایه بر زمین افتاد و نماز چون منبسط است سایه بعد از زوال در زمان کثیر افتد و خلاص چربای دراز مانند سناره و جز آن که سایه آنها نوز و تر نمایان گردد و از این  
تلویح قدم آمده و در بعضی روایات آمده که در سایه و دیوار نماز می فرستند و دیوار در آن زمان هفت گز بود و بعضی تا میانه وقت گفته اند حمل بر ابرو و وقت زوال  
بجهت برودت می نسبت بگرمی وقت است و چنانکه بعضی شافعی گفته اند بعد است و بودن او سوز تر نسبت با ستوا خلاف تجربه است چه دوام سبب توفیر است  
از قوت چنانکه از سوزی وقت صبح نسبت به نیم ظهر میگردد و هر چه آفتاب دیکتر می آید در پدایه میگوید که سخت تر گرمی در آن دیار و وقت رسیدن سایه است  
بمثل ابرو و تاخیر از آن باشد و بجماع احادیث میگوید در سایه یا دیوار و در شده است و آنکه در حدیث خواب آمده محمول است که التماس تاخیر از تمام وقت باشد  
والله اعلم انتهى و مصنف در تلخیص گفته معنی لم یسکنوا نزل شکوه آنست همز برای سلب است کما عجمت الکتاب امی از لث عجمه است و گفته اندی  
آدم بحواله الشکوی بلخصه اینانی تاخیر است و الی است بر اول ولایت ابن منذر و بهیاتی از حدیث سعید بن هب ان جبابه کونالی رسول الله صلی الله علیه و سلم



و در وقت است که شب کوتاه است و مردم خواب نال توخت علی بن ابی حمزه حاضر اند و گفته اند که این بر تقدیری است که همه حاضرینند بعضی اگر میسازند تاخیر کنند پس اعلی تاخیر است بی خلاف امام شافعی و این دیگر که بنجیل و سلسله است و سخن بلند گویند که در تقدیم سارعت است در ادای عبادت پس افضل است بقول تعالی و سارعت نحو الی مخففة من تزینت و یگوید که در اسفار تکثیر جماعت است و بی شک تکثیر جماعت افضل است و سارعت بخفرت و چیزی است که افضل است نزد خدای تعالی و معنی قضی درین باب آن است که تاخیر غیر تا آخر وقت صباح است با جماع سبب کراهت است و جماعت امری که دوست انداختن مردم در مشقت نیز کرده است چنانکه سازد اسراع کرد از تطویل قرار است و فرموده اثنان انت و حال آنکه تطویل قرار است در نماز سنت است فوق تجلیل آن در اول وقت نیز نشستن و عجبی نماز تا بر آمدن آفتاب سبب است و غایت تاکد و این در اسفار نیست و در تغلیس متعسر و اصحاب میگویند که ثابت در روایات از فعل آنحضرت اسفار است و آنچه مردی است از تغلیس اگر ثابت شود شاید که در سفر باشد و جهت عذر سفر و لهذا چون آنحضرت در مزدلفه تغلیس کرد گفتند که در غیر وقت محمود نماز کرد چنانچه در روایات آمده است و حدیث عایشه مقتصره النساء مستلفات معافتر باین حدیث و قول ارجح است نزد ما از فعل و شاید که آن در وقتی بود که زنان مأمور بودند به بیرون آمدن نماز بعد از آن منسوخ گشت با مهور گشتن ایشان بقدر صحت انتهی اما این همه احتمالات است در برابر احادیث صحیح و آورده در غلصم حق ثبوت هر دو است با رجحان غلصم با اسفار فاده اعظم لا جور که پس بدستیکه اسفار بهتر است برای مرد و ثواب نماز زیرا که ثواب نماز بقدر ثواب جماعت است و جماعت در اسفار زیاده می باشد از تغلیس غالباً و ا ه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صححه الترمذی و ابن حبان و این لفظ ابو داود است و ع

ابن هر بقره رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من ادرك من الصبح ركعة قبل ان تطلع الشمس فقد ادرك الصبح کسی که در یاد رکعتی از نماز صبح پیش از آنکه برای آفتاب پس تحقیق دریافت نماز صبح را عموماً گفته این حکم برای خود و است یعنی هر که معذور شد و یک رکعت دریافت می گوید یا تمام نماز دریافت و گفته که تقیید معذور برای آنست که شارع برای نماز اوقات مقرر کرده و اوائل و اواخر ابعلامات حسیه محدود ساخته و در میان هر دو وقت برای هر نماز وقت این نماز مقرر گردانیده و در غیر آن اوقات معینه نماز منافق و نماز امرای می میرانند نماز را گردانیده پس درین حدیث دلیل است بر آنکه اول یک رکعت در وقت خارج از اوقات مضر و به مانند وقت طلوع و غروب و خلص است بمعذور مثل آنکه بیمار باشد و نمی تواند که نماز را کند بعده شفا یافت و ممکن شد او را که یک رکعت دریابد یا حاضر یک شد و توانست که دریابد یک رکعت را انتهی گویم حدیث از مفهوم تقیید معذور خالی است و لهذا حافظ ابن القیم در اعلام گفته مقصودست بر مردم خود در صغری گفته هر یک رکعت از نماز در وقت خود بجا آورد و باقی خارج وقت او را حکم اداست در قصر مبلو و اتمام آن و ابو حنیفه در نماز صبح خلاف کرده است و آن ضعیف است و جمیع تفریع کرده اند برین حدیث که اگر عذر معذور غائل شد و از وقت مقدار یک رکعت باقی مانده است و الا لازم میشود آن نماز مانند آنکه پیش از شد همچون یا بالغ شد صعبی یا ظاهر شد حائض زیاد تر کرده اند جمعی و گفته اند که اگر قصد تکبیر احرام از وقت یافت لازم میشود قضای آن نماز و نزدیک این فقیر درین تفریع نظر است زیرا که استطاعت شرط وجوب است و وجوب قضا مستفیع بر وجوب ادا و اینجا رکعات اخیر قضا است که شارع تیسرا و تفضلاً در حکم او ساخته است و تابع جزئی که در وقت کرده شده است منوّه باقی ماند سوال و آن آنست که چون حال صلوة بر یک منوال است پس تخصیص فجر و عصر را باین منزلت چنانچه در اکثر روایات واقع شده سبب چه باشد علما گفته اند که این تخصیص را سبب اول آنکه این دو نماز و هر دو در وقت واقع اند و مصلی بعضی نماز بگذرانند و بعد از آن آفتاب براید با فرود و یقین معلوم میکند که وقت بر آمد پس اگر این حکم درین صورت بیان نمی فرمود و گمان فوت یقین می انجامید بخلاف او اخبار اوقات نمازهای دیگر که انتهای آن باین مضمون و ظهور معلوم میشود و دوم آنکه

و احادیث صحیحی واقع شده است از نماز دین و وقت پس اگر این دو حکم را دین محبت بیان نمی فرمود گمان می شد که سبب غل این وقت نماز فاسد شده باشد و الله اعلم انتهى و من ادلت رکعة من العصر فیکون **باب المواقف** و العصر و کسی که در راه یک رکعت از نماز عصر پیش از آنکه فرو رود آفتاب پیش تختی وی دریافت نماز عصر را یعنی نماز وی باطل میگردد و باید که یک رکعت دیگر نهد و ضم کند و نماز را تمام گرداند قول اکثر اهل علم همین است که نماز فجر و عصر بطالع و غروب آفتاب باطل نمی شود و همین است اجماع و اقوی اگر چه امام ابوحنیفه و اصحاب وی بر آنند که نماز فجر بطالع باطل میگردد و نماز عصر و این حدیث حجت است بر ایشان و جواب داده اند که این حدیث معارض است با حدیث دیگر که در آن نمی از نماز وقت طلوع و غروب آمده فرض باشد باطل پس عمل کردیم بقیاس زیرا که در اصول گفته مقدر شده که نزد تعارض اوله رجوع به حدیث کنند و نزد تعارض دوم حدیث رجوع بقیاس و قیاس ترجیح می کند حکم این حدیث را در نماز عصر مگر در روایتی از ابو یوسف که میگوید فجر نیز باطل میگردد و طلوع و لیکن صبر کند تا بر آفتاب تمام کند نماز را و ترجیح کرد احادیثی که در نماز فجر نیز که وقت نماز فجر همه کامل است و نقصان در آن پس واجب میگردد و بصفت کمال چون بطالع آفتاب نقصان طاری شد ادا کا واجب نشد و آخر نماز عصر که آفتاب زردی گیر و ناقص است پس واجب آن نیز بصفت نقصان باشد پس نظر بان نقصان بسبب وجوب فاسد نگردد و ادا کا واجب باشد و لیکن نزد شافعی احادیثی مخصوص است بنواقل و فرائض در هر سه وقت جائز است و مراد بفرائض فوائت است و ظاهر احادیث در عموم است و شک نیست که تعجیبات خفیه درین سئله و برادر است زیرا که میان این حدیث و حدیثی تعارض نیست چه در نمی مقصود باین نماز است در اوقات منی عنما و درین حدیث انما نماز است در آن که شروع آن در آخر وقت بود و از بابت تا نهایت فرق بسیار است و تفرقه در نماز عصر و فجر بقیاس بعد از آنکه حکم هر دو در یک حدیث بر یک وجه وارد باشد قیاس فاسد و در برابر ض صیح مرود و متفق یا علیه و درین باب حدیثی است که تأیید میکند حدیث ابو هریره را و مراد وقوع یک رکعت فجر بعد طلوع و سه رکعت عصر بعد غروب است زیرا که اجماع است بر اینکه مراد آن نیست که هر یک یک رکعت فقط از هر دو نماز بگذارد و وی این هر دو نماز را دریافت و در باره فجر بصراحت آمده در روایتی بهی باین لفظ که ادرك من الصبح رکعة قبل ان تطلع الشمس رکعة بعد ان تطلع فقد ادرك الصلوة و در روایتی است من ادرك من الصبح رکعة قبل ان تطلع الشمس فليصل اليها آخر او و عصر آمده از حدیث ابو هریره باین لفظ من صلی من العصر رکعة قبل ان تغرب الشمس ثم صلی باقی بعد غروب الشمس لم یفته العصر و مراد بر رکعت اتیان بان رکعت است بواجبات آن از قنوت فاتحه و استكمال رکوع و سجود و ظاهر حدیث آنست که همه ادا است و اتیان بعض قبل خروج سجلب حکم او است بر مابعد وی که بعد خروج گذارده فضلا من الله تعالی و مفهوم وی آنست که هر که کمتر از یک رکعت دریافت وی نماز را دریافت و مسلم عن عائشة عن عماره و مسلم است از حدیث عائشة مانند حدیث ابو هریره در معنی نه و لفظ بلکه لفظ او دیگر است چنانکه میگوید و قال سجدة بدل رکعة و گفت سجده بدل رکعت نووی گفته مسلمانان اجماع کرده اند بر اینکه این حکم ظاهر خود نیست و نمی شود و باین یک رکعت در تمام صلوة و نه محال شود و ادوات او از نماز باین یک رکعت بلکه این حکم متنازل است و در وی اضافت تقدیر عبارت چنین باشد که وی دریافت حکم نماز یا وجوب یا فضل او و این حدیث دلیل صریح است بر آنکه هر که بگذارد یک رکعت از صبح و عصر پیر و ن رفت وقت نماز قبل سلام و ادوات او باطل نمی شود نماز او بلکه تمام کند نماز خود را که آن صحیح است و این حکم در نماز عصر جمیع علیه است و اما در صبح پس قائل است بان مالک و شافعی و احمد و کاف و علما ابوحنیفه که وی قائل بطلان نماز صبح است بطالع شمس در نماز زیرا که در آمد وقت نمی از نماز انتهی شد قال و السجدة الفاهیة رکعة پسر گفت که سجده نیست مگر همان یک رکعت یعنی که از کلام آنحضرت باشد فلا اشکال و اگر از کلام راوی است پس بی اعتبار است بروی خود خطابانی گفته مراد سجده رکعت است مع سجده و رکوع و رکعت تمام همان است که مع سجده باشد باین وجه آنرا سجده خوانند نه انتهی و اگر سجده



درین حدیث بر حال خود وارد نمی آید باشد که هر یک یک رکعت یا یک سجده یافت حتی نماز دریافت و ملین این معنی مراد نیست بجهت ورود سایر احادیث لفظ رکعت پس در این سجده محمول باشد بر آن و باقی مانده مفهوم من اورک رکعت سالم از سطره و بجهت آن باشد که هر یک صرف یک سجده دریافت می نماید و دریافت مثل کسی که یک رکعت دریافت است و این منافعی و در وقت نماز اورک رکعت نیست زیرا که مفهوم وی غیر مراد است بدلیل من اورک سجده و حق تھا تفصل کرده باشد بگردانیدن هر یک سجده مدک یک رکعت و اخبار آنحضرت در اورک رکعت پیش از آن باشد که او تعالی اعلام کند آنحضرت را بگردانیدن هر یک سجده مدک نماز پس وارد نشود و اینکه هر یک دریافت یک رکعت وی تحقیق دریافت نماز را بطریق اولی و علی سیدنا الحدیث

رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا صلوة بعد الصبح حتى تطلع الشمس قلت شنیم آنحضرت دریافت نیست نماز بعد صبح تا آنکه بر آید آفتاب و لا صلوة بعد العصر حتى تغيب الشمس و نیست نماز بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب یعنی درین هر دو وقت نماز نفل بعد نماز فرض گذاردن نادرست است و این نفعی یعنی نیست و اصل در وی مخبر است پس دلالت کرد بر تخریج نفل درین دو وقت مطلقا و آنکه گفته اند که ذات سبب جائز است بجهت محبت مسجد مثلاً و نمازی که آنرا سبب نیست جائز نیست پس هیچ دلیل بر این نیست و اما نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم در رکعت بعد عصر در خانه خود چنانکه نزد بخاری است از حدیث عایشه رضی الله عنها باین لفظ که ترک نکرد و در رکعت را بعد عصر نزد من و در لفظی نبود که ترک کند آن هر دو در سر و علانیه پس مراد بآن قضای نافله ظهر است که چون فوت شد استمرار فرمود بر آن زیرا که عادت شریف آن بود که چون کاری میکرد ثابت میداشت آن کار را و این دلالت کرد بر جواز قضای نافله در وقت کراهت یا این از خصائص وی صلی الله علیه و سلم بود چنانکه دلالت میکند بر آن حدیث عایشه نزد ابوداؤد که بود نماز میگذازد بعد عصر و نمی میکرد و از آن و نبود که وصال میفرمود و نمی میکرد و از آن و گزوی از علما بعد کراهت نفل بعد نماز صبح و عصر رفته بدلیل نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد عصر و تقریر کسیکه ویداد که نفل می خواند بعد نحر و لیکن می توان گفت که این هر دو حدیث دلیل اند بر جواز قضای نافله در وقت کراهت زیرا که در وقت کراهت نفل درین اوقات مطلقا زیرا که اخص دلالت نمی کند بر رفع اعم بلکه تخصیص میکند او را و آن از باب تخصیص افعال است یا آنکه خواهد آمد که هر گاه نافله عصر فوت شود وی آنرا بعد عصر قضا کند و چون متعارض شوند قول فعل قول مقدم باشد بر فعل پس صواب آن است که ادای نوافل درین هر دو وقت حرام است چنانکه در اوقات ثلثه که بسیار متفق علیه و از ابی ذر آمده که بر آمد بر درجه کعبه و گفت هر که شناخت مرا پس تحقیق شناخت و هر که شناخت مرا پس منم جذب شنیدم رسول خدا را میفرمود نیست نماز بعد صبح تا آنکه بر آید آفتاب و نه بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب مگر یک مگر یک رواه الشافعی و احمد و زرین و ابن عد و روایت کرد سید قطی تخریج وی و جامع از ابن خزیمه و ابوی نعیم و حلیه و وارطانی و طبرانی و اوسط و بیهقی و حسن کلیم عن ابی ذر که ان فی حاشیة السید عمر رحمه الله تعالی و لفظ مسلم لا صلوة بعد الصلوة الفجر نیست نماز بعد نماز صبح و این اصرح است از لفظ اول که محتمل نماز و زمان هر دو بعد پس متعین کرد مراد را بآن و در وایتی آمده لا صلوة بعد الصلوة العصر و این اثیر این را نسبت بشخص کرده و در روایتی لا صلوة بعد طلوع الفجر لا رکعتی الفجر آمده پس متوجه شد نفعی بسوی ما بعد فعل نماز نحر و فعل نماز عصر و لیکن بعد طلوع فجر نیست نماز مگر نافله فقط و اما بعد دخول عصر پس ظاهر دخول اباحت نافله است مطلقا و اما میگوید که آنرا در عصر ترازی گفت و درین باب است از علی کرم الله وجهه و ابن مسعود و ابی سعید و ابی هریرة و عقبه بن عامر و ابن عمر و عمرو بن حنبل و سلمه بن الاکوع و زید بن ثابت و عاصم بن عمار و کعب بن عترة و ابی امامه و عمرو بن عبس و ابی بن امیه و معاویه الضامی انشی و گفت در تخصیص و درین باب است از سعد بن ابی وقاص و عایشه ثوابی و ابی قتاده و حفصه و ابی الدرداء و صفوان بن یسلف و غیر جم و آنکه و مسلم راست است و عقبه بن عامر از حدیث عقبه بن عامر چنین میفرماید سکون فان کینت او ابو عامر است عامل

معاویه بود بر مصر و بنام او فات یافت و در سنه ثمان و عشرين و عشرين نفر من الصحابة و خلق كثير من التابعين گفته اند که گشته شد روز نروان با جمعی از اهل بیت و غلطه ابن عبد البر ثلث ساعات کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ینها ان یصلی فیهن او ان یقصر فیهن موثانا  
 سه ساعت است که نمی بکشد و بار رسول خدا از نماز گذاردن در آن ساعات و از گزاردن مردی با در آن اوقات بعضی گفته اند که مراد بگزاردن درین حد  
 نمازخانه است حال آنکه نمازخانه درین وقت بالاجماع مکروه نیست پس این تفسیر حدیث است بجهت آنکه مخالف حدیث است و صواب این است که معنی حد  
 آنست که عمدتاً غیر دفن درین اوقات نکند که مکروه است و همچنین عمدتاً تاخیر عصر تا صفر از شمس بلا قصد نکند که این صلوة منافقین است چنانکه در حد  
 آمده قام مقرباً و چون واقع شود دفن درین اوقات بلا تعذر مکروه نباشد چنانکه لطلع الشمس بالزغلة حتی ترتفع یکی آن وقت که بر آید آفتاب  
 تا بان تا آنکه بلند شود و قدر ارتفاع وی که نزد آن کراهت زائل میشود و حدیث عمر بن عبید بن جراح و حدیث عمر بن عبید بن جراح و حدیث عمر بن عبید بن جراح  
 یعنی قدر یک نیزه یا دو نیزه یا سه نیزه یا چهار نیزه یا پنج نیزه یا شش نیزه یا هفت نیزه یا هشت نیزه یا نه نیزه یا ده نیزه یا یازده نیزه یا بیست نیزه یا سی نیزه یا  
 سیل کند آفتاب از مرکز سما بجانب مغرب و حدیث بن عبید بن جراح و حدیث عمر بن عبید بن جراح و حدیث عمر بن عبید بن جراح و حدیث عمر بن عبید بن جراح و حدیث عمر بن عبید بن جراح  
 للغروب و در میکند بطل شود آفتاب برای فرو رفتن و تضییع بفتح ثناة فوقیه و ثناة بعد او و فتح ضاد حجه و تشدید تحتیه و فاعلی تیل پس این سه  
 ساعت است که اگر از ابر و وساعت اول گیرند پنج ساعت می شود مگر آنکه این سه ساعت خاص است بکراهت و در امر دفن موقوف و نماز و هر دو وقت  
 اول مختص اند یعنی نماز و وارد شده است تعلیل نمی ازین هر سه ساعت و حدیث ابن عباس علیه السلام که در طلوع شمس طالع میشود و در قرن شیطان کافران  
 برای وی نماز میگزارند و روز قیام قائم ظهور جهنمی افروزند و برای او میکشایند و نزد غروب هم فرو میرود و در میان دو قرن شیطان و نمازی گذارد  
 برای آن کفار و نهی از فرض و نفل هر دو است و برای تخیریم است ما فرض نماز حدیث من نام عن صلوة الذانین حکم خارج کرد زیرا که در وی این است  
 که وقتها حین دیگر با معنی در هر وقت که بیا آید و بیدار شود از نوم گذاردن آنرا و همچنین بیک در یافت یک رکعت قبل غروب شمس قبل طلوع و  
 حرام نیست بروی گذاردن باقی درین اوقات بلکه واجب است بروی ادا کردن آن درین وقت پس نهی مخصوص باشد مؤاخذ و گفته اند که عام  
 از آن نیز بدلیل این حدیث که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم خفت و روادی از نماز فجر بستر بیدار شد نماز گذارد و در آن وقت بلکه تاخیر کرد آنرا  
 تا آنکه خارج شد وقت مکروه و جواب داده اند که آنحضرت و اصحابی بیدار نشدند تا آنکه رسید ایشان را خبر شمس چنانکه ثابت است و حدیث  
 پس بیدار ساخت ایشان را خبر مذکور مگر وقتی که بلند شد آفتاب و زائل شد وقت کراهت و نیز بیان کرد آنحضرت و جواب تاخیر و فرمود که درین اوقات  
 شیطان خیر شده پس برآمد از آنجا و نماز گذارد و در غیر آن اوقات این تعلیل شعرت باید که این تاخیر از برای وقت کراهت نبود اگر فرض کنیم که وقت  
 بیدار شدن آنها وقت خارج نشده بود پس حاصل احادیث آن است که حرام است نوافل در اوقات خمس و جائز است قضای آنها بعد نماز فجر و عصر  
 اما صلوة عصر پس دلیلش همان گذاردن آنحضرت است بعد عصر فائده نظر اگر خاص باشد آنحضرت و اما نماز فجر پس تقریر آنحضرت کسی را  
 که گذارد و نافله بعد نماز صبح و جائز است گذاردن فرائض در هر وقت ازین اوقات خمس برای نائم و ناسی و مؤخر از وقت و نماز درین همه اوقات اول  
 ما و امیکه خارج نشده است وقت عائد که این قضاست در حق وی و زائل است بخصیص وقت زوال روز جمعه ازین اوقات بجز نفل در آن قول  
 و الحکم الثانی حکم دوم یعنی نهی از نماز وقت زوال و حکم اول نهی است از نماز نز و طلوع شمس و لیکن مصنف در نام نهادن نهی بحکم تسامح کرده  
 زیرا که حکم در هر سه وقت واجب است که نهی باشد از نماز در آنها و این ثانی یکی از عملات حکم است نه آنکه حکم ثانی است و شارح حکم ثانی را تفسیر کرده نهی  
 از نماز در هر سه وقت کما افاده حدیث ابی سعید و حدیث عقبه لیکن در وی این است که آن حکم اول است زیرا که ثانی قیامات است و هو الثانی نهی

حدیث معتبر و در وی لازم می آید که زیادت استثنای روز جمعه عام باشد هر سه وقت را در عدم کراهت حال آنکه این چنین نیست بالاتفاق بلکه نیست  
 خلافت مگر در ساعت زوال روز جمعه قائل عند الشافعی نزد امام محمد بن ادریس شافعی مطلبی کنی بانی عبد الله بن خلکان گفته علوم بسیار  
 از کتاب سنت و کلام صحابه و آثار ایشان و اختلاف علماء و جز آن از معرفت کلام عرب و لغت و عربیت و شعر و در وی مجتمع گشته تا آنکه اصمعی با آن  
 جلالت شان اشعار ندیدیم را که در غیر قوی قریب نهم نشده بود بروی قرائت کرده و امام احمد گفته نیست تا ختم ناسخ حدیث را از منسوخ تا آنکه بنشین او ششم  
 و شافعی اول کسی است که تمسید اصول فقه کرده و محمد بن حسن شافعی ابو حنیفه آن مقدار تعظیم که او را میکرد هیچ یکی از اهل علم نمیکرد و زعفرانی گفت اصحاب  
 حدیث را قعود بودند شافعی آمد و ایشان را بیدار ساخت پس متوقف شدند و بود و استجاب الدعوت و ولادت وی در سنه یکصد و پنجاه هفت و وفات در سنه  
 چهارصد و چهار و سی و پنج بن سلمان مروزی او را خوابید و گفت خدا با تو چه کرد گفت مرا بر کرسی ذی هب نشانزد و مرا برید تر بر من تار  
 کرد و از حدیث صحیح که در مسلم است الناس تبع لقریش فی الخیر و الشر و آورده البخاری بطریق آخری ترجیح نهی بر سایر مذاهب مضمونی خود  
 و از اینجا گوینده گفته است نظم اما که فاخته شافعیاً و لتجو من مخالفة و طیش به کفی قول النبی لنا دلیلاً علی ان الایم من قریش و تم تمیل  
 نظم ان المذاهب غیر او اصحاباً و قالوا الحمد للامام الشافعی و فاخترت مذبه و قلت بقوله و جعلته یوم القیامة شافعی و باجماعنا قبض فضائل  
 وی بیشتر از حضرت ابن خلکان گوید بعضی مشایخ ما خبر دادند که در مناقب شیخ سیزده تصنیف بروی کار آمده انتهی گویم نام این سیزده تصنیف  
 مع الزیاده بانام مؤلفین آنها در کشف الظنون مذکور است و در اتحاد النبلاء مسطور من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه بسند  
 صحیح زید که در وی ابراهیم بن ابی یحیی و اسحق بن عبد الله بن ابی فروه است و باضعیفان و لیکن حدیث و کذا لابی داود و الزید شافعی است  
 و حدیث ابو هریره را بهیچ در کتاب المعرفه از حدیث عطای بن عجلان عن ابی بصیرة عن ابی سعید و ابی هریره باین لفظ آورده است قال کان رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم یمنی عن الصلوة نصف النهار الایوم الجمعة و زاد الایوم الجمعة و زیاده که و این لفظ مگر روز جمعه یعنی نماز در وقت زوال روز  
 جمعه مخصوصه کرده نیست و باین فته اند بسیاری از اهل حدیث و آثار از خصائص روز جمعه شمرده و به قال الحافظ ابن القیم فی المدهی و کذا لابی داود  
 عن ابی قتادة عن ابی یحیی و ابی داود است این لفظ یعنی استثنای روز جمعه از حدیث ابی قتاده مانند آن و آن این است که روایت کرد  
 ابوخلیل صالح بن ابی مریم از ابی قتاده از نبی صلی الله علیه و سلم که وی مکره گرفت نماز گذاردن در نیمه روز مگر روز جمعه و فرمود جهنم افزون می شود  
 مگر یوم الجمعة بود او و گفت این حدیث مرسل است زیرا که ابوخلیل از ابی قتاده سماعت ندارد گویم در وی لیث بن سلیم نیز هست و بهیچ تصنیف  
 وی کرده اند و لیکن مؤید است بفعل اصحاب چه صحابه نماز میگذارند در نیمه روز جمعه و بقول آنحضرت که حث میفرمود بر تکبیر جمعه و ترغیب می نمود  
 در نماز تا خروج امام بغیر تخصیص و استثناء و احادیثی عام است بر محل را که نماز گذارند در هر مکره که خاص است از آن و ۱۰ بجهنم من مطهر  
 بتصفیه و تطعم بنعم سیم و سکون طاک و کسره عین جمله کنیت جبریل و محمد است بن طعم بن عدی بن نوفل القرشی کنیت او ابو امیه است اسلام آورده  
 قبل فتح و نازل شد مدینه را و مرد آنجا در سنه اربع و سبع و اربع و ثمان و خمسمین و بود عالم با نسب قریش گویند این علم را از ابو بکر صدیق فرایم گرفته بود  
 روی عنه جماعة قال گفت جبریل قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم یا بنی عبد مناف لا تمتنعوا احداً طاف بهذا  
 البیت ای پسران عبد مناف منع نکنید هیچ یکی را که طواف کرد باین خانه مگر بخانه تمام حرم است علی الصبح و صلی آیه ساعده شاء  
 و نماز گذارد هر کدام ساعت که خواست از شب و روز بهیچ گفت بحتم که مراد نماز درین حدیث طواف باشد خاتمه و همین است اشبه باخبار و بحتم  
 که جمیع نماز باشد و این و دقیق العید را در پنجاه بحث است که تقویت کرده است در آن باختصاص بصلوة طواف ابن الصلاح گفته اول اقوی است

و تروی گفت مؤید اوست روایت ابی داود که منع نکند هیچ یکی را که طواف کرد باین خانه و نماز گذارد و در آن هر ساعت که خواست از پشت  
 انتهی و باجماع درین حدیث دلالت است بر آنکه مکروه نیست طواف بخانه و نه نماز در وی در هر ساعت که بکند از ساعات لیل و نهار و حدیث ثابین مکرر  
 اوست پس جمهور عمل کرده اند بر احادیثی که در جمیع جایها آمده و باین جهت که احادیثی که ثابت است در صحیحین و غیرهما و بی السج من غیرها  
 و شافعی و غیره عمل باین حدیث کرده اند و گفته اند که در احادیثی که تخصیص بفاصله آمده و نافله که یقیناً جانب عموم است مخصوص است باین حدیث  
 و مکروه نیست نافله در یک فی آنی ساعة من الساعات و نیست این حدیث خاص بر رکعت طواف بلکه شامل بر نافله است بنابر حدیث ابن حبان که در  
 صحیح اوست و لفظ وی این است یا بنی عبد المطلب ان کان لکم من الامر شیء فلا تعرفن احدکم ان یمنع من یصلی عند البیت ایه ساعة شایان  
 لیل او نهار و در جمیع و تاج شرح منهاج گفته و چون قائل شدیم بجواز نفل یعنی در مسجد حرام در اوقات که است پس این مختص است بمسجد حرام  
 یا جائز است در بیوت حرم مکه در وی دو وجه است و صواب تعلیم جمیع حرم است انتهی رواه الشافعی و ابن خزیمة و ابن حبان الدارقطنی  
 و الحاکم من حدیث جبریل و رواه الطبرانی عن ابن عباس ابو نعیم فی تاریخ اصفهان و الخطیب فی التلخیص عن ابن عباس و لکن معلول الخمسة  
 یعنی ابو داود و احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صحیح الترمذی و ابن حبان مصنف در تلخیص گفته این تمیید این حدیث را بسبب  
 مسلم عز و کرده است چنانکه گفت رواه الجماعة الا البخاری این هم است از وی زیرا که مسلم آنرا روایت نکرده در ارشاد گفت اسناد وی بر شرط مسلم  
 و تابع شد او را درین عز و محب طبری و گفت رواه الجماعة الا البخاری این را رفعه و گفت رواه مسلم و لفظ لا تمنعوا احدا طواف بهذا البیت و صلی ایه  
 ساعة شایان لیل او نهار گویا وی چون دید که این تمیید آنرا نسبت بجاعت نموده دون البخاری اقتطاع کرد از میان جماعه مسلم را و اکتفا نمود  
 بروی از جماعه و ستوق کرد آنرا بلفظ ابن تیمیه و خطا کرد مکرر انتهی گویم مراد باین تمیید در اینجا صاحب منتقی الاخبار است که جدا بحدیث شیخ الاسلام ابن تیمیه  
 نه شیخ الاسلام ابن تیمیه که شیخ حافظ ابن القیم رح است و عمر ابن عمر رضی الله عنه آن الشیخ صلی الله علیه و سلم قال  
 المشفق الحمیة فرمود شفق سرخی است و تمام حدیث این است فاذا غاب الشفق وجبت الصلوة پس چون غائب شود شفق واجب گردد  
 نماز و باین رفته اند اکثر ائمه و عامه اهل لغت و نزد امام عظم و طائفة از علما سفیدی است که بعد از سرخی پیدا گردد و بروایتی از ابو حنیفه نیز سرخی  
 در مصفی گفته شفق نزدیک است شافعی و ابو یوسف محمد مفسر است و محمد بن حنفیه مفسر است به بیاضی که بعد از حمرت ظاهر میشود و متاخر  
 اصحاب ابو حنیفه بر قول صاحبین فتوی داده اند انتهی و بروایتی از امام احمد در سفر حمرت معتبر است و در حضر بیاض بحدت جمیع میان احادیث  
 باختلاف حالین نظر بآنکه در سفر گاهی نزول نمیکند حمرت پس می پوشند آنرا دیوار یا و گمان برده می شود که غالب شد و چون غالب گردد بیاض  
 یقین میگردد و غیوب آن پس شفق نزد وی حمرت است و لیکن اعتبار کرده است بیاض را از جهت بودن فی لیل بر غیوب حمرت شیخ در ترجمه  
 گفته احتیاط در حق مغرب حمرت است و در حق عشا بیاض تا هر کدام در وقت خود واقع گردد و یقین نزد شافعی در قول جدید وقت مغرب  
 مقدار وضو و اذان اقامت و پنج رکعت است و رافعی که از ائمه مذکور شافعی است گوید که اگر مقدار چند بقدر که بوی شدت جوع دفع توان کرد  
 نیز اعتبار کنند و در نهار باشد و دلیل این قول آنست که جبریل علیه السلام آنرا هر روز در یک وقت گذارد و اگر وسیع و ممتد بودی چنانکه وقتها  
 دیگر نمازهاست اشاره بآن کردی و در قول قدیم موافق ائمه دیگر است و تروی گفته که احادیث صحیح و معتبر است بقول قدیم و اختیار کرده اند  
 آنرا بسیار از شافعیه مثل خطابی و بیهقی و غزالی و مختار بعضی قول بر است انتهی در سبب گفتن این قول جبریل شافعی است و قول قدیم و آنست که نماز  
 دو وقت است یکی ممتد تا غیب شفق و صحیح ائمه من اصحاب کبارین خزیمة و غیرهم و تروی در شرح منب اوله و آله بر امتداد شفق آورده و احادیث

صیحه معین چون قول اند جز نماز که شافعی نفس کرده است بران در قدیم انتهى گویم راجع همان قول اول است موافق حدیث باب ورجوع امام ابوحنیفه از قول  
 تا غروب شفق منصف ثابت چنانکه در بالا بدست گفته و جواب از حدیث جبریل آنست که حدیث مذکور مقدم است و اول فرض صلوة است بکه اتفاقاً و احادیث  
 آخریت وقت مغرب تا شفق متاخر است و واقع در دین اقوال و افعال پس حکم برای وی باشد و نیز این صبح است از روی سنا و از حدیث توفیق جبریل  
 علیه السلام پس مقدم شود نزد تعارض و لیکن این جواب که این حدیث قول است و حدیث جبریل فعل غیر نامفوض است زیرا که حدیث جبریل فعل و قول  
 هر دوست چه جبریل بعد گذاردن نماز خمس با آنحضرت گفت که میان این دو وقت وقت است برای تو و امت تو آری و در نماز مغرب و عشا  
 این فرق ثابت نیست پس جواب تمام باشد باینکه اینجا صرف فعل است بنظر وقت مغرب و اقوال مقدم اند بر افعال نزد تعارض علی الاصح و اینجا نزد  
 تعارض نیست زیرا که احادیث اقوال مفید زیادت است در وقت مغرب که امتنان کرد بدان خدای تعالی بر بندگان رواه الدارقطنی و صحیح  
 ابن خزيمة و غیره وقفه و اخره ابن خزيمة فی صحیح من حدیث ابن عمر مرفوعاً و گفت بهیچ مروی است این حدیث از علی و عمر و ابن عباس  
 و عبادة بن الصامت و شداد بن اوس و ابی هریره و الاصح منها شیء در سبیل گفته این بحث لغوی است و مرجع دران بسوی اهل لغت است این عمر  
 از اهل لغت و فصیحای عرب بوده پس کلام وی حجت باشد اگر چه مرفوع علیه بود و در قاموس گفته الشفق محرکة الحرة فی الافق من الغروب الی العشاء  
 اوالی قرینها اوالی قرین العتمة انتهى گویم اولی تقدیم این حدیث بود و اول باب الاوقات عقب اول حدیث در وی که حدیث ابن عمر است  
 و عن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الفجر فجران صبح از وی لغت و صبح  
 یک فجر فجر الطعامة و محل فيه الصلوة فجری است که حرام است در وی خوردن چیزی یعنی بر صائم و حلال است در وی نماز گذاردن  
 یعنی داخل میشود وقت نماز فجر و فجر هر چه فيه الصلوة ای صلوة الصبح و محل فيه الطعامة و دیگر فجری است که حرام است در وی  
 گذاردن نماز یعنی نماز صبح و روست در وی خوردن چیزی یعنی که این فجر از راوی باشد یا از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و هو الاصل و تفسیر بر  
 آن کرده تا توهم نشود که نماز دران وقت علی الاطلاق حرام است رواه ابن خزيمة و الحاکم و صححه چون فجر در لغت مشتبه بود میان  
 هر دو وقت مذکور و در بعض احادیث مطلق آمده که اول صلوة صبح فجر است لهذا بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم که مراد بفجر فجری است که او  
 علامت ظاهر و واضح است و للحاکم من حدیث جابر بن جهم یعنی مانند حدیث ابن عباس در معنی نه و لفظ و لفظ وی درست درک این است  
 الفجر فجران فاما الفجر الذی یکون کذب السحران فلا یحل الصلوة ولا یحرم الطعامة و اما الذی یمیز بین مستطیلاً فی الافق فانه یحل الصلوة و یحرم  
 الطعامة انتهى و اینجا معلوم شد معنی قول مصنف و زادی الذی یحرم الطعامة انه یمیز مستطیلاً یعنی زیاده کرد حاکم  
 در صبحی که حرام است در وی طعام که آن صبح میرود و رازی فی الاطلاق در کنار آسمان و در روانی از بخاری آمده که در آنکه آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم صبح خود را از بین بسیار و فی الاخر زیاده کرد و دیگر که آن فجری است که روانیست در وی نماز و نه حرام است در وی طعام  
 کذب البشر حان همچو دم گرگ بر حان بکسر جمله و سکون را بعد دعای جمله قرآن آنست که این صبح دراز نمیرود و معتدنی باشد بلکه ترفع میشود  
 در آسمان همچو نمود و میان این هر دو بقدر یک ساعت می باشد اول فجر اول ظاهر میشود و بعد ظهور وی فجر ثانی نمایان میگردد و ظهور اینها در رو  
 بیان وقت فجر است و آن اول وقت اوست و آخر وی آنست که وسعت یک گشت دهم شده باشد که اعرفت و چون برای هر وقت اولی و آخری  
 بود آنحضرت بیان افضل از ان هر دو فرمود صاحب سبل السلام در بعض فتاوی خود گفته که وقت فجر نه صفت منتهی باشد و آنحضرت آنرا بیان  
 شافعی فرموده و گفته که آن طالع می شود معترض در افع و نیست آن که لا مح می شود یا ضش همچو دم گرگ و این چیزی است که دید ما از روی بیان



من شایسته است که این کتاب را به صاحب این کتاب بگویم و در هر بابی که در این کتاب است از هر بابی که در این کتاب است  
 نمی شود مگر بعد از اتمام نماز و از هر بابی که در این کتاب است از هر بابی که در این کتاب است  
 کما قال الشاعر وازرق أصبح يبدو قبل البضه واول الغيث قطر ثم يسكب بدانتی و عمر بن مسعود رضي الله عنه  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل الاعمال الصلوة في اول وقتها بزرگترین اعمال گذاردن نماز است در اول وقتش  
 نماز خود فاضلترین اعمال است بعد از ایمان و لابد در اول وقت گذاردن فاضل تر خواهد بود اگر جماعت میسر گردد و مستحب نیست در وی تاخیر و بدول  
 حدیث آنست که نماز در اول وقت افضل است از جمله اعمال چنانکه ظاهر تعریف باللام است و این حدیث معارض حدیث دیگر است که در آن وارد شده  
 که افضل الاعمال ایمان بالله و خفی نیست که مراد درین حدیث از اعمال باعدای ایمان است زیرا که سوال از افضل اعمال لایزال ایمان بود پس علاوه بر  
 ایمان باشد این و قیوم العید گفته اعمال درین حدیث محمول اند بر بدین پس متاذل خواهد بود و اعمال قلوب را پس معارض نشود بحدیث ابوهریره فضل الاعمال  
 ایمان بالله عزوجل و لیکن احادیث دیگر و درست در انوار از اعمال بر که آنها افضل اعمال اند و این احادیث معارض حدیث باب اند و ظاهر وجوبش  
 آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر کرده هر مخاطب را با آنچه لائق تر بود بوی و هو به اقوم و الیه ارجع نفقه فی اکثر پس افضل اعمال در حق شجاع جهاد است  
 و در حق غنی صدقه دادن و غیر ذلک و مراد با فضل اعمال با یکدیگر افضل زیادت نیست بلکه مطلق فضل است و معارض تفضیل صلوة در اول وقت است  
 حدیث عثمانی که آنحضرت فرمود اگر نمی بودم که دشواری کنم بر امت خود هر آینه تاخیر میکردم که تا نایم شب و قریب است ازان اصباح و اسفار بنجر  
 و احادیث ابرار در نظر و جواب آنست که این تخصیص است مرعوم اول وقت را نیست تعارض در میان عام و خاص رواه الترمذی و الحاكم و صححه  
 و رواه الدارقطنی و ابن خزيمة و ابن حبان و گفت که بر شرط شیخین است و اخراج کرد برای او شواهد از حدیث ابن عمر و ام فروه و غیره و لفظ نظام فروه این است  
 که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم که کدام عمل فاضلتر است فرمود نماز در اول وقت خود رواه احمد و الترمذی و ابو داود و گفت ترمذی مروی  
 نیست این حدیث مگر از حدیث عبد الله بن عمر العری و وی قوی نیست در حفظ و ضبط و از اهل حدیث انتی و لیکن تصحیح کرده است او را ابن السکک که از اهل تحفیه  
 و این ام فروه خواهر ابو بکر صدیق است و هر که گفت انصاریه است و پنجم کرد قال الحافظ عبد العظيم المنذری رح واصله فی الصحیح ابن بلفظ علی و قتها بدل  
 قول فی و قتها و قوی استغراب کرد و گفت که این زیادت ضعیف است و گفته اند که متفرد است بذکر اول وقتها علی بن حفص از صحابه و جمیع ایشان روایت  
 کرده اند بلفظ علی و قتها و لفظ اول وقتها و جواب اوده اند من حیث الروایة که تفرد وی غیر مفترست زیرا که وی شیخ صدوق است از رجال مسلم و حاکم و قریب  
 تصحیح کرده اند این روایت را و از رجال ابن خزيمة فی صحیح و من حیث الدرایة باین طور که روایت علی و قتها مفید معنی لفظ اول است زیرا که کلام علی متضمن است  
 علی جمیع الوقت و روایت لوقتها بلام نیز مفید است چه مراد آنست که وقتها استقبال وقتها و بضرورت شرعی معلوم است که نماز پیش از در آمدن  
 وقت صحیح نیست پس متین شد که مراد استقبالکم اکثر من وقتها است و این بگذاردن نماز در اول وقت وی است و بنابر قوله تعالی لا تقصروا کانتوا  
 یساکد عوقان فی الخیر است و بنابر آنکه اب آنحضرت صلی الله علیه و سلم اتیان نماز در اول وقت وی بود و منکر و دیگر فضل حدیث علی که نزد  
 ابو داود است به چیز است که تاخیر کرده نمی شود و از آنجمله ذکر کرد نماز را چون حاضر شود وقت وی و مراد آنست که عدم تاخیر افضل است و در تاخیر  
 بعد حضور وقت جائز است و ولالت می کند بران این حدیث و عمر بن مسعود رضي الله عنه و عمر بن مسعود رضي الله عنه و عمر بن مسعود رضي الله عنه  
 وی اختلاف است اصح آنست که نامش سحر و بن خنین کبیر بنیم و سکون عین و فتح تحفه است و ابن عبد البر لفظه متفق اند علی طرق اسباب قیومش  
 که نام او اوس است و بود وی مؤذن آنحضرت صلی الله علیه و سلم سال فتح بهجرت نکرد و بیکه تقیم شد و معروف است به سبع و خمسين اذان میداد که بر

برای نماز رضی الله عنه ان الله علیه وسلم قال اول الوقت وضوان الله اول وقت برای نماز گذاردن سبب رتقا  
 خداست چنانچه در وی تأخیر سبب است بپوشش و الاوسط رحمة الله و الاوسط وقت برای فریضه سبب محبت و مغفرت است و علم است  
 که تبه رضوان الممنوع است و آخره عفو الله و آخر وقت سبب عفو خداست یعنی در گذشتن از مواخذه متعلی بابرای قومه او و ظاهر است که نیست عفو  
 مگر از ذنب اخرجه الدارقطني بسند ضعیف جدا زیرا که از روایت یعقوب بن الولید است و او کذاب است و در سندش ابراهیم  
 بن زکریا است و او شتم است و لکن مزی و الدارقطني من حدیث ابن عمر یخون در ذکر اول وقت و آخر وی دون الاوسط بدون  
 ذکر اوسط و لفظ وی این است که گفت ابن عمر فرمود آنحضرت وقت اول از نماز وضوان خداست و وقت آخر عفو خداست و این حدیث شاهد حدیث  
 سابق نمی تواند شد زیرا که در شاهد و مشهود هر دو باید را مقال است چنانکه میاید هو این حدیث ضعیف ایضا نیز ضعیف است چهره در و سه  
 بر یعقوب بن الولید مدنی است و احمد بن حنبل گفته کان من الکذابین الکبار و کذب ابن معین و ترک النسائی و گفت ابن حبان بود که وضع میکرد حدیث  
 در روایت نکرد این حدیث را غیر وی گفت بهیچیک کذب کرده اند و را با ستر حفظ و نسبت نموده اند و را بسوی وضع و درین باب است از جریر و علی  
 بن ابی طالب رضی الله عنه و ابن عباس و انس و ابی محمد و روه و ابی هریره لیکن این حدیث را در آن تکلم است و کلاما ضعیف و در سبیل گفته حدیث علی  
 از روایت موسی بن محمد بن علی بن حسین عن ابیه عن جده عن علی کرم الله وجهه است بهیچیک گفته اسنادش در گمان من اصح چیزی است که مروی است  
 و درین باب با آنکه معلول است زیرا که محفوظ روایت وی از جعفر بن محمد عن ابیه است موقوفه حکم گفته نمی شناسم در وی حدیثی که صحیح شود از آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم و از یکی از اصحاب او نیست روایت درین باب مگر از جعفر بن محمد عن ابیه موقوفه گویم چون این موقوف صحیح شود و با حکم رفع  
 باشد زیرا که در فضائل برای نمی گویند در وی احتمال است ولیکن این احادیث اگر چه صحیح نباشند اما محافظت آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز را در اول وقت  
 و بی حال است بر فضیلت آن و غیر ذلک من الشواهد انتی و عن ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 قال لا صلوة بعد الفجر الا سجدة تبین نیست نماز بعد فجر مگر دو رکعت و این دلیل است بر تحریم نافله بعد طلوع فجر قبل نماز مگر سنت فجر زیرا که اگر  
 لفظ حدیث نفی است و لیکن این نفی معنی نفی است و اصل نفی تحریم است ترمذی گفته اجماع کرده اند اهل علم بر آن است نماز گذاردن مرد بعد فجر مگر دو رکعت فجر  
 متصنف گفته دعوی ترمذی اجماع را بر آن است عجیب است زیرا که خلاف در وی مشهور است حکاه ابن المنذر و غیره و گفت حسن بصری لا باس بما دارای  
 مالک آنست که بکند آنرا کتیکه فوت شد و را نماز شب و اظناب کرد درین باب محمد بن نصر در قیام میل انتی اخرجه الخمسة الا النسائی یعنی  
 احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و ترمذی و رواه احمد و الدارقطني و الترمذی و در وی قصه است و گفت ترمذی نمی شناسم این را مگر از حدیث قدومه  
 بن موسی و گفت ابن خزمه و ابیانی که درین باب آمده همه ساقط و مکرره و کذب است و رواه ابو یعلی و الطبرانی بطریق آخر و مراد بعد فجر بعد طلوع است  
 کما دل له قوله و فی رواية عبد الرزاق یعنی از حدیث ابن عمر لا صلوة بعد طلوع الفجر الا سجدة الفجر نیست نماز بعد بر آمدن فجر  
 مگر دو رکعت فجر چنانکه دلالت میکنند بر آن قول می و مثله فی الدارقطني عن عمرو بن العاص از مشاهیر صحابه و عقلای قریش و از ابی  
 رحمة الله عنه و این هر دو تفسیر کرده اند مراد را بعد فجر و این وقت ششم است از اوقات که منسی است در آن نماز و اوقات خمس بیشتر گذشت و لیکن  
 سهار ضمه کرده است نهی از نماز عصر که یکی از اوقات ششم است و در سند دارقطني افریقی است و رواه الطبرانی من حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه  
 عن جده و در سندش روایت ابن الجراح است و رواه البیهقی من حدیث سعید بن السیب مرسل و گفت مروی است از ابو هریره موصول لا یصلح و رواه  
 موصول الطبرانی و ابن عدی و در سندش ضعیف است و مرسل اصح است و - امسحمة رضی الله عنها قالت صلی رسول الله

[illegible]

باب ۱۱ ذان

[illegible]

واجب نیست نزد یک جمهور علماء و مذہب عظامین بسیار و مجاہد و ابن جریر آنست که اگر اقامت را فراموش کند اعاده نماز لازم می شود و الله اعلم انقی  
**و** **ابن محمد** عبد الله بن زید بن عبد ربه وی انفاری خربرجی است از مشاهیر صحابه حاضر شد عقبه و بدر و شاهده که بعد از  
و مرو در مدینه سنه ثلثین و ثلثین و هو این اربع و ستین که ولایو یحییة مدعی عنه ابنه محمد و حید بن السید بن ابی لیلی و هو الذی اُرسی الاذان فی  
النوم سنه احدی سن الهجرة یقال له صاحب الاذان عدده فی اهل المذنبه قال گفت چون امر کرد رسول خدا بنا قوس که ساخته شود و زوده شود  
برای جمع مردم برای نماز طاف بی و انا فاشور رجل در خیال در آمد و حال آنکه من در خوابم مروی یعنی و بدم مروی را در خواب که بر سید  
ناقوس را در دست خود پس گفتم ای بنده خدا آیا میفرموی این ناقوس را گفت آن مرد چه یکنی آنرا گفتم میخوانم مردم را برون ناقوس بسوی نماز  
فقال پس گفت آن مرد آیا راه نمایم تا بر چیزی که آن بهتر است از آن گفتم اُرسی گفت تقول بگوئی اذان بر کیفیت مخصوصه الله اکبر  
الله اکبر فذکر الاذان پس ذکر کرد اذان را تا آخر بترجیع التکبیر چار بار و می آید آنچه حاضر است و حاضر او است  
بغیر ترجیع یعنی در شهادتین و در شرح مسلم گفته ترجیع عود است بسوی شهادتین بر رفع صوت بعد گفتن آن و دوبار تخفیف صوت و یا سه قریباً  
و الاقامه فردای و ذکر کرد اقامت را مفرد و بدون تکرار و در چیزی از الفاظ وی الا اقل قامت الصلوة مگر این لفظ که مکرر گوی آنرا  
قال فلما أصبحت أتیت گفت پس چون صبح کردم آمدم رسول الله صلی الله علیه و سلم را و خبر دادم آنچه در خواب دیدم فقال  
پس فرمود آنحضرت انها لرؤیا حق بدستی که این خواب که تو دیدی خواب راست است انشاء الله تعالی الحدیث تا آخر حدیث و آن این است  
که فرمود پس نیست باطل الفاکن بروی چیزی را که دیدی در خواب پس باید که اذان گوید بلال با پنج دیده تو زیر که بلال بلند تر و شیخ تر و بهتر است هر آواز  
از تو پس استادم باطل تا الفاکنم آن کلمات را بروی و اذان گوید بروی بدان گفت عبد الله پس شنید این را عمر بن الخطاب بحال آنکه در خانه خود بود پس  
بیرون آمد و حالیکه میکشید چادر خود را و میگویی ای رسول خدا سوگند کسی که فرستاد ترا بحق هر آینه دیدم من مانند آنچه نموده شدوی یعنی ابن زید پس  
فرمود آنحضرت و الله الحمد یعنی حدیث خدا را بر توافقی این دو روایت رواه ابو داود و الدارمی و ابن ماجه و گفت ترمذی که این حدیث صحیح است  
لیکن فی حدیث ناقوس ذکر نکرده پس این اثبت باشد چنانکه در کتاب است أخرجه احمد و ابو داود و صححه الترمذی و ابن خزيمة  
و حدیث دلیل است بر مشروعیت اذان برای صلوات برای خواندن غایبان تا حاضر شوند نماز را و لهذا اهتمام کرده آنحضرت در نظر و چیزیست  
که فرمایم کند ایشان را پس این اذان هم خواندن است بسوی نماز و هم اعلام است بدخول وقت دی و اختلاف است علماء را در وجوب آن و شک  
نیست که از شعار اهل اسلام است و از محاسن آنچه مشروع کرده است آنرا خدای تعالی و ادله محتمل اند در وجوب همچنین اختلاف است در کمیت الفاظ  
وی دلالت این حدیث بر آنست که تکبیر گوید در اول وی چهار بار و روایت مختلف آمده در حدیث ابو مخذومه در بعض روایات هم ترجیع آمده و هم  
تثنی پس جاری عمل کردند ترجیع بنا بر شهرت روایت زیرا که زیادت عدل مقبول است و حدیث دال است بر عدم مشروعیت ترجیع و در وی نیز  
اختلاف است پس هر که آنرا غیر مشروع گفته عمل برین روایت کرده و هر که مشروع گفته عمل بر حدیث ابی مخذومه نموده و نیز دلالت کرد این حدیث بر  
اذاء الفاظ اقامت الالفاظ اقامت که آنرا مکرر باید گفت و ظاهر حدیث آنست که تکبیر هم در اول یکبار باید گفت و لیکن جمهور بر آنند که تکبیر در اول اقامت  
متکبر است و دوبار می باید گفت و لیکن نظر بکنایه آن در اذان چهار بار گوید اقامت غیر مکرر است و همچنین مکرر است در آخر وی و باقی الفاظ یکبار  
باید گفت و روایت کرده است بخاری حدیث امر بلال که تشفیغ کند اذان را و ایتار نماید اقامت را مگر لفظ اقامت و سیاقی و باین استدلال  
کرده است هر که گفت اذان در هر کلمات خود معنی منفی است و الفاظ اقامت فردای است الاقامت الصلوة و جواب داده اند از آن اهل ترجیع

لایں روایت صحیح است ولالت میلند بر پنج ندو شد لیکن روایت تشریح نیز صحیح است بلامرجه و این زیادت از مدل است و زیادت مدل مقبول پس قائل تشریح تکبیر و اول اذان عامل است بر هر دو حدیث و خواهد آمد که روایت شفع اذان دلالت نمیکند بر تشریح تکبیر و مخفی نیست که لفظ کلمه توحید در آخر اذان و اقامت مفروض است بالاتفاق پس خارج باشد از حکم تشفیج اذان و علما گفته اند که حکمت در تکریر اذان و افراد اقامت آنست که اذان برای اعلام فائبان است پس در آن حاجت تکریر است و لهذا در وی رفع صوت مشروع گشته و اینکه بر محل مرتفع باشد بخلاف اقامت که برای اعلام حاضران است پس حاجت نیست بتکثیر الفاظ وی و اندازد وی خفض صوت مشروع شده و تکرار جمله قد قامت الصلوة برای آنست که مقصود اقامت همین کلمه است پس پس وزاد احمد فی آخره و زیاده که در احمد در آخر حدیث ابن زید کما هو النظام هر قصه قول بلال رافی اذان الفجر و اذان نماز صبح و آن این است که خواند بلال روزی صبحدم بسوی نماز پس گفت شد که رسول خدا نام است پس بانگ زد بلال اعلای صوت خود الصلوة خبر من النوم نماز بهتر است از خواب گفت سعید بن المسیب پس نخل کرده شد این کلمه در تادین نماز صبح و علی قاری گفته یعنی لذت نماز بهتر است از لذت خواب نزدیک ارباب ذوق و اصحاب شوق و یکین که از باب اصل اصلی من النخل باشد انتهی ولیکن درین زیادت انقطاع است با وجود ثقت رجال می و ذکره ابن السکن من طریق اخری عن بلال و این در طریق است از طریق زهری از شخص بن عمر از بلال و آن نیز منقطع است و رواه البیهقی فی المعرفة من هذا الوجه و روایت کرد آنرا ابن ماجه از حدیث عبد الرحمن بن اسحق از زهری از سالم از پدرش پس ذکر کرد قصه اهتمام ایشان را بپیچیزی که فراهم کنند آن مردم را قبل تشریع اذان و گفت در آخر آن که زیاده کرد بلال در نماز صبح الصلوة خیر من النوم پس مقرر داشت آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم مصنف و تلخیص گفتند سناده ضعیف جدا و ترمذی و احمد و ابن ماجه از حدیث عبد الرحمن بن ابی لیلی آورده اند که گفت بلال گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم تنوید گوید در هیچ نماز مگر در نماز صبح ولیکن در سند وی ضعف و انقطاع است و بود بر صنف که ذکر میکرد این را حسب ثابت خود و گفته اند که تنوید و بارست کما فی سنن ابی داود و نیست الصلوة خیر من النوم در حدیث عبد الله بن زید چنانکه توهم سید به عبارت مصنف حیث قال زاد احمد فی آخره و نیست مراد مگر آنکه سوق کرد احمد حدیث ابن زید را پیشرو صل نمود بدین روایت بلال را و لا بن خزیمه عن انس رضی الله عنه قال گفت انس من السنه از سنت است یعنی طریقه آنحضرت صلی الله علیه و سلم اذا قال المؤذن فی الفجر که چون گوید یؤذن در بانگ با مداد حجی عکس الفلاح و آن فوز و تقوی است یعنی بتو بسوی سبب وی قال گوید الصلوة خیر من النوم و رواه الدارقطنی و البیهقی ایضا من حدیث انس و صححه ابن السکن و در روایت ناسئ الصلوة خیر من النوم و اذان اول است از صبح و در وی تقید روایات مطلقه است ابن رسلان گفته تصحیح کرده است این روایت را ابن خزیمه و گفته که تشریح تنوید جزین نیست که برای اذان اول فجر است زیرا که این اذان برای بیدار ساختن نائم است و اما اذان ثانی پس برای اعلام دخول وقت و خواندن بسوی نماز است و لفظ نسائی در سنن کبری از طریق سفیان از ابی جعفر از ابی سلیمان عن ابی مخذومه این است که گفت ابو مخذومه یقول من که اذان میگفتم برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس میگفتم و اذان فجر مول حی علی الصلوة حی علی الفلاح الصلوة خیر من النوم این خرم گفته است و صحیح انتهی سنن تخریج الزکشی لاحادیث الرافعی و مثل اوست در سنن کبری بیهقی از حدیث ابی مخذومه که وی تنوید می گفت و اذان اول از صبح بام آنحضرت صلی الله علیه و سلم و سبیل گفته پس نیست تنوید از الفاظ اذان مشروع برای خواندن بسوی نماز و اخبار بدیدن وقت و بلکه اذان الفاظ است که مشروع اند برای بیدار ساختن خفته پس گو یا این تنوید همچو الفاظ تسبیح اخیر است که مردم درین اعصار متاخر و عادت آن گرفته اند عوض اذان اول و چون این را شناختی آسان شد بر تو آنچه خوگر آن شده اند و نقما از جدال در تنوید که آیا از الفاظ اذان است یا نه و آیا





واللكن في ذكر التكبير في اقله من اثنين فقط ولكن ذكره است مسلم تكبير را در اول اذان دو بار فقط نه چهار بار چنانکه در حدیث ابن عمر آمده که گفت بود کلمات اذان در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دو بار و اقامت یک یک بار جز آنکه بودند نوزن که میگفت قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة دو بار یعنی مکرر رواه ابو داود والنسائی والدارقطنی و تصحیفی گفته اهل حرمین اهل شام و من و مصر متفق اند بر آنکه کلمات اقامت را یک یک باید گفت اللفظ قد قامت الصلوة که جمعی آنرا دو بار گفته اند و در روایتی از ابو مخزومه آمده است تشنیه اقامت و آنچه معمول خاندان ابو بکر و از آن امام شافعی اقول و اقامت است والله اعلم و اما اذان پس بعضی احادیث دلالت میکند بر ترجیح و بعضی بر غیر ترجیح و تحقیق نزدیک بنده آنست که اختلاف در احوال اذان مثل اختلاف در احوال قرآن است کلمات شافعی و لهذا مالک منعرض بر ترجیح و غیر آن نشد انتهی و رواه در روایت کرده اند حدیث ابی مخزومه را الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه ف ذکر و مبعثا پس ذکر کرد تکبیر را در اول اذان چهار بار و این روایت حدیث عبد الله بن زید ابن عبد البر در سنده کار گفته در اول اذان چهار تکبیر محفوظ است از روایت ثقات از حدیث ابی مخزومه و از حدیث عبد الله بن زید و ابن تیمیه در متقی نسبت کرد در ترجیح را در حدیث ابی مخزومه بسوی مسلم مصنف بسوی می نسبت نکرده بلکه گفته رواه الخمسة و چون مراجعت کردم بسوی مسلم و شرح وی معلوم شد که نوی گفته که در اکثر اصول می تکبیر در اول می یکبار آمده قاضی عیاض گوید و بعضی طرق فارسی که مسلم را است ذکر چهار تکبیر در اول اذان آمده و از بنی معلوم شد که مصنف اعتبار اکثر روایات کرد و ابن تیمیه اعتماد بر بعضی طرق نمود و از بنی ما توهم نباید کرد که در بیان کلام مصنف و ابن تیمیه منافات است و ابن الاثیر و جامع بسیاق روایات و ذکر روایت ترجیح در اول اذان گفته و اخرج مسلم من هذه الروایات جميعها من الروایة الآخرة انتهی و آیین صحیح نیست زیرا که مسلم روایتی اخراج کرده که در وی ذکر ترجیح در اول می نیست کما قرئناه و این بنی است که ذوات قبول آن کذا فی السبل گویم قائل است بر ترجیح شافعی و ابو حنیفه و احمد و جمهور علما و قائل است بتشنیه مالک و احتیاج او باین حدیث است و باینکه دو بار گفتن عمل اهل مدینه است و احتیاج جمهور بآنست که زیادت از ثقه مقبول است و عمل اهل مکه بر ترجیح است و مکه جمیع مسلمانان است و در مواهم و جزآن و انکار نکرد آنرا هیچ یکی از صحابه و غیرهم و عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال امر بلال ان یقول لا اذان با یکنه دو بار گوید اذان را یا چهار بار و امر آنحضرت بود زیرا که در امور شریعت جزوی کیست که امر کنند ان یشفع بفتح اول الاذان با یکنه دو بار گوید اذان را یا چهار بار زیرا که فقط شفع بر یکی از دو و چهار صادق است و این محل را حدیث عبد الله بن زید و ابی مخزومه بیان کرده که تشفیج تکبیر چهار بار گفتن اوست و شفع غیر وی دو و دو بار گفتن اوست و این نظر با کثرت و در نه کلمه تحلیل در آخر وی یکبار است بالاتفاق و یوستر الا قامة و یکبار گوید اقامت را در شکوه است که گفت اسمعیل بن ابراهیم که شیخ شیخین و از روایات این حدیث است که ذکر کردم این حدیث را بعد از آنکه شنیدیم آنرا یایوب که وی نیز این حدیث را روایت کرده است پس گفت ابوب الا قامة مکر اقامت یعنی قوله قد قامت الصلوة یعنی قول وی قد قامت الصلوة که این را دو بار گوید متفق علیه و مذهب امام مالک شافعی و بعضی علما این است که کلمات اذان را دو بار گویند و اقامت را یکبار و در مذهب ابو حنیفه و اصحاب وی الفاظ اذان و اقامت هر دو دو و دو بار است و احادیث نیز درین وارد است و گویند که در زمان قدیم اذان و اقامت هر دو دو و دو گان بود بعضی از ملوک بنی امیه بخت شتابی بعد از بر آمدن اقامت را یگان یگان ساخته اند و لم یذکر مسلم الا استثناء و ذکر نکرد مسلم استثناء را یعنی قول او الا الا قامة شیخ در ترجمه گفته این حدیث را بخاری نیز روایت کرده است و در وی استثناء مذکور نیست و امام مالک بدان اخذ کرده و نزد ایشان قد قامت الصلوة را نیز یکبار میگویند انتهی و در سبل گفته علما را درین مسئله سه قول است یکی تشنیه تمام الفاظ اقامت باین حدیث که بلال دو بار میگفت اذان و اقامت را رعاها عبد الرزاق والدارقطنی والطحاوی

ولیکن چاک ادھامی انقطاعش منوہ وادرا طریقتا است کہ در ان ضعف است و بالجملة تعارض نیست در بیان می و روایت ترجیح در کتب روایت افراد  
در اقامت بسبب صحیح می پس نتوان گفت کہ تنبیہ در الفاظ اقامت زیادت عدل است پس قبولش واجب باشد زیرا کہ این زیادت غیر صحیح است کما مر  
و ہم مذہب مالک است افراد الفاظ اقامت تا آنکہ قدامت الصلوة سوم مذہب جمهور است افراد الفاظش جز قدامت الصلوة کہ مکرر گفته شود  
علما بالا حدیث الثابتہ بذلك و للنفاسی عن انس رضی اللہ عنہ و ابن جابر و الحاکم امر الشیخ امر کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
بلا لا یؤذن و لا یتبع فاما گفت باشند اتمان مصنف بصیغہ معروف برای افادہ این معنی است کہ حدیث اول متفق علیہ مرفوع است اگرچہ بصیغہ  
جمل و وارو شدہ خطابی گفته اسناد تنبیہ اذان افراد اقامت اصح روایت است و بر اند اکثر علما امصار و جاری است بدان عمل در حین مجاز  
و شام و یمن و دیار مصر و نواحی عرب تا انصاری حجاز بلاد اسلام بعدہ بر عمر و کسانی را کہ قائل اند بدان از ائمہ اعلام در حجتہ اللہ البالغہ گفته اصح طریق  
اذان طریقہ بلال است کہ در عمر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذان دو دو بار و اقامت یک یک بار می شد و قدامت الصلوة قدامت صلاوة  
مکرر گفته میشد بعدہ طریقہ ابی مخدرہ است کہ آنحضرت خود و اور تعلیم اذان فرمود و درین طریقہ اذان فونڈہ کلمہ است و اقامت ہفندہ کلمہ  
و نزد این کلمات مانند احرف قرآن است کہ ہمہ شافی و کافی است انتہی و تخمین در مصنفی گفته کما سبق و شوکانی سح در شرح مختصر خویش افادہ کردہ  
کہ الفاظ اذان ثابت شدہ اند با حدیث کثیرہ و در بعض آن اختلاف است زیادت و نقصان و مقرر شدہ است کہ عمل بر زیادت منافعی مزید فیہ  
نیست پس سہرچہ بر وجہ صحیح ثابت است مقبول است بجز ترجیح اذان و ترجیح شہادتین مان اگر اولہ اہل قومی تر باشند زیادت در ان  
وقت مطروح گردد و نیز کہ آنجا تعارض نیست کہ ارجاع ترجیح شود چنانکہ بسیاری را از اہل علم درین باب در ابواب دیگر پیش آمدہ بلکہ جمیع ممکن است  
بضم زیادت باصل و این مقدم است بر ترجیح و واقع است اجماع بر قبول زیادت کہ غیر منافعی مزید فیہ باشد کما تقر فی الاصول و اولہ افراد اقامت  
اقوی ہستند از اولہ تشفیج آن ولیکن تشفیج مشتمل است بر زیادت خارجہ بخارج صالح الاعتبار پس عمل بر اولہ تشفیج مستعین باشد انتہی کلام  
الشوکانی و چہ خوش است انچہ مقبلہ در منار تبیین اختلاف علما در الفاظ اذان کہ تلبیہ در اول می دو بار است یا چار بار و در و سہ ترجیح  
شہادتین است یا خیر و تبیین اختلاف در الفاظ اقامت ذکر کردہ و تلفظ وی این است کہ این سئلہ از غرائب واقعات است و نظیر و  
در شریعت کمتر زیرا کہ الفاظ اذان و اقامت قلیل و محصور و معین اند کہ در ہر روز و شب پنج بار بدان صلیح میکنند بر کان بلند و ہر سابع و  
ماسور است کہ بگویش مثل انچہ یؤذن میگوید و صحابہ خیر القرون بودند در غرہ اسلام و شدید المحافظہ بر فضائل و معذرات خود و انہا و تابعین اختلاف  
ایشان در ان مذکور و ماثور نیست این ہمہ اختلاف شدیدہ است در متاخرین است و ہر یکی از فریقین تدلی بخیری صالح فی الجملة کردہ اگرچہ  
متفاوت بودہ باشد و نیست تنافی در بیان روایات بنا بر عدم مانع از سنت بودن ہر یک و گفته اند کہ مثل وی است الفاظ تشہد و صورت  
صلوۃ خوف انتہی و **عمر ابی** بحنیفہ بضم جیم و فتح حامی مملہ نام وی مہرب بن عبد اللہ است و قیل بن مسلم السوری العامری نزول کرد  
بکوفہ و بود از صغار صحابہ وفات کرد آنحضرت و نرسیدہ بود وی بحکم و لیکن سماعت دار و از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم والی گردانید اورا علی نبی اللہ  
عنه بریت المال و حاضر شد با وی در مجلس مشاہدہ وفات کرد و ذکر کوفہ سہ اربع و سبعین روی عنہ ابن عون و جماعة من التابعین قال رأیت  
بلا لا یؤذن و لا یتبع فاما گفت ابو حنیفہ و یدیم بلال را کہ اذان میگوید و یتبع میگیم من ہن اورا یعنی می نگرم بسوی من ہن و بطور پیرو  
کردن او ہندار است و ہمنا و چپ و اصبعاع و ہر دو انگشت اول یعنی سباعتین قالہ النووی و قیل ابہا ماہ و وار و نشد تعین  
اصبعین در حدیث فی ذلک و ہر دو گویوش وی بودہ اند زیرا کہ انگشت در گوش نهادن اجمع است برای صوت و کسی کہ کرست یاد و رست

از اذان می بیند انگشت در گوش است بلال می کند تا فزین و بجای آمده اصبع اطلاق کردن مجازست و او را احمد و الترمذی و صححه  
 و لا بن ماجة من حدیث ابی حنیفه ایضا و جعل اصبعیه فی اذنیه و کرد بلال هر دو اصبع خود در هر دو سوراخ گوش خود  
 و هم روی است از حدیث عبد الرحمن بن سعد بن عمار که امر کرد آنحضرت بلال را باینکه بگرداند هر دو انگشت خود در هر دو گوش خود و فرمود این  
 بلند گردد و تندرست آواز ترا در تصدی گفته جمهور اهل علم سبب داشته اند بلند کردن آواز را باینکه و شافعی گفته مگر در سجده که یکبار جماعت خوانده با  
 و الحال بار دیگر جماعت می کنند مسنون است اذان لیکن آواز بلند نکند و لا بی داؤد من حدیثه ایضا لوی عنقه لما بلغ یحیی  
 بلال گردن خود را چون رسید باین قول حی علی الصلوة یعنی نا و شما لا بجانب راست و چپ و این بیان قول اوست همناد همناد  
 و لم یستدر و برنگردید و در زنگر و تمام بدن خود و در اینجا دلالت است بر آداب مؤذن که آن التفات است بسوی همین و شمال و محل آن  
 حی علی الصلوة است چنانکه ابو داؤد ذکر کرده و صریح تر از آن حدیث مسلم است باین لفظ فجعلت انتبه فاه همناد و همناد یعنی نا و شما لا یقول  
 حی علی الصلوة حی علی الفلاح و این حدیث معلوم شد که محل التفات جاعلین است و این خرمه بران تبویب کرده بقول خود انحراف المؤذن عند قوله  
 حی علی الصلوة حی علی الفلاح یعنی لا بد نکه و گفته ممکن است انحراف بضم با نحراف و چه پست روایت کرد از طریق و کعب باین لفظ فجل یقول فی اذانه  
 بکذا و حرف را سه بینا و شمالا و اما روایت استندارت بلال در اذان پس غیر صحیح است و همچنین روایت امر کردن آنحضرت بلال را بگرداند این  
 انگشت در گوش ضعیف است و قد مر و مروی است از امام احمد که دوران نکند مگر وقتی که بر سناره باشد بقصد اهل هر دو جهت و علما گفته اند  
 که فائده التفات و و چیز است یکی بلند تر شدن آواز دیگر آنکه علامت مؤذن است تا هر که از دور ببیند بشناسد که وی مؤذن است و این در  
 اذان است و اما اقامت پس گفت ترمذی از استخسنة الاذاعی و اصله فی الصحیحین و اصل این حدیث در بخاری و مسلم است و لفظ سلم  
 گذشت و عمر ابی محمد و رة رضي الله عنه ان الشبی سلم الله علیه و سلم اعجبه صوته فعلمه الاذان  
 برستیکه آنحضرت خوش آمد و او آوازی پس پیاپی گفت و در وی دلالت است بر آنکه مؤذن مرد خوش آواز باید تا شنوندگان را  
 و لبستگی باذان او دست بهم دهد و گذشت قصه ابو محذوره و استحسان آنحضرت صوت او را و امر فرمودن باذان در مکه و او را ابن خزیمه و صححه  
 و رواه الدارمی و ابو شیخ و غیره و حدیث فی قصه و در روایت ابن خزیمه است که گفت آنحضرت برستیکه شنیدم درین کسان تا فزین انسانی  
 حسن الصوت و صحه ابن لکین و عمر جابر بن سمرة العامری کنیت او ابو عبد الله است خواهر زاده سعد بن ابی وقاص بود و نزول  
 کرد بکوفه و مروا آنجا در کوفه روی عنه جابر و غیره رضي الله عنه قال صلیت مع الشبی گفت جابر گذارم بار رسول خدا صلی الله  
 علیه و سلم العید بن غیر متره نماز عید فطر و عید قربان جز یکبار و مرتبه و دو بار بلکه بارها بغیر اذان و اقامه بی اذان بی اقامت  
 و این حدیث دلیل است بر آنکه مشروع نیست برای نماز عیدین اذان و نه اقامت و بهو کالاجماع و مرویست خلافت این از ابن الزبیر و معاویه و عمر بن  
 عبد العزیز بقیاس عیدین بر جمعه و این قیاس غیر صحیح است بلکه کردن آن بدعت است ماثور نشد از آنحضرت و نه از خلفای وی و گفت ترمذی  
 و رین باب است از جابر بن عبد الله و ابن عباس و حدیث جابر بن سمرة حدیث حسن است و برین است عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم  
 و غیر ایشان که گفته نشود اذان نه برای عیدین و نه برای هیچ یکی از نوافل انتهی و او مسلم و هم نزد وی است از عطا که گفت خبر داد مرا جابر بن عبد الله  
 که نیست اذان مر نماز را در فطر و نه اقامت و نه ندای چیزی و گفت امام مالک در موطا شنیدم بسیاری از علماء را که گفتند نبود فطر و نه در اضحی ندا  
 و نه اقامت از زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا امروز و نزد انسانی است از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در روز عید پس بگذازد

نماز برای اذان واقامت و تحویق و مانند حدیث جابر بن سمرة است فی المتفق علیه و حدیث بخاری مسلم عن از حدیث ابن عباس رضی الله عنه و لفظی نزد بخاری از وی و از جابر بن عبد الله این است که گفتند این هر دو نبود یعنی در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم که اذان گفته میشد نه برای یوم الفطر و نه یوم النحر و غیره و جز این عباس از دیگر صحابه کما سبق و بعضی گفته اند که در عید عروس اقامت الصلوة جایزه گویند در سبیل گفته و در نشد سنت بدان در عیدین و در هر یوم یومی گفته آنحضرت چون بمسک میرسد شروع در نماز عید میکرد و بغیر اذان و اقامت نبود قول الصلوة جامعه دست آنست که هیچ یکی از اینها نکرده و از اینجا شناخته شد که آنچه در شرح گفته که مستحب است در دعا گفتن الصلوة جامعه جزیره نماز عید و آنچه در آن اذان مشروع نیست مثل چنانچه غیر صحیح است زیرا که نیست دلیل بر تحباب و اگر مستحب بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا راشدین بعد از وی هرگز ترک نمی کردند آری در نماز کسوف ثابت است نه در غیر وی زیرا که هر چه سبب و در عصر وی صلی الله علیه و سلم یافته شد و محمد آنحضرت آنرا نکرد پس فعل آن بعد عصر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدعت است پس صحیح نیست اثبات آن بقیاس و غیره انتهى **و عن**

ابی قتادة الحارث بن ربعی الاصبغی رضي الله عنه فی الحدیث الطویل و حدیث دراز در قصه خفتن آنها از نماز صبح و این هنگام رجوع از غزوه خیبر بود ابن عبد البر گفته و هو الاصح شر اذن بلال یستر اذان و اد بلال حکم آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانکه بمن ابوداود و ثمر بن بلال ان ینادی بالصلوة فنودی بها فصل رسول الله صلی الله علیه و سلم کما کان یصنع کل یوم پس نماز گذارد آنحضرت چنانکه بود که میکرد هر روز و در بخارا دلالت است بر شریعت تا فین بڑی نماز فائمه بنوم و ملحق است بدان منسبه زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر روز و در یک حکم جمع کرده حیث قال من نام عن صلاته او نسیها الحدیث و نزد مسلم است از حدیث ابو هریره که امر کرد آنحضرت بلال را باقامت ذکر نکردن اذان را و چون فوت شد آنحضرت را نماز روز بخندق امر فرمود باقامت و ذکر نکردن اذان را کما فی حدیث ابی سعید عند الشافعی و این معارض روایت ابی قتاده نیست زیرا که آن مثبت است و در خبر ابی هریره و ابی سعید ذکر اذان نیست نه نفیاً و نه اثباتاً پس در اینجا معارضه نباشد چه عدم ذکر اذان و ذکر نیست و در مصنفی گفته باجملة اقامت مؤکد تر است و اذان نیز در حق فائمه بدعت نیست و الله اعلم و رواه مسلم شرح در ترجمه گفته ظاهر این حدیث آنست که اذان در نماز قضا نیست و مذہب شافعی این است در یک قول و قولی دیگر از وی آنست که نه اذان است و نه اقامت و در بدایه گفته که آنحضرت قضا کرد و فجر را در غداة لیلة التعریر باذان و اقامت و شیخ ابن العمام اجماعیست درین معنی از مسلم و ابی داود و جز ایشان از منوط آورده و گفته و آنچه از مسلم درین قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت گفت منافات بآن حدیث ندارد و چگونه منافات باشد و حال آنکه بعضی بید که باذان و اقامت هر دو گذارده انتهى و آنکه میگویند که اذان مشروع انبرای اعلام است بدخول وقت و خواندن باجماع و در فائست هیچ از این دو امر احتیاج نه جوابش آنست که اذان مشروع برای اعلام است و از برای تحصیل ثواب بزرگ این کلمات و لهذا افضل آنست که منفرد اذان و اقامت گوید انتهى و باجملة ابو حنیفه رح تامل است بآنکه اذان و اقامت هر دو برای نماز قضاست و همین است قول قدیم شافعی رح و که و سلم را

عن از حدیث جابر بن النبی صلی الله علیه و سلم اتی المزدلفة برسبیکه آنحضرت آمد مزدلفه و وقت الضحی انزعافات فصله المغرب والعشاء پس گناده و آنجا نماز مغرب و عشاء را یعنی جمع کرد و میان هر دو باذان و اقامت متباین یک اذان و دو اقامت یعنی چنانکه ظهر و عصر را بعزاف گذارده بود و این مذہب شافعی و زفر و بعضی دیگر از ائمه است و نزد ابو حنیفه و برایتی امام احمد و بسیاری از علما یک اذان و یک اقامت زیرا که عشاء و بخارا در وقت خود است پس احتیاج باقامت جدا و اعلام نباشد و عصر و عزافات در غیر وقت خود بود پس محتاج بود بزیاده اعلام و نزد بخاری است از حدیث ابن مسعود که نماز گذارد وی یعنی در مزدلفه مغرب را باذان اقامت عشاء را باذان



واقامت گفت دیدم آنحضرت را که چنین میکرد و حدیث آینده معارض این هر دو حدیث است و الله و مرسل است عن انورین عبد الله بن عمر  
رضی الله عنده جمع الشیخ صلی الله علیه وسلم بین المغرب والعشاء باقامة واحدة فراهم کرد آنحضرت در میان نماز مغرب  
وعشاء و مزدلفه یک اقامت و ظاهر وی آنست که اذان در هر دو وقت و این موافق مذهب خفیه است و ترمذی گفته حدیث ابن عمر حسن صحیح است  
و زاد ابوداود و کمال صلوٰة و زیاده کرده ابوداود و از حدیث ابن عمر در روایت خود که برای هر نماز اقامت گفت در سبیل گفته پس روایت مسلم مقید  
باشد باین روایت ابوداود و انتهی و فی روایة له امی لابی داود عن ابن عمر و لعمرونا فی واحدة منهما و مذکره نشد در هیچ یکی از این روایات  
یعنی مغرب عشاء و این صریح است در نفی اذان در سبیل گفته روایات متعارض است در تجا باریک اذان و واقامت ثابت کرده و این عمر و اقامت  
بافعی اذان و ابن مسعود یک اذان و واقامت پس اگر مثبت را بر نافی مقدم کنیم عمل بخبر ابن مسعود نایم و شارح گفته خبر جابر مقدم است زیرا که مثبت  
اذان است بر خبر ابن عمر که نافی اذان است و لیکن ماسکوتیم که خبر ابن مسعود مقدم است زیرا که اکثر است اغیانا انتهی عمر ابن عمر و عایشه  
رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یؤذن بلیل برستیک بلال اذان میدید شب تمام  
پیش از وقت بخسل و استنجاء و وضو مستعد و متبایا شوند و از روایت بخاری ثابت شد که مراد شب قبل صبح است زیرا که در وی است که نبوی بیان آن  
هر دو یعنی اذان و واقامت مگر آنکه بالار و و فرود آید و لفظ طحاوی این است مگر آنکه صحو کنند این را و نزول کنند برین از اینجا معلوم شد که برای نماز  
باید در شب پیش از صبح اذان گفتن درست است چنانکه مذهب امام ابو یوسف و امام شافعی نیز همین است و وجه شریعت این اذان خود آنحضرت  
بیان کرد و لیو تظنا انکم رواه الجماعة الا الترمذی و قائم کسی است که نماز شب میگردد و رجوع وی بسوی نوم یا عود وی از نماز بشنیدن اذان است  
در سبیل السلام گفته این اذان پنج مرتبه آخر است که درین اعصار میکنند غایتش آنکه با الفاظ اذان است و این مثل اذانی است که عثمان روز جمعه  
احداث کرده و در موضع زور برای اجتماع مردم جهت نماز گفته می شد و در بیان الفاظ اذان مشروع میکردند بعد مردم تسبیح بایت و صلوٰة  
بر آنحضرت مقرر کردند و مسند خلاف است و استدلال است برای مانع و مجیز و التفات نیکند بسوی وی هر که همت او عمل کردن است بر آن  
ثابت انتهی فکوا و اشربوا این بخورید و بنوشید در شجر رمضان ای روزه داران حتی ینادی ابن امر مکتب مرا تا آنکه اذان دهد  
پس امر مکتوم که صحابی مشهور است و وی نیز مؤذن بود و در وی اباحت اکل و شرب است تا اذان او و از اینجا معلوم شد که آنحضرت را در مؤذن بود  
که یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگری بعد از فجر و غالباً این در رمضان بود یکی برای سحر خوردن اذان میداد و دیگری برای نماز گذاردن و از اینجا فیه  
گفته اند که یک سجده را در مؤذن باید گرفت که یکی بعد دیگری اذان گوید و در اذان برای صبح سنت است یک پیش از فجر در نصف آخر شب و دیگر  
بعد از فجر در اول وقت و آنکه در اذان مخاپس قومی آنرا منع کرده و گفته که اول نخبه است او بنی امیه اند و گفته کرده نیست مگر آنکه تشویشی حاصل شود گویم  
درین باخت نظر است زیرا که اذان بلال برای نماز فرض نبود که معرفت بلکه مؤذن آن واحد بود و این امر مکتوم و چون وی انمی بود پس ثابت شد که تقلید  
مؤذن اعلمی و بصیر بر وجهائز است و اکل و شرب با شک در طلوع فجر نیز جائز است چه اهل بقای لیل است و نیز در وی دلالت است بر جواز اعتماد  
بر صوت در روایت وقتی که او را شناخته باشند اگر چه چشم نمیبند و کمان و بود این امر مکتوم و جعل اعلمی مردی نایب و درینجا دلالت است بر  
جواز ذکر تهاست مرد بقصد تعریف و نحوه و بر جواز نسبت مرد بسوی مادر وی و نام وی عمر و و لا ینادی حتی  
یقال له اصبح یا اصبح ندائی داد تا آنکه گفته میشد او را صبح کردی صبح کردی مگر یعنی صبح نزدیک شد و بعضی شروع گفته اند این تاویل  
برای آنست که اکل و شرب تا ندائی دی جائز داشتند و چون وی ندای صبح گوید اکل و شرب تا آنوقت چگونه جائز باشد انتهی گویم و در جواز

جائز است باکل و شرب بعد دخول فجر باین حدیث متفق علیہ و فی آخره ادراج و در آخر این حدیث ادراج است یعنی کلام راوست  
 نه کلام آنحضرت و هو قوله و کان رجل اعمی الخ قال ابو بکر الخطیب فی کتابه الفضل لوصول المذبح فی النقل و لفظ بخاری این است قال و کان رجلاً  
 اعمی بزيادة لفظ قال و گفته اند که این کلام از قول ابن شهاب زهیری است و بعضی از قول سالم اشتاند و **عمر** ابن عمر رضی الله عنه ات  
 بلا الاذان قبل الفجر بدستیکه بلال اذان داد پیش از فجر و این تا دین می پیش از آن بود که ابن ام مکتوم ماسور باذان کرد و چنانکه برگردانید  
 آنحضرت او را بران دال است فامره النبی صلی الله علیه و سلم ان یرجع پس حکم کرد او را رسول خدا اینکه برگردد و بنادید و نکراند  
 که الا ان العبد نام آگاه باشد که بنده نخواست و در عالم گفته تاویل این حدیث برود و وجهی است یکی آنکه بلال عدول کرد از وقت چنانکه میگویند  
 فلانی از حاجت خود نخواست یعنی غفلت و زید و بحاجت خود قیام نکرد و دوم آنکه عود کرد بخواب بنابر آنکه چیزی از شب باقی بود تا مردم آگاه شوند  
 و از نوم و سکون خود منزع نگردد و چشیده آنست که این پیش از زمان هجرت باشد زیرا که ثابت از بلال آنست که وی در آخر ایام حیات آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم اذان بشب میگفت و رفته اند بخوان آن مالک اسحق و اوزاعی و شافعی و احمد و ابو یوسف اول قائل بقول ابو حنیفه بود و گفت  
 که نیست جائز قبل دخول فجر بعین رجوع کرد و گفت اذان قبل طلوع فجر لباس پست بنابر اتباع این حدیث و رفته اند بعضی اصحاب حدیث بخوان  
 آن وقت بودن و مؤذن برای مسجد چنانکه آنحضرت را بود و چون همین یک مؤذن باشد جائز نیست مگر بعد دخول وقت پس بنابرین مجمل است  
 که نبود مسجد آنحضرت را وقت نمی مگر یک مؤذن که بلال باشد بعد از اجاز ساخت چون ابن ام مکتوم مؤذن مقرر شد انتهی رواه ابو داود  
 و الترمذی و ضعفه زیرا که گفت عقب اخراج وی هذا حدیث لم یروه عن ایوب الاحاد بن سلمه منذری گفت ترمذی گوید هذا حدیث غیر محفوظ  
 یعنی سفع و خطاست و صواب و وقف اوست برین عمر و واقع شد و این باجر با مؤذن خودش و گفت بهیچ اذان برای صبح شب ثابت است  
 نزدیک اهل علم حدیث و حمل کرده اند آنرا حنفیه برید برای غیر نماز و احتیاج کرده اند برای منع بروایت ابو داود و ابن عمر گفت علی بن المدینی این حدیث  
 غیر محفوظ است و خطا کرده است و روی حاد بن سلمه انتهی و متابع شده است او را سعید بن زبیری از ایوب و وی ضعیف است و معروف از نافع از ابن عمر  
 که بود او مؤذن که گفته میشد او را مسروح گفت ابو داود و هو صح و رواه الدارقطنی من طریق ابی یوسف القاضی عن سعید عن قتادة عن انس  
 گفت و دارقطنی متفروست بدان ابو یوسف و مرسل کرد او را غیر وی و مرسل اصح است و روی ابو داود عن شداد بن عیاض عن بلال و لفظه  
 این است که گفت او را آنحضرت اذان گویا آنکه غایب شود و ترا فجر کذا فی التخصیص و سبیل گفته استدلال کرد و حدیث ابن عمر کسی که گفت مشروع  
 اذان قبل فجر اما مخفی نیست که این حدیث مقام حدیث متفق علیه تخمین نتواند شد و اگر ثابت شود که این حدیث صحیح است تاویل می آن باشد  
 که این قبل شریعت اذان اول بود چه مؤذن اول آنحضرت بلال است که عبد الله بن زید بروی القاسم الفانطا فان بامر آنحضرت کرده بعد  
 ابن ام مکتوم را مؤذن گرفته نموده همراه بلال پس بلال اذان اول میگفت بنابر فائده که آنحضرت ذکر کرده بعد چون فجر طلوع میکرد و ابن ام مکتوم اذان  
 می گفت و **عمر** ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سمعتم النداء  
 فقولوا مثل ما یقول الموقن چون شنیدید شما اذان را پس بگویید مانند آنچه میگوید مؤذن بر هر حال که باشید از طهارت و جز آن آنچه  
 جنب یا حاضر باشید مگر وقت جماع و وقت تخلی بنابر کراست ذکر درین هر دو حال و چون سامع در نماز باشد و روی اقوال است اقرب آنها این است  
 که دیگر کند و اجابت تا خروج از نماز و امر دلالت میکند بر وجوب اجابت بر سامع دیگر کسی که مؤذن را بر مناره دیده و آواز وی شنیده یا اگر بود و در  
 وجوب اجابت اتفاق است نزد ابو حنیفه و اهل ظاهر و اجماع و نزد جمهور غیر واجب و مستدلال کرده اند باینکه شنید آنحضرت صلی الله علیه و سلم



و ابو داود و از بعض اصحاب آنحضرت آورده که شروع کرد بلال و اذان گفتن پس چون گفت قد قامت الصلوة آنحضرت فرمود اقامه الله و اقامه و در سائر اقامت مثل حدیث عمر در اذان گفت انتهی گویم در روایتی زیاده کرده و جعلی من صحیحی اهلها مصنف و تخفیف گفت امام و و کلمه اقامت پس ابو داود و از حدیث ابو امامه آورده و آن ضعیف است و زیاده ای که در وقت الاصل لهاست و همچنین نیست اصل برای چیزی که ذکر کرده اند از امر الصلوة غیر این گویم انتهی آیه جواب شما دین انا انما لله و گفته اند که اگر در مسجد بقصد نماز آمده است اجابت مؤذن لازم نبود زیرا که با وجود اجابت فعلی حاجت با حاجت قوی است

**و عن** ابی عبد الله عثمان بن ابی العاص بن بشر الثقفی صحابی مشهور است عامل آنحضرت بود بطائف و همبر آن بود تا خلافت ابو بکر صدیق و دو سال از خلافت عمر بعد از آن عمر او را عزل کرد و والی گردانید بر عثمان و حکم کن در سبیل گفته بود از وفادین بر آنحضرت در وفاد ثقیف و همغز ایشان در سن که سبع و عشترون ستمه و چون وفات کرد آنحضرت قبیلۀ ثقیف غریب ردت کرد وی گفت ای ثقیف بودید شما آخر مردم مسلمان پس شاید اول ایشان در ردت پس باز ماندند از مرد شدن و مرد وی در سینه پناه و یک بجزی در بصره روی عنه جماعة من التابعین انه قال

یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اجعلنی امام قومی گفت ای رسول خدا بگردان مرا امام قوم من فقال انت امامهم پس فرمود تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام این جماعت و در اینجا دلالت است بر جواز طلب امامت در امر غیر و واروده است در ادعیه که **وَاجْعَلْنَا لِلتَّقِیِّیْنَ اِمَامًا** و نیست این از باب طلب یا است مکر و همه چنان ریاستی است که متعلق باشد بدینا که نیست طالب می مستحق عطا و اعانت و اقتد باضعفهم و اقتد کن بضعیف ترین ایشان یعنی در امامت رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قرات و دیگر ارکان چنان کن که ضعیفان بر تامل و تنگ آیند و جماعت ترک دهند و اقتد نالایا یاخذ علی اذانه اجزا و بگیر مؤذنی را که بگیرد و بر اذان خود اجرت و در لفظی اینست بگیر مؤذنی که بگیرد بر اذان خود اجرت را شاید گفتند اجرت جائز است مع الکراهته و نزد خفیه حرام دانیل حرمت همین حدیث است و لیکن محقق است که این حدیث دلالت بر حرمت ندارد و گفته اند جائز است بر مؤذنین محل خاص که درین صورت اجرت بر اذان نیست بلکه بلازمست مکان و لیکن دلیل مسلم است

اوست آخرجه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و حسنه الترمذی و صححه الحاكم و **و عن** مالك بن الحنفیة ثبتت الیشی کتبت ابو یوسلیمان است آمد و اقامت کرد و نزد آنحضرت بنست شب و نزول کرد در بصره و مات سنة اربع و تسعین و عمره عبد الملك روی عنه ابنه عبد الله و ابو قلابه قال قال لنا النبی صلی الله علیه وسلم گفت مالک فرمود و مرا آنحضرت بگذارد نماز اینها که ویدیدم که میگذازم اذا حضیبت الصلوة فلیؤذن لکم احدکم چون در امر وقت نماز باید که اذان گوید برای شما یکی از شما بهتر باید که اذان کند شما بزرگتر شما الحدیث تا آخر حدیث و این مختصر است از حدیث طویل نزد بخاری که با الفاظ است و مصنف پاره ازان که بموضع مرادش است و دلالت میکند بر حرمت علی الاذان و ایجاب بر بیان آورد و باقی را ترک و آخرجه السبعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و **و عن** جابر بن عبد الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لبلال بدستیکه آنحضرت فرمود بلال یا اذاذنت فترسل چون اذان گوئی پس آهسته و نرم و فروخته گوشتابی مکن عرسل یعنی تانی است و در سبیل گفته یعنی ترتیل کن الفاظ را و شتابی مکن و اذا اقامت فاحدد و چون اقامت گوئی پیش شتابی کن در تلفظ و سکوت مکن در بیان کلمات بلکه تیزگو و تند یعنی اسراع است و احد بضم وال و کسر آن و اجعل بین اذانک و اقامتک قدما یفرغ الاکل من اكله و گردان میان اذان خود و اقامت خود مقدار آنچه قانع گردد و طعام خورنده از خوردن خود الحدیث تا آخر این حدیث منسوب است بر آنکه مفعول فعل محذوف است ای اقر الی ربی او اتم او نحوه و جائز است رفع وی بر خبریت مبتدای محذوف و این عبارت را جالبی می آرند که معنی فای لفظ حدیث نمی کنند و مثل اوست قول ایشان

الآیه والبیث و تصنف این حدیث را استیفا نکرده و تمام وی این است و اما آنکه فارغ شود آب نوشنده اندو شیدن خود و آنکه محتاج است بمیون و فائط چون در ایام رب خانه برای قضای حاجت خود و برنجیزه برای نماز و کعبه را آوردن تا به نسیه مدتی بیرون آمده از درون خانه و در وقت نیکو است که چون می علی الصلوة گوید باید بر ناست شاید که آنحضرت نیز درین وقت بیرون می آمد و آه الترمذی و ضعفه گفت نمی شناسم این حدیث را مگر از حدیث عبد النعم بن نعیم و بسناد وی مجهول است انتهى و حاکم نیز آنرا روایت کرده و او را شواهد است از حدیث ابو هریره و حدیث سلمان اخبره ابو الشیخ و از حدیث ابی بن کعب اخبره عبد الله بن احمد و کما و اهیه و لیکن تقویت وی میکند معنی مشروح که زیرا که برای غیر حاضرین است تا نماز را حاضر شوند پس لابد است از تقدیر یعنی یتبع للتائب للصلوة و حضورها و الا فائدة نراضاع است و بخاری بر اینی آن ترجمه کرده و گفته باب کم بین الاذان والاقامة و لیکن تقدیر آن ثابت نکرده این بطل گفته این احدی معین نیست جز تمکن وقت دخول و اجتماع مسلمین و در حدیث دلیل بر شریعت ترسل در اذان زیرا که غرض اذان اعلام بعید است و آن در ترسل زیاده تر حاصل است چه ابلغ است در اعلام بخلاف اقامت که مقصود اذان صرف اعلام حاضرین است پس مناسبی اسرع است تا جلد فارغ شده بنماز مشغول شوند و لکه و هم ترمذی را هست عن از حدیث ابی هریره رضی الله عنه ان التبی صلی الله علیه وسلم قال لا یؤذن الا متوضئ فرمود اذان نگویند مگر با وضو و ضعفه ایضا و این حدیث را نیز ترمذی ضعیف گفته زیرا که از حدیث زهری از ابو هریره است و آن منقطع است و راوی از زهری ضعیف است و رواه ایضا من روایة یونس عن الزهری عنده من فوئا و هذا واضح و روایت کرده است آنرا ابو الشیخ و در کتاب الاذان از حدیث ابن عباس باین لفظ که اذان متکمل بنماز پس اذان ندید یکی از شما مگر آنکه وی طاهر است و این دلیل است بر شرط طهارت برای اذان از حدیث اصغر و از حدیث الکلب پس اذان جنب صحیح نباشد مگر از غیر متوضی صحیح است عملاً بهذا الحدیث کذا فی الشرح گویم چون حدیث ال باشد بر شرط متوضی بودن مؤذن پس صحیح و چه برای تفرقه میان هر دو حدیث و هست لالصحی اذان محدث بحديث اصغر بقیاس بجواز قرأت قرآن قیاسی است در برابر فضل الیعل به عدم فی الاصول و رفته اند احمد و دیگران بعدم صحی می عملاً بهذا الحدیث و آنچه درین حدیث مذکور شده تصحیح کرده است ترمذی و قف او را بر ابو هریره و اما اقامت پس اکثر بر شرطیت وضو اند بری وی و گفته اند که وارد نشده است اقامت بر غیر طهارت بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و لا یجفی مافی و قومی گفته جائز است بلا وضو اگر چه مکرر باشد و دیگران گفتند بلکه اقامت جائز است و لکه و ترمذی راست عن زیاد بن الحارث الصلانی یضم صاعده منسوب بصدا قبیل است از زمین صحابی است بیعت کرد با آنحضرت و اذان گفت پیش وی و می معد و دست و بر صبرین قال گفت زیاد و امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم اینکه اذان گوید و نماز بامداد پس اذان گفتیم پس خواست بلال که اقامت گوید قال فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدستیکه برادر صد یعنی زیاد صدای اذان گفته است و من اذن فهو یقیم و هر که اذان گوید پس همان کس اقامت گوید و در اینجا دلیل است بر اینکه اقامت حق مؤذن است پس صحیح نباشد از غیر وی و ضعیف و غیر هم گویند کافی است اقامت غیر مؤذن بنا بر عدم نهوض دلیل بران و ضعفه ایضا و ترمذی این حدیث را هم تضعیف کرده و گفته متناخته نمی شود مگر از حدیث عبد الرحمن بن زیاد بن النعم الافریقی و قد ضعفه القطان و غیره و گفت بخاری هم مقارب الحدیث و ضعفه ابو حاتم و ابن حبان و گفت ترمذی و عمل برین است نزد اکثر اهل علم که هر که اذان گوید همان کس اقامت گوید و رواه ابو داود و ابن ماجه ایضا مطولاً و لابی داود فی حدیث عبد الله بن زید بن عبدیه انه قال وی گفت انا رایته من دیدم آنرا در خواب یعنی الاذان و انا کنت اریه قال فافترانت و من یختم آنرا بر سر فرمود آنحضرت اقامت گوید و فیه ضعف و در وی نیز ضعف است پس گفته متناخته نشود و لکن



و به ضعف و نه بیان کرد آنرا ابو داود بلکه سکوت کرد و لیکن حافظ منذری گفته که ذکر کردیهقی که در سند و متن می اختلاف است و ابو بکر حاضری گفت در سندش مقال است و درین وقت استدلال باین تمام است آری اصل آنست که مقیم غیر مؤذن باشد و حدیث تقویت این اصل میکند انتهى گویم در سندش محمد بن عمروست و وخی ضعیف است اختلاف کرده اند بروی گویند راوی است از محمد بن عبد الله بن قیل عبد الله بن محمد بن حمار بن ابی گفته اسنادش حسن است از حدیث افریقی و بقیه کلام درین حدیث در تخیص مذکور است صاحب بل مکررا بحث باین کرده که چنین گفته والله اعلم

**و عن** ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الموقن املك باذان مؤذن ملك ترست باذان یعنی وقت آن موقوف است بسوی وی چندی امین است بران و الا ما املك باقامة و امام مالک ترست باقامت پس اقامت نگوید مگر بعد اشارت وی رواه روایت کرد آنرا حافظ امام ابو احمد عبد الله بن عدي الجرجاني معروفا باین القصار صاحب کتاب کامل در جرح و تعدیل یکی از اعلام ابن عثمین بود در سنه سبع و سبعین مائتین متولد شد و بر خلق بسیار سماعت حدیث کرده و از وی اشتهار سماع نمود این عساکر گفت کان ثقة علی الحنفیة و حمزة بیثمی فرمود کان حافظا متقنا لم یکن فی زمانه احد مثله غلیلی گفت کان عدیم النظر جلالة و حفظا حافظ عبد الله بن محمد گفت کان احفظ من عبد الباقي بن نافع و فاته وی در جادی الآخرة سنه خمس و ستین و ثلث مائت بود رحمه الله تعالی و ضعفه و گفت ضعیف است زیرا که روایت آن در ترجمه شریک قاضی کرده و شریک متفروست بوی و گفت بهیقی بوی محفوظ و رواه ابو الشیخ و در وی نیز ضعف است زیرا که انظر من ابی الحورار عن ابن عمر است و در وی معارک بن عباد است و او ضعیف است و رواه البیهقی عن علی موقوف اما قال و للبيهقي نحوه عن عجل بن ابی طالب عليه السلام من قیل یمنی موقوف و در بخاری است که چون اقامت گفته شود برای نماز پس نبر خیزید تا آنکه ببینید مرد و در وی دلالت است بر آنکه اقامت گوید مقیم اگر چه امام حاضر نباشد و درین صورت اقامت وی موقوف بر اذن امام نخواهد بود و لیکن وارد شده که بلال پیش از اقامت بمنزل آنحضرت آمده اعلام نماز میکرد و این ایدان بعد از آن گویا استیذان و اقامت بود و تصنف گفته حدیث بخاری معارض حدیث مسلم است از جابر بن عمر که بلال اقامت نمی گفت تا آنکه بیرون آید آنحضرت صلی الله علیه و آله و جمع میان هر دو باین وجه است که بلال مراقب وقت خروج آنحضرت می ماند و چون او را می دید شروع میکرد و اقامت پیش از آنکه مردم دیگر آنحضرت را ببینند بستر چون مردم میدیدند برای نماز بر میخواستند انتهى و اما تعیین وقت قیام مومنین بسوی نماز پس امام مالک در موطا گفته نشنیدم در قیام مردم وقت اقامت نماز حدیثی محدود مگر آنکه می بینم بر طاق مردم چه در ایشان اند ثقیل و ضعیف و غریب اکثر آنست که اگر امام در مسجد باشند بر خیزند تا آنکه فارغ شود مقیم از اقامت و مروی است از انس که می ایستاد چون میگفت مؤذن قد قامت الصلوة رواه ابن المنذر و غیره و از ابی السید آمده که چون گفت مؤذن الله اکبر واجب شد قیام و چون گفت حی علی الصلوة برابر کرده شود صفوف و چون گفت لا اله الا الله تکبیر گوید امام در سبل گفته و لیکن این رای اوست مذکور نیست از وی درین باب اثری **و عن** انس بن مالک رضي الله عنه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يرد الدعاء بين الاذان والاقامة رد کرده نمی شود و عارض بیان اذان و اقامت ظاهر عبارت این حدیث عام ترست از اینکه متصل باذان گوید یا بافاصله بهتر آنست که متصل گوید که موافق گردد و حدیث دیگر که در وی قید عند النداء است و آن حدیث سهل بن سعد است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو چیز است که رد کرده نمی شود یا فرمودم که است که رد کرده شود یکی دعاء و اذان و دیگر دعاء و باس یعنی جنگ با کافران و وقتی که بچند بعض ایشان با بعض دیگر می گفتند و در ردی نزد باس زیرا که اذان آمده رواه ابو داود و الدارمی لیکن درمی ذکر تحت النظر نکرده و ظاهر آنست که زیرا که اذان باشد و باران بروی

می بارید باشد و احتمال دارد که مراد از نزول مطر باشد چنانکه در روایتی آمده است و بالحاجه حدیث دلالت بر قبول نمازین بر کعبه بعد از آمدن رسول الله صلی الله علیه و آله است و در روایتی آمده است که ما و امیکه با هم با قطعیت رحم نباشد و این یکی از مومنان است  
 دعاست که در اخبار و آثار وارد شده و بنی ازان در مناسک خود در حله الصدیق الی البیت العتیق ذکر کرده ایم و نیز وارد شده است تعیین اربعه  
 که گفته میشود ما بین اذان اقامت از آنجمله است رضیت بالله ربنا و بالا سلام و یتا و محمد صلی الله علیه و سلم رسول الله حضرت فرمود هر کس این را بگوید  
 بخشیده شود گناه او دیگر در روز قیامت است بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد فراغ از اجابت مؤذن حافظ ابن القیم رح در مدی گفته اکل  
 ما یصل و یصل الیک عالم من ان یصلوا علیه فلا صلوة علیه اکل منها انتهی گویم صفت این صلوة در کتاب الصلوة خواهد آمد انشاء الله تعالی دیگر دعا کردن  
 برای جان خود و سوال فضل نمودن از خدا چنانکه در سنن است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بگوید مثل آنچه میگویند یعنی مؤذن آن پس چون منتهی شود  
 بخواه داده شوی و نیز در ترمذی است از حدیث ام سلمه که گفت آموخت مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم که بگویم نزد اذان مغرب اللهم ان هذا القابل  
 لیک اوبار نارک اصوات دعاک فاعف علی و حاکم از ابی امامه مرفوعاً آورده که گفت بود آنچه منتهی است چون می شنید مؤذن را میگفت اللهم رب هذه  
 الدعوة المستجابة لمداد دعوة الحق و کلمة التقوی توفی علیها و احیی علیها و احلل من یملی اهلها عملاً یوم القیامة و چون آنحضرت فرمود که دعا یا  
 اذان و اقامت رد کرده نمی شود گفتند پس چگونه با ای رسول خدا فرمود بخوانید عفو و عافیت در دنیا و آخرت حافظ ابن القیم گفته این حدیث صحیح است  
 و بهیچ گفت میگفت آنحضرت نزد کلمه اقامت اقامه الله و ادعای او در بخواند عافیت و دیگر نیز هست رواه النسائی و این حدیث هم از انس و نیز  
 ابو داود است مرفوعاً بلفظ کتاب و گفت منذری از ترمذی فی عمل یوم و لیلته انتهی و رواه ابن حبان و صحیح ابن خزيمة و ترمذی الساجد  
 گفته که در اذان پنج چیز تشریع فرمود یکی آنکه سامع آنچه از مؤذن بشنود مثل آن بگوید بجز لفظ حی علی الصلوة و حی علی الفلاح که از ابی جراح لاقوه الا بالله  
 بدل کند دوم آنکه بگوید رضیت بالله الی سوم صلوة بر رسول خدا فرستد بعد از اجابت مؤذن چهارم این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة الخ  
 پنجم آنکه دعا برای آخرت و دنیای خویش بخندد و بعضی اندوایات شنید امام احمد رحمه الله که هر که بعد از اذان مؤذن بگوید اللهم رب هذه الدعوة القائمة و صلوة  
 النافعة صل علی محمد و ارض عنه رضا لا یشخط بعده باری تعالی و دعا ی ویر اجابت کند انتهی و حسن جابر رضی الله عنه ان رسول الله

صلی الله علیه و سلم قال من قال حين يسمع النداء كسبك بگوید به حکام شنیدن اذان اللهم رب هذه الدعوة التامة  
 و در روایت بیعتی باین لفظ است اللهم انی استسک بحق هذه الدعوة التامة و مراد بدعوت تامة دعوت نوحیه است که از منقصت شرک کفر تامة  
 و از تغییر و تبدل محفوظ و تار و زشور باقی و اتم اقوال لا اله الا الله محمد رسول الله است که جامع تمام سعادت دنیا و آخرت است و الصلوة القائمة  
 اشاره است بهضمون حی علی الصلوة و اگر از صلوة دعاء او دارند و از قائمه و تامة نیز صورتی دارد و درین صورت بیان و تاکید دعوت تامة می شود  
 أنت محمد انوسيلة و الفضيلة به آنحضرت صلی الله علیه و سلم را وسیلت و فضیلت یعنی رتبه و جاه و درجات زیاده بر همه خلایق  
 و ابعت مقاماً عظیمی و برانگیز و بستانده کن او را در مقام محمود و مراد بآن مقامی است که ستوده میشود صاحبی بر زبان بگوید و در شک  
 بر بند بروی تمامه خلایق و آن مقام قرب و شفاعت است تصنف و تلخیص گفتند روی البزار من حدیث ابی هريرة رضی الله عنه ان المقام المحمود  
 الشفاعه انتهی و در اینجا تمام عالمیان حیران و سرگردان باشند و هیچ کس از انبیا و رسل از بهیبت و وحشت دم نتواند زد و سر بالا کرد پس آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم در سرایده عزت درآید و این در کتبشاید و در حدیث شریف آمده که پروردگار تعالی حمدی بر آنحضرت تعلیم تلقین کند که چون بآن حمد خدا  
 تعالی را بستاند در رحمت مفتوح گردد و نیز آمده است که آنحضرت را بر عرش منبأند و خلعت خاص از قلعه فضل بر او بپوشانند و اذان بلند کند که هر چه خواهد بگوید و هر

رضای اوست بخوابد آنروز معلوم شود که مقام محمدی چیست و صدر و سلطان آن مجلس و مکر که کیست شهر و مقامی که صدارت بزرگان بخشنده  
چشم و مردم که بجای از هر افزون باشی و بالذی و عدته آن مقام محمود که وعده کرده او را بقول خود که در قرآن مجید است عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ  
رَبُّكَ مَقَامًا تَحْمَدُ و لفظ بخاری صحیح اینست اللهم رب هذه الدعوة القائمة والصلوة النافعة آت محمد الوسیة والفضیلة والبشارة  
بقا محمود والذی وعدته انتهی و زیاده که رو غیر وی انکه لا تخلف البیعة وحلت له شفاعتی یوم القیامة هر که این دعا را بخواند بعد از آن  
غرومی آید او را شفاعت من روز قیامت مستحق میگردد و آنرا اگر چه از همه اعم گناهیگان را برای مغفرت ذنوب و نیل کاران برای نفع درجات  
امیدوار شفاعت اند و لیکن صاحب این عمل را شفاعت لازم باشد و شفاعتی خاص و جمعی بزرگ مخصوص ممتاز بود بعضی از علما رحمهم الله تعالى  
امثال این بشارت را کنایه از حسن عاقبت و موت بر ایمان داشته اند چه شفاعت مخصوص بمؤمنان است پس بشارت بشفاعت مستلزم بشارت  
بایمان باشد چنانکه در حدیث من زار قبری و جبت له شفاعتی این نکته بیان کرده اند اللهم از قنا أخرجه الا ربعة یعنی ابو داود و ترمذی  
و نسائی و ابن ماجه و بخاری نیز که تقدم و در سبیل السلام این حدیث را نگرفت مگر آنکه در بعض نسخ بلوغ المرام نبوده باشد والله اعلم

### باب شرط الصلوة

شرط جمع شروط است و آن در تحت یعنی علامات است و من قوله تعالى فقد جاء أشراطها ای علامات الساعة و در لسان فقها چیزی است  
که لازم آید از عدم وی عدم شروط و عن علی بن طلق گذشت طلق بن علی در نواقض وضو این عبد البر گفته گمان میکنم او را والد طلق  
بن علی حنفی و سیل کرده اند احمد و بخاری بسوی اینکه علی بن طلق و طلق بن علی نام ذات واحد است کذا فی السبل و لیکن ترمذی گوید بخاری گفت  
نمیدانم مر علی بن طلق را غیر این حدیث واحد و منی شناسم این را از حدیث طلق بن علی گویا وی اعتقاد کرد که این مرد دیگر است و گفت ابو عبید گمان  
میکنم او را ابو الله طلقی که تقدم و باطل طلق بفتح طاء سکون لام است قال رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت علی فرمود آنحضرت  
اذا قلنی احدکم فی الصلوة یحرم بوزوکی از شما در نماز بر آمدن بادی از مقعد او فلینصت و لیستوضأ پس باید که برگردد  
از نماز و وضو کند و لیجد الصلوة و باید که اعاده کند نماز این حدیث دلیل است بر آنکه فساد ناقض وضو است و این جمع علیه است و دیگر نواقض  
مستقیم اند بروی هر یک که باطل میشود نماز وی و گذشت در حدیث عائشه که هر که برسد او را در نماز وی فی یارعات یا قلنس پس باید که برگردد از نماز  
و بنا کند بر آن اگر کلام نکرده است و آن معارض این حدیث است و در هر یکی از این هر دو مقال است و خارج مغربی سیل بسوی ترجیح این حدیث  
کرده و گفته که این مثبت استثنای ندارد و آن نافی صحیح صلوة و این اثبات نماز میکند پس اولی ترجیح است باینکه این حدیث را ابن حبان صحیح گفته  
و تصحیح آن هیچ یکی نکرده فنده ارجح من حیث الصحة انتهی و شیخ در ترجمه گفته این بوجه افضلیت طه لویت است و اگر بنا کند بشرطی که در وقت  
مذکور است نیز جائز است انتهی رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارقطنی البیضا و لیکن در ان لفظ و بعد  
الصلوة ذکر نکرده مگر جریر بن عبد الحمید و اعلل کرده است ابو الیمن القطان باینکه مسلم بن سلام الحنفی غیر معروف است کذا فی التلخیص و صحیح ابن حبان  
و غیر این عبارت گویا از باب مختص است و در اصل عبارت چنین است و آخر جابر بن حبان و صحیح و این قسم عبارت درین کتاب بقرات و کرات گذشته  
و بیاورد و یخجل که ابن حبان تصحیح احادیث مخفی غیر خود کرده باشد و خود اخرج آن ننموده و لیکن این بعید است و عن عائشة رضي الله  
عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال فرمود آنحضرت لا یقبل الله صلوة حائض قبول نمی کند نماز زن بالغه که در سبیل  
حیض و مسیده است الا بجماع مگر بر پیشانی نماز کس غایبی جمعه در اصل چیزی که پوشیده شود بر آن سر و اکنون احتمال آن در سر پوش زنان آید

در مجلس گفته غار کبر سر سحر زنان مقصود آنست که سر و موی زن عورت است واجب است ستر آن در نماز و این وجه است و آنست که هر دو باید در عورت  
 بلا علی قادی گفته مراد از نفی قبول نفی صحت است انتی در سبیل گفته و گاهی اطلاق کرده میشود قبول و مراد آن عبادت باشد من حیث تشریطها انشأ  
 و چون نفی کرده شود آنرا مراد نفی ترتب ثواب باشد بر آن نفی صحت چنانکه وارد شده که خدا قبول نمیکند نماز غلام گریز پا و نه نماز کسی که در جوف او حضرت  
 و قد بینا فی رسالة الارسل حواشی شرح العدة ان نفی القبول لا یلازم نفی الصحة انتی و تعبیر از زن بالغه بحائض درین حدیث نظر بالغلب است و مراد از آن نفی  
 که بالغ شده است بآمدن حیض و همین است صواب و در کتب فقه مراد بحائض زنی است که بسن حیض سبیده نودوی گفته این تساهل است زیرا که گاهی زن  
 بحیض می رسد و بالغ بلوغ شرعی نمی شود و تقیید بحائض خارج بخارج اغلب است و رذ صبیحه بهم بدون نماز نگذار و قال ابن رسلان فی شرح سنن ابی داود  
 رواه الخمسة الا التتائی یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و روایان خرمیه و الحاکم من حدیث عایشه و اعلال کرد آنرا و اقلنی و گفت وثقه اشیاء  
 و اعلال کرد آنرا حکام با رسال رواه الطبرانی فی الصغیر و الاوسط من حدیث ابی قتاده بلفظ لا یقبل الله من امرأة صلوته حتی تواسی زینتها و الا من جاریه بلفظ یحضر  
 حتی تختم و صححه ابن خزيمة و عمر جابر رضی الله عنه گفت جابر آدم بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم دوی نماز میگذازد و برهن جامه بود  
 پس شتم شد بدان و نماز گذارد و من بجانب دی پس هرگاه برگردید از نماز گفت مرا چیست این اشتغال که دیدم آنرا القم مرا همین یک ثوب بود ان التبیح  
 صلی الله علیه و سلم قال لا بأس بک انما حضرت گفت او را ان کان الثوب استعفا فالتخف به یعنی فی الصلوة اگر باشد جامه کشاد  
 پس التحاف کن بدان یعنی در نماز ظاهر این است که این لفظ درج است از کلام علی از روایات و در حدیث دلالت است بر آنکه چون ثوب واسع باشد ملحق شود  
 بدان بعد از ترابره و طرف وی و اگر تنگ باشد مترش شود بدان برای شرع عورت چه عورت رجل از تحت سر تا کمر است بر اشتهار اقوال التحاف آنست که جامه  
 از زیر بغل است بر او روده بر کتف چپ اندازد و جانبی را از زیر بغل چپ بر او روده بر کتف راست اندازد و آیین احتراز است از اشتغال صما که جامه را در گلو  
 گرفته زند و دست در میان جامه باشد پس اگر چادر بردارد و کشف عورت لازم آید و اگر تر بردارد و دست در میان او بسته باشد پس اگر جامه کوتاه باشد پس از آن  
 بندد آنرا و کرمانی گفته اجماع منعقد است بر ترک التحاف اگر چه جامه وسیع باشد و این منقوض است بقول احمد صحیح نیست نماز کسی که قادر است بر آن و ترک  
 کرد آنرا و کلام ترمذی دلالت میکند بر خلاف این و سبکی از نقض شافعی و جواب آن نقل کرده و آنرا اختیار نموده و معروف و در کتب شافعیه خلاف او است  
 و استدلال کرده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز گذارد و جامه که یکی از طرف او بر بعض زنان او بود و آن زن بخواب بود و مسلم فی الف بین طرف  
 و مسلم است باین لفظ که مخالفت کن میان هر دو طرف آن جامه باین طریق که طرف راست انجامه که بر دوشش راست است از زیر دست چپ گرفته بر دوش چپ  
 و طرف چپ از زیر دست راست گرفته بر دوش چپ اندازد و پیر بندد هر دو طرف را بر سینه و غالباً احتیاج به بستن هر دو طرف بر سینه بر تقدیر می است  
 که گوشه های جامه دراز نباشد و یکم کشاده شدن بود و اگر بسیار دراز باشد حاجت به بستن نباشد چنانکه از لباس فقرای من ظاهر میگردد و آن کان  
 ضیقاً فاستز به و اگر است آن جامه تنگ کوتاه پس از آنکه بدان یعنی یکی از دو طرف او و بگردان طرف دیگر را بر دوش خود گرفته اند که مراد  
 آنست که طرف راست را بر کتف یسری و بالعکس گردانند متفق علیه و لهما من حدیث ابی هریره رضی الله عنه لا یصلی  
 احدکم فی الثوب الواحد لیس علی عاتقه منه شیء نماز گذارد یکی از شما در یک جامه که نیست بر دوشش می از آن جامه چیزی  
 یعنی بجان طریقه که مذکور شد چیر تقدیر عدم آن از کشف عورت این نبود تا بدست گرفته نگاه دارند و برین تقدیر نهادن دست بر دست که سنت است  
 میسر نرود و با وجود آن اگر شرع عورت حاصل نماز درست است نزد ائمه و جمهور علماء و لکن ائمه گویا این نبی برای تنزیه است از نزد امام احمد  
 و بعضی سلف نظر بطای این حدیث نماز می صحیح نیست و عمر اقرسلة رضی الله عنها انها ما است التبیح صلی الله علیه و سلم





و این ماجه و الحالم و البرادر و سندش مقال است و اعتقاد میکند اورا حدیث محمد بن حنفی که گذشت آنحضرت بر سر هر دو و خود او بر سر هر دو می باشد  
 دوران خود که فخر بن عورت انداخرجه احمد و البخاری فی صحیحہ تعلیقاً و اخرجه ایضاً فی تاریخ و الحالم فی المستدرک روایت کرد ترمذی و احمد از ابن عباس  
 مرفوعاً که فخر عورت است و اخرجه نحوه مالک فی الموطا و احمد و ابو داود و الترمذی و حسن ابن حبان و علقه البخاری امام شوکانی گفته آنچه در بعض  
 احادیث آمده که نشود آنحضرت فخر خود و وزیر یا در خانه خود آن صاحب تعارض باین جاوید نیست و آمد در باره که آنچه مفید تر است انتی و بالجمله  
 بر صلی واجب است پوشیدن عورت خود در نماز مرد باشد یا زن بروی که مذکور شد و دلیل آن از کتاب این است یا بیخی ادم خد و ان یشکک  
 عندک کل منجد مراد از اینست لباس است و مسجد نماز در مصفی گفته مسجد مصدیمی است بمعنی سجود و سجود تعبیر میکنند از را و از اینجا معلوم  
 می شود که لباس شرط صحت نماز است و حدیث جابر دلالت میکند بر آنکه اقل لباسی که مرد در آن لباس نماز باید گذارد از آنست و معنی از آنکه سائرین  
 باشد از آنکه تا از آن انتی و عن ابی عبد الله عامر بن ربیع بن مالک العنزی یفتح العین المملوءة و سکون النون قبل یفتحها و الزاویة  
 الی عنز بن امل و او را دعوی هم گویند اسلام آورد و دو حجرت کرد و حاضر جمعه مشاهد شد و مرد در سنه اثنتین و ثلث او خمس و ثلثین روی عنه فخر  
 قال کنا مع النبی صلی الله علیه و سلم فی لیلۃ مظلمة فاشکلت علینا القبلة گفت بودیم با همراهِ آنحضرت در شب  
 تاریک پس مشکل شد بر ما قیله فصلیکنا پس نماز گذاریم بخیری و ظاهر آنست که نماز گذارند بدون نظر و امارات فلما طلعت الشمس  
 اذا نحن صلینا الی غنبر القبلة پس هرگاه که برآمد آفتاب ناگاه ما نماز گذارده بودیم بسوی غیر قبله فنزلت پس فرود آمد این آیت  
 ایها الذین آمنوا اقموا وجوه الله و رحمة الله البالغۃ گفته که استقبال کعبه شرط است برای تکمیل نماز و نیست شرط باین معنی که فائده نماز بدون او  
 حاصل نمی شود و لهذا آنحضرت بر خواندن این آیت را ایستادند و فخر و وجه الله درباره کسی که بخیری کرد در شب تاریک و نماز گذارد غیر  
 قبله و این اشارت است بجزا صلوۃ ایشان و حالت ضرورت انتی و در مصفی گفته قبله جتی را گویند که در نماز و آن جهت باید کرد و خاص عزوجل  
 معین گردانید قبله برای کعبه را معلوم است که مشاهده آن بجز حاضرین میسر نیست و در صورت عدم مشاهده بجز دلائل قطعیة یا قرائن ظنیة بی توان برد و دلیل  
 قطعی در حال میسر نیست پس بطریق اقتضا فهمیده شد که در حال غیم و اختفا دلائل بقرائن ظنیة بی توان نمود و از قصه اهل قبا معلوم شد که تا وقتی  
 که ببا خبر حکمی از احکام شرعیه رسیدند است ما خود نیستیم و نیز معلوم شد که اگر قبله بخیری مقرر کنیم و بعد از آن خطای آن بخیری یقین معلوم شد خواه نماز  
 بخواه بعد از آن اعاده لازم نیست زیرا که حکم استقبال قبله در شب تاریک نازل شده بود و اهل قبا بگمان آنکه حکم سابق باقی است در یک جهت  
 استقبال بیت المقدس کردند و بعد خطای آن گمان یقین ظاهر گردید پس توجه بکعبه کردند و بنا نمودند و استنباط نکردند و الله اعلم انتی  
 و در مسوی گفته که هر که نماز گذارد بسوی جتی با جهتا خود و بعده دانست که با یقین خطا شد پس بروی اعاده نیست و همین است قول اکثر اهل علم  
 و قولی از شافعی انتی گویم شافعی گفته مطلوب با جهتا و عین کعبه است پس اگر ظاهر شد بروی که وی مخوف بود بجهت راست یا چپ جهت واحد  
 بروی اعاده نیست و نزد ابو حنیفه مطلوب با جهتا جهت کعبه است پس پس در سبل السلام گفته و حدیث دلیل است بر آنکه هر که نماز گذارد بسوی  
 غیر قبله بنا بر تاریکی یا بر آن نماز وی را اگر دید بر برست که همراه نظر باشد و امارت یانه و بر برست که ظاهر شد خطا در وقت یا بعد و دلالت  
 میکند برای این روایت طبرانی از حدیث معاذ بن جبل که گفت نماز گذاردم باز رسول خدا صلی الله علیه و سلم در یوم غیم در سفر بسوی غیر قبله  
 پس چون گذارد نماز سجلی شد آفتاب پس گفتم ای رسول خدا نماز گذاریم بسوی غیر قبله فرمود مرفوع شد نماز شما بسوی خدا و درین حدیث ابو حنیفه  
 و غیره گفته ابن حبان و اختلاف کرده اند علما درین حکم پس قول با جزای مذموب شعی و حنفیه و کوفیین است در داخل کسی که نماز گذارد بغير بخیری

مستحق شد خطا چه در سجده یا در رکعت اگر تائب شود اجماع بر وجوب اعادة بر وی عدم و وجوب اعادة بر وی چون بخیر گذارد و خطا منکشف شده و وقت بدر رفته و اما اگر خطا متیقن شد و وقت باقی است اعادة بر وی واجب است زیرا که خطاب متوجه است بابقای وقت و اگر متیقن استقبال نشد و یقین متعذر گردید بخیر کند تا تواند و اگر نکند غیر معذور است الا وقت یقین اصابت و شافعی گفته واجب است بر وی اعادة در وقت و بعد از آن زیرا که واجب است استقبال قطعا و حدیث سریه در وی ضعف است گویم اظهر عمل است بخیر سریه زیرا که مقوی حدیث معاذ بن جبل است بلکه آن تناسخ است و الا جماع قد عرف کثرة دعواهم له ولا یصح انتفی آخرجه التزمذبی و ضعفه زیرا که در سندش ثبوت بن سعید بن السمان است و روئی ضعیف الحدیث است استدلال کرده است جمعی بکبریا **اِنَّا تَوَلَّوْا فَمِنْ وَجْهِ اللَّهِ بِرَأْسِهِ تَعَالَى بَنَاتُهُ** در هر مکان است هیچ بر وی از اجزای عالم خالی از وی نیست و این استدلالی است که نیست بروی اثار از علم زیرا که این کبریا نیز از انزال علم منسوخ است **بَايَ قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** یا در باره جلوه نماز بسوی غیر قبله هنگام ضرورت نازل شده چنانکه در افاده اشباح و ذکر کرده ایم نه در بیان صفت می تعالی و بودن می در هر مکان مگر با است آیات و احادیث و اقوال و فواید که در آن ثلاث است بر علو و فوق و می تعالی از عرش و میان بودن می از خلق و همین است مذهب جمیع صحابه تابعین من بعدهم و مختار مجتهدین پس اجماع جمیع اهل سنت جماعت علی مستحکمین فقه و حدیث و هر خلاف آن بگوید معتزلی قدری جبهی است چنانکه از کتب عقائد اهل حدیث جز ایشان ظاهر است و درین باب کتب رسائل مستقله بوجود آمده و مناظرات و استدلال و احتجاجات طویل بلکه مقالات و محرکات طویل بروی کار رسیده چنانکه بر عالم منظر مطلع پوشیده نیست و حاصل همه اینست که می تعالی بانات خود فوق عرش است کما وصف باناته و بعلم و قدرت و سلطان خود همه جا است هیچ ذره از قدرت عالم که عبارت از ماسوی الید است از وی پوشیده نیست و از احاطه وی بیرون نه در اثبات **اَلْوَحْدُ عَلَى الْعَرْشِ اَسْتَوَى وَ اَلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ** کافی است و در نفی **لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ** وافی و بانه التوفیق و ۰۰ ابی هر پرتو رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بين المشرق والمغرب قبلة میان المشرق و مغرب قبله است و این محمول است بر قبله مدینه منوره که واقع است جانب جنوب زیرا که وی شمال بایعظمه است یا مرا دانست که هیچ حتی از جهت نیست میان المشرق و مغرب مگر آنکه قبله است موقومی را بحسب اختلاف جهات بلاد و حیث ما كنتم قولوا ووجهكم شطر المسجد الحرام در مسوی گفته قبله آن جهت است که استقبال آن در نماز شرط است پس وقتی که نازل شد این آیت **فَلَنَوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** بر استقبال کعبه برای کسی که در مدینه منوره حاضر است یا در حکم حاضر است چه گاهی ممکن می شود و محصول یقین پس عدول نکند بظن و این قطع است از قطع است شرع و بعضی گفته اند که قبله عرصه و یا کعبه را گویند و یا در باره او را و این با در بلاد هند ما بین صیف و کشت تا مغرب آفتاب است و در سبل گفته حدیث و دلیل بر آنکه واجب استقبال جهت است نه عین و حق کیست متعذر شد بروی عین و ما بین فقه است جماعتی از علما بحديث باب و وجه استدلال بیان اینست که مرا دانست که بین المشرق و مغرب قبله نیست برای غیر معاین و من فی حکم زیرا که مختص نیست قبله معاین در المشرق و مغرب بلکه همه جهات در حق وی برابر است و وقتی که مقابل عین باشد یا مقابل شطری از آن و حدیث و دلیل است بر آنکه میان هر دو جهت قبله است و برین که جهت کافی است و در استقبال نیست و بروی دلیل بر آنکه متعین است بروی عین بل لا بد است از دلیل بر آن و قول می تعالی **قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** خطاب است یا حضرت صلی الله علیه سلم و حالیکه مدینه بود و استقبال عین در مدینه متعسر است یا متعذر مگر آنچه در محراب وی صلی الله علیه وسلم گفته اند و یکسان امر **قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** عام است هر محل را که متعذر شود بر هر صلی و قول ایشان تقسیم جهات نا آنکه او را توجه بسوی عین محال شود نعمین است و او نشد و دلیل بر آن و نکند و آنرا صحابه و حال آنکه او شان به تشریح قبیل اند پس حق همین است که جهت کافی است او را اگر چه در مدینه باشد

رواه الترمذی و قال حسن صحیح که انی انحصرت لیکن چون مراجعت کردیم ترمذی معلوم شد که این حدیث را بعد از این آورده و یکی از حسن و یکی صحیح گفته و قال ترمذی عن غیر واحد من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم منهم عمر بن الخطاب علی بن ابی طالب ابن عباس رضی الله عنهم و گفت این عمر چون گریه کرد و آمد به مغرب و ایستاد و خود و شرق را بسیار خود پس باین هر دو قبله است و قتی که استقبال کنی قبله را و گفت ابن المبارک باین مغرب و مشرق قبله است باین شرق را انقی و گفت عمر بن الخطاب باین مشرق و مغرب قبله است چون رو کرده شود جانب بیت گویم این حکم نسبت باین مینه است کما تقدم در روایت کرد مالک از سعید بن المسیب که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد قدم و مینه شانزده ماه بجانب بیت المقدس پستتر تحویل کرده شد قبله قبل غزوه بدر و پناه بجانب کعبه و قواة البخاری و رواه الحاكم عن ابن عمر و ذکره الدارقطنی فی العمل فقال الصواب عن ابن عمر عن عمرو و ادوست مثل آن از خلفای راشدین و استقبال کرد آنحضرت بعد از خروج از مکه و مشروح فرمود آنرا برای مردم در تصدیق است طلب معرفت قبله بچند وجه باشد ابصار و دلیل عقلی و اخذ بحکم بری که سلف بنا کرده و قول صدوق که ازین سکه خبر دهد و اجتهاد باین طریق و تقلید کسی که با جهاد قبله را شناخته باشد و قاسم و اول میسر باشد بغیر آن التفات نباید کرد و تا قول صدوق و اجتهاد میسر آید تقلید نباید رفت و صحیح آنست که واجب نیست تجدید اجتهاد برای هر نمازی الا نزدیک عروص شب که دلیل البرهمی زند **مسئله** اسهل طرق معرفت قبله که در سفر کار آید آنست که در مساجدی که مسلمانان ثقة آنرا بر قبله راست کرده باشند در وقت اجاره و وقت عصر که آفتاب بر ربع اخیر از فلک فرو رود سایه را استخوان کنند که از قبله کدام جانب می افتد و آنرا یاد گیرند و در محراب نشو و آفتاب بایستند و چنانکه سایه می افتد معین نمایند و همان جانب سایه که یاد گرفته بودند استقبال کنند و در وقت فجر و مغرب و عشاء فجر صادق و طلوع و غروب آفتاب و شفق احمر را ملاحظه نمایند که از قبله کدام جانب است و همان نسبت را در محراب کار برند و حکم آن ساجد و قتی میتوان برد که مسافت بعیده نشده است و چون ده منزل و دوازده منزل از آن ساجد و در رفته اند ساجد شهر دیگر را استخوان باید کرد انتهی و

• عامر بن ربيعة رضي الله عنه قال رايته رسول الله صلى الله عليه وسلم يصل على راحلته حيث توجهت به و يوم رسول خدا را نماز میکرد و بر سوارى خود هر طرف که رو کرد و باین حدیث دلیل است بر جهت صلوة نافله بر راحله یعنی ناله اگر چه فوت شود استقبال قبله و ظاهرش برابر است و آنکه بر محل باشد یا نه و سفر و از بود یا کوتاه و گزیده و آیت رزین از حدیث جابر زیادتى فی سفر القصر آمده و رفته اند بشرطیست وى جماعتی از علما گفته اند که نیست شرط بلکه در حضور جماعت است و هر مردى عن النس من قوله و فعله و ظاهر حدیث در حق راکب است و از ماشى ساکنه لیکن جماعتی از علما بجواز وى قیاسا علی الراکب رفته الا آنکه گفته اند که مسافت نیست او را عدم استقبال در رکوع و سجود وى و اتمام هر دو و شى نکنند که در قیام و تشهد خود و در جواز شى نزد اعتدال اندک و در قیام و اعتدال بین همچنین شى نکنند زیرا که نیست شى با قیام و حال آنکه واجب است بروى قعود میان هر دو سجده متفق علیه این حدیث در بخاری از ظاهر این بیحد باین لفظ است کان یسبح علی الراحلة و انخرجه عن ابن عمر بلفظ کان یسبح علی ظهر راحلته و شافعی از حدیث جابر باین لفظ آورده رايته رسول الله صلى الله عليه وسلم یصلی و هو علی راحلته النواقل و ازینجا معلوم شد که این نماز بر راحله در نقل بودند و در فرض زاد البخاری یقوی بر آنست که نیاید که در سجده که بشماره میفرمود بر مبارک خود یعنی در رکوع و سجود و زیاده کرد این خزیه و لیکن نگاه میداشت هر دو سجده از رکعت و لم یکن یصلی و نه بود که کند این کار را که نماز است بر پشت سوسى فی المكتوبة و نماز فرض و این صحیح است در گذاردن نقل مگر در روایت ترمذی و نسائی است که آنرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی مضیق و آمدند اصحاب او آسمان خرق ایشان است و بگذر ایشان و حاضر شدند نماز پس امر کردند مؤذنین را پس اذان داد و اقامه گفت پستتر پیش رفت آنحضرت بر راحله خود و نماز گذارد و ایشان اشاره میکرد و اشار کرد فی سکر و سجود را پست تر از رکوع ترمذی گفت این حدیث غریب است و ثبت عن انس عن فله و صحیح عبد الحق و حسن النووی و ضعف البیهقی و رفته اند بعضی باینکه صحیح است و فیضه بر راحله و قتی که استقبال قبله باشد و بیخروج

و اگر سوار باشد بجز سقینه صحیح است نماز در روی بالا جماع گویم و گاهی فرق میکنند میان هر دو باین طریق که در بحر و جان ارض معتذر است پس در غیرین  
معتان است بخلاف راکب هنوز چ و اما وقتی که راحله استاده باشد پس نزد شافعی نماز فرضیه صحیح است چنانکه صحیح است نزد ثنای و ارجو باشد و نه بجا  
و بر سر بر محمول بر حال چون استاده باشد و مراد بکتاب نمازی است که فرض است بر همه مکلفین پس وارد نشود که و تر میگذارد آنحضرت بر راحله خود و بر محمول  
بر روی و لابی داؤد من حدیث النبی رضی الله عنه کان اذا سافر فاراد ان يتطوع استقبال القبلة بناقته القبله بود چون غیر یکبار  
میخواست که بگذارد نماز نفل استقبال میکرد بناقته خود قبله را فکبر شمر صلی حیث کان وجهه رکابیه پس تکبیر میگفت پس تر نماز میگذارد و بجا  
همی بود و روی سوار بیای او و در روی دلیل است بر استقبال قبله نزد تکبیر احرام و این زیادت مقبوله است و حدیث حسن است پس عمل کرده شود روی  
و نیست رکوب بر ناقه شرطی که در صحیح مسلم ثابت شده که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر ناقه خود و هر که سفر شرط کرده گویا از همین حدیث اخذ نموده  
و لیکن نیست ظاهر در شرطیت و استاده حسن و صحیح این السکن و اما نماز بر عجله پس جائز است بر ساکنه و نیست جائز بر متحرکه که برینج که باشد  
و همین است حکم این دو خانه یعنی یل گاری که درین میان شیوع یافته و علت عدم جواز بران عدم استقرار روی بر زمین است چه استقرار چیزی که بران نماز  
نزارند ضرورت چنانچه اگر کتب فقه حنفیه ظاهر است و این در حالت سیر است که فرض و واجب و سنت غیر غیر عذر بران جائز نیست و اما اگر ساکن باشد  
همه نمازها دران جائز است زیرا که حکم سیر بر او وارد و همچنین با نرس است نماز بر محمل مستقر بر چوبی یا قائمه بر زمین نزد حنفیه بر محمل محموله بر دایه متحرکه یا واقفه  
محمول الحکمه و جائز نیست نماز اگر چه صلی بر چیزی استقرار پذیرد مثل قرار بر زمین همچو پنبه و غیره همچنین جائز نیست نماز بر کشتی مربوط بر کناره بشرط  
امکان خروج در حالت عدم استقرار بر زمین و اگر مستقر باشد بر زمین جائز است و قیاس یل بر کشتی و جهاز متحرکه که نماز دران بحالت سیر درون  
دریا جائز است منظور فیه است زیرا که جواز نماز در جهاز کشتی بنظر ضرورت و عذر است که عبور دریا بغیر آن نمی تواند شد و اما دایه که ضرورت نیست درو  
هم جائز نیست آری سنن نوافل بحالت حرکتش جائز است و اگر عذر می شرعی یافته شود نماز فرض واجب و سنت فخر هم روا باشد و بخلاف عذر خوف تلوث  
نفس یا تلف ثیاب یا لبوس یا تلف دایه است از رویا ورنه یا دشمن یا آنکه سواری را نم نبود که بعد نزول رکوب بران بی اعانت دیگری ممکن باشد  
یا سواران چنان ضعیف است که بی معین سواری نمی تواند شد و معین موجود نیست یا گله و لای چندان است که سر در سجده بر زمین قرار نمی گیرد و لیکن  
بارش باران و ذهاب رفقار نیز عذر شمرده اند و چون معتبر در سفر سه منزل شتر بار بردار و پیاده متوسط السیر در اقصایام سال از ابتدای صبح صادق  
تا نزول آفتاب است اگر یکی این سافت را در یک از سه روز طی کند مثل آنکه بر اسب تیر زو یا ناقه تیز گام یا ارابه و خانی سوار شود نیز حکم سافر دارد و نمازها  
قصر نماید چنانکه از بحر اثنی و در مختار و عالمگیری و جزآن ظاهر است **و عن** ابی سعید الخدری رضی الله عنه عن النبی  
صلی الله علیه وسلم قال الارض كلها مسجد زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در روی جائز است بی کراهت الا المقبرة مکر مقبره  
که در روی جائز نیست و آن زمینی است که دفن کرده میشود و روی مرد یا برابر است که بروی قبر باشد یا در میان قبور بود و برابر است که قبر سوین باشد  
یا کافر توین برای کراهت و کافر برای بعد از خبث وی و این حدیث مخصوص حدیث نبلیت لی الارض كلها مسجد او ملوک است و استثنای مقبره بجهت آن است  
که غالباً در روی قدرت و اختلاط تربت اوست آنچه جدا میگردد از مر و با از نجاست و اگر مکان طاهر و نظیف باشد پس هیچ باکی نیست و کراهت نیست  
و بعضی بر آنند که نماز در مقبره مکروه است مطلقاً ازین حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است با اتفاق اگر قصد تعظیم باشد و شاید بعضی چیزها از آن بکفر رسا  
و الحکام و مکر حرام که در روی هم جائز نیست از جهت آنکه محل کثیف عورات و ماوای شیاطین است و گفته اند محل نجاست است پس مختص باشد بخامی که در  
نجاست بود لا غیر و گفت احمد بن حنبل صحیح نیست در روی نماز و اگر چه بر سطح وی باشد علماً بالحدیث و جمهور بصحت رفته اند و لیکن با کراهت در سهل گفتند





بدو نوشته شد در غزوه رجب در حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول لا تصلوا  
 الى القبور مکرراً نماز بسوی گور با گور هر کس باشد مومن یا غیر مومن و این نمی شل نمی ست از گذاردن نماز بر قبر و اصل در وی تحریم است و ذکر نکرد مقدار آنچنانست  
 بسبب آن نماز بسوی قبر و ظاهر آنست که مقدار آنچنانچه مرده شود بدان استقبال قبر غرضش خورتر جبهه نماز کردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام است  
 و هیچ کس از آن خلاف نیست اما در قرب قبر ایشان سجده یا نکلند تا نمازی بکنند و توجع بجانب آن تابرکت مجاورت آن موضع که مدفن جسد طاهر ایشان است و باید داد  
 نورانیت از روحانیت ایشان عبادت کمالی و قبولی گیرد و در بنجامندوری لازم نیاید و باکی نیست که اتمام الشیخ ابن حجر المکی رح انتهى گویند این متعقب است  
 بحديث صحيح صحيح متفق عليه عائشة صدیقه رضی الله عنها که برستیکر رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت در بیماری خود که بخاست از آن لعنت کن خدا بود و نصاری  
 که ساختند گورهای پیغمبران خود را مسجد یا و شیخ زید این حدیث نوشته که گرفتن قبور مساجد بر دو طریق متصور است یکی آنکه سجده بقبر بریند و مقصود عبادت  
 آن دارند چنانکه بت پرستان بت می پرستند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت او تعالی دارند و لیکن اعتقاد کنند که توجع بقبر ایشان در نماز و عبادت حق موجب  
 قرب در رضای او تعالی است و موقع و عظیم است نزد حق از جهت اقبال می بر عبادت و سبانه و تعظیم انبیا و این هر دو طریق نامرئی و نامشروع است اول خود  
 شرک جلی و کفر است و ثانی نیز حرام است از جهت آنکه در وی نیز شرک بخداست اگر چنانچه حق است و بر دو طریق لعن متوجع است انتهى و در روایت مسلم است  
 از حدیث جندب که گفت شنیدم آنحضرت را فرمود آگاه باشید آنانکه بودند پیش از شما میگرفتند قبرهای پیغمبران خود را و صالحان خود را مسجد یا آگاه باشد  
 پس بگریه قبر را مسجد یا بدرستی که من نمی میکنم شمار از آن و این برای تحریم است و لا تجلسوا و نه نشینید بر قبرهای برای تحریم است و درین باب  
 حدیثها وارد شده مثل حدیث جابر در مطی قبر و حدیث علی هریره که اگر نشیند یکی از شما بر آغز و لبوس و جامهای او و برسد به پوست او بهتر است در از اینکه  
 نشیند بر قبر آخر چه مسلم نمی از قبور بر قبور نه شافعی است و مالک در سوطا گفته مراد بقعود و حدث است نووی گفته این تاویل ضعیف است یا باطل و صحیح  
 آنست که مراد بقعود جلوس است و از نجاست که اصحاب گفته اند که جلوس بر قبر حرام است و هم تکیه زدن بر آن انتهى و بعضی تصریح کرده اند که شافعی و جمهور  
 اصحاب او اگر اجماع کرده است تنزیه دارند زیرا که ابو هریره را وی حدیث تفسیر کرده است آنرا نشستن برای بول یا غائط با آنکه این هب در سند خود  
 از آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین لفظ آورده که هر که نشست بر قبر برای بول یا غائط و این حرام است بالاتفاق رواه مسلم و بسبب گفته و سوطا  
 از علی کرم الله وجهه که تکیه زدن بقبر و دراز کشیدن بر آن و نشاندن فی البخاری عن ابن عمر عن غیره و اصل در وی تحریم است کما عرفت غیر مره و فعل صحابی حاضر شده  
 بحديث مرفوع مکرر آنکه گویند فعل صحابی دلیل حل نمی ست بر کراهت و لا یجوز بقعه انتهى و عن ابی سعید الخدری رضي الله عنه قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا جاء احدكم المسجد فليظن چون بیاید یک از شما مسجد را پس باید که تکیه کند بر دو فعل خود را  
 فان رای فی ثغلبه اذی پس اگر بیا بد در پادوش خود اذی را اذی در اصل لغت چیزی مکرده که طبع از آن نفرت گیرد و اطلاق آن بر مقذورات هم  
 ازین جهت است او قد را یا قدر را شک راوی است که ازین دو لفظ کدام یک فرمود و قدر یعنی نجاست است مراد نجاست خشک است که چیزی  
 از آن تعلق گرفته است بخل یا غف پس ملک آن بر زمین پاک کننده است فلیسحه و لیصل فیهما پس باید که بمالد آنرا بر زمین نماز گذارد و در آن و مالک  
 پس بدلت را نل نیگردد و نه سبب امام محمد و امام اعظم این است و نزد ابویوسف و شافعی در قول قدیم مراد عام تر است و از طلب نیز پاک میگردد و بدلت ایشان  
 میگویند امری بر تیسر و رفع مرجع است و نزد ایشان نیز مراد نجاست ذی جرم است اما در غیر ذی جرم مثل بول و غیر غسل واجب است قاضی گفته هر که غلات  
 این میگوید قدر را حل میکند بر آنچه مستفاد است عرفا همچو مخاطب مانند او نقله الطیبی و خطابی و عالم السنن گفته او زاعی این حدیث را بنظر ظاهرش استعمال میکرد  
 و مروی است مثل آن از عروه بن الزبیر و غنی انتهى و شیخ در ترجمه گفته توبیختی این حدیث را تا ویلی دیگر کرده و گفته که مراد بسودن فعل شراب آنست که مستعمل

چون پی سپر کند نجاست را برود اثر آن بر آب و میرسد او را که در این مسجد و پی سپر کند زمین او را یعنی مراد بطهارت جواز صلوة نیست بلکه طهارت در دخول مسجد و وطنی ارض است زیرا که طهارت در نجاست مستحسن است اگر چه واجب نیست و این تاویل خالی از بعدی نیست بحسب ظاهر عبارت و جواب آنست که در سبل گفته درین حدیث دلالت است بر شریعت نماز در نعال و بر یک مسج نعل از نجاست مطهر است از قدر و اذی و ظاهر ازین هر دو عند الاطلاق نجاست است برابر است که تر باشد یا خشک دلالت میکند بر آن سبب حدیث و آن اخبار جبرئیل علیه السلام است آنحضرت را که در نعل نمی اذی است در نماز و می ماند در نماز و مصلی چون در آمد در نماز و متلبس است بنجاست و نمیداند آنرا یا فراموش کرد پستردانست در اثنای نماز خود واجب شد بر او از ازاله و بنای نماز و درین همه خلاف است مگر آنکه مخالف را دلیل که مقاومت این حدیث تواند شد نیست که اطاعت بزرگروی کنیم و مؤید است طهریت نعال بسج تراب آخر چه ابوداؤد و صحیح ابن خزيمة و لیکن اختلاف کرده اند در وصل و ارسال می ابو حاتم ترجیح وصل کرده و رواه الحاکم من

حدیث انس بن مسعود و رواه الدارقطنی عن ابن عباس و عبد الله بن الشخیر و سنادها ضعیف و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وطى احدكم الاذى بحقيقه فطهوها التراب چون پی سپر کند یکی از شما اذی را برود و بریزد خود پس پاک کننده آن هر دو خاک است یعنی باید نعل خاک پاک میشود اگر چه خالی باشد که بعد از پی سپر کردن اذی بروی گذشته است شوکانی گفته ضابطه تطهیر نجاست آنست که اگر از شارع در امری صفت طهارت وارد است و آن امر اقتضای بر همان صفت وارد باید کرد و مخالفت بزیادت نقصان اندران نباید کرد چنانکه درباره پا پوش وارد است که چون متلوث بنجاست گرد و مسح خاک پاک گردد و چنانکه تطهیر از حیض و عاب گشت اگر امری است که شارع حکم بنجاست می کرده اما صفت تطهیر او وارد نشده پس در آن ازاله عین آن واجب است تا آنکه از ریج و لون و طعم هیچ چیزی باقی نماند زیرا که در هر چه ریج با طعم موجود است معلوم است که در آن جزوی از عین باقی است اگر چه جرم و لون و طعم هیچ چیزی باقی نماند زیرا که در هر چه یافته نشود و همچنین یافته نمی شود طعم مگر وقتی که چیزی از شی طعم در باقی ماندن می آید و صحیح ابن حبان و آخره ابن السکن و الحاکم و البیهقی من حدیث ابی هريرة و سنده ضعیف و آخره ابوداؤد من حدیث عایشة و فی الباب غیره با سانیة لا تخلوا عن ضعف الا انه يشد بعضها بعضا و شاید دوست حدیث ام سلمة که پرسید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که من زنی ام دامن دراز میروم در طای نجس فرمود پاک میکند او را یا بعد از آنکه ابوداؤد و الترمذی ابن ماجه و نحو او است اینکه زنی از بنی عبد لاشه گفت ای رسول خدا ما را ایست بد بوی بسوی مسجد پس چون نینیم و میکه باریده شویم فرمود آیا نیست بعدوی ای که پاکیزه تر است از وی گفت آری فرمود فمذه بهذه و آخره ابوداؤد و ابن ماجه خطابی گفته در سناد این هر دو حدیث مقال است و شاید تاویل کرده است این را بر اینی که خشک است و نجاست می بجای نمی چسبد گویم این غیر مناسب است بقول می که باریده شویم و مالک گفته تطهیر بعضی ارض من بعضی را چنین است که چون بعد وطنی ارض قدر وطنی ارض طیبه یا بسکه کرد بعضی می من بعضی را پاک ساخت اما نجاستی که بجایه یا بدن رسیده است جز بآب پاک نشود و گفت و این اجلاء است و مؤید حدیث باب و بودن او بر ظاهر روایت بهنقی است از ابی المعلى عن ابیه عن جده گفت متوجه شدم با علی بن ابی طالب بسوی جمعه و او پیاده بود پس حامل شد میان او مسجد حوضی از گل و آب پس بیرون آورد و سیر او را و نعلین خود گفتم بیایید ای امیر من بر دارم این چیز را را گفت نه و در آمد در آب و چون بر آمد از آن پوشید نعل و سیر او را و نعلین خود و نه شست پایهای خود و معلوم است که آب جمیع از قری غالی از نجاست نمی باشد و عن معاوية بن الحكم بفتحین صحابی سلمی است عبود و را بیل حجاز ساکن در بنی سلم رومی سنه ابنه کثیر و عطاء بن یسار و غیره تا مرد در سنه یک صد و هفده هجری رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان هذه الصلوة لا يصلح فيها شيء من كلام الناس این نماز که ما را امر کرده اند بگذاردن آن نیکو نیست و رواه نیست در وی چیزی از سخن مردم

و مراد مخفی است که خطاب توان کرد بان ایشان را و توان طلبید از ایشان شش و در ترجمه گفته در مسائل آورده اند که اگر یکی در نماز است و دیگر نماز چنانچه  
 مان تو بگوید الخیل و الخیل و الخیر کلمات قرآنی است یا شخصی که پیش او استاده است مردی است یحیی نام و کتابی پیش او نهاده پس بگوید یا یحیی  
 خذ الكتاب اگر اراده او نهاده حتی است فاسد میگردد نماز او و اگر اراده قرات کند فاسد نمی شود و انتهی در سبیل گفته حدیث را سبب است جملش آنکه مردی  
 عطسه زد و نماز معاویه بر وی این حدیث را جواب عطسه گفت و حال آنکه در نماز بود صحابه که نزد وی بودند انکار کردند بر وی بسبب آنکه وی نعم کرد جواب او را  
 پس فرمود او انحضرت صلی الله علیه و سلم ان هذه الصلوة الخ و حدیث را بظن است و مراد از عدم صلاحیت عدم صحت است و از کلام نکاده و مخاطبه مردم  
 که او صریح سبب پس حدیث دلالت کرد بر آنکه مخاطبه در نماز سبطل نماز است برابر است که برای اصلاح نماز باشد یا غیر او و بر آنکه کلام جمل نماز باطل نمیکند نماز را  
 و وی معذرت است بسبب جمل خود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم معاویه را امر با عاده نکرد و در مخاطست که این عمر میگذاشت بر مردی و او نماز میخواند پس سلام  
 کرد بر وی پس جواب سلام داد آن مرد سخن گفتن یعنی بزبان گفت و علیکم السلام پس باز گشت بسوی او این عمر گفت چون سلام داده شود بر یکی از شما  
 و او نماز میگذارد پس باید که سخن نگوید و باید که اشاره ندهد به دست خود و تصحیفی گفته این عمر با عاده نماز امر نکرد بلکه او را نمی کرد که دیگر در نماز سخن نگوید همچنین  
 آنحضرت معاویه بن الحکم را منع فرمود از آنکه سخن نگوید و امر با عاده نماز فرمود و فقیه تاحال طلع نشده است بر دلیل از دلائل شرعی که دلالت کند بر وجوب  
 اعاده نماز از کلام و آنچه هست دلالت میکند بر منع فقط و در عالمگیری مذکور است که اگر خیر امام خود را کین حرف باز داده بران تعلیم کرد نماز فاسد شد مگر آنکه  
 مراد باین سخن تکاوت باشد نه تعلیم و اگر امام خود فتح کرد پس صحیح آنست که نماز فاسد نمی شود و هیچ حال خواه نماز فرض باشد یا نفل و خواه بعد قرات یا مجوز  
 الصلوة فتح کرد و یا قبل ازان و در مساج مذکور است که اگر مصلی بنظم قرآن تکلم کند بقصد تفهیم فاسد نمی شود نماز او و الا فاسد می شود و مثل شخصی که یحیی  
 خذ الكتاب بقوة بر زبان راند و قصد قرات قرآن نماید هیچ باک نیست و نیز اجماع فقهاست بر آنکه اگر مصلی رو سلام کند نمازش باطل می شود و اگر  
 بدست اشاره کند و مذموب امام عظم جائز نیست و نزد دیگری جائز است الله اعلم انتهی کلامه و انما هو و جزین نیست که کلامیکه در وی اذن است  
 در نماز یا کلامی که صالح است در ان التسمیة و التکبیر و قراءۃ القرآن سبحان الله و الله اکبر و خواندن قرآن است که اینها از جنس کلام آدمیان  
 نیست و اگر یکی سوگند خورد که سخن نگوید و تکبیر گفت و قرآن خواند عاقل نشد و منضم است باین هر سه ادعیه و نحو آن رواه مسلم و این  
 پاره ایست از حدیث طویل که در مشکوٰۃ و غیره مذکور است و رواه ابو داود و النسائی و ابن حبان البیهقی ایضا مختصراً و عن زید بن اسلم  
 کتفی بابی عمود الانصاری الخرجی معذور است و در کوفین ساکن شد بکوفه و مروا آنجا در سنه شصت و شش روی عنه جماعة رضي الله عنه قال ان  
 کتابنا التکلم فی الصلوة علی عهد رسول الله بربنیکه یا سخن میکردیم در نماز بر زانه رسول خدا صلی الله علیه و سلم بیکلام احدا  
 صاحب به حاجت سخن میکرد یکی از صاحب خود را برای منیت خود حتی منزلت تا آنکه فرود آمد این آیت حافظوا علی الصلوات  
 حافظت کنید بر نمازهای پنجگانه و نگاها رید آنها را و الصلوة الوسطی و تخصیص حافظت کنید بر نماز میان در صحنی گفته اختلاف کرده اند صحابه بر نماز  
 وسطی جمعی گفته اند نماز صبح است بقرینه آنکه خدا میفرماید و قوموا لله قانتین و قنوت طول قیام یا قنوت را گویند و نماز صبح مخصوص است بان  
 لقوله تعالی و قرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهوداً و الحسب آنکه این وقت متوسط است میان لیل و نهار و جمعی گفته اند که نماز ظهر است  
 زیرا که در سبلین روز را کرده میشود و جمعی گفتند نماز عصر است و حدیث مرفوع آنرا رسانده اند و حدیث حضرت عایشه عارض است زیرا که عطف  
 دلالت میکند بر تغییرت و آنچه حضرت عایشه و حضرت امالکرده اند حرفی بود از حرف قرآن و رخصت حاصل شده است در قرات جمیع احرف و مقیمه  
 این ذریع بگفته نماز مغرب است زیرا که محبت اوسط است و نماز غنای هیچ کس از سلف و سلفی نگفته است و بعضی متأخرین بان قائل شده اند



دست برهم زدن لائق بحال زنان است نه لائق بر قار و گرانباری مردان و از بدعت این زمان یکی آنست که بجای تسبیح تکبیر گویند حال آنکه در هیچ روایتی صحیح وارد نشده و التصفیة للتساء و تصفیة برای زنان است و تطریق وی آنست که لیکن کعبه این را بر نظر کف ایست زنده و لیکن این بر لیکن کف نزنند بر طریق کعب اگر بزنند نماز فاسد گردد و کذا فی شرح مسلم و تصفیة گفته اند که تصفیة بجنب و دست راست بر پشت و دست چپ باید کرد و الا نماز تباه شود این سبب پیش فقیر صحیح نیست زیرا که در حدیث فلیصفن النساء واقع شد و تعیین بیست تصفیة نکردند با وجوه آنکه شلغ و تصفیة ضرب بطن است راست است بر لیکن دست چپ و نزدیک عدم بیان خاطر همان طرف شائع منجری شود پس ترک بیان نزدیک حاجت بیان عموم است و الله اعلم و آنکه گفته اند که این بیست کعب است لاسلیم که مطلق کعب باشد و در حکم ذکر است نظم قرآن که مفهم باشد مانند یا حی یا قیوم یا ایاک نعبد و ایاک نستعین و عدول از سایر کلام محبت آن کرده است انتهى متفق علیه و ازین حدیث معلوم شد که تنبیه امام بر سو و تنبیه گذشته و تنبیه کسی که از وی کاری مراد است و وی نمیداند که در نماز است مشروع است برای مصلی پس اگر نمازی مرد است سبحان الله گوید و قد ورد فی البخاری بهذا اللفظ و در اعلی او مطلق است و اگر زن است دست برهم زدن عیسی بن ایوب گفته دو انگشت دست راست بر کف دست چپ بزنند در سبل گفته و باین رفته اند جمهور علما و بعض ایشان تفصیل کرده اند بلا واسطه بعض یعنی اگر برای علام این معنی است که وی در نماز است پس مبطل نیست ورنه مبطل است اگر چه برای فتح بر امام باشد بدلیل اعلی لا ینقض علی الامام و ازین حدیث ضعیف است پس حدیث باب باقی است بر اطلاق خود بیرون نمی رود از وی هیچ صوتی مگر بدلیل مستلزم حدیث ولایت نمی کند بر وجوب تسبیح و تصفیة زیرا که بلفظ امر وارد نشده گویم در روایتی آمده فلیسبح الرجال و تصفیة النساء و ازینجا در میان علما اختلاف شده شافعی و رافعی و نووی گویند سنت است و حق انقسام اوست طرف واجب مندوب و مباح بحسب مقتضای حال انتهى زاد مسلم فی الصلوة

نیز آمده که مسلم فید فی الصلوة و روی نحوه من حدیث سہیل بن سعد فی حدیث طویل اتفاقا علیہ لفظ وی این است چون برسد یکی را از شما چیزی در نماز پس باید که تسبیح گوید زیرا که تسبیح برای مردان است و تصفیة برای زنان است و در جواز فتح بر امام باین حدیث و حدیثی که نزد ابو داود و ابن حبان است از ابن عمر که نماز گذار و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمازی پس پس شد بروی پس چنان فارغ شد گفت ابی راحه خدشیدی با ما گفت که فرمود پس چنانچه میخواست از نماز فراموش کردن بر من و روی الاثر من غیره من حدیث المسور بن یزید نحوه و روایت کرد حاکم از انس که بودیم با کعبه فتح میکردیم بر امام عهد آنحضرت و روایت کرد عبد الرزاق و در ضعف خود از علی کرم الله وجهه مرفوعا که فتح نکن امام و تود در نماز هستی و در سندش طارش است و او ضعیف است و صحیح شده است از ابی عبد الرحمن السلمی که گفت علی کرم الله وجهه چون طلب طعام کند ترا امام پس بخوران او را یعنی قلمه بده بکذا فی التلخیص و عمو مطن

بضم هم و فتح طاء و تشدید یای ماسوره و فاد آخر العامری روی عن ابی ذر و عثمان بن ابی العاص و مرفوعه در سنن الترمذی بن عبد الله بن الشخبور کسر شین عجمی و کسب غای مجع مشدده و سکون تثنائیه و را در آخر عن اسبیه روایت میکند از پدر خود عبد الله بن الشخبور که از صحابست آمد نزد آنحضرت در وفد بنی عامر حدود دست در بصره بن روی عن ابنه مطرف و یزید الشخبور رضی الله عنه قال رايت رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی و یدرم آنحضرت را که نماز میکند و فی صدد از بزرگوارین امر جل من البکاء و در سبزه او آوازی است همچو آواز دیک سینه از گریستن آواز بزرگای همچو کسور آواز کردن رعد و آواز جوش دیک و جوشیدن و اضطراب کردن رگ کذا فی الرشیدی و سخت جوشانیدن دیک یا آوازی که می بر آید از آن و در جل بالکسر دیک سینه یا سنگین بزرگ و در مشارق گفته مر جل دیک بعضی گویند از مسیح یعنی سبکی بخوابد راوی ازین عبارت اینکه میگفت آنحضرت با جوش و رون و ازین حدیث معلوم شد که گریستن در نماز مبطل نماز نیست و در باریه گفته اگر بنالد یا آه کشد یا بگرید یا آواز بلند بکشد یا در آن

بهشت و در نوح است قطع نمیکند نماز را و اگر از وجع و مصیبت است قطع میکنند و در روایتی عوض هر جل لفظ حرجی آمده یعنی مانند آواز آسیا که میگردد



اخرجه الخمسة الا ابن ماجة يعني احمد وابوداود ووترذی نسائی وصححه ابن حبان وصححه ابن خزيمة والحاکم ودر کتب اخرجه مسلم وبنی ودر کتب  
 وشل ابن است انچه روی است که عمر نماز صبح گذارد و سوره یوسف خواند چون برین آیت رسید انما آتاکم ابی وخری لی الله شفیة شد او را باز رجوع  
 اخرجه البخاری مقطوعا واصله سید بن اندرز سبل گفته این حدیث دلیل است بر آنکه مثل ابن مابل نماز نیست و قیاس کرده اند بران امین را انتهی و عن  
 علی علیه السلام قال کان لی من رسول الله صلی الله علیه وسلم مدخلان گفت بود برای من از آنحضرت دو جای در آمدن  
 مدخل بفتح میم و دال فله و خامی میسر و وزن مقتل یعنی دو وقت کمی در آمدن در آن وقت و قنار روی فکنت اذا اتیتته و هو یصل یتخفح لیل  
 پس بودم من که هر گاه می آمدم او را و آنحضرت نماز میگذارد و تخفح میکرد و برای من تا وقت شوم که وی در نماز است حدیث دلیل است بر آنکه تخفح سبطل نماز نیست  
 بر است که برای اصلاح نماز باشد باین و باین فقه است شافعی علامه الحدیث و بر که قائل باطل نماز بدان شده گفته که این حدیث مضطرب است و صاحب  
 گفته دعوی اضطراب تمام است زیرا که اضطراب نمی باشد مگر در میان احادیث صحیح که علم فی علوم الحدیث و در روی این عوض تخفح سبطل آمده بطریق دیگر نزد  
 ابن السکین و آن ضعیف است و این حدیث صحیح و اگر بر دو حدیث ثابت شوند جمع میان هر دو باین وجه باشد که گاهی تسبیح میگفت و گاهی تخفح میکرد  
 انتهی بر صنفی گفته تخفح و بجا و ضحک از نفس کلام نیست لیکن در حکم است پس اگر اکثر این چیز را بگوید بوجهی که عقلا با قطع مجلس و ختم آن حکم کنند باطل شود  
 نماز انتهی تیره صاحب مصنفی محمد سمیع شهباز رحمه الله تعالی در افتالتان بزمانه غزوفی سبیل الله اتفاقا در نماز تخفح کرده بود یکی از نمایان لایست حکم بفساد  
 نماز کرد و گفت در نماز کلام کردی فرمود تعریف کلام چیست گفت با نغمه کلستین بالاساء فرمود اینجا نغمه و کلام با اسناد کجاست و از اینجا معلوم شد  
 که وی نیز موافق این حدیث است رواه النسائی و ابن ماجة و صححه ابن السکین و عن ابن عمر رضی الله عنه قال گفت ابن عمر  
 برون آمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی قبایع نماز گذارد و در آن پس آمدند انصار و سلام کردند بر آنحضرت پس قلت لبلال کیف  
 رایت النبی صلی الله علیه وسلم یرد علیهم گفتهم بلال را که چگونه دیده رسول خدا را که روی میکرد بر ایشان یعنی انصار سلام حین  
 یسلمون علیه و هو یصلی هنگامیکه سلام میدادند ایشان بروی و حالیکه آنحضرت نماز میکرد و قال یقول هلکن بلال اشاره  
 میکرد آنحضرت این چنین و بسط حقه و بسط کرد و گسترده بلال گفت خود را برای نشان بی اشاره نبوی پس گردانید بطن گفت را اسفل و نظر او را  
 فوق چنانکه در حدیث ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عمر آمده و گاهی بستند کی میکرد و اشاره انگشت در سفر السعاده گفته و گاهی ایما میکرد و سر  
 مبارک خود را انتهی و بعضی شرح نوشته اند که جائز است رد سلام با اشاره چشم و سر مانند آنکه رد سلام باین طریق پیش از تسبیح بود یا بعد از تسبیح و آنچه  
 مذکور شد رد سلام بکلام بوده و هو الظاهر و در حدیث دلالت است بر احتمال فعل قلیل در نماز و هو الصواب اخرجه احمد و ابوداود و الترمذی  
 و صححه و النسائی و ابن ماجة و رواه ابن حبان و الحاکم و احمد ایضا من حدیث ابن عمر باین لفظ که وی پرسید صهیب از ابن بلال بلال و فکر کرد و ترمذی  
 که این هر دو حدیث صحیح است و سبیل گفته حدیث دلیل است بر آنکه چون سلام کند کسی بر صلی بر کند بروی سلام با اشاره نه بطنق و مسلم از جابر آورده  
 که آنحضرت فرستاد او را برای حاجتی گفت بپسترد ایفتم آنحضرت را و وی نماز میگذارد پس سلام کردم بروی پس اشاره نمود بسوی من و چون فارغ شد  
 خواند مرا و فرمود تو سلام کردی یا اعتذار نمود بعد از اشاره و در حدیث ابن سعید است که وی سلام کرد بر آنحضرت و حضرت در نماز بود پس رو نکرد  
 بروی و ذکر نمود اشاره را بلکه گفت بعد از فراغ از نماز که هر آینه در نماز مشغول است مگر آنکه بهیچ وجه حدیث وی ذکر کرده که آنحضرت اشارت بفرمود  
 و علما اختلاف کرده اند در رد سلام در نماز بر سلام کنند بر صلی جماعتی گفته رد بلفظ نکنند و جماعتی گفته بعد از نماز جواب گوید و قومی گفته در  
 راه گفته کنند و قومی رمان گفته که نکن یا اشاره که افاده به الحدیث و بذا هو اقرب الاقوال للحدیث و ما عاده لم یأت به دلیل و گفته اند که این روایات



پیش از تحریم فعل کثیر بود یا مخصوص بانحضرت باشد و گفته اند که این از غایت رعایت خشوع آنحضرت بود که اگر بر نمیداشت گریه میکرد و موجب شغل بهتر میشد  
 بیشتر از شغل سبغ و اختلاف کرده اند که این در نماز فرض بود یا نفل و ظاهر از قول ابو یوسف الناس آنست که در نماز فرض بود و نیز در روایتی آمده که این در نماز  
 ظهر یا عصر بود و بعضی گویند در نماز نفل بود و احیاناً نماز نفل بجماعت میگزارند و الظاهر هو الاولی و الله اعلم انتهى کلام شیخ و آنجهت این تاویل از  
 ظاهر حدیث و تخاف ان غیر مخفی است و مراد نماز فرض در کلام شیخ نماز صبح است رواه الزبیری بن یحیی و الطبرانی فی الکبیر قاله البراء بن و مراد بر ولایتی ردا  
 ابو داود است و لهذا در صنفی گفته اتفاق کرده اند علماء بر آنکه عمل بسبطل نماز نیست در فتاوی عالمگیری مذکور است که اگر طفل یا جاهل بر بدوش خود برباشد  
 نمازش فاسد نمی شود آری در برداشتن چیزی که حکمت آنرا بر دارد و فساد نماز است و در سناج مذکور است که کثرت عمل بعرف معلوم می شود یکدیگر و گاه یکدیگر  
 ضرب قلیل است و ثلث در حد کثرت داخل می شود و همچنین جستن خلعت عادت عمل کثیر است و حرکات خفیه متوالیه مثل تحریک انگشتان و تریج یا خاریدن  
 بدن قلیل است و صحیح نزدیک فقیر در حد کثرت و قلت آن است که تامل کرده شود در افعال آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز مانند جل امامه و غیره عایشه رفته  
 باب حجره و نزول از منبر و صعود بر آن پس آنچه اهل عقل حکم کنند که کمتر است از آن افعال یا برابر آنست آنرا قلیل گویند و آنچه زیاده از آن باشد در حکم کثیر بود  
 و آنچه گفته اند که قلت کثرت را دانسته می شود بعرف بغیر مقایسه افعال آنحضرت نزدیک فقیر صحیح نیست زیرا که قلت و کثرت در هر چیزی جدا باشد و عرف  
 مختلف است در هر چیزی پس قابل معیاریت نباشد انتهى و مسلم و هو یققر الناس و در لفظ مسلم چنین است که آنحضرت بر میداشت امامه را  
 و می نهاد و حال آنکه وی امامت میکرد و مردم را در سجده و در ولایتی است که امامت بنت ابی العاص علی عاتقه و این در نماز صبح یا ظهر یا عصر بود و کما تقدم  
 در حجة الله الباقی گفته بعضی چیزهاست که آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای بیان تشریح فرموده و مقرر داشته است پس آن چیزها و آنچه کمتر از آنست  
 مبطل نماز نیست و آنچه بعد از استقرار حاصل شد این است که قول یسیر یعنی اندک سخن مانند العنک بلغة الله ثلثا ویرحمک الله و یا شکل آناه و ما شانکم  
 تنظرون الی و طش یسیر یعنی اندک حرکت مانند نهادن صبی بر دوشش و برداشتن وی و غیر نمودن پا و کشادن و در رفتن اندکی همچو فرو آمدن از  
 پایه منبر بطرف مکان برای سجده و بیخ منبر و تا آخر از موضع امام بسوی صف و تقدم بسوی باب مقابل برای نشودن وی و گریستن از خوف خدا  
 و اشاره مفهومی و قتل حیة و عقرب و گریستن بچپ و راست بی پیچیدن گردن مفسد نماز نیست همچنین اگر نجاسته در بدن یا پارچه ملوث شود  
 مگر از فعل این کس و نه بعلم این شخص پس آن نیز مفسد صلوة نیست و الله اعلم انتهى و مصنف در تلخیص گفت او ماکرده اند بعضی که این حدیث منسوخ  
 و زود کرده شد بجهل مناخ و تباریح هر دو بلکه این دقیق العید جزم کرده که این فعل متاخر است از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان فی الصلوة شغلا  
 و بعضی گویند که این در نماز نافله بود و روایت مسلم را و است و همچنین لفظ ابو داود که ما انتظار میکردیم آنحضرت را در ظهر یا عصر که ناگاه بیرون آمد  
 و امامه بر دوش او بود پس استاد مدعی و ایستادیم پس اوالح و عجب است از خطابی که میگوید تو هم نباید کرد که این وضع و حمل عدا بود زیرا که این امری است  
 که مشغول میکند قلب را و چون امر خفیه او را مشغول سازد و این شغل چه رسد و نفوی در رد وی شملع کرده و بعضی دیگر مدعی خصوصیت این امر  
 بانحضرت شده اند زیرا که طفل از بول مامون نیست و در آن نظر است و کلام دلیل است بر خصوصیت و درین باب است از انس رواه ابن عساکر  
 اشعث بن عبد الملك عن الحسن عن انس که گفت انس دیم آنحضرت را و حسن بر پشت اوست پس چون سجده میکرد و یک طرف میکرد او را و اسنادش حسن  
 انتهى و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود آنحضرت اقتلوا الا سودین  
 فی الصلوة الحية والعقرب بکشد و سیاه را در نماز که مار و گز و دم است و در جمل گفته اسود آن اسمی است که مطلق می شود بر مار و گز  
 هر رنگ که باشد ماکه نیده کلام ایته اللفظ پس تو هم نباید کرد که خاص است بر رنگ سیاه انتهى و در بعضی احادیث اطلاق این اسم بر آب و نمک هم آمده

وحدیث دلیل است بر وجوب قتل حیة و عقرب در نماز زیرا که اهل در امر همان است و گفته اند که برای ندب است و دلیل است بر ائمه باطل می شود نماز بفعلی که جز آن قتل این هر دو میسر نیاید برابر است که بفعل بسیر صورت بند و یا عمل کثیر و باین فتنه است جماعتی از علما و نزد بعضی اگر سه بار پیهم بزند نماز فاسد گردد و تاویل کرده اند حدیث را بخرج از نماز قیاسا بر سایر افعال کثیره که حاجت با نهادن است و عارض می شوند در نماز مثل انقاز غریق و خواندن که بیرون می آید سبب انقاز و درین حکم غیر ایشان را تفصیلاست که قائم نیست بر آن دلیل و حدیث تحت است برای قول اول آخر چه الا در بعضی ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه احمد و النسائی به عنده و رواه ابن حبان و الحاكم عن ابن عباس مرفوعا نحوه و اسناد ضعیف و او را شاهی است و صحیح مسلم از حدیث ابن عمر از یکی از نسائی آنحضرت که امر میکرد بکشتن سبک گزنده و پوش و کثوم و غراب و زغن و مار و گوسفند نماز و صحیح ابن حبان و ابوداؤد بسند متصل از مردی از بنی عدی بن کعب که گفت آنحضرت ایشان را چون باید یکی را از شما کثوم و حال آنکه وی نماز میکرد پس باید که بکشد او را بسند یا بچوب و کذا فی التلخیص

### باب ستره المصلی

ستره بضم سین منسکون تالی فوقیه آنچه پوشیده شود بوی چیزی و مرد و اینجا چیزی است که اسناد کرده شود پیش از نماز و ستره و بزرگوار نشود گزنده بکشتن از پیش آن مانند دیواری یا ستونی یا چوبی یا جز آن و باید که درازی وی کم از ذراع نباشد و سطحی باشد و احکام آن بیاید عن ابی جحیم بضم جیم مصغر جیم نامش عبدالله بن جیم است و قیل هو عبدالله بن الحارث بن الصمه الانصاری بکسر حمله و نشدیدیم صحابی معروف است خواهر زاده ابی بن کعب باقی مانند امارت معاویه و او را دو حدیث است که شیخین آن هر دو را خرجه کرده اند یکی از آنها این حدیث است و دیگر در باب سلام بر بول کننده و گفت ابوداؤد ابوالجهم بن الحارث بن الصمه و قیل راوی حدیث بول مزوی میگرد است عبدالله بن الحارث نام و آنکه در اینجا است عبدالله بن جیم است و ابن هرود و کلس اند جلد رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو يعلم المارءین یدی المصلی اگر بداند گزنده از پیش مصلی یعنی نماز گذار و اظہر آنست که مصلی بفتح لام است یعنی روبروی مصلی از داخل ستره او ما ذاعلیه من الا شمر چیست یعنی چه قدرت بروی از گناه سبب گزشتن او از پیش نماز کننده و لفظ من الاثم از الفاظ بخاری و مسلم نیست مصنف در فتح الباری گفته یافته نمی شود این لفظ و بخاری گزشتن بعضی روایات یعنی کشمینی و قبح کرد در وی که نیست وی از اهل علم و عیب کرده اند بر طبری در نسبت کردن وی این لفظ را بسوی بخاری در کتاب الاحکام و همچنین عیب کرده شد بر صاحب عمده در نسبت این لفظ بسوی شیخین انتهی پس عیب است از مصنف در نسبت کردن وی این لفظ را در اینجا بسوی بخاری و مسلم و واقع شد او را در همان و فهم که صاحب عمده را اتفاق افتاده بود لکان ان یقف ان یحین هر آینه باشد اینکه باید تا چهل ابوالفضل یکی از روایات این حدیث است گویند نمیدانم که مراد بچهل چهل روز است یا چهل ماه یا چهل سال کذا فی تیسیر الوصول خیر الله بستر است او را خیر است بنا بر آنکه خبر کان است در روایت بخاری و در روایت ترمذی مرفوع است بنا بر آنکه اسم کان است و درین صورت خبر معروفه و اسم نکره آمد و هو قلیل و یحتمل که در کان ضمیر شان باشد من ان یمر بین یدیها ازینکه بگذرد پیش او این حدیث دلیل است بر تحریم مژور و روبرو مصلی یعنی باین موضع چهره او در سجود و هر دو قدم وی و غیره را نیز گفته اند و آن عام است در هر مصلی فرض باشد یا نفل امام باشد یا منفرد و گفته اند که مختص است با امام و منفرد ماموم زیرا که ضرر نمیکند او را و در ما رچه ستره امام ستره او است یا خود امام ستره او است و لیکن وارد شده که ستره مایع جرج بصلی است نه بر ما و ظاهر و عید مختص است بآنکه کسی که ایستاد بعد از روبروی مصلی یا نشست یا خفت و لیکن اگر علت در وی بتوانش بصلی باشد پس این نماز در معنی ما رست متفق علیه بین شیخین و اللفظ للبخاری و نیست در وی فکر میز از عین و وقع فی البزار

من وجه آخر واقع شده است در روایت بزار از وجه دیگر که را شش غیر حال متفق علیها اند از بعضی شیخین **س** سال اطلاق خیریت بر سال از میل  
اطلاق جز بر کل است و در حدیث ابو هریره است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اگر بداند یکی از شما آنچه ملود است از گناه در گذشتن و پس  
از پیش برادر مسلمان و نماز بر پهنارونده باشد هر آینه استادن او صد سال بهتر مر او را از گامی که بزند آنرا و راه ابن ماجه طحاوی گفته تعقید بعد  
متاخر است از تعقید باربعین برای زیادت و تعظیم اثرم بگذرنده و در حدیث کعب احبار است که اگر بداند آنچه بگذرنده از پیش مصلی آنچه بر دست از گناه هر آینه  
باشد آنکه فرموده شود او را در زمین بهتر او را از آنکه بگذرد از پیش مصلی رواه مالک **و** ع. عایشة رضي الله عنها قالت سئل رسول الله  
صلی الله علیه و سلم فی غزوة تبوک عن سترة المصلی فقال مثل مؤخرة الرجل یرسیده شد رسول خدا و غزوة تبوک از سترة مصلی که  
چه قدر می باید فرمود مانند چوب پسین پالان شتر مؤخره بضم سیم و سکون حمزة و کسر خای حمزة و فتح آن و ضم سیم فتح حمزة و تشدید خاد رای مشدود  
بمعنی آخره بفتحات بی مد و بعد کسر خای بی که تکیه میکند بان شتر سوار و آخره فصیح است از مؤخره تا آنکه گفته اند که ظاهر آنست که لفظ آنحضرت آخره الرجل  
باشد و راوی بلغث خود مؤخره الرجل روایت کرده زیرا که قریش انصع عرب اند از روی لغت و آنحضرت انصع قریش است صلی الله علیه و سلم و درین حدیث  
نائب است برای مصلی در اتخاذ سترة و کفایت بی مثل چوب پالان شتر و آن بقدر و ثلث ذراع باشد و حامل میشود با قامت هر چیز بر روی زمین از اینجا  
اخذ کرده اند که کشیدن خط روی مصلی کافی نیست اگر چه در حدیث ابو داود آورده چه حدیث مذکور ضعیف و مضطرب است و مصنف تحسین می کرده و قول  
کسی که مضطرب است گفته رونوده لیکن احمد بن حنبل بیان اخذ نموده و گفته کفایت میکند خط و لاتی است که نزدیک شود و سترة در یاده نکند بیان خود و حمزة بر ذراع  
و اقصا و غیره یا بدست یا خاک یا ستاع خود را فراموش نماید و وی گفته است سبب داشته اند اهل علم و توانا سترة باین طور که میان وی میان سترة بقدر مکان سجود باشد  
و همچنین میان صفوف و امر بر نو حکمت آن در حدیث ابو داود و نسائی از سبیل بن ابی حنیمة مرفوعا چنین آمده که چون نماز گذارد یکی از شما بسوی سترة پسین  
که نزدیک شود بدان قطع کند شیطان بروی نماز او را و بعضی گفته در احادیث امر کرده اند با قامت سترة در نماز چون در صحرا یا در گذرگاه مردم نماز خوانده  
و این امر بنا بر سبب است زیرا که عوده بن الزبیر بخیر سترة در صحرا نماز گذارد و نیز از احادیث معلوم شد که سبب است نزدیک بودن از سترة نبوی  
که در میان مصلی و سترة قد سجود باشد تا مردم تنگی نشود و نیز معلوم شد که سترة کم از مؤخره رجل کفایت نمیکند و علما تقدیر کرده اند مؤخره رجل را با کف  
و طول بقدر یک دست باشد و عرض مقدار یک انگشت زیرا که آنچه کم از این است از در ظاهر نمی شود و محصل غرض نمی باشد و ظاهر آنست که خط کشیدن  
یا عصا و شمیر را در طول انداختن کفایت نمیکند زیرا که صحابه با وجود نمیر این معنی قدر مؤخره الرجل را تقیید می نمودند و این دلیل صحیح است بر آنکه غیر وی  
کفایت نمیکند و الله اعلم انتهى **ا** خوجه مسلم و هم در مسلم است از حدیث طلحة بن عبید الله بن ابی سفيان که فرمود آنحضرت و تنقی که بهندی یکی از شما پیش خود مثل  
مؤخره الرجل پس باید که نماز گذارد و پاک ندارد کسی را که بگذرد و پیش از آن سترة و در حدیث نافع است از ابن عمر که بود آنحضرت می نشاند شتر سواری  
خود را بر پهنای بجانب قبله پس نماز میکرد و بسوی راحله متفق علیه زیاده کرد بخاری که گفت نافع گفت ابن عمر را خبر ده مرا که چون می فرستند شتران برای چریدن  
و آب خوردن چه کار میکرد آنحضرت و بجانب چه چیز نماز میکرد گفت ابن عمر بود آنحضرت که میگفت پالان شتر این است می نهاد آنرا پس نماز میکرد  
بجانب آخره اول یعنی چوب پسین پالان و چون آن چوب بلند می دارد آنرا سترو می ساخت و بسوی آن نماز میکرد **و** ع. سبرة  
بنی سبین معلوم و سکون موحده کنیة می ابو شریة است بضم مثله و فتح را و تشدید تختیه بن معبد الجمعی ساکن مدینه بود شمار وی در صحیحین  
روایت کرده و از وی پسرش ربیع قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیست ترا حد کفر فی الصلوة ولو یسجد باید که شتر کند  
یکی از شما در نماز اگر چه بیک تیر باشد قیید امر بهتره را جا بهیر حل بر مذنب کرده اند و لو یسجد مفید اجزای سترة است غلیظا باشد یا بقرین و نیست افضل و



مثل مؤخره الرجل و مختار است که ستره برپیم یا نه اما در موردی چشم و لیکن در حدیث ابن عباس آمده که نماز گذاردن آنحضرت در میدان نبود پیش روی  
 هیچ شی رویه احمد و ابو داود و أخرجه الحاکم و در حدیث ابن عمر است که بود رسول خدا میرفت در وقت باها و بسوی مصطفی عید و غنزه پیش آنحضرت  
 برداشته می شد و ستاده کرده می شد بمصلی پیش آنحضرت یعنی بطور ستره پس نماز میگذاشت و بسوی آن و غنزه بفتحات نام نیزه خروست که سنان دارد و مقدار  
 سه گز بود و راه البغاری و در حدیث ابی حنیفه است که گذارد آنحضرت متوجه بجانب غنزه با مردم دو رکعت و مردم و چهار یا میان می گذشتند پیش غنزه  
 متفق علیه از اینجا معلوم شد که بعد از نصب ستره گذشتن مردم و غیر مردم ضرری ندارد و در نماز و گذرندگان آن نمی شوند و عمره ابی ذر رضی الله  
 عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقطع صلوة المرأة المسلمة بربو و باطل میگردد و نماز مرد مسلمان را یا کم می کند  
 ثواب او را اذالم یکن بین یدیه مثل مؤخره الرجل و قتیکه نباشد پیش او مانند چوب بسپین یا بان ستره چیز المرأة یکی زن و الحار  
 و دم خروا و الکلب لا سود سوم سگ سیاه که از پیش مصلی بگذرد الحدیث ای اتم الحدیث و تمام وی این است که گفته شد ابو ذر را چنان  
 سگ سیاه را از سبک احمد و ابیض گفت ای پسر برادر من پرسیدی مرا چنانکه پرسیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم پس مود سگ سیاه شیطان  
 و فیه و درین حدیث این است الکلب لا سود شیطان و حدیث و دلیل است بر قطع شدن نماز کسی که ستره ندارد باین چیز یا ظاهر قطع  
 بباطل است و علماء و عمل برین حدیث مختلف اند قومی گفته زن و سگ قطع می کنند نه خبر حدیث ابن عباس که وی گذشت روی صفت بخر  
 و آنحضرت نماز میگذاشت و عاده نکرد و نه امر و صحابه را با عاده آن أخرجه الشیخان پس این حدیث را مخصوص حال گردانیده اند و امام احمد گفته سگ سیاه  
 قاطع نماز است و از زن و خرد نفس من چیزی هست اما خبر پس بحديث ابن عباس اما زن پس بحديث عائشة که در وی ذکر غریبا و اضطجاع او  
 روی آنحضرت است پس اگر گذشتن زن منقطع شود باضطجاع او با لا اولی قطع گردد و جمهور گویند که هیچ چیزی از اینها نمی شکند و تاویل میکنند  
 حدیث را که مراد بقطع نقص اجزاست نه ابطال بنا بر شغل قلب مصلی باین چیزها و باز ماندن او از خشوع و حضور و تدبر تلاوت و ذکر و محافظت چیز  
 که واجب است از امر صلوة بدلیل احادیث دیگر و بعضی گفته اند که این حدیث منسوخ است بحديث ابی سعید که لا تقطع الصلوة لشیء و در روایتی آمده  
 که قطع میکنند نماز را بپودی و نفرانی و مجوسی و غیره و این ضعیف است أخرجه ابو داود و من حدیث ابن عباس من ضعفه أخرجه مسلم و أخرجه الترمذی  
 و النسائی و ابن ماجه مختصرا و طولا و لکن و مرسل است عن ابی هريرة رضي الله عنه نحوه مانند حدیث ابی ذر دون الکلب بدون ذکر  
 سگ همچنین است در نسخ بلوغ المرام و لیکن چون مراجعت کردیم بسوی حدیث معلوم شد که لفظ سگ و حدیث وی موجود است و لفظ وی این است  
 که گفت ابو هریره فرمود آنحضرت قطع میکند نماز را زن و خرد و سگ و نگاه میدارد این را یعنی قطع نماز را مثل مؤخره الرجل رواه مسلم و لا یجوز  
 و النسائی عن ابن عباس رضي الله عنهما نحوه دون أخرجه و مرسل است و نسائی راست از حدیث ابن عباس مانند آن نه آخر وی یعنی و حدیث ابن عباس  
 آخر حدیث ابی هریره نیست و آن قولی است و فقی سن ذلک مثل مؤخره الرجل پس ضمیر و آخره راجع است بآخر حدیث ابو هریره و لیکن مصنف لفظ  
 حدیث وی ذکر نکرده که ما عرفت و عاده ضمیر بسوی آخر حدیث ابی ذر صحیح نیست زیرا که حق ضمیر عود بسوی اقرب است و سبیل گفته چون مراجعت کردیم  
 بسنن ابو داود و لفظ می چنین یافتیم یقطع الصلوة المرأة الحائض و الکلب انتهى پس محتمل شد عبارت مصنف که مراد بقولی دون آخره آخر حدیث  
 ابی ذر باشد و هو قوله الکلب لا سود شیطان یا آخر حدیث ابو هریره و هو ما ذکرنا و اقرب همین است زیرا که مصنف لفظ حدیث ابو هریره ذکر نکرده  
 و اگر چه عاده ضمیر بسوی می صحیح باشد اما حاله علی الناظر و الله اعلم و قید المرأة بالحائض و مقید کرده است زن را بحائض و این مقتضی حل سطلون  
 بر مقید کسیر قطع بحث و مگر حائض چنانکه ذکر کرد کلب را سطلون می قید اسود پس مستعین شد قطع در زن و سگ سیاه بطریق حل سطلون بر مقید و این قول را

بنا شده و این جاست که در اندازید سبک یا نه می بینید در وقت نماز و در وقت سجده و غیره بر آنند که قطع میکنند نماز را هر چه و هر آن چیز  
مصلی بگذرد و این سه چیز و غیر آن واحد است که در وقت نماز و در وقت سجده و غیره بر آنند که قطع میکنند نماز را هر چه و هر آن چیز  
بجهت شغل و مصلی که آنرا از زن پس خود ظاهر است و اما حمار پس از جهت کثرت ملازمت شیاطین مراد و چنانکه دلالت دارد بر آن استجاب  
تقو از شیطان نزد همین حمار و اما کلب پس از جهت غلظت نجاست وی و عمر. ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال  
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان صلی احدکم فی صلاته فلهن الناس چون نماز گذارد یکی از شما بسوی چیزی که پوشد او را زود  
یعنی ستره بپوشد که عامل گردد میان وی و مردم و او را داد احد ان یجتاز بهن یدیه پس خواست یکی که بگذرد پیش می یعنی میان وی و ستره  
و این شامل است آدمی و جز او را از همه فیه پس باید که براند و دور کند او را ظاهرش موجب دفع است و لیکن نووی گفته اند اینم هیچ یکی را  
از فقها که قائل شده باشد بوجوب آن بلکه تصریح کرده اند اصحاب باید که مندوب است و مصنف گفته قد صرح بوجوب اهل الظاهر انتهى و گفته اند که دفع  
برای دفع انجم مازست و قبل برای دفع غل و دفع برورد در صلوة و هو الاربع زیرا که عنایت مصلی بصیانت نماز خود است از دفع انجم از غیر خود و دلیل  
گفته اگر گویند که برای هر دو امرست و در نیست یعنی برای دفع انجم از گذرند بوجوب حدیث لویعلم المارخ و برای صیانت نماز از نقصان اجزای حدیث ابن عمر  
که اگر بپوشد مصلی چه کم می شود از نماز او بگذشتن از پیش وی نماز گذارد و بپوشد بسوی چیزی که پوشد او را از مردم اخراج ابونعیم و در حدیث ابن مسعود است که مردی  
رو بروی مصلی قطع میکند نصف نماز او را و اخراج ابن ابی شیبة و این هر دو حدیث را حکم رفع است اگر چه موقوف اند و لیکن اول درباره کسی است که ستره گرفت  
و ثانی مطلق است پس محمول شود بر مفید انتهی فان ابی فلیقرا تله پس اگر سر کشی کند و دور نگردد پس باید که کشش کند با وی و در روایتی خلیفه آمده  
یعنی پس باید که بکشد او را و این به انفسست در دفع و طرد و قرطبی گفته دفع کشد با اشاره و منع لطیف پس اگر من دفع نشود مقاتله کند یعنی دفع نماید  
نخست تر از اول و گفت اجتماع کرده اند بر آنکه لازم نیست او را احتمال بسطیع زیرا که مخالف قاعده نمازست که آن اقبال بران و اشتغال دران و شریعت  
و جماعتی گفته بلکه قتال کند حقیقت و این ظاهر لفظ حدیثست و اما قول بآنکه دفع کند بلعن و دشنام پس مردودست بلفظ حدیث و مؤید است  
فعل ابوسعید را وی این حدیث که نزد بخاریست از ابی صالح همان گفت ویدم ابوسعید را روز جمعه نماز میگذاشت بسوی چیزی که پوشد او را از مردم پس خواست  
جوانی از بنی مخطیط که بپوشد او را پیش وی پس دفع کرد او را ابوسعید در سینه او پس نظر کرد آن جوان نیافت راهی مگر از پیش وی پس خود کرد و بگذشت  
پس دفع کرد او را ابوسعید بخت تر از اول و گفته اند که در کند با مسل و وجه پس اگر سر کشد پس بخت تر از آن و اگر چه بتودی شود و قتل وی پس اگر گشت او را  
پس نیست بروی چیزی زیرا که شایع قتل وی سیاح کرده و گفته اند که اگر دفع کرد بچیزی که دفع میکنند آن و ناگاه بپزد و کشته شد واجب نیست بروی  
قصاص و در اخذ و یت خلانست فانما هو شیطان زیرا که وی نیست مگر شیطان یعنی کار شیطان بیکست که قطع خشوعست بامر او شیطان  
ایشست چه اطلاق شیطان بر هر دو آمده و مردم شریر را شیاطین الانس گویند متفق علیهم و در مشکوٰۃ گفته این لفظ بخاریست و مسلم را  
معنی او است و فی روایة فان معه القرین و در روایتی است که همراه وی قرینست در قاموس گفته القرین شیطان المقرون بالانسان  
لا یفارق و ظاهر کلام صنف آنست که روایت فان معه القرین متفق علیهاست میان شیخین از حدیث ابی سعید و لیکن ما آنرا در بخاری نیافتیم  
و در صحیح مسلم از حدیث ابوسعید آمده یافته شد مصنفی گفته اهل علم متفق اند بر آنکه گذشتن از پیش روی مصلی مکروه است و اگر کسی بگذرد و مصلی را می رسد  
که با اشاره خفیه دفع کند و در اول امر با اشاره و تسبیح زیاد بخندد و اگر از جانب گذرند ابواالحاج ظاهر شود پس این را می رسد که عفت نماید و همینست  
مراد از مقاتله و ظاهرست که حقیقت قتال مراد نیست و این حکم وقتیست که مصلی در سجده نماز میگذازد و یا در پیش ستره و این گذشته بخوابد که در میان

مصلی ستره بگذرد و اگر پس ستره نباشد این را سبانه و دفع گذرنده نمی رسد زیرا که تقصیر از جانب مصلی است بهر تقدیر از این احادیث مستفاد شد که مصلی ستره لازم نیست و نیز معلوم شد که اشاره و تشبیح و عفت عمل کثیر نیست و الله اعلم انتهى و . . . ابی هریره رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا صلی احدکم فلیجعل تلقاء وجهه شیئا چون نماز بگذرد یکی از شما پس باید که بگرداند و مقابل روی خود چیزی را از جنس دیوار و درخت و ستون و غیره فان لم یجد فلینصب عصاه پس چون نیابد چیزی را که بگرداند آنرا مقابل روی خود پس باید که استاده کند چوب دستی خود را و بخاند آنرا در زمین و اگر زمین سخت بود بپند عصا را بران طولا لا عرضا تا بر مثال فلانیدن بود فان لم یکن فلیخط خطا پس اگر نباشد باوی عصا پس باید که بکشد خطی بر زمین و حدیث دلیل است بر آنکه کافی است ستره هر چه که باشد و مختصر سنن است که گفت سفیان عجمی و میم شریک را که نماز گذارد با مادر جنازه عمر پس نهاد کلاه خود را و روی خود و در صحیحین است از حدیث ابن عمر که پنا سیکرد راحه خود را و نماز میگذاشت بسوی او گذشت اینکه اگر هیچ نیابد خاک سنگ فراهم نماید ثمر لا یضهره من مریین بیدیه پستریان ندارد و او را کسی که بگذرد پیش او و قطع خشوع و در نظر از او و او دامن را تا به دست و در روایتی از او و او امام ستره در سبیل گفته در قول میثم لایضرو دلیل است بر آنکه اگر این چنین نکنند زیان دارد و او را از نقصان نماز یا ابطال آن و این وقتی است که مصلی ایستاده باشد یا بنفرونه وقتی که موقوف باشد زیرا که درین صورت امام ستره او است یا ستره امام ستره او است کما سلف و قد رآب له البخاری و ابو داود و طبرانی در او و در حدیث انس مرفوعا آورده که ستره الامام ستره لمن خلفه و اگر چه ضعیف است آنچه الشافعی فی التقدیم و ابن حبان البیہقی و احمد و ابن ماجه و ابو داود و حدیث عام شست در امر بخاف ستره در فضا و غیره و ثابت شد که آنحضرت چون نماز میگذاشت بسوی دیوار میگذاشت و انید در میان خود و در میان می بقدر ممر گوسفند و دور نمی شد از آن بلکه امر کرد بقرب از ستره و بود چون نماز میگذاشت بسوی عمود یا عمود یا شجر میگذاشت و انید از جانب راست یا چپ خود نمی گردانید بر اچشم بود که مرکز میگذاشت و در برادر سفر یا عنز و نماز میگذاشت بسوی می و قیاس کرده اند شافعی بر این ستره مصلی و غیره را بجای اشعار مار که وی در نماز است و هو صحیح و صحیحه ابی حنبل و احمد و ابن المدینی فیما نقله ابن عبد البر فی الاستذکار و اشاره کرده اند سفیان بن عیینه و شافعی و یحیی و غیر هم بسوی ضعیف وی و گفت شافعی و ربوی طی و خط کشند مصلی و روی خود مگر آنکه باشد در حدیثی صحیح ثابت و همچنین گفته است در سنن حرطه و روایت کرد آنرا از فی در متوسط از شافعی و آن جدید است نیست مختص بقدم و گفت مصنف و لمر یصحب من زعمرا نه مضطرب : هو حسن و صواب نکر و کسی که گمان کرد که این حدیث مضطرب است بلکه آن حسن است گویم زاعم ابن الصلاح است چو وی آنرا در مثال مضطرب آورده و مصنف در نکات با وی نزاع نموده و در مختصر سنن است که گفت ابن عیینه نمی یابم چیزی که بر منم این حدیث را بدان و نیامده که همین وجه و بود و سبیل بن اسمیه چون روایت میکرد این حدیث را می گفت بل عندکم شیء تشدونه به و گفت یحیی لاباس من فی مثل هذا حکم ان شاء الله تعالی انتهى شیخ در ترجمه گفته خط کشیدن قول قییم شافعی و امام احمد است و بعضی از متأخرین مشایخ حنفیه نیز آن قائل شده اند اما نزد اکثر مشایخ حنفیه و لیث و مالک معتبر نیست امام محمد گفته الخط لیس شیء و شافعی نیز آنرا در قول جدید نفی کرده و گفته که حدیث ابو داود درین باب ضعیف و مضطرب و نیز خط و حیولت اعتبار ندارد و از بعد تمیز و مرئی نه و مختار صاحب های نیز همین است و شیخ ابن همام گفته که سنت لولی است باتباع و فی الحدیث ظهور و امتیازی هم دارد و موجب جمعیت خاطر و انتشار میگردد و انتی و بعد از آن اختلاف در مصنف خط است نزد احمد و حمیدی بر شکل هلال است و مستنزد ابو داود و طول لغت صاحب مذهب طویل بجانب قبله و نزد بعضی بر عرض هلالا و همچو جنازه و مختار قول بطول است و عمر . ابی سعید طائی بن رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقطع الصلوة شیء نمی برد و باطل نمیکرد و اند نماز را چیزی از آنچه بگذرد پیش مصلی و او را اما استطعم و دفع کنیز و برانید بقدری که توانید از برای نگاہ داشت خضوع و خشوع و در روایتی از امام شیطان زیاده کرده

یعنی گفته اجماع مجتهدین است بر آنکه نداشتن هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و مذہب انس بن مالک حسن بصری آن بود که گذاشتن زن جائز و گذاشتن سنگ صومناگ سیاه و همچنین خر قطع میکند نماز را لیکن احادیث صحیح و دلالت کرد که هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و حضرت عائشه از خود نقل کرد که در میان آنحضرت و در میان منی قبله می بود و هنگام نماز و همچنین حدیث ابن عباس دلالت کرد که سواره بر ماده خر از پیش صفوف گذشت و هیچ کس انکار نکرد و همچنین حدیث فضل بن عباس در حق سنگ و الله اعلم انتهى آخرجه ابو داود و فی سندہ ضعف و مختصر سنن گفته در اسنادش مجاهد بن سعید بن عمر البزاز الکوفی است شکم کرده اند و روی غیر واحد و اخراج کرد برای وی مسلم حدیثی مقرون بغیر وی از اصحاب شافعی و اخرج نحوه ایضا الدارقطنی من حدیث انس و ابی امامه و الطبرانی من حدیث جابر و فی اسنادها ضعف و این حدیث معارض است بحدیث ابی ذر که قطع میکند نماز کسی را که نیست برای وی ستره زن خر و سنگ پرفتنه اند که مراد قطع درین حدیث نقص صلوة است بسبب فعل قلب گذاشتن این چیز با و مراد بعد قطع و حدیث ابی سعید عدم بطلان است اگر چه ثوابش ناقص گرد و گفته اند بحدیث ابی سعید ناسخ حدیث ابی نوریست و این وجه ضعیف است زیرا که نیست نسخ با اسکان جمع و نیز تمام نیست نسخ مگر معرفت تاریخ و اینجا مقدم و متاخر معلومست حال آنکه اگر جمع معتد باشد رجوع ترجیح نمایند و حدیث ابی ذر را جمع است زیرا که مسلم اخراج وی کرده و در سند حدیث ابی سعید ضعف است کذا فی اسهل

### باب الحشع على الخشوع في الصلوة

در بر آنکه محقق بر خشوع و فروتنی در نماز در قاموس گفته خشوع خضوع است یا قریب بخضوع یا خضوع در بدن باشد و خشوع در صوت و بصیرت و سکون و تنبیل و غیر از این در تفسیر خود حکایت کرده که خضوع گاهی در دل باشد و گاهی در بدن همچو سکون و گفته اند لابد است لهذا اعتبار هر دو انتهى و دل است بر بودن از عمل قلب حدیث علی کرم الله وجهه الخشوع فی القلب اخرجہ الحاکم گویم و دل است برای او حدیث لو خشع قلب هذا الخشوع جوارحه و حدیث و عاده است عاده اعوذ بک من قلب لا یخشع و علما اختلاف کرده اند و وجوب خشوع در نماز جمهور بر عدم وجوب اند و غزالی در احیای سخن در از درین باب کرده و ادله و وجوب ذکر نموده و نووی و عوی اجماع بر عدم وجوب کرده و الله اعلم بحکم . ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يصل الرجل مختصرا انى كان رسول الله اذا ازینکه نماز گذارد و مرد و حالیکه اختصار کننده است همچنین ابی ابو هریره در بخا اخبار از منی کرده و لفظی که مفید نمی باشد نیارده و لیکن این قسم اخبارات را حکم رفع است متفق علیه و اللفظ لمسلم و لفظ بخاری این است نمی عن الخشوع فی الصلوة و مختصر بفتح خای مجرب و سکون صا و در لغت میان مردم خاص و تنبیه گاه و تفسیر کرده اند و مختصرا را نهادن است بر تنبیه گاه و در اکثر روایات نمی عن الاختصار آید و بعضی تفسیر کرده اند اختصار را باختصار سوره که تمام بخواند آن مکرره است یا اختصار بر آیات سجده تا سجده نکنند یا ترک آیت سجده که آن قرار است تا سجده کنند یا اختصار بر و کلماتی قیام در رکوع سجده و بعضی تفسیر کرده اند اختصار را بکفرتن مختصر یعنی عصاره است که در نماز بر آن تکیه کرده بایستد و این معنی از کلمات لفظ است و در روایتی اختصار و اوقع شده است تفسیری که مشهور است از صحابه سلف بان معنی اول است و معناه ان يجعل یدیه علی خاصه است و معنی اختصار این است که بگوید دست راست یا چپ خود را بر کمر خود و متعارض این تفسیر است آنچه در قاموس است که فی الحریث المختصر من يوم القيامة علی وجوههم النور ای المصلین فی الدلیل فاذا اتقوا وضعوا یدیه علی خواصرهم انتهى و لیکن برای این حدیث مخرج نیافتیم پس اگر صحیح شود جمع میان منی و حدیث باب باین وجوبی تواند شد که منی مستوجب کیستی است که این کار بغیر تعجب کند که ما بفسیده قوله فاذا اتقوا مکرر آنکه تفسیر نهاییه خلاف است کما قال را دانهم یا تون و معهم اعمال صالحه یکنون علیها فی القاموس الخاصرة الشاکلة و باین الحرقفة و القصیر و تفسیر کرده است حرقفة را بعظم الحجب ای راس المورک و لیکن اکثر بر همین تفسیر است که مصنف ذکر کرده و فی البخاری عن عائشة رضي الله عنها ان ذلك فعل اليهود این دست بر تنبیه گاه نهادن فعل هیوست در نماز شان و مانعی کرده شده ایم از تشبیه ایشان در جمیع احوالی پس وجه حکمت منی این باشد که آنکه فعل شیطان است یا آنکه الیس از جنت همچنین فروا

بفضل شکرین است زیرا که این عمل یعنی است و آنچه واروده مخصوص است از صحابی دومی عادت ترست بسبب حدیث و احتمال دارد که مرفوع باشد فهو العمدة  
و آنچه در صحیح واروده مقدم است بر غیر و در روایتی آمده که اختصار راحته الی نارست معناه فی شرح السیاسة عن ابن عمر و در بیان پیروانند و اشکال میکنند که اگر این را  
راحت می باشد و جواب میدهد که مراد آنست که چون از طول قیام در وقت نوبت کشند اسراحت کنند بختصار و اعتدال علم بصواب و فکر کردن مصنفین  
حدیث را در باب شش عشر است که علت نمی از اختصار ساعات است حاجی و **صلی الله علیه و آله** و رسول الله صلی الله علیه  
و سلم قال اذا قدم العشاء فابدؤا بهم چون پیش آورده شود طعام شام پس شروع کنند بدان عشاء و دست کسما طعام می کشی که مانع  
الفاوس یعنی چیزهای گاهمی خوردن و تخصیص آن بجهت آنست که عادت عرب تغذی و غشی است که در پاشگاه و شهابگاه بخورند و جز وقت نماز و سحر  
و دیگر امور و طعام آنست که مراد ابتدا بطعام در صورت احتیاج و ضیاع طعام یا ظلمت گریستن تا باعث بشغل باطن نگردد و قبل آن تصلوا المغرب  
پیش از آنکه گذرید به نماز مغرب و در بعضی روایات مطلق نماز آمده این حدیث العید گفت مطلق محمول است بر عقید و واروده است باین تعلیل چون پیشود  
عشاء یکی از شمار روزنه و است و عقید نشود باین چنانکه در اصول است که ذکر حکم خاص مستثنی تقیید بخصیص نیست و زیاده کرد بطبری چون ثابت کرده شود  
نماز یکی از شمار محرم است پس ابتدا کنید بعشا قبل نماز مغرب و شتابی شکستید از عشاى خود و اتفاقا علیه من حدیث عائشة بعهنا و درین باب است  
از ابن عباس نزد طبرانی و از ابو هریره نزد دوی و در وسط و سناوه حسن و عن سلمة بن الاکوع عند سلم و در حدیث ابن عمر است که فرمود آنچه شریعت صلی الله علیه و آله  
چون نماده شود طعام یکی از شمار و بر پا کرده شود نماز یعنی تکبیر آورده شود پس آغاز کنید بطعام و شتابی کنند آن کس تا آنکه فارغ گردد از طعام بخورد و بود  
این عمر که نماده می شد طعام و تکبیر گفته می شد برای نماز پس می آمد نماز تا آنکه فارغ می شد از نماز و حال آنکه دوی می شنیدند از امام را متفق علیه اربع عشر  
موصوف است بکمال سنت و اتباع پس و جرد این فعل از دوی ناشی از کمال استقامت و تکمیل است متفق علیه حدیث و آلات کرد بر بحجاب تقدیم  
اکل عشاء چون حاضر شود بر صلوٰة مغرب و جمهور محل کرده اند از این رغب و ظاهر هر گویند بلکه واجب است تقدیم پس اگر مقدم کنند نماز را باطل شود عملاً  
بظاهر الامر بهتر حدیث ظاهر است در تقدیم عشاء مطلقاً بر است که محتاج باشد بسوی طعام یا نه و بر است که جسد از فساد طعام یا نه و بر است  
که خفیف باشد یا نه و در معنی حدیث تفصیلاً دیگر است بغیر دلیل و متبع کرده اند علت امر تقدیم را و گفته اند که نشویند خاطر است بخصوص طعام و آن مقتضی و ک  
خشوع است در نماز و این علی است که نیست بروی لیل مگر آنچه مفهومی میشود و از کلام بعض صحابه چه ابن ابی شیبہ از ابو هریره و ابن عباس آورده که این بر  
طعام می خوردند و در نور گوشت بریان است پس خواست متروک که اقامت گوید پس گفت او را ابن عباس جلدی کن که بر خیزیم و در نفس ما چیزی باشد  
و در روایتی است که عارض نشود و از نماز ما چیزی می و نزد ابن ابی شیبہ است از حسن بن علی رضی الله عنه که فرمود العشاء قبل الصلوة فیها النفس اللوامة  
پس درین آثار اشارت است بتعلیل مذکور و این وقتی است که وقت وسعت داشته باشد و اختلاف است در وقت جنگ که اگر طعام میخورد و وقت از دست  
میرود بعضی گفته اند تقدیم اکل کند اگر چه وقت بر و برای محافظت بر تحصیل خشوع در نماز و این بر قول کسی است که قائل است بوجوب خشوع و نماز  
و گفته اند که بدایت نماز کند برای محافظت بر حرمت وقت و این قول جمهور است و در وی این است که حفظ طعام حذر است در ترک جماعت نزد قائل وجود  
جماعت و سخن **ابی ذر رضی الله عنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قام احدکم فی الصلوة فلا یسبح  
الحصى فان الرحمة تواجهه چون بایستد یکی از شما بنابر این که هرگز نکند زمین را از سنگریزه زیرا که رحمت روبروی آید حصی را و اقبال می کند  
و نازل میگردد بروی پس لاین است که درین مقام سوای اوب احب حصی نکند تا از دیانت افوار فضل و رحمت محروم نگردد و حصی گویند مراد آنست که رحمت  
بازل میشود در چیزی می افتد که مواجهه صلی است زمین باشد یا حصی پس باید که هم حصی سجده کند و تقدیر نه در و در و استیغاثی و سجده ایستوی آمده



رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه باسناد صحیح و زاد احمد و زیاده کرد امام احمد در روایت خود و احمد  
 اودع کبار کین یا کبزار و کین ازین نقل دل در قلی است زیرا که مفهوم می شود که احادیث این لفظ را بر عبارت مذکوره زیاده کرده و معنی وی برین تقدیر چنین  
 میشود که فلا یسبح و اذع حال آنکه این مراد نیست چه لفظ احمد از ابی ذر این است سالت النبی صلی الله علیه و سلم عن کل شیء حتی سألته عن مسح لخصا  
 فقال لحدیث اذع پس اختصار کن از مصنف اخلل و معنی کرد و گو یا یکم کرد و وی در بیان معنی بر لفظ برار عارف و اگر چنین می گفت و فی روایت لاحد  
 الاذن بسببه و اذع واضح ترمی بود و حدیث دال است بر نهی از مسح حصا بعد دخول و صلوة نه قبل از ان شیخ در ترجمه گفته معلوم نمی شود که مسح از زیادت بر  
 یکبار یا بحت آنست که مفسد صلوة است یا مکروه است و این معنی است بر تفسیر فعل کثیر انتهى گویم در سبیل گفته تعینده می تراب چنانکه در روایتی هست نظر  
 بغالب است و دلالت نمی کند بر نهی از ماعدا می او و گفته اند که علت نهی محافظت بر خشوع است چنانکه سیاق مصنف این حدیث را درین باب مفید او  
 یا برای آنکه عمل کثیر در نماز نشود و اما آنچه شارح بر آن تصریح کرده مواجعت رحمت است پس پس تفسیر تراب و حصی از سجده نباید کرد مگر آنکه موم و وجه باشد  
 و ظاهر نهی در تحريم است و فی الصحیح عن معقیب بضم میم و فتح عین مهله و یای تختیه و کسره قاف بن ابی فاطمة المدنی و معنی لای سعد بن ابی العاص  
 حاضر شد بعد از قدیم الاسلام است بجهت کرد بسوی چشمه و اقامت کرد آنجا تا آنکه آمد آنحضرت بدین و بود برنگاه داشت مهر آنحضرت و عامل گردانید و ابو بکر  
 و عمر بیت المال فرو بردند از عین گفته اند در آخر خلافت عثمان روی عندهما محمد و ابن ابی اس بن الحارث و غیرهما صحیح یعنی مانند حدیث ابی ذر  
 و لفظ وی این است لا یسبح المحصی و انت فصلی فان فاعلا فواحدة لتسوية المحصی بغير تعلیل یعنی نیست در وی این جمله ان الرحمة و ایه و عن  
 عائشة رضي الله عنها قالت سالت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الالتفات فی الصلوة گفت عائشة پرسیدم  
 رسول خدا را اگر بستم بچپ و راست و نماز فقال هو اختلاس بختلسه الشيطان من صلوة العبد فرمود الالتفات ربودنی  
 که نیز باید از شیطان از نماز برنده یعنی بگردد و می زیاده از ان نماز کمال آخر این حدیث دلیل است بر کراهت الالتفات در نماز و جمهور و سبب کراهت  
 نقصان خشوع است چنانکه ایراد مصنف این حدیث را درین باب افاده آن میکند یا ترک استقبال قبله است بعضی بن یا اعراض است از توجه الی الله  
 چنانکه روایت ابن ماجه و احمد از حدیث ابی ذر افاده آن میکند همیشه می باشد خداست قبل بر بنده و نماز وی تا وقتی که الالتفات نکند پس چون برگردانید و رو  
 خود برگردید خدا و آخره ابو داود و النسائی و سبیل گفته که کراهت الالتفات وقتی است که استند بار قبله نکند بعد ریاعنق و الا بطل نماز است رواه  
 البخاری و مشکوٰۃ گفته متفق علیه و معنی است الالتفات راسته مرتبه است اول آنکه بگوشه چشم نگردد و رخسار و گردن بحال خود باشد و این قسم الالتفات  
 مذکوره است و نه مفسد نماز بلکه از حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام ثابت شد و دوم آنکه رخسار خود را بگرداند بدون آنکه از استقبال قبله تحول شده باشد  
 و این قسم حرام است و بطل صلوة نیست سوّم آنکه الالتفات قبله بر هم خورد و اکثر بن از استقبال قبله منحرف شود و این قسم بطل صلوة است انتهى  
 و للترمذی و صحیح و مر ترمذی راست از حدیث عائشه و آنرا صحیح گفته که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ای پسر کون ایتاک و الالتفات  
 فی الصلوة و در روایت خود و الا الالتفات کردن در نماز فانه حلاله زیرا که الالتفات کردن در آن سبب هلاک شدن است در آخرت بجهت بودن او  
 طاعت شیطان و در گردانیدن از توجه بحضرت رحمن و بلکه بفتح با و لام یعنی هلاک یعنی نیست شدن فان كان لا بد ففی المقطوع پس اگر  
 هست که چاره نیست تر از الالتفات کردن و راضی میشوی بقصان کمال نماز پس باری و نقل میکنی فرض که کار آن نسبت بفرض سهل است و در فرض  
 اهتمام کمال و تمام آن ضروری است و در حقیقت نقصان در نقل موجب طرق نقصان است بفرض زیرا که نوافل تکملات و الرض اند و گفته اند  
 لینی از الالتفات وقتی است که حاجت باشد و رنه ثابت شده که ابو بکر رضی الله عنه الالتفات کرد بسوی آمدن آنحضرت در مرض موت چنانکه اشاره

فرمود آنحضرت بسوی ایشان و اگر انگشت نمیکردند نمیدانستند برآمدن آنجناب و اشارت شریف وی را و آنحضرت ایشان را برین انگشت مقرر داشت  
**و عن** انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان احدكم في الصلوة فانه ينادي ربه  
 چون باشد یکی از شما در نماز پس بر سرستیکه وی سرگوشی میکند پروردگار خود را و در روایتی نزد بخاری است باین لفظ بدرستیکه بت وی در میان او و در میان  
 قبله است و در ادبناجات اقبال او تعالی است بروی برحمت و رضوان فلا يبصقن بهن يديه و **عن** عیسی بن عقیل پس غمی نمیدانید و نه  
 و نه جانب راست خود در حدیث ابو هریره علیه وی چنین آمده که جانب راست وی فرشته ایست و **و ان** تحت قدمیه و یکم بر اندازد  
 جانب چپ خود زیر پای خویش متفق علیه و فی روایه او تحت قدمیه و در روایتی با و حرف عطف یا تروید است و در روایتی تحت  
 قدمه الیسی و این در غیر مسجد است و در مسجد در جامه خود بگیرد و ببالد و حدیث دال است بر نبی از نزول بسوی قبله و همین در نماز و در حدیث ابو هریره  
 و ابی سعید مطلق نبی آمده و لفظ وی این است که دید آنحضرت نخامه در دیوار مسجد پس گرفت حصی و حث کرد آنرا و فرمود چون آب بینی اندازد یکی از شما  
 پس باید که نیگند بسوی روی خود و نه بهین و لیکن بهنگذ نزول را از یسار خود یا زیر پای چپ خود متفق علیه و از اینجا جزم کرد نوی منغ و در هر حال  
 چه داخل نماز و چه خارج آن برابر است که در مسجد باشد یا غیر وی و حدیث انس در حق مصلی است و لیکن غیر وی از احادیث مفید تحریریم بزاق است بسوی  
 قبله مطلقاً در مسجد و غیر وی و برای مصلی غیر او این خزمه و این جانب راست از حدیث ابن عمر مرفوعاً برانگیخته شود صاحب نخامه و قبله و زقیامت این  
 روز قیامت و باشد تفل وی در میان هر دو چشم او و این خزمه راست از حدیث ابن عمر مرفوعاً برانگیخته شود صاحب نخامه و قبله و زقیامت این  
 نخامه در روی اوست و همچنین است بصاق بجانب راست مطلقاً عبد الرزاق از ابن مسعود آورده که وی مکره داشت بصاق از زمین خود و حال آنکه  
 نیست در نماز و مروی است از مسافین جبل که بزاق نمیدانستم جانب راست خود از وقتی که مسلمان شدم و از عمر بن عبد الغفر آمده که نبی کرد ازین آنحضرت  
 بیان فرمود که جانب چپ اندازد یا زیر پای چپ و درین بیان جهت و مکان هر دو یکنواخت فرموده و در حدیث انس است نزد احمد و مسلم که پست گرفت  
 گوشه چادر خود و بزاق کرد در آن و زد و بعضی آنرا بر بعضی یعنی بالید و فرمود این چنین باید کرد و قول و صحیح او تحت قدمه خاص است بکسی که در مسجد است  
 و اگر در مسجد باشد در جامه ببالد باین حدیث که بصاق در مسجد خطی است و گفته اند این مقید است بزاق انداختن بسوی قبله یا جانب راست چه شارع  
 و جانب بسیار تحت قدم اذن داده و در خطبه اذن نتوان داد و مصنف در فتح الباری گفته در روایت طبرانی است از حدیث ابو امامه که می ایستد بر مصلی  
 پیش خدی تعالی و فرشته او بر جانب راست او می باشد و قرین او بر جانب یسار انتهی و این تعلیل منغ است از شارع و نقل درین وقت بر قرین  
 می افتد و آن شیطان است و شاید که فرشته یسار را درین وقت چیزی نبی رسد زیرا که وی در حالت نماز از جانب یسار بر جانب راست بر سبک رود  
 و نمیدانست بجانب یسار برای تشریف آن فرشته است و نیست و خلک کثرت سیئات را و اعمال نماز چنانکه بعضی متاخرین گفته اند و هم از بعضی روایات ظاهر  
 و این ابی شیبه از حدیث حذیفه مرفوعاً آورده و لا عن یمنه فان عن یمینه کتاب الحسنات و در طبرانی است از حدیث ابی امامه باین لفظ فانه یقوم یمین یمینی  
 و ملکه عن یمینه و قرینه عن یساره **و عن** روایت است از انس رضی الله عنه قال گفت انس که آن قراعه عایشه بود قراعی مرا عایشه را قراعه  
 بکسرتان و تخفیف را برده بار یک سرخ و رنگین منقش از صوف و گفته اند جامه که در وی تصاویر باشد مستحکم است به جانب یسار پوشیده بود و آن  
 پرده گوشه خانه خود را ظاهر آن است که دیوار خانه را بآن پوشیده و مزین ساخته بود و بعضی گفته اند مثل حجله عروس ساخته بود و بعضی گویند ستامی در خانه  
 داشته باین پرده آنرا پوشیده زیرا که از پوشیدن دیوار با پرده گرفتن آنرا نبی کرده اند پس عایشه چگونگی آنرا در کتاب نموده باشد مگر آنکه علم داشته باشد  
 و تواند که این حال پیش از نبی باشد فقال لها النبی صلی الله علیه وسلم امیطی عننا قراعه و در روایتی از عیسی بن عقیل باین پرده خود را





رواه احمد و ابوداود و الترمذی و ابن ماجه و صححه ارساله و سبل گفته تطيب بخور و نوحان و امر بنابر این مذکور است لقوله انما اكلت  
الصلوة فصل اخرجه سلم و نحوه عند غيره و گفته اند که برارده معنی اول در دو تری که در حدیث دلیل است بر آنکه مساجد مشروط می باشد سبل است چه اگر  
بنسبه مسجد رود می باید که این مالک که در مساجد ساخته شده است برای نماز مالک این می بیرون رود و در شرح سبل گفته که مراد محالی است که در وی است  
و من سائر یکتو دار الفاسقین زیرا که اینها محله را که در وی مسجدهای جمع شود و در می نمایند گفته سفیان بن عاصم المساجد فی الله و یعنی القبائل و عن  
ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قاتل الله اليهود و القبط و النصارى و النصارى هم مساجد  
قتل کند خدای تعالی یهود را ساختند و گرفتند گورهای پیغمبران خود را مسجد را و در حدیث متفق علیه است از عایشه عن ابن عمر عن ابن مسعود و انصار  
الهم و توشیح گفته این در یهود واضح است و در نصاری مشکلی تر و آنکه پیغمبرشان مقبور نشده و توجیه کرده اند باینکه نصاری را پیغمبران اند غیر رسل هیچ حوائج  
و مریم علیها السلام در یک قول جامع در قول آنحضرت انبیاء هم با جمیع انبیاء و یهود و نصاری است یا مراد انبیاء و کبار اتباعشان اند پس گفتا کرد بر ذکر انبیاء و مقصود  
هر دو بوده اند و مؤید این است روایت مسلم بن الحجاج و صحیحین و با مراد از اتخاذ اعم است از ابتداء و اتباع و یهود ابتداء کردند و نصاری اتباع نمودند و شک  
نیست که نصاری بسیاری از قبور خطبه یهود را تعظیم و تکریم میکنند انتهى متفق علیه و در مسلم است از عایشه گفت ذکر کردن نام پیغمبر و نام سلمه آنحضرت را  
کنیه که دیده بودند آنرا در جبهه در وی تصویر یا بود آنحضرت نمود و در ایشان مردی صالح بود چون مردی گوردی سجده گرفتند و در وی این تصویر یا ساختند  
ایشان بدترین خلق اند نزد خدا و روز قیامت و اتخاذ قبور مسجد اعم است از آنکه برای نماز در وی باشند یا بروی و در مسلم است لا تجلسوا علی القبور و لا تعبدوها  
اینها و لا علیها بیضاوی گفته یهود و نصاری سجده میکردند انبیای خود را برای تعظیم نام ایشان و از اقبالی توجیه در نماز میکرد و اندیند و آنها را اوثان گرفته بودند  
اندا آنحضرت ایشان را لعنت کرد و یسلمانان را از آن منع فرمود و آن کسی که سجده در جوار صالح گرفته و بتصدیک بقبر از وی نموده نه برای تعظیم  
و توجیه کند یسوی او پس اخل نیست در بن عید شتی صاحب سبل گفته قول می بنابر این تعظیم او بجا نیست و آنکه اتخاذ مسجد بقبر او می و قصد تکریم  
بدان تعظیم است مراد را و احادیث فنی غلطی است دلیل نیست در آن بر تعلیل مذکوره بلکه هر این است که عدل نمی شد و از بعد از تشییع جسد اوثان است  
که تعظیم میکنند بجادات را که نمی شنود و نمی بینند و نه ضرر می رسانند و نه نفع و در اتفاق مال و ران عبث و بتذیر است غالی از نفع بالکل و سبب است  
برای ایقاد سرچ بران که فاعل می ملعون است و سفاسد انچه بنا کرده می شود بر قبور انچه شهادت و قباب غیر محصور اند و ابوداود و ترمذی و نسائی  
و ابن ماجه از ابن عباس روایت کرده اند که گفت لعن رسول الله صلی الله علیه و سلم زائرات القبور و المتخذین علیها المساجد و السرج و قد اوحى خدا لک فی سائرنا  
المساجه تطییر الاعتقاد عن افران الالحاد انتهى و زاد مسلم والنصارى چنانکه گذشت و لهما من حدیث عایشه و بخاری و مسلم  
از حدیث عایشه كافوا اذا مات فہم الرجل الصالح بنوا علی قبره مسجداً بودند که چون می مرد در میان ایشان یعنی نصاری  
مردی صالح می ساختند بگور او مسجد چون و حدیث ابو هريرة افراد یهود و بنی نضاری کردند و بجای انبیا که در آن حدیث بود درین حد  
صالح آوردند کما قبل و احسن این است که انبیای یهود و بنان انبیای نصاری اند زیرا که نصاری ماسورانند بایمان بهر رسول و رسل بنی اسرائیل انبیاء اند  
در حق فریقین و هم اطلاق صلحا بر انبیاء آمده و در حدیث جندب است نزد مسلم که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم می فرمود آگاه باشید بدینستیکه  
کسانی که بودند پیش از شما می گرفتند قبرهای پیغمبران و صلحان خود را مسجد یا آگاه باشید و بدانید پس نگید بدینستیکه مسجد یا بدینستیکه من نمی میکنم  
شمار از آن و فیه و درین حدیث است اولی ثلاث شمر الخلق ایشان اند بدترین خلق هم اشاره عائد است بسوی هر دو فریق و گفتی  
فما و مراد از اتخاذ اعم است از آنکه ابتداء باشد یا اتباع چه یهود ابتداء کردند و نصاری اتباع و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال



بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم يلافت ابوهريرة فرستاد آنحضرت اسپان یعنی لشکر ابسوی نجد حاکم است بر صل  
پس گرفته آورد آن لشکر مروی را از بنی منیقه که نام قبیلہ است گفته می شد آن مرد را ثمامه بن اثال و این مرد معتزل یا مه بود که نام بلد است و در بطون  
بسادیه من سواری المسجد پس بستند آن مرد را بستونی از بستونهای مسجد و نیست درین آنچه دلائل کند بر یکدیگر بستن می بامر آنحضرت بود و لیکن  
آنحضرت مقرر داشت ربطا و زانیر که در قصه وی این است که میگفت آنحضرت بروی تاسه روز و می فرمود ما عندک یا ثمامه الحدیث تا آنحضرت  
که طویل شد و در وی فکر اسلام آوردن ثمامه مذکور است. و مقصود در اینجا از ذکر این جمله بیان جواز بستن مشرک است بستون مسجد و در آمدن می در  
زیر آنکه نجاست مشرکان و کافران منوی است نه ظاهری پس گذر ایشان در مسجد روا باشد متفق علیک و این جمله مخصوص قول می است علی الله  
علیه السلام ان المسجد لک الله والطاعة و آنحضرت و قد تفتت را در مسجد فرود آورد و خطابی گفته و روی جواز دخول مشرک است و در سجده وقتی که باشد او را  
در وی حاجت مثل آنکه کسی قرضدار وی در مسجد باشد یا قاضی که بسوی می محاکمه می خواهد در مسجد است و کفار در مسجد آنحضرت می در آمد و قاضی می  
و نزد ابو داود و است از حدیث ابی هریره که در ستمیکه بود آمدند آنحضرت را وی در مسجد بود و لما قوله تعالی فلا یقرئ المسجد الحرام پس او  
عدم تکلیف ایشان است و هیچ و غیره را چنانکه در قصه بعث آنحضرت آیات سوره برات بسوی که وارد است و قول می صلی الله علیه وسلم فلا یحج بعد  
الحرام مشرک و که لک قوله تعالی و ما کان لهم ان یدخلوها الا تحلفون قائم نمی شود بدان دلیل بر تحریم مساجد بر مشرکین زیرا که نزول می  
در حق کسی است که مستولی شد بر آن و است او را حکم و منع که موقع فی سبب النزول زیرا که فرود آمده است در شان نصاری و ینیلای ایشان بر بیت المقدس  
و انداختن اوی و از بال دران یا در شان قریش نازل شده و منع کردن ایشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در عام خدمتیه از عمره و اما دخول دران غیر  
استیلا و منع و تحریم پس آیه کریمه افاده آن نکند و در سبیل گفته مصنف این حدیث برای بیان جواز دخول مشرک در مسجد سوق کرده و این مذهب امام است  
در امامی مسجد الحرام انتهی و حدیث است از ابوهریره رضی الله عنه ان عیسی بن الخطاب رضی الله عنه من یحسان بن ثابت بحای حمله تون  
شده و شاعر رسول الله صلی الله علیه وسلم کنی بابی عبد الرحمن ابن عبد البر و استیجاب و ترجمه وی طالت بسیار کرده و گفته توفی قبل الاربعین  
خلافت علی کرم الله وجهه و قبل بل مات سنة ثمانین و هو ابن ثمان و عشرين سنة یقتل فی بضم حروف مضارع و سکون تون و کسر ثین مسجد فی المسجد  
بر ستمیکه گذشت عمر بر حسان و او شعری خواند در مسجد فلفظه الیه پس نگاه کرد و عمر بجانب او و گویا که حسان فهم کرد و از وی نظر انکار فقال کنت  
الشد و فیه من هو خیر منک پس گفت حسان شعری خواندم و در مسجد کسی بود که بهتر است از تو یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بخار س  
و رباب بر و الخلق درین قصه اشاره کرده که حسان شعر خواند در مسجد شعری که جواب داد بان مشرکان را از طرف می صلی الله علیه وسلم و در حدیث و دلائل است  
بر جواز انشاء شعر در مسجد و معارض است حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده که گفت نمی کرد آنحضرت از انشاء اشعار در مساجد اخر این خبریه و حکایت  
و لا شواهد و جمع میان هر دو باین وجه است که نمی محمول است بر انشاء اشعار جاهلیت اهل بطالت آنچه در وی غرض صحیح نباشد و ماذون فیه شعری  
که سالم باشد از این و گفته اند که ماذون فیه نیز مشروط است باینکه شاعر حاضرین مسجد نباشد شیخ در ترجمه گفته مراد شعر نور و باطل است که خواندن آن ناشروع  
در مسجد که مکاتبات عبادت است اما شعر که بعد توحید یا ربی بحانه و تعالی لغت رسول الله صلی الله علیه وسلم برای تابعان می و مواظب و نسیج باشد بهر حال  
در همه جا محمود و تحسین است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای حسان که روح وی و وجود و ثمنان وی می گفت در مسجد منبری بر پا کرد و می فرمود که روح القدس  
تا میاید میکن حسان را ما و امیکه خاصیت معاشرت میکند از پیغمبر خدا انتهی متفق علیک قومی باین حدیث استیلا کرده اند بر جواز انعقاد مجلس  
مولد و انشاء شعر در آن و گن استیلا لایحی و وجه صحیح نیست اول آنکه انشاء و حسان بمقابل و بجهو کفار بود و در آنحضرت و اهل اسلام را این علت در اینجا موجود





یعنی باینکه مسجد تبا کیرو و اگر واقع شود گویا یک کرد که بزه آن برود و تصدق و فتح الباری گفته جمهور گویند و دفن کنند آنرا و خاک را یک و سنگ بزه مسجد در میان گفته هر دو دفن اخراج است از مسجد و اگر انتمی در سبیل گفته و این معیست و قرطبی گفته ثابت نمی شود و حکم سبیل بحدی نقل براق در مسجد بلکه وقت ترک آن و دفن نکردن آن و کذا قال عیاض و ذهب الیه ائمة من اهل الحديث و شاید اوست روایت احمد و طبرانی بسند حسن از ابی امامه فروعا که هر که نخاع کند در مسجد و دفن کند آنرا پس سبیل است پس اگر دفن کرد آنرا پس حسد است پس نگردانید این را سبیل مگر بقید عدم دفن و مانند وی است حدیث مسلم از ابی ذر رضی الله عنه یا قوم و مساوی است خود نخاع کند که باشد مسجد و گویا کرده نشود و نخاع و نخاع آیه من که از سبیل یا یعنی برادر سبیل گفته و همچنین فهم کرده اند سلف حسن بن سعید بن منصور است از ابی عبیده بن الجراح که وی نخاع افکند در مسجد شبی و فراموش کرد دفن نمودن آن تا رجوع کرد بخانه خود و گرفت شعله را و افکند و آنرا دفن نمود و گفت الحمد لله که نوشته نشد بر من خطا درین شب پس معلوم شد که وی چنین فهمید که خطا مخفیست بکسی که ترک کرد آن را و گذشته وجه جمع که خطیه آنجا است که بجانب راست یا قبله فعل از از و نه جایی که جانب شمال یا زیر قدم افکند پس حدیث در اینجا مخصوص مقید باوست و حدیث و دلیل است بر خطیه بودن بصاق و مسجد و بریکه کفاره وی دفن اوست و عارض نیست با حدیث قطیصق عن یساره او تحت قدر زیر که ظاهر می گشت که برابرست در مسجد و غیر وی نفوذی گفته این هر دو عموم اند لیکن عموم ثانی مخصوص است ببقاوی که در مسجد نباشد و چون در مسجد باشد عموم خطیه باقی است بلا تخصیص انتهى و هم روایت است از انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقوم الساعة حتى يتباهى الناس في المساجد بر یا بنوا اهد شد قیامت تا آنکه فخر کنند مردم در مسجد با و گویند که مسجد من بهتر از مسجد شماست و در علو و زینت و جز آن اخرجه الخمسة الا الترمذیة یعنی احمد و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و صحیح ابی حنبله این حدیث از اعلام است و از وی معلوم شده که تباهی در مساجد از اثر طاعت تباهی دین است آن عام است از قول کما عرفت و از فعل با بن طبرانی که مبالغه کند هر یکی در زینت مسجد و رفع بنای می و در وی لالت فهمست بکراهت این که خدا دوست نمی دارد تشبیه مساجد را و نه عمارت او را مگر بطاعت و لفظ داری این است برستی که از اثر طاعت است که تفاخر کنند و بنازند مردم مسجد را انتهى یعنی بنا و زینت و تحشیش آن بطریق ریاض و معه باشد تا مردم متبحر و ثنای ایشان گویند و عمر بن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما امرت بتشديد المساجد امر کرده نشده ام من از نزد خدای تعالی بر برافراشتن و آراستن و نقش و نگار کردن مسجد تا تمام روایت این است که گفت ابن عباس هر آینه تر زخرف می کنی تشدید مساجد را چنانکه تر زخرف کردن بود و نصاری این مرجع است از کلام ابن عباس گویا وی فهمید از اخبار نبویه که این است راه بنی اسرائیل بود و آنچه آنها کردند این نیز کردند و تشدید یعنی رفیع بنا و زینت اول تشدید یعنی جص است کذا فی الشرح و لفظ قاموس این است شاد و الحائط تشدید ه طلاه باشد و هو باطلی به خاطر من جص و غیره انتهى پس منع بنا را از مسلمان می نگردانید و اما قوله تعالی فی بیوت اذن الله ان ترفع پس مرکشاف گفته رفیع آن بنای اوست که قوله تعالی یشها دفع ستمکها فاستو بها و اذ یرفع انزلناهم القواعد من البيت حسن گفته امر نکرد خدا بر رفیع بنا و لیکن تعلیم انتهى و حدیث ظاهر است در کراهت و تحريم بقول ابن عباس که از زخرفت اليهود و نصاری چه تشبیه با ایشان حرام است زیرا که مقصد از بنای مساجد جز ستر مردم از حر و بر و نیست و زینت آن و لما از اقبال بر طاعت باز می دارد و خشوع را که روح جسم عبادت است می برد آخرجه ابوداود و غویانی در رساله ارشاد السائل الی دلیل المسائل بجواب سوال عاشق که از عمارت مسجد در جرم شریف مثل مقامات و منارات و تعلیه بیوت زیاده بر حاجت است نوشته عمارت مقامات بدعت است با جماع مسلمین بدین ملک چرا که فرج بن برفوق در اوائل مائه تا سده از هجرت احداث آن نموده و اهل علم آن عصر بر وی انکار فرموده و در آن بتالیفات پرداخته و این عمارت در غیر این موضع هم بنا کرده اند و عجب است از ملوک تا ملین الی الخیر که بعد از وی آمدند و برین بدعت که احداث کرده





بر من گنایان است من پس ندیدم هیچ گناهی بزرگتر از فراموش کردن سوره از قرآن باینکه داده شد آن مرد را پست فراموشش گردانندی و بعضی از علمای شافعی  
این را از کبار شمرده اند و **ع** ابی قتادة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل احدكم المسجد  
فلا يجلس حتى يصلي ركعتين چون دراید یکی از شما مسجد را پیش نشیند تا آنکه بگذارد دو رکعت و این دو رکعت تحیت المسجد است و ظاهر وی  
و جوب است و به قال الشافعية و حنفية و جمهور بان رفته اند که مندوب است و استدللال کرده اند بقول آنحضرت برای کسی که دید او را که تخطی می کند  
یا جلوس فقد آذیت و تکریم کرد نماز و نیز فرمود کسی را که تعلیم نمود وی ایکان خمسہ و گفت زیاد و نکم برین اقلع ان صدق و اول مرد و دست باینکه  
نیست دلیل بر آنکه وی دو رکعت نگذارد چه جائز است که در طریقی از مسجد گذارده باشد بعد تخطی رقاب نموده و تانی باینکه واجب است غیر ایکان خمسہ  
مثل نماز جنازه و مانند آن نیست مانع از اینکه واجب شده باشد بعد قول می کرد زیاد و نکم برین و حضرت او را اعلام نموده باشد بدان و ظاهر حدیث  
در آن است که بگذارد این دو رکعت را در هر وقت که خواهد اگر چه وقت کراست باشد و در وی خلاف است و صاحب سل در حاشی عمده ترجیح عدم گذاردن و خل  
مسجد در اوقات کراست نموده و گفته ظاهر و جوب این هر دو است بنا بر کثرت او امر وارده بان اخری سلم و صاحب حسن و ابن خزيمة و ابن حبان آورده البتة  
و ظاهر آنست که چون در مسجد آمده نشست و نگذارد و شروع نیست که برخیزد و بگذارد و جماعتی گفته شروع است تدارک آن بحديث ابی ذر که می راند  
بمسجد پس فرمود او را آنحضرت آیا گذاردی دو رکعت گفت نه فرمود برخیز و بگذارد اخر جابن حبان فی صحیح و ترجمه علیه تحیت المسجد لا تقوت بالجلوس و همچنین قصه  
سلیم غطفانی چنانکه باید و بحسب طبری گفته یحتمل که این دو رکعت قبل جلوس است و او است و بعد جلوس وقت قضا و یحتمل که محمول شود شریعتی بعد از جلوس  
بریکه فصل طویل نباشد انتہی و قول می صلی الله علیه وسلم کعتین نیست برای مفهوم و جانب زیادت و نه جانب قلت پس متادی نشود سنت تحیت  
بیک رکعت و در شرح گفته خارج است از عموم مسجد مسجد حرام که تحیت می همین طواف است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وی شروع بطواف نموده  
گویم حافظ ابن قیم رح در دهی همچنین ذکر کرده و بعضی گویند که دنی نشست پس نیست تحیت برای مسجد حرام زیرا که شریعت تحیت برای کسی است  
که نشست و در آینده مسجد حرام باینست می کند بطواف پست می گذارد نماز تمام پس نمی نشیند مگر آنکه نماز گذارده آری اگر در مسجد حرام در آمده نشست بخیر  
پیش از طواف تحیت المسجد بخواند بجز دیگر مساجد و همچنین استنسا کرده اند نماز عید را زیرا که آنحضرت نه قبل می گذارده و نه بعد وی و جواب داده اند آنحضرت  
نشست که ترک تحیت تحقق شود بلکه بجز وصول بچانه یا مسجد نماز عید بگذارد چه یکبار نماز عید و مسجد گذارده و بجا خود مسجد نیست که اورا بیتی در کار  
باشد و چون وقت دخول مسجد اقامت فریضه شود در آن داخل گردد و این فریضه کافی باشد او را از دو رکعت تحیت بلکه درین وقت  
گذاردن تحیت منہی عنه است بحديث اذا قمیت الصلوة فلا صلوة الا المکتوبة استنته ۵

### باب صفة الصلوة

در بیان صفت نماز که چه قسم باید گذارد و ارکان و اجزای وی چیست و از اینجا لازم نیاید که آنچه خارج از حقیقت نماز است بیان کند چه نماز چون از قبیل  
اعراض است اجزای آن صفات خواهد بود و **ع** ابی هريرة رضي الله عنه رواية است از ابو هريره که مروی در آمد مسجد و حال آنکه بنی خذرا  
صلی الله علیه وسلم نشسته بود در گوشه مسجد پس نماز گذارد آن مرد و روی عاتق تبدیل ارکان قومه و جلوس خوب نکرد و پست آمد آن مرد و سلام کرد و بر آنحضرت پس گفت  
او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم علیک السلام باز گرد بمصلای خود پس بگذارد نماز را بمرستیکه تو نگذارد نماز را پس باز گشت آن مرد و بگذارد نماز را بار دوم  
بمان طریقه که نخست گذارده بود پست باز آمد و سلام کرد و فرمود و علیک السلام باز گرد و بگذارد نماز را که تو نماز گذارده پس گفت آن مرد در کثرت نماز  
یا در کثرتی که هر از سوم است یعنی بار چهارم بیا سوز مرا ای رسول خدا نماز را چگونه بگذارم ان التبی صلی الله علیه وسلم قال یسئلت آنحضرت

و تعلیم کرد و در نماز و وضو و استقبال قبله را نیز بران افزود که عمده تر و قریب ترین شرائط است اذا قمت الى الصلوة فاسبع الوضوء چون  
 غرضی بایستی برای نماز پس کمال تر و تازه کن وضو و در وی ایست بر وجوب وضو چنانکه در قوله تعالی است اذا قمت الى الصلوة و مراد  
 کسی است که محدث باشد کما عرفت من غیره و تفصیل این محل در روایت بخاری و نسائی چنین آمده حتی یسبح الوضوء کما امره الله فیصل وجهه و ینزع  
 الى المرقین و ینزع براسه و رجلیه الى الکعبین و این تفصیل در الاست بر عدم وجوب سمنضه و سمنضان و فریفت بر عمل که آن را نوشته اند بزرگ است بر وجوب قبله  
 قبله قبل کعبه حرام گذشت بیان وجوب وضو و استقبال متقبل الیک یا الله استقبال القبلة فکذا یستروا بجانب قبله پس تکبیر گویند یعنی تکبیر احرام و لفظ وی الله اکبر  
 و دلالت میکند بر تعیین می روایت طبرانی از حدیث رفاعة بن رافع بلفظ ثم یقول الله اکبر و روایت ابن ماجه از حدیث ابی حمید از فعل آنحضرت که چون استاد  
 بسوی نماز برابر ایستاد و بر داشت هر دو دست پستر گفت الله اکبر و محمد بن حنفیه و ابن حبان و بزار از حدیث علی کرم الله وجهه با سنا صحیح که بشرط  
 مسلم است آورده که بود آنحضرت چون می ایستاد بسوی نماز میگفت الله اکبر و از اینجا ظاهر شد که مراد تکبیر احرام همین لفظ است و ظاهر حدیث  
 وجوب اوست بشرا قرأ ما تیتس معک من القرآن پستر بخوان آنچه آسان و آماده گردد از قرآن که باشت و محفوظ است و در وی  
 دلیل است بر وجوب قرابت قرآن در نماز بر است که فائده باشد یا غیر وی و نیز از اینجا معلوم شد که واجب نیست دعای استفتاح چنانکه واجب بود  
 از میگردید بدان آنحضرت و ظاهر وی آنست که کفایت میکند او را از قرآن غیر فائده و تحقیقش باینه نظر آید که حتی تطمئن و اصح  
 پستر رکوع کن تا آنکه قرار آید آرام گیری در رکوع و در وی ایجاب رکوع و الطمینان در دست کیفیت می در روایت احمد چنین آمده چون رکوع کنی بگروان همه دو  
 دست خود را بر هر دو رکبه خود و دراز کن پشت خود را و ممکن کن رکوع خود را و در روایتی است ثم کبر فکس حتی تطمئن مفاصله و تشریحی شرا رفع  
 حتی نقتل تا شتما پستر برادر از رکوع تا آنکه هموار شوی و در روایتی استوی است بجای تعدیل یعنی تا آنکه برابر بایستی و در وی دلالت است  
 بر وجوب رفع از رکوع و بر وجوب انتصاب قائما و بر وجوب الطمینان قائما شرا سجده حتی تطمئن ساجدا بعد از آن سجده کن تا آنکه آرام  
 گیری در سجده و در وی وجوب سجود و وجوب الطمینان در دست شرا رفع حتی تطمئن جالسا پستر برادر از سجده تا آنکه آرام گیری  
 در نشستن بعد سجده اولی و این نشستن را جلسه استراحت گویند و نزد شافعی سنت است که بعد از سجده نین بنشینند و بعد از آن برای رکعت دوم برخیزند  
 و در روایتی این لفظ آمده ثم ارفع حتی تستوی قائما پستر برادر از سجده دوم تا آنکه راست بایستی یعنی برای رکعت دوم و درین لفظ ذکر جلسه  
 استراحت نیست شرا سجده حتی تطمئن ساجدا پستر سجده دوم کن تا آنکه آرام گیری در سجده همچو اولی و این صفت یک کعبه است  
 از رکعات نماز قیاما و تلاوة و رکوعا و اعتدالا منه و سجودا و طایفه و جلوسا بین السجدة و دیگر است همچو اولی با طمینان پس این صفت یک کعبه  
 کامل شد و در وی دلالت است بر وجوب سجود و طمانیت در آن و تفصیل می در روایت نسائی از اسحق بن ابی طلحه باین لفظ آمده ثم یکبر و یسجد حتی یکن  
 وجهه وجهته حتی تطمئن مفاصله و تشریحی و نیز در الاست بر وجوب قعود بین السجدة و در روایت نسائی است ثم یکبر فی رفع راسته حتی یستوی قاعدا علی مقعد  
 و یشیم صلیبه و در روایتی است فاذا رفعت راسک فاجلس علی فخذک الیسی و از اینجا معلوم شد که نیست قعود میان هر دو سجده گشتن در نایسری است  
 شرا فاعل ذلک پستر بکن این همه که مذکور شد از اقوال و افعال الا تکبیر احرام که آن مخصوص بر کعبه اولی است و معلوم شد است از شرح عدم تکرار  
 آن در رکعات فی صلاتک کلها در همه نماز خود و آخرجه السبعة روایت کرده اند این را احمد و بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی  
 و ابن طحیه با لفظ استقابه و اللفظ للبخاری و این لفظ که مصنف ذکر کرده مر بخاری است تنها و لا بن ماجة و مر این ماجه راست است از  
 حدیث ابوی هر برده با سنا مسلم پسندی که معتبر است نزدیک مسلم یعنی بجایی او حال مسلم اند و سراج آنرا پسندی که بر شرط بخاری است

روایت کرده فی علی شرط الثنین حتی تطمئن قاشما عوض لفظ بخاری حتی تعادل یعنی تا آنکه آرام گیری راست ایستاده بخونده و درین لفظ هم ذکر طمئنه استراحت نیست اما دلالت دارد بر وجوب طمئنان وقت اعتدال از رکوع در صغری گفته جمله استراحت و ترک آن هر دو در حدیث آمده است و هر دو صحیح است و مسئله فی حدیث رفاعه و مانند روایت ابن ماجه است در حدیث رفاعه بکسر با بن رافع صحابی انصاری خزرجی مکنی بانی مازندران و برادرش مشاهیر ابرار رسول خدا صلی الله علیه و سلم حاضر شد با علی رضی الله عنه مجلس وصفین را و مرد در اول آمدت معاویه و پدر او از نقیاست دوی برادر مالک بن رافع و خلا و بن رافع است و دوی اول کسی است که ایمان آورد از قبیلہ خزرج و حاضر شد عقبه اولی را و دوی سبب ابنا و عبید و معاوی و ابن اخیع بن غلام عند احمد و ابن حبان نزد یک امام احمد و ابن حبان بلفظ حتی تطمئن قائما و فی لفظ لاحد و در لفظی ملاحه راست از حدیث رفاعه قاتمه صلیک پس چون بر داری سر از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را بحال اعتدال حتی ترجع العظام تا آنکه برگردند استخوانهای پشت بسوی بندهای خود و جامهای خود چنانکه در مصابیح است الی مفصلها و رواه ابو علی بن سکن فی صحیح و ابو بکر بن ابی شیبہ فی مصنف من حدیث رفاعه بلفظ ثم ارفع حتی تطمئن قائما گفت مصنف در تلخیص افاده کرد مرا شیخ الاسلام جلال الدین دام الله بقله این لفظ در حدیث ابی هریره در سنن ابن ماجه است و هو کما قال زاده الله عز و انتهی و بالجمله در دوی ولالت است بر طمانیت در اعتدال و للنساء و ابی داؤد من حدیث رفاعه بن رافع و نسائی و ابوداؤد راست از حدیث رفاعه بن رافع مرفوعا و ترجمه وی گذشت آنها برستم صلوة احد که حتی یسبغ الوضوء برستیکه شان این است که تمام نمی شود نماز یکی از شما تا آنکه کامل و تمام کند وضو را کما امره الله تعالی چنانکه امر کرده است او را خدا تعالی بوضو در سوره مائده یأیها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاعسلوا و وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤوسکم و ارجلکم الی الکعبین در صغری گفته اصح آن است که تفسیر اقامتم اذا اردتم است در لغت عرب اراده را بقیام تعبیری می کنند خصوصا وقتی که الی صلوة داشته باشد پس غرض اینجا بیان شرطیت وضو است صحت نماز را یعنی چون قصد ادای نماز باشد وضو نسید تا نماز صحیح باشد و حدیث لا تقبل صلوة احدکم حتی یتوضأ اوضح است درین معنی و از منطق آیه چهار رکن وضو فهمیده شد و نیت جمیع طاعات لابد است لقوله تعالی و ما اعرف الا لا یعبد و الله مخلصین لکه الذین یعنی مخلصین له العبادۃ اخلاص خالص کردن عبادت از شرک و ریاء و عادت و این معنی بدون نیت صحیح صورت نمیدهد و لقوله صلی الله علیه و سلم انما الاعمال بالنیات وضو عبادتی است از اعظم عبادات مکلف ذنوب و مقرب بجانب حضرت حق پس در وضو فرضی دیگر پیدا شد خواه رکن باشد خواه شرط امام شافعی از ترتیب ارکان اربعه و در آوردن صحیح باین مفسولات و عدول از ترتیب اصلی کلام فرضیت نزدیک فهم میکنند و اتبع خلف سلف را و حکایات ضعیفی آنحضرت صلی الله علیه و سلم دلالت کند که هیچ وضو در اسلام بغیر ترتیب منقول نشد که محکوم بصحت بوده باشد و ترتیب مرعی است در صلوة و حج و هر چه در آن اجزای کثیره بهم آمده اند این مقدمات فهم ایشان را و بالا ساخت بالجمله با وجود این همه مجتهد فیه است ابو حنیفه بسنیت آن قائل است انتهی شعیب کبیر الله بستر تکبیر احرام گوید و بزرگی یاد کند خدا را و یحمد و حمد گوید و اربعینی بقرابت فاتحه و لیکن قولی فان کان منک چنانکه باید مشعر است باینکه مراد بقول و یحمد و غیر قرائت است که آن دعای استفتاح است و از اینجا وجوب مطلق حمد و ثنا بعد تکبیر احرام گرفته میشود و کلام درین باب بیاید و ینشی علیه و ثنا گوید بروی و فیها و در روایت نسائی و ابی داؤد است از حدیث رفاعه فان کان معک قرآن پس اگر باشد یا تو در حفظ تو مقدس از قرآن فاقرأ پس بخوان و لفظ ابی داؤد این است فاقرأ امام الکتاب و نزد احمد و ابن حبان باین لفظ است ثم اقرأ بآتم القرآن ثم اقرأ بمانعت و ترجمه این حبان باب فرض المصلی فاتحه الکتاب فی کل رکعة پس با تصریح روایت بآتم القرآن قولی مایه محکم محمول باشد بر فاتحه

زیرا که همین فائحه متبصر است برای حفظ مومنان ~~لیست~~ از حال مخاطب که در فائحه را یاد ندارد و هر کس این چنین باشد ویرا  
 جز فائحه چیزی دیگر یاد نیست باید که همان را بخواند و این منسوخ است بحديث تعیین فائحه یا مرد یا تیسر چیزی است که زیاده است بر فائحه و مؤید او  
 روایت احمد و ابن حبان که در روی تعیین فائحه کرده و تیسر را مدعی او گردانیده پس محتمل است که راوی جائیکه تیسر گفت و ذکر فائحه نکرد آنجا از فائحه  
 ذمهور نمود و دلالت کرد و حدیث بر اینجای غیر فائحه همراه فائحه لقوله بأم الكتاب و بشار الله و بشارت و لا فاجبر الله و کبره و هکله  
 و اگر نباشد با تو و چیزی یاد نداری از قرآن پس حمد گو خدای تعالی را و بزرگی یا دکن او را و تمیل و توحید کن او را و اینجا معلوم شد که هر که و شر آن یاد  
 داشته باشد کفایت میکند و ائمتن حمد و تکبیر و تمیل بجای قرآن و تعیین نیست بروی قدری مخصوص نه لفظی مخصوص و لیکن در روایتی تعیین الفاظ دارد  
 شده که بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله چنانکه کسی ایمان آورد تا در آمدن وقت فرضیت یاد گرفتن قرآن نشد  
 ذکر تسبیح و تمیل کند و نزد بعضی از شافعیه نیست ذکر کند بعد آیات فائحه الکتاب که بهفت آیت است و ظاهر آن مرد نیز فوسلم بود و هموز احکام  
 و شرائع تمام نیاموخته و از اینجا معلوم بود تقصیری در راوی نماز کما ینبغی و لفظ ترمذی چنین است که گفت آنحضرت برای تعلیم آن مرد چون برخاستی  
 بسوی نماز پس وضو کن چنانکه امر کرده است ترا خدا بآن پسترازان گو باز آقا مست گو پس اگر دست با تو قرآن پس بخوان و روزه حمد و تکبیر گو پسترا کج ای  
 و لا بی داود شحرا قرأ بآمر القرآن و بما شاء الله و در روایت ابو داود و دست از حدیث رفاعه که پسترا بخوان سوره فائحه را و آنچه او بعد از آن  
 و در سجده دلالت است بر وجوب قنوت در هر رکعت و بر آنچه گذشت از تفسیر تیسر با فائحه معلوم شد وجوب فائحه در هر رکعت و وجوب قنوت چیز  
 که خواهد همراه آن در هر رکعت و کلام در اینجا مدعی فائحه در آخرین و رکعت سوم از مغرب خواهد آمد و لا بن حبان بما شئت و در روایت  
 ابن حبان آنچه بخای تو گویم حدیث رفاعه بن رافع در مصابیح بغوی باین لفظ است که گفت رفاعه آمد مردی و نماز گذارد در مسجد پسترا آمد و سلام کرد بر رسول  
 صلی الله علیه و سلم پس بنده نمود آنحضرت اعاده کن نماز خود را که تو نماز نگذاشته پس گفت آن مرد تعلیم کن مرا ای رسول خدا که چگونه بگذارم نماز را فرمود چون روا کرد  
 بجانب قبله تکبیر گو پسترا بخوان سوره فائحه را و چیزی را یعنی سورتی دیگر را با فائحه که خواهد خدای تعالی که بخوانی پس چون رکوع کنی پس بگردان هر دو  
 گفت دست خود را بر هر دو زانوی خود و محکم کن و بقرار و آرام کن رکوع خود را و دراز کن و بر لبه دار پشنت خود را پس چون برداری سر از رکوع پس  
 راست گردان استخوان پشت خود را و بر دار بر خود یعنی راست بایست تا آنکه برگردد استخوانها بسوی مفاصل خود پس چون سجده کنی پس الطمینان کن  
 برای سجود پس چون برداری سر خود را پس نشین بر آن خود یعنی قدم چپ پسترا کن این را که مذکور شد در هر رکعت و سجده تا آنکه مطمئن شوی یعنی  
 در رکوع و قنوت و سجده و جلسه این لفظ مصابیح است و روایت کرده است آنرا ابو داود و باندک تفسیر و ترمذی و نسائی معنی آنرا و مضمون این حدیث  
 همان مضمون حدیث ابو هریره است با اختلافی که در بعض الفاظ وی واقع شده و باین حدیث استدلال کرد شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طائیفه در رکوع  
 و سجود و قنوت و جلسه زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفی کرد از آن مرد نماز را و فرمود که این نماز تو نماز نیست برگرد و باز بگذار و این نشان فرضیت است  
 که فعل با انتقای آن منتفی و باطل گردد و الطمینان در رکوع و سجود و نماز امام ابو حنیفه و محمد واجب است نه فرض و قنوت و جلسه سنت و ایشان توجیه این  
 حدیث چنان میکنند که مراد از نفی نماز نفی کمال اوست بدلیل آنکه در آخرین حدیث روایت ابی داود و ترمذی و نسائی آمده است که آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم فرمود چون تمام کردی این را تمام شد نماز تو و آنچه نقصان کردی از آن نقصان کردی از نماز خود و این نشان نقصان خوب و بد است  
 که فعل بی آن ناقص و ناتمام بود پس معلوم شد که امر با عاده نماز آن مرد را از برای آن بود که تا بی گناه است و نقصان واقع نشود و بهجت آنکه باطل و صحیح  
 بود و اگر چنین بودی هم از اول منع کردی و از آن بازداشتی و نگذاشتی او را که بی فرائض نماز بگذار و این توجیه را حضرت شیخ در ترجمه ذکر کرده اند

و در وی نظر است زیرا که امر مکرر یا عاده با امر احتیاجی می سل فانک لم فصل صریح دلیل است بر نبودن نماز از سر و مقصود از نقصان عدم جواز اوست  
نه نقصان کمال و بدینی بخلاف نمازاتی که در تمام عمر بگذاری این چنین نماز با در نقصان ماند و در شمار نمازهای او اگر کرده تو بعد آمد گویا از عمر روزی چند بی نماز ماند  
و بعد از سبیل گفته که این حدیث جلیل معروف است بحديث المسی صلوة و شغل است بر تعلیم چیزی که واجب است کردن آن در نماز و چیزی که تمام است  
نماز مگر بآن و بسیار است استدلال علماء بدان بر وجوب همه آنچه مذکور شد در آن و عدم وجوب چیزی که مذکور نیست و در وی پس استدلال بر وجوب مذکوریه  
باین طریق است که متوق کروا از آنحضرت بلفظ امر بعد قول خود که تمام نمی شود نماز مگر بچیزی که مذکور کرده شد و در وی و استدلال بر عدم وجوب باینکه در غیره  
باین طریق است که مقام مقام تعلیم واجبات است در نماز پس اگر ذکر بعضی از واجبات در آن ترک نماید لازم آید تا خبر بآن از وقت حاجت و بهیچوجه بالا جا  
و چون الفاظ این حدیث صحیح محصور شد اخذ کردند باینکه از وی پیوسته اگر معارض شود و وجوبی را که الفاظ این حدیث دلالت می کند بر آن یا عدم وجوب را بدلی  
قوی تر از وی عمل نموده شود بر آن و اگر چیزی بمسئله آمده در آنچه درین حدیث ذکر نیافته محتمل شود و کما این حدیث قریبه باشد بر حمل آن صیغه بر نوب محتمل باشد  
بقای آن از بظاهر و احتیاج شود بسوی مرجع العمل و بخلاف واجبات متفق علیها که درین حدیث ذکر نیافته بکی نیست که کافی الشرح می توان گفت که قول و  
اذا قمت الی الصلوة و الی است بر ایجاب بی چه نیست مگر قصد کردن بفعل شی و قوله فتوضأ یعنی قاصدا و نیز گفت شارح از واجبات متفق علیهاست  
قعود و اخیر و درین حدیث مذکور نشده و بخلاف مختلف فیهاست تشهد و اخیر و صلوة و آخر نماز انتهی کلام سبیل و گفت حافظ شوکانی رح که اگر اکتفا  
نماز همه فرض است مگر نشستن در تشهد و اوسط و سترحت و نیست واجب از اذکار نماز مگر تکبیر تحریمه و فاتحه در هر رکعت اگر چه مقتدی باشد و تشهد اخیر و تسلیم  
و آنچه جز این است همه سنن است و آن برداشتن و نهماست در چهار جا و نیم بدین و توجیه بد تکبیر و قعود و تانین و خواندن سورتی جز فاتحه یا فاتحه و تشهد و اوسط  
و اذکار و آورده در هر رکعت و اکتفاء دعای خیر و ازین با آنچه وارد است و وارد نیست انتهی و در مسوی شرح عربی بطوای گفته اختلاف کرده اند در تمیز ارکان  
سنن پس منزه شافعی آنست که در هر نماز هم ارکان است و هم سنن اما ارکان پس سیزده چیز است بخت و تکبیر احرام و قیام و قرات فاتحه و رکوع  
بطمانیت و اعتدال از رکوع بطمانیت و هر دو سجده بطمانیت و جلوس بین السجده بین بطمانیت و قعود و آخر صلوة و تشهد و در و در آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم ترتیب ارکان بروجهی که مذکور شد و اما سنن پس این است رفع یدین و تکبیرات و وضع یمینی بر پسر و قرات سوره در و رکعت اول  
و جهر در موضع جهر و اسرار در موضع اسرار و تسبیحات رکوع و سجود و اذکار قومه و قنوت و دعا بعد در و قعود و تشهد و اوسط و منزه حنفیه آنست  
که در نماز هم فرض است و هم واجبات و هم سنن اما فرض پس تحریمه است اگر چه تسبیح و تملیل باشد و قیام است و قرات است اگر چه یک آیت خرد بود  
در هر دو رکعت هر کدام و در رکعت که از فرض باشد رکوع و سجود است و قعود و آخر صلوة و اما واجبات پس تعیین در رکعت اول قرات مفروضه را  
و گردانیدن قرات فاتحه و سوره و ترتیب بین الارکان اما دعای تحریمه و قعود آخر و طمانینان در رکوع و سجود بر منزه حنفیه و قعود اولی و تشهد در آن  
و در ثانیه و جهر در موضع جهر و ستر در موضع ستر و لفظ سلام و اما سنن پس رفع یدین نزدیک تحریمه و قعود و تکبیرات و وضع یمینی بر پسر و  
تسبیحات رکوع و سجود و ذکر در قومه و طمانیت در آن و در سجدین انتهی و عن ابی حمزیه و صبیحة الغضنفر بن عبد الرحمن بن المساعده  
انصارى خزمی صحابی مشهور است انبئی ساعن و ابو الخضر مخرج المدنی حدیث می اجمع احادیث است در بیان نماز آنحضرت و وی مشهور است  
بکثرت و در نامش اختلاف بسیار است مشهور عبد الرحمن است در بیان جماعه از اصحاب و گفته اند که نام وی منذر بن عمر است و در آخر ولایت مطهره  
انتقال کرد و روی عنه جماعه و ضی الله عنه قال گفت ابو حمزه و زید بن اسحاق آنحضرت و نفر یفختین از سه تاده را گویند که من با و دارم و من  
از میان شما نماز نبی خدا را صلی الله علیه و سلم رأیت و رسول الله دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم اذا کبر جعل یدیه حذو و متکبیه



چون تکبیر احرام می گفت میگردانید هر دو دست خود را مقابل هر دو گوش خود و در سجده دلیل است بر اینکه این از افعال نماز است و بر داشتن هر دو دست مقابل  
تکبیر بود و برین حال است حدیث وائل بن حجر نزد ابو داود و لفظ وی این است رفیع یدیه مع التکبیر و در گفته سعید بن مسقی آن است که سنتی می شود بر  
بانتهای می و تقدیم رفع بر تکبیر و عکس آن نیز آمده و لفظ وی این است رفیع یدیه ثم تکبیر آخرجه مسلم من حدیث ابن شهاب و کثیر ثم رفع یدیه آخرجه مسلم من  
حدیث مالک بن الحویرث و علما را دو قول است اول مقارنت رفع تکبیر را دوم تقدیم رفع بر تکبیر و تقدیم تکبیر بر رفع هیچ یکی نلفظت این است صفت تکبیر  
و در مناج و شرح وی پنجم و پنج گفت صحیح است مع الابدال ما رواه الشیخان عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یرفع یدیه خذو منکبیه یمن  
تکبیر پس ابتدای رفع با ابتدای تکبیر باشد و استجاب در انتهای می بود و اگر فارغ شود از تکبیر قبل تمام رفع یا بالعکس تمام کند و دیگر را اگر فارغ شود از هر  
خط کند هر دو دست را و استقامت نکند رفع را دوم آنکه رفع کند بغیر تکبیر بستر تکبیر گوید و هر دو دست مقابل باشد و چون فارغ شود ارسال نماید  
هر دو دست چپ او را و همچنین روایت کرده با سند حسن و تحفه البخوی و اختاره الشیخ یعنی النووی و دلیل می در مسلم است از روایت ابن عمر سئوم آنکه  
ابتدای می همراه ابتدای تکبیر باشد و انتهای می با انتهای او و بگرداند هر دو را بعد فارغ تکبیر نه قبل آن زیرا که رفع برای تکبیر است پس همراه می باشد  
و صحیح المصنف و نسبه الی الجمهور انتهی و در اینجا تحقیق اقوال و ادله اوست و ادله دلالت کردند بر آنکه این فعل مخفی است پس چیزی بعینه متعین نشود  
و اما حکم رفع پس او را و از انعی و حمیدی شیخ بخاری و جماعتی گفته که واجب است بنا بر ثبوت وی از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت مصنف ترا  
کرده اند رفع یدین را در اول نماز پنجاه صحابی که از ایشانند عشره مشهوره و هم با بجه و بهیقه از احکام روایت کرده که گفت نسید انهم هیچ سنتی که اتفاق کرده باشد  
بر روایت آن از آنحضرت خلفای اربعه بستر عشره مشهوره فمن بعدهم من الصحابة با وجود تفرق آنها در بلاد و در دست جز این سنت بهیقه گوید بهو کاف  
استاذنا ابو عبد الله و چنین گویند رفع نزد تکبیر احرام باین ثبوت ثابت شده و آنحضرت فرموده اند صلوا کما را یتقونی اصلی فکذا قال شدید  
بوجوب و غیر ایشان گفته سنتی است از سنن و برین اند جمهور و زید بن علی و باین قائل اند ایه اربعه از اهل نه ایه خلاف نکرده اند درین اما اینکه  
رفع تا کجا باید کرد پس روایت ابو نعیم افاده رفع تا منکبین کرده و منکب جمع راس عظم کتف و عضد را گویند و به اخذت الشافعی و گفت اند که تا بر ابر  
فروع هر دو گوش بردارد و حدیث وائل بن حجر و لفظ وی این است حتی نیجاذی اذنیة و امام ابو حنیفه متوسط اختیار کرده و گفته مقابل نرمه هر دو گوش  
بردارد و امام شافعی تطبیق این روایات گفته که کفهای دست مقابل دوشش بود و سر انگشتان برابر گوش دیگر یا بالای گوش و دلالت می کند  
برای این روایت وائل بن حجر و ابو داود حتی کانت حیا منکبیه حاذی یا بهما منیه اذنیة و تواند که در اوقات مختلفه هر یکی بوقوع آمده باشد در تحت الله العالی  
گفته دستها تا هر دو گوش بردارد و این همه سنت است انتهی و اذ ارکع امکن یدیه من رکبته و چون رکوع می کرد  
توانا میگردانید هر دو دست خود را بر هر دو زانو یعنی حکم میگردت هر دو زانو را هر دو دست و کشاده میداشت انگشتان را و گفته اند که انگشتان را  
در رکوع کشاده و در سجده بسته دارد و در تحریمه و تشهد بطور خود گذارد تنه و همی ظهر که پسترد و تا میگردانید پشت خود را و می پیچید بجانب  
زمین تا هموار و برابر نشیند با گردن و به صبرهای هموز و صامحه کشیدن و وائل گردانیدن و شکستن در روایتی از بخاری ثم حتی آمده بحای جمله و لون  
و بهو بمناه و در روایتی غیر منقطع راسه و لا مصوبه و در روایتی و فرج بین اصابعه و تصفی گفته اگر پشت در رکوع هموار نکرد و همچنین در سجده و یا در قنوت  
و جلسته نزدیک شافعی نماز فاسد شد و اصحاب ابو حنیفه مختلف اند مختار که در آنکه لیکن ان رکوع وجود واجب است و در قنوت و جلسته سنت و بهو صحیح در این است  
فاذا رفع راسه استوی پس چون بر میداشت سر مبارک خود از رکوع برابر و دست استاده می شد و زیاده کرد ابو داود و پس می گفت  
بسم الله الحمد لله و بر میداشت هر دو دست خود و در روایت عبد الحمید زیاده کرده تا آنکه حاذی میگردان هر دو دست هر دو گوش

و حالت اعتدال حتی یعود کل فقار مکانة ثانیة باز می نشست. همه بند های استخوان پشت بجای خود فقار بفتح فاء مقدم بر قاف بند و فقار  
استخوان پشت واحد فقاره بفتح فاء و فقره کسر فاء و سکون قاف و فتح آن نیز آمده و در سبیل گفته و در وی روایتی بتقدیم قاف بر فاء آمده انتهى و فقه  
بمعنی در وی شی مشق از دست که از گرسنگی و ناتوانی پشت شکست شده مراد کمال اعتدال است و تفسیر اوست روایت ثم یکث قافا حتی یبق  
کل عضو موضعه فاذا سجد وضع یدیه پس چون سجده میکرد می نهاد هر دو دست خود را بر زمین یعنی بمقابل رو غیر مقتضی تنگ تر اند  
و دستها را بر زمین و لا قبالهما و نکر و آورنده آنها را بسوی پهلوئی انگشتان و کفها بر زمین نهاده و ذرا عما و بازو بار بار آورنده چنانکه اگر خواهن  
از غلظت خرواز میان آنها در رود و درین حدیث این مذکور نشد که چون از قومه که سجده رود و نخست زانو را بر زمین نهاد یا دستها را هر دو در دست  
اول فاضل تر و مختار اکثر است و اسنقبل باطراف اصابع رجليه القبلة و بجانب قبله می داشت سر انگشتان هر دو پای خود  
و حالت سجده و بیان می در شرح حدیث امرت ان السجدة علی سبعة اعظم خواهد آمد و اذا جلس فی الركعتین و چون می نشست بعد از رکعت بر  
تشهد و وسطا جلس علی رجليه الیسری و نصب الیسری می نشست بر پای چپ خود و ستاده میکرد پای راست و اذا جلس  
فی الركعة الاخری و چون می نشست در رکعت دیگر برای قعدة اخیر قدم رجليه الیسری و نصب الاخری و قعد علی مقعدته  
پیش می آورد پای چپ خود را و ستاده میکرد پای دیگر را که پای راست باشد و می نشست بر پشتگاه خود و در اینجا دلیل است بر نظایر هر دو جلوس  
که برای تشهد و وسطا و اخیر باشد و نظایر ادوی خلاف است و در صفی گفته شافعی اختیار کرده است در تشهد اول که نصب کند قدم یمنی و بنشیند بر یسری  
و در تشهد آخر تورک یعنی قدم یسری را بر آورد از زیر ران تا اعتماد ران چپ بر سرین واقع شود و مالک در هر دو قعدة تورک را اختیار کرده است و ابو حنیفه  
نصب یمنی و جلوس بر یسری در هر دو قعدة اختیار نموده است و این هر دو واسع و جائز است مسئله بر صفت که نشیند از تربیع و تورک اکثر  
جائز باشد و اختلاف ایده در سنیت است و شبهه آن می نماید که مؤدی بر صفتی که مروی شده است مؤدی سنت است آخرجه البخاری  
و ابوداود و الترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و زیاده کرد ابوداود و ثم سلم یعنی پسر سلام میداد و زیاده کرد طحاوی و چون سلام میداد سلام میداد  
از جانب راست خود السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و از جانب شمال خود همچنین و زیاده کرد ابوداود که گفتند یعنی صحابه مذکورین که راست گفتی از تو چنین بود  
که نماز میگذاشت و آنحضرت صلی الله علیه و سلم و باجماع این حدیث مروی است از ابو حمزید رضی الله عنه قولاً و فعلاً بطریق وصف بمیان نماز آن حضرت  
و در حجة الله الیه گفته که اصل در هیئت نماز حدیث ابی حمزید ساعدی است که رو بروی ده کس از اصحاب آنحضرت روایت کرده و آنها بالاتفاق  
تسلیم کردند و حدیث عایشه است و حدیث وائل بن حجر است فی الجمل و حدیث ابن عمر است و در رفع یدین و غیره انتی گویم در حجة الله الیه طریقه نماز  
نوشته و اسرار تشریح از کائناتش بیان نموده اینجا اسرار حذف نموده ترجمه طریقه نماز نوشته می آید که غالی از نفع نیست و آن اینست که چون تکبیر  
تخریم بر آورد هر دو دست خود را هر دو گوش یا هر دو دوش بر دارد و اکل سنته و دست راست بر دست چپ نهد و هر دو پا را بر یکدیگر نظر را بر جای  
سجده کوتاه سازد و اطراف بدن را جمع کند و دعای استفتاح خواند و صحیح شده است درین دعا صیغها بعده تعوذ کند و در تعوذ هم صیغهاست  
بعده بسم الله و یا هسته و احتیاط درین است زیرا که روایت مختلف آمده است در بودن و نبودن بسم الله ای از فاتحه و صحیح شدن است از آنحضرت اقتضا  
کردن نماز باجمه و عدم جرم بسم الله بعده سوره فاتحه و یک سوره دیگر از قرآن بترتیل و در حروف و وقف بر رؤس آیت بخواند و در نظر و عصر بخواند  
و امام جعفر در فخر و در رکعت اول مغرب و عشا و ماموم بشنود و خاموش ماند و در جبر امام مقتدی صحیح بخواند مگر وقت سکوت و اگر هسته بخواند بخواند  
و فاتحه بروی بخواند که موجب تشویش امام نشود و این اطلاق قول است نزد مردم و باین جمع کرده هم شود در میان احادیث این باب و بگوید آمین و قتی

طریق نماز گذاردن

که امام آمین بگوید و مروی است دو سکنه از آنحضرت یکی بنامین تکبیر و قرارت و دیگر بنامین فاتحه و سوره و بخواند در نماز فجر شصت آیت و در عشاء  
سیع اسم و الویل و مثل آن و معمول است ظهر فجر و عصر بر عشاء در بعض روایات و ظهر بر عشاء و عصر بر مغرب و در بعض دیگر و بخواند در مغرب بمغفر  
و هرگاه اراده کند رکوع را بر داند هر دو دست خود تا هر دو دوش یا هر دو گوش و هم چنین وقتی که سر خود از رکوع بردارد و در سجود این رفع کند  
و این از آن هیأت است که یکبار آنحضرت کرد و بار دیگر ترک نمود و الکل سسته و تکبیر گوید و در هر خفض و رفع و از هیأت رکوع این است که  
هر دو کعب دست خود بر هر دو رکبه خود و انگشتان را زیر تر وارد از رکبه مانند قابض و کناره کند هر دو آریخ خود از شکم و اعتدال کند و سه  
برابر پشت دارد و قنوت و ترک قنوت هر دو دست است و از هیأت سجود اینست که بپند هر دو رکبه خود پیش از هر دو دست بر زمین و باز  
کشاده بکشد و هر دو دست را چندان دور دارد که سفیدی بغل ظاهر شود و سر انگشتان هر دو یکبار جانب قبله گرداند و از هیأت باین سجدترین است  
اینکه نشیند بر پای چپ و ستاده کند پای راست و بپند هر دو کعب دست بر هر دو زانوئی خود و از هیأت قعد این است که بنشیند بر پای چپ  
و ستاده کند پای راست را و مروی شده است تقدیم پای چپ و نصب پای راست و جلوس بر مقدار آنحضرت و بند و عقد بخواه و سه و اشک  
بسیح و مروی شده است قبض دو اصبع و حلقه باقی نیز و هر که گفت غیب ابوحنیفه ترک اشاره بسجده است وی خطا کرده و آمده است در تشهید  
صیغها واضح آن تشهید این مسعود است پسر تشهید این عباس و عمر و این مانند احرف قرآن تا بحد آن کافی و شافی است واضح صیغ صلوات این است  
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد الی آخره **و عن علی بن ابیطالب رضی الله عنه** عن رسول الله صلی الله علیه و سلم  
انه کان اذا قام الی الصلوة قال بود آنحضرت چون می ایستاد نماز تکبیر میگفت و میگفت و جهت و جهی للذی فطر السموات  
و الارض رو آورد و مروی کسی که شکافته و از عدم بوجود آورده آسمانها و زمین را حنیفاً مسلمان و راست دین مایل از باطل بحق  
و ما انا من المشرکین و نیستیم من از کافران انباز کنندگان جز حق بحق در عبادت ان صلاقی و شکی و محیی ای و ممانی  
لله رب العالمین بدستیک نماز من و عبادت من و زندگانی من و مردن من برای خداست که پروردگار جهان و جهانیان است لا شریک  
له و بذلک امرت و انا من المسلمین نیست انباز مرا و در ربوبیت و استحقاق عبادت و بتوحید و اخلاص رو آوردن بسو  
حق امر کرده شده ام من و من از جمله اسلام آرند گاهم الی قوله من المسلمین **بن تا قول او من المسلمین** که تقدم و در روایتی انا اول المسلمین  
الله عز و انت الملك لا اله الا انت انت ربی و انا عبدک خداوند توئی پادشاه علی الاطلاق متصرف در ملک ملکوت نیست هیچ  
عبودی بحق مگر تو توئی پروردگار من و من بنده توام الی آخره تا آخر این دعا و آن اینست ظلمت نفس و اعترفت بدست  
ستم کردم بر ذات خود بتقصیر و رسیدگی و اقرار کردم بگناهان خود و توفیر سوده هر بنده که بگناه خود معترف آید هرگاه من می آمرزم او را قافه  
لی ذنوبی جمیعاً انه لا یغفر الذنوب الا انت پس بیا مرزم همه گناهان مرا زیرا که نمی آمرزد گناهان را هیچ کس مگر تو و اید  
لا حسن الاطلاق لا یدرس لا خبها الا انت و راه نام را بیکو ترین خوبها و خصلتها که راه نمی نماید بیکو ترین اخلاق هیچ کس مگر تو  
و احصوت حتی سبها لا یحرف حتی سبها الا انت و برگردان از من خلقتای بد را و نگر و انداز من خلقتای بد را مگر تو بیک  
استادگی دارم برای خدمت تو مقیم و دائم و سعیدیک و یاری و نصرت میدهم دین ترا دائم و الخیر کلک بیک و یکی همه در دست  
قدرت شست و الشریکس الیک و بدی نیست منسوب و مضایق بتوازی ادب و تعظیم اگر چه همه آفرینش شست و تحقیق در آفرینش  
نیست که حق سبحان را برپدا کردن همه چیز حکمتهاست شر اگر است و مخلوق شست چنانکه گفت من شتر مخلوق و بعضی گویند معنی وی آنست

که شریعت نزدیک گردانیده بسوی تو که بدان در درگاه تو تقرب توان جست یا نیست شمر و سجود کننده بسوی تو و رسنده بدرگاه قبول و چنانکه  
فرمود **لَمْ يَصْعَدْ الْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ** آنکه و الیک من توفیق کننده و سهولت کننده ام بتو و التجا آورنده ام بسوی تو می زیم و می میرم بتو  
و بقدرت تو و باز میگردم بسوی تو یا من قائم بتو و رغبت کننده ام بسوی تو در اشعة المعات گفته شیخ شرح می فرمود این حروف اندر بی معنی  
بر فعلی که مناسب باشد تقدیر کنند انتهی **عَبَّ** رکعت رتبه و تعالیت بزرگی و برتری و بلند می توان رسیدن و در آن کلمه ذات و صفات تو  
استغفرک و انوب الیک آمرزش میخواهم از تو و باز میگردم از گناهایم بسوی تو رواه مسلم و آخرین حدیث آنست و اذا رکع قال  
چون رکوع می کرد آنحضرت میگفت **اللهم لك ركعت** و یک آمنت خداوند برای تو و طاعت تو و رضای تو رکوع کردم و رکوع  
در لغت پشت خم دادن باشد و بتو ایمان آوردم بوجود تو و صفات کمالی تو و یک اسلمت و مرزا اسلام آوردم و کار خود را بجهت سپردم  
خشوع یک سمعی و بصری فروتنی کردم و ترا شنوایی من و بینایی من و محنت و عظمی و عصی و مغز استخوان من و استخوان من و پی من  
و تقدیم مغز استخوان شاید که بجهت آن باشد که خشوع از باطن بظاهر می آید و همین نکته تقدیم عظم بر عصب می تواند بود فدا برضی راسه قال  
پس چون بر میداشت سر خود را میگفت **اللهم ربنا** که حمد خدا و ای پروردگار من مرا تراست ستودن ملائک السموات و الارض  
و ما بینما پیری آسمانها و زمین و چیزی که میان آسمان و زمین است و ملائک است من شیء و پیری چیزی که خواهی بوجود و آفرینش  
پس از آسمان زمین آنچه میان آسمان و زمین است از ممکنات معدوم چون کمال قدرت و سبحان آسمان و زمین را و آنچه میان آسمان و زمین تمامه  
مقدورات و ممکنات است و گرفته است همه سپاس ستایش بروی خواهد بود و اذا سجد قال و چون سجده میکرد میگفت **اللهم لك**  
**سجدت** و یک آمنت و یک اسلمت خداوند مرا ترا سجده کردم نه غیر ترا اشاره است باخلاص دل و بتو ایمان آوردم و مرا ترا سلام  
آوردم و سپردم بتو کار خود را بجهت وجهی للذی خلقه سجده کرد روی من یا ذات من مگر کسی را که پیدا کرد او را و صورت  
داد او را یعنی وجه مرا فی الصراح تصویر صورت کردن و آفریدن و شوق سمع و بصیر و شکافت شنوایی و بینایی او را مراد آلت شنوایی  
و بینایی است که مراد پیدا کردن گوش و چشم است و چون بصورت شکافت اند تعبیر بشوق کرد و **تبارک الله** احسن الخالقین  
بزرگ است خدا که نیکوترین پیدا کنندگان است بلکه پیدا کننده همه اوست تنها و جزوی پیدا کننده نیست و جمیع خالقین باعتبار ظاهر است چنانکه  
مفسرین می سازند ثم کیون من آخر ما یقول بین التشهد والتسليم پستری بود از آخر آنچه میگفت آنحضرت میان التحيات  
و سلام این دعا **اللهم اغفر لي ما قدمت وما اخرت** خداوند ایا مرا زمر گناهایم که پیش کرده ام و آنچه پس کرده ام و ما اسررت  
و ما اعتلنت و آنچه گناهایم پنهانی کرده ام و آنچه آشکارا کرده ام و ما اسررت و آنچه اسرار کرده ام و غزونی کرده ام و از حد اعتدال  
و گذشته ام در اعمال و مال و جاه و امثال آن و امانت اعلم به من و گناهایم که تو دانای تری بدان از من انت المقدم و انت المؤخر  
تو می پیش کنده هر کار خواهی از بندگان خود در قدر و عزت در دنیا و آخرت و پس آنگونه هر کار خواهی لا اله الا انت نیست هیچ معبودی بخیر و بدتر  
رواه مسلم و فی رواية له و در روایتی از مسلم چنین است ان ذاك في صلوة الليل این دعا در نماز شب یعنی منجذ خوانده  
مصنف در تخریص گفته از شافعی و ابن خزيمة آمده که در نماز فرض میگفت حدیث علی کریم الله وجهه و دوست در آن پس احتمال تخصیص عموم هر دو را در **وعن**  
ابن هريرة رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا لبى للصلوة سبعت بود آنحضرت چون تکبیر  
می گفت برای نماز خاموش میشد هنبهة ساعی لطیف و در روایتی باین لفظ است کان یسکت بین التکبیر و بین الازالة اسکا تا یعنی خاموش میشد

میان تکبیر و میان قنوت خاموش شدنی شیخ در ترجمه گفته مراد بسلوت و در اینجا ترک هرست سکوت از ذکر قبل ان یقرأ پیش از آنکه بخواند فاتحه  
و در آن ترجمه الله الباقی گفته مروی است از آنحضرت و دو سکتی یکی در میان تکبیر و قنوت برای تحریک قوم با جمعهم تا متوجه شوند بر سماع قنوت بعضی است دیگر  
در میان قنوت فاتحه و دوحه تا انسان گردد ایشان را قنوت بی تشویش و انصات گویم حدیثی که اصحاب سنن درین باب روایت کرده اند صریح نیست در سکت  
امام برای قنوت مأموم بلکه ظاهر این است که این سکت برای تلفظ بآمین است نزد کسی که آمین بسر میگویی یا سکت است نازک میان فاتحه و آمین تا قرآن بغیر  
قرآن شسته نشود نزد کسی که آمین بسر میگویی یا سکت است لطیف برای رتبه نفس قلمی و بر تقدیر خنجرل هفتاد و یک قرن اول در آن حالت و اندر نبودن و  
سکت مستقره و نماند عمل کرده اند بر این جهولانتهی فسالته فقال پس پرسیدم او را پس فرمود و در روایتی باین لفظ است فقلت باس  
آن روایتی یا رسول الله السلامات بین التکبیر و القنوت ما تقول پس گفتم پدر و مادر من فدای تو باد ای رسول خدایم هر ستم ترا  
خاموش شدن تو میان تکبیر و میان قنوت چیست و چه میگوید و چه بخوانی در آن قال اقول گفت آنحضرت میگوید این کلمات را اللهم باعد بین و بین  
خطایای ابا عدت بین المشرق و المغرب یا خدا یا دوری کن میان من و میان گناهان من که کرده ام چنانکه دوری کن میان من و شرق و مغرب  
مراد دوری خود کردن گناهان گذشته است بتوبه و آمرزیدن بروجه مبالغه و تاکید یا عصمت از گناهان آینده یعنی چنانکه مشرق و مغرب باهم جمع نشوند من و  
خطایای من هم یکجا نشویم اللهم نقنی خدا و نادایک گردان مرا و در روایتی نوع قلبی پاک گردان دل مرا من خطایای از گناهان من کرده و ناکرده  
کما یبقی الثوب الا بیض من اللّٰس چنانکه پاک گردانیده میشود جامه سفید از چرک در میان طلب یکند نحو آثار ذنوب گذشته و حفظ و عصمت از  
گناهان آینده مخصوص بجامه سفید بخت مبالغه در تنقیه است که ظهور در من و روی بیشتر است اگر چه قلیل باشد یا اشاره بجهنمی فطرت که مملو است آدمی زاده  
بر آن دلتس بفتح و ال و نون و سین جمله در قاسوس گفته بعضی چرک است اللهم اغسلنی بالماء و الشّٰج و البرّ و خداوند بشویم  
از گناهان کرده و ناکرده من بآب و برف و ژاله اشارت است با انواع سطرات و اقسام مغفرت و مبالغت و غسل و تنقیه و شج بکون لام است و جرد  
بخر یک جمع بر دو خطاب گفته ذکر بردست و تلج تاکید است یا هر دو و آب اندک و ستم استعمال آن نکرده اند و گفت ابن قتیب العیّزین تعبیر است اغتایب  
چه جائه که آنرا بسته چیر شوند بغایت نفی گردد و فیما قوال آخر مستغفّر علیه و در حدیث دلیل است بر اینکه این ذکر را میان تکبیر و قنوت گوید و نیز در  
مختار سیحان این دعا و دعائی که از حدیث علی کرم الله وجهه گذشت یا جمع کند میان هر دو و عن عمر رضی الله عنه انه کان یقول  
روایت است از عمر بن الخطاب بدستیکه وی میگفت یعنی رسول خدا چنانکه در حدیث عایشه است که بود رسول خدا چون آغاز میکرد نماز را میگفت بجهنم ایا  
سبحانک اللهم تنزیه یکم ترا و پاکای یاد میکنم تنزیه که لائق باشد بجناب قدس تو ای خدا و بجهنم است و تسبیح یکم ملتبس و مختلط بجهنم  
ذات پاک تو پس این جمله در معنی سبحان الله و الحمد لله باشد و ببارک اسمک و بزرگ است نام تو و تعالی جلالک و بلند است عظمت و سلطنت  
و غنای تو و جده یعنی بخت و سلطنت و غنا و بزرگ شدن و چشم مردم آید لا اله غیرک نیست معبودی جز تو و در بعضی گفته بسیاری از مالکی گفته اند که  
دعای افتتاح نزد یک مالک مکره است و این بغایت بعید است با وجود صحت حدیث آن و آنچه پیش این تفسیر ظاهر می نماید آن است و عایشه در حدیث  
آمده هم تعبیر است و در ادای افضل است اما سکت نیست و صحابه بر آن التزام نداشته اند و همین است غرض امام مالک الله اعلم و همین است حال تعوذ  
پیش از قنوت و در وجه تشدید نیز ازین قبیل است و فی الواقع ما بر هیچ دلیل که دلالت کند بر التزام صحابه در رد اسطیع نشدیم پس از فضائل است از حدیث  
ستاد که و شافعی در دعای افتتاح حدیث علی تسک کرده انی وجهی اللهم و البوصیفه بسوی حدیث حضرت عایشه و ابوسعید خدری رفته بجانک اللهم  
در بعضین بود عمل حضرت عمر و بنوعی گفته اختلاف علما در ذکر صلوة مثل دعای استغفار و ذکر رکوع و سجود و بعد از تشهد بلکه در صبح تشهد نیز از قبیل است



صحیح است پس هرگز ذکر کرده است آنچه صحیح شد نزد وی بدون آنکه انکار نماید بر دیگری و الله اعلم انتهى رواه مسلم بسند منقطع روایت کرد این  
 حدیث را مسلم بسند منقطع در وضعی که نیست مظنه ذکر وی استطراداً و رواه ابو داود و الحاکم عن ابی الحوراء عن عایشه و رجال حسنا و شقات اند لیکن  
 در وی انقطاع است و اعلال کرده است آنرا ابو داود و باینکه نیست مشهور از عبد السلام بن حرب و باینکه روایت کرده است جماعت قصه نماز النبی در مسجد  
 پس ذکر نکردند در آن ایام و عذرا و گفت و از قطنی نیست قوی انتهى و او را طریق دیگر است رواه الترمذی و ابن ماجه من طریق حارثه بن ابی الرجال از عایشه  
 عن حمزة و حارثه ضعیف است و درین باب است از ابن مسعود و عثمان و ابی سعید و انس و حکم بن عیمره و ابی امامه و عمر بن العاص و جابر گفت عالم و قد صح و لک  
 عن حمزة و ستر سئو کرد آنرا از این صحیح ابن خزمیه است که تقدم و در هر دو نبوی گفته صحیح شد از عمر که شروع میکرد و باین دعا در مقام نبی صلی الله علیه و سلم و هر  
 میکرد آن وی آمیخت مردم از اولین وجه در حکم فروع است و لهذا امام احمد گفته میر و من با آنچه مروی است از عمر و اگر مروی استفتاح کند بعضی آنچه مروی  
 شده است خوب باشد و رواه مشهور است در توجیه الفاظ کثیر و این قول حسن است که بنده مختار است در میان آنها هر چه خواهد خواند و جمع میان  
 این فکر معقوت و جمعی در حدیث این عمر آمده رواه الطبرانی فی الکبیر و فی رواية ضعوف و رواه الدارقطنی موصوفاً و هو موقوف علی  
 عمر بنی امیه و لیکن از حدیث عایشه که نزد ترمذی و ابو داود است معلوم شده که قول آنحضرت است چنانکه اشارت بدان رفته و نحوه و مانند حدیث  
 ابن عمر است بحکم از حدیث ابی سعید مرفوعاً بطریق رفع عند الخمسة نزد احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و گفت  
 ترمذی نمی شناسم این حدیث را مگر از روایت حارثه و تحقیق سخن کرده شده است و حارثه از جانب حفظ او انتہی یعنی ضبط وی حدیث را قوی نیست ابن خزمیه  
 گفت وی مدنی است نزول کرد و یکوفه نیست از آنها که احتجاج میکنند اهل علم بحديث وی این صحیح است از عمر از آنحضرت و قول ترمذی که نمی شناسم  
 آنرا مگر باین وجه معترض است بطریق ابی الحوراء و بر روایت طبرانی از عطاء از عایشه انتہی شیخ در ترجمه گفته استفتاح سبحانک ثابت است از آنحضرت  
 و از خلفای راشدین و قائل اند بدان اجله علمای حدیث مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و سخت بن راهویه و روایت کرده اند آنرا علمای ائمه حدیث  
 و رفته اند بدان بسیاری از علمای تابعین و اختیار کرده اند آنرا ابو حنیفه و غیره از مجتهدین و ترمذی نیز در جامع خود گفته که درین باب حدیث آمده  
 از علی و عایشه و عبید الله بن مسعود و جابر و جابر بن مطعم و عمل برین است نزد اهل علم از تابعین و غیره غایت آنکه ترمذی در حدیثی که از ابی سعید  
 آمده از طریق حارثه حکم کرده و این ضرر ندارد و یصح حدیث از طریق دیگر و تحقیق آنست که استفتاح سبحانک اللهم صحیح و ثابت و مستمر است و با و عی  
 و دیگر زیاده نیز بود انتہی گویم ترمذی گفته حدیث ابی سعید اشهر حدیث است درین باب و تحقیق حکم کرده اند در سند وی گفت احمد صحیح نیست این حدیث  
 و گفت ابن خزمیه نیز در اقتراح سبحانک اللهم چیزی ثابت نزد یک اهل معرفت بحديث احسن احادیث حدیث ابی سعید است و نمیدانم احدی را  
 و شنیدم آنرا که استعمال کرده باشد حدیث را بر وجه آن و رواه احمد بن حنبل و ابی امامه نحوه و در وی این است اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سندش  
 کسی است که نام نبرد او را روایت کرد این ماجه و ابن خزمیه از حدیث ابن مسعود که میگفت آنحضرت اللهم انی اعوذ بک من الشیطان الرجیم من همزه و نفخه  
 و نفخه و رواه الحاکم و البیهقی و لفظ وی این است که چون داخل می شد در نماز و عن انس نحوه رواه الدارقطنی و در وی حسین بن علی بن اسود  
 و در وی مقال است و او را طریق دیگر است که ذکر کرده است آنرا ابن ابی حاتم در علل عن ابیه و تضعیف کرده او را کذا فی التلخیص و ازینجا معلوم  
 که غالب طرق احادیث استفتاح سبحانک اللهم ضعیف و معلول اند و قیه و در حدیث ابی سعید است نزد نفسه و ان يقول بعد التکبیر  
 اعوذ بالله التسمیع العلیم من الشیطان الرجیم و بعد تکبیر احرام پناه میخوانم بخدا می شنونده و انا از شیطان  
 سنگسار کرده شده و رانده شده از بارگاه قرب و رحمتی تعالی من همزه از همز شیطان و مراد همز غیبت کردن و افتادن بر مردم غیبت کردن

وطن است و بعضی گفته اند که بمنزه شیطان و سوسه مراد است که در دلهای مردم می اندازد و ثبوت حق تعالی اعوذ بک من هتک الشیاطین  
 و سوسه خطرات مراد داشته اند و لفظه و از نفخ شیطان و مراد آن تکبر و خود پسندی است که آدمی را در وی می اندازد و این معنی بابر وی می آید  
 و او را در نظری بزرگ میدارد و گویا که در وی می دم و پریا میکند و نفثه و از نفث شیطان و مراد نفث که بمعنی دم کردن است سحر داشته اند  
 که شیطان آدمی را میکند یا باعث برگردن آن می شود و این معنی مناسب ترست بقول حق سبحانه و عز من شمس الثقلات فی العنکب که مراد آن  
 زنان ساحره اند و بعضی گویند مراد نفث شعر است که می دم و می اندازد و در نفس آدمی می برارد و از زبان وی مانند افسون و مراد شعر مذموم نخواهد بود  
 که مستغنی معنی کفر و فسق و بجهل مسلمانان است و در تفسیر این بهتر لفظ از عمر رضی الله عنه مروی است که فرمود نفخ شیطان که بر سرست و نفث وی شعر و سحر و  
 مثنوی بضم میم و سکون و او و نامی فو قیه نوعی از جنون است مثل صرع که عارض میشود آدمی را و می اندازد او را مانند شیخ در شعله اللهبان گفته که اگر  
 روایت این تفسیر از امیر المومنین علیه السلام رسیده است متعین گردد که مراد همین است انتهی و حدیث دلیل است بر استعاذه و بر آنکه آن بعد گریست و ظاهر  
 آنست که این نیز بعد توجیه باین تفسیر قرار است و بی قبلها و عمر عایشة رضي الله عنها قالت کان رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم یسبغ الصلوة بالتکبیر والقراءة بالحمد لله رب العلمین بود و رسول خدا شروع میکرد نماز را بتکبیر  
 ابرام و شروع میکرد قرائت را بحمد لله رب العالمین و باین استدلال کرده اند بر آنکه بسمله از فاتحه نیست و هو قول انس و ابی من الصحابة و قال مالک  
 و ابو حنیفة و آخرون و حجت ایشان همین حدیث است و جوابش آنست که مراد بالحمد سوره فاتحه است از جهت ذکر این کلمه در اول می چنانکه در مجمع بخاری  
 ثابت شده مثل آنکه گویند چه بخوانی گوید الم ذلک الکتاب بخوانم و مراد تمام سوره میدارند و این لفظا بخصوص پس نیست در وی حجت بر نبودن بسمله  
 از فاتحه و اگر مراد عدم جهر بسمله باشد نزد حنفیه بی تاویل راست است و نزد شافعی تاویل مذکور از جهت اختلاف در جهر بسمله و کان اذا رکع  
 لم یسبح رأسه و بود چون رکوع میکرد بلند می کرد سر مبارک خود و لم یصوبه و پست نمی کرد و لکن بدن ذلک و یکبار نگاهداشت  
 سر خود را میان اشخاص و مقویب و برابر میداشت پشت و گردن و کان اذا رفع رأسه من الركوع لم یسجد حتی یستوی قائما و بود  
 که چون بر میداشت سر از رکوع عبده نمی کرد تا آنکه برابر با یستی و کان اذا رفع رأسه من السجود لم یسجد حتی یستوی جالسا و بود  
 چون بر میداشت سر خود از سجده و در سجده دوم نمیزفت تا آنکه جلوس میکرد و تمام و کمال و کان یقول فی کل رکعتین و بود که می گفت در هر دو رکعت  
 یعنی بعد هر دو التحیت یعنی تشهد میکرد و با تحیات سعد و مراد در ثلاثی و رباعی و اوسط است و در ثلاثی اخیر و در وی شریعت تشهد اوسط و اخیر است  
 و دلالت نمیکند بر وجوب زیر که فعل است مگر آنکه که بیند که بیان است برای اجمال صلوة در قرائت مأمور بنا و جوبا و افعال که برای بیان واجب باشد واجب  
 یا گویند که افعال نماز همه واجب اند بقوله صله اما را یتوکل فی اصل و اختلاف کرده اند در تشهدین بعضی هر دو را واجب گفته اند و بعضی هر دو را مستنون و قبل  
 اول سنت است و اخیر واجب و کلام بران در حدیث ابن مسعود و یایدا انشاء الله تعالی و اما اوسط پس استدلال کرده اند بر وجوب وی باین حدیث  
 و بقوله اذا صلی احدکم فلیقل التحیات الخ و هر که گفته سنت است میگوید چون سهو کرد از ان اعاده نمود و جبر کرد آنرا بسجده سهو و اگر واجب بود سهو  
 سجده سهو جبر آن نمودی و بچون رکوع و جزوی از ارکان و در کرده اند این استدلال را باینکه جابر است که وجوب سجده ذکر باشد و اگر فراموش کرده و در غرض  
 دیگر دخل شد سجده سهو جبر آن می تواند نمود و کان یفرش رجله اليسری و ینصب الیمنی و بود که می گسترانید پای چپ خود را یعنی آنرا فرغ  
 میکرد و بران می نشست و استاده میکرد پای راست خود را ظاهر حدیث آن است که در هر دو قعدة اولی و آخری همچنین میگوید و این قول امام ابو حنیفه و صحاب  
 اوست و در حدیث ابو حمید ساعدی در قعدة اولی و آخرش و در قعدة ثانیة نیز آمده و این قول شافعی است و نزد امام مالک تورک است در هر دو و نزد بعضی





و احمد و اسحق بر آن ذکر کرده و تفصیح این حدیث نموده و اشارتی بر همان این جانب نموده است و دوم باب من لم یرفع الا عند الافتتاح درین باب حدیثی نقل شده از عبد الله بن مسعود آورده که بایاران خود فرمود بگذارم باشما نماز رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس گذارید نماز را و بر نداشت دوست خود مگر در اول ایستادن بکعبه افتتاح و درین باب گفته که از برادر بن عازب نیز آمده و گفته است که حدیث ابن مسعود حسن است و باین قائل اند کثیری از اهل علم از صحابه تابعین و می گویند قول سفیان ثوری و اهل کوفه این است و در جامع الاصول حدیث ابن مسعود را از ابی داود و شافعی و حدیث برادر بن عازب را از ابی داود نیز آورده گفت یدیم رسول الله چون افتتاح میکرد و بر میداشت دوست خود را تا نزدیک دو و دو شش ثم لا یعود و فی رواية ثم لم یرفعها حتی انصرف و آنکه ابو داود و گفت این حدیث صحیح نیست احتمال دارد که مراد عدم صحت باین طریق خاص بود پس ضرر نکند در صحت اصل حدیث و احتمال دارد که اثبات حسن حدیث بود موافق آنچه ترمذی گفته است و حدیث حسن بی خلاف منجی است و امام محمد در کوطای خود بعد از روایت حدیث این عمر از مالک از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش که در رفع یدین نزد رکوع و نزد دفع راس از رکوع آمده میگوید که سنت آنست که تکبیر گوید در هر خفض و رفع اما رفع یدین جز در ابتدای نماز یکبار نیست نبود و این قول ابی حنیفه است و در وی آثار کثیر آمده است بعد از آن عاصم بن کلب جزمی از پدرش که از تابعین امیر المومنین علی ابن ابی طالب است بتعدد روایات آورده که وی رفع یدین نمیکرد و جز در تکبیر اولی و از آنرا بر هیچ غمی آورده که گفت برادر دو و دوست مادر نماز بعد از تکبیر اولی و آورده اند که روزی مردی نزد غمی از اول حضرت حدیث روایت کرد که گفت گذاردم نماز را بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس یدیم که آنحضرت برداشت و دوست خود را تا نزدیک تکبیر اولی و نزد رکوع و نزد سر برداشتن از رکوع غمی گفت نمیدانم مگر وی ندید آنحضرت را در نماز مگر همان روز پس یاد گرفت این عمل را از وی و یاد نگرفتند ابن مسعود و اصحاب او و ندیدیم و شنیدیم آنرا من از هیچ یکی از ایشان و ایشان بر منی داشتند و دستهای خود را جز در ابتدای نماز نزد تکبیر و از عبد العزیز بن حکم آورده گفت یدیم ابن عمر را که بر میداشت دستها را در اول تکبیر افتتاح و بر نداشت در سوا سی آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده اند و منتهی و از شکاکات آثار طحاوی نقل کرده اند که روایت کرده از عابد که گفت گذاردم نماز خلف ابن عمر پس نبود که برداشت و دوست خود را مگر در تکبیر اولی و مسود روایت کرد گفت یدیم عمر بن الخطاب را بر میداشت و دوست خود مگر در تکبیر اولی و چون عمر و علی و ابن مسعود با قرب محل ایشان از حضرت صلی الله علیه و سلم برین باشند و بعد از ایشان ابن عمر را دیدند که همچون میکرو پس آنچه برخلاف آن نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد و در خروج ابن عباس از حدیث واقطنی و ابن عدی از محمد بن جابر و از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم از علقمه از عبد الله آورده که گفت گذاردم بار رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ابی عمر پس رفتند دستهای خود را مگر نزد افتتاح صلوة و نیز نقل کرده که جمع شد امام ابو حنیفه با اوزاعی بکه در دار الحناطین پس گفت اوزاعی جز بر نمیدارید شما دستهای خود را نزد رکوع و سر برداشتن از آن ابو حنیفه گفت از آن که صحیح تر رسیده است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم درین باب چیزی پس گفت حدیثی از زهری عن سالم عن ابیہ ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یرفع یدیه لئلا یتفتح الصلوة و عند الركوع و عند الرفع منہ پس گفت ابو حنیفه حدیث حماد عن ابراهیم عن علقمه و الا سود عن عبد الله بن مسعود ان النبی صلی الله علیه و سلم کان لا یرفع یدیه الا عند افتتاح الصلوة ثم لا یعود بشی من ذلک اوزاعی گفت من از زهری از سالم از ابن عمر روایت کنم و تود بر این آن از حماد از ابراهیم از علقمه روایت کنم یعنی این سناده و تو بآن سناده که علود دارد چهار سند ابو حنیفه گفت حماد و افقه از زهری است و ابراهیم افقه از سالم و علقمه از ابن عمر نیست و افقه اگرچه ابن عمر بغضایت صحبت مخصوص باشد و مسود را نیز فضل کثیر است و عبد الله خود عبد الله است یعنی او را خود چه توان تعریف کرد که در جبهه او دفعه و قرب حضرت رسالت مشهور است پس اوزاعی ترجیح حدیث بخلاف سناده کند و ابو حنیفه بفقہ روایت و مذہب وی همین است که تقرر فی اصول الفقہ و در بنمایه شرح باین میگوید که از ابن زبیر روایت کرده اند که مردی را دید که نماز میکرد و در سجده محراب و بر میداشت و دوست خود را تا نزدیک رکوع و نزد رفع راس از رکوع پس گفت ابن زبیر این چنین مکن این چیزی است که گرد آن از رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد از آن ترک داد یعنی این حکم در اول و پس منشی



وگفت ابن مسعود برداشت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ما نیز برداشتیم و ترک کرد ما نیز ترک کردیم و از ابن عباس روایت کرده اند که گفت عَشْرَةٌ مَشْرُوعَةٌ بِرَسُولِهِ شُتُّوا  
و دستها را مگر نزد افتتاح و چون جاهد از ابن عمر که حدیث رفع بدین نزد شافعی از وی مروی است عمل برخلاف آن روایت کرد و گفت سالما خلف ابن مسعود  
نماز گذارد و هرگز ندیدم که رفع بدین کرد و الا نزد افتتاح عمل باین حدیث ساقط باشد زیرا که مقرر شده است در اصول حدیث که چون راوی برخلاف روایت  
خود عمل کند عمل باین روایت ساقط گردد و انتہی و اما آنکه طبرانی و غیر وی نقل کرده اند لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن در محبت و بی تحقیر  
آنست که روایت ترفع الایدی فی سبع مواطن است بی حصر و آن منافات ندارد و ثبوت رفع در غیر این مواطن کذا فی شرح ابن العمام اکنون معلوم شد  
که اخبار و آثار در جانب رفع و عدم رفع هر دو ثابت است و جماعت از صحابه و من بعد هم خصوصاً ابن مسعود و تابعان وی در جانب عدم رفع اند محل آن جز آن  
نبود که گویم در اوقات مختلفه هر دو فعل از آنحضرت صلی الله علیه وسلم موجود آمده و چون علم و فقه ابو حنیفه و اسناد وی شنبی بجانب ابن مسعود و تابعان او است  
و طریقۀ ایشان عدم رفع است نه بخت خفیه بطریقۀ ایشان آمده ما خود بهمین عقیده ایم و علمای مذہب ما باین مقدار اکتفا نکنند و گویند که حکم رفع منسوخ است  
و چون ابن عمر را وی حدیث رفع است و یدند که بعد رسول خدا صلی الله علیه وسلم عمل بخلاف آن کرده ظاهر شد که عمل رفع منسوخ است با وجود کثرت  
روایات و احادیث درین باب و شیخ کمال الدین بن العمام گفته که آثار از صحابه و طرق از آنحضرت بسیار آمده چندان کلام در آن واسع است و قدر تحقیق بعد  
از ثبوت همه آن ثبوت هر یکی ازین دو امر است از وی صلی الله علیه وسلم رفع و عدم رفع پس سبیل ترجیح احد الجانین بود از جهت قیام تعارض و ترجیح  
می یابد از جهت مذہب ماست یعنی عدم رفع باینکه تحقیق معلوم شده است که در نماز ابتدای حال اقوال و افعال از جنس این رفع مباح بود که منسوخ شده است  
پس در نیست که این نیز از آن قبیل باشد و مشمول نسخ بود خصوصاً که ثابت شد آنچه معارض است بیهودی که لا مرقاة است بخلاف عدم رفع که قطری می یابد  
بوی احتمال عدم شریعت زیرا که وی از جنس آن نیست که مسود است دعوی عدم شریعت بلکه از جنس سکون است که مطلوب است در نماز با جماع یعنی خشوع  
و روایت کرده است ابو حنیفه از احاد از ابراهیم که ذکر کرده شد نزد وی و اهل بن حجر که وی دید رسول خدا صلی الله علیه وسلم که برداشت دستهای خود را نزد  
سکوع و نزد وجود پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذاشته بار رسول خدا صلی الله علیه وسلم نمازی را اگر همان روز آیدای علم است از عبد الله و اصحاب می آید او یاد  
گرفت و ایشان یاد نگرفتند و تحقیق حدیث کردند مرا جماعه بیرون از حد شمار از عبد الله که وی برداشت دستها را و ابتدای نماز فقط و حکایت کرد آن را از  
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و عبد الله علم است بشرائع اسلام و حدود وی و متفق است مرحوال نبی را صلی الله علیه وسلم و ملازم است او را و سفر  
و حضر و گذارده نماز را با آنحضرت لا یبعد و لا یخصی پس اخذ بقول وی نزد قاضی اولی باشد از افراد مقابلش پس حایه نیست از قول نهیت هر دو فعل  
و الله اعلم انتہی تم کلام شیخ روح بلفظ فی شرح صفة السعادة و حصول این کلام ثبوت هر دو فعل است از اخبار و آثار با ترجیح عدم رفع بر رفع بوجهی که ذکر  
شد و جوابش آنست که حدیث بر او بن عازب که در وی غم لا یعود اولاً بر فعلاً آمده ابو داود و آنرا ضعیف گفته و تضعیف کرد آنرا بخاری و غیر صحیح خود  
و گفت صحیح تر نیست اسانید وی از اسانید رفع و ترفی المرحوم آنرا حسن گفته و لیکن کلام لا یعود جز از شریک از یزید بن زیاد و گفته و شریک صحیح  
قد ضعفه الترمذی فی غیر موضع عن جامعہ و گفت ابو داود که روایت کرده است آنرا هشیم و خالد و ابن اویس از یزید بن ابی زیاد و ایشان ذکر کرده اند  
در وی غم لا یعود و مروی است از سفیان بن عیینہ که حدیث کرد بان یزید پیش از ابراهیم خود بسوی کوفه ذکر نکرد و آن غم لا یعود و چون برگشت  
از آنجا زیاده کرد در وی این کلام را حمید بن غفر گفته اند که یزید بن ابی زیاد و ساء حفظه فی آخر عمره و انتقل پس زیادت این کلام محمول است بر خلفا و پیغمبران  
و تابعان و تضعیف ابو داود در این حدیث را بنا بر احتمال دارد که ملازم جمع تحت باین طریق بود ساقط است باینکه شریک و ابن ابی زیاد و تفر و اند بر روایت  
و چون این اسناد وضعیف است حدیث ساقط شد از احتجاج و ما ندانیم وی طریقی دیگر مروی و توهم نتوان کرد که نفر و شریک معارض است بروایت هشیم

وقال وابن ادریس از یزید زیر که چون سه حفظ و احتیاط وی در آخر عمر ثابت شد روایت از وی ترک کردند پس شریک متفرد ماند درین حدیث و اما تاویل تضعیف بود و باید که مراد از عدم صحیح ثبات حسن حدیث باشد پس بایق عبارت ابو داؤد و ابی سبت از آن چه مراد از قول محمد بن ابی ریحان حدیث ثابت نشده یا درین باب حدیثی بصحیح نرسیده نفی ثبوت اصل آن حدیث می باشد نفی وصف خاص چنانکه بر عالم بتحریر پوشیده نیست و اما حدیث محمد در سوطا پس در وی عاصم بن کلیب است و وی مختلف فیست غیر واحد و تضعیف کرده اند علی بن المدینی گفته لا یصح به اذا انفرد و امام احمد گفته لا بأس به و ابو حاتم رازی گفته صالح و مسلم برای او حدیثی اخراج کرده و وثقه ابن سعید و تضعیف کرده و ابو ابن حبان گفته در روایتی می شکست و نیز معارض است بروایت رفع که مروی است از علی بن ابی طالب و ذکر مثله الترمذی و ابو داؤد و احمد و غیر هم و اما روایت طحاوی از حجاب پس در سندش ابو بکر بن عباس است و وی سبی الحفظ است و روایت وی معارض است بروایت نافع و سالم و این هر دو مثبت اند و مجاهد نافی است و مثبت مقدم است و اگر کما شود که وی ترک کرده گوئیم که برای بیان جواز مره ترک نموده تا معلوم شود که وی رفع را واجب نمی داند و همچنین روایت اسود معارض است بروایات صحیح دیگر که در آن از عمر بن خطاب رفع مروی شده و اما حدیث محمد بن جابر پس ذکر کرده است آنرا ابن الجوزی در موضوعات و نقل کرده از امام احمد که نیست محمد بن جابر چیز و حدیث نمی کند از وی مگر کسی که بدتر است از وی و گفت مصنف در تلخیص که قد اثبت فی المدیج حال هذا الخبر باوضح من هذا انتی گفت ابن حبان و علی بن اهل العراق و من لم یکن علم الحدیث من صناعة انتی و نیز ابن حبان گفته ارفع یدیک عن حدیث ابن جابر و گفت ابن جابر که این حدیث موضوع است و اما مناظره از داعی و ابو حنیفه و احتیاج از داعی بسند عالی و احتیاج امام بقیه را وی پس منظور فیست زیرا که احادیث رفع را نه همین یک طریقی است که از داعی ذکر کرده بلکه راویان وی عشرة مشرعه اند و ایشان سبب شک و شبهه افقه اند از آنها راویان حدیث ابو حنیفه و بیان آن خواهد آمد و در بر منیر مناظره سفیان و ثمان و ابن مبارک ذکر کرده و شافعی را مدین باب مناظره طویل و جعل این همه مناظرات ترجیح رفع است بر عدم رفع و در نماید که قول ابن زبیر ذکر کرده آن حدیث مرفوع نیست و معتمد معارض است بحدیث یحیی بن یسوی و در کتب اهل حدیث هیچ اسنادی صحیح برای این قول یافته نمی شود و اما قول ابن عباس پس آن قول وی است نه حدیث مرفوع و معارض است بحدیث یحیی بن یسوی و ترمذی و از قائلین رفع شمرده بآنکه این قول وی منقوض است بر رفع در قنوت و عیدین و حدیث لا ترفع الا یدی را خود حضرت شیخ غیر صحیح گفته و فرموده که مفید حصر نیست و اما حدیث وائل بن حجر و طعن کردن ابراهیم بروی باینکه وی اعرابی بود پس گفت محدث جلیل شیخ ابوالحسن سندی شارح صحیح است که این طعن از ابراهیم انصاف نیست زیرا که در جامع الاصول در ترجمه وائل ذکر کرده که وی قبلی بود از اقبالیان حضرت و پدرش از ملوک ایشان بود و خود را در بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم گویند که آنحضرت بشارت داد اصحاب خود را قبل از قدم وی و فرمودید یا شمار وائل بن حجر از زمین دور از حضرت و طاعنا را غیابی الله عزوجل و فی رسوله و بولقیته ابنا الملوک و چون وائل شد بر آنحضرت مرحبا گفت و با خود نزدیک نمود پس هرگز نمی سنو که در حق این چنین صحابی اعرابی بود و نشین گفته شود زیرا که غالب بر اعراب جفا و عدم تطلع بر حقانیت ایشانست و هر که پادشاه زاده بود و این شأن وی نباشد چه آمدن وی طاعتا و ال سبت بر شدت اعتنائی وی با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و هر که چنین باشد لا محاله اعتنائی او متبع احوالی رسول صلی الله علیه و سلم سخت تر و زیاده تر بود تا مقصدی به پیغمبر باشد ورنه فانه هجرت وی بصحبه رسول چیست و این ظاهر است بر هر که ادنی درایت می دارد انتی و مؤید روایت بعضی باین لفظ که گفت وائل انتی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلت لا انظرک کیف یقبل القبله الحدیث اتقی کلام اسناد گویم و نیست روایت وائل روایت متفرد و شاذ که بطعن اعرابیت بر یابد و بلکه روایات صحیحین و غیره حکما در رفع وارد اند و متابعات روایت و س و مؤید و مثبت وی بوده اند و ثبوتی که لا محقق نیست و انکار کنند از آنکه مقصد غیر منصف و نیز حنفیه متسکب کرده اند بحدیث وی در سبت هر دو است

بریناوت پس اگر اعرابیت او خارج و تسک برقع بین ست می باید که در اینجا هم قاض باشد و اولیس قلیس و نیز در روایت رفع در غیر تمیز اولی جابل و فقیه  
برایست زیرا که امری محسوس است نه مفهومی معقول و در وی صرف حفظ مری کافی است و اما حدیث ابن مسعود و معارضه کردن ابن همام بدان حدیث ابن عمر را  
که متفق علیست پس ثابت نیست نزد اهل معرفت بحديث كما قال الشافعي و گفت ترمذی که حدیث ابن مسعود ثابت نشده و در اصول مقرر شده که هیچ مقدم  
بر تقدیل و مصنف در تلخیص گفته حدیث ابن مسعود را احمد و ابو داود و ترمذی از عاصم بن کلیب از عبد الرحمن الاسود از ابن مسعود روایت کرده اند و عوا  
ابن عدی و الدارقطنی و البیهقی من حدیث محمد بن جابر عن حماد بن سلیمان عن ابراهیم عن علقمة عن ابن مسعود و ترمذی آنرا حسن گفته و ابن حزم صحیح اما ابن  
گفته لم یثبت عنه و ابن ابی حاتم عن ابیه آورده که گفت هذا حدیث خطأ و احمد بن حنبل و شیخ و می یحیی بن آدم گفته بهو ضعیف نقله البخاری عنهما و ابی  
علی ذلک و گفت ابو داود و لیس و صحیح و گفت دارقطنی لم یثبت و گفت ابن حبان این حسن چیزی است که روایت کرده اند آنرا اهل کوفه و نخی  
رفع در نماز نزد رکوع و نزد سر برداشتن ازان و آن در حقیقت اضعف چیزی است که تعویل کرده شود بران زیرا که این حدیث را علتهاست که اهل  
میکنند و بر او این همه ائمه طعن کرده اند در طریق عاصم بن کلیب انتهی و اما طریق ابن جابر پس گذشت جواب ازان و در سبیل گفته که اگر ثابت شود حدیث  
ابن مسعود مقدم باشد روایت ابن عمر بروی زیرا که این اثبات است و آن نخی و اثبات مقدم است انتهی و شیخ ابوالحسن محدث سندی رح در  
شرح مسند امام ابو حنیفه زید حدیث ابن مسعود که دران ذکر رفع صرف و شروع نماز است گفته که بهیچ نوشته است که ابن مسعود فراموش کرد  
از قرآن چیزی را که اختلاف نموده اند دران مسلمانان و بی الموعودان فراموشش کرد چیزی که اتفاق کرده اند بران تمام علما از شیخ تطبیق نزد رکوع  
و عدم تبض بیدین بر کعب و فراموشش کرد قیام دو کس خلف امام و فراموشش کرد آنچه اختلاف کردند دران علما که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم صحیح بودیم  
در وقت و می و فراموشش کرد چیزی که مختلف نشدند دران اهل علم از وضع مرفق و ساعد بر ارض در سجود و چون سیمانی می درین چیز با آمده جائز است که در  
رفع الیدین هم بوده باشد انتهی و هر طور گوید حدیث ابن مسعود اگر ثابت شود تا هم معارضه حدیث ابن عمر نمی تواند کرد زیرا که این حدیث در سنن است آن  
در صحیحین و در اصول حدیث مقرر شده که احادیث این هر دو کتاب در احتیاج مقدم اند بر غیر خود خصوصاً آنچه متفق علیه باشد و حدیث ابن عمر هم چنین است این  
کلام مخفف و ثبوت این دلائل و اما کلام و ثبوت نسخ ازین دلائل چنانکه حضرت شیخ رح بدان اشارت بلکه صراحت فرموده پس جوابش آنست که این همه دلائل  
جز قول ابن ابی بکر که در اول اسلام بود و ثم نسخ و جز قول ابن مسعود که ترک فترکنا منتفی بر کسی است که قائل است بوجوب رفع چه ترک کیا برهم منافی است بوجوب  
که قائل است بسنت نموده بودن وی تا کسی که آنرا سنت غیر نموده میگوید چه رسد چه سنت نموده را هم آنحضرت صلی الله علیه و سلم گاهی ترک کرده و در  
اصول مقرر شد که اتیان بغلی بغیر ترک می مره و دلیل وجوب آن فعل است پس لابد است از قائل شدن بترک سنت نموده نیز تا وجوب لازم نیاید  
فلا تعارض بین احادیث الرفع و احادیث التبرک و اما استدلال بقول ابن مسعود که صلیت بکم صلوۃ رسول الله صلی الله علیه و سلم و دران رفع نکرد پس  
غیر قوی است زیرا که تشبیه فعل مشتعل بصفات بغل دیگر بسیار است باعتبار اشتراک اکثر صفات و عدم اشتراک بعض صفات قابل التفات نیست سیما  
الاعدام علی الیه و الجودان سلیم لیکن ظاهر اشتراک جمیع است ما و امیکه دلیلی بر خلاف تلقی قائم نشده است پس قول ابن مسعود ظاهر باشد در  
رفع آنحضرت و احادیث دیگر منصوص اند بر رفع و منتفی اند بران پس قول می رضی الله عنه معارض آنها نتواند شد بر تقدیر فرض تعارض میان  
آن هر دو و نه هیچ وجه برای تعارض نیست چه قول می دلالت نمی کند بر آنکه نماز آنحضرت نبود مگر بهمین طریق و نیز این قول در سنن مروی است احادیث  
رفع و صحیح است و در تبصیح مقدم است از سنن چنانکه در اصول مقرر شده پس ثابت نشود تعارض میان هر دو و چون تعارض ثابت نشد ترجیح  
مرفوع را باشد و نسخ بدو اول مساوی با مقدم یا علم تاریخ یکی صورت نموده و بهو بهنا مسعود و همچنین حدیث برابن عازب الرضی عنهما

صحت قول می شوم لا یعود و اعراض غایم از تاویل مشهور که معنی لا یعود عدم رفع در ابتدای رکعت ثانیه است چنانکه در رکعت اولی بود و نظر کنیم بسوی استمرار مضارع مستفاد از قول می لا یعود بصیغه مضارع دلالت نمی کند مگر بر اینکه برابرین عازب رفع آنحضرت ندید و ازین لازم نمی آید عدم رفع و می صلی الله علیه و سلم مطلقا و حال آنکه معابر رفع یکبار هم ثابت میشود و بعضی باطین لایحار افعین از صحابه و غیرهم حکایت کرده اند که برابرین عازب نیز از او بیان رفع است و باقی همه آثار صحابه و فهم ایشان حجت نیست و مع ذلک از هیچ یکی از ایشان نسخ منقول نشده مگر از ابن زبیر صریحا و از ابن مسعود التزاما بلکه این روایات دلالت نمی کنند بر اینکه صحابه همیشه عدم رفع میکردند بلکه مستفاد از آن صرف عدم رفع است نه دوام آن و نه عدم دوام آن و چون این روایات را با روایات متعارفه پیش که دال است بر رفع شان ختم نموده آید ثابت میشود که آنها مره کرده اند و مره ترک نموده و هوین المدعی و اما قول ابن مسعود که ترک فرستادن پس مستفاد از او همین است که آنحضرت ترک کرد و ما از وی نسخ فمیدیم پس نسخ نعم ابن مسعود است و آن حجت نیست خصوصا وقتی که فهم صحابی دیگر مخالف او باشد و اما فهم جماع بزرگ ازین قول می پس ظاهر آن در دلالت بر اجماع است اما آثار حارضة او مخصوص اند پس محارض نشود بآن زیرا که در اصول مقرر شده که ظاهر محارض نص نمی شود و اما قول ابن زبیر غم نسخ پس نص است در نسخ علی ما تقر فی الاصول لیکن برای می صلی الله علیه و سلم نیز مدحین یافته نمی شود و دلالت خارج را که مساوی منسوخ باشد در شهرت و دلالت کسب احادیث صحیح مشهوره که بروایت ثقات از ثقات آمده اند چه بقول ابن مسعود که قاصر است در دلالت و بقول ابن زبیر که هیچ یکی از ثقات آنرا نمی شناسد منسوخ تواند شد حاصل آنکه منقول نیست در باب ترک مگر افعال آنحضرت یا افعال صحابه و ظاهر عموم نیست پس ثابت نشود از آن مگر ترک کردن آنها رفع را حیاتا و چون نعم نمایند بدان احادیث و آثار داله بر رفع مفیدین معا باشد زیرا که ترک سنت غیر منکوه نسخ و می نیست بلکه لابد است از ترک ای حیثا تا آنکه غیر منکوه بودن می ثابت شود و نیز بعضی صحابه بودند که حضرت و می صلی الله علیه و سلم سنن یا ترک می نمودند چنانکه دلالت میکنند بر آن فرمودن آنحضرت ایشان را وقت قضای نماز فجر من کان یصلی منکم الا رکعتین قبل الفجر فلیصل پس معلوم شد که همه صحابه این دو رکعت را نمی گذارند و حال آنکه این رکعتین او که سنن اند تا بغیر سنن منکوه که چه رسد و نزد بعضی صحابه سنیت و می ثابت نبود لهذا ادوای می کردند و از نعم فعل بطلان سنیت لازم نمی آید چنانکه ابوسیدمان خطابی گفته که پوشیده ماند رفع بر این مسعود چنانکه پوشیده ماند بروی گرفتن زانو در رکوع چه و سه تطبیق برین سید و بنا بر اول و خلاف کرد در آن یکی صحابه را این است کلام در ثبوت نسخ ازین دلالی و بعضی حنفیه استدلال کرده اند بر منع رفع بعد از مال را که رافعی ابویکم الخ و این حدیث نزد مسلم و ابوداود و نسائی است از روایت جابر بن سمره و لیکن در آن نمی از رفع نزد سلام است نه درین سه مرتبه موضع چنانکه از رجوع اهل حدیث ثابت میشود پس در وی حجت نباشد بخاری گفته من احتج بحديث جابر بن سمره على منع الرفع فليس لحظ من العلم هذا مشهور الاغلاط فيما انما كان في حال التمهيد انتهى و در سبیل گفته بود حدیث صحیح فی آنکه آن فی ایما هم بایدیم عند سلام و الخروج من الصلوة و سببه صحیح فی ذلک انتهی و چون امام حمادی که یکی از ائمه یمن است باین خبر احتجاج بر منع رفع کرد و قبلی درینا گفته ان کان هذا غفلة من الامام الى هذا الحد فقد ابعد وان کان مع سمرقسته صحیفة الامم فهو اوسع و ارفع من ذلک و الا کثاری فی هذا الجناح مجرد و الی قوله و لهذا لم يقع فيه خلاف الا للهادی فقط فی سنن النوادر التي تقع لافراد العلماء مثل مالک و الشافعی و غیره ما فاما احمد منهم الا انه نادره ینبغی ان تغفر فی جنب فضله و یجتنب انتهی و اما استدلال بقوله اسکنوا فی الصلوة پس عائشة است بایمانی که نزد حضرت در نماز میکردند چنانکه بکبر است از حرکات و سکون ابن حبان گفت القوم انما هم و اباسکون فی الصلوة عند الاشارة فی التسليم دون الرفع الثابت عند الرجوع انتهى پس تعلیل عدم رفع باینکه وی از جنس سکون است پس رفع مناسب حال نماز نباشد غیر مرضی است زیرا که این تعلیل در برابر خصوص هر حرکت صحیح غایبه است و رای حجت است و نیز رفع باینکه نزد وی از جنس سکون نیست در نماز و چند موضع باقی است پس از جنس نماز نباشد نه مخالف آن مستفاد علیها این حدیث ابن عمر نزد بخاری و مسلم است علی بن ابدی که شیخ بخاری است گفت این حدیث نزد من حجت است بر خلق سب که شنید آنرا از پدر بروی است اینکه عمل کنند

زیر آنکه نیست در سندش چیزی و زیاده کرده بخاری در جای دیگر بعد کلام ابن المذنبی که کان علی اعلم اهل زمانه و قال من ثم ان بدعة فقد طعن فی اصحابه سلمه  
واحدین درین باب بسیار است تا آنکه در سفر السعادة گفته که از کثرت روایات این معنی بمتواتر مانده است و چهار صد اثر و خبر درین باب صحیح شده و عشره  
روایت مکرره اند که لایزال برین کیفیت بود تا ازین جهان رحلت کرد غیر ازین چیزی ثابت نشده انتی در اینجا بعضی قاصرین گفته اند که این افراط است از  
سفر السعادة زیرا که بخاری در کتاب رفع الیدین ربع این اخبار و آثار هم نیاموده و این مسکین ندانست که وی درین باب حواله بر کتاب بخاری نمی کن  
و نه بخاری در آن کتاب ادعای استیجاب اخبار و آثار و آورده درین باب کرده بلکه ظاهر آنست که مراد وی چهار صد طرق باشد نه متون چنانکه سابق عبا  
وی بران دلالت دارد حیث قال از کثرت روایات این معنی بمتواتر مانده است و بالجمله بعضی ازین اخبار و آثار در رساله تنویر العینین و جز آن مذکور است و بعد  
آن گفته قد روت فی هذا الباب روایات لایسع لذكرها المقام و آسامی بعضی روایات این است که روایت کرده اند از عشره بشرو بخت حاکم گفته نیست  
بیچ سنتی که روایت کرده باشند از عشره بشرو جز رفع یدین و روایت کرد آنرا ابو حمید ساعدی و بروی ده کس از اصحاب همه ما نعم گفتند و منهم حسن  
بن علی و سهل و زید و عقبه و ابوسعود و سلمان و ابو موسی و عایشه و قیریه و عمار و ام الدرداء و عمر و علی و وائل بن حجر و مالک بن الحویرث و انس و یحیی  
و محمد بن سلمه و ابوقتاوه و ابو موسی و جابر و عمیر الیثنی و ابن عباس و ابن زبیر و از تابعین حسن بصری و عطاء و طاؤس و عطاء و نافع و سالم  
بن عبد الله و حید بن حمر و ابن سیرین و قتاده و قاسم بن محمد و کحول و غیرهم و از فقها ابن مبارک و شافعی و احمد و اسحق و اوزاعی و مالک و جز ایشان  
مقبول در شمار گفته امر الرفع اوضح من ان تورده الاحادیث المفروات و قد کثرت کثرة التوالی و صحت صحته لا تمنع و لئلا لم یقع فی الخلل انتی و فی حدیث  
ابی حنبله ساعدی عند ابی داود و الدارمی بر رفع یدیه حتی یجاذی بهما منکبیه چون می ایستاد برای نماز بر سر پشت هر دو  
خود را تا آنکه برابر یکدیگر و انید آنرا برود و دوش خود را بر یکدیگر بستر بکمر می گفت و این صریح است در تأخیر تحریر از رفع یدین چنانکه مذکور خفیه است  
و این حدیث از او هیچ بخاری بیشتر گذشت لیکن در وی ذکر رفع جز نزد تکبیر احرام نیست بخلاف روایت ابو داود که در وی اثبات رفع است در هر سه  
موضع کما افاده حدیث ابن عمر و لفظ وی نزد ابو داود این است که کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قام الی الصلوة اعتدل قائما و رفع یدیه حتی یجاذی  
بهما منکبیه فاذا اراد ان یرکع رفع یدیه حتی یجاذی بهما منکبیه ثم قال الله اکبر و رکع ثم اعتدل ولم یصوب ساعده ولم یقع و وضع یدیه علی ركبته قال سمع  
من حمده و رفع یدیه و اعتدل حتی یرجع کل عظم الی موضعه معتدلا الحدیث پس از اینجا رفع آنحضرت در هر سه موضع مستفاد شد مصنف را لازم بود که بعد قبول  
خود تکبیر لفظ الحدیث یسلف تا معلوم بشود که شدلال تمام حدیث است زیرا که ازین جمله توهم میشود که در حدیث مذکور رفع نیست مگر نزد تکبیر احرام حال آنکه  
از وی در هر چهار موضع ثابت است محمد بن انصر و زنی گفته اجمع علماء الاسصار علی ذلک ای الرفع الا اهل الکوفة انتی و گفت ابن جوزی نه نه نه انتی  
للمقیم و المسافر نقلا عن الی فی ان قال سمعت الشافعی یقول لا یحل لاحد سماع حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم فی رفع الیدین فی افتتاح الصلوة و عند  
الركوع و الرفع منه ان یرکع الا قد یصله صلی الله علیه و سلم و هذا صریح فی وجوب انتی و بخاری از حسن حمید بن بلال آورده که ان الصحابة کانوا یفعلون ذلک  
غنت بخاری و لم یستن الحسن احد و گفت شافعی روایت کرده اند رفع را جماعی از صحابه و شاید که مروی نشده است هیچ حدیثی در عدد زیاده از ایشان  
گفت ابن اندر اختلاف نکرد اهل علم و آنکه آنحضرت رفع یدین میکرد و گفت بخاری در جزو رفع الیدین که روایت کرده اند از افزوده تن از صحابه و سر و کرد  
بقی در سنن و خلافاً نام راویان رفع نزد یک یثنی تن و گفت شنیدم حاکم را سیکفت اتفاق کرده اند بر روایت این سنت معتبره مشهوره و لیسر باخته  
من بعد هم من کابر صحابه گفت بیتی و هو کما قال ابن عساکر در تاریخ خود از طریق ابی سلمه المرع آورده که گفت در یافتن همه مردم را که رفع یدین میکردند  
و یک بر بعضی مرفوع روایت کرد امام احمد بسند خود از نافع از ابن عمر که وی چون می دید صلی را که رفع یدین نمیکند سنگر میزد و او را رواه البخاری



بدر کتاب رفع الیدین بلفظ راه بالخصی و بالجملة اقوال علماء درین باب بیش از شمارست و تصنف در تخصیص مرین باب بسطه لائق و کلامی فائق آورده  
 رفع را معجم گردانیده و حق با اوست زیرا که ترجیح و تعارض احادیث یا بقوت سندست یا بشهرت وی یا بکثرت عمل صحابه و این همه چیزها درین مسئله لازم  
 نیز ثابت گردیده که رفع آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق قربت و عبادت بودند عادت و این ظاهرست زیرا که افعال نماز همه عبادتست لا سیما  
 این فعل در غیر نماز بطریق عادت نبود و اگر عادت می بود صحابه و فقها اهتمام نمی کردند بر ولایت و اتباع وی و از روایت حکم که ان الله امره به و قول  
 صلی الله علیه و سلم ان رفع الایدی من الاستکانة مفهومی میشود که عبادتست و از رفع کردن آنها و بروی آنحضرت و خلفای راشدین و عدم است آنها  
 نشان را ثابت است که این فعل مختص آنحضرت نبود آری این قدر هست که آنحضرت ملتمس وی نبود باری میگرد و بار دیگر ترک سیف فرمود و این امارت  
 هم موجب و سنت مکرده است و هر که معنی منع رفع است و می و حقیقت مثبت نسخ است و متسک بظاهر منکر اوست زیرا که ظاهر اینست که آنچه  
 آنحضرت ثابت شده ما را اتباع آن لازمست تا وقتیکه دلیلی بر نسخ آن ثابت نشود پس منکر نسخ را حرج و دلائل مانع کافیست و چون حرج تمام  
 ما تقدم مدعا ثابت گردید و عدم اجماع بر ترک آن غنی از بیان است بلکه لائق آنست که دعوی اجماع بر فعل آن کرده آید سبالله و بعضی از علماء بوجوب  
 رفع مرین مواضع رفته اند که مذکور صاحب الفتوحات و غیره و نزد اکثر اهل علم سنتست و بعضی از آنها معارض آمده اند لیکن قوت حارضا آنها ضعیف  
 مع ذلک سنائی مدعیان نیستند این واجب در مختصر گفته نمی ششم رفع یدین را و گفته اند که سنت است انتهی و مقوی سنیت اوست روایت محلی است  
 و بنا قول مالک فی آخر عمره انتهی و یل علیه حدیث الموطا و اداست بر سنت غیر مذکور و معوج است فاعل آن باجماع سلف و خلف مشاب است با آنکه مدیم  
 نیاز چاشت و اشراق و چهار رکعت قبل عصر و قدرت طوال از فصل فضل است از تارک آن با آنکه اینها سنن غیر مذکور است و این مطلب ظاهر تر از آن  
 شد حال با ثبات آن توان کرد و همچنین تارک سنت غیر مذکور ملامت نیست باجماع چنانکه تارک سنن مذکور ملامت نیست اما توهم این معنی که چون عدم  
 سنت باشد تارک می باید که مشاب بود پس عدم فعل نیست آری اگر عدم ستم باشد در زمان آنحضرت و خلفای وی البته قطع وی بدعت باشد  
 نیست و مفهوم بدعت ازاله سنت تا آنکه لازم آید بودن عدم سنت بلکه مفهومش فعلیست که کرده نشد در زمان ایشان آری اگر مراد بدعت  
 طریقه مسلک و در عهد آنحضرت و دارند پس معنی بودن عدم رفع سنت یا سنت بودن رفع آن باشد که الکتاب بعد نمیز سیکرد و شک نیست که فاعل  
 مثل اینست مشاب نیست زیرا که نصی و دو رکعت بعد جمع ثواب برگزاردن این دو رکعت می باید نه بر ترک آن آری کفایت میکند برای می در اتباع  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم این دو رکعت و هر که چهار سیکرد و ثوابش اکمل است از ثواب اقل و الله اعلم و المسلمون . مالک بن الحویرث  
 رضی الله عنه نحوه حدیث ابن عمر لکن قال حتی یجاذی بهما فروع اذنیه و سلم راست از حدیث مالک مانند حدیث ابن عمر  
 لیکن باین لفظ گفته چون تکبیر می گفت بر میداشت هر دو دست خود را تا آنکه محاذی سیکرد و اندر هر دو دست بالای هر دو گوش را این ملک گفته فرج شو  
 اعلائی اوست و گفته اند که فرج گوش شجیه اوست و طبعی گفته مراد بفرع عوالی اوست و بالجملة مراد بفرع اطراف گوش است و این مخالف روایت ابن عمر  
 و ابی حمید است درین لفظ و بعضی ترجیح داده اند روایت ابن عمر را بنا بر آنکه متفق علیه است و دیگران میان هر دو جمع کرده اند باینکه ظاهر هر دو  
 محاذی سبکیست و اطراف نامل را محاذی اذنین دارد و نماید کرده اند این را بر روایت ابو داود و اعل باین لفظ حتی کانت جبال منکبیه محاذی  
 باهما میله اذنیه در سبیل گفته و هذا جمع حسن انتهی و تصنف در اینجا نیز اختصار فخل و اینجا زمل کار برده زیرا که از وی نیز فهم میشود که مراد بفرج در اینجا  
 صرف رفع نزد تکبیر تحریر است پس حال آنکه در حدیث ابی قلابة از مالک بن الحویرث که نزد بخاری و سلم و ترمذی و ابن ماجه و نسائی است آمده  
 وی دید مالک را که چون نماز کرد از تکبیر گفت و هر دو دست برداشت و چون خواست که رکوع کند برداشت هر دو دست و چون برداشت

اندر این برداشت حد و دست و گفت که آنحضرت ~~صلی الله علیه و آله~~ در هر چهار موضع مذکور باین رفته اند  
بسیاری از اهل علم چنانکه از مابین ظاهر است و اعتراضاتی که بر رافعیین متوجه کرده اند و گویند است یکی عام بر هر رافع دیگر خاص یعنی بر رافعی رافع اما اولی  
لغته اند که اقوامی روایات که بران رافعیین استدلال میکنند حدیث ابن عمر است که سلف حال آنکه مجاهد گفته که وی نماز گذارد باین عمرویی دست نداشت  
نماز اول و در اصول مقرر شده که چون رافعی بر روایت خود عمل کند حدیث از حجت نیست و جوابش آنست که این اعتراض وقتی بر او وارد شود که باین عمر را روی  
و جواب رافع گوئیم حال آنکه این نمی گوئیم زیرا که مجاهد حکایت فعلی ابن عمر کرده و فعل را عموم نیست چه وی گفته که ابن عمر گاهی دست نمی برداشت بلکه گاهی  
نمازی مخصوص کرده بآنکه در حدیث سالم و نافع است که وی نماز گذارد و بعد از آنست هر دو دست و این حدیث مشهور است و حاصل میشود از جمع این آثار رفع  
و ترک هر دو مرفوعه و هو المطلوب پس این دلیل حجت ماست بر ایشان به حجت ایشان بر ما و نیز گویند که رفع در قرن صحابه شرت نداشت و بسیار  
از صحابه آنرا میگردیدند جزین نیست که بعضی از ایشان احبابا میگردند چنانکه از قول یحیی بن عباس که ندیدم هیچ یکی را که نماز گذارد چنانکه ابن زبیر گذارد  
و لالت میکنند بران پس اگر این سنت منسوخ نمی بود ترک اکثر صحابه آنرا مستبعد می نمود و جوابش آنست که لازم نمی آید از ندیدن یحیی بن عباس هیچ یکی را رفع  
کننده منع رفع زیرا که وی صحبت کبار صحابه ندیده و روایت وی از ایشان ثابت نشده غایب مافی الباب آنکه غایت این فعل در قرن تابعین  
ثابت شود و در فضای سنت دین قرن هیچ استبعاد نیست چنانکه تکبیر نزد هر شخص صرف بهم دین قرن مخفی مانده چنانکه از روایت بخاری  
از عمره ثابت شده که وی گفت ابن عباس وقتی که دیدم مردی را که نماز میگذارد و دست از سینه تکبیر میگوید که وی احمق است و عمره را علم است از یحیی  
و این قول بیستاس است از کلام یحیی و آن محاضر روایات صحیح و داله بر اتفاق بسیاری از صحابه و جمعی از تابعین بر رفع دست و نیز گفته اند  
که ابن مسعود بآن همه وسعت علم و علو قدر و دوام صحبت با آنحضرت و کثرت اجتماع و سکون و سنیت او را و همچنین از علی رضی الله عنه حکایت است پس  
اگر غیر منسوخ می بود این هر دو صحابی جلیل القدر چه قسم آنرا ترک میکردند و جوابش آنست که آنچه از علی رضی الله عنه حکایت کرده اند بصحت برسیده  
بلکه خلاف آن صحیح شده و در نزدی آنرا حسن صحیح گفته و از ابن مسعود هم روایت انکشافش مثبت بر سیده بلکه ترک آن صحیح گشته و آن منافعی مطلوب است  
و بر تقدیر تسلیم می توان گفت که بروی مخفی مانده چنانکه بر آن صحابه بسیار پوشیده مانده مثل آنکه علی رضی الله عنه حرمت بیع اموال  
اولاد مخفی ماند و بر عمر بن خطاب تعلیم تنبیه از جنابت و مثل این بسیار است بآنکه اتفاق اکثر کبار بر رفع مثل ابی بکر و عمر و جابر و غیره بهم و همچنین تابعین  
و فقها بیشتر مذکور شده و نیز گفته اند که ابو حنیفه و صحابی و ثوری و ابن ابی لیلی و ابراهم بن محمد با وضعت علم خود و تخصص از روایات خصوصاً ثوری که از ابیه  
حدیث است بآن قائل نشده پس حکم بشهرتش چه قسم توان کرد گوئیم بسیار علمای وسیع العلم و کثیر التبصره اند که بر ایشان بعضی سائل مخفی مانده حال آنکه  
آن بسیار پیش از ایشان مشهور بود مثالش آنکه امام مالک علم از ثوری است چنانکه اقوال علماء و فقهاء به او است معذله روی نمادند دست بر دست  
و دیگر در نماز پوشیده ماند و حکایت کرده اند که وی حکم کرد بارسال بآنکه وضع الید علی الاذنی در قرن اول مشهور بود و علمای بسیار در قرون آخرین  
اتفاق کردند و نیز گفته اند که این فعل درین بلاد تشبیه بر واقع است زیرا که شیوع وی در مذهب غفیه متروک است و فاعل آن جز شیعه نیست و آنحضرت  
فرموده به پیروان از مواضع تم که تمیم این تصور شماست که رفع را ترک کردید تا آنکه شعار شیعه شد شمار باید که بر فعل آن اتفاق ندیدید تا شخص شیعه  
و ترک سنتی را می تحریر از تشبیه بفرق صائغ غیر مشروع است و در شامی آورده که آنحضرت فرمود میگردانید شریکان فرق میگردانید  
و حضرت موافقت اهل کتاب در غیر ما و به دوست میداد پس فرق کرد موی سر را و دیگری گفت که فرق باین جهت کرد که او را معلوم شد که  
تفریق از دشمنان این امر نیست پس هیچ آنحضرت تشبیه اهل کتاب با وجود کفار بود آنرا دوست داشت و در اینجا گمان بود آنرا دشمنان

سابقین کرد حال آنکه امور نشو و نشود تقلید ایشان در جمیع افعال تأسیسیه که نسبت آن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم شده چه رسد بآنکه ما درین رفع و  
تشبیه فرق ضاله نمی کنیم بلکه موافقت با ایشان تعلقی است بعد از آنحضرت و موافقت ایشان ترک کرده با مشرکین موافق شد با آنکه اینها در انظار اهل کتاب تا به علوم  
شدن باین معنی که فرق از سنن ابراهیم است و بعضی قاضین گفته اند که رفع منسوخ است بقوله تعالی و قَوْمُوا لِلَّهِ قَائِمَاتٍ اِی بِالْتَّكْمِیْنِ وَ السَّكُوتِ وَ حَرِّکِ  
خلاف سکون است پس هیچ حرکتی نباید کرد مگر آنچه شئو نشو است مشتبه باشد و این ایراد اگرچه لائق جواب نیست و لیکن قضاء الحق المقام بآن تعرض رفت  
پس میگوئیم که رفع هم شتر است و قنوت عبارت است از ترک حرکات عادت و عبادت ورنه باید که در نماز هیچ دعا و جز دعوات مشهور و کجند حال آنکه  
بالاجماع اهل سنت و ائمانی یعنی ایراد بر افعین از حنفیه پس گفته اند که رافع از دو حال بیرون نیست یا مجتهد است یا مقلد پس بر تقدیر اول حنفی نباشد  
بلکه خارج از مذهب دیگر بود و جز از بعد مذاهب چه وی رفع میکند و حنفیه منع میکنند و قنوت نمی خوانند و غیر حنفیه منع نمی نمایند از آن پس این مجموع یعنی رفع  
و ترک قنوت مذاهب پنج گانه از ابراهیم است پس خارج اجماع مرکب باشد و نیز مجتهد درین زمان حکم کثرت احمد دارد پس مدعی اجتهاد و کاذب است  
و بر تقدیر ثانی لازم می آید رجوع بمقلد از قول مقلد و این نیز خلاف اجماع است چنانکه در مسلم الثبوت است لایرجع المقلد عما عمل به اتفاقا گوئیم مسلم  
نیست که چون در یک مسئله مجتهد بود و حنفی نباشد زیرا که بسیاری از مجتهدین همچو صاحبین ذر و فروط و طوای و جصاص و غیر هم از حنفیه بودند با آنکه اجتهاد  
ایشان از نظر منظم است و نیز تسلیم نمی کنیم که ترجیح مجتهدی در بعضی مسائل قول مجتهدی را و در بعضی دیگر قول مجتهدی دیگر را خیر و اجماع است بلکه  
خرق اجماع آنست که در یک مسئله مذاهبی اختیار کنند که مخالف اقوال جمیع من سلف باشد زیرا که تعدد دو مسئله مانع اجماع مرکب است کما هو مذکور  
فی کتب القوم بلکه تفصیل در مسئله واحد مشتمل بر شرط و ارکان که اختلاف کرده باشند در آن بسوی دو قول با ثبات شرطیت بعضی باینکه نیست و  
موافقه بقول المذنب و نفی بعضی موافقه بقول الثانی از آن قبیل نیست که اتفاق کرده باشند بر بودن وی مخالف اجماع چنانکه در مسلم و شرح مواقف  
مذکور است آری ایتان ابغلی مشتمل بر منافاتش بالاجماع و اگرچه مختلف باشد بهر یکی از آن خرق اجماع است و اما بودن مجتهد کیاب تر از گوگرد و سرخ  
پس مراد آن مجتهد مطلق است و اما مجتهد در مسئله واحد پس چنین نیست زیرا که مراد بآن کسی است که مطلع بوده است بر جمیع دلائل متعلقه باین مسئله  
با علم بطریق و دلالت لفظ بر معنی لغوی و شرعی و مراد بعلم علم بقانون آن نیست مثل ابو حنیفه و شافعی بلکه بقدری که بران مرجحان ظن مبتنی شود  
و این خود غریب نیست بلکه مثل این در اکثر ازمان یافته میشود و این قدر برای عمل و ترک تقلید درین مسئله کافی است و مسلم نیست که عمل بمقلد در بعضی مسائل  
بقول مجتهدی و در بعضی دیگر بقول مجتهدی دیگر رجوع از قول امام خود است زیرا که معنی رجوع از قول امام خود و فعل آنست که خلاف وی باشد و درین فعل  
یعنی ابطال وی کند بعد از فعل و اگر بر مثل این معنی رجوع را اصطلاح نمایند پس اجماع بر منع آن معتنع باشد چنانکه در تنویر العینین و جز آن تفصیل مذکور  
و سخن در تحقیق این مسئله و رد ایرادات مانعین رفع بسیاریست و در مبسوطات مذکور و آنچه در خوارین مقام است آنست که کلام درین مسئله در دو نوع بود  
یکی بطریق استدلال چنانکه مشتبه نمونه از خروارای گذشت دوم بطریق نقل از کتب مذاهب خصوصا مذاهب حنفیه و آنکه یکی از بسیار از آن اینست  
که در حجة الله البالغة گفته حق نزد ما آنست که همه سنت است و نظیرش در ترست بیک رکعت و سه رکعت و کسی که رفع میکند و دست ترست بسو  
من از غیر رافع زیرا که احادیث رفع اکثر و اثبات انداخته و در ارکان اربعه گفته رفع احسن است و عدم رفع حسن و در مالابره گفته رفع بدین نزد  
ابو حنیفه مست نیست لیکن اکثر فقها و محدثین اثبات میکنند انتی و در تکمیل مولفه مولانا رفیع الدین دهلوی رح است که سنت رفع باقی است و نیست  
مجتهدین ازنا گفته و اصل سنت وی فی الجملة و نه در جزای بقای او اگرچه بعضی متعصبه از آن منع کنند زیرا که رفع از آن چیز باینست که مخالف افعال  
صلوة باشد چاقی است در تحریر و قنوت و عیدین پس نیکویی نیست بر فاعل وی و بقای سنت انتی و در بعضی سنده و بیان رکوع که نزدیکی

یعنی بر کوع رفتن رفع یدین کند و فکر می ازا کار ما توفه مانند سبحان ربی العظیم بگوید انتهی و در تنویر العینین است که حق این است که رفع یدین نزد ائمه  
و کوع و قیام از آن قیام بسوی رکعت سوم نیست غیر مکرده است از سنن جمعی مثلاً است فاعل او بعد از فعل الکریمه کند و موقوف آن و اگر یکبار کند مثل آن ثواب  
و نمام نیست تا رکب او و اگر چه مدت عمر خود ترک نماید و اما طاعن عالم محدث یعنی کسی که ثابت شد نزد وی احادیث متعلقه باین مسئله پس گمان نمیکنم او را که  
کسانی که گفت خلی تعالی در شان ایشان و من یشتاق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و مراد است بری فعل غیر فرض است و غیر مختص  
صلی الله علیه و سلم که کرده باشد آنرا رسول خدا و خلفای راشدین یا مأمور بوده باشند بدان یا تقریر نموده باشند بر آن بطریق قربت و تسبیح نشده و باجماع  
گفته و مراد غیر مکرده چیزی است که یکبار آنرا کردند و بار دیگر ترک نمودند و بیرون رفت بقول فاعل عدم رفع یدین که عدم فعل نیست و غیر فرض فاعل بدین  
و غیر مختص همه فاعل مختص آنحضرت و جمیع وصال و بقید عدم نسخ سنن مشهوره و جمیع قیام برای جثانه و بقید عدم ترک بالا جماع سنن متروکه باجماع و جمیع رفع یدین  
الی قول پس ثابت شد رفع یدین در مواضع اربع مذکوره بر روایات صحیحه ثابته و آثار رضیه باجماع و مذاهب معتبره و ائمه آنحضرت و از کبرای صحابه و عظامی علماء و  
جمهدین یحیی که مشوب نیست بآن نسخ و نه تعارض تا انکلا و عاگرد بعض ایشان توأثر را و از شهرت خود لا اقل نیست انتهی و دلائل مذکوره غالباً مانعین  
ما خود است اما بالاتر تبیین باضمیمهها مناسب مقام و این همه حنفی بلکه محققین حنفی اند و کتب فتاوی ایشان کتب و فتاوی حنفیه است پس تحقیق این  
حجت باشد بر تحقیق مختار آن ایشان عین مذهب حنفی باشد و الله اعلم بالصواب **و عن** و اصل بفتح و او و الف بعد همزه کنیت وی ابو نعیمه است  
بضم با و فتح نون بن جهم بن ربیعہ الحضری بضم حای ممل و سکون جیم و بر پدرش از پادشاهان حضرموت و یمن بود و وی نزد آنحضرت معززی زیست  
و خود او بر آنحضرت و مسلمان شد و چون در آمد بر آنحضرت بستر برای وی روی شریف و نشان او را بران چادر فرمود اللهم بارک علی داول و دوله و عامل  
او را بر اقبال حضرموت جامعه اهل سنن از وی روایت دارد و جز بخاری و زنده ماند تا زمانه معاویه و بیعت کرد با وی و روی عنه ایماه و عقیده عبد الجبار و غیره  
قال صلیت مع النبی صلی الله علیه و سلم فوضع یدیه الیهن علی یدیه الیهن علی صدره گفت نماز گذاردم همراه رسول خدا  
پس نهاد دست راست خود بر دست چپ خود بر سینه مبارک نبویش و آیین حدیث دلیل است بر مشروعیست وضع مذکور و برینکه محل وی صدر است و نو  
در مناج گفته جعل یده تحت صدره و در نجم و حاج گفته عبارت اصحاب تحت صدره است یعنی و درین حدیث علی صدره آمده گویا میان هر دو تفاوت نسیم  
انگاشته انتهی و نهادن دست بر دست متفق علیها اینست اما نزد مالک ارباب است باجواز وضع و بر سینه نهادن یعنی بالاتر از ناف مذموب  
امام شافعی است و بر روایتی از امام احمد بن حنبل است خواه زیر ناف نهاد یا بر سینه و نزد امام ابو حنیفه و بر روایتی از امام احمد زیر ناف شد شیخ در ترجمه گفته  
احادیث در هر دو آمده و گفته اند که امر درین باب واسع است هر چه کند درست است و آنچه متفق علیست نهادن دست راست بر دست چپ است  
و زیر ناف یا بر سینه مخصوص ثابت نشده و یقین نه و چون چنین بود امام ابو حنیفه آنچه محمود و محتاد است اختیار کرده و آن تحت سینه است انتهی  
تویم بعد اقرار باینکه احادیث در هر دو آمده و گفتن این حرف که زیر ناف یا بر سینه مخصوص ثابت نشده یعنی چه بگویم آنکه مراد مشهور است حدیث باشد  
حال آنکه رزین در کتاب خود از علی مرتضی روایت کرده که سنت وضع یدین است زیر سر و در نماز و از ابی حمیفه آورده که گفت علی کرم الله وجهه سنت  
وضع کف است بر کف در نماز و نه آن هر دو را زیر ناف اخراج رزین و این حدیث صحیح است و نه زیر ناف و لیکن نووی گفته حدیث علی ضعیف است  
یرا که در سندش عبدالرحمن بن سحی واسطی است و او ضعیف است بالاتفاق و رواه الدارقطنی و البیهقی ایضاً من طریق و حدیث و اصل صحیح است و نه  
بر سینه در سفر السعاده گفته دست راست بر دست چپ نهادی بر سینه در صحیح ابن خرمه همچنین ثابت شد فانتهی و نزد نووی است از قبیله بن  
نیکش که گفت و بیهم و سواهی نهادن دست بر سینه خود و شوکانی گفته ضم یدین یعنی کف بر کف نهادن ثابت شده است بروایت یحیی که گسترده است

بنی اکابرین سید البرگفته که درین باب از آنحضرت نقل می نماید انتهی در سبیل گفته و در قول جمیع الصحابة والتابعین و همین را مالک و یحیی و غیره از مالک غیر ازین حکایت نموده اند و مروی است از وی ارسال بنی اسرائیل و بنی اسرائیل اکثر اصحابه انتهی و در تنویر العینین است که وضع میر بر آخری اولی است از ارسال زیرا که ارسال از آنحضرت و از صحابه ثابت نشده بلکه وضع جثوت رسیده بر وایات صحیح ثابته از آنحضرت و از اصحاب بی مالک و یحیی و بخاری در صحیح خود از سهل بن سعد روایت کرده اند که گفت بودند مردم که حکمی کردند باینکه بنده مرد و دست راست خود بر دست چپ در نماز گفت ابو جهم نمیدانم مگر آنکه نسبت میکرد این را بسوی آنحضرت و روایت کرد و ترمذی از قبیصه بن جالب عن ابیه که گفت بود رسول خدا که امامت میکرد و ما را پس میگفت شمال خود و یمن خود ترمذی گوید و درین باب است از وائل بن حجر و غطفان بن الحارث و ابن عباس بن مسعود و سهل بن سعد گفت ابو عیسی حدیث جالب حدیث حسن است و عمل برین است نزد اهل علم از اصحاب آنحضرت و تابعین و من بعد هم می بیند که بنده مرد و یمن خود بر شمال و نماز و بعضی بگویند که هر دو را بالای ناف نمیدانند بعضی نیز ناف و این همه واسع است نزد ایشان انتهی و همچنین روایت کرد مسلم از وائل بن حجر و ابن مسعود و نسائی عن اهل بن مسعود و بخاری و حاکم از علی و ابن ابی شیبه از غطفان بن الحارث و قبیصه بن جالب عن ابیه و وائل بن حجر و ابی بکر صدیق و ابی الدرداء که وی گفت از اخلاق پیغمبران است نهادن یمن بر شمال و نماز و گفت فرمود آنحضرت گویا من می بینم اخبار بنی اسرائیل را نموده دستهای راست خود بر دستهای چپ و نماز و همچنین اخراج کرد از ابی مجلز و ابی عثمان نندی و مجاهد و ابی الخوار و اما روایت ارسال از بعض تابعین مثل حسن بن ابراهیم و ابن سبیب و ابن سیرین و سعید بن جبیر که اخراج این ابی شیبه پس از حدیث وضع بایشان رسیده است محمول است بر آنکه وضع راست بر دست چپ نمیشدند بلکه عاداتی از عادات انکاشتند و مائل شدند بسوی ارسال بنا بر اصلیت بی باجواز وضع و اگر حدیث وضع بایشان رسیده بود به نظر است که امر وضع نزدیک ایشان ثابت نشده اگر میشد میکردند بناچار عمل بر ارسال بنا بر علی الاصل نمودند زیرا که وضع امری جدید است محتاج بدلیل و چون دلیل پیدا نشد مضطرب شدند بسوی ارسال آنکه ارسال نزد ایشان ثابت شده و باین مشیر است قول ابن سیرین چون پرسیده شد از مروی که است که بنده یمن خود شمال خود را گفت این را از برای ترمذی کرده که اخراج این ابی شیبه و آنچه از بنیدین ابراهیم آمده که گفت شنیدم عمر بن وینار را می گفت این چه چون نماز میکرد هر دو دست خود می گذاشت اخراج ابو بکر بن ابی شیبه پس این روایت شاذ مخالف روایت ثقات است از وی چنانکه ابو داود از زید بن اسعد الحدیث آورده که گفت شنیدم ابن الزبیر را می گفت صفت قدیم و وضع بد علی الید از سنت است و اگر تسلیم کرده شود که این روایت صحیح است پس فعل او باشد و فعل الاعرج که در روایت وضع از وی مرفوع است زیرا که آنرا منسوب به سنت کرده و قول صحابی است نه حکم رفع است که احقی فی کتاب اصول الحدیث و معجم الشایع و مروی وضع را از سنن هر بی ندانست و فهم صحابی حجت نیست لایسا و حتی که مخالفت ابی جهم بن ابی بکر صدیق و علی بن ابی طالب و ابن عباس و ابن مسعود و سهل بن سعد و نحوین باشد با آنکه روایت مذکوره مخالفت احادیث مرفوعه مشهوره و اعمال سفیهانه صحابه است در باب وضع پس لایق عدم تعویل است بر آن و اسقاطش از پایه اعتبار و عدم الثقات بسوی بی و اما مالک بن انس پس روایات از وی مضطرب است اهل تدنیه از اصحاب بی مطلقا از وی روایت وضع نمی کنند بر این است که در فرض باشد یا نقل چنانکه حدیث مؤطا از سهل بن سعد و اثر وی از عبد الکرم بن الخارق بصری شاهد است و اهل مصر از اصحاب بی ارسال روایت کرده اند در فرض وضع و نقل و عبد الرحمن بن القاسم از وی مطلقا ارسال روایت نموده و آئین اباحت وضع نقل کرده و تاخرین مالکیه اگر چه بر روایت اهل مصر و ابن قاسم عمل نموده اند و لیکن این روایت شاذه مخالف روایت جمیع اصحاب اوست پس خارق اجماع و اتفاق نتواند شد و صادم الطباق نخواهد بود بنا بر شد و وی این صاحب تاویلش کرده و مختصر خود با اعتماد بر ارض چون برادر خود از جده و نحوین کنند بسوی قیام و وضع تحت سره و فوق او و بساوی است زیرا که از اصحاب آنحضرت هر دو مروی است



شیخ ابن امام گفته ثابت نشد چیزی صحیح که واجب کند عمل را در بودن وضع زیر سینه یا زیر ناف و محمود از حنفیه زیر سره و از شافعی تحت صدر است  
 و از احمد و قول است کاملند همین تحقیق مساوات است میان هر دو و انتی کلام التنویر و از نجاست که شوکانی در مختصر هم بین گفته و قیید تحت سره علی  
 الصدر نموده و لیکن در معمولات منظر از نجاستان حنفی قدس سره نوشته که در صلوة دست برابر سینه می بستند و می فرمودند که این روایت اربع است از  
 روایت زیر ناف انتی اخبرجه ابن خزيمة و اخرجه ابو داود و النسائی بلفظ ثم وضع يده اليمنى على ظهر كفة اليسرى والرسخ من الساعد  
 ورسخ بضم را و سکون سین جمله مفصل را گویند که در میان ساعد و کتف بوده است **و عن** ابی الولید عبادة بضم عین جمله تخفیف موجوده  
 و بعد الف ال جمله بن الصناعت بن قیس الخزرجی الانصاری السالمی است حاضر شد هر سه حنفیه و بدر و جمله مشاهد را عمر بن خطاب او را قاضی شام  
 و معلک کسان آنجا مقرر کردند و وی اول در محصل اقامت نمود پسترسوی فلسطین آمد و در راه انتقال کرد و گفته اند که در بیت المقدس مرسه اربع و ثلثین  
 و هو این ثلثین و سبعین سینه و می یکی از انماست که کعب بن اشرف یهودی را شتند روی عنه انس بن مالک و عبد الرحمن بن ثابت و قتل یوم الیمامة  
 رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صلوة لمن لم يقرء بآية القرآن نیست نماز کسی را که نخواند آیه القرآن  
 و این نیز نام سوره فاتحه است بحسب اشتهال می بر مقاصد قرآن که شایر خدا عز اسمه و تعبد بامرونی و بیان و عدد و عید است یا چون مبدأ و مفتح  
 قرآن است گویا اصل و منشأ اوست و در روایتی از مسلم و ابو داود و ابن حبان فصاعدا آمده یعنی اگر چیزی زیاده کند بر فاتحه هم درست است لیکن  
 ابن حبان گفته که متغیر است باین زیادت معمر از هر ی و اعلال کرده است آنرا بخاری در جز الفقرة و در روایتی باین لفظ است لم يقرأ بفاتحة الكتاب  
 عوض لم يقرأ بآية القرآن شیخ در ترجمه گفته تسک کرد باین حدیث شافعی و احمد در روایتی بر فرضیت قرأت فاتحه در نماز زیرا که نفی کرد نماز از کسی  
 که فاتحه نخواند و زود ما را کمال است بدلیل قوله تعالى قَارِئُوا مَا تَكْتَبُ مِنَ الْقُرْآن و نیز فرمود آنحضرت اعرابی را اقرأ ما تيسر معك من القرآن  
 پس فرض که نمازی وی روانه خواندن چیزی از قرآن است هر چه باشد فاتحه یا جز آن و خواندن فاتحه واجب باشد که نمازی وی ناقص بود و آنچه  
 گفت محرم بطور عینی عنه خواندن فاتحه در هر رکعت فرض است بدلیل این حدیث و دیگر احادیث صحیح که دارند درین باب و آن احادیث بیان تأسیس  
 من القرآن اند و در حدیث مسی است نزد احمد و بیقی و ابن حبان این لفظ که لیکن این را در هر رکعت بعد قول وی که بخوان آیه القرآن را و امر است  
 در وجوب و صاحب منور المنها لاین روایت را نسبت بخاری کرده از حدیث قتاده و این و هم است و آنچه در بخاری است از حدیث وی این است  
 که آنحضرت می خواند در هر رکعت بفاتحه الکتاب و مراد بقول وی افضل ذلک فی الصلوة کما نیز هر رکعت نماز است نه مجموع نماز زیرا که این را رسول خدا  
 صلی الله علیه وسلم بعد بیان چیزی که کرده میشود در هر رکعت ارشاد فرموده و این قویتر مواته است بر نماز در هر رکعت و نیز آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
 همراه قرأت فاتحه از صفات رکوع و سجود و اعتدال و خواندن ذکر کرده ما سور به است در هر رکعت و مخالف نمی گوید که رکوع و سجود و اعتدال و الیمینان در رکعت  
 از نماز کافی است تا قرآن و فاتحه هم در بعض رکعات کافی باشد پس فاتحه را در بعض رکعات و باقی چیز را در هر رکعات واجب گفتن تفریق در اجزای دلیل است  
 بلا دلیل آنرا بخاست معلوم و متعین شد که مراد از قول وی لیکن این را در همه نماز خود رکعات نماز است و نیز آنحضرت فاتحه را در هر رکعت بخواند کما رواه مسلم فرمود  
 صلوا کما رایتونی اصابی پس واجب شد که در هر رکعت بخواند و حدیث دلیل شد بر نفی صلوة شرعی چون معطلی در آن فاتحه نخواند زیرا که نماز مرکب است از افعال  
 و افعال مرکب منتفی میشود با متغای جمیع اجزا و بعض اجزا و حاجت نیست بسوی تقدیر نفی کمال زیرا که ضرورت تقدیر نزد تقدیر صدق نفی ذاتی باشد  
 و این نیز شریکانه معلوم می شود که نفی متوجه است بسوی کفایت آن مانده نفی ذات است در آن زیرا که آنچه کفایت نمی کند نماز شرعی نیست در صنفی نیز پیش  
 جایزین عید الله من علی رکعت لم یقرأ فیها بآية القرآن فلم یصل الاداء الامام گفته ابو حنیفه قریب فاتحه را در هر رکعت از نفل و در هر رکعت از فرض واجب گفته



که در صورت خوب نمی خواند و در وقت فرمود که شاید شما بخوانید قلنا نعم فنهیم الامر من بعد بقرآن و رسول خدا قال  
فرمود لا تفعلوا انکسید این کار را و بخوانید خلف امام الا بقا فحة الكتاب مگر سوره فاتحه که آنرا خوانده باشید در پس امام و چون این خطا  
بموتین است واجب آمد قرار بر فاتحه و در هر رکعت پس امام چنانکه مذکور شد شافعی است و در سنن شریع شرح منوط الغنة نزد شافعی قرار است خلف امام واجب است  
خواه امام بجز خواند یا بجز پس اگر ممکن شود خواندن وی در سکنات امام فيها و الا بخواند همراه امام و الا که گفته بخواند وقت اسرار امام نه بجز خیار با و ابو حنیفه  
گفته اصلا بخواند و اگر خواند مکرره باشد انتهی و در قوی از ابو حنیفه و نماز سر بر می گزیند جابر است و در کفایه از امام محمد و ابو حنیفه عدم کراهت قرار است  
فاتحه خلف امام نقل کرده و در جامع الرموز از ابو حنیفه و محمد اباباس آورده و در تنویر العینین گفته و الا فی قرار است فاتحه در جانبین قوی اندکی بعد تا مل  
نظاره میشود که قرار است اولی است از ترک تعویل درین باب بر قول محمد است چنانکه در برابر از وی نقل کرده انتهی و باین گفته اند صاحب جمیع المسائل الغنی  
و والبر او شیخ عبد الرحیم دهلوی و میرزا مظفر جاناغان در معراج رحمت الله تعالی و میرزا حسن علی محدث لکهنوی روح را مدین باب رساله مستقل است که در آن  
اثبات قرار است فاتحه از ترتیب خفیه کرده و این حدیث را شواهد بسیار است از انجمله این حدیث است که گفت آنحضرت شاید شما بخوانید و حال آنکه امام  
قرار است می کند گفتند ناسیکنیم فرمود کنید مگر آنکه بخواند یکی از شما فاتحه الكتاب را تصنف و تلخیص گفت اسنادش حسن است و نزد ابو داود و مستدرک  
ابی سعید که گفت ای کبریا ما را رسول خدا صلی الله علیه و سلم اینکه خوانیم فاتحه الكتاب و ما تیسرا و اسنادش صحیح است در سبیل السلام گفته این حدیث  
و الا که کرد بایجاب قرار است فاتحه خلف امام تنصیف چنانکه دلالت کرد بر ای وی لفظی که نزد عین است بنا بر عموم خود و این ظاهر است در عموم نماز و غیر  
باشد یا ستره و در هر رکعت و باین گفته اند شافعی و گفته اند خفیه بخواند آنرا امام نه در ستره و نه در جهره و حدیث عباده حجت است بر همه و این دلیل است  
بحدیث من ضل خلف امام فقره الامام له قرأه با وجود ضعیف بودنش مصنف و تلخیص گفته مشهور است از حدیث جابر و او را طرق است از جماعه  
از صحابه کلها معلول انتهی و در سنن اللخار گفته رواه الدارقطنی من طرق کلها ضحاک و الصبیح از مرسل پس تمام نیست بآن استدلال زیرا که عام است  
چه لفظ قرار است امام هم جنس مضاف است شامل بر آنچه امام بخواند و همچنین قوله تعالی قَدْ أَفْرَحَ الْقُرْآنُ أَنْ كَانَتْ مَقْعَدَهُ وَ أَنْصَبُوا وَ حَدَّثَ  
اِذَا قُرِئَ فَانصتوا زیرا که این عام اند از فاتحه و جز آن و حدیث عباده خاص است بفاتحه پس عام مخصوص شود بآن انتهی کلام اسمعیل و در ذیل الا و گفته  
دارقطنی گوید این حدیث یعنی قرأه الامام له قرأه را جز ابی حنیفه و حسن بن عماره دیگری نسخند کرده و این هر دو ضعیف اند و مصنف مصرع الباری گفته  
ان ضعیف عند جمیع الحفاظ و قد استوعب طرقه و علله الدارقطنی انتهی فانه لا صلوة لمن لم یقرأ بها زیرا که نیست نماز هر کس را که بخواند  
فاتحه الكتاب و ظاهر حدیث در فرضیت قرار است اوست خلف امام و هو العوالب خللا للحنفیه و خلاف کرده اند در آنکه محل قرار است او که امام است بعضی گفته اند  
میان سکنات امام بین الآیات بخواند و گفته اند بعد سکوت امام از قرار است فاتحه بالتمام و دلیل برین هر دو قول از حدیث یافته نشد بلکه حدیث عباده  
دال است بر آنکه نزد خواندن امام فاتحه را بخواند و مؤید اوست بایضاح حدیث عباده نزد ابو داود که وی نماز گذارد و خلف ابی نعیم و جبر کرد ابو نعیم  
بقرارت و خواندن گرفت عباده ام الكتاب را و چون برگشتند از نماز بعضی سامعین عباده را گفتند که تو ام القرآن میخواندی و ابو نعیم هر سبک و  
گفت آری گذارد ما را رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعض نماز که در آن جبر کرده می شود بقرارت پس ملتزم شد بروی قرار است و چون فارغ شد از نماز  
رو کرد بر ما و فرمود آیا میخوانید شما و نمیکه هر یک یکم بقرارت بعضی از ما گفتند آری بخوانیم فرمود بخوانید من میگویی چیست مرا که نازعت کرده می شوم  
قرآن را پس قرار است کنید هیچ چیز را وقتی که جبر کنم مگر با تم القرآن پس عباده که راوی این حدیث است در پس امام بجز قرار است فاتحه کرد زیرا که کلام آنحضرت  
ضمیمه که قرار است آن خلف امام باید کرد و اگر چه امام منازعت باشد و ابو هریره و چون روایت حدیث فی خلع کرد ابو السائب از وی پس سید که من ایضا

در پس امام می بایست یعنی پس بگوید یا نعم ابوهریره ذراع او را خله کرد و گفت افرایهانی نفسک یا فارسی الحدیث و لم یکن یکنه ~~در هر رکعت~~ و صبح در هر رکعت بسزاید خواند پسته گفت در نمازی که امام بکشد تو نزد سکتی وی بخوان و اگر سکتی نکند قبل از وی و بعد از وی و همراه وی بخوان و ترک کن آنرا در هیچ حال رواه ابو داود و در حجة الحافل گفته ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سکتی طویله میکرد که ماموم در آن فاش می خواند نمی سکتی قل من الایمة من یستعلمنا فی من لهن المجره انتهى و نووی و راوکار گفته مستحب است تطویل این سکتی تا ماموم فاش بخواند انتهى حافظ ابن حجر در کتاب الصلوة که از منقحات او فرموده منقول نیست از آنحضرت با سند صحیح و در ضعیف که سکتی میکرد بعد قرات فاش تا بخواند فاش را سکتی که خلت اوست و اگر این سکتی طویله که در آن ماموم قرات فاش را در یاد میکردی بر اصحاب وی مخفی نمادی و معرفت و نقل ایشان آن سکتی را هم تر می بود و سکتی افتتاح انتهى و مصنف رح در تخریج الاذکار برای قول نووی دلیل مرفوع ذکر کرده پس قول صاحب هجته الحافل قولی عجیب است و باطله احتیاج کرده اند حنفیه بر عدم فرضیت فاش بحديث مسمی زیرا که در آن امرت بقرات مائیس من القرآن و شافعی را ازین احتیاج جواب است اقوامی اجوبه این حدیث را بخیزی صلوة است دیگر آنکه در حدیث مسمی نیز غلطاً قرا بأم القرآن وارد شده رواه احمد و ابو داود و ابن حبان دیگر حل حدیث مسمی است بر عاجز از تعلیم آن و حال آنکه وی از اهل اداست و در نیل الاوطار گفته قول مسمی مائیس مجمل همین است یا مطلق مقید یا مبهم مفسر زیرا که مستفید از این حفظ مسلمین همین فاش بود و گفته اند که مراد مائیس را از علی الفاش است جمعا بین الاوله زیرا که حدیث فاش زیادتی است که تخمیناً در واقع شده و این جمع حسن است و حسن الشیخی رضي الله عنه ان الشیخی صلی الله علیه و سلم و ابابکر و عمر کأنوا یستفتحون بیدر سکتی آنحضرت و ابوبکر و عمر شروع میکردند نماز را بالحمد لله رب العالمین و ازین حدیث معلوم می شود که بسم الله الرحمن الرحیم نمی خوانند لیکن قرات آن جمع علیه است هیچ یکی را در آن خلاف نیست و با حدیث دیگر از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت شده خواه جزو فاش دانند چنانکه شافعی گویند یا ندانند چنانکه مذهب حنفیه است و لیکن در اول صلوة فقط نزد امام ابو حنیفه که او را افتتاح الصلوة میدارد مثل توفوذ و در قرائت از وی و بذهب صاحبیه در اول هر رکعت زیرا که التسمیه بفتح قرآن است و هر رکعت مستقل است و از جهت احتیاط و اختلاف علما در جزئیت تسمیه فاش را نه در بیان فاش و نه در نماز و امام محمد در صلوة سریه پس شافعی تاویل میکند این حدیث را که مراد بالحمد مدرب العالمین سورۃ است و اما میگویم که مراد نفی جبرست بسمله نه نفی قرات آن در تصفی گفته ظاهر ازین حدیث آنست که نمی خواند بسمله را بجز در تحفیه و همین است مذهب امام مالک جمعی تاویل کرده اند بآنکه بخواند بوجهی که مسجع می شود پس لالت کند بر نفی جبر نه بر نفی قرات مطلقاً و فقیر هیچ دلیل بر فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیافته است که لالت کند بخواندن بسم الله تحفیه و در پیش شافعی خواندن بسمله فرض است زیرا که جزو فاش است و جبر بسمله در صلوة جبر است و در پیش ابو حنیفه مسنون است خواندن آن بطریق اخفا در جبریه و سهریه و الله اعلم انتهى و حافظ ابن القیم در مدعی فرموده که آنحضرت گاهی جبر میکرد بسم الله الرحمن الرحیم و اخفا بیشتر بود از جبر و شک نیست که اگر همیشه جبر میکرد در هر روز پنج بار در سفر و حضر پوشیده نمی ماند بر خلفای و بر جمیع اصحاب اهل بلد و او در اعصار فاضله که این از اهل مجالست و در ثبوت وی احتیاج با الفاظ محمله و احادیث و ایهیه باشد فصیح تلک الاقوال غیر صحیح و صریحاً غیر صحیح انتهى متفق علیه و درین باب احادیث دیگر است و استوفی صاحب المنتقی اکثر الفاظ و علما اختلاف کرده اند و جبر بسمله در نماز از ابی هریره آمده که وی نماز گفت و جبر کرد بسمله در قرات و گفت بعد فراغ اذان انی لاشبهکم صلوة برب رسول الله رواه النسائی و ابن خزيمة و ابن حبان فی صحیحهم و اما الحاکم فی المستدرک و محمّد الدارقطنی و الخطیب البیهقی و غیرهم و ابن عباس آمده که شروع میکرد نماز را بسم الله الرحمن الرحیم رواه ابو داود و الترمذی گفت ترمذی پس سناوه بآنکه و باینست که در حاکم و مستدرک و ابن عباس این حفظ که بود آنحضرت جبر میکرد بسم الله الرحمن الرحیم

قال صحیح ودر بخاری است از انس که وی پرسیده شد از قرات آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت بود قرات او مدیتر خواند بسم الله الرحمن الرحیم و حال  
را در میگردید بسم الله را و در از میگردید الرحمن را و در از میگردید الرحیم را و از آنکه مسلم آمده که گفت بود رسول خدا قطع میکرد قرات را بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله  
رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین اخرجه احمد فی مسنده و ابوداؤد فی مسند و ابن خزيمة فی صحیح و الحاكم فی مستدرک و ارقطبی گفته است او شنید  
صحیح است این احادیث تحت کسی است که قائل است بجهر بسم الله و اما کسی که میگوید بجهر بسم الله پس حجت و هیجری عایشه است که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
شروع میکرد نماز را بکبیر و قرات را بالجهر شدت العالمین اخرجه مسلم و قد تقدم فی کتاب دیگر همین حدیث است و اهل سنن آنرا از حدیث عبد الله  
بن معقل آورده اند و باین رفته اند خلفای باربعه و دیگر را بجهر بشوکانی و در فتح القدر گفته اند حدیث ترک اگر چه صحیح تر اند لیکن اثبات اربع حجت با آنکه  
خارج است بخرج صحیح پس اخذ بدان اولی باشد لایسا با اسکان تاویل ترک و این مقتضی اثبات ذاتی است یعنی بودن وی قرآن و بهم وصفی یعنی جهرا  
تر و جهر بقرات آن سوره که مفتوح اند بدان در نماز انتهی بقده گفته که تنقیح کلام و بحث را بر اطراف این مسئله است لا اوردوا و دفعا و رواية و درایه موضع  
دیگر است گوئیم استیفای این بحث بوجه مذکور در نیل الاوطار کرده چون در نقلش اطالت بسیار بود و فرود گذاشته آمد زاده مسلم لایذکر  
بسم الله الرحمن الرحیم فی اول قراءه و لای فی اخرها زیاده که مسلم ذکر نمی کردند آنحضرت و ابوبکر و عمر بسم الله را در اول قرات و نه در آخر  
آن و هم در علم سنت از حدیث ابوهیره که چون بر میخواست آنحضرت صلی الله علیه و سلم از رکعت دوم آغاز می کرد قرات را بالجهر شدت العالمین  
سکوت میکرد یعنی برای دعای استفتاح شیخ در ترجمه گفته ظاهر حدیث در آن است که ابتدا بسم الله نمی کرد و شافعی که قائل اند بجهر بسم الله مرافقه را تاویل  
میکند که مراد بالجهر تمام سوره است با بسم الله یا مراد آنست که بجهر بسم الله نمی کرد و انتهی و در سبل زیر زیادت مسلم گفته که این زیادت مباهله است در نفی و رد  
در آخر وی بسم الله نیست و بجهل که مراد بآخر سوره دیگر باشد که بعد فاتحه میخوانند و حدیث دلیل است بر آنکه این هر سه بزرگ بسم الله بجهر بسم الله خود می شنوایند  
چرا با احتمال قرات وی سر و عدم قرات هلا و لیکن قول وی و فی رواية عن انس لا احمد و التسانی و ابن خزيمة بضم خود است  
بر قرات وی سر لا یجهر من بسم الله الرحمن الرحیم جهری کردند بسم الله و فی آخری و در روایت دیگر است از انس لا ابن خزيمة  
كانوا یسرون بودند که نهان می گفتند بسم الله را و جهر میکردند بدان و این صریح است در قرات بسم الله و لهذا گفت مصنف رح و علی هذا  
و برین یعنی قرات آنحضرت و ابوبکر و عمر بسم الله را بجهر میخواند و نفی فی رواية مسلم و روایت مسلم چنانکه گفت لایذکر و  
یعنی ذکر نمی کردند بجهر آنکه ترک میکردند و نمی خواندند خلافاً لمن اعلمها بخلاف کسی که تعلیل کرده است و ظاهر نموده است علت زیادت مسلم علت  
این است که او زاعی این زیادت را از قتاده مکتبته روایت کرده و این علت را رد کرده اند باینکه او زاعی منفرد نیست بآن بلکه غیر وی نیز از این روایت  
صحیح اخراج کرده و باین حدیث استلال کرده اند برینکه بسم الله را بجهر باید گفت و نه بسر و نه دفاتحه و نه در غیر وی بنا بر آنکه مراد بقول وی و لای فی آخرها  
اول سوره دوم است و هر که اثبات کرده گفته مراد بعدم جهر هر سه حضرات عدم جهر بحالت جهر بفتح است و بسم الله را بسر میخوانند که قراته مصنف  
در سبل السلام گفته علماء درین مسئله اطالت کلام کرده اند و بعضی اعلام در آن تصنیف نموده و بنای آن بر شرط حدیث انس نهاده و گفته که در وقت  
حجت نیست و اصل این است که بسم الله از قرآن است و در از شد جدال در میان علماء از طوائف بنا بر اختلاف مذاهب اقرب این است که آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم گاهی جهر میکرد و گاهی اخفا و قد طعنوا البعث فی حواشی شرح لعمدة بالازیادة علیه جماعتی از محققین برین است که بسم الله مثل سایر آیات  
قرآن است و در جهر به بدان جهر کند و در سریه سر نماید و اما استلال بجهر خواندن آنحضرت بسم الله را دفاتحه و جز آن در نماز خود و بر نبودن وی آیت با آنکه قرات  
بالات میکند برینکه وی آیت نیست پس غیر نهمض است زیرا که ترک قرات در نماز اگر تا بر ته شود دلیل بر نفی قرات وی نباشد زیرا که جهر بقرات آیه در



دلیل بر قرآنیت نیست بلکه دلیل عام است ازان و دلیل عام بانتقای دلیل خاص منقحی نمی شود انتهی در حجة الله البالغة کلمة بسمله آیه تلوید زیر الیه مشروع شده است برای ما تقدیم تبرک یدان در قرات و نیز احتیاط بهرین است انتهی و بعضی احادیث آمده که آنحضرت جبریکر و بسمله و همچنین ابوبکر و عمر و این احادیث ضعیف است و تخلص بران کلمه کرده شیخ در ترجمه فرموده تحقیق ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از خلفای راشدین و صحابه و دیگر که جهر نمی کردند بسمله اگر چه نماز جهری بود شیخ ابن العمام از بعضی حفاظ نقل کرده که هیچ حدیثی ثابت نشده که صریح باشد در جهر بسمله مگر آنکه در سنن او سی سخت و هیچ یکی از ابواب مسانید رایج مشهوره اخراج نکرد حدیثی دران باب وجودیکه کتب ایشان مشتمل است بر احادیث ضعیف نیز از چندین صحابه و تابعین و غیر هم از ائمه لاتعد ولا تخصی ذکر کرده اند که جهر نمی کردند و احیاناً اگر از بعضی جهر روایت کرده اند برای تعلیم بود یا بجهت کمال قرب بعضی از سبندیان آنرا شنید و ترندی و باب عقد کرده یکی برای جهر تنمیه و دیگر در ترک جهر و ترجیح کرده احادیث ترک جهر را و گفته که درین جانب اند اکثر از اهل علم از اصحاب چون ابوبکر و عثمان و عمر و علی و غیر هم من التابعین من بعد هم و کلام درین مقام در شرح زیاده برین کرده شد چنانکه ظاهر شده که مذہب امام عظمی ص و ارجح است انتهی گویم احادیث جهر بسمله بالا گذشت و بعضی ازان صحیح است و شواکافی ترجیح جهر بر سر رفت و با و له صحیح با ثباتش رسانیده فندبر و سخن ابی عبدالله نعیم بن عبد الله تصغیر مولای عمر بن الخطاب المجوسی بنم سیم و سکون جیم و کسره سیم ثانی و را در آخر و یقال یفتح الجیم و تشدید الیم الثانیة ذکره الجلی فی شرح العمدة پس و پدر هر دو موصوف اند بجهت و این را گفته اند که بجای آنکه مذکور است و در فتح گفته اند و بی با شتر مجمری ما نداین وجه ملقب شد باین نام و جزم به ابراهیم الحربی و در سبل گفته که موسوم شد بمجر سبب آنکه ما را بود و بتجذیر سجد مینه در هر جمعه وقت نیم روز قال صلیت و راء ابی هريرة رضی الله عنه فقرا لبسنا الله الرحمن الرحيم ثم قرأ بآمر القرآن حتى اذا بلغ ولا الضالین قال امین گفت نعیم نماز گذار دم در پس ابوهریره پس خواند بسمله پستر خواند سوره فاتحه تا آنکه رسید بافظ ولا الضالین گفت آمین و آمین گفتن بعد فاتحه سنت است بالاتفاق خواه منفرد باشد یا امام یا ماسوم اگر چه امام آمین نگوید و در تأمین مقتد در صلوة سر بر تقدیر سماع خلاف است نزد بعضی نگوید از جهت عدم اعتبار این جهر و سماع قال ابن العمام و ظاهر حدیث آنست که آمین گفتن ابوهریره بجهت بود چنانکه مذہب شافعی است و آمین تخفیف سیم است بدالف و قصر آن نیز آمده معنی آن اللهم اسمع و اجب یا لذلک فلیکن کذا فی المصنف و یقول كلما سجدا و اذا قام من الجلوس و می گفت ابوهریره هرگاه که سجده کرد و چون راست بایستاد و از جلوس الله اکبر یعنی تکبیرات انتقال میگفت بعد تشهد و همچنین چون می استاد از سجده اولی و ثانیه و در بجای دلیل است بر تکبیرات نقل در مصنفی گفته اتفاق کرده اند ایبر برین تکبیر او آن است و دو تکبیر است و چهار رکعت و همه آنهاست است مگر تکبیر اولی که آن فرض است منعقد نمی شود نماز بدو رکعتی انتهی ثم یقول اذا سلم و الذي نفسي بيده اني لا شهكم صلوة برسول الله بستر میگفت که سوگند کسی که جان من در دست اوست یعنی قسم بخدا که من مانند شما ام از روی نماز گذاردن برسول خدا صلی الله علیه و سلم رواه النسائی و ابن خزيمة و ذکره البخاری بطریق اخرجه السراج و ابن حبان و غیر هم و بوب علی النسائی الجهمیسم الله الرحمن الرحيم و این صح حدیثی است که وارد شده است درین باب و مؤید است مصل را که بودن حکم بسمله است حکم سوره فاتحه در قرات جهر از شرازی را که این ظاهر است در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخواند بسمله را بقول ابی هريرة اني لا شهكم صلوة برسول الله صلی الله علیه و سلم اگر چه محتمل است که مراد مشابهت باشد در اکثر اقوال و انحال آنحضرت مگر این احتمال خای ظاهر است و بعد است از صحابی که ابتداء کند در نماز چیزی که نکرده است آنرا برسول خدا صلی الله علیه و سلم پستر گوید و الذي نفسي بيده اني لا شهكم الخ و در وی دلیل است بر شریعت تأمین بر این امام داقلنی در سنن از حدیث و ائیل بن جبر آورده که گفت پس شنیدم رسول خدا را چون می

غیر المغضوب علیهم ولا الضالین میگفت آمین ورازمیکرد بان آواز خود را و گفت که این حدیث صحیح است اخر جابر بن جابر و الدارمی و ابن ماجه  
و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قرأتم الفاتحة فاقروا بالسم الله  
الرحمن الرحيم فانها احدى اياتها چون بخوانید شمسوره فاتحه پس بخوانید بسمه را زیر که بسمه یکی از آیات فاتحه است چنانکه مذکور شد شافعی  
و در حدیث ابن عباس است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم شروع میکرد و نماز خود را یعنی قرات را بسم الله الرحمن الرحيم رواه الترمذی و لیکن  
ترمذی گفت که این حدیثی است که اسنادش قوی نیست و ظاهر آنست که هر دو چیز تسمیه خواهد بود و الا در افتتاح بتسمیه خلافی نیست و در حجة الله البالغة  
گفته که روایات در بودن و نبودن بسمه آیتی از فاتحه مختلف آمده و صحیح شده از آنحضرت افتتاح بالمحمد و عدم جهر تسمیه در و نیست که جهر و بعضی احوال  
برای تعلیم سنت صلوة بایشان باشد و ظاهر آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاص می فرمود و خواص صحابه را همچو از کار و آنچه ان می گردانید  
که نامه بران مآخوذ شوند و بر ترک آن ملامت گردانندی در سبیل گفته این حدیث دلالت نمی کند بر جهر و نه بر سر بلکه بر سر سبیل قرات و واقطنی در سخن  
احادیث جهر بسمه در نماز بوسعت تمام بطریق رفع از علی و عمار و ابن عباس و ابن عمر و ابی هریره و ام سلمه و جابر و انس بن مالک سوق کرده بعده  
گفته روی الجهر بسم الله الرحمن الرحيم عن النبی صلی الله علیه وسلم عن اصحابه و از واجه غیر من ستمینا کتبنا احادیثهم بذلک فی کتاب الجهر و الاقتصار  
بعلی من ذکرنا ههنا طلبا للاختصار و تخفیف انتهی بلفظه انتهی و بالجمله حدیث دال است بر خواندن بسمه پیش از قرات اگر چه بسر باشد و بر بودن و نه  
از آیات فاتحه رواه الدارقطنی و صوب و قفه روایت کرده این را و واقطنی و گفت صواب و قف است یعنی این قول ابو هریره است  
از حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم تصنف و تلخیص گفت رجال این اسناد ثقات اند و تصحیح کرده اند غیر واحد از ائمه وقف او را بر رفع و اعلمه  
این القطان بعد التردد و لیکن این وقف در حکم رفع است زیرا که اجتماع را در شمردن آیات داخل نیست و رواه البیهقی بطریق آخری و عنه  
و از ابو هریره روایت است قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فرغ عن قراءة القرآن رفع صوته  
وقال امين بود رسول خدا چون فارغ می گشت از خواندن سوره فاتحه بر می داشت آواز خود را و می گفت آمین یعنی بجز و آیه شریفه  
در جهر تا مین احادیث صحیح و مذکور شافعی و احمد بن حنبل و در مذکور مالک خلافت است و در مذکور ابو حنیفه جهر کند مطلقا و احادیث در جهر  
جهر بیشتر بصحت آمده و بعضی علما در عدم جهر نیز تصحیح احادیث نموده اند و از عمر بن الخطاب روایت کرده اند که گفت چهار چیز است که امام در و  
اختلاف کند تعوذ و بسمه و آمین و ثنا و از ابن مسعود نیز مثل این مروی است و تواند که جهر و اخفا هر دو بوده باشند تا رة قنارۃ قاله الشیخ فی التجره  
گویم حدیث باب دلیل است بر شریعت تا مین برای امام بعد قرات فاتحه بجز و ظاهرش در جهر و نه سر است و بشرعیته می قائل اند شافعیته  
و حنفیه گویند در جهر به هم بسر گوید و مالک را و قول است اول مانند حنفیه و دوم نگفتن آن و حدیث حجت روشن است برای شافعیه و نیست و حد  
معرض برای تا مین ماموم و منفرد و بخاری شریعت دی برای ماموم از حدیث ابو هریره روایت کرده باین لفظ که گفت فرمود رسول خدا صلی الله  
علیه وسلم چون آمین گوید یا ماموم پس آمین گوید زیرا که هر که موافق شد تا مین او تا مین ملائکه را بخشیده شد و او را آنچه مقدم شد از گناه وی و نیز و  
از حدیث ابو هریره مرفوعا آورده که چون گوید یا ماموم ولا الضالین بگوید آمین الحدیث و نیز از حدیثش مرفوعا آورده که چون گفت یکی از شما آمین  
و گفتند ملائکه آمین و آسمان پس موافق شد یکی دیگری را بخشید او را خدا آنچه گذشت از گناه وی پس این احادیث دلیل است بر شریعت  
آمین برای ماموم و اخیر عام است برای منفرد و جمعا و از حمل بر مذکور کرده اند و بعضی ظاهر به وجوب رفته علما بظاهر العمود و احب گردانیده اند بر هر  
و در جهر تا مین در نماز و در قریب هفده حدیث صحیح واقع شده و اکثرش مفید و جوب است بر موم و مذکور است اغناؤه یهود و ان چنانکه

وحدیث عائشة مرفوعاً از احمد و ابن ماجه و طبرانی است که حسد نذر و نذر شما بود آن قدر که حسد کرد و نذر گفتن آمین و ترمذی احادیث رفع صوت  
 آمین و خفض هر دو آورده و هر دو ترجیح داده و از امام بخاری نیز مثل آن نقل کرده و گفته که عمل اکثر اصحاب و تابعین برین است و حق همین  
 زیر است که روایت رفع صوت و بعد صوت و ترجیح به المسجد مؤید است و روایات خفض عالی از ضعف نیست و در تنویر العینین گفته بعد تمیق  
 در روایات و تحقیق ظاهر میشود که هر تائین اولی است از خفض زیرا که روایات جبر اکثر واضح است از خفض انتهى رواه الدارقطنی  
 و حسنه و الحاکم و صححه گفت حاکم سند صحیح علی شرطهما و گفت بیہقی حسن صحیح و لا بی داؤد و الترمذی بخیر  
 مانند حدیث ابوہریرہ و لفظ وی در سنن این است چون خواند امام و لا الضالین گفت آمین و بلند کرد بران آواز خود را و در لفظی این است  
 کہ وی نماز گذار و پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس جبر کرد بآمین در سبیل گفته آمین بعد و تخفیف است در جمیع روایات و از جمیع قرا و حکایت  
 کرده اند و روی لغتها و معنی و ہی اللهم استجب است و قبل غیر ذلک انتہی گویم یکی از ان لغات آمین است بقصر و تخفیف میم کاه ثعلب دیگر بعد و تشدید  
 میم است حکما بالواحدی و قال روی عن الحسن البصری در ترجمہ گفته احتمال دارد کہ مراد جبر بدان باشد و احتمال دارد کہ مراد تلف باشد کہ فصیح  
 و ظاہر معنی اولی است بقرینہ روایات دیگر کہ در بعضی جا آمدہ یرفع بها صوت بر میدشت بآمین آواز خود را و آن صریح است در جبر و در بعضی  
 روایات بر میدشت آواز را تا آنکہ می شنواید صفت اول را پس می لرزید بوی مسجد و در روایتی چنانکہ می شنید کسی کہ قریب کمی بود و در بعضی  
 اول و در بعضی روایات خفض صوت بآمین نیز آمدہ و وجه تطبیق میان این دو روایت بیان کرده اند کہ مراد خفض عدم عفت است یعنی  
 عدم مبالغہ در جبر و بجز اجتماع کسی کہ قریب می بود در صفت اول چنانکہ در روایتی آمدہ است انتہی و شک نیست کہ ارجح همان اول است من  
 حدیث و اشئل بن حجر بتقدیم جبریم و گاہی شنبہ میگردد و بتقدیم جیم بر حاشیج در ترجمہ گفته شیخ ما از شیخ خود نقل سیکردہ می  
 ما برای حفظ این لفظ در دل خود نگاہ میداریم کہ این حجرہ را می باید خواند انتہی و **عَنْ اَبِي اِبْرَاهِيمَ يَالِي مُحَمَّدٍ يَالِي مُحَمَّدٍ**  
 عبد الله بن ابي اوفى نام وی علقمہ بن قیس بن الحارث الاسلمی است حاضر شد حدیثہ و تحبیر و ما بعد ہمارا و ہمیشہ ماند در مدینہ  
 تا آنکہ مقبوض شد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس برگشت بسوی کوفہ و مرد آنجا و وی آخر کسی است کہ مرد در کوفہ از صحابہ سنہ سبع  
 و ثمانین قبل سنہ است و در آخر عمر نامیاشدہ بود از اصحاب شجرہ است کذا فی البدقانی جاء رجل الى النبي صلى الله عليه  
 وسلم فقال اني لا استطيع ان اخذ من القرآن شيئا فعلمني ما يجزي مني منه گفت عبد اللہ آمد مردی بحضرت  
 رسالت پس گفت من نمی توانم کہ بگیرم از قرآن چیزی و یاد دارم پس بیا موز را و تعلیم فرما چیزی کہ پسندگی کند مرا از قرآن یعنی بجای قرآن  
 بنشیند قال قتل فرمود و بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلم **العلم**  
 متبادر بافہام بقرینہ مقام آنست کہ مراد عدم استطاعت آن مرد است برای اخذ چیزی از قرآن مقداری کہ صحیح کرد و بران نماز و این  
 بعید است جدا زیرا کہ مستبعد است کہ عاجز آید عربی متکلم بمثل این کلام از تعلیم مقدار آنچه صحیح باشد بدان نماز اگر ہمین مقدار کہ این کلمات  
 آیتی یا زیادہ بران از قرآن می آموزت کفایت میکرد و می گویند کہ این مردی است کہ ہمین ساعت ایمان آورده و وقت نماز در سیدہ و گنجی  
 چیزی از حفظ قرآن نداشتہ پس بیا سوخت او را صلی اللہ علیہ وسلم این کلمات و با وجود استبعاد و بر طرف نمی گردد پس ظاہر آنست کہ مراد حفظ چیزی  
 از قرآن است کہ او را و در خود سازد و بدان اوقات خود را سمور و آرد و لا بد چیزی بسیار از قرآن یاد باید کرد کہ در خواندن بود و بعضی مرسوم  
 کہ حفظ انقدر را ایشان آسان نمیکرد و پس آموخت او را آنحضرت این کلمات کہ ہر یک گنجیہ است از گنجہای الہی تا آنکہ دست کند بران و در خود

سازد آنرا شب و روز کذا قالوا و لیکن در سبب تنظیم گفته که این حدیث دلیل است بر آنکه این اذکار قائم مقام قرات فاتحه و غیره است برای کسی که قرات نمی توانست کرد و ظاهر وی آنست که واجب نیست بروی تعلیم قرآن تا بخواند و نماز زیر که معنی الاستطیع لا احفظ الا ان یحفظ غایتا پس امر نکرد او را بحفظ وی بلکه امر کرد باین الفاظ با آنکه ممکن بود او را حفظ فاتحه چنانکه حفظ کرد این الفاظ را و گذشت در حدیث مسی سلمه گویم ظاهر آنست که لغزش این الفاظ یکبار کفایت میکند قیاسا علی الفاتحه کذا فی البدر و در مصنفی است اگر فاتحه نمی داند ذکر گوید هر قدر که خواهد و همین سبع آیات یا سبع انواع از ذکر مستندی قوی ندارد و انتی الحدیث بنصب ای اتم الحدیث و تمام وی در سنن ابی داود است که گفت آن مردی ای رسول خدا این برای خداست پس چیست برای من فرمود و بگو اللهم ارحمنی و ارحم فی و عافنی و اهدنی و چون برخاست آن مرد فرمود بکذا و اشاره کرد بدست خود پس گفت آنحضرت اما این مرد پس بگردید و دست خود را زیر انتی لیکن در سنن ابی داود و لفظ العظیم نیست رواه احمد و ابوداؤد و النسائی و ابن الجارود و ابن حبان و الحاكم و الدارقطنی و الاذقله و در سند وی ابراهیم سسکلی از رجال بخاری است لیکن عیب کرده اند بخاری بر تخریج حدیث وی وضعفه النسائی و گفت ابن قطان تضعیف کرده اند او را قومی پس نیاوردند جمعی و ذکر کرده است او را تود و خلاصه در فضلی تضعیف و گفت در شرح منزه رواه ابوداؤد و النسائی بسند تضعیف و پیش کلام ایشان است در ابراهیم و گفت ابن عدی نیاوردم او را حدیثی منکر المتن انتی و متفرد نیست وی باین حدیث بلکه روایت کرده اند این را طبرانی و ابن حبان در صحیح خود نیز از طریق طلح بن یساف عن ابی اوفی لیکن در سندش فضل بن موفق است و ابوحاتم و اضعیف گفته کذا فی التلخیص و صححه ابن حبان و الدارقطنی و الحاكم و حسن ابی قتادة رضي الله عنه النصارى عقبی بری است حاضر شد همه مشاهیر از مشاهیر صحابه است قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی بنا بود رسول خدا نماز میگذاشت و با ما فیکر فی الظهور و العصر فی الركعتین الا و لیکن پس بخواند در نماز پیشین نماز دیگر در دو رکعت نخستین بفتح الکتاب و سورتن فاتحه و دو سوره یعنی در هر رکعتی فاتحه و یک سوره هر کدام سوره که باشد از قرآن بخواند و یسمعنا الایة احيانا و می شنواید ما را آیتی از آیات سوره که میخواند گاه گاه و ظاهر آنست که این شنواید بقصد بود تا بداند که بعد از فاتحه سوره بخواند یا فلان سوره بخواند یا برای بیان جواز آنکه اگر در نماز سوره یگان آیتی بجز خوانند مفسد نیست و بعضی گویند که این محمول است بر غلبه استغراق و تدبر که بی اختیار جرح حال می شد و ظاهر مفهوم استماع در قصد و اختیار است و تخصیص بظهور عصر اتفاقی است و بطول الركعة الاولى و مدانی میگرد و قرات رکعت نخستین و در روایتی آمده آنقدر که درازی نمی کرد و رکعت پسین همچنین میگرد و در نماز دیگر یعنی عصر و نماز صبح و تطویل رکعت اولی و در مذاهب ثلثه در همه نماز است و مذاهب امام محمد نیز همین است بنص و ظاهر و عصر و صبح و بقیاس در مغرب و عشا و عبد الرزاق از عمر در آخرین حدیث زیاده کرده که ما گمان میکردیم که مقصود آنحضرت ازین تطویل آن بود که مردم رکعت اولی دریا بند و ابوداؤد و ابن خزیمه نیز همچنین روایت کرده اند و نزد امام ابو حنیفه و ابویوسف این مخصوص نماز فجر است که وقت نوم و غفلت است و الا هر دو رکعت در استحقاق قرات برابرند پس در مقدار نیز برابر باشند چنانکه در حدیث دیگر آنکه میخواند در هر رکعت مقدار آیتی و احوال و حدیث محمول است بر وعاد استفتاح و تعوذ و تسمیه و بکتر است و در سبب گفته ظاهر تطویل سوره است در رکعت اولی و او عا که در ابن حبان که تطویل جزین نیست که بشرط قرات است در آن با استوائی مقرو و مسلم از حدیث حفصه روایت کرده که کان یرتل السورة حتی یکون الطول من الطول منها و ایا قرات پس هر دو برابر بود چنانکه از حدیث ابوسعید که بیاید ظاهر است و بهیچنی گفته تطویل کند در اولی اگر منتظر کسی هست و هر چه خواهد در اولین انتی و در خلاصه گفته قول محمد احب است کذا فی شهر ابن العمام زیر که اوفق است بصراحت نص و آنچه

از تاویل و احتمال عقلی در برابر حجت نیره و درین باب حدیثهای دیگر است که تقویت او میکند و یقیناً فی الآخر یکن بفاتحة الكتاب و می خواند  
آنحضرت در دو رکعت پسین فاتحه فقط و همایه قائل اند که در دو رکعت اخیر بقصر بر فاتحه جائز است و نزد حنفیه اگر تسبیح گوید یا سکوت کند نیز  
جائز است و قرات افضل است و غنی و ثوری و علامه علمای کوفه برین اند و در محیط گفته است که اگر عمدتاً سکوت کند بر کرده باشد از جهت غنی الفیت سنت  
و در روایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه آمده که قرات در مابعد اولین واجب است و ابن ابی شیبہ از علی و ابن مسعود آورده که فرموده اند قرات کن  
در اولین و تسبیح گو در آخرین فکره اشمنی و نیز گفته است که اگر در آخرین فاتحه و سوره خواند سجده سهو واجب نگردد و هو الاصح زیرا که قرات فاتحه و آخرین  
مکروه نیست چه تحقیق آمده است از حضرت صلی الله علیه و سلم که گاه گاهی زیاده میگوید بر فاتحه در آخرین لیکن تسبیح ترک سوره است کذا فی الترجمة  
و مصنف گفته باین حدیث معلوم شد که قرات سوره در آخرین مسنون نیست و هم با آنچه روایت کرده اند شافعی و در نماز مغرب و نسائی با سنن حسن  
و گفته اند که مسنون است خواندن سوره در آخرین نیز برای اتباع روایت کردند از آنحضری و مسلم و طبر و عصر و مغرب و مالک و در مغرب گفته و قیاس کرده میشود  
بر آن عشا انتی و در سبیل گفته و در وی لیل است بر آنکه زیاده بخند در آخرین بر فاتحه و همچنین در رکعت سوم مغرب اگر چه مالک در شرطاً از طریق ضناهی  
روایت کرده که وی شنید را بیکرا که میخواند و ان رَبَّنَا لَا تُخِزْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا الْآيَةَ و شافعی را و قول است در استحباب قرات سوره  
در آخرین و نیز در حدیث دلیل است بر جواز اخبار انسان بظن زیرا که معرفت قرات سوره راه نیست در وی بسوی یقین و اجماع آیت احيانا و لا  
تسکند بر خواندن هر سوره و حدیث ابو سعید که می آید و ال است بر اخبار از ان بظن و همچنین حدیث حباب وقتی که پرسیده شد چگونه می شناختید شما قرات  
آنحضرت را در ظهر و عصر گفت باضطراب ریش شریف وی پس اگر حال قرات شریف باخبر وی صلی الله علیه و سلم میدانستند هر آینه ذکر سیکر و ذنن آنحضری  
مستفاد عکیده درین جا دلیل است بر شریعت قرات فاتحه در هر چهار رکعت و در هر رکعت و خواندن سورتی همراه آن در هر رکعت از اولین  
و برینکه این عادت وی بود صلی الله علیه و سلم که مایل علیه کان یصلی زیرا که این عبارت مفید استمر است غالباً و اجماع آیت احيانا و دلیل است بر عدم وجوب بار بار  
در سر و برینکه مقتضی سجده سهو نیست و قول وی احيانا و دلیل است بر تکرار آن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نسائی از حدیث بر آورده که گفت بودیم ما  
که میگذاریم پس آنحضرت نماز ظهر وی شنیدیم از وی آیتی بعد آیت از سوره لقمان و ذاریات و اخرج ابن خزيمة من حدیث انس نحوه و لکن قال  
سبح اسم ربك الاعلی و هل اشک حدیث الغاشیة و در نسخة الغفار گفته حق این است که حدیث ظاهر است در استحباب هر آنچه دیده شد از نماز وی  
صلی الله علیه و سلم زیرا که اصل در امر برین است و بیرون نمی رود از وی مگر بدلیل پس هر آنچه ثابت شده است از جبر و سر لازم است لا محضه و اما آیت  
پس محتمل و مجمل است دلالت وی در اینجا تمام نیست انتی گویم مراد بعد حدیث سلوکاً را می توانی اصلی است و مراد آیت و لا تجهر بها و لا یصلوا نیک و لا  
تخافت بها و عن ابی سعید الخدری رضي الله عنه قال کنا کثر قیام رسول الله صلی الله علیه و سلم  
بودیم ماله اندازه میکردیم بپشت دادن پیغمبر خدا را حرز بجای محله و زاور اندازه کردن کشت و سیوه بردشت و حنجر بفتح نون و سکون جای محله و نیم ز  
ای شخص و نقد و در قول وی کنا نخز دلالت است برینکه اندازه کنندگان یک جاعت بود و ابن ماجه روایت کرده که حاضرین نمی گس بودند از نماز  
فی الظهر و العصر و نماز ظهر و عصر فخرنا قیامه فی الركعتین الأولى و لیکن من الظهر پس اندازه کردیم قیام آنحضرت را در رکعت  
نخستین از نماز ظهر اولین بر ویای تحتیه و همچنین آخرین تنبیه اولی و آخری است قدر مقدار سوره العر تنزیل السجدة مراد مقدار  
این سوره است در هر دو رکعت یا در هر رکعت بعد فاتحه و موافق این معنی است آنچه در روایت دیگر آمده که میخواند در هر رکعت مقدار تنسی آیت چه  
سوره مذکور شد و نه آیت است و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالف روایت اولی میشود علی قاری گفته لفظ سجده حصرین حدیث مجرور است



برسبیل ولایت و منصوب است بتقدیر عینی و مرفوع است بر نصرت مبتدای محذوف گویم این هرست و وجهی است بر رفع تنزیل حکایه و اما در  
اعراب پس متعین است بر سجده باضافت و فی الاخرین قدر النصف من ذلك و در دو رکعت اخیر مقدار نیمی از این و از پنج معلوم شد  
که در رکعتین آخرین ظهر نیز سوره میخواند مختصر تر از آنچه در اولین بخواند و فی الا و لیکن من العصر علی قدر الاخرین من الظاهر  
و در دو رکعت اولی از عصر بر قدر قیام او در دو رکعت آخری از ظهر و معلوم است که در دو رکعت اول از عصر سوره جز فاتحه خوانده سه شود  
و الاخرین علی النصف و در دو رکعت آخری از عصر بر قدر نصف از این ای از اولین آن رواه مسلم احادیث در اینجا مختلف است  
در روایتی نزد مسلم و نسائی از ابی سعید آمده که اقامت گفته می شد برای نماز ظهر و میرفت رونده بسوی بقیع و قضا میکرد حاجت خود را پستی آمد  
نزد اهل خود و وضو میکرد و می یافت آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در رکعت اولی بنا بر طالت وی این رکعت را و احمد و مسلم از حدیث ابی سعید  
آورده که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخواند در نماز ظهر در دو رکعت اولی در هر رکعت بقدر نیمی آیت و در دو رکعت اخیر بقدر پانزده آیت یا گفت  
نیمه آن و در عصر در دو رکعت اول در هر رکعت پانزده آیت و در دو رکعت اخیر نصف آن بنا بر لفظ مسلم و در حدیث دلیل است بر اینکه بخواند در دو رکعت  
اخیر از عصر مگر فاتحه و بخواند در دو رکعت اخیر از ظهر جز فاتحه همراه فاستحه و گذشت حدیث ابی قتاده که میخواند آنحضرت در دو رکعت اخیر از ظهر اتم الکتاب  
عومی شنوایید ما را احیاناً آیتی و ظاهر وی آنست که زیاده نمی کرد بر اتم الکتاب و شاید که این روایت ارجح است از حدیث ابی سعید من حیث الروایة زیرا که  
بخاری و مسلم بروی اتفاق آورده اند و من حیث الدرایة زیرا که این خبری است مجزوم به و خبر ابی سعید منفرد است بآن مسلم و نیز آن خبر است از خبر تقدیر  
و تخمین و جهت که جمع کرده شود میان هر دو باین طریق که گاهی در آخرین غیر فاتحه همراه فاستحه میخواند و احیاناً در آن بر فاتحه اقتصار میکرد و پس زیادت  
بر فاتحه در آن هر دو رکعت سست خواهد بود بفعل احیاناً و یرک احیاناً و عن ابی ایوب سلیمان بن یسار بفتح یا و تخفیف سین مجهله  
مولای اُم المؤمنین میمونه از کبرای تابعین و فقهای سبزه دین است برادر عطاء بن یسار بود فاضل ثقة عابد و مع حجت مُرد در سنه ۵۰ ه و بوابن ۳۰  
سنه قال کان فلان گفت بود فلان بخوی در شرح گفته مراد از فلان شخصی است که والی مدینه بود و از جانب مروان بن عبد الملک ناسش عمرو  
بن سلمه بن نفیع بود و بعضی گفته اند که آن عمر بن عبد العزیز است و لیکن خطاست زیرا که ولادت عمر بن عبد العزیز بعد از وفات ابو هریره است  
بیک سال تور پشتی گفته ولادت عمر بن عبد العزیز در سنه شصت و یک هجری است و وفات ابو هریره در سنه پنجاه و هفت یا پنجاه و هشت یا پنجاه و نه  
بوده است و بعضی گویند که مراد از فلان علی مرتضی است و بهر حال حدیث مُصرّح است باینکه ابو هریره نماز گذارد پس این فلان و سلیمان گفت که نماز گذاریم  
من پس آن مرو که ابو هریره او را شب صلوة بر رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته بود یطیل الا و لیکن من الظاهر مراد میگرد آن فلان دو رکعت  
اول از ظهر و در روایتی و سبک میکرد و در رکعت پسین را از ظهر باینکه میخواند در آخرین ظهر فاتحه با سوره قصیر مقصود ذکر تطویل قرار است ظهر است  
و یخفف العصر و سبک میکرد و قرار است عصر را یعنی نسبت بنماز ظهر و یقرأ فی المغرب بقصار المفصل و میخواند در غرب سورتهای کوتاه  
از مفصل و آن از قاف تا آخر قرآن است علی الصحیح که فی التوشیح و در سبیل گفته از مسافات یا جاشیه یا قتال یا فتح یا حرات یا صفت یا تبارک یا تسبیح یا تحمیل  
و اتفاق کرده اند بر آنکه مستثنای او تا آخر قرآن است و تسبیح در ترجمه گفته مراد مفصل بر قول مشهور از سوره حجرات تا آخر قرآن است و مفصل از آن جهت گفته  
که در وی فصول یعنی فصلها بسیار است و بعضی گویند از جهت قلب منسوخ در وی و در بعضی گفته است که داشته اند جمهور علما مقیم غیر محذور که در تسبیح  
طوال مفصل خوانند و در ظهر و عشا و اوساط و در عصر و غرب و قصار آن و مفصل یک سبج است از سبای قرآن که صحابه احزاب خود را بر آن اجماع نموده اند و تسبیح  
گویم سوره قسم است طوال یا اوساط و قصار طلال از اول قاف تا سوره بروج است و اوساط از بروج تا وضحی یا سوره زلزله باقی قصار است تا آخر قرآن

وفي العشاء بوسطه ويخاند وعشا بوسط مفصل که میان اند و رازی و کوثابی و فی الصبح بطواله و در نماز با ما و بسوئای در آن متصل  
بدانکه در نماز بطوال مفصل گفت بلکه محال گفت که تطویل میکرد و در عصر نیز تخفیف ذکر کرد و از قصار او و اوسط هیچ نگفت و محمول و مقرر الآن در وقت ظهر  
قرارت طول مفصل است چنانکه در صبح و در عصر او و اوسط چنانکه در عشا فقال ابو هريرة ما صليت وراء احد اشبه صلوة برسول الله  
صلى الله عليه وسلم من هذا گفت ابو هريرة نگذازم پس هیچ یکی که مانند تر باشد نمازی بنماز رسول خدا از این شخص جز بسبب السلام  
علما گفته اند که سنت آنست که در نماز صبح و ظهر طول مفصل خواند و صبح اطول بود و در عشا و عصر اوسط و در مغرب قصار و گفته اند که حکمت در تطویل صبح  
و ظهر آنست که این هر دو وقت فطرت اند بنا بر نوم و آخر لیل و قائله پس در تطویل ادراک متاخرین بفطرت نوم و نحو جماعت و در عصر حال نیست بلکه  
وقت اعمال است پس تخفیف مناسب است و در مغرب ضیق وقت است پس احتیاج زیادت تخفیف است بنا بر حاجت مردم بسوی عشا و روزه دار و نماز  
و در عشا غلبه نوم است و لیکن وقت می واسع است پس شاید بصورت علم شود اختلاف نماز آنحضرت چنانکه عنقریب بیاید بطریق که تمام نمی شود آن  
این تفصیل انتهى أخرجه النسائي باسناد صحيح و روایت کرد آنرا ابن ماجه نیز تا قول می تخفف لعصر **و عن جبير بن مطعم**  
**بضم سيم و سکون طاي** معلمه و کسر عین رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ في المغرب بالطور  
گفت شنیدم پیغمبر خدا را بخواند در نماز مغرب سوره طور و این شنیدن وی قبل سلام بود که آن فی الفتح و این حدیث دلیل است بر آنکه مغرب مختص نیست  
بقصار مفصل و در حدیث ام الفضل بنت الحارث که زوج عباس و مادر ابن عباس و فضل بن عباس است آمده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
میخواند در مغرب سوره و المرات را مستقیق علیه و نیز وارد شده که میخواند آنحضرت در مغرب القصص و صافات و حم الدخان و سج هم ربک الاعلی  
و تین و توحید و تین و قصار مفصل و کما احادیث صحیحه پس این احادیث و احادیث دیگر که در نمازهای دیگر واقع شده اند دلالت دارند بر عدم تعیین  
قرارت چنانکه ایما فقها قرار داده اند از طول مفصل در فجر و ظهر و اوسط و عصر و عشا و قصار در مغرب و در اوست بر قصار مفصل در مغرب لعل  
مروان ابن الحکام است و زید بن ثابت بروی انکار کرده و گفت چیست ترا که میخوانی قصار مفصل تحقیق دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که  
میخواند در مغرب بطولی الطولین أخرجه البخاری و هی الاعراف و نسائی آورده که خواند آنحضرت اعراف را در دو رکعت مغرب و در  
مثالین و توقیت کرد برای معاذ در آن بالشمس وضحاها و باللیل اذا بغیثه و سج هم ربک الاعلی و نحو ما و در حدیث عمرو بن شعيب عن ابيه  
عن جده آمده که گفت هیچ سوره از مفصل نیست نه صغیره نه کبیره که شنیدم من از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که امامت میکرد بدان مردم را در نماز  
و سبب گفته جمیع میان این روایات چنین است که واقع شد از آنحضرت این همه باختلاف حالات و اوقات و اشغال عباد و وجود آنها  
مستفق علیه شیخ در ترجمه گفته اصل و دلیل در تعیین فقها این سوره کتاب امیر المؤمنین عمر است بجانب ابو موسی شعری که والی کوفه بود  
از جانب می پس نوشت این تفصیل را در آن کتاب و قرار یافت مروان و یا بحکم امر قرارت در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم در طول قصار  
مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم و مصالح و تعلیم و جواز و رخصت و بعد از آن مقرر شد امر بر کتاب امیر المؤمنین عمر و لابد از دلیل و سماع  
از حضرت نبوت صلی الله علیه و سلم درین باب خواهد بود و شاید که غالب احوال وی صلی الله علیه و سلم همچنین و بر زمین هیچ خواهد بود و احیاناً بظرافت آن  
و بسبب است از روی حجت و دلیل قول عمر رضی الله عنه انتهى **و عن ابي هريرة رضي الله عنه قال كان رسول الله**  
**رسول خدا صلی الله علیه و سلم یقرأ فی صلوة الفجر یوم الجمعة** میخواند نماز فجر و رجمه در رکعت اولی الترتیل السجده  
**و هل انی علی الانسان** سوره سجده و در رکعت دوم سوره و هر مستفق علیه و اهل سنن نیز آنرا روایت کرده اند مگر نسائی که از آنحضرت

ابن عباس آورده و در روی سبیل است بر عکس داب آنحضرت درین نماز همین بود و للطبرانی من حدیث ابن مسعود رضی الله عنه  
 یدید عذابك و در حدیث ابن مسعود است نزدیک طبرانی که همیشه میگردد این را و در روایتی دیگر از طبرانی این است که بخواند این دو سوره  
 همیشه در جمیع عبادت و حاجی وی بود و سبیل گفته شیخ الاسلام بن تیمیه رح فرموده که سرور قرات این هر دو در جمعه آنست که این هر دو سوره  
 مستحسن چیزی است که شد و خواهد شد درین روز زیرا که مشتعل اند بر خلق آدم و بر ذر معاد و مشر عباد و این روز جمعه خواهد بود پس فرخواند اینها  
 تذکر عبادت بباکان فیسه و یکون انتی کویم از ما کان عبرت باید گرفت و برای مایکون مستعد باید شد انتی کلام سبیل و بعضی گفته اند که ثابت  
 شده از آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواندن غیر این دو سوره نیز و این بر فرض صحت و ثبوت برای بیان جواز خواهد بود زیرا که خواندن این هر دو سوره  
 در فجر مستعار و سبک و مستمر است نزد شافعی و برین است عمل ایشان در حریم شریفین شیخ در ترجمه گفته در کتاب مذکور است که مستعین نگردد  
 چیزی از قرآن را بنمازی معین همین را مثال آرند و میگویند چنانکه تعیین این دو سوره بفجر و تعیین سوره جمعه و منافقون برای نماز جمعه این  
 سخن بعد از صحت حدیث و ورود عمل رسول خدا صلی الله علیه و سلم خالی از غرضی نیست و محقق حنفیه شیخ ابن العمام از طحاوی و صاحب النفل آورده  
 که این بر تقدیری است که آنرا لازم و مقرر دانند و جز آنرا نکرده پندارد اما اگر از جهت تمسک بقرارت حضرت صلی الله علیه و سلم بخواند باکی ندارد و شرط  
 آنکه احیا نماز آنرا نیز بخواند باشد تا جابل گمان نباشد که جز آن جائز نیست و تحقیق وارو شده است در احادیث صحیح تعیین قرات و بعضی صلوة چنانکه  
 قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت نماز فجر و خواندن سجده رکب الاعلی و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در نماز و تراشیدن آن  
 و نیز شیخ ابن العمام گفته که مقتضای سبیل عدم مداومت است نه مداومت چنانکه حنفیه حصری کنند بلکه مستحب آنست که خوانده شود گاه گاهی بر نماز  
 بالماثور انتی و گفت بنده ضعیف عفا الله عنه شک نیست که بعد از صحت حدیث مجال اعتدال با بهام و جوب و عدم صحت غیر آن تنگ است بر ظاهر  
 آنست که نزد حنفیه دوام عمل از حضرت صلی الله علیه و سلم ثابت نشده است بلکه گاهی بقصد انداز و تشریف خوانده باشند چنانکه در وجه خواندن این دو  
 سوره گفته اند که اینها مشتعل اند بر ذر معاد و دخول جنت و ناز و این معانی در روز جمعه است و قدامت قائم و در روز جمعه میشود و ظاهر هر یک  
 چنانکه در محافل و مجامع عظیمه سوره ق و اقتراب الساعه بخواند پس اگر احیاناً بخوانند بهتر و فاضلتر باشد و الله اعلم انتی کلام شیخ رحمه الله  
 و در حجة الله البالغة گفته اختیار کرده است آنحضرت بعض سوره را در بعض صلوات برای فائده بی وجوب و بی طلب مؤکد پس هر که در آن پیروی کرد  
 وی بسیار خوب کرد و هر که نکرد نیست بر وی حرج انتی تحریر سطور گوید اگر چنین گویند که در جائز است از حضرت صلی الله علیه و سلم تعیین بصوت رسیده  
 آنجا همان سوره همان کیفیت تعیین باید خواند و جایکی تعیین مروی نیست فرض باشد یا نفل آنجا هر چه از قرآن شنید گردد و در وقت همان بخواند  
 نزدیک تر خواهد بود بظاهر احادیث و وجوبی است برای تعیین مذبح شافعی و حنفیه و الله اعلم و عن حذیفة رضي الله عنه

قال صلیت مع النبی صلی الله علیه و سلم فما حرت به اية رحمة الا وقف عند هاتين الاية  
 عذاب الا تعوذ منها گفت خذیفة نماز گذاردم همراه رسول خدا پس نگذشت با آنحضرت هیچ آیت رحمت مگر که بایستاد و نزدیکی آن آیت  
 و چنانکه سوال میکند از خدا رحمت او را و نگذشت بوسی هیچ آیت عذاب مگر که پناه جست بخدا از آن و این حدیث دلیل است بر آنکه قاری را در نماز  
 باید که تدبیر در قرات و بخواند از خدا پناه جوید بوسی از عذاب وی و شاید که این در نماز شب بود زیرا که این حدیث مطلق واقع شده  
 و در حدیث عبد الرحمن بن ابی سبیل عن ابیه تفسیر آن وارد گشته گفت شنیدم رسول خدا را میخواند در نماز شب که فریضه نبود پس نگذشت بیک  
 بیت و نثار گفت الحمد لله من النار و بیل لای النار و راه احمد و ابن ماجه بمعناه و گفت عایشه استادم با رسول خدا در شب تمام حج آنرا سوره بقره



در رکوع و سجود خود و در روایتی کان یكثر ان يقول یعنی بسیاری گفت سبحانک اللهم ربنا و محمدک اللهم اغفر لی ربی و اکره  
و سجود افضل احوال خضوع و خشوع اند و از احادیث دیگر معلوم می شود که در غیر رکوع و سجود نیز می گفت آورده اند که اغلب ذکر آنحضرت در آخر عمر بعد  
از نزول سوره اذا جاء یحیی بود و لهذا در آخرین روایت آمده که بتاول القرآن فیسبح بحمد ربک و استغفر لک یعنی سبک و آنحضرت تسبیح و استغفار  
بطور بیان مراد قرآن که امر کرده است که پس تسبیح گوید و کار خود را و امرش خواه از وی و هم در حدیث عایشه است نزد مسلم که بود آنحضرت می گفت  
در رکوع و سجود خود تسبیح قدوس رب الملائکة و الروح و تسبیح قدوس هر دو صیغه سالنه است در تنزیه و تقدیس و طهارت و مراد مع جبرئیل است که او را  
روح الامین گویند و بعضی گویند نام ملک بر او کل است بر ارواح یا مراد جنس ارواح انسانی است و بعضی گویند روح خلقی دیگر است جز ملائکه و عظیم تر از ملائکه  
متفق علیه حدیث و دلیل بر اینکه این اذکار رکوع و سجود است و منافی نیست بحدیث فاعلموا ان فی الرب زیر که این مذکور زیادت است بر تعظیم  
که میگفت آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم یجمع بینه و بین بنوا و در قول می صلی الله علیه و سلم اللهم اغفر لانا لقلوبنا تعالی فیسبح بحمد ربک و استغفر لک  
ساعت است بسوی امثال با موبه برای قیام بحق عبودیت و تعظیم شان ربوبیت زاده الله شرفا و فضلا و قد غفر لنا ما تقدم من ذنبنا و ما تاخر  
و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قام الى الصلوة اذا قام الى الصلوة بود آنحضرت چون  
می ایستاد نماز یکترب حین یقوم تکبیر می گفت وقتی که می ایستاد مراد تکبیر تحریم است و در وی دلیل است که انی و جنت نبخاوند پیش از تکبیر هیچ  
چیزی نمیکرد شکر یکترب حین یرفع پسترب تکبیر میگفت وقتی که بر رکوع میرفت شکر یقول پسترب می گفت سمع الله لمن حمده شنیده خدا  
کسی را که ستود او را و از شنیدن اجابت است زیرا که هر که حمد گفت او را و متعرض شد برای ثواب او پذیرفت خدا از وی حمد و بخشید او را این سخن متعرض شد  
بدان و مناسب شد او را که بگوید بعد از وی ربنا و لک الحمد حین یرفع صلیبه من الزکوة وقتی که بر سر پشت استخوان پشت خود را از رکوع شکر  
یقول و هو قاشرب تکبیر میگفت و حال آنکه وی استاده است ربنا و لک الحمد با ثبات و اعطف بر مقدار ای ربنا اطعنا و حمدناک یا وادبر  
حال است یا زانده است و در روایتی بخذف و او نیز آمده و بی نسخه بلوغ المرام و در بی نبوی گفته که جمع میان واد اللهم صحیح نیست انتی قسطلانی  
و ربنا لب لدنیه گفته و صحیح بخاری از حدیث ابی هریره در روایت اصیلی مرفوعا بصحت رسیده که چون بگوید یا مام مع الله من حمد پس بگوید اللهم ربنا  
و لک الحمد پس جمع کرد در میان اللهم واد و این وارد است بر حافظ ابن القیم انتی تحریر طور گوید عفا الله عنه که این حدیث در را مومنین است  
و کلام ابن القیم در سیاق صلوة آنحضرت صلی الله علیه و سلم فاشرب تکبیر تکبیر میگفت حین یقوی ساجدا وقتی که فرو می رفت  
سجده کند شکر یکترب حین یرفع راسه پسترب تکبیر میگفت وقتی که سر بر سر پشت یعنی از سجده اول شکر یکترب حین یسجد پسترب تکبیر  
میگفت و یک سجده دوم میرفت شکر یکترب حین یرفع راسه پسترب تکبیر میگفت وقتی که سر بر سر پشت یعنی از سجده دوم شکر یفعل  
ذلك فی الصلوة کلاهما پسترب میگردانچنانکه مذکور شد در همه نماز و در روایتی زیاده کرده حتی یقضیها تا آنکه اداسکرو تمام نماز و یکترب  
حین یقوم من الشنتین من بعد الجالوس و تکبیر میگفت وقتی که می ایستاد از دو رکعت از قعدة اولی بعد از نشستن بر سب تشهد و بسط  
متفق علیه شیخ در ترجمه گفته که درین حدیث ذکر تکبیر است درین اوقات و احوال نرفع یدین انتی گویم سوق این حدیث برای بیان تکبیرات احوال  
فقط نه برای بیان همه آنچه در نماز کنی نه غایت عدم ذکر رفع آن است که گاهی نمیکرد و آن ثانی رفع نیست و حدیث و دلیل است بر شریعت اذکار مذکور  
پس اول تکبیر تحریم است و دلیل موجودیش از غیر این حدیث سابق گذشته و اما حدیثی از ابن عمر که میگوید یا مام مع الله من حمد پس بگوید اللهم ربنا  
و لک الحمد از طرف آورده که گفت گفت عمر بن حصین را که در کعبه شکر کرد و تکبیر اقامت می کرد و گفت عثمان بن عفان وقتی که ضعیف شد و از راه





مکلام تمام باشد و گفتنا لک عبد و حال آنکه ما بگمان ترانیده ایم اللهم لا مانع لما اعطيت خداوندانست هیچ کس بازدارنده  
 ای را که تو داری و لا مانع مما منعت و نیست هیچ کس ببنده چیزی را که تو باز داری و در بعضی روایات طاروا لما قضیت نیز آمده و نیست بازدارنده  
 که و لا ینفع ذالجد منک الجدد و سود نمی کند خداوند سخت مال و دولت را از فقر و عذاب تو جده بفتح جیم بهره و سخت تو نگردد  
 یعنی بهره پدر نیز مراد دارند یعنی نسبت فائده ندارد نزد تو عمل می باید و فضل تو و مروتی است چقدر بکسر جیم یعنی کوشش در  
 مع اموال یا اگر سختی از عذاب و این روایت ضعیف است رواه مسکوه ایضا من حدیث ابن عباس تمامه و رواه ابن  
 جابر بن ابی حنیفه و غیره و حدیث و لیل است بر جمیع امام میان شمع و تحمید چنانکه مذهب شافعی است و بر شریعت این ذکر درین گرن برای هر صلوات  
 علی ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم **انما یصلی الله علیه و سلم**  
 مکرده شدم که سجده کنم بر صفت استخوان و لا بدست از اطمینان در سجده و از آنکه بر موضع سجود ثقل اعضا واقع شود و این قید بجهت تحقیق  
 منع است و لا بدست از ارتقاء اسافل بر اعلی و این قید از لفظ سجود فهمیده می شود و الا انبطاح باشد نه سجود و اکمل آنست که تکبیر گوید بغیر رفع  
 بین و سختی که بین را بر زمین نهد بعد از آن بدین را بعد از آن جبهه و افت را و ذکر را از ذکر را نوره بگوید و می باید که دو دست را نزدیک  
 یکدیگر بچسباند و اصابع خود بجانب قبله نشکند و تفریق کند میان رگبتهای و بطن را از فخذین و مرفقین را از جنبین جدا دارد علی الجبهه  
 پیشانی و علی متفق اند بر وجوب وضع جبهه در سجود اما نهادن دو دست و دوزانو و دو قدم نزدیک شافعی واجب است و نزدیک ابو حنیفه وضع  
 بین سنت است و اشارت بیدار الی انفسه و اشاره کرد بر دست خود بسوی بینی خود و تفسیر این اشارت در روایت نسائی چنین آمده که گفت  
 یا طائوس و نهاد دست خود بر پیشانی خود و گذراند از ابروی بینی خود که این واحد است قرطبی گفته این دلالت میکند بر آنکه اصل در سجود پیشانی است و بینی  
 به اوست این قرین العید گوید معنی وی آنست که گویا هر دو را یک عضو گردانیده و در اعضا هشت خواهند شد انتهی و در روایتی جبهه و الف آمده  
 در روایتی عوض جبهه وجه واقع شده و از اینجا است که اکثر ائمه بر آن رفته اند که بینی و پیشانی هر دو باید نهاد و بینی آن سجده روا نباشد و در مذهب  
 غنیه سجده بجهه و الف هر دو فصل است و اگر یکی ازین دو کند کفایت است طحاوی در عیون المذاهب گفته ان ابا حنیفه یقول لو قصر علی الا  
 ز و عندنا و الثلثة لا بلا عذر انتهی و از اینجا معلوم شد که اجزای سجود بر الف فقط مذهب ابو حنیفه است و صاحبین او محمد بن حسن و ابو یوسف و ثماله  
 س اند پس اگر بجهت تنها گذراندن نام ابو حنیفه و صاحبیه بی کراهت نیست اگر ایستاد تنها گذراندن صاحبیه و امام شافعی جائز نیست و در روایتی از امام اعظم  
 جائز نبود و در روایتی دیگر جائز بگراست و الیل بن و در دست مرا و کفین اند و در روایتی بهمین لفظ واقع شده در بعضی گفته متفق اند  
 بلکه کشف هر دو دست و بر آوردن آنها از آستین ضروری نیست انتهی و الرکبتین و دوزانو و نهادن دستها و زانو ها سنت است نزد حنفیه  
 شافیه و فقیه ابواللیث گوید که اگر زانو ها بر زمین ننهد جائز نبود و کذا فی شرح ابن الهمم و اطراف القدمین و کراشای هر دو پا که این همه اعضا  
 نگاهدارد سجده بر زمین باید نهاد و اگر هر دو پا بردارد نماز فاسد است و اگر یک پا بردارد مکروه است و مراد از اطراف اقدام آنست که هر دو قدم را  
 بطول اصابع هر دو قائم کند و هر دو عقب مرتفع باشند و ظهور قدین مستقبل قبله بوند چنانکه در حدیث ابو حمید در صفت سجود وارد شده و گفته اند که  
 اصابع یدین منسوب است زیرا که در صورت انفعال رؤس بعضی از آنها از قبله منحرف خواهد بود و اما اصابع رطلین پس در حدیث ابی حمید صریحاً  
 فی الصلوة گذرشته و قبل باصابع رطلیه القبلة و این حدیث و لیل است بر وجوب سجود حسب کور زیرا که آنحضرت بلفظ اخبار ذکر کرده و امر رو  
 نمود مگر نحو صیغه افضل و این مفید و وجوب است و اختلاف است در سجود بر جبهه و الف ابو حنیفه بر ثماله الف کافی گفته بدلیل اشارت سیده الی انکما

واین و قیوم العید گفته و الحق ان مثل هذا لا یعارض التصحیح بالمجتهدان لکن ان یعتقدا انهما عضو واحد فذلك فی التیمیة والعبارة لانی الحكم الذی دل علیه انتهى  
و نیز دلیل بر ضعف حدیث سبی است که در آن صرف ذکر جهمت است و ممکن چستک و این قریبه محل امرست در بخار غیر واجب و جوابش آنست که این حدیث  
تمام نیست مگر بعد معرفت تقدم این حدیث بر حدیث سبی تا قریبه بر محل امر و دهی که در آن ذکر الف است بر ندب باشد و چون تاخیر او فرض کنند  
این زیادت مشروع باشد و ممکن است که شریعت می متأخر باشد و باجل تاریخ عمل بموجب زیادت مرجع بود بنا بر احتیاط و ظاهر حدیث عدم وجوب  
کشف چیزی از این اعضاست زیرا که مسایحی خود صادق است بران بنادین آن بر زمین بردن کشف و نیست خلاف در آن که کشف رگستین  
غیر واجب است زیرا که در آن خوف کشف عورت است و در جهمت اختلاف است بعضی گویند واجب است کشف آن موافق روایت ابو داود و در سبل  
که در آنحضرت مردی که سجده کرد و پهلوی آنحضرت و عمامه بسته بود بر پیشانی پس کشف کرد و جهمت خود را و لیکن بخاری تعلیق آورده از حسن که اصحاب آنحضرت  
سجده میکردند و حال آنکه ستمای ایشان در جاهای ایغان است و سجده میکرد مردی از ایشان بر عمامه خود و صله البیهقی و گفت هذا اصح ما فی السجود  
موقوف علی اصحابه و مردی است احادیث که آنحضرت سجده میکرد و بر عمامه از حدیث ابن عباس اخرجه ابو نعیم فی الحلیة و در سنن او ضعیف است و در  
حدیث ابن ابی اوفی است اخرجه الطبرانی فی الاوسط و فی ضعف و از حدیث جابر و عدی و در وی دو متر و ک اند و از حدیث انس نزد ابن ابی حاتم  
فی الصلوة و در وی ضعف است و بیهقی و غیره این اخبار را ذکر کرده اند و گفته احادیث کان یسجد علی کور عمامته لایثبت فیها شیء یعنی مرفوعا و احادیث  
جانبین غیر ناهض اند بر بحال قول وی یسجد علی جهمت صادق است بر هر دو امر و اگر چه با عدم حائل اظهر باشد پس اصل جواز امرین است و اما حدیث  
اجتاب شکونالی رسول الله صلی الله علیه وسلم حر الزمضار فی بابنا و الکفا ظلم یسکن الحدیث پس نیست در وی دلالت بر کشف این اعضا  
و نه بر عدم او بلکه در حدیث دیگرست نزد مسلم که بود یکی از ایشان می گسترده جامه خود را از شدت گرمی بر سر سجده میکرد بران و شاید که در امثال این خلایق  
نیست خلا فی که هست و سجود بر محمول اوست که آن محل نزاع است و حدیث انس محتمل است متفق علیة و فی روایة امرنا ای ایها الامم و فی  
روایة امر النبی صلی الله علیه وسلم و این هر سه روایت بخاری راست و تمام این حدیث این است و لایکف الثیاب و لا تشبه یعنی  
و اما کرده شده ام که نگردا روم و فرجه نیارم جامه را و نه سوراخ نماگر داوران جامه چنانکه در هنگام سجود رفتن جامه را گردانند تا خاک آلوده نشوند  
یابی این غرض همین طور گردانند و این بر زنند بعضی مکررستند و تنه دست تا خلا نیدن و خل آن دارند و مکررستند و در نماز بعضی مستحب اند و بعضی مکروه و فرجه  
آوردن مجموع کردن آنست و در زیر دستار و بعضی گویند مکروه آنست که بپند یا بچیزی بر پوشند و گردانند اما اگر بی آن جمع باشند مکروه نیست  
و سخن این بحکمینه روایت است از عبد الله بن مالک این تخمین بضم حده و فتح مهمل نام دارد عبد الله است و مالک نام پدر اوست و لهذا مالک را  
بنشین میخوانند و الف را بر سر بن اثبات میکنند تا ندانند که مالک بن تخمین است بلکه عبد الله را و صفت است یکی این مالک دوم این تخمین و در شیعه  
بابن تخمین و بابن مالک مشهور نیست و وی صحابی است حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقان است مرد و امارت معاویه مابین سنته اربع و خمسون  
یا ثمان و خمسون قوی و در تندیب گفته پس و پدر هم و صحابی اند و کا شغری ذکر کرده که تخمین مادر وی از صحابیات است و مالک پسرتش است که قات  
و سکون مجمره موحده و بر حال میگوید عبد الله بن تخمین انصاری رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا صلی  
فخرج بین یدیه بود آنحضرت چون نماز میگذاشت و گشاده میداشت و فرجه می گذاشت میان هر دو دست خود و در روایتی بجای صلی سجده آورده فرجه  
بفتح فاء و تشدید یاء است و در آخر جمیع یعنی هر سه را از جلو که نزدیک اوست و در میداشت و ظاهر روایت آنست که تعزج در رکوع و سجود هر دو دست  
و لیکن بخاری حدیث را در مناقب ذکر کرده و تشدید سجود نموده پس مطلق عمر را باشد بران و حدیث دلیل است بر فعل این جهمت در نماز و گفته اند که حکمت در آن

انها هم من جنس منسوخ است و از دیگری و انسان واحد در سجود و نیز نه استعد باشد و مقتضایش شغل هر عضو است بنسبه عدم اعتماد بعض اعضا  
بر بعض این معنی نیز طبرانی اندیشا بن عمر مصرح واقع شده با سنا و ضعیف که اقتضایش کمن بجز اقتضایش سبع و اعتماد کمن بر هر دو کف دست خود و ظاهر کمن  
هر دو دست خود و چون کمنی این چنین سجده کرد هر عضوی از تو و نیز مسلم است از حدیث یحیی که بود آنحضرت سبحانی میگردد و هر دو دست خود تا آنکه اگر  
همه خواهم بگذرد و ظاهر حدیث اول باین حدیث مع قول صلوات الله علیه و سلم است و لیکن ابو داود از حدیث ابو هریره باین لفظ آورده  
که شکایت کرد از اصحاب آنحضرت مشقت سجود را بر خود وقتی که فرجه میگردد از فرموده استعانت کنید بر انویا و ترجمه کرد ابو داود برای آن باب باین حدیث  
الرضی عنه فی ترک التفریح ابن عجلان که یکی از او یان این حدیث است گفته استعانت بر انویا چنین است که بنده یکی از دو آرنج خود بر یکی از دو زانوی خود  
وقتی که دراز باشد سجود پس این مال است بر آنکه تفریح واجب نیست حتی بید و بیاض البطیکه تا آنکه ظاهر میشد سفیدی هر دو بغل آنحضرت شیخ  
ترجمه گفته ظاهر این نماز که وی دید جامه بر بدن مبارک نبود یا ظهور موضع اوست و بیاض البطیکه بجهت آن گفت که بغلهای آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
سفید بود چنانچه نام بدن نمکد و سیاه که در مردم دیگری باشد انتی چنانکه تصریح کرده است بدان طبری در کتاب الاستقصار کتاب الاحکام و گفته که از  
خصائص آنحضرت است صلی الله علیه و سلم که بغل آنحضرت متغیر اللون نبود بخلاف غیر وی و همچنین قطبی گفته و زیاده کرده که نبود موی در آن و ثقب کرد و را  
صاحب تقریب الاسانید و گفته ثابت نشد این معنی و لازم نمی آید از سفید بودن بغل که مونا باشد او را کذا قال المناوی و لیکن در سبل السلام گفته  
که نیست در حدیث دلیل بر آنکه آنحضرت لابس قمیص نبود در نیوقت زیرا که اگرچه لابس آن باشد تا هم اطراف البطن نمایان می تواند شد چه آستینهای  
قمیص این آن عصر غیر طویل بودند پس ممکن است که دیده شود بغل را آستین نیست دلالت در آن بر آنکه بغل شریف آنحضرت موی نداشت که قبل  
زیرا که ممکن است که مراد و ریت اطراف البطن باشد نه باطن آن هر دو جانی که مونت آن جا دیده نمی شود مگر تکلف و اگر ثابت شود که نبودن شعر بط  
از خواص اوست کما قبل فلا اشکال انتی متفق علیه شیخ عبدالحق بلوی رح در المراج النبوة بعد ذکر قول طبری و قطبی و اختلاف در بودن  
و نبودن موی بغل گفته که در بعضی احادیث بنف البطیکه نیز آمده یعنی میگردد آنحضرت موی بغل را و در بعضی عضرة البطیکه واقع شده و عفره بیاض  
غیر خالص گویند کذا قال الهروی و فی الصراح اعفر رنگ سرخ و سفید که بسرخ بانه زنده و مرموی است از بعض صحابه که گفت ضم کرد مرا رسول خدا صلی الله  
علیه و سلم بسوی خود پس دیدم برین از عرق بغلهای آنحضرت مانند بوی مشک انتی ۱۰۰ لایزال بن عازب الانصاری الحارثی الاوسی و وی  
صحابی مشهور است و اول مشاهد وی خندق است نازل شد کوفه را و فتح کرد رنی را در سنه ۲۴ و بود با علی کرم الله وجهه در حرب جمل و صفین و نهروان  
و در کوفه در ایام صعب بن الزبیر روی عنه خلق کثیر کثرت بر او الوعاعه است فی الاشتهر و عازب نیز صحابی است اما مشهور نیست صحبت وی قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سجدت فضع کفیک چون سجده کنی بنه هر دو کف دست خود را یعنی بر زمین و ارفع طرفیک  
و بر دانه هر دو آرنج خود را و این حکم مردان راست امانان پس بنهند آسمان را بر زمین و بچسباندند پهلوهای خود را که در ستر داخل و اوقت است و در اثر  
حدیث یزید بن ابی حبیب است که گذشت آنحضرت بر وزن که نماز میگردد و در پس سر مود چون سجده کنی شامه و دو خم کنی بعضی تخم را بسوی زمین  
زیرا که زن درین کار مثل مرد نیست اخرج ابو داود فی مراسیله قال البیهقی و هذا المرسل حسن من موصولین فیسه مراد و حدیث موصول است که بعضی آنها را  
در سنن خود ذکر کرده و تضعیف آنها نموده و راه مسلم حدیث دلیل است بر وجوب این هیئت بنا بر و در و اسرطان و علما آنرا حمل کرده اند بر وجوب  
و گفته اند که حکمت در وی آنست که شبهه است بتواضع و اتم است در نگین چهار و اف بر زمین و بعد است از هیئت کسالی زیرا که مبسط مشابه کلمات است  
و حالش مشهور است بپیاو و نماز و قلب اعتنا بر آن و اقبال بر آن و از سنن است تفریح اصابع و در کوع بنابر روایت ابو داود از حدیث یحیی







چنانکه در باب ست و حصة الغفار گفته اند آنست که مصنف گفته که ولید است در قنوت انحراف و انحراف مختصست بنوازل از حدیث انس از حدیث  
 ابن خزیمه فی صحیح من حدیث ابی هريرة اخبرنا ابن جابر بن عثمان کان لا یقت الا ان یدعو لاحد او علی احد و اصله فی البخاری من الوجه الذی اخبر به ابن جابر  
 و اقره فی المنار و ارتضاه انتهى و زاد و زیاده کرد و فاما فی الصبح فلم یزل یقنت حتی فارق الدنیا و اما در نماز باجا و پس همیشه قنوت  
 میکرد و تا آنکه جدا گردید از دنیا پس قول بود در حدیث اول ثم ترکہ در اعدای فخرست و احادیث در قنوت فخر از انس مضطرب متعارض آمده و در بعضی نبوی  
 جمع میان آنها باین طریق کرده که احادیث انس همه صحیحست بعضی آن تصدیق اوست و نیست تناقض میان آنها و قنوتی که دیگر کرده است آنرا قبل  
 رکوع غیر آن قنوت است که بعد از رکوع و گفته و قنوتی که آنرا موقت کرده غیر آن قنوت است که آنرا مطلق نموده پس قنوتی که قبل رکوعست احوال قیامست  
 قنوتی که در حق آن فرموده فصل الصلوة لعل القیام و قنوتی که بعد رکوعست آن احوال قیامست بر ادعای که تا یکماه بر قنوتی بود و برای قنوتی که بعد رکوعست  
 این که بسبب دعای ناگهانیست که تا آنکه جدا گردید از دنیا چنانکه دلالت کرد بر آن این حدیث که انس چون برید پشت سر خود از رکوع علی ایستاد قائم تا آنکه می گفت که منده که اگر  
 فراموش کرد و انس بایشان خبر کرد که این صفت نماز آنحضرت صلی الله علیه وسلم است اخبر جمعی از صحابین پس این آن قنوت است که در حق ای آنحضرت مازلل صلی الله علیه وسلم  
 حتی فارق الدنیا و قنوتی که آنرا ترک کرده آن عادت است اقوام از عرب بود بعد رکوع و اراده کرد انس از قنوت قبل رکوع بوجده قنوتی را که مازل بران بود و آن احوال قیامست  
 درین دو محل بقاریت قرآن و دعای اینست مضمون کلام هر دو مخفی نیست که این غیر موافقست قول اول و اما فی بعضی ظم یزل یقنت حتی فارق الدنیا  
 زیرا که دال است بر یکسان این خاصست بفخر و احوال قیام بعد رکوع عامست همه نماز بار و اما حدیث ابو هريرة که بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون برید  
 سر خود از رکوع از نماز صبح در رکعت دوم برید پشت سر خود را پس سکیر دین عا اللهم اهدنی فیمن یدیت الخ اخبرنا الحاکم و صححه پس در سندش  
 عبد الله بن سعید مقبری است و لا تقوم به حجة و رفته است جماعتی از سلف و خلف و شافعی باینکه دعای عقب آخر رکوع از نماز فجر نیست است اگر چه اختلاف  
 کرده اند و الفاظی و از اینجا معلوم شد که قنوت مشروعست در نماز صبح نووی در شرح مسلم گفته و درین اند اکثر علما و محققین از اصولیین و ترجیح  
 داده است آنرا برین قیاس العید و بیان کرده است درین حدیث عمل قنوت را که آن بعد رکوعست درین اند خلفای اربعه و امام شافعی و مذاهب جمعی از  
 صحابه که از ایشان اند ابو موسی و بر آنست که عمل قنوت قبل رکوعست و همینست مذاهب ابو حنیفه و مالک و رفته است جمعی بسوی ترک قنوت  
 بالکل و ثبت کرده است آنرا ترمذی بسوی اکثر اهل علم و تحقیق کرده اند ترمذی را درین نسبت و مختلفست نقل از امام احمد درین باب که نقول لا یستحب  
 و هم روایتست از انس بن مالک رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان لا یقنت الا اذا دعا لقوم او دعا  
 علی قوم بود آنحضرت قنوت نمیکرد مگر وقتی که دعا میکرد برای قومی یا دعا میکرد بر قومی اخبرنا ابن جابر و صححه ابن خزیمه و اصله فی البخاری  
 ما دعای دی برای قومی پس ثابت شد که دعا میکرد برای مستضعفین از اهل که و اما دعای بر قومی حکما عرفته قریباً و از اینجا گفته اند بعضی علما که مستنونست  
 قنوت در نوازل پس و عاکنه یا بنی سناست و باشد در سبیل گفته پس قول بسنیست فی در نوازل قولی حسنست تا شایسته یا فعله صلی الله علیه وسلم فی دعا  
 علی اولئک العرب و لیکن میگویند که حوادث مثل حصار خندق و غیره بآن حضرت نازل شده و مروی نیست که در آن قنوت کرده باشد و این شاید که بر آن  
 بیان جواز باشد انتهى در حجة الله البالغة گفته مختلف اند احادیث و مذاهب صحابه و تابعین در قنوت صبح و فردای اینست که قنوت و ترک هر دو نیست  
 و هر که قنوت نکند مگر در یک طایفه و یک طایفه یا بکلمات بیرون بخواند و یک رکوع دی و دوست ترست بسوی من زیرا که احادیث شایسته اند بریکه دعا بر علی  
 بخوان اول بود و آخر ترک شد و این اگر چه دال بر نسخ قنوت نیست لیکن ایامی کند باینکه قنوت سنت مستقره نیست یا گوئیم که وظیفه راتیه نبود  
 این قول صحابیست که ای پسر که من محدثست یعنی مواظبت بر قنوت و بود آنحضرت و خلفای منی که هرگاه مصیبتی بایشان می رسید دعا میکردند

برای مسلمانان و بر کافران بعد رکوع یا قبل وی و ترک نکردن آن را این معنی که آن نزدیکانه هم خوانده نمی شود انتی و عن ابی مالک  
سعد بن طارق بن اشجعی و اورابن شهاب گویند در نسخ بلوغ المرام سعید آمده و لیکن صحیح سعد است بغیر حقیه  
بن عبد البر گفته طارق حد و دست در کوفین وایت کرد از وی پس وی سعد قال گفت سعد قلت لابی لکنتم مرید خود را یا ایت قد صلیت  
خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر و عثمان و علی ای پدر بر سرستیک تو نماز گزارده پس آنحضرت و هر چهار خلیفه  
وی و در روایتی بنا بکوفه یعنی اینجا رکود و این متعلق بعلی است زیرا که نمازش کبوفه پس علی بوده خلفای شش نواسن حسن بن نزدیک پنج سال  
افکانوا یقنتون فی البصر پس بودند ایشان که قنوت میخواندند در نماز صحیح و جز آن از نمازهای دیگر گانه قال گفت ای مجعی محدث ای  
پسر من ای که میخواهند و موافقت بر آن نمایند بدعت است نوید آمده و درین و خواندن آنحضرت نبود جز یکماه که در وقت صحیح خوانده بعد ترک  
داده چنانکه گذشت بطریق گفت لازم نمی آید از نفی کردن این صحابی نفی قنوت زیرا که این شهادت نفی است و جماعتی دیگر شهادت با اثبات آن داده  
مثل حسن ابی هریره و انس و ابن عباس و غیر هم و در سبیل گفته و مروی است خلاف آن از خلفای اربعه و جمع میان هر دو باین وجه است که گاهی  
قنوت کردند و گاهی نکردند و اما ابو حنیفه و غیره منعی عنه گویند باین حدیث زیرا که چون محدث شد بدعت باشد و بدعت منعی مناسبت مسته  
رواه الخمسة الا ابا داود یعنی احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و مسند او حسن است که از انی التلخیص شیخ در ترجمه گفته این اول دلیل است  
بر ذهاب حنفیه و شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید که جواب داده اند ازین ایند که آن کسانی که احادیث قنوت در وقت صحیح آورده اند و اثبات آن کرده  
علماء و بسیار اند و واجب است تقدیم ایشان بر خبر کسانی که نفی آن کرده اند و میگویند حدیثی که از ابن مسعود روایت کرده اند که قنوت میخواند آنحضرت  
در هیچ نمازی ضعیف است و همچنین آنچه روایت کرده شد از ابن عباس که گفت بدعت است و همچنین روایت کرده شده است از سلمه که نفی کرد  
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از قنوت که این احادیث همه ضعیف اند و این کلام خالی از تکلف نیست و الله اعلم انتی گویم خالی است از تکلف زیرا که اتفاق  
نفی در سنن است و احادیث اثبات صحیح پس حارض نشود بدان و اثبات مقدم است بر نفی غایت مافی الباب آنکه فعل مره و ترک آخری و این بنا  
ثبوت و بقایست فی الجملة و عن ابی محمد الحسن بن علی علیه السلام بطر رسول خدا و رحانه وی متولد شد در نصف رمضان  
سنه سه هجری ابن عبد البر گفته این اصح اقوال است بود علیم سلیم و در فضل و درع او را داعی شده بترک ملک دنیا بیعت کردند با و  
بعد پدرش و بود خلیفه در عراق و خراسان تا هفت ماه و با ثعالبی وی در کوفه بر سوت زیاده از چهل هزار کس بودند وی کار خلافت بجا و میگذاشت  
در نصف جمادی الاولی سنه هجریه فماعتا شد و در هجریه فی الدنیا الدنیه و بسید شباب اهل الجنه و صل السلام گفته فضائله لا تحصى قد ذکرنا منها شطرا  
فی الروضة الندیة انتی و در کتاب استیعاب در فضائل او اطالت بسیار کرده پسرش حسن بن حسن جماعتی کثیر از وی را وی است توفی رضی الله عنه  
فی سنه احدی و ثمانین و الکحل طبع هم حسن نام داشت این نام شریف در وی عجب تاثیر می کرده که مثل امام حسن بن علی مال پر خور و از فیه و رغبته فماعتا شد  
گذاشت و تمام عمر بر بند و توکل و تقوی بسر برد و هر چند از اولاد حسین بود اما کما حسن کرد ازین بجا است که اولاد او را حسن خوانند و کیف که حسن و حسین یکی  
اول آن خرسینی دارد حق تعالی ما را هم از فیوض این نسبت محروم نگرداند و بر طبقه ایشان نمده دارد و میرزا امین غم امین قال عسکنتی رسول الله صلی  
الله علیه وسلم کلمات اقوال فی قنوت الوتقوت تعلیم کرد و مرا رسول خدا و مائی مشتمل بر چند کلمه میگوید از آن در قنوت و در ظاهر آنست که  
آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعلیم کرد و وی رضی الله عنه خوش داشت که آنرا در قنوت خواند و لیکن می گویند و بعضی روایات آمده است که آنحضرت صلی الله  
علیه وسلم فرمود و بگردان این را در و فرمود و این روایت غریب است و لهذا در سبیل گفته و فی فی بیان محل انتی و در اکثر روایات مطلق آمده که کان

يعلمنا هذا الدعاء وتنبیه کرده است ابن خزيمة وابن حبان بریکه قول می فی قنوت الوتر متفرق است بدان ابو اسحق عن یزید بن ابی مریم و یحیی بن الوائلی  
 واسمیکه گفت و روایت کرده است از شعبه و وی حفظ است پس ذکر نکرد و روی قنوت را و نه و ترا بلکه گفت کان یعلمنا هذا الدعاء و مصنف در تلخیص روایات  
 قول ابن حبان را یاد کرده تمام بحث را آنجا باید دید و حافظ ابن قیم در بیهی نبوی گفته زیاده کرد و حاکم درست کرد قال علی بن رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 فی وتری اذا رفعت راسی ولم یبق الا سجود و رواه ابن حبان فی صحیح و لفظ سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یجوانتی و یاجعل قنوت شافعیه بین  
 در و تر فجر و غقیه اللهم انک تعینک است اما سندش از حدیث پیرانیست ابن حجر کلمی در تحفه المحتاج شرح للمحتاج گفته لم یأت عنه صلح فی شی  
 انما اخترع عمر و تبعه انتهى و ابن علان در شرح اذکار گفته قوله لم یأت الخ الی بسند صحیح موصول انتهى گویم ابو بکر بن شیبہ آنرا از ابن مسعود و ابوداؤد و آنرا  
 در مسند آورده بتفاوت بعض الفاظ لیکن موقوف غیر مرفوع است و گفته اند که افضل آنست که هر دو بخواند ابن حجر کلمی در ایجاب شرح عبا گفت  
 و لواتی فی الصبح مع قنوت الصبح بقنوت عمر رضی الله عنه الذی صح عنه انه کان یقت به فی الصبح لا الوتر كما رواه البیهقی و غیره و صحیح و اذ اجمع بینما  
 قدم الاول و هو اللهم اهبط لی شویه عنه صلح فی الوتر انتهى المتحد اهد فی فیمن هدیت خدا یا راه نامر او میان آن کسانی که ارادت  
 منوّه ایشان را و عافنی فیمن عافیت و عافیت ده مراد ضمن آن کسانی که عافیت داده ایشان را مراد عافیت سلام علیهم  
 آفات دنیا و آخرت و توفلی فیمن توفیت و دوست دارم او متوفی امرن باش و بر زنده لطفت کرم خود گیر و عافیت  
 فیما اعطیت و برکت و زیادتی ده مراد چیزی که داده از نعمتها و قنی شتر ما قضیت و نگاه دار مرا از بدی آنچه قضا کرده و تقدیر نموده  
 و طلب قایت ازین باعتبار ظاهر سباب آلات است و لا یزال محو و ثبات در آن جاری است فانک تقضی و لا یقضی علیک پس  
 بدرستی که تو حکم میکنی بهر چه بخواهی و حکم کرده نمی شود بر تو و آنه لا یدل من والیت بدرستی که شان این است که خواری شود کسی که دوست  
 داری تو آنرا سخ عزیز تو خواری نه بیند کسی تبارکت ربنا و تعالیت بزرگی تو ای پروردگار ما و بلندی رواه الخمسة یعنی احمد  
 و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه ابن خزيمة و ابن حبان و الحاکم و الدارقطنی و البیهقی ایضا و حدیث دلیل است بر مشروعیت قنوت  
 و صلوة و تر و این مجمع علیه است در نصف اخیر از رمضان و زاد الطبرانی و البیهقی و لا یجوز من عادیات و گرامی و غالب نمی شود  
 کسی که دشمن داری تو آنرا یغفر بکسر جمله است علی الاصح و این زیادت بعد قول می است و لا یدل من والیت مصنف در تلخیص گفته و واقع شد  
 ما را سید این زیادت بطریق عالی متصل بسماع و قرات برای الفرع بن حماد انتهى و گفت رافعی این زیادت ثابت است در حدیث مگر آنکه گفت تو  
 در خلاصه که روایت کرده است آنرا بیهقی بسند ضعیف انتهى و گفت شیخ در ترجمه و زیاده کرد دشمنی این کلمات را نیز فلک الحمد علی ما قضیت  
 استغفرک اللهم و متوب الیک رب اغفر وارحم و انت خیر الراحمین پس تراست ستایش بر آنچه تقدیر کرده طلب مغفرت میکنم ترا از بدی  
 و توب میکنم بسوی تو ای رحمن بیا مرز و مرزانی کن توبترین مرا بانی کنندگانی انتهى و لیکن مخرج صحیح این زیادت معلوم نیست و زاد النسائی  
 من وجه آخر فی آخره و زیاده کرد نسائی از وجه دیگر و آخر این قنوت این کلام را و صل الله علیه و آله و رحمت کامله الی نازل با در  
 پیغمبر او علیه الصلوة و السلام تصنف در تخریج احادیث اذکار نووی گفته این زیادت غریب است ثابت نمی شود زیرا که در وی عبدالله بن مسعود  
 و وی معروف نیست و برین قول که وی عبدالله بن علی بن حسین بن علی شت سندش منقطع باشد زیرا که وی جماعت ندارد از عم خود حسن پس ازینجا  
 مبین شد که این حدیث بنا بر جمالت را وی یا انقطاع بر شرط حسن نیست انتهى و البیهقی عمو ابن عباس رضی الله عنه قال کان رسول الله  
 گفت برو آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعلمنا دعاء ندعوا به فی القنوت من صلوة الصبح می آموخت ما را دعائی که بخوانیم

گویند که از قنوت از نماز صبح مصنف در اینجا اجمال بجا برده و در تخریج اذکار نوری از روایت بهیچ گشتی گفته اللهم اهدنی الی آخره در تصحیف است ابو حنیفه  
گفت قنوت بخواند و چیزی از نمازهای غیر نافیه بخواند و در تمام سال و معنی حدیث نزدیک و محمول بر همین است و نیز شافعی خواندن قنوت در نماز فجر سنه  
در این سائر فرائض و قنوت در وتر نیست نزدیک وی مگر در نصف آخر از رمضان و محل قنوت در نماز صبح نزد شافعی بعد رکوع است و عروه بن الزبیر نقل  
از رکوع قنوت میکرد و از انس بن مالک هر دو روایت آمده و نزدیک شافعی در قنوت جبر باید کرد و حدیث ابو هریره و مقتدیان تا این گویند که حدیث  
ابن عباس در قنوت و تفریق اختلاف علماء است مذنب ابن مسعود و ورام قنوت است در وتر و همین است مختار سفیان ثوری و ابن المبارک  
و ایضا حنفیه و جماعه بان رفته اند که در وتر قنوت نیست مگر در نصف آخر رمضان و همین است مذنب مالک شافعی و اقوی درین باب مذنب احمد  
و اسحق است که اگر نازل از نازل بر مسلمین برسد قنوت و صبح خاصه و در سائر صلوة عامه مستحب است و قنوت و ثور در آخر نصف رمضان تا که است  
و در تمام سال مستحب الله اعلم انتی و فی سنده ضعیف و در سند این روایت ضعیف است زیرا که مروی است بطریق عبد الرحمن بن هریر  
مصنف در تلخیص نیست احتیاج است بسوی کشف حال فی انتی پس ضعیف وی من حیث الیما له باشد و نیز مروی است از طریق زبیر بن ابی مرجم و  
سندش نیز مجهولی است اما برده شستن هر دو دست نزدیک خواندن دعای قنوت پس روایت کرده اند از ابن عباس و ابن مسعود که ایشان رفع یدین  
میکردند در آن و نیست تحت و یا سخن فیه و لنداره بان شرح سواهب الرحمن گفته و لم تقف بعد علی دلیل نقلی فی رفع الیدین و التکبیر و لا علی بایقمتنی و جوب  
القنوت و قول صاحب الهدایة نقول صلعم الحسن بن عمار القنوت اجعل یدانی و ترک لم یوجد فی بعض الامور و علی تقدیر وجوده لایدل علی الوجوب لعدم بلوغ کثر  
میزان فاذا لم یجب علی المأمور لا یجب علی غیره و کذا قوله علیه السلام لا ترفع الیدین الا فی سبع مواضع لم یجد الاثر منها احدی انتی و ع و ابن عمر  
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سجد احکم فلا یبرک كما یبرک البعده چون سجده رود کسی  
از شما پس باید که نشیند چنانکه می نشیند شتر و می نه از النوا بار بیشتر و لیضع یدیه قبل رکبته و باید که بنهد دو دست را پیش از نوا تا گفته  
که وضع یدین پیش از رکعتین و اول امر بود باز مامور شدند بوضع رکعتین قبل یدین و حدیث ابن خزیمه که بالا گذشت مشعر است بدان اخروجه المشقة  
یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و دارمی نیز بخاری و دارقطنی گفته اند لا یتابع علیه و گفت و ارقطنی بنی دانم که شنید از ابی الزناد و یانه و ترمذی گفته غریب است  
فی شناسم آنرا مگر از حدیث ابی الزناد و همین وجه و نسائی نیز از ان حدیث ابو هریره آورده و لیکن در وی ذکر نکرده و لیضع یدیه قبل رکبته و ابو داود  
از حدیث ابو هریره آورده که بود آنحضرت چون سجده میکرد و بایست میکرد و هر دو دست خود پیش از نوا و مثله اخرج الدرر و روی من حدیث عمر  
و جواد الشاهد فی سبب شتر المصنعت الیه و ابن خزیمه در صحیح خود از حدیث مصعب بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه روایت کرده که بودیم ما که می نهادیم هر دو  
دست پیش از هر دو نوا پس امر کرده شدیم بوضع زانوهای پیش از دستها و حدیث دلیل است بر تقدیم تنصلی دست را بر زانو و وقت اخطا بسوی سجده  
و ظاهر حدیث و جوب است لقوله لا یرکن و این نمی است و امر بقوله و لیضع و هیچ کس بوجوب آن قائل نشده پس متعین شده که مندوب است و اختلا  
کرده اند علماء در آن مذنب مالک از اعمی علی برین حدیث است تا آنکه از اعمی گفته در یا غنیم مردم را که می نهند و ستایشش از نوا با گفت بن ابی او و هو قول اصحاب  
الحدیث و شافیه و حنفیه مالک در روایتی عمل کرده اند بحدیث اهل وهو و آن یعنی حدیث ابو هریره اقوی فی سنن قوی ترست و در سند خود من از حدیث  
و اهل بن حجر یضم حا و کون جمیع این حدیث اهل دلیل حنفیه و شافیه است و هر مروی عن عمر اخرج عبد الرزاق و عن ابن مسعود و اخرج الطحاوی و ابن قائل است احمد و  
و جماعه از علماء و ظاهر کلام مصنف ترجیح حدیث ابو هریره است و آن خلان مذنب مالک شافعی است و در وی گفته ظاهر می شود ترجیح احمد و همین بر آن و لیکن اهل این مذ  
ترجیح داده اند حدیث اهل با و گفته اند حدیث ابو هریره مضطرب است زیرا که مروی است از وی هر دو امر و ابن القیم در تحقیق این سلسله اطال بسیار کرده و گفته در حدیث





و دیگر عقد تسعین است و صورت او این است که قبض کند خضر و نصر را و بسط کند سجده را و بپند سر ایام را بر سر سوطی و طقه کند و نزو حقیقه و مختار در رکوع  
 امام احمد همین است و شافعی در قول قدیم نیز باین قائل است و این در حدیث مسلم از عبد الله بن الزبیر آمده و در حدیث احمد و ابوداؤد و ابوالفضل بن عمر آمده است  
 و نزو مالک قبض کند همه انگشتان دست راست بسط کند سبابه را و شافعی را در کیفیت تخلیق و جوی دیگر است و آن نهادن سر انگشت سوطی میان  
 دو عقد و ایام است و روایت ثالث آنست که بسط کند همه انگشتان اما مستقبل قبله شوند چنانکه در حالت سجود و بعضی احادیث اشارت بی عقد نیز  
 آمده و مختار بعضی حنفیه این است غالباً عمل آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز مختلف بود گاهی چنین و گاهی چنان و وجه تطبیق در اکثر مواضع که روایات مختلف  
 آمده همین است و سبیل گفته الظاهر از مخیر بین الهیات و وجه الحکمة شغل کل عضو بعد از انتهی و اشارت باصبعه السبابة و اشاره می کرد  
 با انگشت سبابه که نام انگشتی است که بمسایه انگشت نرسد و سبابه از سب است بمعنی دشنام کردن و عادت عربان است که بآن در مقام دشنام اشاره  
 کنند و در بیان شریع تام و می باشد و انگشت شهادت نیز گویند پس آنحضرت اشاره میکرد باین انگشت بوحانیت حق تعالی و صورت اشارت آن است  
 که بر دوازده آنرا نزو تلفظ میکرد لاله الا الله یا نزو تکلم بالله و مشهور آنست که بر دوازده این انگشت را نزو تلفظ و بپند نزد انگشتان و از بعضی ائمه شافعیه منقول است  
 که بر دوازده وارد آنرا آخر شهادت و باید که بجانب فوق اشارت نمیکند و در حدیث و ائمه آورده که بر دوازده آنحضرت انگشت خود پس دیدم که حرکت میداد آنرا  
 و دو عالمیکرد بر آن رواه ابن خزيمة و در حدیث ابن الزبیر آمده اشاره میکرد بسابه و حرکت نمیداد آنرا و اخبره احمد و ابوداؤد و النسائی و ابن حبان فی صحیحه  
 بیتهقی گفته بمقتل آن یکون مراده بالتحریک الاشارة لا تکریر تحریکها حتی لا یبعض حدیث ابن الزبیر حتی دواة مسکرم شیخ در ترجمه گفته مانند آنکه از حنفیه ماوراءالنهر  
 و هند و سستان این عمل و عقد و اشاره ترک یافته و مختار نزو معتقدین همان اول است و در متاخرین ایشان خلایف ظاهر ستمده و مختار نزو علمای حرمین غیر  
 از بلاد عرب عمل این است و تحقیق حنفیه شیخ ابن الهمام گفته که در اول نشاندن شهادتین بسط کند و در وقت تملیل عقد اشارت کند تا عمل هر دو بطریق جمع  
 گردد و گفته است قول منع اشاره خلاف روایت و درایت است و حضرت شیخ علی متقی ریح رساله درین باب نوشته و جانب عمل را راجع ساخته اند  
 و شرح سفر السعادت از آن نقل کرده ایم و در محیط گفته است رفع سبابه یعنی نزو ابی حنیفه و محمد از سنن است و همچنین مروی است از ابویوسف و نجم الدین زاهد  
 گفته که متفق اند روایات از اصحاب باهمه در بودن وی سنت و چون مذاهب ائمه از محدثین و فقها و بسیاری از صحابه و تابعین و علمای کوفه این است و بسیار  
 اخبار و آثار در آن عمل بدان اولی و اربع باشد انتهی و درین باب است رساله ملا علی قاری و در آن تشبیح کرده بر کیدانی بر منع او ازین اشاره و چون  
 بر محدثین گفته که اگر جلالت او و علم دین معلوم نبود این قول و اکا بل الحدیث کافی بود برای تکفیر و فی و درین باب است رساله قاری از شاه ولی الله  
 محدث دہلوی و مکتوبی از مرزا مظفر جاجانان قدس سره که در آن انظر حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهنزی عذری معقول بابت عدم رفع ذکر کرده  
 و عمل خود بر آن ثابت نموده و مولانا محمد فاخر زائر آله ابادی ح در مثنوی خود حکایت نموده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوالد بزرگوارش شیخ محمد یحیی فرمود  
 بشاه خوب الله ریح نور خواب گفته از شما عجب است که اشارت بمسبحی کنید از آن باز و می نیز رفع شده و کرده و بالجمله درین باب رسایل و تحریرات اهل علم  
 قدیم و جدید بسیار است و عمل بر آن جاری ساری است لهذا از بسط و درین مسئله اعراض نموده شد و فی روایة لاله و در روایتی مرسل است  
 و قبض اصابعه کلها و قبض کرد آنحضرت همه سر انگشتان خود را و اشارت بآلتی تلی الا بهام و اشاره کرد با انگشتی که نزدیکت باشد  
 و بحجة الله البالغة وارد شدن است که نمیکند زانوی خود را بر دست چپ خود و بندد عقد پنجاه و سه و اشارت کند بسابه و مروی است قبض و اصبع و حلقه  
 باقی و دیگر گفت مذہب ابو حنیفه ترک اشاره نمودن است بمسبحه وی خطا کرده و نیست روایت و درایت معتقد وی چنانکه ابن الهمام گفته آنرا محمد آنرا  
 در اصل فکر نکرده و در سوطا ذکر نموده و یافتم بعضی که تمیز نمیکرد در میان قول ما که نیست اشاره در ظاهر مذہب و درین قول ظاهر مذہب این است

کتابت اشاره و مفاسد جعل و نصب پیش از احصاست انتهى و در الابدیه گفته وقت شداوت اشارت کن این اشارت از ایزد ابره و میست لیکن  
مشهور به نام علم است که اشارت کنند و انگشتان هر دو دست متوجه قبله دارند انتهى و در مختار گفته متاخرین تصحیح کرده اند که اشارت کند بسبب  
که درین رسول علیه صلوة والسلام بطرف امام محمد بلکه امام اعظم نیز اشاره نسبت کرده اند و بعضی کتب نقل کرده که مفتی به نزد ما اشاره است بهمان جهت  
و در تحفه مستحب گفته در طحاوی گوید سنت غیر مذکور است **و عن عبد الله بن مسعود** رضي الله عنه قال گفت ابن مسعود و بعد  
چون نماز میکردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم می گفتیم یا سلام علی الله پیش از سلام فرستادن بر بندگان می سبحانه می گفتیم سلام بر جبرئیل  
و سلام بر میکائیل و سلام بر فغان پس هرگاه که برگشت از نماز التفت علینا و گوید سومی ما رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال  
پس سرود مگویید سلام است بر خدا زیرا که خدا خود سلام است **اذا صلی احدکم فلیقل** بلکه چون نماز گذارد یکی از شما پس باید که بگوید یا ایها  
الرحمن یا رحمت الله همه عبادات قولیه بر خدا است و تحیات جمع تحیت است و در جمل گفته معنی تحیت بقا و دوام یا عظمت یا سلاست از اوقات یا همه  
انواع تعظیم است و الصلوات و همه عبادات بر بنیاد اعم از فرض نقل یا دعوات یا رحمت یا نماز پنجگانه و الطیبات و همه عبادات یا لیه زیرا که عبادات  
که چون کسی در حضرت ملک و اید اول سلام فرستد و ثا گوید پس از آن خدمت کند و تذلل نماید بعد از آن تحفه درگاه بگذارد تا لایق و مستحق لطف و عنایت  
ایشان گردد و فوادی گفت لفظ جمع آوردن زیرا که هر ملک را از عرب و عجم تحیتها بود مخصوص که تعظیم و تکریم میکردند ایشان را اصحاب ایشان بران پس  
فرمود تحیات همه خدا را است و دیگران را عاریتی پیش نیست شهر خدای رحمت بزرگی و ملک بی انبار و دیگر هر که به بینی بجاریت واد است و  
و غیره و لطیبات کلام طیب و حسن است که ثنا کند بران خدا را و ذکر کند او را یا احوال صالحه یا اعمال صالحه است یا اعم ازین و طیبیت آن بودن است  
خالص از شوائب ریا و غیره و تحیات مبتدا است و خبرش مبتدا است و صلوات و طیبات معطوف است بران و خبر هر دو محذوف است و فیه تقاریر آخر  
**السلام** یعنی سلامی که هر واحد از امتی شناسد علیک ایها النبی و رحمة الله وبرکاته بر تو ای پیغمبر و مهربانی خدا و افر و نیهای  
غیر و کرم وی و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه و سلم اولاً بسلام بنا بر عظم حق وی است بر ایشان و لهذا تقدیم کردند آنرا بر تسلیم بنفوس خود پس سلام  
کردند بر خود و با و و چه خطاب آنحضرت بجهت ابقای این کلام است بر آنچه در اصل بود که شب معراج از جانب پروردگار تعالی و تقدیر سن آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم خطاب بسلام آمد پس آنحضرت در معین تعلیم است نیز بر همان لفظ است که گذشت تا ایشان را تذکر آن حال گردد و نیز آنحضرت همیشه  
نصب العین مومنان قره العین مایه بران است در جمیع احوال و اوقات خصوصاً در حالت عبادات و نورانیت و انگشت درین محل بیشتر و قوی است  
و بعضی از عرفا قدس سرهم گفته اند که این خطاب بجهت سر بران حقیقت تحمید است علیه صلوة والسلام در ذرات موجودات و افراد ممکنات پس آنحضرت  
در دعوات مصلیان موجود و حاضر است پس مصلی باید که ازین معنی آگاه باشد و ازین شهود غافل نباشد تا با نور قرب و اسرار معرفت منور و فانی گردد  
آری شهر در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست و می بینمت عیان دعای فرستمت و السلام علیها سلام بر ما کرده حاضر در هر که باشد  
از ملائکه و مومنان انس و جن همه درین حال داخل اند و علی عباد الله الصالحین و بر تمامه بندگان که نیکوکارند حاضر و غایب دور و نزدیک  
در زمین و بر آسمان و صلاح خد فساد است بنده صالح آن بود که ادای حق عبودیت بروی که فرموده اند چنانچه باید بجای آورد و استقامت بران  
در زود و هیچ وجه غیله و فساد در کارخانه حال ظاهر و باطن می راه نیابد و صلاح اعلی مناصب و ارفع مقامات است و لهذا وصف کرده است بران  
حق تعالی انبیاء و رسل را و صواب آنست که صلاح را امر بسیار است بعضیها فوق بعضی و همه را بر قدر صلاح لغیبی از سلامت حاصل است و اقصی حجاب  
و اعلی مراتب صلاح آنست که شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره در فتوح الغیب ذکر کرده که صلاح حالت زوال و فتنای مطلق نیست و بودن بنده قائم

بر مرد حق و فعل از مصالح فی الحقیقة کسی است که باین مقام رسیده باشد و لطف حق متولی امر وی شده و به توتلی الصالحین آن بنده ایست که دست تدبیر از جلیب منافع و مصالح و در مضار و مفاسد خود باز داشته و به تقدیر متولی ترتیب می گشته بی آنکه او را اختیاری و تدبیری از نفس خود باشد مثل طفل رضیع یا دایه و بیست یا غافل و گوی پیش چو گمان انتهی و چون بنده باین حال رسید لاجرم از جمیع آفات نفسی و آفات سلامتی خواهد بود و چون خود را تسلیم کرده سلامت مانند اسلام تسلیم این معامله خواهد بود اللهم اجعلنا من الصالحین و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ذکر بعضی عباد و اشخاص علی تعین چیزات کریم خود که منبع تمام بركات و خیرات است منع تخصیص کرد و اشارت کرد بوجه آن فرمود بدرستی که وقتی که بگوید بنده این دعا را میسر شد آن هر بنده صالح را که در زمین آسمان سبب حاجت تخصیص چیست بعد از آن ختم بر شهادتین کرد و خلاصه کار و وصل تمام اعمال است و فرمود شهد ان لا اله الا الله گواهی میدهم که نیست سستی برای عبادت بحق جز وی پس این قصر فراوانست زیرا که در شکر عبادت میکردند خدا را و شریک می ساختند با او غیر او را و اشهد ان محمدا عبده و رسوله در جمیع روایات اصحاب سسته همین لفظ عبده و رسوله است و ابن الاثیر در جامع الاصول و هم کرد و حدیث ابن مسعود را بلفظ و ان محمدا رسول الله آورد و آنرا بسوی شیخین و غیره بالنسبت کرد و تابع شد او را برین و هم صاحب تیسیر الوصول و تابع هر دو شد جلال در ضور النهار و زیاده کرد این لفظ را که اندک لفظ البخاری و لفظ بخاری همان است که مصنف ذکر کرده فتنه و باجماع چون آدمی بحقیقت اسلام تصف شد و در مقام قرب و قبول استگشت اشاره کرد بدعا و سوال هر چه خواهد و فرمود شمر لیختر من الدعاء اعجبه فیدعی لپستر اختیار کند و برگزیند از دعا هر چه خوش آید و بوسوی می پس دعا کند و بخواد از خدا که گفته اند شمر از خدا خواهم و از غیر نخواهم بخدا که نیم بنده غیر و نه خدای دیگر است و زیاده کرد ابو داود و برین حدیث لفظ به و نحوه للنسائی من و بعد آخر بلفظ فلیدع و ظاهرش وجوب سنت بنا بر امر بدان و داعی مجازست هر چه خواهد از خیر دنیا و آخرت بخواد و رفته اند حنفیه و حنفی و طائوس باینکه دعا نکند در نماز مگر بچیزی که یافته می شود در قرآن و بعضی گفته اند دعا نکند مگر بچیزی مانور و هر دو قول مردوست بقوله صلی الله علیه و سلم ثم لیختر من الدعاء اعجبه و فی لفظ البخاری من الشار ما اشار و این اطلاق است مروای را تا دعا کند هر چه خواهد و ابن سیرین گفته دعا نکند در نماز مگر با آخرت متفق ع کی که و این تشدید غنما حنفیه است و حدیث و میل است بر وجوب تشدید لقوله فلیقل رفته اند بسوی وجوبش عمر و ابن مسعود و ابو حنیفه و شافعی در قولی و جماعت گفته غیر واجب است بسبب تعلیم نکردن آنحضرت فرسی را و اختلاف کرده اند در الفاظ تشدید قائلان و وجوب و سنت هر دو مختار اکثر حدیث ابن مسعود است فموا لا ارجح تصنف و تلخیص گفت حدیث ابن مسعود در تشدید متفق علی الصلوة است و اکثر روایات در وی بتعریف السلام است و هر دو موضع و واقع شده است و در روایت نسائی سلام علینا بتنکید در هر دو جا و در روایت طبرانی سلام علیکم نیز بتنکید آمدن ترندی گفت و این اصح حدیثی است که روایت کرده شن است و تشدید و عمل بروی است نزدیک اکثر اهل علم و مروی است بسند از حنفیه که وی دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در خواب پس گفت یا رسول الله بدرستی که مردم اختلاف کردند در تشدید فرمود بر شما باد تشدید ابن مسعود و گفت بزار اصح حدیثی که در تشدید نزد من است حدیث ابن مسعود است که مروی است از وی رضی الله عنه بمنته و چند طریق و نسید انتم که مروی باشد از آنحضرت در تشدید ثابت تر از وی و صحیح تر از وی اسناد و نه مشهور تر از وی رجال و نه باشد از وی تظافر بکثرت بسیار و طرق و گفت مسلم جزین نیست که اصحاب کردند مردم بر تشدید ابن مسعود زیرا که اصحابی خلاف نمی گشتند بعضی ایشان من بعضی را و غیر وی اختلاف کرده اند اصحابی گفت محمد بن یحیی الهمدانی حدیث ابن مسعود اصح چیزی است که مروی شد در تشدید و روایت کرد طبرانی در کبیر از طریق عبد الله بن یزید بن الحصب عن ابنه گفت

تشنیدم و تشهد حسن از حدیث ابن مسعود انتی و مختار امام احمد نیز همین تشهد است و گفته اند نماز هر دو نماز است و لیکن سخن در اولی و اصل  
واللفظ للبخاری و این لفظ که مذکور شد من بخاری است و روایت کرد سعید بن منصور از حدیث ابن مسعود که آموخت تا از ابی نعیم تشهد و نماز  
و فرمود بگوید یکی از شما چون فارغ شود از تشهد اللهم انی اسألك من الخیر کما علمت حسنة و ما لم اعلم و اعوذ بک من الشر کما علمت منه و ما لم اعلم اللهم انی  
اسألك من خیر ما سألک منه عبادک الصالحون و اعوذ بک من شر ما استعاذک منه عبادک الصالحون ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و  
قنا عذاب النار و لا تنسنا فی الدار قطنی و البیتقنی ایضا من حدیث ابن مسعود و هو من ادله ما افاده التشهد کما نقول قبل ان  
یفرض علینا التشهد بودیم ما که می گفتیم پیش از آنکه فرض گردانیده شود بر تشهد یعنی سلام بر جبرئیل و میکائیل پس فرمود آنحضرت تلکوب  
این چنین و بگوید الثغبات الی آخر و هست لال کرده اند باین بر فرضیت تشهد اخیر بقوله قبل ان یفرض و لقوله بگوید و تبویب کرده است نسائی  
برای ایجاب تشهد و لیکن روایت کرد این حدیث را از طریق ابن عیینة ابن عبد البر و استند کار گفته متفوسست ابن عیینة بقوله قبل ان یفرض و اخرج  
مشک الدارقطنی و البیهقی و صحاح و لا احمد و احمد است از حدیث ابن مسعود و این نیز یکی از ادله و جوب است ان الشیء صلے الله علیه  
وسلم علمه التشهد و امره ان یعلمه الناس برستیک آنحضرت تعلیم کرد و او تشهد و امر کرد که بیاموزد و آنرا بر دامن آخر حدیث احمد  
عن ابی عبیدة عن عبد الله قال علم رسول الله صلے الله علیه وسلم التشهد و امره ان یعلمه الناس النیات شده و ذکره و در لفظی این است که گفت ابن مسعود  
گرفت آنحضرت دست مرا و دست خود و تعلیم کرد مرا تشهد چنانکه تعلیم میکرد مرا قرآن حافظ شوکانی فرموده در هر تشهد الفاظ مختلف آمده اند و حق که  
از ان محض نباشد همین است که هر تشهد از تشهدات ما نوره که خارج بخرج صحیح اندکافی است برای مصحح تشهدات تشهد ابن مسعود است که حضرت بویا  
آموخت و ثابت است در صحیحین غیر بمانتی و المسلمون و در مسلم است عن از حدیث عبد الله ابن عباس رضی الله عنه قال کان  
رسول الله صلے الله علیه وسلم گفت بود آنحضرت یعلمنا التشهد تعلیم میکرد ما را تشهد چنانکه می آموخت ما را قرآن یعنی  
بتاکید و مبالغه و حفظ و ضبط آن پس بود که می گفت النجیات المبارکات الصلوات الطیبات لله الی آخره تمام و می این است  
السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و بركاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و این لفظ مسلم  
و ابو داود و دست و رواه الترمذی و صحیح کذا لک لکنه منکر و روایت کرد آنرا ابن ماجه و یحیی و مسلم لیکن چنین گفته و اشهدان محمد عبده و رسول و روایت کرده اند  
آنرا احمد و شافعی بتکبیر سلام بلفظ و ان محمدا بنی لفظ اشهد و در وی زیادت مبارکات است و عفت و از صلوات و طیبات و عمل اکثر شافعیه  
برین تشهد است و در میان این دو تشهد و لفظ و معنی فی الجملة تفاوت است و این تشهد از افراد مسلم است و جز بخاری اصحابی بکتاب سته این روایت  
کرده اند تصنف و تلخیص گفته رواه مسلم و الشافعی و الترمذی و الدارقطنی و ابن ماجه و گفته شد شافعی چگونه اختیار کردید حدیث ابن عباس را تشهد  
گفت و یدم تشهد را و اسع و شنیدم از ابن عباس بطریق صحیح و بود نزد من اجمع و اکثر از روی لفظ از غیر آن پس اخذ کردم و ان بلی سزانش کسی که  
غیر آن اختیار کرده از انچه صحیح شده است و غیر شافعی ترجیح تشهد ابن مسعود کرده بسبب عدم اختلاف روایات در حرفی از ان بلکه نقل کرده اند آنرا از فرغ  
بریک صفت بخلاف غیر آن از تشهدات انتی بنوعه و تشهد امام مالک تشهد حضرت عمر است النجیات الزکیات الصلوات الطیبات لله الصلوات علیک  
ایها النبی الی آخره رواه مالک الشافعی و الحاکم و البیهقی و الطائفة و الدارقطنی در علل گفته اختلاف نگرده اند در آنکه این حدیث موقوف است بر عمر  
و روایت کرده اند آنرا بعضی متاخرین از ابن ابی اویس و فرغوا و آن و هم است و روایات تشهد بجملة صحابه ابو موسی اشعری عایشه و عمر و بن جندب  
و علی کرم الله وجهه و ابن الزبیر و معاویه و سلمان و ابو حمید و اند و مروی است از ابو بکر موقوفه کبار و مروی عن عمر و احادیث ایشان در تلخیص مع الشکلم



الذی فیما کور آخر در حجة الله الباقی گفته آمده است در تشهد صحیح آن تشهد بن مسعود است پسر تشهد بن عباس و عمر و ابن باز و احمد و قرآن مجید  
شافعی و حنفی است انتهی و عبارت صفی درین مقام این است صحیح تشهد بخودی از فرض است و اختلاف ایله در اختیار است و درین اختلاف هم بعضی  
قوی بهمی رسد پس باید گفت که بهر صفتی که خوانند بخودی سنت است و عامل بخیار مسند شافعی الفاظ مترادف را حذف کرده اقل تشهد گفته  
و این معنی قریب است بقاعدة تنقیح مناط والله اعلم **و عن** ابی محمد فضالة بفتح فاء و ز ن سحاب بن عبد الله بن بضم عین مفتوح انما  
وسی صحابی است اول مشاهد را واحد است مشاهد را بعد از حاضر شده و بیعت کرد تحت الشجرة و حاضر شد خیر را انتقال کرد بشام و ساکن شد و شوق  
و والی شد قضای و شوق را برای معاویه در زمان خروج ابی بصری و بعد از آن در سنته ثلث و خمسين بر قول صح روی منه یسره مولا و غیره قال سمع  
رسول الله صلى الله عليه وسلم رجلا يدعوني صلاته لم يجده الله ولم يصل على النبي صلى الله عليه وسلم  
گفت فضالة شنید رسول خدا مردی را که دعا میکرد در نماز خود و تحمید نکرد و ثنا نمود خدا را و درود نفرستاد بر پیغمبر خدا فقال عججل هذا  
پس سرموده شتابی کرد این مرد که دعا کرد پیش از حمد و صلوة بر من شمر دعا فقال اذا صلى احدكم فليبدأ بالتحميد به و الثناء  
عليه پسر طلبید او را و فرمود که چون نماز گذارد یکی از شما پس باید که شروع کند بستايش کردن پروردگار خود و ثنا گفتن بر او  
شروع یصلی علی النبي شروعید عو بما شاء پسر درود فرستد بر پیغمبر خدا پسر دعا کند بر چه خواهد از خیر دنیا و آخرت تعلیم کرد آنحضرت  
آن مرد را آداب نماز پیش از حمد و صلوة باید گفت بعد از آن دعا باید کرد و از احادیث دیگر معلوم شده است که بعد از دعا نیز حمد و صلوة باید گفت  
حدیث دلیل است بر وجوب تحمید و ثنا و صلوة بر آنحضرت و دعا بما یثار و این موافق است در معنی کثیر شایان مسعود و غیره زیرا که احادیث تشدید  
حمد و ثناست و این قوی است که ثابت شود که این دعا که آنحضرت آنرا شنیده در قعدۀ تشهد بود و نه در حدیث دلالت بر بودن دعا در قعدۀ تشهد نیست  
اما ذکر ضعف این حدیث را در اینجا دلالت بر بودنش در تشهد گویا از سیاق حدیث دریافت و در روی دلیل است بر تقدیم وسائل بین بی السائل و این  
تظیر ایک عبد و یا ایک نعمین است که عبادت را که وسیله است مقدم کرد بر طلب ثبات رواه احمد و ابن خزيمة و الثلثة یعنی ابو داود  
و ترمذی نسائی و صححه الترمذی و ابن حبان و الحاكم و در حدیث ابن مسعود است نزدیک ترمذی که گفت بودم من که نماز میکردم و پیغمبر خدا  
صلی الله علیه سلم حاضر بود و ابو بکر و عمر نیز با آنحضرت بودند پس چون نشستیم بعد نماز آغاز کردم بثناء بر خدا پسر دعا کرد و پیغمبر خدا پسر دعا کردم  
برای خود پس سرموده آنحضرت دوباره سوال کن داده میشود و بهم ترمذی از عمر بن الخطاب آورده که گفت دعا استاده کرده میشود میان آن  
وزمین بالا برده نمیشود یا نه و در آن دعا چیزی تا آنکه درود میفرستی بر پیغمبر خود یعنی اجابتش موقوف بر فضلیت است و درود خود ستیجاق قبول  
و بعد قبول اصل و موصول است بفضیل موصول و دعا نیز بجزل قبول میرسد شهر سور سکین موسی داشت که در کعبه رسید دست در پای کعبه ترزد  
و تاگاه رسید **و عن** ابی مسعود رضی الله عنه تماش پیغمبر بن عامر بن ثعلبة الانصاری الخزرجی البدری است حاضر شد عقبه ثانی  
و بود و پیغمبر حاضر نشد بر رالی که نزل کرده بود بعد از پس منسوب شد بسوی وی ساکن شد کوفه را و مرو آنجا خلافت علی رضی الله عنه سنها حدیث  
لواثمتین و ابن عباس موسی بن بشیر و خلق سواه قال قال لبشیر بن سعد بن ثعلبة الانصاری الدنمان بن بشیر حاضر شد عقبه و با بعد او  
یا رسول الله امرنا ان نصلی علیک گفت ابو مسعود گفت بشیر ای رسول خدا حکم کرد ما را خدا صلی تعالی علیه و سلم درود فرستیم بر تو یعنی درود  
تعالی ان الله مَلَكَ مَكَّةَ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا فكيف فصلی علیک  
پس چگونه و چه فرستیم درود فرستیم بر تو گفت پس خاموش ماند آنحضرت و زیاده کرد احمد و مسلم تا آنکه از روی کردیم که کاش میخواستند که



صحابی از نماز فی قراصلاتنا صلوة شریفه است نه لغوی و حقیقت عرفیه مقدم است وقت تردد بین المعینین و نیز ثابت شده است وجوب دعا در آخر تشهد آخر  
من الامر به و درود بر آنحضرت پیش از دعا واجب است لما عرفت من حدیث فضالة و باین تمام است ایجاب صلوة بر آنحضرت بعد تشهد قبل نماز که اهل  
بر وجوب بالجمله این زیادت را نیز این حیال و دار قطنی و حاکم روایت کرده اند و آخرها ابو حاتم و ابن خزيمة فی صحیحها و حدیث دلالت میکند بر وجوب  
صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز بظاهر امر یعنی قولوا و باین رفته است جماعتی از سلف و ائمه و شافعی و اسحق و دلیل ایشان همین حدیث است  
باین زیادت مذکوره در سبیل السلام گفته و نیز مقتضی وجوب صلوة است بر آل و آن قول احمد است و نیست عذر برای قائل وجوب صلوة باین حدیث  
در قائل شدن بوجوب آن بر آل زیرا که مأمور به واحد است و دعوی نووی و غیره اجماع را بر یک صلوة بر آل مندوب است مسلم نیست بلکه میگوید یک صلوة  
بر آنحضرت تمام نمی شود و نه ممتثل آن نمی گردد تا باین لفظ که در وی ذکر آل است صلوة نفرستد زیرا که سائل گفت بود کفایت فصلی علیک و جواب  
فرمود که آن صلوة است بر وی و بر آل می پس هر که ذکر آل نکرد وی صلوة بکفایتی که بدان مأمور بود نفرستاد پس ممتثل امر نبوی نشد و مصلی بر آنحضرت  
نگردید و همچنین بقیه حدیث از قوله كما صلیت الیه زیرا که این نیز از کیفیت مأمور به است و هر که در الفاظ این کیفیت فرق کرده بوجوب بعضی الفاظ  
و ندب بعضی پس نیست او را دلیل بر آن و از اینجا معلوم شد که حذف لفظ آل از صلوة چنانکه در کتب احادیث واقع می شود علی باین معنی نیست و پسریده شد  
ازین بر زمانه قدیم پس جواب دادم که صحیح شده است نزد اهل حدیث بلاریب کیفیت صلوة هم برین پنج یعنی بر آنحضرت و بر آل می و ایشان  
ثرواته آن اند و لیکن حذف کردن ایشان آل را در کتابت خوفا بوده است زیرا که در دولت امویہ انکار میکردند بر ذکر آل باز عمل مردم بر یک برقرار  
گرفت بطریق متابعت یکی مدبر را و الا وجهی برای ترک آن نیست و بسط شافعی این جواب در حواشی عمده کرده ایم انتهى و هم صریح در جمع اثبتیت  
فی شرح ابیات التثبیت دین باب سخن نفیس کرده فلیرجع الیه و باین حال صیغ صلوات بالفاظ مختلفه وارد شده و خواندن هر یکی از آنها کافی است  
و در بعضی روایات و ارحم محمد اکرامت و ترجمت واقع شده و لیکن بصحت نرسیده و در حجة الله الیها گفته که اصح صیغ صلوات این است اللهم صل  
علی محمد و علی آل محمد كما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید حمید اللهم صل علی محمد و از واجه و ذریاته كما صلیت علی ابراهیم و بارک علی محمد  
و علی از واجه و ذریاته كما بارکت علی ابراهیم انک حمید حمید انتهى و معنی صلوة دعا و رحمت و استغفار آمده است و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
و صلوة از بندگان طلب فاضله رحمت شامله خیر دنیا و آخرت است از جناب حق بر آنحضرت و اجماع کرده اند که امر برای وجوب است پس بعضی گفته اند  
که واجب است هر بار که ذکر شریف وی بگذرد و بعضی گویند فرض است یکبار در عمر چنانکه شهادت بر نبوت وی صلی الله علیه و سلم و زیاده بر آن سبب  
و مسنون دارند و او که بمن سلام و شعار آن است قاضی ابوبکر گفته فرض گردانید خدا بر مؤمنان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبر وی و نگردانند بر  
آن وقتی معین پس واجب است که بسیار گفته شود و صلوة و غفلت و رزیده نشود و در آن و بعضی از علما قول اول را اصح دانسته اند و شافعی در  
تشهد فرض گفت و گفته اند که این قول از وی شایسته هیچ یکی از علما در آن شریک نیست و نزد ابو حنیفه واجب است فی الجمله و تشهد است  
و فضائل صلوة و سلام بر آنحضرت بیشمار است و همچنین صیغ وی چه ماثور و چه غیر آن بسیار است و درین باب کتب و رسائل مستقل ساخته اند  
و شک نیست که آنچه ماثور است اصح و ابلغ است و اختلاف کرده اند در آنکه بر غیر انبیا بالاستقلال اجازت یانه مختار جمهور آنست که مختص  
بانبیا و مشارک نیست با ایشان غیر ایشان بلکه غیر ایشان ذکر کرده شود بمحضرت و رحمت و رضوان و طیبی نقل کرده که آن خلاف اولی  
و بعضی گفت اند که حرام است یا کرده تحریمی یا تنزیهی شیخ در ترجمه گفت متعارف و متقدمین تسلیم بود بر اهل بیت رسول از ذریه و ازواج  
مطهره و در کتب قدیم از مشایخ اهل سنت جماعت کتابت آن یافته میشود و الله اعلم انتهى گویم هر کما قال و عن ابی هريرة رضى الله عنه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا تشهد احدكم فليستعذ بالله من اربع چون تشهد خواند باز تشهد نماز خود پس بپناه  
 که پناه جوید بخدا از چهار چیز و خدمت تا از لفظ اربع بجهت حذف حد و دست و اصل اربع شایسته و در حقیقت پنج چیز است لیکن فتنه بیات و عمل  
 یکی شمرند برای تقابل و چیز دیگر و لهذا اعاده نکردند لفظ فتنه را در اول لفظ مات يقول می گفت آنحضرت که آن چهار چیز این است اللهم انی اعوذ  
 بك من عذاب جهنم خداوند پناه میجویم بتو از عذاب دوزخ و من عذاب القبر و پناه میجویم از عذاب گور و من فتنة المحي  
 والممات و پناه میجویم بتو از ابتلاهای حالت زندگی و مردن و مراد بفتنة محیا آنچه موجب زیغ و زلل و میل و انحراف گردد و از راه راست و ثبات  
 برین سلام تحصیل مریضات حق از انواع بلا و محن و اسباب خلالات و بطالت که در مدت حیات می عارض میگردد و افتتان بدنی و شهرت و جاهالات  
 و می و اعظم آن و الحیا و باشد اموات است نزد موت و گفته اند که فتنه محیا ابتلاست با عدم صبر و مراد بفتنة ممات و وسوسه شیطان و حالت فرج و سوا  
 متکثره نیکه و اگر وسوسه شیطان را داخل فتنه محیا دارند و فتنه ممات را مخصوص بفتنة قبر نیز وجهی دارد و در بخاری است انکم تفتنون فی قلوبکم مثل او  
 قریباً من فتنه الدجال و من شرف فتنه المسيح الدجال و پناه میجویم از ابتلا و آزمائش مسیح و جال که در آخر زمان برآید و دعوی خدا می کند  
 و با استدراج خوارق عادات بر دست می ظاهر گردد و مردم را گمراه گرداند فتنه و لغت بمعنی امتحان و اختبار است و بر قتل و اضرار و نعمت و غیره  
 هم اطلاق کنند و مسیح بفتح میم و تخفیف سین مملو و حامی جمله در آخر و فی ضبط آخر و هذا الاصح اهم مشترک است اطلاق کرده میشود بر جال علیه الفتنه  
 و بر عیسی علیه السلام و لیکن چون مطلق واقع شود مقصود عیسی علیه السلام باشد و تراوده و می مقید باید چنانکه در اینجا است و دجال را مسیح گویند  
 لمسه الارض و قیل انه ممسوح لعین و عیسی را مسیح گویند زیرا که برادر از بطن مادر ممسوح بهمن قیل لان نکر یا مسحه و گفته اند زیرا که هر ذی عاقل را کسح  
 میکرد و دست میرسانید در دم به میشد و صاحب قاموس گفته که وی در وجه تسمیه عیسی مسیح بپناه قول جمع نموده متفق علیه و در بخاری است  
 بر ثبوت عذاب قبر و فی رواية لمسلم و در روایت است مسلم از ابو هریره اذا فرغ احدكم من التشهد الاخير چون فارغ گردد  
 یکی از شما از تشهد پسین باید که پناه جوید بخدا از چهار چیز و زیاده کرد و نسائی بپسند و عاقلند برای نفس خود چیزی که نمایان شود و او را و این روایت  
 اطلاق تشهد را که در روایت اولی بود مقید کرد و ظاهر کرد که استعاذه مأمور بهادر تشهد اخیر است و حدیث دلیل است بر وجوب استعاذه و همین  
 مذموب ظاهر به و این حزم گفته و تشهد اول هم واجب است نظر باطلاق لفظ متفق علیه و امر که روطاوس پس خود را با عاده نماز وقتی که استعاذه  
 نکرد و در آن گویا که وی نیز قائل بود و بطلان صلوة تارک است و جمهور آنرا حمل کرده اند بر وجوب و عن ابی بکر الصديق  
 رضي الله عنه انه قال قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم علمني دعاء اذ عوي به في صلاتي يا ميزان مراد عالی که دعایم  
 بآن در نماز خود یعنی بعد از تشهد اخیر و فهم این قید بجهت آنست که دعا که متعارف و مقرر بود خواندن آن در نماز بهین محل مقرر بود و در اینجا دلیل است  
 بر طلب تعلیم از عالم سما در دعوات که مطلوب در آن جوامع کلام است قال قل فمروا بکواکب عار و بخوان آنرا در نماز اللهم انی ظلمت نفسي ظلماً  
 کثیراً خداوند! بختیقت منستم که در عالم بر نفس خودستم که در دنیا بسیار و اکثر روایات لفظ کثیر بثنائی مثله است و در بعضی روایات مسلم کثیر آمده  
 و امام نووی در آنکار خود گفته که اگر در خواندن هر دو را جمع کند بهتر باشد و در سبیل این را رد کرده و گفته جمع کنند میان هر دو زیرا که وارد نشده مگر یکی  
 ازین هر دو و چیزین نیست که اختلاف در ضبط است و در اقرار بظلم نفس خود و اعتراف است باینکه هیچ بشر خالی از ظلم بر نفس خود نیست باز کتاب تنبی عنه  
 یا تقصیر از ادای مأموریه و لا یغفر الذنوب الا انت و فی امر زد همه گناهان را هیچ کس مگر تو و در وی اقرار بوجدانیت است فاغفر لی  
 پس بایمزد مرا و این استجاب مغفرت است مغفرة آمر زیدنی بزرگ نکره برائی تعظیم است من عندک خاص از نزد تو چه هر چه از نزد او خالی است





بیاض خدو السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته انتی بلغظه وصنفت روح در تلخیص الامکار استخراج الادکار زیر قول نووی ان زیاده وبرکاته روایت فردة طوف  
 باین زیادت سوق کرده فرمود خنده عدة طرق تحت بها وبرکاته بخلاف مایکوبه کلام اشج انما روایت فردة انتی وچون دو تسلیم از فعل آنحضرت صلی الله  
 علیه وسلم ثابت شده وصلوا کما را یمتونی اصلی وحديث تحریما التکبیر وتخلیها التسلیم پسنا صحیح نزد اهل سنن وارد شده تسلیم آن واجب گردیده  
 واین رفته است شافعی نووی گفته قول جمهور علما از صحابه و تابعین ومن بعدهم همین است وترندی باقی عقد کرده برای دو تسلیم و بعد ایراد حدیث  
 ابن مسعود گفته و فی الباب عن سعد بن عمرو و جابر بن سمرة و البراء و عمار بن یاسر و اهل بن حجر و عدی بن عمیره و جابر و حبیب بن مسعود و حکم بصوت و  
 حدیث کرده و گفته و برین است عمل نزد اهل علم از اصحاب بنی نعیم صلی الله علیه و سلم و کسانی که بعد از ایشان اند انتی و نیز درین باب است از سهل بن سعد  
 و حذیفه و طلح بن علی و مغیره بن شعبه و واثله بن الاسقع و یعقوب بن الحصین و ابی ریشه و غیرهم و از بنی جاحل معلوم شد که برای بیرون آمدن از نماز  
 دو تسلیم باید یکی جانب یمن و دوم جانب یسار و همین است مذهب ائمه ثلاثه جز مالک ولیکن حنفیه و دیگران گفته اند که سنت است بدلیل قولی  
 علیه وسلم فی حدیث ابن عمر چون برداشت امام سر خود از سجده و نشست پستر حدیث کرد و قبل تسلیم پس تحقیق تمام شد نماز او پس معلوم شد که تسلیم  
 زکون واجب نیست ورنه واجب بشرا عاده و دلیل دیگر حدیث مسی است که امر نکرد آنحضرت او را بسلام و جواب آنست که حدیث ابن عمر ضعیف است  
 باتفاق حفاظ زیرا که ترندی آنرا روایت کرده و گفته اند حدیث مسند و یس بن ذکوان القوی و قد اضطر یوافی اسناد و حدیث مسی منافی و وجوب  
 زیرا که این زیادت است و آن مقبول است و استدلال بقوله تعالی ارکعوا و اسجدوا و اسجدوا بر عدم وجوب سلام استمال غیر تمام است زیرا که آیت مجمل است  
 حل آنحضرت بیان آن کرده و اگر بر تنه آیت عمل نمایند قرات واجب باشد و غیر آن پس حدیث دلیل است بر وجوب تسلیم بر یمن و یسار و این حدیث  
 عامتی و شافعی بوجوب یک تسلیم و سنیت تسلیم دیگر رفته نووی گوید علمای قديم اجماع کرده اند بر یک و واجب نیست مگر یک تسلیم پس اگر اقتصاد مریکی  
 ندستحب است که تلقای و بکنند و اگر هر دو کنند اولی جانب یمن و ثانیه جانب یسار کنند و شاید که حجت شافعی حدیث عایشه است که بود آنحضرت  
 و ن و ترسیگزار و نه رکعت نمی نشست مگر و نه نامت پس حمد میکرد و خدا را و یاد می نمود و او دعا میکرد و پستری می پیاده و سلام نمی کرد پستر سیکند و رکعت نهم و می  
 ذکر میکرد و خدا را و دعا می نمود و پستر تسلیم میکرد و یک تسلیم اخرجه ابن حبان و در مستقی گفته اند خیرا احمد و النسائی و فی روایت لاحد فی هذه القصة ثم یسلم  
 نیلته واحدة السلام علیکم یرفع بها صوته حتی یوقظنا انتی و اسناد این حدیث بر شرط مسلم است و جواب این است که این حدیث معارض این روایت  
 است زیرا که زیادت چون از عدل باشد مقبول است و نزد مالک مستون تسلیم و واحد است مقابل وجه و تبیل ایشان حدیث عایشه و عدی بن عمیره است  
 در این تسلیم واحد آمده ولیکن اهل حدیث در آن گفتگو نموده و اعلال وجع کرده اند و بعضی تاویل کردند بجهت یکی و ستر دیگری و مالکیه استدلال کرده اند بر  
 مایه تسلیم واحد بعمل اهل مدینه و بعمل توارق و کابر و جوا بئش این است که در اصول مقرر شده که عمل شان حجت نیست و ابن عبد البر  
 حنف جمله ادله این قول از احادیث ذکر کرده و شک نیست که اقوی و ارجح دو تسلیم است و همین است مختار صاحب سفر السعادة و مستفاد می شود  
 بوجوب آن از قول صاحب حجة بالغة چنانکه گفت واجب شد خروج بکلامی که احسن کلام مردم باشد و آن سلام است و لهذا فرمود تخلیها السلام انتی  
 یم و یعلم الترندی عن علی کرم الله وجهه و عند الحاکم و غیره من حدیث و کله ذکر با ابن عدی و الدارقطنی و من حدیث عبد الله بن زید عند الدارقطنی  
 و ضعیف و من حدیث ابن عباس عند الطبرانی و احتجاج کرده است رافعی در امالی بحديث عایشه که صحیح است و بود آنحضرت که خم میکرد نماز را تسلیم  
 قول صلوا کما را یمتونی اصلی کنانی التخلیم و عن المغيرة بن شعبه صحابی مشهور است و ترجمه وی گذشت ان التبی صل الله  
 یم و سلم کان یقول فی دبر کل صلوة مکتوبه بر سنی که آنحضرت می گفت و برین هر نماز فرض و قاسم گفته و بر یمن اهل

وهم تین یغنی قبل و از هر شی متب و منبر گوشت در بر مکره الدال و الباء بالفتح نماز در آخر وقت آن وساکن کرده میشود و الا یقال یغنیین زیرا که آن  
از من محمد بنی است و مراد بنبر و در اینجا بعد از خروج از نماز است نه بعد از نشستن در نماز پس ثابت باشد ذکر بعد سلام و همچنین دعا بعد از هر یک از آنها  
لا اله الا الله و الحمد لله الملائکة و له الملائکة و له الحمد و زیاده کرد در روبرو طرائفی بجای یحیی و هو علی الامیوت و هم چنین ابن السنی فریاد  
کرد بیده الخ و روایات این زیادت مؤثر اند و هو علی کل شئی قد یرى الله صلا ما فیها اعطیت و لا تعطی لما صنعت و نزد ابن  
حمید بعد این کلمات اولاً قضیت هم آمده و لا ینفع ذا الجمل منک الجمل شرح این کلمات سابقاً گذشت و حدیث دلیل است بر استحباب  
لکن دعا عقب صلوات بنا بر احتمال وی بر توحید خدا و نسبت هر امر بسوی وی از من و عطا و قدرت تمام بعد بفتح جیم معنی او غناست مراد آن  
که نفع نمی کند او را و احتیاج او در دنیا بمال و ولد و عقلت و سلطان بلکه نجات میدهد او را رحمت و فضل متفوق علیهم شیخ در ترجمه می فرماید  
که حضرت این کلمات و اذکار دیگر که در احادیث آمده است می گفت و گفته اند که بعضی احیاناً سلام می داد و برینهاست بی آنکه هیچ چیز بگوید  
و بخواند و در بعضی اوقات این اذکار کل یا بعضی از آن میخواند و بعضی در ترتیب خواندن آن گفته اند که اول استغفار باید کرد و بعد از آن اللهم  
انت السلام و بعد از آن لا اله الا الله و بعد از آن دعا و اذکار و دعوات و دیگر بسیار است که در کتب احادیث مذکورند و در روایت آمده که آنها را بعد از  
نماز میخواند و معنی بعدیت همان است که مذکور شد و لازم نیست که بعد از فرض متصل بخوانند انتهی گویم کتاب حصن حصین و اذکار نووی و حزن  
اعظم و جز آن متکفل اکثر اذکار و ادعیه ماثوره در نماز و بعد آن و جز آن است با رعایت احوال و اوقات و عن سعد بن ابی وقاص  
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یتعبد بجمیع دبر کل صلوة بود آنحضرت که پناه می جست بگفتن این  
کلمات در پیش هر نماز لفظ ثمر صلوة در اینجا و در اول محتمل است که مراد بدان قبل خروج از نماز باشد زیرا که در حیوان انوی است و برین اندیش  
امیه حدیث و محتمل که مراد بعد نماز باشد و هو الاقرب و مراد بصلوة نزد اطلاق نماز فرض است اللهم انی اعوذ بک من الجمل خداوند پناه  
میجویم تو از جمل و آن ترک اخراج چیزی است که واجب است بیرون آوردن آن افعال خود شرعی یا عاداتاً و تقوّه از محمل در بسیاری از احادیث  
آمده و اعوذ بک من الجبن و پناه می جویم تو از بدولی و ترسیدگی بر جان از چیزها و تاخر از کردن آن یقال جیان کسی بامن قاهره و مقتو  
از و متاخر است از اقدام بنفس از جهاد واجب و تاخر از امر بالمعروف و نهی عن المنکر و نحو آن و اعوذ بک من ان ارد الی اذ ذل العسر  
و پناه می جویم تو از بیکه واپس کرده شوم من یسوی قریایه تر و ناکس تر عمر مراد آخر عمر است که بعد خراست کشتن قوی شست و بیکار گردد و از علم  
و معرفت و عبادت باز دارد تا آنکه برگردد بر پیشگاه اول خود که در آن غفلت بود و ضعیف البینه نحیف العقل قلیل الفهم و اعوذ بک من  
فتنة الدنيا و اعوذ بک من عذاب القبر و پناه می جویم تو از ابتلا و آزمائش دنیا و عذاب گور مراد بفتنة دنیا  
افتتان ایشوات و زخارف دوست تا آنکه غافل گشت از قیام بواجب که آفریده شده است برای آن و آن عبادت باری و خالق خود  
است و هو المراد من قوله تعالى انما أموالکم و اولادکم کفرشة طر واه البخاری و عن ثوبان رضی الله عنه قال  
گفت ثوبان که مولای آنحضرت و حاضرگاه بیگاه درگاه بود کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا انصرف من صلوة  
بود رسول خدا چون بر می گشت از نماز خود یعنی تمام میکرد و سلام می داد استغفرت الله ثلاثاً استغفار می کرد سه بار بلفظ استغفرا الله  
و نووی در اذکار گفته او را می راک یکی از روایات این حدیث است گفتند چگونه میکرد آنحضرت استغفار گفت میگفت استغفرا الله استغفرا الله  
استغفرا الله و در بعضی روایات آمده که میگفت سبار استغفرا الله لا اله الا هو الی القیوم و اتوب الیه و قال و میگفت بعد از استغفار اللهم انت السلام





وكانت الادعية المتعلقة بالصلاة مأخوذة من ما فيها من الاشارة الى حال الصلة فانه قيل على ربنا جبه فاذا سلمت القطة المناجاة وانتهى موقفك  
وتحررت فكيف يترك سواك في حال مناجاة والقرب منه وهو مقبل عليه ثم يسأل اذا انصرف عن بعدة گفت الاذكار الواردة بعد المكتوبة يستحب لمن اتي بها  
ان يصلي على النبي صلى الله عليه وسلم بعد ان يفرغ منها ويصلي بشاره ويكون دعاءه عقب هذه العبادة الثانية وهي الذكر لا يكونه وبع المكتوبة انتهى گویم  
دعوی نفی مطلق مرود دست زیرا که حدیث معاذ صحیح است و در حدیث ابی بکره است فی قوله اللهم انی اعوذ بک الخ کان انسب صلی الله علیه  
وسلم یومین و بعد کل صلوة اخرجه احمد الترمذی والنسائی وصحاحی کم حدیث زید بن ارقم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یومعونی ذمیر  
الصلوة اللهم بنا ورب کل شیء الحدیث اخرجه ابو داود والنسائی وحدیث صهیب مرقوماً کان یقول اذا انصرف من الصلوة اللهم صل علی وینی وینی وینی  
اخرجه النسائی وصحاح ابن حبان و غیر ذلک اگر گویند مراد بدبر صلوة قرب آخر است و هو الشاهد گویم وارد شده است امر به کرد و بر هر نماز و مراد  
بدان سلام است اجماعاً فلذا هنا انما انکه خلاف این ثابت شود و ترمذی از حدیث ابی امامه آورده نیل یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قال جوف  
الدلیل الآخر و در الصلوات المكتوبات و قال حسن وطبری ان روایت جعفر بن محمد صادق آورده که گفت الدعاء بعد المكتوبة افضل من الدعاء  
بعد النافلة کفضل المكتوبة. پس على النافلة و بسیاری از خدایه که با ایشان ملاقات شد چنان فعیده اند که مراد حافظ ابن اقیم صحیح نفی دعا بعد  
صلوة مطاق نیست بلکه نفی بقید استمرار استقبال محلی است فبدا و اذ ان عقب سلام و اما چون برگردد و بر دوسه خود میفتد کم کند اذکار  
شروع را پس مستغنی نیست نزد وی اتیان بدعا درین وقت انتی بلخص من فتح الباری گویم و شبهه نیست که مراد دوسه همین است که بجز  
خدا نگفتند و مساعدت آنچه در سفر السعاده گفته این دعا که بعد از سلام می کنند از عادت پیغمبر خدا بود و درین باب هیچ  
حدیث ثابت نشده و بدعتی است مستحسن انتی و تشیخ در شرح آن گفته یعنی این دعا که ایضا مساجد بعد از سلام می کنند و مقتدیان  
آمین آمین می گویند چنانچه الآن در دیار عرب و مجسم متعارف است از عادت پیغمبر خدا بود انتی اللهم صل علی فکرم و شکرم  
و حسن عبادتک خداوند یاری ده مرا بر یاد کردن تو و سپاس و شستن تو و نیک کردن عبادت تو و بر بجا آوردن آن بر وجه شعور و  
مراقبه و راه احمد و ابو داود و النسائی بسند قوی و زیاد کرد و در فتح و صحاح ابن حبان و صحاحی کم و در روایتی این حدیث باین لفظ  
آمد که گفت معاذ گرفت رسول خدا دست مرا و فرمود بدرستی که من دوست میدارم ترا می معاذ پس گفت من که من هم دوست میدارم  
ترا فرمود ترک مکن این دعا را و پس هر نماز و درین روایت بجای اللهم فکرم و شکرم و حسن عبادتک مکرر روایت ابو داود این لفظین آمده که من  
دوست میدارم ترا و این حدیث مسلسل است باین فعل اخذ بیدی و باین قول انا حبک و در سلسلات محرر سطونزین است و عن ابی امامه  
نام وی ایاس است بر اصح کما قاله ابن عبد البر معنی الله عنه ابن ثعلبیه الحارثی الاضیاری اخرجه حافض رشید السبب معذور و شستن  
و شستن او را بر مرض والده وی و ابو امامه باهلی دیگر است که ماول کتاب گذشت پس نزد اطلاق مراد بانی امامه همین ایاس باشد و چون آن  
دیگر اراده کنند باهلی گویند و باین معنی نیز حاصل کنند قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ آية الكرسي فی دُبُو  
کل صلوة مکتوبة یترک کسی که بخواند آیت کرسی را در هر نماز فرزند مراد از هر صلوة در دنیا بعد سلام است نه بعد تشهد کما هو الظاهر و این  
حال است چرا که مراد در مواضع دیگر نیز ازین لفظ همین است پس دعا بعد فریضه ثابت باشد تفصیل این اجمال آنکه اطلاق لفظ و بر گاه  
بر چیزی آید که از بعضی صفات الهیه باشد مثل قوله تعالی و من یؤت فی کل شیء حکماً و کما به بر چیزی که نه از ان جنس است  
مثل قوله تعالی و من یؤت فی کل شیء حکماً و کما به بر چیزی که نه از ان جنس است



مشترک است در آنچه بعد از اذان باشد و اذان چیز نبود و در میان اذان و اقامه چیز باشد و عمل لفظ مشترک بر یک معنی از معانی او بدین دلیل صحیح نیست  
 پس هر کس که میگوید که مراد بر صلوٰه آنست که بعد از تشهد باشد بروی دلیل آوردن است و چون از دلیل تخصیص کردیم معلوم شد که در صحیح بخاری آمده است چون  
 و یخروجون و یکتبون خلف کل صلوٰه ثلاثا و ثلثین پس لفظ خلف دلیل است بر آنکه مراد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از در هر کل صلوٰه خلف است و عقب خروج  
 اذان و ثلثین است حدیث ابو داود و بلفظ اکثر کل صلوٰه ای بعد از ویزیده بیا تا حدیث من سجح در صلوٰه الفدایة شریحه و لعل ما به تسلیم غفر  
 فلو کان مثل زبد البحر مراد بدینجا عقب صلوٰه است بعد خروج اذان بسلام ویزیده بیا تا حدیث ابی ذر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال  
 من قال در صلوٰه الفجر و هو ثمان رجلية قبل ان یحکم لا اله الا الله وحده لا شریک له الخ اخرجه الترمذی و قال حسن صحیح زیرا که اگر مراد بدینجا  
 قبل خروج اذان باشد حاجت تقیید بقول می ثمان رجلية نیست و نه بقول می قبل ان یحکم و از اینجا دلیلی که مراد بدینجا حدیث باب حدیث  
 شریح و تخمید و تکبیر بعد خروج اذان است نه داخل در و که این اراده صحیح نیست لکن بمنعه من دخول الجنة الا الموت باز نمیدارند و  
 از در این بهشت مگر موت این عبارت را مشکل میدارند زیرا که موت مانع از دخول جنت نیست بلکه موصل است بان ظاهر آنست که گویند الا حیوة  
 چه حیات مانع از دخول جنت است معلوم و وجود موت و نبودن او شرط دخول جنت است که مؤجل است اگر وجود موت و شرطیت او منی بود باطل در  
 می در آید اما آنست که اگر وجوب موت هر نفس را لزوم ذوق او هر نفس را بحکم کُلِّ نَفْسٍ ذَاتِ نَفْسٍ الموت منی بودی در آمد و بهشت  
 جملا و لیکن برین تقدیر لازم می آید وجود موت و بهشت و بهشت جای موت نبود و این جهت در دخول جنت تا جیل و تاخیر راه یافت و قطعی گفت  
 موت حایز است میان تالی آیت الکسری دخول جنت چون متحقق گردد و منقضی شود و حاصل شود دخول جنت و بعضی گویند مراد از موت بودن بنده  
 بر قبر پیش از بهشت و چون مبعوث شود و در آید و بهشت بی توقف در تسلیم گفته الا الموت بخلاف متضاد است ای لا یمنعه الا عدم موده و حزن  
 برای ثالث معنی است و اختصاص آیت الکسری بجهت آنست که مشتمل است بر اصول اسما و صفات الالهیه و حقایق و حیاتی و قیومیت و علم و ملک و قدرت  
 اراده و قیل هو الله احد متخص است برای ذکر صفات رب تعالی انتهی و فضیلت آیه الکسری بعد از نماز و غیر آن در احادیث بسیار آمده و آیه التثانی  
 صحیح ابن حبان و در مشکوٰه این حدیث را از حضرت ثعلی آورده و اینقدر زیاده کرده و هر که بخواند آیه الکسری را هنگامیکه می گوید و بخواند خود را  
 ین گرداند و از خدای تعالی بر سرای او و سرای همسایه او و اهل چند سرایا که گرد اویند رواه البیهقی فی شعب الایمان و گفت بهی بن ابراهیم  
 معین است و زاد فی الطبرانی و قل هو الله احد و در روایتی بجای این زیادت این لفظ آمده که هر که بخواند آیه الکسری  
 پس نماز فرض باشد در نماز خدا تا نماز دیگر و بهر حال حدیث را اصلی است حدیث ضعیف در مجموعا با مقبول و معراج است و در سفر السعادت  
 منه این حدیث را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده اند مثل طبرانی و رویانی و دارقطنی و ابن حبان و بعضی از حفاظ میگویند صحیح است  
 این جوری در موضوعات ذکر کرده و حفاظ بر این جوری ازین جهت طعن کرده اند و این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از انجم  
 یزید بن ابی اسحاق و جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و غیره بن شعبه و ابوامامه و اختلاف طاق و تعدد مخارج حدیث  
 علی صحیح است و موضوع نیست انتهی و عمر مالک بن الحویرث رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم صلوا کما یبهون فی اصحابی نماز بکنار بر چنانکه دیدید شما را که نماز میکردم لفظ استغفر علیه اینست پس هرگاه که نماز  
 و نماز پس باید که اذان گوید برای شایکی از شما حدیث را الفاظ مختلف است و نقلی که اینجا مذکور است روایت بخاری است چنانکه گفت  
 و آیه البخاریه ای فی کتاب الاذان و زیاده کرد و در اول می قصه و در آخر می این لفظ پست باید که امامت کند شمار اکثر شاکدان فی الخبر

و این حدیث اهل عظیم است در ولایت بر ریة افعال و اقوال و بی صلوات بر علی و آله سلم بیان اجمال اهل بصلوة است که در قرآن حدیث وارد شده و در این حدیث ولایت است بر و خوب بنامی باحضرت صلی الله علیه و سلم در آنچه کرده است در نماز پس بر آنچه محافظت کرد آنحضرت بر آن از افعال و اقوال بصلوة آن واجب است بر امت مگر آنچه خاص است آنرا دلیل ازینها و علما درین حدیث کلام طویل کرده اند و این قیوم العید استیغاثی آن در شرح عمده نموده و سید علامه محمد بن اسماعیل امیر در حاشی عمده بر آن زیادت فرموده و

رسول الله ﷺ عليه وسلم صلى قائما فان لم يستطع فقاذا فان لم يستطع فعلى جنب والا فاقوم كقوله  
عمران فرمود مرا رسول خدا نماز بگذارد مستاده پس اگر نتوانی بگذارد نشسته پس اگر نتوانی پس بگذار بر پهلو و اگر نتوانی بر پهلو هم پس اشاره کن  
رواه البخاری والنسائی و زیاده کرد پس اگر نتوانی پس سئو شده تکلیف نمی دهد خدا هیچ نفسی اگر بقدر وسع او و فهم کرد حاکم و مستدرک  
آن در سبل السلام گفت لفظ فاوم در نسخ بلوغ المرام منسوب بسوی شیخ کی یافته نشد و لیکن بخاری این حدیث را روایت کرده بغير لفظ فاوم  
و روایت کرده است آنرا در قطعی از حدیث علی بلفظ فان لم يستطع ان يستجد فاوم الحدیث و در مسنادش ضعف است و در وی متروک است  
و گفت مصنف واقع نشده است در حدیث ذکر ایما و جزین نیست که آنرا رافعی آورده و لیکن وارد است در حدیث جابر ان استطعت والافاوم ایما  
اخرجه البزار و البیهقی فی المعرفة بزرگ گفته ابو حاتم را ازین حدیث پرسیدند گفت صواب قف اوست بر جابر و رفع خطاست و نیز مروی است از حدیث  
ابن عمر و ابن عباس و در مسناد هر دو ضعف است و حدیث دلیل است بر اینکه فریضه را نشسته گذارد و اگر بعد از آن عدم استطاعت است و لیکن  
بأن خشیت ضرر لقوله تعالى وما جعل علیک کفر فی الذین من کفر و کذا قوله فان لم يستطع فعلى جنب و در قول می در حدیث طبرانی  
فان نالته مشقة فجالسا فان نالته مشقة فناما ای ضلوعا حجت است بر کسی که گفت که از عاجز از سقوا نماز ساقط است و این دال است بر اینکه هر که مشقت  
رسد و اگر چه نائم باشد مباح است و اگر نماز نشسته گذاردن در وی خلاف است و حدیث با کسی است که گفت نائم را مباح است قعود و نماز و از مشقت  
خوف دوران سر در سفینه اگر مستاده بگذارد و یا خوف غرق پس نشسته بخواند انتهی در صغری گفته عجز از قیام تحقیق می شود بلحوق مشقت شدید و را نشا  
صلوة یا بعد آن چنانکه می بینیم که مریضان را تواتر نفس و گدازانی اعضا و بر همزدگی حواس و وید باز یادت مرض باید دوران سر در سفینه و مانند آن انتهی  
و این حدیث در حق مریض است حافظ شوکانی گفته قرآن کریم نیز باین طایفه است انتهی مراد بقدر آن شریف شاید این آیت است فاذا اقضیت  
الصلاة فاذا كسروا الله قیاما و قعودا و علی جوف کفر در اکلیل از ابن مسعود آورده که نزول این آیت در حق بیمار است و فرمود  
گفته و لفظ جنوب لالت است بر اینکه نماز بر پهلو نشسته بخواند نه دراز شده بر راستی انتهی و این حدیث را اهل سنن نیز روایت کرده اند و درین حدیث  
همینست قعود را بیان نکرده اند که بر کدام صفت باشد و مقتضی اطلاق صحت اوست بر هر هیئت که باشد و خواهد و باین رفته است جماعتی از علما  
در صغری گفته اگر از قیام عاجز شود نشسته گذارد و خواه بر صفت جلسه خواه مربع و اگر نشستن نیز نتواند بر جنب خود نماز گذارد و رو بقبله کند و بر پهلو  
راست خفتن بهتر است از پهلو چپ پس اگر بر پهلو نیز نتواند خفتن بر پشت خود غلطه و د و پا بجانب قبله کند انتهی مصنف در فتح الباری گفته  
اختلاف کرده اند در افضل پس نزد ایدئة ثلثة ترجیح است گفته اند مغترش بگذارد و قیل متوکا و فی کل منها احادیث انتهی و ما خود است از حدیث  
که نیست واجب هیچ شیئی بعد تعذر از ایما و از شافعی آمده که واجب است ایما بر دو چشم و ابرو و آرز فر آمده که ایما کند بقلب گفته اند واجب  
امر از قرآن و فکر بر زبان پست بر قلب مگر این کلامی هست که نیامده در احادیث و در آیت کریمه است فاذا كسروا الله قیاما و قعودا و علی  
بجوف کفر و اگر چه عدم ذکر منافی وجوب نیست بدلیل دیگر و نماز واجب است علی الاطلاق و ثابت شده که چون امر کرده شوید شما بچیز

پس بیاید از روی چیزی که توانید پس چون قطع چیزی باشد از آنچه کرده می شود و نماز واجب باشد بروی ایستادنش زیرا که مستطیع است  
**و عن جابر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لمریض صلی علی وسادة فرمى بها وقال صل علی**  
**الارض ان استسبحوا و اذکرا و اذکرا و اذکرا فرمود برای بیماری که نماز گذارده بود بر وساده پس بپایند آن وساده را و گفت نماز گذار**  
**بر زمین اگر توانی در نماز اشاره کن اشاره کردنی و اجعل سجودک اخفض من رکوعک و بگردان سجده خود را ایست تر و کمتر از رکوع خود**  
**رواه البیهقی بسند قوی فی المعرفة و لا یصحح ابو حاتم و قفہ و اخرجه البزار ایضا من طریق سفیان الثوری و درین حدیث اینست که**  
**بپایند وساده را و گرفت چیزی را تا نماز گذار و بسوی او پس گفت آن چوب را و مینداخت و گفت بپاش تا ختم نمی شود و هیچ کی که روایت کرده باشد از انس یا**  
**ثوری جز این بزرگتر نمی گوید پس سیده شد از ابو حاتم پس گفت صواب از جابر و وقت است منیع او خطاست روایت کرد طبرانی از حدیث طارق بن شهاب از ابن عمر که گفت**  
**عادر رسول الله صلی الله علیه و سلم مذکور است و سنا و شریف است و حدیث دلیل است بر آنکه نگذارد و بیمار چیزی تا سجده کند بر آن قتی که تعذر باشد بروی سجده بر زمین و بشاید فرمود**  
**بفصل کردن در میان رکوع وجود و ایست کردن آن نسبت بر رکوع و چون قیام و رکوع شود اگر در نشسته باشد یا ایستاده و اگر در قیام و رکوع کند یا اگر**  
**قیام متعذر نیست ایستاده بر رکوع قیام و بر آن سجده بحالت قعود و گفت اندک درین صورت برای هر دو قیام ایستاده و نشسته برای نشسته و گفته اند که اگر**  
**هر دو نشسته ایستاده و بر آن قیام متعذر شود و گفته اند که قیام از روی ساقط است نشسته نماز گذار و پس اگر استاده گذار جائز شد و اگر متعذر شود بر قعود ایستاده بر رکوع و نشسته**

### باب سجود السهو و غیره من سجود التلاوة والش

سهو و بیان و غفلت و بی خبری آدمی از چیزی که در وقت بر رفتن دل جانب دیگر و نیست سجده سهو برای تذکر آنکس که قصیر نماز است یا زیادت آن  
و در روئیش به تصاویر و شبه کفار است و سهو و نسیان بر رسول خدا و احوال در آنچه متعلق باخبار و بلاغ باشد جائز نیست و در افعال اختلاف است  
و مختار نزد اهل حق جواز است زیرا که احادیث صحیح در آن وارد شده پس چاره نیست از قائل شدن بدان محذوری هم لازم نمی آید بلکه متضمن حکمت است  
و تحقیقت از جمله اتمام نعمت بر امت کمال دین ایشان است تا بشرف اقتدا و اتباع سنت مشرف شوند **عن عبد الله بن مالک**  
**ابن بحیة ترجمه می پیشتر گذشت قال ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بهم الظهر فقام في الركعة من**  
**الاوليين ولم يجلس بدستیکه آنحضرت گذارد باصحابه نماز پیشین پس ایستاد و در رکعت اولی و نشسته و قعود نکرد و فقام**  
**الناس معه پس ایستادند مردم با آنحضرت حتى اذا قضی الصلوة و انظر الناس لتسليمة ما انک چون تمام کرد نماز را**  
**و چشم داشتند مردم که آنحضرت سلام گوید که بر و هو جالس تکبیر گفت و حال آنکه می نشسته بود و در روی دلیل است بر شریعت**  
**تکبیر احرام برای سجود سهو و درین که تکبیر مختص به دخول در نماز نیست بلکه بگوید تکبیر و اگر چه بیرون نیامده باشد از نماز بسلام **فبعد من****  
**قیل ان یسکروا پس سجده کرد و دو سجده پیش از آنکه سلام گوید شکر سکو بستر سلام داد و از نماز برآمد در حدیث و دلالت است بر آنکه**  
**ترک نشستن اول را سهو و سجده سهو چه میکنند و برینکه این سجده پیش از سلام بود و درین باب احادیث دیگر نیز هست و امام شافعی در همه جای**  
**از سلام گوید و احادیثی که درین باب وارد است ترجیح نماید بلکه دعوی کند که احادیث وارد در سجده بعد از سلام منسوخ اند و گوید آنرا فعل**  
**آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن بود که قبل از سلام میکرد و امام اعظم همه جا بعد از سلام گفت از جهت کثرت اخبار و درین باب و قوت آنها**  
**و در کتب است از ابن مسعود آمده که آنحضرت سجده کرد و بعد از سلام اگر چه در حدیث ابن محیة پیش از سلام آمده است و در بعض حکم سجده**  
**بعد از سلام آمده و چون قول فعل متعارض آید عقیده متسک بقول کردند زیرا که نزد این حنفیه قول اقوی است از فعل شمنی گفته که این قول صحیح**

از صاحب است که سعد بن ابی وقاص و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر از یحیی بن یزید و امام مالک گویند بر آنست که  
 سجده قبل سلام کند و هر جا که زیادت است سجده بعد از سلام کند و اگر جمع گردد هر دو سجده هر دو قبل سلام کند و فرنی و ابو قریز از یزید  
 هم برین قول اند و ابن عبد البر گفته که قول مالک موافق نظر عقل است زیرا که در صورت نقص جبر نقصان است پس باید که داخل صلوة باشد  
 و در زیادت ترغیم شیطان است و درین صورت نظرست و مذمب امام احمد آنست که در هر موضع که رسول خدا صلی الله علیه و سلم قبل از سلام  
 کرده قبل از سلام باید کرد و در موضعی که بعد از سلام کرده بعد از سلام باید کرد و گفته اند که این قول اقوی و اقرب است بصواب و نقل  
 کرده شده است از احمد که گفت اگر نبی بود درین باب خبر مری از رسول خدا صلی الله علیه و سلم حکم می کردیم که سجده قبل از سلام باید کرد و هیچ  
 در ترجمه گفته اختلاف مذکور در سجده که بعد از سلام باید یا قبل از سلام در فضیلت اولویت است و در اصل جواز اختلاف فی صرح  
 فی کتب الایمة الاربعة انتهی گویم از احادیثی که وارد اند درین باب معلوم میشود که آنحضرت در بعضی مواضع سجده پیش از سلام کردی  
 و در بعضی بعد از سلام پس ظاهر آنست که فعل آنحضرت گاهی چنان بود و گاهی چنین و متعین بر یک نوع نبود اگر چه مذاهب اربعه متعین افتاده  
 پس هر دو جایز باشد و لهذا شوکانی روح فرموده که در پنج حالات است بر جواز هر دو صورت لیکن لائق به ارجح و در خصوص آنست که عمل کند  
 بارشاد شایع پس آنجا که قبل از تسلیم کرده قبل از آن کند و جای که بعد از تسلیم کرده بعد از تسلیم کند و در اعدای آن مختار است و الکمل سنی  
 و عین است اقرب بصواب جماعین الاولیاء و اتباعا لظاهر سننه و هذا لفظ البخاری و اینکه مذکور شد لفظ بخاری است و سجده سهو  
 از آنحضرت صلی الله علیه و سلم چند جا واقع شده یکی از آن در قعده اولی است چنانکه درین حدیث مذکور شده دوم از رکعت اخیر چنانکه در حدیث  
 ذوالیحدین و یا در سوم از یک رکعت اخیر چنانکه در حدیث خرباق آمده چهارم در زیادت خامسه چنانکه در حدیث ابن مسعود آمده پنجم مختار  
 بر آن قیاس که مذکور شد و هر که فراموش کند واجبی از واجبات نماز سجده سهو بر وی واجب گردد و صاحب طوایف هم برین مواضع که آنحضرت  
 سجده کرده اقتصار کنند و در غیر این مواضع سجده نکنند و فی دوایه لمسلم و در روایت مسلم است از عبد الله بن یحیی که گفت در هر رکعت  
 سجده و هو جالس و سجده الناس معه مکان مانسی من الجلو من تکبیر میگفت آنحضرت در هر سجده سهو حال آنکه آنحضرت  
 نشسته بود و سجده کردند مردم همراه آنحضرت بجای چیزی که فراموش کردند از جمله در وی دلیل است بر شریعت تکبیر نقل و قول و  
 مکان مانسی الخ مع است از کلام راوی حکایت قول و فعل آنحضرت نیست گویا که همانی نماز از قریه حال در یافته و هم درین حدیث  
 دلیل است بر وجوب متابعت امام اگر چه ترک کند چیزی که حالش اینست زیرا که آنحضرت مقرر داشت ایشان را بر متابعت با وجود ترک  
 ایشان تشدد اعدا و درین تامل است زیرا که راوی ذکر نکرد که آنحضرت و اینها ترک کردند از بعد تلبس بوجه دیگر و عن ابی هریرة  
 رضي الله عنه قال صلى النبي ص الله عليه وسلم فقلت نماز گذارد آنحضرت یعنی امامت کرد احدی صلواتی العشی  
 یکی از دو نماز شبانگاه ابو هریره در یک روایت مسلم آنرا متعین کرده که ظهر بود و در دیگر که عصر بود و جمع کرده از میان هر دو و بعد قصه  
 و عشی بفتح عین که شریف تشدید تخفیه از هر یکی گفته آن از زوال آفتاب تا غروب را گویند و گفته است شمس سمر است سلام کرد  
 یعنی سهو کرده و برای رکعت برخاست فقام الى خشبة فی مقدم المسجد پس استاده بسوی چپ می کرد و در سجده سهو و در سجده  
 بجای مقدم معروضه فی المسجد آمده یعنی چپ که بر عرض نهاده شده بود در مسجد قوضع ید کا علیه پس نهاد دست خود بر آن چپ  
 و در روایتی پس تکبیر کرد بر آن چپ گویا که شملین است و نهاد دست راست خود بر دست چپ و بر یکدیگر را زد و انگشتان را و نهاد











قال صلّ رسول الله صلّى الله عليه وسلم نماز گذارد آنحضرت و در روایتی آمده که گفت ابراهیم نخعی پس زیاده کرد یکم و در لفظی آمده که گذارد نماز پنج رکعت فلما سلم پس هرگاه که سلام داد از نماز قبیل له یا رسول الله احدث فی الصلوة شیء گفته شد یا رسول الله آیا نوید آید و نماز چیزی و در روایتی اینست آیا زیاده کرد و نماز یعنی که چهار رکعت بود حالا پنج حکم شد قال و ما ذاک فرمود چیست این پرسیدن شما و برای چه می پرسید مگر زیاده از چهار رکعت گذاردم قالوا اصلیت کذا و ذی گفتند گذارده چنین و چنان یعنی پنج رکعت و در روایتی بجای گذارده آمده قال فشئ رجلاً و استقبل القبلة فسجد سجدة تین گفت ابن مسعود پس دو تا کرد آنحضرت هر دو پای خود را و دو رکعت سجد کرد و سجده کرد و سجده برای سهو سه رکعت پس سلام داد ثم اقبل علینا بوجهه فقال آتة لو حدث فی الصلوة شیء انبا تکلم بهم بستر و کرد بر ما و متوجه شد بسوی ما بروی خود و فرمود نشان اینست که اگر حادث می شد و نماز چیزی خبر بگردم شما را بان خبر نوید شده و لکن انما انا بشئ مثکم و لیکن نیستم من مگر آدمی مانند شما در بشریت و بیان فرمود وجه ماثلت بقول خود انشی کما تفتنون فراموش میکنم چنانکه فراموش می کنید شما و باین استدلال کرده اند جمهور بر جواز زیان بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در افعال بلاغیه و عبادات و منع کرده است گروهی ازین جواز و تاویل کرد این حدیث و مانند آنرا و بر تقدیر اول گفته اند اکثر که شرط آن تنبیه اوست صلی الله علیه و سلم بر فرد متصل حادثه و واقع نمی شود در این تأخیر و درنگ تجویز کرده است گروهی تاخیر آن نامت حیات و صلی الله علیه و سلم و همینست مختار امام الحرمین اما اقوال بلاغیه پس سهو در آن مستغنی و تسخیل است اجماعاً و اما امور عاقله و امور دنیوی پس هیچ جواز سهو است در افعال الشرائع کذا فی الدیالاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج للشیخ طبری فذا الذینیت فاذا کسرت فی پس چون فراموش کنم من یا دو همید مرا و اذا شئت احدکم فی صلاته و چون شک کند یکی از شما نماز خود که زیاده گذارد یا یکم فلیسحر الصواب پس باید که تحری و طلب کند صواب را بغالب ظن باین طریق که عمل کند بظن خود بغیر تفرقه در میان دو رکعت یا بکن و تفسیرش حدیث عبدالرحمن بن عوف چنین آمده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم میفرمود چون شک کنند یکی از شما در نماز خود پس ندانند که یک رکعت گذارد یا دو پس بگردانند آن هر دو را یک رکعت و چون ندانند که دو رکعت گذارد یا سه پس بگردانند آنرا و چون ندانند که سه گذارد یا چهار پس بگردانند آنرا سه است سجده کند وقتی که فارغ شود از نماز و حالیکه نشسته است پیش از آنکه سجده سلام دهد و سجده فلیتم علیه پس باید که تمام کند نماز را بنا بر غالب ظن ثم یسئله بستر باید که سلام بگوید ثم یسجد سجدة تین بستر باید که سجده کند و سجده برای سهو ظاهر حدیث آنست که صحابه متابعت کردند آنحضرت را بر زیادت و در وی دخیل است بر آنکه متابعت و تمم را علم را و ظن و می واجب است و مفسد صلوة نیست زیرا که آنحضرت ایشان را امر باعادة نکرده این در حق صحابه است و در مثل این صورت بنا بر تجویز ایشان تغییر را در عصر نبوت و لیکن اگر مثل این اتفاق درین وقت افتد و امام برای رکعت پنجم برخیزد کسی که در پس او باشد تسبیح گوید و او را متنبیه سازد پس اگر نه نشیند انتظار قعود او کند تا آنکه تشهد خوانند و سلام دهند همراه تشهد و سلام او که این مفسد نماز نیست زیرا که آنچه در حق و می واجب است همان کرد و این دلیل است بر آنکه محل سجود سهو بعد سلام است مگر آنکه گویند که آنحضرت را سهو خود معلوم نشد در نماز مگر بعد از سلام دادن از آن پس دلیل نباشد و احادیث در محل سجود سهو مختلف آمده و بسبب آن اقوال ایه مختلف گشته بعضی حدیث گفته اند که احادیث باب سجود سهو متعدد است از آنجمله حدیث ابو هریره در باره شک کسی که نماز گذارد و ندانست که چند گذارد و در وی امرست بر و سجده اما موضع سجده مذکور نیست و این حدیثی است که جماعتی اخراج آن کرده و در وی ذکر نکردند که محل این سجده قبل سلام است یا بعد آن آری نزد ابو داود و ابن ماجه در وی مذکور نیست







در آن سجده سهو و نه خود سجده کرد و از صد و ران گویم ساقی از حدیث ابن بجمینه آورده که آنحضرت نماز گذارد پس ایستاد و رکعت پیشین سجده کرد و پس گذشت آنحضرت و چون فارغ شد از نماز خود و سجده کرد باز سلام داد و احمد و ترمذی از حدیث زیاد بن علاقه آورده که نماز گذارد و با ما مغیره بن شعبه چون رکعت خواند ایستاد و نه نشست پس تسبیح گفتند کسانی که در پیش می بودند پس اشاره کرد و بسوی ایشان که برخیزید و چون فارغ شد از نماز سلام داد و ایستاد و سجده کرد و ایستاد گفت صنع بنا رسول الله صلی الله علیه و سلم لهذا امر این روایت در حق کسی است که گذشت بعد از آنکه تسبیح کردند پس معمول شود بر اینکه سجده کرد و برای تشهد و هو الطاهر ترمذی این حدیث را صحیح گفته لیکن حافظ منذری گفت در سنن او عبد الرحمن بن عبد الله بن عقیب بن عبد الله بن سعید الکوفی المذلی است بخاری بوی استشهاد کرده و غیر واحد در وی تکلم نموده تا آنکه گفت حدیث ابی عمیس از حدیثی است درین باب زیرا که احتیاج کرده اند بنحین ابی عمیس بن عبد الله و صحیحین احتیاج کرده مسلم در صحیح به ثابت بن عبد الله و مراد بر روایت ابی عمیس است که ابو داود بدان اشاره کرده بقول خود و رواه ابو عمیس عن ثابت بن عبد الله عن شعبی عن المغیره مثل حدیث زیاد بن علاقه **و عن عمر**

بن الخطاب رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ليس على من خلف الامام سهوٌ فليس عليه من خلفه السهو پس اگر کسی که در رکعتی که پیش امام است سهو کرد چه وی را سهو واقع شود فان سهی الامام فعلیه و علی من خلفه السهو پس اگر کسی که در رکعتی که در پیش است سهو کرد و بر کسی که در پیش است زیرا که سجده سهو از تمام نماز است و صحابه سجده میکردند با آنحضرت صلی الله علیه و سلم رواه البزار و البیهقی بسند ضعیف زیرا که در وی شارب بن صعب است و او ضعیف است و روایت کرد از ارقطی زیاد کرده و در وی که اگر سهو کرد در پیش امام پس نیست بر وی سهو و امام کافی است او را و درین همه روایات خارج است و درین باب است از ابن عباس در سندش متروکی است در حدیث دلیل است بر آنکه واجب نیست بر مومتم سجده سهو چون سهو کند در نماز خود بلکه وقتی واجب است که امام سهو کند و باین رفته است زید بن بلی و خفیه و شافعیه **و عن** ثوبان رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لكل سهو سجدتان بعد ما يسلم

برای هر سهو و سجده است بعد سلام چنانکه ذهب خفیه است رواه ابو داود و ابن ماجه بسند ضعیف زیرا که در سندش اسمعیل بن عیاض و در وی مقال خلاف است بخاری گفته چون حدیث کند از اهل بلد خود یعنی شامیین پس صحیح است و این حدیث همچنین است که از روایت شامیین آورده پس در تضعیف این حدیث نظر است و حدیث دلیل است بر دو مسئله یکی آنکه چون مقتضای سجده سهو تعدد باشد برای هر سهو و سجده باید و تعدد یکی عن ابن ابی لیلی و مجهول بعد تعدد سجده رفته اند اگر چه موجبش تعدد باشد زیرا که آنحضرت در حدیث ذی الیدین سلام داد و کلام کرد و مشی نمود تا و زیاده بر دو سجده نکرد و اگر گویند که قول اولی است بعمل از فعل جوابش آنست که نیست دلالت در آن بر تعدد و تعدد مقتضی بلکه برای مومتم است هر سهایی را پس حدیث مقید خواهد بود باینکه هر که سهو کرد در نماز خود هر سهو که باشد مشروع است او را و سجده و مخفف نیست این هر دو سجده بموضع که در آن سهو واقع شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نه بانواع سهو و وصل برین معنی اولی است لذلجل بر معنی اول و اگر چه ظاهر در آن همان معنی اول است برای جمع میان وی میان حدیث ذی الیدین با آنکه میتوانی گفت که در حدیث ذی الیدین سهو مذکور بحالت نماز واقع شد و آن محل نزاع است پس معارض حدیث کتاب نخواهد بود مسئله دیگر احتیاج است بدان بر سجده سهو بعد سلام و کلام در آن کرار گزیده **و عن**

ابی هريرة رضي الله عنه قال سجدنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في إذا السماء انشقت و اقرأ باسم ربك الذي خلق گفت ابو هريره سجده کردیم با آنحضرت درین دو سوره پس ثابت شد که درین دو سوره سجده تلاوت است و فی البخاری اصل و لم يذكر سجدة اقرأ و در روایتی از بخاری است که اگر نمی دیدیم آنحضرت را که سجده میکرد در این سجده نمیکردم و روایت کرده است بزاز از حدیث عبد الله بن

بن عوف گفت دیدم رسول خدا را سجده کرد و در آن وقت که سجده نکرد آنحضرت در چیزی از مفصل از زانو  
آمد بینه رواد ابو داود و ابو علی بن اسکن فی صحیح من طریق ابی قدامة الحارث بن عبید عن مطر الوراق عن عکرمه و ابو قدامة و مطر از رجال مسلم اند و لیکن  
هر دو ضعیف داشته شده اند و ابو علی بن حزم فی المحلی و صحیث ابو هریره دلالت میکند بر خلاف آن و دال است بر مشروعیست سجده تلاوت و علماء اجماع  
کرده اند بر آن نیست اختلاف مگر در وجوب و موافق سجود و جمود گویند سنت است و ایمة خفیه بر آنند که واجب غیر فرض است پسترسنت است  
در حق تالی و مستمع خواهد تالی سجده کند یا نکند و امام مالک و شافعی بر آنند که سنت است و فعل آن فضل است از ترک و در روایتی از امام نیز  
واجب است اگر نماز باشد و حجت و وجوب آیات و احادیث است که در ذم ترک آن واقع شده اند و تاکید و مبالغه که در ادای آن ورود یافته  
و گویند که سجده جزو صلوة است که بجهت تخفیف اقتضای بر آن کرده شده و پس فرض شد چنانکه قیام در نماز جنازه و لیکن چون دلیل قطعی آن نبود  
بوجوب قائل شدند بر فرضیت و اما مواضع پیش شافعی در اعدای مفصل گفت و آن یازده موضع است و خفیه چهارده جا گفته اند مگر آنکه خفیه در  
سوره حج یک سجده شمارند و در سوره ص سجده دیگر اعتبار نمایند و جماعتی و اجماع گفته در یازده موضع سجده باید کرد و مع سجده حج و ص و اخر حج  
ابن ابی شیبة عنه و سنده صحیح که از ابی النضر در مصنفی گفته همگی آیات سجود پانزده اند و حدیث ابی داود و عن عمر بن العاص و در سوره حج و یک  
در اعراف و یک در زمر و یک در نحل و یک در بنی اسرائیل و یک در یحیی و یک در فرقان و یک در نمل و یک در آل عمران و یک در سجده و یک  
در تم سجده و یک در نجم و یک در الشق و یک در اقراس و یک سجده مفصل را شمرده اند و گویند که مالک آنست که استحباب سجده مفصل مگر  
نیست و لهذا گفته عزائم از سجود و احادیث عشره و بنی تواند بود که خود حدیث الشق نقل کنند و بطلان استحباب قائل نباشد و نزد شافعی سجده  
صل نیست و نزد حنفیه سجده دوم حج انتهی و اختلاف کرده اند و آنکه شرط است برای سجده تلاوت آنچه شرط است برای نماز از طهارت و غیره یا نه  
جماعتی شرط کرده اند و جماعتی گفته شرط نیست بخاری گویند این عمر سجده میکرد بی وضو و اخرجه ابن ابی شیبة عنه و سنده صحیح و در سنده ابن ابی شیبة  
که فروغی آمد ابن عمر از راهی ریخت آب یعنی بول میکرد و پسترسوار می شد و سجده میخواند پس سجده میکرد و وضو نمی ساخت و وافقه لشعبی علی آنکه  
و مروی است از ابن عمر که سجده نکند مگر آنکه طاهر باشد و جمع کرده اند در میان قول فعل می بر طهارت از حدیث اکبر و دلیل اسلام گفته اصل اینست  
که طهارت شرط نیست مگر بدلیل و ادله وجوب طهارت و دارند برای نماز و سجده را نماز نمی گویند پس هر که این را شرط کرده بروی دلیل آوردن است  
و همچنین نمی آمده از نماز و اوقات که است پس شامل نمیشد سجده منفرد و بعد دیدم که ابن حزم حج در محلی نوشته سجود در قرأت قرآن نیکو است  
و نه در رکعت پس نماز نیست و چون نماز نشد پس جائز است بلا وضو و جائز است برای جنب و حائض و بنوی غیر قبله همچو سایر ذکر و نیست فرق زیرا که  
لازم نیست وضو مگر برای نماز و نماز برای ایجاب می برای غیر نماز قرآن و نه سنت و نه اجماع و نه قیاس اگر گویند سجود از نماز است بعض نماز است  
گویند کبیر هم بعض نماز است و قرأت قرآن هم بعض نماز است و جلوس و قیام و سلام هم بعض نماز است پس چرا الزام نمی کنند که هیچ چیز  
از این افعال اقوال نکند مگر آنکه بر وضو باشد حال آنکه قائل نشده اند باین و نه هیچ یکی بآن قائل خواهد شد انتهی تلخیص انتهی و عن ابن عباس  
رضی الله عنه قال صل لیست من عزائم التهجود سوره صل نیست از سجده ای که امر کرده شده است بدان یعنی از آن جنس است  
که در روی امر یا تحریر یا تخصیص یا حث وارد شدن باشد بلکه بصیغه اخبار از داود و عزم وارد شده که وی سجده کرد و آنحضرت با اقتضای و  
سجده نمود و عزیمت در اصل قصد قلب بر شئی است فی اصلاح عزم بالفتح و العزم عزیمت است که در دل نهادن در چیزی پس از آن احتمال  
کرده شد و امر واجب متختم و در اصطلاح فقها حکم ثابت بالا صالت و صحت و در فتح الباری گفته عزائم آنست که وارد شده است عزیمت و ذکر آن

همچو صیغه مثلاً باینکه بعضی مندوبات مگر تراند از بعضی نزدیک کسی که نیست تا کل بوجوب و تحقیق روایت کرده است بن مندوب و غیره  
 بن ابی طالب کرم الله وجهه با سند حسن که عزائم تم و نهم و اقراؤ التمز نزل است و همچنین ثابت شده است از ابن عباس سینه سوره اخیر و گفته  
 که اعراف و سبحان الذی و تم و التمز عزائم است آخر جلد ابن ابی شیبیه و قد رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یسجد فیها و تحقیق  
 ویدم آنحضرت را که سجده میکرد و در آن گفته اند که سجده کردن آنحضرت در آن بجهت موفقت و او علیه السلام و شکر قبول توبه وی بود و فرمود ما نیز  
 سجده میکنیم بشکر گذری آن و در اینجا دلالت است بر آنکه بعضی سننات اگر انداز بعضی و بعضی گفته شایسته سجده است یا سجده شکر قرار داده اند  
 پس در تحقیق و سجده و صلوة حرام سجده نسانی سجده با توبه و شکر و توبه نظر بر آنکه ظاهر آنست که قصد و این سجده اقتداء آنحضرت و او و  
 شکر قبول توبه ایشان هر دو باشد استیلا و لا یخارجی و ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و فی الباب عن ابی سعید الخدری ابو داود  
 و اسحاق کرم الله وجهه البیاضی عن جماعة من اصحابه انهم سجدوا فی ص و در روایتی آمده که گفت مجاهد گفت مرد بن عباس را که آیا سجده کنم و من پس خواند  
 ابن عباس بن ابی ساد من کذرت به کذا و کذا و سلیمان تا آنکه سید بیانجا که فرموده است حق تعالی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را  
 قیل الله انکم اقتلوا پس هدایت این بخیر آن که مذکور شد و اما در آن پس گفت ابن عباس بنی شریما از جمله کسانی است که امر کرده شده اند  
 که اقتداء کنند بایشان رواه البخاری عن ابی یوسف و در تری که اقتداء کنی بایشان یعنی چون داود علیه السلام سجده کرد و آنحضرت بموفقت وی  
 سجده کرد ما نیز باید کرد تشبیه در هر چه گفته نزد مالک و احمد در روایتی واجب است چنانکه سایر سجدهات قرآنی و این حدیث نیز دلالت ندارد بر  
 و جوب غایت آنکه بیان کرد سبب سجده داود را که از جهت قبول توبه بود و سبب سجده خود که از جهت شکر قبول سجده داود و موفقت وی بود  
 و سجده متابعت آنحضرت و اقتداء بانبیا که مامور است آنحضرت بدان و در تحقیق همه عبادت از فرائض و واجبات بجهت شکر نعمت و امتثال  
 امر و اتباع پیغمبرست و قول ابن عباس که این سجده از عزائم است باین معنی باشد که وجوب وی از ان قبیل نیست که ابتدا بطریق تقبیران کرده شده  
 باشد بلکه واجب شده باین سبب مذکور و الله اعلم و امام احمد از ابو یزید عبد الله بن عمری آورده که گفت در خواب دیدم که سوره ص میخوانم  
 و چون باین آیه سجده رسیدم دوات و قلم هر چه حاضر بود همه را دیدم که بر سجده در افتادند پس این قصه را بآنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله  
 و سلم عرض کردم بعد از آن سجده میکرد آنحضرت درین سوره پس معلوم شد که امر و عبادت بر آن مثل سایر سجدهات شد و استقرار یافت بر آن اگر  
 در او اکتفا نه از عزائم بود و ظاهر شد که این حدیث ابن عباس بعد از تسلیم دلالت آن بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود که ذکر آن  
 ابن الهمام و عن ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم یسجد فی النجم تحقیق آنحضرت سجده کرد و  
 نهم رواه البخاری و ابن ماجه است بر سجده کردن در فصل چنانکه حدیث اول هم دلیل است برین و مخالف است درین مالک و گفت نیست سجده  
 تلاوت در فصل و مروی است از ابن عباس که سجده نکرد آنحضرت در چیزی از مفصل از وقتی که بمیدیه آمد و خبره ابو داود و لیسکن سندش ضعیف  
 است زیرا که در وی ابو قلامه است و نام وی حارث بن عبد الله ابادی بصری است و در حجاج کرده نمی شود حدیث وی که قال لا یحفظ المندوب  
 فی مختصر السنن و عن ذیل بن ثابت الانصاری که کتاب آنحضرت است در وقت قدوم آنحضرت بمیدیه یا نده سال بود یکی از فقهای  
 صحابه و اجله ایشان قائم بفرائض است و وی یکی از آنهاست که جمیع کوفته آنرا و نوشته آنرا در خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه نقل کرد  
 آن را از صحف در زمانه عثمان روی عنه خلق کثیر باث بالمیدیه سنه ۴۵ و ۴۶ سنه رضی الله عنه قال قوامت علی  
 النبی صلی الله علیه وسلم النجم فلم یسجد فیها گفت نید خواندم من را آنحضرت سوره و النجم را پس سجده نکرد و در

و این بعد از تحویل بدن بود و درین حدیث تمسک ایمنه تلمذ است در عدم وجوب سجده تلاوت و جواز انشراح طرف حقیره آنست که وجوب سجده تلاوت  
 علی الغرض است شاید که در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکردند بحیث بیان جواز تاخیر یا مخصوص بسجده و آنچه باشد که در آن اختلاف است  
 متفق علیهم من هذا الوجه واللفظ للبخاری و آخر جبر اصحاب السنن و الدارقطنی و زیاده کرده و دارقطنی و سجده نکردن ما هیچ یکی و زید بن ثابت از اهل بیت  
 و قوت ترویج این سوره را در مدینه بود مالک گفته پس مؤید حدیث ابن عباس باشد و جواز انشراح آنست که ترک سجده وقتی و فعل آن وقتی و دلیل سبب  
 باشد یا نکردن در آن وقت بنا بر مانعی باشد بصورت ثبوت حدیث زید بن ثابت این حدیث نافی باشد و حدیث غیر و ثبوت مقدم است بر  
**و عن** ایسے عبد اللہ خالد بن سعدان بفتح سیم و سکون عین و طه و ضیف و ال شامی کلامی بفتح کاف تا بمی است انما اهل حصی گفت  
 ویرم هفت او کس را از اصحاب رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بود از ثقات شامیین مرد و زن سنہ اربع و مائت و قیل سنہ ثلاث و مائت و مائت  
 قال فضیلت سوره الحج سجدتین گفت خالد فضیلت داده شد سوره حج بدو سجده و نزو ضیفه بیک سجده که سجده اول سجدت حج و اخذ کرده اند  
 بقول ابن عباس زید بن ابی اسلم گفت که درین سوره بیک سجده است و اول نقطه در تصفی گفته ضیفه سجده دوم حج را اسقاط کرده اند  
 و حدیث ابو داود و عن عمرو بن العاص فی الحج سجدتان محبت است برایشان آنست و ابو داود و فی المراسیل مصنف همچنین نسبت کرد  
 این حدیث را بسوی مراسیل ابو داود و زید که خالد ذکر کرد آن کس را که حدیث کرد با وی پس مرسل باشد لیکن این حدیث در سنن فی موجود است  
 بطریق رفع از حدیث عقبه بن عامر و لفظ وی این است قلت یا رسول اللہ فی سوره الحج سجدتان قال نعم و من لم یسجد بها فلا یقرأ بها پس عیب است  
 از مصنف که با وجود بودین و بطریق رفع در سنن وی چه قسم آنرا نسبت بمراسیل ابو داود کرده آری در روایتش آورده اند اما موصول میگردد لیکن  
 نزد ابو داود و و لکن مرسل هم بود بر حقیقت محبت است زیرا که حدیث مرسل نیز از ایشان مجتست و لیکن گفته اند که این حدیث ابو داود ضعیف است  
 و رواه احمد و الترمذی موصولاً من حدیث عقبه بن عامر و زاد ای الترمذی فی روایتی که لم یسجد بها فلا یقرأ بها  
 و هر که نکرده و سجده را پس گوید که خواند آنرا یعنی سوره یا آیت سجده را و در روایتی لم یسجد بها بضم یاء یعنی نخواند و آیت را خواندن کامل  
 معتبر در روایت اول بالغرض است زیرا که دلالت میکند بر هر که دو سجده نکرده و گوید تمام سوره خواند و ترک سجده مفوت ثواب فرات تمام سوره  
 است و سند ضعیف و سندش ضعیف است زیرا که در وی این معیه است گفته شد که وی مفوت است بدان و تأکید کرده است  
 آنرا حاکم باینکه روایت حدین باب بصحت سیده است از قول عرو بن عرو بن مسعود و ابن عباس و ابی الدرداء و ابی موسی و عماره سوق کرد اینها  
 موقوف بر ایشان و متوکد کرد آنرا بیعتی با پنجه روایت کرد و در معرفه از طریق خالد بن معدان و ترمذی گفت این حدیثی است که من اوشن نویسم  
 اگر چه این بسجده و در وی است از این حدیث است و لیکن در آخر عمر خلط و غلیظ بخلط وی راه یافته که موجب عدم اعتماد بر حدیث وی گشت  
 و در حدیث روایت بر ابی حنیفه و غیره آنرا که می گویند که نیست در سوره حج مگر یک سجده در آخر وی و در قول وی لم یسجد بها فلا یقرأ بها تا کثیر عزیمت سجده  
 در آن فائز و قائل ایجاب است و هر که قائل نیست بوجوب می گوید چون سجده تلاوت را که سنت است ترک کرد و بفعل مندوب که آن عزیمت  
 پس عت مایه سنون الیق است و از آنکه ترک کنند آنرا و چون ترک کرد آنست که خواند سورت را **و عن** حکم بن عمر رضی اللہ عنہ  
 قال یا ایها الناس انما تنصرون السجود ای مردمان بدرستی که ما میگویم بجمیع اول این حدیث آنست که مروی است از ربیع بن  
 عبد اللہ که وی حاضر شد عمر بن خطاب را در جمعه پس خواند عمر بن مبر سوره نحل تا آنکه آمد سجده را پس نسر و دو آمد سجده کرد تا آنکه چون نسر  
 جمعه آمد خواند آنرا تا آنکه رسید بیک سجده پس گفت یا ایها الناس انکم فتن سجد فقل صاب پس هر که سجده کرد پس تحقیق رسید



سنت را خوب کرد و صواب نمود و من امر بسجده فلا اثم علیک و هر که سجده نکرد پس نیست بزه بروی و سجده نکرد و عمر این بار و مردم  
 نیز نگذاشت که سجده کنند و اه البخاری و فيه و هم بخاری است از عمر ان الله لم یفرض السجود بربطه بخاری قاضی  
 فرض نکرد و سجده تلاوت را بر الا ان نشاء مگر آنکه خواهیم ما پس سجده کنیم و هو فی الموطاء و این روایت در موطای امام مالک است  
 از هشام از عروه عن ابیه ان عمر بن الخطاب و این روایت در صحیح بخاری نیز است و در عمر کرد و عمری که متعلق است آن و هم است و مصنف این هم را  
 و تعلیق تعلیق بدلیل واضح کرده و لفظ بخاری این است ان الله لم یکتبها علینا الا ان نشاء و رواه البیهقی من ذلك الوجه ایضا و مولانا البیهقی  
 آتی مستخرج و از اینجا معلوم شد که سجده تلاوت سنت است چنانکه مذکور است حضرت عمر و مالک و شافعی است نه واجب چنانکه حنفیه گویند و منصوص است  
 کرده اند و قول الا ان نشاء برینکه هرگز شروع کرد درین سجده واجب است بروی اتمام آن زیرا که این از بعض حالات عدم فرضیت سجده است و جواب  
 داده اند باینکه این استثناء منقطع است و مراد آنست که این سوکول است بسوی مشیت ما و عمر بن عمر رضی الله عنه قال کان  
 السجود صلوات الله علیه و سلم یقرأ علیکنا القرآن فاذا امر بسجدة کثرت و سجدة و سجدة نامة بود آنحضرت کمی خواند بر ما  
 قرآن را پس چون می گذشت بر آیت سجده تکبیر می گفت و سجده میکرد و سجده میکردیم ما بوسی پس معلوم شد که سجده بر قاری و سامع هر دو می باشد  
 و بعضی از سلف برین هم رفته اند که سجده تلاوت بر مستمع است نه بر سامع اگر اتفاقی آیت سجده بی قصد بگوشتش رسیده واجب نکرد و بعضی گویند  
 اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب نکرد و گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع و این را از امام مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند  
 که وجوب بر تقدیری است که قاری قصد قرائت کند نه قصد قصد و حکایت و بخواند چنانکه قصه خوان می خواند و مذکور است خفیه و جمهور ایبه آنست  
 که واجب است بر قاری و سامع مطلقا بشرط صلوة و مصنفی گفته سجده تلاوت مسنون است قاری و مستمع را و بنا بر این میشود بسجود قاری و شرط  
 صلوة شرط سجده تلاوت و شکی اندر آنست که سجده مناسبت تمام دارد و بنا بر بعضی علما تشبیه داده اند آنرا بنماز و طریق او نیز پس تکبیر احرام و تکبیر  
 انتقال از قیام و سجود و تکبیر رفع راس سلام امر کرده اند و بعضی آخر تشبیه داده اند او را بسجده نماز پس تکبیر احرام و سلام نفرموده اند انتی شیخ  
 و ترجمه گفته طهارت شرط است در سجده تلاوت و از هیچ کس خلاف در آن منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر آمده که وی بی وضو نیز می کرد  
 و هیچ یکی از علما درین حکم با وی موافقت نکرده الا شعبی و نیز میگویند گاهی شعبی در راهی میرفت و اشارتی بسجده میکرد و بغیر جهت قبله بی وضو  
 میگذشت که اقال شیخ ابن الهمام انتی گویم روایت ابن عمر صحت رسیده و عدم موافقت هیچ یکی با وی دعوی بی دلیل است زیرا که اصل  
 در آن عدم شرط طهارت است و ابن حزم و دیگر ائمه علماء قدیمین با وی موافقت اند و هو الاصح الارحح کما سبق و بر مدعی شرط طهارت  
 که دلیل صریح بیارد و از نویسندگانی در حدیث و دلیل است بر تکبیر و شریعت وی و بود و تفسیری که خوش می آمد او را این حدیث ابو داؤد و گفته بعضی  
 از جهت تکبیر اختلاف است و آنکه این تکبیر افتتاح است یا نقل اول اقرب است لیکن کافی است از تکبیر نقل گفته اند که برای نقل هم تکبیر گویند  
 و نیست عدم ذکر دلیل و بعضی گفته اند که تشهد خواند و سلام دهد قیاسا للتخیل علی التحريم و جواب داده اند که این قیاس کافی نمی شود پس دلیل  
 بر آن نتواند بود رواه ابو داؤد بسند فيه کین زیرا که از روایت عبد الله المکبری است و وی ضعیف است و عالم آنرا از روایت  
 عبد الله مضعف آورده و وی را بر دیگر است و اتفاق کرده اند بر عدالت وی و وی ثقه است حاکم گفته روایتش بر شرط شیخین است مصنف در  
 غنیة المستدرکات صحیحین است از حدیث ابن عمر بلفظ دیگر انتی گویم و آن این است که گفت ابن عمر بخوان آنحضرت آیت سجده را و حال آنکه  
 نزد وی می بودیم پس سجده کرد آنحضرت و سجده کردیم ما بوسی پس انبوهی میکردیم تا آنکه کنی یافت یکی از ما را پیشانی خود را جای سجده کند بر آن

لیکن درین باب نیز کثیر است گویند این همه مبالغه و تالیف اجتماع و ازدحام بطایر علامت و جوب سجده است اگر واجب بود و این همه از  
برای چه بود گویم این از دعام برای محبت و استفاده علوم بود و بخصوص برای این سجده لیکن چون حاضران مجلس شریف آنحضرت را دیدند که سجده  
کرد اتباعا لسنه همه با سجده کردند از طرف آنحضرت هیچ مبالغه و تاکید و اهتمام و ازدحام نبود کما هو الظاهر پس علامت و جوب نباشد و گفت ما  
بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم میگفت در سجود قرآن در سجود تلاوت این دعا را بسجده و جی للذی خلقه و شق سمعه و بعصره بحوله و قوته اخرجه احمد  
و ابوداؤد و الترمذی و النسائی و الدارقطنی و الحاکم و البیهقی و صحیح ابن اسکن گفت در آخر و بی ثناء و زیاده کرد حاکم در آخر آن فتبارک الله احسن الخالقین  
و گفت ترمذی این حدیث حسن صحیح است و بود این عباس که میگفت در سجود قرآن اللهم القبلی بها اجرا و اجعل لی عندک ذقرا و قطع عنی بها وزرا  
و تقبلها منی کما تقبلت من عبیک و داؤد و رواه الترمذی و الحاکم و ابن حبان و ابن ماجه و در روی قصه است و ضعفه العقیل بالجسن بن محمد بن عبید الله  
بن یزید و گفت در روی جلال است و درین باب است از ابی سعید خدری رواه البیهقی و اختلاف کرده اند در وصل و ارسال می و تقصیر می کرد  
و دارقطنی و علل روایت حماد از حمید از بکر که دید ابو سعید در آنچه می بیند تا خم شش در ترجمه گفته خواندن این دعا نیز مروی است رب انی ظلمت  
نفسی فاغفر لی و خواندن این تسبیح نیز آمده سبحان ربنا ان کان و مد ربنا المقولاً و ظاهر مذہب غفیه آنست که تسبیح مسنون در سجده تلاوت  
نوع سجده صلواتی افضل است و چون در اینجا کفایت کند و اینجا بالا و لی کفایت کند با وجود آن شک نیست که آنچه صحیح شن است روایت آن از  
او عین خصوص در سجده تلاوت خواندن آن در روی اولی و النسب خواهد بود و انتهی و هو کما قال فان لما ثور منہ صلی الله علیه و سلم اثر الیس لغیره و  
و بالنسب التوفیق و  این کنیت اوست که بروی غالب آمده گویند در روز طائف بر شتری جوان سوار از حصن فرود آمد  
آنحضرت او را ابو بکر کنیت کرد از سوا لی آنحضرت است نامش نفع بن الحارث و قیل عبد الحارث بن کلده الشقیقی است نزول کرد و در صحره  
و مرد و آنجا در سنه تسع و اربعین روی عنه خلق کثیر رضي الله عنه ان التبی صلی الله علیه و سلم کان اذا جاء امر یسئ  
خز ساجداً بر شکیکه بود رسول خدا چون می آمد او را امری که شادان و خوشش میکرد و انید او را می افتاد سجده کنان بر زمین برای خدایان  
حدیث دلیل است بر شرم عیت سجود و شکر و باین رفته است شافعی و احمد خلاف مالک ابو حنیفه و اختلاف کرده اند در آنکه طهارت شرط است بر آن  
آن یلین بعضی گفته شرط است قیاساً علی الصلوة و گفته اند شرط نیست زیرا که نماز نیست و هو الا قرب کما قدمناه حجت شافعی و احمد و سنیت  
این سجده همین حدیث است و مافی معناه و در سفر السعاده گفته عادت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آن بود که چون نعمتی میخورد و شادی یافتی  
منرف گردیدی شکر آنرا سجده کردی انتهی و مالک ابو حنیفه گویند نعم الی غیر متناهی است چه هر نفس کمی زید نعمتی است متضمن بنعم کثیره و در آن  
آن نعمتهاست که در حصه واحد مانیاید و بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگر چه بطریق سنن و استحباب بود مؤدب و حکیم  
مالایطاق باشد و گویند که مراد بسجود که در باب شکر نعمت و احادیث واقع است نماز است که تعبیر از آن سجده کردند یا منسوخ است و لیکن این تعلیل  
و اراده نماز خلاف ظاهر حدیث است و آنرا که قائل اند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود آید و در سنت نیز همچنین واقع شده نه هر نعمت  
و چون بعضی از خلفای راشدین بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم فعل این سجده را ثورست قول منخ درست نبود رواه الحنفیة الا النسائی  
و در روایتی زیاده کرده شکر آنرا یعنی بجهت شکر گذاری کردن مرخدا ی را تبارک و تعالی و ازین حدیث عموم و دوام فعل معلوم شد بقضیه لفظ  
کان علی ما قالوا و بظاهر عبارت اذا اتاه چنانچه اذا قتم الی الصلوة و در روایت آنست که هر شکیکه آنحضرت بشارت داده شد حاجتی یعنی  
بر آمدن آن پسرش و بسجده رواه احمد و ازین روایت خصوص حاجتی که بدان بشارت داده شد معلوم گردید و بر تقدیر استحباب سنیت است

تأبست و سجده در علاج نماز بر چند قسم است: سجده سهو است و آن خود در حکم سجده نماز است و دیگر سجده تلاوت است و درینها خلافت نیست  
 و دیگر سجده مناجات است بعد از نماز و ظاهر از کلام اکثر ائمت است که این نیز مکروه است و دیگر سجده شکر است بر حصول نعمت و اندفاع بلیت و آن نزد  
 اکثر سنون است و هو الاصح دیگر سجده تحیت است و آن حرام است و دیگر سجده تعظیم است برای غیر خدا از ملوک حکام و آن کفر است **و عن**  
**عبد الرحمن بن عوف** رضي الله عنه مکنی بابا محمد زهری قرشی یکی از عشق و بشرة بالجنة است مسلمان شد در قدیم بر دوست  
 ابوبکر صدیق و دو هجرت کرد و بسوی حبشه و جمله مشاهیر حاضر شده و ثابت ماند روزی از نماز گذار و آنحضرت در پیش می بغزوه تبوک تمام  
 باقی نماز خود بود و از قد بار یک چهره سفید رنگ سرخی آمیز بزرگ کف بلند بینی تنگ بود و زخمی شد روزی از احد و بخت زخم باز یاده برداشت  
 بعضی از آن پامی می رسیده بوده سال بعد از واقعه فیل پیدا شده بود و در سنه سی و دو و دفن شد در بقیع روی عنه ابن عباس مغیره  
 قال سجد النبي صلى الله عليه وسلم گفت عبد الرحمن سجده کرد رسول خدا یعنی چون بشارت ربانی با آنحضرت رسید که هر که یکبار  
 سلوة بر تو فرستد خدای تعالی بروی ده سلوة فرستد و هر که یکبار بر تو سلام کند خدای تعالی بروی ده سلام فرستد پس آنحضرت در عتبات  
 سجده شکر این نعمت بشارت گذار و فاطماللهی و بغایت سجده طویل کرد پس اطالالت این سجده هم سنون باشد در تلایح ندینه آورده  
 که یکی از صحاب طلب طاعت ملازمت آنحضرت بمنزل شریعتی وی آمد خبر دادند که همین ساعت بجانب جبل سلع که جانب غربی مدینه مطهره است  
 برآمده چون این صحابی بآن جانب رفت در غاری از آن کوه دید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سجده رفته است زمانی طویل بایستاد چون زمان  
 سجود بطول کشید آن صحابی گمان برد که مگر روح پاک وی بآسمان رفته و از بدن انسلای پذیرفته است سیده وی بترقید و بی طاقت گشت  
 و سب اختیار بگیرد و را مد پس آنحضرت سر از سجده بر آورد و بجانب وی دید و گفت چه شد ترا ای فلان چرا میگوئی عرض کردم ترا در سجده  
 دیدم و مدتی بایستادم سر از سجده برنداشت گمان بردم که مگر چیزی واقع شد و روح ترا بآسمان بردند بی اختیار گریه بر من زور آورد و فرمود بخت  
 جبرئیل آمد و خبر رسانید که پروردگار تعالی میفرماید که آیا راضی نمی سازی ترا ای محمد هر که یکبار بر تو درود فرستد من ده بار بروی درود فرستم  
 بر رسیدن این مژده سجده رفتم و شکرانه این نعمت بگذارم مشور رفع دأست پشتر برداشت سر خود از سجده و قال فرمود آن جناب  
 علیه السلام اتانی فبشیت فی مسجدک اللهم شکرک بدرستی که جبرئیل آمد مرا از نزد خدای تعالی و مژده داد مرا یعنی بصلوة و سلام فرستادن  
 خدا ده بار بصلوة و سلام فرستادن بندگان یکبار رواه احمد فی مسنده من طرق پس سجده کردم برای شکر خدا سجده شکر و درینجا اشکال  
 می آید که چه صورت دارد که درود بر حضرت مصطفی یکبار بود و بر دیگران ده بار یعنی زیاده از آنچه بر آنحضرت است جوابش آنکه درود فرستادن  
 بر آنحضرت حسنه است لاجرم حکم من جاء بالحسنة فله عشر مثله آمده بدان سختی ده درود گردید و حقیقت جواب آنکه صلوة از بنده  
 درخواستن رحمت است از حق بر جناب رسالت صلی الله علیه و سلم و بنده باین درخواستن که فعل اوست بخواستن آن بر رسید اکنون حق جل  
 رحمت میفرستد بر حبیب خود آنچه ناله میخواست و چند آنکه میخواست یکبار بودن از کجا لازم آمد یکبار درود فرستادن بنده طلب اوست  
 رحمت را از جناب کبریا اکنون وی تعالی لائق کبریا می خود و لطفی که بحبیب خود دارد درود میفرستد چند آنکه لائق اوست و اگر نیز یکبار بود  
 تواند که آن یکبار در درجت و کیفیت قوی تر از ده بار بلکه صد بار و هزار بار باشد و الله اعلم رواه احمد و صحیح و اخرجه البزار و ابن  
 فی فضل الصلوة و اعیلی فی المنعنا و احسن طرق میسره و الحاکم کلمه من حدیث عبد الرحمن بن عوف گفت یومقی و درین باب است از جابر و ابن عمر و انس و جبر  
 و ابی حنیفه در سفر سحابة و شرح آن گفته که در سنن ابوداود و مسند امام احمد از سعد بن ابی وقاص است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم از آنکه بیدار میبخت و چون قریب

عزیز کی سه مغنی است بین الحرمین سجد از ناقد و آدم دست بد عابد داشت و ساعتی دعا کرد بعد از آن سجد کرد و زمانی طویل در سجده مکث کرد پس بر پشت و بار دیگر دست بد عابد داشت و سجده رفت سجده بار و فرمود که است خود را شفاعت کردم حق تعالی ثلث امت را بمن بخشید پس سجده شکر کردم و چون سر از سجده برداشتم دیگر بار امت را شفاعت کردم ثلثه دیگر بمن بخشید و دوم بار سجده شکر کردم چون سر برداشتم سوم بار دعا کردم ثلثه دیگر بمن بخشید سوم بار سجده شکر کردم و در سند امام احمد است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم شخصی کوتاه بالا حقیر تر از خود می نوازشی و نیم راه بدید سجده شکر کرد و گفت اسال الله العالیة و در صحیح آمده است که چون روز بدر رسد ابو جهم لعین را آوردند آنحضرت سجده کرد و در روایتی دیگر آمده که دو رکعت گذارد و انتی مخصا شیخ عبد الحق و بلوی رح گوید و این ناظر در صحت تاویل سجده است بنابر چنانکه امام ابو حنیفه و امام مالک کرده اند انتی لیکن اگر این سجده علاوه این دو رکعت باشد این تاویل خود هیچ صحت ندارد زیرا که با حدیث دیگر سجده مفروضه است شکر تا بیت شده غایت آنکه ازین روایت دیگر شریعت مانع هم برای شکر مفروض شد و لا باس بذلك **و** **عنه** البراء بن عازب روى الله

**عنه** ان التنبی صلی الله علیه و سلم بعث علیاً الی البهنی یدرستیله رسول خدا فرستاد علی بن ابی طالب کرم الله وجهه را بجانب مین در شهر رمضان سنه عشر از هجرت و عقد کرد برای وی لوائی و دستار است بدست مبارک خود بر سر وی و در حدیث ابوداود و ترمذی آمده که گفت علی فرستاد مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم بجانب مین گفتم ای رسول خدا می فرستی مرا بر قومی که در جنگ سال بزرگتر ازین اند و من خرد سال ام و قضا و حکم رانی بر ایشان چگونه کنم پس فرمود مبارک خود را بر سینه من و گفت خداوند ثواب گردان زبان او را و هدایت کن قلب او را و گفت یا علی چون بنشینند نزد تو و کس که بیکدیگر خصومت دارند حکم کن میان ایشان تا السنوی سخن از دیگری الحدیث پس بیرون آمد علی با شصت سوار و دعوت کرد ایشان را باسلام و ایشان بجنگ تیر اندازی پیش آمدند پس نفس نفس خود بر ایشان حمله آورد و بشت کس را از رؤسای ایشان بقتل آورد پس متفرق شدند و نهیمت خوردند باز دعوت کرد این بار اجابت کردند و نیت اسلام بر بست وی نمودند پس در همین سال سالما غامما بمکه در موسم حج بلازمیت شریف مصطفی صلی الله علیه و سلم رسیدند آنقدر با خبر یافتند که اگر بخت پس فر کرد تا آخر حدیث که بجای خود مسطور است و بنزدی از آن مذکور شد قال گفت برادر فکمت علی پس نوشت علی رضی الله عنه بسو رسول خدا صلی الله علیه و سلم باسلام و مع السلام آوردن شان یعنی قبیله همدان که بلده ایست بنا کرده همدان بن طلح بن سام بن نوح گذرانی القاموس فلما قرأ رسول الله صلی الله علیه و سلم الكتاب ختر ساجد آپس بر گاه خواند آنحضرت این کتاب را اعتاد سجده کثان یعنی در ساعت سجده شکر این نعمت گذارد و برای آن قبیله دعا کرد و مکرر فرمود السلام علی همدان السلام علی همدان گذرانی سفر السعاده رواه البیهقی باسناده صحیح واصله فی البخاری و چنانکه سجد شکر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بصحت رسیده همچنین از صحابه هم ماثور گردید در سفر السعاده است کعب بن مالک چون بشارت توبه بوی رسید سجد شکر کرد و امیر المؤمنین ابوبکر صدیق چون خبر مسیله گذار شد سجد شکر کرد و امیر المؤمنین علی چون دانست که از رؤسای خوارج بود و در میان قتل بدید سجد شکر کرد و انتی و این سجده بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و قصه های کتب قتل مسیله قتل و اللهیه در شرح سفر السعاده مذکور است

## باب صلوة التطوع

تطوع مشتق از طوع و طاعت است بمعنی انقیاد و فرمان برداری کردن و عبادت نافله را تطوع گویند و هر متغیله بخیر را مستطوع خوانند و اکثر اطلاق آن بر غیر فریضه آید و صیغه تفعیل بایر برای تکلف یا برای سبالتعه است که بنده بی تکلیف شایع آن را بجای آورد و سبالتعه در عت

و فرمان برداری می نماید و مراد در اینجا از تطوع سنن رواتب است یعنی غیر فرائض که در روز و شب بطریق راتب و تعلیق میلاد و عامه را محکمه  
و غیر آن از جهت ذکر چهار رکعت پیش از عصر و چهار رکعت شکی و جز آن محل در بیعه بن کعب الاستخانی بفتح را در کسره با کنیت او  
ابو فراس است بکسر فاء و سین در آخر معد و دست در اهل مدینه و اصحاب صفه صحابی قدیم است خادم رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ملازم درگاه  
در سفر و حضر و بود از قدما می صحابه ثلث و ستین روی عنه جماعة رضي الله عنه قال گفت بودم من که شب میگردم با پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و سلم پس آنحضرت را آب وضو تیار میداشتم و میگردم حاجتها و خدمتها و دیگر آنحضرت مانند جامه و مسواک و شانه و جز آن پس  
اقال لي النبي گفت مرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم سأل بطلب هر چه میخواهی از خیر دنیا و آخرت و از اطلاق این سوال که  
فرمود بخواه و تخصیص نکرد بطلوبی خاص معلوم میشود که کار همه بهست بهست گراست اوست صلی الله علیه و سلم هر چه خواهد و هر که خواهد باین  
پروردگار خود بدو شهر فان من جودک الدنيا و خسر تمام و من طوبى لمن علم اللوح و القلم و شعر اگر خیریت دنیا و عقبی آرزو و ارسته  
بر گاهش بیا و هر چه میخواهی تمنا کن و فقلت اسألك مرافقتك في الجنة پس گفتم من میخواهم از تو همراهی ترا و با تو بودن  
در بهشت و در اینجا تنبیه است بر آنکه طالب صادق را باید که جز نعم آخرت که باقی و دائم است نخواهد و مخطوط و نیویافته فانیه الثقات کنند لایما انهم نعم  
و افضل کمالات یعنی مرافقت حضرت سید کائنات علیه افضل اهلکات و النجیات و لیکن باید که در سلوک بطریق تحصیل آن بتقصیه از خود راضی باشد  
و بمجرد هوس آرزو و گفتا کند که بیکار نشستن و آرزو داشتن آهین سر و کوفتن و باده شستن به بودن است ع فرزد آن گرفت جان برادر که کار کرد  
خصوصاً نماز که بهترین کارها و جامع ترین عبادتهاست چنانکه حقیقت جامعیت محمدیه است و لهذا حکم کردند بر آن چنانکه می آید خفقال  
او غبر ذلک پس فرمود آیا جزین یعنی چیزی دیگر نخواهد که این مرتبه که تو میخواهی بس عظیم است و این کلمه را بفتح و او و سکون آن و رفع غیر  
و نصب آن خوانده اند و بقاعده نحو آنرا تحقیق هست در مجلس مذکور فقلت هو ذلک پس گفتم دعا و مقصود من همانست که عرض کردم  
دیگری نمی شود یعنی من از تو هیچ مرادی دیگر نمی خواهم همین قدر کنی که از خودم جدا کنی قال گفت آنحضرت پس چون تو بجزدی و حصول این  
طلب فاعبتي على نفسك بکثرة السجود پس یاری ده و مدد کن مرا بر نفس خود و حصول طلب خود بسیار کردن سجده یعنی بنماز  
نارون و دعا کردن و در سجدات و قابل و مستعد این مرتبه شدن یعنی من خود سعی میکنم و حصول مطلب تو اما ترا هم باید که کوشش کنی و کار کنی  
از پناه نشینی چنانکه طبیب بر بیمار گوید که علاج میکنم و در حصول شفای تو میکوشم بشرطیکه آنچه بفرمایم ترا بدان کار کنی و بر فرمان من روی کطرتی حاصل  
نفا و تدبیر کار این است از اینجا معلوم شد که اعانت بر نفس بکثرت سجود و صلوات از تطوع است رواه مسلم مصنف رح سجود را که دین است  
ار شده حمل کرد بر نماز نفل و حدیث را دلیل آورد بر تطوع و گویا که آنرا از حقیقتی می برگردانید یعنی سجده های نماز غیر مرغوبه است علی انفراد و سجود  
رحه صادق می آید بر فرض لیکن لایست از اتیان بفرایض بر مسلمان را و ارشاد دیگر آنحضرت او را مگر چیزی که خاص است بومی یا دریا بد بر آن پنج  
طلوب اوست و در روی دلالت است بر کمال ایمان و بی رضی الله عنه و مجموعت او بسوی اشرف مطالب اعلامی راتب و نزع نفس از دنیا و شهوات  
ی و دلالت است بر آنکه نماز افضل اعمال است در حق سیکه مثل می رضی الله عنه باشد زیرا که ارشاد فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
سوی نیل سطوبش مگر بکثرت نماز حال آنکه طلوبش اشرف المطالب است و از فوائد کلمات حدیث آنست که خدمت بزرگان و راضی ساختن  
شان موجب نیل سعادت و حصول موهبت و کرامت است و چه بزرگ و کدام بزرگ که سید کائنات و جود و اکرم اهل عالم و خلاصه موجودات  
صلی الله علیه و سلم و عمر رضي الله عنه قال حفظت من النبي صلی الله علیه و سلم عشر رکعات



در رکعتین قبل الظهر و رکعتین بعد ها و رکعتین بعد المغرب فی بیته و رکعتین بعد العشاء فی بیته  
و رکعتین قبل الصبح گفت ابن عمر که فرمود اگر تم از پیغمبر بخورده رکعت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد آن و دو رکعت بعد مغرب و خانه خود  
و دو رکعت بعد عشاء در خانه خود و دو رکعت پیش از صبح و سنیت و دو رکعت پیش از ظهر و سه رکعت امام شافعی است و تمسک می برح همین حدیث ابن عمر  
که اصحاب کتب سه آثر باختلاف در الفاظ روایت کرده اند و ابو حنیفه چهار رکعت پیش از ظهر میگوید و دلیل ایشان نیز از احادیث است چنانکه  
بیاید و مختار صاحب سفر السعاده نیز دو رکعت است قبل ظهر و بعد آن و حق این است که همه ثابت است و همه کافی و شافی متفق علی وجه  
و اخرج مسلم نحوه فی صحیح و احمد و الترمذی و صححه من حدیث عبد الله بن شقیق و اخرج نحوه مسلم و اهل السنن من حدیث اُم حبیبة الیقاض و مراد خانه و درین  
حجره حفصه است که خواهر ابن عمر بود و فی دوایه لهما در روایتی مر بخاری و مسلم راست که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمیکرد بعد از فرض  
نماز جمعه تا آنکه بر میگشت از نماز می آمد در خانه و میگذارد و رکعتین بعد الجمعة فی بیته و دو رکعت بعد جمعه در خانه خود و نزد ابی حنیفه  
بعد از جمعه چهار رکعت است و نزد امامین شش رکعت چهار بعد از وی و در این حکم نماز بعد از جمعه است اما سنت قبل الجمعه پس در سفر السعاده گفته  
سنت گذاردن پیش از جمعه نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود و بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر می کنند و اثبات سنن  
بقیاس جایز نیست و ایضا و علما که در سنن صلوة تصانیف کرده اند و بضبط نمازهای سنت اعتنا نموده در سنت پیش از جمعه چیزی روایت  
نکرده اند و اما بعد از جمعه چون بمنزل بازگشتی چهار رکعت نماز بگذاردی و اگر در مسجد گذاردی و دو رکعت گذاردی و می فرمود من کان منکم مصلیا  
بعد الجمعة فلیصل بعد ما رجا انتهی و در بنیام بحث است که در باب الجمعه خواهد آمد و مسلم هر گاه کان اذا طلع الفجر لا یصل الا  
در رکعتین خفیفه است و مسلم راست از حدیث ابن عمر که گفت خبر داد مرا حفصه که بود آنحضرت چون طلوع میکرد و صبح صادق نمی گذارد دیگر  
و دو رکعت سبک چون ابن عمر درین هنگام در خانه حضرت حاضر نمی بود از حفصه شنیده روایت کرد و در صحیح بخاری آمده است که گفت ابن عمر  
و بود این ساعت که در غی آدم بر آنحضرت و از بنی معلوم می شود که این دو رکعت نیز در خانه می بود و تصحیح نیز در بعضی احادیث آمده و این دو رکعت  
معدود اند و رده رکعات جزین نیست که روایت مسلم افاده خفت این هر دو کرده و اینکه بعد طلوع فجر سوای این هر دو نمی خواند و خفیف این هر دو  
ندرب مالک شافعی و غیره است و در حدیث عایشه آمده حتی اقول اقرأ اُم الکتاب حدیث دلیل است بر اینکه این نوافل برای نماز است و در  
حکمت مشروعیت می گفته اند که گذاردن آنها برای جبر نقصان در ادای فریضه است و تا داخل شود بمصلی در فریضه و باشد صد و بی منشرح باتیان  
و بی و متوج شود و او بر فعل فریضه و در حدیث قیم داری آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اول چیزی که حساب کرده بودم در این  
بنده روز قیامت نماز اوست پس اگر هست که تمام کرده است آنرا نوشته شود نماز برای او تمام و اگر هست که تمام نکرده است آنرا بگوید خطای تقا  
در شکیان خود را نظر کنسید آیا می یا بید برای بنده من از تطوع پس کمال کنید فریضه او را پست زکوة همچنین اخذ کرده میشود اعمال موافق آن از حبه  
بن ماجه و الحاکم و احمد و ابوداؤد و ابن دلیل حکمت مشروعیت اوست و باین زیادت مسلم استدلال کرده است سیکه مکروه میگردد بطل رابعه  
و قد قدمنا ذلک و لا یندر منه گفته سنت قبل فجر و دو رکعت است سوره کافرون و اخلاص و در آن بخواند و پیش از نماز جمعه و ظهر چهار رکعت است  
بیک سلام و بعد ظهر و دو رکعت است و بعد چهار رکعت و نزد ابی یوسف شش رکعت و مستحب است که چهار رکعت بعد ظهر گذارد و بدو سلام  
پیش از نماز ظهر و دو رکعت یا چهار رکعت مستحب است و بعد نماز مغرب و دو رکعت سنت است و بعد از آن شش رکعت دیگر مستحب است که آنرا  
صلوة الا و این گویند و روایتی بعد نماز مغرب است رکعت آمده و پیش از عشاء چهار رکعت مستحب است و بعد و دو رکعت شش رکعت و بعد از آن مستحب است

در رکعت اولی اذان زلزله الارض و در آخره قل یا ایها الکافرون خوانده انتهی و خواندن سورة تبارک لذی هم در دو رکعت بعد و تری برای نجات از عذاب قبر از سلف مروی است و مجرب است و در حدیث نام وی منجیه آمده این است سنن روا تب که بران مواظبت باید کرد و احادیث اینها خواهد آمد

**و عن** عایشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان لا يدع اربعاً قبل الظهر و رکعتین قبل العشاء بود غیر خدا که ترک نکند چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پیش از عشاء و شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن منصور از برابن عازب آورده که گفت پیش از گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی که بگذارد پیش از ظهر چهار رکعت گویا تنجید کرد و در شب و هر که بگذارد مثل آن از عشا گویا که در شب قدر بگذارد و بهیچ این را از قول عایشة و نسائی و دارقطنی از قول کعب روایت کرده اند و موقوف در اینجا مثل هر فوج هست زیرا که مقدار ثواب جز بجماع از آن کمتر

صلی الله علیه و سلم نتوان دانست و قول صحابی و آنچه بقیاس نتوان یافت محمول است بر جماع و در سند امام احمد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه مرویست که گفت عنبسه بن ابی سفیان شنیدم از خواهر خود اُم حبیبه زوجة رسول خدا صلی الله علیه و سلم که گفت شنیدم آنحضرت را می گفت هر که محافظت کند بر چهار رکعت قبل ظهر و چهار رکعت بعد آن حرام گرداند او را خدای تعالی بر آتش و فرخ ترمذی گفت این حدیث حسن صحیح و خوبست باین وجه و این چهار رکعت بدو سلام میگذاشت شیخ در شرح سفر السعادة گفته در اثبات سنیت چهار رکعت پیش از ظهر و طبرقی سنیت یکی اثبات آن بحديث اُم حبیبه و غیر آن که در اینجا ترغیب بگذارد و آنرا نموده اند و لیکن گفته اند که از ترغیب و بیان فضیلت مواظبت آنحضرت بران لا ارا نیاید تا سنیت آن ثابت شود غایت آن ندب استجاب است و طبرقی احکم در اثبات آن جمع و تطبیق است میان احادیث که در بعضی از آنها دو رکعت آمده و در بعضی چهار یا بآنکه چهار رکعت شریف میگذازد و عایشة آنرا دیدن ابن عمر و وی روایت که در مسجد آمده میگذازد و نتیجه اینست و ابن عمر آنرا سنیت ظهر پنداشت یا آنکه اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همان دو رکعت است و چهار رکعت در وی دیگرست که در وقت زوال شمس میگذازد و از جهت فتح در برای آسمان دین وقت انتهی رواه البخاری و در سبل گفته این حدیث منافی حدیث ابن عمر نیست که در دو رکعت قبل از ظهر آمده زیرا که این زیادت است عایشة آنرا دانست و ابن عمر دانست و یحتمل که این هر دو بخلاف آن چهار باشد و حضرت آنرا در دو رکعت میگذازد و ابن عمر همین دو را بدو یحتمل که جز آن چهار باشد و حضرت آنرا مستقل میگذازد و چهار رکعت و مؤید این حدیث ابوالیوب نزوی و او و ترمذی و شاکل و ابن ماجه و ابن خزيمة باین لفظ اربع قبل الظهر پس فیهن تسلیم فتح لمن ابواب السماء و حدیث انس اربع قبل الظهر بعد العشاء اخرجه الطبرانی فی الاوسط و برین تقدیر پیش از ظهر شش رکعت می شود و یحتمل که گاهی چهار میگذازد و بران اقتضای می نمود و عایشة از آن خبر داد و گاهی دو رکعت میگذازد و ابن عمر از آن اخبار کرد و انتهی **و عن** عایشة

از عایشة رضي الله عنها قالت گفت لعن الله من لم یکن النبي صلى الله عليه وسلم نبوا آنحضرت علی شیء من التوافل بعد هیچ چیزی از توافل اشد تعاهد را منته سنت ترا از روی خبر گیری از آن علی رکعتی الفجر بر دو رکعت با و متفق علیه و مشهورست رسیده که ترک نمی کرد و آنرا در سفر و نه و در حضر و محلی است و جوب آن از حسن بصری و مسلم بن عیسی و عایشة و مسلم راست از حدیث عایشة مرفوعاً رکعت الفجر خبر من الدنيا و ما فیها دو رکعت صبح بهترست اجر آن هر دو از دنیا و آنچه در دست و در دنیا دلیل است بر ترغیب در گذاردن این هر دو و برینکه واجب نیست زیرا که ذکر نکرد عقاب را در ترک آن بلکه ذکر کرد ثواب را بر فعل آن فقط **و عن** أم حنیة امرأة المؤمنین رضي الله عنها ترجمه وی سابق گذشته قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من صلا اثنتي عشرة ركعة في يوم وليك كسبي يگذازد و از ده رکعت در هر روز و شب بگنی لذی

بهن بیست و پنج ثبوت کرده شود برای او خانه بسبب این دوازده رکعت و بیست و تفصیل آن در روایت ترمذی بیاید و او را مسلم و احمد و ابو داؤد و الترمذی و صحیح ابن حبان و رواه والنسائی و ابن ماجه عن عایشه و فی روایة و در روایتی از مسلم از ام حبیبہ تطوعاً دوازده رکعت تطوع غیر فریضه آمده نصب تطوعاً بر تیسرست از اثنتی عشر بطریق زیادت در بیان ورنه معلوم است و لکن ترمذی بخوبی و ترمذی راست از حدیث ام حبیبہ باند حدیث مسلم و زاد و زیاد کرد ترمذی در تفصیل این دوازده رکعت که در روایت مسلم مجمل است اربعاً قبل الصلوة چهار رکعت پیش از نماز که در حدیث سابق از عایشه گذشته یعنی ظهر و رکعتین بعد ها و در رکعت بعد نمازی کند حدیث این عمر گذشت و رکعتین بعد المغرب و دو رکعت بعد مغرب و این همان نماز است که حدیث ابن عمر آنرا مقید کرده یعنی بیت و رکعتین بعد العشاء و دو رکعت بعد عشا این نیز همان مقیدست یعنی بیت و رکعتین قبل صلوة الحج و دو رکعت پیش از صبح و این همان نماز است که ابن عمر عایشه و هر دو حدیث گذشته بران اتفاق کرده اند و لیکن ترمذی این حدیث را غریب من فی الوجه گفته و در حفظ بعضی از رجال می سخن کرده اما حنفیه گویند که حدیث ام حبیبہ که روایت کرده است آنرا جماعت جز بخاری شاهد اهل حدیث است و گفته اند که اقوی و او که سنن سنن فخر است پس سنن مغرب و بعد از وی سنن ظهر و بعد از آن سنن عشاء و بعد از همه سنن پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنن پیش از ظهر و بعد از ظهر هر دو برابر اند در رتبه ذکره اشمنی و للحنس فی عنهما و مر احمد و ابو داؤد و ترمذی و النسائی و ابن ماجه راست از حدیث ام حبیبہ من حافظ علی اربع قبل الظهر و اربع بعد ها هر که محافظت کند بر چهار رکعت پیش از ظهر و چهار رکعت بعد ظهر در ترجمه گفته سخن در آنست که این یار کتبتین سنت اند یا برای آنها و انظار الشافی حرّمه الله علی المتأخرین حرّم کرد و اند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ و بعضی روایات آمده که میگذارد آنرا بدو سلام و ترمذی در جامع خود از عاصم بن ضمره از ابی بن علی رضی الله عنه آورده که می گفت میگذارد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پیش از ظهر چهار رکعت و بعد از وی دو رکعت و گفته درین باب است که از عایشه و ام حبیبہ و حدیث علی حسن است و هم برین سنت عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آنرا که بعد از ایشان اند برین سنت قول سفیان ثوری و ابن المبارک اسحق و بعضی از اهل علم گفته اند صلوة یل و نهار و دوگان دوگان است و مقصود ایشان آنست که فصل کنند میان رکعتین و باین قائل است شافعی و احمد و نیز از عایشه آورده که آنحضرت چهار رکعت را پیش از ظهر نمی گذارد و بعد از وی میگذارد و این را طریقی است انتہی و مسلم و ابو داؤد از عبداللہ بن شقیق آورده اند که گفت پرسیدم عایشه را از صلوة تطوع رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت میگذارد و خانه خود پیش از ظهر چهار رکعت پست بر وی می آمد و میگذارد و نماز بر دم پستری در آمد بخانه و میگذارد و دو رکعت و ابو داؤد و در سنن خود و ترمذی در شمائل از ابوالیوب انصاری آورده که آنحضرت فرمود چهار رکعت است پیش از ظهر که نیست در انما تسلیم کشاده میشود برای آنها و برای آسمان و در سنن طای امام محمد نیز مثل این آمده و نزد شافعی نیز چهار است و لیکن بدو سلام و ترمذی وجه آنرا بیان کرده که مقدم و مختار شود کافی نیز چهار است قبل ظهر و حدیث ابن عمر گفته که این منافی نیست و لیلی را که گذشت بر مشر و عیت اربع قبل ظهر و بعد آن چه این زیادت مقبول است انتہی و برین سنت عمل حنفیه الیوم و عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و رحمة الله امی اربعاً قبل العصر رحمت کند خدای تعالی مردی را که بگذارد پیش از عصر چهار رکعت را ذکر این چهار رکعت در نوافل گذشته گذشته پس چون این را با حدیث ام حبیبہ ضم نمایند نوافل قبل فرائض و بعد آن شانزده رکعت می شود و تصنف رح گفته شیخ مشایخ ما این زیاد روح فرمود ظاهر آنست که این دعا برای کسی است که چهار رکعت گذارد و نه برای کسی که مقصد از

بر دو رکعت لیکن به رکعت هم بیرون میرود از حده این خبر که میان هر دو اذان نماز است پس بایک رکعت ششاد و اجماع کتبند بر این چهار رکعت این دنار انتی رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و حسن ترمذی گفت حسن غریب و ابن خزيمة و صحیح ما و کذا لک ابن حبان و حسنش محمد بن حمران است و در وی مقال است لکن وثقه ابن حبان و ابن عدی و ابوداؤد و از علی رضی الله عنه پیش از عصر دو رکعت روایت نموده و ترمذی و احمد مدان سجای کتین اربعاً آورده و از جهت اختلاف این روایات است که مذہب حنفی تخمیر است میان چهار و دو و جمعا بین الاثبات و چهار افضل است چنانکه در کتب اصول فقه تحقیق آن نموده اند اما دعای رحمت مخصوص مصلی اربع است نه رکعتین و اما دو رکعت قبل عشا فقط پیش از نماز است آنرا حدیث بین کل اذانین صلوة **وعن** ابی سعید عبد الله بن معقل المزنی بضم میم و فتح غین بحمد و تشدید فای مفتوح بن غم از اصحاب شجره است ساکن مدینه بود بصره آمد و خانه بساخت و یکی از آن ده کس است که عمر رضی الله عنه آنها را برای فقه آموختن مرؤ بسوی بصره فرستاده بود مرؤ در سنه شتین و قبل قبلها بسنه رومی عنه جماعة من التابعین منهم الحسن البصری و قال بانزل البصرة اشرف منه رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال صلوا قبل المغرب صلوا قبل المغرب غابا بكذا یسجد پیش از مغرب نماز کنید پیش از نماز مغرب دو بار فرمود این را شریف قال فی الثالثة لم یسجد یسجد یسجد گفت در بار سوم این امر برای کسی است که خواهد یعنی این امر اجباری نیست بلکه تخمیر است مگر هر که خواهد کراهیه آن بتخذها الناس سنة از جهت ناخوش داشتن اینکه مردم این نماز را سنت بگویند و طریقه مستمره گیرند و در روایتی خشیه آن بتخذها آمده پس گذاردن آن مندرج و محب باشد اما در روایتی که بر آن موافقت بود نیست رواه البخاری و مسلم و ابوداؤد و احمد و ابن حبان و فی روایة لابن حبان و در روایت ابن حبان است از حدیث عبد الله بن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم قال قبل المغرب ركعتين برستیکه آنحضرت بگذارد و قبل مغرب دو رکعت و از اینجا شریعت این دو رکعت از فضل و قول آنحضرت هر دو ثابت شده شیخ ابن الهمام گفته اختلاف کرده شده است در سجده دو رکعت پیش از مغرب ثلثه بدان قائل شده و منکرند آنرا بسیاری از سلف و اصحاب ما و مالک تسک آن طائفة با حادثنی است که در صحیحین و غیره وارد یافته و جوابش معارضه آن احادیث است با آنچه ابوداؤد آورده که پرسیده شد این عمر از رکعتین قبل المغرب پس گفت ندیدم من هیچ احدی در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میگذازد آنرا و خصصت کرد در رکعتین بعد العصر و این حدیث صحیح است نزد ما و ارجح است بحکم عمل کابر صحابه و سلف موافق آن و تلقی کردن ایشان آنرا اگر چه در صحیحین خلاف آن آمده زیرا که صحبت معتبر است با جهاد و راه ایشان و در اثر است امروا برقرار و او ایشان نزد اختلاف مردم در توثیق و عدم آن انتی شیخ عبد الحق دلموی رح و شرح سفر السعاده بعد از این نقل فرموده که این چنین گفته شیخ ابن الهمام و تطویل کرده و تحقیق سخن کلامی را که در مقدمه در تعیین مراتب سجد و قرار داد محدثان که اصح الکتاب صحیح البخاری ثم فثم از وی نقل کرده ایم اینجا آورده فتذکره و الله اعلم انتی گفت بنده ضعیف و فقه الله بحکم ویرضی که این قول ابن همام عفا الله عنه و عنا صادر است از غایت تعصب بهی ظنی تقلید که هیچ منصف آنرا قبول نتواند داشت و دعوی رجحان حدیث ابوداؤد و بحکم عمل اکثر صحابه مرفوع است بعمل کابر صحابه موافق حدیث متن چنانکه بیاید و حدیث صحیحین و چون باعتبار صحیح حدیث بخاری و مسلم اصح خواهد بود از غیر خود اگر چه غیر وی نیز صحیح باشد و حدیث سنن صالح تعارض با حدیث صحیحین نیست و آنکه شیخ ابن الهمام ترتیب محدثان در حدیث و تقدیم صحیح بخاری و مسلم بر غیر آنها گفت که این ترتیب تحکم است و جائز نیست در وی تقلید است و در حدیث با آنکه در وی خسران جمیع اهل معرفت بعلم حدیث است بلکه اکثر امت و کبرای ملت از اهل فقه نیز و معلوم نیست که غیر و

این قسم خجرات کرده باشد اگر ندی از علمای بود چون کیدانی همین یک کلمه برای نوین و تبدیع او کافی بود و جائز نیست هیچ کی را که ایمان دار  
بخدا و رسول که تقلید وی کنند درین قول این زلفی پس عظیم است که از وی بوجود آمده و خطای فاحش است که در غشاده حایت مذرب تقلید خفیه  
سر بر زده تجاوز از الله و در حجة الله بالغة گفته و کل من یؤتوا امرها امی الصحیحین فهو مبتدع متبع غیر سبیل المؤمنین و قولانا معین الدین رح  
و کتاب و اسات النبیب فی الاسوة الحسنة بالعصیب خبر ابن العمام درین قول چنانکه باید گرفته و ردی مشیع بر شیخ عبدالحق دهلوی نموده و انچه  
صواب محض سخن بحث بود درین باب ظاهر ساخته این موضع نقل آن کلام طویل نیست فلیرجع الیه و لمسلم عن النبی صلی الله عننا  
و مسلم راست از حدیث الشرح پرسید او را مختار بن فلفل که آیا میگزارد آنحضرت صلی الله علیه سلم دو رکعت پیش از مغرب قال گفت میگذارد و لیکن  
کتاب نصیحتی رکعت بن بعد غروب الشمس و کان النبی صلی الله علیه وسلم یرانا فله یا مرینا و لم یبقها نا بودیم ما  
که نماز میگذاردیم دو رکعت بعد غروب آفتاب بود آنحضرت که می دید ما را پس امر میکرد ما را و نه میفرمود ما را اذان و از اینجا معلوم شد که گذاردن  
این دو رکعت در عهد آنحضرت در صحابه معمول بود پس ثابت شد از مجموع این احادیث قول فلفل و تقریر آنحضرت درین باب خصوصاً از کتاب صحیح  
مثل صحیحین و شیخ ابن حبان و لم یذکر سفر السعادة گفته دو رکعت پیش از مغرب صحابه میگذاردند و منع نفرمود انتهی و نیز بخاری و مسلم و نسائی  
از انس آورده اند که چون نوزدن اذان مغرب می گفت جماعه از صحابه بر پنجاه استند و در پهلوی ستونهای مسجد دو رکعت میگذاردند و آنحضرت صلی الله  
علیه وسلم از درون خانه بیرون می آمد و ایشان را می دید که نماز می کنند و در روایتی آمده که مردم از بیرون مسجد می درآمدند و این جماعت را در نماز  
می دیدند بمان می بردند که مگر نماز مغرب گذارده اند از پس شرت گذارندگان این دو رکعت و در کتاب خمسه غیر موطا آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
سه بار سه بودین کل اذانین صلوة و در مرتب ثالث فرمود من شاء و مراد بدو اذان اذان و اقامت است و انس گفت با وجود آنکه میان اذان  
و اقامت فرجه کمتر است میگذاردند و از اینجا است که بعضی گفته اند که این اتریه مغرب است و داخل نماز بعد از عصر نیست و لیکن اختیار باقی است  
اگر خواهند بگذاردند و همین است مختار شوکانی رح و از اینجا ظاهر شد که تعصب ابن همام در نفی آن متعقب است باین اخبار و آثار صحیح و عمل جماعه از صحابه  
محمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بالجمله نوافل باین حساب بشت رکعت می شوند مضاف بفرائض که هفده اند پس حافظ نوافل را در یک روز و شب  
سی و هفت و بانه رکعت و ثر چهل رکعت می شود حافظ ابن القیم رح فرموده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر روز و شب بر چهل رکعت حافظ میکرد  
هفده رکعت فرائض و دوازده رکعت که در روایت ام حبیب آمده و یازده رکعت نماز شب پس این چهل رکعت شد انتهی و مخفی نیست بحسابی که ما  
ذکر کردیم عدد نوافل غیر و ثر بشت و دو رکعت میرسد اگر چهار رکعت پیش از ظهر و بعد از آن در تحت می دخل نکنیم با دو رکعت که در حدیث ابن عمر است  
باز یادت آنچه در حدیث ام حبیب است بعد عشا پس مجموع عدد رکعات بشت و چهار رکعت باشد جز و ثر و فرائض و عن عائشة رضی الله  
عنهما قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یخفف لث رکعتین اللتین قبل صلوة الصبح حتی انی اقول اقرأ آية التاب  
بود آنحضرت که سبک میکرد دو رکعت را که پیش از نماز فرض با دعا است یعنی نافله فجر تا آنکه سیفم من که آیا خوانده است سورة فاتحہ یا نه متفق علیه  
و تخفیف آن رفته اند جمهور و تعیین قدر قرات در آن بیاید و حنفیه تطویل رفته اند و هم منقول است از نخعی و بیهقی حدیثی مرسل از سعید بن جبیر  
درین باب آورده و در وی راوی است که نامش نموده پس انچه در صحیح ثابت شده مثل این معارض آن بخوابد و عن حماد بن عمار  
رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قرأ فی رکعتی الفجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد خواند  
آنحضرت در دو رکعت رواتب فجل این دو سوره و تخفیف درین دو رکعت از همین جا است که این دو سوره قصیر میخوانند و مع بذاک این دو رکعت





قلید صلوة التمتع لا یتمن چون گذارد یکی از شتا و رکعت را پیش از نماز صبح پس گویند بر پهلوی راست و چون امر کرد با ضطجاع ظاهر امر  
 چون قیوم بر خلاف آن نباشد و وجوب فرضیت است چنانکه حافظ ابن حزم گفته رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و صحیح گفته ترمذی  
 حدیث صحیح غریب و تقدم کلام الناس فیہ و سر در خپیدن بر پهلوی راست که عادت شریعت در نوم بود و درین حدیث بدان امر واقع شده آنست که تا  
 خواب غلبه نکند و مانع از قیام برای صلوة نیاید چه دل که مضطرب و نوسانی است در جانب چپ حلق است اگر بر جانب چپ خفتد دل قرار گیرد و راحت و آسایش  
 غلبه کند و بخت حصول سکون و آرام خواب گران پیدا آید و چون بر دست راست خفتد دل طلب مستقر و آرامگاه خود که بر جانب چپ است کند و در قیام برای آرامی  
 افتد و چون سکون و آرام که باعث وجود طویلت و باغ و قیام قوی است کمتر بود خواب ویراید و چون بیاید گران نبود و از بخت که بر جانب راست خفتن باعث  
 قیام و در آمدن و سنگ بودن خواب است اطباء خفتن بر جانب چپ اختیار کنند طلب کمال راحت و بهضم طعام را که بخت توجه حرارت غریبی بر داخل بدن  
 در حالت نوم حاصل می شود و هر چند نوم غالب تر راحت کامل تر و بهضم طعام قوی تر و صاحب شرع خفتن بر جانب راست اختیار کنند طلب سبک خوابی و تسهیل  
 قیام شب را و از اینجا عایت قلب طعام نیز لازم افتد حاصل آنکه خواب بر جانب راست دل و عالم روحانیت را نافع بود و مراد بدل اینجا لطیفه ندر که است  
 و خواب بر جانب چپ بدن را و جانب جسمانیت را سود کند و الله اعلم و **عمر بن عمر رضی الله عنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم صلوة اللیل مثنی مثنی نماز شب دو گان دو گان است و باین رفته اند صاحبین و جمهور علما و گویند نماز روز چهار گان چهار گان بود  
 و مالک گفته جائز نیست زیادت بر دو گان زیرا که مفهوم حدیث حضرت چه در وقت ماضی و لیل الامتنی مثنی مثنی است بخت آنکه تعریف مبتدا اغلب مفید  
 است و جمهور گویند حدیث بحوالی ائمه از نماز شب واقع شده پس دلالت نمی کند بر حصر و اگر تسلیم کنیم فعل آنحضرت محارض است و آن ثبوت ایثار و اختیار  
 آنحضرت است هیچ رکعت را چنانکه در حدیث عایشه است نزد بخشن و فعل قرینه عدم اراده حضرت و نزد شافعی دو گان دو گان است در روز و شب  
 هر دو و فضل نزد ابی حنیفه و شب و روز چهار گان چهار گان است و همما متمسک انبیا حدیث که در روایات است و بدان و همه آمده است و صحیح است  
 فاذا اخشی احد الفطم صل ر کعة واحدة یوتر له ما قد صلی پس چون بترسد یکی از شتا طلوع بامداد و بگذارد و یک رکعت  
 که وتر گرداند برای وی نمازی را که گذارده است و شب زیرا که نماز شب بهضم و تر بدان و تر و بگیرد و چنانکه نماز روز بهضم نماز مغرب و تر بگیرد و و او را  
 شده است که نماز مغرب و تر روز است و تر یعنی طاق است مقابل جفت از عدد و چون دو رکعت دو رکعت گذارده است همه جفت واقع می شود پس یک رکعت  
 که با وی ختم کنند و تر بگیرد و در حدیث آمده است که ان الله یوتر بحجبت الوتر سبب شروعیست و تر این است و گاهی تمام نماز شب را نیز و تر بگیرد  
 و ظاهر مفهوم حدیث همین است و قول او چون بترسد طلوع فجر را گویا اشارت است بتطویل نماز شب و وقت صبح والا دایمی و تر موقوف بخوف نیست  
 و نیز در وی دلیل است بر اینکه و تر نگیرد یک رکعت مگر بخوف طلوع فجر و تر و تر کند به پیچ یا هفت و مانند آن نه بسته رکعت بنا بر نهی از آن در روایت  
 و از قطنی و ابن حبان و حاکم از حدیث ابی هریره مرفوعا و لفظ وی این است او تر بخمس اربع او تسع او احدی عشرة و زیاده کرد حاکم و لا تو تراثلت  
 لا شیهة و صلوة المغرب مصنف گفته رجال فی ثقات اند و مضرت نمیکند آنرا و وقت کسی که موقوف گفته است آنرا و محارض است حدیث  
 ابو ایوب من احب ان یوتر ثلث فلیفضل اخرجه ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و غیر هم و جمع کرده اند میان اینها باینکه نهی از ثلاث جانی است که بر آن  
 تشدد اوسط نشیند که این مشایخ مغرب است و چون بنشینند مگر در آخر وی پس نیست مانا به مغرب یا و سبیل گفته این جمع حسن است و سبیل است  
 حدیث عایشه نزد احمد و نسائی و بیهقی و حاکم که بود آنحضرت و تر بگیرد و بسته رکعت فصل نمی نمود میان آنها و لفظ حاکم لا یقعد است و اما مفهوم طویل  
 ند و تر نگیرد یک رکعت مگر بخوف طلوع فجر پس محارض است حدیث ابو ایوب که در وی این است که هر که و تر بگیرد و تر بگیرد یک رکعت پس باید که بکند

وَأَنَّ اقْوَمَ سِتٍّ مِنْ غُفْرَمِ حَدِيثُ كِتَابٍ وَدُرُودٍ وَدُرُودِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى سِتٌّ بِرَحْمَتِ احْرَامٍ بَيْتٍ كَرَمَتْ اَنْتَهَى مِنْ غُفْرَمِ وَتَرْذِي اِزْ  
حَدِيثُ جَابِرٍ اَوْرَدَهُ اَنْكَرَهُ فَرَمُوهُ رَسُوْلُ خُدَا بَرَكَةُ بَرَسَدُ كِهْ دَرِ اَخْرِ شَبِّ نَتَوَا فَرِخَا سِتَّ بَايَدُ كِهْ هَمَّ دَرِ اَوَّلِ شَبِّ شَرِكْ بَزَارُ وَنَحْسَبُ وَهَرَكُ الْمَيْدُ دَارُ  
كِهْ بَرِخِزْدُ دَرِ اَخْرِ شَبِّ لَيْسَ بِي سِتِّي كِهْ نَا زِ اَخْرِ شَبِّ مَشْهُوْدُ وَمَحْضُوْرُ سِتِّ وَاِيْنَ فَضْلُ سِتِّ وَتَرْذِي اِزْ اَبُو هَرِيْرَةَ اَوْرَدَهُ كِهْ كَفْتُ اَمْرُ كُرْدُ مَرَّ رَسُوْلُ خُدَا  
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كِهْ وَتَرْكَنَمُ پِيْشِ اَزْ اَنْكَرَهُ نَحْسَبُ وَكَفْتُ تَرْذِي نَزْدَ بَعْضِيْ خَوَابِ پِيْشِ اَزْ وَتَرْكَرُوْدَه بُوْدُ وَاخْتِيَارُ كِرْدَه اَنْدَقُوْمِيْ اِزْ اَصْحَابِ بَيْتِ غُفْرَمِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
وَمَنْ بَعْدِيْ كِهْ نَحْوَابِ نَزْدَ تَا وَتَرْكَرْدَ اَزْدَا اَكْثَرُ صَحَابِهْ بَرَا نَدَكُ وَتَرْوَ دَرِ اَخْرِ شَبِّ اَفْضَلُ سِتِّ تَرْذِيْ كَفْتُ حَدِيثُ عَائِشَةَ حَسَنٌ صَحِيْحٌ سِتِّ وَحَدِيثُ ابْنِ اَبُو  
حَسَنٍ غُفْرَمِ وَنَحْسَبُ وَاَحْمَدُ اَبُو دَاوُدُ وَتَرْذِيْ وَنَسَائِيْ وَابْنُ مَاجَهْ رَاسِتْ اِزْ حَدِيثِ ابُو هَرِيْرَةَ وَهَمَّ اِيْنَ خَزِيْمَةُ رَاسِتْ اِزْ حَدِيثِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ  
الْبَارِقِيْ اِزْ اِيْنَ عَمْرُ كَفْتُ اِبْنُ عَبْدِ اللّٰهِ كَفْتُ هَسْتْ اِيْنَ اَصْحَابِيْ اِزْ اِيْنَ عَمْرُ غَيْرِ عَلِيٍّ وَاعْكَارُ كِرْدَه اَنْدَقُوْمِيْ وَبُوْدُ بِيْجِيْ بِنِ مَعِيْنِ كِهْ تَضْعِيْفُ سِيْكَرُ  
حَدِيثِ اَوْرَا وَاجْتِيَابُ مَعْنِيْ كُرْدُ بَانَ كَفْتُ كِهْ نَافِعٌ وَعَبْدُ اللّٰهِ بِنِ دِيْنَارُ وَجَاعَتِيْ رَوَايَتُ كِرْدَه اَنْدَا اِيْنَ حَدِيثُ رَا اِزْ اِيْنَ عَمْرُ بِيْزْدُونُ ذِكْرُ نَهَارُ وَمَرْوِيْ سِتِّ  
بِسَنَدِ مَرْوِيْ اِزْ بِيْجِيْ بِنِ مَعِيْنِ كِهْ كَفْتُ نَمَازُ رُوْزِ چَهَارِ رَكَعَتْ سِتِّ فَضْلُ كِرْدَه نَمِيْ شُوْدُ مِيَّانِ اَنَّا لَيْسَ كَفْتُ شَدُ كِهْ اَحْمَدُ بِنِ جَنْبِلُ مِيْكَوْدِيْ نَمَازُ نَهَارُ  
مَشْنِيْ مَشْنِيْ سِتِّ كَفْتُ كَبْدَامُ حَيْثُ كَفْتُ وَحَدِيثُ اَزْ دُوْمِيْ فَرَمُوْدُ كَيْسْتُ اَزْ دُوْمِيْ كِهْ قَبُوْلُ كَمَّ اَزْ دُوْمِيْ وَبَكْزَارُ مَعْنِيْ بِنِ سَعِيْدُ اَنْصَارِيْ رَا اِزْ نَافِعُ  
اِزْ اِيْنَ عَمْرُ كِهْ وَبِيْ تَطْعَمُ سِيْكَرُ وَدُرُودِ رُوْزِ چَهَارِ رَكَعَتْ فَضْلُ نَمِيْ كُرْدُ مِيَّانِ اَنَّا اَلْكَرُ حَدِيثُ اَزْ دُوْمِيْ صَحِيْحٌ مِيْ بُوْدُ مَخَالَفَتُ نَمِيْ كُرْدُ اَوْرَا اِيْنَ عَمْرُ وَصَحِيْحُهُ  
اِيْنَ حَبَّانُ تَضْعِيْفُ كِرْدَه هَسْتْ اَنَّا اِيْنَ حَبَّانُ صَلَوَةُ اللَّيْلِ وَالتَّهَادُّ مَشْنِيْ مَشْنِيْ نَمَازُ شَبِّ وَرُوْزِ دُوْكَانُ دُوْكَانُ سِتِّ  
مَشْنِيْ مَشْنِيْ مَعْنِيْ اَشْيَيْنِ اَشْيَيْنِ غَيْرِ مَرْصُفِ سِتِّ بِنَا بَرِ عَدْلُ وَوَصْفُ كَفْتُ مَسْلَمُ دَرِ صَحِيْحِ خُودُ كِهْ كَفْتُ رَاوِيْ كَفْتُ اِبْنُ عَمْرٍ اُجِيْبُ سِتِّ مَعْنِيْ  
اِيْنَ حَدِيثُ كَفْتُ سَلَامُ وَهَرِ بَرِ هَرِ رُوْزِ رَكَعَتْ وَاِيْنَ مُوَافِقُ مَذْهَبِ شَافِعِيْ سِتِّ وَلَكِيْنُ قَالُ كَفْتُ النَّسَائِيْ اَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ هَذَا  
اِيْنَ حَدِيثُ خَطَا خَطَا سِتِّ وَبِيْجِيْنُ كَفْتُ هَسْتْ حَاكِمُ دَرِ عُلُوْمِ الْحَدِيْثِ وَنَسَائِيْ دَرِ سُنَنِ كُبْرِيْ كَفْتُ اسْتَاوَشُ جِيْدُ سِتِّ لَكِيْنُ جَاعَتِيْ  
اِزْ اَصْحَابِ اِيْنَ عَمْرُ خَلَاوَتْ كِرْدَه اَنْدَا دُوْمِيْ رَا اِيْسُ كُرْدُ نَكْرُ دَرْدَرَانِ لَفْظُ نَهَارُ وَصَحِيْحُ اِيْنَ خَزِيْمَةُ وَالحَاكِمُ فِيْ مُسْتَدْرَكُ كِهْ كَفْتُ رَوَايَتُ وَبِيْ ثَقَاتُ اَنْدُ  
كَفْتُ دَارِ قَطْنِيْ دَرِ عِلَلِ ذِكْرُ نَهَارُ وَرُوْمِيْ وَتَهْمُ سِتِّ وَكَفْتُ خَطَابِيْ رَوَايَتُ كُرْدَا اِيْنَ حَدِيثُ رَا طَاوُسُ وَنَافِعُ وَغَيْرُهُمَا اِزْ اِيْنَ عَمْرُ لَيْسَ ذِكْرُ نَكْرُ  
بِيْجِيْ كِيْ دَرِ اَنْ لَفْظُ نَهَارُ اَمَّا كِهْ سَبِيْلُ زِيَادَتُ اِزْ ثَقَّةُ قَبُوْلُ سِتِّ وَكَفْتُ بِيْهَقِيْ اِيْنَ حَدِيثُ صَحِيْحٌ سِتِّ وَاجْتِيَابُ كِرْدَه هَسْتْ مَسْلَمُ بَعْلِيْ بَارِقِيْ  
وَزِيَادَتُ اِزْ ثَقَّةُ مَقْبُوْلُ سِتِّ وَقَدْ صَحَّ الْبُخَارِيْ لِمَا سَأَلَ عَنْهُ بِيْسْتَرُ رَوَايَتُ كُرْدَ بِيْهَقِيْ اِيْنَ رَا بَسْنَدُ خُودُ تَا اِيْنَ عَمْرُ وَكَفْتُ مَرْوِيْ سِتِّ اِزْ مُحَمَّدُ  
بِنِ سِيْرِيْنَ اِزْ اِيْنَ عَمْرُ مَرْوِيْ غَايَا سَنَادِيْ كِهْ هَمْدُ رَاوِيَّانِ اَوْثَقَاتُ اَنْدَا كَذَا فِيْ التَّلْخِيْصِ دَرِ سَبَلِ كَفْتُ نَظَرُ نِ بَسُوِيْ كَلَامُ اِيْمِدُ دَرِيْنَ زِيَادَتُ  
كِهْ چِهْ قِسْمُ اخْتِلَافُ كُرْدَنُ دَرِ اَنْ اخْتِلَافُ شَدِيْدُ وَاَعْلُ اَلْاَمْرِ بِنِ جَائِزَانُ وَكَفْتُ اَبُو حَنِيْفَةَ مُصَلِّ خُتَارُ سِتِّ خَوَاهُ دُوْدُ وَبَكْزَارُ دِيْ اِجَارُ چَهَا  
وَلَكِيْنُ زِيَادَةُ بَرِ چَهَارُ نَكْنَدُ وَبُخَارِيْ هَسْتْ حَدِيثُ دَرِ بُوْدُنِ نَمَازُ رُوْزِ دُرُودُ كَفْتُ اخْرَاجُ نَمُوْدَه اَنْتَهَى وَ عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ  
قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّيْ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَفْضَلُ الصَّلَاةِ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ صَلَوَةُ اللَّيْلِ بَرْكَتُهَا اَكْبَرُ نَمَازُ بَعْدَ نَمَازِ  
فَرَضِ نَمَازِ شَبِّ سِتِّ اَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ يَحْتَمِلُ كِهْ مَرَاوُ بَلِيْلُ جَوْفِ لَيْلٍ بَاشَدُ لِحَدِيْثِ اِلِيْ هَرِيْرَةَ عِنْدَ الْجَمَاعَةِ اَلْاَبْخَارِيْ كَفْتُ اَبُو هَرِيْرَةَ پِيْشِ  
رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كِهْ كَلِمَةُ نَمَازِ اَفْضَلُ سِتِّ بَعْدُ مَكْتُوْبَةُ فَرَمُوْدُ نَمَازُ دَرِ جَوْفِ لَيْلٍ اَخْرَجَهُ حَدِيثُ عَمْرُ بِنِ عَبْدِ سَمَةَ هَسْتْ نَزْدَ تَرْذِيْ وَجِهَةُ اقْرَبُ  
اِنْجَمِيْ بَاشَدُ رِبْ اَزْ بِنْدَه دَرِ جَوْفِ لَيْلٍ اَخْرِ سِتِّ لَيْسَ اَكْرَمِيْ تَوَاتُرِيْ كِهْ بَاشِيْ اَزْ ذَا كِرَا اِيْنَ خُدَا دَرِيْنَ سَاعَتِ لَيْسَ بَاشُ وَمَرَاوُ اِزْ جَوْفِ اَخْرِ ثَلَاثُ اَخْرِ سِتِّ  
لَمَّا وَرَدَتْ بِهَ الْاَحَادِيْثُ وَ عَنْ اَبِيْ اَيُّوبَ الْاَنْصَارِيْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ اَنْ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّيْ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اَلْوُضُوْءُ

**على كل مسلم** وتر ثابت لازم است بر هر مسلمان و این دلیل قاطع و جوب است فمن احت ان یوتر یخمس فلیفعل پس سبکه  
 دوست دارد که وتر کند به پنج رکعت پس باید که بکند و باین رفته است سفیان ثوری و بعضی ایمنه دیگر و من احت ان یوتر یثلاث  
 فلیفعل و کسی که دوست دارد که وتر کند بسه رکعت پس باید که بکند و باین مذاهب امام ابو حنیفه و اصحاب اوست و گذشت جمع و تطبیق میان  
 این میان معارض این و من احت ان یوتر بواحدة فلیفعل و کسی که دوست دارد که وتر کند بیک رکعت پس باید که بکند  
 و این مذاهب شافعی و ایمنه دیگرست و حق آنست که همه کافی و شافعی است رواه الاربعة الا الترمذی یعنی ابو داود و نسائی و ابن ماجه  
 و رواه ابن حبان و الدارقطنی و الحاكم و له الفاظ و صحته ابن حبان و رشح التتائی و صحیح ابو حاتم و الذهلی و الدارقطنی فی هر کل  
 و البیهقی و غیره و وقفه و هو الصواب له حکم الرفع زیرا که اجماع را درین مقام مسامح نیست یعنی در مقام دیر و حدیث دلیل است بر ایجاب  
 و ثرو دال است برای آن حدیث ابو هریره نزد احمد من لم یوتر فلیس بشا و باین رفته اند حنفیه و مذاهب جمهور عدم و جوب اوست و دلیل ایشان  
 حدیث علی است که می آید و لفظ وی نزد ابن ماجه این است ان الوتر لیس بحتم و لا کصلاکم المکتوبه و لکن رسول الله صلی الله علیه وسلم اوتر  
 فقال یا اهل القرآن اوتروا فان الله ویرثکم ویرث الوتر و کذا ذکر الحدیث ابن تیمیه و منذری حدیث ابوالیوب باین لفظ روایت کرده الوتر  
 لیس بواجب و این حدیث که سه چیز است که بر من فرض است و بر شما تطوع و بجملة آن و ثر را هم شمرده و اگر چنانچه نیست اما او را متابعان  
 تا بیهوش میکنند با آنکه حدیث ابوالیوب که بدان استلال بر ایجاب کرده اند اصح و قف اوست بروی اگر چه گذشت که او احکم مرفوع است و کن  
 مع هذا مقلوم ادله و آله بر عدم ایجاب نمی تواند شد و ایجاب اطلاق کرده می شود بر سنون تا کید اچنانکه در غسل جمعه گذشت و مراد بقوله خمس و ثلث  
 نسبت که نه نشیند مگر در آخر آن و می آید حدیث عایشه در بیان خمس و قوله بواحدة ظاهرش اقتصار است بر آن و مروی است فعل آن از جماعه  
 رضحاب و محمد بن نصر و غیره باستناح و صحیح از سائب بن یزید آورده که خواند عمر قرآن را شبی در یک رکعت و نگذاشت آن در روایت کرد و بخار  
 و ثر کرد و معاویه بیک رکعت و هم تصواب کرد آنرا ابن عباس شیع در ترجمه گفته اختلاف است که در یک رکعت است یا سه رکعت به پنج و هفت رکعت  
 یز آمده و نزد اکثر ایمنه یک رکعت و نزد مایسه رکعت و احادیث در هر دو جانب وارد و آنرا که یک رکعت گویند دو رکعت پیش از وی بگذارند و سلام دهند  
 و اگر نگذارند مگر ده است از امام احمد پرسیدند که در و تر چه گوئی گفت اکثر احادیث در یک رکعت است و من هم با پنج جانب هم و در وقت دیگر پرسیدند  
 لغت سلام دهد در دو رکعت و اگر نه در زیان ندارد و بعضی از شافعیه سابعه کرده اند و تر بیه قول بسته رکعت و حق آنست که احادیث کثیره  
 و آثار صحیح در وی آمده است و کلام در باب و تر بسیار است و دلائل جواب آن و بودن او بیک رکعت یا سه رکعت در شرح کتاب شرح سفر السعاده  
 بتفصیل مذکور است انتی گویم مختار ایمنه اهل حدیث و محققین ایشان یک رکعت است تا هفت رکعت و باین رفته است حافظ ابن القیم رحمه الله  
 و اعلام الموقنین و غیره فی غیره و نزد صاحب حجة بالغه یک رکعت و سه رکعت هر دو است و در مصنفی لغت نزدیک جمهور اهل حدیث و ثر در اصل تمام رکعت  
 غیره است و او هم نماز او و ثر میگرداند پس اگر یازده رکعت و ثر گذارد می شاید و گرد رکعت گذارد می شاید و اگر هفت رکعت یا پنج رکعت یا سه رکعت  
 گذارد می شاید انتی و حسن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال لیس الوتر بحتم **بیّن الله تعالی تعویبه و لکن سنة**  
**رسول الله** و سلم نسبت و ثر واجب همچو جوب نماز فرض و لیکن سنتی است که سنون کرد آنرا رسول خدا صلی الله  
 علیه وسلم اختلاف است میان علماء حکم و تر که سنت است یا واجب اکثر ایمنه و ابو یوسف و محمد از اصحاب ابی حنیفه بر آنند که سنت است و نزد ابی حنیفه  
 واجب است لیکن نه بمعنی ثر و بر روایتی فرض و بر روایتی سنت نیز آمده و صحیح قول اقل است و گفته اند که با وجود سنیت بی قضای واجب است

و تصنفی گفتند مذہب جمهور علی این است که وتر سنت است مگر نزدیک ابو حنیفه واجب است خاص نزدیک او و دلیل او درین باب حدیث صحیح است  
 الا ان الله زادكم صلوة هي خير لكم من حمير النعم ولا بدست که زائد از جنس نمرود علیه باشد تحقیقا المعنی الزیاده و جواب او از احادیث آنست که چون این نماز  
 تابع عشاء است و صلوة خمس داخل شد انتهی رواه النسائی و الترمذی و حسنه و الحاکم و صححه گذشت که این از اوله جمهور است  
 بر عدم وجوب درین حدیث علی عاصم بن ضمره است حکم کرده اند و روی غیر واحد و قاضی عبدالرحمن جیمی در حواشی بلوغ المرام گفته نیا فتم این را در تلخیص  
 بلکه یا فتم که ذکر کرد از درینجا و گفت صحیح الحاکم و عقب نکرد آنرا پس ندانم که قاضی از کجا نقل کرده و تقریب دیدم نوشته است عالم من ضمره  
 السلولی الکوفی صدوق من الثالثة مات سنة اربع و سبعين انتهى **و عن جابر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه**  
**وسلم** قام في شهر رمضان لمضان نظر من القابلة فلم يخرج وقال اتي خشيت ان يكتب عليكم الوتر بدريته  
 رسول خدا ایستاد و در ماه رمضان یعنی نماز گذارد و سه شب پسترا انتظار کردند صحابه آنحضرت را از شب آینده یعنی شب چهارم پس برآمد و فرمود  
 بدریته من تریدم که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما و ترگو یا حق تعالی و می فرستاد بود بسوی آنحضرت که اگر تو مواظبت کردی  
 برین نماز فرض بگیرد اعم آنرا بر ایشان یا افتاد و در دل آنحضرت اتفاقا چنانکه در بعضی عبادتها که مداومت کرد بر آن فرض گردانیده شد و بعضی میگویند  
 عادت الله جاری بود بر آن که هر چه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آن مداومت نماید فرض گردد و این مشکل می شود که بسیاری از سنن روایت  
 که آنحضرت بر آن مواظبت می نمود و فرض نشد در سبیل گفت تعلیل عدم خروج خشیت فرضیت بر ایشان با ثبوت حدیث هین خمس و هین  
 خمسون لا یبدل القول لکنی مشکل است زیرا که چون از تبدیل امن حاصل است وقوع خوف از زیادت معنی چه و تصنف ازین اشکال جوابها  
 بسیار نقل کرده و همه را تزییف نموده و بعد از آن سه جواب داده و گفته که این احوال را باری تعالی بر من فتح نموده و سبحانه این هر سه یکجا را  
 جتیه گفته و آن این است که خوف آنحضرت صلی الله علیه و سلم از اقراض قیام لیل بود یعنی گردیدن تعبد در مسجد جماعت شرعا و صحت نقل شب  
 و گفت ایما میکنند این قول می در حدیث زید بن ثابت حتی خشیت ان یتب علیکم و لکون علیکم ما قتم به فصلوا ایها الناس فی بیوتکم پس  
 منع کرد ایشان را از تجمع در مسجد و از شفقت بر ایشان از اشتراط آن انتهی گویم مخفی نیست که این غیر مطابق است بقول می ان یفرض  
 علیکم صلوة اللیل کما فی البخاری زیرا که این ظاهر است در آنکه خشیت فرضیت آن مطلقا بود و این در ماه رمضان بود پس دلالت کرد حدیث  
 عایشه که نزد او دوست بر نیکه نماز گذارد آنحضرت با ایشان و شب و دلالت کرد حدیث کتاب بر نیکه گذارد با ایشان یک شب  
 و در روایتی از احمد است که گذارد آنحضرت با ایشان سه شب و تنگ شد مسجد بر اهل خود در شب چهارم و در قول می خشیت ان یتب علیکم  
 دلالت است بر نیکه و ترغیر واجب است انتهی و بالجمله مراد بو تر درین حدیث نماز تراویح است که در آخرش و ترمی باشد چنانکه در روایات  
 مشهوره آمده است که این قصه تراویح بود و تسمیه تراویح گویا ما خود است از حدیث عایشه که گفت بود رسول خدا میگذازد چهار رکعت  
 در شب پسترا ترویج میکرد و الحدیث أخرجه البیهقی و قال تفرد به المغيرة بن زیاد و یس القوی فان ثبت فهو اصل فی ترویج الامام فی صلوة  
 التراویح انتهی و درین حدیث ذکر عدد رکعات نیست لیکن در روایتی دیگر از جابر آمده که نماز گذارد آنحضرت با صحابه هشت رکعت و بو تر کرد  
 پسترا انتظار کردند او را در شب آینده پس بیرون نیامد بسوی ایشان رواه ابن خزيمة و ابن حبان فی صحیحهما و حدیث قیام آنحضرت در رمضان  
 بر تراویح از حدیث عایشه و صحیحین نیز هست لیکن بدون عدد رکعات و در روایتی از بخاری است پس فات کرد آنحضرت و الامم علی  
 فلک انتهی و حدیث را الفاظ است در سبیل اسلام گفته هر که نماز تراویح نماید کرده و آنرا سنت گردانیده در قیام رمضان معتدل کرده



باین حدیث یعنی حدیث باب فیمست در وی ثلاث بر کیفیت چیزی که میکنند آنرا و نه بر یکست آن زیرا که ایشان بستم رکعت بجماعت میکنند  
و میان هر دو رکعت ترویج میکنند تا ما جماعت پس آنحضرت بگذار و با ایشان بجماعت بپست ترک نمود بخوف آنکه فرض گردد و ایشان بعد از آنکه کسی  
که جمع کرد ایشان را بر امام معین و گفت که این بدعت است چنانکه اخراج کرد آنرا مسلم در صحیح خود و غیر وی از حدیث ابو هریره که بود آنحضرت  
ترغیب میکرد ایشان را در قیام رمضان بغير آنکه امر کند ایشان را بغيریت پس میگفت هر که قیام رمضان کند از روی ایمان و احتساب بخشیده شود  
و اگر آنچه مقدم شد از گناه وی گفت و وفات کرد آنحضرت و امر برین بود و در خلافت ابو بکر و شروع خلافت عمر و زیاده کرد و در روایتی نزدیک بهقی  
گفت عروه پس خبر داد مرا عبد الرحمن قاری که بر امر عمر بن خطاب شبی در رمضان و طواف کرد و در مسجد و اهل مسجد متفرق و بر ایشان از نماز می گذارد  
مروی برای خود نماز میگذاشت و مروی پس نماز میگذارد و قومی بنماز او پس گفت عمر بن الخطاب میگویند که اگر فراموشیم نماز ایشان را بر یک قاری افضل باشد  
پس عزم کرد عمر بر آنکه جمع کند ایشان را بر قاری واحد و امر کرد ابی بن کعب را که قیام کند با ایشان در رمضان پس بیرون آمد عمر و مردم نماز  
میگذارد و نماز وی پس گفت نعم البدعة هذه خوب است این بدعت و بهقی در سنن چند روایت درین معنی ذکر نموده و از اینجا شناختی که جاعل عبادت  
بر معین عمر است و وی نام آن بدعت کرده و اما قول می نعم البدعة پس نیست در بدعت آنچه مدح کرده شود بلکه بدعت منکرات است و معین است  
مسلم قول می انما بدعت بر جماعت ایشان بر حقی الزام ایشان باین جماعت نه آنکه مراد بدعت بودن نفس جماعت باشد زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
جماعت کرد و با ایشان و اما کمیت که گردانیدن اوست بست رکعت پس نیست درین باب حدیثی مرفوع مگر آنچه روایت کرد و آنرا عبد بن حمید و طبرانی  
از طریق ابی شیبہ ابراهیم بن عثمان از حکم از مقسم از ابن عباس که بدست آنحضرت میگذارد و در رمضان بست رکعت و در ثواب تسبیح الشارک گفت  
ابو شیبہ ضحیفه احمد ابن معین و البخاری مسلم و ابو داؤد و الترمذی و النسائی و غیرهم و کذبه شعبة ابن معین گفت نیست ثقه و این حدیث را از منکر است  
شمرده و گفت اذنی در متوسط و اما آنچه نقل کرده اند که گذارد آنحضرت در شب که بیرون آمد در آن هر دو بست رکعت پس منکر است و گفت  
زرکشی و خادم دعوی اینمندی که آنحضرت با ایشان در آن شب بست رکعت گذارد و صحیح نشن بلکه ثابت در صحیح نماز است بغير ذکر عدد و بهقی از  
ابن عباس روایت کرده که بود و آنحضرت میگذارد و راه رمضان بست رکعت و در زیاده کرد و سلیم رازی در کتاب التریغیب و التریهیب گفت بهقی  
متفرد است باین ابو شیبہ ابراهیم بن عثمان و از ضعیف است در خطا و ابن ابی شیبہ و بهقی است از عمر بن الخطاب که وی جمع کرد مردم را بر ابی  
بن کعب پس بود ابی که نماز میگذارد و با ایشان در شهر رمضان بست رکعت الحدیث و سوق کرد و روایات امر عمر ابی و تمیم داری را بقیام با مردم بست رکعت  
و در روایتی آمده که صحابه قیام میکرد و در زمان عمر بست رکعت و در روایتی آمده که امامت میکرد ایشان را علی رضی الله عنه  
ببست رکعت و در ثواب تسبیح الشارک گفت و روی قوت است و چون این همه شناختی در یافتی که نیست درباره بست رکعت روایتی مرفوع بلکه می آید  
حدیث عایشه مرفوعه که نیاید نمی کرد آنحضرت در رمضان و نه در غیر وی هر یازده رکعت و ازین همه معلوم شد که صلوة تراویح برین اسلوب که اتفاقا  
کرده اند بروی اکثر مردم بدعت است اگر قیام رمضان سخت است یا خلافت و جماعت در نافله آن انکار کرده نمی شود زیرا که ابن عباس و غیره  
ایقام کردند با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در صلوة لیل لیکن این کیفیت و کمیت را سخت گفتن و در آن محافظت نمودن همین بدعت میگویم و این عمر  
بن خطاب است که بر لیل و لامه مردم و از اع و متفرق بود و بعضی متفرد میگذارد و بعضی جماعت بر و بعضی کسان در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودند  
و غیر الامور حال است که بعد از آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و اما حدیثی که مسلم بن الحجاج از ابی الدرداء را شنید بعد از آنکه جماعتی با او بودند  
اخرجه احمد و ابو داؤد و ابن ماجه و الترمذی و صحیح ابی داؤد که گفت یخبرنا عن ابی الدرداء عن ابی الدرداء عن ابی الدرداء عن ابی الدرداء عن ابی الدرداء عن ابی الدرداء

وقال حسن واخرهما احمد وابن ماجه وابن حبان واورا بطريقهماست که در وی يقال است مگر آنکه بعضی می مقوم بعضی است پس نیست مراد بخت  
 خلفای راشدین مگر طریقه ایشان که موافق طریقه آنحضرت باشد از جهاد اعدا و تقویت شعار دین و مانند آن زیرا که حدیث عام است مگر هر خلیفه  
 راشد را خاص نیست شیخین و معلوم است از قواعد شریعت که هیچ خلیفه راشد را نمی رسد که طریقه جز طریقه که بران آنحضرت بودند شروع کند و این  
 بقض خود خلیفه راشد است مع بذات جمیع مذکور ابر بعین و شب ماه رمضان بخت نام کرد و نگفت که این سنت است قتال با آنکه صحابه رضی الله  
 عنهم خلاف کرده اند شیخین را در مواضع و مسائل پس لا یتکرر در بر یک محل مکررند ایشان حدیث را بر حجت بودن قول و فعل او و جز ما و بی در شرح الفیه  
 که در اصول فقه است تحقیق کلام درین مقام کرده یعنی برینکه قول شیخین حجت نیست با آنکه گفته است که حدیث اول دلالت میکند بر اینکه چون اتفاقاً  
 گفته خلفای اربعه بر قولی آن قول حجت باشد نه وقتی که یکی از آنها منفرد بود و تحقیق این است که اقتضا تقلید نیست بلکه غیر اوست کما حققناه  
 فی شرح نظم الکافل فی بحث الجمع انتهى کلام سبیل و ایا این جتان گویم مصنف ابتداء بخلاف کرده و حدیث در بخاری است مگر باین لفظ  
 ان یفرض علیکم صلوة اللیل و روایت کرده است آنرا بود او از حدیث عایشه و لفظ وی این است ان النبی صلی الله علیه و سلم صلی فی المسجد فی  
 بصلاته ناس من صلی من القابلة فاکثر الناس ثم اجتمعوا من اللیل الثانیة فلم یخرج الیه رسول الله صلی الله علیه و سلم فلما اصبح قال قد رایت الله  
 صاتم لم یعنی من الخروج الیکم الا انی خشیت ان یفرض علیکم و این حدیث در بخاری قریب باین است و سعید بن منصور از سائب بن یزید  
 آورده که میگفت بودیم با که قیام میکردیم حوزمان عمر بن الخطاب بیازده رکعت و اخرجه محمد بن نصر المروزی فی قیام اللیل و تحفة القاری گفته  
 اختیار کرده است مالک همین عدد را برای خود و اختاره ابو بکر بن العربی و در اثبت بالسنه از بعض سلف آورده که برناه عمر بن عبد الله بن زید  
 یازده رکعت میگذازدند قصد التشبه به رسول الله صلی الله علیه و سلم و سیوطی در رساله الترویج گفته که ابن جوزی از مالک نقل نموده که گفت چیزی  
 که جمع کرد بران مردم را عمر بن خطاب دوست ترست بسوی من و آن یازده رکعت است و بی صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته شد  
 یازده با و ترست گفت آری و تیره قریب است از وی گفت و ننیدانم که این رکوع بسیار از کجا حادث شد و ابن المام در فتح القدر گفته  
 قیام رمضان سنت است یازده رکعت با و ترست جماعت کرد آنرا رسول خدا پیوسته ترک نمود بعد از اخامه کرد که اگر خشیت فرضیت فی بودنوا  
 میکردم و شک نیست در تحقق این از ان بوفات وی صلی الله علیه و سلم پس سنت باشد و بودن آن بست رکعت سنت خلفای راشدین است  
 و قوله علیه السلام علیکم بسنتی و سنته الخلفاء الراشدين مذنب بسوی سنت ایشان و مستلزم نیست بودن آنرا سنت زیرا که سنت آنست  
 که موافقت کرد بران بنفس خود مگر بعد از تقدیر عدم عذر جزین نیست که موافقت میکرد بر چیزی که واقع شد از وی یعنی یازده رکعت پس  
 سنت رکعت سجد باشد و این قدر بخلاف آن سنت بود و پنج چهار رکعت بعد عشا که مستحب است و دو از ان سنت و ظاهر کلام مشایخ آنست  
 که سنت پشت رکعت است و مقتضای دلیل هلال است که ما نفهم انتهى و در بحر الرائق بعد ذکر قول ابن المام گفته پس درین وقت مستنون بر اصول مشایخ  
 است رکعت است از تراویح و دو از رکعت سجد است انتهى و هم در طحاوی بعد نقل کلام فتح القدر مثل کلام بحر الرائق گفته یعنی قانون یکون  
 المستنون علی اصول مشایخ ثانیة منها و السجدة اثنی عشرة انتهى و در ابداء الفلاح از کمال نقل کرده که آنچه مروی است که آنحضرت نور رمضان  
 پشت رکعت میکرد و سواي و ترست بیست و دو رکعت رکعتی گفته اختلاف کرده اند در عدد رکعات تراویح که قیام میکنند مردم  
 بران در رمضان که مختار چیست از انما زیرا که در وی نسی نیست پس بعضی سنت رکعت سواي و ترست اختیار کرده اند و بعضی بیست و دو رکعت  
 سخن گفته اند و و ترست رکعت است و همین است امر قدیم که صدر اول بران بود و آنچه من میگویم درین باب آنست که نیست فقیه در

پس اگر لایق است از اقتدای رسول الله صلی الله علیه و سلم است در آن زیرا که ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که میفرمود باید که هرگز  
 با و تر چیزی نه در رمضان و نه در غیر آن مگر آنکه این رکعات را دراز میکرد و همین است آنچه اختیار میکنم من آنرا بجمع میان قیام رمضان و اقتدای رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُتْمُنَةٌ كَثِيرَةٌ وَذُرْ قَاتَ شَرِّهِ مَشْكُوتَةً بَعْدَ مَا نَكَرَ وَأَخْضَرَتْ  
 و در تراویح حدودی معین را بلکه زیاده نمیکرد و در رمضان و نه در غیر آن برپایه رکعت لیکن دراز میکرد رکعات را پس چون جمع کرد و در ایشان را بر آن  
 میگذارد با ایشان بیست رکعت پست و تر میکرد بیست رکعت و بود آنی که بسبب میگرد و قرات را بقدر زیادت رکعات پس بود و گوی از سلف که قیام  
 میکرد و پهل رکعت و در غمی نبود بیست رکعت و دیگران بسی شمش و در بیست و نه رکعت حسنیه انتهی و در شرح منهل بسکی گفته این امر آسان است خلافت  
 در وی زیرا که این یعنی تراویح از نو اخل است هر که خواهد اقل بگذارد و هر که خواهد بسیار بگذارد و شاید که او شان اجازت دادند در وقتی به نظر مل  
 قیام بر عدد رکعات و یازده کرده اند آنرا در وقتی به یکتیه عدد رکعات و بیست گردانیدند آنرا انتهی و اما روایت ابن عباس که میگذازد آنحضرت بیست رکعت  
 جزو تر در رمضان پس گذشت کلام در آن و باقی کلام اینست که در فتح القدر گفته روایت مذکور ضعیف است بابی شبیه ابراهیم بن عثمان جبرائیل  
 ابی بکر بن ابی شیبہ متفق علی ضعفه مع مخالفة للصحيح انتهى و شرح عبدالحق و هادی رح در فتح ستر المناان گفته ثابت نشد روایت بیست رکعت  
 آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم که هو المتعارف الآن مگر در روایت ابن ابی شیبہ از حدیث ابن عباس گفته اند که اسنادش ضعیف است و معارض  
 اوست حدیث عایشه و بود وی اعلم بحال نبی صلی الله علیه و سلم از غیر خود و تصنف و تلخیص گفتند بهنقی گوید متفرد است بآن ابو شیبہ ابراهیم  
 بن عثمان و ابو ضعیف است و در عمدة القاری شرح صحیح البخاری گفته اگر گوئی ابن ابی شیبہ از حدیث ابن عباس بیست رکعت روایت کرده  
 گوئی این حدیث را ابوالقاسم بغوی هم در معجم صحابه روایت کرده و گفته ابو شیبہ ابراهیم بن عثمان عسی کوفی قاضی و اسطخجی بکرمین ابی شیبہ  
 کذب شعبة و ضعفه احمد و ابن معین و البخاری و الفسائی و غیر هم و ابن عسائی این حدیث او را در کامل در مناکیر آورده انتهی و در تنسیب الکمال ابی الحجاج  
 مثنی است ابو شیبہ او را منکیر است از آنچه است حدیث بیست رکعت و در غرض ضعیف کرده اند او را احمد و ابن معین و بخاری و نسائی و ابو حاتم راوی  
 و ابن هدی و ابو داود و ترمذی و احوص بن فضل الملانی و ترمذی و در حقی و می گفت منکر الحدیث و جرحانی گفته ساقط و ابو علی نیشابوری گفته حسن القوی  
 و صالح بن محمد بغدادی گفت ضعیف لا یتب حدیث و معاذ عنیهی گفته نوشتم بسوی شعبة و پرسیدم از وی که آیا روایت کنم از او گفت روایت کنی  
 آنرا زیرا که وی مردی مذموم است انتهی و در میزان الاعتدال فی هبیه است و در جردی کذب شعبة یعنی گفت روایت کرده عثمان وارجی از ابی معین که این فتح  
 و گفت احمد ضعیف و گفت بخاری سکتوا عنه و گفت نسائی منکر الحدیث و از مناکیر اوست آنچه روایت کرد و بغوی از ابن عباس که میگذازد و  
 آنحضرت و زاده رمضان بیست رکعت و در غیر جماعت و تر انتهی و در تدریس بار لودی شرح تقریب النوادی است که اطلاق میکند بخاری لفظاً فی نظر  
 و سکتوا عنه و رقی راوی که محمد بنان حدیث او را ترک کرده اند انتهی و ابن ابی شیبہ مذکور از همین قبیل است و تصریح کرده است لودی و شرح مسلم  
 باستجاب تراویح و گفته مراد قیام رمضان صلوة تراویح است و اتفاق کرده اند علما بر استجاب آن انتهی و مثل اوست در کتابی شرح صحیح بخاری  
 و ابو الطیب حقی در شرح جامع ترمذی گفته است اجماع کرده است بر آنکه قیام رمضان واجب نیست بلکه مندوب است انتهی و در غایت شرح قدوسی  
 اختلاف کرده اند مشایخ و تراویح بعضی گفتند نقل است و بعضی گفتند سنت است این روایت حسن است از ابی حنیفه و هو الاصح انتهی و خلاصة الفتاوی  
 مشایخ اختلاف کرده اند در بیست بودن تراویح و قطع شد اختلاف بر روایت حسن از ابی حنیفه که آن سنت است انتهی و در فتاوی عالمگیری  
 نفس تراویح سنت است بر اعیان نزد ما کار و می الحسن عن ابی حنیفه و گفته اند سکتوا عنه اول اصح است و در بعضی در شرح کفر گفتند کلام

در تراویح و مواضع است اول و صفت می و این سنت نزد ما رواه الحسن عن ابی حنیفه و فیل سحر الاول اصح لانها اطلب علیها التقطار الاشد و انتی و در متخلص شرح کنز گفته تراویح سنت است و در جامع صغیر بلفظ استحب یا نه کرده و اصح این سنت کثرت است انتی و در ما ثبت بالسنه گفته اختلاف کرده اند علماء در تراویح که آیا سنی می شود یا سنت بعضی گفتند بلکه این از نوافل است و سنی می شود مستحب بعضی گفتند سنی است و هو الاصح انتی و در روبرو البجور گفته مستحب است بست رکعت و ادای آن بجماعت افضل است علی الاصح انتی و عینی و شرح صحیح البجور نوشته اختلاف کرده اند علماء در عدد و سحر قیام رمضان بر اقوال کثیره فقیل احدى و عشرين الى ان قال و قیل عشرين انتی و در فیه شرح و قایم ابواب گفته و قول الاصح آنست که سنت است یعنی نفس تراویح شش این حجر گفت نیافتم کثیرا یعنی نوافل است از خلفای راشدین پس آنچه در باب است هم منظور فیه است انتی و در قایم الروایه و مختصر الوقایه است مسنون شد تراویح بیست رکعت و مثل اوست در کنز الدقائق و کافی و نور الابصار و نه الايضاح و زیاده کرده که سنت است برای مردان و زنان و در مناقع گفته نفس تراویح سنت است و ادای آن بجماعت مستحب است انتی و در بیان صلوة تراویح در رمضان نوعی از صلوة میل است این سنت است زیرا و در جواب هر اخلاطی است این یعنی تراویح سنت رسول خداست و گفته اند سنت عمر است و الاول اصح انتی و در محیط برانی است تراویح را سنت عمر گفته می شود زیرا که عمر مواظبت کرد بر آن و سنت رسول خداست که خود آنحضرت بر آن مواظبت نموده انتی این است روایاتی کتب حنفیه که در آمدند سنه ایراد کرده و ازین روایات ثابت شده که نفس قیام رمضان باجماعت بی جماعت و بی تعیین عدد یا تعیین هشت رکعت یا سه رکعت و ترک جمیع یا زده رکعت شد سنت است و باقی مستحب یا افضل یا سنت عمر که نزد صاحب سبل السلام بدعت است پس آنچه در در مختار و جز آن گفته که تراویح سنت مؤکده است آن بابت رکعت است که مراد آن سنت نفس قیام است نه عدد رکعات زیرا که روایلی بر آن ناهض نیست کما عرفت ما تقدم و همچنین جمع عمده خطاب هم برابر زده و بیست رکعت هر دو ثابت شده پس اول سنت است و بیست و یک مستحب و لکن وظیت جمیع صحابه بر آن ثابت نشده و سنت آنحضرت دو گونه است آنچه بر آن مواظبت نموده با ترک احیاناً بر سبیل عبادت آن سنت همی است و آنچه بطریق عادت موده سنت نائمه است که از فی شرح الوقایه و در صحیح صادق شرح منکر گفته سنت دو نوع است سنت همی و آن سنتی است که بر آن مواظبت کرده بجهت عبادت پس اخذ آن همی است و ترک آن ضلالت دیگر زیرا که مواظبت کرد بر آن بطریق جهلت انسانیه نه بحسب تعبد و این منسوب است انتی و در فتح الغفار شرح مناسبت شنی که مؤکده نمید گاهی اطلاق میکنند بر آن هم سنت و گاهی مستحب و گاهی مندوب و فقها فرق کرده اند در هر سه و گفته اند آنچه مواظبت کرد آنحضرت بر آن بابرک بلاخر سنت است و آنچه مواظبت نکرد بر آن مستحب است اگر چه باشد فعل و ترک آن و مندوب است اگر مرجح باشد فعل آن بر ترک آن باین طریق که یکبار باره و باره و اصولیین فرق نمی کنند در مستحب و مندوب انتی و در مبسوط گفته سنت دو سنت است یکی آنکه اخذ آن همی است و ترک آن لا باس بچون سنتی که مواظبت نکرد بر آن رسول خدا صلی الله علیه و سلم سنتی است که اخذش همی است و ترکش ضلالت بچون اذان و اقامت و نماز عید انتی و در کشف بزدی است اما سنت پس هر نفل است که مواظبت کرد بر آن رسول خدا صلی الله علیه و سلم مثل تشهد در نماز یا وسنن رواتب و عیش ندب است بسوی تحصیل آن و ملامت کرده می شود بر ترک آن با حقوق انهم پسیر و هر نفل که مواظبت نکرد بر آن رسول خدا بلکه ترک کرد آنرا در کدام حالت بچون ملامت برای هر نماز و تکرار غسل در اعضای وضو و ترتیب در وضو پس مندوب است تحصیل آن و ملامت نیست بر ترک آن و لا حتی می شود بر ترک بی گناهی و مثل اوست در تفسیر شرح مخبر و از اینجا ثابت شود که تراویح سنت نائمه است زیرا که مواظبت آنحضرت بر آن بطریق تعبد ثابت نشده و نزد بعضی این یازده رکعت که آنرا آنحضرت دو سه شب گذارد نماز شنبه بود که در اول لیل بجماعت خواند و جماعت در نفل نماز است

نه نازی علیه بود بنام تراویح در نیل الاوطار گفته و جعل چیزی که دلالت کرد بر آن احادیث باب و آنچه مشابه اوست آن مشروعیت قیام است  
 در رمضان و نماز گذاردن در وی بجماعت و فردی پس نصر ناز که نامش تراویح است بر عددی معین و تخصیص به بقرات مخصوصه وارد نشدست  
 بدان انتهی و الله اعلم **و حکایت** بخای سحر و جیم در ابع الف صحابی قرشی عدوی است با هزار سوار برابر شمرده می شد و بیست کس و عمر بن  
 سته هزار سوار از عمر بن الخطاب رضی الله عنه خواست وی سته سوار داد و خارج بن حذافه و زبیر بن عوام و مقداد بن اسود و هر یکی را بجای یک هزار  
 سوار قرار داد و خارج قاضی عمرو بن العاص بود بر ضرر و بشرط و عدد وی بود تا آنکه خارجی گمان عمرو بن عاص را بکشت و این افعه در کنگام عقده  
 خواجه بر قتل سته کس بود علی و معاویه و عمرو بن عاص و لیکن تقدیر الهی در حق امیر المومنین علی رفت نه در حق معاویه و عمرو و خارج بخلط کشته شد  
 فائلی گفت ستم فلیتها اذفت عمر خارجة + فدت علیا بمن شارت من + و قتل خارجة در سزار بعین بود بن حذافه بضم حاء  
 فذال جمعة ففأ بعد الالف رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله امدكم بصلوة بديستیک  
 خدای تعالی مر کرده است شمارا بنمازی یعنی زیاده کرد بر نماز پنجگانه نمازی دیگر را و امد فرستادن یکی بر می دیگری برای تقویت و تاکید و در روا  
 بجای آمد کم زاد کم و در بعضی امر کم آمد در سبیل گفته حدیث مفید عدم و جوب و ترست لفظه ام کم چه امد از زیادت چیزی است که تقویت مزید علیه  
 بلند گفته می شود و الجیش و الله اذا زاده و الحق به ما یقوت و دیگره مد الله الدوار آمد باز زیاده کرد و آنرا چیزی که اصلاح کند آنرا و مروت الشیر  
 و الارض چون اصلاح کردی آنرا بروغن و ساد و گذشت خلاف در وجوب و تر و عدم آن است و دنواقل و غیره برای تقویت فرائض و تعمیم  
 نقصان آنهاست چنانکه در احادیث سنن از تیمم داری و غیره وارد شده هی خبر لکم من حصر النعمان نماز بهتر است شمارا از  
 چار بابیای سرخ مراد شتران سرخ رنگ اند که اعز و انفس اسوال است نزد عرب یعنی نماز مذکور بهتر است از شاع و دنیا و نیست آن که محبوب است  
 نزد شما و بضم حاء و سکون سیم جمع جمع حمار است قلنا و ما هی یاد رسول الله قال الوضوء گفتیم ما که آن کدام نماز است ای رسول خدا  
 فرمود و فرست گردانیده است و مشروع ساخته است آنرا خدای تعالی برای شما ما بین صلوة العشاء الی طلوع الفجر در وقتی که میان نماز  
 عشاء تا آنکه طلوع کند فجر و این حدیث استدلال کرده اند بر وجوب و تر الوضوء و من قال بقله و گذشت که در وی دلالت بر وجوب نیست  
 رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه الا النسائی مکرسانی ترمذی عقب اخراج حدیث خارج گفته این حدیث غریب است فی ثلث  
 آنرا مکر از حدیث زید بن ابی حبیب گفت هم کرده اند بعض محدثین در وی بعده بیان آن و هم کرده پس مصنف را می بایست که تنبیه میکرد برین قول ترمذی  
 و بخاری گفته این حدیث ضعیف است ابن حبان گفته اسنادش منقطع و من اوباطل است و صحیح البخاری و درین باب است از معاذ بن جبل نزد احمد  
 و در وی ضعیف و القطاع است و از عمر بن العاص و عقبه بن عامر نزد طبرانی و در وی نیز ضعیف است و از ابی بصیر و غفاری نزد احمد و حاکم و طیحاوی  
 و در وی ضعیف است و در وی ضعیف است و لیکن متابعت کرده شده است و از ابن عباس است نزدیک و ارقطنی و در وی نظر ابو عمر الحارثی است  
 و در وی ضعیف و متروک است و از ابن عمر است نزدیک ابن حبان فی الضعفاء و در ترجمه احمد بن عبد الرحمن بن وهب دعوی کرد که موضوع است از عمرو  
 بن شعیب عن ابیه عن جده نزد احمد و ارقطنی و اسنادش ضعیف است و روی احمد عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده  
 ای نحو حدیث خارج و گذشت که سندش ضعیف است و خلافا اختلاف کرده اند در احتیاج بنسخه عمر و مذکور و لرج احتیاج است بدان مطلقا و ضمیر و جزم  
 ارجع است بسوی شعیب عمرو زید که وی امین شعیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن العاص است و محمد مذکور را مدین اسناد دخی نیست مگر در حدیث  
 لسانی ندارد و آن حدیث را عباد و در صحیح خود از حدیث ابن الهاد از عمرو بن شعیب عن ابیه بن محمد بن عبد الله عن عمرو بن عطاء بن لفظ او





مختلف آمده هفت و نه و یازده سوازی و در حدیث مجوز از آنجمله است این روایت که می آمد و فی دویة طلعا و در روایتی است من غاری و سلم  
 عنها از حدیث عایشه که کان یصلی من اللیل عشر رکعات و یقوی بنحو بود آنحضرت که میگذاشت از شب ده رکعت و در هر یک یک  
 و ظاهر آنست که این ده رکعت موصول بود نیست قعد میان آنها و یک رکع رکعتی ۱۰ او میگذاشت و در رکعت صحیح بعد طلوع وی فتلا ثلاثه  
 پس این سیزده رکعت شد یعنی سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند و در رکعت فجر نیز در آن شمرده اند از جهت قرب و اتصال انتهای آن بدین و ظاهر  
 نماز شب آنحضرت یازده رکعت بود چنانکه در روایات دیگر آمده اما در سفر السعاده گفته صواب آنست که سیزده رکعت در ای رکعتین فجر بود و دو  
 و نعل است در آن انتهای و دلیل وی آنست که از ابن عباس آمده که وی شب کرد و در خانه خانه خود بیخونه بنت الحارث پس قیام نمود آنحضرت چهار رکعت  
 پس گذار کشش بار دو رکعت پست و تر کرد یک رکعت پست و اشطیاع کرد تا آنکه آمد او را نمودن پس بخاست و بگذارد و در رکعت سبک پسته  
 بسجده و بگذارد نماز فرض صحیح و در روایتی دیگر از ابن عباس آمده که گذارد آنحضرت سیزده رکعت پست و خواب کرد تا آنکه دم کرد و چون ظاهر شد از ران  
 بگذارد و در رکعت سبک که سنت فجر باشد و درین روایت صحیح ذکر سیزده رکعت آمد خارج رکعتین سنت فجر و باجماع علما متفق اند بر یازده رکعت  
 و مختلف اند در دو رکعت اخیر بعضی خارج رکعتین فجر می شمرند چنانکه عتار اکثر علما است و بعضی بایک رکعت فجر دارند و حق آنست که هر دو بوده باشد  
 و ادعای دوام یکی ازین دو طریق باطل است و باین رفته صاحب نجه بالغه و شوقانی گفته اکثر آن سیزده رکعت است انتهای و این در جانب زیادتی  
 پس یازده رکعت ثابت ماند و در روایتی از عایشه سیزده رکعت نماز شب و در رکعت فجر آمده پس مجموع پانزده رکعت شد و نظر باختلاف الفاظ  
 بعضی گمان کرده اند که این حدیث مضطرب است حال آنکه چنین نیست بلکه این روایات محمول است بر اوقات متعدد و مختلف بحسب شرایط و خلوص  
 جواز و همه جائز است و لیکن این بقول می و لافی غیر مناسب نیست پس احسن است که چنین گویند که عایشه خبر داد و از اغلب فعل آنحضرت  
 صلوات الله علیه و سلم نیست ثانی او اینچ خلاف وی آمده زیرا که آن اخبار است از نوادر و شواذ امور و **عنها** و هم روایت است از عایشه  
 قالت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یصلی من اللیل ثلاث عشرة رقة و نعة بود آنحضرت که میگذاشت از شب سیزده رکعت  
 و بیان نکرد که بر چند رکعت سلام میداد چنانکه در حدیث سابق تفصیل کرده آری درین قول می و تر ثابت شده و یقوی تر من ذلك و میگوید  
 از میان این سیزده رکعت پنج رکعت متصل لا یجلس فی شیء الا فی اخرها نمی نشست در هیچ رکعتی ازین پنج رکعات مگر در آخر آن و این  
 یکی از انواع ایستادوست علی الله علیه و سلم و فقها را در اینجا اختلاف است که بی قعد زیاد بر دو رکعت گذاردن درست است یا نه آنرا منع کنند  
 این را مخصوص آنحضرت دارند یا از جلوس سلام خواهند آما بنای نوافل بر یک تحریر نه جائز است بی خلاف و در کراهیت زیاد بر چهار رکعت  
 در روز و بر هشت رکعت در شب بسلام واحد خلا فی مشهور است و صحیح در مذہب حنفیه آنست که مکروه است و در نماز شب از آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم روایات مختلف آمده و در هر وقتی بنوعی گذارده و متعبد غیر است در آن بهر نوعی که تسک کند شرف اتباع و یاد او اگر اوقات متعدد  
 بهر نوعی از آن است نه از وقتی و انسب باشد سیزده و یازده و نه و هفت هر آمده بعضی علمای نیز گفته و از سیزده اکثر بود پس بعضی با سنت فجر گفته و بعضی بدان این اصح و مستحب  
 و گاهی نیز تمیز یک رکعت کرده و گاهی نیز گفته که در بعضی روایات عدد و تر و دخل آن شمرده و در بعضی ارج و در بعضی اطلاق کرده و تر را بر یک رکعت  
 و در بعضی بر سه تا پنج و هفت و در بعضی روایات تمام نماز شب را و تر گفته که مافرو چون تحقیق معلوم شد که نماز شب از آنحضرت بر وجهی  
 بوده است پس یکی از آن وجود این سنت که هشت رکعت میگذاشت دو گان دو گان چهار سلام و این حدیث صحیح است در اصل پنج رکعت  
 یک جلوس و اصل اکثر از چهار رکعت جائز است یک سلام باقیان و نیز حنفیه جائز است تا هشت رکعت و **و عیضا** و هم از عایشه است

رضی الله عنہا قالت من كل الليل او تر رسول الله صلى الله عليه وسلم فانه لي وثق الى التحصن كفت عایشہ من تمام شب  
وثر کرد رسول خدا پس منتفی شد و ترا و تا صبح یعنی آخر امیر انحضرت گذاردن و ترا و در سجده و ترا و بعد از آن شب است چنانکه در روایت ابن عمر آمده است  
که فرمود و ترک رکعت است از آخر شب و در سفر السجاده گفته و ترا گاه و در اول شب میگذازد و گاه در میان شب غالباً در آخر شب میگذازد و  
شرح عیون گفت ابتدای وقت و تر بعد از وقت است و انتهای آن تا قبل طلوع فجر چنانچه عایشہ بیان ناطق است و تمامه لما بیان متفق و درین  
میان تمام شب وقت و ترست الی قوله و بالمجاہدین رسیده که غالب احوال انحضرت آن بود که و تر در آخر شب بگذاردی و فریب صبح و اگر احوال  
در اول شب یا وسط آن و تر کردی و بعد از آن به تنجید بخاستی و تر را عاده نکردی انتفی متفق علیها یعنی هر دو حدیث را یکی و سلم  
روایت کرده اند و کتب قبل السلام گفته درین حدیث بیان وقت و ترست که آن تمام شب است بعد از نماز عشاء و حدیثی دیگر هم افاده آن کرده  
چنانکه گفتیم و تر باین صلوة عشاء تا طلوع فجر و قدرنا انواع الوتر التي و روت فی حاشیة منور النہار انتفی و عن عبد الله

بن عمرو بن العاص رضي الله عنه قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عبد الله لا تكن مثل فلان كان  
يقوم من الليل فترك قيام الليل گفت عبد الله فرمود مرا رسول خدا ای عبد الله مباشش مانند فلان شخص بود که بر میخواست بنماز شب  
پس بگذاشت بخاستن شب مقصود تنبیه ابن عمر است بر منع وی از کثرت قیام لیل و افراط در آن که مورت ملالت و سأمت گشته بخیر بزرگ آن  
گردد و چنانکه از قصه وی رضی الله عنه معلوم شده است که تمام شب قیام می نمود و قطعاً خواب نمیکرد و پرسش از آن منع می نمود پس پیش از آن حضرت  
آورد حضرت او را منع کرد چنانکه در احادیث آمده است و انحضرت نام این فلان را برده باشد لیکن مصنف در مقدمه فتح الباری گفته که واقف نشدم  
بر نام آن شخص در هیچ یکی از طرق این حدیث و گویا که ابهام آن بقصد پرده پوشی اوست متفق علیها ابن العریبی گفته درین حدیث دلیل  
بر آنکه قیام لیل واجب نیست چه اگر واجب بودی بر تارک نمی برانقدره اکتفا نفرمودی بلکه المانع نعم کردی و در وی استصحاب دوام بخیر می  
که آدمی عادت آن گرفته باشد از خیر بغیر تفریق و استنباط کرده می شود از حدیث که است قطع عبادت و عن علي بن الحسين طالب

عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم او ترا يا اهل القرآن و تر کنید یعنی بگردانید نماز خود را  
در شب و تر بضم یک رکعت یا سه رکعت بیان ای کسانی که ایمان آورده اید بقرآن و تصدیق کرده اید بدان و متولی حفظ تلاوت و شدة  
تنبیه است بر ملازمت قیام لیل و تلاوت قرآن در آن چنانکه امر فرمود انحضرت را بقول خود و رتیل القمیان و تر تنبیه خطابی گفته  
تخصیص اهل قرآن باین امر و دلالت میکند بر عدم وجوب و تر زیرا که اگر واجب می بود امر عام میکرد و اهل قرآن در عرف و احفاظ اند و عوام  
کما فرده ابن علان فان الله و تر یحب الحق زیرا که خدا و ترست دوست میدارد و تر را و تر یکسر او و فتح آن عدو فردا گویند  
و اطلاق کرده میشود بر حق سبحانه یعنی فرد و ذات خود که قبول نمی کند انقسام را در صفات بعضی بی مثل و مانند آن و در افعال بعضی آنکه  
هیچ شریک معین ندارد پس در وی سحانه معنی و تریت است بمعنی فردیت و باین نسبت دوست میدارد و تر را و ثواب میدهد بر آن که در افعال  
افعال باشد و انحضرت رعایت میکرد و آنرا و این را امثلہ بسیار است در شرح چنانکه برستیع حنفی نیست قاضی عیاض گفته هر که بخیر  
تناسبت دارد گو آن مناسب است اولی باشد دوست تری باشد آن چیز طریقی و بی انعم با قیل است لذت همه در تناسبت است و از شیر  
دل شکر گشاید و رواة الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صححه ابن خزيمة در سبیل گفته امر درین  
حدیث بر این مذنب است بنابر آنکه و تر بر عدم وجوب و تر چنانکه گذشت و عن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم

[illegible]

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا وتران في ليلة ليست دو ووتر در یک شب یعنی چون در اول شب  
وتر گذارد پس از آن بهتجد برخاست دیگر عاده و وتر سازانید و از جهت این حدیث و از جهت آنکه اگر دو ووتر گذارد لابد یکی از آن دو نفل بود  
و ووتر از نفل در شرع وارد نشده و ترمذی در جامع خود آورده که اختلاف کرده اند اهل علم در حق کسی که ووتر کند در اول شب بعد از آن برخیزد و  
الحائض از اصحاب و من بعد هم گویند نقض کند و وتر را و اضافه کند بآن یک رکعت را پس از آن بگذارد آنچه خواهد بیشتر ووتر کند در آخر نماز خود زیرا که  
در یک شب دو ووتر نمود و مذهب اسحق این است و جماعت دیگر از اصحاب غیر هم بر آنند که چون در اول شب ووتر گذارد پس از آن بخوابد  
و برخاست بگذارد آنچه خواهد و نقض نکند و ووتر را و بگذارد و آنرا که کرده است بر حال خود و قول سفیان ثوری و مالک ابن المبارک و احمد این است  
و این صحیح تر است بوجه متعدده روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد ووتر نماز گذارده و از ائم سلمه و عایشه و ابوامامه و غیر  
ایشان آمده که گذارد آنحضرت بعد از ووتر دو رکعت این کلام ترمذی است رواه احمد و الثلثة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی گفت  
ترمذی حسن است و صححه ابن حبان و عبد الحق و غیره و باجماع حدیث دلیل است بر اینکه ووتر نکند بلکه شفع گذارد و چند آنکه خواهد و مروی است  
از ابن عمر که گفت چون پرسیده شد از آن چون نمی تری از صبح و نه نوم پس شفع کن و بگذارد هر چه ظاهر شود ترا پست بگذارد و عن ابن  
بن کعب الاکبر الانصاری الخنزرجی کاتب وحی بود یکی از آن شش کس است که قرآن را در عهد آنحضرت حفظ کردند و یکی از آن فقهاست که  
در عهد رسول خدا فتوی می دادند و بود اقر اصحابه لکتاب الله کنیت کرد او را رسول خدا بالمنذر و خواند او را سید الانصار مات بالمدينة سنة ۱۹

روعی عن خلق کثیر قال کان رسول الله ﷺ یوتر بعد رکعت اول بعد قرات فاتحه وقل یا ایها الکافر ون در رکعت دوم بعد فاتحه وقل هو الله احد و رکعت سوم بعد فاتحه رواه احمد وابوداؤد والنسائی وزاد ای النسائی ولا یسکرم الا فی آخر البیت وسلام ینید او مکر در آخر آنرا زیرا که وصل اکثر از چهار رکعت بیک سلام جائزست باتفاق و نزد حنفیه جائزست تا هشت رکعت و نیز ازین لفظ جواز و تر بسنه رکعت چنانکه مذهب حنفیه است معلوم گردید و حدیث ابوهریره لا توتر و ابنته که حاکم تصحیح آن کرده معارض اوست و هم حاکم از ابن عباس و عایشه که هشت و تر بسنه رکعت روایت کرده و قد قد تناو ج الجمع و بالجملة چون تصحیح و تر بسنه رکعت یکی از انواع و ترست که معرفت پس متعین نباشد در سنه و حنفیه گویند صحابه اجماع کرده اند بر جواز ایثار بثلث موصوله و اختلاف کرده اند در اعدا او پس اخذ بدان اخذ باجماع است و رد کرده اند بر ایشان بعدم صحت اجماع که مفسر و لا بی داؤد و الترمذی و احمد نحوه عن عائشة مانند حدیث ابی و در سندش این است زیرا که انطریق ضعیف در سریست

و رواه الدارقطني وابن حبان، الحاکم بن حریث بن یحیی بن سعید عن عمره عن عائشة و متفرغ است بدان یحیی بن ابوب و در وی مقال است و بن  
سدوق است عینی گفت اسنادش صالح است و لیکن حدیث ابن عباس و ابی بن کعب باسقاط معوذتین اصح است و گفت ابن جوزی انکار  
کرد احمد و یحیی بن معین زیادت معوذتین را و روایت کرد ابن اسکن و صحیح خود برای وی شامی از حدیث عبداللہ بن سرجس با سند غریب  
و خبر و در وی این است کل سودة فی رکعة **و لا یصل الا بعد رکعة** و المعوذتین ہر سورہ و ہر رکعت است  
و در کتب پسینہ اخلاص معوذتین ہر سہ آمدہ و انچه مختار اکثر اہل علم است از صحابہ و من بعد ہم بہمان اول است کہ ان فی جامع الترمذی و شیخ الہمام  
گفتہ کہ احمد در سند خود از عائشہ روایت کردہ کہ گفت بود رسول خدا کہ ایثار میکرد و بستہ کہند و خواندہ را اول سبح اسم ربک الاعلی و در ثانیہ  
کافرون و در ثالثہ قل ہو اللہ احد و ہمین اخذ کردہ اند اصحاب بالانتہی شیخ در ترجمہ گفتہ در رکعت اولی سورہ انا انزلنا میخوانند و در سہیچ جا  
مردی و ما ثور نیست و میگوید کہ بعض روایات فقہیہ آمدہ ہست و اللہ اعلم کویم در حدیث علی رضی اللہ عنہ آمدہ کہ و تر میکرد و آنحضرت بدہ سورہ  
از بفضل پس میخواند السلام الشکار و قدر و از از زلت و عجز و کوشش و از اجابہ انصر اللہ و کافرون و مثبت و قل ہو اللہ در ہر رکعت سہ سورہ ہاء  
بن ابراہیم الدورقی فی سند علی کرم اللہ وجہہ و عن ابی سعید نا الحدیثی رضی اللہ عنہ قال او تر و اقبل ان یصحی  
فرمود و تر کنید پیش از آنکہ صبح کنید رواہ مسلم و این دلیل است بر آنکہ و تر قبل صبح است و لا بن حبان بن حدیث ابی سعید  
من ادرك الصبح ولم یوتر فلا یوتر کذا ہر کہ دریافت طلوع صبح را و و تر نکرد پس نیست و تر او را یعنی بطریق او البکہ فضا گردیدہ و رو  
دلیل است بر آنکہ مشرعی نیست و تر بعد خروج وقت و اما اینکہ قضای می صحیح نیست فلا زیر کہ مراد از ترک نماز ترک است و فوت شد  
از وی سنتی عظمی کہ تدارکش ممکن نیست ابن منذر از جماعتی از سلف حکایت کردہ کہ انچه خارج می شود بجز وقت اختیاری اوست و وقت اضطرار  
خود باقی است تا قیام نماز صبح و ہم روایت است از ابی سعید خدری رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ  
من نام عن الوتر اول تسبیحہ فلیصل اذا اصبح او ذکر کسی کہ خفت از و تر یا فراموش کرد و آنرا پس باید کہ بگذارد و قضا کند آنرا  
وقتی کہ صبح کند یعنی بیدار گردد یا وقتی کہ یاد آورد این قدر کافی است در ثبوت وجوب معنی مقابل شدہ و این لغت و نشر مرتب است یعنی  
نام چون بیدار گردد و و ناس چون یاد کند و در روایتی لفظ استیثاق بجای اصبح آمدہ رواہ الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابو داؤد و ترمذی  
و ابن ماجہ و سنن جابر رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من خاف ان لا یقوم من آخر  
اللیل فلیوتر اولہ کسی کہ نمی ترسد کہ نمی تواند برخاست از آخر شب پس باید کہ بگذارد و تر اول شب و نچند و من طمع ان یقوم  
آخر فلیوتر آخر اللیل و کسی کہ امید میدارد کہ می تواند برخاست آخر شب اعتقاد دارد بر بیدار شدن پس باید کہ و تر کند آخر شب  
فان صلوة آخر اللیل مشہودہ زیرا کہ نماز آخر شب گواہی دادہ شدہ است بفضل و کرامت وی و حاضر می شوند در وی ملائکہ  
رحمت و در روایتی محصورہ آمدہ و ذلك افضل و و تر در آخر شب فاضل تر است از و تر اول شب ازین حیثیت کہ مذکور شد و تواند کہ  
جزئی عارض گردد کہ در حق خصوص شخص و تر اول شب اولی و متوسط و اثنی بحال باشد و رقمہ است جماعتی از سلف بسوی این و بسوی آن  
یکدہر دو کار در ابی داؤد است حدیث از ابی قتادہ کہ فرمود آنحضرت ابو بکر را تو کدام وقت و تر میکنی گفت اول شب و گفت عمر را تو کدام  
وقت می کنی گفت آخر شب پس گفت ابو بکر را اخذ کرد این بخند و گفت عمر را کہ گفت این بقوت وی فرمود آنحضرت صلی اللہ  
علیہ وسلم مرا ہر دو کار کہ و تر اول شب بگذارد و نچند زیرا کہ اول شب بیداری بود و احادیث کہ از حضرت می شنیداید میگفت رواہ مسلم



و عن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا طلع الفجر فقد ذهب كل صلوة الليل  
والوتر فاذا قبل طلوع الفجر فمروا بوجوهكم بامسح بسنن خفيفين رفت هر نماز شب و وتر پس و ترکند پیش از طلوع فجر و این تخصیص امر  
باینست برای زیادت عنایت بشان وی و بیان آنکه وی اهم صلوة است و میرود وقت وی بر وقت شب و گذشت در حدیث ابی سعید که  
و ترکند تا بم و ناسی نزدیکه و ذکر پس آن مخصوص است باین و از اینجا ظاهر شد که مراد رفتن وقت و ترست بر وقت شب بر کسی که ترک کرده است  
و ترا بغیر غرض و درباره ترک اوست بحدیث روایت ترمذی از عائشة که بود رسول خدا چون نمی گذارد از شب من میگرد و او را از ان خواب یا غلبه  
میگرد و بروی چشم او میگذارد و روز و دو نده رکعت و گفت حسن صحیح و باین تدارک بافت می شد رواه الترمذی قلت و قال علیه  
سليمان بن موسى قد تفرغ به على هذا اللفظ و روایت مسلم از ابن عمر باین لفظ آمده است که مبارک کنید صبح را بوتر یعنی شتابی کنید و در باید  
صبح را مسبق بوتر و مراد ادای آن خواهد بود و الاقضا جائز است در وقت صبح چنانکه در حدیث زید بن اسلم آمده که هر کس نیت از وتر خود  
پس باید که بگذارد آنرا وقتی که صبح کند رواه الترمذی مرسل و خود قضا جائز است در هر وقت که باشد یا عایت ترغیب و عن عائشة  
رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي الفجر بود رسول خدا میگذارد نماز صبحی فارسی چاشت  
و گفته اند که صبح و صبحه و صبحیه هر روزن عشیه یعنی ارتفاع نماز و بلند شدن روز است و صبحی بضم و قصر فوق اوست و بمعنی شعاع آفتاب نیز  
آمده چنانکه قول وی سبحانه و تعالی است و الشمسین و صبحی و صبحیه و در وقت بلند شدن آفتاب تازیان آسمان و متعارف میان  
مردم در اول روز و نماز است یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب و بلند شدن وی قدر یک دو نیزه و این را صلوة الاشراف گویند دیگر  
بعد از بلند شدن وی مقدار ربع آسمان تا انتصاف نماز که حين ترخص الفصال در شان اوست و این را صلوة صبحی و نماز چاشت گویند  
و در اکثر احادیث همین اسم صلوة صبحی واقع شده است شامل هر دو نماز و هر دو وقت و در بعضی احادیث صلوة الاشراف نیز واقع شده  
چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود یا اُم بانی هذه صلوة الاشراف و این را بعد از حدیثی آورده که هم از طبرانی از عمر آورده  
که ابن ادم ضمن لی رکعتین اول النهار الفلک آخره حضرت عیسیٰ اجل علی متقی در تبویب جمع الجوامع سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده بر  
نماز اشراف عنوانی جدا نموده و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز فجر در جماعت پست نشیند برای ذکر خدا تا طلوع کند آفتاب پست بگذارد و در وقت  
باشد مراد مثل اجر حج و عمره تا تامة رواه الترمذی عن انس و نماز یک آنحضرت در خانه اُم بانی گذارده وقت چاشت بود و یضادی تفسیر  
قول حق سبحانه بالعشی و الاشراف گفته که وقت اشراف وقتی است که روشن گردد آفتاب و صاف گردد شعاع وی و آن وقت صبحی است  
و بالجمله بر نماز اول روز اطلاق نماز صبحی آمده و بر نماز در وقت اشراف هم آمده پس هر دو را هم نماز صبحی می توان گفت و هم نماز اشراف  
و بصحت رسیده که حضرت صلی الله علیه وسلم در هر دو وقت نماز گذارده و امت را نیز بدان ترغیب داده و امر استحباب فرموده است و در وقت  
یک وقت است و یک نماز که اول وقت وی اشراف است و آخر وی تا قبل انتصاف نماز و چون در بعضی اوقات در هر دو وقت نماز گوید  
از اینجا گمان بردند که اگر اینجا دو وقت است و دو نماز و بعضی صبحه صغری و صبحه کبری نیز گویند و الله اعلم و احادیث و آثار در نماز چاشت بسیار آمده  
تا آنکه محمد بن جریر طبری گفته که اخبار درین باب و اهل درجه تواتر معنوی است و رسیده است بمذاهب و قاضی ابو بکر عمری مالکی گفته این صلوة  
سابقین است از انبیا و مرسلین و سیوطی از ویلی از حدیث ابو هریره آورده که صلوة صبحی اکثر صلوة ما و در جمیع است علیه السلام و از ابن العجّار  
از حدیث ثوبان آورده که صبحی صلواتی است که محافظت میکرد بر آن آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیه الصلوة والسلام و اختلاف است

در استحباب صلوة ضحی و احادیث و اخبار ظاهر و در وی مختلف و متعارض آمده اکثر بر آنست که تسبیح است و تسکب ایشان با حدیث است که درین باب ثابت شده است چنانچه گفت عایشه که در بیع آنحضرت را میگذارد و تسبیحی را چهار رکعت و بدستیکه من نیز میگذارم آنرا و غیر ذلک و او مسلم واحد و ابن ماجه اربعه و یزید ما شاء الله میگذارد آنحضرت چهار رکعت و زیاده میگوید بر چهار رکعت چیزی را که بخواست خدا و این دلیل صریح است در آنکه نماز چاشت منحصر در عددی مخصوص نیست زیرا که نیست دلیل بر آن و تنبیه کرده است حافظ زین الدین عراقی در شرح ترمذی برین معنی چیست در احادیث و آمده در اعداد نماز مذکور چیزی که نفی کند زیادت را و نه ثابت شده است از هیچ یکی از صحابه و تابعین و من بعدهم که این نماز منحصر است در عددی بحدیثی که بر آن افزوده نشود و جزین نیست که ذکر کرده روایانی که اکثر وی و دوازده رکعت است و تابع شد و اراغی در زیست او را دلیل حصر و برین سکه شیخ در ترجمه گفته روایات در عدد رکعات صلوة ضحی از دو تا دوازده آمدن و مختار نزد اکثر علما چهارست زیرا که احادیث آن اصح و اخبار و آثار در آن اکثر است انتهی و حافظ شوکانی سحر فرموده اقل آن دو رکعت است چنانکه در حدیث ابوهریره و صحیحین و غیره است و اکثرش دوازده رکعت است چنانکه آمده بر آن دال اند انتهی گویم در حدیث عایشه نزدیک مسلم واحد و ابن ماجه چهار رکعت آمده که مقدم و در حدیث انس هشت رکعت که روایه الحاکم فی المستدرک احمد و صحیح ابن خزمه و در مواهب لدنیة این حدیث را از ابن ماجه هم آورده و در حدیث جابر بن عبد الله شش رکعت آمده و آخر جلال الحاکم و در حدیث ام سلمه و هم عایشه و دوازده رکعت آمده روایه الحاکم و در روایت علی و عایشه و انس و جابر شش رکعت آمده و در روایت ترمذی از ابوهریره دو رکعت آمده و در روایت ابو ذر نیز دو رکعت آمده و در روایت معاذ بن انس نیز دو رکعت آمده و احمد و مسند خود در مرفوع گفت غرض که این همه اعداد ثابت است متبع حدیث و اختیار کننده شرف اتباع در یاد و التزاد فتارة هر یکی از آن بجا آورده باشد اوفق بود رواه مسلم و در سبل گفت این حدیث دال است بر شریعت ضحی و برینکه اقل وی چهار رکعت است و گفته اند دو رکعت است و ابن ماجه و صحیحین از روایت ابی هریره و ابن دقیق العید گفته شاید که وی کراقل که تاکید فعل آن است کرده و در بخالد دلیل است بر استحباب صلوة ضحی و برینکه گفته وی دو رکعت است و عدم موالمبت آنحضرت بفعل آن منافی است باش نیست زیرا که استحباب بدلال قول حاصل است و نیست از شرط حکم ظاهر او که قول فعل بر آن و لیکن چیزی که مواظبت کرد آنحضرت بر آن مرجع است بر چیزی که مواظبت نکرد بفعل آن انتهی و اما حکم این نماز چنانکه ظاهر بقیم اقوال جمع کرده و جمله شش قول است اول آنکه سنت است دوم آنکه مشروع نیست مگر برای سبب سوم آنکه اصلا مستحب نیست چهار آنکه مستحب است اوست تارة و ترک او تارة با عدم مواظبت بجم آنکه مستحب است مواظبت بر آن در خانه ششم آنکه بدعت است بعده مستند هر یکی ازین اقوال ذکر نموده و ارجح اقوال آنست که سنت است مستحب است کما قرره ابن دقیق العید آری معارض این حدیث عایشه است حدیث آیین و له عنها و هم مسلم راست از حدیث عایشه روایت عبد الله بن شقیق که از مشاهیر تابعین است و از علی و عثمان و عایشه سماع دارد و مات سنة ثمان و مائة و این روایت را ابن جریر هم از عایشه روایت کرده آنها سئلت هل كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي الضحی قالت لا الا ان يجيئ من مغيبه محقق پرسیده شد عایشه که آیا بود آنحضرت که میگذارد نماز چاشت گفت نمی گذارد مگر آنکه می آمد از سفر خود و آمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم از سفر اکثر در وقت چاشت بودی و این حدیث دلیل گروهی است که میگویند مستحب است که این نماز را گاه گاه بگذارد و بعضی ایام ترک کند و نیز ایشان استدلال می کنند بحديث ابی سعید خدری که ترمذی و حاکم و ابن جریر آورده اند و گفت ترمذی که حسن غریب و این است که بود رسول خدا میگذارد نماز ضحی را تا آنکه میگفتم ترک نخواهد کرد آنرا و بود که ترک میکرد تا آنکه میگفتم که نخواهد کرد آنرا یعنی چنانچه عادت شریف در اکثر اوقات این چنین بود و احوال سلف از صحابه و تابعین در گذاردن این نماز همچنین بود و روایت کرد ابن جریر از عمر

مولاى ابن عباس كه بود ابن عباس كه ميگذازد آنرا يك روز و ترك ميكرد و ده روز و گفت عبد الله بن دينار كه بود ابن عمر كه نمى گذارد و نماز چاشت را چون مى آمد مسجد قبارا ميگذازد و مى آيد او را هر روز شب نهد و گفت منصور بن معتمر سلمى بودند يعنى صحابه و تابعين كه مكرده مى پنداشتند محافظت و مداومت بر صلوة پنجى همچو محافظت بر نماز فرض مى گذاردند آنرا بعض ايام و ترك ميكردند در ايام ديگر و طائفه ميگويد كه اين نماز گذارده مى شود بسي از سبب است كه حادث گردوشل قدم از سفر و حصول نسخ و مانند آن و آنحضرت هم كه در روز فتح مكه گذارده در بيت اُم بن ابى بسبب فتح بود و نماز صلوة الفجر تمام نمودند و همین است مختار صاحب فخر السعادة وليكن گفته مواب آنست كه مواظبت بر آن سخت است و خوف توهم فرضيت مرتفع شده اما كلاً آنست كه در خانه گذاردن انتهى و چون از حديث اول نظر بلفظ كان دوام ثابت است و از اين حديث گذاردن آن مكر در حال آمدن از سفر و غيره كند و سبب گفته جمع ميان هر دو باين طريق است كه كلمه كان بلفظ كذا دلالت بر دوام نمى كند و اما بلكه غالباً و چون قرينه برخلاف آن قائم شد كلمه مذکور از معنى دوام برگردانيد و مراد عايشه از قول خود الا ان بجى من مضيقه نفى رويت خود است صلوة پنجى را يعنى دى نديده كه آنحضرت اين را گذارده باشد كمر عتوق و لفظ اول اخبار است از آنچه باور رسيده كه ترك نمى كرد آنحضرت صلوة پنجى را وليكن تضعيف دى مى كند قول مسلم و له عنها و مسلم راست از حديث عايشه يعنى مد نفى نماز چاشت مادايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلى سبعة الفصحى قطعه نديم آنحضرت را كه ميگذازد نماز چاشت را گاهى سبعة و تسع بعض نماز نفل آيد و در روايت ابن جرير آمده لافى حضر و لافى سفدر ذكره اسيدوطى يعنى گفته مراد بعد رويت نفى دوام است و مراد تسبيح خود مداومت است بروى و ابن عبد البر گفته روايت متفق عليه شيخين مخرج است يعنى اثبات نه روايت نفى كه مسلم متفرد است بدان گفت و عدم رويت عايشه مستلزم عدم وقوع كه ديگران اثباتش كرده اند نيست گويم و از متفق عليه است حديث ابو هريره و صحيحين كه وصيت كرد او را رسول خدا باینكه ترك نكند دو ركعت شمسى را و آتى لا تسبحوا به و ترك كنن ميگذازد آنرا و اين حديث را بخارى مالك ابو داود هم روايت كرده اند و در آن اين است كه و تحقيق بود رسول خدا ترك ميكرد عمل را حال آنكه آنحضرت دوست ميداشت اين را كه عمل كند بدان يا عمل كرده شود بدان از جهت ترس اينكه عمل كند پشتر فرض كرده شود بر ایشان از چنان سنت النبى بر افتراض عمل بر امت نزد مواظبت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر آن و در جامع الاصول در روايت ابن حديث تقديم و تاخير كرده و اين حديث عجت طائفه ايست كه بگرايت آن قائل شده اند و ميگويند كذا در آن آن بدعت است كه بعد از پنج غير خلفاى راشدين پيدا كرده اند و مستدلال مى كنند اين جامع باثرى كه بخارى از ابن عمر روايت كرده كه مورق عجلى كه از كبار تابعين طيفه ثالثة است گفت گفتم مر ابن عمر را ميگذازد دى تو نماز پنجى را گفت لا گفتم ميگذازد و عمر آنرا گفت لا گفتم ميگذازد و ابو بكر گفت لا گفتم ميگذازد و پنج غير خد اصلى اند عايشه گفت لا فقال يعنى گمان نمى برم كه ميگذازد آنحضرت آنرا يعنى نمى گذارد آنرا چه چيزم بدان ندارم و از عبد الرحمن بن ابى بكره چنانكه روايت كرد او را ابن جرير مروى است كه ابو بكره كه از كبار صحابه است و پدر او جمعى را و يد كه نماز چاشت ميگذازد و نشان را گفت بدستيكه شلمه پوزنه ميگذازد نمازى را كه گذارده است آنرا رسول خدا صلى الله عليه وسلم و نه عامه اصحاب و يعنى اكثر صحابه و قيس بن جبير كويد يك سال آمد و رفت نزد عبد الله بن مسعود ميكردم هرگز نديدم كه نماز چاشت گذارد يعنى اگر كس تخلى بدي و فضيلت داشته ترك دى چندين مدت ترك دى حال آنكه در حق دى وارد شده كه رخصيت لامنى ماضى با ابن اُم عبد و گفت مجاهد در آمد من و عروه بن الزبير مسجد نبوى را پس ناگاه و ديدم كه ابن عمر نشسته است در مسجد نزديك حجره عايشه و مردم ميگذازدند در مسجد نماز چاشت پس پرسيدم ما ابن عمر را از نماز ایشان يعنى كه سنت است يا بدعت گفت اين عمر كه اين نماز گذاردن ایشان بدعت است و نيكو بدعتى است اين بدعت و نيز گفت ابن عمر چنانكه شعبى از دى روايت كرده كه اين نماز

نموده مسلمانان بدعتی فاضل نماز چاشت پس این اخبار و آثار ضعیف نفی این نماز را نه غیر آن نیز آمده و علماء در جمیع تطبیق میان این آثار و احادیث گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مداومت نمی کرد بر نماز شبی اگر چه است مابین محافظت مداومت آن مجربین ترغیب می نمود از جهت مخالفت اینکه بر ایشان فرض نگردد و در شقت یافتند و در آخر خروج از مدینه آن در مانند چنانچه تصریح کرده بدان عایشه و لیکن در گذاردن آنحضرت از آن شب نیست چنانکه احادیث صحیح بدان ناطق اند پس کسی که نفی کرد یا روایت خود را نفی کرد یعنی خود آنحضرت را ندیده که میگذازد و لیکن از آنحضرت یا از مردم شنیده که میگذازد پس هم باین شنیدن گذارد و روایت کرد یا مراد از نفی نفی دوام باشد پس معنی ما کان یصلی و ما سجد بعد اوم علیها باشد و محل نگذازدن ابن مسعود و نادر بن قیس بن عبید بنیون تواند بود یا نفی بسبب عدم وثوق یا بخاطر وارده درین باب باشد و هر گاه از جهت خوانده بهجت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذات خود مشروع است لیکن این اظهار و اجتماع چنانکه در بعضی کتب مذکور است چه سنت در نوافل و فضیلت آن در میان گذاردن و در خانه گذاشتن است چنانکه معلوم است مزی گوید گفته اند ابن عمر را خبر فعل آنحضرت فرسید و نه امر او و لذا بهجت گفت و اما در حق ما پس سجب است چنانکه جمهور بیان رفته اند انتهی غرض که از هیچ خبری و اثری نفی مشروعیت آن معلوم نشد بلکه نفی صفتی مخصوصه که روایت یا مداومت یا اجتماع باشد و ابن ابی شیبہ از ابن مسعود روایت کرده که وی دید قومی را که میگذازد و نماز شبی را پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر لا بد میگذازد پس درون خانهای خود میگذازد و الله اعلم **و عن** روایت است از زید بن ارقم رضی الله عنه که وی دید قومی را که میگذازد و نماز چاشت را در مسجد قبا پس گفت آیا ندانستند این قوم که این نماز و غیر این وقت فاضل تر است ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال بدستیکه آنحضرت فرمود صلوة الا و الین حین ترمض بفتح میم الفصل نماز آن کسانیکه رجوع و توجه دارند بجانب حق در وقتی است که گریه میخورند و می نشینند مشرب با از بهجت سوختن پایهای ایشان از سختی گرمی زمین و راوی حدیث تفسیر این لفظ چنین کرده و بشتند حر النهار سخت می شود گرمی روز فجد الفصل حر الرضا پس می باید بیشتر بچنان گرمی ریگ نرم و زمین تافته از آفتاب ترمض از مرضت بالکسر معنی تخرق مشتق از مرض است و آن سخت گرم شدن زمین است از افتادن آفتاب بر ریگ غیره و این در وقت ارتفاع شمس باشد و تاثیر آن حر است و فصل جمع فصل است معنی بچه شتر نام نهاده شد باین بهجت جدا شدن او از مادر و خروج و ازین حدیث معلوم گردید که تاخیر غمی تا گرم شدن روز فاضل تر است اگر گویند این مخالف آید بآنکه گفتی که ضعیفی یک وقت است اول او اشراق است و آخر او چاشت چه بیشک نماز در اول وقت افضل بود گوئیم فضیلت اول وقت بر ذهاب کسی که بدان قائل است در فرض است اما اینجا چون آخر وقت محل رکون نفس با سترحت است عبادت در وی اشق و افضل بود از اول لایساکه از اولی فرض صبح تا این وقت بزرگ و تلاوت مشغول بود و رواه الترمذی و ذکر نکرد عدد رکعات را و آخر چه مسلم ایضا و بزار از حدیث ثوبان آورده که دوست میداشت آنحضرت اینکه بگذارد نماز را بعد از نماز پس گفت عایشه امی رسولی خدا شادوست و این ساعت را فرمود مفتوح می شود در وی در پای آسمان و نظری کند خدای تعالی بر حمت بسوی خلق و این نمازی است که محافظت میکرد و وی آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیه السلام و در سندش متروک است و احادیث بسیار آمده که این چهار رکعت است **و عن** انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی الفطره ثلثی عشرة رکعة هر که بگذارد نماز چاشت را و از ده رکعت بنی الله له قصه فی الجنة بنا کند خدا برای او کو شکی و در روایتی من در سب آمده یعنی از طلا رواه الترمذی و استنصر به گفت ترمذی این حدیثی است غریب نمی شناسم او را اگر باین وجه گفت مصنف در تلخیص اسنادش ضعیف است ابن ماجه و غیره نیز این را







مکورت بطور جز از ترک جماعت شرعاً معتبر بالصلوة فی وقتها پسترا نم مودی را با اذان گفتن برای نماز پس اذان گفته شود مورا  
 شرعاً معتبر رجلاً فی وقتها پسترا نم مودی را با اقامت کردن مردم پس اقامت کند ایشان را شرعاً مخالفت الی رجال پسترا بم پسترا  
 مردانی که حاضر شده اند برای نماز تا بگیرم ایشان را یکایک یا معنی آنست که مخالفت کنم چیزی را که ظاهر کرده ام در اقامت صلوة با صلوات  
 با خلفت کنم از نماز و جمیع کنم بسوی آن مردان برای معاقبت و تعذیب ایشان لا یشهدون الصلوة که حاضر نمی شوند نماز را و در تعیین  
 بین نماز احادیث مختلف آمده که جمعه است یا عشا یا فجر و ظاهر این حدیث عام است فاحرق علیهم بهی و تهمیسی بسوزم بر ایشان خانه  
 ایشان را تا سوخته شوند ایشان و آن در حدیث مبایعه است در اتمام بتعذیب جماعت که حاضر نمی شوند جماعت که آنحضرت که بتعذیب  
 خود مقید با اقامت نمی شود و دیگری را خلیفه میگرداند خود بخود آن جماعت مقید می شود و الذي نفسی بید لو یعلم احد هم انه یجد  
 عمر قاسمیناً و یجد اسوگند اگر بدانند یکی از ایشان که وی می یابد استخوان فرو بر اعرق بفتح عین محله و سکون را استخوانی را گویند که گرفته شده  
 زوی گوشت و اگر گرفته نشود از وی گوشت آنرا عرق گویند بضم عین او مر ما تهن بکسریم و فتح آن حسنتین یا می یابیم گاویا گوشت  
 یکو در حص و طبع و نارسا است وی بعضی مرآتین را تفسیر گوشت پاره کرده اند در نهانیه گفته مرآة تیر خرد که بآن تیر اندازی آموزند و آن احقر را  
 و در ازل آنها یعنی اگر خوانده شود بسوی دو تیر ازین تیرهای ناچیز و بی حقیقت البته جلد تر اجابت کند لشهد العشاء هر آینه حاضر میگردد  
 نماز عشا را بیان و نارسا است وی میکند که برای این چنین امری خسیس چسبیده و نیامی حاضر میشود و برای ثواب آخرت و حصول قرب درگاه حق نمی آید  
 نه بی تیری و حتی بی خردی متفق است کتبه ای بین الثمین واللفظ للمخادی حدیث دلیل است بر وجوب جماعت عیناً لا کفایه زیرا که  
 فی زمانه بر آن قیام نموده پس سختی عقوبت نشوند نیست عقوبت گم بر ترک واجب یا فعل محرم و مذموب عطا و اوزاعی و احمد و ابو ثور و ابن  
 ابن منذر و ابن جابر آنست که فرض عین است و قائل به الظاهریه و داود گفته شرط صحت نماز است پس کسی که بشنود بانگ نماز و حاضر نیاید درست  
 است نماز او و این مبنی است بر مختار او که هر واجب نماز شرط صحت نماز است و لیکن این مسلم نیست زیرا که شرطیت را لابد است از دلیل و لهذا  
 هر گفته واجب است غیر شرط و بعضی گویند فرض کفایه است و طبعی گفته ظاهر خصوص شافعی دلالت دارد بر آنکه جماعت فرض کفایه است و اکثر  
 اند و بعضی گویند سنت مؤکده است در حکم واجب و مذموب جمهور از متقدمین شافعیه بسیاری از حنفیه و مالکیه و ابو حنیفه و صاحبین این  
 شیخ ابن الهمام گفته اکثر مشایخ ما برین اند که جماعت واجب است بر هر عاقل بالغ که معذور نیست از حاضر شدن بسجدهای جماعت اگر در نیاف  
 اجمعت را واجب نیست گشتن در مسجد بای دیگر با اتفاق و اگر برود نیکوست و اگر در مسجدی تنها گذارد هم نیکوست انتهى پس استدلال قائل وجوب  
 حدیث باب است زیرا که عقوبت بالغه جز بر ترک فرائض نمی باشد و نیز احادیث دیگر است مثل حدیث ابن ام مکنوم و حدیث ابن عباس و اطلاق کرد  
 قاری و وجوب را بر جماعت و تنویب کرد برای آن بقول خود باب وجوب صلوة الجماعة و گفته اند که این فرض عین است چه اگر فرض کفایه است بود  
 ما آنحضرت و همراهیان وی وجوب آنرا ساقط میکرد و اما متحقق در عقوبات بنا را اگر چه از ان عموماً منی آمده اما این خاص است و اوله قائل فرض کفایه  
 ان اوله قائل فرض عین اند بنا بر قیام صارت اوله از فرض عین بسوی فرض کفایه و اما که قائل سنیت وی اند و جواب ازین حدیث اطال کلام  
 و در انداخته شافعی نیست و اقرب آنها این است که این حدیث خارج خرج زجر است نه حقیقت بدلیل نکردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم تخلفی را  
 دلیل قائل سنیت قول می است صلی الله علیه و سلم در حدیث ابو هریره که نماز جماعت افضل است از نماز تنها پس هر دو شرط فضیلت است  
 اگر تنها کافی نمی بود و ادرا بیچ فضیلت ثابت نمی شد دیگر حدیث اذا صلیتما فی حال کما است و در وی اثبات صلوة است در حال بدو و اگر

جماعت بودن دی بیان کرده باشد و تصدیق گفته اقوال آنست که جماعت فرض بالکفایست بوجهی که شعار اسلام ظاهر شود مثل آنکه در قریه صغیره یکجا و در کبیره چند جائز که خدای تعالی فرمود **اَتِمُّوا الصَّلَاةَ** و معنی اقامت ترویج و اظهار است و ضبط کرده است آنحضرت ترویج و اظهار را باقامت جماعت و در حدیث ابی داود آمده ما من ثلثة فی قریة او بدو لا تقام فیهم الصلوة الا استخوذ علیهم الشیطان امی قلب و در حق هر کسی سنت مؤکده که ترک آن بی عذر مستحق ملامت می سازد و حضور مساجد نیز سنت مؤکده پس اگر در خانه یا جماعت نماز گذارد بوجهی که مشهور گردد فرض بالکفایه ادا شده است تحقق ملامت بر ترک عمارت مسجد باقی ماند و چون این حدیث بظاهر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت علماء و توجیه آن اختلاف کرده اند و می توان گفت که کلمه لقد هممت الخ دلالت بر تخیر جماعت نمی کند زیرا که آدمی قصد چیز را میکند بجهت مصلحت بعد از آن معارضی ظاهر میشود و آن مصلحت را بر هم می زند و نیز می توان گفت که متخلفان از جماعت در آن زمانه غیر از مصلحت دیگری نبود و ترک جماعت علامت نفاق بود پس قسم بنابر نفاق بود انتهى **و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا الصلوة على المنافقين صلوة العشاء وصلوة الفجر** گران تر نمازها بر منافقان نماز خفتن و نماز بام است زیرا که هر دو محل کسل اند و مردم کم می بینند تا بر وزیر یا توانمند گذارد و وقت غشا وقت راحت و سکون است و وقت صبح وقت نوم و داعی و بینی و تصدیق با جبر حاصل نیست که باعث بر اتیان شود و لو يعلمون ما فهم ما لا توهموا و لو حبوا و اگر باند تو ای را که درین دو نماز است و فضیلتی که در آنها نهاده شده است هر آینه نمی آیند آن دو نماز را اگر چه بطریق حبس باشد یعنی بر هر دو دست و سینه یا بر مقلع چاکه که کودک رود یعنی اگر قوت پایی رفتن نداشته باشند می آیند بآن طریق که ضعیفان روند متفق است که یکجه درین حدیث صحت بلغ است بر اتیان باین هر دو نماز و بر یکجه مؤمن چون دانست اجری را که در آن است نمی آید بجهت آن هر دو در حال که باشد زیرا که حاکم میان منافق و این نماز با جز عدم تصدیق باینها نیست **و عندهم روایت است از ابو هريرة قال** که گفت اتی التبی آد آنحضرت **صلى الله عليه وسلم رجل اعلمه مری نابینا بعضی گویند مراد این ام مکتوم است که از مشاهیر صحابه است چنانکه در روایات تصریح بدان واقع شده و بعضی گویند غیر او است فقال یا رسول الله انه ليس لي قائد یفوقنی الى المسجد پس گفت آن مراد ی رسول خدا برستیکه شان این است که نیست مرا کشنده یعنی شخصی که دست مرا گیرد و بکشد مرا بسوی مسجد و فو کشیدن ستور و نیز آن از پیش چنانکه سوق راندن از پس در تیسر آورده که خواست آن مراد آنحضرت اینک نیست فرمایا و را پس بگذارد و می نمازد خانه خرابی و مسجد نماید فرخص له پس خصت که در حضرت آن مراد فلما ولی دعا فقال هل تسمع النداء بالصلوة قال نعم پس هرگاه پشت داد آن مرد خواند آنحضرت او را و فرمود آیامی شنوی اذان را بنماز گفت آری می شنوم قال فاجب فرمود پس اجابت کن و بیا بمسجد هر نوع که باشد و درین کمال مبالغه است در حضور مسجد بشنیدن اذان و مفهوم حدیث آنست که عدم سماعت اذان عذرست و چون شنید هیچ عذر از حضور نماند و حدیث از ادله ایجاب جماعت است عینا لکن لائق آنست که این وجوب عینی را مقید کنند بامع ندای تبریقه حدیث اعمی و حدیث ابن عباس و احادیثی که مطلق آمده است محمول شود بر مقید و از بنیاد شناختی که دعوی وجوب عینی یا کفایه دلیل هر دو همین حدیث اعمی و حدیث هم مخلوق است و دلالت این هر دو بر وجوب حضور جماعت می صلی الله علیه وسلم در مسجد است و مراسم نماز را و این اخص است از وجوب جماعت و اگر جماعت مطلقا واجب یعنی تعیین میکرد آنحضرت برای اعمی و می گفت او را باین کس که نماز گذارد و بانو می فرمود درباره متخلف که آنها حاضر نمی شوند جماعت و**

صلی اللہ علیہ وسلم اور جماعت میکنند و منازل خود و جائز نیست تاخیر بیان از وقت حاجت وی پس نیست دلالت احادیث مگر بر وجوب حضور و جماعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عینا بر سامع ندانند بر مطلق وجوب جماعت کفایه و لا عینا و در وی عدم ترخیص سامع ناست از حضور و اگر چه او را عذر باشد زیرا که این اعمی ذکر کرد عذر را که کشنده را نمی باید لیکن او را معذور نگذاشت و بمنحیل که ترخیص ثابت باشد برای وی بقدر لیکن او را امر فرمود با اجابت ندبا لا وجوبنا جمع است اجر را که در فی اسبل رواه مسلم و خطابی گفته درین حدیث دلیل است بر آنکه حضور جماعت واجب است بر هر واحد و اگر مندوب می بود اهل ضرر و ضعف همچو این ام مکتوم و غیره اولی ترمی بودند و مختلف اذان و بعد عطا که می گفت نیست هیچ یکی را در حضور و نه در غیبت چون بشنود اذان را اینکه بگذارد جماعت را و گفت او را می نیست طاعت مگر والد را در ترک جماعت بگذارد اذان را یا نشنود و البتہ واجب می گفت جماعت را و محبت ایشان آنست که اللہ تعالی حکم کرده است رسول خدا را بگذار و بنماز جماعت در حالت خوف و معذور داشت او را در ترک آن پس معلوم شد که جماعت در حالت امن واجب تر است و اکثر شافعیه برین اند که جماعت فرض کفایه است فرض توابعی کرده اند حدیث این ام مکتوم را که معنی وی این است که نیست رخصت تر اگر طالب فضیلت جماعت هستی و جمع کنی اجر جماعت را در صورت مختلف اذان و هیچ حال محبت او شان این است که آنحضرت فرمود نماز جماعت زیادہ میشود بر نماز تنها است و هفت درجه و سخن

ابن عباس رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من سمع النداء فلم یأت فلا صلوة له الا کسی که بشنود اذان را و نیاید در مسجد برای جماعت پس نیست نماز او را حدیث دلیل است بر تاکید جماعت و آن محبت کسی است که قائل است بفرض عین بودن او و دیگر قائل است با نیست او میگوید که مگر اصلوة کامل است و انزال نفی کمال بمنزله نفی ذات برای سالنه است الا من عذر له مگر آنکه نیاید بقدر گفته شد ای رسول خدا و چیست عذر فرمود خوف یا مرض گویم اتفاق دارند که جماعت بعد ساقط می گردد و آن اعذار این است مرض و بزرگی دست پا از دو جانب و فالج و انتفا از سلطان و ضعف که نتواند بران راه رفت و کوری نزد ابو حنیفه و بعضی گفته اند بالاتفاق و باران و گل و لای و خنثی سر مادر قول صحیح و روایت است از ابو یوسف که گفت پرسیدم ابو حنیفه را از حضور جماعت از گل و لای من فرمود که بهتر آنست که ترک کنند و امام محمد حدیثی روایت کرده و اذا اجلت النعال فالصلوة فی الرجال و بعضی گفته رخصت نیست در ترک جماعت مگر بهجت عذری برای تاکید می که در حضور جماعت از شرع دانسته شد و لیله مطیره و ذات بزد و ریح عذرت بحديث شيخین که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مثل آن امر فرمودند که بگوید لا صلوا فی الرجال و از قول ابن عباس معلوم شد که قید لیل ضروری الرعاية نیست پس حکم روز و پیمان است و جوع شدید بحديث شيخین اذا حضر العشاء واقیم العشاء فابدوا بالعشاء و علت ان نضره یجوع و توقان نفس تطعم است پس حضور جماعت بشدت جوع و توقان نفس و عطش و حکم آنست و ضرر ظالم بر نفس مال مانند آن ضرر است بلکه اقوی از وی و مدافعت انجشین بحديث شيخین و اکل فی راحة کبد بحديث شيخین من اکل من هذه الشجرة المنتهية فلا یقرین مسجدنا انتهى و در سبل گفته چون نبی از آن بجهت آنست که در خوردن وی تقویت فریضه است باید که اکل آن گناه باشد اما کسی که میگوید جماعت فرض عین است شاید که اسقاط جماعت باین اعذار و مسجد میگوید نه در خانه پس در خانه جماعت باید گذارد و انتهى رواه ابو داود و الدارقطنی و در روایتی نزد ایشان باین لفظ آمده که فرمود آنحضرت کسی که بشنود بانگ نماز را باز نهد او را از پیروی کردن یعنی مسجد حاضر آمدن هیچ عذری و بهانه گفتند صحابه و چیست عذر فرمود خوف یا مرض قبول کرده نمی شود از وی نماز که گذارده است بی جماعت یعنی اگر چه در مسجد بود و این حدیث بظاهر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت باین تاکید و بهانه است و در اهتمام بدان قدوری گفته اهل و عیال خود را جمع کند در خانه و جماعت بگذارد و اختلاف است در آنکه جماعت در مسجد می





در قدیم اسنادش مجهول است گفت بهیقی زید بن الاسود میست اورا راوی غیر ابن می میست برای ابن می جابر راوی جز علی متصف  
و تلخیصش علی از رجال مسلم است و جابر را نسائی و غیره توثیق کرده اند و یافتم برای جابر راوی جز علی از ابن منذر فی مسلم و اخرجه من حدیث  
ابن سعد و البزار من حدیث شد ابن اوس عن مجمل الدیلمی فی الموطا و النسائی و ابن حبان و الحاکم و در سبل لفته ابن حدیث در حجة الموعود بود  
پس لالت کرد بر مشر و عیبت نماز با امام چون یافت اورا که نماز میگذاشت و یا خواهم گذارد و بعد از آنکه این کس نماز خوانده است بجاعت یا تنها پس اول و ثانی  
و ثانی نافله کما صرح به الحدیث و ظاهر وی این است که وی محتاج نیست بر فرض اولی و هر قول الشافعی و مالک گفته که ثانیه فریضه است بدلیل روایت  
البود او از حدیث یزید بن عاصم که فرمود آنحضرت چون آمدی برای نماز و یا مفتی مردم را که نماز میگذاشت پس بگذار یا ایشان اگر نماز گذارده تو خواهم بود  
این نماز دیگر نافله برای تو و آن فریضه است و جواب داده اند که این حدیث ضعیف است ضعف النووی و غیره و بهیقی گفته که این حدیث مخالف حدیث  
یزید بن الاسود است و هو اصح و در روایتی از زید بن ابی بنی لفته است و باید که بگرداند نمازی را که گذارده است آید در خانه خود نافله را قطنی گفته سید  
این حدیث ضعیف است و برین قول لابد است از فرض اولی بعد دخول در ثانیه گفته اند بشرط فراغ از ثانیه صحیح است و شافعی را قولی ثالث است  
موافق ابن عمر که گفت ذلک الی الله بحسب ایما اشار اخرجه مالک فی الموطا و معارض حدیث باب است روایت ابوداود و نسائی و غیره نماز این  
مرفوعا للصلوة اصلوة فی یوم مترین و جوابش آنست که منی بر اعتقاد فریضه بودن هر دو است نه آنکه یکی نافله است یا مراد آنست که گذاردن آن  
هر دو را تنها انتهی بستر ظاهر حدیث باب عموم است در همه نماز یعنی اعاده جمله نمازها و باین رفته است شافعی و ابوحنیفه گفته اعاده کرده نشود هیچ  
نماز مگر ظهر و عشاء صبح و عصر زیرا که منی آمده است از نماز کردن بعد این هر دو و اما مغرب پس باین جهت که آن و تر روز است پس اگر آنرا اعاده  
کنند شفع گیرد و گفت مالک که اگر نماز جماعت گذارده است اعاده نکند ورنه اعاده کند همراه جماعت اگر تنها خوانده است مگر مغرب را و گفت  
نخعی و اوزاعی که همه نمازها را اعاده کند مگر مغرب و صبح را و این حدیث ظاهر است در خلاف ابوحنیفه و ایشان و حجت است بر ایشان و بر مالک  
زیرا که مخصوص چیزنی از صلوات نیست بلکه در حدیث یزید بن الاسود است که این در نماز صبح بود پس اظهر باشد در رد قول ابوحنیفه و مخصوص  
شود بوی عموم منی از نماز در دو وقت و وارد شده است اعاده در حق کسی که گذارد با جماعت در قول آنحضرت هر گاه که داخل شد مردی بمسجد  
و آنحضرت نماز گذارده بود آیا نیست مردی که صدقه کند برین کس پس نماز بگذارد با وی مردی رواه الترمذی و ابوداود و عن ابی سعید الخدری  
و ابن حبان و الحاکم و البیهقی و در سنن بهیقی آمده که آن مرد ابو بکر صدیق بود رضی الله عنه و عن ابی هنی بقره رضي الله عنه قال  
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما جعل الامام ليقوم به كروانيد نثريه است امام مگر برای اینکه تا اقتدا و اتباع  
کرده شود بوی فاذا كان بركتكم في ابي قتي که تكبير كويد امام پس تكبير يرايد از پس می متصل برای اعرام یا مطلقا پس مل باشد  
تكبير نفل را ولا تكبير واحده يك تكبير و تكبير يرايد شما تا آفة تكبير يرايد امام و این زیادت توکید برای مفاد مفهوم شرط چنانکه در باب  
جمل آتیه و اذار کع فار کعوا و چون کوع کند از پس می متصل کوع کنید و لا تر کعوا حاشی پس کع و کوع نکنید تا آنکه رکوع کند  
دی یعنی شروع نماید در آن نه آنکه فارغ شود از آن چنانکه متبادر از لفظ است گفت مالک در موطا و حق شخصی که سهو کرد پس داشت سر خود را  
پیش از امام در رکوع یا در سجود که سنت درین صورت آنست که رجوع کند در رکوع یا در سجود و انتظار سر برداشتن امام نکند و این خطاست از هر  
یکند آنرا زیرا که آنحضرت فرمود انما جعل الامام ليقوم به و ابو هریره گفت آنکه بردارد سر خود را و فرود آید و پیش از امام پس چنین نیست که  
سوی پیشانی او بدست شیطان است انتهی در بعضی گفته رجوع بر کوع یا سجود درین صورت مستحب است بر قول منبر و وارد نمی شود بر

که زیادت زکونی کرده است زیرا که چون قصد کرد موافقت سنت و ترک بدعت زکون اول لغوشه گوید با وجود دنیا مه بود و اگر عیس از امام و دو کزن باز یاده  
 کرد بوجهی که اختلاف فاحش باشد نه شل خطای قلیل پس ظاهر نزدیک فقیر انقطاع اقتداست نه بطلان صلوة و فی المنهاج ولو تقدم بفعل کریم  
 او سجود آن کان بر کتبین بطلت و فیه نظر زیرا که مفارقت امام جائزست و عدا مخالفت فاحشه کردن با امام مفارقت امامست و متضمن سنت  
 نیست مفارقت را نیست امری که لازم مفارقت است انتی و اذا قال و چون بگوید امام سمع الله من حمده فقو لوالی پس بگوید  
 اللهم ربنا لك الحمد و از اینجا معلوم شد که منصب امام شمع است و منصب ماموم تحمید و هر دو مقسوم است میان ایشان  
 چنانکه خفیه گویند و مذہب امام مالک امام احمد نیز همینست و مذہب امام شافعی جمع است مرا امام را میان این هر دو و همچنین جمع کنند میان  
 هر دو امام و منفرد نزد ابو یوسف و محمد و مختار طحاوی نیز همینست و گفته اند بگوید موتم سمع الله من حمده بحديث ابی هریره که میگوید  
 این را آنحضرت زیرا که ظاهرش بودن او است امام یا منفرد و نماز گذاردن آنحضرت بطریق موتم نادرست و مذہب ثوری و اوزاعی نیز  
 همینست که جمع کنند میان هر دو امام و منفرد و محمد گوید موتم بنا بر مفهوم حدیث باب زیرا که از قول وی فقو لوالی اللهم الم میفهوم میشود که بگوید  
 موتم مگر همین را و مذہب شافعی که جمع است مطلقاً و بایش حدیث ابن ابی اوفی است نزد مسلم که آنحضرت چون بر میداشت سر خود از رکوع می گفت  
 سمع الله من حمده اللهم ربنا لك الحمد و ظاهر عموم احوال است جماعت و منفرد او آنحضرت گفته است صلوا کما را یتونی ائمتی و نیست جت و سایر  
 روایات بر اقتصار زیرا که عدم ذکر و لفظ دلالت نمی کند بر عدم شرعیت پس قول وی چون بگوید امام سمع الله من حمده دلالت نمی کند بر نفی قول و  
 ربنا لك الحمد و قول وی فقو لوالی ربنا لك الحمد دلالت نمی کند بر نفی قول موتم سمع الله من حمده و حدیث ابن ابی اوفی بطریق حکایت فعل و  
 صل الله علیه و سلم زیادت مقبوله است زیرا که قول محارض از نیست و ابن منذر این قول را از عطاء ابن سیرین و غیره روایت کرده و سپس شافعی باین  
 منفرد نیست و قول وی سمع الله من حمده نزد رفع راس است و قول وی ربنا لك الحمد نزد انتصاب و در روایتی از ابو حنیفه هم جمع برای  
 امام و منفرد آمده و لیکن گفته که تحمید سزا گوید در نفس خود اما جمع منفرد را پس نزد همه است و انقباض یکی نیز جائزست و ظاهر انقباض تحمید  
 و در صورت جمع میان هر دو و شمع و حالت قیام گوید همچنین گفته است ترمذی و از ابی حنیفه آورده که اگر شمع در حالت رفع گفته  
 و در حالت ایستاد بگوید و بعضی گفته اند هر دو بگوید و فی روایت ربنا و لك الحمد و در روایتی بوا آورده و جمع میان اللهم و او  
 بعضی گفته اند صحیح نیست و سیوطی گفته روایت آن از عبد الرزاق آمد و در صحیح بخاری نیز روایت کشمینی است و اذا سجد فاسجد و  
 و چون بسجده رود پس بسجده روید شما و لا تسجدوا حتی لیسجد و بسجده روید شما تا آنکه بسجده رود امام فاذا صلی قیاماً  
 فصلوا قیاماً پس چون بگذارد امام استاده بگذارد شما نیز استاده و اذا صلی قاعداً فصلوا قعوداً اجمعین و چون بگذارد  
 امام نشسته پس بگذارد شما نیز نشسته همه اجمعین بنصب است بر حال و این روایتی است در بخاری و اکثر روایات اجمعین است بر رفع بنا بر  
 تاکید ضمیر جمع و در اینجا دلیل است بر وجوب متابعت امام در قعود بعد و بر نشستن ماموم با وجود قدرت بر قیام و وارد شده است تعلیلش  
 باینکه قیام با قعود امام فعل فارس رومست زیرا که آنحضرت فرمود نزدیک شدی شما اکنون که بکنید کار فارس روم را که می ایستند بر پا شما  
 خود حال آنکه ایشان نشسته اند پس کشید و باین رفته است احمد بن حنبل و اسحق و غیره اما مالک گفته صحیح نیست نماز قائم خلف قاعد  
 نه قائم و نه قائم نما بر قول آنحضرت که مختلف میشوند بر امام خود و تابع نشوید او را در قعود کذا فی شرح القاضی و اسنادش بسوی کتابی نکرده  
 و بنا بر قول وی لا تابعوه فی القعود و در حدیثی قلینظر و مذہب شافعی صحت نماز قائمست خلف قاعد و عدم متابعت او در قعود و گفته اند

سبب نماز نداشتن اصحاب در مرض موت آنحضرت استاده شده وقتی که بیرون آمد آنحضرت و ابوبکر نماز شروع کرده بود پس سبب بجانب چپ  
پس این نسخ امر آنحضرت ایشان را بجای خود باشد حمیدی در شرح بخاری گفت که این قول که چون امام نشسته بگذارد شما هم نشسته بگذارید در بخاری آنحضرت  
بود که طارش شده بود بسبب سقوط از پشت اسب یا جز آن بعد از آن آنحضرت نشسته بگذارد و مردم در پس می استاده بودند و امر نکرد ایشان را  
نشستن و اگر گفته نمی شود مگر تا آخر از فعل آنحضرت که نسخ فعل اول است انتهی و کذا قرأه الشافعی و جواب داده اند که احادیثی که در آن امر بجای  
ایشان است اختلاف نکرده اند و صحت آن و در سیاق آن و اما نماز آنحضرت در مرض موت پس مختلف فیه است که آیا امام بود یا ماموم  
پس استدلال بدان تمام نیست مگر وقتی که ثابت شود که امام بود و بجهت آنکه امر بجای بطریق مذکور باشد و تقریر قیام فرمیده است بر آن این جمیع  
میان هر دو روایت خارج از هر دو مذکور زیرا که مقتضی تخیر است برای موم و در میان قیام و قعود و دیگر آنکه فعل آن از جماعتی از صحابه بعد وفات  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت شده که آنها امامت کردند نشسته و مردم نیز در پس ایشان نشسته بودند منم رسید بن حضیر و جابر و فتوی داد  
بدان ابوهریره این منزه گفته محفوظ نیست از هیچ یکی از صحابه خلاف آن و اما این حدیث که امامت نکنند هیچ یکی از شما بعد از من در حالیکه نشسته است  
هیچ قومی را که استاده است پس این حدیث ضعیف است اخراج البیهقی و الدارقطنی من حدیث جابر الجعفی عن الشعیب عن النبی صلی الله علیه و سلم و جابر  
ضعیف است چنانکه مع ذلک مرسل است شافعی گفته هر که احتجاج کرده باین میدانند که نیست جت در وی زیرا که مرسل است و از روایت مرئی  
که اعراض می کنند ابل علم از روایت وی یعنی جابر جعفی واحد بن جنبل جمع کرد میان مسند و حدیث و گفت چون شروع کند امام نماز نشسته  
بجست مرضی که اسید وی اوست مردم در پس او نشسته بگذارند برابر است که طارش شود در آن انچه مقتضی قعود امام باشد باینکه در احادیث  
مرض موت اوست صلی الله علیه و سلم که امر نکرد ایشان را بقعود زیرا که ابتدای نماز ایشان استاده بود و بهتر امامت کرد آنحضرت و بقیة نماز  
نشسته بخلاف نماز آنحضرت در اول مرض زیرا که ابتدای آن نشسته بود پس امر کرد ایشان را بقعود و هو جمع حسن روایه ابو داؤد و هلال  
لفظه و این لفظ ابو داؤد است و اصله فی الصحیحین و اصل این حدیث در بخاری و مسلم است بتقدیم و تاخیر الفاظ و حدیث دلیل است  
بر اینکه شریعت امامت برای اقتدا کردن است با امام و از نشان تابع و ماموم آن است که تقدم نکند بر متبوع خود و مساوات ننماید با و  
و تقدم نکند بر موقوف وی بلکه مراقب احوال او باشد و بکند بر اثر وی مثل فعل وی و مقتضی این همه آنست که در هیچ چیز خلاف وی نکند  
و حدیث تفصیل آن کرده بقوله اذا کبر فکبروا الخ و انچه در آن مذکور نیست مقیض است بر آن بچون تسلیم و از اینجا معلوم شد که مخالفان امام و چنانچه  
از احوال آنهم است اما نماز وی فاسد نیست مگر وقتی که خلاف وی کرده باشد و تکبیر احرام بتقدیم آن بر تکبیر امام که درین صورت نماز وی  
منعقد نمی شود زیرا که این کس او را امام خود نگردانیده زیرا که در آمدن در نماز تکبیر بعد تکبیر امام است چه تکبیرش عنوان اقتداست با و  
و اتخاذ اوست امام برای خود و استدلال کرده اند بر عدم فساد نماز بخلاف امام باینکه تو عذر کرد آنحضرت کسی را که سبقت کرد امام خود را در رکوع  
وجود باینکه بگوید خدا را سه بار و امر نفرمود با عاده نماز و گفت که نیست او را نماز و نیز درین حدیث مساوات در نیت شرط نکرده اند پس  
دلیل است بر اختلاف نیت امام و ماموم که یکی نیت فرض کنند و دیگری نیت نفل یا یکی نیت ظهر کنند و دیگری نیت عصر و نماز جمیع است جماعت و  
باین رفیع است شافعی و کلام درین باب در حدیث جابر یا بدو عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان رسول الله  
صلی الله علیه و سلم را می فی اصحابه تاخرأ برسبک آنحضرت دید و اصحاب خود پس ماندگی در صفوف گو یا تا آخر کردند نماز  
ترب و در نو آنحضرت با و اخذ علم و طلب مزید و در رجاء اول فقال تقبل موا پس فرمود پیشتر آید و در صفت سابق ابی سعید

فانما عبادي وليا تتركهم من بعدكم واقعد الكنيه بن يعني بالمستيد پس من متصل تا افعال مراد به كنيد و بايد كه اقتدا كنند بشما  
 گسانيكه پس شما شده اند خير كه صفت پسین متابعت پيشين ميكنند و افعال او را ديده ميكنند و تمام اين روايت چنين است كه همیشه  
 قوی كه پس می ایستند در صفوف تا آنكه پس می افکند ایشان را خدای تعالی یعنی از عظم ثواب و فضل رحمت خود ظاهر علیه است و در همین معنی است  
 و لیکن بعضی محدثان آنرا در باب تنويع صفوف آورده اند و آن نیز طلب قرب و کمال است و لیکن مخصوص نیست بآن رواه مسلم و حديث  
 دلیل است بر جواز اتباع کسی که در پس امام است مگر کسی را که نمی بیند امام را و نمی شنود او را همچو اهل صف ثانی که اقتدا نمایند بصف اول و اهل  
 ثالث ثانی و نحوه و در حدیثی است بر صف اول و کراهت بعد از آن **و عن زید بن ثابت رضي الله عنه قال**  
**احضر رسول الله صلى الله عليه وسلم حجرة مخضفة** گفت زید بن حجرة گرفت رسول خدا حجرة كوچك فصلی فيها فتبع  
 اليه رجال وجاءوا يصهلون بصلاته پس نماز گذارد در آن پس پیروی کردند بسوی وی مردمان و آمدند و حالیکه نماز  
 میگذاردند نماز رسول خدا فتبع از تتبع است بمعنی طلب ای طلبوا موضع و اجتماع الیه و در روایت بخاری است فثار الیه الحدیث  
 تا آخر حدیث و گذشت در شرح حدیث جابر در باب صلوة التطوع و فيه و درین حدیث است افضل صلوة المني في بيته  
**الا المكتوبة** فاضل تر نماز آدمی در خانه اوست مگر نماز فرض یعنی نماز فرض در مسجد باید گذاردن جماعت و در روایتی از بخاری است كه  
 نماز گذارد در آن حجرة آنحضرت چند شب و نماز گذاردند نماز وی مردم از اصحاب او پس هر گاه دانست ایشان را نشستن گرفت و بیرون  
 آمد بسوی ایشان و گفت شناختم انچه دیدم از صنیع شما پس نماز گذارد ای مردم در خانه های خود زیرا كه افضل نماز مرد دست و خانه خود مگر  
 مكتوب این لفظ بخاری است و در مسلم قریب اوست و نیز در بخاری است نماز گذاردن در خانه های خود و میگردانند آنها را گویا و شك نیست كه امر عموم  
 نوافل برای استحباب است باتفاق بدلائل سیاق حدیث و مصنف این حدیث را در ابواب امامت برای افاده شریعت جماعت منافله  
 آورده متفق علیه در سفر السعادة گفته مجموع روایت و شنیدن را در خانه خویش گذاردن علی الخصوص و در رکعت سنت بعد از نماز  
 كه در هیچ وقت در مسجد نگذارند و ازین جهت علماء را درین محل خلاف است كه اگر کسی این دو رکعت را در مسجد گذارد و مجزئ باشد یا نه بعضی  
 از علماء میگویند مجزئ نباشد و مروزی گوید من صلی الركعتین بعد المغرب فی المسجد یکون عاصیا و ابو ثور میگوید هو عاصی و سبب عصیان  
 وی آنست كه پیغمبر فرمود اجعلوا فی بیوتكم و نزد بیشتر علماء مجزئ باشد و ترك اولی بودالی قوله حاصل آنكه عادت حضرت رسالت  
 صلی الله علیه و سلم آن بود كه مجموع نوافل در خانه گذاردن مگر برای سببی و می فرمود ایتها الناس صلوا فی بیوتكم فان افضل صلوة المرء فی  
 بيته الا المكتوبة انتهى **و عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه** گفت جابر بود معاذ بن جبل می گذارد نماز با پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و سلم پستری آمد پس میگردانست قوم خود را پس نماز گذارد و معاذ یک شب با آنحضرت نماز عشا پستری آمد قوم خود را پس  
 امامت کرد و ایشان را و شروع کرد و سورة بقره پس برگشت از نماز مردی و سلام داد یعنی قطع کرد نماز را پستری گذارد آن مرد نماز تنها  
 و برگشت و برآمد از نماز پس گفتند آیا منافق شدی ای فلان گفت منافق نشده ام بخدا و هر اینه می آیم بخبر خدا را صلی الله علیه و سلم  
 و خبر میكنم او را باین فعل معاذ پس آمد نزد آنحضرت و گفت ای رسول خدا ما خداوندان شترانیم كه آب می کشیم بآن و كار میكنیم در روز یعنی  
 پس در شب كوفت آن می کشیم و بدستیکه معاذ نماز گذارد و با تو عشا را پستری آمد قوم خود را و امامت کرد پس افتتاح کرد بسورة بقره و آخرو  
 و مصنف این حدیث را مختصر آورده می گوید قال صلی معاذ باصحابه العشاء فطوّل یعنی گفت جابر نماز کرد و معاذ





ویران سکوت کرد و آنرا مسلم داشت و حدیث امام احمد چنانکه بر احد الامین و آل است همچنین این هم از وی مستفادست که یا نماز با من بگذرد  
و آنجا مطلقا امامت من که مقتضایان از طول قرارت تو در شقت افتد یا اگر امامت میکنی و با من هم بگذری یا بی در قرارت میکنی و این قدر  
قرارت دور و دراز که موجب حرج ذوی الحاجات باشد من پس درین ترویج اقتدای مقرر من متغزل جانم داشت و هدایت وی مقصود فقیر  
قرارت مانند بر احد الامین و چون اقتدا با آنحضرت در نظر انصاف افضل است از امامت کردن دیگران با چرا احتمال باید کرد که معاذ  
در پس آنحضرت نیت نماز نفل میکرد بلکه او را کفایت اقتدا اقتضای آن میکند که اینجا فرض میگردد و آنجا نفل می گردد و متبادر از شان رود  
این حدیث نیز همین است و الله اعلم باقی ماند صحت نماز متغزل بمقرر من پس در آن خود خلافتی نیست و اما نماز متغزل متغزل پس چنانکه نماز گذاردن  
عباس با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شب همچنین نماز گذاردن آنحضرت با انس و یثیم و عجز و غیر ذلک این همه ثابت است در صحیح

**و عن عائشة رضي الله عنها في قصة صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم بالناس وهو مريض**  
روایت است از عایشه در قصه نماز گذاردن رسول خدا با مردم و حال آنکه آنحضرت بیمار بود و آن قصه این است که گفت عایشه هرگاه که آن  
رسول خدا یعنی سخت بیمار شد و به نهایت ضعف رسید آمد بلال خبر کنان او را که وقت نماز شد فرمود امر کنید ابو بکر را که نماز کند بمردم یعنی  
امامت کند ایشان را پس نماز گذارد ابو بکر و در آن روزهای بیماری ابو بکر یافت آنحضرت و ذات خود سبکی و تندرستی پس ایستاد و حالیکه  
میر و تکبیر کرده میان دو مرد یعنی دستها بر دوش این دو مرد نهاده و هر دو پای مبارک وی خطمی کشید بر در زمین یعنی بجهت بی قوتی تا آنکه  
در آمد مسجد را پس چون بخندید آواز داد من آنحضرت ابو بکر خواست که پس و پس اشاره کرد بسوی او آنحضرت که پس زد و در جهات خود  
استاده ماند قالت گفت عایشه فجاء حث جلس عن يسار ي بکر پس آمد آنحضرت تا آنکه نشست بجانب دست چپ  
ابو بکر رضي الله عنه فكان يصلي بالناس جالسا و ابو بکر قائما پس بود آنحضرت که نماز میگردد با مردم نشسته و بود ابو بکر که نماز میگردد  
استاده و یقتدی به ابو بکر بصلوة النبي صلى الله عليه وسلم اقتدا میکرد ابو بکر نماز آنحضرت بختل که این اقتدا  
بر وجه اتمام باشد پس ابو بکر هم امام بود و هم مأموم و بختل که ابو بکر مبلغ باشد نه امام در سبب گفته اختلاف است در حدیث عایشه و غیره  
که آیا آنحضرت امام بود یا مأموم و روایات مفید هر دو معنی واروشن لیکن ظاهر همین است که آنحضرت امام بود و بعضی علما ترجیح روایا  
رفته اند و گفته راجح این است که آنحضرت امام بود و بوجه ترجیح که در فتح الباری مستوفی است و گذشت در حدیث ابو هریره بعضی وجه  
ترجیح بر خلاف آن و بعضی از علما قائل شده اند بتعدد قصه که گاهی آنحضرت نماز گذارد اما نادگاهی مأموما در مرض موت استند  
و یقتدی الناس بصلوة النبي صلى الله عليه وسلم و اقتدا میکرد مردم نماز ابو بکر یعنی افعال ابو بکر دیده نماز میکردند و الا امام در آن زمان  
آنحضرت بود و همه اقتدا با آنحضرت صلی الله علیه و سلم داشتند لیکن آنکه دور بودند و افعال آنحضرت را نمی دیدند و تکبیرات نمی شنیدند  
افعال ابو بکر و تکبیر او را دیده و شنیده نماز میکردند و در اینجا دلیل است بر جواز رفع صوت بتکبیر برای اجماع مؤمنین و بر اینکه مقتدی را  
اجماع صوت مکمل جائز است و نه از سبب الجمهور و فيه خلاف لما لکيه قاضي عياض گفته مذ هب بعضی ابطال صلوة مقتدی است و بعضی  
عدم ابطال و بعضی گویند اگر امام فتن اسلعه داده اقتدا بوی صحیح است و الا فلا و ایشان را تفصیلاست غیر ازین که نیست برانداختن دلیل  
و گویند که آنما درین حدیث می گویند که ابو بکر امام بود و نیست کلام در رفع وی صوت را برای اعلام مقتدیان تصنف و تلخیص گفت حدیث  
عایشه را طریقی کثیر است که در ذکرش تطویل است و مراد اینجا احتیاج است بر جواز صلوة قائم خلف قاعدا و این معنی است بر بودن آنحضرت

امام ابو بکر با موم داین پنجین ست و طریق مذکوره و الطاب کرده است ابن حبان در تخریج طریق این حدیث و در جمع میان الفاظ مختلفه و انتی و قد بوب البخاری علی توافقال با سایر رجال با تم بالا امام و ایتم الناس بالامام و ابن ابی عمیر گفت این موافق قول مسروق و شعبی است که بعضی صفی امام بعضی باشد خلافاً للجموع مصنف گفته شعبی گوید هر که تحریر است پیش از برداشتن صفی که متصل او است سر بای خود را از رکعت پس دریافت آن رکعت را اگر چه امام سر خود پیش از آن برداشته باشد زیرا که بعضی ایشان ایمن بعضی اند و این دلیل است بر اینکه وی می بیند تحمل بعضی ایشان مر بعضی را آنچه تحمل می کند آنرا امام و مؤید او است قوله صلی الله علیه و سلم فاتوا بی و لیا تم یکم من بعدکم انتی گویم و آنکه در حدیث ابو هریره که محتش مستفی علیه است آمده که چون بگذرد امام نشسته پس بگذرد یثامنه نشسته و مثل او است حدیث عایشه و ابن مسیحین و حدیث جابر در مسلم پس گفت شافعی که این احادیث منسوخ است باین حدیث و اختیار کرده است ابن ابی حاتم صحیح خود و کلام بسطه در آن کرده و گذشته تمام این بحث اولاً متفق علی یکجه و در روایتی از صحیحین آمده که می شنوایند ابو بکر مردم را تکبیر اگر گویند که چون ابو بکر امام نبود ایل سنت و عیث دلیل بر اختلاف ابو بکر نماید جوابش آنکه دلیل در محل امر کردن آنحضرت ابو بکر را امامت است و چندان ایام گذشته که ابو بکر امامت میکرد امام امر و زک آنحضرت بنفس نفیس خود تشریف شریف آورد و خود امامت کرد و اگر این ناسخ حکم سابق می بود چنانکه شیعه توهم می کنند بقول نسخ میکرد و کسی دیگر را می فرمود و امامت ابو بکر نزد عدم حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم متعین بود یکبارگی دیگر آنحضرت با صلح عمر و پی حق که ساکنان قبا بودند رفته بود چون وقت باخر رسید بلال اذان گفت و صحابه همه ابو بکر را امام ساختند درین میان آنحضرت رسید ابو بکر خواست از نماز برگردد و تا آنحضرت امامت کند پس آنحضرت اشاره کرد که بر جای خود باشد و امام باشد و خود اقامه کرد و پس ابو بکر و نماز گذارد و کذا فی شرح صحیح البخاری و در حدیث دلالت است بر جواز وقوف واحد بهمین امام و اگر چه با وی غیر وی حاضر باشد و جمعی که آنحضرت این را برانی جمیع ابو بکر از وی کرده باشد سبب آنکه وی امام بود در اول نماز یا صفت تنگ بود یا غیر وی از عملات و یا عدم دلیل بر فعل یک از اینها ظاهر جواز است علی الاطلاق و عمر بن الخطاب رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا اقم احدکم الناس فلیتحقیق چون امامت کند یکی از شما مردان را پس باید که سبکی کند و رعایت جانب ایشان نماید و تصفی گفت مراد بتحقیق ادای ارکان و الباعض است و اتیان با ذکر مسنونه متوسطه طویل و قرات سوره از مفصل و در معنی منفرد است جماعه معصومین که بتطویل راضی باشند انتی فان فیهم الصغیر و الکبیر و الضعیف و ذا الحاجة زیرا که در میان ایشان خرد است و پیر است و ناتوان است بحسب خلقت و خداوند حاجت است که کار ضروری دارد و فاذا صلی وحدک فلیصل کیف شاء و چون نماز گذارد تنها یعنی برای ذات خود پس باید که بگذارد چنانکه خواهد و در روایتی عوض فلیصل فلیطول آمده و مراد بتحقیق و ترک تطویل آن نیست که ترک کند سنت قرات و تسبیحات را و تهاون کند در رعایت سنن و آداب چه جای واجبات بلکه مراد آنست که اقتصار کند بر قدر کفایت چنانکه بخواند مفصل و اکتفا کند بر سه بار گفتن تسبیح و رعایت کند قنونه و مجلسه را و اکثر آنچه مراد می افتد بتحقیق و نماز که وارد است در احادیث تحقیق قرات و این بنحوی حقوق مقتدیان است بر امام نامردم از حضور جماعت باز نمانند متفق علی یکجه و در وی دلیل است بر جواز تطویل منفرد و نماز در جمیع ارکان او و اگر چه بترسد خروج وقت را و صحیح بعضی شافعیه و لیکن معارض است بحدیث ابی قتاده که انما التفریط ان یؤخر الصلوة حتی یدخل وقت الاخری اخرجه سلم و چون متعارض شد مصلحتی سبانه در کمال بتطویل مفسده ایقاع صلوة در غیر وقت وی رعایت ترک مفسده اولی باشد و محتمل که مراد بآخر کسی باشد که داخل نشد در نماز اصلاً تا آنکه وقتش بدر رفت و اگر وقت بیرون رفت و وی نماز

پس نیست صادق بروی و عمر بن سلمة الحمری بکسر لام صحابی صغیرست گفت وی ابو یزید است قاله البخاری و غیره  
 و مسلم و غیره گفته اند یزید است بموحده و فتح را ابن عبد البر گفته وی زمانه آنحضرت را دریافته و امام قوم خود بود و بعد آنحضرت بسبب آنکه او را ایشان  
 بود و قرآن را گفته اند که قدوم آورد بر آنحضرت با پدر خود و در قدوم پدرش خود خلافتی نیست عمر و نازل بصره شد ابو قلابه و عامر بن لوی ابو الزبیر  
 کنی از وی روایت دارند و سلمه همه جا بفتح لام است مگر عمر بن سلمه که نام قبیلہ از انصار است قال گفت بودیم ماساکن بربابی که گذرگاه مردم بود  
 و می گذشتند با سواران و می پرسیدیم آنان را چیست حال مردم چیست صفت این مرد کنایه از ظهور دین اسلام و صفت آنحضرت است  
 صلی الله علیه و سلم پس می گفتند گمان می برد که خدای تعالی او را فرستاده است و وحی کرد بسوی او چنین کنایه از قرآن است پس بودم من که باو  
 می گرفتم آن کلام را یعنی قرآن را از آنچه آنها می خوانند گو یا که می چسبید آن کلام در سینه من و بودند عرب که توقف میکردند انتظار می بردند  
 در اسلام خود فتح مگر را یعنی اگر فتح می شد ما هم می دراییم در اسلام پس گفتند عرب که بگذارید این مرد را و قوم او را پس وی اگر غالب آید بر قوم خود  
 پس وی صادق است پس هرگاه که شد واقعه فتح مگر یعنی در سال هشتم از هجرت شتابانی کرد هر قوم با سلام خود و شتابانی کرد پدر من قوم خود را  
 در اسلام قتال گفت عمر و قال ابی پس هرگاه که آمد پدر من سلمه بن نفیع نزد قوم خود گفت جشت تکرم من عند النبي صلی الله  
 علیه و آله و سلم حقا بحقیق آدم شمار خدا سوگند از نزد پیغمبر حق نصب حقابر صفت مصدر محذوف است ای نبوة حقایق مصدر مکرر  
 برای عباد متضمنه زیر که در قوت هور رسول الله حق است پس مصدر مکرر برای غیر خود باشد قتال گفت پیغمبر که بگذارید نماز چنین در وقت چنین  
 فاذا حضت الصلوة فليؤذن احدكم وليؤتمكم اكثركم فترانا پس چون حاضر شود و در اید وقت نماز پس باید که اذان  
 بگوید یکی از شما و امامت کند شمار کسی که بیشتر یاد دارد قرآن را قال گفت عمر بن سلمه فلفظ و افلم یکن احدا کثر قرآننا می بینی  
 پس نگاه کردند پس نبوی هیچ یکی که بیشتر باشد قرآن او از من و من از همه بیشتر یادی داشتم از جهت آنکه بودم من کمیش می آدم قرآن را  
 و یاد میکردم آنرا از سواران فقط محتاجی پس پیش کردند و امام ساختند مرا در میان خود و انا بن سبت او سبع سنین و حال آنکه  
 من شش ساله یا هفت ساله ام و بود بر بدن من چادری که چون سجده میکردم گرد می آمد و بالا بر می آمد بر بدن تا آنکه منکشف می شد عورت من  
 پس گفت زنی از قبیلہ حی آبانمی پوشید از ما و بر قرآن خواننده و امام خود را پس خریدند جامه و بریدند برای من پیراهنی پس شادان نشدم من  
 پیغمبری بچو شادان شدن من بآن پیراهن عجیب غریب که هرگز نپوشیده بودم یعنی از جهت خردی و اقتضای طبیعت و از جهت حصول  
 غرض و کرامت الهی رواة البخاری و در وی دلالت است بر آنکه احق با امامت اکثر القرآن است و می آید حدیث وی عنقریب و در وی  
 این است که امامت افضل است از اذان زیرا که در مؤذن هیچ شرطی نگذرد و آبود آود و در روایت وی آمده که من هفت یا هشت ساله  
 بودم و در روایت طبرانی شش ساله و در وی دلیل است بر حجت امامت صبی و عدم کرامت در امامت میسر و باین رفته است حسن بصره  
 و شافعی و اشعری و لیکن بالغ ادلی است اگر چه صبی مخصوص باشد ببقعه و قرار از جهت اختلاف علمادران و نزد مالک ثوری مکره است  
 و از احمد ابو حنیفه و در روایت است و مشهور از ایشان اجازت در نوافل فرائض و التماسی و در روایت وی آن که من هشت ساله  
 بودم و در روایتی از ابو داود و باین لفظ است پس حاضر نشدم در هیچ جمعی از جمعی مگر آنکه بودم من امام ایشان و بودم که نماز میکردم  
 بر جنازه ایشان تا امر و زو این اصرح است در محبت نماز و بعضی گفته اند که این باقر و تقریر آنحضرت نه بود پس در وی حجت نباشد و جواز  
 آنست که دلیل جواز وقوع اوست بزمانه وحی و تقریر امری غیر جائز در آن متصور نیست بیا در نماز که اعظم کاران اسلام است و تنبیه کرده شد

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوجی بر قنزی که در فعل بود پس اگر امامت صحیحی می شد نازل می شد و حی بدیان و هسته الال کرده اند ابو سعید و جابر  
 باینکه ایشان عزل میکردند و قرآن نازل می شد و آنانکه عمر و را تقدیم کردند و نماز جماعتی از صحابه بودند این حزم گفته معلوم نیست مخالفی برآ  
 ایشان درین باب احتمال امامت او را ایشان را در فعل و در این سیاق قصه است زیرا که آنحضرت ایشان را تعلیم اوقات بلای قرآن کرده  
 و گفته یو قم اکثرهم قرآن و روایت ابو داود و در باب حضور جرم عام است در قرآن و نوافل در سبیل گفته و هر که مدعی تفرد است بیان فرض  
 و نفل می گوید که در نفل صحیح است نه در فرض می محتاج است بسوئی لیل و حدیث دلیل است بر قول بصحبت نماز مفترض خلف متفعل  
 کذا فی الشرح و در روی تامل است انتهى و کلام در آن گذشت و **عمر** ابی مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم یؤقر القوم اقرؤهم لکتاب الله تعالی امامت میکند قوم را خوانان تر کتاب خدا را یعنی بهترین کتاب  
 تجوید کند قرآن را در رعایت کننده مخارج حروف و صفات و قواعد و قوانین آنرا بعد از آنکه عالم باشد با احکام و ارکان نماز اگر چه عالم باشد  
 بتفصیل مسائل و احکام حوادث و نولب که حادث میگردد و در نماز در سبیل گفته ظاهر است که مراد اکثر ایشان است از روی حفظ قرآن گفته اند  
 اعلم با احکام و مناسب حدیث اول قول اول است در سبیل گفته حدیث دلیل است بر تقدیم اقرؤ بر ائمة و این مذہب ابو حنیفه و احمد است انتهى  
 گویم مذہب ابو حنیفه و محمد و احمد و مالک و شافعی در روایتی آنست که اعلم و ائمة مقدم است بر اقرؤ زیرا که احتیاج بقراهی و یک رکن است  
 و بعلم در تمام ارکان و محتاج به من القرآن مضبوط است و محتاج الیه از فقه مضبوط نیست و عارض می شود در نماز اموری که قادر نیست  
 بر رعایت آن گمراهم کامل الفقه و لهذا مقدم کرد آنحضرت ابو بکر را با وجود فرعون اقرؤکم ابی و گویند حدیث خارج است بر حال صحابه که قرآن را ایشان  
 اعلم می بود زیرا که ایشان تلقی میکردند قرآن را با احکام آن ابن مسعود گفته بودیم که تجا و زنی کردیم ده آیت را تا آنکه نمی شناختیم علم و امر و نبی  
 او را ازین جهت تقدیم کرده شد اقرؤ حدیث و در زمانه ما بچنین است پس تقدیم کردیم ائمة را در سبیل گفته مخفی نیست که این درست از قول و  
 فان كانوا فی البقیة سواء فاعلمهم بالسننة پس اگر باشند همه قوم برابر در قرات پس امامت کند و اناترین قوم پس است یعنی با احکام  
 نماز و مسائل و حوادث بعد از آنکه خوب می تواند خواند قرات مسنونه را زیرا که این دلیل است بر تقدیم اقرؤ مطلقا و اقرؤ را تفسیر کرده اند با علم پائسته  
 پس اگر همین مراد دارند از آن هر دو قسم یک قسم باشد انتهى و همین است مذہب امام احمد و اکثر اصحاب می ابو یوسف و به قال الشوکانی و الیخ  
 صاحب الحجة البالغة و در مصنفی گفته حدیث مسلم دلالت میکند که اقرؤ حق است با امامت از اعلم پائسته بعد از آنکه هر دو مایجوز به الصلوة می تواند  
 و شافعی گفته است اهل عصر اول فقه با قرات قرآن تحصیل می نمودند پس هیچ قاری نبود الا فقیه پس حدیث مرقا است از فقهای مستوفین  
 در فقه و درین توجیه نظر است زیرا که اعلم پائسته را مرتبه ناده اند بعد از اقرؤ پس معلوم شد که گاهی در قرات مساوی می بودند و در علم پائسته متفاد  
 پس تقدیم اقرؤ بر اعلم اصح ظاهر میشود بجهت حدیث و غرض در آن تشریف اقرؤ است و تنوید بوی و والی در محل و لایت خود احق است از اقرؤ و فقه  
 انتهى و شیخ ابن الممام گفته بهترین آنچه هسته لال کرده شود بدیان بر تقدیم اعلم بر اقرؤ حدیث تقدیم ابی بکر است و ایام مرض با وجود آنکه در صحابه  
 اقرؤ بودند از وی نه اعلم دلیل قول اول اقرؤکم ابی است و دلیل ثانی قول سعید کان ابو بکر اعلمنا و این در آخر عمر بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
 انتهى گویم این فعل آنحضرت است و حدیث باب قول آنحضرت و قول مقدم است بر فعل و نیز از اقرؤ بودن ابی بن کعب لازم نمی آید که جزوی دیگری  
 اقرؤ نباشد چه نتواند بود که ابو بکر هم اقرؤ باشد و هم اعلم و می اول کسی است که قرآن را جمع کنند و بود اکثرهم حفظا للقرآن پس اقرؤ مقدم باشد  
 بر اعلم و الله اعلم فان كانوا فی الشنة سواء فاعلمهم هجره پس اگر باشند در علم سنت و در قرات برابر پس امامت کند و برین ترتیب

مردم در هجرت یعنی هر که هجرت در مدینه پیشتر آورد و درین فضیلت سابقین مقدم شد با امامت و تقدم در نماز اولی واجب باشد و در فقه بعد از سوا  
در علم افزای و اتقانی را مقدم داشته اند زیرا که چون وجوب هجرت از وطن منسوخ گشت بجای می هجرت از قلوب و خطا که موطن طبیعت است اعتبار  
کرده و در حدیث آمده که المهاجر من هجر الخطایا و الذنوب و در سبیل گفته این هجرت شامل هجرت زمانه آنحضرت و بعد از اوست مثل سبیل  
هجرت کند از دار کفر بسوی دار اسلام و شاید گفته میشود که اولاد مهاجرین را حکم آباء ایشان است در تقدیم انتهی فان کانوا فی  
الطجرة سواء فاقد معهما سبیلنا کسرسین و سکون لام پس اگر باشد در علم و قناعت و هجرت برابر پس امامت کند ویرینه ترین ایشان  
در اسلام یعنی مقدم کرده شود مقدم الاسلام بر تاخر الاسلام و همچنین اگر بر اصغر چنانکه باید حدیث مالک بن حویرث لیو تکلم الکبیر کم  
وفی رواية سیئنا و در روایتی عوض سبیلنا آمده یعنی اگر باشد در هجرت برابر پس امامت کند کسان ترین ایشان در سن و سال و عمر  
درین حدیث همین قدر از مراتب مذکور شد و گفته اند که اگر در سن هم برابر باشد هر که شریف النسب تر بود مقدم کرده شود و اگر در تمام این امور  
برابر باشند قرعه اندازند یا اختیار بدست قوم باشد هر که را خواهند از ایشان امام نمایند ذکره ابن الهمام و در جادی که در نه هب شافعی است  
بعد از سن نسب تقدیم کرده و بعد از وی طیب الثوب و بعد از وی حسن الصوت و نزد بعضی مسافر و مقیم اولی است  
یعنی برای مبیان و در سبیل گفته و از کسانیکه مستحق تقدیم اند قریش اند حدیث قدیموا فیرشاه مصنف گفته اند قد جمع طرقة فی جزیر کبر و از ایشان  
احسن الوجوه بنابر حدیثی که در دست عدان و در وی بکر اوی ضعیف است انتهی گویم این حدیث نزدیهقی است از ابی زید الفزاری ذکره ابن الجوزی  
فی الموضوعات و گفت احمد حدیث سوریس صحیح مگر آنکه روایت کرده است ابو عبید از عایشه مانند آن و گفت خواسته است عایشه حسن است  
و الهدی کذا فی ضوء النهار و لا یقمن فی فحی یای تحت نیه و ضم حمزة و فتح میم و تشدید نون الرجل الرجل فی سلطانه و امامت کنند  
مردم در در محل ولایت و مقام حکم و سلطنت وی در جائیکه مالک است چنانکه در روایت دیگر آمده فی الهله پس تقدیم حکم دالی را در ولایت و  
مثل امام اعظم و خلفا و حکام و نواب وی خصوصاً در عیاده جمعات و نه بر امام حی و صاحبخانه مگر باذن ایشان زیرا که این مفضی میگردد و نیست گردانید  
امر سلطنت عزت و مودعی می شود و متابعی تقاطع و ظهور خلافت شریعت جماعت مروی است که ابن عمر آن فضل و شرف که وی داشت در سبیل  
حجاج نماز گذار و که بی شبهه ظالم و فاسق بود کمار واه البخاری فی حدیث اثرم گفت معارض نیست این حدیث نماز گذار و آن آنحضرت صلی الله  
علیه وسلم را در خانه انس زیرا که وی امام است هر کجا که باشد انتهی و محتمل که باذن انس باشد و سبیل گفته این حکم خاص است و اول حدیث عام بود  
و لحق است سلطان صاحب بیت بنابر و در حدیث مخصوصه در حق وی اخرج الطبرانی من حدیث ابن مسعود و لقد علمت ان من استنه  
ان یتقدم صاحب البیت مصنف گفته رجاله ثقات و اما امام مسجد و اگر چه از ولایت سلطان یا اعمال او باشد داخل است در حکم سلطان  
و اگر اتفاق اهل مسجد باشد محتمل که احق گردد باین جت و این ولایت خاصه است و لا یقعده بجزم و دال جمله و رفع آن فی بیتهم  
علی تکرمتهم و نشینند مرد و در خانه مرد دیگر تکریم وی مراد بدان فرشی و سجاده و وساده ایست که برای خود بخاده و انداخته هلس از تکریم  
و اکرام است و بعضی از تکریم را نه مراد داشته اند و اول اصوب است الا باذنهم مگر باذن وی متعلق به و حکم است که ولایت و شرف و لا یقعده  
و در روایتی بجای سلطانه فی الهله آمده یعنی در اهل خانه وی و باین جهت تفسیر کرده اند سلطان با آنچه در ملک و حکم است چنانکه گفته شد  
رواه مسلم و هم سلم از ابی سعید روایت کرده که آنحضرت فرمود چون باشند سه کس پس امامت کند ایشان را یکی از ایشان احق  
ایشان با امامت آقا ایشان است و ابو داود و ابن عباس آورده که فرمود رسول خدا باید که اذان گویند برای شما نیکان شما و امامت کنند



شهادت اقرار شما و این همه صریح است و تقدیم خبر غیر و بی مطلقا کاین حاجه من حدیث جابر و این ماجه است از حدیث جابر و حدیث  
طویل که در وی ذکر توبه قبل از مرگ و ذکر همه و تغلیط است باین لفظ و لا تقوی من یفزع الی فوائده و ضم مره و فزع میم شده و متشدد بنویس  
امر آه رجلا و امامت نکند هیچ زن هیچ مرد را زیرا که وی عورت است و ناقص است در عقل و دین و مردان توانم از بر زنان در استیجار  
نشد قومی که والی گرد زن را بر کار خود گذارنی بخاری پس سکه زن را امام خود کرده گویا وی زن را بر امر نماز خود والی ساخت شوکانی گفته  
در نماز گذاردن زن پس مردان خود را نمیست خلافی که هست و نماز گذاردن مرد و باین است فقط و هر کس را صحیح نمی دانند بروی آوردن  
دلیل لازم است انتهی در سبیل گفته در اینجا دلیل است بر اینکه زن امامت مرد نکند و این مذمب حنفیه و شافیه و غیر هم است در مرقی و ابوالوفاء  
جائز است که زن امامت زن و جائز گفت طبری امامت زن در تراویح و قتی که حافظ قرآن حاضر باشد و حجت ایشان حدیث ائم و در حدیث  
و سیاقی و این نمی را محمول می کنند بر تنزیه یا گویند حدیث ضعیف است انتهی و لا اعصر الی مهاجر و امامت نکند بادی نشین مهاجر را  
زیر که هجرت یکی از اسباب تقدیم است در نماز چنانکه معلوم شده و این هجرت عام است کما تقدم و خلاصه معنی آنست که امامت نکند  
جاهل غافل از آنچه غالب بر ایدیه نشینان جل بود و لا فاجر مفسد و امامت نکند فاسق مرتکب من صالح را و در روایتی آمده الا ان یقهره  
سلطان مگر آنکه قهر و غلبه و اگر اه کند صاحب سلطنت بخان سیف و سوطه ترسیده می شود از تیغ و تازیانه وی باین طور که خود امامت نکند  
با دیگری را که نه شایسته آنست امام گرداند چاره درین صورت صبر است گویم دلالت این حدیث بر نبی امامت فاجر است اما شافیه و حنفیه  
بصحت امامت فاسق رفته اند مستدل بحدیث ابن عمر و غیره و این احادیث کثیره است و ال بر صحت صلوة خلف بر و فاجر مگر آنکه ضعیف اند  
و معارض اوست حدیث لایوشکم ذو جراته فی دینه و نحوه و این نیز ضعیف است و چون احادیث جانبین ضعیف آمد رجوع بهل کردیم و آن  
اینست که هر که نمازش صحیح است اما متشکک هم صحیح و مؤید این اصل است فعل صحابه چنانکه بخاری در تاریخ خود از عبد الکریم البکاء آورده که  
گفت در یافتم ده کس را از اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم که نماز میگذارند و در پس اینهمه جور و غم و یاروست حدیث مسلم چه باشد حال تو وقتی که باشند  
بر شما اقرار که تاخیر کنند نماز را از وقت وی یا بپیرانند نماز را از وقت آن گفت پس جمعی فرمائی مگر فرمود بگذار نماز را در وقت وی پس اگر دریابی  
نماز را همراه ایشان پس بگذار زیرا که این نماز ترا نافله است پس اذن داد آنحضرت بخانه گذاردن در پس ایشان و اگر نافله گردانید زیرا که آنها نماز را  
از وقت وی بیرون آوردند و ظاهر وی آنست که اگر آنها نماز را در وقت می میگذارند و در این نماز وی فریضه می بود با وجود فتنه و جوریشان  
در سفر السعاده گفته در باب صلوة خلف کل و در فاجر حدیثی صحیح نشده انتهی گویم مصنف قد تلخیص و سخاوی در مقاصد حسن گفته روایت  
کرده اند این حدیث را ابو داود و دارقطنی و لفظ مراد است و بهیچ حدیث کجول از ابو هریره آورده و زیاده کرده و جاهد و اسع کل بر و فاجر  
و سندش منتقطع است و او را طریقی دیگر است نزد ابن حبان و ضعفا از حدیث عبد الله بن محمد بن یحیی بن عروه از هشام عن ابی صالح و عبد الله  
متر و کعبه و روایت کرده اند از دارقطنی از حدیث حارث عن علی کرم الله وجهه و از حدیث علقمه و اسود عن ابن مسعود و هم از حدیث کجول از  
ابی وائل نماز حدیث ابی الدردار و هم این طرق خیلی واهی است گفت عقلی نیست درین متن سندای ثابت و نقل کرد این جوری از احمد که کسی  
پرسیده شد این حدیث گفت با معنای او گفت دارقطنی نیست در وی چیزی ثابت و بهیچ باب احادیث است بخلاف ضعیف و صحیح  
چیزی که درین باب حدیث کجول است از ابی هریره با وجود ارسال و گفت ابو احمد حاکم این حدیث منکر است حشیش در شرح سفر سعاده گفته  
علمای اهل سنت و جماعت بر این اجماع کرده و در کتب عقائد آنرا ذکر کرده و آنرا از جمله علامات سنت و جماعت و هشتم از بر خلاف آن فرمودند

در امام شرط کنند و اجماع ایشان قطعی شده و یقین پیوسته و بالجملة وی از حیثیت حدیث نقلی است و از حیثیت اجماع قطعی و الله اعلم انتهى  
و اسناد و آیه و اسناد این حدیث ایست زیرا که در وی عبد الله بن محمد العدوی است و وکیع او را منتم بوضع حدیث کرده و شیخ و بی حدیث  
علی بن زید بن جهمان ضعیف است و رواه عبد الملك بن حبیب فی الواضحة من وجه آخر و عبد الملك بن عیسی منتم است بسند قاضی و خلط  
بسانید قال ابن القری فی حدیثه در احکام گفته دیدم این حدیث در کتاب عبد الملك و گفت ابن عبد البر فاسد گردانید عبد الملك بن حبیب اسناد  
او را و سابقه کرد از اسناد و کس را که فی التخصیص و **و** رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال صلوا  
بضم یا و صا و حمله صفو فکفر پیوسته و استوار کنید صفهای خود را در رنگ استوار کردن بنا و پیوسته نهادن سنگ شست و جز آن مراد  
نماز جماعت است بانضمام بعض بسوی بعض و قادر بواجبها و نزدیکی کنید میان صفها و نزدیک و بهم بایستید نمی است از قرجه  
و حاذوا بالاعناق و برابر کشید گردن هارانی است از پس و پیش استون رواه ابو داود و النسائی و صححه ابن حبان  
و در آخرین روایت نزد ابو داود این است سوگندست بکسی که جان من در دست اوست بدستیکه هر آینه منی بنم شیطان را که می در ایستاد  
کشادگی و قرجه صفت گویا آن شیاطین حذف اندکهای حمل و ذال معجبه مفتوحین گو سفند آن سیاه ریزه از گو سفند آن حجاز و من تفسیر کرده است  
آنرا از وی در حدیث ابی امامه به پنجای پیش که نموده اند و در روایتی کائنا بنات الحذف آمده گویا که آنها دختران حذف اند و در حدیث نعمان بن بشیر  
آمده که گفت ربوا و رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر مردم و فرمود اقامت کنید صفهای خود را سده یا نه بخدا سوگند اقامت کنید صفوف خود را  
یا مخالفت کند خدا در میان دلهای شما گفت نعمان دیدم مردی که می چسپانید دوش خود را بدوش صاحب خود و کعب خود را بکعب او و خرجه الشیخی  
و ابو داود و هم ابو داود اندکی روایت کرده که بود آنحضرت برابر میکرد ما را و صفوف چنانکه راست کرده میشود تا آنکه چون گمان کرد که اخذ  
کردیم ما این را از وی و فقیه شدیم اقبال کرد و منی برابر وی خود ناگاه دیدم مردی را که منتیست بصد خود یعنی از صف فرمود برابر کشید  
صفهای خود یا مخالفت کند خدا میان وجوه شما و منی از حدیث برابر بن عازب آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم را از یک ناحیه بسوی  
ناحیه دیگر میگردد و در مقابل ما را وی فرمود مختلف میشود پس مختلف شود و دلهای شما در سبیل گفته این احادیث و و عبدی در حدیث  
دلیل دارد بر وجوب تشویه و مردم در آن تساهل کنند چنانکه تساهل می کنند و خبری که مفاد حدیثش است از آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم تمام کنید صف مقدم را بهتر آنکه نزدیک اوست پس هر چه باشد از نقص باید که باشد در صف مؤخر آخره ابو داود و بدستیکه  
توی بینی مردم را در سجده استاده می شوند برای جماعت و ایشان پیر نمی کنند صف اول را اگر نمی پیوندان و چون اقامت گفته شد  
نماز را متفرقی می شوند بر دیار صف و نحوه و ابو داود از حدیث جابر بن صخر آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم ایما صف یکند  
شما چنانکه صف می بندند فرشتگان نزد رب خود گفتیم ما و چگونه صف می بندند ملائکه نزد رب خود فرمود تمام می کنند صفوف مقدم را  
و برابر راست می پیوند در صف و دارد شده است در سرفرجه و در صفوف احادیث کثیره مثل حدیث ابن عمر نیست هیچ گام بزرگ نور ابر  
از گامی که رفت آنرا و بسوی شگافی که در صف است پس بند کرد آنرا خرجه الطبرانی فی الاوسط و نیز روایت کرده اند عایشه که فرمود آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم هر که بند کند شگافی را که در صف است بلند کند خدا بدان برای او درجه و بنا کند برای وی خانه و در حدیثی گفته در حدیث  
بن خالد بن جهمان و وثیق بن جهمان و نیز از حدیث ابی حمیفه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم آورده من سید فرجه فی  
الصفوف غیره که پیوسته است و در حدیث حسن است و نیز از آنان رقی صفوف است زیرا که فرج نمی باشد مگر از عدم رص آنها است



که وی معذور بود بنابر جمل یا احرام صلوة نه ایست بود و قول وی که گردانید مرا جانب دست راست خود ظاهر است در آنکه وی را بر وی صلوة شد و در بعضی اوقات حدیث است فقلت الی جنبه و از بعضی اصحاب شافعی آمده که مستحب است استادن بر ایستادن که در پس امام مگر این چه روایت کوه  
 است که گفتیم اعطای را میگذارد یک مرد نماز با یک مرد پس کجا ایست گفت بسوی شوق وی گفتیم آیا مجازی او شود تا آنکه صفت کشد همراه وی  
 را آنکه یکی از دیگر قوت نشود گفت آری گفتیم بطریقی که دور نشود تا آنکه میان هر دو فرجه باشد گفت آری و مشکلی فی الموطا عن عمر بن  
 ابن مسعود أنه کشف عن فقرته حتى جعله جزءا من یمنه و بالجملة درین حدیث موقوف و احراز امام بیان کردند که بر زمین وی ایستند  
 اگر زیاد باشد خلف امام بایستند امام شوکانی گفت و درین بود فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و فعل اصحاب وی در باب جماعت که  
 واحد بر زمین امام بایستد و دو و وزانند از دو پس امام ایستند و جمهور گویند که این واجب است و سعید بن مسیب گفته که سندی است  
 یا مخفی مروی است که واحد خلف امام ایستد اما دلیلش پیدا نیست انتقی گوئیم دلیلش گذشت در مصنفی است عادت مسلمین طبقه بعد طبقه  
 است که ماموم بر امام مقدم نشود پس سادی می باشد یا متاخر و نقل کرده شد که هیچ یک از متقدمین در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 و خلفا را شین بر امام مقدم شده باشند پس ترک تقدم آیا صفت نفسیه است یا نه و اگر مقدم نشود بر احتمال اول نماز باطل شود یا اقتضا  
 باطل شود و نماز صحیح قول قدیم شافعی آنست که صفت نفسیه نیست و احتمال صلی و رواه الامام یا صلی خلف الامام در جای اقتضا بنا بر  
 شیوع سنت است و التزام آن زیرا که تقدیمی که ازین الفاظ مفهوم می شود مخذوف است بدلیل قیام مقتدی واحد بر جنب امام و بواسطین  
 موقوفه که شایع می شود و در افراد شیعی هم ایشان یافته می شود و لیکن دلیل عقلی بخلاف آن دلالت نماید و قول جدید آنست که صفت نفسیه است  
 و ترک آن نماز باطل میگردد و قیله نظر زیرا که بطلان اقتدا اگر نماز باطل ساختی می بایست که ترک اقتدا بطریق اولی نماز باطل گردانید  
 و در حدیث بخین ثابت شد قوم ترک اقتدا با بوی صدیق نمودند و اقتدا کردند با آنحضرت صلی الله علیه و سلم انتقی و عن النبی صلی الله  
 علیه و آله قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلت و یتهم خلفاء نماز گذارد آنحضرت پس استادم من و یتیمی که  
 در خانه ما بود پس آنحضرت درینجا عطف است بر مرفوع متصل بدون تاکید و فصل و این صحیح است بر مذهب کوفیان و در روایتی انا آمده و نام  
 یتیم ضمیر ه بود و موجود عبد الله بن حسین بن ضمیر و بعضی گویند یتیم نام برادر انس است که نه صبی بود و امر سلیم خلفا و امر سلیم پس  
 و این کیفیت مادر انس است و نامش تلک بود و تصغیر و ازین حدیث معلوم شد ایستادن کودک با مرد در صفت شیخ در ترجمه گفته دلالت نیست  
 بر این را بر ایستادن صغیر تا مردی توان گفت که چون نماز نقل بود مسأله رفت باشد و آن احکام در نماز فرض است انتقی و قیله تا مل و هم در حدیث  
 انس است نزد مسلم که نماز گذارد با آنحضرت مادر یا خاله وی پس استاده کرد مرا جانب یمن و زن را پس او درین حدیث ذکر یتیم نیست شکی که گفته  
 مقدم کرده شود صفوت مردان پسر کوکان پسر زنان بعد حدیث ابومالک شعری که میگردد آنحضرت رجال را پیش فلان و فلان را پس ایشان  
 و نسوان را خلف فلان اخرجه احمد و اخرجه بعضه ابو داود و در حدیثش شهر بن حوشب است و نموده است حدیث انس متفق علیهم  
 و اللفظ البخاری در سبل گفته حدیث دلیل است بر صحت جماعت در نقل و بر صحت صلوة برای تعلیم و تبرک کما میل علیه لقصد و برینکه  
 مقام دو کس خلف امام است و برینکه وقوف صغیر هم معتد است چنانکه از لفظ یتیم ظاهر است زیرا که بعد از قلام یتیم نیست و برینکه زن در صفت  
 نایستد بلکه در صفت عامه بایستد و اگر زنی دیگر با وی ستم نشود و بیان عند و صفت مرد بایستد نمازش جایز است زیرا که نیست و حدیث مگر تقریر  
 آن زن بر تاخر که آن موقوف است و نیست در وی دلالت بر فساد نماز اگر نگردد و در غیر موقوف خود و رقتا نه خفیفه فساد نماز مردن زن

اما دليل بين فساد پيائنت انتهى **وعن** ابي بكرة رضي الله عنه انه انتهى الى النبي كهوى رسيد بسوى يتجنب هذا  
صلّى الله عليه وسلم وهو راكع وحال انكه آنحضرت در ركوع بود وركع قبل ان يصل الى الصف پس ركوع كرد پيش از انكه  
برسد بصف يعنى خواست كه داخل ركوع گردد وفضل تكبير اولى دريا به ششمش الى الصف پسترمشى كرد وركوع بسوى صف وگذاشتن  
وذكر كروه شد اين فعل او نزو آنحضرت فقال له النبي پس گفت او را آنحضرت صلّى الله عليه وسلم زادك الله حجا زايده كرد او را  
خداى تعالى طلب حرص خير ووصول مقام قرب ولا تقن بفتح فوقيه از عود يعنى و باز كرد ان واين امرست بايستادن در موضعى كه اخر است  
و در بعضى روايات ولا تقن بسكون عين وضم وال نیز ضبط كرده اند از عود يعنى و ويدن يعنى چندان شتابى در شى مكن كه بدو يدن رسد و اول  
صحیحست روايه و در آيه متصف و تلخيص گفت اختلاف كرده اند در معنى قول آنحضرت لا تقن گویند منى فرمود از عود بسوى احرام خارج صف انكار كرد  
اين معنى را ابن حبان و گفت اراده كرد كه عود مكن و در آيد آمدن بسوى منى ساز و گفت ابن القطان به تبعيت مهلب بن ابي صفرة معنى مى آنست  
كه عود مكن بسوى دخول خود در صف و حال انكه تو در ركوع هستى زيرا كه اين مانند رفتار بهائمست انتهى رواه البخاري حديث دالست  
برينكه هر كه دريا بد ايام را ركع نماز تا آنكه برسد در صف و زاد ابو داود فيه و زايده كرد ابو داود درين حديث وركع دون  
الصف ششمش الى الصف پس ركوع كرد جدا از صف و پس آن باز رفت بسوى صف و اين زيات در روايت بخارى هم موجودست  
چنانكه گذشت اما بتفاوت عبارت و از اینجا معلوم شد كه انفراد خلف مبطل نماز نیست زيرا كه امر با عاده صلوة نكرد و تسبيل لفته آنحضرت امر  
نكرد زيرا كه وسى جايل بود از حكم و جهل عذرست طبرانى در وسط از روايت عطا از ابن الزبير آورده كه وسى گفت چون در ايد يكى از شما سجده را و مردم  
ركوع اند پس بايد كه ركوع كند و وقتى كه در ايد بستر برود و جا ليكه را ركعست تا آنكه در ايد بصف بدستگاه اين سنتست عطا گويد و ديديم او را  
كه چنين ميكرد اين جرير گفته ديديم عطا را كه ميكرد اين چنين بشي گفت رجا رجا لى صحيح گويم اين بنى است بريكه لفظ لا تقن بضم ثنات فوقيه  
از عاده باشد يعنى عاده مكن نماز خود را كه آن صحيحست و مروىست بسكون ممله از عود و مؤيد است روايت ابن اسكن از حديث ابى بكره  
بلفظ قيمت الصلوة فانطلقت سحى حتى دخلت فى الصف فلما قضى الصلوة قال من اساعى انفا قال ابو بكره نقلت انا قال صلى الله عليه وسلم  
زادك الله حسنا ولا تقن واقرب الى روى در ايت آنست كه لا تقن از عودست اى لا تقن ساعيا الى الدخول قبل وصولك لصف زيرا كه نيست و دين  
كلام چيزى مشعر فساد نماز تا آنكه گفت او را صلى الله عليه وسلم كه عود كنند آنرا بلكه قول دى زادك الله حسنا مشعر اجزاى اوست يا لا تقن از عود باشد  
**وعن** واصبه بفتح واو و كسره موحده كنى او ابو قرصانه است بكسرة قاف و سكون او قيل ابو شداد بن معبد بكسرة ميم و سكون  
عين ممله ابن مالك بن بنى اسد بن خزيمه الاسدى او را صحبتست قدم آورده در سنه تسع صالح و گريان و بريان بود نزول كرد و كوفه بعد  
بجزيره و مرد برقه و قبر وسى آنجاست رضي الله عنه ان رسولا الله صلى الله عليه وسلم رأى رجلا يصلي خلف الصف وجها  
ديا آنحضرت مروى را كه ميگند نماز پس صف نخستين تنها قامه ان يعيد الصلوة پس سرمود او را كه باز گردان نماز را بجهت تغليب تشد  
بر تقصير از تقديم از جهت بطلان و فساد نماز و قال است بطلان اين قسم نماز با وجود امكان دخول در صف نخعى و امام احمد و بعض ائمه و ديگر  
و شافعى تضعيف اين حديث ميكرد و ميگفت لو ثبت هذا الحديث لقلت به بهيمى لفته اختيارى قوفىست از اين بنا بر ثبوت حديث مذكور و هر كه قائل  
بعدم بطلان نمازست دليلش حديث ابو بكره است كه آنحضرت او را امر با عاده نفرمود با آنكه وسى بعض نماز خلف صف منفردا گذارده پس امر با عاده  
درين حديث محمول باشد بر ذنب و گفتند كه اولى اصل حديث ابو بكره است بر عذر و آن خشيت فواتست با انضمام دى بقدر امكان و اين عذر



مرغیر اورا در جمیع صلوات است و سبیل گفته احسن آنست که گویند این معارض حدیثی ابی بکره نیست بلکه موافق اوست و امر تکرر و انخسرت  
اورا با عاده بنا بر عذر بود که جاهل بود از امر با عاده مرصعی خلف صفت را منفردا و این دیگر عالم بود بان انتهی گویم و بعضی استثنای کرده اند نماز  
بخانه را وقتی که پنج کس یا ششند از برای تحصیل سه صفت که مستحب است در آن بخلان زن که پس مردان بگذارند و نیز ضا و صلوة بر تقدیری است که نماز  
نماز خلف صفت تنها بگذارند و اما اگر امام خلف صفت بدهد و بعد از آن بصفت در آید فاسد نگردد و بهم در مذہب امام احمد حکم نماز گذارد و پهلوی امام  
برو است چپ همین است رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و حسنه و صححه ابن حبان و حاکم نیز تصحیح کرده **وله**  
و مر این جان راست عن از حدیث طلق بن عیسی و ترجمه وی و بار گذارسته لا صلوة للمنفرد خلف الصفت نیست نماز  
مرتنهارا پس صفت چنان فی ظاهر در نفی صحت است و نزوایه دیگر محمول است بر نفی کمال و زاحا الطبرانی فی حدیث و ابصه و زیاده کرد  
طبرانی در حدیث و ابصه این لفظ را الا دخلت معهم او اجترزت رجلا آیا داخل نشدی با ایشان که در صفت بودند یا نکشیدی  
مردی را از صفت و او را نزد خود ستاده میکردی تا نماز تو تمنا نمی شد و تمام حدیث طبرانی این است اگر تنگ شود و بنو مکان پس عاده کن  
نماز را زیرا که نیست نماز ترا و این در مجمع الزوائد از روایت ابن عباس است که چون منتهی شود یکی از شما بسوی صفت و حال آنکه صفت تمام شده است  
پس باید که بکشد مردی را بسوی خود و ستاده کند آنرا بر پهلوی خویش و گفت رواه طبرانی فی الاوسط و گفت مردی نیست از آنحضرت مگر همین  
اسناد و در سندش سری بن ابراهیم است و موضعی جز از کلام مجمع الزوائد معلوم می شود که در حدیث و ابصه هم سری بن ابراهیم است  
و وضعی صفت و قاضی شرف الدین مغربی در شرح بلوغ المرام گفته که این سری در آن روایت طبرانی است که مردی زیادت است مگر آنکه  
ابو داؤد و در سبیل از روایت مقاتل بن حبان مرفوعا آورده که اگر بیاید یکی از شما و نیاید جای پس بکشد و احتلاج نماید بسوی خود مردی را  
از صفت و بایستد با وی و چه بزرگ است ابر محتاج و طبرانی در اوسط از حدیث ابن عباس آورده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر کرد آئینه را و آنکه  
تمام شدند صفها اینکه بکشد بسوی خود مردی را و ستاده کند او را بر پهلوی خود و اسنادش داهی است و **عن ابی هریرة رضي الله عنه**  
**عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا سمعتم الاقامة فامشوا الى الصلوة وعليكم التسكينة والوقار** چون شنید  
شما اقامت را پس بروید بسوی نماز بر رفتار معتاد و غالب است بر شما آرام و دگر انبار می یعنی شتاب و دو ان نیاید بلکه آهستگی و تمکین بیا  
نوی گفته سکینه یعنی ناکنی است در حرکات و اجتناب عجب و وقار در هدایت باشد همچو غرض طرف و خفض صوت و عدم التقات و گفته اند  
معنی هر دو واحد است و ذکر ثانی برای تاکید است و در حدیث امر است بوقار و عدم اسراع در آمدن بسوی نماز تا بایستد شود گامها و در یاد فضیلت  
آن نیکو که در مسلم است از حدیث جابر که هر خطوه که می بردارد بسوی نماز در جه است و نزد ابوداؤد است مرفوعا چون وضو کرد یکی از شما پس  
نیکو کرد وضو پست برآمد بسوی مسجد نیز داشت پای راست خود مگر آنکه نوشته شد برای وی حسنه و نهاده قدم کینسری مگر آنکه خطا کرد و خدا از او  
سینه را پس هرگاه که آمد مسجد را و گذارد در جماعت بخشیده شد و او را پس اگر آمد بعض نماز گذاردند آنها و بعض باقی است پس گذارد و آنچه در یافت  
و تمام کرد آنچه باقی است باشد همچنین و اگر آمد مسجد را و نماز گذارده اند آنها باشد همچنان و لا تسرعوا و شتابی نکنید و ندوید صفها در کتم  
فصلها و عافات کفر فاعملوا پس آنچه در یاد بید از نماز با امام پس بگذارید و آنچه فوت کرد و شمارا و در نیاید پس تمام کنید آنرا و بعد از فراغ  
امام برخاسته بگذارید و این جواب شرط حدوت است ای اذا فعلتم بالمرتبة من ترك الاسراع ونحوه فاعلوا در کتم الخ و گفته اند که علامت سکوت  
و غفلت و حماقت و دیرین است برای نماز و اگر شتابی کنند و خواهند که تکبیر اولی در یا بند پیش ازین می بایست مستعد و تمهینی شد

شتابی که محمود است این است متفق علیہ و در روایتی مسلم راست زیرا که یکی از شما وقتی که قصد کند نماز را و میرود بسوی می پس در  
 نماز است یعنی دونه حق تعالی را حمد و میگرداند نماز و باید که در هر جا در یاد وی باشد و حاضر وقت بود از بعضی علل مسامحت تکبیر اول منقول  
 و انور است و اللفظ البخاری در حدیث دلالت بر ادراک فضیلت جماعت با دراک جزوی از نماز همراه امام اگر چه کمتر باشد از یک رکعت  
 و هر قول الجمهور و دیگران گویند که نمی شود در رکعت مگر در یافتن رکعت لقوله صلی الله علیه و سلم من أدرك ركعة من الصلوة فقد أدرك الجماعة  
 و مد باب الجمع شرط ادراک رکعت بیاید و قیاس کرده اند بر آن غیر او را و جواب داده اند که این در اوقات است نه در جماعت و جمعه مخصوص است  
 برومی قیاس نتوان کرد و استدلال کرده اند بحديث باب بر صحت دخول بالامام در هر حالت که در یاد او را و اخراج کرد بن ابی شیبہ مرفوعاً که هر که در یاد  
 مرا که یا قائم یا ساجد پس باید که باشد یا من بر حالت من که بر آنم گویم نیست مدین دلالت بر اعتقاد چندی که در یافته است آنرا بالامام و نه بر احرام  
 نصی در هر حالت بلکه در وی امرست بودن همراه امام و طبرانی در کبیر از علی بن سواد آورده که گفتند هر که ندید یافت رکعت و الیس نشهد سجده را  
 همیشه گفتند بر حال موثقین و نیز وی در کبیر روایت کرده از حدیث زید بن وهب که گفت در آدم من و ابن مسعود و مسجد و امام را که بود پس جمع  
 کردیم بستر مشی نمودیم تا آنکه برابر بستانیم بصفت پس چون فارغ شد امام استادم تا قضا کنیم گفت تحقیق تو در یافتی او را همیشه گفتی اخرجبه  
 بر حال موثقین و این همه آثار موقوفه است و در آخر دلیل است بر ندید بن الزبیر و قد تقدم و در بعض روایات حدیث باب فاقضوا امره  
 عوض التوا و اطلاق قضا بر ادا می آید پس در معنی التوا باشد و لا مغایرة و اختلاف کرده اند علما در نمازی که در یافته است آنرا لاحق بالامام خود  
 که آیا این اول نماز است یا آخر آن یعنی اگر اول است جهر کند و سورت خواند و تشهد گوید و قنوت کند در فجر و پنج تکبیر گوید و در دوم عید و نحو  
 ذلک مایل نرم فی موضعه و اگر آخر است عکس این احکام کند همچو در رکعت سوم مغرب در سجده گفتند حق این است که این اول نماز است وقت  
 تحقیقنا فی حواشی شعور الثمار و اختلاف کرده اند و در آنکه چون در یاد امام را در رکوع و رکوع کند با وی آیا سا قنوتی شود و قدرت این رکعت نزد  
 کسی که واجب می گوید یا تا آخر در هر رکعت پس اعتقاد کنند بدان یا سا قنوتی شود پس اعتقاد کنند بدان پس گفتند اند که آن معتد به است زیرا که امام را  
 پیش از راست کردن پشت در یافته است و گفته اند نیست معتد به آن زیرا که فاستحه از وی فوت شده و قد یسقط القول فی ذلک فی مسئله مستقلة  
 و لاج شذوذ و اجزاء و کفایت و از ادله است حدیث ابی بکره زیرا که رکوع کرد و حال آنکه او شان رکوع بودند و آنحضرت این رکوع او را مقرر داشت  
 و نهی نکرد مگر از عود بسوی دخول قبل از منتهی شدن بصفت كما عرفت انتهى و عن ابی بن کعب رضي الله عنه  
 گفت ابی بن کعب نماز گذارد با رسول خدا صلی الله علیه و سلم روزی نماز با او و پس هر گاه سلام داد و گفت آیا حاضر است فلان کس  
 یعنی نام شخصی را برد گفتند حاضر نیست باز نام کسی دیگر را برد که آیا حاضر است فلان گفتند نیست فرمود این دو نماز یعنی صبح و عشاء اگر آن  
 نماز باست بر منافقان و اگر می دانستند ثوابی را که بگذارد و درین دو نماز است هر آینه می آمدند این دو نماز را بر زانوهار و نوده یعنی افتادن  
 و خیزان و بدستیکه صف اول از نماز مانند صف فرشتگان است یعنی در فضل و شرف که بر دیگر کبرای ابی استاده می باشند و اگر می دانستند  
 که چیست فضیلت صف اول هر آینه شتابی میکردند در یافتن آنرا و رسیدن بدان قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 فرمود آنحضرت یعنی بعد ازین که مذکور شد صلوة الرجل مع الرجل از کی من صلاته و صحیح بدستی نماز گذاردن مرد با یک مرد  
 پاکیزه تر و گوارنده تر و فاضل تر است از گذاردن وی تنها و صلاته مع الرجلین از کی من صلاته مع الرجل و نماز وی  
 با دو مرد فاضل تر است از نماز وی با یک مرد و ما احسان اکثر فهو احب الی الله تعالی و هر چه بسید است از جماعت پس این فاضل تر است

بسوی خدای تعالی و بیشتر است از روی ثواب رواه احمد ابو داود و النسائی و ابن حبان و صححه ابن حبان و اخرجه  
ابن ماجه و صححه ابن اسکن و العقيلي و الحاكم و ذکر کرده اختلافی را که در وی است یعنی احمد و ابن ماجه و ابن ابی حاتم و ابن کثیر از گفته  
و بقت نوی اشاره کرد علی بن المدینی بسوی صحیح می و ابرج همین است که صحیح است نزد شعبه و ابن معین و علی بن المدینی و ذیل و ابی حاتم را از  
قاله فی الارشاد و لفظ زار و طبرانی این است صلوة الرجلین یوم احدی صاحبہ انکی عند الله من صلوة مائة تتری و درین باب حدیثی است بالفاظ  
و در حدیث بلیل است بریکه اقل صلوة الجماعة امام و ماموم است و موافق است روایت ابن ماجه از حدیث ابو موسی اشنان فمافوقهما جماعة  
و استدلال کرده اند بحديث مالک بن الحورث که چون حاضر شود نماز پس اذان گوید بپستراقامت گوید بپسترا باید که امامت کند شهادت  
اکبر شما و روایت کرد احمد از حدیث ابی سعید که در آمد مردی مسجد را و آنحضرت گذارده بود با اصحاب خود نماز ظهر را پس فرمود او را آنحضرت  
چیز حبس کرد ترا ای فلان از نماز پس فکر کرد چیزی اعتدال نمود بدان گفت ابو سعید پس استاد آن مرد در حالیکه نماز میگذاشت پس فرمود  
آنحضرت آیا نیست مردی که تصدق کند برین و نماز گذارد با وی پس استاد مردی با وی یعنی نماز گذارد همراه او بهیچ گفت جالبه رجال الله  
**و عن** اقرؤفة بنت نوفل و قیل بنت عبد الله بن الحارث بن عوفیر آنحضرت زیارت وی میکرد و او را شہید نام نهاد و وی  
جمع کرده بود قرآن را و امامت میکرد کسان خانه خود را و اذن خواست بهنگام غزوه بدر از آنحضرت برای غزو و امر کرد او را آنحضرت  
با امامت اهل ماری و مقرر فرمود برای وی مؤذنی که اذان می گفت برای نماز او و او را علامی و داعی بود که آنها را مدبر گردانیده بودند آن مرد  
شب او را در چادرش چنان کشید که جان داد و صبح آن عمر رضی الله عنه آن مرد را بهر سانیده برداشتند و این مرد را لول مصلوب کردند  
آن النبی صلی الله علیه و سلم امرها ان تقرأ اهل دارها برستیکه آنحضرت حکم کرد او را که امامت کند کسان خانه  
خود را حدیث بلیل است بر صحت امامت زن کسان خانه خود را اگر چه در ایشان مرد هم باشد زیرا که مؤذن وی مردی پیر بود و ظاهر آنست  
که او را و غلام و جاریه خود را امامت میکرد و در فتنه اند صحبت این امامت ابو ثور و مرنی و طبری خلافا للجماعه و اما امامت مرد صرف زنان را پس  
روایت کرد عبد الله بن احمد از حدیث ابی بن کعب که وی آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت یا رسول الله کردم مشکباری فرمود چه کرده  
گفت در خانه من زنمان اند مرا گفتند که قرآن میخوانی و ما نمیخوانیم پس نماز بگذار با ما پس نماز گذاردم با ایشان هشت رکعت و در ترخیش و ترخیش  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت ابی پس دیدم سکوت آنحضرت را رضا جیشی گوید در سنادهش کسی است که نام نمرد آنرا و گفت روایت  
کرده است آنرا ابو یعلی و طبرانی و در وسط سنادهش حسن است شوکانی گفته امامت زنان در میان صف است چنانکه مروی است از فعل  
عائشه که وی امامت کرد زنان را و استاد در وسط صف اخرجه عبد الرزاق و الدارقطنی و البیهقی و ابن ابی شیبہ و الحاكم و مروی است  
مثل آن از امام سلمه اخرجه ایشافعی و ابن ابی شیبہ و عبد الرزاق و الدارقطنی رواه ابو داود و الدارقطنی و الحاكم و البیهقی و در سنادهش  
عبد الرحمن بن خلاد است و در وی جالت است و لیکن صححه ابن خزيمة **و عن** النضر بن رضی الله عنه ان النبی  
صلی الله علیه و سلم استخلف ابن اقرم مکتوم یقوم الناس و هو اعلم خلیفه گرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را که از مشاهیر  
حقایق قدیم الاسلام و از مهاجرین اولین است و سبب نزول سوره عبس است که امامت کند مردم را و حال آنکه وی نابینا بود و گفته اند  
که آن سینه بار بود و یکبار از آن وقتی که بغزوه تبوک رفت با آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در مدینه بود و خلیفه بود بر اهل و عیال  
و باعث برستی آن ابن ام مکتوم بر ای امامت همین بود تا علی رضی الله عنه را اشتغال مرا ملت مانع از قیام حفظ عیال نماید رواه احمد و ابو داود

وخرجني ابي نحو حديث النبي لا ين حبان في صحيحه واكنى والطي اني عن عائشة رضي الله عنها ود طبراني است از حديث عطاء بن عبيد  
 كه خليفه فكر انحضرت ابن ابي كتموم را بر نماز و جز آن از كار و بار مدينه و مسندش حسن است و ذكر كرد ابن سعد وابن حنبل آن مخاضها را كه در موي انحضرت  
 او را خليفه كرد و در بعضي موي اختلاف است و دين باب است از عبد الله بن عمر الخطمي كه موي امامت ميگرد و قوم خود را كه بني حطيم اند و حال آنكه نابيناي بود  
 در عهد انحضرت صلى الله عليه وسلم اخبر الحسن بن سفيان في مسنده و ابن ابي خزيمة و عنه قاسم بن ابي صبيح في مصنفه و حاشية تلخيصه گفتند كه قوی تر  
 از ابن حديث در دلالت بر امامت اعلمى بلاكرا هست حديث محمود بن الربيع است ثابت و صحيحين كه عثمان بن مالك امامت ميگرد و قوم خود را و  
 اعلمى بود و بالجملة درين حديث دلالت است بر جواز امامت اعلمى بلاكرا هست و بعضي گفته اند اگر اعلم باشد پس كوفي تر است كه اذني شرح الكفر ففكا  
 عن البسوط و همچنين است در كتاب الاشباه والنظائر شيخ در ترجمه گفته وديم من شيخ اجل اكرم عبد الوهاب متقي را كه رفته بود و بصره  
 در آخر عمر و امامت ميگرد و اصحاب خود را و بود در نفس من چيزي از ان و ميرني شدم اسوال بجهت تا دلب و اعتماد بر آنكه هر چه ايشان  
 كنند خلاف سنت و روايت نخواهد بود پس با فتم در فقه كه حكم مي كنند بجواز آن و نيز در حديث دليل است بر جواز امامت مفضل  
 با وجود افضل كه با وجود علي رضي الله عنه ابن ام كتموم امامت فرمود بجهت عذري كه مذكور شد انتهى شو كافي روح گفته صحيح است جماعت  
 در پس مفضل زير آنكه انحضرت نماز گذار و عقب ابو بكر و غير او از صحابه و يافته نشد دليل بر افضل بودن امام و آنكه در بعضي روايات احاديث آمده  
 كه امامت كنند شمار اصحاب جزا آن در دين و مثل آن پس قائم نمي شود بجهت بمانند آن و بر فرض قيام بجهت ثابت از ان پسين قدرت است كه امامت  
 و جزا آن در دين ممنوع است نه آنكه امامت مفضل ممنوع است و سارضا كردن اين را با حاد يثي كه مستضمن ارشاد نماز گذارون است در پس  
 چهره و فاجر و كسي كه لا اله الا الله گويد و اين اگر ضعيف است ليكن نه ضعف از معارض خود و اصل اين است كه نماز عبادت است صحيح  
 نثارون او پس هر مصلحي كه اركان و اذكار آن بر وجهي كه نماز از صورت مجزيه خود نبرد بجا آرد اگر چه مصلحي مجتنب از مساخي نبود و مستحب نماز  
 از چيزي كه از ان توسع مي بايد و لهذا شارع و رع و عدالت را در امامت اعتبار نكرده و حسن قرارت و علم بسنت و قدم هجرت و كبر سن را  
 اعتبار فرموده پس مفضل لائق نيست كه امام شود و فاضل را نگر باذن موي و در ما و راي اين امور اعتبار فضل نه است انتهى تلخيص و همچنين  
 است و الله اعلم و عن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوا على من قال  
 لا اله الا الله نماز جنازه بگذارد بر كسي كه گويد اين كلمه را و در روايت احمد و ابو داود و از حديث ابو هريره باين لفظ آمده نماز جنازه واجب  
 بر هر مسلمان نيك باشد بايد اگر چه كبا تر كرده باشد و نماز نكردن انحضرت بر مديون كه هيچ نگذاشت كه بدان دين او را ادا كرده شود  
 بقصد زجر و تشديد بود و همچنين بر محمد و محمد زنا و غيره و الا ان اتفاق است علماء را بر وجوب آن و امام احمد گفته خليفه نگذار و ديگران  
 بگذارند و اين موافق ظاهر حديث است و صلوا خلف من قال لا اله الا الله و نماز بگذارد بر كسي كه بگويد اين كلمه را  
 و در روايت احمد و ابو داود و از حديث ابو هريره باين لفظ آمده واجب است بر جماعت پس هر مسلمان بر باشد يا فاجر اگر چه كرهه باشد  
 سائر يعني جائز است كه بوي اقتدا كنند و بگويد كرهه باشد يا واجب است اعتقاد جواز آن و بعضي استدلال كرده اند باين حديث بر ايجاب عجات  
 اين بر تقدير است كه فسق موي محذوف نكشد و مصلح حاضر نباشد و درين حديث دليل است بر گذاردن نماز بر قائل لا اله الا الله اگر چه  
 ثمان بواجبات نماز نكند و باين رفته است زبير بن علي و ابو حنيفة مگر تشنا كرده است قاطع طريق و باغي را و شافعي را و قاطع طريق  
 روايت است و قتي كه مصلوب شود و اصل اين است كه هر كه كلمه شهادت ميگويد پس او راست است همچو مسلمانان راست و از انجمه است نماز جنازه

گذاوردن بروی و دلالت میکند برای او حدیث قائل نفس من شقیصه نه فرموده آنحضرت من نمی گذارم بروی و نمی نگر و صحابه را و نیز عموم شریعت نماز جنازه مختص نمی شود هیچ یکی از کلمه گویان مگر بر لیل و اما نماز خلافت قائل لا اله الا الله پس گذشته که نیست دلیل بر اشتراط عدالت و روست و هر که نمازش صحیح است امامتش هم صحیح رواه الدارقطني باسناد ضعیف زیرا که از طریق عثمان بن عبد الرحمن از عطاء از ابن عمر مروی است و عثمان را یحیی بن محسن کاذب گفته و نیز مروی است از حدیث نافع از ابن عمر و مروی خالد بن سمیل است از عمری از ابن عمر و خالد بن عمر و درین طریق ابو الولید مخزومی است و حالش بر ضیاء مقدسی مخفی نموده و تا به ابو البختری و سپس و هر دو کذاب و نیز مروی است از طریق مجاهد از ابن عمر و مروی محمد بن فضل است و او مترک است و این حدیث در طریقانی نیز هست و در طریق دیگر است از روایت عثمان بن عبد الله العثماني از مالک از یحیی از ابن عمر عثمان را ابن عمری متهم بوضع کرده کذا فی تلخیص در بررسیه گفتند هذا الحدیث من جمیع طرقه لا یثبت و عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی احدکم الصلوة ولا امام علی حال و قی که باید یکی از شما نماز را و امام بر حال است از احوال چنانکه قیام و رکوع و سجود و جُزآن فلیصنع کما یصنع الا امام پس باید که بکند چنانکه امام میکند یعنی تخریه بکند و در آید در همان فعل لیکن حساب کرده شود بدخول و در رکوع بعد از آن رواه الترمذی روایت کرد آنرا ترمذی از حدیث معاذ و علی هر دو باسناد ضعیف زیرا که مروی ضعف و انقطاع است و گفت ترمذی منیام هیچ یکی را که مسند کرده باشد او را مگر باین وجه و اختیار کرده است که از عبد الله بن المبارک و ذکر کرده است از بعض ایشان که وی گفت شاید که وی نبی و در سر خود ازین سجده تا آنکه بخشیده شود او را انتهی و روایت کرد ابو داود از حدیث عبد الرحمن بن ابی لیلی گفت حدثنا اصحابنا الحدیث و مروی این است که گفت معاذ لا اراد علی حال الا کنت علیها و باین مسند می شود انقطاع چه ظاهر این است که راوی عبد الرحمن غیر معاذ است بلکه جماعتی از صحابه است و نیست انقطاع مگر در میان عبد الرحمن و معاذ و گفته اند زیرا که عبد الرحمن سماعت ندارد و از معاذ و از دیگر صحابه سماعت دارد و مراد با صحابه صحابه اند و در حدیث دلالت است بر آنکه واجب است بر لاحق الضمام با امام در هر چیز که از اجزای نماز باشد پس اگر امام را رکع یا قائم است اعتدال او دشوار خواهد بود و اگر قاعدا یا ساجد است قعود و سجده کند با وی اما اعتدال نکند و در حدیث این ابی شیبه است هر که یافت مراقم یا رکع یا ساجد پس باید که باشد با من بر حالتی که من بران هستم و این خبری از ابی هریره آورده چون ثاب یا سید و یا سجده کنند ای پس سجده کنید و نشمارید آنرا چیزی و هر که دریافت یک رکعت دریافت نماز را و نیز مرفوعا از ابی هریره آورده که هر که دریافت یک رکعت از نماز پیش از آنکه راست کند پشت خود را پس تحقیق که دریافت آنرا شیخ در ترجمه گفته این را و معنی گفته اند یکی آنکه مراد رکعت رکعت است و بصلوة رکعت یعنی کسیکه امام را در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت و در رکعت محسوب شد دوم آنکه کسیکه دریافت رکعتی را پس تحقیق دریافت آنرا یا امام و حاصل شد و از ثواب نماز جماعت و فضیلت آن در هر ای گفته کسیکه دریافت از ظهر رکعتی و دریافت سکر رکعت نگذازد و ظهر را جماعت یعنی نمی توان اطلاق کرد که وی ظهر جماعت نگذاشته و لهذا حاشی نمی گردد در بین خود که لا اُصلی الظهر بجماعت بلکه دریافت ثواب جماعت را و این در غیر جمعه است و اما در جمعه فیهب آنست که هر که امام را دریافت در نماز جمعه بنا کند بروی جمعه را پس نزد امام محمد اگر در یا بد اکتش رکعت ثانی را چنانکه در یا بد در رکوع و اگر در یا بد اقل آنرا بنا کند بروی ثلث و نیز در شنبین بنا کند بروی جمعه و اگر چه در شنبین سجده و سهو در یافت

### باب صلوة المسافر والمريض

باب در بیان نماز مسافر و بیمار عن عائشة رضی الله عنها قالت اول ما فی حجت الصلوة رکعتین اول بار که فرض کرده شد نماز یعنی در اول زمان نبوت دو رکعت بود در سفر و حضر فارقت صلوة السفر و امت صلوة الحضر پس مقرر داشته شد



نماز سفر و تمام کرده شد نماز حضرت یعنی نماز سفر دو رکعت مقرر ماند و نماز قصر چهار رکعت گردید متفق علیه در جواز قصر صلوة در باره  
در سفر هیچ کس اخلاقی نیست و علمای امت اجماع دارند بر آن ولیکن نزد امام ابوحنیفه این قصر واجب است و فرض وقت بر مسافر دو رکعت است  
و غیرت همین است و اگر چه آنرا رخصت نیز نامند ولیکن اتمیه می بر خست مجازست نزد ایشان چنانکه در علم اصول فقه معلوم شده است و اگر مسافر  
چهار رکعت گذارد و جائز نیست نزد ایشان مگر آنکه قعدۀ اولی بجای آرد که آن در حقیقت قعدۀ اخیر است اگر چه بزرگ سلام آخر گردد و اگر قعدۀ اولی  
نماز جائز نباشد و اعاده آن لازم گردد و مذہب امام مالک نیز چنانکه در رسالہ ابن زید است همین است زیرا که گفته است مومن مسافر بجز بر دو رکعت  
نماز نیست مگر آنکه قصر صلوة و فصلی رکعتین و از بعض شروح معلوم می شود که مذہب ایشان موافق مذہب امام شافعی و امام احمد است که  
قصر رخصت است و فصلی غیر است که قصر است یا اتمام و اصل فرض اتمام است و دلیل ایشان ظاهر قولی بی تعالی است و إذا اضحیٰ نطق فی الاذان  
فلکس علیک کجناح ان تقصص من الصلوة و ظاهر اذا دلالت بر تخفیف و رخصت کند نه بر ایجاب و لزوم و نیز قیاس کنند نماز را  
بر روزه چنانکه روزه در سفر غیرت است و افطار رخصت حکم نماز همچونین باشد و حدیث عایشه که خواهد آمد نیز دلیل آرد ولیکن در حدیث آن حدیث  
سخن است چنانکه مذکور شود و از عثمان رضی الله عنه منقول است که در ایام حج در مدینه چهار رکعت گذارد و صحابه در آنجا حاضر بودند و با وی گفتند  
و از عایشه نیز آمده که اتمام میکرد و خفیه گویند که عبارت لاجناح علیکم نص نیست در تخفیف اختیار این عبارت بهجت آنست که چون سلام  
کامل و رفع و شغف داشتند بطاعت و عبادت و تکلیف و اتمام آن گویا در قصر تقصیری و حرجی خیال میکردند پس ضرر مود هیچ حرجی و گناهی  
و تقصیری نیست و این دو رکعت حکم تمام دارد بلا قصد و چنانکه بعضی علما که قائل اند بوجوب سنی بین الصفا و المروة در قول حق تعالی  
ولا جناح علیکم ان یطوقوا ان یطوقوا مثل این گفته اند و قیاس بر صوم فاسد است زیرا که قضای او لازم نیست و این علامت و وجه  
و غیرت بودن او است بخلاف شفع ثانی در نماز سفر پس معلوم شد که واجب نیست و نیز گویند این قصر که درین آیت مذکور است قصر فعل  
نه قصر اعداد چنانکه در صلوة خوف است که استقبال و التزام مکان و جزآن در آنجا ساقط است و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق شهرت مروی  
که همیشه در سفر قصر کردی و هرگز چهار رکعت نگذازدی و حدیث عایشه که مذکور شد از آن معلوم میگردد که نماز دو گان در سفر رخصت نیست که بعد از  
فرضیت چهار گانی واقع شده باشد بلکه اصل همان است و در حضر چیزی بر آن افزودن سائی و این ماجه نیز از حضرت عمر رضی الله عنه آورده اند  
که گفت صلوة سفر دو رکعت است و صلوة اضحیٰ دو رکعت و صلوة فطر دو رکعت و صلوة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر برسان محمد صلی الله علیه و سلم  
و همچنین روایت کرد این حبان در مسیح خود و مسلم از ابن عباس آورده که گفت فرض کرد خدای تعالی نماز را بر زبان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و حضرت  
چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و روایت کرد بطبرانی باین لفظ که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو رکعت در سفر چنانکه مذکور  
گردد و در حضر چهار رکعت این احادیث را شیخ ابن الهمام ذکر کرده و مسلم از عمر روایت کرد که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم این یعنی صلوة در سفر  
صدقه است که تصدق کرده است پروردگار تعالی بر شما پس عمل کنید صدقه او را گویند تصدق در آنچه قابل قبض نبود اسقاط محض است و نیز  
چون بولا تعالی بکم خود تخفیف و تسبیه کرد و اسقاط نمود تشدید بر نفس و اختیار باشد جراتی بود که لائق مقام بندگی نباشد و خلاف صوم مسافر  
که در روز نیز بر او افتد تسبیه و تسبیح است چنانکه در افطار و ایند امام شافعی و احمد با وجوب قصر و قصر اتمام قصر واجب دارند و همچنین بطهارت و صوم از جهت همین وجوب قصر  
شد و آنکه گفته اند عثمان رضی چهار رکعت گذارد و صحابه در آنجا بودند و گفتند که در حج بخاری از ابن عمر می آرد که گفت گذارم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی دو رکعت  
و باین که دو رکعت با عثمان نیز در اول خلافت دو رکعت گذارم بعد از آن اتمام میکرد عثمان گفته اند که در قصر می در اول خلافت شش رکعت است و باین خلاف فیما

وهم در صحیح بخاری است که آنحضرت دو رکعت گذارد و در منی با وجود آنکه اسن تمام داشت و خونی در میان نبود و نیز که گوشت در چون عثمان  
 چهار رکعت گذارد عبد الله بن مسعود استرجاع کرد یعنی گفت لا تالله و لا تالله و لا تالله ایحقرن اشارت کرد بوقوع صیبت بفوات سنت در  
 پستری گفت گذارم بار رسول خدا صلی الله علیه و سلم در منی دو رکعت و گذارم بابو بکر صدیق و با عمر بن الخطاب هم در منی دو رکعت گذاشت  
 ازین چهار رکعت دو رکعت منتقله نصیب من بودی تعریض بعثمان کرد و اظهار کرد که اوست عمل مقرر که قصر است و گفتند یا این  
 پس توجع کردی و یافت نمودی فرمود الخلاف شریعی مخالفت با امام عصر در آنچه بکند خوب نیست و از اینجا احتمال جوازی برای اتمام علوم  
 چه سکوت این مسعود و صحابه دیگر در غیر جائز روانه و اکنون در توجیه اتمام عثمان و جواز آن از وی وجوه گفته اند بعضی گویند که وی تا یکی رکعت  
 و نوبه گرفت و وی امیر المؤمنین بود و پادشاه چون در مملکت بگرد مسافر نشود و بهر وضع که روزه خانه اوست یا وی عزم اقامت کرد بلکه  
 و رد کرده شده است وجه اول آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم باز و جات خود سفر میکرد و حال آنکه اتمام نکرد و ثانی آنکه وی صلی الله علیه و سلم  
 احق و اولی بود بدان و ثالث آنکه اقامت بلکه بر مهاجرین چنانکه گفته اند حرام است و بصوت رسیده است که مساعت میکرد در خروج  
 از مکه مبادا که ظن اقامت شود و وی حال آنکه اکثر اینها محروم و احتمالات است غیر مقرون بروایت و وجود دیگر آنست که شاید عثمان قائل باشد  
 بآنکه قصر چنانکه از ظاهر کلامیه مفهوم گردد مخصوص است بحالت خوف و چون امن باشد اتمام افضل بود و جواب داده شده است ازین وجه حدیث  
 عمر که رسید از حضرت که ای رسول خدا حق تعالی فرمود قصر کن سید اگر بر سید از کافران و ما امروزمین ایم از ایشان فرمود این صدقه است  
 که تصدق کرد خدا بآن پس قبول کن صدقه خدا را و نیز آنحضرت آسن تر از عثمان بود یعنی و قصر کرد و قید مذکور در آیت اتفاقی است و منی  
 برواق و اکثر و اغلب احوال مسافران خوف است و نیز گویند که گذاردن عثمان چهار رکعت بسبب آن بود که در آن سال اعراب اهل بدر که تفصیل  
 احکام و علم بدان بر وجه کمال و تمام نمیرسند بسیار حاضر آمده بودند پس دوست داشت که اعلام کند ایشان را که فرض نماز چهار رکعت است  
 و بهیچ حدیثی نیز از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که عثمان بعد از گذاردن چهار رکعت خطبه خواند و اعتذار کرد که قصر سنت رسول خداست صلی  
 علیه و سلم و صاحبین او و لیکن درین سال اعراب بسیار آمدند ترسیدم که قصر را در جمیع اوقات سنت گیرند و بعضی گویند که عثمان آن بود  
 که قصر مخصوص است بکسی که شاخص سائر باشد در طریق اما آنکه در انشای سفر اقامت کند کافی و چند روز در اینجا بایستد اگر چه نیت اقامت  
 کند حکم مقیم دارد و اتمام کند و بعضی گفته اند که اصح در تاویل عثمان در جواز اتمام و عایشه نیز گاهی چهار رکعت میگذاشت و آنست که ایشان  
 باین عقیده بودند که آنحضرت مخیر بود میان قصر و اتمام و اختیار آنحضرت قصر را از جهت اخذ الیسر و شفقت بر امت بود و ایشان اخذ شدت  
 کردند بر نفس خود و بهیچ از طریق عروه بن الزبیر روایت کرده که عایشه را دیدم که در سفر چهار رکعت میگذاشت پس گفتم یا ام المؤمنین چرا  
 دو رکعت نگذاشتی گفت یا ابن اخی بر من چهار رکعت گذاردن متعسر نیست و مشقتی در آن نمی بینم از اینجا ظاهر میشود که سبب اتمام عایشه  
 آن بود که مذموب وی قصر است بر تقدیر مشقت و اتمام بر تقدیر راحت و الله اعلم بکذا ذکر شیخ فی شرح سفر السعادة غرض که مذموب حنفیه  
 و جوب قصر است خواه مشقت باشد یا نه سائر باشد یا نازل خائف باشد یا امن سفر طاعت بود یا معصیت و همچنین است در سائر خصوص  
 سفر و مذموب لویه ثلثه آنست که قصر رخصت است و متصلی خیمه است میان قصر و اتمام و شک نیست که ارجح درین باب مذموب حنفیه است  
 و لهذا در بیان آن اطالت کردیم و للبخاری و حدیث من حدیث عایشه شد هاجر فقرضت اربعاً و اقرت صلوة السفر  
 علی لافل پستری بجزت کرد آنحضرت پس فرض کرده شد چهار رکعت در حضور و مقرر داشته شد نماز سفر در حال اول که دو رکعت

در بعضی گفته حضرت عمر و حضرت علی و عبد الله بن عمر و جمعی از تابعین بآن رفته اند که قصر در سفر واجب است و مالک نیز بآن رفته است این حدیث لازم نمی آید که چهار رکعت گذاردن نظر مثلاً جائز نباشد بلکه امکان دارد که دو رکعت و طیفه سفر بود و از غیر قصر و مع هذا چهار رکعت نیز مؤدی از حق باشد چنانکه چون مسافر بقیه اقتدا میکند نماز او چهار گانی میگردد و الله اعلم و ازین اثر معلوم می شود که قصر سفر بایه فاقصر و نیست بلکه اول و در بیت بخواند و آن در سفر باقی مانده است و در حضر مشغول شده و طیفه مسافر قصر است باین حدیث و بفعل مستمر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و جمیع صحابه و اگر اتمام کند کسی است بجهت مخالفت سنت و آیا باین اشاره نماز او صحیح است یا نه ظاهراً آنست که صحیح باشد باثر ابن مسعود که مذکور است قصر بود در منی و خلف حضرت عثمان اتمام میکرد و میگفت الخلاف شر و از جهت فحوائض مخصوص چنانکه مریض که استعمال آب و در حضر میبرد مأمور است بنیم و اگر وضو کند روا باشد زیرا که عدول تیسیم از جهت شفقت است بروی و همچنین اگر بروی نیت مخاض واجب شود و بی نیت چهار ساله بطیب نفس خود بدبرد و با باشد انتی زاد احمد زیاده کرد و امام احمد از عایشه بعد قول وی اول یا قرئت الصلوة ای الا المغرب مگر نماز مغرب که در آن قصر نشده بلکه از اول امر سه رکعت بوده است فاتحاً و ترا نهاد زیرا که آن وتر و روزه است اگر در آن قصر بود و رکعت کنند شفع گردد و الا الصبح فانها تطول فیها القراءة و مگر نماز بامداد زیرا که در آن روزه ای شود و قرائت لهذا تعبیر کرده اند از آن بقرآن الفجر در آیه کریمه چه قرائت معظم ارکان او است بنا بر طول وی پس تعبیر کردند از آن بدان از قبیل اطلاق جزو اعظم بر کل و در حدیث ابن عمر است که گذارد آنحضرت نماز مغرب و در سفر سه رکعت برابر و نمی شود نماز مغرب در حضور و در سفر و آن وتر و روزه

رواه الترمذی و عن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقصر في السفر ويستتم ويصوم ويفطر بدريه و استیکم بود رسول خدا که قصر میکرد و نماز را دو رکعت میکرد و در بعض اسفار و تمام میکرد یعنی چهار رکعت میکرد و در بعض دیگر باین بعض اوقات در سفر واحد قصر میکرد و در بعض تمام و گاهی روزه میداشت و گاهی افطار میکرد و این هر چهار فعل یا نیتی است حافظ ابن القيم رح گفته مروی است بقصر یا نیتیه و ثانی بتامی فوقیه و همچنین بفطر و بصوم یعنی عایشه بنحیضت می گرفت و در هر دو موضع گفت شیخ حافظ ابن تیمیة رح این باطل است نبود اتم المؤمنین که خلاف کند آنحضرت و جمیع اصحاب او را و نماز گذارد خلاف نماز ایشان و کیفیت که در صحیح است از وی که فرض کرد خدا دو رکعت و چون بجهت کرد آنحضرت بسوی مدینه زیاده کرده شد و صلوة حضور و تمام شد و نماز سفر پس باین همه چه قسم گمان توان کرد که وی خلاف صلوة آنحضرت و مسلمین نماز میگذاشت و گویم تمام گذارد عایشه بعد موت آنحضرت و تاویل کرد و ثل تاویل عثمان قال ابن عباس و غیره انتی رواه الدارقطنی و رواه من طریق عطاء عن عائشة ثقات گفت دارقطنی اسناد صحیح الا انه معلول مگر آنکه حدیث معلول است و دارقطنی و بیقی حدیثی دیگر نیز آورده اند و حکم بحسن وی نموده و آن این است که گفت عایشه بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم برای عمره در رمضان پس افطار کرد و آنحضرت و من روزه داشتم و وی قصر کرد و آن پس بقیم بانی انتی امی رسول الله تو افطار کردی من روزه داشتم و تو قصر کردی من تمام گذاردم فرمود احسن یا عایشه و عیب نکرد و بدو مشکوکه جزوی ازین حدیث که متعلق بقصر و اتمام است از شرح الحسن نیز نقل کرده اما در سفر سه رکعت گفته که در مجموع اسفار نماز فرض بایه بقصر گذارد و ثابت نشده که وقتی نماز رباعی را در سفر می تمام گذارده و گفته که مروی است از عایشه بصحت نبی پسته انتی گویم امام احمد ازین منکر گفته زیرا که عوده از عایشه روایت کرده که وقتی تمام میکرد و وی تاویل کرد چنانکه تاویل کرد عثمان فی الصحیح پس اگر نزد وی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت می بود و عوده می گفت و تاویل کرد و تحقیق ثابت شد و همچنین خلاف آن در اتصال حدیث باب اختلاف است زیرا که از روایت عبد الرحمن بن الاسود از عایشه است و دارقطنی گفته که وی دریافت عایشه را در حالیکه مرهون بود و مصنف گوید که کما قال چه در تاریخ بخاری و غیره او تا بدو

موجود است و ابو عامر گفته و اهل کرده شد بر عایشه و وی صغیر بود و دو سماع نکرد و از عایشه و دعوی کرد این **ابن شیبہ و ابی ہریرہ** و **ابن عمر** و قول دارقطنی در حدیث مختلف است در سنن گفت مسنده حسن و در علل گفته المرسل اشبه این کلام مصنف است و در سبل اسلام **ابن** جمیع کردم بسنن دارقطنی یافتیم که وی بعد سوق حدیث گفته اند صحیح و در وی علل بن زهریر است در میزان گفته و ثقه ابن معین و ابن حبان گفته بود از آنها که روایت می کنند از ثقات چیزی را که نه مشابه حدیث اثبات است انتہی پس باطل شد احتیاج بدان در آنچه موافق اثبات است و باطل شد باین چه دعوی ابن حزم جهالت و ازیر که معروف برانداز وی عین و حال هر دو حافظ ابن القیم رح بعد روایت حدیث عایشه گفته شیخ الاسلام شنیدم میگفت این دروغ است بر آنحضرت انتہی مراد روایت بقصر و تیمم است بمشأه تختیه و گردانیدن آن از فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زیرا که از آنحضرت ثابت شده که تمام نکرد و سفر و نه روزه فرض داشت در آن و قد حقیقتاً فی البحث فی رسالہ مستقلہ اخترنا فیما ان القصر خصہ لا عزیمتہ انتہی و المحفوظ عن عایشہ من فعلها و قالت انہ لا یشتق علی و محفوظ و مضبوط از عایشہ آنست که اتمام رباعی و سفر از فعل او بود و گفته که آن برین شاق و دشوار نیست و ازین لفظ جواز قصر معلوم میگردد **أخرجہ البیہقی و اشکریہ احمد و البیہقی** ایہ ثلثہ آنست که قصر خصت است و اتمام عزیمت و نزدیک حنفیہ قصر واجب و تمام است و **ابن عمر** و **ابن عمر** رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یحب ان یؤتی رخصہ کما یکرہ ان یتوفی معصیتہ بدستیکہ خدای تعالی دوست میدارد اینک آمده شود رخصتہای او را چنانکه ناخوش میدارد که آمده شود عصیان او را و **احمد و صحیحہ ابن خزيمة** و **ابن حبان** و ابن حدیث ناظر است و آنکه قصر فضل است از اتمام کما قبل حال آنکه در وی دلیل برین مدعا نیست بلکه دلیل بر سواست و دست بغیرت است و حدیث موافق قول می تعالی است **يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ** و فی روایة کما یحب ان یتوفی عزائمہ چنانکه دوست میدارد اینک آمده شود رخصتہای او را در سبل گفته **فُسِّرَتْ حُجَّةُ اللَّهِ بِرُضَاهُ** و اگر اہمیتہ بخلاف او و از اہل اصول خصت چیزی است که مشروع شد از احکام بنا بر عذر و عزیمت مقابل است و مراد در اینجا چیزی است که آسان گردانند آنرا برای بندگان خود و وسعت و آوآزادند و شدت از ترک بعض اجبات یا اباحت محرمات آسان شوکانی گفته قصر واجب است و هر که آنرا تمام گذارد گویا در حضر و در اچار و چار را ہشت گذارد و عمد او بود و آنحضرت کہ اقتصار میکرد در جمیع اسفار خود بر قصر انتہی و ہو کما قال واللہ اعلم بحقیقۃ الحال

**و عن النبی بن صالح** رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا خرج مسیلاً **مسیر** امیال بود رسول خدا چون بیرون آمد مسیرت ستہ میل را سر از بیرون آمدن قصد این قدر مسافت کردن است زیرا کہ مراد آنست وی چون ارادہ سفر دراز میکرد قصر نمی بود مگر بعد این مسافت و سبل ارض منتهای **یَبْصُرُ** را گویند زیرا کہ بصیر میل کند بر روی زمین تا آنکہ فانی می شود ادراک می و باین معنی حزم کرده است جوہری و بعض گویند جدوی آنست کہ نظر کنند بنقص و ارض مستویہ و در دنیا بند کہ مراد است یا از آن آئینہ است یا روندہ و گوئی گفته شش ہزار ذراع است و ذراع بست و چہار انگشت بہ پنا برابر و انگشت شش ہجوت و حالیکہ پنا و برابر بود و گفته اند کہ دوازده ہزار قدم انسان است و بعض چہار ہزار ذراع و ستہ ہزار نیز گفته اند و گفته اند ہزار گام شتر و بعضی شتر ہزار ذراع بنزع ہاشمی و آن سی و ستہ انگشت باشد و این ذراع عمری است و در معنا و بلاد و بی ہین معمول بہ است و **او ثلثہ** قرآن مجید یا تہ فرسخ و فرسخ ستہ میل است و ہونارسی معرب و تفسیر سبل گذشت خطاب کی گفته شک از شعبہ است زیرا کہ وی ابن حدیث را از انجی بن زید بنائی آورده گفت پرسیدم انس را از قصر نماز پس گفت انس بود آنحضرت الخ در سبل گفته این شک از را وی است در اصل حدیث تخمیر نیست انتہی





پس لا بد شد که نیت مقرون باشد بخروج از محل اقامت و این سخن متحقق میشود بخروج از سوخته اگر در ای آن عمارت نباشد و اگر باشد بخروج از عمارت  
و فی المناجیح فان کان وراءه یعنی السوراء اشارة اشترط فجاوز تنافی الاصح قلت الاصح لا اشترط و درین تصحیح اخیر نظرست زیرا که آن سور بنظره دیوار باشد  
فاصله بین المحلات است و همچنین کلام در انتهای سفر که نیت اقامت در شهر بدون اقامت فائز نمی کند و اقامت ببلد بوصول در آن بلد می باشد  
مسئله چون خواهیم که صفات نفسیه مسافر که اگر یکی از آنها نباشد شرعا او را مسافر نگویند و احکام سفر ثابت نشود بروی استنباط کنیم لابد  
از تنقیح مسمت و مثال استقرای افراد سفر و تفتیش محال استعالات اهل شرع بهم سفر را پس خروج از وطن بر چند قسم قسمی است که او را تنزه و مطیاء  
و خروج الی الحلة و الفناء و البساتین و المزارع گویند و آن با سفر مباینت دارد و قسمی است که او را ایمان گویند و آن نیز در اول حال مباینت  
ناوقتی که بعد طول رسد پس آنرا سفر گویند پس تا مل کردیم در فارقی سفر و قسم اول با فتمیم که آن طول مسافت است و عدم امکان رجوع در همان  
روز یا در اول شبی که بعد از وی است نه مقاسات تعب زیرا که شکار کنندگان گاهی تعب بسیار می کشند و در طلب صید گرد شهر بسیار میگردند  
که زیاده باشد از چهار برید و اسم سفر بر آن جاری نیست و همچنین شخصی که قلبه انی میکند و مسافران گاهی یک یک برید در اعتدال هوا بر مرکب کافیه  
میروند و یک ماه راه باین صفت قطع می کنند و چاره نمی یابیم از اطلاق اسم مسافر بر این جماع پس طول مسافت زیاده اند یک برید صفت نفسیه  
سفر شود فارقی در میان ایمان و قصد سفر تعیین مقصد است پس قصد و تعیین مقصد نیز صفت نفسیه سفر باشد و سفر آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم بسوی مکه سفر بود و بسوی خیبر و تبوک سفر بود و سفر عبد الله بن عمر البسوی ریم و بجانبات نصب سفر فرمود و قصر صلوة درین موضع  
می نمود این عباس مابین مکه و طائف و مکه و حسفان و مکه و جده قصر میکرد و این بمسافت یک برید قصر نمیکرد و درین مسئله و مانند آن طول  
مسافت و قصد سفر و تعیین مقصد فهمیده شد باقی ماند آنکه زیاده از برید چه قدر باید مالک شافعی و احمد میل کردند باریع بر دو تقدیر که در  
آنرا بدو مرحله یعنی سیر دور و روز معتدل با حال ائصال از سالم بن عبد الله مسیر یوم تام آمده است پس در اول قصر جائز باشد قطعاً و ثانی  
نیز مذموب محسوس است باعتبار اصول اگر کسی بآن رود و انکار نتوان کرد انتهی و محسن عباس رضي الله عنه قال اقام  
النبي صلى الله عليه وسلم تسعة عشر يوماً يقصر اقامت کرد آنحضرت نوزده روز قصر میکرد و نماز را یعنی دو رکعت میکرد  
و فی لفظه و در لفظی تعیین محل اقامت آمده بمكة تسعة عشر يوماً بمكة أعظم نوزده روز مذموب حنفیه آنست که اگر نیت اقامت کند  
پانزده روز یا بیشتر تمام کند و اگر در کمتر از پانزده کند قصر کند و اگر بی نیت سال ماه ایستد قصر نکند و این تقدیر مروی است از ابن عباس  
و ابن عمر و طحاوی آنرا روایت کرده و امام محمد در کتاب الآثار آورده که از ابن عمر آمده است که وی در آذربایجان شش ماه بایستاد که امروز قدر او را  
مسافران میگنارند و صحابه دیگر نیز با وی بودند و انس نیز با عبد الملك بن مروان و شام دو ماه ایستاد و ده گفت میگنارند و مذموب شافعی  
آنست که اگر نیت اقامت چهار روز یا بیشتر کند یقیم میکرد و چهار رکعت میگنارد و اگر بی نیت بقصد بر آمدن امروز فردا زیاده از پانزده روز  
بایستد تمام میکند نماز را و ایشان تقدیر باریع را از عثمان رضي الله عنه روایت می کنند و حنفیه ترجیح کردند تقدیر پانزده را بقیاس بر مدت طه  
که پانزده است و نیز اقامت آنحضرت در مکه ده روز بود با وجود قصر مستلزم نفی این تقدیر است و ظاهر آنست که این اقامت بنیت بود  
زیرا که ایشان برای حج آمده بودند و آن تا تاریخ سیزدهم می کشد و اعتبار نوزده روز منافی است با آنچه از ابن عمر و انس نقل کرده شده  
و در حدیث ابن عباس نیز منافی تقدیر پانزده روز است و گفته اند که شاید روز نزول در حیل را راوی دخل داشته تسعة عشر گفته باشد  
و این بعد است کذا فی الترجمة رواه البخاری و احمد در مصنف گفته است که نیت اقامت و مکث یسیر و مکث دیگر که نیت اقامت است

و نه كشت يسير پس كشت يسير آنست كه مسافر يا هر روز ميشي آيد از كشت ليلة و بعض يمين يا يوم و بعض ليلتين و گاهي كشت زاندا زانين باشد كشت  
دو روز و سه روز و در سفر چنانست كه آنحضرت صلي الله عليه و سلم و صحابه در شني اكثر يوم و نحو يوم و هادي عشر و ثاني عشر و اكثر يوم ثالث عشر كشت فرمود  
و قصر كردند نماز را پس معلوم شد كه اين كشت هم سفر يا بر نهي دارد و در حديث شيخين آمده است كه يقيم المهاجر بعد قضا و نسكه ثلثا از پنج بطريق خود  
معلوم مي شود كه اقامت زاندا از ثلث را در احكام شرعيه اشني هست پس سعيد بن المسيب كشت اربع ليال گفت و شافعي اقامت اربع ايام كوي  
و احمد بيست نماز فرمود و در نيت كشت اين قدر نيز شرط است بخديث ابن عمر كه مي آيد و نيت كشت در موضع معين نيز شرط است زيرا كه آنحضرت صلي الله  
عليه و سلم دخل شد و بلكه تاريخ پنج ذى حجه در اول نماز و هشتم بسوي مني برآمدند و نهم در عرفات ماندند و دهم در مني آمدند و دين مدت قصر مي فرمودند پس  
اگر كشت در موضع معين شرط نبودى مي بايست كه نماز اقامت ميگذاشتند و ابو حنيفه نظر خود را در تراخت و گفت چون كشت يوم و يمين اهم  
سفر يا بر نهي دارد و بالاتر از ايام در تقدير است شرعيه مشهور است و لبا احكام كه نصف شى را در آن حكم تمام داده اند پس هر كس نيت اقامت پانزده روز  
يا زاندا بران در شري ياد رويى دارد و يقيم است و لبا حكم سفر يا قى است و شرط بغير هم است و آن صلاحيت مكان است برلى اقامت پس اگر  
در صحرا نيت اقامت پانزده روز مستحق شود سفر منقطع نگردد و في رواية لابي داود سبع عشرة و في اخرى خمس عشرة  
و در روايتي مرابو داود و از ابن عباس هفده روز و در روايتي پانزده روز آمده است و كذا و ابو داود است از حديث عثمان  
بن حصين ثمانى عشرة هجده روز و رواه الترمذي و البيهقي ايضا و كذا و هم ابو داود است عن جابر اقامت متبوعا لعشر  
يوم مكمل بقصر الصلوة اقامت كرد آنحضرت و در تبوك بيست روز قصر ميگرد نماز را بيهقي گفت اصح روايات درين باب روايت  
نسخارى است نوزده روز و جمع كرد امام الحرمين و بيهقي درين روايات با احتمال آنكه در بعضى از اينها شمار نكردند روز دخول و خروج را و آن  
روايت هفده روز است و بعضى شمار كردند آنرا و آن روايت نوزده روز است و در روايت هجده روز دخول را گرفته نه يوم خروج را نصف  
و تخفيف است اين جمع مشين است باقى ماند روايت پانزده روز در حكم شاذ و نابر مخالفتش و روايت بيست روز صحيحه الاسناد است  
اما اين نيز شاذ است اللهم مگر آنكه حمل كرده شود بر جبر كسر و روايت هجده روز من حيث الاسناد غير صحيح نيست شوكانى گفته چون  
اقامت كند در شري و در تردد قصر كند تا بيست روز زيرا كه هر كه رخت خود در خانه انداخت حكم سفر از وي برخاست و مشقت سير از وي جدا  
و اگر شارع اين چنين مقيم اسافر نام نهد و گويى گفت لى اهل كه تمام كن نماز خود را كه ماقوم مسافر انيم البته حكم سفر را لى اقامت نهد پس در آن  
و قصر قصر است باوجود اقامت بر مقداري كه شارع آنرا جائز داشته و بر زاندا زان مسافر حكم مقيم است و واجب است بروى اتمام نماز  
زيرا كه وي مقيم است نه مسافر و اقامت كرد آنحضرت و در كيه و غزوه فتح هيزده شب يا نوزده شب يا اكثر از آن پس اجب بر ما نيز قصر  
برين مقدار و اتمام نماز بعد از آن و خدائى راست نيكي ابن عباس جبر است چه عجب فقه و افهم است مراد قاصد شرع را كه گفت نماز را و انجا  
چون فتح كرد آنحضرت مگر اقامت نمود نوزده روز و گذارد و در كشت پس هر گاه كه مسافر ميگردد و نوزده روز اقامت مي نموديم قصر ميگردد  
و اگر زياده مي ماند تمام ميگردد من گفت كه اين است فقه دقيق و نظر مستقيم بر ابلغ تحقيق و اگر چي گفت او را جابر كه ما نيم مابا رسول خدا صلي  
عليه و سلم بيست شب در تبوك و حاليكه قصر ميگردد نماز را البته ابن عباس او را نيز چنين مي گفت و درين سلسله نديهاست ارجح آن  
اين است اتقى و ذواته ثقات الا انه اختلف في وصله و راويان حديث جابر همه فقه اند مگر آنكه اختلاف كرده شده است  
و در اصل اين حديث زيرا كه در سندش معمر است ابو داود و گفته غير او آنرا مسند نكرده و رواه ابن جابر و البيهقي من حديث معمر

وهم ابن حزم والنووي واعلم ان هذه استأذنا قطعي وعلل بإرساله انقطاعه بابتكاعه على ابن مسبانك وبغيره اذ حفظوا رواية كرده اند از ائمه  
بن كثير في ثوبان ميسلا وروایت كرده اند از ائمه اربعي ان انس سبغت بضع عشرة دروي الطبراني في الاوسط من حديثه نسى شارة وهو ضعيف  
ويعني سمعت نزارا من انس وبالحكمة چون نووي و ابن حزم آنرا صحيح گفته اند حجت قائم می شود تصحیح این ایامه صحیحین پس قیاس پانزده روز بر مدت  
طهر و دیگر احتمالات معارض این صحت نمی تواند شد گوشت موصول به باشد و بود او و برای احادیث این باب ترجمه کرده و گفته باب می تمام المسافر  
بعده این حدیث را ساق کرده و در آن کلام ابن عباس است من اقام سبعة عشر قصر من اقام اكثر اتم و سبیل السلام گفته اختلاف کرده اند علماء  
در وقت اقامت چون عزم کند مسافر و تمام کند در آن نماز بر اقرار ابن عباس گفته اقل مدت اقامت ده روز است لقول علی بن رضی الله  
عنه اذا اقامت عشر اقامت لصلوة لیکن در سندش ضاربین ضرورت تصنف در تقرب گفته اند غیر آنکه قال و هو یوقیف و حنفیه پانزده روز گفته اند  
مستدل یکی از روایات ابن عباس بقول می و قول ابن عمر اذا قدمت بلدة وانت مسافر و فی نفسك ان تقیم خمس عشرة لیلة فاکمل الصلوة و تأمیر  
و شافعیه بیان رفته اند که اقل آن چهار روز است و ابن مروی است از عثمان و در او غیر یوم دخول و خروج است و سبیل لال بوده اند منع آنحضرت  
و ما بین این را بعد از آنکه از روایت بر سه روز و در آن دلائل که در بیان اقامت چهار روز معتمد شود و مثله اقوال فخر الاولیاء علیهم السلام  
در حق کسی است که داخل بلد شد بعزم اقامت و اما کسی که متردد است در اقامت و عزم نگرفته است بر آن پس در وی اختلاف است ابو حنیفه  
و اصحاب می گفته اند و هو قول الشافعی که قصر کند همیشه زیرا که اصل سفر است و دلیلش فعل ابن عمر که شش ماه در آذربایجان ماند و قصر کرد  
و مروی است از انس بن مالک که یکسال یا دو سال در سیاهلور اقامت نمود و نماز را بقصر بگذارد و از جماعتی از صحابه مروی است که اقامت که چند  
در راه هر روز نماز قصر کردند و بعضی تقدیر کرده اند پانزده و هفده و هیثمی در حدیث و روایات در مدت اقامت آنحضرت در مدینه و مدینه  
و بعد تجاوز مدت مذکور اقامت اوست و مخفی نیست که نیست دلیل در مدتی که قصر کرد در آن بر نفی قصر در زمانه و چون دلیل بر تقدیر است  
خاتم نیست اقرب آنست که لایزال قصر کند مضافا بصحایه زیرا که بقاء با تردد روزانه در اقامت و رحیل معتمد ناسیده نمی شود اگر چه مدت بطول  
گشود و نموده این است روایت یحیی و حسن از ابن عباس که اقامت کرد آنحضرت در تبوک چهل روز قصر میکرد و نماز را پست گفت نفر و یحیی بن  
بن عماره و هو غیر محتج به انتی و تصنیف گفته اکثر علماء مستقی اند بر آنکه چون مسافر را نیت اقامت نباشد و اتفاق در موضعی درنگ کند حکم  
سفر از وی زایل نگردد و گویا آخر عمر بخیر شود شافعی را و قول است یکی موافق جمهور و دیگر مختار یعنی و آن آنست که در صورت زیادت مکتب بر چهار  
اتمام لازم است گوئیم خروج باشد که آنکه در خوف یا جنگ باشد و آنچه در حدیث آمده که قصر رسول خدا صلی الله علیه و سلم عام الفتح بحریچه اذن رفته  
او ثمانیة عشر یوماً از بر صورت خوف و حرب فرو می آورد و الله اعلم انتهى **و عن** النبی رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
علیه و سلم اذا ارسل قبل ان یزغ الشمس اخر الظهر الى وقت العصر ثم نزل فجمع بينهما بود آنحضرت چون کعب  
میکرد و بر می آمد از منزل پیش از آنکه میل کند آفتاب و برگردد و تا خیر میکرد و ظهر را تا وقت عصر پست فرو می آورد و جمع میکرد در میان ظهر و عصر  
و این را جمع تاخیر گویند تصنف در فتح الباری گفته جمع بین الصلواتین نبود مگر در وقت ثانیة یعنی عصر که آنرا جمع تاخیر گویند تا آنکه احتیاج کرد و تا  
باین حدیث کسی که منع کرد جمع تقدیم را که گذاردن عصر است در وقت ظهر نیست در وی دلالت بر عدم جمع تقدیم لقوله صلی الله علیه و سلم انما  
تقدیم جائز می بود عصر را با ظهر ضم می نمود و این فعل و صلی الله علیه و سلم مخصوص احادیث توقیف است که گذشت و علماء را درین مسئله اختلاف  
نزد ابن عباس و ابن عمر و جماعة از صحابه و مالک احمد و شافعی جواز جمع است در سفر برای مسافر تقدیم و تاخیر بموجب این حدیث و تاخیر

وحدیث ابنه در تقدیم و مروی است از اوزاعی جواز جمع تاخیر فقط غلبه الحدیث و هم مروی عن ابی حمزة محمد بن حزم و در سبب  
 تخلفی و حسن ابو صنفه عدم جواز جمع است تقدیم و تاخیر برای مسافر و تاویل کرده اند از آنکه جمیع صوری یعنی تاخیر کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 ظهر را تا آخر وقت و تقدیم نمود عصر را در اول وقت و مثلاً العشاء و در کرده اند بر ایشان که اگر چه این سه در جمیع تاخیر متشکی می شود اما قاضی می شود  
 این تاویل در جمیع تقدیم که مفاد قول او است و فی رواية الحاكم الخ كما سياتي فان ذاعت الشمس قبل ان يدخل صلي الظهر شرآب  
 پس اگر میل کرد آفتاب پیش از آنکه کوچ کند میگذارد نماز ظهر پستر سوار می شد و بعد از آن چون وقت عصر نزول کردی - صراحتاً در این برین صورت  
 جمع واقع نشدی مستثنی علیه ازین حدیث ثابت شد که در صورت ارتحال پیش از آمدن وقت ظهر جمع تاخیر بود و در ارتحال بعد از آمدن  
 وقت ظهر جمع تقدیم و احمد و ابو داود و ابن حبان و حاکم و دارقطنی از حدیث معاذ آورده اند و ترمذی آنرا حسن گفت که بود رسول خدا در غزوة  
 تبوک چون ارتحال میکرد قبل بیع آفتاب تاخیر میکرد و ظهر را تا آنکه جمع میکرد و اورا میگذارد و در نماز را مٹا و چون ارتحال میکرد بعد از بیع آفتاب  
 تقدیم میکرد عصر را بسوی ظهر و میگذارد و عصر و ظهر هر دو یک پستر - این می شد و معین است مختاراً حافظ شوکانی چنانکه در ذریعة گفته  
 و این جمیع از تقدیم و تاخیر انتمی و در جمیع اوقات گفته شد و در جمیع اوقات گفته شد و در جمیع اوقات گفته شد و در جمیع اوقات گفته شد  
 بروی اینست واجب نکرد آنرا چنانکه در باره قصر فرمود انتمی و در غیر نماز حاکم گفته جمع در سفر عادت و اعمی نبود بلکه چون سیر تعجیل بود  
 جمع کردی اما جمع در حالت نزول و قرار مروی نیست انتهی و فی رواية الحاكم في الاربعين باسناد الصحيح صلي الظهر  
 و العصر شهوراً کتب و در روایت حاکم باسناد صحیح و در ابوعین آمده که بگذارند ظهر و عصر را پستر سوار شد یعنی چون آفتاب زائغ شد قبل  
 از ارتحال این هر دو فریضه را مٹا بگذارند و این مفید ثبوت جمع تقدیم است از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تصور نیست در آن جمع صوری  
 و زیاده کرد و معجلی که از روایات بخاری است لفظاً و عصر را تصنف و تلخیص گفت این زیادت غریب صحیح الاسناد است و قد صححه المنذرى من هذا  
 الوجه والعلل و تعجب است از حاکم که آنرا درست گرد نیاورده و او را طریق دیگر است نزد طبرانی و در اوسط انتهی و بالجمله در مصنفی گفته تفتیش  
 حقیقت جمع و ارکان و شروط آن می باید کرد پس جمع این نیت که نماز اول را آخر وقت او گذارند و نماز دوم را اول وقت او زیرا که این صورت  
 جمع است نه حقیقت آن و حمل احادیث بر آن تاویل بعید است که تخطیه و تغلیط صحابه می کشد و در بعض احادیث جمع تقدیم آمده و آن صریح است  
 و در جمیع و نماز در وقت یکی از آنها پس این صفت نفسیه پیدا شده و آنکه از بعض صحابه جمیع صوری روایت کرده اند باین مسئله تباین ندارد زیرا که  
 استیصال که سبب ترخیص است در چند صورت می تواند بود و بملاحظه آن در صفت مستفوع می شود پس این نیز ترخیص است و آن نیز ترخیص است و لفظ  
 جمع دلالت نمیکند بر موالات عرفاً و قید عرفاً نیست آنست که فصل بین آنرا ضرری نباشد و در بعض حدیث آمده که بین الصلواتین اناخت ابل  
 احال آنها کرده اند و موالات از استقرای افراد جمع نیز مستفاد می شود حتی ترک روایت متواتر شده پس صفت نفسیه دیگر پیدا شده و قضای نماز  
 بعد از قضای وقت او دیگر است و جمع دیگر و لهذا اسم قضای بر جمع استعمال نشده پس فارقی می باید و آن فارقی بجز نیت ترخیص جمعی نمی تواند بود  
 پس این نیز صفت نفسیه پیدا شد پس در جمع تقدیم پیش از فراغ از نماز اول نیت لازم است و در جمیع تاخیر پیش از انقضای وقت اول  
 و تقدیم نماز اول بر نماز ثانی از استقرای افراد مستنبط است و اگر رعایت ترتیب کند جمع فقط نباشد بلکه تقدیم و تاخیر مع الجمع و آن  
 غیر جمع است پس مشروعیت آن محتاج بدلیل باشد و اولیس فلین پس این شرط مشروعیت جمع پیدا شد و آیا شرط مشروعیت آن  
 سفر طویل است یا مطلق سفر یا قصد سیر فقها را در اینجا اقوال است و آنچه برین بنده ظاهر می شود آنست که سفر طویل محل نیت





که می جمع نکرد که یک شب که خبر فوت زوجه می از جای رسید و بخاطر آن در روزی نکرد الا یک بار یا دو بار و نزدی آورد که سالم بن عبد  
بن عمر را پرسیدند که یکجا جمع میکرد و بعد از آن در شبی از صلوة و سفر گفت لا نکرد و در وقت و آنجا در جمع تقدیم بر صلح اقل قلیل است و در نماز  
صحیح بخاری اختلاف است و اما بسیاری از این که قائل هستند پس تا لا جمع تا آخر و بعضی احيان و تا و بعضی آنست که مراد جمع بین این دو  
آنست که تا آخر کرده شود صلوة اولی را و گذارده شود در آخر وقت و بعضی که کرده شود ثانیه را و گذارده شود در اول وقت آن و بعضی این را  
جمع صوری نامیده اند که بظاهر و صورت جمع است نه حقیقه و بعضی و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حقیقه درین جمع سفر تصویر می کنند  
در حدیث و در باب استخاضه آمده در حدیث حمه بنت محش قندبر و اگر چه لفظ حدیث در بعضی روایات این چنین است که جمع میکرد و در میان  
ظهر و عصر میگذازد و در وقت عصر محمول بر همین است از جهت دلائلی که ذکر کردیم و تحقق تخفیف و رفع حج که در بعضی روایات واقع شده است  
که جمع میکرد تا در حج نیندازد امت خود را بآن است که در وی توسیع است که اگر یکی را قراغ و رفا هیت حال و سخت حال در گذاردن نماز در اول  
وقت باشد آنچنان گشت و اگر نباشد تا آخر گشت و در آخر وقت بگذارد تا متصل گردد و اول وقت نماز ثانیه و توسیع و تخفیف در جمیع  
این طریق ظاهر است و شناختن و ادراک آخر وقت مغرب ظاهر است و در همین نیز بحسب ظن تخمین میرسد خصوصاً در صورتی که در وقت قائل  
و کثرت مردم که چهارگانی داشته باشند در شناخت وقت پس وارد نشود آنچه بعضی شافعی گویند که در عمل باین طریق جمع تمام است و تعیین  
آخر وقت و اول خواص اشکال است چه جای عوام قندبر و تحقیق روایت کرده است ابو داؤد و از علی که چون مسافرت میکرد و میرسد بعد از  
غروب آفتاب تا آنکه نزدیک مسجده که تاریک شود پس نزول میکرد و میگذازد مغرب را پس می طلبید طعام را و نقی می کرد و پس میگذازد  
عشاء را و ارتحال میکرد و میگفت این چنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و امام محمد در موطای خود می گوید رسیده است بما از ابن عمر که  
می میگذازد مغرب را و قنیه تا آخر کرد و او را پیش از غروب شفق برخلاف روایت مالک که گفت حتی غاب شفق خود را جامع الاصول از ابو داؤد  
از نافع و عبد بن واقد می آید که گفت مؤذن ابن عمر صلوة گفت ابن عمر سیر کن تا قبل غروب شفق پس نزول کرد و بگذارد مغرب را پس از آن  
نظار کرد تا غاب شد شفق پس بگذارد عشاء را پسر گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون در تعجیل می آورد او را امری میکرد و چنانکه  
من کردم و در روایتی از نسائی آمده حتی اذ کان آخر الشفق این روایات است که ناظر است در جمع بطریق که مذکور است و ظاهر  
آن می نماید که روایات در عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع یعنی تا آخر تا آخر وقت و تعجیل در اول همه آمده و امام ابو حنیفه اخذ  
عدم جمع یا جمع بعضی اخیر اختیار کرده احتیاطاً لمحاظاة الوقت شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته شافعی گفته اند که ترک جمع افضل  
در روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم محض از برای بیان جواز بود و الله اعلم این است آنچه  
حضرت شیخ رحمه الله تعالی درین مقام نوشته بوده در ترجمه مشکوٰه گفته که این است آنکه میسر شد از کلام درین مقام بنویسند ملک عالم و بنیام  
چون یکی را از شارحین که محکم کرده باشد این قدر شیخ ابن الهمام و الله اعلم انتهى و لیکن محقق مباد که اکثرین استدلالات که حضرت شیخ  
در ترجیح مذکور حنفیه بایر از آثار در برابر اخبار کرده اند بعد از احسان نظر مخدوش می نماید و محتمل بر آن قائم نمی شود باینکه آنکه روایت  
موطای امام محمد درین از جمع ناظر در اقامت است نه در سفر پس از ما نحن فیها نباشد و تعیین اوقات نماز چنانکه بقول و فعل آنحضرت  
همان جمع هم بفعل او است که بجاء نمازها سن جائز و ناک فلا ینقص به الحجة و عدم روایت ابن مسعود جمع آنحضرت را در غیر مذکور و گفته  
می نمودند پس از این نقل عدم است نه عدم نقل و مثبت مقدم بر نافی و ابن مسعود چیزی بای بسیار فراموش کرده بود بجهت که این هم

فراموش کرده باشد و بیان بعضی از این چیزها در ذیل مسئله رفع الیدین گذشت و همچنین دانمی نبودن این فعل افاده نمی کند و نقلی این عمل را حسب معلوم خودست بکن که ایشان را برین معنی بنا بر عدم دوام آنحضرت برین فعل اطلاع دست بهم نداد و در اثبات حکم قوت سند باید که کثرت مطالب پس موقوف شد این قول که احادیث و جمیع تقدیم و صحاح اقل قلیل اند و تاویل جمیع مجموعی خلاف ظاهر احادیث این باب است که در آن صریح گزیده آن یک نماز در وقت نماز دیگر موجود است پس در برابر نفس حلی مقبول نشود و گواطلاق وی بر آن جایی دیگر نمایش داشته باشد شناخت اوقات صلوات در کلام شارع بنوعی واقع شده که قروی و بدوی و جاہل و عالم در آن برابرست چنانکه در باب ایتیه صلوات گذشت پس قول بعضی شافعیه در وجود حج بجای خود باشد و روایت مالک صحیح است از روایت امام محمد در قبلیت شفق و بعدیت آن پس مفید جمیع تاخیر باشد نه جمیع صوری و چون از شارع جمیع صلواتین تقدیمات و تاخیرات یافته شده جمعی از اهل معرفت بحدیث بآن رفته اند و مبنی احکام سفر بر تأخر و غایت است چنانکه قصر نماز و ترک روایت مؤکده از آن خبر می دهد و برابرش نمی آید از جمیع محض برای حفظ وقت نماز بلکه حفظ مذهب و روایت مستقیم نباشد و صالح تعارض نبود و لهذا بعضی از حنفیه نیز بآن رفته اند شاه ولی الله محدث دہلوی رح در انسان الجہنم فی ذکر مشایخ الحرمین از شیخ خود ابو طاهر مدنی رح نقل کرده اند که می گفت شیخ حسن عجمی حنفی بود اما در سفر جمع میکرد در میان ظهر و عصر و مغرب و عشاء و در حالت اقتداء سورۃ فاتحہ میخواند انتہی بعدہ خود گفته عرض آنست که با وجود این ہمہ علم التزام مذهب مغنین در جمیع امور لازم نمی دانست و تلفیق جائز میداشت بی ملاحظہ آنکہ حقیقتہ متمنع نزد یک فریقین محقق شود انتہی والله اعلم بالصواب و عن معاذ بن جبل رضي الله عنه قال خرجنا مع النبي براديرم باهمراه رسول خدا صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك

در جنگ تبوک کہ آخرین غزوات آنحضرت است فكان يصلي الظهر والعصر جميعا والمغرب والعشاء جميعا پس بود کہ میگذارد نماز ظهر و عصر را ہمہ و مغرب و عشاء را ہمہ رواہ مسلم و احمد و ابو داؤد و ابن حبان و حاکم و دارقطنی باین لفظ روایت کرده اند کہ بود رسول خدا در غزوہ تبوک چون ارتحال میکرد بعد از بیع آفتاب تعجیل میکرد عصر را بسوی ظهر و میگذارد عصر و ظهر هر دو معا پستروان میشد و زیاده کرد احمد از حدیث ابن عباس مغرب و عشاء را یعنی چون کوچ میکرد قبل مغرب تاخیر میکرد و مغرب را تا آنکہ میگذارد او را با عشاء و چون کوچ میکرد بعد مغرب تعجیل میکرد عشاء را پس میگذارد او را با مغرب اخرجه ايضا البیهقي والدارقطنی وصحح ابن العرطی اسنادہ ولیکن تعقب کرده اند این را باینکہ در اسنادش کسی است کہ احتیاج کرده نمی شود بخدیث وی و این هر دو حدیث را طرق دیگر نیز هست کہ بعضی او نقویت بعض میکنند و نیست در آن انچنان مقالی کہ احتیاج را بجموع آن باطل کند و جمیع میان مغرب و عشاء بخدیث ابن عمرست و صحیحین و غیرہا کہ بود رسول چون بود میکرد در سیر تاخیر میکرد و مغرب را تا آنکہ غائب می شد شفق پسترجمع میکرد در میان مغرب و عشاء و بخدیث ابن عباسست نزدیک بخاری کہ بود آنحضرت کہ جمع میکرد در میان نماز پیشین و نماز دیگر چون می بود بر پشت سیر و جمع میکرد میان مغرب و عشاء و این شامل جمیع تقدیم و جمیع تاخیر بر دوست تقدیم آنکہ نماز عصر را در وقت نماز ظهر بگذارد و عشاء را در وقت عصر و مغرب را در وقت عشاء بگذارد و اختلاف است در آنکہ افضل برای مسافر چیست جمیع است یا توقیت شافعیہ ترک جمیع افضل گفت اند و مالک گفت غیر مکره است و گفتند از مختصست بکسی کہ عذر داشته باشد حافظ ابن القیم رح در ہی نبوی گفت نبود آنحضرت کہ جمع کند راتب را در سفر چنانکہ بسیاری اند و مردم می کنند و نه جمیع وقت نزول جزین نیست کہ جمع میکرد وقت تیز روی و سیر عقب صلوة کافی احادیث تبوک و اما جمیع آنحضرت در حالت نزول و غیر سفر پس نیست منقول مکرر در عرفه و مزدلفه برای اتصال قوت کما قال الشافعی و شیخنا ابو تمیم و ابو حنیفہ و غیرہ





سفری است که واجب است در وی غرم نیست نماز در میان قصر و در میان سبب موجب محرم بنابر جواز توسع در بحال محرم غنیمت است  
 العباد و خفیه است و چهار فرسخ گفته اند لما اخرج البخاری من حدیث ابن عمر و حدیث ابن عباس لا تقصر و الصلوة فی اقل من اربعة برد و اخرج  
 البیهقی بسند صحیح من فعل ابن عباس ابن عمر و بان روی البخاری علیها بصیحة المجزم من حدیث ابن عباس ان سئل القصر الصلوة من یاءلی  
 عرفة قال لا ولكن الی عسفان والی جدة والی الطائف و میان هر یکی از این اکنه تا مکة چهار برید است و اقوال متعارض است کما سمعت و اول  
 متقادمه انتی بعده از زاد المعاد عدم تحدید مسافت نقل کرده و قد تقدم رواة الدارقطني و البیهقی باسناد ضعیفه و یکدیگر در سند  
 عبد الوهاب بن عباد است و او متروک است نسبت کرد و او را قوری بسوی کذب و ترک کرد و او را قطنی و گفت افزوی حلال نیست از روی  
 روایت و تشدید وی از پدر خود پس منقطع باشد و نیز روایت کرده است از وی اسمعیل بن عیاش روایت وی از حجاز بن ضعیف است  
 و الصبیح انه موقوف و صحیح آنست که موقوف است بر این عباس و سند وی صحیح است و لیکن اجتماع و ادران سرچ است  
 پس محمول شود برینکه این حکم از رای اوست و گفته شد که ثابت نشده است در تحدید حدیثی مرفوع کذا أخرجه ابن حزم  
 شافعی بسند خود از ابن عباس آورده که وی بر سیده شد از قصر صلوة تا عرفه گفت و لیکن تا عسفان و تاجده و تا طائف و سنادش  
 صحیح است و ذکره تلک فی الموطا عن ابن عباس بلانا شوکانی رح در درای مصنفیه گفته این هر سه بحث یعنی تعیین قدر مسافت سفر  
 و اقامت در تردد و اقامت به نیت از آن معرکه است که بلید میشود در آن زمین و مضطرب میگردد و در آن مذهبها باشد اضطراب  
 و متباین می شود و در آن انظار باشد تباین اینکه مذکور شد ارجح مذاهبات است اگر چه درین سئله مذاهبهاست انتی لمحضاً گویم محل ابرار  
 این حدیث قبل حدیث النس و معاذ بود لیکن در نسخ متن همچنین واقع شده فافهم و حسن جابر رضي الله عنه قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم خيرا مني الذین اذا ساءوا استغفروا و اذا سافروا قصر و اذا افطروا بهتموا  
 امت ثلث کسانی اند که چون کار بد کنند استغفار نمایند و چون سفر کنند قصر کنند و نماز را و افطار کنند روزه را و در سبیل گفته حدیث  
 دلیل است بر آنکه قصر و فطر افضل است برای مسافر از خلاف این هر دو و شافعی گفته ترک جمع افضل است پس قیاس آنست که چنین  
 گویند که تمام افضل است و قد صرحوا به ایضا و گویند که ایشان قائل نشدند باین حدیث بنابر ضعف وی انتی گویم احادیث صحیح و در افطار  
 و صیام در سفر سه قسم آمده یکی در اباحت افطار مطلقا و آنرا بخاری و مسلم و موطا و نسائی از ابن عباس روایت کرده اند و دوم تخفیر میان افطار  
 و صوم و آنرا اصحاب کتب بسته اند حدیث عایشه و انس روایت کرده اند سوم در اباحت افطار و صوم صیام و آن نزد مسلم و ترمذی از حدیث  
 جابر آمده و جمهور علما از اهل فتوی اتفاق دارند که افطار و صوم هر دو در سفر جائز است و لیکن اختلاف کرده اند درین که صوم افضل  
 یا افطار یا هر دو برابر امام ابو حنیفه و مالک شافعی و اکثر ائمه بر آنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد بی زیادت مشقت و لحوق ضرر  
 و اگر متضرر گردد و افطار اولی است و فعل آنحضرت در صوم محبت ایشان است و نیز حاصل می شود بدان بر اوست ذمه اگر چه در افطار تخفیر است  
 و ترمذی سعید بن مسیب از اعمی و احمد و اسحق و بعضی دیگر از علما افطار اولی در فضل است مطلقا و صحیح قول اکثرین است در سفر السعاده گفته  
 تا اگر در رمضان سفر کردی افطار کردی و گاه روزه داشتی و دیگران را بخیر میکرد میان افطار و روزه انتی أخرجه الطبرانی فی  
 الدعاء و الاوسط باسناد ضعیفه زیرا که در سندش ابن مسیب است از ابی الزبیر از جابر بر رواه اسمعیل بن حنن فی کتاب الاحکام  
 و هو فی مرسل سعید بن مسیب و آن در مرسل ابن مسیب است عند البیهقی مختصمه آن نزدیک بهوه بطايعه خفیه



شوکانی در مختصر گفته نظر سافرو مانند او را خصیت است مگر آنکه بر سر تلف شدن یا ناتوانی را از قتال پس عمریت است انشی و  
 عمران بن حصین رضی الله عنه قال کان منی بوا سیر فسالته الثبتی صلی الله علیه وسلم  
 عن الصلوة گفت عمران بود مرا بوا سیر پس پرسیدم رسول خدا را از حال نماز و صنف در سابق این روایت را ذکر کرده قال صلی الله علیه وسلم  
 فَإِنْ لَوْ تَسْتَطِيعُ فَقَاعِدًا فَإِنْ لَوْ تَسْتَطِيعُ فَعَلِي جَنِّبِ فَمَرُّوْكَ يَكُنْ رَسَاوَهُ پَسِ اَلْكَرْتَوَانِي استاده گذاردن پس بگذر از شسته پس  
 اگر نتوانی سر گذار بر پهلوی و از جانب بخاری هو کما قال و صنف این حدیث را در باب صفة الصلوة آورده بود و تفاوت بسیار لیکن  
 از بنی نسبت نکرده بسوی هیچ یکی و ابیان کردیم منجهین و از بخاری یا آنچه در دست از زیادت و عر جابور ضد  
 الله عنه قال عاد الثبتی صلی الله علیه وسلم مریضا فراه یصل علی وسادة فرماها و قال  
 صل علی الارض ان استطعت و الا فادم ایما و اجعل سجودك اخفض من رکوعک عیادت کرد و آنحضرت  
 بیماری را پس دید و او را که نماز میگذارد و بر وساده پس بنشیند آنرا و فرمود نماز کن بر زمین اگر توانی و نه اشاره کن اشاره کردی و برگردان مجید  
 بعد از پشت نماز رکوع خود و هر که از اشاره هم عاجز گردد نماز روی ساقط شود زیرا که ایجاب صلوة بر مریض از قبیل تکلیف بالایطاق  
 و محتمل هیچ کس از تکلیف فوق الطاقه او نمی دهد و همچنین هر که بیوش شد تا آنجا که وقت نماز برفت پس بروی هم و خوب صلوة نیست  
 زیرا که در وقت نماز غیر مکلف بود و همچنین واجب نیست بر کوک و دیوانه و غیره زیرا که از آنها مکلف نیستند و خطاب تکلیف مستند است  
 غیر مکلف را و نیست خلاف حدین مستلزم بیان واجبات شرعی و آنکه در باره تعویذ صبیان و تمرین اطفال و در دست خطاب آن  
 بکلفین است که برایشان تعلیم اوشان واجب است نه خود بر صغار گذانی الداری و او البی هقی با سنا و قوی که تقدیر و التمر  
 فی باب الصلوة قبل باب السجود السهو و گفته ابو حاتم و گفته ابو حاتم این حدیث موقوف است و حسن علی شسته و صلوات الله  
 عنها قالت لایث الثبتی صلی الله علیه و آله و سلم یصلی متروکا و یدم آنحضرت را که نماز میگذارد چهارزانو نشسته و آنسانی  
 و صحیح الحاكم و این حدیث نیز در باب صلوة مریض گذشته و آنجا گفته بود و صححه ابن خزيمة و آنجا گفته صححه الحاكم و هیچ یکی از شرح و جواب او  
 این هر سه حدیث و مناسبت او با باب ذکر نکرده و حدیث دلیل است بر صفت قعود و صلی چون او را عذر باشد از اقامه و در وی غلانی هست

## باب صلوة الجمعة

مشهور در جمعه صوم و سکون و هم آنست سیوطی گوید و فتح میم نیز آمده و زجاج کسر آن نیز حکایت کرده و این روز را در جاهلیت  
 و عربی لفتح مهله و ضم را و بای موحده میخواندند و تسمیه جمعه بعض گویند بجهت آنست که اجتماع آفرینش و تمامی آن درین روز است پیدایش  
 عالم از روز یکشنبه ابتدا کردند و درین روز مجموع و تمام شد ازین جهت او را جمعه نام کردند این چنین ذکر کرده ابو حذیفه از ابن عباس  
 استناد او ضعیف است و این جنج و دلالت کند بر تعیین ایام و سماعی آن پیش از خلق سموات و ارض و تعقل آن خالی از اشکال نبود و آنکه اعلم  
 و بعض گویند از آن جهت است که پیدایش آدم در وی جمع و تمام شد روایت کرد این قول را احمد و ابن خزيمة از حدیث سلمان و ابن ابی حاتم  
 و احمد از ابو هریره و این قول صحیح ترین اقوال است و از حدیث ابو هریره معلوم شد که تسمیه جمعه بجهت اجتماع امور عظام است در روز  
 که یکی از آنها خلق آدم است و این آنست از تسمیه بجهت خلق آدم و اجتماع اجزای او و نیز گویند که کعب بن لوی جمع میکرد درین روز  
 قو خود را و ندکیر میکرد ایشان را و امر میکرد بتعظیم حرم و فرموده بود آنرا بدین پیغمبر آفران زمان و این حرم گفته که تسمیه جمعه بجهت اجتماع است

در وی برای نماز و این اسم اسلامی است و در جاهلیت نام او عربی بوده و بحقیق آنست که عرب به نام قدیم اوست در جاهلیت و جاهلیت  
تغییر دادند و جمیع چنانچه تغییر دادند سائر نامهای هفت ساله نامهای قدیم این بود اول ابرو و جبار و ثانی بار و ثانی عرب و ثانی بار و ثانی جبار  
نیز شرفی و امتیازی بود و در اسلام بفضائل و خصائص دیگر امتیازی دیگر یافت که ازانی شرح سفر السعاده و جمیع را خصائص است که در  
سفر السعاده ذکر کرده و در هر می نبوی است و چند خاصیت آورده و سیوطی در نور اللمعه فی خصائص الجمع یک صد و یک خاصیت بزرگی و  
از احادیث کتب سنی و جزآن مابین القوی و الضعیف بیان نموده **عن عبد الله بن عمر** و ابی هریره رضی الله  
عنهما انهما سمعا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول على احواد منبره لا می فرمود بر چوبهای منبر خود یعنی بر منبر تغییر  
باین عبارت ظاهر است آنست که در اول ساختن منبر شناختند ایشان منبر را و متعارف نبود نزد ایشان چنانچه چوبی چند بر هم نهاده و ترکیب داده  
تا تفریح گردد بدان که منبر شریف از چوب بود نه از سنگ و خشت و این منبری است که آن را در سینه سبع یا ثمان غلامان فرستادند از انصار  
برای آنحضرت ساخته بود و نام دوسه علی الاصح میمون است بخار بود و این منبر سه درجه داشت و مدتی همچنین ماند تا آنکه مروان در زمانه معاویه  
شش درجه زیاده کرد از اسفل و آنرا قصه است که معاویه آنرا بشق طلبید و مروان فرستاد آن خواست پس تیره و تاریک شد مدینه  
و برآمد مروان و خطبه خواند و گفت ای سیر المومنین حکم کرده بود ازین جهت و برادر داشتم و زیادت در وی بهجت کثرت مرموم کردم و بعد در سینه  
اربع و خمین و ست مائه چون آتش مسجد شریف در گرفت منبر هم در آن سوخته شد لیسنتهین اقوام **عن** و **عنهم** الجمع است باید که  
البسته باز آیند و همای مسلمانان از ترک کردن ایشان جمعاً و عادت گرفتند تبرک آنها و اندک بلفظ جمع آورد و اکثر آن ترک شد  
جمع است چنانکه در احادیث دیگر آمده و **عن** قالوا هم شمر لیکون من الغافلین یا تحقیق می کند خدا تعالی بر دلها  
از ایشان بعد از آن هر آینه می باشد اندک ایشان از خافلان و معدود و ایشان و شهود و محکوم بدان یعنی این دو ثابت و واقع اند یا باز آمدن  
از ترک جمیع یا تمرد کردن بر دلها اگر باز آیند مکر کرده نمی شود و اگر باز نیایند مکر کرده می شود و بر دلها ایشان و مکر کردن بر دل کنایت است از غفلت  
تخلف و اناب و باب تذکره قبول موعظت و نصیحت و رواه مسلمانان حدیث از اعظم و اجز است بر ترک جمیع و تساهل در آن و در وی  
اخبار است باینکه ترک وی از اعظم اسباب خذلان است و تساهل گفته شناخته ایم این معنی که هر که جمیع را یک هفته ترک داد و سه سبب خذلان  
بالحکیمه از حضورش محروم گشت و اجماع قائم است بر وجوب دوسه علی الاطلاق و اکثر بر آن اند که فرض عین است و در معالم السنن گفته  
فرض کفایه است نزد فقها انتهى گویم بودن دوسه فرضیه از فرضی است ثابت بکتاب و سنت و اجماع و منکر وی کافر است و مراد  
در قوله تعالى فاسعوا الى ذکری الله نماز جمیع است یا خطبه و سه و وجوب خطبه مستلزم وجوب جمیع است که اقالوا و مذکور در تفاسیر است  
که مراد خطبه و صلوة هر دو است چه ذکر هر دو را شامل است و بر هر دو صادق و جمیع خلف ظاهر است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون  
مصعب بن عمر را مدینه فرستاد حکم فرمود که چون میل کند آفتاب پس بگذار بامردم نماز جمعه را **عن** سلمة بن الاکوع و طی  
الله عنه قال كنا نصل مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الجمعة ثم نصوف و لیس للشیطان  
خلل یستغل به بودیم که میگذاویم یا رسول خدا جمعه را بستر می کشیم و نیست برای دیوار با سایه که سایه گیریم بدان و ازینجا معلوم  
یشود که نماز جمعه قبل زوال هم کافی است و باین رفته است امام احمد شیع در ترمذی گفت که هیچ کس از علما موافقت نکرده است و را  
باین می گویم حتی و غیره موافقت کرده اند و بر او نیقول شو کافی در شرح مختصر گفته آمده است آنچه دال است بر کافی بودن و قبل زوال

دوازدهم است در صحیح از حدیث جابر که میگذازد آنحضرت نماز جمعه پستری میبندد مردم بسوی شتران خود پس فریاد میکردند آنرا وقتی که زائل می شد آفتاب و در اینجا تصریح است بگذاردن نماز جمعه پیش از زوال و همچنین درین باب است حدیث انس که میگذازد آنحضرت نماز جمعه پستری بر می کشند مردم بسوی قائم پس قیلوله میکردند و این حدیث در صحیح است و مثل او است حدیث سهل بن سعد انقی و حافظ ابن قیم هر دو گفته نیست کرده نماز جمعه وقت زوال روز جمعه با مخصوص نابر و رواحدیث صحیح درین باب است و روایت کرده است دارقطنی از عبد الله بن شیبان که گفت حاضر شدم با ابوبکر جمعه را پس بود خطبه نماز او قبل نصف نماز پستری حاضر شدم جمعه را با عمر پس بود نماز و خطبه او تا آنجا که میتوانم گفت که نیم روز شد پستری حاضر شدم جمعه را با عثمان پس بود نماز و خطبه او تا آنجا که می توانم گفت زائل شد روز پس ندیدم هیچ کس که عیب کرده باشد این یا انکار و روایت کرده است این را احمد بن حنبل و در روایت پسر خود عبد الله و گفت گذاروی عن ابن مسعود و جابر و سعید و معاویه تا من صلوا قبل الزوال و دلالت این حدیث بر مذاهب احمد واضح تر است و جمهور تاویل کرده اند این حدیث را و گفته اند مراد اول زوال شمس است و نفی در قول می نیست لعیطان ظل متوجه بسوی قید است یعنی قوله لا یستظل فی نه نفی اصل ظل که دلیل باشد بر صلوة قبل زوال گوئیم این تاویل مرفوع است بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز بعد زوال گذاردی و خطبه و مسوره جمعه و منافقون در آن خواندی و وقت ذیاب ایشان از جمعه ضرر و حیطان سایه بودی که بآن استظلال میکردند اما صاحب سل السلام در جواشی ضو النهار تحقیق کرده که اول وقت وی زوال است و ثانوی او است حدیث سهل بن سعد چنانکه باید متفق علی که و اللفظ للبخاری حدیث دلیل است بر سبادت بسوی نماز جمعه نزد اول زوال شمس و نزد جمهور وقت وی همان وقت ظهر است و نزد مالک جائز است خطبه قبل زوال نه نماز و تجت ایشان ظاهر این حدیث است هر چه ترا تا روایت احمد و مسلم است از حدیث جابر آن انبی صلی الله علیه و سلم کان یصلی الجمعة ثم ینذهب الی جالنا فخر یما حین نزول الشمس یعنی التوجه و فی لفظ مسلم و در لفظی نزد مسلم است از حدیث سلمه که تا یجمع معه اذا زالت الشمس شمس نرجع ثم یتبع الفیاء بوجوه که جمعه میگذازدیم با آنحضرت وقتی که زائل می گشت آفتاب پستری بر می کشتیم پستری بر می کشیم سایه را و لفظ بخاری از حدیث انس است که بود آنحضرت میگذازد جمعه را هنگامی که میل میکرد آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال مقصود آنست که پیش از زوال نمی گذارد و این بر تقدیر عموم اشتداد حر است و در اشتداد تبرید میکرد و چنانکه در بخاری است که چون سخت می شد سردی شتابی میکرد برای نماز یعنی در اول وقت میگذازد و چون سخت می شد گرمی سردی میکرد و پس از اول وقت میگذازد و سخن ابی العباس سهل بن سعد بن مالک الخرجی الانصاری الساعدی نام وی حزن بود آنحضرت سهل تشبیه کرد روی عتبه ابنه العباس و الزهیری و ابو حازم از نشاء بهر صحاب است و آخر کسی است که وفات یافته از صحاب بر قول مشهور در مدینه مرد در سنه احدی و تسعین و در وقت رحلت آنحضرت پانزده ساله بود قال کثا نقیل و لا یغفل فی الا بعد الجمعة گفت نبودیم که قیلوله کردیم و طعام چاشت خوردیم مگر بعد از نماز جمعه قائم نصف نماز را گوئید و قیلوله خواب نماز را گذافی القاموس و شباهیه گفته نقیل و قیلوله سترحت در نصف نماز خواب باشد یانه و معتبر در اقامت سنت نیز است متفق علیه و اللفظ لمسلم و حدیث دلیل است بر مدلول حدیث اول و این از ادله امام احمد و حسن است و فی روایة فی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی این قیلوله و تغذی بعد از جمعه در زمانه آنحضرت بود و این جمله را صنف برای آن کرده تا نگویند که در روایت تصریح نیست که این فعل آنحضرت بود یا تقریر و نه معلوم است که جزوی در مدینه هیچ جمعه نبود پس این اخبار است از نماز وی صلی الله علیه و سلم شیخ در ترجمه گفت این حدیث فی الجملة نایب مذاهب امام احمد میکند ولیکن مقصود بیان اهتمام ایشان جمعه است

و تلبیه بدان تا داخل وقت نماز شود و در سفر مساعده در خاصیت یازدهم جمعه گفت که نماز نافله در وقت استوائی روز جمعه مکروه نیست چنانکه در  
سائر ایام مکروه است و این مذہب بیشتر علمایست چه ابو قتاده روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مکروه می داشت نماز نیمه روز الاربعه و جمعه  
و غیره و در غیر این وقت می افزودند هر روز الا جمعه و در حدیث صحیح وارد شده است استحباب نماز در روز جمعه تا زمان خطبه شافعی باسانید متواتر  
روایت کرده که نبی رسول الله صلی الله علیه و سلم من الصلوة نصف النهار حتی تزول الشمس الا یوم الجمعة و علماء را درین سلسله قولی است یکی آنکه نیمه روز  
وقت کراهت نیست در هیچ حال و در هیچ روز و این مذہب امام مالک است دوم آنکه وقت کراهت در جمعه و غیر جمعه هست و این مذہب امام  
ابو حنیفه است و قولی از امام احمد است سوم آنکه وقت کراهت در جمیع ایام است غیر روز جمعه که وقت کراهت نیست و این مذہب امام شافعی است  
و جمیع محققان انتہای گویم و همین است مذہب امام ابویوسف نیز و بالجمله وقت جمعه وقت تلمست زیرا که جمعه بدل نماز ظهر است و جبریل گفته نیست  
دلیل درین حدیث بر صلوة قبل زوال زیرا که صحابه در مدینه و مکه قبول و غذا نمی کردند مگر بعد از نماز ظهر کما قال تعالی وَحِیثُ تَقْعَبُونَ فِیْهَا بَکْتُمُومًا  
الطَّحُّ بَرَزُوا لَیَّ انْخَضَرَتْ مَسَارِعُ مِی فَرَمُوهُ لَیَّ نماز جمعه در اول وقت زوال بخلاف ظهر که تاخیر میکرد آنرا بعد زوال تا آنکه فراموش آیند مردمان تنبی  
و عن جابر بن نفی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یخطب قائماً برستی که آنحضرت خطبه میخواند استاده  
و قیام در خطبه نزد ابی حنیفه و مالک احمد سنت است و نزد شافعی و در روایتی از مالک واجب و نزد باقی ائمه قیام در خطبه شرط است مگر کسی را  
که قدرت دارد و چنانکه نماز را متصرف و رفع الباری گفت اول کسی که خطبه نشسته خواند معاویه بود و گفته اند که وی در آن معذور بوده که پیش شکم او بسیار  
نخه بود و طاعت نشاده شدن و خطبه خواندن نداشت لهذا خطبه اولی نشسته میخواند و خطبه دوم استاده و چون این قعود و حکم ضرورت بود حجت  
مجا باشد در آن مگر کسی را که بخیر می کند نشسته خواندن خطبه را رجاء است عبید بن المشام میس آن کار راوی از شام و ابام قحط بود و بخیر کسی را عمل  
و سکون تختیه در نماز گفته الالباب باحمالها فانفصل الناس الیها پس بر گردیدند مردم بمسوی آن قافله و بی طاقت شده برای پیش  
بیرون فرستند انقتل بنون ساکنه و فتح فوقیه یعنی انصرفت حست لمریق الا اثنا عشر رجلاً تا آنکه نماندند در مسجد مگر دوازده  
کس پس نازل شد این آیت و اذ اذبحوا ذابوا و انقضت الصلاة و ترکوک قائماً و از اینجا معلوم شد که خطبه در حال قیام بود  
و این حدیث را لفظاً است و محیی ابوعوانه و جابر گفت بودم من در کسانیکه با آنحضرت ماندند و روایت کردند و در قطعی باین لفظ که نماندند مگر  
چهل کس و سندش ضعیف است چه متفروست بدان علی بن عاصم و می متروک است قاله النسائی و بنزید بن یارون گفته ما نزلنا بعد ذلك  
در روایت که عقیلی در ترجمه اسد بن عمر البعلی از حدیث جابر و زیاده کرده بود و باقیان ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد و سعید  
و ابو عبیده یا عمار شک از اسد بن عمر است و بلال و امین مسعود و امین یازده کس شدند و اشاره کرد عقیلی که امین تعدید در ج است و خیر  
و گفت روایت کرد امین را هشام و خالد بن عبد الله از شیخی که روایت کرده است از وی اسد بن عمر و پس از آنکه در اندین هر دو تعدید را و گفت  
عقیلی که امین قومی است که می آمیزند با حدیث آنچه از وی است و هستند لال کرده اند بدین بر آنکه اعتبار را بر عین غیر متعین است زیرا که عدد متعین  
برای ایندای متعین است و در و ام و جواب داده اند با احتمال اینکه او شان خود کردند یا غیر او شان آمده شریک شدند پس حصر شد در این  
اگر چه خطبه نماز باشد و تصریح کرده است مسلم در روایت مذکوره خود که انفضاض نماز در حالت خطبه خواندن آنحضرت بود و بهیچ این را ترجیح داد  
بر روایت کسی که گفت آنحضرت نماز میگذارد و جمیع میان این هر دو باین طریق است که هر که روایت کرد که نماز میگذارد و مرا و می خطبه است مجازاً  
و فیصل خطبه در آن وقت بعد نماز بود و کذا فی التلخیص و بعض انکار کرده اند خطبه خواندن آنحضرت را بعد نماز میگویند کذا فی البحر المنیر و او مسلم

در سبیل گفته حدیث دلیل است بر شریعت خطبه قائما و بریکه شرط نیست برای وی عدوی معین چنانکه گفته اند که چنانکه کس بایست و نه آنچه گفتند  
که اقل آنچه منعقد می شود بدان جمعه و از ده کس اندک را وی عن مالک زیر آنکه نیست و دلیل بریکه منعقد نمی شود بکنز ازین و درین قصه نازل  
نشده است آیه و از ارا و تجارت الخ قاضی عیاض گفته ابو داود و مر اسیل خود روایت کرده که خطبه آنحضرت که در آن منقض شدند نماز جمعه  
بود و گمان کردند که نیست بر ایشان چیزی و انقضاض از خطبه و قبل ازین قصه نماز پیش از خطبه میگذاشتند قاضی عیاض گفته این شرط است  
بحال صحابه که گمان کرده شده است بایشان نبودند که ترک کنند نماز را با آنحضرت و لیکن گمان کردند جواز انصراف را بعد قضای نماز انتهی  
شوکانی گفته جمعه مانند دیگر نمازهاست مخالفت نمیکند نماز را بلکه در مشروعت و در خطبه زیر آنکه آنچه دلالت کند بر امتیاز جمعه از دیگر صلوات  
در غیر خطبتین نیامده و کسی که شرط میکند در وجوب جمعه بودن امام عظم و مصر جامع و عدد مخصوص هیچ دلیل بر استحباب این شرط دلالت  
نکرده چه جای مجوب تا بشرطیت آن چه رسد بلکه اگر دو کس هم در جائی نماز جمعه بگذارند و آنجا جماعتی دیگر نباشد پس این هر دو بجا آورده اند آنچه  
واجب بود بر ایشان و اگر یکی ازین دو برای دیگری خطبه خواند هر دو عمل کردند بر سنت و اگر هر دو خطبه ترک کردند پس نماز جمعه خود یک سنت است  
و اگر نمی بود حدیث طارق بن شهاب در تفسیر و وجوب جمعه بر هر مسلمان بی بودن وی با جماعت و عدم اقامت آنحضرت جمعه را بانه خود بغیر جماعت  
الیه گذاردن جمعه تنها هم کافی می بود همچو دیگر صلوات و لیکن لابد است جمعه را از جماعت لا اقل دو کس انتهی و عمر بن عمر رضی الله

عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ادرك ركعة من صلوة الجمعة وغيرها فليضف اليها اخرى  
وقد تمت صلواته فرمود کسی که دریافت با امام یک رکعت از نماز جمعه و جز آن از سایر صلوات پس باید که زیاده کند بسوی آن یک رکعت دیگر  
در جمعه و در غیر وی بقدر باقی یک رکعت یا زیاده و تحقیق تمام شد نماز او در هدایه گفته کسی که دریافت امام را روز جمعه بگذارد و با وی آنچه دریافت  
و بنا کند بروی جمعه را بلیل قول می صلی الله علیه وسلم ما ادرکم فصلوا و ما فاتکم فاقضوا هر چه در یادید با امام بگذارید و آنچه فوت شد قضا کنند آنرا و اگر  
در یافت امام را در تشهد یا در سجود سهو بنا کند بروی جمعه را و اگر دریافت اقل از وی بنا کند بروی ظهر را انتهی و رواه النسائی و در بخاری و مسلم  
از حدیث ابی هریره باین لفظ آمده که هر که دریافت یک رکعت از نماز با امام پس تحقیق دریافت نماز را و این حکم عام است شامل جمیع صلوات  
و تخصیص بجمعه ندارد لیکن ایشان تفسیر کرده اند بجمعه بقرینه حدیث دیگر از ابو هریره که نزد دارقطنی است و لفظ وی این است که فرمود آنحضرت  
هر که دریافت از جمعه یک رکعت پس باید که ضم کند با وی رکعت دیگر یعنی جمعه را تمام کند و این صلوة در سبیل گفته درین حدیث دلیل است  
بر آنکه جمعه صحیح است ملاحظه را و اگر چه خطبه را ندیده و باین رفته اند شافعی و ابو حنیفه و در صنفی گفته بغوی گفته است هر که یک رکعت کامله  
در یافت از جمعه وی ادراک کرده است جمعه را پس چون امام سلام دهد ضم کند با او یک رکعت دیگر را و تمام شد جمعه و اگر ادراک نکرده است با او یک رکعت  
و داخل نشد در نماز مگر بعد از آنکه سر برداشت امام از رکوع رکعت دوم پس فحش شد از وی جمعه و باید که بگذارد آنرا چرا رکعت زیر آنکه وی ظهر است  
و همین است ندب مالک و ثوری و شافعی مترجم گوید در حدیث حاکم آمده است من ادرك من صلوة الجمعة فتدرك لصلوة و از روایت دیگر که  
من ادرك من الجمعة فليضف اليها اخرى و از مفهوم این حدیث دانسته شد که اگر در دن یک رکعت دریافت جمعه را ندیده است پس ظهر را کند  
استینافا او بنا بر آنکه از جمعه امام اعظم اگر تشهد امام را دریافت دو رکعت گذارد و نماز جمعه را دریافت انتهی و الدارقطنی و اللغظ له  
شوکانی گفته این حدیث را طرق بسیار است و باعتبار حسن غیر مست و در سبیل گفته اخراج کرده شده است این حدیث بسبب طریقی از  
ابی هریره و بسبب طریقی از ابن عمر و در همها مقل است انتهی و اسناد صحیح و سندش صحیح است لکن قوی ابو حاتم را سالیه لیکن



[illegible]

بدان دلیل تالی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قد قال صلوا کما را یتونی اصلی فعل می در جمعه در هر دو خطبه و تقدیم خطبه بنین بر نماز مبتدیان این جمعه است پس هر چه بران آنحضرت موافقت کرده واجب است و آنچه بران موافقت ننموده و ترک آن دلیل بر عدم وجوب است پس اگر صحیح شود که قعود آنحضرت در حدیثی سید در خطبه جمعه بود قول اصل قوی باشد و اگر ثابت نشود پس قول ثانی انتمی و **صلوا** بن عبد الله رضی

الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا خطب احدث عیناه و علا صوته و اشتد غضبه که بود آنحضرت چون خطبه میخواند سر می شدم و چشم می می و باند می شد و آواز او سخت می گشت خشم می بسبب آنچه تجلی میکرد بر روی از باریق انوار عظمت جلال و لوامع اضواء البلاغ و انذار حتی که مندر جیش تا آنکه حالت آنحضرت در خطبه چنان می شد گویا می خیزد و هنده است از آمدن لشکر و قومی و ترساننده ایشان است بنزول آن لشکر و ایشان يقول صحکم و مساکم سیکوید آن مندر جیش که آن قوم را که صبح کرد شمارا شام کرد شمارا آن جیش یعنی نزدیک است که در وقت صبح و در وقت شام بر شما در اید و غارت کند و در اید و ز کار شما ببرد و بیفوق می گفت بر انگیزنده شده ام من با قیامت همچو این دو انگشت و می پیوست و مقرون میکرد بر لبی بیان دو انگشت خود را که انگشت شهادت و انگشت میانه است بعد از آن گفتی اما بعد فان خیر الخیر کتاب الله بعد از چه و ثنائی پس بدستیکه بهترین سخنان و در فصاحت و بلاغت و در فضل و شرف و در عظمت و نصیحت کتاب خداست که قدیم است و صفت خدای عز و جل و منزل است برکات تبلیغ احکام و هدایت خلق و خیر الهی یعنی ما و سکون ال تو می گفت خطب کرده ایم ما این لفظ را در مسلم بضم با و فتح و ال و تفسیر کرده است از هر دو بر وایت فتح بطریق ای احسن الطرق طریق محمد و بر وایت ضم معنی او و ولایت و ارشاد است که اضافت آن بسوی رسول و قرآن می پیوندد قال تعالی لا تَنْهَیْکَ وَ اِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ یَهْدِیْ وَ کُلُّ شَیْءٍ مِثْضَفٌ مِثْشَوْدٌ بسوی خدا و آن بمعنی لطف و توفیق و عصمت باشد لا تَنْهَیْکَ لا تَهْدِیْ مَنْ أَحْبَبْتُ الْآیَةَ هَدِیْ سَیِّئاً و بهترین سیرتها و طریقها سیرت و طریقه محمد صلی الله علیه و سلم و این طریقه امر و در کتب اهل حدیث و اشباع ایشان مضبوط و موجود است بی غلط آرا و اوام مردم و شش الا مودع شد تا آنها و بدترین چیزها چیزهایی است که نو بدید کرده شده است و بدعت است در دین و بسبب گفته مراد محمد ثبات چیزی است که ثابت نیست بشرع از طرف خدا و رسول می و کل بدعت ضلالة و هر امر محدث و بدعت که مخالف سنت و سبب تغییر آن باشد باعث ضلالت و گمراهی است شیخ در ترجمه گفته هر چه پیداشده بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدعت است و از آنچه موافق اصول و قواعد سنت است قیاس کرده شده بران آنرا بدعت حسنه گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت ضلالت خوانند و کلیه کل بدعت ضلالت محمول بر آنست و بعضی بدعتها واجب است چنانچه تعلم صرف و نحو که بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و در حفظ غرائب کتاب سنت و دیگر چیزها که حفظ دین و ملت بران متوقف و بعضی مستحسن و خوب مثل بنای یا ملها و درهما و بعضی مکروه مانند نقش و نگار کردن مساجد و مصاحف بقول بعضی بعضی مسایح مثل فراخی در طعامهای لذیذ و لباسهای فاخر بشرطیکه حلال باشد و باعث طغیان و تکبر و مغایرت نشود و مباحات و دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبودند چنانکه سیری و غریبال و مانند آن و بعضی حرام چنانکه مذاهب اهل مع و آنها بر خلاف سنت و جماعت و آنچه خلفای راشدین کرده باشند اگر چه باین معنی که در زمان حضرت نبوده بدعت است و لیکن از قسم بدعت حسنه خواهد بود بلکه در حقیقت سنت است زیرا که فرموده بر شما باد که لازم گیر بد سنت مرا و سنت خلفای راشدین را انتمی و زیر حدیث علیکم یسئلی و ستمه الخلفاء الراشدین الهدی بین نوشته مراد خلفا راشدین خلفای اربعه و ستمه اند و هر کس سیرت ایشان رود و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد و در حقیقت سنت خلفای راشدین همان





که جمیع اکلم بیلد و این از خصائص آنحضرت صلی الله علیه و سلم است که او در صلوة و کلماتی طریقه ای در آن بود که گفت بنده صدیق  
عفا الله عنه که شاید وجه در قصر خطبه آنست که کفایت است در الفاظ یک کلمه خصوصاً از آن حضرت صلی الله علیه و سلم که مصدر جمیع کلم و ظاهر غرائب کلم  
ع در خانه اگر کسی است یک حرف پس است و در امر و این تنبیه است از حضرت وی مرئوس را که کسی کنند در تکفیر عبادت و طاعت و مشغول شوند  
به تزیین نفوس خود و در وعظ و تنکیر مردم منظمه عجیب عدم موافقت قول بفعل است و عمل آنکه گفته شود لَمْ يَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ پس ایشان  
کرد است را به این قولاً و فعلاً انتهى و بکلمه نزد او حنیفه در خطبه مقدار الحمد لله یا لا اله الا الله یا سبحان الله و فرض کافی است و زیادتیا سبقت در حجاب  
دارد چه در قرآن فرموده است قَانَسُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ و مراد بذكر الله خطبه است و ذکر الله بدین قدر صادق است و بعضی گفته اند از غیر عربی  
جز بفارسی روان باشد و این فرج اختلافی است که میان وی صاحبیه در قرائت قرآن است و آن در کتب مسطور است و گفته اند که وی آخر رجوع کرد  
بقوله ما هو الصبیح و علیه الموحل کذا فی شرح سفر السعادة رواه مسکود و بعضی گفته اند که خطبه پس در قرآن عظیم فاسعوالی ذکر الله آمده و در حدیث  
شیخین آمده فاذا خطب الامام طَوَّعَ النَّفْسَ وَ اسْتَمَعَ الذِّكْرَ و مراد از ذکر خطبه است و عمل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب با هم جز اولاد است میکنند  
بر ضروری بودن آن و عمل ستم و دلالت میکنند که وظیفه جمیع خطبه است و چون خطبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفاء و هم چرا ملاحظه کردیم تنقیح آن  
و چون چند چیز است در صلوة آنحضرت صلی الله علیه و سلم و امر متقوی تلاوت آیاتی بعد عبارتی سلیمین سلمات و عملی بودن خطبه تا حدیثی بحجت آنکه  
در حکایت خطبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده فحمد الله و اشنی علیه و در خطبه حاجت الحمد لله منحه آمده و عمل ستمه مسلمین بر آن جاری شده اما تشدید بحسب  
بجست بودن آن و خطبه حاجت خطبه جمیع و ابوداود و هر دو حدیث را بعینیت کرده و در حکایات خطبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم مکرر آمده است بحجت  
حدیث ترمذی کل خطبه لیس فیها تشدید فی کالید الجذام و بحجت آنکه تشدید خطبه کلام اهل شرع آمده و اما صلوة پس بحجت وجوب صلوة نزدیک نام آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم و ستمه مسلمین و ستمه متقوی بحجت آنکه در قرآن آنرا ذکر فرموده یعنی تذکیر و بحجت آنکه عامی و جاهل بهر میدانند که مشعوب خطبه بر اسی بند  
و ادین است و تلاوت بحجت آنکه در خطبه حاجت آمده ثم تقرأ ثلاث آیات و در حکایت خطبه جمیع آمده است تَلَا يَا مَعْزِلُكَ فَخُضْ عَلَيْنَا كَيْفَ نَكُونُ و اما طبرانی  
مسلمین سلمات پس بعمل مسلمین و عربی بودن نیز بحجت عمل ستمه مسلمین در مشارق و مغارب با وجود آنکه در بسیاری از اقالیم مخالفان  
عجمی بودند و انتهى و عمر بن الخطاب حادثة بن النعمان صحابیة انصاریة است گفت بود تنور ما و تنور رسولی خدا یکی تا دو سال  
یا یک سال و کسری اشارت میکند بشدت معرفت خود باحوال آنحضرت و شرف قرب و جوار وی صلی الله علیه و سلم بوی عنها حبیب بن عبد الرحمن  
بن یساق احمد بن زهریر گفته نشنیدم پدر را میبفت لبشام بحجت رضوان کرده بود که این عبد البر فی الاستیجاب و ذکر نکرد نام او را و مصنف  
هم در تقریب ذکر ام هشام نموده اما نام نموده و همین قدر گفته که صحابیة مشهورة است رضی الله عنها قالت لَکْتُ مَا اخَذْتُ لَمْ تَمُتْ  
من سورة و قال القرآن الحنین لا عن لسان رسول الله از زبان آنحضرت صلی الله علیه و سلم یقرءوا کل جمعة  
على المشورة یخواند این سوره را بر جمیع بر منبر اخذ **باب** من چون خطبه بخواند برای مردم ظاهر آنست که مراد از خواندن در هر جمعه  
چند گاه خواهد بود که این زن حاضر شده و شنیده اند آنکه همیشه وقت العزم در خطبه بخواند و گفته اند که مراد اول این سوره است زیرا که تلم سوره را  
و خطبه خوانده است پس برین تقدیر یا اگر فرض لبشام نیز اول سوره را خواهد بود که فی الترتیب در سفر السعادة گفته سوره و بسیار برین خواهد  
انتهی یعنی از جهت اشتغال می بر سوا عظم شدیده و زوایا را کیده و ظاهر لفظ دلالت دارد بر خواندن تمام سوره و در بعضی حواشی نوشته که مراد بر  
سوره است و عادت شریف همچنین بود و از کلام نودی تردید و تحیر مفهومی شود و قرائت کل بعض و قرائت بعض او نیز است بحسب خطبه



یکنافی شرح منظر السعادة رواه مسلم امام نووی ثمة درین حدیث احتیاج قرار است سورة فی است کلاما او حضار در خطبه جمعه استی و در سبل انفسه  
 فمعهی دلالت است بر شرف و عیبت قرار است سورة و خطبه هر جمعه و هم دلالت است بر قرار است چیزی از قرآن و خطبه که سابق و قائم شده است اجماع بر عدم  
 وجوب قرار است سورة مذکوره و در بعضی می در خطبه و محافظت آنحضرت برین سورة از باب اختیار کردن احسن فی الوعظ والتذکیر بود و در بعضی  
 دلالت است بر تردید و عطف و خطبه انتفی و احسن خطب بعد خطب نبوی خطب ابن جوزی است روح که برای هر جمعه از جمعات سال معین و کسوف و خسوف  
 و هتفتا و غیرا عبارات جزله و الفاظ مرققه با معانی نفیسه فرام نموده بعده المنتخب من سجاد الخطب للسید العلامة محمد بن احمد بن عبد الباری الاهدل  
 سلم الله تعالی فاین خطب و یارمین شهرت دارد و **عمر بن عباس** رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 من کلم یوم الجمعة والا ما یخطب فهو کمثل الحمار یجمل اسفارا کسی که سخن کند روز جمعه و حال آنکه امام خطبه  
 بخواند پس می ماند خیر است که بر سیدار و کتابار بر پشت خود کنایت است از علم بی عمل و عدم نفع علم با وجود غیب و شفت و تحصیل آن و الذی  
 یقول له انصت لیست له جمعة فان کسی که می گوید او را که حاضرش باش نیست او را ثواب جمعه از جهت وجود لغو و از کتاب منعی عنه  
 رواه احمد روایت کرد این را امام احمد از عبید بن اشباق بن صفح سیم تشدید با که از تابعین چهارست بطریق ارسال با سند  
 لا باس له بسندی که نیست بک بیان و از شاهیدی است قوی و جمیع حاد مرسل از ابن عمر و هو یفسر حدیث ابی هریرة رضی  
 الله عنه فی الصحیحین و حدیث ابن عباس می کند حدیث ابو هریرة که در بخاری و مسلم است مرفوعا بطریق برفع اذا قلت  
 لصاحبک انصت یوم الجمعة والا ما یخطب لغویت و قتی که بگویی تو مرا بخود را که با تو نشسته است خاموش  
 باش و ز جمعه و سخن کن حال آنکه امام خطبه بخواند پس تحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزد یک خطبه این نیز که بدیگری امر نکنند و خود نکنند  
 نشاعتی دارد که داخل لم یفعلوا کن لا یفعلون است و از اینجا معلوم می شود که تکلم ممنوع است اگر چه بطریق امر معروف و نهی منکر باشد  
 زیرا که اشلاء و مقصود کافی است و حکم عیث است در سفر السعادة و تشریح و گفتی خاصیت نعم خاموش شدن برای خطبه بطریق وجوب  
 پیش بیشتر علما و امام ابوحنیفه از ایشان است و پیش بعضی بطریق احتیاج امام شافعی از ایشان است و در جواب ندیده بگوید که از شافعی  
 و قول است و از احمد نیز در روایت است وی گوید که ابن عبد البر اجماع نقل کرده بر وجوب انصات مگر از قلیل از تابعین این سخن غریب است انتفی  
 و گفت فردی درین باب حدیث از ابن ابی اوفی و جابر نیز آمده و حدیث ابی هریرة حسن صحیح است و عمل بر دست نزد اهل علم که مکره و شتاند  
 تکلم و وقت خطبه اختلاف کرده اند در بر و سلام و تثبیت عاطس بعض مکره و دارند و بعض رخصت کنند و در سبب ابوحنیفه است که از وقت  
 بیرون آمدن امام برای خطبه تا شروع می در صلوة نماز و کلام هر دو حرام است و اگر در نماز بود و امام و خطبه شروع کرد و قطع کردند نماز را بر خود  
 برو حرکت و نیز صاحبیه بعد از خروج پیش از شروع و در خطبه بعد از نزول از منبر پیش از تکبیر اگر کلام کنند لا باس است چه که اوست  
 از جهت اخلال بفرع استماع بود و نیست درین وقت استماع و در ترفندی و در تکلم بعد از نزول امام حدیثی هم آورده است بخلاف نماز که استند  
 دارد شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نبود بخلاف کلام که قطع آن می توان کرد و دلیل ابوحنیفه حدیثی است که از وقت خروج المم  
 حکم حرمت صلوة و کلام کند و نیز گاهی حکم طبیعت قطع کلام نیز میسر نگردد امام مالک میگوید آورده که اذا خرج الامام فلا صلوة ولا کلام  
 و شیخ ابن الهمام میگوید که در رفع این حدیث غریب است و معروف نیست که این از کلام زهری است و میگوید که ابن ابی شیبہ در مصنف خود  
 از علی و ابن عباس و ابن عمر آورده که ایشان مکره می پنداشتند صلوة را و کلام را بعد از خروج امام و قول صحابی تحت است و واجب است

تقلید وی نزد امامت می گفت اندک مراد نماز نماز نافله است والا قضای قائمه وقت خطبه درست بود بی کراهت و نیز اختلاف است که آنکه دو شسته و خطبه نمی شنود و سکوت کند یا نه مختار سکوت است و بعضی از متأخرین گفت اندک دو شستن در وقت خطبه یا مشغول بودن بذكر و تسبیح در وقت فکر صفات ظلمه بهتر بود و در شرح این هم گفته که حرام است در وقت خطبه کلام اگر چه امر معروف باشد یا تسبیح و تهلیل حرام است اکل و شرب و کتابت و مکروه است تشییت عاقل و در اسلام و بروایتی از ابی یوسف مکروه نیست زیرا که فرض است وجوبش آنکه فرض است اگر در سلام اذن باشد و از جنت آنکه در سلام ممکن است در هر وقت بخلاف سماع خطبه و در دل تا شاغل سماع خطبه نشود و هو الصواب و حمد برای عظمه نیز در دل گوید و در ذکر منکر اشارت پنجم و دست مکروه نبود و هو الصحیح و در نظر در کتاب و اصلاح آن بقلم روایتی از ابی یوسف آمده است و در سبب گفتن در قول می یوم الجمعة دلالت است بر اینکه نیست خطبه غیر جمعه مثل خطبه جمعه در منی بودن کلام در آن هنگام و در قول می یوم الجمعة خطبه دلالت است بر اختصاص نبی بحال خطبه و در وی رد است بر سبب که نمی میکند از کلام از وقت خروج امام و اما کلام نزد جلوس میان هر دو خطبه پس می غیر مخاطب است پس منی نباشد از کلام در آن هنگام و گفته اند که این وقت یسیر است چسبه بسکوت برای تنفس پس و در حکم مخاطب است و تشبیه بحال از جنت آنست که از وی انتفاع یا بلغ نافع فوت شده با آنکه در حضور جمعه تعب و مشقت نفس کشیده چنانکه از مشبه به فوت شده بود با وجود تحمل تعب در استصحاب اسفار و در قول می یست له جمعة دلیل است بر عدم صلوة زیرا که مراد بجمعه نماز است مگر آنکه باجماع کافی است پس لابد است از تاویل باینکه مراد بلفظ فضیلت است چنانکه در حدیث ابن عمر است من لغا و تخطی رقا یا اناس کانت له راحة ابو داود و ابن خزيمة ابن وهب که یکی از روایات این حدیث است گفته معنی وی آنست که نماز شد اما از فضیلت جمعه محروم ماند و احتیاج کرده اند ابو حنیفه و مالک شافعی و در روایتی باین حدیث بر حرمت کلام حال خطبه زیرا که تشبیه می بشبهه بیست و نکر و ملاحظه وجه شبهه دال است بر قبح آن و قوله اذا قلت لصاحبك ان اكيد مني تاكيد مني از کلام است و چون امر معروف از لغو معدوم و شد غیر وی بالا ولی لغو باشد و ظاهر آنست که منی شامل است مکالمه و ذکر و قرأت قرآن و غیره همه را و هر که فرق میکند میان مکالمه و غیر وی پس بروی دلیل آوردن است پس نشان جواب تشبیه و در و در آنحضرت نزد ذکر شریف و منی پیش قائل وجوب محاضرات این حدیث است و تخصیص کلی بعموم دیگر تحکم است بدون مرجح و اختلاف کرده اند و در معنی قوله لغوت و اقرب اقوال قول ابن المنیر است که اللغوا لا یحسن قیل بطلت فضیلة جمعک و صارت نظر امامت و عمر . جابر

رضی الله عنه قال دخل رجل يوم الجمعة درام مردی روز جمعه و نام وی در روایت مسلم سلیک غطفانی مکره و قیل غیره و التبتی صلے الله علیه و سلم یخطب و آنحضرت خطبه میکرد فقال صلیت پس فرمود او را اگر گذاردی دو رکعت تحية للمسيح قال گفت نه قال فقم فصل رکعتین فرمود بر خیز و بگذار دو رکعت و در روایت بخاری بعد رکعتین خفیفین هم آمده و نزد مسلم بخاریها و تبویب کرد بخاری برای این و گفت باب من جاء والا امام یخطب یصلی رکعتین خفیفین و در حدیث دلیل است بر گذاردن تحیت المسیح در وقت خطبه و باین رفته است گروهی از فقها و محدثین و تخفیف هر دو برای سماع خطبه است مستند شافعی و احمد و اسحق و در وجوب تحیت المسیح باین حدیث و جماعتی از سلف و خلف بعدم شرعیت آن وقت خطبه رفته و از ایشان اند خفیه و حدیث حجت است بر ایشان و تاویل کرده اند این حدیث را بیازده وجه که همه مردود است و صنف آنرا در فتح الباری بیان کرده اند آنجمله آنکه می گویند فرمودن آنحضرت شاید که پیش از منع بود یا مخصوص بهمان مرد باشد که در امام و شایع این هم گفته شاید آنحضرت قطع کرده باشد خطبه تا آنکه فارغ شد آن مرد از نماز و گفت که واقع همچنین است چنانکه در قطنی در سنن از حدیث الش آورده که درام مردی مسجد و آنحضرت خطبه میخواند فرمود بگذار دو رکعت و امساک کرد از خطبه و در حدیث مسلم از مردی

مروی است در مثل تحت ست نزد مخصوصا که مرفوع نیز آمده و خالی است از معارض چه غیر وی سالت است از قطع خطبه و اسباب آن و این زیادت  
 و زیادت نفقه مقبول است انتمی گویم در تکمله مشکوٰه نیز این حدیث را از اقطاعی از محمد بن قیس آورده و در وی را از وجوب تحیت المسجد است چنانکه اسما  
 و قطع خطبه بر آن مال است حال آنکه نزد حنفیه چون تحیت المسجد واجب نیست در وقت خطبه نیز نبود بلکه گویند مکروه است بحکم حدیثی که در منع نماز در وقت  
 خطبه آمده و همین است مذہب مالک و سفیان ثوری و بعض گویند که امر بتأخر آن مرد را بجهت آن بود که وی جامه نداشت و مفسس بود و آنحضرت فرمود  
 که آن مرد را احسانی نسبت بوی بوجود آید پس سر برمود که میان جمع بر خیزد و نماز کند تا او را به بپوشد و بر حال بی مطلع شوند و احسانی بکنند چنانچه  
 این معنی هم بوجود آمده و جامه بوی دادند و این همه وجوه در حقیقت احتمالات مجرست پس در برابر نص صریح ستمشی نشود و همچنین آنچه گفتند اند  
 این صلوة که آنحضرت آن مرد را بگذارون آن امر مکروه نماز صحیح بود که از وی فوت شده و آنحضرت آنرا بکشف یا وحی دریافت و نیز ستم لال کرده اند  
 بقول تعالی و لا ذفر فی القرآن ان فاستمعوا له و انصتوا و نیست در وی دلیل زیر آن این خاص است و آن عام و خطبه قرآن نیست گفته اند  
 آنحضرت نمی کرد که بگوید مرد صاحب خود خاموش باش و حال آنکه خطیب میخواند و این امر بالمعروف است و جواب گفته اند که این امر شارع است  
 و آن هم امر شارع است پس نیست تعارض میان هر دو امر بلکه قاعد صامت باشد و داخل تحیت المسجد بگذارد و نیز گویند اهل بیت خلف از سلف اطباء  
 کرده اند بر منع ناظر در وقت خطبه و این دلیل مالکیه است و جوابش آنست که اجماع ایشان حجت نیست کما عرف فی الاصول یا آنکه دعوی اجماع ناتمام  
 زیرا که ترمذی ابن خزیمه از ابو سعید روایت کرده اند که وی آمد و مردان خطبه میخواند پس بگذارد و در رکعت حارسان مروان خواستند که او را منع کنند و  
 ابا کرد و بگذارد و بعد گفت نبودم که ترک کنم این هر دو را بعد از آنکه شنیدم آنحضرت را که امر میکرد باین هر دو و ازین روایت جواب حدیث دار قطنی  
 هم حاصل شد و آن حدیث ابن عمر مرفوعا باین لفظ اذ دخل احدکم المسجد و الامام یخطب فلا صلوة و الا کلام حق پیرغ الامام رواه الطبرانی فی الکبیر و  
 ابوب بن نیک است و وی متروک است و ضعف جماعه و ذکره ابن حبان فی الثقات و قال خطی متفق علیهم در سبل گفته اند که گفته اند  
 باین حدیث جواز قطع خطبه برای خطیب بکلام سیر و گفته اند اینکه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم صادر شده منجمله و امر مشرعه و خطبه است و امر آنحضرت  
 بدان دلیل وجوب اوست و باین رفته اند بعض و هر که در آید محرم در غیر حال خطبه او را طواف مشروع است زیرا که طواف تحیت اوست با آنکه غلب  
 آنست که داخل نمی نشیند مگر بعد و رکعت طواف و اما نماز قبل عید پس اگر نماز عید در جنبه غیر مستبطله است پس تحیت مطلقا مشروع نیست و اگر  
 در مسجد است مشروع باشد و بگذارون آنحضرت قبل از عید نمازی را بجهت آنست که بمجرد دخول مشتغل بنمازی شد و عادت شریف آن بود که نماز عید  
 در عید گاه میگذازد و در مسجد جز یکبار نگذازد پس نیست در وی دلیل بر عدم شریعت آن برای غیر وی صلی الله علیه و سلم اگر نماز عید در مسجد باشد اتقی  
**و عن** ابن عباس رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه و سلم کان یقرأ فی صلوة الجمعة سورة الجمعة  
 و المنافقون بعد از آنحضرت که میخواند در نماز جمعه سورة جمعه و سورة منافقون یعنی هر یکی را در رکعتی خواندی اول را در اول و ثانی را در ثانی و در  
 تخصیص این دو سورة آنست که در سورة جمعه حث است بر حضور جمعه و سعی نمودن بسوی آن و بیان فضیلت بعثت آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم چهار حکم در بعثت وی حث بر ذکر خدا و در سورة منافقون توبیح اهل نفاق است و حث ایشان بر توبه و دعای ایشان بسوی طلب استغفار  
 از رسول خدا و اجماع منافقین درین نماز بسیار بود و در آخر وی و عطف و حث است بر صدقه و اما خواندن اخیر سورة جمعه در رکعت اولی و آخر منافقون  
 در رکعت ثانیة مخالف سنت است در سفر لیساعة گفته خاصیت دوازدهم استجاب خواندن سورة جمعه و سورة منافقون در نماز جمعه یا خواندن  
 سبع اعم بک علی و غاشیه چه آنحضرت بر یکی ازین دو موطبت می نمود و اقتصار بر بعضی از سورة جمعه و منافقون مستحب نیست بلکه خلاف سنت



پس بیرون نیامد بنابر این گذردیم جمعه را تنها و بود این عباس و طائف چون از آنجا آمد این قصه بوی گفتیم گفت اصحاب شسته یعنی فعل او موقوف  
سنت واقع شده و لیکن شوکانی گفته در سنا و شش مقال است و این مندر گفته این حدیث ثابت نیست زیرا که اباس ابن ارمه را وی می اندیزد چنانکه  
و نزد وی نیز ساقط می شود و فرض ظهر و گذارد نمی شود مگر عصر و بود او و از این الزبیر روایت کرده که وی گفت دو عید است که مجتمع شد در یک روز  
پس جمع کرد و هر دو را و گذارد و دو رکعت صبحدم و زیاده نکرد بر آن تا آنکه گذارد عصر را و برین اصل که جمعه اصل است در روز خود و ظهر بدل اوست مقتضی  
صحت این قول است زیرا که چون وجوب اصل با امکان او ساقط شد بدل با اولی ساقط باشد و ظاهر حدیث نیز دلالت دارد بر آن زیرا که در جمعه نیت داد  
و نماز ظهر امر فصرمود با تقدیر اسقاط جمعه از برای ظهر کما قاله الشارح المغربي و آید مذہب ابن الزبیر گویم مخفی نیست که عطا خبر داد بعد از خروج  
ابن الزبیر برای نماز جمعه و این نص قاطع نیست در نگذاشتن وی ظهر را بخانه خود پس خرم باینکه مذہب ابن الزبیر سقوط ظهر است روز جمعه بر سببیکه  
نماز عید نگذاشته است باین روایت غیر صحیح است بنا بر احتمال این معنی که وی نماز ظهر بمنزل خود نگذاشته باشد بلکه قول عطا که ماتنما گذاردیم یعنی  
ظهر را مشعرست بعدم قائل بودن وی بسقوط آن و نتوان گفت که مراد وی گذاردن جمعه است تنها زیرا که جمعه جز بجماعت صحیح نیست  
بالاجماع و قول باینکه اصل در روز جمعه صلوة جمعه است و ظهر بدل اوست قولی مرجوح است بلکه فرض اصلی همان ظهر است که شب پس از مغرب  
شده و جمعه تا آخرت از وی پس چنان فوت شود جمعه واجب گردد و نماز ظهر اجما غایب زیرا که این بدل است از وی و تحقیق صاحب سبیل فی رساله

و غیر. ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الجمعة فليصل  
بعدها اربعاً چون گذارد یکی از شما جمعه را پس باید که بگذارد بعد جمعه چهار رکعت حدیث دلیل است بر شریعت چهار رکعت بعد جمعه  
و ظاهر امر اگر چه وجوب است لیکن روایت مسلم از ابن الصلاح بلفظ من كان مصلياً بعد الجمعة فليصل اربعاً آنرا از وجوب بر آورده و زواه ابو داود  
و الترمذی ایضاً و گفت ترمذی این حدیث صحیح است و عمل برین است نزد بعضی از اهل علم و مذہب اسحق آنست که اگر در مسجد بگذارد چهار رکعت  
و اگر در خانه بگذارد دو رکعت و این دال است بر عدم وجوب اما شک نیست که چهار افضل است از دو بنا بر وقوع امر بدان و کثرت فعل آنحضرت بر آن  
آن در حدیثی نبوی گفت و کان صلی الله علیه و سلم اذا صلی الجمعة دخل منزله فصلی رکعتین سغتاً و امر من صلاً ما ان یصلی بعد اربعاً قال  
شیخنا ابن تیمیة ان صلی فی المسجد صلی اربعاً و ان صلی فی بیته صلی رکعتین در سبیل گفته و علی بن ابدال الاحادیث و ابو داود و از ابن عمر آورده  
که چون مسجد بگذارد چهار رکعت میگذارد و چون بخانه خود میگذارد دو رکعت میگذارد و در صحیحین است از ابن عمر که آنحضرت میگذارد بعد جمعه دو رکعت و خانه خود  
آنحضرت در صحیفی گفته در بعد جمعه نیز اختلاف است در پیش شافعی دو رکعت است و نزد ابو حنیفه چهار رکعت و بغوی گفته است این از قبیل اختلاف مباح است انتهى  
گویم و نزد صاحبین شافعی چهار رکعت و در شرح سفر السعاده گفته نماز بعد از جمعه هم چهار رکعت آمده و هم دو رکعت و هم شش رکعت اما چهار رکعت در حدیث  
که مذکور شد و در روایتی از مسلم آمده که اگر چیزی باعث عجلت پیدا شود بگذارد دو رکعت در مسجد و دو رکعت قتی که برگردد و در روایت ابو داود اگر گذارد دو رکعت در  
پس از آن بیاید منزل را یا بیت را بگذارد دو رکعت دیگر و اما دو رکعت پس مسلم و ترمذی از ابن عمر آورده که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
میگذارد بعد از جمعه دو رکعت و گفت ترمذی که درین باب حدیث از جابر نیز آمده و حدیث ابن عمر صحیح است و عمل برین است نزد بعضی از اهل علم  
و باین قائل است شافعی و احمد و در روایت بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از نافع با اختلاف الفاظ آمده که گفت بود ابن عمر که میگذارد  
روز جمعه دو رکعت در خانه خود و در روایتی چون بر می گشت از جمعه میگذارد در خانه خود دو رکعت و میگفت این چنین کرده است رسول خدا  
صلی الله علیه و سلم و در روایتی آمده که ابن عمر میگذارد دو رکعت بعد از جمعه و اطالت میکرد در آنجا و میگفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که میگذارد



این را و آنست که پیش از او و او و ترمذی از عطاء آورده که دید این عمر را که گذارد و بعد از آن جمع و در رکعت پسر گذارد و بعد از آن چهار رکعت در روا  
آمده که بود این عمر چون میگردد و بعد از آن یک پیشتر رفت از جای نماز پس میگردد و دو رکعت پس پیشتر میرفت پس میگردد و چهار رکعت و چون بدین می بود  
میگردد و جمع را و رجوع میکرد و بسوی خانه خود میگردد و دو رکعت و نمیگذارد و در مسجد پس پرسیده شد او را از این حال گفت بود رسول خدا صلی الله  
علیه وسلم که میگردد و آنرا گفته اند این پیشتر رفتن این عمر از مکان صلوٰۃ و رفتن بمنزل از مسجد بجهت آنست که در حدیث آمده نمازی بعد از نمازی دلیل  
نگذارد تا تکلم کند یا بیرون نرود و این حکم در جمیع نماز با جاری است و فصل کردن بیکان بمنزله خروج است یا تکلم و فرق میان مکّه و مدینه بتقدیم  
نماز و اول و رفتن بخانه در ثانی بجهت آن باشد و الله اعلم بخانه ایشان در مدینه از مسجد نبوی قریب بود و متصل بدان و در مکّه مسافر بودند و منزل  
پس خندق بیکان را قائم مقام رجوع به بیت ساخت و بعضی از شرح مشکوٰۃ گفته اند که گذاردن بکعبه در مسجد بجهت تعظیم مکّه است که جائز است در و  
آنچه مکروه است و جائز نیست در غیروی چنانچه نماز در اوقات کراهت در آنجا مکروه نیست و در غیر آن مکروه ترمذی گوید روایت کرده شده است  
از علی بن ابی طالب که وی امر میکرد و بگذاردن دو رکعت بعد جمع و پسر چهار رکعت انتهی و او آن مسلّم و اما نماز پیش از جمع پس ترمذی باین عقیده  
کرده است بعنوانی باشد فی الصلوٰۃ قبل الجمعة و بعد از آن گفته که روایت کرده شده است از ابن مسعود که میگردد و پیش از جمع چهار رکعت و بعد از جمع  
چهار رکعت و گفته که سفیان ثوری و عبد الله بن المبارك بنده این مسعود رفته اند و در جامع الاصول از موطا از زهری از ثعلبیه بن ابی مالک  
القرظی می آرد که گفت در زمان عمر بن الخطاب نماز میکردند و در جمعه تا آنکه بیرون می آمد عمر و چون بیرون می آمد عمر می نشست بر منبر و از آن  
مؤذن الحدیث و خاتمه آنست که آنچه در صحیح البخاری از حدیث سلمان آمده است که ثم یخرج فلا یفرق بین اثنتین ثم یصلی ما کتب له ثم یصمت  
و در صحیح مسلم از ابی هریره که من غشلت ثم آتی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت نیز ناظر و سنت پیش از جمع است و الله اعلم و سیوطی در جمع  
از ابی هریره آورده من کان یصلی فی یوم الجمعة فلیصل قبلها اربعاً و بعداً اربعاً رواه ابن النجار و در مواهب لدنیه مذکور است بعضی گفته اند  
که آن دو رکعت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم ابو سلیم غطفانی را امر کرد بگذاردن آن وقت خطبه و تجوز در آن همان سنت پیش از جمع  
و هم در مواهب لدنیه میگوید که روایت کرد ابو داود و ابن ماجه و ابن حبان از طریق ایوب از نافع که گفت بود این عمر که اطال میگرد و در نماز پیش از جمع  
و بعد از جمع دو رکعت در خانه خود می گفت که همچنین میکرد و بغیر خدا صلی الله علیه و سلم و باین حدیث احتجاج کرده است امام نووی و خلاصه  
بر اثبات سنت جمعه پیش از وی و اعتراض کرده شده است برین قول ابن عمر که گفت این چنین میکرد و بغیر خدا صلی الله علیه و سلم اجماع فعل اخیر  
که گذاردن دو رکعت است بعد از نماز جمع در خانه نه بجمع گذاردن قبل الجمعة و بعد از آن حدیث دیگر و نیز گذاردن نماز پیش از جمع اگر مراد  
بعد از دخول وقت جمعه است آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود وقت زوال بیرون می آمد و مشغول خطبه می شد و بعد از وی نماز جمع پس گذاردن  
ماز پیش از جمع بجا می آید پس آن متقل مطلق باشد سنت جمعه انتهی شیخ عبد الحق دهلوی در شرح سفر السعاده گفته حصول یقین بر این  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم متصل زوال و اثبات آن محدثی که پیش از وی در خانه نماز نمی کرده باشد مشکل است و در شرح ابن العمام می گوید  
که خروج آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از زوال بود پس جائز است که بعد از گذاردن اربع رکعات باشد و می گوید واجب است حکم کردن بجمع  
بن مجوز از جهت آنکه گذشت در باب نوافل از عموم آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگردد و بعد از زوال آفتاب چهار رکعت و می فرمود این  
ماعتی است که کشاده می شود در وی در کمال آسمان الحدیث و همچنین واجب است حکم کردن در حق صحابه زیرا که ایشان می یافتند وقت زوال  
چنانکه مؤذن بلکه اعتماد مؤذن در دخول وقت بر قول ایشان بود و ایشان اعلام میکردند و را بدخول وقت چنانکه در حدیث ابن عمر مکتوم

آمده است که اعلام میکردند او را بدر آمدن وقت تا اذان می گفت انتهى اگر گویند مقصود این بعض که نفی است قبل الجمعة میلند نفی نمازی است که در جمعه باشد گویند مقصود اصلی اثبات نماز است پیش از جمعه و در گذاردن چهار رکعت وقت زوال کفایت است و حال آنکه گفته اند که مراد باین چهار رکعت سنت ظهیر است پس چرا سنت جمعه باشد و الله اعلم و در صحیح بخاری در ترجمه باب گفته باب الصلوة بعد الجمعة و قبلها بعد اذان حدیث آورده و در رکعت بعد الجمعة را گفته و در صلوة قبل الجمعة حدیثی ذکر نکرده و در فتح الباری از ابن المنیر آورده که گفت گویا بخاری از عدم تعرض بصلوة قبل الجمعة این قصد دارد که اصل استوای ظهیر و جمعه است تا دلیلی برخلاف آن دلالت کند زیرا که جمعه بدل ظهیر است و چون اهتمام و عناية می بذکر صلوة بعد الجمعة بیشتر بود بهمت و در صحیح حدیث در آن تعرض بدان مخصوص داشت و لهذا تقدیم کرد ذکر بعد از رکعت قبل در ترجمه برخلاف عادت و رعایت انتهى و این سخن نزدیک بآنست که مصنف گفته که بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهیر میکنند اما پوشیده نماند که این طریق که از فتح الباری نقل کرده شد قیاس نیست بلکه این همان سنت است که در نظر بود کما لا یخفی بالجمله جماعتی از محدثین سنت پیش از جمعه را نکراند و سابقا گفته اند در انکار و این قوم احادیث را که درین باب روایت کرده اند و از ابن عباس و ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره آورده اند تضعیف کنند و در فتح الباری میگوید که قوی ترین آنچه تمسک کرده می شود بوی و مشروعیست رکعتین پیش از جمعه عموم حدیثی است که تصحیح کرده است آنرا ابن حبان از حدیث عبد الله بن الزبیر که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم ما بین صلوة مغر و ضحی الا و بین یدیهما رکعتان قال الجبلی ضعیف اصح الله حاله و با وجود آنچه ذکر کرده شد از روایات و اقوال در باب صلوة پیش از جمعه عجب است از مصنف که گفت علما در سنت پیش از جمعه چیزی روایت نکرده اند انتهى کلام الشیخ الدلوی رحمه الله تعالی گویند هیچ عجب از مصنف نیست بلکه عجب از شیخ است زیرا که آنچه از اخبار و آثار ذکر کرده در هیچ یکی از آن صراحت بسنت پیش از جمعه نیست چنانکه در دو رکعت نجات پیش از جمعه و چهار رکعت بعد از وی است آری روایات مذکوره اقتضای جواز آن میکند و ظاهر عموم و شمول خود و سخن درینجا در ثبوت اوست بالخصوص و هوکامتری و اقوال و افعال صحابه را در تشریح چیزی دخل نیست اهل دکان و در و نصوص است از شارع علیه السلام قولاً یا فعلاً و تقریراً بالخصوص پس اگر مصنف یعنی صاحب سفر السعادة از روایت علما درین امر خاصه بر جای خود و دلیل غایت استقرای اوست والله اعلم بالصواب و عن ابی یزید الشائب بن یزید الکندی صحابی صغیر است پیداشد بسال دوم از هجرت حلیف بنی امیه یا ابن عبد شمس همراه پدر در حجه الوداع حاضر و بود هفت ساله روایت میکند از پیغمبر خلیل الحدیث است عمر بن الخطاب او را بر سوق مدینه عامل کرده بود مدت ثمانین و قبل سته و ثمانین و هشتاد و نمن مات من صحابة بالمدينة علی قول رومی عنه الزهیری و محمد بن یوسف رضی الله عنه ان معاوية قال له اذا اصلیت الجمعة فلا تصلها بفتح حرف مضارع از وصل بصلوة حتی تشکله او تخرج برستی که گفت او را به ماده چون گذاردی جمعه را پس وصل کن آنرا نمازی دیگر تا آنکه سخن کنی یا برائی از مسجد فات پس بدستی که رسول الله صلی الله علیه و سلم امرنا بذلك ان لا نوصل صلوة بصلوة حتی تشکله او تخرج امر کرد ما را باینکه نیامیزیم نمازی را بنمازی تا آنکه سخن کنیم یا بیرون برآیم و این حکم در جمیع نماز با جاریست و درین باب است از ابن عمر موقوفاً و از عصمه مرفوعاً و از الطبرانی بسند ضعیف رواه مسلم و درین حدیث مشهور فصل نافله است از فرضیه و وصل نکردن آن بدان و ظاهر نیز تخریم است و خاص نیست بجمعه اگر چه راوی تخصیص کرد آنرا بیک نماز جمعه و حکمت در آن گفته اند که عدم اشتباه فرض است بنافله و وارد شده که این بلکه است و علما ذکر کرده اند که مستحب است تحویل برای نافله از موضع فرضیه و افضل تحویل است بسوی خانه خود زیرا که کردن نوافل در بوقت افضل است و رنه در جائی از مسجد و غیره و در وی تکثیر مواضع سجود است ابو داود

از حدیث ابو هریره آورده مرفوعاً آیا عاجز می آید بی از شما از یک مقدم شود یا متاخر از یمن یا از شمال خود در نماز یعنی سجده و تضعیف نکردن از ابو داود و گفت بخاری در صحیح خود و دیگر عن ابی هریره رفعه لا یقطع الامام فی مکاة و لم یصح انتهى و عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من اغتسل ثمراتی الجمعة فصلی ما قدر له هر که غسل کند پستری باید جمع را پس بگذارد و نمازی که تقدیر کرده شده است برای او مراد نماز نافله است و بعضی آنرا بر سنت جمع حل کرده اند و علماء در سنت قبل از جمع سخن است و قومی آنرا منکر شده و تفصیلش در شرح سفر السعادة مذکور است ثمر انصت حتی یفرغ الامام من خطبتی پستری خاموش ماند تا آنکه فارغ گردد امام از خطبه خود انصت از انصات است و هو السکوت و این غیر شماع است زیرا که شماع اصفاست برای سماع چیز و لهذا حق تعالی گفته قاسم عوالة و انصتوا و گذشت کلام در آنکه انصات واجب است بانه و در وی دلالت است بر آنکه نهی از کلام در وقت خطبه است نه بعد فراغ از آن و اگر چه قبل نماز باشد زیرا که نیست نهی از آن کما دلالت علیه حتی ثمر یصلی معک پستری بگذارد نماز جمع با امام غفر له ما بین و بین الجمعة الاخری و فصل ثلثة ایاچ امر زیده شود برای او چیزی که میان او و میان جمع دیگر است از گنا یا آن و زیادتی سه روز و این زیادتی بجهت آنست که هر حسنه بده مانند است و از جمعه تا جمعه هفت روزه است سه دیگر افزاینده می شود داده شود و مغفور کبائر اند یا صغائر جمهور بر آنند که صغائر اند زیرا که کبائر برون توبه بخشیده نمی شوند و فصل پرغ و نصب و در روایت است رواه مسلم در وی دلالت است بر آنکه لابد است در اجزاء اجر فیکو را از اغتسال مگر آنکه در روایت دیگر مسلم من توفیقاً فاحسن الوضوء ثم آتی الجمعة و این روایت معلوم می شود که غسل جمعه واجب نیست بلکه مستحب و مسنون است چنانکه مذکور ابو حنیفه و شافعی است و مختار در مذهب امام احمد نیز استحباب است در روایتی و خوب و لیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی نیز و در مذهب مالک و بعضی از حنابله واجب است و باین رفته است شوکانی رح و بر آن اوله صحیح راجحه قائم کرده چنانکه در شرح مختصر وی ذکر کرده ایم و شیخ اعم در شرح سفر السعادة در آن کلام کرده اما مذهب حنفیه را ترجیح داده و لیکن انصات در آن بعد جمع مجموع احادیث وارد و درین باب قول بوجوب است و تقریر تصفی درین مقام این است که حفاظ حدیث از ابن عباس حضرت عایشه استجاب غسل جمعه را وایت کرده اند و علمای صحابه و تابعین برین استحباب است پس قضا در حدیث و خوب و استحباب یکی از دو وجه تواند بود یا این است که حدیث و خوب منسوخ باشد بحديث استحباب و همین است میل ابن عباس یا این است که مراد بوجوب تاکید و لزوم آن باشد اگر چه سنت بود و الله اعلم مسئله غسل از سنن بیست و در حق کسی که حاضر شود جمعه را و از سنن آداب است در حق کسی که حضور جمعه او را واجب باشد یا نه اول پس حدیث اذا جاء أحدكم الجمعة فليغتسل و غسل الجمعة واجب على كل محتلم ای بالغ و حمل مطلق برین مقید و اما ثانی پس حدیث یخین حق علی کل مسلم ان یظف یوما من سبعة ايام و باتفاق فقها واجب نیست پس حق بعضی مأمور باشد و باین تفصیل که گردیم خلاص در میان دو قول فقها برخاست و دلیل هر یکی را محل پیدا شد و همچنین است قضای این بنده ضعیف و اختلاف ایشان که آیا اگر کسی پیش از رفتن بجمع غسل کند بوجهی که باین غسل نماز جمع نمی تواند خواند سنت او است و یا نه پس میگویم که سنت تخفیف حاصل شد و سنت تعظیم صلوة حاصل نشد است و کلام درین سبب در باب غسل گذشت و هم روایت است از ابو هریره رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم ذکر يوم الجمعة فقال فيه ساعة لا یوافقها عبد مسلم و هو قائم یصلی یا سأل الله عز وجل شیئاً الا اعطاه انیاء بدستیک رسول خدا ذکر کرد روز جمعه را پس هر مود در روز جمعه ساعتی است موافق نیست یعنی در نماز او را ندهد مسلم و در آن ساعت که

مراد نماز عاست سوال میکند خدا را در آن ساعت چیزی را که حرام و نامرعی نباشد مگر آنکه بر به خدای تعالی آن بنده را آن چیز و اشار بین یقول الله  
 و اشاره کرد آنحضرت برست خود که ازان کی آن ساعت مفهوم شود درین حدیث ابهام ساعت است و تعیین آن بیاید و معنی قائم آنست که مقیم است  
 و منتسب بر کار آن و نه معنی حال قیام فقط و این جمله ثابت است در روایت جماعتی از حفاظ و ساقط است در روایت دیگران محلی است از بعضی علما که امر  
 میکردند و حذف می از حدیث گویا تشکیکال کردند نماز را درین ساعت چون بعد از عصر باشد زیرا که آن وقت که ایست نماز است و همچنین چون از وقت جلوس  
 خطیب سبب باشد تا انصراف می و تاویل کرده اند این جمله را باینکه مراد انتظار صلوة است و منتظر صلوة در صلوة است کما ثبت فی الحدیث بقوله  
 قائم یصلی درین حدیث از قبیل مجاز تشبیه باشد زیرا که انتظار کننده نماز همچو مصلی است یا از باب طلاق مسبب است بر سبب زیرا که انتظار صلوة  
 سبب است برای ايقاع صلوة و مشیه آنحضرت بود زیرا که در روایت مالک آمده فاشار النبی صلی الله علیه و سلم و گفته اند که مشیه بعضی روايات اند و اما  
 کیفیت اشاره پس این است که نماز انگشت خود را بر بطن وسطی و از خضریان کرد قلت آن و سوال درینجا مطلق وارد شده و در این باب  
 مفید آمده عالم یسأل الله انما او قطیعة ریح متفوق علی کیکه سیوطی در نور اللمعه فی خصائص النسخه گفته اختلاف  
 کرده اند اهل علم از صحابه و تابعین فمن بعد هم درین ساعت بر زیاده از سی قول بعد از این اقوال را ذکر کرده چنانکه بیاید فی دویة المسلم  
 و حی سحرة خفیفه و آن ساعت اجابت که در روز جمعه است ساعتی نازک است و سفر السعادة گفته علماء را یعنی از صحابه و تابعین  
 و من بعد هم درین ساعت خلالت است بر و قول بعض میگویند که باقی نیست و هم در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم مرفوع شد دوم و آن  
 صحیح است باقی است و در تعیین وقت آن خلالت است که در وقتی معین است از روز جمعه یا آنرا وقتی معین نیست و کسانی که می گویند وقت  
 آن معین است اختلاف کرده اند در بیان آن بر یازده قول انتمی گویم و درینجا دو قول است یکی آن ساعت را به هم گذاشته اند و در جمعه  
 همچو شب قدر در عشره اخیره رمضان چنانکه ابن خزمیه و حاکم از ابی سلمه از ابی سعید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت کرده اند که  
 فراموش گردانیده شدم آنرا چنانکه فراموش گردانیده شدم شب قدر را و زهری از کعب جبار آورده که اگر یکی شتمت کند جمعه را بر جمعه  
 متعدد و هر آینه بیاید آنرا یعنی در یک جمعه از اول روز تا وقتی معین و عاکند و در جمعه دیگر از وقت معین تا وقتی معین و دیگر و همچنین تا آنکه مستوف  
 شود تمامه نماز را و اگر تمامه روز یک جمعه متصل باشد مشغول شود نیز در یابد و سبب است اکتشار و عا در روز جمعه بامید آنکه توافق ساعت اجابت  
 افتد و قول دیگر آنست که منتقل می شود در روز جمعه یعنی در هر روز ساعتی دیگر است گاهی اول و گاهی اوسط و گاهی آخر و اما غزالی گفته  
 که این شبهه اقوال است و جزم بر این عساکر و غیره و حجب طبری گفته اظهر معین است و عن ابی یزید عامر بن عبد الله بن قیس  
 عن ابيه بنهم با و سکون ابی موسی الاشعری از تابعین است سماعت دارد از پدر خود و علی ابن عمر و غیر هم قال گفت ابو موسی  
 اشعری سمعت رسول الله شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم یقول می فرمود در شان ساعت جمعه هی ما یبیت  
 ان یجلس الامام الی ان یقضی الصلوة که آن ساعت میان نشستن امام است بر منبر تا گذاردن نماز طیبی از جلوس نشستن میان خطبه  
 مراد داشته و احتمال دارد که نشستن بعد از بر آمدن بر منبر باشد و الله اعلم و رواه مسکرم و ابوداود و این یکی ازان یازده وجه است که صاحب  
 سفر السعادة ذکر کرده و مسلم آنرا ترجیح داده علی مار و عیسی البیهقی و امین ابودوشی و اصح اوست درین باب و به قال البیهقی و ابن العربی و عجم  
 و حجب طبری گفته اصح الاحادیث فیما حدیث ابی موسی و اشهر الاقوال فیما قول عبد الله بن سلام و مصنف گفته مراد استیجاب جمیع وقت معین  
 نیست بلکه می باشد در انشای این وقت لقوله یقللها و قوله خفیفه و فائز ذکر وقت انتقال اوست در ان پس ابتدای خطبه و بی ابتدای خطبه است مثلاً

والتنهایی وی انتهای نماز است انتقی قول دوم مروی از ابوهریره است که آن ساعت بعد از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب و بعد از نماز عصر است تا غروب و لیکن در سنن او شلیت است و اضعیف است و این را جمعی از علما که فضیل بن عیاض از ایشان است روایت کرده و این عساکر این را بی زیادت بعد از عصر تا غروب از ابوهریره هم بطریق که لیث در آن دخیل است روایت کرده و طبری و عیاض و قریبی و غیرهم نیز از احکایت کرده و حال این روایت نیز وضعف مثل روایت اول است قول سوم عند الزوال است و این قول از حسن بصری و ابو العالیه منقول است رواه عبد الرزاق و ابن المنذر قول چهارم گاهی است که مؤذن مشروع کند و اذان جمعه و این انعامی ششم مروی است از جرجه ابن المنذر قول پنجم آن زمان است که نماز جمعه میگزارند و این را ترمذی و ابن ماجه از طریق کثیر بن عبد الله بن عمر و ابن عوف از پدر از جرجه مرفوعاً روایت کرده اند و کثیر بن عبد الله ضعیف است در روایت بهیچ این قول را در شعب الایمان روایت کرده و ابن شسینه از ابوهریره آورده و سنن او می قوی است قول ششم میان زوال آفتاب و وقت گنار دن جمعه است و این را ابن المنذر از ابی السوار عدوی روایت کرده قول هفتم چون آفتاب بگردد یک وجب تا مقدار یک گز شود و این را ابن المنذر و ابن عبد البر باسناده قوی از ابی ذر روایت کرده قول هشتم آخر ساعتی است از روز سفر السعادة گفته این قول بیشتر صحابه و تابعین است انتقی و این را ابو داود و نسائی و حاکم باسناده حسن از ابی سلمه از جابر مرفوعاً و مالک ابن خزیمه و ابن حبان و صحاب سنن از ابی سلمه از ابی هریره از عبد الله بن سلام روایت کرده اند قول نهم آن زمان است که امام بیرون آید تا فراغ وی از نماز و این را ابن جریر از شعیب و از ابی برد بن ابی موسی آورده و گفته که این عمر بن حفصه آن کرده قول دهم ساعت سوم است از آخر روز جمعه و این را صاحب مغنی حکایت کرده و در سنن امام احمد نیز از ابی هریره مرفوعاً آمده و لیکن اسناد وی ضعیف است و در اتصال می سخن است و علی بن طلحه که از ابوهریره روایت آن کرده گویند که او را از ابی هریره سماع نیست قول یازدهم همان است که در حدیث باب مذکور شده و در صحیح الدارقطنی آنه من قول ابی بردة و ترجیح داد و دارقطنی این معنی را که آن قول ابی بردة است قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم و جواب داده اند ازین باینکه این خبر مرفوع نتواند بود زیرا که اجتهاد را در تعیین اوقات عبادات مسرّح نیست و یاقی ما علیه به الدارقطنی قریباً و فی حدیث ابی یوسف عبد الله بن سلام از ابی قتیبة عن ابی اسحاق از اولاد یوسف بن یعقوب النبی علیهما السلام و یکی از اخبار است و یکی از آنهاست که گویای داد رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای و سه بهشت روی عن ابیاه یوسف و محمد و انس بن مالک غیر هم مرد در مدینه سه تلت و اربعین و سلام تخفیف اللهم است مبر و گفته نیست و در عرب سلام تخفیف جزوی عند ابن مساجه و لفظ وی این است از عبد الله بن سلام قال قلت و رسول الله صلی الله علیه و سلم جالساً انما لجمه فی کتاب الله یعنی التوراة فی الجمعة لایوافقنا عبد الله صلی الله علیه و سلم یسأل الله عز وجل فیها ما شاء الا قضی الله حاجته قال عبد الله فاشاری رسول الله صلی الله علیه و سلم او بعض ساعة فقلت صدقت یا رسول الله او بعض ساعة قلت آتی ساعة ہی قال آخر ساعة من ساعة النهار قلت انما لیست ساعة صلوة قال ان العبد المؤمن اذا صلی ثم جلس للجلسة الا الصلوة فهو فی صلوة انتهی و جابر عند ابی داود و النسائی آنها صابین صلوة العصر الی غروب الشمس که آن ساعت در میان نماز عصر و فرو رفتن آفتاب است آنجا بفتح همزه مبتداست و خبر وی قول او است و فی حدیث عبد الله بن مسعود و لفظ سفر السعادة درین مقام این است که از وقت عصر تا غروب آفتاب انتهی و این را ابن جریر از ابن عباس مرفوعاً و از ابی سلمه از ابی سعید مرفوعاً و ابو نعیم و در حلیه از قول ابن عباس و ترمذی از انس مرفوعاً روایت کرده اند و سنن او می ضعیف است و سفر السعادة گفته این احوال و قول است اول آنکه از جلوس امام است



بر منبر تا تمام شدن نماز و قول دوم آنکه بعد از عصر است و این قول به جمع اقوال است انتہی و تصنف در فتح الباری نیز بر آن جمع اقوال این دو قول است و هر چه چنین دو قول است یا ضعیف الاستناد است یا موقوف که اسناد کرده فاعل آن با جتهاد خود بی سماع و توقیف لهذا درین جایز همین دو قول نقل کرده و باز اختلاف است سلف را که ازین دو قول اسحج ترک کند است بهیچ وجه و جماعه از علما قول اول را اسحج گفته اند بهیچ گفت مسلم گوید حدیث ابی موسی صحیح ترین و جید ترین چیزی است درین باب و قرطبی گفت که این حدیث نص صحیح است در موضع خلاف پس التفات کرده نشود بجانب غیری و امام نووی گوید هو الصحیح بل الصواب الذی لا يجوز غيره و نیز این حدیث مرفوع است و صحیح و در یکی از صحیحین واقع و طاغیة دیگر ترجیح قول عبداللہ بن سلام رفته و رجح احمد بن حنبل غیر القول روخی نہ الترمذی و گفت که احمد گفته اکثر احادیث درین جانب است و ابن عبدالبر گوید کہ این اثبت چیزی است دین باب سعید بن منصور با سند صحیح آورده از ابی سلمہ بن عبد الرحمن کہ مردم چند از صحابہ مجتمع شدند و تذکرہ ساعت جمعہ کردند پس تفرق شدند و اختلاف نکردند درینکہ این ساعت آخر ساعت است از روز جمعہ و تہنئة اسحج و غیرہ و اکثر ائمہ این را ترجیح کرده اند و شافعی تخصیص کمدہ بران و اشکال کرده اند کہ این ترجیح چیزی است کہ نیست در صحیح بر چیزی کہ در صحیح است و معروف از علوم حدیث و غیرہ این است کہ انچه دو صحیحین یا یکی ازین ہر دو است مقدم است بر غیر ہر دو و جوابش آنست کہ این تقدیم جائی است کہ حدیث صحیحین یا یکی ازین ہر دو از منتقدات حفاظ نباشد انچه حدیث ابو موسی کہ در مسلم است و معلول است با نقطاع واضطراب اما اول پس باین جہت کہ از روایت محرفہ بن بکیر است و تصریح کرده اند کہ وی از پدر خود ساعت ندارد پس بشرط مسلم نخواہد بود و اما ثانی پس باین جہت کہ اہل کوفہ آنرا از ابی بردہ غیر مرفوع روایت کرده اند و ابو بردہ کوفی است و اہل بلدہ او اعلم اند بحدیث وی از بکیر پس اگر نزد ابو بردہ مرفوع می بود و وقت نمی کردند آنرا بروی و لهذا جزم کرد و ارقطنی کہ صواب و وقت است پس این حدیث یعنی حدیث ابو موسی اگرچہ در صحیح مسلم است ولیکن با وجود آن در اتصال سندش مقال است و از جملہ آن ساعتی است کہ در احادیث مسلم اتفاقا و احيانا واقع شدہ و حفاظ آنرا انتقاد نودہ اند و باین جانب است صاحب سفر السعاده نیز کہ تقدم و شیخ ہم در ترجمہ باین رفت چنانکہ گفت گفت بندہ ضعیف عفا اللہ عنہ تحقیق بصحت رسیدہ است از حضرت فاطمہ زہرا سلام اللہ علیہا و علی سائر اہل بیت النبوۃ کہ وی می گماشت خادمہ خود را تا انتظار کند و نگاہبانی نماید آخر ساعت از روز و خبر کند تا ذکر و دعا کند انتہی بل حفظ و حافظ ابن قیم رح میان ہر دو حدیث یعنی حدیث ابو موسی و ابن سلام جمع کرده باین طریق کہ ساعت منحصر است و در یکی ازین دو وقت و سبقت الی ہذا احمد بن حنبل رضی اللہ عنہ و قد اختلف فیہا علی اکثر من اربعین قولاً املیتہا فی شرح البخاری و تحقیق اختلاف کردہ شدہ است درین ساعت اجابت کہ در روز جمعہ است بر زیادہ از چہل قول الماکرذہ ام و نوشتہ ام آنرا در شرح صحیح البخاری کہ موسوم است بفتح الباری و این یازدہ قول کہ مذکور شد سنجیدہ آن اقوال است و قول دوازدم آنکہ وقتی است کہ اذان گوید مؤذن برای نماز یا دوازده ذکر کرد این را بعض متاخرین و نسبت کرده تخریج آنرا باین ابی شیبہ از عائشہ شہیدہ ہم اول ساعت بعد طلوع شمس ذکر کردہ است این را شارح تنبیہ و متابعت کردہ اورا بحسب طبری و شرحش چہار دم ہم نزد طلوع شمس حکاہ الغزالی فی الاحیاء یا نیز ہم بعد از زوال تا گشتن سایہ نصف ذراع حکاہ الحب الطبری و قبلہ الزکی المنذری شاعر ہم نیز بعد از زوال ولیکن تا گشتن سایہ یک ذراع حکاہ عیاض القرطبی و النووی ہفتہ ہم از زوال تا خروج امام مخطوبہ حکاہ القاضی ابو الطیب الطبری ہشتم از زوال تا غروب شمس حکاہ الرومانی عن الحسن و ذکرہ بعض المتاخرین فی شرح البخاری تو زدم ہم نزد خروج امام مخطوبہ روایت کرد این را احمد بن زنجویہ در کتاب ترغیب الرحمن بصری و گفته کہ وی

بمردی گذشت که می غنود و درین وقت پس تنبیه کرد و او را بستم باین خرمنج امام تا اقامت نماز و این نیز منقول است از حسن بصری  
 و از بعض تابعین شام است و یکم از آنگاه که حرام شود بیع تا حلال شدن آن یعنی از وقت اذان اول جمعه که وقت سنی مجتمه است تا فراغ از نماز  
 و این را سعید بن منصور از شعبی روایت کرده و حمید بن زنجویه و یغوی در شرح سنه از ابن عباس آورده است و دوم نزد تاذین و نزد فکیر امام  
 و نزد اقامت و این را بعضی علما از عوف بن مالک شجعی صحابی روایت کرده است و سوم نزد اذان و برامین امام و اقامت این را ابن ابی شیبہ  
 و ابن المنذر از ابی امام آورده است چهارم از وقت صعود و افتتاح امام خطبه را تا فراغ و این را ابن عبد البر از ابن عمر فرقا آورده و اسنادش  
 ضعیف است و پنجم تا رسیدن خطیب منبر و شروع در خطبه چاه انفرالی فی الاحیاء است و ششم نزد جلوس امام بین الخطبتین چاه الطیبی  
 عن بعض شرح المصابیح است و هفتم نزد زوال امام از منبر رواه ابن ابی شیبہ و ابن جریر و ابن المنذر با سند صحیح عن ابی هريرة و تعبیر کرد  
 از وی غزالی بلفظ اذ اقام الناس الی الصلوة است و هشتم هنگام قیام ناس قیام امام در مقام خود و این را ابن المنذر از حسن بصری آورده  
 و طبرانی حدیث مرفوع روایت کرده با سند ضعیف است و نهم ساعتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در وی نماز گذارد چه نماز جمعه افضل صلوات  
 این روز است و وقتی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذارده افضل اوقات است و هر چه پیش از وقت از اذان و خطبه و غیره همه وسائل است  
 و مقصود نماز جمعه است سی ام در نماز عصر سی و یکم بعد از عصر سی و دوم بعد از عصر تا آخر وقت مستحب سی و سوم در وقت غیب است شمس  
 که نصف و سی ظاهر باشد و نصف و سی غائب و این را طبرانی در اوسط و اوطنی در علل و بهیقی در شعب و فضائل اوقات از طریق زبیر بن  
 بن الحسین بن علی سلام الله علیه جمیع روایت کرده گفت حدیث کرد مرا مر جانه مولا فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت حدیث  
 کرد مرا فاطمه گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم کدام ساعت است آن یا رسول الله فرمود وقتی که فرود آید نصف آفتاب برای غروب  
 پس بود فاطمه که میگذاشت روز جمعه غلام خود را که نام او زید بود تا نظر کند بآفتاب در وقت غروب و چون خبر داده می شد فاطمه دیدن اقبال  
 میکرد برای عاتا آنکه غائب می شد آفتاب و در بعضی روایت این حدیث کسی است که معلوم نیست حال او این است آن اقوال که مصنف  
 و شرح بخاری نقل نموده و نسبت آن بقائلین آنها ذکر کرده و ادله آن آورده و تصحیح و تضعیف و رفع و وقف آن بیان نموده است چنانکه  
 نقل کرده شد و در تطبیق این اقوال ترجیح بعضی از آن بر بعضی فرموده که این همه اقوال چنان نیست که بحسب جهات متغایر و متخالف باشند  
 بلکه بسیاری از آن بحثی است که متحد است با غیر خود نیست مراد اکثر آنها که مستوعب شامل است تمامه آنوقت را که تعیین نموده شد  
 بلکه وقت معین در میان آنست و جزوی از آن بر لیل آنچه واقع شده است در حدیث یقللها و در حدیث دیگر وی ساعه خفیفه چنانچه از وقت  
 زوال یا وقت اذان یا وقت نماز و فائده ذکر این وقت آنست که آن ساعت انتقال میکند در وی پس ابتدای منتهی آن ابتدا  
 خطبه باشد و انتهای آن انتهای صلوة مثلاً کما تقدم مجمل و بسیاری از قائلین تعیین کرده اند آنچه خود یافته و گمان برده وقوع آن ساعت را  
 در الوقت بنظور آثار و امارات اجابت در آن بقیاس اجتهاد خود و باین تقریب تقلیل می یابد انتشار و اختلاف قطعاً و الله اعلم بالله التوفیق  
**و حکایت** ابن عبد الله رضي الله عنه قال مضت السنة ان في كل اربعين فصا عد اجمعة گذشت  
 سنت و درین که در هر چهل کس پس زیاده از آن جمعه است و بعضی گفته اند منعقد نمی شود جمعه مگر بسته کس با امام و بعضی چار و بعضی  
 دوازده و بعضی بیست و بعضی سی و بعضی چهل و بعضی پنجاه و بعضی هفتاد و بعضی جمع کثیر گفته اند و بعضی شرط کرده اند برای صحت جمعه  
 مصر جامع و بعضی بودن حمام و جامع با تعداد سکنه بلده و همچنین دیگر حد و روش الط مثل بودن امام اعظم و غیره و این همه اقوال

غیر صلح احتجاج است شوکانی گفته نیست برین اقوال اثار از علم و یافته نمی شود حرفی واحد از این در کتاب خدا و سنت رسول او که دلالت کند بر بودن این امور شروط صحیح جمعه یا فرضی از انقضائ آن یا برکنی از ارکان آن انتهی و وی را هم درین باب رساله مستقلة است رواه الدارقطنی در مصنفی گفته اما جماعت پس لازم جمعه است و لفظ جمعه و عید و تشبیه سبب یهود و احد نصاری بران دلالت می نماید و بی شبهه در اکثر اوقات جماعه عظیمه می بود و لهذا یهقی از ابن مسعود نقل میکند که اند صلی الله علیه و سلم جمع بالمدينة و کانوا اربعین رجلا و این عبارت دلالت بر اقلیت این جمع می کند و حال چنان بود زیرا که جمعات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب و انکم جزا بیشتر می بودند از اربعین بدجاء بسیار و آیا وجود اربعین ضروری است در انعقاد جمعه یا نه امام شافعی می گوید ضروری است و فی نظر دیگر که حدیث انفضاض دلالت میکند که نبودند آنجا در آخر خطبه و ظاهر از آن آنست که در اول نماز نیز مکرر دوازده تن پس انعامی وصف اربعین ثابت شد و احتمال عود ایشان بغیر فصل که درین صورت شافعیه پیدا کرده اند مستندی ندارد بلکه ظاهر از سیاق آیت و سیاق قصه آنست که انفضاض برای شریعت است بوده است و لهذا خدای تعالی فرمود و لذلک اذا اوتجارتا او لکلوا الایه و لهذا بیع و شرا درین وقت ممنوع شد و آن فصل طویل است و غالباً خطباً آنحضرت طویل بود پس احتمال عود بی فصل در خطبه یا در اول نماز اجید باشد پس ظاهر آنست که در دیه ای اگر دین اربعین جمعه خوانند نماز ایشان صحیح باشد و متخلفان آنهم شوند و آنافرها یا شهر پس شرط جمعه است بجهت آنکه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مدینه نبی بود و با آنحضرت جمعی کثیر از اهل مدینه که در عرف بودند ایشان را بجمعه نفرمودند و سفر اگر علت تخلف در حق آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اهل مدینه می تواند شد در حق اهل مدینه که علت نمی تواند شد الا بودن ایشان در صحرا و آنحضرت عثمان که اذن داد اهل مدینه را بر جمع پیش از وقت جمعه و عمل مستمر مسلمین که در مدینه و نه در بیرون مدینه و فارق میان اهل خیام و قریه وجود دانیه است و در عوالی و قریه قلیت متوطنان پس بر جمعی که بر اجتماع ایشان اهم قریه توان اطلاق نمود جمعه واجب است صدکس باشند یا زیاده و در بعض احادیث اقل آن پنجاه کس و عمل بالغ حُر آمده و اما آنکه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب در یک مسجد می خواندند منشأ آن تحقق جماعه عظیمه است که در صورت تعدد جمعات میسر نمی باشد یا تبرک باقتدای آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای کرام و حرص بر استماع و عطا ایشان و صفی نفسیه بودن آن معلوم نیست و بر تقدیر منشأ اول می بایک شهر عظیم که هر طرفی از وی مانند قریه باشد آنجا تعدد جماعات جائز بود و اما امامت خلیفه و نائب او پس امر مستمر بود و منشأ آن امرست تقدیم والی در محل ولایت خود پس مخصوص باشد بحضور والی و بطریق استخباب باشد چنانکه تقدیم اقرام علم و سایر نظائر مسأله و آنحضرت صلی الله علیه و سلم که اربع الی الامام الخمیس برین مقدم والی در محل ولایت خود است الی قوله و اگر جمعه در مدینه باشد نماز لازم شود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز جمعه در عرفات و قوف فرمودند و ثابت شد که آن روز ظهر و عصر جمع نمودند انتهی باسناد ضعیف زیرا که در سند وی عبدالعزیز بن عبد الرحمن است و وی روایت میکند آنرا از خضیف از عطاء و عبدالعزیز ضعیف است و خضیف متخلف نسائی گفته عبدالعزیز بن عسکری گفته منکر الحدیث و ابن جان بخوبی نمی کرد احتجاج بوی و یهقی هم این حدیث را روایت کرده و بجا فصاعداً فافوقها آورده و گفته هذا الحدیث لا یصح بشک و درین باب حدیثهاست که نیست اصل برای آن و گفت عبداللّٰه ثابت نیست در حدیثی در سبیل گفته اختلاف کرده اند علما در نصابی که قائم شود و بدان جمعه پس فته اند بسوی وجوب جمعه بر اربعین نه بر کمتر ازین عدد و عمر بن عبدالعزیز و شافعی در بودن امام یکی از ایشان دو وجه است ترویج شافعی و نه همب خفیه آنست که منعقد می شود بکس سعادت و این اقل عدد است منعقد می شود و آن پس واجب نیست چون تمام نشود و این قدر و استدلال کرده اند بقوله تعالی فاستحقوا و گفته اند

خطابه جماعت راست بعد نماز اقل جمع است که اندک دلائل که در وجوب سعی بر جماعت برای جمعه بعد نماز اولاد است از منادی پس شد کس  
باشند مع امام نیست و دلیل بر اشتراط زیاده برین قدر و اعتراض کرده اند که لازم نمی آید از خطاب جماعت کردن ایشان آنرا با جماعت و قد  
صرح فی البحر بعد مناقض است قوله تعالی آفِئُوا الصَّلَاةَ وَاللَّهُ لَمَّا كَوْنُهُ نَزَلَ مِنْ رَبِّهِ أَلَّا تَعْلَمُونَ و نیز که لازم نمی آید ازین اینامی تکلیف در جماعت  
گویم و حق اینست که شرطیت چیزی در عبادت بی دلیل نمی باشد و نیست در اینجا دلیل بر تعیین عدد از کتاب و نه سنت و چون معلوم شد  
که نماز جمعه نمی باشد مگر بجماعت چنانکه وارد شده است باین حدیث ابی موسی نزد ابن ماجه و ابن عدی و حدیث ابی امامه نزد احمد و طبرانی  
و در کس اقل بایتم بجماعت اند حدیث الاثنان جماعت پس تمام شود جمعه بر کس در ظاهر و شارح ذکر کرده است خلاف و اقوال و کمیت عدد  
معتبر در نماز جمعه که شمارش چهارده قول میرسد و دلیل قائل هر قول که بدان تشبیه کرده بود بر دعای خود آورده که نیست ناهض  
از روی حجت بر شرطیت پسر گفته و آنچه منقول است از حال آنحضرت صلی الله علیه و سلم این است که در جمیع کثیری گذارد و موقوف نبود بر عدد و معتبر  
جمعی است که حاصل شود بدان شعار اسلام و نمی باشد این شعار مگر در کثرتی که منافقان از آن در غیظ آیند و حاجران بگفتند و صدقاً  
سرور شوند و آیه کریمه دال است بر امر بجماعت پس اگر وقت کنند بر اقل آنچه دلائل که بر آن آیه کریمه در نباشد قلت و قد کتبنا رسالت فی  
شرائط الجمعة التي ذکرناها و وسعناها المقال و الاستدلال سمینا باللعنة فی تحقیق شرائط الجمعة انتهى گویم ارجع غایب درین باب بحث شود که ان  
کما تقدم و باقی فیل و قال است پس و عن سمره بن جندب رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه

وسلم كان يستغفر للمؤمنين والمؤمنات في كل جمعة بدستیکه آنحضرت طلب آمرزش میگردید برای مردان  
و زنان ایمان دارد بر جمعه و در روی دلیل سنت بر مشروعت استغفار برای خطیب زیرا که این موضع دعاست و رفته است بوجوب دعا کردن  
خطیب برای خود و مؤمنین و مؤمنات جمعی از اهل علم و گویا که ایشان می گویند که مواظبت آنحضرت بر آن دلیل و جوب است کما یفیدہ کان  
و غیر ایشان گفته اند که مندوب است و واجب نیست بنابر عدم دلیل بر وجوب شارح مغربی گفته و الاول انظر رواة البزار باسناده  
لحديث نيراه و می گفت نمی شناسم این را از نبی صلی الله علیه و سلم مگر همین اسناد و در سند او یوسف بن خالد بسنی است و او ضعیف است  
و روایت کرده است آنرا طبرانی در کبیر مکرر زیادت و المسلمین و المسلمات و عن جابر بن سمرة رضي الله عنه ان النبي

صلى الله عليه وسلم كان في الخطبة يقرأ آيات من القرآن يذكّر الناس بدستیکه بعد آنحضرت میخواند  
در خطبه آیتی چند از قرآن تذکر میگرد مردم را و قواعد اسلام و محبات دین بایشان تعلیم می فرمود و تذکر موت و زنده د دنیا و ترغیب  
در آخرت و عظمی نمود رواه ابوداؤد و اصله فی مسلم اصل این حدیث در مسلم است گویا مراد وی حدیث ام هشام است حال آنکه  
و در روی این است که وی سوره ق را از زبان آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در هر جمعه بر منبر میخواند یاد گرفت و رواه الطبرانی فی الاوسط من  
حدیث علی رضی الله عنه و لفظ وی این است که بود آنحضرت میخواند بر منبر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و در سندش همی مجهول  
و بقیه رجال می موثق اند و نیز طبرانی در اوسط از حدیث جابر آورده که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس خواند در خطبه آخر سوره نصر  
پس بگفتش در آمد منبر دوباره و در سندش دو کس ضعیف اند و عن طارق بن شهاب رضي الله عنه صحابی کوفی است

بن عبد شمس احسب کجلی دریافت جاہلیت را و دید آنحضرت را و شنید از وی مکرر از دعای غرر کرد و خلافت شیعین پی و سه ایسی او چهار غرر و  
و سر بر و فرود آمدن هشتاد و دو یا هشتاد و سه روایت دارد از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما آن رسول الله صلی الله علیه و سلم

قال الجمعة حق واجب على كل مسلم في جماعة من حق واجب است بر هر مسلمان در جماعت یعنی جماعت در جمعه فرض است  
و جمعی جماعت درست نیست و جمعة الله الباقعة است تلقی معنوی کرده است نه لفظی این را که جماعت و نوعی از تمدن و جمیع شئون  
نواختن حضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای وی و ائمه مجتهدین جمعه میکردند و بر لبان و مواخذه نمی کردند و برین باب برای اهل بدو بلکه جمعه در عهد  
ایشان در اهل بدو قائم نمی شد پس از یخاقر تا بعد قرن و عصر بعد عصر فمیدند که جمعه را جماعت و تمدن شرط است و آنحضرت فرمود که جمعه  
واجب است بر بنگاه کس نیز بلکه بنگاه کس قریه متفرقی می شود و فرمود جمعه واجب است بر هر قریه و این اقل چیزی است که گفته می شود در حق  
وی جماعت پس گاه که این قدر حاصل شود جمعه واجب گردد و هر که از آن تخلف ورزد و نگار باشد انتی لخصاً و لیکن این حدیث که جمعه واجب است  
بر هر قریه که مدعی امام باشد اگر چه همین چهل کس بودند و در روایتی و اگر چه باشند کمتر از چهل کس و این حدیث را  
روایت کرده اند و گفته اند که ضعیف است و منقطع نیز است **الاعل** از بعد از مکرر چهار کرده واجب نیست مملوک یکی ندکه در  
ملک و تصرف کسی است و امر آقا و دوم زن و حبیبی سوم کودک نابالغ از جهت عدم تکلیف بر وی و من بعضی چهارم بیمار از جهت ضعف  
و ناتوانی و ظاهر استقامت فرستادن از دنیا بدینج و ترتیب واقع شده شیع در شرح سفر السعادة گفته شرط وجوب جمعه بعد از آن وجود مصر یا فتای آن  
بلوغ و عقل و ذکورت و تحریر و اقامت و صحت و سلامت عین در جلیقین است پس جمعه بر مردان فرض بود نه بر زنان و بر آزادگان نه بر  
بندگان و بر مقیمان نه بر مسافران و بر تندرستان نه بر بیماران و نه بر کوران و نه انگاران و نه که بعد از ادای نماز جمعه پیش از شب بمنزل خود  
تواند رسید جمعه بر وی واجب بود و بهذا قال ابو حنیفة همچنین آمده است در حدیث الجمعة علی من آواه اللیل اخرجه الترمذی انتی لیکن  
این حدیث را ترمذی و احمد تضعیف کرده اند و او را شواهد است از حدیث ابی قلابة رواه البیهقی **مسک** و در روایتی آمده که جمعه واجب است  
بر هر که راه یابد سوی وی رواه ابن ماجه عن جابر و ظاهر مراد از عبارت من وجد الیه سبیلاً همین بیان مسافتی است که اسکان و حوال  
جمعه داشته باشد رواه ابو داود و قال لم یسمع طارق بن شهاب من الشیخ **صلی الله علیه و آله** و سلم روایت کرد  
این را ابو داود و گفت تشنیه طارق را وی این حدیث از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و لفظ ابو داود این است طارق قد رای النبی صلی الله علیه و سلم  
و هو من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم ولم یسمع منه شیئاً انتی و اخرجه الحاکم من دواية طارق المذكور عن ابي موسى  
و روایت کرد این را حاکم از روایت طارق مذکور از ابی موسی از آنحضرت و گفت مصنف در تلخیص صحیح غیر واحد و رواه فی شرح سننه بلفظ آخر  
عن رجل من بنی وائل و لم یسم مراد مصنف آنست که حدیث باین وجه موصول شده و درین باب است از حدیث تیمم داری و ابن عمر  
و مولای ابن الزبیر رواه البیهقی و در حدیث تیمم چهار را وی تضعیف اند قال ابن القطان و در مجمع الزوائد گفته در وی ابراهیم بن حماد  
ضعفه الدارقطنی و حدیث ابن عمر را طبرانی در اوسط باین لفظ آورده لیس علی مسافر جمعة و نیز در وی از حدیث ابو هریره است مرفوعاً  
**سمعت** لاجمعة علیهم المرأة و المسافر و العبد و الصبی و اهل البادية و اخرجه الثقلی و الحاکم ایضاً باسناد ضعیف و حسن **ابن عمر**  
رضی الله عنه قال قال رسول الله **صلی الله علیه و سلم** ليس على مسافر جمعة **نست** بر مسافر جمعه زیرا غالب  
اینست که مسافر خوانی شود و وارد چنانست که جمعه بر کسیست که نداشتند و کما فی حدیث ابن عمر عند ابی داود و اختلاف دارند که مراد از  
اول است یا اذان خطبه مختار اول است و بعضی گویند ثانی زیرا که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم همین اذان بود و رواه الطبرانی  
فی الاوسط باسناد ضعیف مصنف در تلخیص تضعیف وی ذکر نکرده و نه و چه ضعف بیان نموده و از مجموع احادیث معلوم می شود



که جمعه بر پیشکش کس واجب نیست یکی صبی و آن متفق علیه است و دوم ملوک و آن نیز متفق علیه است مگر نزد داود که وی واجب می گوید بنا بر دخول  
 زیر عموم **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَوَدَّيَ لَتَصَلُّوا** و در اصول مقرر شده که بعد داخل است در خطاب و جواب داده اند که انما دین مختصر  
 اوست اگر چه در وی نقال است زیرا که بعضی او متقوی بعضی است ستم زن و بر عدم وجوب جمعه بروی اجماع است و شافعی گفته است مسقط است  
 عیال نیز را حضور جمعه باذن زوج و از روایت مکرر معلوم شده که نزد وی بر همه زنان واجب است خلاف ما هو تصریح بانی کتب الشافعیه چهارم  
 مریض و بروی واجب نیست حضور جمعه چون مختصر می شود بیان پنجم مسافر و بروی نیز حضور آن واجب نیست و تکمیل که مراد مسافر بنا بر  
 سفر باشد و اما نازل پس واجب است بروی و اگر چه نزول کند بمقدار نماز و باین رفته است جماعتی از اهل علم و گفته واجب نیست زیرا که کون  
 داخل است در لفظ مسافر و باین نیز جماعتی از اهل علم گفته و همین است اقرب زیرا که احکام سفر باقی است برای او از قصر و مانند آن و لهذا  
 منقول نشده که آنحضرت جمعه بعرفات در حجه الوداع گذارده باشد زیرا که مسافر بود و همچنین ساقط می شود نماز عید از مسافر و لهذا مروی  
 نیست که گذارده باشد آنحضرت نماز عید در حج مذکور و این حرم و هم کرده و گفته که گذارده آنحضرت جمعه را در حج خود و علما تعلیل وی می کردند  
 ششم اهل بادیه در نهایت گفته بادی مختص است با اهل عمد و خیام نه اهل قری و مدن و در شرح عمده گفته که حکم اهل قری حکم اهل بادیه است  
 ذکره فی شرح حدیث لا بیع حاضر لباد در تصنیف گفته و آنرا که معذور اند در ترک جماعت معذور اند در ترک جمعه زیرا که جمعه غیر جماعت نمی باشد  
 پس رخصت است در ترک جمعه مسله در کتب شافعیه مذکور است که انصراف مریض و ننگ در وقت نماز قبل از خواندن آن  
 حرام است و در سفر اهل شهر پیش از وقت جمعه و قول نقل کرده اند قول قدیم جواز است و قول جدید تحریم و قول قدیم ارجح می نماید  
 زیرا که علت جواز رجوع اهل بدو اگر بودن آن قبل از وقت است می باید که اهل شهر را نیز خروج از محل جمعه پیش از وقت روا باشد زیرا که  
 اهل بدو مساوی شدند در آنکه اگر در شهر مکث کنند جمعه واجب شود و اگر بر آیند واجب نشود و اگر علت جواز آنست که در اصل از اهل جمعه  
 نبودند گو که الحال مانع برخاسته است پس باید که انصراف مریض و ننگ در وقت جمعه پیش از خواندن جمعه نیز جائز باشد انتهى **و عن**

عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استوى على المنبر  
 استقبلناه بوجوهنا يود آنحضرت که چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم ما و بر وی خود پس سنت آنست که مردم متوجه  
 بجانب او می نشینند و خطبه را استماع نمایند و از اینجا این نیز لازم می آید که پشت بقبل می خوانند و اگر مقصود بیان این معنی دارند نیز درست است و لیکن  
 آنچه گفتیم نیز مطایبه صحیح است در سبل گفته حدیث و ال است بر استقبال مردم خطیب یا در حالیکه مواجند بسوی وی این امری است مستمر و در  
 حکم جمع علیه است و جزم بوجوب ابو الطیب من الشافعية رواه الترمذي باسناده ضعیف یعنی گفته که این حدیثی است که فی شتاکم  
 آنرا مگر از حدیث محمد بن الفضل بن عطیه و او ضعیف است و از سبل حدیث یعنی رونده است حدیث او کنایت است از سنو و حفظ وی و نیز  
 تضعیف کرده اند آنرا و از قطنی و ابن عدی و غیره روایت کرده است آنرا این ماجه از حدیث عدی بن ثابت عن ابیه و گفته امیدوارم که  
 متصل باشد که اقال و نیست صحبت و الدعدی را مگر آنکه مراد از ابیه جدوی باشد که او را صحبت است برای بعضی حفاظ تا خبرین گذا  
 فی التخصیص و لکه شاهد من حدیث المبراء عند ابن خزيمة و این حدیث را شاهدی است از حدیث برادر دیک این خزینه  
 که تقویت او میکند و ضعف می ربايد و از شرح بلوغ المرام هیچ یکی ذکر این شاهد نکرده یعنی نه در بر تمام است و نه در سبل السلام  
 و نه در تلمیض مصنف علام و لیکن حدیث بر حال دال است بر استقبال امام و صاحب ثناء گفته واجب بر همان عدد است که منعقد می شود

جمعه بایشان زبر غیر ایشان و الحکم بن حزن بفتح حمله و سکون ز و نون ابن عبد البر گفت اسلام آورد حکم عام منسوخ و قبل یوم الیمامة و البیه حزن بن وهب المخزومی قال شہدنا الجمعة مع النبیؐ گفت حاضر شدیم باجمعه با همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم فقام منقلا علی عصا او قوی پس ایستاد تکیه زده بر چوب دستی بایمان و تمام حدیث اینست فحمد الله و اشنی علی کلمات خفیفات طیبات مبارکات ثم قال یا ایها الناس انکم لن تطیعوا ولن تمعلوا کلما امرتم به و لکن حدو و او سیر و او فی روایت و البشر و انیس حکم را حدیثی جز این حدیث و اسنادش حسن است و در وی شهاب بن حراش مختلف فیه است و اکثر حفاظ توفیق وی کرده اند و قد صحیح ابن السکون و ابن خرمیه و اورا شاهی است از حدیث برابر بن عازب نزد ابوداود و باین لفظ که داده شد آنحضرت روز عید کمانی پس خطبه کرد بروی و دراز کرد خطبه را رواه احمد و الطبرانی و صحیح ابن السکون شافعی روایت کرده که بود آنحضرت چون خطبه میخواند اعتماد میکرد بر عنقه و عنقه مانند نصف ریح است یا اکثر و در وی سنان باشد مثل سنان ریح و درین باب است از ابن عباس و ابن الزبیر و ابوالشیح بن حیان فی اخلاق النبی صلی الله علیه و سلم که از فی التلخیص و غیره رواه ابوداود و در حدیث دلیل است بر ندب اعتماد و خطیب بر سینه و خوان وقت خطبه و حکمت در آن ربط قلب است و می باید که اعتماد کند بر دست خود پس اگر نیاید چیزی که اعتماد کند بر آن ارسال کند بر دست یا بندیمین بر شمال یا جانب منبر و مکره است که فتن منبر بر تیغ و مانند آن زیرا که مایه نیست پس بدعت باشد در سفر سعاده گفته شمشیر و نیزه بدست نگرفتن بلکه اعتماد بر کمانی یا عصا کردی و این پیش از آن بود که منبر ساخت اما بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست که بر چیزی اعتماد کرد فی عصا و لی کمان و نه غیر آن انتہی شیخ در شرح آن گفت اعتماد بر سینه و مانند آن اشارت است بآنکه قوام این دین بشمشیر و بصلح و حافظ ابن القیم گفته که این سخن چیزی نیست چه قرآن این بقرآن و وحی است که از فی الموابی و در بعض روایات فقه خفیه آمده که انگار قوس و عصا مکره است و صحیح آنست که مکره نیست از جهت ورود دست و در روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعتماد بر عنقه میکرد که با وی می بود و از روضه العلما نقل کرده اند که در هر بلدی که فتح می بغلبه و محاربه است چنانکه مکه معظمه اعتماد بصلح کنند و آنجا که بصلح است چنانکه مدینه منوره بعضا و لهذا شافعی در حرم شریف اعتماد بر سینه کنند که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوه است و نزد خفیه بعضا که نزد ایشان بصلح است کما بین فی موضعه انتہی گویم دلیل این تفرق از سنت غیظا هست و آنچه از سنت ثابت است تکیه است بر عصا و قوس و آن قبل از اتخاذ منبر و اندک علم

### باب صلوة الخوف

این نماز ثابت است از کتاب و سنت هر دو اما سنت پس چنانکه در متن بیاید و اما کتاب پس قوله تعالی است و اذا کنت فی فیه ثم فاقمت لهم الصلوة فلنقم طائفة الخ و ابو یوسف و حسین بن زیاد از خفیه و مزی و غیره از شافعی بر آن اند که این نماز مخصوص بزمان نبوت است و ظاهر مفهوم آیه و اذا کنت فیهم نیز همین است و لیکن مختار نزد جمهور ائمه جواز است بعد از زمان نبوت و اقامت صحابه مثل علی مرتضی و ابو موسی اشعری و خذیفه بن الیمان رضی الله عنهم آنرا بعد از آنحضرت دلیل آنست که ارواه البیهقی عن علی و ابی موسی و ابوداود و النسائی عن خذیفه و هر چه آنحضرت کرده ما دام که اختصاص آن محضت وی ثابت نشود امت را اتباع آن لازم است و عموم منطوق صلواتا را یتونی اصل تحت است بر آن و قید از کنت فیهم اتفاقی است یا مکرر کنت انت او من یقوم مقامک است چنانکه در کرمیه خذیفه من أموالهم صدقة ثابت است و گذاردن این نماز بوجود مستحبه و صحیح و ثابت شده و هر یکی از ائمه و جمعی از آن وجه اختیار کرده شوکانی زح در در پیست گفته تحقیق گذارده است این نماز را رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر صفتای گوناگون و هم آن صفات کافی است



کرده است این را بخاری با سند دیگر از قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق از صالح بن خوات از سهل بن ابی حمزة که صحابی صغیر است و در سال سوم از هجرت ولادت یافته و این یک جهست از وجوه صلوات خوف و دلایل می طابین ظاهر قرآن است قال تعالی وَلَمَّا تَلَّاهُ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ و این کیفیت اقرب است بهو افتت معتاد از صلوات زیرا که در وی تقلیل افعال منافیه صلوة و متابعت امام و باین وجه اخذ کرده است جماعتی از صحابه و من بعد هم و مالک شافعی و درین وجه هر طائفه یک رکعت با آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذارده و کعتی دیگر تنها و لیکن در وقت صلوة آنحضرت نه قضای آن بعد تمام صلوة آنحضرت و شرط کرده است شافعی که دشمن در غیر جهت قبله باشد و این در نماز ثنائی است پس اگر ثلاثی باشد انتظار کند در تشهد اول و تمام کند طائفه رکعت ثالث را و همچنین در رباعی اگر گوئیم که نماز خوف گذارده میشود در حضر انتظار کند در تشهد و اما این مندر پس بفتح میم و سکون نون و دال جمله امامی کبیر است از ایمة حدیث گذافی بسبل و عن

ابن عمر رضی الله عنه قال غزوت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل یحیی گفت این عمر غزایم همراه آنحضرت بجانب نجد قبل کسیر قاف و فتح موحده یعنی جهت و نجد بفتح نون و سکون جیم زمین مرتفع از بلاد عرب و نام شهری است اعلای تمامه و بین و سفلی عراق و شام و مراد اینجا عراق است نه نجد بمن و یعنی راه و روش هم آید خوانند الحد و فضا فقتنا هجره پس سراج شدیم دشمن را و صفت بسته ایستادیم در مقابل ایشان و ازینا بزا و مشناه تخمیه یعنی قابله و انکار کرد و جوهری که و ازین لغته شود بلکه ازین همزه بعد وی الف و لکن بختل که و ازین ازان باشد اما همزه را با و بدل کردند فقار رسول الله صلی الله علیه و سلم فصلی بنا پس ایستاد رسول خدا نماز گذارد با ما در مخاری بخاری است که این نماز عصر بود و لفظ بخاری فصلی لنا بلام است مصنف در فتح الباری گفته ای لا جلنا و ذکر کرده که در وی روایت بالموحده نیز هست و در وی یصلی نیست بفعل مضارع فقامت طائفة معه و اقبل طائفة

على العدو و رکع من رکع معه و سجد سجد تبین و نماز گذارد با ما پس ایستاد گروهی با آنحضرت و رؤا و در گروهی دیگر بر زمین و رکوع کرد با آن طائفة که با وی بودند و سجد کرد و دو سجده شد انصاف فوامکان الطائفة التي لم تحصل پست بر گشتند و رفتند این گروه که یک رکعت با آنحضرت گذارند بجای آن گروه که نگذارند نماز و ایستاده بودند مقابل عدو فجاءوا فركع بهم رکعة و سجد

سجد تبین شهر مسلم پس آمدند آن گروه پس رکوع کرد رسول خدا با ایشان یک رکعت و سجد کرد و دو سجده پست سلام داد و فقار كل واحد منهم فركع لنفسه رکعة و سجد سجد تبین پس ایستاد هر یکی از قوم پس رکوع کرد و آنحضرت برای خود یک رکوع و سجد کرد و دو سجده پس لالت کرد این حدیث بر آنکه هر طائفة اقتدا کردند بر رسول خدا در یک رکعت و گذارند برای خود و دیگر رکعت تنها و این مذہب ابو حنیفه است و گفته اند که این طریق اوفق است بنص شرآن و پوشیده نماند که سبیل نیست بآنکه هر دو طائفه یکبارگی بگذارند یک رکعت یافته را چه در وی امر حرب و تقویت مصلحت است و درین روایت تصریح واقع نشده که کدام نماز بود و لیکن در سفر بود و گذاردن دو رکعت ازین جهت باشد و لیکن مذہب حنفی عامتر است که در سفر باشد یا در حضر صلوة خوف جائز است و لهذا گفته اند که در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طائفه یک رکعت بگذارد و در غیر ثنائی اگر رباعی است با هر طائفه دو رکعت و در مغرب با طائفه اول دو رکعت و با طائفه دوم یک رکعت و مذہب امام احمد و شافعی نیز همچنین است از جهت عموم قول وی سبحانه و کذا اکتسب فیهم کذا قالوا و گفته اند تواند که اثبات آن در حضر بقیاس باشد و نزد امام مالک مخصوص است بسفر متفق علیه در صغری زیر کبریة فان خفتهم فیرجموا لا اوزکبنا الاية و کذا اضرب بتم فی الارض فلیس علیکم جنة ان تقصصوا الاية و اذا اکتسب فیهم فاقمت لهم







سجودست فقط پس تابع امام باشند در رکوع و قیام و جلوس کند صفت مؤخر در حال سجده بین طریقت متابعت امام از کشته  
 سجده کنند نزد قیام صفت اول و بر دو صفت مؤخر بجای صفت مقدم و متاخر شود صفت مقدم متابعت کند مؤخر امام را در دو سجده تاخیر  
 پس صحیح شود با هر یکی از دو طائفة متابعت در سجده نین و حدیث والست بر یکو درست نمی باشد مگر فقط در حال سجده حال رکوع نیز که  
 در رکوع ادراک احوال عدم متنوع نیست و لابی داود عن ابی عیاش الزرقی مثله و در حدیث ابی داود دست از ابی عیاش زرقي مانند  
 روایت جابر که گفت بودیم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعسفان و بود سرگروه مشرکان خالد بن الولید پس گفتند ویم نماز پیش از گفتن  
 مشرکان تحقیق یافتند ویم غفلتی از مسلمانان کاشکی حمله میکردیم بر ایشان و حالیکه نماز بودند پس نازل شد آیه فصر و چون حاضر شد عصر  
 ایستاد رسول خدا مستقبل قبله و مشرکان در پیش او بودند و صفت بیستند خلف آنحضرت و صفی دیگر خلف این صفت دیگر تمام این کیفیت همان  
 که مذکور شده و همین وجه بخاری و نسائی از ابن عباس نیز آورده اند و این بر تقدیری بود که دشمن برابر قبله بودی این حدیث را احمد و نسائی هم  
 روایت کرده اند و زاد و زیاده کرد ابو داود و درین روایت آنها کانت بعسفان که این نماز و عسفان بود بضم سین معلوم کون سین  
 نام جای مشهورست بر دو محل از آنکه کافی القاموس شنی گفته صلوة خوف آنحضرت صلی الله علیه و سلم در چهار موضع بوده ذات الرقاع  
 و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و ازینجا ظاهر می شود که در سفر بوده پس بخوبی فقهائرا از حضرت بقیاس بوده باشد و نسائی من وجوه اخر  
 و نسائی راست از وجه دیگر غیر وجه مخبر و مسلم **ع** جابر از حدیث جابر ان النبي صلی الله علیه و سلم صلی بطائفة  
 من اصحابه رکعتین ثم سلم باخ بن ایضاً رکعتین ثم سلم که بگذارد آنحضرت با یک گروه از اصحاب خود دو رکعت پستر  
 سلام داد و با دیگران یعنی گروه دوم نیز دو رکعت گذارد پستر سلام داد و در شرح سنن این حدیث را از جابر باین لفظ آورده که بود آنحضرت  
 که میگذازد نماز ظهر و حالت خوف بطن نخل که نام موضع است میان مکة و طائف پس میگذازد با طائفة دو رکعت پستر سلام میداد پست که  
 طائفة دیگر و بگذارد با ایشان دو رکعت پستر سلام داد درین صورت سلام با هر دو طائفة جدا جدا داد و درینجا نیز از آنحضرت را صلی الله  
 علیه و سلم چهار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانچه از حدیث سابق از جابر گذشت لیکن آنجا ساکت بود از ذکر تکرار سلام از آنحضرت  
 در سفر السعاده گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در تشدد توقف میکرد تا گروه دوم می آمدند و با ایشان دو رکعت دیگر میگذازد و با اتفاق  
 سلام میدادند انتهى و در سبیل گفته ایلی ازین طائفة فرض بگذارد و با طائفة دیگر نفل و باین عمل کرده است حسن بصری و طحاوی و عوی کرده  
 که منسوخ است و این بینی است بر عدم صحت نماز مفترض خلف متفعل نیست دلیل بر نسخ و مشکلة لابی داود عن ابی بکر  
 و مثل اوست ابو داود و از حدیث ابی بکر و گفت ابو داود و همچنین در نماز مغرب که گذارده می شود شش رکعت و قوم سه رکعت میگذازند  
**و عن حذیفة رضى الله عنه ان النبي صلی الله علیه و سلم صلی بالخوف بطائفة و هو لا رکعة و هو لا رکعة**  
 گذارد آنحضرت در حالت خوف با این طائفة یک رکعت و با آن طائفة یک رکعت و تصویر این وجه چنانکه در سفر السعاده گفته اینست که گاه  
 با هر طائفة یک رکعت گذاردی و این طائفة بعد از یک رکعت از نماز بیرون می شدند و آن طائفة دیگر بیا مدنی و یک رکعت بگذاردند  
 و با پیغمبر صلی الله علیه و سلم از نماز بیرون شدند چنانکه گروهی یک رکعت گذارده بودی و پیغمبر صلی الله علیه و سلم دو رکعت انتهى و ابو داود  
 از ابن عمر و درین ثابت آورده که گفت پس قوم را یک رکعت شد و آنحضرت را دو رکعت و از ابن عباس روایت کرده که فرض کرد خدا بر زبان پیغمبر  
 شهادت حضرت چهار رکعت و در دو رکعت و در خوف یک رکعت و این اخذ کرده است عطاء و طووس حسن و غیر هم گفته اند که بگذارد و در

خوف یک رکعت است و اگر نماز در خوف باشد و اگر کسی برای وی و اگر نتوانی پس سجده کن و اگر این  
نتوانی پس تکبیر گوید آن رکعت است و اگر بقیض و هیچ کی قضا نکردی رکعتی دیگر را و بود و گفت که بعضی روایت کرده اند که قضا کردند  
که آن جامع الاصول دواء احمد و ابوداؤد و النسائی و صحیح ابن حبان و مثله عند ابن خزيمة عن ابن عباس رضی  
الله عنه و این نماز را ابو حنیفه همین کیفیت در طبرستان گذارده و امیر سعید بن العاص بود پس گفت کدام یک از شما گذارده است  
با آنحضرت نماز خوف حذیفه گفت من پس گذاردم با ایشان این نماز را اشوکانی رخ گفت سبب اختلاف نماز خوف آنحضرت صلی الله علیه و آله اینست  
که در هر جا آنجا حوط بودی در نماز و ابلغ بودی در حر است بآن تخری می فرمود انتهی و در سفر السعادة گفته و این وجه همدواست انتهی  
یعنی از جهت ورود آنها در احادیث صحیح و ثبوت فعل آنحضرت آنرا و همین است مذکور امام احمد چنانکه قاعده اوست در التبعاع ما ورد  
و گذاردن نماز خوف باین وجه بر تقدیری است که محال اقامت باین پنج صورت بندد و اگر خوف زیاده بود و مجال تنگ گردد بگذارد بر وجهی که  
توانند پیاده و سوار بر کعبه و سجود بایا و اشارت کما تقدم و عمر بن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله  
علیه و آله صلوة الخوف رکعة علی ای وجه و کان نماز خوف یک رکعت است بهر وجه که باشد دواء البزار باسناد  
ضعیف نسائی روایت کرده که آنحضرت این نماز را بنویسند و گذارده باین کیفیت و گفت مصنف صحیح ابن حبان و غیبه اما شافعی گفته  
الایثبت و حدیث دلیل است برین که نماز خوف یک رکعت است در حق امام و امام و به قال الثوری و جماعته و من یصحابة ابو هريرة و ابو موسی  
مخفی مباد که مصنف درین کتاب پنج کیفیت نماز خوف ذکر کرده و در سنن ابوداؤد هشت کیفیت آمده که این پنج هم از انجمله است  
و مصنف در فتح الباری گفته مروی است در صلوات خوف کیفیات کثیره و ترجیح داد ابن عبد البر کیفیت وارده را در حدیث ابن جبر  
بنابر قوت اسناد آن و موافقت اصول درینکه موتمن تمام کند نماز خود را قبل امام و ابن حزم گفته صحیح شد چهارده وجه و ابن عسلی گفته  
در وی روایات کثیره است اصح آنها شانزده روایت مختلف است و قال النووی نحوه فی شرح مسلم و بیان نکرد آنها را گفت حافظ و بیان  
کرد آنرا شیخ حافظ ابوالفضل در شرح ترمذی و افزود یک وجه دیگر پس بهفته وجه شد و لیکن ممکن است تداخل آن و گفت در هر بی نبوی  
که گذارد آنرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا و ابن عمر علیه السلام گفت بست و چهار بار و گفت خطابی گذارد آنرا در ایام مختلفه با شکل متباینه  
و تخری کرد احوط للصلوة و ابلغ فی الحراسته را پس این نماز با وجود اختلاف صورت متفق المعنی است انتهی و عنه ای من ابن عمر  
مرفوعا لیس فی صلوة الخوف سهو نیست در نماز خوف سهو آخرجه الدار تین باسناد ضعیف و باین هم  
موقوف است و گفته اند که قائل نیست بآن هیچ یکی از علما و شرط کرده اند در آن شرطها از انجمله است سفر لقوله تعالی و اذا حضرتم  
فی الارض و بیعت آنکه آنحضرت آنرا در حضر نگذاشته و رفته اند شافعی و حنفیه بعد از شرط سفر لقوله تعالی و اذا کنتم فی الارض  
بنابر آنکه معطوف است بر قوله اذا حضرتم فی الارض پس اخل نباشد و تعقید بضرب فی الارض شاید که جماعت اول آنرا مقید داشته است  
بآن و تقدیر عبارات چنین است و اذا کنت فیهم مع هذه الحالة التي هی الضرب فی الارض و کلام درین باب مستوفی است در تفسیر و تقدم بعضا  
من البصغ و از انجمله آنکه در آخر وقت باشد زیرا که بدل است از نماز من پس کافی نباشد مگر وقت باس و دیگران در اول وقت جائز دارند معموم  
ادله الاوقات و از انجمله عمل صالح است در حالت نماز و شرط کرده است این را داود و پس صحیح نباشد مگر بحمل آن نیست دلیل بر شرط  
این وجه شافعی الامر فی الآیه و ایشان را در سلاح تفاسیل معروفه است از انجمله آنکه قتال محرم نباشد برابر است که واجب عین بود یا کفایه

و از آنجا که اصل مطلوب عدو باشد طالب و وزیر که از طالب خواهد بود گذارند این نماز و اتمام و مال عمریت یا مختاری باشد از اگر عدو بر خود این شروط مستوفی اند در فروغ یا خود اند از احوال شرعیت این نماز و ظاهر نیستند در شرطیت و شرعیت این نماز از اعظم اوله است بر عظیم شان صلوة جماعت

باب صلوٰۃ اعیان

باب در بیان نماز عید فطر و عید اضحی  
عائشه رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
الفطر يوم يفطر الناس والا اضحی يوم یضحی الناس عید فطر آن روز است که روزه بکشایند مردم و عید اضحی آن روز است  
که قربانی کنند مردمان و سبیل گفته تفسیر کرده اند بعض اهل علم این حدیث را گفته اند معنی آنست که این فطر و اضحی با جماعت و عظم مردم است  
انتهی بلفظه و در وی دلیل است بر آنکه معتبر در ثبوت عیدین موافقت مردم است و هر که متفر دست بمعرفت عید برویت بروی موافقت  
غیر خود واجب است و لازم می شود و او را حکم ایشان در نماز و افطار و اضحیه و ترمیزی مثل این حدیث از ابی هریره روایت کرده و گفته حسن  
و در معنی اوست حدیث ابن عباس که گفت او را که ریب روزه داشته اند اهل شام و معاویه برویت هلال روزه در شام و قدوم آورد  
بدین در آخر ماه و خبر کرد این عباس ابی جال پس گفت این عباس و لیکن با هلال را شب شنبه ویده ایم پس همیشه روزه داریم تا آنکه کامل  
نیم عددی را یا بهینیم ماه را که ریب گوید گفتم آیا گفتا نکنیم برویت معاویه و دیگر مردمان گفت نه بکذا امرنا رسول الله صلی الله علیه و سلم  
وظاهر حدیث اینست که که ریب هم از آنهاست که هلال یادیند و لیکن ابن عباس را امر کرده با تمام صوم و اگر چه متیقن باشد باینکه آنروز  
عید است نزد وی و باین رفته است محمد بن الحسن و گفته واجب است موافقت مردم و اگر چه خود خلافت آن کرده و همین حکم است در حج  
زیرا که وارو شده است هر حکم یوم تفرق و خلاف کرده اند این را جمهور و گفته اند که واجب است بروی عمل کردن درباره نفس و آنچه  
یقین کرده و حمل کرده اند حدیث را بر عدم معرفت بی بخلاف مردم را و چون منکشف شد بعد خطا پس کافی شد و آنچه کوه است گویند  
و متاخر است ایام در حق کسی که ملتبس شد بروی امر و عمل کرد باطل و تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را با اینکه وی قائل برویت اهل شام  
از آن جهت نشده که مطالع شام و حجاز مختلف است یا بآن جهت که مخبر واحد بود عمل بر شهادت وی نکرد و نیست و روی اینکه وی  
امر کرد و ریب را بعمل برخلاف یقین نفس وی زیرا که وی خبر نکرد مگر از اهل مدینه و ایشان نمی دانستند آنرا بر یکی ازین دو امر انتی کلام  
و هم صاحب سبیل رح در سخته الغفار حاشیه ضو النهار گفته درین حدیث اخبار است که مردم اضراب تخیر کردند و خلافت  
بر وی نموی گشتند پس گروهی عمل کنند بحساب برین استی از مردم تا آنکه عالمی از علما و طائفه باطنیه که استی از مردم اند تقدیم کنند  
صوم و افطار و وقوف را و این شعار ایشان است و باقی ماند بر هر ی نبوی کسی که خواست خدای تعالی با ایشان نیکی را پس همین کسان  
تر و اند درین حدیث و همین است آن کرده که همیشه اند بر حق ضرر نکند ایشان را هر که خلافت ایشان کند و همین اند سواد اعظم و اگر چه  
یک کس تنها باشد و هم الذین یهدون بالحق و به یعدلون و همین است آن جماعت که دست خدا بر ایشان است من شد عنهم شد  
فی النار پس ایشان اند آن کسان که فطر نزد خدا روزی است که افطار کنند ایشان و اضحی روزی است که قربانی کنند ایشان بنا بر علم  
ایشان پیغمبری که معین کرده است برای ایشان خدا و رسول او از موافقت و علامات انتی کلامه و او اله المزمذی و صحیح الدار  
و گفت ترمیزی از حدیث حسن غریب اما حکم این نماز با پس نزد ابو حنیفه نماز عیدین فرض است چنانکه جمعه و بروایتی واجب و گویند که تسبیح او  
بست بهست ثبوت اوست بسنت نه بکتاب و نزد صاحبیه سنت است و شافیه نقل گفته اند و لیکن فضل نوافل داشته اند و بقولی

سنت مکرره و مالک گفته سنت اجبه و وجوب یا بخا یعنی نایب باشد و احتمال دومی که در مذہب ابوحنیفہ مذکور شد نیز دارد و نزد امام احمد فرض عین است چنانکہ نزد ابی حنیفہ و صحیح نزد وی آنست کہ فرض کفایہ است و بروایتی از ابوحنیفہ نیز همچنین آمده و شوکانی گفته حق وجوب زیرا کہ آنحضرت خود ہم بر آن مواظبت کرد و ما را ہم حکم نمود بخروج برای آن چنانکہ ثابت است در صحیح از حدیث ام عطیہ پس امر بخروج مقتضای مصلوۃ است برای کسی کہ نیست او را عذر بقوای خطاب و مردان اولی تر اند از زنان انتہی و **باب** سہر بضم سین بن النس بن مالک الانصاری گویند کہ نام وی عبداللہ است و وی از صغار تابعین است روی عن جماعة من الصحابة وزندہ ماند بعد از خود تا زمانہ دراز عن عمومۃ لہ من الصحابة روایت میکنند از اعمام خود کہ از اصحاب آنحضرت بودند آن ذکر با جاؤ افشہ و انہم را و اللہ لال بلا منس بدستیکہ سوار ی چند آمدند نزد آنحضرت پس گواہی دادند کہ ایشان دیدہ اند ہلال را در روز فامرہم الشبی صلی اللہ علیہ وسلم ان یفطر واواذا اصبحوا یغذوا الی مصلیہم پس امر کرد آنحضرت اصحاب کہ افطار کنند و چون صبح کنند بروند بسوی عید گاہ زیرا کہ آمدن این سواران بعد از زوال بود کہ وقت نماز گذشتہ بود و در روایت ابن ماجہ و دارقطنی صریح آمده است کہ قدم آوردند سواران آخر روز و لفظ حدیث دارقطنی اینست کہ صحابہ گفتند پوشیدہ شد بر ہلال شوال پس برخاستیم باروندہ و اریس آمدند سواران در آخر نماز پس گواہی دادند نزد آنحضرت کہ ما دیدہ ایم ہلال را در شب و در روایتی بعد زوال افتاب مذہب حنفیہ عین است چنانکہ در ہای گفتہ و مصلی مکانی است بیرون مدینہ جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازہ مصر کہ قافلہ کہ از آنجانب در آید و میان بی مسجد شریف ہزار ذراع است کذا فی تاریخ المدینۃ و درینجا دلیل است بر آنکہ بیرون آمدن برای نماز عید افضل است از گذاردن وی مسجد چنانحضرت با وجود آن فضل و شرف کہ مسجد وی دار و مصلی بیرون آمدن کرد بخروج بسوی آن پس مصلی دیگر بطریق اولی بود و ہم برین است عمل ناس در امصار مگر آنکہ غرضی باشد رواہ احمد و حدیث دلیل است برینکہ نماز عید ثلاثہ می شود و دوم نیز آنکہ نماز عید بعد از خروج وقت نماز و ظاہر حدیث اطلاق است بنظر وقت صلوة اگرچہ وقت آن باقی باشد زیرا کہ از اول روز معلوم نبود و باین رفتہ اند حنفیہ لیکن بشرط معلوم نشدن و بیرون رفتن وقت کہ درین صورت روز دوم قضا کند در وقتی کہ روز اول او میگردند و باین بظاہر حدیث اد است نہ قضا و مالک گفته کہ قضا کردہ نشود مطلقا و شافعیہ را در وی تفصیل است و این حدیث در باب عید الفطر است و عید اضحی را بران قیاس کردہ اند و ترک لباس و بران اعدا و دیگر اقیاس نمودہ اند و در قیاس نظر است زیرا کہ معرفت جامع متعین نیست و ابوداؤد و هذا لفظہ و سنادہ صحیح و النسائی و ابن ماجہ و صحیح ابن المنذر و ابن السکون و ابن حزم رواہ ابن حبان فی صحیحہ عن انس بن عمار و ہوۃ قالہ ابو حاتم فی علل و علی ہذا فی القول بہ علی صحۃ الحدیث فقال ابن عبد البر بوعمیر جمول کذا قال قد عرف من صحابہ و عنہ النسخی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یغذو و یوم الفطر حنۃ یا کل تمرات یا کھ و قرأ بود آنحضرت کہ بیرون نمی آمد روز فطر تا آنکہ میخورد و چند خرمای میخورد نماز وتر و در روایت ابن حبان و حاکم از عقبہ بن حمید صریح آمده کہ میخورد سہ یا پنج یا ہفت یا کمتر از ان یا بیشتر از ان مگر و تراخر جہ البخارۃ نہ اند کہ حکمت در استحباب کل تمر طلوات اوست و وی مفید تقویت بہرست کہ صوم مضعفت آنست و حلو موافق مزاج ایمان است کہ یوم طوی و اگر یکی چیزی شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود کہ لذت ایمان نصیب ی گردد و شیرین تر قوت قلب است و لذت بعضی ما گفته اند کہ افطار بخیزی شیرین افضل و محبوب است چنانکہ علی و غیر آن رواہ ابن ابی شیبہ عن ابن عباس و فی روایۃ معلقہ



للبخاری عن النضر واصلهما احمد في مسنده والاسمعيلى والعالم وابن جبان وياكلهون اخر الخا يخورد ان چند خمارا افراد يعنى  
آن طاق بودى و رعایت عدد و در همه چیز عادت شریف آنحضرت بود صلى الله عليه وسلم و فرمودى ان الله و نوره يحب النوتر و نیز در این  
اشارات است بسوى حدیث پس عایت آن در جمیع امور تبرک است و آخرجه البخاری فی تاریخه و مطلب گفته حکمت در اکل قبل صلوة آنکه  
که کسی گمان نکند که صوم لازم است تا ادای نماز عید پس باین خوردن سدا این ذریعه کرد و گفته اند که چون وقوع وجوب فطر فقیه واجب صوم است  
لذا تعجیل فطر منجبه مبادرة الى اشتغال امر الله و این قد گفته نمیدانم در کتاب تعجیل اکل دین روز قبل از نماز خلا فی یعنی در علماء الله  
و عن ابن سیرین قال بعثتم موصدة وفتح را و سکون تحتیه و دال جمله و نام وی عبد الله ابو سهل الاسلمی المروزی قاضی مروست از طبقه ثانی  
قال المصنف فی التقرب عن ابيه هو بريدة بن الحبيب رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
لا يخرج يوم الفطر حتى يطعم بود آنحضرت که بیرون نمی آمد روز عید فطر برای نماز تا آنکه بخورد چیزی و لا يطعم يوم الاخر  
حتى يصلي و نیز خورد روز عید قربان تا آنکه میگذازد نماز گفته اند که اکل آنحضرت در هر دو عید در وقت مشروعیت اخراج صدقه بود که مخصوص  
بهر کدام چون اخراج صدقه فطر پیش از برآمدن بمصلی بود صدقه بر آورد و اکل کرد و بمصلی رفت و اخراج صدقه اخراجی چون بعد از فوج بود که  
وقت آن بعد از نماز است فوج کرد و صدقه داد بعد از آن بخورد و رواه احمد در سبل السلف گفته حدیث دلیل است بر مشروعیت اکل  
يوم الفطر قبل صلوة و تاخیر اکل روز اخراجی تا بعد نماز و حکمت در این آنست که چون اظهار کرامت الهی برای عباد بشریت مخرجاتی است  
اهم ابتدا است باکل آن برای شکر خدا بر انعام وی از مشروعیت شکر جامع خیر دنیا و ثواب آخرت و الترمذی و ابن جبان و الدارقطنی  
و الحاکم و البیهقی و در روایت بهیقى این است که چون بر میگشت بخورد از جگر قربانی خود که فی الجامع و رواه ابن ماجه و الدارمی و صحیح  
ابن حبان ابن القطان و گفت ترمذی درین باب است از علی کرم الله وجهه النضر رضى الله عنه انتهى و روی حدیث علی الترمذی ایضا  
و العقیلی و قل اسناد غیر محفوظ و رواه ایضا عن ابن عمر و ضعفه و رواه الزائر عن ابی سعید و ذکره الشافعی مرسلأ عن صفوان بن سلیم  
و سعید بن المسیب موقوفاً علی عروة کذا فی التلخیص و عن ابي عطية از کبار صحابیات انصاریه و عاقلات ناست نام وی  
نسبیه بنت الحارث و قبل بنت کعب و همراه آنحضرت غزا میکرد و بیماران را شمار داری میکرد و مجروحان را تداوی می نمود محدودست  
در اهل بصره جماعتی از صحابه و تابعین در بصره از وی اخذ میکردند غسل میت را زیرا که وی حاضر بود در غسل بنت رسول الله صلى الله  
عليه وسلم و عایت میکرد آنرا با اتفاق تمام پس حدیث وی اصل است در غسل میت و این حدیث وی در کتاب الجنائز خواهد آمد قالت أم حنا  
گفت امکره شمیم اگر دو زن از بنای مجهول بجهت حصول علم بآمر است که آنحضرت صلى الله عليه وسلم اند و در روایت بخاری است امرنا بنیما  
ان نضرة که بیرون آریم بسوی مصلی العواتق زنان بالغات و دختران دوشیزه را که مقارب بلوغ اند و الحيض و زنان حائض را  
و این اعم است از اول من و جوفی العیدین و هر دو عید که فطر واضحی اند و در روایتی ذوات الخد و آمده یعنی زنان پرده نشین و شهد  
الخبر و دعوة المسلمين حاضر شوند غیر آنکه در آمدن است و فضیلت صلوة و دعا برای مسلمانان را و تعزیر الحیض المصلی  
و گوشتیزند و یکسوشینند زنان حائض از جای مصلی متفق علیه لفظ بخاری این است امرنا ان نخرج العواتق ذوات الخدور  
و قال العواتق و ذوات الخد و رفیعتر لن الحیض المصلی و لفظ مسلم این است امرنا یعنی النبی صلى الله عليه وسلم ان نخرج العواتق و ذوات  
الخد و ذوات الخد و رفیعتر لن الحیض المصلی پس این گفته که ضعف آورده لفظ هیچ یکی باز شصت نیست و در حدیث راجع است بر وجوب

اخراج زنان و در وی سه قول است یکی آنکه واجب است و باین قائل اند خلفای ثلاثه علی و ابوبکر و عمر و مؤید اوست حدیث ابن عباس نزد  
 ابن ماجه و بیہقی کہ بود آنحضرت بیرون میکرد زنان و دختران خود را در عیدین و این ظاہرست در استہرام این اخراج از آنحضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم و این عامست در وفات بیعت و غیر با و صریحست در زنان جوان و در عجز از بالاولی دوم آنکہ سنتست و امر محمولست بر  
 ادب قالہ جماعہ و قواء الشارح المغربی و استلال کردہ کہ تعلیل کرد آنحضرت خروج ایشان را بشود خیر و دعوات مسلمین و اگر واجب بود  
 تعلیل نمی کرد و خروج شان برای ادای واجب و امتثال امری بود گویم و در وی تاملست زیرا کہ واجب ہم گاهی محلل می شود بقوائدی کہ در وی  
 و محلل نمی شود بذاتہ و در کلام امام شافعی کہ مرآتست تفرقة است در میان ذوی المیات و عجز از و گفته واجبست بشود عجز از و غیر ذوی المیات  
 از نماز برای نماز و بشود ایشان در اعیاد شدیدا استجابست سوم آنکہ منسوخست طحاوی گفتہ در اول اسلام بود بنا بر احتیاج  
 خروج ایشان برای تکثیر سواد و در وی ادب اب و بود پس منسوخ شد و تعقب کردہ اند او را باینکہ این نسخ بجز دعویست و رافع  
 اوست بشود ابن عباس خروج زنان را و حال آنکہ وی صغیر بود و این بعد فتح مکہ است و هیچ حاجت نبود بسوی زنان در تقویت اسلام  
 درین وقت و نیز تعلیل کردہ اند در حدیث ام عطیہ خروج ایشان را بحضور شہادت خیر و دعوات مسلمین و نیز فتوی و ابان ام عطیہ بعد وفات  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و خلافت نکرد او را هیچ یکی از صحابہ و اما قول عایشہ کہ اگر می دریافت آنحضرت چیزی را کہ احدی را از زنان بعد وی  
 ہر آئینہ منع میکرد ایشان را از مسجد استفق علیہ پس الیست بر تحریم و نہ بر نسخ بلکہ دلیلست بر نیکی ما ہم منع نمی کنیم زیرا کہ آنحضرت منع نفرمود  
 بلکہ امر کرد باخراج ایشان پس را انبیر شد کہ آنچہ وی بیان امر کردہ ما از ان منع نمائیم و عمر بن عبدالمطلب رضی اللہ عنہ قال کان  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ابوبکر و عمری یصلون العیدین قبل المخطبہ بود رسول خدا ابوبکر و عمر میگذاشتند  
 نماز ہر دو عید را پیش از خطبہ تخصیص ابوبکر و عمر برای تاکید سنتست زیرا کہ آنحضرت فرمودہ اقتدا کنید بعد از من باینی بکر و عمر می گویند کہ عثمان  
 آنرا تغییر داد و خطبہ پیش از نماز خواند بحجت وجود کثرت مردم تا ہما نماز را در یابند و برسند بآن و تمام و کمال آن بیایند و ابن المنذر  
 بسند صحیح الی الحسن البصری و در مسلمست کہ اول کسی کہ خطبہ پیش از نماز خواند مردانست و قبیل سبقت الی ذلک عثمان چون ابوسعید  
 انکار کرد بر مردان گفت مردم بعد نماز نمی نشینند و وجہ نشستن چنان گفتہ اند کہ در خطبہ وی سب کسی بود کہ لائق سب نبودہ و افراط  
 در مدح بعض مردم بود و عبد الرزاق از ابن جریر از زہری آورده کہ اول کسی کہ احداث کرد خطبہ را قبل نماز در عید معاویہست و بہر تقدیر  
 این تقدیم بدعتست مخالف ہدی صلی اللہ علیہ وسلم تا آنکہ گفتہ اند کہ اعتذار عثمان بکثرت مردم و دوری خانہای ایشان نیز مخالف  
 ہدی صلی اللہ علیہ وسلمست کہ ذاتی اسبل گویم فقط ابوسعید اینست کہ ہمیشہ بودند مردم برین تا آنکہ بیرون آمدن من با و ان وی  
 امیر میند بود در انحنی یا فطر پس ناگاہ منبری بود مبنی از گل و خشت و خواست مروان کہ برود بران پیش از آنکہ نماز کند پس شید من جامہ او را  
 و کشید او را و رفت بر منبر و خطبہ خواند پیش از نماز پس گفتم او را تغییر دادید شما بخدا سنت را گفت ای ابوسعید رفت چیزی کہ مبنی تو آنرا  
 و متروک گشت گفتم بخدا سوگند نتوانید آورد شما بہتر از اینچہ من میدانم این کلام را ستہ بار گفتم و گریستم و درینجا دلالتست بر نیکی عالم امیر  
 کہ با میر و امردین برای تغییر نکرد و آویزد پس اگر وی سخن او پذیرد و فیماوردن ذمہ عالم ہریست و در نسخ الباری درین مقام کلام ہذا ذکر کردہ  
 و آنرا در شرح مختصر شوکانی فکر کردہ ایم متفق علیکہ در حدیث دلیلست بر نیکی امر دائمی آنحضرت و ہر دو خلیفہ راشد وی ہمین بود و ہر  
 استمر مانند و ظاہر شش وجوب تقدیم صلوة است بر خطبہ و بعضی اجماع نقل کردہ اند بر عدم وجوب خطبہ در عیدین و مستند ایشان بدیث



نماز و اقامت از زمان رسول خدا تا امروز و بالجملة اذان اقامت در نماز عید مجمع علیه است در سبیل گفته این حدیث دلیل است بر عدم  
 شریعت اذان اقامت در صلوة عید و این بدعت است و روایت کرد ابن ابی شعیبه با سند صحیح از ابن السید که اول کسی که اذان کرد اذان  
 برای نماز عید حاوی است و مثلاً رواه ایشافعی عن الثقه و زیاده که اگر گرفت آنرا حجاج وقتی که امیر کرده شد بر بدین روایت کرد ابن المنذر که اول محدث او  
 زیاد است در بصره و گفته اند اول کسی که اخذ کرد بدان مروان است و گفت ابن حبیب اول محدث او عبد الله بن زبیر است وی اقامت هم گفت و شافعی  
 از ثقه از نسری روایت کرده که آنحضرت امر میکرد موزن را در عیدین پس میگفت الصلوة جامعة در شمس گفته این مصل است معتقد بقیاس است  
 زیرا که گفتن آن در کسوف ثابت است و در وی تا مل است انتی زیرا که حافظ ابن قیم رح در می گفت آنحضرت چون می رسید بمصل شرف میگرد  
 نماز را بغیر اذان اقامت نمی گفت الصلوة جامعة پس است آنست که هیچ چیز ازینها نکند انتی و در جای دیگر گفته که هر چه پیش در زمان  
 آنحضرت یافته شد و آنحضرت آنرا نکرد پس کردن آن بقیاس صحیح نیست سید علامه عبد الله بن محمد الامیر و ابی صاحب بل رحما الله تعا  
 گفته شاید و بتامل برای منع قیاس همین است و الله اعلم و عن ابی سعید رضی الله عنه قال کان النبی صلی  
 الله علیه و سلم لا یصلی قبل العید شیئاً فاذا رجع الی منزله صلی رکعتین بود آنحضرت که نمی گذارد پیش از  
 نماز عید هیچ شی از نوافل پس چون بر می گشت بسوی منزل خود میگذازد دو رکعت و این دال است بر شریعت دو رکعت بعد عید و بخانه  
 و معارض است حدیث ابن عمر نزد احمد مرفوعاً که نیست نماز روز عید قبل آن و نه بعد از آن جمع میان هر دو این است که نیست نماز در جانه و زکشی  
 ثقه علی رضی الله عنه خلیفه ساخته بود ابو سعید و انصاری را بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت ایها الناس نیست از سنت که گذارده شود پیش از  
 امام رواه النسائی و روایت است از ابن سیرین که ابن سعید و خدیجه باستاند و نهی کردند مردم را که بگذارند نماز روز عید پیش از خروج امام و ابی سعید  
 و زهری گفت نشنیدم از هیچ یکی از علماي خود که ذکر کند کسی از سلف این امت نماز گذارد پیش از نماز عید و بعد از وی رواه الاثرم و در شروط طحا  
 آورده کفاسم بن محمد میگذازد روز فطر پیش از آنکه برود بمصلی چهار رکعت و عید نماز میگذازد روز فطر پیش از عید در مسجد در مصطفی گفته ماخذ  
 فعل حضرت ابن عمر اتباع عمل آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و اخذ دیگران استحباب مشروعیست اصل صلوة است و نیافتن دلیل که دلالت  
 کند بر منع زیرا که نکردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین حالات دلالت بر کراهت نمی نماید ترک فعل نزدیک حضور و داعی آن دلیل که کراهت  
 نمی تواند بعد پس از اختلاف ابیه دلیل ایشان ترک آنحضرت صلی الله علیه و سلم با عدم کراهت فعل معلوم شده و مذہب مالک آنست که تطوع قبل از عید  
 و بعد از آن امام را مکروه نیست و در پیش خفیه امام و ماموم را در مصلی مکروه است انتی گویم خلاص در آن است که این مخصوص بمصلی است یا شامل  
 مصلی را و منزل را بعضی گویند اگر در غیر مصلی بگذارد فلا بأس است و گذشت حدیث ابی سعید درین باب در هدا گفته متقل نکند  
 در مصلی پیش از عید پس کراهت در مصلی است خاصه و اگر نماز اشراق و شخی را پیش از خروج بجانه کند مکروه نباشد کذا فی الشرح و بعضی گفته اند  
 در مصلی و غیر مصلی برابر است و در شرح هدا گفته این نفی باطلاقش متناول است امام را و قوم را جمیعاً و شافعی گوید امام را مکروه است نه قوم را  
 و گفته اند ما را باین نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست نه آنکه مکروه است فی حد ذاته و مصنف در فتح الباری گفته منع صلوة قبل العید  
 و ایضا احتمال دارد که ما را از آن منع متقل باشد یا نفی راتبه و بر تقدیر منع متقل آیا از جهت کراهت است یا عام تر از آن و بر هر تقدیر نفی عام  
 یا شامل است امام را و ماموم را و خصوص است یا شامل است مصلی و بیت را اختلاف است سلف را و در جمیع آن کوفیان می گویند بگذارد  
 بعد از عید نه قبل از آن نه از آن و بصریان می گویند بگذارد و قبل از عید و مذہب حسن بصری جماعت این است مدیان میگویند

که قبل و نه بعد و نه پس زهری و ابن جریر و احمد این است و بعضی از مالک و نقل کرده اند اجماع بر عدم نفل امام در صلوة و هر که بخیز کرده است می گوید  
 که آن وقت مطلق نماز است و هر که منع کرده می گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم نگذاشته و من اقتدای فقهاء هندی و جاهل است که نماز عید را  
 سنی ثابت نشده قبل و نه بعد الا نزد بعضی که قیاس کنند او را بر جمعه اما مطلق نفل منع آن بدلیل خاص ثابت نشده مگر در وقت که است که در سائر  
 ایام است انتهى رواه ابن ماجة باسناده حسن و حاکم در مستدرک از حدیث ابن عباس آورده که بگذاشته اند آنحضرت صلی الله علیه و سلم قبل خطبه  
 در روز عید و گفت صحیح است بر شرط شیخین در حدیث ابن عمر آمده مرفوعاً که نیست نماز روز عید نه قبل آن نه بعد آن اخرجه احمد و روی الترمذی  
 عن ابن عمر نحوه و صححه و هو عند احمد و الحاکم و له طریق آخری عند الطبرانی فی الاوسط لیکن در سندش جعفر جعفی است و وی متروک است و درین باب  
 حدیثی است چنانکه آن اشارت کردیم گفت ترمذی عمل یسین است نزد بعضی اهل علم از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و روایت است از ابی حیدر  
 رضی الله عنه کان النبی صلی الله علیه و سلم یخرج یوم الفطر و الاصل فی المصلی بود آنحضرت بیرون می آمد روز  
 عید فطر و روز عید اضحی بسوی مصلی که جای مشهور است و در مدینه بیرون شهر و الا آن گردوی چار دیواری کشیده اند و مسافت از حجره شریف  
 تا آنجا هزار قدم است و قاله عمر بن شیبۀ فی اخبار المدینة و اول شیء یبدأ به الصلوة پس نخست چیزی را آغاز میکرد آنحضرت بدان بعد از رسیدن  
 بمصلی نماز بود یعنی نماز را بر خطبه مقدم میکرد و شیء منصرف فیقوم مقابل الناس و الناس علی صفتهم فی عظمهم و یا مرفوع  
 پس بر می گشت از نماز می ایستاد و بر روی مردم یعنی بی آنکه بر منبر یا بنشیند یا نه که در زمان شریف منبر در مصلی نبود و حال آنکه مردم نشسته می بودند  
 بر صفهای خود پس چند میکرد ایشان را و امر میکرد ایشان را یعنی بحال حرام و تمام حدیث این است و اگر بخواند که جدا کنند و بفرستند لشکری  
 می فرستاد آنرا یا اگر بخواند که بفرماید کاری را می فرمود آنرا پس بر می گشت یعنی بعد از وعظ و امر و جزآن بسوی خانه متفق و علیه  
 و ازین حدیث چهار امر معلوم شد یکی آنکه خروج بسوی مصلی مشروع است و متبادر از آن خروج است بسوی موضع غیر مسجد دوم آنکه نماز  
 پیش از خطبه بود و خطبه بعد از نماز عید بود سوم آنکه این خطبه بر منبر نبود چنانکه در روایت ابن المنذر آمده که خطبه خواند آنحضرت ایستاده بر دو پا  
 خود و اول کسی که خطبه خواند بر منبر عثمان بن عفان است چنانکه در مدونة امام مالک است و رواه عمر بن شیبۀ و گویند مروان است و ذکره البخاری  
 عن ابی سعید و لیکن عثمان یکبار این چنین کرده ترک داد و ابوسعید بر آن مطلع نشد و فتح القدر شرح ابن همام بر هدایه گفت اختلاف کرده اند  
 در بنای منبر بجهت بعضی گفت اندک و است و خواهر زاده گفته حسن است درین زمان و مروی است از ابو حنیفه الباب انتهی و در بعضی احادیث  
 آمده که خطبه بر اهل خانه اخرجه ابن حبان چهارم آنکه خطبه عید مشروع است و مثل خطبه جمعه است و لیکن درین حدیث ذکر خطبه نیست و مثل خطبه  
 جمعه باشد و میان هر دو نشینند و رسول گفت اعلی لم یثبت فلک من فعله صلی الله علیه و سلم و انما صنعنا الناس قیاساً علی الجمعة انتهى  
 بنجم استحب عطا و تذکیر و درین روز در خطبه چنانکه در صحیحین از حدیث جابر بن عبد الله است که حاضر شدم با رسول خدا روز عید پس  
 ابتدا کرد و نماز قبل خطبه بلا اذان اقامت پست بر ستاد تکیه زده بر بلال پس امر کرد مردم را بتقوی و ترس از خدا و بکنج طاعت و تقی  
 و وعظ کرد مردم را و تذکیر نمود ایشان را پس برگشت از ایشان تا آنکه زنان را پس وعظ و تذکیر کرد و در روایتی آمده که فرمود ایشان را صدق  
 و هدی و خیر پس اکثر کسی که تصدق کردند زنان بودند بگوشت و با و انگشتری و چیزهای دیگر از جنس آنچه تصدق توان کرد و عن  
 ابی ابراهیم عسی و بن شعیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن العاص عن ابي عبد الله عن جده سماع و ارداز پدر خود و ابن مسیب  
 و طاووس روایت کرده از وی زهری و جماعت و شیخین حدیث او را اخراج نکرده اند و حنیفه ازیه و جده اگر عائد است بسوی او پس معنی وی



اینست که پدرش شعیب روایت کرد از جدوی محمد که گفت آنحضرت کذا و کذا درین صورت حدیث مرسل باشد زیرا که جدوی محمد آنحضرت را ندیده است  
و اگر ضمیر ابیه عامست بسوی عمرو و ضمیر جده راجع است بسوی شعیب پس مراد اینست که شعیب را وی است از جد خود عبدالله و شعیب جد خود  
عبدالله را ندیده است پس شعیب باین علت حدیث او را خارج نکرده اند و بهیچ گفت ثابت شده استماع شعیب از جدوی عبدالله و احتیاج  
کردن مدیدان ارباب بنین ابجد و ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم کذا فی سبیل وقد تقدم ذکره الهیثمی رحمه الله قال قال نبی الله صلی  
الله علیه وسلم التکبیر فی الفطر سبع فی الاولى و خمس فی الاخره گفت آنحضرت تکبیر در عید الفطر هفت است در رکعت  
اولی و پنج در رکعت دوم و این هفت محتمل است که مع تکبیر افتتاح باشد یا بغیر آن. مصنفی است ظاهر ازین کلام آنست که این سبع خمس  
در ای تکبیر احرام و قیام بود و علیه الشافعی انتهى و گفت امام مالک در موطا و هو الامر عندنا یعنی همین است امر مسلم و مفتی بنزدیک و حسیل گفت اوضح  
اینست که بی موسست و در وی خلاف است در هر بی هفتی تکبیر افتتاح از دست مگر آنکه بدلیل نیامده و در دوم پنج است و باین مفسه است  
جماعتی از اصحاب و غیرهم و دیگران خلاف کرده و گفته که پنج در اولی است و چهار در ثانیه گفت اندک در هر دو سه است و گفته اند که شش در اولی  
و پنج در ثانیه گویم و اقرب عمل بحديث باب است زیرا که طرق آن اگر چه همه واهی است اما بعضی مشد بعضی است و آنچه ما علمای اوست از اقوال  
نیست در آن سنتی که عمل کرده شود بران انتهی کلام سبیل گفت بنده ضعیف عفا الله عنه درین سلسله مذہب است و این ارجح آنماست  
و همین است مذہب ائمه ثلاثه و نزد حنفیه در رکعت اولی قبل قرات چهار تکبیر گوید و در ثانیه بعد قرات و دلیل ایشان حدیث ابو موسی و خذین  
و ابن مسعود است که درین باب آمده و لیکن گفته اند که در سناد حدیث ابو موسی و خذین عبد الرحمن بن ثابت است سناد را مناکیر است بعضی  
توثیق وی کرده اند و نیز در وی ابو عایشه است و وی مجهول است و گفت یدقی که خلاص کرده اند درین روایت در دو موضع و زرفع وی مجوز  
ابو موسی و مشهور آنست که مسند بسوی ابن مسعود است که وی فتوی داد ایشان را چهار و مسند نکره آنرا بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم کذا فی التخصیر  
گویم طهرانی در بیه از ابن مسعود آورده که تکبیر میگفت در اولی قبل قرات و در ثانیه بعد قرات و در اولی چهار می گفت و در ثانیه سه و رکوع می کرد  
بر تکبیر چهارم و طهرانی روایت این اثر را توثیق کرده مگر آنکه موقوف است بر ابن مسعود و در روایتی دوازده تکبیر آورده سواهی تکبیر تحریمه و تکبیر رکوع  
رواه ابو داود و الدارقطنی و الحاکم من حدیث عایشه و لیکن در وی ابن لعیبه است و وی ضعیف است و حق اینست که اصحاب رسول خدا هم  
درین سلسله مختلف اند و لذا امام احمد گفته الكل سنة چنانکه زکشی از وی نقل کرده و در حجة الله الباه گفته هاستنسان عمل الحرمین ارجح انتهی  
و در مصنف گفته و از همین جامسنون بودن زیادت تکبیرات در نماز عید ثابت شد و آن صادق است زیادت سه تکبیر در هر رکعتی چنانکه اهل کوفه  
نقل کرده اند و زیادت هفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانیه چنانکه اهل مدینه ذکر کرده اند و عمل اهل حرمین حق باتباع است  
و از همین جاسط صاحب مستنباط کرده اند زیادت تکبیرات در خطبای عید و الله اعلم انتهی و القراءة بعد هما کلتیها و قرات  
الحمد و سوره بعد هر دو رکعت بود و در اینجا دلیل است بر اینکه قرات بعد تکبیر در هر دو رکعت است و به قال الشافعی و مالک و گفت  
ابو ضیفه تکبیر گوید در رکعت اولی پیش از قرات سه تکبیر سواهی تکبیر احرام و در رکعت دوم بعد قرات سه تکبیر پیش از تکبیر رکوع اخوجه ابو داود  
و احمد و ابن ماجه من حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و سنادش صالح است کذا فی شرح الترمذی و رواه الدارقطنی و صححه احمد و علی  
بن المدینی و البخاری فیما حکاه الترمذی و نیز روایت کرده اند آنرا از حدیث عایشه و در وی ابن لعیبه است از عقیل از ابن شهاب از عروه  
از عایشه و ذکر کرد ترمذی در علل که بخاری تضعیف کرده است آنرا و در وی اضطراب است از ابن لعیبه با وجود ضعف وی و تصحیح کرد الدارقطنی

در عمل وقت اورا روایت کرد آنرا ابن لمجا از حدیث سعد قرظ و ذکره ابن ابی حاتم فی دلیل عن ابی رافع البیہقی و نقل کرد از پدر خود که آن باطل است و رواه البزار من حدیث عبدالرحمن بن عوف و تصحیح کرد و ارقطنی ارسال آنرا و رواه البیہقی عن ابن عباس و رواه الدارقطنی و البزار من حدیث ابن عمر مثله و در وی فرج بر فضلاء است و در ضعیف است گفت ابو حاتم ان خطا و روایت کرد عقیلی از احمد که نیست مروی در تلبیه و بعد بن حدیث صحیح مرفوع و گفت حاکم طرق حدیث بسوی عایشه و ابن عمر و ابی هریره فاسد است و درین باب است از ابی جعفر از علی رضی اللہ عنہ موقوف از رواه عبدالرزاق و ابن عباس رواه ابن ابی شیبہ ابن رشد گفت جزیب نیست که رفتند بسوی اخذ با قول صحابه درین مسئله زیرا که ثابت نشده است در وی از اخفیه چیزی انتہی و نقل الترمذی عن البخاری تصحیحاً در تخفیف گفت بخاری و ترمذی گفت اندک از اصح شئی فی هذا الباب در سبل گفت منیدانم که از کجا نقل کرد از ترمذی زیرا که ترمذی در سنن خود روایت عمر و بن شعیب اصلاً اخراج نکرده بلکه روایت کشیر بن عبداللہ عن ابیہ عن جابر آورده و گفته حدیث کشیر احسن شئی روی فی هذا الباب عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم و قال فی الباب عن عایشہ و ابن عمر و عبداللہ بن عمر و ابن بخاری چیزے نقل نکرده و ہمین ہم بیہقی را در سنن کبری بعینہ واقع شده و لیکن وی بعد ذکر روایت ترمذی حدیث کشیر را گفته قال ابو عیسی السلت محیی عن البخاری عن هذا الحديث فقال ليس في هذا الباب شيء اصح منه و گفت حدیث عبداللہ بن عبد الرحمن طائفی از عمر و بن شعیب عن ابیہ عن جابر درین باب نیز صحیح است انتہی کلام البیہقی و نیا فیتیم ما در ترمذی چیزی از آنچه ذکر کرده و در تنقیح الاظهار بر چیزی ازین تنبیه نموده و گفته عجبت از ابن النجوى که در خلاصه خود ذکر کرده از بیہقی که گفت ترمذی پرسیدم محمد را از ان الذ و از اینجا شناختی که مصنف رح درین نقل از ترمذی از بخاری تقلید حافظ بیہقی کرده و لهذا نسبت نکرد حدیث را مگر بسوی ابو داود و انتہی کلام سبل گویم زکشی گفت که ترمذی گفته هو احسن شئی فی الباب پس این نیز و نم باشد اما حافظ زین الدین عراقی رح در شرح ترمذی گفته نقل الترمذی فی دلیل المفرد عن البخاری انه قال انه حدیث صحیح انتہی بلفظه و نه عراقی در شرح مذکور گفته قال الترمذی فی کتاب دلیل المفرد و زاد و عبداللہ بن عبد الرحمن الطائفی مقارب الحدیث انتہی بلفظه و از اینجا معلوم که این تصحیح را از بخاری اصلی هست و بخاری آنرا در سنن ذکر نکرده بلکه در دلیل مفرد آورده پس اعتراض صاحب بل از مصنف برخاسته و لهذا مصنف نقل مذکور را نسبت بطرف سنن نکرده بلکه مطلق آورده اما اورا می بایست که نسبت بطرف دلیل مفرد میکرد و لیکن ظاهر آنست که چون وی خود بران مطلع نشده و بقول صاحب بل تقلید بیہقی کرده و نسبت مذکور اطلاق بکار برده و اللہ اعلم بعده و سبل گفته که اولی عمل است بحديث عمر و بن شعیب لما عرفت و انه اشرف شئی فی الباب و بود آنحضرت که میکرد در میان هر دو تلبیه سکنه لطیفه و محفوظانیت از آنحضرت ذکر می معین میان هر دو تلبیه و لیکن خلال از ابن مسعود آورده که گفت حمد گوید خدا را و ثنا گوید بروی و در دو فرستد بر نبی صلی اللہ علیہ وسلم و ہم از وی بطریقی در تلبیه روایت کرده که میان هر دو تلبیه بقدر یک کلمه است و این موقوف است و در وی سلیمان بن ارقم ضعیف است و بود ابن عمر با وجود تخری اتباع رفع ینا میکرد با هر تلبیه انتہی و شوکانی گفت سناد حدیث عمر و بن شعیب در متن است صالح است و ابن ماجه آنرا بدون ذکر قرات اخراج کرده و از جبال الدارقطنی و ابن عدی و البیہقی و درین باب احادیث است که شواهد است و همه صالح احتجاج است و عمر و ابی رافع البیہقی نامش حارث بن عوف و گفته اند عوف بن حارث قدیم الاسلام است حاضر شد بر را و قبل از من سلسله الفتح و الاول اصح شمار وی در اهل مدینه است مجاور شد که را و مرد آنجا در سنه ثمان و ستین و مہمان خمس و بعین و ذوق بن بقیہ رضی اللہ عنہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی الاضحی و الفطر بود آنحضرت که میخواند در نماز عید و اضحی و فطر بقاف و اقتربت این دو سوره را یعنی در رکعت اولی سوره ق خواند و در رکعت دوم اقتربت و از اینجا معلوم شد که قرات این هر دو در نماز عید سنت است و گاهی این هر دو سوره در از تخواندی و مقتضای

برسج هم رکب الا علی و هل اشک حدیث الفاشیة فرمودی چنانچه در جمعه و ظاهرا نیست که گاهی آنرا خوانندی و گاهی این را و فرستد است  
بسنیت آن شافعی و گاهی که عید و جمعه در یک روز جمع شدی در هر دو همین دو سوره را خواندی رواه اهل السنن و نزد مالک خواندن این دو سوره  
مستحب است و بعضی مستحب گفته اند و این را اشهر روایات دانند شیخ در ترجمه گفته و در خواندن غیر این دو سوره مذکوره چیزی صحیح نشده  
الرحم حکم قافری اما آیتس من القرآن هر چه خوانند درست بود و لهذا در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد است گفته یقرا فی کل عید  
بالحمد و سوره انتهى گویم فیه تامل زیر که در حدیث ابن عباس نزدیک بزار آمده که عم پستار لون و او شمس و ضخما میخواند کذا فی التلخیص و الله اعلم  
اخرجه مسلم و مالک فی الموطا و ابو داود و الترمذی و النسائی و عن جابر رخصی الله عنه قال کان رسول الله  
صلی الله علیه و سلم اذا کان بوم العید خالف الطريق بود آنحضرت که چون می بود در روز عید مخالفت میکرد راه را یعنی از  
راهی که بعید گاه رفتی هم بدان راه باز نگشت بلکه راه دیگر برگزیدی و سرش میگویند آن بود که تا اهل هر دو راه بروی سلام کنند یا آنکه بکند  
وی هر دو راه را شامل شود یا آن بود که حاجات اهل حاجات فریقین را قضا کند یا آنکه اظهار شعار اسلام در هر دو راه حاصل آید یا آنکه اهل کفر  
و نفاق بمشاهده عزت اسلام و رفعت اعلام دین اند و بگویند گردن یا برای آنکه بقاع و مواضع مختلف متکثر گواه طاعات وی بخوند یا آنکه براس  
مجموع این وجوه بود یا دیگر اسرار که عقول بیشتر خلق از ادراک آن قاصر بود که ان فی سفر السعادة شیخ گوید و این جابح و اولی است چه اسرار  
و معانی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم را بود خلایق را بمجال درک و حصر آن تنگ است و وصول بدان متعذر و الله اعلم اخرجه البخاری  
و لابی داود عن ابن عمر نحوه و لفظ وی در سنن از ابن عمر این است ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اخذ یوم العید فی طریق ثم رجع  
فی طریق آخری در سبیل گفته ابن عمر با آن شدت تحریری بسنت تکبیر می گفت از خانه خود تا مصلی انتهى و ترمذی از ابو هریره آورده و گفته که درین  
باب حدیث از عبد الله بن عمر و ابی رافع نیز آمده و گفته مستحب داشته اند بعضی از اهل علم امام را که چون بیرون آید برای رجوع کند برای دیگر از خدمت  
اتباع این حدیث و باین قائل است شافعی انتهى و حدیث را الفاظ است و رواه احمد و الترمذی و ابن حبان و الحاکم من حدیث ابی هریره  
و رواه ابن ماجه و الحاکم عن ابن عمر گفت بخاری حدیث جابر واضح است و درین باب است از سعد قرظ و ابی رافع رواه ابن ماجه و از عبد الرحمن بن جابر  
رواه ابن قانع و ابونعیم و از سعد قرظ رواه البزار و در فتح الباری می گوید شافعی در کتاب اتم گفته مستحب است مرا مام را و ماموم را و اکثر شافعیه  
برین اند و لیکن در وجهی تعرض نکرده مگر امام را و تعمیم قائل اند اکثر اهل علم و بعضی گفته اند اگر آن معنی و علت که آنحضرت بسبب آن کرده و مثلاً باقی  
حکم نیز باقی است و الا مستثنی شود حکم بانتهای علت و اکثر علما بر آنند که حکم باقی است اگر چه علت آن منتفی گردد چنانچه در مل و طواف و غیره است  
و حیم شیخ عبد الحق دهلوی رح در پنجاهی گوید و راه غایت انصاف می پوید که تعیین علت در اینجا فی منصوص نیست چنانچه در مل که اظهار  
علاوت و شهادت بود بمشکران اما اینجا معانی و علل که پیدا کنی مندرج و محتمل و گمان است چنانچه مصنف یعنی صاحب سفر السعادة در اول  
و آخر کلام خود ایما می جان کرده است پس اینجا نظر بعلت نباید داشت و لو ای اتباع و اقتدا در طریق سنت باید افرشت انتهى و عن  
النسائی رخصی الله عنه قال قدم رسول الله صلی الله علیه و سلم المدينه و لهم یومان یكعبون فیهما قدم آورد  
آنحضرت مدینه را و هجرت کرد بسوی می و حال آنکه اهل مدینه را دور بود که بازی میکردند در آن دور و ز معلوم نشده که آن دور و ز کدام بود بعضی  
ویند که نیز دور و ز و هر جان بود و لیکن استبعاد کرده اند این را زیرا که این هر دو از خصائص فرس من عادات ایشان است فقال پس گفت آنحضرت  
بر چه است این دور و ز گفتند همچنین است منی حقیقت آن معلوم نیست که از کجاست و که ساخته مگر آنکه بازی میکردیم درین دور و ز در جاهلیت فرمود

قد ابدلکم الله بهما خبرا منهما يوم الاخری و يوم الفطر تحقیق بدل گردانیده است خدای تعالی بآن دو روز شما که در جاهلیت داشتید  
 دو روز دیگر بهتر از آن هر دو روز عید قربان و عید فطری فرماید که عید حقیقی و فرح و سرور و شادی بایکمه عبادت باشد پس در حدیث نمی استند  
 بهو و لعب یا اشاره خفی بجواز چیزی از آن دو روز عیدین از آنچه در وی فاحشه و خروج از طریق و شعار دین نباشد و نمی است از تعظیم اعیاد و شکر  
 و مواسم ایشان و سرور بدان و حضور در آن تا آنکه بعضی علماء براه مبالغه گرفته حکم تکفیر کرده اند کما سجدی بقصد زجر و تهدید و سب و ذرائع و اتقا از مظان  
 انفا فی فسح الباری یا اشاره خفی است باینکه ایام سرور و شادمانی همین دو یوم است نه غیر آن پس اظهار سرور و شادی دیگر محدثه خودیو دیگران منعی ندارد  
 مثل مواسم محافل مولود و قصه شهادت امام حسین رضی الله عنه و بدتر ازین همه آنست که بعضی از رؤسای هندوستان برای پاس خاطر حکام وقت اعیاد  
 و جشنها بر و زوالات ملکه انگلستان و روز صدارت وی و جز آن ایجاد کرده اند و مجالس آن بتداعی مردم و جمع منکرات بسیار بر روی کلامی آید  
 و شک نیست که چیزی از آن بکفری رساند و حضور این چنین محافل عصیان شامل و مجامع ضلالت منازل خذلان مآب خیران نصاب بی شبهه  
 از کبار است آنچه ابوداؤد حدیث دال است بر آنکه آنحضرت این را بعد قدم بدین فرمود چنانکه حرف فاعتقبت اوست و در کتب سیرت  
 که اول عید یکم شروع شد در اسلام عید فطر است در سنه دوم از هجرت در سبیل گفت در وی دلیل است بر اینکه اظهار سرور در عیدین منسوب  
 و از آن قبیل است که حق تعالی آنرا برای بندگان خود مشروع گردانیده انتهی در شرح مغربی گفته در ابدال عید جاهلیت بعیدین مذکورین دلالت  
 بر آنکه کمند درین هر دو عید مشروع آنچه اهل جاهلیت در اعیاد خود میکردند و خذلان نکرد ایشان را مگر در تعیین وقت هر دو انتهی در سبیل گفته  
 مراد وی از افعال جاهلیت چیزی است که مخطور نباشد و شاغل از طاعت نبود انتهی گویم آنچه شرح مغربی گفت در حدیث برگزیده آن دلالت نیست  
 بلکه دلالت بر خلاف اوست چنانکه لفظ ابدلکم الله بهما خبرا منهما نص است بر آن و ازینجا معلوم شد که اعیاد آنها شرع بود نه خیر پس شارع آنرا بخرم بدل  
 نعم البدل آورد و این صریح است و نمی از گردن آنچه اهل جاهلیت میکردند کما تقدم فافهم و النساء فی باسناده حسن و در سبیل گفته و اما توسع  
 بر عیال در ایام اعیاد و چیزی که محصل ترویج بدن و بسط نفس ایشان باشد از کلف عبادت پس مشروع است و استنباط کرده اند بعضی که است  
 فرح و اعیاد و شکر و تشبیه بایشان مبالغه کرده شیخ کبیر ابو حفص سستی رح از حنفیه و گفت هر که بدین فرستد یک بینه بسوی مشرکی برای تعظیم عید  
 پس تحقیق کافر شده بخدا انتهی و چون حکم بدین است در باب که حکم شرک و منظر سرور چه خواهد بود ولیکن چون عمل بسنت از قرون کثیره موقوف  
 شده و عالم هر چه مرع گردیده و محدثات گوناگون و بدع روز افزون در مسلمانان بر روی کار آمده در صد هزار یکی هم آنچنان نتوان یافت که  
 ازین اعیاد و مواسم خود را دور دارد الا ما اشار الله تعالی و عن علی رضی الله عنه قال من السنة ان يخرج الی العید ما شیا  
 از سنت است که بیرون آید بسوی عید گاه پیاده پا و آخر حدیث این است و بخورد چیزی پیش از آنکه بر آید یعنی بعید و در حدیث ثانی رافع است نزد ابن عباس  
 بیرون می آمد آنحضرت بسوی عید پیاده و بر می گشت پیاده و هم وی از سعد قضا آورده که می آمد رسول خدا بعید پیاده و امام شافعی در آنم گفته  
 ما را از زهری رسیده است که سوار نشد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در عید و نه در جنازه هرگز رواه سعید بن منصور عن الزهری مرسل بود ابن عمر  
 پیاده میرفت و پیاده بر میگشت و تبویب کرد بخاری در صحیح خود و گفت باب لبطنی و الکوب الی الحمید و تشویه نمود میان هر دو نظر بصحت حدیث  
 و رجوع کرد بسوی اصل در توسع رواه الترمذی و گفت عمل برین سنت نزد اکثر اهل علم که مستحب است بیرون آمدن به عید پیاده و سوار نشوند  
 مگر بعد انتهی و حسن است در حدیث حسن است در سبیل گفته نیافتم در نزدی که وی تحسین کرده باشد این حدیث را و گمان نمی کنم  
 نه تحسینش نکند زیرا که روایت کرده است آنرا از طریق حارث اعور و محدثین را در وی مقال است انتهی کلام اهل کوفه گویم سید علامه عبد الله بن محمد الکر

فرزند صاحب بل سہما اللہ تعالیٰ گفت تحسین ترمذی ثابت است چنانکہ مصنف رح گفت در شرح ترمذی است باین لفظ کہ حکم کرد مصنف  
بر حدیث باب کہ آن حسن است و نووی در خلاصہ بروی اعتراض کرده و گفت کہ اہل حدیث متفق اند بر ضعف وی و حارث کذاب است مگر ترمذی  
کہ حدیث را حسن گفت و دعوی وی درین باب مقبول نیست کویم اتفاق نکرده اند بر کذب حارث و نہ بر ضعف وی زیرا کہ یحیی بن معین گفت لا یأت  
رواہ عباس الدورعی عنہ و عثمان بن سعید الدارمی گفت کہ گفت ابن معین ثقہ و نسائی یکبار گفتہ لیس بہ یاس و بار دیگر گفتہ لیس بالقوس  
و گفت ابو بکر بن ابی داؤد بود وی افتد الناس و افرض الناس و احب الناس لعلم الفضل از علی رضی اللہ عنہ آری شعبی گفت حدیثی الحارث  
الاعمیر و کان کذابا و نیز کذاب گفتہ اند اورا ابو اسحق سبعی و علی بن المدینی و ابو زرعمہ گفتہ لا یحجج بہ و ابن حبان گفت کان غالیاً فی التشیع و اہم  
فی الحدیث و دارقطنی گفت ضعیف و ضرب یحیی بن معین و عبد الرحمن بن ہمدانی حدیثہ صاحب میزان گفتہ جمہور بر توہن امر او رسد  
با وجود روایت کردن ایشان حدیث او را در ابواب و گفت حدیث وی در سنن اربعہ است و نسائی با وجود گفتن وی در رجال احتیاج کردہ است  
بوی و قوی نمودہ است امر او را گفت و ابن شعبی است کہ کذاب میگوید او را بہتر روایت میکند از وی گفت و ظاہر آنست کہ وی دروغ می  
گفت و حکایات خود و اما در حدیث پس لا و بود از او عینہ علم مرہ بن خالد گفت حدیثا محمد بن سیرین قال کان من صحابہ ابن مسعود و فہمستہ یؤخذ عنہم اکث  
سنتہم اربعۃ و فاتی الحارث و لم ارہ و کان فیض علیہم و کان اجہم و مختلف فی ہولاء الثلثۃ ایہم فضل علقمہ و مسروق و عبیدۃ اسی البیلکافی  
انتہی کلامہ گفت بندہ ضعیف غفی عنہ کہ این جواب یکی از دو وجہ است کہ در سبیل گفتہ و یک چہ چنان باقی است یعنی در سبیل گفتہ بود کہ علم احد  
فیدانہ حسنہ پس چون در ترمذی تحسین وی موجود نباشد اعتراض صاحب بل مصنف بابت نسبت تحسین بسوی وی ہنوز باقی باشد و جوابی کہ  
از تحسین گفت نیز حق مقام قضاکردہ زیرا کہ از تقریر مذکور ظاہر است کہ ہر کہ از حارث اعور روایت کردہ و ہر کہ انوی روایت نکرده تضعیف دہی نمودہ  
و توثیق بعض در برابر تجرح جماعت حجت نیست چہ در اصول حدیث مقرر شدہ کہ جرح مقدم است بر تعدیل بودن روایت او در سنن لیل توثیق  
نی تواند شد زیرا کہ در سنن اربعہ اخبار ضعیف و حسان صحیح ہمہ است پس اگر روایت از وی باشد و ضعیف باشد چہ کارے کندفت تر

**و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ** انھما اصابھما مطر فی یوم عید فصلی بہما النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلوة  
العید فی المسجد بدستیکہ رسید ایشان را یعنی صحابہ را باران در روز عید پس نماز گذارد با ایشان رسول خدا نماز عید و مسجد وین  
جز یکبار بیش نبود صاحب مواہب لدنیہ از حافظ ابن القیم رح نقل می کند کہ گفت نگذار و آنحضرت عید را در مسجد مگر یکبار کہ باران رسید  
پس بمصلی بیرون نیامد اگر ثابت شود این حدیث انتہی شیخ و شرح سفر سعادتہ گفتہ کہ اہل مکہ ہم از زمین اول عادت برین دارند کہ در مسجد  
گذارند و بصرہ بیرون نروند و بعض گفتہ اند کہ در مسجد افضل است و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ در مسجد نگذار و بجمہت ضیق بود و بخلاف مسجد  
کہ وسعتی تمام دارد و الآن خود اہل مدینہ نیز در مسجد گذارند و بر مفارقت از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت مسجد شریف الآن بروجہ  
کفایت است با آبادانی این بلدہ مطہرہ بخلاف زمان مبارک وی صلی اللہ علیہ وسلم کہ وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شہر بیشتر و در شرح ابن الہمام  
میگوید کہ سنت آنست کہ بر آید بجبانہ و استخلاف نماید کسی را کہ باضعفا نماز در شہر گذارد و زیر کہ نماز عید جائز است گذاردن آن شہر در دو شیخ  
باتفاق و نزد محمد جائز است در سہ موضع نیز اگرچہ استخلاف نکنند امام و قیاس بر جمہ مقتضی اکثر از سہ نیز میگرد و در بلدہ لاہور و بعض بلاد  
دیگر همچنین می کنند انتہی کلام شیخ گفت بندہ ضعیف عفا اللہ عنہ کہ تعلیل گذاردن آنحضرت نماز عید را بمسجد شریف بضمیق مسجد مغل  
باینکہ چون یکبار بعد از مطر در آن گذارد و معلوم شد کہ مسجد وسعت گذاردن داشت اما خروج بمصلی را افضل بنداشت و ہدی وی درین نماز بالخصو



چنین واقع شد پس سنت در برآوردن صحرا ادا می شود و بگذاردن در مسجد گویند جائز است و حصول شرف و برکت اجتماع همه رین است گویند که بخت حضور در مسجد شریف نیز باشد که آن چیز دیگر است و این چیز دیگر چون علت خروج در اینجا منصوص نیست چنانکه در اختلاف طریق روز عید نبوده پس بمجر و تخمین و قیاس علی و معانی پیدا نتوان کرد و یکبار که گذارد و بعد گذاردن بی عذر پس در اینجا ضمیمه حجت نباشد غایت آنکه افاده چنانکه از لفظ و اینجا است که امام مالک گفته خروج بسوی جبهه افضل است و اگر چه مسجد گنجایش مردمان داشته باشد بخت آنکه آنحضرت بر همین طوطی روده و در مسجد جز یکبار بعد از مطهر نگذارد و دومی صلی الله علیه و سلم محافظت نمی کند مگر با فضل و مروی است از علی کرم الله وجهه که دومی برآمد بسوی جبهه و گفت لولا السنة لصليت في المسجد و خليفه کرد کسی را که بگذارد نماز با ضعیفان در مسجد و گفته اند که اگر در جبهه مسجدی باشد که شرف پس نماز در دومی افضل است و اگر مسقوف باشد پس دومی تردد است و در سبل گفته قول شافعی این است که اگر مسجد شهر و واسع باشد در آن بگذارد و بیرون نرود و این کلام مقتضی آنست که علت در خروج طلب اجتماع است و لهذا امر کرد آنحضرت با خراج عواتق و ذوات خود و چون این اجتماع در مسجد حاصل شود پس همان افضل باشد و لهذا اهل مکة بنا بر سعادت مسجد و ضیق اطراف دومی بیرون نمی آیند و این گفته است جماعتی و گفته که نماز در مسجد افضل است انتهى گویم این علت قیاسی بیش نیست بلکه عکس دلیل است زیرا که اخراج عواتق و حیض و ذوات الخ و دلیل است که دال است بر اتمام شان این نماز و مصرح است با فضیلت گذاردن آن بصحران و مسجد و عمل اهل مکة و مدینه بعد ورود و احادیث در خروج بیضی غیر کافی است در اثبات فضیلت زیرا که اجتهاد در آن مسرّح نیست و حدیث باب که دال است بر گذاردن یکبار در مسجد بعد از ورود مقال است چنانکه مصنف گفته رواه ابو داود و باسناده این زیرا که در سندش مردی مجهول است و زیاده کرد در تخصیص واه این اجتهاد و الحاکم و سناده ضعیف پس در اینجا بی عذر و تعلیل لوای اقتدائی و اتباع سنت مستمرة آنحضرت باید برافراشت و حتی الامکان بتقصیر از خود راضی نمی باید شد و بعمل بدهد لاهور و بعضی بلاد دیگر و قول این بر آن نباید و بخت و با الله التوفیق باقی ماند وقت این نماز پس امام مالک در موطن گفته گذشت سنت اسلام که در دومی اختلاف نیست نزد ما در وقت فطر و ضحی که امام برآید از خانه خود آنقدر بگردد که برسد بعبیدگاه و حال آنکه حال شد نماز گذاردن یعنی آفتاب بلند شده بقدریک نیزه در مصفی گفته وقت عید نزدیک جمهور علما از وقتی که حلال شود نماز تا وقت زوال است و مذاهب شافعی آنست که بگاه تر آیند مردمان تا بگیرند جایهای خود و حاضر شود امام متصل وقت نماز خود و شتاب بگذارد و در عید و تاخیر کند در فطر اندکی و نزدیک حنفی ستر است تعجیل در ضحی و تاخیر در فطر انتهى و هم در مصفی است زیرا که رید و لک کبر و الله علی ما همل کفر این آیت دانسته شد که ماوریم بالکثارتا بعبید انقضاء مضان تا انقضاء نماز عید پس در نازل طرق و مساجد و اسواق بعد صلوة بگویند باید که رفع صوت کنند و خفیه گویند که رفع صوت در عید فطر نیست بخت آنکه رفع صوت مخصوص است بجاییکه در حدیث آمده باشد بنده ضعیف گوید که عید از شعار اسلام است و اظهار در شعار اسلام مطلوب است و لهذا اینجا جماعت مشروع شد حال آنکه اهل نزدیک ایشان در غیر فرض ترک جماعت است پس رفع صوت در عید و در مقدمات آن مشروع باشد بر اهل ایشان نیز انتهى گفت محضر سطوع عفا الله عنه تفصیل مقام این است که تکبیر در عیدین مشروع است نزد جماعه فاما تکبیر عید الافطار پس سنت است نزد اکثر و وقت دومی نزد اکثر نزد خروج امام است برای نماز تا ابتدای خوابه رین باب بیقی و حدیث ذکر کرده و هر دو در الضعیف نموده اما حاکم گفته بنده سته ترا و لایه الیه و قد صحیح را در رید عن ابن عمر و غیره من الصحابة و نزد شافعی تا خروج امام یا تا صلوة یا تا فراغ از خطبه و اما صفت دومی پس فضائل الاوقات بهی است باسناده تا سلیمان که دومی بی آموخت ایشان را تکبیر و گفت الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله انت اعلم بالاجابة و الله اعلم بالصواب



و جهری گفته اند انصوح و قبل بقیان بها فی کل منها معنی کسوف در لغت تغییر است بسوی سواد و منه کسف وجه و کسف الشمس اسودت و ذهب شعاعها  
و معنی خسوف نقصان است قاله الاصمعی و فی ذلک قول آخر و یقال کسف الشمس بفتح الکا و تضم نا و ذرا و انکسف و خسف بفتح الخاء و تضم نا و ذرا  
و انخسف عن المغیره بن شعبه مرثی الله عنه قال انکسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
کرفته شد آفتاب و بی نور شد و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم پنج و در ترجمه گفته کسوف در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده و هیچ کس تعد  
و قوع آنرا روایت نکرده انتهی گویم ابن حبان در اوائل کتاب الثقات آورده که منکسف شد شمس در زمان آنحضرت دو بار یکی در سنه سادسه و دیگر در  
سنه عاشر روزیکه مروا پسش ابراهیم و منخسف شد قمر در جمادی الاولی سنه خامسه پس یهود طلیاس زدن و رفی بشب کردن گرفتند و گفتند سحر شد  
قمر پس گذارد آنحضرت نماز خسوف انتهی و روایات صلوة کسوف از صحابه است و چند کس اند در عده شرح عمده گفته اند اینجا معلوم شد که سر کردن آنها  
بنادین و غیره را نزد کسوف قمر بسوی آسمان یا خور از فعل یهود است یوم مات ابراهیم روزیکه مروا ابراهیم بن رسول الله که از اناریه قطیبه بود  
و در مدین بنه ثمان متولد شده و در مدت رضاع در سنه عشر از عالم رفته فقال الناس انکسفت الشمس لموت ابراهیم پس  
نفتند مردم که گرفته شد آفتاب بسبب موت ابراهیم ابو داود گفته موت او دهم ربیع الاول بود و قبل چهارم منه روز سه شنبه و گفته اند یوم عاشورا  
و در بخارا دست بر چنان کمی گویند گرفت آفتاب نمی باشد مگر در سنه روز آخر ماه عادت این چنین است و این برخلاف عادت بود اگر گویند و غیر  
این سه روز محال است ابن سخن باطل است زیرا که خدا قادر است بر هر چیزی فقال پس گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم یطریق روبرایشا  
ان الشمس القمر ایاتان من آیات الله بدستیکه آفتاب و ماهتاب و نشان اند از نشانه های خدا که دلالت می کنند بر وجود وی آقا  
زیرا که خسوف و کسوف و ال اندر کمال قدرت و سلطنت او تعالی و موجب عبرت اندر مایل انشرا که در یک ساعت با آن نورانیت و اہمیت تاریک و نیزه  
و بی نور شدنند همچنین قادر است او تعالی و العیاذ باللہ که نور علم و ایمان از مهر و ماه قلوب بنی آدم کسف کند و تاریک گرداند پس در اینجا خواهی عبادت  
از بابت مسطوت خود و حدیث ماخوذ است از قول می تعالی و ما ترئسل بالآیات الا تحق نقفا لا ینکسفان لمیت احد و لا حیاته  
گرفته نمی شوند از جهت مات کسی و نہ حیات وی این دفع است مراعتقاد جاہلیت را که کسوف و خسوف بسبب حادثی عظیم مانند موت شخصی بزرگ  
و ضرری عام می باشد و چون اعتقاد جاہلیت چنین باشد ذکر حیات بادی بجهت اشتیاع و انتظار موت بود و در سبب گفته ایشان ادعای حیات  
بسیج کمی نکرده بودند پس در ذکر حیات بیان عدم فرق است بین الامرین یعنی چنانکه شما کسوف می برای حیات کسی نمی گویند همچنین این کسوف برای  
مات کسی هم نیست یا مراد از حیات مرض و انداخت و ذکر قمر با آنکه کلام خاص بود بشمس یاد افادت است و بیان آنست که حکم نیرین احد  
فاذا را یتنوها فادعوا الله و صلو پس چون ببینید شما آنرا پس دعا کنید خدا را و نماز بگذارید این لفظ مسلم است و لفظ بخاری فصلوا  
و دعوا الله است و در وی ارشاد عبادت بسوی آنچه مشروع است نزد رویت می از دعا و نماز و صفت نماز خواهد آمد و امر بصل و وجوب است  
مگر آنکه جمهور حمل کرده اند آنرا بر سنت مکرده بنا بر انحصار و اجابت در نماز پنجگانه و ابو عوانه و صحیح خود تصریح بوجوب می کرده و زین بن المنیر از جوفیه  
نقل کرده که واجب است شوکانی گفته نماز کسوف سنت است بجهت عدم ورود دلیل ایجاب و مجرد فعل مفید بطلت بر سنت نیست است  
حتی ینکشف تا آنکه منکشف گردد و از آن حالت برآید این لفظ در بخاری نیست بلکه در مسلم است متفق علیہ پس در اینجا آنحضرت صلی  
علیه و سلم غایت وقت دعا و نماز انکشاف کسوف گردانیده و این دلیل است بر فوت صلوة یا نجلا پس چون آفتاب بجای شود و وی در نماز باشد  
نماز را تمام نکند بلکه اقتصار کند بر آنچه بفعل آورده مگر آنکه در روایت مسلم است فصل و قد انجلت و این دلیل است بر تمام نماز و اگر چه حال شد باشد انجلا

و مؤید اوست قیاس سایر صلوات زیر که اینها مقید اند بکسوف پس چون یک رکعت گذارد نماز اتمام کرد و در وی دلیل است بر اینکه گذاردن این نماز مقید  
بمحصل سبب وی در هر وقت که از اوقات باشد و باین رفته اند جمهور و نزو احمد و حنفیه ماعدا اوقات کراهت و نزد مالکیه از وقتی که حلال است در آن  
نافله تا زوال و در روایتی تا نماز عصر مصنف گفته و ائمه شریف بر چیزی از طرق که گذارده باشد آنحضرت این نماز را وقت چاشت و لیکن واقع شد  
این اتفاقا پس ثلاث نکند بر منع ماعدا فی البدرو فی روایة للبخاری عن المغيرة حتی یخيل تا آنکه روشن شود عوض قول وی  
حتی یکشف و معنی هر دو یکی است و در وی دلیل است بر طول قرائت و رکعات این نماز و للبخاری و ابن جبان و الحاکم و النسائی نحوه  
من حدیث ابی بکره رضی الله عنه فصلوا و ادعوا حتی یکشف ما بکبر پس نماز بگذارد و دعا کند تا آنکه منکشف گردد و  
چیزی که شمار است و این اول حدیثی است که سوق کرد و آورد آنرا بخاری در باب کسوف و لفظ وی یکشف است و مراد آنست که مرتفع شود  
آنچه نازل شده است بشما از کسوف شمس و قمر مصنف در تلخیص گفته واقع شده است در خلاصه و شرح منزه آنچه موهم بودن این روایت  
متفق علیه است حال آنکه جنین نیست زیرا که اخراج نکرد مسلم از ابی بکره در صلوة کسوف هیچ چیز انتہی و عن عائشة رضی الله عنها  
ان النبي صلى الله عليه وسلم جهر في صلوة الكسوف بقراءة بلند خواند آنحضرت در نماز خسوف قرائت خود را و مراد  
در اینجا کسوف شمس است چنانچه احمد روایت کرده بلفظ خفت الشمس و قال ثم قرأ فبحر بالقراءة و جهر از نزدی و طحاوی و دارقطنی هم روایت کرده  
و ابن خزیمه و غیره از علی رضی الله عنه آورده مرفوعا جهر بقرات در نماز کسوف و درین چهار قول است اول آنکه جهر کند بقرات مطلقا و کسوف  
شمس و قمر تا بر هر شیء باب و جز آن و این حدیث اگر چه وارد است در کسوف شمس لیکن قمر مثل او است بنا بر جمع نمودن آنحضرت هر دو را در یک  
چنانکه فرمود فاذا را یا تمیها ای کاسفین فصلوا و دعوا و اصل استوای هر دو است و کیفیت نماز و مانند آن و این مذہب احمد و سحن و ابو حنیفه  
و ابن خزیمه و ابن منذر و دیگران است دوم آنکه اسرار کند مطلقا بحدیث ابن عباس که استاد آنحضرت استادنی در از قریب سورة بقره پس اگر  
جهر میکرد آنحضرت اندازد نمی کرد ابن عباس قرائت او را بسورة بقره و شافعی از ابن عباس بطریق تعلیق آورده که وی بایستاد پهلوی آنحضرت  
در کسوف پس شنید از آنحضرت حرفی و ببقی آنرا موصول کرده از شرطین که اسانید همه واهی است پس ضعیف است این قول که ابن عباس  
از آنحضرت دور بود لهذا جهر وی بقرات نشنیده سوم آنکه مصلی غیر است در میان جهر و اسرار زیرا که ثابت است از آنحضرت صلی الله علیه و آله  
هر دو امر چنانکه از ادله هر دو قول مذکور معلوم شده چهارم آنکه در کسوف شمس اسرار کند و در خسوف قمر جهر نماید و این مختار ائمه ثلاثه است علما  
بحدیث ابن عباس قیاسا بر صلوات خمس و لیکن در سبل گفته که دلیل جهر مطلقا آنحضرت است ازین همه اقوال و در مصنفی گفته ظاهر آنست که  
جهر کند در خسوف و کسوف هر دو بحدیث شخبین عن عائشة و اما جمع شافعیه بآنکه اسرار در قمر است و جهر در شمس پس بدخول است بآنکه  
ظاهر از حدیث عائشة آنست که حکایت همان قصه کسوف باشد که روایات متعدده در آن باب از حضرت عائشة منقول است و استقامت  
خسوف بر شمس غیر قلیل است انتہی لمخصا فصلی اربع رکعات فی رکعت بن پس بگذارد چهار رکعت در دو رکعت یعنی در هر رکعتی  
دو رکوع کرد و بر خلاف معهود که در هر رکعت یک رکوع می باشد و اربع سجدهات و چهار سجده چنانکه معهود است متفق علیہ  
و این حدیث دلیل است بر شریعت جهر بقرات در نماز کسوف و بر اینکه این نماز دو رکعت است و در هر رکعت دو رکوع است و در هر رکعت  
دو سجده و یاتی خلاف ذلک فی حدیث ابن عباس و هذا لفظ مسلم و این یک وجه است برای این نماز از وجوه متعدده او و این حدیث  
ابن عمر و ابن عباس هم آورده و رواه ابن جبان الحاکم و گفت بخاری حدیث عائشة بود جهر صحیح است از حدیث سمره انتہی و لفظ سمره این است

صلی بنا فی کسوف الشمس لا ینسبح له صوتا وصحیة الترمذی وابن حبان والحاکم واعلمه ابن الخزم. الله فقلبت بن عباد راوی عن سمرة وقلت ابن المدینی می  
 مجهول است و قد ذکره ابن حبان فی الثقات بالکذا نیست اورا راوی جزا سود بن قیس جمع کرده اند میان حدیث عایشه و سمرة باینکه بود سمرة  
 در اخبار الناس پیش نمید آواز آنحضرت را لیکن قول ابن عباس که انی کنت الی جنبه دافع اوست مصنف در تلخیص گفت اگر صحیح شود تعدد  
 را عمل شود اشکال انتهى و ترجیح داشافعی حدیث سمرة را بسبب موافقت او با روایت ابن عباس و جز آن در مصنفی گفته اما حدیث ترمذی  
 عن سمرة پس لا ینسبح له صوتا گفته نه استر بالقراءة یا لم یجهر بلکه عدم سماع خود بیان کرد و نهی بمعناه و این ناظر است در ترجیح حدیث عایشه و بالجمله  
 در حدیث عایشه که نزد واقفی است آمده که خواند آنحضرت در رکعت اولی عنکبوت و در ثانیة روم یا لقمان و فی روایة لاهل اهل اسلام عن عائشة  
 قعت پس برانگیزت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مناد یا ینادی نذا کنند و آواز دهند که نذا کنند الصلوة جامعة نماز جمع  
 لنده است پس جمع آمدند و پیشتر رفت آنحضرت برای امامت و گذارد نماز بروهی که مذکور شد و در اینجا دلیل است بر شریعت اعلام باین  
 برای اجتماع مردم درین نماز و وارد نشده است امر باین لفظ از آنحضرت صلی الله علیه و سلم مگر درین نماز و این هر دو لفظ منصوب است یعنی  
 لصلوة جامعة اول بنایر آنکه مفعول فعل مخذون است اسی احضر و او ثانی بر طلال و جائز است رفع هر دو را ابتدا و خبر و فیه تقادیر آخر  
 و ۱۰ پس رضي الله عنه قال ان فی شمس علی عهد رسول الله گرفته شد آفتاب در زبان رسول خدا  
 صلی الله علیه و سلم فصلی پس نماز گذارد آنحضرت و مردم با وی اقتدا کردند فقام قیام طوی انھو من قراءة سورة البقره  
 پس قیام کرد آنحضرت قیام دراز نزدیک از خواندن سوره بقره یعنی آن زمان مقدار که در وی سوره بقره بخوانند و از اینجا معلوم نمی شود که سوره بقره خوانده باشد  
 لیکن در وی دلیل است بر آنکه در آن قرآن باید خواند بغوی گفت علما متفق اند بر آنکه بخواند در قیام اول از رکعت اول فاتحه و اختلاف کرده اند  
 در قیام ثانی پس مذہب مالک آنست که صحیح نیست نماز مگر بقراءت آن و در وی دلیل است بر شریعت طول رکوع و شروع در آن ذکر است از  
 تسبیح و تکبیر و غیره شمر رکع رکوع طویل است رکوع رکوعی دراز و در بعضی روایات آمده که برانند از قیام شروع فقام  
 قیام طویلا پست بر داشت سر از رکوع و ایستاد زبانی دراز و هودون القیام الاول و این ایستادن فرود قیام اول بود و در  
 بعضی قریب نیز می آید ازین حدیث معلوم نشد که در قیام دوم قرائت کرد یا تسبیح خواند ظاهر ثانی است شروع رکوع طویل و هودو  
 دون رکوع الاول پست رکوع کرد رکوع دراز و این رکوع فرود رکوع اول بود پست بر داشت سر از رکوع دوم شروع سجده پست سجده کرد  
 یعنی دو سجده چنانکه معهود است در سجده و مجلس اینجا طویل کرد و در اینجا دلالت است بر آنکه قیامی که بعد از سجود است در وی تطویل نیست بلکه  
 فرود اول است و اگر چه نزد مسلم در روایت جابر آمده که انه اطال ذلک نووی گفت این روایت شاذ است عمل کرده نمی شود بر آن و نقل کرد قاضی  
 عیاض اجماع بر عدم تطویل اعتدالی که متصل سجود است و تاویل کرد این روایت را که مراد باطالات زیادت طمانینت است و ذکر نکرد درین روایت  
 طول سجود را لیکن ثابت شده است اطالت می در روایت ابی موسی نزد بخاری و حدیث ابن عمر نزد مسلم نووی گوید محققان از اصحاب گفتند  
 و هو المنصوص للشافعی که طول کند بنا بر احادیث صحیح که دارد است بدان بود او و نسائی از حدیث سمرة آورده که کان الطویل بالیسی  
 فی صلاته قط و در روایت مسلم است از حدیث جابر و سجده خواص رکوعه و بجزم اهل العلم بالحدیث و گوید عقیب هر رکوع سمع الله لمن حمده باز  
 بگوید ربنا لک الحمد الی آخره و طول کنند در جلوس بین بسجده چنانکه واقع شده است در روایت مسلم از حدیث جابر اطالت عند الی بیان  
 هر دو سجده و گفت مصنف و اخف نشدم بر آن در هیچ طریق مگر درین طریق و نقل کرد غزالی که اتفاق بر عدم اطالت و سه مردود است



شعر رفع فقام قیاماً طویلاً وهو دون القیام الاول پشتر داشت سر از سجده و ایستاد ایستادن دراز و این ایستادن فرود  
ایستادن نخستین بود که در رکعت اولی کرده بود شعر رکع رکوعاً طویلاً وهو دون الركوع الاول پشتر رکوع کرد رکوع دراز و این  
رکوع فرود رکوع نخستین بود که در رکعت اولی کرده بود شعر رفع فقام قیاماً طویلاً وهو دون القیام الاول پشتر داشت سر  
از رکوع و ایستاد ایستادنی دراز که آن فرود ایستادنی نخستین بود که درین رکعت ثانیه کرده بود و این دلیل است بر اطالت قیام در رکعت  
ثانیه ولیکن دون قیام رکعت اولی و در روایت ابی داؤد از عروه آمنه که وی خواند آل عمران را ابن بطال گفته نیست خلاف در آنکه رکعت  
اولی با قیام و رکوع خود اطول باشد از رکعت ثانیه با قیام و رکوع او و اختلاف کرده اند در اول از ثانیه و رکوع وی که آیا این هر دو اقصر اند  
از قیام ثانی از اول و رکوع او یا هر دو برابر اند گفته اند سبب این خلاف فهم معنی قولی است و هر دو دون القیام الاول که مراد بدان اول  
از اولی است یا راجع است بهم پس هر قیام گفته باشد از قیامی که قبل است شعر رکع رکوعاً طویلاً وهو دون الركوع الاول  
پشتر رکوع کرد رکوعی طویل و این فرود رکوع اول بود که درین رکعت کرده بود شعر سجده شعر سجده پشتر داشت  
سر خود را پشتر سجده کرد یعنی دو سجده پشتر برگشت از نماز یعنی بعد از تشهد و تسلیم و ذکر نکر و این را از جهت ظهور وی و قد تجلت الشمس  
و حال آنکه تحقیق آشکارا روشن شده بود مخرج خطب الناس پس خطبه بر مردم را و مضمون خطبه همان است که در حدیث مغیره گذشته  
یعنی هر ماه دو آیت اند از آیات خدا منخسف نمی شوند برای موت احدی و نه حیات وی پس چون به بینید شما خسوف را پس ذکر خدا کنید  
متفق علیها در اینجا دلیل است بر شریعت خطبه بعد از کسوف و رفته است به تحباب آن شافعی و اکثر ائمه حدیث و حنفیه گویند  
خطبه نیست در کسوف زیرا که منقول نشده و نقیب کرده اند با حدیث مصرحه خطبه و گفته اند که آنچه آنحضرت بفعل آورده مقصود از آن خطبه نبود  
بلکه قصد بود بر کسانی که معتقد بودند که کسوف بسبب موت احدی می باشد و این قول متعقب است باینکه در روایت بخاری است فحمد الله و ثنی  
علیه و فی روایه انه عبده و رسوله و فی روایه البخاری انه ذکر احوال الجنة و النار و غیره ذلك این همه مقاصد خطبه است و لفظ وی در مسلم از حدیث  
فاطمه از اسامه این است قالت فخطب رسول الله صلی الله علیه و سلم الناس فحمد الله و ثنی علیه ثم قال اما بعد ما من شیء لم اکن رایته الا قد رایته فی مقامی هذا  
حتى الجنة و النار و انه قد اوحی الی اکلم تقتنون فی القبور قریباً او مثل فتنة المسيح الدجال لا ادری ای ذلك قالت اسماء فیوقی احدکم فیقال  
ما علمک بهذا الرجل فاما المؤمن او الموقت لا ادری ای ذلك قال فقالت اما فیه یقول هو محمد رسول الله جارا بالبیات المذی فاجبتنا و طعنا  
ثلاث مرات ثم یقال قد کنا نعلم انک تؤمن به فم صالحا و فی مسلم روایه أخرى فی الخطبة بالفاظ فیها زیاده تصنف و تلخیص گفت صاحب هدایه  
از حنفیه می گویند نیست در کسوف خطبه زیرا که منقول نشده و ما تعجب میکنیم از وی زیرا که ثابت است در حدیث عایشه و حدیث اسماء بنت ابی بکر در  
صحیحین و احمد اثر از حدیث عمره بن جندب آورده و در نسائی و ابن حبان بوجه دیگر مذکور است که استناد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و برابر بر متبر  
و حمد گفت خدا را و ثنا کرد بروی الحدیث انتهی گویم هیچ جایی تعجب از صاحب هدایه نیست زیرا که وی فقیه است نه محدث و لهذا در کتاب او بعض  
احادیث موضوعه و ضعیفه موجود است تعجب این است که در هدایه زیاده برده جا او را سهو و خطا داده در مسائل فقهیه چنانکه بر مطلع غنی نیست  
و اللفظ للبیحاری و لفظ من بخاری راست در سبیل گفته نماز کسوف بر وجه کثیره مروی است ذکر را الشیخان و ابو داود و غیره هم و این  
سنت است باتفاق علما و در دعوی اتفاق نظر است زیرا که ابو عوانه در صحیح خود تصریح کرده است بوجوبی و محکی است از مالک که آنرا  
جاری بجای جمعه داشته و گذشت از ابو حنیفه انجابتی مذمت شافعی و جماعتی یعنی مالک و احمد و جمهور علما آنست که مسنون است در جابت گفته اند

یگران یعنی ابوحنیفه و گروهی که تنها بگذارند و تحت اولین احادیث صحیحی است که در آن گذاردن آنحضرت بجاعت آمده بعده اختلاف کرده اند بصفت  
ی جمهور گویند دو رکعت است در هر رکعت دو قیام و دو قنوت و دو رکوع و سجده است غیرهما و این کیفیت رفته است مالک شافعی و لیث  
و دیگران انتہی در تصفی گفتند اکتل هر نماز که است آنست که قیام اول را طویل کند مانند سوره بقره و قیام ثانی اندک کمتر از قیام اول و قیام ثانی از قیام  
ثانی کمتر و رابع از ثالث کمتر و همچنین حکم است حکم رکوعات پس در رکوع اول قدر صد آیت از سوره بقره تسبیح گوید و پایه پایه کم کند و بعضی روایات  
طویل سجدات نیز آمده بعد از آن خطبه خواند و در حدیث خطبتان وارد نشده اند اگر در خطبه خواند مانند جمعه بهتر باشد و درین خطبه بیان کند  
آفتاب و ماه تاب و آیت اند از آیات خدای تعالی و ترغیب بر افعال خیر از صلوة و ذکر و صدقه و اعتاق کند انتہی گوئیم و این همه افعال در احادیث  
صالح وارد اند و فی روایة مسلم ای عن ابن عباس صلی الله علیه وسلم حین کسفت الشمس غمائی رکعات  
فی أربع سجعات گذارد آنحضرت و میگردد رفته شد آفتاب هشت رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع در چهار سجده یعنی در دو رکعت زیر هر رکعت یک  
و سجده است و این کیفیت رفته است گروهی و عن عبد الله بن عباس رضی الله عنه مثل ذلك ای مثل روایت  
بن عباس یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آنحضرت این چنین گذارده یا از ایشان نیز آمده که همچنین گذارند و گفته و مسلم راست  
عن جابر بن عبد الله رضی الله عنه ای النبی صلی الله علیه وسلم است رکعات باربع سجعات گذارد آنحضرت شش رکوع  
یعنی در هر رکعت سه رکوع چهار سجده در هر رکعت دو سجده چنانکه مهور است و لا بی داود عن ابی بن کعب رضی الله عنه صلی  
الله علیه وسلم فرج خمس رکعات و سجد سجداتین گذارد آنحضرت نماز خسوف پس رکوع کرد پنج رکوع و سجده کرد  
دو سجده و فعل فی الثانية مثل ذلك و در دو رکعت دوم مانند آن یعنی پنج رکوع و دو سجده و رواه البیهقی و الحاکم و  
صحیح ابن سکن قال الحاکم رواه سونوقون و بالجملة از مجموع این احادیث ثابت شده که نماز کسوف دو رکعت است بالاتفاق و اختلافی نیست  
در کیفیت رکوعات است و در هر رکعت و از مجموع روایاتی که مصنف آورده چهار صورت بثبوت رسیده یکی دو رکعت و در هر رکعت دو رکوع  
و این اخذ کرده است شافعی و مالک لیث و احمد و غیر هم و برین حال است حدیث عایشه و جابر و ابن عباس و ابن عمر بن عبد البر گفتند  
هو اصح ما فی الباب و باقی روایات معلله ضعیفه دوم و دو رکعت در هر رکعت چهار رکوع و این مفاد روایت مسلم است از ابن عباس  
و علی رضی الله عنه سوم و دو رکعت در هر رکعت سه رکوع و برین حال است حدیث جابر چهارم و دو رکعت در هر رکعت پنج رکوع و مختلف شدند  
علما باختلاف روایات پس جمهور اخذ کردند باول بنا بر کلام ابن عبد البر و نووی در شرح مسلم گفته اند بقره نوعی بعضی صحابه گفتند  
جماعتی از تحقیقین که مصلی غیر است میان این انواع پس هر نوع که بجا آورد خوب کرد و این مبنی است بر تعدد کسوف که گاهی در آن چنین بود و گاهی  
چنان و لیکن در سبیل گفته تحقیق آنست که این همه روایات حکایت واقعه واحده است که آن نماز گذاردن آنحضرت است روز وفات ابراهیم  
و لهذا تعویل کرده اند دیگران بر اعتدال احادیث حاکیه صور ثلاثه و این قیام گفتند که بار اید تصحیح نیکست مذقده آنرا کالامام احمد و البخاری و الشافعی  
و جمعی نیستند آنرا غلط و رفته اند حنفیه بگذارند و در رکعت همچو سائر نوافل انتہی مذہب جمهور کوفیین و ثوری نیز همین است و یک رکوع افضل عدد است  
موجب اکثر آن در تصفی گفته کسی که دو رکعت کسوف بشکل نماز صبح گذارد و خطبه خواند اصل فاذا را یتیم ذلک فصلو ارا کالربیع است و هر که دو رکوع  
و دو قیام در هر رکعتی گذارد و خطبه خواند کمال متابعت نمود و سهم او فی حاصل کرد انتہی شیخ و در جمعه گفته نزد ما صلوة کسوف شمس و رکعت است  
بجاعت در صورت نفل در هر رکعت یک رکوع چنانکه معتاد است و در نمازی خطبه و در خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بنفیر خود تنها بگذارند



صلی فی زلزلة ست رکعات و اربع سجرات گذارد و زلزله زمین شش رکوع و چهار سجده یعنی دو رکعت و هر رکعت سه رکوع  
 وقال و كانت هكذا صلاة الاستسقاء ابان این چنین است نماز نشانهای خدا واه البیهقی من طریق عبد الله بن الحارث عنه ان کان فی  
 زلزلة فی البصرة و رواه ابن ابی شیبة من هذا الوجه مختصرا ان ابن عباس علی بنهم فی زلزلة اربع سجرات رکع فیها ستا و روایت کرد ابو داود  
 از ابن عباس مرفوعا که چون ببینید نشانی را پس سجده کنید یعنی نماز بگذارید تنها کما قال الشافعی و در اینجا ذکر گذاردن این نماز بجماعت  
 نیست ولیکن ظاهر آنست که بجماعت گذارده باشد و شافعی گفت نمیدانم که امر کرده باشد آنحضرت بنماز چندی از آیات و نه هیچ یکی از خلفا  
 او جز نماز کسوفین و روایت کرد بیہقی در سنن و معروف بسند خود تا شافعی که ذکر الشافعی عن علی بن رضی الله عنه نحوه ذکر کرد  
 شافعی از علی مانند آن که بگذار و دی کرم الله وجهه شش رکعت در چهار سجده پنج رکعت و دو سجده در یک رکعت و دو سجده در یک رکعت شافعی  
 گفته اگر ثابت شود این از علی رضی الله عنه قائل شوم بدان و ایشان ثابت می کنند آنرا و اخذنی کنند بدان دون آخر و هو قوله هكذا  
 صلوات الایات و ذکر نکرد شافعی این حدیث را از دیگری جز علی کرم الله وجهه و رفته اند بعضی علماء باینکه برای افزایش دو رکعت نماز بگذار و مثل  
 نماز کسوف و واقف علی ذلک احمد بن حنبل گوئیم در کتب غالب اینست که برای کسوف دو رکعت بگذار و وقت بیک خواهد و شافعی و غیره  
 گفت اند که جمیع مسنون نیست و اما صلوة منفرد پس خوب است زیرا که امر آنحضرت بجمیع جز در کسوفین مروی نیست و الله اعلم

### باب صلوة الاستسقاء

استسقاء در لغت آب خواستن و در شرح خود زیاد عایا سوال بابران نزد قحط سال با کیفیت مخصوص صدابن ماجه از حدیث ابن عمر آورده که فرمود  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم کم نکر و هیچ قومی بیامد و نراز و اگر آنکه گرفته شدند لقطه و خشک سالی و شدت سوز و جود سلطان بر آنها و منع نراوند  
 زکوة سوال خود را اگر آنکه منع کرده و باز داشته شدند باران را از آسمان عمن ابن عباس رضی الله عنه قال خرج النبی صلی  
 الله علیه و سلم بیرون آمد رسول خدا از مدینه منوره متواضعا فروتنی کننده متبنا بامشاة فوقیه و موحده و قال معجمی  
 لابس ثياب بذلة و بذل جامه که سائر ایام در خدمت خانمی پوشند و زینت در کار نمی کنند مراد ترک زینت و حسن بیست است برای تواضع و  
 اظهار حاجت متخشعا خشوع کننده و چشم فروغوا باینده و تواضع و تحشع قریب اند در معنی اول را بر ظاهر حمل باید کرد و ثانی را  
 بر باطن و گویند خشوع در صوت و بصیر باشد و خضوع در بدن مقرر سلا فروشته از عاجزی ای بتاقی و عدم عجلت متضیی عازا زاری کنند  
 لفظ ابو داود و متبنا لا متواضعا است در نایه گفته تضرع تذلل و مبالغه و سوال در غیبت فصلی رکعتین که می ایستای فی العبد  
 پس بگذار و دو رکعت چنانکه گذارده می شود در عید لفظ ابو داود و اینست لکن لم یزل فی الدعاء التضرع و التکبیر ثم صلی الخ و از اینجا معلوم شد  
 که نماز بعد دعا بود و لفظی که مصنف آورده غیر صریح است و درین که بخط خطبت کمر هده و خطبه بخواند مثل این خطبه شما که می خوانید  
 و این عبارت نفی خواندن خطبه میکند یا خواندن خطبه باین کیفیت که ایشان میخوانند طویل و بسیط و محکم و ظاهر همینست زیرا که در روایت  
 ابو داود و زیاده کرده است صلی الله علیه و سلم رقی المنبر و ظاهر آنست که رقی منبر نبود مگر برای خطبه و گفته اند بخواند خطبه مانند جمعه بخدیش  
 عایشه که می آید و بخدیش ابن عباس از حدیث ابو هریره خواندن آن بعد نماز معلوم می شود و لفظ وی نزد احمد و ابن ماجه و ابی عوانه  
 و بیہقی اینست ان صلی الله علیه و سلم خرج للاستسقاء فصلی رکعتین ثم خطب باین رفته است شافعی و غیره و در حدیث ابن عباس  
 که لفظ وی نزد ابو داود گذشته قبل نماز آمده و باین رفته است جماعتی و همه میان هر دو حدیث بار و سه است که آنکه در میان

کرده بود پس بعضی روایات از ان خطب تغییر کردند و بران اقتضای نمودند و خطبه بعد از نماز روایت نکردند و بعضی دیگر که تقدیم نماز بر خطبه روایت کردند  
 هم بران اقتضای نمودند و عاقل نماز نکردند و بنا بر جمع بین الروایتین و اما دعائیکه درین نماز باید کرد پس تحریری ماورد عنه صلی الله علیه و سلم است  
 چنانکه از حدیث عایشه که می آید ظاهر است در اوه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و درینجا دلیل است بر شریعت نماز  
 استسقاء و این رفته اند اکثر ائمه شیخ در ترجمه گفته و نزد ابو حنیفه استسقاء دعا و استغفار و سوال و تضرع است از جناب کریم واجب رزاق و متغفا  
 بعض قرآن سبب اذکار نماز است و حنفیه گویند آنچه واقع شده است از وجوه استسقاء در اکثر احادیث صلوة در آن مذکور نیست مگر در وجه واحد  
 و آن نیز بجمیع خصوصیاتش بصحت نرسیده و آنچه مذکور است عین دعاست و بصحت رسیده که عمر رضی الله عنه استسقاء کرد و در دعا و استغفار  
 اقتضای نموده و نماز نگذاشته و اگر نماز مسنون می بود ترک نمی کرد و عذر عدم علم با قرب حمد و بی برهان نبوت بعید است و ترک می با وجود علم  
 بعد است با وجودیکه این دعا از وی در حضور صحابه بود و تنبیه نکردن ایشان بران نیز گنجایش ندارد و گویند ما بقول ابی حنیفه نیست نماز  
 در استسقاء آنست که جماعت خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شرط و اگر هر یک نماز نفل باشد و دعا و تضرع و سوال نماید و استغفار  
 کند بهتر باشد و احادیث مرویه در باب استسقاء خالی از اضطراب نیست پس ابو حنیفه اخذ بمتیقن کرده و ابو یوسف و محمد نیز موافق ابی حنیفه  
 درین باب و بعضی گویند محمد با ابی حنیفه است و فتوی الاکابر نزد حنفیه بر مذہب صاحبیه است از جهت ثبوت فعل آنحضرت و عدم دلیل بر اختصار  
 آن با آنحضرت علیه السلام انتهى و در شرح سفر السعاده گفته نزد صاحبیه و ائمه ثلاثه در استسقاء نماز است جماعت و خطبه و بعضی گفته اند که این قول  
 امام محمد است و امام ابو یوسف و ابو حنیفه است و نزد امام شافعی مثل صلوة عید تکبیرات و خطبتین بعد از نماز و نزد امام مالک نیز همچنین است  
 الا انکه تکبیرات نیست و ایشان میگویند که تشبیه می بصلوة عید که در حدیث آمده است در عدم اذان و اقامت است نه در جمیع خصوصیات و در نزد  
 امام احمد روایات است مشهور تر از اخباری نقل کنند عدم خطبه است و مختار اکثر اصحابی خطبه است قبل لصلوة او بعد یا و بعد مختار تر است یک  
 خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی دو روایت است و نزد ائمه مالک قائل اند نماز قرائت بجماعت و تحویل رد آنها امام را یا قوم را نیز در قول است و نزد  
 ابی حنیفه هیچ یکی از اینها نیست الا دعا و استغفار و نماز فرادی اگر خواهند و اکنون فتوی در مذہب ابو حنیفه و عمل مذہب صاحبیه است انتهى کلام  
 گویم و همین است ارجح زیرا که حدیث نماز و بخاری است از عباد بن تیمم باین لفظ ان صلی الله علیه و سلم صلی بهم رکعتین پس نماز و جماعت هر دو ثابت  
 شد و بعد ثبوت این سنت در بخاری آنچه حضرت شیخ در نماز نگذاشتن حضرت عمر ذکر کرده همه از هم پاشید و تنبیه نکردن صحابه عمر را بجهت آنست که  
 استسقاء از آنحضرت بر چند وجه ثابت شده و این یکی از آن چه ابو یوسف چنانکه نماز در وی سنت است همچنین وجود دیگر هم از سنت ثابت است  
 تنبیه چرا باید کرد و عجب نیست که عمر رضی الله عنه با وجود علم اقتضای دعا و استغفار برای بیان جواز کرده باشد و احادیث استسقاء اگر چه بوجه  
 متعدد آمده اما مضطرب نیست بلکه هر یک از آن وجوه بجای خود سنت مستمره است و ترجمه الله الیها الله گفته استسقاء کرده است آنحضرت بر آنجا  
 کثیفه و لیکن وجهی را که برای امت مسنون کرده آنست که بر آید بسوی مصطفی بامر دم و حالت ابتذال و تواضع و تضرع و بگذارد و رکعت بقرات  
 جهریه و خطبه و استقبال قبله و دعا کند و دست بردارد و در دیگر ادواتی و در سفر السعاده گفته بر شش وجه ثابت شده که آنحضرت استسقاء کرد  
 انتهى گویم بیان آن شش وجه در بی نبوی باین لفظ کرده که اول خروج اوست صلی الله علیه و سلم بسوی مصطفی و نماز نگذاشتن و خطبه خواندن دوم  
 روز جمعه بر منبر و اثنای خطبه سوم استسقاء می بر منبر مدینه مجرد در غیر روز جمعه و در وی نمازی محفوظ نیست چهارم استسقاء و حالیکه تشبیه بود  
 در مسجد سر داشت هر دو دست خود و دعا کرد از خدای عز و جل پنجم استسقاء کردن نزد احجار زیت قرین زو را و این بیرون دروازه مسجد بود



هشتم استسقاء بعض غزوات وقتی که سبقت کردند لورامشرکان بسوی آب و هر بار که استسقا کرده آب داده شد اتقی و از اینجا معلوم شد که در استسقاء هم نماز ثابت است و هم استغفار و دعا پس هر چه کند کافی و مؤدی سنت باشد و صححه الترمذی در مصنفی گفته در مثل این مقام دورای می شود یکی آنکه هر فعل و کیفیت سنت است پس اگر ترک سنتی کرد بر سنتی دیگر مایع خواهد شد و بگر آنکه همه خصوصیات جمع شده سنت است پس هر یک بعضی و بعضی مدرک سنت نیست تا آنکه همه خصوصیات بجاء در مثل جمعه یک فرض است و ارکان و خصوصیات چند آنکه آنحضرت مواظبت فرمودند و خلفا مسلمین بلم جزا و میل شافعی برای اول سنت و میل مالک و ابی حنیفه برای ثانی سنت و اکمل استسقا است که سه روز روزی گیرند و توبه کنند و وجود خیر از صدقه و صلوات بجاء آن بعد از آن روز چهارم بصره و روز هفتم گرفته و جامه های خانگی پوشیده بحدیث ترمذی عن ابن عباس انگاه دورکت ساز گذارند مانند عید بعد از آن دو خطبه خوانند و استغفار بسیار گویند و تحویل رد کنند امام و ماموم همه اتقی گویم و این ظاهر است در راه لول و صحیح ابو عوانه و ابن حبان و اخرجه الحاکم و البیهقی و الدارقطنی ایضا **و قال** رضی الله عنهما قالت شکی الناس الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فحوى المطر فلهذا ندم ودم بسوی آنحضرت باز ایستادن باران را قاهر بمنبر فوضع له بالمصلى پس امر کرد آنحضرت بنهادن منبر پس نجاه شد منبر برای وی و فصلی که بیرون مدینه است و وعد الناس بوما یخرجون فيه و نوید داد مردم را برون مدینه که بیرون آیند در آن روز و تعیین کرد آن روز را برای ایشان و در اینجا دلالت است بر یکله مستحب است تقدیم نمین روز برای مردم تا که طیار شوند برای آن و خاص شوند از مظالم و غیره و مقدم کنند توبه را و این امور واجب است مطلقا اگر آنکه اجتناب و شدت و طلب تفرج و ی از و تعالی متضیق آن زیرا که واروده است در اسرائیلات که خدای تعالی محروم گردانید قومی را از بنی اسرائیل از آب بعد خروج ایشان برای استسقا زیرا که در ایشان عامی بود و لفظ ناس عام است از مسلمانان غیر هم و از اینجا گفته اند که مشروع است اخراج اهل ذمه لیکن از مصلی بر کنار باشند خراج حین بداحاجب الشمس پس بیرون آمد و وقتی که ظاهر شد و آغاز کرد بر آمدن را بروی آفتاب یعنی کرانه او و بدایافت و همزه هر دو روایت است و اول ظاهر تر است فقعد علی المنبر پس نشست بر منبر حافظ ابن قیم ح گفته اگر صحیح شود و رند و ردول ازین حرف چیز است فکبر و حمد الله پس تکبیر بر آورد و دستایش کرد خدا را شوقال پشتر گفت آنکه شکو متوجذب دیار که برستیکه شما کله کردید قحط شهر و دیار خود را و دیار جمع دارست بمعنی سرا و گله کردید پس مانند باران را از وقت معین و مهود که برای اوست از شما و قد امرکم الله ان تدعوه و تحقیق فرموده است خدای تعالی شمارا که خوانید او را قال تعالی ادعونی استجب لکم و وعدکم ان لیستجب لکم و نوید داده است شمارا که قبول کند دعا و سوال را برای شما کما قال و اذا سألکم عبادی عني فاني قد مبك اجيب دعوی الداع اذا دعان شعر قال پشتر گفت آنحضرت الحمد لله رب العلمین الرحمن الرحیم هیچ سپاس و ستایش ثابت است مرخدا فی را که پروردگار جهانیان است و مهربان است در دنیا و آخرت در اینجا دلیل است بر عدم اقتلح خطبه مسلم بکلیله و نیامد روایتی از آنحضرت که شروع کرده باشد خطبه را بغیر تحمید ملک یوم الدین مالک همه چیز است روز جزا البودا و گفته اهل مدینه ملک یوم الدین بنخوانند و این حدیث محبت است بر ایشان لا اله الا الله یفعل ما یرید نیست هیچ معبود بر حق سوای خدا نیست و بنخوانند اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی و غنی الفقراء انزل علینا الغيث واجعل ما انزلت علینا قوة و بلا غنا الرحمن خداوند توئی معبود بر حق نیست خدای بر حق سوای تو توئی بی نیاز و ما نیازمند انیم و محتاج فرود فرست بر ما باران و بگردان چیزی را بفرود فرستاده از باران برای ما توانائی و رسیدن تا زمانی طولی بین برسیم بطانین خود کمال و تمام شود انتفاع ما بوی و ببلغ بفتح با چیزی

که بوی مطلوب پسند شمرس رفع یدیه فلهم یزل حتی رؤی بياض البطنه پسر برداشت هر دو دست خود را پس نگذاشت برداشت  
و برداشته می بود هر دو دست را تا آنکه ظاهر شد سفیدی هر دو بغل آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر لباس شریف در آن زمان فقط بود بود مراد ظهور بطن  
على الحقيقة خواهد بود و اگر قیص بود مراد موضع البطن است و بر هر تقدیر ظهور بياض البطن کنایه از بلند برداشتن پستماست و گفته اند که هر چند واقع سبب  
وسله و مطلوب قوی تر برداشتن دستها بلند تر و در بجای دلیل است بر شرفیت رفع یدین نزد عا و لیکن در دستقامباله و در رفع مطلوب است تا آنکه  
برابر شود و گرد و تجاوز نکند از سر و اما آنچه در حدیث انس در بخاری آمده که بود آنحضرت بر نینداشت هر دو دست خود و چیزی از دعا نکرد دستقامباله  
سیوطی در توضیح که این نفی رفع خاص است اینظر کفین کافی مسلم و ابی داود و اما در سائر دعا پس بر میداشت هر دو دست خود بطون آنها ثابت  
شده است رفع یدین در دعا و یک حدیث و قد افردت ما بجز و انتهی و این جزو رکات کتب حروف عقی عن و در سرفرج از حدیده نقل کرده همراه  
آورده است و تصنف روح در شمع البانی گفته ابو موسی اشعری گوید دعا النبی صلی الله علیه و سلم ثم رفع یدیه و رایت بياض البطنه و گفت ابن عمر  
رفع النبی صلی الله علیه و سلم یدیه یقول اللهم انی ابرأ الیک فانصت خاله و در وی در دست بر کسی که می گوید برداشته نمی شود دستها در دعا بجز دستقامباله  
و تسک کرده است حدیث انس و آن صحیح است ولیکن جمع کرده اند میان آن و میان احادیث باب و ما فی معناها باین طریق که منفی صفت خاص است  
نه اهل رفع و اشاره کرده ام من بسوی آن در ابواب استسقاء و حملش این است که رفع در دستقامباله غیر اوست یا بمباله تا آنکه دستها برابر شود  
شوند و در دعا برابر هر دو در شش و عکس آن نتوان کرد باینکه در هر دو ثابت شده حتی یدیه بياض البطنه بلکه جمع کرده می شود باین طور که رویت یا  
در دستقامباله بود از غیر وی یا آنکه نفین در دستقامباله متصل می باشند و در دعا بلند مندری گفته و بتقدیر تعویذ جمع جانب اثبات راجع است گویم  
تا سیما با کثرت احادیث آورده در آن زیرا که در وی حدیثهای بسیار آمده از ما المنذری فی جز و سه منها النودی فی الاذکار و فی شرح المذهب جملة  
و عقد کرد بر این بانی در اب مفرود ذکر کرد در آن حدیث ابو هریره که قدم آور و طخیل بن عمر و بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت  
بر سببیکه دوس نفرانی کردند خدا را پس بدعا کن بر آنها پس رو آورد آنحضرت بسوی قبله و برداشت هر دو دست خود و گفت اللهم اهدنا و سنا  
و این در صحیحین است بدون قولی که برداشت هر دو دست خود و در حدیث جابر است در قصه هجرت طفیل بن عمرو و مزنی دیگر باری فقال النبی  
صلی الله علیه و سلم اللهم و لیذنیه فاغفر فرغ یدیه و سندش صحیح است و اخرجه مسلم و در حدیث عایشه است قالت رایت النبی صلی الله علیه و سلم  
یدعو را فعا یدیه یقول اللهم انما انا بشر الحدیث و این هم صحیح الاسناد است و در جز رفع یدین بخاری است که رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم  
را فعا یدیه یدعو لعثمان و مسلم راست از حدیث عبدالرحمن بن عمره و در قصه کسوف فانهتیت الی النبی صلی الله علیه و سلم و هو را فعا یدیه و هو یعو و هم نزد  
مسلم است از حدیث عایشه در کسوف ایضا ثم رفع یدیه یدعو و در حدیث اوست نزد مسلم در دعا ی آنحضرت برای اهل یثرب فرغ یدیه ثلث مرات  
و در حدیث طویل ابو هریره است در فتح مکه فرغ یدیه و جعل یدیه و در صحیحین است از حدیث ابی حمید و در قصه ابن اللبیه ثم رفع یدیه حتی رایت عقره  
البطنه یقول اللهم بل بلغت و در حدیث ابن عمر و است ان النبی صلی الله علیه و سلم ذکر قول ابراهیم و عیسی فرغ یدیه و قال اللهم امتی و در حدیث عمر  
كان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا نزل علیه الوحی یسمع عند وجهه کدوی یخجل فانزل علیه یوما ثم سری عینه فاستقبل فقبلة و رفع یدیه و دعا الخ  
اخرجه الترمذی و اللفظ له و النسانی و الحاكم و در حدیث ابی امامه است کنت ردت الی صلی الله علیه و سلم بعرفات فرغ یدیه فالت به تا فقه فسقط خطا  
فتناوله بیده و هو را فعا یدیه الاخری اخرج النسانی بسند جید و در حدیث قیس بن سعد است نزد ابی داود ثم رفع رسول الله صلی الله علیه و سلم یدیه  
و یقول اللهم اجعل صلاتک و یحک علی آل سعد بن عباد و سنه جید و احادیث درین باب بسیار است و کما فی سائر مسلم از حدیث عماره بن ربیع

آوردند وی دید بشرین مروان را که بر میدارد هر دو دست خود پس انکار کرد و گفت دیدم آنحضرت را که زیاده کنی کرد برین و اشاره کرد بسایر پس صبری  
 از بعضی سلف حکایت کرده که وی اخذ بظاهر کرده و گفت سنت آنست که داعی اشاره کند بیک انگشت و در کرد و آنرا باینکه در روش در باره خطب است  
 بحال خطبه این ظاهر است و سابق حدیث پس نیست معنی برای تمییز آن بر رفع یدین در دعا با وجود ثبوت اخبار بمشروعیت آن و روایت کرده اند ابو داود  
 و ترمذی و حسن و غیره از حدیث عثمان مرفوعاً ان ربکم حی کریم یستجی من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یرد یدیهما صفراً ای خالیة و سنده حید طبری گفته  
 و کرده است رفع یدین در دعا نزد ابن عمر و جبرین مطعم و وید شریح سدی را که بر میداشت هر دو دست خود پس گفت من تناول بهما لا اتم یک طبری این را  
 باسانید خود تا آنها سوق کرده و ابن القین از عبد الله بن عمر بن غانم آورده که وی نقل کرده است از مالک که نیست رفع الیدین در دعا از امیر فقها گفت  
 و در مدونه گفته خاص است رفع با ستقا و بگرداند بطون آنها را بسوی ارض و اما انکار ابن عمر پس بر رفع آنها بود تا بر دوش و شش و گفت که آنها را بر دوش  
 باید داشت کذلک اسنده الطبری عنه ایضاً و از ابن عباس آمده که این صفت و دعاست و ابو داود و حاکم از ابن عباس از وجه دیگر روایت کرده اند که گفت  
 مسالت آنست که دستها را دوش برداری و متغفار آنست که بیک انگشت اشاره کنی و ابتهال آنست که هر دو دست را جمیعاً و از نمائی و طبری  
 از وجه دیگر هم از وی آورده که گفت بر رفع یدیه حتی یکجا و ز بهار سه و ثابت شده است از ابن عمر خلافت با تقدم اخرج البخاری فی الادب المفرد من علمین  
 القاسم بن محمد قال رایت ابن عمر یدعو عند القاص یرفع یدیه حتی یکجائی بهما منکبیه باطنهما مایلیه انتهی کلام لمصنف روح لمخصاص من کتاب الدعوات  
 من فتح الباری و تودوی و در شرح مسلم نیز حدیث آنست که ظاهرش آنست که نبرداشت آنحضرت دست خود مگر در مستقفا و لیکن بحال ابن حنین  
 بلکه ثابت شده است رفع یدین وی در دعا در مواضع دیگر غیر مستقفا و بی اکثر من ان تحصر و قد جمعت منها نحو من ثلثین حدیثاً من الصحیحین و اوامدهما  
 و ذکر تمافی و اخبار بصفه الصلوة من شرح المذهب و تاویل حدیث آنست که رفع بلیغ که از ان بیاض البطین دیده شود مگر و در راستقفا  
 یا مراد آنست که وی جز در مستقفا و غیره از آیه پس مقدم کرده شونز مشبته و مواضع کثیره که جامعات اند بر واحد که حاضر نشد این مواضع را  
 و لا بد است از تاویلی که ذکر کردیم انتهی شح حول الی الناس ظهره و قلب رداعه پستر بگردانید آنحضرت بجان من مردم پشت خود را و در کرد  
 بسوی قبله و گردانید چادر خود و اقدی گفته طول ردای آنحضرت صلی الله علیه و سلم شش ذرع بود در سه ذرع و طول از چهار ذرع و یک شبر در دو  
 ذرع و یک شبر و این بر دوا و از رادر جمعه و عیدین می پوشید که رمانی گفته ردای آنست که در نصف اعلی پوششند و از آنکه در نصف اسفل پوششند  
 و طریق قلب را باین وجه است که بگردید در دست راست خود طرف اسفل از جانب یسار و بدست چپ طرف اسفل از جانب بین و قلبیست که  
 هر دو دست خود را بر پشت خود تا باشد طرف مقبوض بید یعنی بر کتف اعلی از جانب بین طرف مقبوض بید یعنی بر کتف اعلی از جانب یسار  
 و در ابو داود و سجای لفظ قلب جوال گفته و هو رافع یدیه در حالیکه بر دارنده بود آنحضرت هر دو دست خود را شرفاً قبل علی الناس و نزل  
 پستر را و در مردم و فرو آمد از منبر و صلی علیهم پس گذارد و در رکعت و در سجده و لیل است بر آنکه صلوة باران دو رکعت است هو قول الجمهور  
 فانشأ الله سبحانه و تعالی سبحانه فوجدت و برقت پس میدا کرد خداوند پاک بر ترا بری را پس غریب آن ابرو و خشید برق بفتح  
 و کسر هر دو روایت است شرفاً مطر است پستر باری آن ابرو بدستوری خدا و امرویی پس نیاید آنحضرت از منبر پس خود تا آنکه روان شد سیاه  
 پس برگاه که دید آنحضرت شتاب فتن ایشان بسوی خانها خندید تا آنکه نمایان شدند آنها می درون دهنی پس گفت آنحضرت گواهی میداد  
 که خدا بر هر چیز قادر است و من بنده خدا و رسول ایدم رواه ابو داود و ابو عوانه و ابن حبان و الحاکم و قال خریک و اسناد که جلیل  
 و صحیح ابو علی بن اسکن و قصه التحویل و الضحیم و قصه التحویل و در صحیح بخاری است و آن گردانیدن بین است بر شال زیاده که در این

واین خزیمه و گردانید شمال را بر بزم و در روایت ابو داود و مست گردانید عطا الفین او را می عاتق آن سر خود و عطای السیر او را بر عاتق یمن خود و در روایت ابو داود و مست که بود بران حضرت خمیسه سودا پس خواست که بگیرد و سفل آنرا گرداند آنرا علی پس چون ختم شد بعضی قلب کرد آنرا گردانید بر دوشش خود و شش و کرد برای مردم که تحویل کنند بمراد وی لما اخرج احمد یلفظ و حول الناس معه ولیمث و ابو یوسف گویند مختصست تحویل با ما و بعضی گفته اند زنان تحویل نکنند و وقت تحویل استقبال اوست بسوی قبله و در مسلم است چون خواست که دعا کند رکوع و قبله و گردانید چادر خود را و مثله فی البخاری من حدیث عبد الله بن زید از حدیث عبد الله مازنی و نیست وی را وی اذان چنانکه بعضی حفاظ و هم کرده اند و لفظ وی این است که گفت عبد الله بیرون آمد رسول خدا با مردم بسوی مصلی در حالیکه قصد استسقاء دارد پس بگذارد با ایشان دو رکعت جهرا و در آن هر دو بقرارت در و او در قبله در حالیکه دعا میکند و بر داشت هر دو دست خود را بباله و گردانید روی خود را که پوشیده بود و هنگام استقبال قبله و فیه و درین حدیث عبد الله این نیز هست فوجهه الى القبلة یدخول پس روایت در آن حضرت بسوی قبله در حالیکه دعا می کند و بخاری بعدید عوا این است و حول رواه و فی لفظ قلب رواه بشر بن معمر بن جهمی و بالقرائة پسر بگذارد دو رکعت جهرا و در آن هر دو بقرارت و درین جا دلیل است بر شریعت جهرا در آن آیه انما یجمع علیه یعنی جهرا و نماز باران و آنجا بعضی علی اخذ کرده اند که این نماز را جهرا و در نماز گذارد اگر در شب گذارد می شد و در روز در آن اندر می کرد و در شب جهرا می نمود و در سبب گفته و فی هذا الوجه بعد الاستسقاء و گفت بخاری که یافعیان گفته خبر کرده ام از سعید از ابی بکر که گفت گردانید یمن را بر شمال انستی و زیاده کرد این خزیمه و شمال را بر یمن چون در حکمت تحویل اختلاف است اشاره کرده مصنف بسوی آن در روایت آمده و این حدیث صحیحین حجت است بر کسی که میگوید که در استسقاء نماز نیست صرف دعا و تمسک است و چون در بخاری و مسلم موجود است تعلیالش با صراط الخالی از تعسف نیست و لکن از قطعی من مرسل ابی جعفر

ابن اقر و در روایت و از قطعی است بطریق ارسال از حدیث امام ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنه و هو محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب رضوان الله علیهم و سماعت و از پدر خود زین العابدین و جابر بن عبد الله و روایت کرد از وی پسرش جعفر صادق و غیره و در سینه است و حسین و آنست بالمدينة سینه سبع عشرة و مائة و عمرش شصت و سته سال بود و مدفون شد در قبور در قبری که همان پدر و عم پدر وی حسن بن علی بن ابی طالب رضوان الله علیهم مدفون است و موسوم شد با زین که تقریبی توسع کرد در علم کفافی جامع الاصول و حول دداده لیستول القسط و گردانید آن حضرت پا و خود را تا بگرد و خشکالی یعنی این تحویل و تقلیب تفاؤل بود برای تمیز حال و تبدیل مساکی با مطار و تنگی بفرخی و بعضی گفته اند که این ایشال امری است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم کرده شده بود که بچنین کن تا تحویل یا بد حال نه مجرد تفاؤل چه شرط تفاؤل آنست که بقصد و اختیار بود چنانکه چیزی در خارج واقع شود و از آنجا تفاؤل گیرند قال ابن العربی یفنی مصنف که وارد شده است و تفاؤل حدیثی که رجال و تفات اند و در فتح الباری گفته اخرج الدارقطنی و الحاكم من طریق جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر فوصله زید که محمد بن علی ملاقات کرده است جابرا و روایت نموده است از وی مگر آنکه گفته و از قطعی ترجیح کرد ارسال آنرا بنده گفت و بر هر تقدیر این ادلی است از قول بالظن و عن النبی

رضی الله عنه ان رجلا دخل المسجد يوم الجمعة والتقی صلی الله علیه و سلم قائما خطب یدرستی که مردی در آن مسجد روز جمعه و حال آنکه آن حضرت ایستاده خطبه می خواند فقال یا رسول الله هلکت الاموال و انقطعت السبل یسئلت ای رسول خدا ایهاک شدند اموال منقطع شدند راهها و در روایتی بلک المال جامع العیال فادع لنا و در روایتی قحط الطر و احمرت اشجار و هلکت البهائم و در روایتی هلکت المواهلک العیال بلک الناس فادع الله عز وجل یعمیثنا پس دعا کن خدای بزرگ برتر که باران دهد ما را فرج بدیده پس برداشت آن حضرت

هر دو دست خود را بکنار خود و دعا میخواند و در روایتی از بخاری آمده و بر او شستند مردم و دستهای خود را شستند و گفت اللهم اغشنا اللهم اغشنا و در روایتی شکر کرد و در روایتی چهار کثرت و در روایتی از بخاری اللهم اسقنا و بار بار یا ستر بار خداوند باران را ما را و بنوشان ما را آب فذلک الحدیث پس فرمود انش تمام حدیث را یعنی گفت سوگواری بخوان که نمی دیدیم ما در آسمان قطره ای و هنوز فتره و نیاورده بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم دستهای ما را آنکه برخواست ابرو مثل کوهها و بارید آن روز و روز دیگر و دیگر تا جمعه آینده پس بیامد همان مرد یادگیری و گفت ای رسول خدا افتاد و بنیاد و غرق شد مال دعا کن ما را تا بکشد الله تعالی این ابر را و فيه الدعاء بامساکها و درین بقیه حدیث دعاست بباران یا باران یعنی پس برداشت آنحضرت دستهای مبارک خود را و در روایتی بسم کرد و در روایتی بسم کرد از جهت سرعت طلال بنی آدم و گفت اللهم حولینا و لا حولینا و در روایتی اللهم علی الاکام و لضرب و بطون الاودیة و نبات الشجر و بهر که اشارت کرد می کشاد ابر از آن سوتا از روی مدینه همه کشاده شد مثل جو به و روان شد وادی و فناة تا یک ماه و نیاورد هیچ یکی از هیچ ناحیه مگر آنکه خبر داد از باران و در روایتی پس بکشاد ابر و مدینه و می بارید کرد و می بارید در روی قطره و این قصه در سجد شریف بود روز جمعه در اثنای خطبه و این خطبه نه برای استسقاء بود بلکه طلب اعرابی باران را درین وقت اتفاقی بود و اتفاقاً آنحضرت بر دعا درین وقت هم ازینجا است اگر در غیر این وقت استسقا میکرد غالب آنست که برای نماز بیرون می آمد چنانکه در حدیث عایشه گذشت متفق علیها و مالک ابو داود و نسائی هم این حدیث را از انس بر روایات متنوعه آورده اند چنانکه اشارت بدان رفت و هم از انس رضی الله عنه روایت است که آن عاصی بدستیکه عمر بن الخطاب رضی الله عنه کان اذا فطحی استسقی بالعباس بود چون فطح کردی مردم و امساک باران می شد استسقا میکرد بوسیله حضرت عباس بن عبد المطلب عم رسول خدا صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنه و قال اللهم انا کنا نستسقی الیک بنبتنا فاستسقینا خداوند ما بودیم که طلب باران می کردیم بسوی تو بوسیله پیغمبر خود پس میداد می تو ما را آب و استسقینا بضم تا و فتح آن هر دو روایت است و معنی یکی است و سقی و اسقی هر دو لغت است و انا ننوئل الیک نعیم بنبتنا فاستسقا فیسقون بدستیکه اکنون و سیله میخوانیم بسوی تو و طلب آب بعجم پیغمبر خود پس آب ده ما را گفت انس پس آب داده می شدند مردم اما عباس پس گفت اللهم ان لم یزل بلای الابدیب ولم یکشف الالبوبه و قد توجهت لی القوم الیک لمکانی من نیک و هن ایدینا الیک بالذنوب و نواصینا الیک بالتوبه فاستسقا الخیث کس انداخت آسمان باران مانند کوهها تا آنکه سر سبز شد زمین انخرجه الزبیر بن بکار فی الانساب نیز وی از حدیث ابن عمر آورده که استسقا کرد و عمر عباس در عام الرماد و ذکر کرد حدیث را و گفت باز زی عام را دسال هیچ هم بود و درین قصه دلیل است بر استسقا بابل غیر و صلاح و خاندان نبوت و در وی فضیلت عباس است و توابع عمر و شناختن وی حق اهل نبی صلی الله علیه و سلم را کذا فی السبل رواه البخاری شیخ در ترجمه گفته آورده اند که چون عمر بن الخطاب و دیگر صحابه که با وی می بودند دست متسک تو سل حضرت عباس می زدند عباس گفت خداوند این قوم بنیت پیغمبر تو صلی الله علیه و سلم بمن تو سل کرده اند خداوند این پیغمبری مرا رسوا سازد و مرا از روی ایشان شرمند مکن پس باران می آمد و درینجا دلیل است بر جواز تو سل بضلی بجناب کبریا در حاجات طاریه و ظاهر شدن اثر آن بنزول رحمت الهی انتهی گویم بصحت رسیده که استسقا کرد و معاویه بنیز بدین الاسلوب کذا اخرجه ابو نوره الدمشقی فی تاریخه بسند صحیح و رواه ابو القاسم الالکائی فی السنه فی کرامات الاولیا و روایت کرد ابن بشکوال از طریق ضمیر از ابن ابی حله که گفت رسید فطح مردم را در مشقه پس بیرون آمد فطح بن قیس در حالیکه استسقا می کند پس گفت کجاست زمین را



پس بایستاد و بود بروی برنش و حمد کرد خدا را و ثنا نمود بروی و گفت ای رب بندگان تو تقرب کردند بمن بسوی تو پس آب ده ایشان را پس بزرگ دیدند ایشان مگر آنکه غوض میکردند در آب و روایت کرد احمد و رزبه که واقع شد مثل این معاویه را با ابی سلمه خولانی که از فی التخصیص و هم روایت از انس رضی الله عنه قال اصابنا ونحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم مطرًا رسید ما را و حال آنکه ما با آنحضرت بودیم باران فحسب من ثوبه حشاه من المطر پس بکشا و جامه خود را از بدن مبارک تا آنکه رسید ما را چیزی از باران حشر بفتح حا و سکون سین مملتین و در کردن و برداشتن جامه از بعض بدن پس قسم ما می رسول خدا برای چه کردی این را و قال انه حدثت محمد بن وهب فرمود این باران نازل شده است از پر و رو کار خود و آمده است از عالم قدس و طهارت و آلوده نشده است با جزای این عالم کثیف است ای نفس خرم باد صبا بد از بهر بار آمده مر حبا بد و لابد آنکه از نزد محبوب تازه برسد محب را خوش آید تا بود که خبری و اثری و نشانی تازه از وی بیاید و گفته اند از جهت آنکه دست گنگاری بآن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و در اینجا اشارت و تعلیم است مراست را بتقرب و ترغیب و اینچنین و برکت است و این حدیث را در جامع الاصول از ابو داود آورده و نیز دلیل است بر تبرک گرفتن بدان و استجاب آن و برینکه او تعالی و راز الوار است و چیزها از نزد او درین عالم می آید و وی بذات خود فوق همه شیا است نه چنانکه جمعی معتزله و قدریه گویند که وی بذات در هر مکان است و با هر انسان در واه مسلم و یوت لب البخاری فقال باب من مطر حتی يتجاوز عن الحیثه و ساق حدیث انس بطوله و . عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا رآي المطر بدستیکه بود آنحضرت چون می دید باران را یعنی بعد از استسقاء قال می گفت اللهم صيبًا نافعًا خداوند ا بفرست باران ریزان بسیار شود و مندر صیب بفتح صاد و تشدید یای تحتیه و بعضی صبت بوجهه مشدده روایت کرده اند معنی ریختن و نافع صفت احترازی است از صیب خزار این بطلان گفته در وی و عاست دراز دیا و غیر و برکت و نفع گرفتن بدان و این عیسینه گفته حفظنا سیبا خطابی گفته سبب بعثت عطا و مجاری ما دست جمع سیوب و قدر ساب یسوب اذا جری آخر جاعه روایت کردند این را بخاری و مسلم و این خلاف عادت مصنف است که می گوید متفق علیه و عن سعید رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم دعا في الاستسقاء بدستیکه رسول خدا دعا کرد در استسقاء این کلمات اللهم جللنا سبحانًا کثیفًا خداوند با پوشش ما را با باران بسیار و انبار قصیدقایی در پی که آواز رعدش سخت و دور است باشد و بعضی او را بعضی را قصف کنند و این از امارات قوت مطر است ذلوقًا بحجم کننده سهل الخرج شدید الفهم ضحی کا خندان و تابان با برق غطر نامنه باران دهی ما را از بهر ابر و ذاذ آریزه باران همیشه ریزنده خرد قطره در نهایی گفته الرذاذ اقل ما یکون من المطر و در سبل گفته ما کان مطره دون المطش قططًا بکسر هر دو قاف با زبان ریزه یا پیایی انبوه با سرد یا اندک قطره ابو زید گفته القطط اصغر المطر ثم الرذاذ و هو فوق القطط ثم المطش و هو فوق الرذاذ سجلاً بسیار و سجل مصدر است يقال سجلت الماء سجلاً اذا تصبته صبًا و صف کردند سحاب را بدان مبالغه بنا بر کثرت آب که از وی می ریزد تا آنکه گویا وی نفس مصدر است یا ذا الجلال و الاکرام ای صاحب عزت و بزرگی و ناطق است باین دو وصف قرآن و تفسیر کرده اند از استغنا می طلق فیاض تمام و این هر سه و از اعظم صفات وی تعالی اند و لهذا در حدیث آمده نطوبایا ذا الجلال و الاکرام ای الزموه و ائمتوا علیه اکثر و اس قول و التلطف فی دعاکم و مروی است که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم می فرمود و او نماز میگذارد و می گوید یا ذا الجلال و الاکرام فرمود قد تجیب لک رواه ابو عوانة في صحبه و عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال خرج

سليمان عليه السلام يستقي برون أندلسيان بقصد انكه هتفا كند و در روايتي باين لفظ است خرج نبي من الانبياء بالناس و در بخا و دالات است بر انكه هتفا شريعت قديم است و بچنين خروج براي آن فرای غلطة مستلقية على ظهرها پس ديده سوره را در انكه بر پشت خود رافعة قوا تمها الى السماء بر دارند پاهاى خود را بسوى آسمان و در روايتي بعض قوا تمها آمده پس مراد قوا تمم ميشد كه بنزله دستهاست و در سوي آسمان استخراج بهائم است و دستها و دالات برادرانك آنها انچه متعلق است به معرفت خدا و معرفت است بذكر خدا و طلب حاجات از سوي در سبل اسلام گفته و في ذلك قصص لطول ذكرها و آيات من كتاب الله و الله على ذلك تاويل المتاويلين لما لا يلحق به انتهى تقول مى گفت آن مورچه اللهم انا خلق من خلقك ليس بنا غنى عن سقيائك خداوند من مخلوقى ام از مخلوق تو نيست ملائبي نيازى از آب دهى تو فقال پس گفت سليمان عليه السلام ارجعوا قد سقيتم باز گرديد پس تحقيق آب داده شديد شما بدو غنى غيركم بعد نماز غير شما و در روايت دارقطنى باين لفظ است برگرديد كه قبل كرده شد و عابراى شما از بهر اين مورچه رواه احمد و دارقطنى والطحاوي من حديث ابى بصير الناجى و ابن ماجه من حديث ابن عمر في اثناء حديث ولولا البهائم لم مطروا و صححه الحاكم و رفعه

و عن النبي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم استسقى فاشار بظهره كففيه الى السماء برستى كه رسول خدا طلب باران كرد پس اشاره كرد بر پشت هر دو كف دست خود بسوى آسمان يعنى بر داشتن دستها از آنحضرت صلى الله عليه وسلم دستها را بطن كفين بجانب مين بود و ظاهر آنها بسوى آسمان برعكس انچه متعارف است و در عا كه بطن كف دستها بسوى آسمان كنند و گفت اند كه چون دعا برائى طلب و سوال چيزى از جنس نعا بود سجب است كه گردانيد شود بطن كفهاى دست بجانب آسمان و هرگاه كه برائى دفع و منع فتنه و بلا باشد پشتهاى دست بجانب آسمان كنند از براى اشارت با ظفهاى نائره فتنه و بلا و است كرد و فرود داشتن قوت حاد و غلبه آن طبعى فتنه اين نيز تفاؤل است بقلب حال چنانكه در تحويل ردا و اشارت است بتر اك سحاب گردانيدن بطن سحاب بجانب زمين و در بخش آنها بران گويم و حديث خلا بن سائب عن ابيه صريح وارو شده كه آنحضرت چون دعا ميكرد بطن كف بسوى آسمان ميكرد و چون استعاذه ميكرد و ميكرد و انيد پشت دست بسوى آن و انچه در حديث ابن عباس آمده سلوا الله ببطون افكلم و لا تسالوه بظهورها هر چند ضعيف است اما جمع ميان ه و دو باين طريق است كه حديث ابن عباس مختص است بسؤال حصول شىء برائى دفع بلا و تفسير كرده اند قوله تعالى يدعوننا رغبا و رهبا را باينكه رغب ببطون است و رهب بظهوره

### باب اللباس

يعنى چه چيز حلال است از ان و چه حرام لباس مصدر است بمعنى ملبوس چنانكه كتاب بمعنى مكتوب باضى و مضارع از سوي از علم جسم آيد و انچه بمعنى التباس است از ضرب يضرب بود و مصدر اول لبس بضم لام و مصدر ثانى لبس بفتح لام است عن ابي عاصم الا شاعري في كتاب اطراف گفته اختلاف كرده اند در نام وى فقيلا عبد الله بن ابى وقيل عبد الله بن وهب و قيل عبيد بن وهب و زنده بود و اخلاف عبد الملك بن مروان ساكن شد شام را و نيست عم ابو موسى اشعري گفته شد در ايام حنين در حيات آنحضرت صلى الله عليه وسلم و نام وى عبيد بن سليم است رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليكون من امتي اقوام يستحلون الخ البهائم باشند از امت من قوما كه حلال كنند پوشيدن خز را اين لفظ را بجوارى حملتين هم ضبط كرده اند ضبط ابو موسى مراد بدان اخلا از ناست چه چيزى كلى از اسماى فرج است و ظاهر ايراد مصنف اين حديث را در لباس است كه مختار سوي خزن است و نماز راى جمعتين و برين نص



بر حریر و دیارواه البخاری ظاهر آنست که نهی در اینجا برای تحریم است و باین رفته اند عا هیر امت برای مروان بن زنان و حکایت کرد قاضی من  
از قومی اباحت آن و نسبت کرد و در بحر اباحت را بسوی ابن علی گفت منعقد شد اجماع بعد وی بر تحریم و لیکن مصنف در فتح الباری گفته ثابت  
شده است لبس حریر از جماعتی از صحابه و غیر ایشان بود او گفت پوشیده نماند اباحت کس از صحابه یا زیاده و رواه ابن ابی شیبته عن جمیع منهم  
و اما جوسن بر حریر پس حدیث مفید نهی است از آن مصنف در فتح گفته که بخاری و مسلم حدیث حدیث از غیر یک چهر روایت کرده اند و در  
این زیادت نیست یعنی قوله وان مجلس علی و این حجت قوی است مانع جلوس بهو قول الجمهور خلافا لابن المدا جشون الکوفین بعض ایشان  
و ارجح مذہب جمهور است و جائز است افتراش حریر برای زنان زیرا که چون لبس آن برای اینها جائز شده پس افتراش بالاولی جائز خواهد بود

و عن عمر رضي الله عنه قال فهدى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن لبس الحرير بالامام موضع اصبعين  
او ثلث او اربع نهی کرد آنحضرت از پوشیدن حریر بگره ای دو انگشت یا سه انگشت یا چهار انگشت که مباح است شاید که در  
زیاده بر دو انگشت مباح نبود پس از آن رخصت کرده تا چهار انگشت و مذہب جمهور علما آنست که زیاده بر چهار انگشت مباح نیست و مذ  
تفقیه نیز همین است و مراد بوجو دین قدر آنست که یکجا بودند آنکه اگر جمع کنند در تمام جامه باین قدر برسد متفق علییه مصنف گفته او  
در اینجا برای تخفیر و تنویع است و این ابی شیبه همین وجه باین لفظ آورده که ان الحریر لا یصلح الا لکذا و لکذا علی جمیعین او ثلث او اربع و هر  
گفته که در هر آستین دو انگشت باشد روایت نسائی را و او است که رخصت نداده و در بیجا مگر در موضع چهار انگشت و اللفظ مسلم و این  
حدیث را حضرت عمر در موضع جامه بهیم و موحده و تخانیه که شهری است از ولایت شام و خطبه که آنجا خوانده بود بیان کرده **عن** **رسول** **الله**

عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم رخص لبس الحریر من عوف والزبیر رضي الله عنهما فی فیص  
الحریر من حذیه کانت بهما بدستیکه آنحضرت رخصت کرد و مباح گردانید برای این هر دو صحابی که از عشره مبشره اند و شریف  
جامه افرینشی از جهت خارش بدن که ایشان را بود و این خارش از جهت کثرت قمل بود چنانکه در روایت مسلم است آنها شکار اقلین هستند آن هر دو  
شکایت کردند در بعض غزوات پیش راقمل بفتح قاف و سکون بیسم پیش مجمع آن قمل بضم قاف و فتح و تشدید بیسم مضموم و فرخص لهما فی الحریر  
پس رخصت داد ایشان را در پوشیدن پیراهنهای افرینشی و زیاده کرد مسلم در روایتی که بود این رخصت در سفر و زعم کرد حجب طبری  
انقر و مسلم باین زیادت و نسبت کرد بسوی هر دو این اصلاح و عبدالحق و نووی در بر منیر گفت مباح است کرد و بخاری را پس نیافتم در  
این زیادت و چکه بکسر حای مملو و تشدید کاف نوعی از خارش است و ذکر که در اینجا علت است نه قید یعنی از برای حاکم پس من برای تعلیل است  
مصنف گفته ممکن است جمع باین طور که حاصل شد که از پیش لبسیت کرده شد علت وقتی بسوی سبب و وقتی بسوی سبب سبب و اختلا  
کرده اند علما در جواز وی برای خلط و غیره و طبری گفته رخصت و ال است و لبس وی برای خلط پس هر که از برای دفع این خلط از خلط  
پوشد همچو سلاح و مانند آن جائز باشد و قالان جواز تخصیص سفر نمی کنند و بعض شافعی گویند مختص است بسفر قملی گفت حدیث  
حجت است بر مانع مگر آنکه دعوی خصوصیت بر عبد الرحمن کنند و این دعوی صحیح نیست و رافعی گفته شرط نیست در آن سفر  
علی الاصح بنا بر اطلاق خبر انتهی و ترجمه کرد بخاری برای آن بقول خود الحریر فی الحرب و گفته ابن قیم لعید در شرح امام که منشأ اختلاف  
درین باب اختلاف روایات است و ذکر سفر و عدم آن و متعین است اعتبار قید در روایت و واجب است اعتبار آن در حکم زیرا که برین  
وصف معلوق است حکم و ممکن است که معتبر باشد لبس ملغی گردانیده نشود و ائمہ علم و در ترفوت آنکه این را از خصائص عبد الرحمن قرار میدهند





و بر آن و این بحث بسیار درازست انتهى **باب موسی**، شعری رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال **احل الذهب والحبر لاناث امتی وحرمت علی ذکورهم** حلال ساخته وباح گردانیده شد استعمال پوشیدن افریشم مرزبان الزامت و حرام گردانیده شد استعمال هر یکی از آن بر مردان ایشان رواه احمد و الدارقطنی فی سبل والنسائی و در وی دلیل است بر تحریم لبس جال ذهب حریر را و جواز لبس آن برای زنان و لیکن گفت اند که حل ذهب برای زنان منسوخ است کذا فی سبل و درین باب است از علی کریم الله وجهه نزد احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و طبرانی و ابن حبان که گفت علی گرفت آنحضرت حریر را پس نهاد آنرا بر دست راست خود و گرفت طلا را و نهاد آنرا بر دست چپ خود پیتر فرمود که این هر دو حرام است بر مردان امت من زیاده کرد این ماجه و حلال است برای زنان ایشان عبد الحق از ابن المدینی نقل کرده که گفت این حدیث حسن است و رجال وی معروف اند و اخرج البیهقی مثله با سند حسن و روایت کرد بزار از حدیث عمر بن جریر البجلی مانند آن و در سنن او شقیس بن ابی حازم است و الترمذی و صحیح و غنت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است و زیاده کرد در تخیص که در سنن او شعیب بن ابی هند است که روایت میکند از ابی موسی شعری ابو حاتم گفته که وی ندید او را و گفت اسامه بن زید که نشنیده است وی از ابی موسی گفت این حبان و صحیح خود که حدیث سعید از ابی موسی معلول است و صحیح نیست گویم و رفته است ابن حزم بر ظاهر سنن او صحیح گفته با وجود معلول بودن با نقطاع و تصحیح کرد آنرا ابن خزیمه و روایت نمود به هشت طریق غیر این طریق از هشت صحابی و کلاً لا تخلو عن مقال و لکن یبذل بعضنا بعضاً **و عن** عمران بن حصین رضی الله عنه ان

النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الله یحب اذ النعم علی عبد ثم یمنه ان یری اثر نعمته علیه بهر سئیکه خدای تعالی دوست می دارد چون انعام کرد بر بنده خود که انعمت را اینکه به بند اثر نعمت و انعام خود بر آن بنده و این حدیث را نسائی از حدیث ابی الاوص و ترمذی و حاکم از حدیث عمر بن شعیب عن ابیه عن جده روایت نموده باین لفظ ان الله یحب ان یری اثر نعمته علی عبده یعنی چون عیانی حضرت حق سبحانه بنده از بندگان خود را نعمتی دوست میدارد که ظاهر شود اثر آن در احوال بنده و لفظ ابوالاوص عن ابیه این است اذ اتاک الله مالاً فلیری اثر نعمته علیک کرامته یعنی تحسین ثیاب و تنظیف تجرید آن بقدر حالت و قدرت وی بی مبالغه و اسراف در آن بقصد اظهار نعمت و شکر گذاری آن و تا مردم بدانند و محتاجان بطلب صدقات و زکوة بوی رو آورند بقصد تکبر و خیلا رواه البیهقی و ازینجا معلوم می شود که پوشیدن نعمت و کتمان آن روانیست و گویا موجب کفران نعمت است و همچنین هر نعمتی که او تعالی بر بنده داد و مثل علم و فضل باید که از آن کند تا مردم بشناسند و استفاذه نمایند و در صدق و عمار زرقانم یفقون و دخل شون و بذات هیت صورت سوال اظهار فقرست بلسان حال و لذا قبیل ع و لسان جالی بالشکایه النطق و قبیل ع و کفاک شاهد منظری عن خبری **و عن** علی رضی الله عنه ان

رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن لبس القسی بر سئیکه آنحضرت نهی کرد از پوشیدن ثوب قسی بفتح قاف نزاعی مصر و بکسر قاف نزد محدثین منسوب است بسوی قس بسین مشدده موضعی است از زمین مصر و در حدیث تفسیرش ثیاب مضله واقع شده که از مصر و شام می آید کذا فی مسلم و در بخاری گفته در وی حریر باشد بر مثال اترنج و ثیاب مضله آنرا گویند که در وی خطای عریض باشد مثل اضلاع یعنی استخوان پهلوی گفته اند که ثیاب کتان است مخلوط بحریر قاله الطیبی پس نهی از آن بر تقدیری است که در وی حریر باشد و از حریر بود و المعصم و نهی کرد از پوشیدن جامه رنگین بعضی سرخ باشد یا زرد و در لبس وی اختلاف علماء است جماعیه صحابه و تابعین بخوار گفته و به قال الفقهاء غیر احمد و بعضی حرام مطلق دانند و بعضی میبایم زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله پوشیده و در صحیح است از امام احمد

که دیدم آنحضرت را رنگ میکرد بصفت اما حافظ ابن قیم رح گفته که حله حرار سرخ بخت نبود بلکه دو چادر بود بافته شده مخطوط سرخ و سیاه و معروف است باین اهم باعتبار خطوطی که در روی است و اما حمای بخت پس منتهی است اشد انتهى زیرا که در صحیحین هست که نمی کرد آنحضرت از بابت حرارتی و بعضی گویند اگر بعد از بافتن رنگ کرده باشد حرام است و اگر بافتن بعد از رنگ کنند سیاح و بعضی گویند اگر از آن زایل شده سیاح و الا حرام و بعضی گویند کس آن در مجالس محافل مکرده و اگر در خانه پوشد درست و مساعیست این اقوال را دلیل از سنت و مختار در مذاهب حنفی که اجماع تحریفی است و نمازگذاران بآن مکرده و در رنگ سرخ از غیر عصفور نیز خلاف است شیخ قاسم حنفی که از اعظم علمای متأخرین مصر و استاد قسطلانی است تحقیق نموده و فتوی داده که حرمت از جهت کون است نه صیغ پس سرخ حرام و مکرده باشد در راه مسلمان شاه رفیع الدین دهلوی رح فرموده رنگ عصفور دو قسم است یکی مفرد و دوم مرکب از رنگ دیگر مفردش را از جونی در عربی و گلناری در فارسی و سواد در هندی گویند و آن مخصوص التحريم است و آن دیگر که مرکب است بجز از سه رنگ که سفید و زرد و نیل است اختلاطی پذیرد تفصیل آنکه اگر مختلط با سفیدی شود اولین درجه سفیدی کم و سرخی غالب و آنرا زعفرانی گویند یعنی رنگ گل زعفران و در روی سفیدی که نسبت اول فی الجمله زیاده دارد و آنرا سوزد گویند یعنی سیر کلابی و سومی که در روی سفیدی مساوی سرخی باشد و آنرا گلابی نیم گویند و این سه درجه حرام است و چهارم آنکه سفیدی غالب و سرخی عصفور مغلوب و آنرا کم سیر کلابی گویند و در هندی بچیکا گلابی حلال است و علی هذا اقلیاء در جهات بعد از این پیدا شود مانند پایزی و نحو آن و در روی اختلاط زردی با عصفور درجه اول زردی کم و سرخی غالب آنرا نابی گویند و دوم زردی زیاده از اول و آنرا سنهری گویند سوم انچه قریب و می است مانند چنبری این همه اقسام حرام است چهارمی انچه در روی زردی و سرخی عصفور مغلوب باشد مانند طلایی و کسری و مانند رنگ زرد چوب و بار سنگار و ورس و این همه اقسام جائز است و اما انچه اختلاطی در روی باشد چند قسم است درجه اول آنکه اختلاط نیل کمتر باشد مانند عباسی و بعد از آن نافرمانی و انچه قریب می است حرام است و دیگر رنگها که نیل در روی بسیار باشد و سرخی عصفور کم مانند آوده و بعد از آن فاسی کاسنی و سوسنی و آسانی و دهانی و نیلا و کوگی و گنجی این همه جائز است و آنرا زعفرانی رنگی بود که مصبوغ از زعفران شود حرام است بدلیل حدیث نبوی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یز عفران جل یعنی نهی فرمود آنرا رنگ مصبوغ سازد و در پارچهای خود را بر زعفران و این را زعفر گویند حرام است مادامیکه رنگ زعفران باقی است و حد آن آنست که رنگش افشانه نشود و تیره نگردد و اگر بحد افشاندگی و تیرگی رسید از اکثر روایات معلوم می شود که جائز است ورنه حرام و الله تعالی اعلم و منا و حرمت در اختلاط رنگ زرد و سفید و نیل غلبه عصفور است یا مساوات آن نسبت دیگر رنگ اگر عصفور مغلوب است و رنگ دیگر غالب آن جائز است و این با حکم دالوان تمام برای مردان است اما سرخ و زرد و نیل بالاتفاق حلال است و برای زنان اینهمه رنگ رنگهای دیگر نام و بجهت حلال بالاتفاق و الله اعلم و عن عبد الله بن عمر بن العاص رضي الله عنه قال دای علی النبی گفت دیدم بن آنحضرت صلی الله علیه و سلم فیکین معصفرین دو جامه رنگین معصفر و عصفور چینی است که رنگ میکنند با آن رنگ سرخ بر بدنت مخصوص فقال اقل اص ثلاث فرمود مادرتو امر کرده باشد ترا بپوشیدن این رواه مسکوه و در روی اعلام است باینکه این قسم جامه رنگین از لباس زنان و زینت و اخلاق ایشان است و دلیل است بر تحریم عصفور و معاخذنی اول است و زیاده میکند او را تمام این حدیث نزد مسلم که گفتم بشویم آنرا فرمود بلکه بسوزان آنرا و در روایتی از مسلم آمده که این جامه ای معصفر از جنس جامه کفار است پس بپوشش آنها را و گفته اند مراد آنحضرت از احراق مبالغه است در خارج آنها از ملک سیج یا جهه یا بطریق دیگر که میسر شود و از خود جدا باید کرد و امر بپوشیدن بخت آن نکرد که جامه معصفر اگر چه بر مردان حرام و مکرده است و لیکن برای زنان مکروه است

پس در شستن آن تعسیر مال است پس زمان خود را بدید یا بفروشد یا بخشد تا دیگر زنان از آن تمتع شوند و در روایتی آمده که این عمر و نظر بطاهر  
 امر بر رفت و آنها را بسوخت و چون فروای آن روز بملازم آمد از حقیقت حال خبر داد و فرمود چرا نپوشانیدی آن جامه را بابل خود زیرا که رواست  
 مرزبان را پوشیدن آن و بقرعه این روایت حمل کرده اند احراق یا بر خلاف ظاهر قاضی میاض در شرح مسلم گفته ام ره صلی الله علیه و سلم با حراقها  
 باب تخلیظ و العقوبة انتهی و آنکه گویند امر با حراق مبالغه است در اعلام آثار آن خلاف روایت و درایت است و بعضی گویند درین حدیث بحیث  
 بر عقوبت با ثلاث مال و این معارض حدیث علی است و امر بشستن آن در میان زنان کما فی الروایة المتقدمة و اینجا این عمر و را بر تحریق کرده و در  
 گفته فینظری وجه الجمع اگر آنکه منسوب بود و این عمر و آمده که وی آنرا بسوخت و این دل است بر نیکه احراق بغیر امر آنحضرت بود پس اگر این  
 روایت صحیح شود تعارض از میان برخیزد و لیکن میان هر دو روایت ابن عمر و تعارض هنوز باقی است و گفته اند که آنحضرت اول امر کرد  
 با حراق ندبا و چون وی آنرا بسوخت او را گفت چرا بعضی اهل خود را نپوشانیدی که این کافی بود از سوختن امر برای ندب است است  
 و معارض نمی شود این حدیث با آنچه وارد است در لیس احمر مطلق چنانکه در حدیث صحیحین است از حدیث برادر که گفت و یم آنحضرت را در حلقه  
 حمر و ندیم گاهی هیچ چیزی احسن از وی و درین باب حدیثهاست شوکانی گفته جمع کرده می شود میان اینها باین طریق که ممنوع همان  
 سرخ است که رنگ کرده شده است بعصر و مباح آن سرخ است که رنگ کرده نشده است بعصر انتهی و در سفر السعادة گفته طبع عبارت  
 از دو جامه و حمر آن خطوط سرخ است که در آن بود و لو بجز آن نیست که سرخ خالص بوده چه سرخ خالص منعی است و فی الجمله از پوشش  
 سرخ خالص احتراز باید کرد انتهی و درین صورت خود هیچ تعارض نیست و همچنین زرد و آنچه در بعضی احادیث واقع شده که دلالت دارد بر جواز  
 لبس اینها وقوع آن پیش از وقوع نمی است و در بعضی احادیث معصفر عطف بر حمر آمده پس معلوم شد که این حکم مطلق احمر را شامل است  
 و الله اعلم و حسن اسماء بنت ابی بکر الصدیق رضی الله عنها انها اخذت حبة من رسول الله صی بیرون آورد  
 حبة رسول خدا صلی الله علیه و سلم در قافوس گفت الحبة ثوب معروف و در کرمانی ثوب مخصوص اما قاضی در مشارق الاثر گفته  
 که حبة جامه قطع کرده و دوخته شده باشد و این بظاهر شامل قبا و پیراهن است و آنچه بیرون می رود از وی مثل رداء و ازار و عمامه و امثال  
 آنست و در روایتی حبة طلیا لسه کسر و انیه آمده و طلیا لسه جمع طلیسان یعنی چادر است و این حبة سیاه و مدور باشد که تار و پود و هر دو  
 از معروف است و کسر و انیه نسبت بکسری است بفتح کان و کسر آن معرب خسرو که لقب پادشاه فارس است متفقوفا الحیب و اللمین  
 و دوخته شده حیب او هر دو استین و اصل معنی تلفوف کفه و است کفه بضم کان و کفه هر چیز طوف و حاشیه آن چیز را گویند اگر دراز باشد آنرا  
 کفه بضم گویند چنانکه کفه جامه و اگر مستدیر بود کفه بکسر کان خوانند چنانکه کفه ترازو و این بفتح نیز آمده و الفر جبین و هر دو فرج یعنی کشاکش  
 و پارگی آن جبهه که یکی از پیش بود و دیگر از پس چنانکه عادت است که در بعضی از جبهه و هر طرف و امان و پیش و پس شق می کنند بالذکر بهایج  
 بدیبا که حریر غلیظ باشد حاصل آنکه حیب و هر دو استین و امان این جبهه برکت قبه را از حریر پارها ساخته و دوخته بودند و ازین حدیث  
 معلوم می شود که پوشیدن ثوب دوخته بدیبا اگر زیاده بر چهار انگشت نبود جائز است بغیر کراهت و غرض اسماء از بیرون این جامه  
 و نمودن آن بمردم اظهار نعمت و برکت این جامه شریف بود و زوی و بیان آنکه جامه که آنرا بحریر پارها باین طریق دوخته باشند درست  
 و آنحضرت آنرا پوشیده چنانکه در مسلم آمده که سبب اخراج وی آنست که اسامه فرستاد کسی را نزد ابن عمر که رسیده است او را که وی حرام می گوید  
 علم را و جامه پس گفت که وی شنیده است عمر را می گفت شنیدیم آنحضرت را می فرمودنی پوشد حریر را اگر کسیکه نیست حمدا و این پس رسیدیم

که علم هم ازین باشد پس بر او و اسما جبه را و آنکه در حدیث عمران بن حصین آمده که فرمودنی پو شتم من قمیص ملفف بحجره را رواه ابو داود  
 پس بخوبی است بر آنکه قدر کفه از حریر زیاده باشد بر چهار انگشت که مخص است و درین حدیث کمتر از آن یا آنکه حدیث عمران بیان درست  
 و در حدیث اسما اصل جواز و رخصت و بعضی گفته اند که نخل و ترنه و قمیص بیشتر از جبه می باشد چنانکه عادت است اما جواب نسخ یکی ازین  
 دیگر می بوی نیست چه قول منسخ را تاریخ معلوم باید که تاریخ مؤخر است از منسوخ و بمجر و احتمال حساب قائل بدان نتواند شد یا آنکه  
 منسوخیت حدیث اسما وجهی ندارد چه وی آنرا بعد از حضرت برای بیان جواز و اباحت بیرون آورد و نموده و اگر منسوخ بودی ازین جهت  
 و انمودی مگر آنکه گویند ویر علم منسخ نبود و بر عمر خود نمود و این بسی بعید است یا گویند نمودن می جبه را محض از برای اظهار بزرگواری  
 بیان جواز لبس غم قول منسوخیت حدیث عمران درست است و لیکن تاریخ معلوم باید مگر آنکه برای دفع اشکال بطریق احتمال گویند که آن  
 که منسوخ باشد رواه ابو داود واصله فی مسلم و زاد فیه و اصل این حدیث در مسلم است و زیاده کرد در آن یعنی از روایت  
 کانت عند عایشه حتى قبضت فقضتها که بدین جبه نزد عایشه تا آنکه وفات یافت عایشه پس گرفتم من آن جبه را  
 و بمن رسید آن جبه ظاهر است که از عایشه بمیراث رسیده باشد که هر یک دیگر اند و عایشه را جز وی وارث نبود و دیگر او را و ابو بکر  
 پیش از عایشه فوت کرده بودند و کان الشیء و بود و بنمبر خدا صلی الله علیه و سلم بلبسهای پوشید آن جامه یا قمیص  
 نعلیها لکلی شیء پس نامی شویم این جبه را برای بیمار آن لکنستشفی بها تا طلب شفا کنیم بدان و در اینجا دلیل است بر جواز استفاده  
 بلبسات بزرگان و بودن آن بابرکت لباسات بدن ایشان کما فیل و لیکن در سبیل گفته این فعل صحابه است نیست در کتب دلیل بر آن  
 و زاد البخاری و زیاده کرد محمد بن حمیل بخاری صاحب جامع صحیح فی در کتاب خود که سیمی است به الادب المفرد در روایت  
 اسما بنت ابی بکر و کان یلبسها للوفد و الجمعة و بود که می پوشید آن جبه را برای ایلمپیان و روز جمعه و در وی دلیل است  
 بر استحباب نخل نرفت برای وفادمانندان و اما در ضمن جامه برشته حریر و پوشیدن آن و انداختن رشته حریر در تسبیح و بیفودات  
 و کینه صفت و غشامی کتب پس قول بعدم جواز آن غیر لائق است زیرا که نمی شامل آن نیست و در لباس از آنجمله آنکه عذبه عامه را  
 بسیار و از نکلند بلکه کوتاه دارد و در میان هر دو کتف بگذارد و جائز است ترک آن بالا اصالت و از آنجمله تقصیر آستین است در قمیص زیرا که  
 در حدیث ابو داود و از اسما آمده که بود آستین آنحضرت تا بند دست ابن عبد السلام گفته افراط در توسع ثیاب و اکامام بدعت و اسراف است  
 و در میز و نشیمنی از لباس قمیص این است که زیاده بر نصف ساق اسبال نکند و تجاوز از کعبین حرام است کذا فی سبیل اما این بدعت و زیاده  
 در حریم شهر یغین بسیار شیوع یافته تا آنکه علی قاری در بعض سائل خود گفته عمامه کالانلاج و کما تم کالانلاج و همچنین در دیگر بلاد و عجم از فرس و غیره  
 و تفصیل این مقام در رساله اقرب الساعه فی اشراف الساعه در باب تغییر مردم و بدعات ایشان بسط تمام نوشته ایم آنجا باید دید و در نسخ  
 عبد الحق و هلموی روح را درین باب رساله ایست مستفاده که در آن و در لباس مسنون و لباس مبتدع کرده بوسه رجوع باید کرد

### کتاب الجنائن

جائز جمع جنازه بفتح جیم و کسر آن تخت که مرده را بر وی بردارند و آنچه مرده بر وی نباشد آنرا نعش و سر خوانند کذا فی بصرای و در نهاییه گفت  
 جنازه بکسر و فتح میت بر سر بر بعضی گویند بکسر سر بر و بفتح میت و قبل بالعکس مشتق از جنز یعنی ستر عکس . ابی هاشم بن رضی الله عنه  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا تشوا ذکرها ذم اللذات بسیار کنید یاد ویران کننده و بر نه که لذتها و مزایا

مفهوم ام طیبی آنست که با دم از دم است بلال ممل یعنی ویران کردن و انداختن و شکستن بناهای خانه چنانکه مشهورست بر زبان مردم و چون  
 استواری در عمارت و وسیلی در روغن گفت که روایت با دم است بذال معجزه حسن قاطع و اما بممله پس یعنی منزل شایسته نیست مراد در اینجا  
 مصنف گفته و درین نفی نظرست گویم مراد اینست که معنی بلال ممل هم صحیح است زیرا که موت منزل لذات است چنانکه قاطع اوست و لیکن  
 عمده روایت است و زعفرانی گفت جائزست بذال معجزه گویم و می تواند که باضم بضاد معجزه باشد از هضم یعنی شکستن اگر روایت آن صحیح شود لیکن  
 و هیچ طریقی یافته نشد الموت بالکسر بدل است از با دم یعنی آن برنده مراد و ویران کننده لذت تمامرگ است و ذکر موت کنایت است  
 از خوف و خشیت حق و عمل بمقتضای آن و توبه و استغفار و تقدیم و ترجیح نفع و ابر آخرت بر نفع دنیا و زهد درین عالم و رغبت در آن عالم  
 جامی آن به که درین مرحله آن پیشه کنم که زمرگ در آن مرگ خود اندیشه کنم یعنی بندگانم که مرا هم روزی همچنین دست از حیات  
 افشانند نیست و پاداش کارهای خود دیدنی و الا ذکر موت و یاد داشتن آن بی عمل چیزی نیست بلکه تواند که سبب قساوت قلب گردد چنانکه  
 ذکر حق سبحانه بغفلت سأل الله العافیة رواه احمد و الترمذی و النسائی و این ماجه در سبل گفته حدیث دلیل است بر آنکه لا ینفک  
 انسان را غفلت کردن از ذکر اعظم مواضع است موت است انتهای آنکه کفی بالموت و اعطاس امر و زکرا از رفته حریفان خبری نیست و فردا  
 درین نرم زما هم اثر نمی نیست و فاعله ذکر موت و حدیث دیگر چنین آمده که انکم لاتدرون فی کثیر الاقله و لا القلیل الا کثره و در روایت دیگری  
 از حدیث ابوهریره آمده اکثر و اکثر الموت فاما من عبد اکثر ذکره الا آخیه الله قلبه و هو ان علیه الموت و در تفسیر از این - بان - بهیقه در شعب الایمان  
 اکثر ذکر با دم اللذات فانه ما ذکره عبد قط فی ضیق الاوسع و لا فی وسعه الاضيقه و در حدیث النس است اکثر ذکر الموت فان ذلک تخیض للذنوب  
 و ترهید فی الدنیا اخر جابن لآل فی مکارم الاخلاق و نزد یز است اکثر و اکثر با دم اللذات فانه ما ذکره احد فی ضیق من العیش الاوسع علیه  
 و لا فی سعة الاضيقه و نزد ابی الدنیا است اکثر و اس ذکر الموت فانه یخرج الذنوب و یزهد فی الدنیا فان ذکر توبه عند الغنی همه و ان ذکر توبه عند  
 الفقر له ضاکم بعیشکم کذا فی سبل و صححه ابن حبان و الحاکم و ابن السکن و ابن طاهر و اعلمه الدارقطنی بالارسال و درین باب است از انش  
 نزهری بن زیاد و صححه ابن السکن و گفت ابو حاتم در علل الاصل له و از عمر بن زید بن طاهر در تخریج احادیث کتاب شهاب و در وی کسی است  
 که شناخته نمی شود و آن در حلیه است و ترجمه مالک و ذکر کرده است از ابوعبوی از عبد الرحمن بن زید بن اسلم عن ابیه مرسله کذا فی التلخیص  
 گویم حقیقت موت انقطاع علاقه نفس است از بدن و ترک استعمال آلات بدنی نه فحای ذات انسانی چه نفس ناطقه رشته از ملکوت و پرتو  
 از جبروت است فنا را بساحت بقای او مجال تطرق نیست و حوادث قرون را بجهزات او تعلق نه و از اینجا است که انسان را ابدی گویند  
 و دلائل این دعوی در علم حکمت مهندشته است و آنچه مناسب این محل است آنست که فرضا اگر عضوی یا اصبعی از اعضا و اصابع منعم  
 شود انسان از انعام این جز در آن نیست خود هیچ نقص نمی یابد پس همچنین بانتهای عضوی دیگر و بازم جز آنوقت که انتهای تمام  
 اعضا بتدریج فرض کنند پس بوجدان صحیح در همه مراتب ذات خود را محفوظ و موجود می یابد پس موت فحای محض نشد بلکه قطع تعلق  
 نفس با بدن شد و این متمم اثبات حقیقت انسانی است حکما در تعریف انسان گفته اند حی ناطق ماست پس موت کمال تمام است نه نقصان  
 ع نشیده که هر که بمیرد تمام شد و در حجه الله البالغه بانی منعقد کرده در ذکر حقیقت موت و بابی در حقیقت روح و گفته متحقق شد  
 نزد ما بوجدان صحیح که موت انفکاک نسیمه است از بدن بنا بر فقه معتد و بدن برای تولید نسیمه انفکاک روح قدسی از نسیمه و چون تحلیل  
 شود نسیمه در امراض نهفته واجب شود در حکمت الهی بقای چیزی از نسیمه بقدر آنچه صحیح شود بدان ارتباط روح الهی و گفته نیست آیه کریمه



یعنی قتل الروح من امر ربی و ما اوتینهم من العلم الا قليلا نص در آنکه نمی داند هیچ کس از امت مبرور حقیقت روح را چنانکه گمان  
میرود زیرا که نیست معرفت هر آن چیز که ساکت شد از وی شرع ناکمن البته بلکه بسیار است که سکوت کرده می شود و از آن از جهت آنکه شناختن و  
دقیق و در یک است جمهر است صالح تعاطی آن نیست اگر چه بعضی را ممکن باشد انتی و بالجملة چون موت ضروری است و حقیقت آن خلاص  
مجرد لطیف از تحمل بآبدن کثیف است و پرواز طائر ملکوتی از قفس ناسوتی و قرارگاه آن عالم دیگر است پس عاقل کسی است که سعادت و سزوی  
مرح و دشته درین نشأ قطع تعلق از علائق جسمانی کرده بموت ارادی میرود و همین است نتیجه ذکر وی تا چون بمرگ رسد از مضایق زبان  
و مکان بیعت اعلی علیتین و جوار قدس رب العالمین و مقصد صدق که مقرر انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین است انتقال نماید و بجهت  
طبیعی ابدی فائز گردد و افلاطون گفته است بالارادة تجی بالطبیعة و نعم ما قیل فی فحی علی جنات عدن فانما به منازکة الا ولی فیها الخیر  
و لكننا سبى العدو مثل تری و نعود الی اوطاننا و نسلم و عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله  
علیه و سلم لا یشتبه احدکم الموت لضرر نزل به باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را بجهت گزندگی که فرو آمد بوسه  
زیر که آرزوی مرگ بجهت ضرر دنیا مانند مرض یا فقر یا دیگر مصائب مکرده است چه علامت بی صبری و پستوه آمدن از تقدیر الهی و دلخواه  
بودن از آن است اما از جهت محبت و شوق ببقای الهی تعالی و خلاص از تنگنای این سرای فانی و محنت و وصول ملک آخرت و نعم آن  
نشان ایمان کمال ایقان است من احب لقاء الله احب الله لقاءه و همچنین مکرده نیست از جهت خوف ضرر دینی چنانکه از عبد الله  
بن رواحه و غیر وی از سلف واقع شده و چنانکه در قول مریم علیها السلام یا لیتینی میت فیکل هذا زیر که این تمنا  
بخوف کفر و شقاوت بود و دل در حدیث الدعاء از ائمه و بعد از آنکه فتنه فاقضنی الیک غیر مفتون فان کان لابد من متقی  
پس اگر هست ناگزیر آرزو کنند موت را یعنی وقتی که سینه او تنگ شود و صبر مفقود گردد و عدول کند باین دعا و در نه اولی همان  
که نکلند در قاضی گفته لابدی لا فرق و لا محالة فلیقل پس باید که بگوید بدل لفظ تمنی و دعا بطریق تفویض امر الی الله اللهم  
احیی ما کانت الحیوة خیر الی و توفنی ما کانت الوفاة خیر الی خداوند ازنده دار مرا و امیکه باشد زندگی بهتر مرا  
و بمیران مرا وقتی که باشد مردن بهتر برای من متفق علیهم در سبیل گفته حدیث دلیل است بر تنهایی موت از وقوع در بلا  
و محنت و مشقت یا خشیت آن از دشمنی و مرض و فاقه و مانند آن از مشاق دنیا و عمر بن الخطاب رضی الله عنه  
عن النبی صلی الله علیه و سلم قال المؤمن یموت بعرق الجبین مؤمن می میرد بعرق پیشانی عرق بفتح عین  
و را درین حدیث دو وجه است یکی آنکه عرق جبین عبارت است از مکاید شدت که از آن پیشانی عرق می آرد یعنی بروی سختی کنند  
برای تجیض بقیة ذنوب وی دیگر آنکه گنایه است از کد و جبر مؤمن در طلب حلال قضیق و می بنفس خود بصوم و صلوة تا آنکه ملاقات می کند  
با خدا پس جابر و در محل نصب علی الحال است و معنی بر تقدیر اول این است که حال موت و نزوع روح شدید است بروی پس این صفت کیفیت  
موت و شدت وی بر مؤمن باشد و بر تقدیر ثانی معنی این است که در می یا بدو را موت در وقت بودن او برین حالت سخت که از آن پیشانی  
عرق می آرد پس صفت حالی باشد که موت در آن حال میرسد و اوه البشلة یعنی بود او در ترمزی و نسائی و صححه ابن حبان  
و اخرجه احمد و ابن ماجه و جماعة و اخرجه الطبرانی من حدیث ابن مسعود و عمر بن الخطاب رضی الله عنهما  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لقنوا موتاکم تلقین کشید مرگدان خود را یعنی آنان را که نزدیکند رسیده اند



در توجیه محضر موسی قبله غیر این حدیث **و عن معقل بن یسوع** میگوید سکون عین و کسوفات بن لیسار بختیه و سبب حمله صحابی است از ابلان جنت شجره سکونت کرد بصره را و نه معقل که در بصره است منسوب باوست روایت میکند از موسی حسن بصری و وی باقی ماند تا آخر دولت معاویه رضی الله عنه ان الشیخ صلی الله علیه وسلم قال اقرؤا علی موتاکم لیس بخواهید بر مرد با سینه خود سوره یس را که دل قرآن است و مقداری صالح است از ان برای عطا و مراد برده کسی است که حاضر شد او را موت زبیت ذکره ابن حبان فی صحیح و رواه المحب الطبری فی الاحکام و غیره فی القراءه و سلم فی التلقین کذا فی التلخیص و احتمال دارد که مراد بعد از موت در خانه یا بر قبر باشد شیخ عبدالحق رح گفت تخصیص این سوره سوگول بعلم نبوی است و اشتغال بر اصول دین طبعی گفت است مشترک است میان موسی و سوره دیگر و ظاهر آنست و الله اعلم که آن سترگتوم در فاتحه این سورت است که تضمن تصدیق رسالت است باؤکله وجود و خانه وی که مشتمل است بر رجوع بدرگاه صمدیت حق که مناسب این وقت و حال است که فرمود قُبْحَانُ الَّذِیْ یَبْدِئُ مَکَلُوتٍ کُلِّ شَیْءٍ وَ الرَّسِیْدُ یَرْجِعُ ابْنُ عَبَّاسٍ گفت نمی دانستم که این همه فضل این سوره که واروده بجهت آخرت یافته که بجهت این آیت است رواه احمد و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و الحاکم و صححه ابن حبان مرفوعاً و نزوحاً و ابن ماجه از حدیث سلیمان تمیمی است از ابی عثمان و نیست نه می عن ابیه عن معقل بن یسوع گفت نسائی و ابن ماجه عن ابیه و اعلمه ابن القطان بالاضطراب و الوقف و بحال ابی عثمان و ابیه و نقل کرد ابوبکر بن العربی از دارقطنی گفت این حدیث ضعیف و مجهول المتن مضطرب الاستناد است و صحیح نشده است درین باب حدیثی و فی الباب عن ابی ذر و حده اخرج ابوشیخ فی فضائل القرآن و اخرج نحوه صاحب سند الفردوس عنه و عن ابی الدرداء و گفت احمد در سند خود حدیث کرد ما را صفوان که بودند شیخه یعنی مشایخ نمی گفتند که چون خوانده می شود یس نزد یک موت تخفیف کرده می شود از بسبب آن و هم ابوشیخ و فضائل القرآن ابوبکر مروزی در کتاب الجنائز از ابی اشعثاه صاحب ابن عباس آورده که استحباب است قرائت سوره زمره و زیاده که در این تخفیف است از سبب و نیز در وی است از شعبی که بودند انصار دوست میداشتند قرائت سوره بقره نزد میت

**و عن امرئ سلمة** رضی الله عنها قالت دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی سلمة و قد شرب بصری که فاعضه گفت ام سلمه در آمد رسول خدا بر ابی سلمه شوهر وی و حال آنکه تحقیق باز مانع بود چشم ابوسلمه که بهم نمی آمد چنانکه در حالت احتضار می باشد پس فرمود ابا بنیاد آنحضرت بصره را شوق بفتح شین و بصره بر رفع فاعل اوست بکذا ضبطناه و بهو المشهور و بعض اشیان بصره نصب ضبط کرده اند و این نیز صحیح است و شین مفتوح است بلا خلاف و ضم وی غیر محتمل است یقال شوق المیت بصره از حضرت الموت و صار یظن الی شین لایرند عن طرفه و در اغماض وی دلیل است بر استحباب آن و مسلمانان بر آن اجماع کرده اند که قال ان الشیخ اذا قبض اتبعه البصری بستر فرمود بر سببیکه جان چون قبض کرده و گرفته می شود پیر وی میکند او را بصره نگاه می کند بجانب نبی و باین جهت باز می ماند و این حدیث دلیل کسی است که می گوید روح از اجسام لطیفه است متخلل در بدن می رود حیات بر رفتن و از تن و نیست عرض چنانکه دیگران گویند و با جمله چون این سخن از آنحضرت شنیدند فهمیدند که فوت کرد و ضعیف ناس من اهل بیت پس با ننگ و غم یاد کردند مردم از ابل خانة ابوسلمه فقال لا تدعوا علی انفسکم الا بظهر پس گفت آنحضرت دعا کنید بر زوایای خود مگر نیکی و مگوئید و او یلا و مانند آن فان الملائكة تو من علی ما تقولون زیرا که فرشتگان آمین می گویند بر آنچه میگوئید شما و دعا می کنید لشو قال بستر گفت آنحضرت این کلمات را و درینجا دلیل است بر آنکه دعا کرده می شود برای میت نزد موت او و برای اهل و عقیبت

باموردنیا و آخرت و بریکه میت منتمست و در قبر با معقب اللهم اغفر لابی سلمة و ارفع درجاته فی المهد یهین و افسح له فی قبره  
و نور له فیهِ و اخلقه فی عقبه خداوند ایامر از ابوسلمه را و بلند گردان پایه او را در آن کسانیکه راه راست نموده شده اند و زانی  
کن او را در گور و روشن گردان مر او را و قبرش و خلیفه شود در رعایت امور و حفظ مصالح و در باقی ماندگان از اولاد وی و اولاد اولاد و  
و در روایتی زیاده کرده فی الغابرین برین تقدیر بیان فی عقبه است یا در باقی ماندگان از مردم یعنی اولاد او که کاین و باقی مانده و برین معنی  
فی الغابرین صفت عقبه است و اخلقه بمنزله و صل و ضم لام و عقبه بکسر قاف و در صحاح گفته عقب بسکون و کسر و لده و ولده و لده و لده و لده  
فی صحیح و عن عایشه رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم حين توفی سجد سجدة و سجد سجدة  
انحضرت وقتی که وفات یافت پوشیده شد بجامه جبره بکسر ج و فتح موحده بر دیانی مخطط از جنبه یا کتان این از اشرف ثياب ایشان بود  
و احب لباس بود لبسوی آنحضرت و جائزست اضافت بر لبسوی جبره و وصف او بدان و این تقطیع قبل از غسل بود که بعد از نظاهر نو  
در شرح مسلم گفته که این مجمع علیه است و حکمت در آن صیانت میت است از انکشاف و ستر صورت متغیره او از چشم مردم و گفته اند  
تسجیه بعد از نعش ثياب و کشیدن جامه از تن باید که در آن وفات کرده تا بدن می بسبب آن متغیر نشود و متفق علیه بن شحین و هم  
روایت است از عایشه رضی الله عنها ان ابا بکر الصديق رضی الله عنه قبل التبی صلی الله علیه و سلم بعد موات  
برستیکه ابوبکر بوسه داد رسول خدا را بعد مرون می رواه البخاری و در بخاری دلیل است بر جواز تقبیل میت بعد موت و ند  
تسجیه و بر طهارت میت خلافا لبعض و سبب گفته این افعال اصحاب آنحضرت است بعد از وفات آنحضرت و نیست دلیل در آن برای انحصار  
اوله در چهار چیز آری این افعال جائزست بر اصل اباحت انتهى گویم این حدیث را ترمذی و ابن ماجه هم روایت کرده اند و بجای بعد نموده لفظ  
هو میت گفته و هم ترمذی از حدیث عایشه آورده که برستیکه آنحضرت بوسه داد عثمان بن مظعون را و وی میت بود و آنحضرت  
می گریست یا گفت هر دو چشم او اشک می ریخت ترمذی گفته حدیث عایشه حسن صحیح است گویم در رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه و یضا  
و عن ابی هريرة رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه و سلم قال نفس المؤمن معلقة بدينه حتى  
يقضى عنه جان مؤمن آویخته است بوائم او تا آنکه او کرده شود از طرف وی رواه احمد و الترمذی و حسنة  
و وارد شده است تشدید در بین تا آنکه نگذارد آنحضرت نماز بر کسی که مرد و بروی زمین بود تا آنکه تحمل کرد و از وی بعضی صحابه و خبر داد  
آنحضرت که مغفوری شود برای شهید در اول وقعه از خون وی هر گناه مگر قرض آری سه قرض از مرتبه مرد می انداخت مرا به بسکون این  
راه گران بود بسکناخت مرا به و این حدیث دلیل است بر آنکه میت همیشه مشغولست بدین خود بعد موت پس مردی حش است تجلیست  
از قرض پیش از مرگ و بر آنکه این اعم حقوق است و چون این حال در قرضیست که برضای صاحب می گرفته شده پس چه حال باشد در مالی  
که بطریق نهب و غصب سلب و سرقه و ظلم گرفته باشند اعوذ بک من المأثم والمغرم و عن ابن عباس رضي الله عنه  
ان النبي صلی الله علیه و سلم قال فی الذي سقط عن راحلته فمات برستیکه فرمود آنحضرت در حق مرد  
که بیفتاد از سوار می خود پس مرد و این مرد محرم بود و در عرفه ستاده که ما فی البخاری و ناقد او را انداخت و گردن او بشکست  
فاغسلوه بماء و سدر بشوید او را آب و برگ کنار و بخا و دلیل است بر وجوب غسل میت نود و یکمین اجتماع است بر آنکه  
غسل میت فرض کفایه است یعنی چون این غسل بجهت ادای حق میت است ازین جهت فرض کفایه شده که در تادیق حق او فعل بعض

کافیست مصنف بعد نقل قول نووی در فتح الباری گفت این فیهول شدیدیست زیرا که خلاف در آن مشهورست نزد مالکیه تا آنکه قرطبه  
در شرح مسلم ترجیح داده که آن مصنف است ولیکن جمهور بر وجوب او بند و رد کرده است ابن العربی بر کسی که قائل این نیست و گفت  
استوار دست قول و عمل بر آن و غسل داده شد ظاهر مطهر تا بغیر وی چه رسد و می آید یکیت غسلات در حدیث ام عطیه غفر شیخ گفته  
اختلاف است در غسل میت که نیت شرط است یا نه ظاهر آنست که شرط است کذا قال الشيخ ابن الممام و مضمونه دستنطاق و غسل میت  
نیست نزد امام ابی حنیفه و نزد امام احمد و خلاف شافعی انتهى و ظاهر این حدیث آنست که کنار را آب مخلوط سازند در برابر از قرآ  
غسل و در وی شعار است بآنکه غسل می برای تطهیر است نه تطهیر زیرا که بمای مضاف تطهیر میگویند و گفته اند که کنار مغیر نمی گند  
و مصف آب را پس مضاف نشود باین طور که اول بکنار بمالند پسترباب بشویند در هر بار و قرطبی گفت کنار را در آب کنند و بمشبان  
تا آنکه رغوت وی بر رود سپس بر آن جسد میت را دلك نمایند بعد آب خالص بروی بریزند این است غسل می و گفته اند که کنار  
را در آب بیندازند یعنی تا متغیر نکند و مصف آب مطلق را و متک کرده اند بظاهر حدیث بعض مالکیه و گفته غسل میت بر آبی تطهیر است  
پس آب مضاف همچو گلاب غیر هم کافیست و گفته اند که نیست مگر از جهت سرف و مشهور نزد جمهور آنست که غسل تعدی  
شرط است در وی آنچه شرط است در غسلهای واجب و مندوب و گفته فی او یکن و کفن کنند او را در دو جامه که برای احرام  
پوشیده بود و تکفین کفن ساخته شده را و کفن در مهل سون رشتن و کفن بفتقین جامه مردود و در آخرین حدیث آنست که لباس  
او را بپوشی خوش و پوشیده سر او را چنانکه حکم محرم است پس بر بستیک و می بر انگیزند می شود از قبر بیک گویان و مصنف این را ذکر  
نکرده و تعلیل تلبیه دالی است بر آنکه طاعت نمی محرم بودن اوست و چون علت مندقی شود نمی برخیزد و این دلالت دارد بر آنکه خطوبرا  
میت امری متقرر بود نزد ایشان امام احمد و شافعی برین اند که محرم را هم بر حال احرام تکفین کنند و نزد امام ابو حنیفه و مالک  
حکم محرم حکم سائر موتی است و آنحضرت که محرم را در دو جامه تکفین کرد بجهت ضرورت بود که جز آن جامه نداشت و فیه تامل نیز درین  
حدیث نمیست از تخمیر و تعطیه لباس و بنا بر احرام پس غیر محرم را تخمیر و تعطیه هر دو کنند و فیه گویند این مخصوص می بود و آنرا امر کلی  
بطریق تشریع نکرده و در وی نیز تامل است در سبب گفته قول بالقطع حکم احرام بموت چنانکه خفیه و مالکی گویند خلاف ظاهر است  
و در شرح خلاف و اوله ایشان ذکر کرده و نیست بنا هضه علی مخالفة ظاهر الحدیث فلا حاجه الی سر و با و قوال می کفن کنند  
در دو جامه و دلالت دارد بر وجوب تکفین و برینکه شرط نیست در وی که در تراشد و گفته اند آنکه در بر آن بهمت آنست که می مرد  
و آن هر دو و تلبس بود این عبادت و فاضله و یکم که جز آن است و نیافت و آن از اسباب الیه بود زیرا که امر کرد آنحضرت بدان و پیوسته  
له بروی یعنی هست مستغرق بانه و توبین درین روایت مطلق وارد شده و در مخالفتی توبیه گفته و در ایسالی توبیه الذمی احرام فیهما  
مصنف گفت در وی استحباب تکفین میت است در جامهای احرام او و اینکه از مشایخ میست و کفن کرده نشود در جامه دوست  
و در قول می که بر انگیزند شود تلبیه گویان دلیل است بر اینکه هرگز شروع کرد در عملی طاعت پس حائل شد میان می تمام آن عمل و است  
امیدست که بنویسد او ارضای تعالی در آخرت از اهل این عمل و مساعداوست کریمه و ممن خیر من یکنیم منی حاجی الله  
و رسولاه شریک له الموت فقد وقع اجرهم علی الله ثمفی علیه و عن عائشه رضی الله عنها قالت لما ارادوا  
غسل النبی صلی الله علیه و سلم قالوا والله ما ندی محمداً فی حجر رسول الله صلی الله علیه و سلم فاما فخره و موتنا فاما فلا



گفت عایشه چون خواستند غسل کردن گفتند سوگند بخدا می دانیم ما بر هر مسلمانی رسول خدا را چنانکه بر همه می کنیم خود را یا نکنیم  
 الحدیث تا آخرین حدیث آن اینست که پیش سرگاه اختلان کردند انداخت خدای تعالی بر ایشان خواب پست کلام کرد ایشان را  
 کلام کنند از نوشته خانه نمیدانند که آن کیست که غسل دهد نبی صلی الله علیه و سلم را و بروی جامه های او دست پس غسل دادند آنحضرت را  
 و بروی قمیص او بود می ریختند آب را بالای قمیص می مالیدند او را بقمیص بدستهای خود می گفت عایشه اگر بیشتر میکردم از کار خود آنچه  
 پستتر کردم غسل نمی دادند آنحضرت را مگر زنان او و رواه الشافعی عن مالک عن جعفر بن محمد عن ابيه عليهما السلام و در روایت ابن حبان  
 که پس بود کسی که نشاند و گرفت آنحضرت را در کنار خود علی بن ابی طالب کرم الله وجهه روایت کرد زرار علی کرم الله وجهه وصیت کرد  
 آنحضرت که غسل ندهد او را هیچ یکی جز من و روایت کرد حاکم از عبد الله بن الحارث که غسل داد آنحضرت را علی رضی الله عنه و بدست علی  
 پارچه از جامه بود پس در آورد دست خود را زیر قمیص و غسل داد و حال آنکه قمیص بر آنحضرت است و در روایت طبرانی در اوسط از حسن  
 بن علی رضی الله عنه آمده که غسل داد آنحضرت را علی و فضل بن عباس بود آسمان بن زید که می ریخت آب بروی روایت کرد ابن ماجه و حاکم  
 و بیهقی از حدیث علقمه بن مرثد از پدرش که هرگاه شروع کردند در غسل آنحضرت آواز داد ایشان را منادی از اندرون که کشید از آنحضرت  
 قمیص را و درین باب است حدیث از ابن عباس و ابی جعفر و درین قصه دلیل است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست بجز خود او  
 رواه احمد و ابوداؤد و ابن حبان و الحاکم و مصنفی گفته مسنون است نزد شافعی غسل میت در پیراهن بر خلاف حنفیه که نه ایشان  
 جائز نیست و تاویل عدم جواز بر قول ایشان تواند بود که گفته شود که این از خصائص آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و الله اعلم  
 و عن امر عطيّة الأنصاريّة از كبار صحابيات است و با آنحضرت غزاسیکرد و مجروحان را تا دوی می نمود و تقدم همها و فيه خلا  
 رضي الله عنها قالت دخل علينا النبي ﷺ و رأته برأى رسول خدا صلي الله عليه وسلم و نحن نغتنم ابنته  
 و اغسل ميادويم و دختر او را که زینب باشد زوجه ابی العاص بن سبيع و وفات وی در اول سنه ثمان بود یا ام کلثوم زوجه عثمان و قول اول  
 اصح و شهرست و در بخاری از ابن سیرین آمده لا ادري اسی بناته و در سبل گفته لم يقع فی شی من روایات البخاری سماه فقته  
 اغسلنها ثلثا او خمساً او اكثر من ذلك پس گفت آنحضرت غسل دهد او را سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر از آن که وتر باشد  
 چنانکه در روایات آمده است و در بخاری دلالت بر وجوب عدد سه و ظاهر اجماع است بر کفایت غسل یکبار و او را برای تحمیر است و هو  
 ان را بین ذلك اگر مصلحت پسند شما و نیک دانید و احتیاج باشد بدان و با سرف نکشد بماء و سرد می شوید آب و  
 بر گاهی درخت کنار در آب می جوشانند که آن داخل است در تطهیر و تطهیر و حکمت در آن تلین جسد است و اجعل فی الاخر  
 کافور و اگر دانید در مرقه آخر کافور را و شتیان من کافور یا چیزی از کافور خشک از او می ست که کافور گفته باشند یا شتیان کافور  
 و اول محمول است بر ثانی زیرا که نکره است در بیان اثبات پس صادق شود بر هر چیزی از وی و مراد گردانیدن کافور است در آب  
 جمهور باین قائل اند و کوفیان می گویند کافور در حنوط کنند و بعد از غسل خشک کردن بدن بآنند و حکمت در استعمال کافور تطهیر  
 را نه است برای ملائکه حاضرین و نیز در وی تخفیف و تبرید و قوت نفوذ است و خاصیت می تصلیب جسد است و صحن هلام و روع  
 فضلات بتخلله و منع اسراع فساد و بسوی میت است دوی اقوامی و رواج طبع است درین باب و همین بهترست در گردانیدن وی  
 و در آخر ذکر که اگر در او بار بار باینند مثلاً آب آنرا بر دو گفتند اگر کافور یا بند مشک قائم مقام آن میگردد و در نزدی حدیثی نیز درین باب

روایت کرده که آنحضرت را از مشک پرسیدند که آیا با وضو است استعمال آن پس گفت هوا طیب طیبکم و گفته که عمل برین ست نزد بعض اهل علم این قول حدیث است و بعض از اهل علم کرده داشته اند مشک را برای میت بعد از فرمود پس چون فارغ شدید شما از غسل پس خبر کنید مرا و اعلام کنید فلما فرغنا اذناه پس نگاه فارغ شدیم ما اعلام کردیم آنحضرت را در بخاری ست اند صلی الله علیه و سلم قال لمن فاذا فرغ من اذنی و در روایت بخاری ست فلما فرغ من عوض فرغنا فالقی الینا حققة پس انداخت بسوی ما تبه بخود را و حقوه بفتح حای مملو و کسریه آمده و سکون قاف محسنه از ار و محسنه از ار بند هر دو آمده از باب تسمیه حال با محمل و مراد اینجا از ار است و در لفظ بخاری ست فاعطانا حقوه فقال اشعرنها آتاه پس فرمود شما گردانید برای می این از ار را یعنی زیر کفن او بکنید تا برکت آن بوی برسد و شعار جامه که در درون جامه کشید از جهت اتصال می بشعر یعنی مو و در اینجا احتیاط برکت است بلباس صالحین و آثار ایشان بعد از موت در قبر چنانکه قبل از موت نیز بهمین بوده فتقوی علیک این حدیث دلیل است بر وجوب غسل میت و اختلاف کرده اند در سبب آن اکثر بر آنند که غسل میت نه از جهت نجاست است که حلول میکند بموت بلکه از جهت حدیث است زیرا که موت سبب استراخای فاصل و زوال عقل است چه انسان نجس نیگردد از جهت کرامت می و لیکن در حق اقتضای کرده شد بر اعضای اربعه از جهت حرج که سبب حدیث متکرر است از وی و هر بار شستن تمام بدن حرجی دارد و چون در میت حرج نبود عائد شد با کلم شستن تمام بدن است و بعضی گفته اند سبب غسل نجاست است زیرا که آدمی حیوان و موسی است پس شستن گردد بموت چنانکه سایر حیوانات و لهذا اگر میت را بخود بردار و پیش از غسل صحیح نیست نماز وی و اگر از جهت حدیث بودی همچو در شستن حدیث غایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست موتیه بغسل بجست تکرم بخلاف کافر که پاک نمیکرد و بغسل و صحیح نمی گردد و نماز حلال می بعد از غسل و در روایتی از ابوهریره آمده که ان المؤمن له نجس حیاً و میتاً اگر این زیادت درین حدیث بصحت رسد واجب گردد حرج قول بآنکه سبب وجوب غسل میت حدیث است که انی الترجمة و فی رواية و در روایتی نیز شستن از ام عطیه چنین آمده بشوید او را سه بار یا پنج بار یا هفت بار و زیاده از هفت بار نیامده اگر بکنند کرده است و در فتح الباری گفته که ایثار مطلوب است و سه بار مستحب و نیافتم من در هیچ حدیثی بعد سبع لفظ اکثر من یک که در روایتی از ابی داود و ترمذی کلین لفظ بیان سبع باشد و اشارت نجس بود و بقال احمد و کرده داشته اند زیادت بر سبع و ابن عبد البر گفته نمیدانم هیچ کس که قائل باشد زیادت بر سبع و ماوردی گفته زیادت بر سبع اسرار است نهی گویم در روایت بود او آمده اسبعا و اکثر من یک قطعه هر شتر عیت زیادت بر سبع است ابدان عیال منها و مواضع الوضوء منها و اغار کنید و غسل اعضا از جای راست می و جای وضو یعنی اعضای آن از وی و در اینست که غسل سوئی بمنزه غسل احیاست و در ابتدا میامین و مواضع وضو اگر ام این اعضاست و در سبیل گفته در وی دلالت است بر تریا در غسل میامین و مراد بدان چیزی است که متصل جانب الیمین است و نیست میان می و مواضع وضو از وی منافات بنا بر امکان بدایت بهر دو معاً و گفته اند مراد بدایت میامین در غسلات است که نیست وضو در آن و مواضع وضو از آن و غسله متصلاً بوضو است و حکمت در امر بوضو قبل سمت سومین است در ظهور اثر غره و تجلیل و ظاهر از مواضع وضو دخول مضمضه و شستن شاق است نهی و فی لفظ للبخاری عن ام عطیه فظفرنا شعرها ثلثة قرون فالقیناه خلفها پس باقیم ماوی او را سه کیسو پس انداختیم آن کیسو را بر پشت می و در اینجا دلیل است بر یافتن بوی میت و خفیه گویند مو را بر پشت ارسال باید کرد و هم بر رو متفرق شنج در ترجمه گفته این نیز بام آنحضرت یا اذن بوده باشد یا معلوم بود فعل می در شروع و الله اعلم انتهی گویم قرطبی گفته که ام عطیه این کار را از خود کردند بام آنحضرت و لیکن مصنف گفته که لفظ سعید بن منصور این است که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اجعلن شعرنا طفاً و در حرج این جان است و اجعلن لها ثلثة قرون مراد بقرون

همان طغایر است و در بعضی الفاظ بخاری تا صیغتها قمرها آمده پس در لفظ ثلثه قرون تعلیقات و همه این محبت است بر تفسیر زیر اکثر و ایشان ارسال شعر  
و یافتن بعد کشادن بوی سر و غسل اوجی باشد و این در بخاری است صریحا و در وی حالات است بر اقا شریف خلیفه می غافل شد این قبیح العیاذ برب العالمین  
در بخاری پس بیت توان آن طرف بعضی فقیه کرده و ستاد و محدثی غریب در آن نموده و در مصنفی گفت غسل دادن میت و همچنین تکفین و نماز جنازه  
فرض الکفایه است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه و علم جرایم بر آن موقوف نموند و اقل غسل تعیم بدن اوست بآب بعد از آن نجاستی که  
با او باشد و این مضمون از لفظ غسل است اکمل غسل اوست بآب خواه گرم بمحبت عموم احادیث سه بار و اگر زیاده از سه بار احتیاج باشد رعایت تر  
نکند از حدیث باب ابتدا کند بموضع وضو و میامین و محدث صحیح ام عطیه و استعمال سدر کنند در سر و پیش و سائر بدن و صفت استعمال سدر است  
که ورق سدر در ظرفی صغیر بآب مخلوط کنند و او را بمالند و بعد از آن بشویند و در غسل آخره قلیل کافور مخلوط سازند حدیث باب مسسله  
و طیفه مستمره در میان مسلمین آنست که مردان را مردان غسل دهند و زنان از زنان و هر که اقدار باشد بر غسل احسن است و هیچ وسیلی از سنت تعیین  
احسن غسل ثابت نشد و درین قصه آنحضرت صلی الله علیه و سلم انصاریات را بغسل فرمود حال آنکه زنان قریش احسن بودند و اقرب و آنحضرت اهل بیت  
غسل دادند و آنکه بن سر در مرده رانه بیند و غسل نهد اگر چه خوف فتنه نباشد مستندی ندارد بلکه وجوب ستر نسبت به حیاست نسبت اموات  
و سیلی می طلبد و از نعین طلیس اگر قیاس کنند بر حیای قیاس مع الفارق است و ابوطالب بنت آنحضرت را در قبر فرو آورده و فرو آوردن نامجا  
بمس می کشد و اسما بنت عمیس غسل داد و ابو بکر صدیق را و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند حضرت عائشه را لومگی قبل از غسلت گفتنگ

رواه ابن ماجه انتهى كلامه لصفه وعمر عائشه رضي الله عنها قالت كفن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ثلثة  
اثواب گفت عائشه کفن کرده شد رسول خدا در سه جامه که از او رو و او لفافه است بیض جامه ای سفید جمع امیض بحولیت نسبه  
بمحول یعنی سین که نام قریه ایست ازین نوعی گفت فتح اشهر است و همین است روایت اکثر و بعضی محول قصار را گویند و محل جمع مشهور است  
یعنی منقول و مقصور بود آن جامه ها قاله فی النهایه تبخا لله وی و بدین معنی نیز بفتح است و بضم سین نیز گفته اند جمع محل که جامه سفید پالت  
از پنبه اما نسبت به جمع شاد است و بعضی گفته اند که بضم نیز نام قریه ایست و در روایتی قبل از لفظ بعضی لفظ یانی نیز آمده تحقیق یا می نسبه بمن  
من کفر سفید از پنبه بودند آن جامه که بضم کاف و سکون را و بضم سین فطن یعنی پنبه لیس فیها قمیص و لا عامه نکست در آن  
سه جامه پنبه این نه دستار بلکه از او رو و او لفافه بود و کما صرح به فی طبقات ابن سعد عن بشعی ظاهر این عبارت درین است که قمیص و عامه در کفن  
آنحضرت نبود و هو الصحیح و تاویل بعضی که مراد آنست که این هر دو خارج از آن سه جامه بود پس مجموع الکفان پنج باشد غلط است و سبیل گفته  
و هذا البعید جدا انتهى و باین اخذ کرده است شافعی و نیز و حنفیه سنت کفن سه جامه است ولیکن ذکر کرده از آن در باب قمیص رانه عامه را در سخنان  
بعضی متأخرین آنرا برای اشراف بدعت است مخالف سنت و مراد بسته جامه سه لفافه است و کذا عند احمد و سبیل گفته فضل تکفین است  
در سه جامه سفید زیرا که خدا اختیار نکرد برای نبی خود مگر فضل و روایت کرده اند اهل سنن از حدیث ابن عباس که پوشید جامه های سفید که آن اطیب  
و اطهر است و کفن کنید در آنها و برای خود را و صحیح الترمذی و الحاكم و او را شاهدی است از حدیث عمره اخرجه و اسناد صحیح ایضا و نیست  
تعارض میان این حدیث و حدیث عائشه که گشت و در وی این است که هیچیده شد آنحضرت در برد بمانی محظوظ زیرا که تشبیه بدان بر آنحضرت بود  
بعده آنرا کشیدند که اخرجه مسلم یا آنکه ظاهر آنست که تشبیه پیش از غسل بود و ترمذی گفت تکفین آنحضرت در سه جامه سفید اصح چیزی است  
که وارد شده است در کفن نبی و آنکه در حدیث علی کرم الله وجهه آمده که کفن کرده شد در هفت جامه اخرجه احمد و ابن ابی شیبه و ابی یوسف و ابن سیرین

عبداللہ بن محمد بن عقیل است و وی سنی الحفظ است حدیث او صالح متابعت است نه انفراد و تکفین اذا خالف کما یجوز فلا یقبل مصنف لفته معلوم از حدیث یوب از نافع از ابن عمر معاصره روایت بن عقیل آورده پس اگر ثابت شود جمع میان او و حدیث عایشه باین طریق باشد که وی بدایت حسب اطلاع خود کرد که ستمه جامه بود و غیر وی موافق اطلاع خود سیم اگر روایت از علی کرم الله وجهه ثابت شود زیرا که وی مباشر غسل بود متفق علیہ واجب از نفس مقداری است که سائر جمیع جسدیت باشد پس اگر قاض باشد از ستر تمام اندام ستر حورت را مقدم کنند و زائد را جانب سر کنند و بر پایا خیش و غیره بیندازند چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم با حفره عم خود و مصعب بن عمیر کرد و زیاده بر یک جامه منسوب آنست که در باشد و مقصود بر دو جامه هم رواست چنانکه در حدیث محرم گذشت و از روایت شعبی گذشت که ستمه جامه از از و دوا و لفافه است و قیل میزد و در جان لغو تاند یک قمیص ناز و خسته است دیگر از از زنان تا از نو سوم لفافه که از ستر تا پایش در آن به پیچند و گفت اند که تکفین در قمیص و در غیر وی برابر است پس ستر باینکه آنحضرت عبداللہ بن ابی را در قمیص خود کفن کرد و آخر جہ البخاری و وی نمی کند مگر انچه احسن است و در وی این است که قمیص است مثل قمیص زنده است مکفون و منزور و قد استحب هذا محمد بن سیرین کما ذکره البیهقی فی الخلافات در شرح گفته در بخاری است بریکه بعد شریعت قمیص نشت مگر وقتی که غیر مکفون باشد گویم این متوفی بر آن است که کف قمیص عرف اهل آن عصر باشد و تصدیق گفته اکمل در حق رجال یکی از دو صفت است یا این است که ستمه لفافه باشد پس اوسع و احسن آن نخست بگسترند و بعد از آن دوم و سوم بعد از آن به پیچند یک را بعد دیگری و ابتدا به همین کنند پس از جانب بسیار بجانب میمن آرند بعد از آن از جانب میسر به بسیار بزنند و همین ستر رسم پوشیدن قبا و سیاه عربہ بخلاف اهل هند که جانب میسر بالای بسیار می کشند و یا این است که از از و قمیص به پوشانند و دوخته باشد یا ناز و خسته مدحرض باشد یا بنیر آن زیرا که اکثر استعمال قمیص محیط مدحرض باشد بعد از آن در لفافه پیچند رانتهی و

**باب فی عمری رخی الله عنه قال لما توفی**  
عبد الله بن ابی هرگاه مرد عبداللہ بن ابی که ظاهر النفاق در میس منافقین بود در مدینه جماعه ابنه الی رسول الله امیر المومنین علیه السلام بن عبد الله بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم فقال اعطینی قمیصک آگفته فیه فاعطاه پس گفت بده مرا قمیص خود را که کفن کنم او را در آن پیرهن پس داد آنحضرت قمیص خود را بوی از برای مکافات تا منافق را نزد وی بنیستد نمائند مکافات ناکرده زیرا که دلس عباس را روز ستر بدر جائه خود پوشانیده بود یا آنکه عبداللہ بن عبداللہ مردی صالح بود و وی از حضرت سوال کرد و عادت شریف چنان بود که سائل را محروم نمی کرد پس او را پیرهن داد و وی بکار برگرد پس این احسان و اکرام در حقیقت با وی شدنه با پدر وی زیرا که وی عظیم منافقین بود و هم بر نفاق و در گشت و در حق وی این کریمه فرو آمد و لا یصل علی احد منکم موات أبدا متفق علیہ در حدیث دلیل است بر شریعت تکفین در قمیص که تقدم و ظاهر هر روایت در آنست که وی قمیص از آنحضرت پیش از تکفین طلبیده بود مگر معارض این است انچه در بخاری است از حدیث جابر که آمد آنحضرت عبداللہ بن ابی را بعد از دفن وی پس بیرون آورد او را بجس از حفره گور و انداخت و دمید در وی آب دهن خود و پوشانید او را قمیص خود و این صریح است در آنکه اعطاء الباس هر دو بعد دفن بود و حدیث ابن عمر مخالف است و جمع میان هر دو باین وجه است که مراد از قول وی فاعطاه در حدیث ابن عمر آنست که انعم لبذلک پس بر عدت اطلاق اسم عطیه کرد مجازا برای تحقق وقوع و همچنین قول او در حدیث جابر بعد مدفن ای دلی فی حضرت پس مراد آن باشد که واقع بعد اخراج او از حفره همان نفث برین است و قمیص پیش از این پوشانیده شده بود و جمع میان هر دو در روایت دلالت بر وقوع هر دو معاند و زیرا که مقتضای ترتیب نیست و نه معصیت است که نا ذکر اگر آمد آنحضرت نسبت بوی را بپوشانده ترتیب کرد و گفت اند

که آنحضرت اورا دو قمیص داد یکی اول و دیگر بعد دفن بسوال لدوسی و فی الاکلیل للحاکم یا یؤتیک ذلک و انت اعلم و عن ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال البسوا من ثیابکم البیض فانها من خیر ثیابکم و سئیکه آنحضرت فرمود پوشید از جامهای خود سفید را زیرا که آن نخله بهترین جامهای شما اند و گفتوا فیها موتا کمر و تکفین کنسید در آن مردی بای خود را و از اینجا معلوم شد که کفن از پارچه سفید اولی و مستحب است و گذشت حدیث بخاری از عایشه که کفن کرده شد آنحضرت و در سید پارچه سفید و در سبل گفته ظاهر امر و وجوب تکفین است در ثیاب بیاض و وجوب لبس آن ولیکن امر در لبس مصروف عنه است بنا بر آنکه پوشیدن آنحضرت غیر بیض ایتم ثابت شده و اما تکفین لبس ظاهر آنست که نیست صاف از آن مگر آنکه سفید یافته نشود و چنانکه در تکفین شهدای احد واقع شده که آنحضرت جماعتی را در غره کفن کرد و کمایاتی پس در ضرورت لا باس است و آنکه ابن عباس از حدیث ابن عباس آورده که کفن کرده آنحضرت در قطیفه حمراء پس در سندش قیس بن ربیع است و اضعیف است و گویند که بروی شنبه شد این حدیث از جعل فی قبره قطیفه حمراء و کذا ما قبل انه کفن فی برد جبره و تقدم الکلام انه یصحی بها ثم نزعت رواه الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و نسائی و صححه الترمذی و رواه الشافعی و ابن حبان و الحاکم و البیهقی و صححه من ابن القطان فی معناه احادیث أخری عن عمران و سمرة و ابن عمر و ابی الدرداء و عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کفن احدکم اخاه فلیحسن کفنه فرمود چون تکفین کن یکی از شما برادر خود را پس باید که نیک کند کفن او را و از تحسین آنست که تمام نظیف و سفید باشد بے اسراف و تبذیر و نو و شسته در آن برابری اما آنچه مسرفان کنند بر یا و تکبر حرام است و مکروه است حرمت و کراهت نوکافی گفته کفنی که ساتر نیست حسن نیست پس اوجب است تکفین او بچیزی که پوشد او را تمام و کمال انتهى مرأه مسلک و رواه ترمذی ایضاً من حدیث ابی قتاده و قال حسن غریب قال قال ابن المبارک قال سلام ابن مطیع قوله و یحسن کفنه قال هو اضافة لاضافة محبة الفاء ای الواسع الفاض و در امر با حسن کفن دلالت است بر آنکه جامه اختیار کند که احسن باشد و ذات و صفت و کیفیت حسن ذات نکه گران قیمت نباشد و نهی از آن بیاید و حسن صفت آنکه در حدیث ابن عباس گذشته و اما کیفیت وضع ثیاب بر میت پس گذشت و احادیث احسان کفن آمده و در آن علت می مذکور شده و علمی از جامه بر مرقوعاً آورده احسنوا کفن موتاکم فانهم یتباهون و یتزاورون بها فی قبورهم نیز وی از حدیث ام سلمه آورده احسنوا الکفن لا تؤذوا موتاکم بعویل و لا بترکین و لا بتاخیر و صیته و لا بمقطیعة و عجلوا بقضاء دینیه و اعدوا من جیران السور و اعلموا اذا حضرتم و وسعوا و بنجله احسان الی اللیت است آنچه امام احمد از حدیث عایشه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده من غسل میتاً فادی فیہ الائمة و لم یفش علیہ ما یكون منه عند ذلک خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه و قال صلی الله علیه وسلم یلیه اقر بکم لکان یعلم فان لم یکن یعلم فمن ترون عنده حطامن و مع و امانه رواه احمد و اخرج الشیخان من حدیث ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ستر مسلماً ستره الله لیوم القیامة و اخرج عبد الله بن احمد من حدیث ابی بن کعب ان آدم علیه السلام قبضته الملائكة و غسلوه لفقوه و خطوه و حفره و اجدوا و صلوا علیه و دخلوا قبره و وضعوا علیه اللین ثم خرجوا من القبر ثم حثوا علیه التراب ثم قالوا یا بنی آدم هذا سترکم اما انما ابوداود و حاکم و ابن حبان از حدیث ابی سعید آورده اند که چون حاضر شد او را موت و طلبید ثیاب جدید و پوشید آنرا بعد گفت بنیدم آنحضرت را می فرمود که میت بمحوت می شود در ثیاب خود که مرده است در آن پس روایت کرد آنرا ابن حبان بدون قصه و گفت اراده در ثیاب اعمال را قوله تعالی و ثیابک فطهره یعنی عمل خود را صالح کن و گفت اخبار صحیح و صحیح در آنست که مردم محشور می شوند بر سینه یا



عربان انتی و لیکن قصه حدیث ابی سعید رومی کند این را رومی اعلم است بر او از من بعده و حکایت کرد خطابی جمع میان آنها که بجهت در قیام  
 شود و محشور عریان و هم روایت است از جابر رضی الله عنه کان النبی صلی الله علیه وسلم یجمع بین الرجلین من قتل  
 احد فی ثوب واحد بود آنحضرت که جمع میکرد و در میان دو کس از کشتگان غزوه احد در یک جامه و در وی جواز جمع دو بیت است  
 در یک جامه بنا بر ضرورت و این یکی از دو احتمال است دیگر آنکه جامه را دو باره کنند و هر یک را دو باره کفن کنند و باین رفته اند اکثر بلکه گفته اند  
 ظاهر آنست که قائل نیست با احتمال اول هیچ یکی نیز که در آن اتفاق بشود دو بیت است و جائز نیست بر همه کردن آنها چنانکه هر دو باین شوند  
 و لیکن مخفی نیست که قول جابر در تمام حدیث که کفن کرده شد بر دو عجم من در یک نمره دلیل است بر احتمال اول و مشایخ گفته ظاهر احتمال ثانی است  
 یعنی تقطیع کردن ثیاب میان هر دو و تقدیم شرع بر عورت آنها چنانکه با حمله کرده شد در سبیل گفته حدیث جابر اوضح است در عدم تقطیع ثوب  
 میان هر دو پس یکی از دو جائز باشد و تقطیع جائز است علی الاصل انتی خطابی گفته جابر است جمع کردن در یک جامه در یک قبر و بعضی گفته اند  
 مراد ثوب واحد و قبر واحد است شریقی قوله ایتمم الشاخذ للقرآن فیقدمه فی الحدیث پتیر می گفت و می پرسید که کدام یک ازین  
 هر دو بیشتر است از روی گرفتن و یادداشتن مرقرآن را پس پیش میگرد و او را در قبر یعنی جانب قبله گوید و میام است از جهت بودن او  
 آقر و در وی جواز جمع جماعت است در یک قبر و گویند که این بنا بر ضرورت است و بوقت البخاری باب دفن الرجلین و الثلاثه فی قبر  
 و او در حدیث جابر نهاده و اگر چه روایت جابر در دو کس است اما ذکر سه کس در روایت عبدالرزاق واقع شده که کان یدفن الرجلین و الثلاثه  
 فی القبر الواحد روایت کرده اند اصحاب پن از هشام بن عامر انصاری که گفت آمدند انصار بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم روز احد و گفتند  
 رسید ما راقع و جد فرمود بکنید و وسیع نمائید و بنهید و در دو یا سه را در یک قبر صحیح الترمذی و مثل او است حکم دوزن و سه زن و اما دفن دو  
 وزن در یک قبر پس روایت کرد عبدالرزاق باسناده حسن از واثله بن الاسقع که دفن کرده می شد مرد و زن در یک قبر پس مقدم کرده می شد  
 مرد و نهاده می شد زن در ای او گویند که میان هر دو حالتی از تراب میگرد و در کف غسل و غسل داده نشدند شهادی احد و ازینجا معلوم می شود  
 که شهید را غسل نیست و عدم غسل متفق علیه است میان ائمه اربعه و مروی نیست که آنحضرت شهدا را غسل داده باشد و اما کسی که بروی  
 اطلاق شهید آمده همچو مطعون و بطون و نسا و غیره پس ایشان مخسول می شوند باجماع در سبیل گفته و باین رفته اند جمهور و اهل فقه و اهل تفصیله  
 از سعید بن السیب و حسن و ابن شریح مروی است که غسل واجب است و حدیث مجتهد است بر ایشان و احد از حدیث جابر آورده که فرمود  
 آنحضرت در کشتگان احد که غسل نهید ایشان را پس بدستیکه بر زخم یا هر خون بوی مشک دهد روز قیامت این حکمت عدم غسل است  
 که آنرا بیان کرده و در یصل علیه حر و نکلدار بر ایشان نماز و در وی خلافتی است معروف و در میان علما نیز دخنیه بر شهید نماز  
 میگذارند و نزد امام مالک شافعی نماز بر شهید نیست از امام احمد و قول است و مشهور و مختار در نهایی عدم صلوته است و بقولی اخیر  
 در گذاردن و ناگذاردن از جهت تعارض اوله در مواهب لکن گفته اختلاف است میان فقهیه که منع صلوته بر شهید نزد شافعی یعنی حرمت  
 یا معنی عدم وجوب از کلام امام احمد ظاهر می شود که مستحب است نه واجب و تمسک لیمه درین باب باین حدیث است که در کتاب مذکور است  
 و دلیل ابو حنیفه احادیثی است که در نماز بر شهید آمده خصوصاً در قضیه احد و می گویند که آن احادیث مثبت است و حدیث جابر ناقتی مثبت  
 مقدم است بر ناقتی و گویند که جابر در آن روز مشغول بود و آنکه پدر و خال و می کشته شده بودند و بدین آمده بودند تا بدیری کند ایشان را  
 و برشته بدین آمد و آنها یکدیگر حضرت رسول بودند فعل آنحضرت مشاهده کرده اثبات آوردند و شمنی گویند حاکم از جابر آورده و حکم بجهت کرده

که چون آنحضرت بر سر حمزه آمد و حال او را از آنچه اعدای دین کرده بودند دید فریاد زد و دیگر نیست مروی از انصار حاضر بود و جامه خود را روی انداخت و  
گذاشت و شیخ ابن همام زیاده کرد که پسر نماز گذارد و بر شهادت او نهاده می شد بایستادن در جانب حمزه و نماز گذارد می شد بر ایشان پسر دوازده شصت می شد  
و گذاشته شد حمزه بجای خود و بگذارد نماز بر همه شهادت او گفت حکم که این حدیث صحیح الاستناد است شیخ در ترجمه گفته و بالجمله روایت در جانب صلوة  
راجح تر و غالب تر است انتهی گویم شوکانی گفته و بعضی رجال اسناد روایت حاکم مقال است و گفته مجموع و ضعیف است و گویند که این محدث  
بشهادت می آید بود این مسلم هم از معارف است انتهی و مختاری روح عدم ندارد است بر شهادت همین است اجماع زیرا که حدیث جابر در صحیح است  
چنانکه گفت مصنف رواه البخاری و در احادیث معارض وی مقال است پس مقدم کرده شود صحیح بر غیر خود و این حدیث را اهل سنن هم  
اخراج کرده اند و درین حدیث عدم غسل و عدم صلوة هر دو آمده پس یکی را گرفتن و دیگری را گذاشتن ترجیح بلامرجه است و تقریر سبیل در  
مسلم این است که طائفه گفته که نماز گذارد شود بر شهید بنا بر عمل بر عموم ادلة نماز بر میت و بدلیل آنکه مروی است از آنحضرت صلی الله علیه و آله  
که نماز گذارد بر کشتگان احد و گفته بر حمزه هفتاد تکبیر و باینکه روایت کرد بخاری از عقبه بن عامر که نماز گذارد آنحضرت بر قتلی احد و گفته طائفه نماز  
گذارد و نشود مروی علامه بروایت جابر شافعی گفت آمدند اخبار گو یا که عیان اندازد و جود متواتره که آنحضرت نماز گذارد بر کشتگان احد و آنکه مروی  
که گذارد بر آنها و بر حمزه هفتاد تکبیر گفت صحیح نیست و لائق است کسی را که معارضه کرد این احادیث صحیح را باین روایت که حاکم و شرم نماز  
بر جان خود و اما حدیث عقبه پس هر نفس حدیث واقع شده که این بعد هشت سال بود یعنی مخالف می گوید که نماز گذارد نمی شود بر قبر  
اطاعت است پس استدلال بآن ناتمام باشد و گو یا که آنحضرت و عا و استغفار کرد برای ایشان تا آنکه معلوم کرد و قبر باجل خود پس و اد  
کرد ایشان را باین دعا و ال نیست این بر نسخ حکم ثابت انتهی و توبه بودن او دعاست فراهم نکردن اصحاب چنانکه نماز جنازه می بود  
اصحاب آگاه می فرمود و نماز بجاعت او امیکرد چنانکه در نماز بر نجاشی کرد زیرا که جماعت افضل است قطعا و اهل احد اولی تر اند با فضل و غیره  
نیست از آنحضرت که نماز گذارد باشد بر قبر تنه و حدیث عقبه را بخاری باین لفظ آورده اند صلی الله علیه و آله سلم صلی علی قتلی احد  
ثمان مائة و زیاده کرد و این جهان و لم تخرج من بیتة حتی قبضه الله تعالی انتهی و - - - علیه السلام قال سمعت رسول الله  
صلی الله علیه و آله یقول لا یغالب فی الجفن کفن گران بهانگستید در کفن پس در وی منع است از زیادت شستن در کفن فائده  
لیسلب من یخاف ان یرکب وی ربوده می شود و کتاب یعنی زود کند و خراب می شود پس چه حاجت نفاس و گران بهاست در حدیث عائشه  
که نظر کرد ابو بکر بسوی جامه که بیمار می شد در آن و دو دو داغی بود از زعفران پس گفت بشوئید این جامه مرا و بپزائید بر آن و جامه دیگر و کفن  
کنید مرا در آن گفتم این کینه است گفت زنده سزاوارتر است بجدید از مرده این جامه برای بیم و زرواب و تراب است ذکره البخاری مختصرا  
رواه ابو داود من روایت اشعری عن علی کرم الله وجهه و در سندش عمر بن هشام جنبی است بفتح جیم و سکون یون و بای موحده و و  
مختلف فیه است و در وی انقطاع است میان شعبی و علی رضی الله عنه زیرا که گفت دارقطنی که می شنیده است از علی جز یک حدیث  
و عمر و عائشه رضی الله عنهما گفت عائشه بر گشت رسول خدا از یقیع و من می یابم در مدینه سر خود و میگوید و از اساه یعنی با  
سر من پس آن اشعری علیه و سلم قال لها فرمود آنحضرت مرا عایشه را الوستة فی الجفن اگر بپوش  
پیش از من بر آئینه غسل در هم ترا غسلتک بلام تخریف است و آنچه در کتاب فصلتک است بفا و همین است صواب و فرق میان  
این است که اول شرطیه است و ثانی برای تنی گذاشتن آنحضرت تا آخر حدیث و آن این است که کفن کنم ترا و نماز گذارم بر تو و فون

سازم ترا و اصل این حدیث در بخاری است باین لفظ که اگر شود این چنین و من زنده ام پس استغفار کنم برای تو و دعا بخوانم و در روی دالت است بر آنکه غسل دادن یکی از دو زوج مرد دیگر را جائز است و هو قول الجمهور و شوکانی گفته اولی است و ترجمه فی المصنف و ابو حنیفه گفت مرد زنی را ندید بخلاف عکس بنابر ارتفاع نکاح و نیست عدت بروی و حدیث را در قول اوست در زوجین و اما اجانب پس ابوداود و دیگر سبیل از حدیث ابی بکر بن عیاش از محمد بن ابی سہل از کحول آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون مرد زن با مردان و نیست میان ایشان زنی جز وی و مرد مرد با زنان و نیست همراه ایشان مردی غیر او پس این همه دو همت نمایند و دفن کنند و این هر دو نفر که کسی اندک نمی یابد آید انتہی و محمد بن سہل را ابن حبان در ثقات ذکر کرده و گفت بخاری لا یتابع علی حدیثه و از علی کرم الله وجهه است که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا تبرز فی ذک و لا تنظر الی فخذ حی و لا یست رواه ابوداود و ابن ماجه و در سندش اختلاف است رواه احمد و ابن ماجه و صححه ابن حبان و رواه الدارمی و الدارقطنی و البیهقی و در سندش محمد بن سہل است و نیست وی متفرد بدان بلکه متابع وی است درین روایت

صالح بن کیسان نزد احمد و نسائی و اسماء بنت عمیس رضی الله عنه ان فاطمة رضی الله عنها اوصت ان **و** علی علیه السلام بدرستی که فاطمه زهرا وصیت کرد اینکه غسل دهد او را علی رضی الله عنه و این نیز دالت است بر آنچه دالت است حدیث اول و اما غسل زن زوج خود را پس دلیلش روایت ابوداود است از عائشه که گفت لو استقبلت من امری ما استبرأت ما غسل رسول الله صلی الله علیه و سلم غیر نسائه و صحیح الحاكم اگرچه قول صحابه است و همچنین حدیث فاطمه رضی الله عنها دالت می کند بر آنکه این امری معروف بود در حیات وی صلی الله علیه و سلم و مویداوست روایت بیهقی که ابوبکر رضی الله عنه وصیت کرد زن خود اسماء بنت عمیس را که غسل دهد او را و است ثابت کرد وی بعد الرحمن بن عوف بنا بر ضعف خود از ان و این در محضر صحابه بود و هیچ یکی از آنها انکار نکرد بروی درین امر و این برقت اند چه بر و همچنین تفسیر اولی است بقریب چون باشد از جنس وی باین حدیث که نزدیک شود بمرده کسی که قریب ترست و شما اگر می بینید و اگر زیاد کنید پس یک پیمند در وی بر و حصه از امانت و در اخرجه احمد و الطبرانی و در سندش جعفر جعفی است شوکانی گفته این حدیث اگرچه صالح احتجاج نیست ولیکن قرابت را فریت است و زیادت مهر و شفقت است که موجب کمال غایت با و است انتہی و بخلاف درین مسند احمد بن حنبل راست گفت بنابر ارتفاع نکاح گذارنی اشرح و در دلیل لطالب که از کتب خالی است گفته للرجل ان یغسل زوجته و امته و بنت دون سبع و المرأة غسل زوجها و سیدنا و این دون سبع انتہی رواه الدارقطنی و الشافعی و ابونعیم و البیهقی پسناد حسن **و** بر این فی قصه الغامدیة التي امر النبي صلی الله علیه و سلم بر جمعها فی الزنا و روایت است از بزرگواران زن غامدیہ آنکه امر کرد رسول خدا بر جم او در حد زنا و غامدیہ فسوب است بسوی غامدیہ و بیاید قصه او در حد و وقال گفت بریده شما مرا بیا فصلی علیها پستتر امر کرد آنحضرت پس نماز گذارده شد بروی و دفن کرد و زنی را معلوم شد که نماز بر جنازه محدود و بخیزنا و سرفه و جز آن رواست ولیکن نیست در و اینکه آنحضرت خود بر آن نماز گذارده و مالک گفته امام بر مقتول در نماز گذارند زیرا که فضلا بر فساد برای زجر آنانی گذارند این چنین است در شرح مغربی ولیکن آنحضرت در حق غامدیہ فرموده انما تابت لقرية لوقمت بین اهل المدينة لوسعتهم او كما قال و علماء اخلاف است در نماز بر فساد و بر مقتول در حد و بر محارب و بر ولد زنا ابن العربی مذہب علماء کافه صلوة است بر هر مسلم و مرد و و مرجوم و قاتل نفس و ولد زنا رواه مسلم و وارد شده است در قاتل نفس حدیث جابر و عمر جابر رضی الله عنه قال اتی النبي صلی الله علیه و سلم یلم برجل قتل نفسه بمشاقص آورده شد آنحضرت را مردی

نشسته بود جان خود را بشاخص جمع مشغول است بحسن فصل عریض و در روایت ترمذی که مرثا قصص است فم یصل علیه پس نمازنگاه روی و از اینجا معلوم شد که بر قاتل نفس نمازگذارن نیست و اختلاف کرده اند علما درین باب بعضی گفته اند که نمازگذارده شود بر هر که نماز میگذاشت قبل و بر قاتل نفس انتہی و مذہب جمهور ائمہ این است و نزد امام ابوحنیفه بگذارند و نزد صاحبین نه و نگذارند آنحضرت نماز را بر او نه قیال دارد یکی آنکه مراد نفی مطلق باشد چنانکه ترمذی گفته باب من قتل نفسه لم یصل علیه و به قال لشوکانی دوم آنکه بذات خود نگذاشته و دیگر م منع نکرده چنانکه در حق مدیون و غاکل کرده و ظاهر همین است و در روایتی نیز آمده و این موافق است بقول امام احمد که امام نمازنگاه دیگران بگذارند لیکن لفظ حدیث عام است ازان رواه مسلم و النسائی و الترمذی قال حدیث حسن صحیح خطابی گفته معنی ترک صلا عقوبت اوست و روع غیر از مثل فعل و بی و بود و عمر بن عبدالعزیز که نبی دید نماز بر قاتل نفس و کذا قال الا وراعی و اکثر فقها گویند یصل علیه تنقی گفته اند درین حدیث که صحابہ نگذاشتند بروی و این چنان است که ترک کرد آنحضرت نماز بر قرضدار و اول امر و امر کرد صحابہ را بنماز بروی سبیل گفته اگر ثابت شود امر آنحضرت اصحاب را بنماز بر قاتل نفس قول تمام باشد ورنه رای عمر بن عبدالعزیز را وفق است بحدیث مکرر آنکه روایت نسائی است اما انما فلا اصلی علیه و ازین ماخذ توان کرد که غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بروی نمازگذارده انتہی و

بی هی یق رضی الله عنه فی قصه المرأة التي كانت تقف المسجد روایت است از ابوهریره در قصه زنیکه جاروب میداد مسجد شریف آنحضرت را صلی الله علیه و سلم تقم بفتح تا و ضم قات و نشدیدیم و مقم بکسریم کنسید یعنی جاروب و قمامه کناسه یعنی خاکروب و این زن سیاه بود و در روایتی بجای زن جوان آمده بشک راوی که زن بود یا جوانی بود که جاروب میداد و فسال عنها رسول الله صلی الله علیه و سلم

بقالوا ماتت پس پرسید آنحضرت مردم را از حال آن زن پرس گفتند که مرد فقال افلا كنتم اذ تموتی فکانهم صغروا امره پس گفت آیا نبودید شما که خبر میکردید مرا یعنی چرا خبر من نکرده اند پس گویا که صحابہ خرد پنداشتند شان آن زن و حقیر پنداشتند او را و خیال کردند که لاف نیست که تکلیف کنیم بسبب آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و در حقیقت ملحوظ و منظور ایشان تعظیم شان آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم مصنف در اینجا جزم کرده که این قصه بازن بود و در بخاری است ان رجلا اسودا و امرأة سودا و لبشک از ثابث راوی حدیث بکین روایت و دیگر بخاری از ثابث صریح آمده که گفت ولا أراه الا امرأة و باین جزم کرده است ابن خزیمه از طریق دیگر از ابی هریره و گفت امرأة سوداء و رواه البیهقی ایضا بسند حسن و سما یا تمحجن و افاد ان الذی اجاب صلی الله علیه و سلم عن سواله هو ابو بکر و در بخاری است عن فضال

انما نقابل افضل ذلک الانسان قالوا مات یا رسول الله الحدیث فقال دلونی علی قبرها فدلوک فوصلی علیها پس رفت آنحضرت راه نمیدم را و برید بر قبر آن میت پس راه نمودند آنحضرت را بر قبر وی پس نمازگذار بروی و اختلاف است در نمازگذارن بر قبر جمهور علما اینند که مشروع است خواه نگذاشته باشد پیش از ان یا نه ابراهیم نخعی و ابوحنیفه و مالک بر آنند که اگر پیش ازین نگذاشته اند درست است و در روایتی از احمد نیز همین آمده است و در روایتی از مالک آمده که آنکس که گذارده است یکبار نگذاشته و آنما که نگذاشته اند اگر بگذارند درست است و نزد ابوحنیفه که درست است بر تقدیر می است که بریزه نشده میت در قبر و تقدیر کرد آنرا بعضی سبب روز و امام ابوحنیفه و ابو یوسف میگویند آنچه واروده است در احادیث بر وجه صلوة نیست بلکه بر وجه دعا و استغفار است و لهذا ذکر کرده نشده است در بعضی روایات ذکر بیات و آن روایات که در آن ذکر تکبیرات است صحیح نیست چنانکه مروی است از آنحضرت نگذارن نماز بر شهیدای احد بعد از هشت سال ان بطریق توذیع بود و نماز از خصائص نبوی است چنانکه از ان الله بنورها لم یصلو فی علیهم مفهوم میگردد و لیکن در حدیث بخاری و مسلم





حدیث نفی النجاشی رواه احمد وابن ماجه والترمذی وحسنه یعنی گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است و عن ابی هریرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم نفى النجاشي في اليوم الذي مات فيه بدريستیکه آنحضرت خبر داد مردم را برگ نجاشی در روزیکه مردوی در آنروز یعنی همان روز نجاشی بفتح نون و تخفیف جیم و بعد الف شین مجر و یای مشدده یا مخففة لقب پادشاه حبشه است هر که باشد و نام این نجاشی که حضرت از مرگ وی خبر داد اصحجه بود و دین نصاری داشت ایمان آورد و حضرت و هجرت کردند صحابه بسوی او و وی خدمت های ایشان کرد و خروج به صحرای المصلی فصفت به حد و کبر علیه اربعاً بیرون آمد آنحضرت با مردم بسوی مصلای عید پس صف بست بمردم و تکبیر را و در بروی چهار تکبیر و در بیجا دالت است بر آنکه نفی اسم است برای اعلام موت آن برای مجر و اعلام جائز است و نیز در وی دالت است بر شریعت نماز جنازه بر غائب و در وی اقوال است اول آنکه مشروع است مطلقاً و به قال الشافعی و احمد و غیرهما و گفت ابن حزم لم یات عن احد من السلف خلافه و گفت شوکانی نیاورد مانع ازین نماز چیزی که معتد به باشد و راست گفته زیرا که حدیث صحیحین خالی است از معارضه مساوی یا مقدم پس عمل بدان متعین باشد دوم منع است مطلقاً و این مذکور حنفیه مالک است شیخ در ترجمه گفته حنفیه می گویند که نجاشی نسبت با آنحضرت صلی الله علیه و سلم غائب نبود بلکه برده اشته شد سر بردی و آورده شد نزد آنحضرت یا کشف کرده شد پرده از وی و روایت امام کافی است و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غیر نجاشی مثل محله مرثی که در مدینه مرد و آنحضرت به تنهوک بود و بر زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب که در غزوه مؤته شهید شدند نیز نماز غائبانه روایت کرده اند و در سناد آن احادیث سخن است و بر تقدیر صحت آن مخصوص حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم و الآن در جرین شریفین زادها الله تعظیماً و تشریفاً متعارف است و بعضی حنفیه نیز می کنند مسلمانی را که مخصوص آنحضرت نبوده است و حدیث گذاردن آنحضرت نماز جنازه بر معاویه بن معاویه المرثی و قبل الیثی از ابی امامه بن سعد و طبقاً از حدیث انس روایت کرده و سیوطی آنرا در جمع الجوامع از انس در بیان فضل قل هو الله احد آورده و مصنف در فتح الباری گفته که اگر چه این ضعف دارد لیکن نظر مجموع طرق و تعدد آن قوی پذیرفت انتهی و احادیث نماز بر زید بن حارثه و جعفر و ابن رواحه را و اقدسی در مخازن روایت کرده و هم سیوطی از عطاء برایت ابن ابی شیبه آورده پس این روایات اگر بالاستقلال در غور استلال نیند باری از مرتبه متابعت و شهادت خود دال نیستند و حدیث باب که در صحیحین مروی است تنها برای اثبات ناخن فیسه کافی است و تاویل مانعین بطی ارض یا کشف برده یا تخصیص آن با آنحضرت همه احوال است نه استدلال و احتیاج سند دارد و لهذا ابن دقیق العید گفته که این قول محتاج بنقل است و بجز احتمال ثابت نمی شود و در سطر السعاده گفته بر هر غائب نماز نگذاروی اما صحیح شده که بر نجاشی و معاویه الیثی گذارده انتهی و عمل جرین مرجح است سوم آنکه نماز بر غائب جائز است در همان روز که وی مرده یا قریب از آن بعد اطالت مدت چهارم آنکه جائز است وقتی که میت در جهت قبله باشد و وجه تفصیل در توفیق مجامع است بر قصه نجاشی در سبیل گفت مانع مطلق گفته که نماز بر نجاشی خاص نجاشی بود حال آنکه معلوم شد است که اصل عدم خصوصیت است اقتدار کرده اند بقول اهل قول خامس که گذارده می شود نماز بر غائب وقتی که مرده باشد در زمینی که هیچ کس در آن بروی نماز نگذارده است همچو نجاشی که در روز زمینی شده که اهل آنجا مسلمان نبودند و اختاره ابن تیمیة ونقله المصنف فی فتح الباری عن الخطابی و انه استحسنه الله یافیه گفته که این محتمل است ولیکن واقف نشدم من در چیزی از اخبار که نماز نگذارد بروی هیچ یکی در شهر وی انتهی گویم اگر ثابت شود که بر نجاشی هیچ کس در بطوری نماز جنازه نگذارده بود باین جهت آنحضرت گذارد تا هم قول تمام نیست زیرا که ثابت شده که معاویه مرده در مدینه بود

وزید و جعفر و ابن رواحه در غزوه مؤثره شهید شدند و مسلمانان بر ایشان نماز گذاردند مع هذا که تهم بگذارند پس این چه تهم تهم باشد  
 و این جواب بر قاعده حنفیه است که بر شهید نماز میگویند و نه نماز بر معاویه برای حجت کافی است متفق علیه و نیز این حدیث حجت حنفیه است  
 و اثبات چهار تکبیر برای جنازه زیرا که این حدیث را طرق و الفاظ است ابن عبد البر در مستدرک کار از طریق بکر بن سلیمان بن ابی صیثمه عن ابیه آورد  
 که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که تکبیری گفت بر جنازه چهار و پنج و هفت تا آنکه آمد موت نجاشی پس بیرون آمد بسوی منصله و صف بستند  
 مردم پس او گفت چهار تکبیر بستر ثابت ماند بر چهار تا آنکه وفات داد او را خدا می عزوجل رواه البیهقی و رواه ابن المنذر من وجه آخر عن شعبه  
 و نیز روایت کرد بیهقی از ابی وائل که تکبیری گفتند در عهد آنحضرت چهار و پنج و شش و هفت پس جمع کرد و عمر بن خطاب را و خبر داد  
 هر کس با آنچه دیده بود پس جمع کرد ایشان را بر چهار تکبیرات و روایت کرد از طریق ابراهیم مخفی که مجتمع شدند اصحاب آنحضرت در خانه ابن مسعود  
 پس اجتماع کردند بر یک تکبیر بر جنازه چهارست گفت رافعی اولی چهار تکبیر است بنا بر استقرار امور آن و اتفاق صحابه و الله اعلم گویم عجب است  
 از حنفیه که از هر حدیث استدلال می کنند بر آنچه موافق غرض آنهاست و ترک می کنند احتجاج با آنچه موافق غرض است اگر چه دلالت حدیث بر هر دو  
 امر یکسان باشد چنانکه صیغ ایشان درین جاست که بر اربع تکبیرات حجت آوردند و بنا بر غائب که دلالت حدیث بر آن اصرح است از دلالت  
 بر چهار تکبیر قائل نشدند و چنانکه در حدیث عدم غسل شهید و عدم نماز بر آن یکی را گرفتند و دیگری را گذاشتند و این قسم صیغ ناظر است و نقد  
 رای قیاس بر نصوص اوله و لهذا انکار جماعتی از علماء در عصر اصول و فروع ایشان متوجه شده نیست این مکر ترجیح بلا مرجع بسیار  
 از مواضع چنانکه معلوم شده و باید و نیز استدلال کرده اند علماء باین حدیث بر کراهت نماز بر جنازه در مسجد بنا بر خروج آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم و قول بکراهت حنفیه و ماکلیه است و رد کرده اند باینکه در حدیث نمی از نماز در مسجد نیست و آنچه مکرده است نزد قائل کراهت از آن  
 میت است در مسجد و آنحضرت که بیرون آمده برای تعظیم شان نجاشی و تکبیر جماعت مسلمین بروی بود و نیز درین حدیث شریعت صفت است  
 بر جنازه زیرا که بخاری درین قصه از حدیث جابر آورده که وی در صفت ثانی یا ثالث بود و بوقت له البخاری باب من صف صدقین او ثلثه علی  
 الجنائز خلف الامام و درین حدیث انما غلام نبوت اغمام ایشان است بموت وی در روزیکه وفات کرد و با بعدی که باین مدینه و حشره است  
 و عمر ابن عباس رضی الله عنه قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول ما من رجل مسلم بموت فیه قوم  
 علی جنازه اربعون رجلا یتبعون و هم من المسلمین و هم یسندون جنازه وی چهل مرد و درین اشارت است که عجب و  
 ایستادن مسلمانان بر جنازه و دعای ایشان مؤثر است و اگر مراد از قیام نماز باشد احتیاج باین قید نیست که فرمود لایشی کون بالله  
 شیتا که شریک نمی گردانند آن چهل مرد و خدا چیزی را تواند بود که این قید برای احتراز باشد از مسلمانان مشرک کما قال تعالی و ما  
 یؤمنون الاکثر محمد بالله الا و هم قشیر کون و چون اتفاقا از شرک خصوصاً آنچه از آن دعایت وقت و خفاست خیلی و شوار  
 لهذا ذکر این جمله بقصد تنبیه غافلان و ایضا تا ثمان مناسبت تمام دارد و به مقام و در ذکر عدد و تعیین دلیل است بر فضیلت تکبیر جماعت  
 بر میت و در روایتی آمده نیست هیچ مسلمان که نماز گذارد بروی امتی از مسلمانان که بر سندا ایشان همه با یک صد کس شفاعت کنند و حق  
 آن مسلمان مگر آنکه قبول کرده شود شفاعت ایشان و در روایتی سه صف آمده رواه اصحاب حسن قاضی گفته می گویند که این احادیث  
 بموجب سلطان واقع شده که هر یک را جواب موافق سوال شان داده و بتمثل که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر داده باشد هر یکی را قبول  
 شفاعت هر واحد این اعداد نیست تنافی میان اینها زیرا که مفهوم عدد و مطروح است با وجود نص پس همه احادیث محمول بر این است

و شفاعت ائمه مجوس است لا شفیعهم الله فيه مگر آنکه قبول کند شفاعت ایشان را خدا می توانی در حق وی و در وی دلیل است  
بریکه شفاعت مومن نافع و مقبول است نزد او تعالی رواه مسلم ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته اند از ده کرده شدند کسیکه  
حاضر شدند جنازه امام احمد بن حنبل را رضی الله عنه از مردان پس بودند هشت لک و از زنان شصت هزار و گفته اند اسلام آوردند  
روزی که مرد وی است هزار کس از نصاری و یهود و مجوس انتہی و همچنین در جنازه شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن تمیمه قدس سره از فقها  
بسیار شد دو لک و شصت هزار مرد و پانزده هزار زن بشمار درآمد و جنازه امام احمد با تکیه عظیمه بود بسبب کثرت اهل بلد و تعظیم آنها برای او  
بخلاف شیخ که در دمشق وفات یافت و اهل آن عشر عشر اهل بغداد بودند هم حکم حاضر نبود سید صفی الدین الحنفی انابلسی در قول علی  
در ترجمه وی نوشته لم یوجد فی الاسلام من اجتمع فی جنازته لمات ما اجتمع فی جنازه لشیخ تقی الدین بن تمیمه رح غیر الامام احمد کما اشار  
الیہ الحافظ ابن ناصر الدین فی الرد الوافر قد صح عنه صلی الله علیه وسلم انتم شهداء الله فی الارض انتہی و از اینجا قیاس باید کرد که چون شفاعت  
چهل کس مقبول باشد شفاعت این قدر جماعت چه کار خواهد کرد و لهذا در حق این هر دو امام همتام بعد موت ایشان صلحای سلام منامات  
حسنه کثیره دین اند و بر علو مرتبه ایشان در جنت مطلع شده و الله یختص بر رحمته من یشاء و عن سمره بن جندب  
رضی الله عنه قال صلیت وراء رسول الله صلی الله علیه وسلم على امرأة ماتت في نفاها فقام وسطها فقلت  
سمره نماز گذاردم پس آنحضرت بر جنازه زنی که مرد در حالت زچگی پس ایستاد آنحضرت در وسط آن زن روایت مشهور بخبر یک سکن و بسکون  
سین نیز روایت کرده اند و بخبر یک سینه و بسکون بعضی میان است چنانکه بعضی ظنفا گفته اند که متحرک ساکن است یعنی یکی است که نمی جنب  
و از جانی بجائی نمی رود و ساکن متحرک است یعنی می جنب و در مواضع متعدده مستغرق علیه در ترجمه گفته و این متمسک شافع است که  
میگوید مستحب است وقوف امام نزد عجزه امرأة و مذرب نزد آنست که بایستد مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن شیخ ابن همام گفته  
لأن من حیث منافی صدر است زیرا که صدر وسط است باعتبار اعضا زیرا که فوق آن دست و دست و تحت وی بطن و اندام و بختل که آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم محاذی صدر ایستاده باشد اهل عجزه و راوی گمان کرده که مقابل عجزه ایستاد و از جهت تقارب هر دو محل شمنی گفته که روایت  
از ابی حنیفه یحیی یوسف که بایستد امام اند زن مقابل عجزه چنانکه مذرب جماعت است انتہی و در حجة الله البالغه است امام در جنازه بجائی ایستد که  
میت در میان او و در میان قبله باشد انتہی شوکانی گفته بایستد امام برابر سر مرد و سینه زن زیرا که در حدیث انس بن مالک است که وی نماز  
گذار در جنازه مردی ایستاد و نزدیک سر او چون بروشته شد آن جنازه آورده شد جنازه زنی پس نماز گذار و بروی و ایستاد برابر وسط او  
پس بر سینه شد از آن و گفته شد که آیا رسول خدا همچنین می کرد وی ایستاد در جنازه مرد و زن گفت بان اخرج احمد و ابو داود و الترمذی  
و حسن و ابن ماجه و لفظ ابی داود اینست که همچنین میگذازد آنحضرت وی ایستاد نزدیک سر مرد و عجزه زن گفت انس و حدیث صحیحین که  
در کتاب است مخالف روایت عجزه نیست زیرا که عجزه زن وسط او است و خلاف درین مسلم معروف است و حق همین است که گفته شد  
انتہی و در سبل گفته در حدیث دلیل است بر شریعت قیام نزد وسط زن و این مذرب است و واجب استقبال خبر وی است از میت مرد باشد  
یا زن و اختلاف علما است در حکم استقبال در حق مرد و زن ابو حنیفه گفته هر دو برابر و مرد وی است از شافع که بایستد برابر سر مرد  
و عجزه زن حدیث انس که گذشت مگر آنکه مصنف در نسخ گفته که اشاره کرد بخاری باین حدیث سمره بسوی تضعیف حدیث انس است  
و گذشت تطبیق هر دو فلا تضعیف و عن روایت است از ابی سلمه بن عبد الرحمن که بدستیکه عایشه رضی الله عنها هرگاه

که مرد سعد بن ابی وقاص قائلت گفت در آریا در مسجد نماز گذارم من بروی پس انکار کرده شد این سخن بر عایشه پس گفت والله قائل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی میضاه بخدا سوگند هر آینه بختیون گذارد آنحضرت بر دوپسران زنی که نامش و نه و یفقتش بیضا است فی المسجد در مسجد و آن دو پسر یکی سبیل و دیگر سبیل است و هر دو صحابی اند و مشهور اند نسبت با دو نام پدر ایشان و هب بن ربیع است و در روایتی آمده که گفت عایشه عجب است زود فراموشی مردم عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم را و او مسلم در ترجمه مشکوٰه گفته علماء اختلاف است در گذاردن صلوة جنازه در مسجد پس نزد ما کرده است خواه میت و قوم در مسجد باشند یا سبب خارج مسجد باشد و قوم در مسجد یا امام یا بعضی از قوم خارج مسجد باشد و میت و باقی قوم در مسجد یا میت در مسجد و امام و قوم خارج مسجد و این اطلاق در کراهت بنا بر آنست که مسجد یعنی برای نماز فرض و توابع اوست از نوافل و ذکر و نه پس علم و بعضی گفته اند مکره نیست وقتی که میت خارج مسجد باشد و این بنا بر آنست که کراهت از جهت تلوث مسجد است و اول موافق ترست باطلاق حدیث اما اختلاف کرده اند که کراهت تنزیه است یا تحریمی و اول ظاهر ترست و تنزیه شافعی جائز است بکراهت و مذاهب مالکی موافق است و از امام احمد رضی نیا فقیه و ظاهر آنست که با شافعی است دلیل شافعی حدیث عایشه است و متسک ابی حنیفه و مالک بحدیث ابی هریره است که هر که نماز گذارد بر میت در مسجد اجز نیست مراد و اما حدیث عایشه روایت واقع مخصوص است نه عام و آنچه ثابت میشود همین مقدار است که آنحضرت این را یکبار کرد و تواند که از جهت ضرورت باشد که باعث بران شده باشد و در روایتی آمده است که آنحضرت متکلف بود ازین جهت بگذارد و نیز در روایتی آمده است که جنازه خارج مسجد بود و درین صورت اختلاف است میان حنفیه و نیز گفته اند که مصلی مکان متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوة در مسجد باعتبار قربی بود و آنچه در روایت مسلم آمده است که نماده شد جنازه سعد بن ابی وقاص نزد حجر اسد از واج مطهره ایضا یعنی بران است و ظاهر می شود که این است معنی آنچه روایت کرده شده است از ابو یوسف که اگر در مسجد باشد جائز است در وی بکراهت و نیز انکار صحابه تابعین با کثرت ایشان دلیل است بر آنکه امر قرار یافته بود بعد از آن بر ترک نسخ و ازینجا معلوم شد که نسبت عایشه مردم را بنسبان محل سخن است بلکه وی رضی الله عنهما فراموشش کرد نسخ فعل سابق را کما قبل و در شرح سخن در اینجا بسیار است فلینظر ثانی لغت کاتب حروف عقی عنده مذاهب جمهور و شافعی و ابو یوسف موافق حدیث باب عدم کراهت صلوة جنازه است در مسجد و هو الاقوی زیرا که آنچه حضرت شیخ در وجه کراهت نزد حنفیه ذکر کرده رای محض است معارض روایت حدیث نتواند شد و همچنین آنچه در وجه خارج مسجد گفته و دلیل که از حدیث آورده حقیقتش اینست که حدیث مذکور نزد ابو داود و یمن لفظ است من صلی علی جنازة فی المسجد فلا شیء و امام احمد نص کرده بر ضعفی زیرا که متفرد است بدان صالح مولی الجموعه و ضعیف است با آنکه در نسخ مشهوره سنن ابو داود بلفظ فلا شیء علیه است پس حجت باشد بر حنفیه نه حجت بر قائلان جواز و قول مخصوص حدیث واقع مرویة عایشه عند فروع است با اینکه مروی است از عمر رضی الله عنه که نماز گذارد بر ابو بکر در مسجد و همچنین نماز گذارد بر عمر در مسجد و انکار نکرد هیچ یکی از صحابه بران پس معلوم شد که نسبت کردن عایشه بنسبان را بسوی آنها بر جای خود است و قول بنسبان وی رضی الله عنهما نسخ فعل سابق را منظور نیست و نسخ بدون نص متاخر نمی تواند شد و اینجا هیچ نصی که دلالت کند بر نفی از نماز جنازه در مسجد موجود نیست و تاویل نماز بر هر دو پس بهینما با آنکه آن هر دو خارج از مسجد بودند و آن حضرت داخل مسجد چنانکه کرده اند مخالف ظاهر احتجاج عایشه است و در سبیل گفته لا یخفی بعد و در قدوری که از کتب حنفیه است بر عدم جواز نماز در مسجد بر جنازه احتجاج کرده است بقصد تنزیهی که آنحضرت در مسجد بروی نگذاشت و بلکه بسوی فضا برآمد و جواب از آن گذشت و نیز اینجا جنازه نجاشی حاضر نمود نماز بر جنازه غائب چیزی نیست

و نماز بر جنازه حاضر و به چیزی دیگر و اکثر شیخ حواله شرح یعنی لمعات را ده که در آن سخن بسیار است این شرح را نظر محرم و مطهر و ملا شمس درین سخن بسیار سخن میرفت و طریقه حضرت ایشان عفا الله عنا و عنهم در جواب مخالفین خفیه غالباً ایجاد و ابهام و تولید احتمالات است الا ان شاء الله و چنانکه استدلال بر روایات کرده اند سرایه آن همه شیخ القیصر شیخ ابن العمام است پس پس نظر هرست که روایات صحیح و حسن ثابته با احتمال قویاً  
 بی سند هرگز در شیخ نمی پذیرد و تا وقتی که بدلائل مساوی یا مقدم معارضه کرده نشود و وقت تعارض سبیل ترجیح بیکه از دو امر است یکی از وجوه  
 ترجیح که در اصول فقه و حدیث مقرر شده است فافهم و عثمان ابن عیسیٰ عبد الرحمن بن ابی لیس و لاوت وی در سنه ششم  
 از بقیه خلافت عمر بود و رضی الله عنه از کبار تابعین است صد و بیست صحابه را در یافته روایت می کند از علی بن ابی طالب عثمان بن عفان  
 و غیر ایشان می در کوفه بود و بطنه وقت خود است و فاتی می در سنه هشتاد و دو بوده و در سبب وفاتش اقوال است قیل فقیه بدر الجاهم  
 و قیل قتل بر حیل و قیل غرق فی نهر البصره سمع منه شیعی و مجاهد و ابن سیرین و خلق سواهم کثیر و می و طبقه اولی است قال کان یزید بن اسیر فرما  
 گفت بود زید بن اسیر فرما که از مشاهیر صحابه است یک بر علی جنازه را بر چهار تکبیر می گفت بر جنازه های ما چهار تکبیر و آنکه کبر علی  
 جنازه و بدرستی که می تکبیر گفت بر یک جنازه پنج تکبیر فسالنا فقال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یکبیرها  
 پس بر سعیدیم او را از اینکه تو همیشه چهار می گفتی امر و پنج چیز گفتی پس گفت زید بود رسول خدا که می گفت پنج تکبیر یعنی احبانا پنج هم می گفت  
 در سبب گفته گذشت در حدیث ابو هریره که گفت آنحضرت بر جنازه نجاشی چهار تکبیر و مروی است این از ابن مسعود و ابو هریره و عقیبه بن عامر  
 و بر ابن عازب و زید بن ثابت و در صحیحین است از ابن عباس که نماز گذارد بر قبری و گفت چهار تکبیر و ابن ماجه از ابو هریره آورده که نماز گذارد  
 آنحضرت بر جنازه پس گفت چهار تکبیر و گفت ابو داود و لیس فی الباب اصح منه و ابن رفته اند جمهور از سلف و خلف و از ایشان اند  
 فقهای اربعه و روایتی است از زید بن علی رضی الله عنه و رفته اند هر دو باینکه پنج تکبیر گوید و احتیاج کرده اند باینکه علی بن فاطمه رضی الله عنهما  
 پنج تکبیر گفت و حسن بن علی بر پدر خود و ابن الحنفیه بر ابن عباس و تاویل کرده اند که مراد بر روایت اربع ماعدای تکبیر اقل است و هر چه بود  
 کلامه گویم شوکانی گفته اختلاف کرده اند صحابه و تابعین و من بعد هم در عدد تکبیر جنازه جمهور گویند چهار است و جماعتی از صحابه و تابعین  
 بر آنست که پنج است قاضی عیاض گفته اختلاف صحابه درین باب از سه تا نه بوده است و ابن عبد البر گفته که دعوی اجماع بر چهار مردود است  
 زیرا که خلاف درین مسله از زمان صحابه تا به الان معروف است هیچ وجه برای عدم حمل بر خمس نیست زیرا که خارج است بخارج صحیح  
 با آنکه این زیادت غیر منافی است انتی پس حق خیار است در اربع و خمس رواه مسلم و الا سبعة یعنی ابو داود و ترمذی  
 و نسائی و ابن ماجه شیخ در ترجمه گفته ائمه اربعه اتفاق دارند بر چهار تکبیر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از اصحاب می زیاده از آن مروی  
 و ما ثور است و گفته اند که آنچه ثابت شده است از آنحضرت آخر الامر چهار است و بر همین است قرار داد و در شرح زیاده ازین کلام آمده است  
 انتی و ما نیز در شرح مختصر شوکانی زیاده برین کلام کرده ایم و حرر علیه السلام آنکه کبر علی سهل بن حنفیه  
 بضم حمله و نون و تحتیه بیست و قال انه بددی تکبیر گفت علی بر جنازه سهل شش بار و فرمود که وی بدری است حاضر شد و  
 بدر را رسول خدا صلی الله علیه و سلم رواه سعید بن منصور و اصله فی البخاری آنچه در بخاری است اینست ان علیاً  
 کبر علی سهل بن حنفیه زیاده که در بخاری در استخراج خود است که از ذکر البخاری فی تاریخیه و رواه ابن خثیمه من و ما آخر عن عبد الله بن سنان  
 و قال خمساً مصنف در شیخ الباری گفته که از علی رضی الله عنه که وی در سببش تکبیر می گفت و بر سبب صحابه پنج و بر سبب هر چهار



وابن ابی شیبہ از جابر آورده که نمازگذار آنحضرت بر اصحبه هفت تکبیر و ابن عباس از وی آورده که اگر مردی بود که بعد از نماز حاضر شده بود بروی تکبیر گفت و بر مردی که بدرجا حاضر شده نه شجره را یا شجره را نه برادر بر روی هفت تکبیر بر آوردی و اگر هیچ کدام را ازین دو جا حاضر نشده چهار تکبیر گفت و در مسوط حنفیه گفته که ابو یوسف پنج تکبیر می گفت و از احمد نیز روایتی هست و بکر بن عبد الله مزی فی بیان فرست که کم از سه و زیاده بر هفت نباید گفت انتهى و بالجمله در کسبت تکبیرات جنازه اختلاف است بهیچیک از سعید بن المسیب آورده که عمر گفت این همه بود چهار و پنج پس اجتماع کردیم بر چهار و رواه ابن المنذر من وجه آخر عن سعید و روایت کرد نیز بهیچیک از ابی وائل که گفت تکبیر می گفتند بر عهد آنحضرت چهار و پنج و شش و هفت پس جمع کرد عمر اصحاب آنحضرت را و خبر او هر یک با پنج دیده بود پس جمع کرد عمر ایشان را بر چهار تکبیر و ابن عبد البر با سند خود در ستند کار آورده که تکبیر می گفت آنحضرت بر جنازه چهار و پنج و شش و هفت تا آنکه آیه موت نجاتی پس بر آمد بسوی صلی و صف بستند مردم و زیاده کرد که گفت چهار تکبیر بیشتر ثابت ماند آنحضرت بر چهار تا آنکه وفات داد او را خدای تعالی پس اگر صحیح شود این پس گو یا که عمر و آنکه با او بودند استقرار امر بر اربع تکبیر نشناختند تا آنکه عمر ایشان را بران جمع ساخت و مشورت کرد با ایشان درین باب و عمر جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یلکد علی جنازه ثلثین بار بود رسول خدا که می گفت بر جنازه ما چهار تکبیر و نیست در وی نفی زیادت بر چهار و گذشت بیان آن و یقرأ بفاتحة الکتاب فی التکبیر الاولی و میخواند سوره فاتحه را در تکبیر اولی در سبیل گفته اختلاف کرده اند علماء در قرات فاتحه در نماز جنازه پس نقل کرد ابن منذر از ابن مسعود و حسن بن علی و ابن الزبیر مشروعت آن و بقال الشافعی واحد و سقی و نقل کرد از ابو هریره و ابن عمر که نیست در وی قرات و هو قول مالک الکوفیین و استدلال کرده اند اهل قول اول باین حدیث و اگر ضعیف است و شاید اوست حدیث طلحه چنانکه می آید انتهى گویم اگر فاتحه را مخصوص دارند از قرات منفی و جوی و اند چنانکه در قرات خلف امام داشته اند و در سفر سعاده گفته چون نماز شروع کرد بعد از تکبیر اول فاتحه میخواند انتهى و ترجیح داد این را علی قاری در رساله خود و باین عمل می کرد شیخ عبد الرحیم بلوی رح والد شاه ولی الله محیث رح و در حجة الله الباء گفته از سنت است قرات فاتحه زیرا که فاتحه خیر الا و عیه و اجمع آنهاست و آموخته است آنرا حق تعالی بعها و خود در حکم کتاب خویش انتهى و قاضی ثناء الله بانی بنی قریس ستره در وصیت نامه خود وصیت کرده است بخواندن فاتحه در نماز جنازه خود رواه الشافعی با سند ضعیف این حدیث از نسوة شرح مغربی ساقط شده فلذا اشار بران تکلم نکرده لیکن مصنف در فتح گفته که شیخ وی یعنی زین الدین عراقی رح و شرح ترمذی افاده نموده که سندش ضعیف است و در تلخیص گفت رواه الشافعی عن ابراهیم بن محمد عن محمد بن عبد الله بن فضیل عن جابر انتهى و رواه المحاکم ایضا من طریقہ و ابن عقیل الضعیف کرده اند و عمر طلحه بن عبد الله بن عوف الخزامی از مشایخ تابعین است و برادر زاده عبد الرحمن بن عوف قال صلیت خلف ابن عباس علی جنازه فقرأ الفاتحة الکتاب فقال لتعلموا انها سنة گفت نماز گذاردم پس ابن عباس بر جنازه پس خواند ابن عباس سوره فاتحه را و گفت تا بدانی شما که خواندن آن در نماز جنازه سنت است و این حدیث دلیل است بر وجوب قرات فاتحه در نماز جنازه زیرا که مراد از سنت طریقہ مالموقوت است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیرا که مراد بدان مقابل فریضه است چه آن اصطلاح عرفی است و قول می چنانکه در بعض روایات است باین صفت تاکید و وجوب است و رفته اند بوجوب وی شافعی واحد و غیره تا من لیسلف و الخلف و بعضی بحد مشروعت رفته اند بقول ابن مسعود لم یوقت لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم قراة فی صلوٰة الجنائز بل قال کبر اذا کبر الامام و اختر من اطایب الکلام ما شئت مگر آنکه این حدیث را

در انحصار بسوی هیچ کتاب حدیث نسبت نکرده اند تا صحبت وی از عدم صحت معلوم می شود و نیز این قول صحابی است و وی نامی است ابن عباس  
 مثبت پس مقدم باشد بران و هم نقل ابن منذر از ابن مسعود قول بشر عیبت آن گذشته و از او که وجوب است که ایشان اتفاق کرده اند  
 بر آنکه این نماز است و حدیث لا صلوة الا بقراءة الكتاب ثابت شده پس این نماز هم داخل باشد زیر عموم و اخرج وی از ان محتاج بسوی  
 دلیل است شیخ در ترجمه گفته علمای حنفیه گویند که در صلوة جنازه قرائت فاتحه نیست مگر آنکه به نیت دعا و ثنا بخواند و می گویند که ثلث نشاء  
 از پیغمبر صلی الله علیه و سلم خواندن آن و این مذہب ابی حنیفہ و مالک و ثوری است و عمل صحابه در ان مختلف آورده و طحاوی گفته شاید  
 که خواندن بعضی صحابه فاتحه را در صلوة جنازه بطریق ثنا و دعا بودند و بر وجه قربت و نزد شافعہ بخواند فاتحه را و از کلام فتح الباری ظاهر میشود  
 که مراد وی باین مشروعیت قرائت است نه وجوب آن و کرمانی گفته که واجب است و مراد بسنت و کلام ابن عباس طریقه مسلک و نیز  
 و طیبی نیز چنین گفت و الله اعلم انتی و شیعنی گفته اگر به نیت ثنا خواند نزد و مانیز جائز است و آنکه ابن ہمام گفته که قرائت در نماز جنازه  
 بعد از تکبیر از آنحضرت مثبت نه پیوسته است مساحت است چه بعد روایت قرائت فاتحه از ابن عباس فعلاً و قولاً در بخاری ابو داود  
 و نسائی و ترمذی بلفظ اتهاسته چه محل تشکیک است و قولی صحابی اتهاسته او من استه در حکم مرفوع است چنانکه در علم اصول  
 حدیث ثابت شده و تاویل سنت بطریقه مسلک فی الدین نہ طریقه مالوفہ از سید المرسلین خلاف ظاهر حدیث و قاعده اصول است  
 خصوصاً وقتی که احادیث دیگر شاهد حدیث ابن عباس باشند این ماجرا حدیث ام شریک آورده که گفت امر کرد ما را رسول خدا صلی  
 علیه و سلم که بخوانیم فاتحه الكتاب بر جنازه و در سندش ضعیفی یسیر است که حدیث ابن عباس جبر آن می کند و امر از او که وجوب است و نیز  
 حدیثی در نسی از خواندن فاتحه بصریح موجود نیست و حدیث خواندن در سنن و صحاح هر دو مستکمال المصنف رواه البخاری  
 و اهل السنن و الحاکم و ابویعلی فی مسنده و زیاده کرد و لفظ سوره را بهیچ گفت ذکر سوره غیر محفوظ است و گفت نووی اسنادش صحیح  
 و ابن خزیمه در صحیح خود و نسائی باین لفظ روایت کرده اند که پس گرفتم دست او و پرسیدمش از ان پس گفت آری ای پسر برادر من  
 انه حق و سننه و نیز نسائی از طریق دیگر باین لفظ آورده که خواند فاتحه و سوره بجز تا آنکه شنو اند ما را پس هر گاه فارغ شدم گرفتم دست او را  
 و پرسیدم از ان گفت سننه و حق و روایت کرد ترمذی از ابن عباس که خواند آنحضرت بر جنازه فاتحه الكتاب پس گفت صحیح نیست  
 و صحیح از ابن عباس قول است من استه حاکم گفته اجماع کرده اند قول صحابی من استه حدیث مستندست مصنف گفته که انقل الاجماع  
 مع ان الخلاف عند اهل الحديث و الاصولیین شمیر انتی گویم و اگر چه خلاف در ان مشهور باشد لیکن شک نیست که جانب اثبات راجح است  
 بر نفی و الله اعلم و عن عوف بن مالک اشجعی صحابی است و اول مشاهد او خیر است رضی الله عنه قال صلی رسول الله  
 لقت نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم علی جنازه بر جنازه فحفظت من دعائه پس یاد گرفتم من چیزے  
 از دعای آنحضرت که می گفت اللهم اغفر له وارحمه و عافه و اعف عنه خداوند ایام ز و رحمت کن او را و عافیت  
 و سلامت بخش او را و عفو کن از وی و اگر بر نزل او و گرامی دار معافی او را نزل بضم نون و سکون ز از بضم ز از نزل آمده آنچه پیش من  
 نرو آند و بنده از طعام و وسع مدخله و اغسله بالماء و التلیج و البرد و فراخ گردان جای در آمدن او را قبر است و بیشوی  
 او را آب و برون و ژاله یعنی بانواع مطرات کنایت است از تمام مغفرت و کمال آن و نقه من الخطایا کما نقیت الثوب البیض  
 من الدنس و پاک کن او را از خطایا چنانکه پاک کردم تو جامه سفید را از چرک و ابد له دا دا خبرا من داره و اهلا خبرا من اهله

و ادخله الجنة و قد فتنه القبر و عذاب النار و بدل گردان او را سیری در طایفه بهتر از سیری او درین جهان ابل خان بهتر از اهل خانه وی فی اضلاع اهل کسان و کسان سراسی مجا و جفتی بهتر از جنیت وی و تنوع بر مشورت آن هر دو اطلاق یابد و در او را صومست و نگاهد او را از فتنه و آزمایش گور و از عذاب آتش عوف بن مالک را وی این حدیث است می گوید که چون این عاز حضرت در حق آن میت شنیدم رشک بروم بروی تا آنکه آرزو کردم که کاشکی من می بودم آن میت تلا آنحضرت این دعا و دعا جی من میکرد و گویم این دعا فی است که هر مسلمان سلیم لفظه که آنرا بشنود رشک بر بروی و آرزو کند که کاش آن مرده وی بودست تا آنی دعا می نوی در حق و صادر شدی و اگر هر یکی این رشک بنی برد و آرزو نمی کند باری من خود شفیقه و آشفته این آرزو نیم ختم اللہ بالحسنی و اذ اقبی حلاوة ضوائه الالاسنی امیدوارم که این دعا بر جنازه من خوانده شود که اگر چه از زبان نبوی نیست بارے حروف نبوی است و فیه مالیس فی غیره عرف من عرف و باللہ التوفیق رواه مسلم یحتمل که آنحضرت جبر کرده باشد باین دعا و عوف آنرا یاد گرفته و یحتمل که از آنحضرت پرسیده باشد و حضرت ذکر فرموده و وی یاد گرفته و فقها گفته اند اسرار مندوب است و بعض گویند مخیر است و بعض گویند در روز اسرار کند و در شب جبر و در دعا میت اخلاص لائق تر است لقوله صلی اللہ علیہ وسلم اخلصوا له بالدعاء و رسل گفته ما ثبت عنه صلی اللہ علیہ وسلم اولی و اصح الاحادیث الواردة فی ذلك هذا الحديث و كذلك الحديث الآتی انتهى یعنی و عن ابی هریرة رضی اللہ عنه قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صل على جنازة یقول بود آنحضرت چون می گذارد نماز بر جنازه می گفت اللهم اغفر لحینا و میتنا و شاهدنا و غائبنا و غیره و این دعا در کتب معتبره و ما و انشانا اللهم من احييت ميتا فاجبه على الاسلام و من نوفيته متافقه ع الايمان خداوند ایام زنده ما را و مرده ما را و حاضر ما را و غائب ما را و خرد ما را و بزرگ ما را و نرادر ما را و ماده ما را خداوند کسی را که زنده داری از ما پس زنده دار او را بر اسلام کسی را که بمیرانی از ما پس بمیران او را بر ایمان و درجات اسلام ذکر کرد و در مراتب ایمان زیر که اسلام نام اعمال ظاهره است و آن درجات حیات است و در حالت میت جز بقدرت قلبی که عبارت از ایمان است همراه نیست و خرد را خود هیچ گناهی نیست پس مراد آنست که ثابت دار او را نزد تکلیف بر افعال صالحه و اعمال حسنه اللهم لا تحرمنا اجرک و لا تضلنا بعد خداوند محروم نگردان ما را اجر او را یعنی اجریکه بمصیبت می بار سیده و گمراه نگردان ما را پس از وی تحررنا بفتح و ضم آن هر دو روایت است حرم و احرام نویسد کردن از چیزی رواه مسلم و احمد و الاخرجه یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و اخرجه ابن حبان و الحاكم و گفت حاکم او را شاهد صحیح است و روایت کرد آنرا از حدیث ابی سلمه از عایشه مانند آن و ترمذی بعد از خرج شاهد مذکور اعلال کرده است آنرا بکرمه بن عمار و گفته که وی و هم می کند و حدیث خود و نسائی و ترمذی و احمد روایت این حدیث از ابی ابراهیم اشلی عن ابی هریرة فرموده کرده و مسلم و ابی هریرة مذکور در کتب دیگر نموده و گفت بخاری اصح این روایات روایت ابی ابراهیم عن ابیه است نقل کرد این را ترمذی از وی گفت پرسیدم بخاری را از پدر ابو ابراهیم پس گفت او را نقل کرد و ابو جهم از پدر خود که ابو ابراهیم مجهول است و گفت اصح حدیث درین باب حدیث عوف بن مالک است انتهى بعضی علما گفته اند که اختلاف احادیث درین باب مجملی بر آنست که دعا میکرد آنحضرت بر مرده بعباد و بر مرده دیگر دعا می دیگر و آنچه بدان امر کرده اصل دعاست که لای فی التخصیص گویم احادیث در دعا برای میت بسیار است در سنن ابو داود و ابی هریرة روایت کرده که دعا کرد آنحضرت در نماز چنانچه اللهم انت بها وانت خلقتنا وانت هدیتنا للإسلام انت قیضت روحها وانت اعلم بسترها و علانیتهما بمننا شفعنا له فاغفر له ذنبه و ابن ماجه از حدیث و ان

این اسامع آورده که گفت نماز گذار و با رسول خدا صلی الله علیه و سلم برخیز و مروی از مسلمانان پس شنیدم او را می گفت اللهم ان فلان بن فلان  
 فی ذمتک و جل جوارک نه فقط القبر و عذاب النار و انت اهل الوفاء و الحمد اللهم فاغفر له و ارحمه فانک انت المغفور الرحیم و اختلاف روایان بر آنکه  
 امر درین باب متعینست منظور بر چیزی معین نیست و هر گاه از شافعی و غیره برای خود و عا اختیار کرده و بالجمله روایت نسائی درین حدیث  
 تمام شده است نزد قول او و اثباتا اللهم من اجمیته الی آخره در روایت وی نیست و لفظ ابی داود اینست فاحیه علی الایمان و توفی علی السلام  
 یعنی درجات ایمان ذکر کرده و در مراتب اسلام یعنی عکس روایت اولی و چون اسلام و ایمان در حقیقت یکی است هر دو درست است  
 و بسبب اسلام گفت و اما قرأت سوره بالحمد پس ثابت است که ما عرفت فی روایت النسائی و لیکن در وی تعیین سوره نیامده و جزین نیست  
 کر شان و اخلاص و عابری میت است زیرا که شریعت نماز برای همین است و هم روایت است از ابو هریره رضی الله عنه ان القی  
 صلی الله علیه و سلم قال اذا صلیت فاعلم انک علی المیت فاخلصوا له الدعاء فرمود آنحضرت چون نماز گذارید بر میت پس خالص  
 کنید برای وی دعا را اخلاص بآسیغ کردن و بسیار با هم آوردن طاعت خدا و امر با خلاص بجهت آنست که ایشان شافع اند و شافع  
 سالفه می کند و طلب قبول شفاعت طبرانی از ابن عمر روایت کرده که چون جنازه بر می دید می گفت هذا ما وعدنا الله و نحن صدق الله و  
 رسول الله انکم زنا ایمانا و تسلیما بعد صد از آنحضرت آورده که فرمود هر که جنازه را ببیند و گوید الله اکبر صدق الله و رسول الله و الله و رسول  
 الله زنا ایمانا و تسلیما نوشته شود برای او بیست حسنه رواه ابو جود کذا و ابن ماجه و البیهقی و در سندش ابن اسحق است و حدیث را  
 معنعن آورده لیکن اخراج کرده است آنرا ابن حبان بطریق دیگر از ابی هریره صرح بسماع و لهذا گفت مصنف ح و صححه ابن حبان  
 و روى عن الله عنه عن النبي صلی الله علیه و سلم قال اسرعوا بالجنازة شتابی کنید بجنازه یعنی  
 برواشتن او بسوی قبر و این مستلزم بوی رفتن نیست این قدر گفته است اسراع برای تدبیر است بلا خلاف بین العلماء و این حزم  
 گفته برای وجوب است و مراد بدان شدت مشی است و چون حمل کرده اند بعضی سلف و نزد شافعی و جمهور مراد با اسراع زیاده بر رفتار  
 معتاد است و اسراع شدید کرده است حامل آنکه اسراع مستحب است لیکن نه آنقدر که منتهی بشدت شود و خوف حدوث منقذه است  
 یا مشقت بر حامل و مشی کردن مقصود حدیث و پیون کردن است در دفن میت زیرا که بسیار است که دیر بودی بمبایات و  
 اختیال می شود و این مبنی بر آنست که مراد بجنازه حمل او است بسوی قبر و گفته اند که مراد شتابی تجمیز و تکفین است نفوذی گفته  
 این باطل مرد و دست بقوله فی الیرث تضونه عن رقابکم و تعقب کرده اند باینکه حمل بر رقاب گاهی بقیم می کنند بدان از معانی که ما قول حل  
 فلان علی رقبه ذنوبا و موبد او است اینکه هکنان جنازه را یعنی بردارند مصنف در فتح بعد تحمل آن گفته و موبد او است حدیث بن عمر شنیدم  
 رسول خدا را صلی الله علیه و سلم می فرمود چون بسوزی یکی از شما پس حبس کنید او را و شتابی کنید بوی بسوی قبر وی اخرج الطبرانی با سند  
 حسن و ابی داود مرفوعا لا ینبغی لحیفة مسلم ان یبقی بین ظهرائی الله و حدیث دلیل است بر سادرت تجمیز میت و دفن وی و این در غیر مفلوج  
 و مانند او است زیرا که در مروی ثبت لائق است فان نالت صلحة فحسب تقد مونها الیه پس اگر باشد جنازه یعنی میت بیکو کار پس  
 شتابی کردن و نزد بقیه رسانیدن آنرا نیک است که پیش می فرستید جنازه را بسوی آن نیک و از آن سوی ذلک فتنزعهوا  
 عن رقابکم و اگر هست جنازه غیر صالح پس زود بردن سبب دفع شری است که می شنید آنرا از کرون متفق علیه و احمد و نسائی  
 و ابو داود و حاکم از ابی بکره روایت کرده اند که گفت و دیدیم ما خود را همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بودیم که شتابی میکردیم بجنازه شتابی

و بخاری و تاریخ خود آورده که شتابی کرد و آنحضرت تا آنکه پاره پاره شد با پوششهای مار و زیکه مرد سعد بن معاذ شوقانی گفت جمهر گویند اسراع  
 مست واجب و بعض اهل علم گفت اندک مستحب توسط است بحديث ابی موسی که گذشت بر آنحضرت یک جنازه که جنبانید  
 می شد مانند جنبانید و شدن مشک پس فرمود بر شماست میان روی اخرجه احمد و ابن ماجه و البیهقی و لیکن در سندش ضعفی هست و ترمذی  
 و ابو داود و از حدیث ابن مسعود آورده اند که گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم از رفتن در پس جنازه فرمود کمتر از پویه و دیدن الخ  
 و در سندش مجهول است و نیست حدیث ابو موسی صالح احتجاج اگر چه فرض کنند عدم وجود معارض تا بصورت وجود معارض چه رسد سیم  
 روایت صحیحین بصیغه امر و حدیث ابن مسعود منافی آن نیست زیرا که اسراع دون پویه و دیدن است و الله اعلم و هم روایت است از ابو هریره  
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من شهد الجنائز حثی یصلی علیها کفله قبره کما یصلی علیها کفله قبره کما یصلی علیها کفله قبره  
 جنازه را تا آنکه گذارد شود نماز بروی پس او راست از اجر یک قیراط و آن دوازدهم حصه از دینار باشد و باین حساب نصف و الن می شد  
 که نام ششم حصه از دینار است و بعضی است چهارم حصه از دینار گفت اند پس ربع و الن باشد و من شهد هاجت تدفن فله قیراط  
 و هر که حاضر شود آنرا تا آنکه دفن کرده شود پس او را دو قیراط است از اجر قبیل و ما القبر اطان قال مثل الجبلین العظیمین گفته شد  
 چیست دو قیراط گفت مانند دو کوه بزرگ متفق بحلیه ابو عوانه لتصریح کرده که قائل و ما القبر اطان ابو هریره است و لمسلم حثی  
 توضع فی اللحد و در روایت مسلم چنین است تا آنکه نماند شود جنازه یعنی میت در لحد و البخاری و در روایتی از بخاری از حدیث  
 ابو هریره چنین است من تبع و در روایتی اتبع بنشدید جنازه مسلم ایمانا و احتسابا و کان معه حتی یصلی علیها کسی که  
 پیروی کند جنازه مسلمان را بهجت ایمان آوردن بفرموده شرع و طلب کردن ثواب و باشد با وی تا آنکه بگذارد نماز بروی و بفتح لام مصلی  
 نیز روایت است یعنی تا آنکه گذارد شود نماز بروی و اول اقوی و اظهر است در فتح گفته تقیید بایمان و احتساب ضرورت زیرا که ترتب ثواب  
 بر عمل مستدعی سبق نیست پس بیرون آمدن از این بر سبیل کفالت مجروده یا بر سبیل محابات و بفرغ من دفنجا و تا آنکه فارغ  
 گردد یا فارغ کرده شود از دفن می فانه يرجع بقبر اطین کل قیراط مثل جبل احد پس بدستیک باز میگردد و بدو قیراط هر قیراط  
 آن جهان مانند کوه احد است و این تصویر و تشبیل است برای عظمت فضل و ثواب آن و تمام روایت این است و کسیکه نماز گذارد پست بر گردد  
 پیش از آنکه دفن کرده شود پس بدستیک بر میگردد و بیک قیراط از اجر یعنی اجر وی نصف اجر اول است و رواه مسلم ایضا و این حدیث آورده  
 صحابی روایت کرده اند و واقع شده است در روایت نسائی فله قیراطان من الاجر کل احد منهما اعظم من احد و در روایت مسلم است اصغرهما  
 مثل احد و نزد ابن عدی است از روایت و انکه کتب له قیراطان من الاجر اخفهما فی میزانه یوم القیامة الثقل من جبل احد و شهود معنی حضور  
 و ظاهر حضور است با و از ابتدای خروج و وارد شده است در لفظ مسلم من خرج مع جنازه من میتها ثم تبعها حتی تدفن کان له قیراطان  
 من الاجر کل قیراط مثل احد و من صلی علیها ثم رجع کان له قیراط و روایات چون بعض وی رد کرده شود بسوی بعض مقتضی آنست که نیست  
 مستحق اجر مذکور مگر کسیکه نماز گذارد بروی و پیرو شد او را و گفت مصنف آنچه ظاهر میشود مر این است که حصول اجر برای مصلی است  
 و اگر چه همراه رفت زیرا که این وسیله نماز است لیکن او را قیراط مصلی باشد فقط نه قیراط مصلی و متبع و سعید بن منصور از حدیث عروه  
 از زید بن ثابت آورده که چون نماز گذاردی بر جنازه او اگر دی آنچه بر تو بود و ابن ابی شیبہ بلفظ اذا صلیتم آورده یعنی صیغه جمع و در آخر  
 زیاده کرده فخلوا ینها و بین اهلها و معنی وی این است که قضا کردی حق میت و اگر از فرودی اتباع پس تراست زیادت اجر و ثواب البخاری



قول حمید بن ہلال ما علمنا علی الجنائزۃ اذ ناولکن من صلی ورجع فله قبر طرا واما حدیث ابی ہریرہ امیران و لیسابا میرین الرجل کیون مع الجنائزۃ یصلی علیہا فلیصل ان یرجع حتی یتاذن و لیسابا اخرجه عبد الرزاق پس منقطع موقوف است و مردی است در معنی وی احادیث مرفوعہ کہ ہمہ ضعیف است و چون ما را هیچ راہی بسوی معرفت حقیقت وزن اعمال در آخرت نیست و لا یعلیہ الا اللہ و تعریف کردن ما آثار جز بطریق تشبیہ باحوال مقادیر معروفہ نباشد لهذا مقدار اجر را کہ حاصل می شود از ان تشبیہ دادند بقبر طرا تا معقول در صورت محسوس نمایان شود و چون وزن قبر را نسبت بانچه از اوزان دنیا می شناسیم حقیر بود تشبیہ کردند بر معرفت قدر وی کہ یک قبر را برابر یک کوه احدث کہ معروف است در مدینہ و قوله تدفن ظاہر است در وقوع مطلق دفن اگرچہ از ہمہ فارغ نشدہ و همچنین است لفظ حتی یوضع فی اللحد و در روایت دیگر است نزد مسلم حتی یفرغ من دفنہا و در وی بیان و تفسیر چیزی است کہ در غیر این روایت است و در حدیث ترغیب است در حضور میت و نماز بروی او دفن او و در وی دلالت بر عظم فضل خدا و کرم او و میریت را و اگر امام ابوحنبل اثبات برای کسی کہ احسان کرده است بسوی می بعد موت وی تشبیہ در محل جنازہ بہقی در سنن کبری بسند خود تا عبید اللہ بن مسعود آورده کہ گفت اذا نزع احدکم الجنائزۃ فلیأخذ بخواب السریر الاربعۃ ثم یتطوع بعدا و یتزفانہ من السنۃ و ہم بسند خود روایت کرده کہ ان عثمان بن عفان حمل بن العمو دین سریر ائمہ فلیفارقہ حتی وضعہ و نیز بسند خود آورده ان ابابکر یرثہ حمل بن عمروی سریر سعد بن ابی وقاص و ہم روایت کرده کہ ان ابن الزبیر حمل بن عمروی سریر المسور بن محمۃ و از حدیث یوسف بن مالک آورده کہ گفت شہدت جنازۃ رافع بن خدیج و فیہا ابن عمر و ابن عباس فانطلق ابن عمر حتی اخذ بمقدم السریر بین القائمتین فوضع علی کاهلہ ثم سنی بہا انتہی و عمر . سالک نمیت وی ابو عبد اللہ یا ابو عمرو است عن ابیہ روایت میکند از پدرش کہ عبد اللہ بن عمر بن الخطاب است رضی اللہ عنہ یکبار رفتہای مدینہ و سادات تابعین و اعیان علمای ایشان است مات سنۃ ست مائۃ بالمرۃ و انہ است و ستون سنۃ روی عن ابیہ و غیرہ اندہ رای السبی صلی اللہ علیہ وسلم و ابابکر و عمری ہمشون امام الجنائزۃ کہ روی دید آنحضرت و ابوبکر و عمر را کہ پیادہ می رفتند پیش جنازہ و علما اختلاف کرده اند در ان بر سنج قول اول آنکہ سنت است کہ رفتن پیش جنازہ افضل است و دلیل ایشان ہمین حدیث سالم است گویند این فعل آنحضرت و فعل خلفای اوست و نیز می گویند کہ قوم شفاعت اند و شفیع در عت و عادت پیش میرود و مشفوع را پس خود انداختہ می برد و باین رفتہ اند جمہور و شافعی و احمد و مالک دوم آنکہ رفتن پس جنازہ افضل است بدلیل آنکہ ابن طاووس از پدر خود روایت کرده کہ نہ رفت آنحضرت تا آنکہ مرد مگر پس جنازہ و سعید بن منصور از حدیث علی رضی اللہ عنہ آورده کہ مشی خلف جنازہ افضل است از مشی پیش او و مجموع فضل نماز جماعت بر صلوة تنہا و سندش حسن است و این موقوف را حکم فروع است و اثر کم حکایت کرده کہ امام احمد در سندش تکلم کرده است و باین رفتہ است امام ابوحنیفہ و او زاعی و در بعض کتب فقہ حنفیہ مذکور است کہ باک نیست بر رفتن پیش جنازہ و چپ و راست وی و باین قول حامل می شود جمیع من الاحاد شیخ گفته پس رفتن از اول است در اعتبار و اتعاط و تفکر و اقرب است بمعاونت نیز و احتیاج بدان انتہی سوم آنکہ برو پیش و پس و چپ و راست و علقہ البخاری عن النس و اخرجه ابن ابی شیبۃ موصولاً و کذا عبد الرزاق و درین قول توسع است بر شایع کنندگان و موافق سنت ہر اعراب الجنائزہ است و در وی عدم الزام مکان احدث برای مشی کہ در ان مشقت است بر آنما کہ ان فی سبل و شوکانی گفته کہ حق ہمین است کہ ہمہ برابر است و روایت پیش و پس رفتن آنحضرت منافی تسویہ نیست زیرا کہ رفتن با جنازہ ہمین پیش یا پس یا چپ یا راست

از چپ و راست و آنحضرت این همه ارشاد کرده پس هر مکان از آنکه مذکور شد بخلاف ارشاد نبوی است انتهی چهارم آنکه پیاده هر طرف که خواهد بود و سوار پس جنازه برود و باین رفته است ثوری و طائفة از علماء بلیل حدیث سفیر مرفوعا الراكب خلف الجنائز و الماشی حیث شاء منها أخرجه اصحاب یمن و صحیح ابن حبان و الحاکم بیجم آنکه اگر با جنازه زن یا شنبه پیش جنازه رود و در نه پس آن و الله اعلم و باین رفته است ثقی و غیره

رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و ترمذی و نیز واقطنی و بیهقی و صححه ابن حبان و عبد الرزاق و آله النساق و الترمذی و طائفة من اهل الحديث بالاسر سال احمد گفت انما هو عن الزهري مرسل و حدیث سالم موقوف علی ابن عمر من فعله ترمذی گفت اهل الحديث یرون المرسل اصح قال ابن المبارک و روایت کرد آنرا ابن حبان و صحیح خود از زهری از سالم که میرفت عبد الله بن عمر پیش جنازه و ابوبکر و عمر و عثمان زهری گفت و کذک است و ذکر کرد واقطنی و در علل اختلاف کثیر و در آن از زهری گفت صحیح قول من قال عن الزهري عن سالم عن ابيه انه كان يمشي و رفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر پیش جنازه و این مرسل است و گفت بیهقی ان الموصول اسح لانه من رواية ابن عيينة و هو ثقة حافظ و بزم بصحة ابن المنذر و ابن حزم و مروی است از علی بن المدینی که گفت گفتیم ابن عیینة ریا ابا خالفک الناس فی هذا الحديث گفت استیقن الزهري حدیثه مرار المست احصیه بعیده و بیدیه سمعته من فیه عن سالم عن ابيه مصنف گفت این ثانی و فهم نیست از آن زیرا که وی ضبط کرده که آنرا از وی شنیده عن سالم عن ابيه و حال یحتمل نیست مگر آنکه در وی ادراج است و شاید که زهری در آن ادراج کرده یا حدیث کرد بدان ابن عیینة را و وصلا غیر انتهی و گفت نسائی که حمل این حدیث خطاست و صواب مرسل است حامل آنکه روایت این حدیث از زهری مختلف اند بعضی مرسل کردند و همان است مختار نزد یک اهل حدیث و بعضی موصول نمودند و آن ضعیف نزد محدثین و از اینجا اختلاف شد در علماء که مشی پیش جنازه افضل است یا پس او یا راست چپ یا هر طرف که مقتضی است

رحی الله عنهما قالت هینا عن اتباع الجنائز و لم یعزم علینا گفت ام عطیة نمی کرده شدیم ما از پیروی کردن جنس بازیه و رفتن با وی و واجب و غیرت گروانیده نشد بر اظاهر نمی گرامت است نه تحریم گویا که وی از قرینه فهمید و نه اصل نهی تحریم است و رفته اند بسوی گرامت جمهور اهل علم و دلالت میکند بر آن روایت ابن ابی شیبہ از حدیث ابی هریره که بود آنحضرت در جنازه پس دیدم نه رفاه بانگ زو پیروی پس فرمود آنحضرت بگذار او را ای عمر الحدیث و أخرجه النسائی و ابن ماجه من طریق اخری و رجالها ثقات متفق علیهم جمهور اهل حدیث و اصول گفت اندک قول صحابی نهینا او امرنا بدون ذکر فاعل حکم وی نفع است زیرا که ظاهر است که امر و نایب جز آنحضرت نیست و اما این حدیث پس ثابت شد رفع آن از روایت بخاری و باب حیض از ام عطیة بلفظ نهنا رسول الله صلی الله علیه و سلم الحدیث مگر آنکه مرسل است زیرا که ام عطیة از آنحضرت صلی الله علیه و سلم سماع ندارد

عمر ابی سعید رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا راہتوا الجنائز فمروا چون به بینید شما جنازه را که بیرون می آرند از درون و احتمال دارد که مرد و ریت جنازه است در قفسیکه نشسته باشد و جنازه را نظر افتد و ظاهر سیاق این حدیث در اول است فمروا پس ایستید برای ترحیب و تکریم میت و تعظیم ایمان است مولود است مثالی آن قصص تبعا فلا یجلس و در روایتی یقعده حتی یضع کس یکدیگر پیروی میکند جنازه را و همراه میرود باید که نه نشیند تا آنکه نهاده شود و جنازه را پس بر زمین یا بر لوح و اول اصح و اوفی است با حدیث امر ظاهر است در وجوب قیام برای جنازه چون بگذرد بر یکلف اگر چه قصد تشییع آن نکند و ظاهر شش عموم هر جنازه است از مومن غیر او و مؤید او است روایت بخاری قیام آنحضرت را در جنازه یهودی که گذشت بوسی و تبایل کرد آنحضرت قیام را باینکه موت فرزند است و در روایتی نیست نفسا و حاکم آورده که انا قننا للملائكة

و احمد و حاکم روایت کرده اند انما تقوم اعظام المذی بقبض النفوس و لفظ ابن حبان اعظام الله است و نیست منافات میان هر دو تخیل و معارض  
این امرست حدیث علی کریم الله وجهه ان صلی الله علیه و سلم قام للجنازة فغم قعد و این قول که مراد آنست که بایستاد باز چون جنازه در ترزفت  
بهشتست مفعول است باینکه علی رضی الله عنه اشاره کرد و بقوم که نشینند بعده این حدیث بیان کرد و چون این هر دو حدیث متعارض آمد  
علما در آن باختلاف کردند شافعی گفت حدیث علی ناسخ امر بقیام است و رو کرده اند باینکه حدیث علی نیست نص در نسخ بنا بر احتمال  
این معنی که قعود وی صلی الله علیه و سلم برای بیان جواز باشد و لهذا نووی گفت مختار آنست که مستحب است و اما حدیث عباد بن الصامت  
که بود آنحضرت می ایستاد برای جنازه پس گذشت بوی عالمی از یهود و گفت همچنین می کنیم با پس نه سوختن بینید و مخالفت کنید ایشان  
اخرجه اصحاب یسین الاالنسائی و ابن ماجه و الهزار و البیهقی پس این حدیث ضعیف است زیرا که در سندش بشر بن رافع است بزرگ گفت  
انفرد به بشر و یسین الحدیث که فی السبل قاضی عیاض گفته رفته است جماعتی از سلف شیخ قیام بحدیث علی انتهی و جواب از آن گذشت  
و اما قیام باشی خلف جنازه تا وضع پس محکم است و منسوخ نشده بهین حدیث و یحتمل که مراد نادان آن بر زمین باشد یا در محدود و مروی است  
حدیث هر دو لفظ و لیکن ترجیح داده است بخاری و غیره روایت توضع فی الارض را و رفته اند بعض سلف بوجوب قیام تا وضع جنازه  
بنا بر افاده نبی آنرا و بخدیث ابی هریره و ابی سعید که نزد انسائی است ما را یا رسول الله صلی الله علیه و سلم شهد جنازة قط فجلس حتی توضع  
و جمهور گویند مستحب است متفق علیه و روی ابو داود و نحوه من حدیث ابی هریره رضی الله عنه و **عن ابی اسحق السبیعی**  
یسین جمله و کسر بای موحده و عین جمله الحمدانی الکوفی علی رضی الله عنه و دیگر صحابه را دیده تابعی مشهور کثیر الروایه است و لد یسین بن  
خلاد و عثمان و مات سنة تسع و عشرين و مائة ان عبد الله بن بزیل الخطمی الاوسی الکوفی حاضر شد برادر او بود هفده ساله و بود امیر  
بر کوفه و حاضر شد با علی رضی الله عنه و صفین و جل فرموده ابن عبد البر فی الاستیعاب ادخل الميت من رجل القبر بدستیک عبد الله بن  
و آورد مرده را و گور از جانب پائین قبر یعنی موضع که آنجا پای مرده می نهند و این از قبیل اطلاق حال بر محل است و قال هذا من السنة  
و گفت که این چنین در آوردن از سنت است و ابن ماجه از حدیث ابی رافع آورده که شید آنحضرت سعد بن معاذ را یعنی از جنازه و در آورد  
بقبر یعنی از جانب پائین او و مروی است از علی که نماز گذارد و رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر جنازه مروی از اولاد عبد المطلب پس حکم کرد  
بسر بر پهناده شد جانب پایی قبر و امر کرد پس شیده شد شیدنی شاح مغربی این روایت ذکر کرده اما تخریج آن بیان ننموده و شافعی  
از ابن عباس نقل کرده که شیده شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی وقت نهادن در قبر از جانب سر و یعنی از این عباس مرسوع و بریده  
روایت کرده که ایشان در آوردند آنحضرت را از طرف قبله و لیکن بیهقی تضعیف می کرده و با جمله دین مسلمة قول است یکی در آوردن است  
از جانب پائین قبر و این رفته است شافعی و احمد و مسلم شیدنی وی از جانب سر باین طریق که جنازه را در پائین قبر نهند بعده از جانب سر  
بیرون آورده و قبر گذارند و این یکی از دو قول شافعی است سوم آنکه از جانب قبر معتزضاد قبر بیاورند و این آسان ترست و مذموب ابو صنفه  
این است شیخ در ترجمه گفته سنت نزد آنست که نهد جنازه بجنب قبله از قبر چنانکه باشد پائین جنازه بجنب پائین آنرا  
و بر داشته شود میت و نهد شود در قبر و همچنین می در آورد آنحضرت مرده را در قبر و در حجره آنحضرت آنقدر رحمت نبود که از جانب قبله آورده و  
زیر که قبر شریف ملحق بجد است انتهی گویم و اوست نص موافق این مذهب چنانکه در شرح حدیث جابر بیاورد و شوکانی گفته نیست این  
معارض با آنچه از بعض اصحاب نزد دفن آنحضرت واقع شده و در سبل گفته که مستفاد می شود از مجموع احادیث این باب که این فعل غیر درست

[illegible]

هر که بیاید کار خود کند برای آنحضرت پس اگر آنکه که لحد می ساخت پس بعد ساخت برای وی صلی الله علیه وسلم و مثله عن ابن عباس عند احمد و الترمذی  
 و بیان کرده اند که در بعضی یعنی شق سازنده ابو عبیده بود و آنکه لحد می ساخت ابو طلحه انصاری بود و در سنادش ضعیفی هست و در بعضی لاکت  
 بر آنکه لحد افضل است زیرا که حق تعالی اختیار نمی کند برای حبیب خود مگر آنچه افضل است و درین باب حدیثهاست بعضی  
 صحیح و بعضی حسن و بعضی ضعیف و باین رفته اند اکثر علما و نووی در شرح مسلم اتفاق علی نقل کرده بر جواز لحد و شق شوکانی گوید باک نیست  
 بضح یعنی شق و لحد اولی است و للبيهقي عن جابر بن عبد الله و بهیقي راست از حدیث جابر مانند حدیث سعد و زاد و زیاده کرد و رفع  
 قبر که علی الاخرض قدس شمس بلند کرده شد قبر وی بر زمین اندازه یک شبر این حدیث را بهیقي و ابن حبان از حدیث جعفر بن محمد عن  
 ابیه عن جابر روایت کرده اند و درین باب است از حدیث قاسم بن محمد گفت در ادم بر عایشه و کفتم ای مادر نما و ظاهر کن برای من قبر  
 آنحضرت و هر دو صاحب بی بسط ظاهر کرد برای من سه قبر مشرفه و نه لاطه گسترده شده بکنگر زه سرخاخرجا بود او دو و الحاکم و زیاده کرده عالم  
 و دیدم رسول خدا را مقدم و ابابکر سر او میان هر دو گفت رسول خدا بود و عمر سر او نزد هر دو پای رسول خدا صلی الله علیه وسلم و روایت کرد  
 ابو داود و در مرآة ائمه ابن ابی صالح که گفت دیدم قبر رسول خدا صلی الله علیه وسلم را یک شبر یا قریب یک شبر و معارض اوست روایت بخار  
 از سفیان قمار که وی دید قبر آنحضرت را مستقیم یعنی مرتفع مانند هیئت شام یعنی بر شکل کوهان شتر و ابن ابی شیبہ در تصنیف خود از سفیان  
 مذکور آورده که گفت در ادم در خانه که در وی قبر آنحضرت و قبر ابوبکر و عمر بود و دیدم قبور ایشان را مستقیم و جمع میان این روایات آنست  
 که بهیقي گفت که اول قبر شریف سطح بود بعد چون دیوار و زمانه و لید بن عبد الملک بیفتاد و اصلاحش کرد و مستقیم ساخت انتهی شیخ و ترجمه  
 گفته سنت و قبر بنسبیم و اخبار و آثار صحیح در وی آمده و اصل آنست که بلندی قبر مقدار شبر بود و گفته اند که بلندی قبر شریف نیز همین مقدار است  
 نزدی گفته و برین است عمل نزد بعضی از اهل علم که کرده میدارند بلند کردن قبر اگر همین قدر که معلوم شود که اینجا قبر است تا پایال کرده نشود و نشسته شود و بر  
 و درین دیار ما اگر چه ترجیح میکنند اما بالای آن مستقیم صغیر می سازند از جهت رعایت سنت و نزد شافعی سطح ساخته می شود و قبر و در حاوی که  
 در بعضی ایشان است گفته که سطح اولی است از تسنیم و در شرح وی گفت زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سطح گردانید قبر پس خود را که  
 ابراهیم است و از قاسم بن محمد آرنده وی قبور متبرکه را سطح دید و شیخ ابن همام از جماعه از صحابه و تابعین آورده که تسنیم اند و هو اصحیح  
 والله اعلم انتهی گویم از جمیع بهیقي که گذشت معلوم شد که تسنیم قبور متبرکه بعد زمانه آنحضرت شده پس سنت نباشد و هر که آنرا تسنیم دیده  
 بعد این تسنیم دیده و هر که قبل وی دیده سطح دیده پس سطح راجع است بر تسنیم و الله اعلم و صحیح ابن حبان و سیل بعنوان فائده آورده  
 که بود وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز شنبه بوقت غروب آفتاب و از جمیع اهل اول و مدفون شد روز شنبه کمانی الموطا و جامعنی گفته روز چهارشنبه  
 و متواتر شد غسل شریف و دفن را علی و عباس رضی الله عنهما و از جمیع حدیثی و زیاده کرد که حدیث کرد ما را حرب یا ابو حرب بشک که ایشان  
 دخل کردند بمکه و عبد الرحمن بن عوف را نیز زود و ایاتی از بهیقي زیاد و فضل بن عباس صالح که شقران است با علی و عباس آمده و ابن عوف را ذکر کرده و  
 از وی از ابن ابی جری و فضل و قثم و شقران آمده و زیاده کرده که بر هر که قبر را مردی از انصار و جمع میان روایات آنست که هر که مرد را بعتبا  
 روایت اول امر کرد و هر که افزود را رده آخر امر نمود و مسلم عنه و مسلم راست از حدیث جابر رضی الله عنه نفی هر رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم ان یحصص القبر یعنی کرد آنحضرت از گنج کردن گور از جهت آنکه دروست از تحلف و زمین و قضیع مال حلال شیخ در  
 ترجمه گفته گفته اند که اگر کل کنند تا ویران نشود و درست است انتهی و در جای دیگر از ترجمه گفته ردا و آشته حسن بصری کل کردن را



و شافعی گفته است کحل کردن و در خانه لفته تطهیر قبور لا باس است. خلافاً لکفرخی که از انبی مطالب المؤمنین گویم این مستحب است با پنجه  
در سفر السعاده گفته که گور را بلند نکردی و بران بنیاد آجر و سنگ و خشت و غیر آن نکردی و گچ و گل و غیر آن سخت نکردی و بالایی گور  
بجارت و قبه ساختی و این مجموع بدعت است و مکرره و مخالف طهر بن نبوی است انتهى و آن یقعد علیہ و نبی کرد از آنکه نشسته شود  
بر قبر که آن منافعی عزت و اکرام مؤمن است و بعضی گفته اند که مراد شستن برای قضای حاجت است در سفر السعاده گفته نبی کرد از خود  
داشتن گور بعدی که پامال کنند یا بران بکند یا بالایی آن چشینند و آن بپنی علیہ و نبی کرد از آنکه بنا کرده شود بر گور بعضی گفته اند  
مرا به بنا کردن است بسنگ مانند آن و بعضی گفته اند که مراد به بنا خیمه زدن است و مانند آن که آن نیز مکرره و منہی عنه است و دلیل گفته  
حدیث و دلیل است بر تحریم هر سه زیرا که تحریم اصل است و منہی و زفته اند جمهور بآنکه نبی در بنا و تخصیص برای تنزیه است و از خود برای  
تحریم و این جمع است در بیان حقیقت و مجاز و شناخته نمی شود که کدام صاف است از حمل جمع بر حقیقت که اصل نبی است و حال آنکه  
وارد شده است احادیث در نبی از بنا بر قبور و نشستن بران و چراغ روشن کردن و افزودن دران و پامال نمودن ابو داود و ترمذی  
و نسائی از حدیث ابن مسعود و مرفوعاً آورده اند که لعنت کند خدا زنان زیارت کننده گورها را و گیرندگان مایه قبور مسجد با و چراغان و در  
لفظ از نسائی است نبی کرد از آنکه بنا کرده شود بر قبر یا افزوده شود بران یا گچ کرده شود یا پوشیده شود بروی و بخاری از حدیث یحیی  
آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مرض خود که بر نخاست از ان لعنت کند خدا یهود و نصاری را که گرفتند قبور پیغمبر  
خود را مسجد و ترمذی آورده که گفت علی رضی الله عنه الی المیاج اسدی را بر می انگیزم ترا بر آنچه بر انگیزت مرا بران رسول خدا صلی الله  
علیه و سلم ای که نگذارم هیچ گوری بلندتر از آنکه بر آید بر کفم آنرا یعنی با خاک و نه صورتی مگر آنکه نابود سازم آنرا ترمذی گفته این حدیث حسن است  
و عمل به و مستحب بعضی اهل علم مکرره داشته اند رفع قبر فوق ارض شایع رح گفته این اخبار که تعبیر کرده شده است دران بلعن و تشبیه  
بوشن بقوله لا تجعلوا قبری و ثنای عید من دون الله مفید تحریم اند عمارت و تزین و تخصیص و وضع صندوق مزخرف و وضع ستائر  
بر قبور و بر سامی او و مسح کردن دیوار قبر را و این مفضی است بآنچه عمد و فشو جل بسوی آنچه بودند بران امم سابقه از عبادت او ثانی پس  
در منع ازین همه بآنکه قطع این ذریعه مفضیه الی الفساد است و همین است مناسب حکمت معتبره در شرع احکام از جلب مصالح و دفع مفاسد  
برابر است که بانفسها باشد یا باعتبار مایضی الیه انتهى و این کلامی است حسن و قدوفینا المقام حق فی سئله مستقلة انتهى کلام اهل  
گویم حدیث باب را ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم هم روایت کرده اند و لفظ ترمذی این است که نبی کرد آنحضرت از تخصیص قبر  
و بنا بروی و نشستن بران و پامال نمودن آن حاکم گفته زیادت کتابت درین حدیث بر شرط مسلم است و بی صحیح غریبه و عمل از ائمه مسلمین  
از مشرق تا مغرب برخلاف اوست انتهى بعضی ایشان کتابت می کنند و آنحضرت از ان نمی کرده پس این عمل ایشان مضاد نص صریح صحیح  
شایع است خلاصه و بیس بذابول قاروره کسرت فی الاسلام و معنی عمری است که چیزی بای بسیار مخالف سنت در اسلام معمول شده و پیروی  
سنت مترک گشته و عجب است از بعضی اهل علم که تعامل خلق را بجهت جواز می بیند تشیع در شرح سفر السعاده بعد ذکر بدعت قبور که در متن مذکور است  
گفته که آنچه حنفی یعنی صاحب سفر السعاده ذکر کرده حق است و احادیث صحیح درین باب وارد و اصل سنت در زمان نبوت و خلفای راشدین و صحابه  
همین بود و لیکن بعد از ان تکلفات در تقابر پیدا شد و مفاخرت و مباہلات بدان راه یافته و در آخر زمان بهجت اقتصاد نظر عوام بظاهر مصلحت در تقمیر  
و تزیین مساجد و تقابر شایع و عظما و دین چنان افزوده اند تا از انجا است و شوکت اهل اسلام و از باب صلاح پیدا آید خصوصاً دیاپند و شان که اعدا

دین انهم یهود و کفار بسیار اند تر و بیج و اعلامی شان این مقامات باعث رعب و انقیاد ایشان است انتهى کلام شیخ ساجده الله تعالی و نیست برین  
 مصلحت انارت از علم و از مثل حضرت شیخ روح جرات بر اظهار هیچ مصلحت با وجود اقرار اینکه آنچه مصنف گفته حق است و احادیث صحیح در آن دارد  
 بغایت نازیباست و شوکانی روح را درین باب رساله ایست مستقله منتهی بشرح اصد و در فی تحریم رفع القبور که از مکه معظمه آورده ایم در آن نوشته  
 قد اتفق الناس سابقا و لاحقا و اولهم و آخرهم من لدن الصحابة رضی الله عنهم الی هذا الوقت ان رفع القبور و البناء علیها من البدع التي یستنبطها  
 عنها و اشتهر و عید رسول الله صلی الله علیه و سلم لفا علیها و لم یخالف فی ذلك احد من المسلمین اجمعین و لکنه وقع للامام محیی بن حمزة مقالة نزل علی  
 الابرار بالقباب المشاهیر علی قبور فضلاء و لم یقل بذلك غیره و لا روی عن احد سواه و هذا خلاف واقع مینه و بین سائر العلما من الصحابة و التابعین من  
 المتقدمین من اهل البیت و المتأخرین و من اهل المذاهب الاربعة و غیر ما و من جمیع المجتهدین اولهم و آخرهم الی قوله سنوضح لک ما صح عنه صلی الله  
 علیه و سلم فی غیر حدیث من انبی عن رفع القبور و البناء علیها و وجوب تسویه تمام و هم ما یرفع منها و عند ذلك تبین لکل من له فهم ما فی رفع القبور من  
 الفتنه العظيمة لئلا یلزم من المکیة الباطنة التي کادهم شیطان بها و قد کاد بها من کان قبلهم من الامم السالفة و کان اول ذلك من قوم نوح علیه السلام  
 الی قوله بعد حدیث علی رضی الله عنه و فی هذا اعظم الدلالة علی ان تسویه کل قبر مشرف بحیث یرفع علی زیادة بقدر المشروع و اوجبه من جهة من اشراف  
 القبور ان یرفع سکنها او یجعل علیها القباب او المساجد فان ذلك منی عنه بلا شک و شبهة و هو یصدق علی من بنی علی جوانب حفرة قبر کما  
 یفعل کثیر من الناس من رفع قبور الموتی ذراعا فما فوقه و لانه لا یکن ان یجعل نفس القبر مسجدا فذلک مما یبدل علی ان المراد بعض ما یقرب ما یصل  
 و یصدق علی من بنی قریبا من جوانب القبر کذلک کما فی القباب و المساجد و المشاهیر الکبیرة علی وجه یکون یقرب فی وسطها او فی جانب منها فان  
 هذا بناء علی القبر لا یخفی ذلك علی من له ادنی فهم و من زعم ان فی لغة العرب ما یمنع من هذا الاطلاق فهو لا یعرف لغة العرب و لا یفهم لسانها و لا یدرس  
 ما یستعمل فی کلامها و اذا تقررت لک هذا علمت ان رفع القبور و وضع القباب و المساجد و المشاهیر مثلها قد لعن رسول الله صلی الله علیه و سلم فاعل تارة  
 و تارة قال شد غضب الله علی قوم اتخذوا قبور انبیائهم مساجد فلعن علیهم ما فعلوه من هذه المعصیة و ذلك ثابت فی الصحیح فارة نخی عن ذلك تارة بعث  
 من یهود و تارة جلد من فعل الیهود و النصارى و تارة قال لاتخذوا قبری و تارة قال لاتخذوا قبری عیدا می موسما یجتمعون فیه کما صار  
 یفعل کثیر من عباد القبور یجعلون لمن یعتقدونه من الاموات اوقاتا معلومة یجتمعون عند قبورهم و ینکفون علیها یعرف ذلك کل احد من الناس  
 من فعل هؤلاء المخذولین الذین ترکوا عبادة الله الذی خلقهم و رزقهم ثم یحییهم و یمیتهم و عبدوا عبدا من عباده الله صار تحت ابطان الشری  
 لا یقدر علی ان یجلب نفسه نفعا و لا یمنع عنها ضرر انتهى لخصا و ع . عا . من ساریع الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم  
 صلی علی عثمان بن مظعون بدستیک رسول خدا نماز بگذارد و بر عثمان بن مظعون بطای سجد و وی اول کسی است که مراد از ماجرین تنه  
 فانی القبر پس آمد آنحضرت قبر او را حشی علیه ثلاث حشیات و هو قائم بر خاک انداخت بروی سه بار بدست در حالیکه استاده بود  
 یعنی نزد سر وی خوش خاک زد و بر روی کسی و حشی بر وزن رمی آنچه یکبار بدست بردارند و در بخا دلالت است بر مشرف و عیت خوش بر قبر سه بار و خوش بود  
 دست می باشد نماز بر ثوب و می در حدیث عامر بن ربیع بلفظ حشی بیدید و نزد صحابا شافعی مستحب آنست که بگویند خوش خاک انباشتن حشیا  
 خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَفِيهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى رواه الدارقطني و اخرجه الهزار و زاد بعد قوله و هو قائم عند سره و زاد ايضا  
 امر فرش علیه الماء گفت بهیقى و این باشد هدی است از حدیث جعفر بن محمد رضی الله عنهما عن ابيه مرسل و روایت کرد ابو شیخ و در کلام الاخلاق  
 از ابی هریره مرفوعا که خوش خاک انباشتن بر مسلمانى با امید ثواب نوشته شود در ایه هر خاک و یک حسنه است و ثواب ضعیف است و روایت کرد

ابوداود و ابن ماجه از حدیث ابوهریره که نماز گذارد آنحضرت بر یک جنازه پسر اند فبریت را پس خال انداخت بروی از جانب سر او سید ابوجاهم در علل گفته این حدیث باطل است مصنف در تلخیصش بر موده گفتم سناوش ظاهر است و در سندش سلمه بن کلثوم است و نیست در سنن ابن ماجه و غیر او مراد مگر همین یک حدیث در رجال می ثقات اند و قد واه ابن ابی داود فی کتاب التفرده من هذا الوجه انتهى و در سماع بعد از این حدیث بر نقل قول ابوجاهم گفتار کرده و تصحیح مصنف روح ذکر نموده و گفته که روایت کرد و بیعتی از طریق محمد بن زیاد از ابی امامه که گفت مردی پس یافته نشد مراد هیچ حسنه مگر سه حثیات که انداخت آنرا بر قبری پس بخشیده شد برای می گناه او پس این احادیث بعضی است شاید بعضی است انتهى

و عن عثمان رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فرغ من دفن الميت بود رسول خدا چون خاک می شد از دفن مرده و دفن بمعنی سترست و غالب آمده در ستر میت در زمین و قبر نیز بمعنی دفن است غالب آمده بر موضع دفن و قبر مخصوص بدفن انسان است و نخست کسی که دفن کرده شد در زمین بایست از جهت بودن وی اول میت در نوع انسان و قف علیہ می ایستاد بر قبر او و قال می گفت استغفر و الاخیکم آمرزش خواهم از خدا برای برادر خود و سلوا له التثبیت و سوال کنید برای او از خدایان است و دشمن او را یعنی در جواب سوال تلکین فانه الا ان یسال زیر که وی درین دم سوال کرده می شود و پسریده می شود از رب و دین و رسول و درین حدیث دلیل است بر آنکه دعای زندگان سود کننده است مرد بار او استغفار و طلب آمرزش را ایشان بسبب احوال رحمت و علیہ و رد قوله تعالی رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ و قوله وَاسْتَغْفِرْ لَكَ رَبُّكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ و المؤمنین و نحوهما و همین است مذ هب مشایخ اهل سنت و جماعت و در عقائد نوشته اند فی دعا و الاحیاء للاموات و صدقه تم عنهم نفع لهم و این دعا و طلب مثبت غیر تلقین میت است که بعد از دفن کنند چنانکه باید و مستحب است نزد بسیاری از شافعی بعضی از حنفیه رواه ابوداود و المحاکم و البیاض و گفت برادر مروی نیست از آنحضرت مگر باین وجه و صححه الحاکم و در وی دلیل است بر آنکه میت در قبر پسریده می شود و دارد شده است بآن احادیث صحیح از انجمله است حدیث انس نزد شعیب که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر ستمیکه مرده چون نهاده می شود در گور خود و بر میگردد از وی یاران او وی می شنود قرع غلای ایشان یعنی آواز پاپوش و زیاده کرد مسلم و چون برگردد دیدند مردم می آیند او را و در فرشته زیاده کرد این جهان و ترندی از حدیث ابی هریره که آن هر دو فرشته ازرق اسود اند گفته می شود یکی را از ان هر دو شکر و دیگر را تکبیر زیاده کرد و طهرانی در او سطر که چشمهای شان مانند دیگهای مسی است و دندانهای شان مانند صیاصی گاو ان و آواز بامی شان مانند عر زیاده کرد عبد الرزاق می گاو در زمین را بدندانهای خود و پی سپری کنند در مویهای خود با این هر دو مطره است کلان اگر فراتر آیند بران اهل مثنی نتوانند برداشت آنرا و زیاده کرد بخاری از حدیث برار پس عود کرده می شود جان مرده در تن وی و استفاد می شود از مجموع احادیث که آن هر دو می پسندند او را می گویند چه می پرستیدم خدا را پس می گویند چه میگفتی تو در حق این مرد یعنی محمد صلی الله علیه و سلم پس موسی می گوید گویای می دیدم که وی بنده خدا و رسولی اوست و در روایتی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله پس گفت می شود او را راست گفته پس پسریده نمی شود از چیزی جز آن پسر گفته می شود او را که بر یقین بود و بران مروی و بران بر تلخیص شوی انشاء الله تعالی و در لفظی این است که پس ندای کند منادی از آسمان که راست گفت بنده من فرش کنید برای او از بهشت و یکشاید برای او درسی بسوی جنت و برپا شنید او را از جنت پس می آید او را از روح طیب بهشت و کشاده کرده می شود برای او تا مدتی بصورتی و گفته می شود او را بین بسوی مقعد خود از آتش و درخ تحقیق تبدیل کرد برای تو خدا مقعد را از جنت پس

می بیند وی هر دو مقعد خود را جمعاً می گوید بگذارید مرا بروم و نوید رسانم کسان خود را بگفت می شود او را خاموش باش و تشاوه میشود  
برای می در قبر او شصت گز و پیر میشود از سبزه تار و ز قیامت و در نقطه است و نفته می شود او را بخشب پس می خسبد همچو خسبدین عروس  
له پیدا میکنند او را مگر و بهترین کسان او و اما کافر و منافق پس میگویند او را بعد دو فرشته کیست ت قوی میگوید باه باه نیدانم و میگویند چیست بن تو پس میگوید باه باه نیدانم  
و میگویند کیست این مرد که فرستاده و برانگیزد شایان شما میگوید باه باه نیدانم پس گفته می شود او را لادیت و لالیت یعنی ندانستی و ندانندی و نفهمیدی و زده میشود  
ببطارق آهینی زدن می که اگر زده شود بدان کوه را خاک گرد و پس صیاح می کند بصیحه که می شنود آنرا کسی که متصل است جز ثقلین یعنی انس و جن  
در تذکره الموتی و القبور گفته و کیفیت سوال اختلاف روایات است شاید که بعضی مردم را از بعضی اعتقادات سوال کرده می شود و بعضی را از مجموع  
آن یا راوی و در روایت بر بعضی اقتصار کرده و در بعضی روایات است که در یک مجلس سه بار سوال کرده خواهد شد و از طلاس مردی است که  
تا هفت روز سوال کرده شود فاضل که هر که دفن کرده نشده بر وارشیده شد یا غرق شد یا سوخته شد یا درنده او را خورد او هم از ضغنه و  
سوال و عذاب یا ثواب بے نصیب نیست فر عبارت از عالم برنج است ابن عبد البر گفت سوال نخواهد شد مگر مومن یا منافق را که منسوب است  
بهین اسلام مخالف کافر حجاب و قرطبی و ابن تیمی گویند که کافر را هم باشد و سیوطی گفت که قول اول اصوب است فاضل که ابن تیمی گفته  
احادیث متواتره دلالت دارند بر آنکه روح بسوی بدن خود کرده شود وقت سوال و بران دلالت دارند که روح را در الوقت با بدن نوعی علاقه  
باشد اگر چه بدن متفرق شده یا سوخته شده و یک طائفه گفته که بدن را بدون روح سوال کرده شود و جمهور انکار این قول می کنند و ابن حزم غرض  
می گویند که سوال از روح باشد بغیر بدن فاضل که بعضی محدثین گفته اند که ملائکه سوال جماعت کثیر اند بعضی منکر نام دارند و بعضی نیکو بسوی  
هر مرده و کس از ان می روند انتی بلفظه و سبل اسلام گفته و ارد شده اند احادیث داله بر اختصاص این است بسوالی در قبر نه امم سابقه  
صلواته اند و سروران آنست که امم پیشین را رسولان می آمدند پس اگر آنها اطاعتشان کردند فهو المرد و اگر نافرمانی کردند کفار کشیدند  
از آنها و شتابی کرده شدند عذاب و چون او تعالی آنحضرت را رحمت عالمیان گردانید و خلق فرستاد باز داشت از ایشان عذاب را  
و توبه کرد و اسلام را از کسانیکه ظاهر کردند آنرا بر ابراست که با خلاص گردانید و مقرر کرد خدا برای ایشان سوال کنندگان در قبور ایشان  
تا بیرون آرد خدا ستر ایشان را بسوال و نیز کند خبیث را از طیب و رفته است حافظ ابن قیم بهموم مسأله و بسط کرده است در آن در کتاب الروح  
**و عن** یفیع ضاد و سکون میمن حبیب بجای محله مفتوحه الحیصه احد التابعین یکی از تابعین ثقه است روایت دارد  
از شداد بن اوس و غیره رخصی الله عنه قال کانوا گفت بودند صحابه آنانکه دریافت وی ایشان را بستیجوت اخاسوی بعضی از  
معلم از تنویه علی المیت قبره دوست میداشتند وقتی که برابر کرده می شد بر مرده قبر او و انصرفت الناس عنه ان یقال عند قبره  
و بر میگردد و بداند مردم از آنجا اینکه گفته شود نزد یک قبر او یعنی بقصد تلقین وی یا فلان قتل ای فلان بگو و در اینجا نام میت هر چه باشد می گیرند  
لا اله الا الله ثلاث مرات این راسته بار می گفتند یا فلان قتل ای فلان بگو و لی الله و دینی الاسلام و نبی محمد  
پروردگار من خداست و دین من اسلام و پیغمبر من محمد صلی الله علیه و سلم رواه سعید بن منصور موقوف قابر ضمره بن حبیب  
یعنی این قول است حدیث مرفوع نیست شیخ ابن المام گفت خواندن اول سوره بقره تا مفلحون و آخر آن از امن الرسول نیز آمده است  
و اگر ختم قرآن کند اولی در فضل باشد و از بعضی علما شنیده شده است که اگر مسلم از مسائل فقه ذکر کنند نیز فضیلت دارد و مناسب حال ذکر  
مسئله فقر الفس است و باعث نزول حمت است و مختار آنست که خواندن قرآن بر سر مرده نیست خلافاً لبعضهم انتی شیخ در ترجمه گفته

و آثار قرأت فاتحة الكتاب وسورتين و قتل **عبد الله بن عباس** علیه السلام و اهل مقابر آمده است و اختلاف کرده اند در درو اندیدن ثواب قرآن برای میت و وصول ثواب آن به روح صحیح و قبول اوست شیخ عبد الله یاضی در روض الراحین آورده که شیخ محمد الدین عبد السلام را در خواب دیدند گفت ما در دنیا حکم کرده بودیم که ثواب قرآن میت نمی رسد و این عالم برخلاف آن ظاهر شد و در اینجه که می رسید انتهى و الطبرانی بخوار من حدیث ابی امامة مرفوعاً مطلقاً و طبرانی راست مانند حدیث ضمره از حدیث ابی امامة بطریق رفع و طول و غلط وی این است که چون من بمیرم بکنید با من چنانکه امر کرده است ما را رسول خدا صلی الله علیه و سلم امر کرد آنحضرت ما را که بکنیم با مردگان خود پس سر مرده چون مرد یکی از برادران شما و دفن کردید او را و بختید بروی خاک پس باید که بایستد مردی از شما نزد مردی و بگوید یا فلان بن فلانة و وی یعنی میت می شنود آنرا و جواب نمی دهد پسر بگوید یا فلان بن فلانة چون این باری شنود می نشیند و رقبه پسر بگوید یا فلان بن فلانة درین نوبت می گوید ارشاد کن مرا رحمت خدای تعالی باد ترا و لیکن شما نمی شنوید پسر گوید یاد کن ای فلان آن کلمه که بر آمد تو بر من از دنیا شهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و اینکه راضی شده که خدای تعالی بر او کار نشت و اسلام نشت و قرآن امام تو چون گفت این را میگیر و یکی از منکر نگیرد دست دیگر را و می گوید بیرون آئید از پیش این بنده چه کار داریم ما با وی اکنون که من سجانه تلقین کرد او را حجت او را مردی گفت ای رسول خدا اگر نام مادر میت ندانیم چه گوئیم و یک نسبت کنیم او را فرمود نسبت کن بخوا که مادر همانان است انتهى مصنف در تلخیص گفت اسناد این حدیث صالح است و قد قواه ایضاً فی احکامه و اخرجه عبد العزیز من اشافعی گویم پیشی بعد سیاق این حدیث گفته اخرجه الطبرانی فی الکبیر و فی اسناده جماعة لم اعرفهم و در بارش و می گفته در روی عاصم بن عبد الله ضعیف است بعده گفت و راوی از ابی امامة سعید از وی است بیاض گذاشت برای وی ابن ابی حاتم و ابن اوراشواهد است و ذکر کرد مصنف رح این شواهد را نزد سعید بن منصور و طبرانی و ابن ماجه و در صحیح مسلم است از حدیث عمرو بن لعل که گفت وی نزدیک موت خود چون دفن گشت دید شما را پس بایستید کرد قبر من بقدر آنچه فسخ کرده می شود شتر و تقسیم کرده می شود گوشت وی تا آنکه استیناس کنم با شما و بدانم آنچه مرا حجت میکنیم آن رسل پروردگار خود را اثرم گوید احمد بن حنبل را گفته چیسیت اینکه در حق منند که چون میت دفن شد مردی استاده میگوید ای فلان بن فلان گفت ندیدم هیچ یکی را که کند آنرا مگر اهل شام و وقتی که ابو المغیره بمرد مردی درین باب از ابی بکر بن ابی موسی از شیخ آنها که این چنین می کردند و باین رفته اند شافعیه و گفت در سنن که این حدیث تلقین شک نمی کنند اهل معرفت بحديث در وضع آن و سعید بن منصور آنرا در سنن خود از ضمره بن حبیب از شیخ وی از اهل حصص آورده پس این مسئله حمصی است و نیست شهادت برای وی درین جمله که فاساوا القنیت فانه الآن یسال و همچنین عمرو بن العاص کما تقدم و حسنم کرد حافظ ابن قیم رح در ہی بشل کلام منار امام در کتاب الروح این حدیث را از ادله سماع میت برای کلام احیا گردانیده و نیز عمل بحديث تلقین بغیر نکیه کافی در عمل بدان گردانیده و حکم بصحت نکرده بلکه گفته که این حدیث ضعیف است و جعل می شود از کلام ای که این حدیث ضعیف است و عمل بر آن برعت و کثرت فاعلمین که مغرور نباید بود و الله اعلم بالصواب و **برید بن الحصب** کاسلی بضم با و فتح را از مشایخ صحابه است رضي الله عنه و ترجمه وی گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم هیت کمر عن زیارة القبری نمی کرده بودم شما را یعنی پیش ازین از زیارت کردن قبر ما فرود و ها پس زیارت کنید آنها را الآن و آن حکم اول را منسوخ و انید گفته اند که سب نبی قبر عبد جالبیت بود و خوف آنکه نگویند و نکنند آنچه در جالبیت می کنند و می کردند اما الآن پس تحقیق مقرر و ثابت شد قواعد



رواه مسلم و ابوداود و الترمذی و ابن حبان الحاکم و در قول می شود و با امرست برای رجال بزیارت و هو امر مذنب اتفاق و تا که است  
در حق والدین بنا بر آنست که وایست درین باب شیخ در ترجمه گفته زیارت قبور مستحب است باتفاق زیرا که سبب رقت قلب و تذکر موت و  
یوسیدل استخوان و فتانی نیاست و جز آن و از تواند مرده در آن دعا مر اموات را و استغفار برای ایشان است و این و از شده است سنت  
و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که به بیعت میرفت و سلام میداد بر اهل آن و استغفار میکرد برای ایشان و از جمله آداب زیارت است که در بجانب قبر  
و پشت بجانب قبله مقابل روی میت بایستد و سلام دهد و مسح نکند قبر را بدست و بگوید نه آنرا و سخن نشود و رو بخاک نکند که این عادت  
نصاری است و قرأت قرآن نزد قبر مکروه است نزد ابی حنیفه و نزد محمد مکروه نیست و صدر رشید که یکی از مشایخ حنفیه است بقول محمد اخذ کرده  
و فتوی هم چنین است و شیخ امام محمد بن فضل گفته که مکروه قرأت قرآن بجهت است و اما مخافت لا باس است اگر چه ختم کند و اگر شیخ محمد بن ابراهیم  
آمده که بخواند سوره ملک بلند یا پست و فرقی نیست در میان جهود مخافت در ظاهر روایت از جهت ورود اثر بدان و زیارت روز جمعه  
فاضل تر است از روزهای دیگر خصوصاً در اول روز جمعه و همین است متعارف در حرمین شریفین زادها الله تعظیماً و تشریفاً که بیرون می آیند  
در اول روز جمعه بمعلی و بیعت برای زیارت و در روایات آمده که داده می شود برای میت در روز جمعه علم و ادراک بیشتر از آنچه داده می شود در روزها  
و غیر تا آنکه می شناسد زائر را زیاده از روزهای دیگر انتهى مخصوصاً در تذکره الموتی و القبور گفته ابن ابی الدنیا از عایشه رضی الله تعالی عنہا روایت  
کرده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند نیست مردی که زیارت کند قبر برادر خود را و بنشیند آنجا و سلام گوید مگر آنکه مرده جواب سلام دهد  
و همچنین بهقی و غیره از ابی هریره روایت کرده مرفوعاً و موقوفاً صحیح مسلم از ابی هریره مروی است که رسول صلی الله علیه و سلم بسوی مقبره برآمد  
السلام علیکم و ارقوم مومنین و انا انشاء الله لکم للاحقون گفته و از عایشه مثل آن و زیاده کرده یرحم الله المستقدمین منا و المستأخرین  
و نسائی و ابن ماجه از بریده از آنحضرت همچنان روایت کرده و بعد للاحقون زیاده کرده انتم لنا فرط و نحن لکم تسبیح انال الله لنا و لکم العافیة و قد  
از ابن عباس و طبرانی از علی بن ابی الدنیا از ابی هریره روایت کرده که هر که داخل مقابر شود و برای آنها از خدا طلب خفرت کند و بر آنها  
رحمت کند گویا که نماز جنازه آنها گذارده انتهى فاشل که او گذر زیارت سنونه بلکه واجب زیارت قبر مطهر منور حضرت رسول خداست صلی الله علیه  
و آله و سلم در حق کسیکه مرور او بر مدینه طیبه شود و بشرف حضور آن بقیم نور سعادت اتم و زکرت و مشروعت و استحبابی ثابت است با و هیچ  
و هیچ کس را در مذنب و استحباب بلکه ایجابی خلافی نیست و بعضی اجماع بر آن نقل کرده اند و از ترک زیارت شریعت با وجود حضور در آنجا تخذیر  
بلیغ نموده اند و اختلاف کرده اند و آنکه فضیلت تقدیم زیارت در ضمن سفر بسوی مسجد شریف نبوی صلی الله علیه و سلم با حج مختار زید و عطا و مجاهد  
و نحی و احمد و شافعی تقدیم حج است و به قال الامام ابو حنیفه و مذهب علقم و اسود و عمر و بن میمون تقدیم زیارت مذکوره است **فائدة** از شیخ الاسلام  
احمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام این نیمة الحراتی رح نقل کرده اند که وی محدث لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد و حدیث لا تتخذوا قبری عبداً استدل  
کرده است بر منع زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شیخ ابن حجر هتمی یکی شافعی تبعاً لیسبک و غیره و شنیع و سبیب بسیار بروی کرده و زیارت  
بمقتضیل و تکفیر مانع رسانیده و حجر بطور چون مراجعت بمنسک می رح که بر طریقه ماثوره نوشته است کرده معلوم شد که وی رح را انکار از اصل  
زیارت نیست بلکه تصریح کرده که زیارت بر و گویند است یکی شرعی که مقصود از وی سلام بر میت و دعا برای وی باشد و دیگر بدعی که مقصود از آن  
اِز ان طلب حاج خود از ان میت بود یا دعا نمودن نزد قبر وی یا قصد دعا بدان میت که این سنت نیست و نه هیچ یکی از سلف ائمه از استحباب گفته  
بعده در بیان این هر دو زیارت اطاعت کلام کرده و از ان معلوم می شود که مقصود وی منع سفر برای زیارت است هر زیارت که باشد مگر سائفا را

که قصد روضه شریفه یا دیگر قبور صالحان و اولیا و شهدا و انبیاء برضی طلب حاجات و مطالب خود از آن بطریق که شرع شریف بر آن وارد نیست میکنند  
و در ضمن آن متکبر صد اکابر بلکه بعضی کفریات از بیادیت سفر تا نهایت آن می شوند یا ترک فرائض و واجبات و دیگر ضروریات دین نه آنکه  
اصل زیارت سید المرسلین صلوات الله علیه و دیگر صلحان مشروع است حاشا عن ذلک پس طعن طاعنین بروی سببی بر غلط فحشی خودشان است  
و اعجب العجایب این است که امام مالک صاحب مؤطا و جمعی دیگر از سلف مثل قاضی عیاض و مجتبی و امام الحرمین و غیر هم نیز من میکنند از سفر جز بسبب  
تنه مسجد که در حدیث وارد شده بلکه مالک بکر است زیارت قبر وی صلی الله علیه و سلم گفته که احلی ذلک الشوکانی فی نیل الاوطار و در جوابش گفته اند که بر آن  
قطع و ریه بآن قائل شده و بعضی گویند اطلاق لفظ زیارت را کرده داشته و باین حال این هر سه ایراد ابطال درین قول با شیخ الاسلام موافق بود  
اما هیچ یک بکفیه ایشان نه دراخته و این اول دلیل است بر نفسانیت مخالفین و حدیث طاعنین در وی و لهذا حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی رح  
در رساله عربی خود که در ذب از شیخ الاسلام رضی الله عنه نوشته اند میفرمایند و قد ذکر عنه انه منع السفر لزيارة النبي صلی الله علیه و سلم و لا بروی  
کلامه ذلک لیل صریح صحیح فانه لم يمنع الزيارة مطلقا بل منع السفر للزيارة بحديث لا تشد الرجال و حديث لا تتخذوا قبري عبدا فاذا كان لقوله  
سلع اجتهادی لا ینبغی ان یشدد علیه ذلک لشد احتی بل غلطه و در تناسی وی اطاعت بسیار کرده این موضع لائق ذکر آن نیست و تحریر سطر  
در فرج که در شنبه الحجری نموده بر کتابی واقع شده مسمی بالصارم المتکلی علی تخمین السکلی از تصانیف آقایان عبدالمادی المقدسی رحمه الله تعالی  
و آنرا بقلم خود نقل گرفته در وی جواب داده است سبکی را از همه آنچه ایراد کرده است بر شیخ الاسلام درین سلسله بروی که هیچ صنف را چاره نباشد  
از قبول آن و داد تحقیق علوم حدیث و فضیلت داده طایر جمع الیه و آنرا کلاما اعتراض کرده اند بروی درین سلسله یا مسائل و دیگر عشر عشر علم و فضل  
و نقاد وی نرسیده اند و علو مرتبه و رفعت شان می از کتب طبقات توان دریافت و سید علامه صفی الدین مقدسی حنفی و ابن ناصر الدین  
و مشقی را در مناقب و تراجم وی رسائل و کتب مستقل است که بر آن علمای نامی باره تقریظا نوشته اند بعض این رسائل پیش محرر سطر نیز  
موجود است و آنرا از الحرمین شریفین زاده الله تعالی همراه آورده و ترجمه او در اثبات النبلا و در یک کراسه نوشته بدان رجوع باید کرد تا حقیقت  
حال واضح شود زاده الترمذی فانها تذکر الاخره زیاده کرد و ترمذی از حدیث بریده بدرستی که زیارت کردن قبور یا و جی به آخرت ملکه  
جزین عالم عالم دیگر است که آنجا باید رفت و از اینجا معلوم شد که در زیارت قبور بصفت عبرت و خبرت باید بود نه غافل ذلیل به برز سببی که همین  
میگذری ساکن روضه که عیون است و خطوط است و قد و دست و خدود و این همه چشمه خورشید جهان افروز است که بهی تافت بر آرا مکه عاود و ثوابه  
و نراد ابن ماجه من حدیث ابن مسعود و تزهده فی الدنیا و زیاده کرد ابن ماجه از حدیث ابن مسعود که دیدن قبور بلب غیبت  
میگرداند در دنیا و نفرت می بخشد از آن که چون سرانجام کار این است این همه تعلق بدنی چیست به یکی بگور غریبان شهر سیه کن بهین  
که نقش علما چه باطل افتاده است و درین باب حدیثی است از ابی هریره نزد سلم باین لفظ که طلب افن کردم رب خود را که زیارت کنم قبر  
ماد خود را پس افن داد مرا پس زیارت کنید قبر مرا زیرا که آنها یاد می دهند شمار موت و رواه الحاکم و ابن ماجه مختصر و از ابن مسعود و زوایان  
و حاکم و در وی ایوب بن یافعی مختلف فیه است و از ابی سعید زید شافعی و احمد و حاکم و از انس رواه الحاکم و لفظ وی این است بودم من که نمی  
میکردم شمار از زیارت قبور پس ظاهر شد مرا که آن رفیق میکند دل را و می گرداند چشم را و یاد میدهد بآخرت را پس زیارت کنید آنرا و نگویید  
بهوده و از ابی ذر رواه الحاکم ایضا و سندش ضعیف است و از علی بن ابی طالب علیه السلام رواه احمد و از عایشه زینب حضرت داد آنحضرت  
در زیارت قبور رواه ابن ماجه در سبیل گفته این همه احادیث را است بر مشر و عیت زیارت قبور و بیان حکمتی که در دست و آن اعتبار است

یعنی چند گز رفتن از حال مرگ و کان و یاد کردن موت خود و ترسیدن از انجام بر اعمال خود زیرا که در لفظ ابن مسعود است فانما عجرة و ذکر للأخرة والترهيب  
 فی الدنيا و چون زیارت ازین امور خالیست مراد و مقصود شرع نیست انتهی **فائده** در مقرر ارواح روایات مختلف آمده جمله از احادیث را  
 دلالت است بر آنکه ارواح مومنان در بهشت باشند و ارواح شهدا زیر عرش اطفال مسلمین هم در بهشت اند و ارواح کفار در دوزخ و لیکن  
 در قرآن و حدیث ذکر مومنان و کافران آمده مومنان کامل مراد اند و مصیبات مومنین در مقابل کفار مذکور نشده اند پس احادیث محمول اند بر مومنین  
 کامل که انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین باشند و بعضی احادیث دلالت دارند که جای قرار شهدا بیرون بهشت است و بعضی احادیث دلالت دارند  
 بر آنکه ارواح مومنین در آسمان هفتم باشند و منازل خود که در بهشت اند می بینند و این احادیث اگر بدرجه صحت رسد محمول بر آن باشد که بعضی  
 مومنان اعمال شان آن قدر مساعدت نکرد که داخل بهشت شوند و در آسمان هفتم اند بعضی آنچنان باشند که از آسمان برتر نتوانند رسید و در میان  
 زمین و آسمان باشند لیکن چندان مجبوس بنوب نباشند قدرت سیر داشته باشند و بعضی دیگر که بنوب اسیر باشند قدرت سیر نداشته اند  
 و ارواح کفار همه شان در سجن زیر زمین هفتم جای که دوزخ است مجبور باشند و صبح و شام بدوزخ پیش آورده شوند **التَّائِبُ يُغْفَرُ عَنْهُ عَلَيَّ كَمَا**  
**عُدَّ وَ أَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ** و دیگر احادیث دلالت دارند که ارواح مومنین  
 کفار همه شان در قبور آنها هستند تا آنکه ارواح انبیا هم در قبور شان باشند و بنا بر اختلافات اخبار و آثار اقوال علما درین باب مختلف آمده  
 ابن عبد البر گفته احادیث اخیر اصح اند و احادیث سوال منکر و نکیر و نمودن بر مرده مکان او در بهشت یا در دوزخ و عذاب قبر و ثواب در آن  
 و زیارت قبور و سلام بر آن و خطاب شان مانند خطاب حاضر عاقل دلالت بر همین دارند که ارواح شان در قبور شان باشند و تشفی در ذکر الکلام  
 گفته ارواح انبیا چون از جسد بیرون شوند در بهشت بخورند و بنوشند و تنعم کنند و شبانگاه در قنادیل زیر عرش جاگیرند و همچنین ارواح  
 شهدا در شکم پرند سبز زیر عرش باشند و ارواح دیگر مردم مطیع از مومنان بیرون نزدیک بهشت باشند آنها را خوردن و تنعم نباشد  
 مگر آنکه بهشت را بینند و ارواح مومنان عاصی در میان آسمان و زمین باشند در میان هوا و آوار و ارواح کفار در سجن باشند در شکم جانور  
 سیاه زیر زمین هفتم و آنرا بوجهی اتصالی باشد با جساد و ارواح را عذاب شود و اجساد را در درسد چنانچه آفتاب بر آسمان است و نور و  
 در زمین و مصنف رح گفته ارواح مسلمانان در علیتین و ارواح کفار در سجنین و هر یک روح را با جسد خود اتصالی باشد معنوی که مشابه آن  
 اتصال نیست که در حیات دنیا بود بلکه اگر مشابهت داده شود بحال خفته داده شود لیکن آن اتصال از اتصال خفته قوی ترست و بطوری  
 گفته باین تقریر حاصل می شود جمیع میان قول جمهور که ابن عبد البر نقل کرده و میان احادیث که موافق قول مصنف آمده که مقرر ارواح سجنین و  
 علیتین است و قاضی ثناء الله پانی بنی و تذکره الموتی و القبور بعد ذکر اقوال مذکور و سر احادیث و اخبار و آله بر آن فرموده فقیر جمع درین  
 مقام بین الاحادیث در آن می بیند که ملائکه چون روح مومن را قبض کرده بسوی آسمان می برند بالامی آسمان هفتم می برند از آنجا حکم می شود  
 تمامه او در علیتین بنویسند و او را باز بسوی زمین برند که او را از همان زمین پدید کرده ایم و باز بوی عائد سازیم و باز از آنجا بیرون آریم پس  
 روح را داخل جسد آن کنند و سوال منکر و نکیر می شود و انبیا و کسی که مشابهت تمامه با انبیا بهم رسانند شان آنها از سوال ارفع است و بعد سوال  
 چون بر جواب حق ثابت شود حکم شود که برای او فرشتگان بپوشانند و پوشانند و یکشنبه برای او دروازه بسوی بهشت انگاه روح او  
 صعود کند بجهان راه که از قبر به بهشت باشد بسوی بهشت ارواح انبیا و شهیدان و صدیقان اولیادان بهشت باشند و هر جا که خواهند  
 سیر کنند و بخورند و بیاشامند و زیر عرش جاگیرند و در علیتین و اعلی علیتین هر یک بر حسب مراتب خود باشند و دیگر مومنان را ظاهر است

تا آنجا نباشد تا آسمان هفتم باشد و عصاها مؤمنین با آنها مغفرت و نوب دست ندهد از آسمان ترقی میسر نشود و در میان آسمان و زمین باشد و در برزخ زمین سینه‌هایند بلکه در حالت پابندی معاصی بعضی را از قبر ترقی نشود و محبوبان باشند و کفاسا که ارواح قبض کرده ببرند و زبانی آسمان برینها مفتوح نشود و نامه او در تخمین نوشته شود و او را بیندازند و روح در جسد او داخل نشود و از آنجا برای او راهی بسوی دوزخ کشاده شود و از آن راه روح را و را بسجین رسانند و صبح و شام بر دوزخ عرض کرده شوند و بر بودن ارواح شهدا و صلحا و بهشت دلائل دارد و قوله تعالی قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَلَيْكَتْ قَوْمِي يَعْلمُونَ أَنِّي غَافِرٌ لِّزَنِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمَكْرُمِينَ که در حق نجاست و انبیاء و صدیقان افضل و اشرف انداز شده اما لیکن چون راهی از قبورشان تا بهشت مسکوک و نزدیک ساخته است هرگاه کسی زیارت کند یا سلام گوید یا خطاب کند در طریقه تعیین آنجا حاضر شود و جواب سلام گوید پس دیدن رسول خدا صلی الله علیه و سلم موسی علیه السلام را در شب معراج در قبر در نماز و بلند بر آسمان ششم در همان شب بهمین سبب است و بعد مقرر در هر چند روح را با جسد اتصاف نباشد که در حالت زندگی بود چنانکه قوله تعالی اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَاللَّهُ لَخَبِيرٌ بِمَا كَانَتْ تَعْمَلُ و دلالت بر آن دارد لیکن البته علاوه باقی می ماند که از آن ادراک رنج و راحت کند و اگر روح علمیده معذب شود و جسد علمیده این هم ممکن است و جسد بباروح هر چند نزد عوام احسا لذت و الم ندارد لیکن از شرع ثابت است که عند الله احساس دارند آتینا طارِعین و اذِنتُ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ وَ یَقُومُ بِشَیْءٍ تَحَدَّثُ أَخْبَارُهَا نصوص قرآنی است انتمی لمخصا حاصل آنکه مقرر ارواح از قبور تا عرش است بقدر مراتب و اعمال هر که عمل او بهتر روح او بلندتر و خوشتر و هر که عمل او بدست روح او زیرتر و محبوبوس تر تا آنکه بعضی مدقبور بعضی مدقبور بعضی میان زمین و آسمان و بعضی زیر آسمان و نیاب بعضی بالای آن و بعضی بر آسمان و دوم و سوم تا هفتم و بعضی در بهشت و بعضی زیر عرش و بعضی در جاه زمزم و بعضی در مواضع دیگر و اخبار و آثار و اقوال این اختلافات در شرح اصدور باحوال المواتی و القبور و شرح برزخ و دیگر کتب این باب مفصل و شرح مسطور است این محل ذکر آن نیست کتاب الروح للمحافظ ابن القیم رح و جمع التشتیت شرح ابیات التشتیت لصاحب السبل و قصر الآمال بذکر الحال و المال و تذکرة المواتی و القبور از عمده کتب این احوال است فلیرجع الیه و لیقول علیه و بالله التوفیق

**و عن ابی هريرة** رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لعن زائرات القبور بدستیکه آنحضرت لعنت کرد زنان زیارت کننده قبرها را که در زیارت جنج و فزع و نوحه و بکا و ندبه بسیار می کنند ترمذی گوید بعض اهل علم گفته اند که این پیش از رخصت بود و در زیارت قبور و چون رخصت کرد و درآمد در آن مردان و زنان و بعضی گفته اند مکره پنداشت آنحضرت زیارت قبور را برای نساء بجهت قلت صبر آنها و کثرت جنج شان بعده پسند خود آورده که عبد الرحمن بن ابی بکر وفات یافت و بکفر مدفون شد عایشه بر قبر وی آمد و این شعر بگفت و کنا کنهانی جزیه حقه من الله هر حتی قیل لمن یقصد طاعة و عشنا بخیر فی الحیوة و قبلنا اصحاب المنا یا رهط کسری و تباعة و لما تفرقنا کانی و ما کما بطول اجتماع لم نبت لیلته معا به انتی در حبل گفته و دلیل است مرقول این بعض اهل علم را روایت مسلم از عایشه که گفت چگونه گویم ای رسول خدا چون زیارت کنم قبر را فرمود بگو السلام علی اهل الدار من المسلمین و المؤمنین یرحم الله المتقین منا و النساخین و انا ان شاء الله بکم الاحقون و روایت حاکم از حدیث علی بن حسین که فاطمه زیارت میکرد عم خود حمزه را هر جمعه و نماز میگذازد و می گریست لقمه این حدیث مرسل است زیرا که علی بن حسین فاطمه زهرا را ندید یافته و عموم روایت بی همتی در شعب الایمان مرسله که هرگز زیارت که قبر والدین را یا یکی را از آن هر دو در هر جمعه بخشیده شود و او نوشته شود مکتوبی گفته اند انتمی و این نظر

در آنکه میل صاحب سبل بر خصیصه زیارت است برای زنان و در شرح سفر السعادة گفته زنان را بر آمدن بزیارت مقابر جائز نیست الا زیارت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم انتهى شوکانی گفته و آورده است احادیث در نهی زنان از اتباع جنازه و این تقویت میکند منع زیارت را و اثرم و سین خود و حاکم از عایشه آورده که آنحضرت رخصت داد زنان را در زیارت قبور و روایت کرد آنرا این ماجرا عایشه با خضار که رخصت کرد و آنحضرت در زیارت قبور پس بکنین که مراد عایشه رخصتی باشد که در قول آنحضرت است کنت نیتکم عن زیارة القبور الا فرودها و این حجت نیست بر آنکه آنحضرت عام معارض نهی خاص نمی تواند شد ولیکن مؤید روایت عایشه است آنچه در صحیح مسلم از وی آمده و از فاطمه مروی شده و گذشت و جمع میان ادله باین طریق است که منع کسی راست که در زیارت امر ناجائز و نامشروع بکند مثل نوحه و بوسه و طواف و سجده و جز آن و اذن کسی راست که این حرکات نکند انتهى و عن ابی سعید الخدری رضي الله عنه قال لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم الناحية لعنت کرده است رسول خدا بر زن نوحه و المستقعة و بر زن گوشه دارنده بر نوحه و شنونده آن بلفظ تانیث بحمت آن آورد که نوحه اکثر کار زنان است یا مراد جامع نوحه یا نفس نوحه است یا مردان را نیز شامل باشد و وجه اول ظاهر تر است در سبل گفته نوحه رفع صوت بشمردن شمائل میت و معاذم افعال می در حدیث دلیل است بر تحریم آن و بهو جمع علیه انتهى و در حدیث ابی مالک اشعری است نزد احمد و مسلم که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم زن نوحه گسندنه چون توبه نکند پیش از مرگ خود ایستاده کرده شود روز قیامت و بروی پیراهنی است از قطران و پیراهنی است از جرب و احوالی که در نهی از بجا آورده شده معمول است بر نیاحت اخرجه احمد و ابوداؤد و سننکرة ابی حاتم فی الجمل و رواه الطبرانی و البیهقی من حدیث عطاء عن ابن عمر و رواه ابن عدی من حدیث الحسن عن ابی هريرة و کلها ضعیفة و عن ام عطیة رضي الله عنها قالت اخذ علي بن ابي طالب رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لا نوح اينکه نوحه نکنیم بازیر که نیاحت از عمل جاهلیت است پس حرام باشد در اسلام و گویا که این عهده در وقت مبایعت بر اسلام گرفت و در سبل گفته حدیث دال است بر تحریم فعل نیاحت و تحریم اتماع وی زیر الدنیا باشد لعن لکرم بر محرم متفق علیه و درین باب است از ابن مسعود که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست از ما یعنی از اهل طریقه ما کسیکه بر زن زخار با و پاره کند گریبانها را و بخواند خواندن جاهلیت چنانکه نوحه و دعا بویل بنو متفق علیه و در حدیث ابی موسی است که فرمود آنحضرت من می ام از کسی که بتراشد یعنی موسی سر نزد مصیبت و سیکه دراز آواز خود نزد مصیبت بگوید بروی خود و برزد و جامه خود متفق علیه و مثله عند مسلم و غیر ذلک نیست معارض این احادیث حدیث ابن عمر که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بزنان بنی عبد الاشمل می گریستند آنها مالکان خود را روز احد پس نه مود و لیکن حمزه نیستند گریه کنند ما برای وی گریزند زنان انصار و حالیکه می گریزند حمزه را حدیث زیر که این منسوخ است با آنچه در آخرین حدیث است باین لفظ فلا تکین علی مالک بعد الیوم پس نگریزند بر مالک پس از امروز و این دال است بر آنکه تعبیر کرد از نیاحت بکار زیر که با غیر منعی عنه است چنانکه دلیل است مراد را روایت آنست از ابو هريرة که گفت فرموده از آل رسول الله صلی الله علیه و سلم پس مجتمع شدند زنان در حالیکه می گریزند بروی پس ایستاد عمر بنی میگرد و دور می نمود آنرا ایستاد آنحضرت بگذارد ایشان را ای عمر زیر که چشم اشک می ریزد و دل مصیبت رسیده است و عهد قریب است و میت زینب بود و دختر آنحضرت صلی الله علیه و سلم که صریح بی حدیث ابن عباس خرج احمد و بروی این است که گفت آنها را دور دارید خود را از غیبی شیطان زیر که هر چه از چشم و از دل است از جانب خداست و از رحمت است و آنچه از دست و زبان است از شیطان است و این دال است بر جواز بکار زیر که نهی نکرد و از او منته قولہ صلی الله علیه و سلم العین تدع و تحزن القلب ولا نقول الا ما یرضی الرب و این را در وفات ابراهیم



پس خود گفته و بخاری از حدیث ابن عمر آورده که او تعالی عذاب نمی کند با شک چشم و نه اندوگمین شدن دل و مین عذاب نمی کند باین اتفاق  
 کرد بسوی زبان خود یا رحم می کند و اما آنچه در حدیث عایشه است نزد شیخین در قول می صلی الله علیه و سلم هر کسی را که حکم کرد او را که نمی کند زبان  
 مجتمعات را برای بکار جعفر بن ابی طالب بحث فی افواه من التراب پس محمول است بر اینکه بکار آواز نیاخت بود پس امر کرد نهی از آن اگر چه  
 بخاک انداختن باشد و در بیان آنها و عن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الميت يعذب  
 فی قبره بما یبغ علیه مَرده عذاب کرده می شود در قبر خود و چیزی که نوحه کرده می شود بروی و مراد بدان سخنی است که می گوید آنرا ناکه  
 برای میت و گفته می شود بروی بطریق استنزا و تحزیت گویا که وی ظاهر میکرد نفس خود را متصف بآن صفات و راضی بود بدان پس  
 عمل نجر و توبیخ باشد مصنف در تلخیص گفت اختلاف کرده اند مردم در تاویل این حدیث مختار طبری آنست که مراد بکار چیزی است  
 که از نیاخت منی عنها باشد و از عذاب مرده آنچه میرسد و از انزونی از معصیت و نافرمانی کردن اهل او مرخصی تعالی را و اختیار کرده است  
 این جماعتی از ائمه آخر ایشان شیخ تقی الدین بن تمیم رحمت و الله اعلم انتهى متفق علیه ابن علان در شرح ریاض در باب  
 تحریم نوحه از نووی آورده که گفت اختلاف کرده اند علما در معنی این حدیث پس تاویل کردند جمهور که معذب آن میت است که وصیت کرد  
 به بکار و نوحه کردن بر خود بعد از موت و جاری شد وصیت او پس از وی عذاب کرده می شود بسبب گریستن کسان می بروی و مین  
 کسی که نوحه کردند و گریستند بروی اهل می بغیر وصیت پس عذاب کرده نمی شود و او را بقوله قال و لا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى گفت  
 طائفه که این محمول است بر کسی که اهل کرد وصیت را بر ترک نوحه بر خود پس می معذب گردد بتقریط خود در ایهال و وصیت ترک نوحه و هر که  
 وصیت کرد که بروی نگرند می معذب نشود زیرا که از وی درین باب تقریط روز داده و حاصل قول ایجاب وصیت است بر ترک نوحه و در  
 اقوال دیگر است اما همگان را با وجود اختلاف مذاهب جماع کرده اند که مراد بگریستن بکار بصوت نیاخت است نه مجرد شک چشم انتمی ملخصا  
 و لهذا نحوه و بخاری و مسلم راست مانند حدیث ابن عمر که گفت مغیره شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم می فرمود کسی که نوحه کرده شود  
 بروی پس بدستیکه آن کس عذاب کرده می شود و چیزی که نوحه کرده می شود بروی روز قیامت عن المغيرة بن شعبه از حدیث  
 رضی الله عنه در سبل گفته احادیث درین باب بسیار است و در وی دلالت است بر تعذیب میت بسبب نیاخت و تشکال کرده اند  
 این را زیرا که این تعذیب است بفعل غیر وی و مختلف آمده اند جوابا عایشه انکار کرد بر عمر و ابن عمر و احتجاج کرد بقوله تعالی و لا تَزِرُ  
 وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى و همچنین انکار کرد ابو هریره و قرطبی استبعاد انکار عایشه کرده و گفته روایت کرده اند چند کس از صحابه  
 پس نیست و چه برای انکار آن با وجود امکان تاویل بعد قرطبی جمع کرده در میان حدیث تعذیب و آیه و گفته حال برزخ ملحق است با حوا  
 دنیا و جاری شد تعذیب و آن گناه غیر چنانکه مشیر است بآن قوله تعالی و اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً  
 پس معارض حدیث تعذیب آیه مذکور نباشد زیرا که مراد بدان اخبار است از حال آخرت و استقواء الشارح و بسیاری از علما بتاویلش فته اند  
 بوجه اول بخاری راست است که معذب میشود وقتی که نیاخت سنت و طریقه وی باشد و وی اهل خود را در حیات خویش بران مقرر داشته باشد  
 و اگر طریقه او نیست پس معذب نشود و برین تقدیر مراد آنست که معذب می شود و بعض بکار اهل خود و حالش معذب شدن عباد  
 بفعل غیر خود چون او را روی سببی باشد دوم آنکه مراد تعذیب است بصورت و وصیت بنوحه و این تاویل جمهور است گویند که این معروف  
 بود نزد قداما قال طرفة بن العبد و است فامیننی بما انا اهل و شقی علی الحبيب یا اقم معبدی و لازم نیست که اگر ائمتالی

امروسی نکلند مغرب نشو و بکند تعذیبی بر مجرد ایست پس اگر انتقال هم کردند بر هر دو امر مغرب شود زیرا که ایضا فعل او است و نجات بسبب او اگر چه فعل غیر است سوم آنکه خاص است بکافره مومن زیرا که مومن بجنب غیر هرگز مغرب نیست و قیامه لا یجقی زیر اگر بر کافر هم جنب غیر وی باری کند لقول تعالی و لا تزرز الایه چهارم آنکه معنی تعذیب توجیع ملائکه است میثما یا آنچه در می کنند اهل می چنانکه امام احمد از ابی موسی مرفوعا آورده که المیت یعذب بکفار الحی از اقات الناحیه واعضاده و اناصراه و اکاسیاه جند المیت و قال انت عضدها و انت ناصرها و انت کاسیها و اخرج معناه ابن ماجه و الترمذی پیغم آنکه معنی تعذیب تالم میت است به نجات و غیره که از اهل می واقع می شود و وی رقت می کند برای اینها و باین تاویل فیه است محمد بن جریر و غیره و گفت قاضی عیاض هو اولی الاقوال احتیاج کرده اند بحدیثی که در وی اینست که آنحضرت زجر کردند فی را اگر گریستن بر پسرش گفت ان احکم از ابی استعیر له صریحه فیما عباد الله لا تعذبوا اخوانکم و نیز استدلال کرده اند باینکه اعمال عباد عرض کرده می شوند بر مرد های ایشان و هو صحیح و غم تا ویلات آخر و ما ذکرنا اشفت ما فی الباب انتهی کلام اسهل

**و عن النسخی** الله عنه قال شهدت بنتا للنبی صلی الله علیه وسلم تدفن و رسول الله صلی الله علیه وسلم جالس عند القبر فایت عینیه تد معان گفت انس حاضر شدیم ما دختر آنحضرت ام کلثوم زوجه عثمان را در حالیکه دفن کرده می شود و حال آنکه آنحضرت نشسته بود نزد قبر پس دیدم من هر دو چشم آنحضرت را که اشک می ریختند رواه البخاری و از بنجا معلوم شد که گریستن بر مرده بی نوحه و بلند کردن آواز لا باس است و مکرده است ندبه و نوحه و در حدیث متفق علیه در قصه وفات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم از حدیث انس آمده که چون روان شد اشک از هر دو چشم آنحضرت گفت عبد الرحمن بن عوف تو گریه می کنی ای رسول خدا فرمود ای ابن عوف این اشک یختم رحمت است و در روایت دیگر آمده فرمود بذه رحمته جملما الله فی قلوب عباده فانما یزحم الله من عباده الرضا متفق علیه و تحقیق درین باب آنست که کمال آنحضرت کمال بشری است علی الاطلاق که شامل تمام طایفه و قوا می ظاهر و باطن است چنانچه لائق بحال بشر است که جامع صفات روح و نفس و طبیعت است بر خلاف حال ملائکه و بود آنحضرت که میداد همه چیز را حق و می ظاهر می شد اندوی آثار تمامه و حواس و قوی پس آنچه مقدور بود و صادر می شد بقدرت و اختیار و آنچه مقدور بود و صادر می شد بحکم طبیعت و اضطرار و اگر نه این چنین باشد نقصان لازم آید و همه موافق حکمت است این دلیل سلامت حواس و قوی است پس آنحضرت را بهر مرتبه کمال تمام است و این یکی از وجوه وجود سکرات موت است در حق وی صلی الله علیه وسلم و الله اعلم و باجماع این حدیث برای گریه امت در هیچ احوال و مثل آن که حالت تذکر ذنوب و معاصی و غیره است جنتی است روشن و یکی از آثار رحمت الهی است به نسب درست کند گریه بایزاری ما به همین پس است پس از مرگ خیر جاری ما به و این حدیث را در سبل السلام و غیره مکرر است

**و عن جابر رضی الله عنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تدفنوا موتا کما باللیل الا ان تضطر و الیه دفن نکلند مرد های خود را شب بگر آنکه مضطر گردید بسوی آن ازین حدیث معلوم شد که دفن در شب مکروه است مگر بضرورت و اضطرار و باین رفته است حسن و وارد شده است تعلیل نمی باینکه ملائکه سارا را ف انداز ملائکه دلیل در حدیثی شایع گفته و الله اعلم بالصحه تنبیه در بیان اوقات حدیث عقبه بن عامر گذشته که سه ساعت است که نمی میکرد آنحضرت که نماز کنی بدان باید که کنی در آن ساعات مرد های خود را وقتی که براید افتاب درخشنده تا آنکه بلند شود و وقتی که قائم شود قائم ظهره تا آنکه زائل شود افتاب و در میکه مانی شود بغروب تا آنکه غروب و انتهی در سبل گفته مستحسن آن بود که مصنف آن حدیث را در اینجا ذکر میکرد و اخرج ابن ماجه

و اصله فی مسلم روایت کرد این را ابن ماجه و طبعش در مسلم است و لفظ وی این است که خطبه خواند آنحضرت روزی و ذکر کرد مردی را از اصحاب خود که قبض کرده شد و کفن کرده شد و کفنی غیر طاهر و قبر کرده شد و شب و لکن قال و لیکن لغت درین حدیث بعد آنچه ذکر کردیم زجر آن یقبر الرجل باللیل حتی یصلی علیه زجر کرد از اینکه دفن کرده شود مرد بشب تا آنکه نماز گذارده شود بروی مگر آنکه مضطر شود آدمی بسوی آن این ظاهر است در آنکه نمی جانی است که مظنه حصول تقصیر باشد در حق میت بترک نماز یا عدم احسان کفن چون جاهل شود و تاخیر میت تا روز کثرت مصلین یا حضور کسی که امید دعای اوست تاخیر مستحسن است و برین تقدیر تاخیر باید کرد و در میان بدان و اگر چه در روز باشد و ال است برین دفن علی رضی الله عنه فاطمه را در شب دفن صحابی بکر را در شب و ترمذی از حدیث ابن عباس آورده که را در آنحضرت قبری را در شب پس افزوده شد برای آنحضرت جماعتی پس گرفت آنحضرت میت را از جانب قبله و فرمود رحمت کند ترا خدا تعالی تحقیق بودی تو بسیار راه کننده فخر قرآن ترمذی گفته این حدیث حسن صحیح است و در شرح سنه گفته سنا و وی ضعیف است ترمذی گفته درین باب از جابر و زید بن ثابت آمده است و ازین حدیث معلوم می شود که دفن در شب رست است و وجه کراهت در شب شاید آن باشد که در الوقت اجتماع مسلمانان برای نماز جنازه و حمل آن دشوار است و علم و از پنجاه رخصت کرده اند بعضی اهل علم در دفن بشب ابن خرم گفته مدفون نشود هیچ کس بکی در شب مگر آنکه مضطر گردد بسوی آن و گفت دفن اصحاب از و اوج آنحضرت بشب بطور خوف زحام یا تغیر و غیر ذلک بود از آنچه دفن بدان در شب مباح است و حلال نیست هیچ کس را که گمان کند بآنها جزین انتمی و عمر بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه قال لما جاء نعتی جعفر

گفت هرگاه که آمد خبر موت جعفر که در غزوه مؤنه شهید شد قال النبی صلی الله علیه وسلم اصنعوا لاجعفر طعاما بسازید برای او لا و جعفر طعامی را فقد اتاهم ما یشغلهم پس تحقیق آمده است ایشان را چیزی که باز می دارد ایشان را از طعام نخن که خبر موت او باشد شیخ در ترجمه گفت درین حدیث دلیل است بر آنکه مستحب است خویشاوندان همسایگان و دوستان را تنییه طعام مر اهل میت را و بعضی گفته اند فرستادن طعام برای اهل مصیبت روز اول غیر مکره است از جهت شغل تجنیز میت و روز دوم مکره است اگر زنان نوچه که جمع شوند زیر که این اعانت است بر اغم و عدوان و اختلاف کرده اند در اکل غیر اهل مصیبت آن طعام را و ابو القاسم گفته بآل نیست مگر کسی را که مشغول است بجماز میت کذا فی مطالب المؤمنین اخرجہ الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و شافعی نیز صحیح این بسکن و حسن الترمذی اخرج نحوه احمد و الطبرانی و ابن ماجه من حدیث اسماء بنت عمیس ام عبد الله بن جعفر و بسبب گفت درین حدیث دلیل است بر شریعت این اس اهل میت بساختن طعام برای شان بنا بر شغل آنها موت و لیکن احمد و ابن ماجه با سنا صحیح از حدیث جریر بن عبد الله عجلی آورده که گفت بودیم کمی شعر مییم جمع شدن مردم را نزد یک اهل میت و ساختن طعام را بعد دفن او از نیازت پس محمول است حدیث جریر بر آنکه مراد ساختن اهل میت است طعام را برای کسی که همراه وی بودند در دفن و حاضر بودند نزد شان کما عرف بعض اهل الجهات و اما احسان بایشان بکمال طعام بسوی ایشان پس لا بأس است و همین است مفاد حدیث جابر و بخلاف آن حرام است بعد موت عقرست نزد قبر زیرا که وارد شده است نبی از ان احمد و ابو داود و از حدیث انس آورده که گفت آنحضرت نیست عقر و اسلام عبد الرزاق گفته عقرست میگردند لیل را بر قبر مردی و می گفتند جزای فعل او میدهم زیرا که وی در حیات خود شتر عقر کرده همانان را بخورند پس ما هم نزد قبر وی جانور فنج کرده بخورند و رند و پرند ما هم میدهم تا بعد وفات هم طعم باشد چنانکه در حیات خود بود و ذهب بعضی از ایشان آن بود که چون راه را و از نزد قبر وی فنج کرده شود روز محشر سوار بر خیزد و هر که نزد قبرش عقر کرده نشود وی پیاده بر خیزد و این بر ذ

فالمسلمين حشرنا ايشان راست می آید پس این فعلی است جا بل مجرم انتی و عمر. سلیمان بن بریدة الاسلمی روی عن ابنه و عمر بن حصین و جماعة مات سنة خمس عشرة و مائة عن ابيه روایت می کنند از پدر خود که بریده است قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعلمهم اذا خرجوا الى المقابر ان يقولوا بود آنحضرت که تعلیم میکرد صحابه را چون بیرون می آمدند بسوی مقبره یا اینکه گویند این کلمات السلام عليكم اهل الدار من المؤمنين والمسلمين سلام است بر شما ای اهل سرا یا از مؤمنان و مسلمانان و گفته اند که سلام اینجا بمعنی استسلام است یعنی تسلیم و رضا و دیار جمع دار است و در نام پناهی که آنرا عرصه و فضا باشد و استعمال او در منازل احیا آید و در اموات نیز اطلاق کردند و ان شاء الله بكم لا حقون و ما اگر خواسته است خدای تعالی بشمار سندگان و پیوستگانیم و استعمال انشاء بسیار در اینجا بجهت تبرک و رغبت است چنانکه بیمار را می گویند انشاء الله تعالی صحت خواهی یافت یا بجهت شک و در وفات بر ایمان یا باعتبار قرب و گزینة فضا بود که با هم ریمیم و میرسد آنوقت که ما هم ریمیم یا باعتبار تنوع وفات که بعضی ماکول سبع اند و بعضی غریق و بعضی سوخته و جز آن لحوق بظاهر شش تنی فن است و اینها غیر مدفون اند اسال الله لنا ولكم العافية می طلیم از خدا برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت رواه مسلم و اخرجه ايضا من حديث عائشة و فيه زيادة رحم الله المتقدمين منا و المتأخرين و حديث دليل است بر شریعت زیارت قبور و سلام بر قبور خطابي گفته اسم دار واقع می شود بر مقابر و بهر صحیح زیرا که دارد در لغت بر ریح مسکون و بر خراب غیر ماهرول هر دو واقع می شود و دعای میت سلامت اوست از عذاب مناقشه حساب مقصود از زیارت قبور و دعاست برای ایشان احسان در حق آنها و تذکر آخرت و زهد دنیا و اما آنچه عامه برخلاف این احداث کرده اند همچو خواندن آنها و تصریح و ستغاثه و سوال کردن از خدا بحق شان و طلب حاجات از ایشان که این همه از بدع و جهالات است و عمر. ابن عباس رضي الله عنه قال مر رسول الله كذا نشت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بقبير المدينة بقبير ما که در مدینه بود و فاقبل عليهم بوجه پس مقابل شد آنحضرت بر ایشان بروی مبارک خود فقال پس گفت السلام عليكم يا اهل القبور يغفر الله لنا ولكم سلام است بر شما ای کسان قبور بیا مرز خدای تعالی بار شما را انتم سلفنا ونحن بالانشر شما پیش گذشتگان بائید و ما در پی شما میسریم امر و زگر از رفته حریفان خبری نیست و فراموشین بزم ز ما هم اثری نیست و در اینجا دلیل است بر آنکه گذرنده سلام گوید بر اموات چون بگذرد بر مقبره و اگر چه قصد زیارت آنها نکرده است و در وی دلالت است بر آنکه مرده ای اند کسی را که میگذرد بر ایشان و سلام میکند بر آنها و نه اخلاعت باشد و ظاهرش من وجه و غیر اوست و در هر دو حدیث اول و این حدیث دلیل است بر آنکه چون انسان برای یکی دعا و استغفار کند باید که ابتدا بنفس خود کند و برین وارد است او عی قرآنیه رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِأَخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَاسْتَغْفِرْ لَدُنْكَ وَلِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِنا و ما نند از نافع است برای میت بلا خلاف و اما غیر وی از قدرت قرآن پس شافعی گویند میرسد او را و احمد و جماعتی از علما بوصول می نمیت رفته و جماعتی از اهل سنت و حنفیه بآن رفته اند که میرسد انسان را اگر و اندین ثواب عمل خود برای غیر صلوة باشد یا صوم یا حج یا صدقة یا قنوت قرآن یا ذکر و هر چه از انواع قرب باشد و سبیل گفته اند القول هو الارجح و اما در قنوت روایت کرده که پرسیدم روی آنحضرت را چگونه نگوئی کند با ما در و پدر خود بعد موت ایشان فرمود نماز گذارد برای ایشان با نماز خود و روزه دارد برای ایشان با روزه خود و در حدیث بخاری مسلم است که انجمیه میکرد آنحضرت از طرف نفس خود گو سفندی و از طرف است خود گو سفندی و در وی شارت است بر رسیدن نفع بانسان از عمل غیر وی و سبیل گفته و قد بسطنا الكلام فی حواشی ضو النهار بما يتضح به قوة هذا المذهب انتهى رواه الترمذي وقال حسن غریب و گفت عایشه بود آنحضرت هر گاه که می بود شب





ولیسوند جامنا و برسد بسوی جسم وی بترست او را از یکد نشیند بر قبر و هم مسلم از ابی مرتضی فرقا آورده که نه نشیند بر قبر و نماز کند از یکد بسوی  
آن و نهی ظاهر است در تحریم و گفت مصنف روح در فتح الباری نقل عن الثوری که جمیع قائل اند بکراهت جلوس بر قبر و گفت اگر مراد بقعود است  
و این تلویح ضعیف است یا باطل انتی و مثل قول الکفال البوصیفة کافی الفتح گویم دلیل مقتضی تحریم قعود بروی است و مرور بالای آن نیز که قول می  
اینکه صاحب قبر انی است از اذیت مقبور از منان اذیت مومن حرام است بنقل قرآن و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات یعذب  
ما آلتسبوا فقد اخطأوا ایها الناس و این جاست شاعت نزد شیعه توان دریافت که فاضل مومنین را بعد وفات شان  
سب میکنند و شام بذهبی که طاعت باشد بذهب معلوم و اهل بذهب معلوم \*

## کتاب الزکوة

زکوة در لغت مشترک است میان نفقه و عفو و حق و نما و طهارت و زکوة موجب نما و زیادت و طیب و تطهیر مال سبب نای اجر صاحب آن و طهارت  
آواز ذنوب است و زکوة را صدقه نیز می گویند بجهت آنکه دلیل است بر صدق صاحبی و دعوی صحت ایمان و زکوة فریضه ایست از فقر النفس  
دین و زکونی است از ارکان اسلام و ضروری است از ضروریات شرع و در وجوبش اختلاف است که قبل هجرت است یا بعد آن ابن خزیسه  
در صحیح خود دعوی قبل از هجرت کرده اما صحیح آنست که بعد از هجرت است در سنده ثانیه و باین جزم کرده است ابن اثیر و بعضی گویند که قبل  
فرضیت رمضان است و تحقیق آنست که بعد از رمضان بود و وجوب آن باتفاق فقها در چهار صنف است از مال یکی زرع و ثمار چنانکه حبو  
و خرا و انگور و مانند آن نه بقول و خضراوات که زود تباه گردد و دوم بهیمة الانعام از شتر و گاو و گوسفند سوم طلا و نقره که قوام معاش اهل عالم  
با اعتبار تقویم شیا بدان است چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشد بجز ظروف و فروش و سائر اتمش و اتمش و در جمیع اصناف اموال  
در هر سال یکبار است و در زرع و ثمار وقت حصاد و در کردن کمال آن که وقت حصول غله است باین چنین است نزد ائمه بالاتفاق و نزد  
شیخانی و ابی بر زکوة در مال تجارت نیست می گویند که نیست واجب مگر در همان چیز که شارع در آن واجب گردانیده از اموال و بیان نموده آنرا  
برای مردم چنانکه فرمود خذ من أموالهم صدقة و انوا الزکوة و تحقیق توسع کردن بسیاری از اهل علم در بحال بجا زکوة در اموال  
که واجب نگردیده است خدای تعالی زکوة را در آنها بلکه تصریح فرموده است در بعضی از آن بعد و وجوب مثل قول آنحضرت نیست بر آدمی و نه  
واسط او صدقه و بود صحابه را اموال و جواهر و تجارت و خضراوات و حکم نکرد ایشان را بترک آن اموال نه طلبید زکوة آن از ایشان  
پس اگر در چیزی از این اموال زکوة واجب می بود هر آینه بیان می فرمود آنرا برای مردم انتی و شک نیست که اقوی و اصح از روی دلیل همین است  
گو فخالق جمهور باش عن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث معاذ الى اليمن بدريكة  
آنحضرت فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن ببارت و قضا و اخذ صدقه و این فرستادن در سنده عشر قبل حج بود کما ذکره البخاری فی اوخر  
المغازی و گفته اند که در آخر سنده تسع بود وقت انصراف از غزوة تبوک قیل سنده ثمان بعد الفتح و بالجمله دلیل است بر فرستادن ساعات  
برای اخذ زکوة و آنحضرت فلان می که فرستادند را عیان او آن شهرت و صحیحین از ابی هریره که فرستاد آنحضرت عمر را بر صدقه و هم صحیحین از ابی حمید که عامل کرد  
آنحضرت مردی را از قبیله ازده که او را ابن اللبتیسی گفتند و هم صحیحین است از عمر که وی عامل کرد و ابن السعدی را و نام وی عمرو بن و فدان مالی بود و نزد او بود  
که فرستاد آنحضرت اباسعود را و حالیکه ساعی است و در سنده است که فرستاد آنحضرت اباجهم بن حذیفه را و حالیکه صدق است و هم در وی است که فرستاد  
عقبة بن عامر را برای معی و هم در وی است از حدیث قره بن و عموص که فرستاد و خنک بن قیس اساعی و در سنده است که فرستاد و قیس بن سعد را

در حالیکه سماعی است و در وی است از حدیث عباده بن اوصام که فرستاد او را از حضرت عباس (ع) و در حدیث ابن عباس (ع) که فرستاد آنحضرت صدقین را بسوی  
 غرب هلال محرم سنه تسع و این در مخازنی اقدسی است با سائیده و بالبلبل چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم معاذ را بسوی یمن فرستاد و مشا  
 کرد او را بنفس نفیس خود و آنحضرت پیاده بود و معاذ سوار و فرمود شاید که باز در نیابی ما را تو ای معاذ و هم چنین مایع شد فذلک الحدیث  
 پس کرد و ابن عباس شام قصه معاذ را که فرمود آنحضرت که تومی آئی قومی را که اهل کتاب اند پس نخست دعوت کن ایشان را بگواهی دادن  
 لا اله الا الله و محمد رسول الله پس اگر فرمان بردار نمی کنند ترا یعنی مسلمان شوند پس بدانان ایشان را که تحقیق خدای تعالی منسوخ  
 گردانیده است برای ایشان پنج نماز در روز و شب پس اگر ایشان اطاعت کنند بر نماز پنجگانه پس بدانان ایشان را و فیه  
 و درین حدیث بعد آنچه مذکور شد این است که ان الله افترض علیهم صدقة فی أموالهم بدستیکه خدای تعالی تحقیق منسوخ  
 گردانیده است بر ایشان صدقه را یعنی زکوة فوج من اغنیائهم گرفته شود صدقه از توانگران ایشان و در اینجا دلیل است بر آنکه  
 متولی قبض زکوة و صرف آن امام است بنفس خود یا نائبی و هر که متمتع شود از دادن آن گرفته شود از وی بقره بیان کرد آنحضرت این فرمود را  
 بفرستادن اعیان فترده علی فقرائهم پس باز گردانیده شود بر ویشان ایشان باین استدلال کرده اند بر آنکه کافی است  
 اخراج زکوة در صنف واحد و گفته اند بمحتمل که تخصیص فقر بجهت آن کرده باشد که غالب باین ایشان اند نیست و در وی دلیل بر مذکور  
 و شاید که او بفقیر کسی است که حلال است صرف زکوة بسوی وی پس داخل باشد مسکین هم نزد کسی که می گوید که مسکین اعلی حال است از فقیر  
 و هر که بالعکس است پس امر واضح است متفق علی کیه تمام روایت اینست پس اگر اطاعت کنند صدقه را پس در واد خود را از فقر  
 اموال ایشان بپر هیز کن دعای تم کرده شده را که نیست میان عامی مظلوم و میان خدا پرده سه بترس از آه مظلومان که به کام دعا کردن  
 اجابت از در حق بهر استقبال می آید و اللفظ للبخاری چنانکه گذشت از حدیث ابن عباس که می آئی قومی را الخ و عن  
 انس رضی الله عنه ان ابا بکر کتب له روایت است از انس که بدستیکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه نوشت برای  
 وی این کتاب و قتی که متوجه گردانید او را بسوی یمن و آن کتاب این است بسم الله الرحمن الرحیم هذه فريضة الصدقة این  
 نحوه فريضة زکوة است مضاف را حذف کردند زیرا که معلوم است و در وی جواز اطلاق صدقه است بر زکوة برخلاف کسی که منع می کند  
 از آن در بخاری این کتاب با بسمله شروع کرده که مقدمه التي فرضها رسول الله صلی الله علیه و سلم علی المسلمين  
 زکوة که فرض گردانیده است آنرا رسول خدا بر مسلمانان و در وی دلالت است بر اینکه این حدیث مرفوع است و مراد بقرض تقدیر است زیرا که  
 وجوب آن ثابت است بنص قرآن که ما یزال قوله والی امر الله بهما رسنی له و آن صدقه که امر کرده است خدای تعالی بدان پیغمبر خدا  
 یعنی بتقدیر انواع و اجناس می و قدر مخرج از وی پس کسی که طلبیده شود از مسلمانان آن صدقه را بوجه مشروع آن پیش باید که بدید  
 آنرا و کسیکه طلبیده شود فوق آن و زیاده بوجه مشروع پس باید که در فیکل اسر دج و عشم بن من لاهل فادونها الخ  
 در هر بست و چهار از شران و آنچه پایان بست چهار است گو سفندست فی کل خمس شاة در هر پنج شتر یک گو سفند در صفی  
 گفت ظاهر این لفظ و مانند آن آنست که چون این قدر ابل جمع شوند در آن زکوة لازم شود از آن یک کس باشند یا از آن دوسر  
 و بهین است مذکور شافعی و تا بیدیدید بر این معنی را تسمیه زکوة بحق المال در اثر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس این تسمیه می کند

که دور آن نیکو بر اجتماع مال است نه حال مالک که از مال صبی و محزون نزدیک ابل غنیته واجب می شود و بر زرع صبی نزدیک همه لازم می آید و گویا  
مصلحت در ادات حکم بر حال مال دون حال مالک آنست که مصدق از نزدیک نام با جواد و قری می رود و او را بر حقیقت حال مالکان اطلاع نیست  
و در قول مالکان عمر با می رود و تحقیق حال متعسر می شود و بخلاف رهما و گله با که بر شارح و مسارح جمع می شوند و معرفت آنها بمشاهده می توان حاصل نمود  
و منی اجتماع و اینجا اجتماعی است که سبب آن همه را یک گله و یک رمه می توان گفت این با نجا و مشرح یعنی جای آب خوردن مسرح جائی از فتای  
قریه که در آن از میان خانها آورده جمع می کنند تا همه را جمع کرده بمهری برند و مهری یعنی چراگاه و در آن جای آنها در وقت شب و موضع حلب  
و راعی و محل پس با نجا و این اشیا گله و رمه یکی می باشد انتهی و در ذکوة ما شیع چند شرط است که بیاید و قوله الغنم مبتدای بنوعی است و خبرش  
ما قبل اوست و در بعضی نسخ من الغنم است پس بیانات باشد برای تاکید و در وی تعیین اخراج غنم است و در نقل این صورت و به قول مالک  
واحد پس اگر شتر سه بجای آن بر آرد کافی نیست و جمهور گویند کافی است زیرا که اصل اجزا است و اگر قیمت یک شتر ده نه قیمت چهار گوسفند  
پس در و خولان است نزد شافعی غیره صنف در فتح لغته و الاقیس ان لا یجزی فاذا بلغت خمساً و عشی بن الی خمس و ثلثین  
ففيها بنت مخاض پس چون برسند شتران بهشت پنج شتر تاسی پنج شتر پس واجب بر آن بنت مخاض است و باین رفته اند جمهور  
و مروی است از علی رضی الله عنه که واجب است در است و پنج شتر یا به حدیث مرفوع که وارد است بدان و حدیث موقوف از علی کرم الله وجهه  
و لیکن مرفوع ضعیف است و موقوف جهت نیست فلذا قابل نشد بدان جمهور آنتی ماده و این را برای زیادت توکید آورده و در نه معلوم  
که بنت مخاض چه ماده نباشد و مخاض یعنی میم و تخفیف خای معجبه در آخر ضا و محمه آنکه یکسال بروی گذشته باشد و قدم در سال دیگر گذاشته  
تا آخر آن سال بعین نام دارد و برابر است که نر باشد یا ماده نیر که مادر وی از حوامل است و مخاض تا قدامی اجل را گویند و بنت اورا واحد از لفظ  
وی و ما خض آنست که وقت حمل وی در آمده باشد اگر چه حامل نبود و ضمیر فیها راجع است بسوی ابل فان که فکن پس اگر نباشد بنت مخاض  
فابن لبون ذکر پس واجب در آن ابن لبون نر است و زیادت ذکر برای تاکید است لبون یعنی آنکه دو سال بروی گذشته باشد و در سال  
سوم در آمده تا تمام آن زیرا که مادرش شیر می دهد و دیگر را که زانیده است و ماده را بنت لبون گویند فاذا بلغت ستاً و ثلثین  
الی خمیس اربعین ففيها بنت لبون آنتی پس چون برسند شتر سی و شش را تا چهل مهر پنج پس در آن بنت لبون است ماده  
فاذا بلغت ستاً و اربعین الی ستین ففيها حقة پس چون برسند چهل و شش را تا شصت پس در آن حقه است بکره  
و تشدید قاف تا که سه سال بروی گذشته باشد و در سال چهارم در آمده تا تمام او بعین نام است و ذکر را حق گویند بنا بر آنکه استحقاق  
بکره زن بروی شده است و لهذا گفت طروقة الحمل کوفته شده شتر است یعنی مستحق آن نشده که شتر نر بروی بجمد و طروقة البنت اول  
یعنی مطوقه است بر وزن فحوله یعنی مفعول مراد آنست که شان او این است اگر چه فعل آنرا مطروق نگذرد باشد فاذا بلغت احداً  
و ستین الی خمس و سبعین ففيها جذعة پس چون برسند شتران شصت و یک را تا هفتاد و پنج پس واجب بروی جذعة است  
بفتح جیم و ذال شتری که بروی چهار سال گذشته باشد و در پنجم در آمده فاذا بلغت ستاً و سبعین الی تسعين ففيها بنت لبون  
پس چون برسند اهل هفتاد و شش را تا نود و پس در دو بنت لبون است بیانش گذشت فاذا بلغت احدى و لتعين  
الی عشرين و مائة ففيها حقتان طروقتا الحمل پس چون برسند نود و یک تا یکصد و است پس بروی دو حقه است  
لوفته شده شتر و گذشت بیان امر فاذا از ادات علی عشرين و مائة پس چون زیاده کرد در سده و بنت یعنی یک یا زیاده

چنانکه قول جمهورست و ابل است بران کتاب غم پس چون باشند صد و بیست و یک پس در وی سه بنت لبون است تا آنکه برسد صد و بیست و هفتصد و سی اینست که آنچه برین مقدار بیفزاید زکوة وی ابل است چون ابل باشد پس واجب نیست در وی زکوة آن مگر وقتیکه برسد یک صد و سی که واجب در وی و بنت لبون است و یک حقه و چون یک صد و چهل برسد در وی یک بنت لبون و دو حقه است و از ابل حقیقه آمده که چون زیاده شوند بر یک صد و بیست برگردند بسوی فریضة غم پس در یک صد و بیست و پنج سه بنت لبون و یک گو سفندست گویم در حد حکم هر بعین و تمسیدن کر کرده اند پس چون یک صد و بیست و یک برسد لازم آید سه بنت لبون از هر چهل یک بنت لبون و در وی حکم بیست و پنج و بخوان ذکر کرده پس هم قول ابو حنیفه محتملست نیز محتمل که و قص باشد تا آنکه برسد یک صد و سی کما قد مناه و الله اعلم ففی کل العین بنت لبون پس در هر چهل بنت لبون است و فی کل خمسین حقه و در هر پنجاه حقه است و من لم یکن معه الا اربع من الابل فلیست فیها صدقة و کسی که نباشد با وی مگر چهار شتر پس نیست واجب فی صدقه الا ان لیشاء و تبها مگر آنکه خواهد صاحب شتران که بطریق تقطوع و تبرع چیزی بدید پس این استثنای منقطع است ذکر کرده شد برای تو تم ناشی از قول می فلیست فیها صدقة و منفی مطلق صدقة است زیرا که لفظ محتمل است و اگر چه مقصود نباشد پس این صدقة واجب ابل است که درین حدیث تفصیل یافت و ظاهرش جو با عیان مذکور است و لیکن عنقریب می آید که هر که عین را نیا بدیغ وی مراد را کافی باشد کذا فی ابل گویم بقیه حدیث اینست که پس چون برسد پنج شتر پس در وی یک گو سفندست و سیکه برسد نزد وی شتران مقداری که صدقه در وی جذعه باشد که از شصت یک تا هفتاد و پنج است و نیست نزد وی جذعه و نزد وی حقه است پس قبول کرده می شود از آن کس حقه می گوید و میدهد با وی دو گو سفند آن اگر بیشتر شوند آن دو گو سفند مراد را یا بدید بست در هم و سیکه برسد نزد وی صدقة حقه و نیست نزد او حقه و نزد او جذعه است که فوق حقه است پس قبول کرده می شود از وی جذعه و میدهد او را صدقه ستانده بست در هم یا دو گو سفند چنانکه متصدق میداد و در قسم سابق و سیکه برسد نزد وی صدقة حقه و نیست نزد وی مگر بنت لبون پس قبول کرده می شود از وی بنت لبون و بدید هر چهار آن دو شات یا بست در هم و سیکه برسد صدقه و وی بنت لبون را و نزد وی حقه است پس قبول کرده می شود از وی حقه و میدهد او را صدقه بست در هم یا دو گو سفند بر عکس آنکه او بمصدق می داد و سیکه برسد صدقه او بنت لبون را و نیست نزد او و نزدیک او بنت مخاض است پس قبول کرده می شود از وی بنت لبون و بدید با وی بست در هم یا دو شات و سیکه برسد نزد وی صدقة بنت مخاض و نیست نزد وی و نزد وی بنت لبون است پس قبول کرده می شود از وی بنت مخاض و بدید او را صدقه بست در هم یا دو گو سفند حاصل آنست که اگر متصدق کمتر از او بدید چیزهای دیگر آن ضم کند و اگر بیشتر و بدید متصدق چیزی بوی و بدید پس اگر نباشد نزد وی بنت مخاض بطریق وی نزد وی این لبون است نه بنت لبون یعنی زن نه ماده پس قبول کرده می شود از وی همان این لبون و نیست واجب اوی چیزی و درین دلیل است که فضیلت انوثت منجر میگردد بفضل سق از زکوة غم پس همینست درین قول و فی صدقة الغنم فی سنا متجا و در صدقه گو سفند آن بیرون چرنگا بدل است از صدقة غنم با عاده عامل و لکن خبر مقدم است و سانه از گو سفند آنست که بچر و ده حلقه داده نشود و لفظ سوم مفید آنست که وی شرط است و جوب کوة غنم و قال الجمهور و مالک و ربیع گفته شرط نیست و داد و گفته شرط است و در غنم باین حدیث گویم و در ابل محدث بنز بن حکیم که نزد ابوداود و نسائی است باین لفظ فی کل سائمة ابل الحدیث آری در گاؤ ذکر سوم نیامده و آنرا قیاس کرده اند بر ابل و غنم در مصنف گفته شرط دیگر سوم است که در کلامی بیاح چرا کند پس اگر کلام ملک باشد آنرا سائمة گویند یا معلوفه و دو وجه آمده است و اظهر نزد یک فقیر و ثقات

انبات است اگر انبات کرده باشد زرع اشبع می شود و اگر نکرده باشد بگلانی صلح اشبع می شود و شرط نوم و غنم خود است از لفظ و بی سامنه  
الغنم و در ابل بقدر بقیاس آن بود و گویا در ابل تصحیح آن نشده زیرا که ابل در عرب البنة سالمه می بود و نه بخلان غنم که بعضی آن را بجن معلون  
می بود پس اگر در اکثر سال علف می دهد بروی زکوة واجب نیست و اگر علف می دهد قدسی که بدادن آن ضرر نمایان نمی شود و در اوقات دیگر  
در صحرا می چرد زکوة واجب است انتهى اذا كانت اربعین الى عشی بن ومائة شاة شاة و قتی که باشند چهل تا یکصد و بیست گوسفند  
یک گوسفند شات اول مجرب است زیرا که تمیز مایست و عام است از ذکر و انشی وضان مغز و شات دیگر مینداست و خبری قول یاوست  
فی صدقة الغنم زیرا که در اربعین یک شات است تا یک صد و بیست فاذا ازادت علی مائتین الی ثلث مائة ففيها ثلث شاة  
پس چون زیاده شوند بر صد و بیست تا صد پس در آن سه گوسفند است فاذا ازادت علی ثلث مائة ففي کل مائة شاة پس  
چون زیاده شوند بر صد پس در هر صد گوسفند یک گوسفند است ظاهرش عدم وجوب گوسفند چهارم است تا آنکه چهار صد رسد و این قول  
جمهور است و در ولایتی از احمد و بعض کوفین است که چون زیاده شود بر صد صد یک واجب شود چهار گوسفند فاذا كانت سائمة الرجل  
ناقصه من اربعین شاة شاة واحدة پس چون باشند بیرون چرندگان مرد که در امان زکوة است کم از چهل گوسفند یک گوسفند یعنی  
اگر چه یک گوسفند هم کم باشند از چهل فلیس فیها صدقة پس نیست در وی صدقه واجب الا ان یشاء و بیجا مگر آنکه خواهد صاحب آن  
بطریق نقل چیزی بدو و لا یجمع بین منفرد و جمع کرده نشود میان متفرق مثلاً باین طور که مردی است مالک چهل گوسفند را و واجب  
در وی یک شات است پس رفت و خلط کرد و بچهل شات شخص دیگر تا بگرد و صدقه او از شات نصف شات یا بود او را بیست شات مخلوط بیست شات دیگر  
پس تفریق کرد تا بحد نصاب رسد شافعی گفت و این هر دو احتمال دارد نمی مرتب المال را و بی مساعی را قاله الخطابی و لا یفرق بین مجتمع  
و تفریق کرده نشود میان مجتمع چنانکه مردی را چهل شات متفرق بود پس جمع کرد آنرا مساعی تا واجب گرد و در وی زکوة یا مردی است که او را بیست  
شات بود و واجب در وی یک شات است پس تفریق کرد مساعی چهل چهل تا بیست شات واجب گرد و شوکانی گفته این جمع و تفریق باعتبار مسرح  
و ملحق و خلط است اگر چه مالکان مختلف باشند چنانکه اوله بران ال انداختی گویم و درین جا دلالت است بر عدم جواز حیل و در شرع مرا مالک مال  
و مساعی هر دو را فاهم باب تحریم حیل را حافظ ابن قیم رحمه الله در اعلام الموقعین استیفاً می گویم کرده که فوق آن تصور نیست خشية الصدقة  
این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه است که تقلیل و احتیاط یا تأخیر و ایجاب است چنانکه تصویر کرده شد شافعی گفت ترس و گونه است  
ترس مساعی و قلت صدقه و ترس مال تقلیل مال پس هر یکی را حکم کردند که هیچ شی از جمع و تفریق و مال حادث نکند بخوف او ا صدقه  
و ما کان من خلیطین و نصابی که باشد میان دو شریک فانهما یتراجعان بینهما بالسویة پس بدست یکه آن  
دو شریک رجوع کنند یکدیگر برابر بری بیانش آنکه مثلاً دو مرد در صد شات شریک یکی را چهل شات است و دیگری را صد شات است پس  
واجب گرد و بر اول یک شات و بر دیگری نیز یک شات اینک واجب شود بر اول پنج یک شات بانی بر ثانی و در سبل مثال ترا ج خلیطین چنین  
گفته که یکی را مثلاً چهل گاو است و دیگری را سی گاو و مال هر دو مشترک است پس مساعی از پنجاه یک سینه ستان و از سی یک سینه و باذل مسنه چون  
استه سباع بر خلیط خود و باذل تبع چهار سباع زیرا که هر واحد از دو سینه واجب است بر شیوع گویا مال ملک یک کس است و در وی دلیل است بر آنکه  
چون مساعی ظلم کند یکی را از آن هر دو زیاده از فرض بگیرد زیاده مذکور راجع بشریک نشود و بروی قیمت بقدر واجب لازم آید نه زیاده که از او باشد  
و اگر گویند که هر دو مساوی اند و در حق و ظلم حدیث از افاده آن دور نیست و لا یخرج فی الصدقة هر صفة و بیرون آورده نشود و داده نشود





که ده درم از آن برابر هفت مثقال باشد و همین میزان جاری شده است تقدیر در دیوان عمر رضی الله عنه و امر بدان مستقر یافت و در شرح و تفصیل گفته یک درم باین وزن سبعة نیم مثقال میخیزد حصه اوست پس ده درم هفت مثقال شد و مثقال بیست قیراط است و قیراط پنج جو پس یک درم چهار قیراط و وزن هفتاد و چوبه رتی چهار جوست پس هفتاد و چوبه که هفده و نیم رتی است بحساب فی مائه هشت رتی ده مائه و یک نیم رتی شد و یک درم دو مائه و یک نیم رتی شد و ده درم شترعی بیست و دو مائه یک رتی کم گوید که بحساب فی روپیه یازده مائه دور و روپیه کسری کم یعنی پانزده چهارم کم تقریر باشد پس دو صد درم که نصاب زکوة است باین حساب شش توله میخیزد و نیم مائه می شود و واجب از زکوة در این ده مائه هفت نیم رتی است و بحساب روپیه چهل روپیه تقریر یا یعنی سی و نه روپیه و دو و از ده آن و یک نیم پانزده بالا کسری کم خواهد شد واجب در آن ربع عشر چهل است یعنی یک روپیه و اگر بقدر پنج حصه داده شود یعنی بر چهل مائه روپیه مثلاً بیفزاید یک روپیه و سه آن کسری زیاده بدو و زیادت بر نصاب که کمتر از خمس باشد همان یک روپیه کافی است زیاده نباید داد زیرا که نزد حنفیه در کسور زکوة نیست تا زیادت بقدر خمس نرسد و بقدر نصاب کافی باشد مثلاً اگر چهل روپیه دور و روپیه یا سه روپیه یا چهار روپیه یا هفت روپیه زیاده شود و یک روپیه بدو و چون زیادت بهشت رسید یک روپیه و سه آن کسری زیاده بدو و در هر زیادت همین قدر خمس معتبر است مثلاً در چهل و شازده روپیه که زیادت و خمس است یک روپیه و شش و نیم آن تقریر می باید داد و نصاب طلب است مثقال است و مثقال بیست قیراط که بوزن بیست پنج رتی که مقدار سه مائه و یک رتی است پس یک مثقال بمقدار سه مائه و یک رتی شد و است مثقال بمقدار شصت و نیم مائه باشد و آن بحساب توله پنج توله و دو نیم مائه شد این است نصاب طلا و بحساب اشرفی راجع وزن نشود و نیم مائه و نیم رتی است شش اشرفی هفت رتی کم میشود پس درین نصاب چهل حصه که نیم مثقال است یعنی یک نیم مائه و نیم رتی زکوة بدو و قیمت طلای جدید درین وقت شازده روپیه فی توله است باین حساب قیمت یک نیم مائه و نیم رتی طلا دور و روپیه یک پانزده بالا کسری زیاده می شود پس زکوة در نصاب طلای مذکور احتیاطاً دور و روپیه ده و آن باید داد که برای فقیر انفع است و تفصیل مسله در کتب الحاشیه و غیره باید جست فان کم تکن الا تسعين ومائة فليس فيها صدقة الا ان يشاء ربها پس اگر نباشد سیم مگر یک صد و نود و نیم کمتر از دولست اگر چه یک درم کم باشد پس نیست در آن چیزی مگر آنکه نخواهد مالک آن چیزی بدو اگر چه واجب باشد بطریق تطوع و از قول می صد و نود و نیم می شود که چون زیاده شود بر صد و نود قبل رسیدن بر صد و دو می صد و نیم است حال آنکه چنین نیست بلکه در وی بجهت آنست که این آخر عقد است قبل مائه و حساب چون تجاوز می کند از احادیثی باشد ترکیبی بعقد و عشرات و مئین و ائوف پس فکر تسعین نیز از همین جا است و من بلغت عنة من الايل صدقة الجزعة وليست عنة جذعة و عنة حقة فانها تقبل منه الحقة ويجعل معها شاتين ان استيسر تاله او عشس بن درهما کسی که برسد نزد او از شتر صد و جذعه و نود و نوزده و جذعه و نوزده و حقه است پس قبول کرده شود از وی حقه و گردانیده شود با وی دو گو سفند اگر آسان شوند او را یا بستاند در هم اگر نشوند دو گو سفند و در حدیث دلیل است بر آنکه این قدر جبر تفاوت مابین حقه و جذعه است و من بلغت عنة صدقة الحقة وليست عنة الحقة و عنة الجزعة فانها تقبل منه الجزعة و کسی که برسد نزد وی صدقه او حقه را و نیست نزد وی حقه و نوزده و جذعه است پس قبول کرده شود از وی جذعه و اگر باشد زائد بر قدر لازم پس تکلیف نکند در تحصیل چیزی که نیست نزد او و يعطيه المصدق و بدو را صدقه ستانند مقابل چیزی که زیاده شده است نزد وی شاتین او عشس بن درهما و دو گو سفند یا بستاند در هم کما سلف فی عکاسه اختلاف کرده اند در قدر تفاوت در سائر اسنان مذکور شافعی آنست که تفاوت میان

بهر دو سن موافق حدیث باب ست دواة البخاری و روایت کرده اند این حدیث را احمد و ابوداود و ترمذی و سنن خود این حدیث  
 گفت که این کتاب به نهایت صحت است و عمل کرد بر این حدیث عینی رضی الله عنه بحضور علما و هیچ یک خلاف نکرد و انتهی و روایت کرد آنرا  
 بخاری در فقه موفع از صحیح خود در کتاب الزکوة و غیره مطولا و مختصرا بسند واحد و تصحیح کرده اند آنرا ابن حبان و غیره و روایت کرده اند  
 احمد و ابوداود و دارقطنی و عالم و بهیقی مانند آن از حدیث زهری از سالم عن ابیه و گفت سالم که نوشته بود رسول خدا صدقه را بکین بزرگوار  
 آنرا بسوی عاملان خود تا آنکه وفات وی شد پس بیرون آورد آنرا ابو بکر صدیق و عمل کرد بر آن تا آنکه وفات یافت بجهه عمل نمود بر آن عمر  
 بن الخطاب و در گذشت وی روزیکه در گذشت یعنی مرد و مقرون بود این صدقه بصیت یعنی وصیت کرده که این صدقه را همین چه جاری  
 کنند بجهه سالم این حدیث را ذکر کرد ترمذی گفته حدیث سالم حسن است شوکانی گفته این تفصیل صدقه ثابت است در حدیث انس و ابن عمر  
 زکوة ابل مغنم و واقع است اجماع بر آن انتهی و عمر معاذ بن جبل رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم بعثه  
 الی الیمن روایت است از معاذ که فرستاد آنحضرت او را بسوی یمین فامرته ان یأخذ من کل ثلثین بقرة فیهما و تبعها و تبعه  
 پس امر کرد او را که بگیرد از هر گاو و گوسفند و یک ساله را یا ماده یعنی وی خیر است میان هر دو و هر دو را و تبع یک ساله را گویند زیرا باشد یا ماده  
 و من کل اربعین مسنة و بکیر و از هر چهل گاو و دو ساله را یعنی میش و تبع مذکر و مؤنث هر دو را ذکر کرد و در سننه بر مؤنث انقضای  
 زیرا که در تبع هر دو برابر است و در سنه ماده تعیین و نوزده خفیه در هر دو نوزده بار است و هر دو جانر است و بر همین قیاس افزون شود بر چهل گاو  
 پس نیست در وی چیزیست تا آنکه برسد بهفتاد و در هفتاد یک تبع و یک سنه است تا هشتاد و در هشتاد دو سنه است پست بر همین قیاس  
 ابن عبد البر و از او گفته که نیست خلاف در میان علما که سنت در زکوة بقر موافق این حدیث است و همین است اصحاب جمیع علیه اتقی و دلیل  
 گفته حدیث بیل است بر وجوب زکوة در گاو و بر اینکه نصا بش یمین است که مذکور شد و بهو جمع علی الامر یمین و در وی لالت است بر آنکه واجب  
 نیست و کمتر از شتی چیزی و در وی خلاف است زهری را چه وی گفته که واجب است در هر پنج گاو و یک گوسفند قیاسا علی الاطلاق و جواب  
 داده اند بهو که ثابت نمی شود نصا بر قیاس هر وی است که نیست در کمتر از شتی گاو و چیزی و این روایت اگر چه مجهول الاستناد است و آن  
 مفهوم حدیث معاذ مؤید است و من کل حاله و بکیر و از هر محتمل یعنی بالغ و باین افظار روایت کرده است آنرا ابوداود و در میان  
 جزیه است از غیر مسلمان دینارا او عدله ابقع عین مملو سکون ال مملو معا فیا یک دینار یا برابر آن معافری نسبت است بسو  
 معافری و زن مساجد قبیله است و یمین ثیاب معافری منسوب باوست دواة الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن  
 و هم دارمی و ابن حبان و دارقطنی و حاکم و اللفظ لا محمد و این لفظ که مذکور شد امام احمد راست و حسنه الترمذی گفته  
 ترمذی حدیث حسن و اشار الی اختلاف فی وصله و اشاره کرد بسوی اختلاف اهل علم در وصل وی و لفظ ترمذی بعد از خارج  
 این حدیث انست و در وی بعضهم نه الحدیث عن الاعمش عن ابی دائل عن مسروق ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث معاذ الی الیمن فامرته  
 ان یأخذ ثلث و این اصح است یعنی از روایت وی از مسروق از معاذ از آنحضرت و ترمذی روایت مرسل را از ان جهت ترجیح کرد که روایت  
 انصار متعارض آمده است در آنکه مسروق با معاذ ملاقات نکرده و جواب داده اند که مسروق بهرانی نیست است از دواعی یافنی الدار و ابوداود  
 معاذ در یمین پس اقامت میان هر دو ممکن است پس حدیث حکوم بالاتصال است بر رای جمهور در سبیل گفته رای ترمذی رای بخاری بود و در  
 لا بد است از تحقق لقائهم و دارقطنی هم در عمل به پنج روایت مرسله رفته به یمین و بجهه مسروق از معاذ سماعت ندارد و به با لفظ کرد

ابن خزم در تقریر آن وابن القطن گفتند عدم سماعت محتمل است و التیق حکم بالنصال است و ابن عبد البر و تمیذ گفتند اسنادش متصل تا ثابت صحیح است و گفت روایت کرده اند قومی آنرا از طاوس از ابن عباس از معاذ بن جبل از مسکین ثابت اند از مسندین انتهی و بی قی در سنن کبری گفته که ابو بکر سمعی گفت است که خبر طاوس از معاذ چون مرسل باشد حجت نیست و عبد الحق گفته نیست در زکوة بقر حدیثی که سختش متفق باشد یعنی در نصاب ابن جریر طبری گوید صحیح شده است اجماع متیقن مقطوع بر آن نیست خلاف در روایت که در هر پنجاه بقر یک بقره است پس اخذ بدان واجب است و آنچه کمتر از این است مختلف فیه است و نیست نص در ایجاب آن و عقب کرد او را صاحب امام محدث طویل عمر بن که در دیات و غیره است زیرا که در آن در هر سی بقره یک تبیع است جضع یا جضعه و در هر چهل باقوره یک بقره اندافی التخصیص و صححه ابن حبان و الحاکم و غیره کما سلف و عمر بن شعیب عن ابیه عن جداه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تؤخذ صدقات المسلمین علی مياہهم گرفته شود صدقاتی مسلمانان بر آبهای ایشان رواه احمد و لابی داؤد من حدیث عمر بن شعیب ایضا لا تؤخذ صدقاتهم الا فی دورهم گرفته نشود صدقات آنها مگر در سر راه و جایهای ایشان و اول روایت اینست که نیست جلب و نه جنب هر دو بحکم و تحرک الا و اول بلام و ثانی بنون مراد بجنب آنکه فرو آید ساعی جامی دور و امر کند خداوندان ما شید را که کشیده بیاورند ما شیه خود را در جایگاه خود آورده است و جنب آنکه خداوند ما شیه دور و راه از جا و ساعی تکلف کند و بجانب وی رود و این هر دو منتهی حجت است از جهت حصول تقب و مشقت و اول بر مصدق و در ثانی بر مصدق پس اولی آنست که بر جای آب نوشیدن آنها یا خانهای شان بگیرند و در اینجا تفسیری دیگر است که حدیث از باب خارج میکند و احادیث دال اند بر آنکه مصدق نزد مال برود و صدقه گیرد و لفظا از حدیث خاص است بزکوة ما شیه لفظا بود او دو عالم بر صدقه را و هم بود او و از جابر بن عتیق مرفوعا آورده سر انجام است که بیاورند شمار سواران بخوش پس چون بیاورند شمار جام گوید بیاورند و بگذارید میان آنها و چیزی که میخواهند پس اگر عدل کردند پس برای نفسها خود را و اگر ظلم کردند پس بیاورند برای خود و رخی بکشند آنها را نیز که تمام زکوة شمارضای آنهاست پس این روایت دال است بر نزول آنها با بل اموال و رخی ساختن ایشان آنها را و اگر چه آنها ظلم کنند و نزد احمد است از حدیث انس که گفت آمد مردی از بنی تمیم و گفت ای رسول خدا اگر بدیم زکوة و او انکم آنرا بسوی رسول تو پس تحقیق بر می شود م از ان بسوی خدا و رسول فرمود آری و تراست اجر آن و انتم آن بر کسی است که بدل کند آنرا و مسلم از حدیث جابر مرفوعا آورده که راضی گشتید مصدق خود را و جواب مردمانی از عرب که آمدند آنحضرت را و گفتند که بدستیک مردم از صدقین می آیند ما را و ظلم می کنند و لیکن در بخاری است که هر که سوال کرده شود زیاده از آنچه واجب است بروی پس نه مصدق را و جمع میان آن و این احادیث بدین طریق است که این جایی است که زیاده ستانند و طلبین از واجب بدون تأویل و این احادیث جایی است که تأویل طلب کنند و اگر چه صاحب مال آنرا ظلم داند مصنف تلخیص گفته و درین باب است از عمران بن حصین رواه احمد و ابوداود و النسائی و الترمذی و ابن حبان و صحاح و از انس رواه احمد و ابوداود و ابن حبان و از ابن عمر رواه احمد و سنحه ضعیف و عمر بن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی المسلم فی عبده ولا فرسه صدقة نیست بر مسلمان و نه وی و نه اسبی می صدقه خفیه گویند مراد بنده خدمت و اسب سواری است رواه احمد و در روایتی آمده که در گذشت حق تعالی از صدقه اسب و برده رواه ابن عدی و ابن عساکر عن جابر و امام احمد و مسند خود از علی کرم الله وجهه و طبرانی در مسند الطبری و ابن

آورده اند که فرمود آنحضرت تحقیق عفو کردم شمار از صدقه سپ و برده در سفر سعاده گفته عادت نبوی نبود له از سپ برده و در از گوشت  
 زکوة بتانده این سله مختلف فیه ست و ظاهر حدیث عدم وجوب زکوة ست در آن و به قال الشوکانی و مذمب شافعی و صاحبین نیز همین ست  
 که در اسپ زکوة نیست و همین حدیث حجت ایشان ست و آنکه در حدیث مسلم آمده که فراموش نکرده ست یعنی صاحب خیل حق خدا را در ظهور  
 و رقاب اولیس مراد از آن نزد شافعیه غمخواری و خبر گیری آنهاست بدان و کاه و آب و دفع ضرر از آنها و حنفیه گویند که مراد با سپ که در آن صدقه  
 نیست اسپ غازیان ست و آنکه برای تجارت نبود و حجت ایشان درین باب اثر حضرت عمر بن الخطاب غیره ست که در شرح فارسی مختصر  
 شافعی ذکر کرده ایم و آن آثار صالح تعارض با حدیث صحیحین نیستند چه در آن نیز حکم بصدقات خیل بر وجه ایجاب نبوده است بلکه محمول بر رضا  
 ارباب خیل ست و تحویل ناظر در تطوع ست و میل خاطر صاحب حجه الله البالغه نیز همین جانب ست چنانکه گفته اما خیل پس قلیل لیس است  
 یعنی نسل او بسیار نمی شود و مگر در اقطار یسیره مثل ترکستان انتی پس راجع عدم وجوب است و مسلم و مسلم راست از حدیث ابی هریر  
 لیس فی العبد الا صدقة الفطر نیست در برنده مگر صدقه فطر در سبل گفته حدیث نص است در آنکه نیست زکوة در عبید  
 و نه خیل و این اجماع ست در آنچه برای خدمت و رکوب باشند و اما خیل که برای نتاج نگاه داشته شده اند پس در خلاف و تفاسیل ست  
 مرحفیه را و احتیاج کرده اند بحدیث فی کل فرس سائمة دینار و عشرة درلهم اخرج الدارقطنی و البیهقی و ضغفاه و جواب داده اند که این بمقاوم  
 حدیث نفی صحیح نتواند شد و این واقعه در زمانه مروان اتفاق افتاد و درین باب با صحابه مشاورت کرد ابو هریره حدیث لیس علی الرجل  
 فی عبده و لافرسه صدقه روایت کرد مروان زید بن ثابت را گفت تو چه میگوئی ای اباسعید ابو هریره گفت عجب ست از مروان من و راجع  
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم می گویم وی می گوید ای اباسعید تو چه میگوئی زید گفت راست گفته است رسول خدا صلی الله علیه و سلم مراد بدان فرس  
 غازی ست و اما تاجر که از وی نسل می جوید در وی صدقه ست گفت چه قدر گفت در هر سپ یک دینار یا ده دینار و گفت ظاهریه واجب  
 نیست در خیل و اگر چه برای تجارت باشد و جواب داده اند که زکوة تجارت واجب ست باجماع کما نقله ابن المنذر گویم چگونه اجماع  
 با این خلاف ظاهریه انتی و عن بعض بفتح موحده و سکون ما و زاتابعی مختلف فی الاحتیاج ست یحیی بن معین درین ترجمه  
 گفته اسنادش صحیح ست و فتیکه من دون بنزقة باشد و ابوحاتم گفته بهوشیغ یکتب حدیثه و لایحجج به و شافعی گفت لیس بحجة  
 و ذهبی گفت ما تکره عالم قط بن حکیم بن معاویه بن حیدة القشیری بفتح حای مطر و سکون تحتیه و فتح دال عن اسمیه عن جده  
 هو معاویه بن حیدة صحابی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی کل سائمة ابل فی اربعین بنت لبون  
 در هر بیرون چرندة شتر در چهل یک بنت لبون ست آنکه دو سال بروی گذشته و مادر وی شیر میدهد بچه دیگر را که زائیده است و گذشته  
 در حدیث النسل که بنت لبون واجب ست در سی و شش تا چهل و پنج و این صادق ست برینکه واجب ست در چهل یک بنت لبون مفهوم  
 عدد و در اینجا مطوح ست یا دة و نقصاناً زیرا که انطوق صریح که حدیث النسل ست معارض است لایفرق الا بلی عن صاحبها  
 به اگر چه نشسته شتران در سنامه خود یا یعنی مالک ملک خود از ملک غیر جدا نکند بلکه همچنان خلیط دار و من اعطاها مو تخرجا بها  
 فله اجرها هر که واد از امید اجر دارنده بدان پس راست اجرا و من منعها فانما اخذوها و هر که منع کننا تراوند پس مانگینده ایم از  
 و شطر ماله عنمة من عنمات ربنا و نیمه مال او تا وان ست از تا و انهای پروردگار ما معنی عزمه جد و امر ست یعنی داخدا  
 وی جد کنیم زیرا که واجب مغر و نص ست و عزمه مرفوع ست بنا بر خبرت مبتدای محذوف و نصب ی بر مصدق ست این مصدری



مردم غرض و مثل له علی الف و هم اعترافا و ناصب فعلی است که دلالت میکند بر آن جمله فانا آخذوها لا یحل لآل محمد منها شیء  
 حلال نیست برای آل محمد از آن چیزی رواه احمد و ابوداود و النسائی و صححه الحاکم و علق الشافعی القول به علی ثبوت  
 یقین کرده است شافعی قائل شدن را بدان بر ثبوتی زیر که وی گفت که ثابت نمی کنند اهل علم این روایت را و اگر ثابت شود قائل شویم  
 بدان ابن جبان گفت بهر خطا بسیار میگرد و اگر این حدیث نمی بود دخل میکردیم او را بدیقات و وی از کسانی است که اختاره میکنند خدا را در و س  
 و باجمعه حدیث دلیل است بر گرفتن امام زکوة را از مانع بقهر و جبر و ظاهرش آنست که این اخذ جمع علیه است و برینکه نیت امام کافی است و مجزی است  
 از کسی که بروی زکوة است اگر چاره زوی اجز قوت شده مگر واجب ساقط گردیده و قولی می شطرنه عطف است بر ضمیر منصوب و آخذوها و مرداد  
 از شطرنه بعضی است و ظاهرش آنست که این عقوبت است باخذ جزوی از مال برین اواز اخراج زکوة و گفته اند که این منسوخ است امام  
 دلیل بر نسخ قائم نموده بلکه احادیث دیگر دال اند بر عدم نسخ ذکر کافی اشرح و اما قول مصنف که نیست دلیل در حدیث بهر جواز عقوبت  
 بمال زیرا که روایت و شطرنه بعضی فعل معنی برای جموع است ای جبل ماله شطرنه و بتخیر علیه المصدق و یاخذ الصدقة من خیر شطرنه  
 عقوبه لمنه للزکوة گویم در نهایت است قال الجری غلط الراوی فی لفظ الروایة فانما هی و شطرنه ای بجبل ماله شطرنه تا آخر آنچه مصنف ذکر کرد  
 و مثل می صاحب ضور النهار هم مائل شدن در سبیل گفته و ذکر کرده ایم در حاشی می که برین روایت نیز دلالت میکند بر جواز عقوبت بمال زیرا که  
 گرفتن از بهترین و در حصه عقوبت است باخذ زیاده بر واجب زیرا که واجب وسط است غیر خیار بعده شارح را دیدیم که اشاره کرده است  
 باین در حاشی ضور النهار قبل وقوف بر کلام می و دیدیم نووی را بعد مدت طویل که ذکر کرد مثل آنچه ما ذکر کردیم بعینه بطریق دیگر که  
 گفته است که درین روایت دلیل نیست بر جواز عقوبت بمال و لفظ می اینست اذا تخیر المصدق و اخذ من خیر الشطرنه فقد اخذ  
 زیاده علی الواجب و می عقوبه بل مال مگر آنکه این حدیث بهر اگر صحیح شود دلالت نمی کند مگر برین عقوبت مخصوصا در مانع زکوة نه در غیر و س  
 و این شرط اخذ حکم می حکم زکوة است و اخذ و صرف و لاحق نمی شود و زکوة غیر او درین حکم زیرا که آن بقیاس عملی بود و نیست بر علت و س  
 و غیر نص از آنکه علت مضیظن محمول نیست یا چون حرمت مال مسلم مقرر باشد باده قطعیه همچو حرمت خون می پس حلال نیست گرفتن چیزی از آن  
 مگر بلیل قاطع و دلیل موجود نیست بلکه آنچه درین حدیث بهر وارد شده احادیث جزطن افاده دیگر نکند پس بحث می چه قسم می توان گرفت و بر  
 مقدم تواند شد لیکن اهل امر درین اعصار هرسال کرده اند و اخذ اموال در عقوبت استرسالی که منکر است نزد شرع و عقل و مناط ولایات بر جهات  
 نهاده اند که از شرع و دین هیچ شیء امر نمی شناسند و نیست در قصد و نیت ایشان مگر قبض مال از هر سبب که بروی ایشان را ولایت حاصل است  
 و این را ادب تأویب نام کرده اند و از ادراجت اقوات کسب اطمیان عمارت کن در اوطان صرف می کنند فانا نأخذ و انا الکیس و چون بعضی  
 از ایشان آنچنان اند که حد سرقه یا شرب سکر را ضائع می کنند و بر آن بان گیرند و بعضی هم مال گیرند و هم حد نمایند و این همه مجرم است بضرر  
 دینی و لکن شایع علیه البکیه و شرب علیه الصغیر و ترک علماء النکیه فراز اشراف الامم الخ طیاره انتهی کلام اهل و س  
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا كانت لك مائتا درهم و حال علیها الحول ففیها خمسة دراهم  
 چون باشد ترا و صد درهم و حوالان کنند و بکنند بر آن یک سال کامل پس واجب آن پنج درهم است و واقع است اجماع برینکه فصل فقره و صد  
 درهم است و نیست هیچ یک مخالف مدان گر این جمیع اندلس و خراسان و قیبه که در حدیث آمده بیاید و صد درهم مستند بر آن که وزن  
 هر اوقیه چهل درهم است در مالایه گفته نصاب سیم و صد درهم است که پنجاه و شش روپی سکه دهل و زن آن می شود و انتهی در کاشیه

وی گفته وزن دو صد درم شرعی پنجاه و دو نیم توله می شود پس از روپیه که هنوز که یازده ماشه می باشد پنجاه و هفت روپیه سکه و سه ماشه سیم می شود و روپیه  
کلدار چون در وزن یازده ماشه و چهار رقی است پس قدر نصاب از آن پنجاه و چهار روپیه و نه ماشه سیم می شود انتی در سبب گفته حدیث دلیل است بر آنکه نصاب  
نصفه دو صد درم است و این اجماع است و خلافی که هست در قدر درم است فان فیہ خلافا کثیرا سرده فی الشرح و لم یأت بایشفی و بما تسکن بنفس الیه  
فی قدره و در شرح دیمیری گفته هر درم شش و دواصن است و هر درم هفت مثقال و متغیر نشد در جاهلیت و نه در اسلام گفت و اجماع کرده اند مسلمانان  
برین و مقرر کرده است در سناری بحث طویل که نصاب فضه از قروش موجوده برای شافعی چهارده و برای حنفیه بیست و اندکی زیاده است و نصاب فیهب  
نزد حنفیه بیست و هفت است بعد گفته و این تقریب است و در وی این است که قدر زکوة دو صد درم ربع عشر است و هو اجماع انتی گویم بیان وزن  
سبعه و قدر نصاب زر و سیم سابق گذشته و شاه ولی الله محدث دهلوی رح در مکتوبی بقاضی ثناء الله پلانی پتی رح نوشته اند که فقیر را هم وقتی در معنی  
مثقال و در هم تشویش حاصل شده بود زیرا که سنجات هندوستان توله و ماشه و رقی است و اینها در عرب نیست و سنجات عرب شعیرت و قیراط  
و امتحان کرده شد که شعیر عرب و هندوستان برابر نمی باشد لهذا در تعیین مقدار در هم را بهی دیگر سلوک نموده شد و در کتب فقه و حدیث مانند شرح سینه  
یافته شد که در هم شش دانق است و دانق کامل از ضرب مصر که فرسوده نشد امتحان کردیم نیم ماشه و قدسی برآمد آنقدر در بعض و شعیر و شعیر هندوستان  
و در بعض کم زیاده بقدر نصف شعیر و چون شش دانق را وزن کردیم سه ماشه و پاو ماشه برآمد بران اعتماد نمودیم و مثقال و دینار یکی است و مثقال  
مختلف نبود در اول اسلام لهذا سنجات را نماندند بالعکس الحال دینار عرب اسلام بولی است چهار ماشه و نیم ماشه می باشد شاید بعض قلیل  
کم هم باشد اینست آنچه بالفعل از دینار عرب اخذ کرده شد آمدیم بر نقل از کتب بهیقی در سنن کبری و صغری نقل کرده که در زمان آنحضرت صلی الله علیه  
نقد و مختلفه از دینار عجم می آوردند و همان معمول رایج بود چون حضرت عمر خلیفه شدند و دینار عجم مفتوح شد و دینار ضرب بدست مسلمانان افتاد  
حضرت عمر را بی تطبیق آن بجات زمان شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم ده درم صغیر و ده درم متوسط و ده درم کبیر جمع کرده گداخته قسمت  
علی السویه کردند سی درم متوسطی القدر هم رسید بوزن سبعمی ده درم بوزن سبع مثاقیل شد بر همان اعتماد نمود و از سوق کلام فمید  
میشود که در زمان آنحضرت شخصی که نقد با خود داشت چون تامل کرده می شد بعض آن در هم صغیر بود و بعض کبیر و بعض متوسط همان مثال  
امروز هم که نقد و با خود دارد و معامله بیع و شرا می کند محمد شاهی و عالمگیری و فرخ سیری با هم مخلوط دارد یعنی نصاب در همین عادت مقرر شد  
پس در صورت خلط چون علی وجه تحقیق کثرت و قلت و از وسط معلوم نبود لهذا هر سه قسم را علی السویه گرفتند پیش فقیر آنچه در زمانه خلفای امیه  
رضی الله عنهم مقرر شد و در ایل آن زمان شائع گردید و بعمل آمد دلیل شرعی است بلکه اجماع است پس درین باب قیل و قال جائز نیست بر همین  
مقرر باید داشت مرضی عند الله و عند سوله همان است و این سخنی است که بسط میخورد اگر این راه را بگیریم دستاویزی در دست مانخواه ماند  
بگفته فتوی نویسان تشویش خاطر شریف راه ندهند شیخ طیب عرب در ساری عرب می ماند درین سنجات سخن بسوط دارد و آنقدر نقل اقوال مختلفه  
کرده که اسن از تقدیر برخاست باز چون آن نقل را بر کتاب بحر الرائق عرض کردیم تشویش و وبالاشد بالجملة مقرر پیش فقیر و معتقد فقیر  
همین است و الله اعلم انتی گویم در بحر الرائق شرح کنز الدقائق این است که در هم در عهد آنحضرت و زمانه خلافت ابی بکر و عمر مختلف بودند بر سه قسم  
بعض از آن در هم بیست قیراط بودند مانند وزن دینار که بیست قیراط است و بعض از آن در هم ده و اندوه قیراط که سه خمس دینار است و بعضی سه حصه  
از پنج حصه دینار و بعضی ده قیراط که نیم دینار است پس اول یعنی درم که بوزن بیست قیراط بود از آن وزن عشره می گفتند زیرا که ده درم باین وزن  
بمقدار ده دینار بود و ثانی یعنی درم که بوزن ده و اندوه قیراط بود از آن سته گفتند زیرا که ده درم باین وزن مقدار شش دینار بودند

و ثلث یعنی در هر یکی که بوزن ده قیراط بود آنرا وزن خمسة میگفتند زیرا که ده درم باین وزن مقدار پنج دینار بود پس واقع شد سبب این اختلاف  
 نزاع و جدال میان مردم در داون و گرفتن در معاملات پس گرفت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه از هر یک ازین دراهم مختلفه یک درم و هر سه را با هم  
 حمل و طاعت و ازین هر سه نوع سه درم متساوی الوزن گردانید پس هر یکی ازین سه بمقدار چهارده قیراط برآمد و همین وزن در عرب باقی ماند  
 و هر چیز از زکوة و سرقه و مهر زن و اندازه و یتیم و یتیم و غیره آورده که این جمع دراهم و صرف آن در زمان بنی امیه بود مرغینانی ذکر کرده که اول درم  
 بصورتی خسته بود و بعد از آن در زمان حضرت عمر مدینه و کثرت چنانکه امر وزرست بعده بر درم و دینار هر دو کلیه توحید نوشتند لا اله الا الله محمد رسول الله  
 و ناصر الدوله در عهد خود بران صلی الله علیه و سلم مفرود و در غایت گفته درم مصر شصت و چهار حبه است و در وزن زیاد است از درم معتبر الوزن بزکوة  
 پس نصاب بر این درم صریح صد و هشتاد درم و دو حبه می شود این است ترجمه عبارت بحر الرائق والله اعلم و لیس عليك شیء حتی یکون  
 لك عشرون درهما و نیست بر تو چیزی واجب در زکوة یعنی در آنچه کمتر است ازین مقدار که دو لیست درهم باشد تا آنکه باشد مزرشت  
 وینار و این مقدار انصاب طلاست و باین رفته اند جمهور و مروی است از حسن بصری و طاووس و خلان آن و آن مروی است و بیان زکوة طلا  
 سابق گذشته و در سبیل گفته که درین جا حکم نصاب ذهب است و قدر زکوة آن که بیست دینار است و در وی نصف دینار است و این نیز ربع عشر  
 و عام است از هر فضه و ذهب مضروب باشد یا غیر مضروب و در حدیث ابی سعید مر فو عا آمده لا یحل فی الورق زکوة حتی تبلغ خمس اوقا خرج الدار قطنی  
 و نیز می از حدیث جابر مر فو عا آورده که لیس فمادون خمس اوقا من الورق صدقة و اما ذهب پس مروی همین حدیث باب است و نقل کرده مصنف  
 از شافعی که می گفت فرض کرد از آنحضرت در سیم صدقه پس گرفتند مسلمانان بعد از صلی الله علیه و سلم در طلائین یا مدینه یا کربلا یا مدینه یا بقیع  
 و ابن عبد البر گفته ثابت نشد از آنحضرت در ذهب چیزی از جهت نقل احوال و ثقات و ذکر کرد این حدیث را که نزد ابوداود و دارقطنی است که می گویند قول تعالی  
 وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَتَّقُونَ اللَّهَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْآیة تنبیه میکند بر آنکه در ذهب حق است مراد تعالی را و بخاری  
 و ابوداود و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از حدیث ابی هریره آورده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم صاحب ذهب لا فقهه  
 الا یودی حقها الا جعلت له یوم القیامة مغالغ و احمی علیه الحدیث پس حق وی زکوة و می است و درین باب است چند احادیث که بعضی می شد بعضی  
 سمرقانی الدر المنثور و لابد است در نصاب ذهب و فضه که خالص باشد از غش و شرح و میر می برینهاج است اذ کان الغش یا مثل اجرة الضرب و التخلیص  
 قیاسا به و به عمل الناس علی الاخراج منها انتهی حال علیها الحول و بگذرد و بروی یک سال کامل و درین قید غایت عدل است و رعایت اصحاب  
 و اهل که بعد از گذشتن حصول منفعت مال و نهای آن باختلاف نرخ و قیمت تبدیل و تغیر آن در سال متیقن است و ولان حول قول جاهل علم است  
 و در و خلاف است جماعتی را از اصحاب و تابعین مثل ابن عباس و ابن مسعود و داود و ظاهری گوید حول شرط نیست بملک زکوة مال بر مالک مال چون بخد  
 نصاب رسد فی الحال واجب است بنابر اطلاق حدیث فی الرقة ربع العشر و جواب داده اند که آن مقید است باین حدیث و معاضد است شواهد  
 دیگر و از شواهد است حدیث آئنده از ابن عمر قفیح نصف دینار پس در وی نصف دینار است و وزن وینار موافق مشهور یک مثقال  
 و دینار از زر میشود چنانچه درهم از سیم و در پنج اللغات گفته مثقال درهم و ثلث سبع درهم است و در قیاس موس گفته الدرهم سه دینار و این و در غیب  
 وزن درهم شش دانگ گفته و ده درهم شری هفت مثقال باشد کما مر از او درم شری را درهم بعلی نیز گویند زیرا که راس البغل نام خمرانی از عجم اثر است که  
 و قدر آن درم در پینا بقدر میان کعب دست بود و با بایله نصاب طلا هفت و نیم توله است که از اشرفی ده نیم ماشه و نیم رقی میشت اشرفی و پنج و نیم ماشه  
 طلافی شود و زکوة واجب در آن هشتم حصه توله و نیم از هشتم حصه است و این باعتبار توله و ماشه و رقی است چه توله و از ده ماشه می باشد ماشه و نیم

ورقی چهارجوبی باشد و مشهورست که مثقال چهارونیم باشد می باشد و درم سه باشد و یک رتی و ده درم دو قول هفت باشد هشت جوبی شود و قمار زاد  
 ذلک بحساب ذلک پس هر چه زیاده شود بر نصاب طلا و نقره پس بحساب همان نصاب است و در رفع این روایت خلاف است چنانکه معلوم شود  
 و بر تقدیر ثبوت دال است بر آنکه واجب است در زائد و باین قائل است جماعتی از علما و مروی است از علی و ابن عمر که گفتند هر چه زیاده شد بر نصاب  
 از نصاب و فضا پس در و یعنی در زائد ربع عشر است در قلیل و می و کثیر و می و نیست و قص میان هر دو و شاید که ایشان حمل می کنند حدیث جابر را که بگوید  
 بلفظ و لیس فیما دون خمس اوقی صدقه بر منفرد از نصاب بر مضاف بسوی مضاف این خلاف در نصاب و فضا است و اما جوب پس گفت نووی در شرح مسلم  
 که آنها اجماع کرده اند در زیاده بر پنج و سق که واجب است زکوة آن بحساب آن نیست اوقاص و آن انتهی و حمل کرده اند حدیث ابی سعید را که بگوید  
 بلفظ و لیس فیما دون خمس اوساق من تمر و لاجب صدقه بر منضم تخمس اوسق و این مقوی مذہب علی و ابن عمر است که در بیان نقدین گذشت و لیس  
 فی مال زکوة حتی یحول علیه الحول و نیست در هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بر آن مال سال کامل و شرط حولان حول ناظر است در سیر و فتن  
 رواه ابو داود و احمد البیهقی و الدارقطنی من حدیث انس و در وی حسان بن سیاه است و وی ضعیف است متفرد است بدان از ثنابت  
 و رواه ابن ماجه و الدارقطنی و البیهقی و العقیلی فی الضعفاء من حدیث عایشه و در وی حارثه بن ابی الرجال است و او ضعیف است و رواه الدارقطنی  
 و البیهقی من حدیث ابن عمر و در وی سمیع بن عیاش است و حدیث وی از غیر اهل شام ضعیف است و هو حسن شکوفانی گفته در اسناد  
 این حدیث مقال است لیکن حافظ در بلوغ المرام تحسین می کرده و ترمذی هم تصحیح می از بخاری آورده انتهی و قد اختلفوا فی رفعه  
 و اختلاف کرده اند در رفع این حدیث زیرا که راوی او ابن نمیر و عیسی است از شیخ خود عبد الله بن عمرو و وی راوی است از نافع پس موقوف کرد آنرا  
 و تصحیح کرد و دارقطنی در عمل وقف او را و او را طریقی دیگر است در سبل گفته روایت کرده است آنرا ابو داود و در مرفوعا از حدیث حارث احوال الا قول  
 فمأز و فحساب ذلک گفت نمیدانم این قول علی است یا مرفوع یا منخضرت و مگر قول می لیس فی المال زکوة الی آخره انتهی و این کلام ابو داود و مفید است  
 که در رفع وی بجملة اختلاف است و مصنف در تمییز تنبیه کرده بر آنکه حدیث معلول است و بیان کرده علت او مگر دارقطنی جمله اخیر از حدیث ابن عمر مرفوعا  
 آورده بلفظ لا زکوة فی مال امری حتی یحول علیه الحول و نیز از عایشه مرفوعا آورده لیس فی المال زکوة حتی یحول علیه الحول و له طریق اخری عن ابن عمر انتهی کلام سبل  
 گویم و نزد مالک از نافع از ابن عمر بطریق موقوف آمده و گفت قاسم بن محمد که ابو بکر صدیق نمی گرفت از هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بر وی یک سال  
 رواه مالک فی الموطا و الترمذی عن ابن عمر و ترمذی راست از حدیث عبد الرحمن بن زید بن اسلم عن ابیه عن ابن عمر و رواه الدارقطنی  
 و البیهقی ایضا من استغفرا سالک فلا زکوة فیه حتی یحول علیه الحول کسی که بیا بد مال را پس نیست زکوة آن بر وی تا آنکه بگذرد بر وی  
 یک سال رواه مرفوعا و در وی الدارقطنی فی غرائب مالک من طریق اسحق بن ابراهیم حنینی عن مالک عن نافع عن ابن عمر نحوه گفت دارقطنی استحق  
 حنینی ضعیف است و صحیح از مالک موقوف است و در وی البیهقی عن ابی بکر و علی و عایشه موقوفاً علیهم مثل ما روی عن ابن عمر و گفت اعتماد  
 درین باب بر آثار ابی بکر است مصنف گفته حدیث علی لا باس بان سناد و آثار معاضد او بنید پس صالح حجت باشد و الله اعلم انتهی و الراجح  
 وقف و راجح وقت اوست و هو الصحیح مگر آنکه این چنین موقوف را حکم مرفوع است زیرا که نیست مسرر اجتهاد و ادران و مؤید اوست  
 آثار صحیح از خلفای اربعه و غیر هم پس چون حولان کرد بر وی حول لائق است مبادرت با خراج زکوة شافعی و بخاری و تاریخ از حدیث عایشه  
 مرفوعا آورده که ما خالطت الصدقة مالاً الا بالکثرة و زیاده کرد جمیدی بکون قد وجبت عليك فی مالک صدقة فلا یخرجها فی مالک الحرام المحلل  
 این تمییز در مفتی گفته فراجع بن بری التناهی الزکوة بالیین و عمر علی رضی الله عنه قال لیس فی البقر العوامل صدقة

گفت علی نیست در گدائی که کار می کنند مثل شکار کردن یا آب کشیدن و جز آن صدقه چنان در میان سوار می عبید نعمت چیزی نیست این نزد ائمه ثلاثه است و نزد امام مالک و آنهائیز زکوة است رواه ابو داود و حدیث دلیل است بر آنکه واجب نیست بر مقرر اهل چیزی و ظاهرش بر است در آنکه و معلوف و ثابت شده است شریعت سونم در فقه در بخاری و در اهل از حدیث بنزاد ابو داود و نسائی و میر گئی گفت و الحقت البقر بما والدار قطنی و درین باب است از ابن عباس نزد وی پسند ضعیف از حدیث جابر و صحیح موقوفه و استناد وی نیز ضعیف است گفت یهقی و اشهر آن حدیث ابی اسحق ان عمارث و عاصم از علی رضی الله عنه است موقوفه و مرفوعه و الراجح وقفه ایضاً و راجع وقفه او است بر علی کرم الله وجهه نیز بهی گفت روایت کرده است آنرا نقیلى از زبیر بطریق شک در وقت یارفع و رواه ابو بیدر عن زبیر مرفوعه و عن غیر زبیر عن ابی اسحق موقوفه انتهی مصنف گفته و این نزد ابو داود و ابن حبان است و تصحیح کرده است آنرا ابن القطان بر قاعده خود در توشیح عاصم بن ضمره و عدم تحلیل بوقت و رفع و در سبیل گفته ذکر کرده است آنرا مصنف بلفظ لیس البقر العوامل شی و رواه بلفظ الکتاب من حدیث ابن عباس و نسبه للدار قطنی و در وی ستر و ک است و دار قطنی از حدیث علی آورده و آخر خبر من حدیث جابر الا انه بلفظ لیس فی البقر المیشرة صدقة و ضعف البیهقی اسناد و عمر و بن شعیب عن ابیه عن جده عبد الله بن عمر و بن العاص رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال بدرستیکه انحضرت خطبه خواند پس گفت آگاه باشید من ولی بیت الله مال غلبه الله علی و لی شد و نگاه داشت یتیمی را که مرا و مال است پس باید که سوداگری کند برای او و در روایتی بجای لافیه آمده و لا یتزکک حشاً تا کله الصدقة و نگذارد مال یتیم را بی تجارت تا آنکه بخورد آنرا صدقه یعنی کم و فانی گرداند او را زکوة و در موطا بلاغاً عن عمر بن الخطاب گفت تجارت کنید در اموال یتیمان تا فانی نکند آنرا زکوة و هم در وی است از تقاسم بن محمد که گفت عایشه ثمتولی شد مرا بر دوی را از ان من که بود یتیم در پرورش او پس می بر آورد از مالهای ما زکوة در مصرفی گفته درین سله و قول مشهور است واجب می شود و واجب نمی شود منظور اول آنست که زکوة را حق مال گفته اند پس تعلق او با مال باشد نه بحال صاحب مال منظور ثانی حدیث رفع القلم عن ثلاثه است انتهی رواه الترمذی و الدارقطنی و البیهقی شوکانی در رد و در آن گئی گفت واجب نیست زکوة مگر وقتی که مالک مال مکلف باشد و این سخن است که ابامیکنند ذهن سامع از ان و لیکن چون مراجعت میکنم با نصاب می ایستد و جانی که ایستاده کرده است او را خدا می تعالی می داند که حق همین است بیانش آنکه زکوة یکی از ارکان و دعائم و قوام اسلام است و نیست خلاف درین که از ارکان اربع که زکوة پنجم است هیچ چیز بر غیر مکلف واجب نیست پس لاجاب زکوة بر غیر مکلف اگر بدلیل است آن دلیل کجاست و چیست زیرا که درین باب از شرائع انچه صالح قیام حجت باشد نیامده چنانکه از آنحضرت مروی است که حکم فرمود با تجار در اموال غنائی نیاز زکوة آن مال را بخور و مال آنکه درین باب چیزی که مرفوع باشد تا آنحضرت صحیح نشده و انچه مروی است از بعض صحابه حجت نیست و معارضه کرده شده است مانند آن چنانکه بهیقی از ابن مسعود آورده که فرمود هر که والی شد مال یتیم را باید که شمار کند بران سالها را و وقتی که دفع کند مال را بسوی یتیم خبر دهد و او را بچیزی که در ان زکوة است تا اگر نخواهد زکوة دهد مال خود را پاک کند و اگر نخواهد نهد و روی مثله عن ابن عباس اگر گویند خطاب در زکوة عام است که حذ من أموال الجحر و مانند آن گوئیم این ممنوع است چه نیست خطاب درین آیت مگر کسی را که صالح خطاب است و صالح خطاب نیستند مگر مکلفین و نیز خطابات و رقیه ارکان سائر کالیه که اتفاق است بر عدم وجوب آن عام است پس اگر در زکوة هم عموم خطاب مسوغ باشد برای ايجاب آن بر غیر مکلفین باید که در غیر این رکن نیز خطاب بر عموم بود و آن باطل است بالا جماع و انچه استلزم باطل باشد باطل است و آیه فخر من أموالهم صدقة دلالت دارد بر عموم وجوب زکوة بر صبی و مجنون زیرا که قوله تعالی تطهر لهم و تفرق کتبه حراً در تطهیر و تزکیه صبی و مجنون هیچ معنی نیست غرض پاک اموال عباد و حرام است بنص کتب است متخلل نمی شود او را مگر ترا ضعیف بطیب نفیر و و روشه مانند زکوة و دین و از ش و شفعه و مانند آن



پس هر را این گمان است که مال کسی از عباد الله خصوصاً کسی که قلم تکلیف از وی می‌رفوع است حلال است واجب است بروی آوردن بر این و بر نصف است و قوت بر موقوف منع تا آنکه منزه از خرج گرداند و او را دلیل بر واجب نکرده است خدای تعالی بر والی یتیم و محنون بر آوردن زکوة از مال می و نه حکم داده است ولی با آن و نه او را اجازت بلکه وار دست و اموال تنافی آن قوا را که مستصحب می‌شوند از آن و لما و متراجعت میگرداند از آن افنده انتهی گویم بعد خفیه نیز همین است که نیست در مال صبی محنون زکوة و نیز دایره ثلثه واجب است و گویند ولی از طرف وی او اکند و حق همان است که شکافی گفت و خفیه بدان رفته و لیکن در حدیث ابن مسعود نزد یحیی که گذشت سخن است شافعی آنرا تحلیل با نقطه‌گذاری کرده و راوی وی یث بن ابی سلیم است و او حافظ نیست و حدیثی که از ابن عباس آمده در سندش ابن لعیه است و وضعیف است و اسناد که ضعیف است زیرا که در وی مثنی بن ابی‌سبحان است بشدت بای موصوفه در روایت ترمذی و وی اگر چه مرد صالح و در عبادت قوی است اما حدیث وی ضعیف دارد و حدیث مروی نیست مگر همین وجه و مروی است از عمر و بن شعیب از عمر بن الخطاب موقوفاً علیه و گفت منها پرسیدم احمد را ازین حدیث گفت صحیح نیست روایت میکند آنرا شنی از عمر و راه الدار من حدیث ابی‌سبحان فی الضمان عن عمرو بن شعیب لیکن راوی وی مندل بن علی العنزی است و او ضعیف است و مندل لقب اوست و نام او عمرو و هم از حدیث عزیزی از عمر و آمده و عمر و ضعیف متروک است و رواه ابن عدی من طریق عبد الله بن علی افریقی و وضعیف است و گفت واقطنی در علل رواه حسین المعلم عن مکحول عن عمرو بن شعیب عن عمرو و ذکر نکرد ابن مسیب را و آن اصح است مصنف در تلخیص گفت و ایاه قصد الترتیب و لکه شاهد که مرسل عند الشافعی سرح و مر او را شافعی است مرسل نزد شافعی باین لفظاً استخوانی فی اموال الایتام لا تا کلمه الزکوة یعنی خرید و فروخت کنید در مالهای یتیمان که نخورد آنرا زکوة اخراج من روایت ابن جریر عن یوسف بن مالک مرسل و موکد کرده است آنرا شافعی بعموم احادیث صحیح و در باب زکوة مطلقاً و مروی است مثل حدیث عمر و ایضا از انس و از ابن عمر موقوفاً و از علی رضی الله عنه چه واقطنی از حدیث ابن ابی رافع آورده که بود مرآة ابی رافع را اموال نزد علی پس چون او آنرا علی بایشان یافتند که ناقص است پس شمار کردند باز زکوة پس یافتند تمام و آمدند نزد علی فرمود شما می‌دانستید که نزد من مالی باشد که زکوة آن ندهم و از عایشه است نزد مالک که وی می‌بر آورد زکوة ای تمام که در کنار پرورش بود پس درین آثار دلالت است بر وجوب زکوة در مال صبی همچو مکلف و واجب است بروی اخراج آن و این را می‌جهت است و مروی است از ابن مسعود و ابن شبرمه و ابو حنیفه که بر آورد صبی بعد تکلیف رفته اند ابن عباس جماعتی باینکه لازم است او را اخراج عشر از مال خود بنا بر عموم اوله نه غیر آن حدیث زعم القلم گویم مخفی نیست که عموم در ربع عشر نیز حاصل است در غیر وی که حدیث فی الرقة ربع عشر انتقی و عمر و عبد الله بن ابی اوفی پدر و پسر هر دو صحابی اند و ابن عبد الله آخر صحابه است که در کوفه از عالم رفت رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اتاه قوم بصدقة فحضر گفت بود آنحضرت چون می‌آوردند و می‌قومی صدقه خود را چه حکم آن بود که مرد مصداقات و زکوة خود را پیش آنحضرت آرند و آنحضرت در مصارف آن صرف کند قال دعا مسکروا ایشان را وی گفت اللهم صل علیهم و درود سئل علی آل فلان خداوند درود فرست و رحمت کن بر ایشان یا بر آل فلان که صدقه آورده است یعنی بروی و بر کسان وی گفت عبد الله پس آوردند آنحضرت پدر من که ابو اوفی است صدقه خود را پس گفت اللهم صل علی آل ابی اوفی و درود بفرستی چنین است که چون می‌آوردند نزد آنحضرت صدقه خود میگفت اللهم صل علیهم و ازینجا معلوم شد که مراد بآل فلان همان فلان است و آل من هم است چنانکه آل داود و آل فرعون و مراد ذات آنهاست و اتباع نیز به تبعیت در آن داخل اند گویم و این امثال امر و تعالی بود از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بقوله تعالی خذ من أموالهم صدقة الی قوله و صل علیهم خبر پس درین آیت امر کرده است خدای تعالی آنحضرت را بر رحمت فرستادن بر آنست

وأنحضرت بلفظ أنزلها آورده چنانکه گذشته و آورده شده است که دعا کرد برای ایشان بزرگوار که انما انزلها لفرستاده مردی زکوة نزل آنحضرت بلفظ  
 اللهم بارک فیہ فی ابله ولفظ مصنف در تلخیص این است که درین باب است از اوائل بن حجر فرستاده مردی ناقد آنرا آنحضرت یعنی در زکوة و فکر کرد و اهل حسن  
 آنرا گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اللهم بارک فیہ فی ابله انتهى بعض ظاهر به گفته اند که این لغتن واجب است بر اهل علم گویا که از امر که در آیت است افکرده  
 و کرده اند که اگر واجب می بود تعلیم میکرد آنحضرت ساعیان را لغتن آن و منقول نشده پس امر در آیت محمول است بر آنکه خاص است با آنحضرت  
 زیرا که صلوة وی سکن است برای ایشان و مستلک کرده اند بحديث بر جواز صلوة بر غیر انبیا و بریکه دعا و تصدیق و تصدیق و کرمه مالک  
 و گفت خطابى اصل صلوة دعاست مگر آنکه مختلف است مدعوله پس صلوة آنحضرت بر امت دعاست برای آنها بصلوة و صلوة ایشان بر او  
 دعاست مرا و از زیادت قرنی و زلفی و لند الاتی : یا نیست و عن علی علیه السلام ان العباس رضي الله عنه سأل  
 النبي صلی الله علیه و سلم فی تعجيل صدقة قبل ان تحل بدستیکه عباس سأل کرد آنحضرت را در شتاب دادن زکوة خود پیش  
 از آنکه تمام شود سال و فرود آید وقت وی و تحل یکسر حاست انطولی من و حلول در مکان یکسر و ضم هر دوست کند قالوا فرخص له فی ذلك  
 پس رخصت داد آنحضرت عباس را در شتاب دادن زکوة و همین است مذهب حنفیه و نزد اکثر ائمه از جهت وجوب سبب زکوة که نصاب است و دلیل  
 گفته حدیث دلیل است بر جواز تعجيل زکوة باین سبب که اکثر کما قاله الترمذی و غیره و لیکن مخصوص است جوایز آن بآلک و هیچ نیست از متصرف  
 بوصایت و ولایت و مستلک کرده است مانع تعجيل حدیث لازم که حتی بحول الحول چنانکه احادیث متقدمه دال است بر آن و جواب داده اند  
 که معنی آنست که نیست و جواب تا آنکه بگذرد سال و این منافی جواز تعجيل نیست و گویا آن نماز قبل وقت است و جواب داده اند که نیست قیاس بالنص  
 رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و احمد و عبد الرزاق و الحاکم و الدارقطنی و البیهقی و گفته اند که این امر مست و مروی است  
 از علی بلفظ دیگر بطریق دیگر که فرمود آنحضرت ما حاجتمد بودیم پس بیشتر داد ما را عباس صدقه دو سال رواه البیهقی و رجال می ثقات اند لیکن در  
 انقطاع است ترمذی گفت و درین باب است از ابن عباس اختلاف کرده اند اهل علم در تعجيل زکوة قبل محل وی در اهل العلم اهل علم آنست که تعجيل  
 نکند و ببقول سفیان اکثر اهل علم گفته اند اگر تعجيل کرد قبل محل وی کفایت کند از وی انتهى در سبب گفته روایت کرده اند حدیث را احمد و حاکم و ابن  
 و بیهقی و گفت که گفت شافعی مروی است که آنحضرت پیشگی گرفته بود صدقه مال عباس قبل از تمام سال منی دانم که ثابت شده است یا نه بیهقی  
 گفت مرادش همین حدیث است و آن معتضد است بحديث ابی البختری از علی رضی الله عنه که تقدم و در دست از طریقها با الفاظ که جمیع آن دال  
 میکند بر آنکه گرفت آنحضرت از عباس زکوة دو سال و روایات مختلف است در آنکه آنحضرت از وی گرفت یا خود وی بیشتر داد و کتب و اقناع معاً  
 انتهى گویم در حدیث متفق علیه است از حدیث ابو هریره که فرمود آنحضرت در زکوة عباس که این زکوة بر من است و مثل او باوست گویند که آنحضرت  
 زکوة دو ساله از وی بیشتر گرفته بود لیکن لفظ حدیث که در آن امتناع عباس از تاوید زکوة مذکور است مساعد تسلف زکوة دو ساله نیست و لهذا بعضی  
 اهل علم گفته اند که آنحضرت صحت داد و تاخیر کرد و در اخذ زکوة از وی بضرورتی که وی رضی الله عنه داشت و امام را جائز است که مصلحت دهد و نظر مصلحت باین  
 امر خاص بود با آنحضرت و درین صورت این حدیث دلیل مصلحت خواهد بود نه حجت تعجيل و لیکن چون تاخیر جائز باشد تعجيل بالاولی روا بود و دلیل تعجيل حدیث  
 علی است و عن جابر رضي الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه قال ليس فيما دون خمس اواق من الورق  
 صدقة نیست در چیزی که کم از پنج اوقیه از نقره است زکوة مد مسلم اوقی است یا و در غیر وی بخلاف اوست و هر دو صحیح است زیرا که جمیع  
 اوقیه است و جائز است در جمیع او هر دو و چنانکه صرح به اهل اللغة و اواق بفتح همزه و اوقیه بضم همزه و سکون و او و کسوفان و تشدید یا چهل در رسم

پس پنج اوقیه و بیست درهم باشد و ورق بفتح و او و کسر را بمعنی سیم مطلقا و در حدیث علی رضی الله عنه است که فرمود ان حضرت یارید چهار یک از ده یک که از چهل درهم یک درهم است و واجب نیست بر شما هیچ چیزی تا آنکه تمام شود و بیست درهم پس چون باشد و بیست درهم پس در پنج درهم است پس آنچه زیاده شود بر نصاب پس بحساب آنست رواه ابو داود و بعضی هر چه باشد اندک یا بیش و در زر و سیم این چنین نیست که آنچه بر نصاب زیاده شود تا یک حد معین چیزی نباشد چنانکه در شتر و گوسفند است و تفصیل این مسئله پیشتر گذشته است و لیس فیما دون خمس خود من الاصل صدقة و نیست در ما دون پنج نفر از شتر صدقه نووی در شرح مسلم گفته روایت مشهور خمس خود است باضافت و مروی است بتینون خمس و خود بدل است حکاه ابن عبد البر و القاضی و نقله ابن عبد البر و القاضی عن الجیهوری انتهی و خود بذال معجزه از دو تانه یا از سه تانه و نیست واحد بل را از لفظ نووی حافظ ابو محمد بن حزم گفته لفظ دون دلالت بر دو معنی واقع می شود و قوما متساویا لیس احدی من الاخرین بمعنی اقل دیگر بمعنی غیر قال عز وجل لا تثنی و اما من ذوقی ذوقی که ای من غیر می و قال تعالی و اخرین من ذوقی صریحا من غیر هم و لفظ دون در قرآن هر جا که واقع شده است بمعنی غیر است پس جائز نیست هیچ کی را که اقصا کنند بلفظ دون درین حدیث بمعنی اقل نه معنی غیر و ما چون حمل کردیم لفظ دون را در اینجا بر معنی غیر و دخل ماند در وی غیر و تخصیص لفظ بلا بران از نضلال نیست پس صحیح شد یقینا که نیست زکوة در غیر پنج شتر و اوسق از حب و تمر و واجب است در زیاده بر پنج شتر و پنج و سق بنصف سول الله صلی الله علیه و سلم و باجماع متیقن بران انتهی و تفصیل صدقه شتر سابق گذشت و لیس فیما دون خمسة اوسق من الشتر صدقة و نیست بر بیان از پنج و سق از شتر صدقه ثمر بثلثه مفتوحه و سیم و سق بفتح و او و سیم حمله شصت صاع و صاع چهارم و یک رطل و ثلث رطل چنانکه در روایت احمد و ابن ماجه است که فرمود و سق شصت صاع است و در روایتی از احمد و ابو داود و ابی بن کثیر و سق شصت ختم است گوئیم سنن حدیث جابر مذکور ضعیف است و رواه الدارقطنی و ابن جابر عن ابی سعید خدری و رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه ایضا عن ابی سعید خدری گفت ابو داود و منقطع است زیرا که در سندش ابو البختری است و وی از ابی سعید سماعت ندارد و گفت ابو حازم و می ندر ریاضت او را و رواه البیهقی من حدیث نافع عن ابن عمر و درین باب است از عایشه و سعید بن المسیب و در سنن گوئیم گفت صاع نزد شافعی پنج و ثلث رطل بغدادی است و نزد ابی حنیفه هشت رطل بغدادی است و گوئیم صاع حجازی که نزد شافعی است بحساب میزان دیار یک آنار و یک نیم پاونیم چنانکه یک روپیه چهار مثقاله و صاع که نزد حنفیه است دو سیر و نیم پاونیم چنانکه دو مثقاله کم است بخوبی گفت و سق شصت صاع را گویند و صاع پنج رطل و ثلث رطل است و اوقیه چهل درهم را گویند و در هر یک شش دانگ است و در حدیث آمده است الوزن وزن اهل بکة و المکیال مکیال اهل المدینه و ذو جاعه شتر را گویند پس اگر نزدیک کسی کم از نصاب باشد بروی زکوة لازم نیست و اگر زیاده از نصاب باشد اگر چه آن زیاده قلیل بود بحساب آن زکوة باید داد و اگر نیم نصاب از شتر باشد و نیم نصاب از غنم یا بقیه را تمر پس حکم کرده نشود آنرا با اتفاق علما که ذافی المصنف گوئیم در سفر السعاده گفته در غلات و شمارشش من شرعی است که پنج شتر و از شتران عربی باشد انتهی و در شرح و گفتی که در حدیث و فقه در زر و سیم و شمار خمس اوسق گفته اند غالبا خمس اوسق بهمین مقدار می رسد که مصنف گفته انتهی رواه مسکود در سبل گفته این حدیث تصریح است بمغایم اعدا و یک ذکرش در بیان انصاب گذشت آری نصاب طعام گذشته و ازین حدیث معلوم شده بغی واجب از ما دون پنج و سق که در پنج واجب است بمفهوم نفی و له امی مسلم من حدیث ابی سعید الخدری لیس فیما دون خمسة اوسق من تمر و مثانة فوقیه و لا حبت صدقة نیست در چیزه که کمتر است از پنج و سق از خرما و دانه صدقه و این مذہب ایما ثلثه است و نزد ابو حنیفه در خارج از ازار نمی عشرت مطلقا کم یا بیش

مردنی و همیزم و کاه و محبت ایشان حدیث ماخرجه الارض ففیة العشرست و روی النسائی مشکوٰۃ در سبل گفته حدیث دلیل است بر آنکه نیست زکوة در آنچه باین مقدار رسد از ورق و ابل و ثمر و قمر لطفاً من الله تعالی بعباده و تخفیفاً و این بالاتفاق است در اول ثانی و در ثانی خلاف است بسبب معارضه حدیث آئینده انتهی و اصل حدیث ابی سعید متفق علییه این حدیث هم مصرح است با آنچه گذشت از ثانی اما حدیث مگر مکرر که ذکرش گذشت و آوساق جمع و سق است بفتح واو و کسر آن در سبل گفته آن شصت صاع است و صاع چهارصد است پس پنج و سق سه صد صاع باشد و یک رطل و ثلث رطل است و او دمی گفته معیار روی که مختلف نمی شود چهار هفت است بهر دو کف مردی که نه عظیم الکفین است و نه صغیر الکفین صاحب قاموس بعد حکایت این قول گفته و جرئت ذلک فوجده صحیحاً انتهی انتهی

**و عن** سالم بن عبد الله عن أبيه یعنی ابن عمر غز الشیخ صلی الله علیه وسلم قال فیما سقت السماء و العیون در چیزی که آب داده است آنرا آسمان بمطر یا تلج یا بر دیالط و چشمه یا یعنی انهار جاریه که می نوشانند از آن آب را با ساحت بغیر آنرا بآله او کان عشر یا یا باشد زمین عشری بفتح عین محله و ثانی مثلثه و کسر را و تشدید ثناء تحقیق در قاموس گفته عشری آنچه آب داده است آنرا آسمان برین تقدیر تکرار در عبارت لازم آید پس صواب آنست که بعضی شراح ذکر کرده اند که عشری آنست که آب داده شود بعاثور و عاثر گوی است که گنده می شود بر زمین مانند جوی و آب میرسد از وی بسیر یا و تره ها و درخت خرما و شکار و عشری نیز مردی را میگویند که فارغ است از دنیا و آخرت کار نمیکند برای هیچ یکی ازین و در حدیث آمده است که دشمن ترین مردم نزد خدا عشری است یعنی مرد فارغ از کار دنیا و آخرت و نخل را که در آب دادن آن برآید و مانند آن تعب نمی کشند عشری گویند از جهت حصول فراغ و اسایس بدان قال الشیخ فی الترحمة گویند خطابی گفته هو الذی یشرّب بعروقہ الیه عشر علی الماء و ذلک حیث کان الماء قریباً من جهة الارض فیغرس علیه فیصل الماء الی العروق من غیر سقی در سبل گفته و فیها قول آخر ما ذکرناه افرها انتهی و شوکانی نیز مثل آن گفته و لفظی است اینست عشری چیزی است که آب می نوشد بعروق خود و گفته اند آنکه در سواقی و عیون و مانند آن باشد و بالجمله در آنچه باب باران و چشمه و کندن جوی بی آنکه بدلو و مانند آن بکشند العشر ده رایلی واجب است و این مبتداست خبرش قوله فیما سقت است یا فاعل فعل مخذون است ای فیما ذکر بحجب و فیما سقی بالنضح نصف العشر و در چیزی که آب داده شده است بکشیدن آب از چاه و جز آن نصف عشرست یعنی است یک است نضح بفتح نون و سکون ضا و حای محله مراد بدان چیزی است که آب داده شده است بسانیه از ابل و بقرو غیره باین رجال رواه البخاری و ابن حبان و ابوداود و النسائی و ابن الجارود و گفت ابوزرعه صحیح و عقب او است بر این عمر و ذکره ابن حاتم عن ابی اسلم و رواه مسلم من حدیث جابر و الترمذی و ابن ماجه عن ابی هریره و النسائی و ابن ماجه من حدیث معاذ و لابی داود من حدیث سالم او کان کعباً یا باشد بعل عوض قول می عشری و بعل بفتح مو حده و ضم عین در قاموس گفته آن ساکن عین است و تفسیر کرده است آنرا بهر نخل و شجر یا زرع که آب داده نشود با آنچه آسمانش آب بخارده و آن نخلی است که بر گمانی خود آب می نوشد العشر ده رایلی واجب است و فیما سقی بالسوانی و النضح نصف العشر و در آنچه آب داده شده است بسانیه و بکشیدن آب از چاه و غیره نیم ده است مراد بسوانی دو آب است از ابل و بقرو نضح آنچه بغیر دو آب باشد همچو نضح رجال بآله و مراد از همه چیزی است که سقی آن بتعب معنای باشد در سبل گفته این حدیث دال است بر تفرقه در میان سقی بسوانی و سقی بماء و انهار و حکمتی ظاهراًست که آن زیادت بتعب و عیناً باین بعض واجب را کم کردند رفقاً من الله تعالی بعباده و نیز دلالت کرد بر آنکه واجب است زکوة در غلبه و کثرت مخ طارض بحسب آنچه مذکور شد

واین معارض است بحديث جابر و حديث ابی سعید و علی مختلف اند و حکم آن جمهور گویند حديث اوساق مخصوص حديث سالم است و نسبت زکوة  
در آنچه پنج وسق فرسیده و رفته است جماعتی که از ایشان اند زید بن علی و ابو حنیفه بآنکه مخصوص نیست بلکه علی عموم وی باید کرد پس واجب  
باشد در تخلیل و کثیر آنچه زمین آنرا بر آورده و حق بلبل قول فل است زیرا که حديث اوساق حديث صحیح است و ارد شده است برای بیان قدری  
که واجب است در آن زکوة چنانکه ارد شده است حديث دو صد درهم برای بیان وی با وجود و رود فی الرقة ربع العشر و نگفته است هیچ یکی  
که واجب است در تخلیل فضه و کثیر وی زکوة و خلالت در تخلیلی است که بعد نصاب رسیده که آیا در آن واجب است یا نه زیرا که نسبت در و دقت  
فی الرقة ربع العشر مگر برای بیان آنکه درین جنس زکوة واجب است و اما قدر آنچه واجب است در آن پس موکول است بسوی حديث که مبین است  
بدو صد درهم همچنین در اینجا قوله فیما سقت اسماء العشر است یعنی درین جنس عشر واجب است و اما بیان آنچه واجب است در آن پس موکول  
بسوی حديث اوساق و زیاده کرد ایضاح آن قول می درین حديث لیس فیما دون خمسة اوسق صدقه گویند که ارد شده است مگر برای بیان  
دفع آنچه توهم می شود از عموم فیما سقت اسماء العشر چنانکه ارد شده است در قول می لیس فیما دون خمسة اوقی من الورق صدقه بعده چون  
خاص عام متعارض شوند عمل بر خاص باشد و جعل تاریخ چنانکه در اینجا است فانه اظهر الاقوال فی الاصول انتهى کلام اهل و عمر ابی موسی  
الا شعري و معاذ روایت است از ابی موسی و معاذ بن جبل ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لهما که هرگاه فرستاد  
آنحضرت ایشان بسوی بن فرمود باین هر دو لا تأخذوا فی الصدقات الا من هذه الاصناف الاربعة تلیر بد شما هر دو  
در صدقه مگر ازین چهار جنس الشعير و الحنطة و الزبيب و التمر و گویند و مویز و خرما حديث دلیل است بر آنکه واجب است  
زکوة مگر درین چهار چیز نه غیر آن باین فقه است حسن بصری و حسن بن صالح و ثوری و شعبی و ابن سیرین و مروی است از احمد و واجب نیست  
در ذره و نخ و باین باجه و دار قطنی از حديث عمر بن شعیب عن ابيه عن جده باین لفظ روایت کرده اند که مسنون کرد آنحضرت زکوة را در گندم و  
و مویز و خرما و زیاده کرد باین باجه و ذره و در سنادش محمد بن عبدالله عزیزی کوفی است و مروی مجهول است و متروک مصنف گفته این حد  
واهی است و بهیچ نظر بنی مجاهد آورده که گفت نبود صدقه در عهد آنحضرت مگر در پنج چیز و ذکر کردیم هر پنج را و هم از طریق حسن آورده که گفت  
فرض نکرد آنحضرت صدقه را مگر در ده چیز پس فکر کرد این پنج را و شتر و گاو و گوسفند و زرو سیم را و نیز از شعبی آورده که نوشت آنحضرت  
بأهل من ک نیست صدقه مگر در گندم و جو و مویز و خرما و درین باب احادیث است مفید مذکور و این مر اسیل طرق وی مختلف است و بعضی  
موکه بعضی است و با و حديث ابی موسی و معاذ است و با آن قول عمر و علی و عایشه که نیست زکوة در تره با در سبل گفته و درین باب مر اسیل  
که در وی ذکر شده است بهیچ گفت اند یقوی بعضها بعضا کذا قال و اظهر آنست که آن مقاوم حديث کتابه که مفید حضرت نتواند شد  
و الحاق کرده است شافعی ذره را بقیاسن چهار چیز مذکوره بجامع اقتیاده در اختیار و احتراز کرده است باختیار از اقتیاد در مجاعات  
زیر که در وی واجب نیست پس که لایمی می عمل بقیاس است و در این لازم است اگر دلیلی قائم شود بر آنکه علت اقتیاد است و هر که در رای او  
این دلیل نیست قائل نیست بدان و بعضی بعوم با اخرجت الارض رفته اند و حديث معاذ و ابی موسی و ارد است بروی زیرا که این حضرت  
عموم مقاوم او نتواند شد و نه قیاس از اینجا معلوم شد که نیست مقاوم او حديث فخذ الحب من الحب اخرج بود او و زیرا که این عموم است  
پس دلیل واضح با حاصرین و وجوب است در رابعه در مشار گفته ان کل ما عدا الاربعة محل احتیاط اخذا و حرکا و الذي یقوی انه لا یؤخذ من حرک  
گویم اصل مقطوع به حرمت مال مسلم است و نیست مخرج از آن مگر بدلیل قاطع و این که مذکور شد رافع اصل مذکور نیست و نیز اصل را بر تفسیر



واین هر دو اصل را هیچ دلیل که مقام آنها تواند شد رفع نموده پس محل احتیاط مگر ترک از ذره و غیره از آنچه نیامد بدان مگر مجرد عموم که تخصیصش ثابت شده انتہی و آنچه را فغی گفت که ثابت است اخذ زکوة از ذره و غیره با ما آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس مصنف بعد نقل این قول در تلخیص گفت در روی نظر است زیرا که اسناد ذره سخت ضعیف است و اما غیر ذره پس واقع است در روایت مرسل که از طریق عمر بن عبید آمده و روی ضعیف است جدا پس چه قسم باین زیادت و ایه اخذ توان کرد انتہی رواه الطبرانی و الحاکم بهی گفت روات این حدیث ثقات اند و این حدیث متصل است و بطبرانی از حدیث موسی بن طلحہ از عمر آورده که جزین نیست که مسنون کرد آنحضرت زکوة را درین چهار چیز پس فکر کرد این هر چهار را ابو زرعه گفته این حدیث مرسل است زیرا که از روایت عزرمی است و روی متروک است و للذارقطنی و الحاکم و البیهقی عن معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ فاما الفتناء و البیطیح و الثمات و الفضیب فقد عفا عنه رسول الله لیکن خیار و خربزه و الارونی پس تحقیق عفو کرد از آن رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم زکوة را در سبب گفته قضیب بقاف و صادمه و ضاد و مجمع هر دو است و اسناد ضعیف و سند این حدیث ضعیف است زیرا که در روی اسحق بن یحیی بن طلحہ است و روی ضعیف است و سید علامه محمد بن ابراهیم بن الفضل رحمہ اللہ در حواشی بلوغ المرام گفته در سندش محمد بن عبد اللہ العزرمی الفزاری است و روی متروک است و آنچه در دارقطنی است حدیث عمر بن شعیب است عن ابیہ کہ گفت پرسیده شد عبد اللہ بن عمرو از نبات ارض بقل و قنار و خیار گفت نیست در بقول زکوة و این حدیث از روایت عزرمی است و اما روایت معاذ کہ در کتاب است گفت مصنف در تلخیص کہ در روی ضعف و انقطاع است مگر آنکہ معنی او مفید حضرت در ابواب اشیا مذکوره در حدیث اول و حدیث لیس فی الخضراوات صدقة نزد دارقطنی است مرفوعا از طریق علی بن طلحہ و معاذ و قول ترمذی کہ صحیح نشده است رفع آن بلکه روی مرسل است از حدیث موسی بن طلحہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و موسی بن طلحہ تابعی عدل است لازم کسی است کہ مرسل را قبول می کند و ثابت شده است از علی و عمر موقوفاً و آنرا حکم رفع است و خضراوات آنست کہ کیل و قوت کرده نشود و کذا فی اسماء گویم دارقطنی در عمل گفته حدیث خضراوات مرسل و بهی گفت بعضی آن از حدیث موسی مذکور آورده و گفته نزدیک کتاب معاذ است و رواه الحاکم و گفت موسی تابعی کبیر است انکار کرده نشود دیدن معاذ را مصنف در تلخیص گفته منع کرد این را ابو زرعه و گفت ابن عبد البر زید روی معاذ را و نداریافت او را و درین باب است از محمد بن حجب نزد دارقطنی نیست در آن جز عبد اللہ بن شعیب و گفته اند کہ موسی می دزد و حدیث را و از عایشه نزد دارقطنی و در روی صالح بن موسی است و روی ضعیف است و با کلمه باین رفته اند ایمة ثلثة الا ابا حنیفة کہ نزد روی در هر چه از زمین روید کم یا بیش ده یک است یعنی عشر مگر گاه و بی و هیزم و دارقطنی از علی آورده کہ نیست در سبزه و حره با صدقة و در سندش صفیر بن حبیب است و هر ضعیف جد او روایت کرد بزار و از می از طریق حارث بن بہنان از عطاب بن اسائب از موسی بن طلحہ عن ابیہ مرفوعاً نیست در سبزه با صدقة گفت بزار نمی دهم هیچ یک را کہ گفته باشد در آن عن ابیہ مگر حارث و رواه ابن عدی للحارث بن بہنان و حکایت کرد تصحیف او را از جماعتی و مشهور از موسی مرسل است لکن تقدم و رواه الدارقطنی من طریق مروان بن محمد السخاوی عن جریر عن عطاء بن اسائب عن ابیہ عن ابن عباس گفته و شاید این تصحیف است از روی مروان خلی ضعیف است کذا فی التلخیص و لفظ بهی این است نیست و خضراوات و بقول صدقة و لفظ دارقطنی از عمر و انس این است نیست در سبزه با صدقة و ابن جریر از عبد اللہ آورده کہ نیست در بقل و توابع و زعفران و فاکه تر و خشک زکوة و در فلاح و کثیری نیز مخصوص حدیثی آمده کہ نیست زکوة در آن و ہمین است مذہب صاحبین کہ هر چه مثرة باقیه ندارد در روز عشر واجب نیست

و دارقطنی و حاکم و اشرم و سنن ابن عطاء بن السائب روایت کرده اند که عبدالمعین بن مغیره خواست که بگیرد از زمین موسی بن طلحه صدقه تیره با یکسخت  
 او را موسی که نیست این چنین تحقیق فرمود آنحضرت که نیست صدقه درین و این مرسل قوی است و رواه الدارقطنی و الحاکم من حدیث اخی بن یحیی  
 بن طلحه عن عمه موسی بن طلحه عن معاوية بن وهب عن ابي عبد الله عن ابي بصير عن بعض اصحابه عن بعض اصحابه عن بعض اصحابه عن بعض اصحابه  
 برای احتیاج و چون منضم کنند یا موسی آنچه وارد است در وجوب زکوة در اجناس اربعه یا خمسة جمیع آن صالح احتیاج باشد بی شک بی شبهه و مروی  
 شده است این روایات بلفظ حصه درین اجناس و این بیان است آنحضرت مرچیزی را که نازل کرد خدای تعالی پس واجب نبود در غیر این نباتات  
 و نیز ممکن است جمیع باین طریق که این ادله مخصوص اند برای عمومات کتاب سنت و این ظاهر است و نیست صحیح گردانیدن آن نص بر بعض افراد عام  
 چه درین صورت گاهی حصه باشد و گاهی بی ماعدا می مذکور انتهی مالک در موطا گفته سنتی که اختلاف نیست در آن نزدیک مادر آنچه شنیدیم از اهل علم است  
 که واجب نیست در چیزی از میوه با همه انواع آن هیچ زکوة آثار و شققا لوالد و ابخیر و آنچه مانند آن باشد و آنچه مانند آن نباشد وقتی که از قسم فواکه باشد  
 گفت مالک نیست در نصب یعنی سبب و نه در تیره با همه انواع آن زکوة و در ثمنهای آن وقتی که فروخته شود تا آنکه بگذرد بر قیمت آن مالک سال  
 از آن روز که فروخته است آنرا و قبض کنند صاحب آن ثمن را و گفت مالک آن دانستی که در وی زکوة واجب می شود گندم است و جو و جوهر هب  
 و جوهر و ارزن و برنج و عدس و ماش و لوبیا و سمس و آنچه بر شنبه آن باشد از آنکه طعام می شود پس زکوة گرفته می شود از هر چه آن بعد از آنکه در شده  
 و آنه خالص گرد و گفت و مروان را باورد داشته شود در آن مال مقبول کرده شود از ایشان آنچه داود دانستی و عمر بن السائب بن الحیثم  
 بفتح ممله و سکون مثله صحابی است صغیر و ولادت او در سال سوم از هجرت است رضي الله عنه قال امرنا رسول الله گفت امر کرد مرا آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم اذ اخرصتم فخذوا و دعوا الثلث چون اندازه کنید انگور و خرما را پس بگیرید یعنی دو ثلث و بگذارید ثلث  
 از آن یعنی مقدار زکوة را تعیین کنید و از آن دو ثلث شما بگیرید و ثلث بمالک می بگذارید و احسان کنید بوی تا به مسایمهای خود بخورند و بر بگذران  
 دهد و هر که بر سر وقت می برسد احسان کند تا از ملک خود صرف بکند و این خطاب است بمصدقان و توسع است بر تصدقان در فواکه و ثمار  
 که محل صرف و بذل اند فان لم تدعوا الثلث فدعوا الربع پس اگر نتوانید گذاشت ثلث را پس بگذارید ربع را و کم ازین نباید و در معنی  
 این حدیث اختلاف است ابن حبان گفته حدیث را و معنی است یکی آنکه ثلث یا ربع را از عشر بگذارید دیگر آنکه این قدر از نفس تم بگذارید قبل از شتر  
 و شافعی گفت معنی می آنست که ثلث یا ربع زکوة بگذارید تا بر خود و بر اقارب جیران خود تصرف کنید و صرف نماید و گفت در امام بگذار و برای او  
 و کسان او چند آنکه بخورند و خرص کنند آنرا در بدر بنیر گفت مقتضی این امر آنست که چون می و اهل می محتاج شوند بسوی جمیع پس همه را  
 بگذارد و قدحگاه المنذر می گذارد فی جوشیه انتهى و در بدر تمام گفته اولی رجوع است بسوی صراحت حدیث جابر و آن تحقیق است و در خرص  
 پس بگذار از عشر ربع یا ثلث را زیرا که امور مذکوره گاهی مدرک حصه دانی شوند پس در وی زکوة واجب نباشد عاقلان به تمییمه گفته حدیث جاری است  
 بر قواعد شریعت و محاسن می موافق است بقوله صلی الله علیه و سلم لیس فی الخضراوات صدقة زیرا که عادت جاری است بر آنکه لابد است رب المال را  
 بعد کمال صلاح که خود از آن بخورد و عیال او بخورند و مردم را بخوراند از آنچه قابل فخره و بقایست پس هر چه در عرف جاری مجاری طعام و اکل است  
 بمنزله خضراوات است که ذخیره کرده نمی شوند و موضع این است آنکه عرف جاری بمنزله چیزی است که ترک آن ممکن نیست چه لابد است نفوس را  
 از خوردن شمار طبعه لابد است از طعام و ترک آن مضر و شاق است بر نفوس انتهى رواه الخمسة الا ابن ماجة یعنی احمد و ابو داود  
 و ترمذی و نسائی و صحیح ابن حبان و الحاکم و در اسنادش عبد الرحمن بن مسعود بن نيار است که روایت میکند از ابی حنیمه بزرگ گفت و می

مقرض است باین حدیث و ابن قطان گفت شناخته نمی شود حال او و گفت حاکم لیکن حدیث را شاهی است با سند بی که صحیحش منقح علیست که  
 عمر بن الخطاب مریدان گویا اشاره بخدیجی کرده که عبدالرزاق و ابن ابی شیبہ و ابو سعید آنرا روایت کرده اند که عمر میگفت خالص را بکذا بر  
 ایشان چند آنکه مخزنند و چند آنکه میقتد یعنی بر زمین و ابن عبدالبر از جابر مرفوعاً آورده تخفیف کنید و خرص یعنی اندازه کردن زیرا که در مال عتیق  
 و واطیه و اکله است الحدیث و **عنتاب** بفتح عین مهمله و تشدید شاة فوقیه و در آخر موحده بن اسید بفتح همزه و کسر هـ بن  
 قرشی اموی است اسلام آورد و زفتح عامل گردانید او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم برکه و بهم بران او را مقرر داشت ابو بکر و وفات یافت  
 روز وفات ابی بکر بود است و پنج ساله از سادات قریش بود و خیر و صالح رضی الله عنه قال امرنا رسول الله گفت امر کرد  
 ما را آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن خمر العنب کما تخرص الخلل ای که اندازه کنیم تا که رابعی میوه او را که انگور است بردخت  
 چنانکه اندازه کرده می شود و خراب بردخت و توخذن زکاتة نریباً و گرفته شود زکوة آن در حالیکه زبیب است چنانکه گرفته می شود  
 زکوة نخل در حالیکه تر است چنانکه وقتیکه پیداشود در انگور و خرمایشی پس اندازه کند شخصی که ماهر است در آن که انگور وی چون  
 مویز شود یعنی خشک گردد یا این رطب که تر گردد یعنی خشک شود چه مقدار خواهد شد اگر نصاب رسد زکوة آن بدرجی که گفته حدیث  
 دلیل است بر وجوب خرص قمر و عنب زیرا که قول راوی امرنا رسول الله فمیده می شود از وی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود  
 و بوجوب قائل است شافعی و ابو حنیفه گفت حرام است زیرا که رجم بالغیب است و جواب داده اند که رجم نیست بلکه عمل است بظن و وارد  
 شده است بدان امر شارع و کافی است در آن یک خالص عدل زیرا که خبر فاسق را عارف قبول نمی کند چه جاہل بالشیء از اهل اجتهاد نیست  
 زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم تنها عبد الله بن رواحه را برای خرص بر اهل خیبر فرستاد و هم خالص گویا حاکم است اجتهاد میکند و عمل  
 میکند ابن عباس البکر گفته اجماع کرده اند آنرا که یاد گرفته می شود از ایشان علم که چون برسد مخزن را آفتی قبل چندان پس نیست ضمان فائده  
 خرص امن جنایت است از رب المال و همچنین واجب است بروی بینه در دعوی نقص بعد خرص و ضبط حق فقر ابر مالک مطالبه مصدق  
 بقدر مخزن و انتفاع مالک با کل نحوه و نقص در خرص نخل و عنب وارد است و قیاس کرده اند بروی غیر او را از آنچه ضبط و احاطه او نظر  
 ممکن نیست و گفته اند مقتصر است بر محل نص و همین است اقرب بنا بر عدم نص به علت و نزد شافعی در زرع خرص نیست از جهت تعدد ضبط  
 زیرا که پنهان است در قشر و چون دعوی کند مخزن علیه نقص را سببی که ممکن است اقامت بینه بران واجب است اقامت بینه ورنه صادق  
 باشد بینه خود و صفت خرص آنست که طواف کند بردخت و بینه همه شمره او و بگوید خرص و اندازه این درخت رطباً چنین و چنان  
 و یا بسا که او را واه الخسنة یعنی احمد را بود او و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز ابن حبان و دارقطنی و فیہ انقطاع  
 و در سندش انقطاع است زیرا که سعید بن مسیب آنرا از عتاب روایت کرده بود او و گفت نیست او را سماعت از وی و ابن قانع گفت  
 وی ندیافت او را و گفت منذری که انقطاع او ظاهر است زیرا که مولد سعید در خلافت عمر است و موت عتاب روز وفات ابو بکر صدیق است  
 و سبقة الی ذلک ابن عباس البکر و گفت ابن اسکن مروی نیست از آنحضرت جز باین وجه و روایت کرده است آنرا دارقطنی بسندی که در  
 واقعی است و گفت ابو حاتم صحیح مرسل است یعنی سعید گفت که آنحضرت عتاب را امر کردند و وی گفت این حدیث و اگر چه مرسل باشد لیکن  
 معتضد است بقول امیه و بهیقی از طریق یونس از زهری آورده که گفت شنیدم ابا امامه بن سهل را در مجلس سعید بن مسیب گفت عتاب  
 غدر است باینکه گرفته نشود زکوة از نخل و نه عنتاب آنکه برسد خرص و پنج و سق را گفت زهری نمی دانم که خرص کرده شود چیزی از میوه یا اگر تر

و عنب گفت عایشه بود آنحضرت که می فرستاد عبد الله بن رواحه را که از مشاییر صحاب بود بسوی یهود و نصیر پس اندازد بیکر و می خردار بر خشت  
 هنگامیکه خوش می گشت خواب یعنی ظاهر می شد و روی شیرینی پیش از آنکه خورده می شد از آن اخراج بود و این احادیث دلالت دارند بر کفایت  
 خیر و برین باب و بر همین اند عامه اهل حدیث و این قول قدیم است مشافعی را ولیکن فقهای گویند که این مفضی میگردد بر بای می گویند که ورود  
 این احادیث پیش از تحریر ریاست شیخ در ترجمه گفته و ورود این احادیث در باب صدقه است و شارع در آن مسامحت کرده و اینجا استدلال بان مال  
 نیست تا بالازم آید و قول فقها در باب بیع است اگر این احادیث در غیر بیع است فلا اشکال و اگر عام است مخصوص گردانید شود بغير آن  
 انتهی و در مضمونی است مسنون است خرص در ترموز برب نزدیک بدو صلاح بآنکه یک خالص عادل تخمین کند و قدر واجب بر مالک لازم کند و در  
 بدل نماید پس منقطع شود عن زکوة از عین مخصوص ثابت شود بر ذمه او و اگر من بعد هلاک خرص دعوی کند اگر راست دانسته شد فیهما و الا  
 دایره شود انتهی و تقدم مثل فلک من سبل عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده عن رضى الله عنه ان امرأة بدستیکه  
 زنی که نامش اسماء بنت زید بن لکهن بود انت التبی آمد آنحضرت راضی الله علیه و سلم و معها ابنة لها و فی دینا بنتها  
 سکنتان و با او دختر او بود و در دست دختر وی دوباره بود سکنتان بفتح سین مملو و احدی مسکه است و بی الاسورة و الخنجر  
 من ذهب از طلا فقال لها تعطين زکوة هذا قالت لا پس گفت آنحضرت آن دختر را یا آن زن را که آیا میدی تو زکوة این را  
 گفت نمی دهم قال ایسرک ان یسورک الله بهما یوم القیمة سوارین من بیکر فرمود آیا خوش میدار و ترا اینکه پوشانند ترا  
 اندامی تعالی بسبب این هر دو روز قیامت و دوسوار از آتش و فرخ فالتیهمها پس انفاخت آن زن هر دو را و پوشید و این حدیث دلیل است  
 بر وجوب زکوة در حلی و ظاهرش این است که نیست انصاب برای آن زیرا که آنحضرت صرف امر بتزکیه کرد و اغلب آنست که بیچ اوقیه بخوابد  
 در این سله چهار قول است اول وجوب زکوة و این مذہب جماعتی از سلف و قولی از شافعی است علما بهذا الحدیث دوم عدم وجوب و این مذہب  
 مالک احمد و شافعی است در احد الاقوال آثاری که از سلف قاضی بعدم وجوب وی در حلیه وارد شده لیکن بعد صحت حدیث بیچ اثری برای آثار  
 نیست سوم آنکه زکوة زیور بجاییت دادن اوست لما روی الدارقطنی عن انس و اسماء بنت ابی بکر چهارم آنکه واجب است اما یکبار رواه البیهقی  
 عن انس و سبل بعد نقل این اقوال گفت که اکثر اقوال از روی دلیل وجوب اوست بنا بر صحت حدیث و قوتی و اما انصاب و بی پس و چنین  
 انصاب فضه و طلاست و ظاهر حدیث اطلاق است و گویا که ایشان مقید کرده اند آنرا با حدیث نقیدین و مقوی وجوب اوست حدیث آینده  
 انتهی گویم در موطاست کسی که باشد پیش او تر غیر مسکوک یا زر از زیور و نقره که نفع گرفته نشود از آن از جت پوشیدن و استعمال  
 نمودن پس هر آینه لازم است بروی زکوة در آن مال در هر سال و زن کرده می شود پس گرفته شود چهارم حصه از دهم حصه آن مگر آنکه قص  
 شود وزن آن از بیست دینار خالص یا از موصود دهم پس اگر کم شد از آن چیزی پس نیست زکوة در آن و جزین نیست که زکوة لازم  
 وقت یک بند کند آنرا برای غیر پوشیدن اما زر غیر مسکوک و زیور شکسته که میخوابند اهل آن در دست ساختن آن و پوشیدن آن پس جزین  
 که آن بشا بستانعی است که می باشد نزد صاحب خود پس نیست لازم بر صاحبی در آن زکوة گفت مالک نیست واجب در مر و ارید و در شک  
 و غیره در مضمونی گفته درین سله و قول مشهور آمده است و نشأ اختلاف اختلاف ایشان است و در آن که زکوة نقد بجواب اوست یا بمعنی کفر  
 از معنی از بیست نهانی انتفاع بآن مست پس بر اول واجب شود بر حلی و بر ثانی نه و اگر حلی غیر مباح باشد مانند سوله و خنجر برای مرد انتفاع و کلاً  
 انتفاع است انتهی رواه التلکة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ترمذی گفت این حدیثی است مگر روایت کرده است از امش بن حنیف

از عمر بن شعیب ثنی بن صباح و ابن لعیبه که وی نیز از روایات این حدیث است ضعیف داشته می شوند و حدیث صحیح شده است و درین باب  
یعنی زکوة علی از آنحضرت چیزی ولیکن مصنف فرمود و اسناد قوی زیرا که ابو داود و آنرا از حدیث حسین المعلم عن عمرو بن لعیبه که مذکور شد  
روایت کرده و حسین ثقة است پس در وی دوست برتر ندی که گفت شناخته نمی شود و این حدیث مگر از ابن لعیبه و ثنی و قدنا بعدا حجاج بن اطله  
ایضا گفت بهی و تحقیق منضم شد بسوی حدیث عمرو بن شعیب حدیث ام سلمه و حدیث عایشه و روایت کرد حدیث ام سلمه را ابو داود و عالم  
چنانکه بیاید و صححه الحاکم من حدیث عایشه و حدیث عایشه نزد حاکم و غیره باین لفظ است انما دخلت علی رسول الله صلی الله  
علیه وسلم فرأی فی یدها فتحات من ورق فقال يا هذا يا عایشة فقالت صنعتن اترین لک بہن یا رسول الله فقال التودین زکوة من قال لا  
قال بہن حبک من النار حاکم گفت اسناد علی شرط اشعین و أخرجه ایضا ابو داود و الدارقطنی و البیهقی و روى ایضا عن اسماء بنت زید  
عند احمد و روى الدارقطنی من حدیث فاطمة بنت قیس نحوه و در وی ابو بکر بن ابی مروت و **و عمرو** سہلہ رضی الله عنہا  
انہا كانت تلبس اوصافا من ذهب روایت است از ام سلمه کہ وی می پوشید اوصاف از طلا جمع و وضع بضایع و جامی حملہ  
نوعی از زیور است کہ از سیم می سازند و وجه شمیاء او بوضع از جهت وضوح و سفیدی و روشنی اوست و از ذہب نیز می باشد چنانکہ درین  
حدیث است در صراح گفته وضع درم سرہ و پیرایہ از درم درست و روشنی و سفیدی فقالت یا رسول الله اکثرہا پس گفت ام سلمه  
ای رسول خدا آیا گنج است این کہ بران وعید واقع شده قال فرمود اذ ادیت زکاتہ فلیس بکثر چون ادا کردی و دای زکوة آن  
پس است گنج کہ بران وعید است و ہم چنین ہر مال کہ زکوة آن ادا کنند از حیطة وعید خارج است رواہ ابو داود و الدارقطنی و صححه  
الحاکم و در وی مالک نحوه در حدیث دلیل است بر وجوب زکوة زیور چنانکہ در حدیث اول بود و بریکہ ہر مال کہ زکوة اش بر آنند کثر نیست  
کہ شامل وعید آید کہیمہ الذین یکثرون الذهب و الفضة باشد شکافی گفته نیست زکوة در غیر فقرہ و طلما از جواهر ہرچہ در وی اوقات  
و زمرہ و الماس و لو لو و مرجان و مانند آن بسبب عدم وجود دلیل دال بر ایجاب زکوة در آن بودن برات اصلیه مستحب و انتہی **و عن**  
سہیل بن یفیع سین و ضمیم بن جندب بضم دال و فتح آن رضی الله عنہ قال گفت عمرہ کان رسول الله بود رسول خدا  
صلی الله علیہ وسلم یا مرانا ان مخرج الصدقة من الذي نعد للبيع امر میگرد مارا کہ بیرون آریم صدقہ را از مالی  
کہ آمادہ میگردیم برای فروختن بے برای تجارت یعنی انچه برای خوردن و نوشیدن و خدمت و سواری بود بران زکوة نبود و این حدیث  
دلیل است بر وجوب زکوة در مال تجارت ہرچہ باشد از ظروف و فروش و اتمشہ و اسب و ابل و کتب جز آن و استدلال کردہ اند بر وجوب  
آن بقول می تعالی انفقوا من طيبات ما کسبتم الا یہ مجاہد گفت نزلت فی التجارة ابن منذر گفته اجماع قائم است بر وجوب زکوة  
مال تجارت و بخلاف ثانی و می فقہامی سہ اند لیکن گفته اند کہ مجاہد می کافر نیست بنا بر اختلافی کہ در دست گویم و بوجوب رفتہ اند از ایہ  
بالاتفاق و ظاہر یہ گویند کہ نیست زکوة در مال تجارت و بہ قال الشوکانی و هو الصواب زیرا کہ دلیل بر ایجابش قائم نیست شکافی گفته  
بود تجارت در عند آنحضرت صلی الله علیہ وسلم در انواع اشیا و منقول نشد از آنحضرت درین باب انچه مفید وجوب زکوة اندر آن باشد انتہی  
و در جواب این حدیث گفته اند کہ اگرچہ بعض تحسین می کردہ اند لیکن مصنف در تلخیص گفت کہ در سندش جہالت است و آنکہ حاکم و دارقطنی از عمر  
مرفوعا آورده اند کہ در شتران است صدقہ آنها و در گوسفندان است صدقہ آنها و در بز است صدقہ آن پس مصنف در فتح الباری ضعیف  
جملہ طرف می کردہ و در طریق واحد از آن گفت کہ اسناد این طریق لا باس است ولیکن مخفی نیست کہ حجت بمثل آن قائم نمی شود و خاصستہ



و تکلیف عامة البلوی بآنکه ابن عبد البر گفت که در سندک درین حدیث بر روایت کرده اند بر آنکه بنی و دارقطنی بنی روایت کرده لیکن بطریق ضعیف این محتمل است پس خام نیست بآن استدلال و اگر فرض کنیم که حاکم اسناد این حدیث را صحیح گفته چنانکه در محلی شرح مناج تا هم مجرد احتمال سقط استدلال است تا بحار ضعیف این تصحیح تضعیف جماعه از حفاظ چه رسد بآنکه عصر حفاظ مذکور متاخر از عصر اوست ایشان مستدرک اند بر وی مؤید عدم وجوب است آنچه در صحیح مسلم از ابی هریره آمده که نیست صدقه بر مسلمان در اسب بنده او و ظاهرش عدم وجوب زکوة است در جمیع احوال شوکانی گفته و نقل کرده است ابن منذر اجماع بر زکوة در تجارت و نیست این نقل صحیح و اول کسی که خلا می کنند در این ظاهر به اند و ایشان اند فرقه از فرق اسلام انتهی و باجماع شک نیست در عدم وجود دلیل قوی درین باب غیر از اجماع اگر ثابت شود بی خلاف و در نه خط القتا و همچنین نیست زکوة در مستغلات مانند خانه های کرایه و دو آب کرایه و مثل آن بجهت عدم دلیل دال بر ایجاب آن حدیث مسلم که نیست صدقه بر مسلم در بنده و اسب تناول این حالت است یعنی مستغلات بکبری اگر چه حاجت استدلال نیست بلکه قیام بمقام منع کافی است ذکره لشوکانی رواه ابو داود و الدارقطنی و البزار من حدیث سلیمان بن حمزة عن ابیه و در شانسان جمالت است و لهذا گفت مصنف و اسناده لهن و سندش نرم است زیرا که از روایت سلیمان است و هو مجهول و عن ابی حمزة

رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی الرکاز الخمس فرمود در رکاز خمس است رکاز یکسر را و در آخر زای مجله در قاموس گفته معدن و دفینه جاهلیت و در نهایت گفته رکاز هر دو را گویند و حدیث وارد است و در دفینه انتهی شیخ گفته معنی اول النسب است بسبب این حدیث و در حدیث آمده است که از آنحضرت پرسیدند رکاز چیست فرمود ذهاب فضه که پروردگار تعالی پیدا کرده است در زمین روز پیدایش می انتهی گویم اگر این حدیث ثابت شود قول بآن متعین گردد که لا بیان بعد بیان رسول الله صلی الله علیه و سلم و لیکن این حدیث را بهیچ روایت کرده است و سندش ضعیف است و تابعه حبان بن علی عن عبد الله بن سعید و عبد الله بن مزلک الحدیث است پس حجت نباشد مالک گفته حکمی که اختلاف نیست در آن نزدیک و آنچه شنیدیم از اهل علم که می گفتند این است که رکاز مال مدفون است که یافته شود از مدفونهای جاهلیت که طلب کرده نمی شود مال کشیده نمی شود در آن مؤنت خرج را و نه زیاده عمل و اما آنچه طلب کرده شود مال مذکور شود در وی عمل بسیار پس یافته شود یکبار و یافته نشود بار دیگر پس آن رکاز نیست در مصنفی گفته اختلاف اند علماء در تفسیر رکاز از اهل اقوال شافعی موافق تفسیر مالک است و ابو حنیفه گفته که معدن هم رکاز است و یک قول شافعی موافق ابن مذهب است انتهی و شیخ در ترجمه گفته نزد شافعی در معدن زکوة نیست و حکم وی حکم صید است مگر آنکه مستخرج ذهاب و فضه باشد و نزد ما در وی خمس است بآنکه اشتراط حوالان حول انتهی گویم و لیکن جمهور مخالف خنفیه اند درین باب و گویند که گفته نمی شود معدن را رکاز و آنجا کرده اند همین حدیث بر تفرقه میان هر دو زیرا که اول می این است و معدن جبار است و در رکاز خمس است پس عطف لالت دارد بر بخاری و لهذا مالک شافعی گفته اند که مراد بر رکاز و دفینه جاهلیت است متفق علییه و این حدیث را طریقه یقین است در سبب گفته علماء در حقیقت رکاز و قول است اول آنکه مال مدفون در زمین است از کنوز جاهلیت دوم آنکه معدن است مالک قائل اول است و اما معدن پس در زکوة گیرند زیرا که بنظر لای زرع است و مثله قال الشافعی و ثبانی رفته است ابو حنیفه و دال است بر اول قوله صلی الله علیه و سلم العجا جبار و المعدن جبار و فی الرکاز الخمس اخرج البخاری زیرا که این ظاهر است و آنکه رکاز غیر معدن است و شافعی معدن را بذهب و فضه خاص کرده بحدیث بهیچ که انهم قالوا و اما الرکاز یا رسول الله کما تقدم و اعتبار کرد شافعی و مالک احمد نصاب البخاری لیس فیما دون خمس اواق صدقه در فضان

ذهب وفضه واینکه واجب است در آن ربع عشر حدیث و فی الرقة ربع العشر بخلاف رکاز که در وی خمس واجب است و معتبر نیست در  
 نصاب و وجه حکمت در تفرقه آنست که آنقدر رکاز بسهولت است بغیر تعب بخلاف مستخرج از معدن که لابد است در وی از مشقت انتهى و در بعضی  
 گفت و نیز اختلاف دارند در صرف خمس رکاز ابو حنیفه می گوید صرف آن مصرف خمس فی است و شافعی گوید صرف آن مصرف زکوة است  
 یعنی اصناف ثمانية که در آیه **لَا تَمَّا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ** مذکور شدند و مراد از رکاز در ظاهر اقوال شافعی نقدی است که در جاهلیت  
 دفن کرده باشند پس اگر اهل اسلام دفن کنند و کسی بیابد اگر مالک او معلوم باشد از آن او خواهد بود و الا حکم لقطه خواهد گرفت و در ملک  
 رکاز شرط آنست که در خرابه یا در زمین کسی که خود آنرا احیا کرده باشد بیابد و اگر در ملک شخصی یافت از آن همان شخص است و اگر در مسجد  
 یا شارع عام یافت حکم لقطه گرفت و الله اعلم **وعن** عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده أن رسول الله صلى الله عليه  
 عليه وسلم قال في كنز وجدته رجل في خربة ان وجدته في قرية مسكونة فخرقة فرموا آنحضرت و بانه  
 گنج که یافت آنرا در ویرانه که اگر یافته تو آنرا در قریه آبادان پس شناسان آنرا تا از آن هر که باشد ستاند و ان وجدته في  
 قرية غير مسكونة ففيه وفي الركاز الخمس و اگر یافته آنرا در ویرانه که آباد نیست پس در وی و در رکاز خمس است و در بخا  
 دلیل است بر آنکه رکاز ملک یا بنده اوست و بروی اخراج خمس از آن واجب است و آنرا که در قریه یافته شارع آنرا رکاز نام نکرده زیرا که  
 آنرا از باطن ارض استخراج میکند بلکه ظاهر آنست که آنرا در ظاهر قریه یافته و شافعی و اتباع او بآن رفته اند که در رکاز و چیز شرط است یکی  
 جاهلی بودن دیگر در سوات بودن پس اگر در راه یا مسجد یافت لقطه است زیرا که دست مسلمانان بر دست و مالک او مجهول است  
 پس لقطه باشد و اگر در ملک شخصی یافته شود از آن او باشد اگر نفی از ملک خود نکند و اگر نفی کند آنرا از ملک خود از آن یا بنده باشد  
 و همچنین تا آنکه منتهی شود بسوی محی ارض وجه مذکور شافعی حدیث عمرو بن شعيب است که خودش روایت کرده است باین لفظان **النبی**  
**صلی الله علیه وسلم** قال فی کنز وجدته رجل فی خربة جاهلیة ان وجدته فی قرية مسکونة او طریق مبتا فخرقه و ان وجدته فی خربة جاهلیة  
 او قرية غير مسکونة ففيه وفي الركاز الخمس کذا فی سبل آخرجه ابن ماجة باسناده حسن و رواه الشافعی و ابوداود و النسائی و الحاکم  
 و البیهقی نحوه و لغت سعید بن منصور حدیث کرد ما را خالد از شیبانی از شعبی که مردی یافت رکاز را پس آورد آنرا نزد علی رضی الله عنه پس  
 گرفت از وی خمس و باقی را بیا بنده داد و رواه من وجه آخر عن شعبی و کذا لک ابن ابی شیمية کذا فی التلخیص **وعن** بزرگ  
 بن الحارث مزی صحابی است و بران حضرت در وفد مزینة قدم آورده بودند در سنه خمس سالن شد مدینه را و حامل الویفرینه  
 بود و رفیع روی عنه ابنه الحارث مات سنه ستین و له ثمانون سنة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 اخذ من المعادن القبليّة الصدقة بدستیکه آنحضرت گرفت از کانامی قبلیه صدقه را قبلیه بفتح ثاق و بامی موصوفه نام  
 ناحیه ایست از ساحل بحر میان مدی و میان مدینه پنج روزه راه است و لفظ حدیث این است که قبلیه از جانب فرج است بضم فاء سکون و  
 موضعی است در جانب بالا مدینه میان حرمین و زکوة وی چهل یک است یعنی گرفته نمی شود از وی خمس چنانکه حکم معادن است این نیز ب  
 امام مالک شافعی است و مقولی و نیز امام ابو حنیفه و شافعی و مقول دیگر در وی خمس است و قول دیگر شافعی را آنست که اگر یافته است آنرا  
 بتعب و ثنوت چهل یک و در والا خمس در سبل گفته حدیث و ال است بر وجوب صدقه در معادن و بختل که مراد بدان خمس باشد و رفته است  
 باول احمد و اسحق و ثانی غیر ایشان لقوله وفي الركاز الخمس و اگر چه در وی احتمال است رواه ابوداود و الطبرانی و الحاکم و البیهقی

وما لک ولفظ مالک اینست اقطاع کرد و آنحضرت بلال مرنی را معادن قبیلہ و گرفت از وی زکوة و این ناحیه ایست از فرج پس این معادن گرفته نمی شود از وی زکوة تا امر وز در لفظ اینست و اخذ منها الزکوة و در الخمس شافعی گفت این حدیث مالک نه از آنست که اهل حدیث آنرا اثبات نمی کنند و نیست در وی روایتی از آنحضرت مگر اقطاع کردن آن و اما زکوة در معادن نه خمس پس می نیست از آنحضرت گفت بیهقی هو کما قال الشافعی فی روایة مالک گویم در مصنفی زیر روایت مالک گفته آنچه نزدیک فقیه ظاهر میشود آنست که قبلیه از ذوب و فضا نبود والا اهل تاریخ متعرض آن می شدند و این فرع نزدیک است بدینہ خفای حال ابو بصیر می نماید بلکه از سایر منطبعات مثل سرب و آهن یا غیر منطبع مانند مفره و نوره و این اخیر اقرب می نماید و الله اعلم پس قول احمد راجح است که واجب می شود در هر معدن برابرست که منطبع باشد یا غیر منطبع و اختلاف کرده اند در قدر واجب از معدن بر سه قول خمس مانند کار و ربع مانند نقد و قول ثالث تفصیل است اگر متب حاصل می شود مانند نقد است و اگر بغیر تب مانند کار است فقیه گوید لفظ الا الزکوة محتمل بر سه وجه می تواند شد اگر بحسن خمس باشد پس منظور حضرت نسبت تمام گرفتن آن و اگر رربع باشد منظور حضرت نسبت خمس و اقرب در معدن ذوب و فضا حمل او بر کار است یا ادخال او در لفظ کار از انتهی

### باب صدقة الفطر

باب در بیان صدقة فطر یعنی افطار صدقه را اضافت کردند بسوی فطر زیرا که این صدقه بسبب اوست گماید لہ روایات البخاری زکوة الفطر من رمضان عمره ابن عمر رضی الله عنه قال فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم زکوة الفطر گفت ابن عمر فرض گردانید آنحضرت زکوة فطر را و حدیث دلیل است بر وجوب صدقة فطر لقوله فرض که بمعنی الزم و واجب است و باین رفته اند شافعی و احمد و ظاهر مذہب استحق گفته این واجب است باجماع و در وی خلاف است داود و بعض شافعیہ را که قائل اند بآنکه سنت است و تاویل کرده اند که مراد بفرض قدر است و رد کرده شده است این تاویل بآنکه خلاف ظاهر است شیخ در ترجمه گفت و سنت مؤکده است نزد مالک و واجب است نزد حنفیہ بمعنی مقابل فرض و حنفیہ گویند در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شده و امر ثابت بدلیل ظنی مفید و وجوب است انتمی و بعضی گویند فرض بود اما بزکوة منسوخ شد بحديث قیس بن سعد بن عباده امر کرد و اما رسول خدا بصدقة فطر قبل از آنکه نازل شود زکوة و چون نازل شد امر کرد و اما رونه نمی امامین حدیث را وی مجهول است پس این قول غیر صحیح باشد و اگر صحت او تسلیم کنیم در وی دلالت بر نسخ نیست زیرا که عدم امر ایشان بصدقة فطر ثانیاً مشعر نسخ اول نیست بلکه امر اول کافی است و عدم امر واقع آن نیست و در فطر نصاب غیر آن شرط نکرده اند پس هر که قادر باشد لازم می شود برو بخلاف کسیکه فاضل از قوت خود و عیال خود نمی یابد زیرا که حق تعالی می فرماید لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا شَيْئًا مِنْ حَرْفٍ وَ سَعَى الشَّيْخِ وَ تَرْجَمَةُ شَرْطٌ وَ وجوب صدقة فطر نزد مالک نصاب فاضل از حاجت اصلی است بے شرط نما و نزد شافعی هر که قادر است بر قوت یومیة خود و بر کسیکه بروی نفقه اوست فاضل از لباس و مسکن و خادم و دین بروی صدقة فطر فرض است و شرط نیست نصاب دیگر انتمی و شوکانی گفته خلاف است در تقدیر مقدار معتبر و وجوب زکوة فطر گویند مالک نصاب باشد و قیل مالک قوت ده روز گفت مالک و شافعی و احمد و عطا و اسحق و معتبر نیز همین است که مالک قوت یک شبانه روز باشد انتمی یعنی نصاب شرط نیست و نزد حنفیہ نصاب فاضل از حاجت اصلی شرط است اگر چه نامی نبود لقوله صلى الله عليه وسلم لا صدقة الا عن طهر غنی و در حدیث ثعلبہ صریح آمده لایجب الا على من ملک نصاباً صاحباً

یک صاع مضروب است بر تنیض یا بدل است از زکوة و بیان است برای او من شجر او صاعا ثامن شعبه از مریض صاعی از جو نیست  
 غلات در وجوب صاع بر هر انسان و همچنین در دست صاعی از مویز و درین حدیث ذکر گندم نیست و از اینجا توهم کرده اند که اگر از نصف  
 صاع از گندم بعد از زمان نبوت بود از جهت معاوضه می بصاعی از خرمای و جو و صواب آنست که نصف صاع از گندم بود و تخصیص ذکر نیم و شنبه  
 درین حدیث بجهت غلبه و جو و این دو جنس باشد و گویند که این عمر از خرمای میداد و چون وجود خرمای درینست کم شد از جو میداد و آن جز  
 یکبار نبود و کذا فی الترمذی شواکی گفته رفته اند و جمهور باینکه صدقه فطر یک صاع است از گندم و غیره و رفته اند بعضی صحابا باینکه از گندم نصف  
 صاع است و کاه ابن المنذر عن علی و عثمان و ابی هريرة و جابر و ابن عباس و ابن الزبیر و اسامه بنت ابی بکر با سنانید صحیح و همین است مذکور  
 ابو حنیفه و مسک ایشان بحديث مرفوع ابن عباس است که صدقه فطر دو دست از قمیخ اخراج الحاکم و اخراج الترمذی نحوه من حدیث عمر و بن شعبه  
 عن ابیه عن جده مرفوعا و ابو داود و نسائی از ابن عباس آورده اند که گفت فرض کرد اند رسول خدا صلی الله علیه و سلم این صدقه را یک صاع  
 از خرمای یا جو یا نصف صاع از گندم بر هر سیکه آزاد باشد یا بنده مرد یا شد یا زن خرد باشد یا بزرگ انتهی در مصنفی گفته در جنس صاع پنج  
 چیز مصرح شد طعام که مفسر است بگندم بقرینه مقابل او بشعیر و شعیر و تمر و زریب و اقط و تنقیج چهار جنس اول قوت معتبر است و ظاهر  
 آنست که اگر قوت او و قوت بلد او گندم باشد مثلاً مخیر است در میان جمیع اقوات بجهت عموم حدیث انتهی علی العبد و الحر و الذکر  
 و الانثی و الصغیر و الکبیر بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد و کلان و این دلیل است بر عموم و وجوب وی بر عبید و احراز ذکر و انشا  
 و صغیر و کبیر اغنیاء و فقرا و بهیق از حدیث عبدالله بن ثعلبه یا ثعلبه بن عبدالله مرفوعا آورده که او انکید یک صاع از گندم از هر انسان  
 مرد یا زن خرد یا کلان تو انگر یاد و ریش و ملک اما غنی پس پاک میکند او را خدا و اما فقیر پس رد میکند بروی خدا زیاده تر از آنچه وی دادوست  
 سنذری در مختصر شن گفته در اسنادش نعمان بن راشد است لایحجج بحديثه آسی بنده چون ملک ندارد و وجوب بروی بمعنی وجوب بر او  
 وی خواهد بود از جانب وی نزد سیکه می گوید که بنده مالک نیست و سیکه او را مالک می گوید نزدش خود بروی لازم است و همچنین صدقه زوجه  
 بر نروج است و صدقه خادم بر مخدوم و صدقه قریب بر سیکه نفقه وی بروست بحديث ادوا صدقة الفطر عن ثور بن عبد الله الدارقطنی  
 و البیهقی و اسناد ضعیف و لهذا واقع شده است خلاف در سلسله چنانکه در بر تمام مسوط است و همچنین وجوب بر صغیر بمعنی وجوب بر پدر  
 اوست اگر مالک مال نیست و الا از مال می خواهد بود مثل لزوم زکوة قال الجمهور و گفته اند لازم است بر پدر مطلقا یعنی با وجود مال و به قال محمد  
 و گفته اند بر صغیر اصلا واجب نیست زیرا که شرعیت و بی براسطه طهره صائم است از لغو و زفت و طعمه مساکین است و جواب داده اند که این خارج است  
 مخرج اغلب پس تخرج حدیث ابن عمر با بایش بر صغیر نقانوم وی نتوان شد و گفته اند که مراد بعد بنده ایست که برای خدمت است و آنکه بر  
 تجارت بود و فطر از وی واجب نیست نزد حنفیه و مذاهب ثوری و حنفی نیز همین است من المسلمین از مسلمانان ایله حدیث را درین زیادت کلاما  
 طویل است زیرا که زوات بران اتفاق نکرده اند مگر آنکه بر هر تقدیر این زیادت از عدل است مقبول باشد و دلالت میکند بر اشتراط اسلام در  
 وجوب صدقه فطر و بریکه نیست واجب بر کافر از نفس می و این اتفاق علیه است و اما اخراج مسلم از بنده کافر خود پس جمهور گویند و نزد حنفیه  
 و غیر هم واجب است بحديث لیس علی المسلم فی عبده صدقة الا صدقة الفطر و جواب داده اند بآنکه حدیث باب خاص است و خاص حکم بر عام  
 می توان کرد پس عموم قول می عبده مخصوص است بقوله من المسلمین و لهذا در مصنفی گفت از لفظ من المسلمین ظاهر شد که بر کافر لازم نیست  
 و بنابر مسلمان از غرض کافر انتهی و اما قول طحاوی که من المسلمین صفت مخیرین است نه صفت مخرج عنهم پس ظاهر حدیث آتی است از ابن عمر

در وی عهد و صغیر نیز هست و ایشان بخجده خرج عنهم اندر بیانات کرد بر آنکه صفت اسلام مخفی بخرمین نیست و مؤید است حدیث مسلم بلفظ علی کل نفس من المسلمین حرا و عبدا و امر بهان توفی قبل خروج الناس الى الصلوة و امر که بصدقه فطر که اد کرده شود پیش از برآمدن مردم بسوی نماز ظاهر حدیث دانست که او اجد از نماز کفایت نمی کند لیکن ایة اربعه اتفاق دارند که او پیش از نماز مستحب است نه واجب و امر در اینجا را استحباب است تا گدایان را درین روز بی نیازی از سوال حاصل شود چنانکه باید مستفوت علیه در مصنفی گفته و راول وقت و جوب زکوة فطر سه قلو آمده است اول شب عید و طلوع صبح عید و هر دو معا و ثمره خلاف ظاهر می شود در شخصی که شب عید مرد یا تولد شد و مستحب آنست که پیش از نماز عید برآورد و اگر بعد عید برآورد نیز جائز است و تاخیر روز عید حرام است و اگر تاخیر کند قضا لازم شود انتهی در حبل گفته در وی دلالت است بر آنکه مبادت باخراج وی امور بهاست پس اگر تاخیر کرد و آثم شد و صدقه خارج شد از صدقه فطر بودن بلکه صدقه از صدقات است و موکد این است قول او و لایح عدی و الدار قطنی من حدیث ابن عمر با سند ضعیف زیرا که در وی محمد بن عمر الواقفی است اغنی جوی نیازگر و انید ایشان را یعنی محتاجان و مسکینان و گدایان را عن الطواف از کوه بکوچه گردیدن و رفتن در بدر برای طلب معاش درین روز که روز عید الفطر باطل صدقه بایشان و راول روزی که اعاد ایشان در دادن صدقه بایشان است و صحیح ابن سعد بن خالد در وی رضی الله عنه قال کنتا نعطيها فی زمان النبی صلی الله علیه و سلم صاعا عامن طعما و دویم ما که می برآوردیم صدقه فطر را در زمان آنحضرت یک صاع از طعام بعضی گفته اند که در ابطعام گندم است که متعارف و غالب قوت در سفر و حضر آن بود و بعضی گفته اند که مراد ذره است بعضی ذال نجه و تشدید که متعارف در آنوقت نزول حجاز و غالب قوت ایشان آن بود او صاعا من نضی او صاعا من شحیر آن صاعا من نضی یا صاعی از خرم خشک یا صاعی از جو یا صاعی از انگور خشک که آنرا اموی می خوانند مستند است علیه و رقانو سن گفته اند ای و الله ما را به الله و الله و الصبح و الله الذی یکال به وید و علیه احکام المسلمین همواره ادا و کل مدخل و ثلث قال المدیالضفم کیال و همو رطلان او رطلان از ابرو و النبی الانسان المثل اذا الما هو ویداه بما او بهی ما و قد جربت ذلك فجدته صحیحی در پهلای گفته صاع نزدیک ابی منبه و محمد بن هشت رطل و ابی و نزول ابی یوسف پنج رطل و سوم حصه رطل است و صاع حضرت عمر هشت رطل بود و در عمر الرائق گفت بعضی خلاف میان ابی حنیفه و محمد و ابی یوسف رفع کرده اند این طریق که یافت ابو یوسف صاع را بوزن پنج رطل و ثلث رطل از رطل مینه و این رطل یازده است از رطل بغداد چنان شیخ شار و آن ثبت است و لهذا هشت رطل بغدادی برابر پنج و ثلث رطل مدنی می شود و نزد بعضی این اختلاف حقیقی است نه لفظی و در شرح و تالیله گفته مراد از صاع در صدقه فطر نزد ما صاع عراقی است که هشت رطل است که چهارین باشد و هرین چهل ستار و هر ستار چهار و نیم مثقال پس یک یکصد و هشتاد مثقال باشد پس صدقه فطر بسیر هشت و ثلث و شش روپی است و روپی یازده ماشه نصف صاع از گندم یک آثار و شش ثلثک و سه ماشه باشد و از جو و چندان یعنی دو آثار و نیم پاؤ و شش ماشه که وزن صاع است و نصف صاع بسیر انگریزی که هشتاد و روپی چهره دار و هر روپی یازده ماشه و چهار رتی است یک سیر نیم پاؤ و نیم چهلانک و یک تولد و سه ماشه می شود احتیاطا در صدقه فطر دو سیر انگریزی گندم باید داد و صاع از جو و چند آن یعنی دو سیر و یک پاؤ و یک نیم چهلانک احتیاطا از جو چهار سیر باید داد و فی رواية او صاعا من اقیط و در روایتی اینست یا صاعی از اقیط یعنی همزه و کسرات و طامی حمله قوت که آنرا ماضی نیز گویند و آن شیر ترش است که خشک می شود مثل سنگ میگردد کما فی النهایة نیست خلاف در جوب صاع درین چیز باخلافی که هست در خطه است در حبل گفته ابن خزیمه یازده سفیا از ابن عمر رده که خون حاوی خلیفه شد و در نصف صاع گندم را بر یک صاع جوداشتند زیرا که در گندم نضی نیامده که در وی همین یک



صاع برآید و توان باینکه مراد ابو سعید از طعام درین حدیث خطه است غیر صحیح است کما حقہ المصنف ابن منذر گفته در اندک چیز می ثابت که بروی  
اعتماد توان کرد و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم نیست و نبود در مدینه در آنوقت مگر شیخی یسیر و چون در زمان صحابہ بسیار شد دیدند که نصف صاع  
از وی بجای یک صاع از شعیر است و هم الایة پس عدول از قول ایشان بسوی قول مثل ایشان جائز نیست ولیکن مخفی نیست که ابو سعید خلافت  
آن کرد چنانکه مفید است قولی قال الراوی قال ابو سعید اما انما فلا زال اخراجه گفت ابو سعید که راوی حدیث است لیکن بن  
پس میاشتی برآید صدقه فطر را که اصل حکایت اخراجه فی ذلک رسول الله چنانکه بود من کمی برآوردیم آنرا در زمانه رسول خدا صلی الله علیه و سلم ازین  
حدیث معلوم میشود که صدقه فطر یک صاع است و بعضی احادیث نصف صاع از گندم آمده پس نزد حقیقه مطابقت است بر تقطوع و تقید تخصص است چنانکه مروی از علی بن  
نیریزمین است و از آنرا فرق نیز آمده که وقت شیوع خبر و ادعای آن طهاران که در پیش این صدقه نصف صاع از گندم یا صاعی از شعیر است چنانکه در جفایست و غیر  
مترسب بخیان ثوری و ابن المبارک قمری و ابی حنیفه گفته که در حدیثی که در دست از احادیث باب نیز ظاهر برین است و غایب است  
آن باعتبار اختلاف زمان است و قیامت و نیز واحد و شافعی مالک یک صاع است و اقربا باعتبار اختلاف زمان است و الله اعلم و کاتبی مد الله من اعماله  
لا اخرج ابدا الا صاعا منی برآید همیشه مگر یک صاع یعنی آنوقت این خزیه و حاکم روایت کرده اند که گفت ابو سعید در مال تنگ و اگر کرده شد نزد  
صدقه رمضان نیز برآید مگر آنچه برآوردیم بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم صاعی از شعیر یا صاعی از گندم یا صاعی از جو یا صاعی از اقطه پس گفت او را مروی  
از قوم یهود و از گندم گفت نه این کار معاویست قبول کنیم آنرا و نه این را میگیریم این خبری است که در خطه در خبر ابو سعید غیر محفوظ است و منی هم  
که هم از کفایت و نوری است شمس که در بقول ما در هر چه قائل شد برود از خطه و در نوری هر است زیرا که آن فعل صحابی است و ابو سعید و غیر او  
از صحابه که اهل اند و صحبت از وی و اعلم الله ان فی ذلک رسول الله علیه و سلم خلاف کرده اند او را و معاویه تصریح کرده که این را می است که وی آنرا  
و دیده اند از آنحضرت شنیده اند اخراجه البیہقی فی السنن من حدیث ابی سعید انہ قد قدم معاویه جاجا او معاویه فیکلم الناس علی المنبر فکان فیما کلم الناس  
انہ قال انی اری من من سمران الشام تعدل صلتا من ثمرا فخذ بکذا اناس فقال ابو سعید اما انما فلا زال اخراجه پس این صریح است و آنکه آن  
را می موی ابو سعید بقی بعد از احادیث باب گفته قد و روت اخبار عن النبی صلی الله علیه و سلم فی صاع من بر و در و در اخبار فی نصف صاع و لا یصح شی  
من ذلک قد بینت علی کل واحد منها فی الخلافات انتهى بلفظه و **مسألة** ابن عباس رضی الله عنه قال فرض رسول الله  
صلی الله علیه و سلم زکوة الفطر طهرة للسیاه من اللغو والزلف فرض کرد انید آنحضرت صدقه فطر را پاک گردانیدن روزی  
از سخن نبی بوده و لا یعنی گفتن و از رفتن که واقع باشد در صوم رفت بقی را و با حسن جلع و فحش و آنچه میرود از سخن میان مرد و زن در زیر کجا  
و آنچه خطاب کند مرد زن را از فحش بعد از آن استعمال کرده می شود و در هر کلام قبیح مراد تصحیرات و گناهان است که در ادای روزی و کما حقہ  
وجود آمده باشد و طعمه للساکین و صدقه فطر واجب است از جهت طعام دادن بمسکینان بی نیاز گردانیدن ایشان را از سؤل  
دران روز و در سفر طهارة گفته مساکین را تخصیص میفرمود باین صدقه و بر اصناف ثمانیه قسمت نمود و از هر شی هم بدان وارد نشده و بعضی  
از علما بدان قائل شده که صحت آن باصناف ثمانیه جائز نیست بمساکین خاص است انتهى و در شرح موسی گفت شک نیست که افضل و احوط  
بمقتضا اتباع فعل آنحضرت همان باشد که داده شود بهمین صنف که فقرا و مسکین اند انتهى گفته اند که مصرف آن مصرف زکوة است  
زیرا که آنحضرت نام آن زکوة کرده و ظاهر از کتب ائمه اربع نیز همین است که مصارف آن مصارف زکوة است و در کتاب خرفی که در نهج باب ام احمد  
تصریح است بآن و گفته تعطی صدقه الفطر لمن يجوز ان تعطی صدقة الاموال و ترکشی و در شرح موسی گفته که آن صدقه است پس اخل شود تحت

تو را عالی انما الصدقات للفقراء والمساكين مراد از تصبیح بعض اصناف لازم نمی آید تخصیص بر آنکه در نزوه هم این چنین واقع شده  
و هیچ یکی تخصیص مصرف می تأمل نیست و در حدیث معاوضت امرت ان اخذنا من اغنیاکم بار دانی فقر اکرم و شوکانی گفته لائق تقدیم فقر است  
بنابر اسر بنی کردن ایشان درین روز و آنچه بفرایشان صرف کرده شود در سایر اصناف انتهی فمن اذاها قبل الصلوة فهي زکوة  
مقبولة پس هر که او را در آنرا پیش از نماز عید الفطر پس آن زکوة مقبول است یعنی مترتب است بروی ثواب صدقه فطر نافع گفته عبد الله  
بن عمری فرستادن زکوة فطر را بسوی شخصی که جمع میگردد شدنزدیک او پیش از عید فطر بدو و زیاده و زرواد مالک فی الموطا و در ویست که در  
امام مالک اهل علم را که دوست می داشتند که بر آورند زکوة فطر او وقتی که طلوع کند فجر از روز فطر پیش از آنکه بروند نمازگاه در مصطفی گفت تعجیل زکوة فطر  
در حکم یومین او ثلثة ایام است از اول رمضان تا آخر آن انتهی ومن اذاها بعد الصلوة فهي صدقة من الصدقات و هر که او را کرد  
آنرا بعد از نماز پس آن صدقه از صدقات است یعنی از جنس دیگر صدقهاست نیست مقبول از فطر رواه ابوداؤد و الدارقطنی مرفوعا و البیهقی  
و صحیح الحاکم درین حدیث دلیل است بر وجوب فطره لقوله فرض کما سلف و بر آنکه صدقات مکفر سیئات اند و بر آنکه وقت اخراج وی پیش از نماز  
عید است و بر آنکه وجوبش موقت است و گفته اند واجب از فجر اول شوال است لقوله اغنوه هم عن الطواف فی هذا اليوم و گفته اند واجب از آخر روز  
رمضان است لقوله طهره للصائم و گفته اند واجب است بگذشتن هر دو وقت عملاً باللیلین و در جواز تقدیمش اقوال است بعضی ملحق بزکوة کرده اند  
و گفته اند جائز است تقدیم آن الزجه تا دو سال باشد و بعضی گویند جائز است در رمضان نه قبل از آن زیرا که او را دو سبب است یکی صوم و دیگر افطار  
پس تقدیم آن مانند نصایب حول نتوان کرد و گفته اند مقدم بروقت و وجوب نکند مگر آنچه معتبر باشد مثل یکی روز یا دو روز و ادله الاقوال کما تره کذا و اهل

بَابُ صِدْقَةِ النُّطْقِ

باب در بیان صدقه تطوع و مردمان صدقات نافله اند چنانکه غالب در اطلاعات آنست و تشمیعه آن اصدق از جهت دلائل اوست بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان چنانکه تشمیعه زکوة بهجت آنست که وی تزکیه می کند صاحبش را و شهادت میدهد بصحت ایمان و کمال فی ائمه

**باب دوم** در برهه رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال سبعة يظلهم الله في ظله يوم لا ظل الا ظله هفت کس اند که جادهد ایشان را خدا می تعالی در سایه خود روزیکه نباشد سایه بگرسایه خدا مرد و حصرو دین عدد نیست زیرا که در اینجا خصلتهای دیگرست که مقتضی ظل بوده است و مصنف روح در فتح الباری آنرا تا بهست و هشت خصلت رسانیده و سیوطی بر آن افزوده هفتاد خصال گردانیده و در تالیفی مفرد ایراد کرده تمهید الفرش لفصل الموجهة لظل العرش نام گردانیده آنرا در کتابه تلخیص فرموده ما شش بزوع الملأ فی الخصال المقترضة للظلال نهاده فن ذکر الحدیث پس ذکر کرد حدیث را تا آخر و تعداد سبع و ایشان امام عادل است و جوانی که ناشی شد در عبادت خدا و مردی که دلش آویخته مساجد است و آن دو کس که دوستی گرفتند با هم برای خدا جحش شدند بران و جدا شدند بران و مردی که خواند او را زنی صاحب غضب و جمال پس گفت من می ترسم خدا را و مردی که یاد کرد خدا را در خلوت پس روان شد اشک از هر دو چشم وی و هیه در آن حدیث اینست و رجل تصدق بصدقة فاخفاها حتى لا تعلم شماله ما تنفق بهمینه و مردی که صدقه داد صدقه پس پوشید آنرا تا آنکه نمی داند دست چپ او چیزی را که صرف کرد دست راست او متفق علیه مراد بسایه حمایت و کفست یا سایه عرش چنانکه در روایت سعید بن منصور از حدیث سلیمان آن سبعة یظلهم الله فی ظل عرشه و به جزم القرطبی و قوله اخفا باللفظ افعل صیغه ناسی است حال است بقدر قد و قوله لا یعلم شماله بالغه است و اخفا و تعید صدقه از سلطان ریا و محتمل که بر خدق مضاعف باشد ای من عن شماله و وی دلیل است بر فضل اخفا

صدقه برابرای آن مگر آنکه باند که اظهارش موجب ترغیب مردم است و راقده او ستروی چارس اوست از او عیاریا و قد قال تعالی **لَا تَنْسُوا**  
**الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ** الآية و صدقه در حدیث شامل واجب نافله هر دو است پس گمان نباید کرد که خاص بنافله است چنانکه صنف در باب تطوع  
آورده نیست مفهوم معمول به در قولی و در جل تصدق بلکه حکم زن نیز همین است مگر در امامت **و عن عقبه بن عامر** رضی الله  
عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول کل امرء فی ظل صدقته هر آدمی در سایه صدقه خودست رزقه  
خواه صدقه واجب باشد یا نافله حتی بفصل بین الناس تا آنکه فیصله شود میان مردم رواه ابن حبان و الحاکم در روی حدیث است  
بر صدقه و مراد بسایه یا حقیقت است که اعیان صدقه بیایند و از وی جز شمس دور کنند یا مراد کف و حمایت اوست و از فوائد صدقه نافله توفیه  
صدقه فرض است اگر در آخرت ناقص بر آید چنانکه حاکم در کنی از حدیث ابن عمر آورده نظر کنید در صدقه بنده من اگر ضائع کرده است ازان چیزی بجز  
به بیسید اگر می یابید برای بنده من نافله تا تمام کنید برای او آنچه کم است از زکوة پس گرفته شود صدقه نافله بر فرائض خدا و این بر رحمت و عدل  
او تعالی است **و . . . ابی سعید الخدری** رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ایما مسلم کس  
مسلمًا ثوبًا علی عمری هر مسلمانی که بپوشاند مسلمانی دیگر را جامه بر برهنگی عمری بضم عین و سکون را برهنگی ضد لبس بضم لام کساه الله  
من خضر الجنة بپوشاند او را خدای تعالی از عظمای سبز بهشت خضر بضم خای معجم و سکون ضاد جمع اخضر تلخیص است بقوله تعالی  
**عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ** و ایما مسلم اطعم مسلماً علی جوع اطعمه من ثمار الجنة و هر مسلمان که بخوراند مسلماً  
برگره سنگی بخوراند او را خدای تعالی از میوه های بهشت و ایما مسلم سقی مسلماً علی ظمأ سقاه الله من الریح المخبوق و هر مسلمان  
که بنوشاند مسلمانی را برهنگی ظمأ بفتح تین هموز تشنه شدن بنوشاند او را خدای تعالی از شراب پاک خالص صافی که مهر کرده شده است ظروف آن  
از جهت نفاست آن و در قرآن مجید فرموده **يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ خَمْرٍ وَخِتَامُهُ مِسْكَ** یعنی مهر کرده اند او را بمشک بجای کل که  
روانی را بدان مهر می کنند از جهت نفاست یا بعد از خوردن ازان بوی مشک می آید **و رواه ابو داود و الترمذی و فی اسناد ابن**  
**مذری و مختصر السنن** گفته زیر که در سندش ابو خالد زید بن عبد الرحمن معروف بدالانی است غیر واحد بروی ثنا کرده اند و غیر واحد بروی  
علم نموده و در حدیث شش است بر انواع برودادن آن کسی که محتاج است بسوی می و بودن جز از جنس عمل **و عن حکیم بن حزام**  
سرا و بزا صحابی است برادر زاده ام المؤمنین خدیجه تو له او در کعبه بود از اشرف قریش است عمر او بصد و اسیست سال سید شصت و چهل و شصت  
اسلام . **رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم** قال روایت کرد از آنحضرت که فرمود **الید العلیا**  
**عبر من الید السفلی** دست بالاتر بهتر است از دست پایین مراد بدست بالا آنکه می دهد و بدست پایین آنکه می ستاند کمافی اکثر  
تفاسیر و علیه الاثر و گفته اند ید متعفف است که سوال نمی کند از کسی و اگر چه معطی برای دادن او دست خود را از یکدیگر پس غلو این دست  
منوی است و گفته اند ید آخذ است بغیر سوال گفته اند علیا معطیه است و سفلی مانع و قومی از متصرفه گفته که ید گیرنده بهتر است از دهنده  
طلقاً ابن قتیبه گفته ماری هو لاء الاقوام استطابوا السؤال فهم یحتجون للدنائة در سبیل گفته و انعم ما قال و وارد شده است تفسیر نبوی بآنکه  
علیا آن است که نه بدینی گیرد نه دنیوی فی مسنده حکیم بن خذیم گفته ای رسول خدا چیست ید علیا پس فرمود آنرا در صحیح بخاری و مسلم و ابن عمر که فرمود آنحضرت ید علیا  
بشفقة است یعنی خرج کننده و سفلی ید سائله است یعنی سوال کننده و همچنین ذکر کرده است ابو داود و همچنین است در اکثر روایات و در روایتی از ابو داود و متعفف آمده  
رعفت بجای منفقه معنی باز ایستادن از سوال از مردم و این معنی است بسیار حدیث اگر چه هر دو صحیح است از نووی منقول است که وایت اولی صحیح است

و بر هر تقدیر و حدیث نیست از سوال بیان فضیلت ترک سوال است و لذا در روایتی متفرع گردانید علیم بن حزام بروی قول خود را سئو کند کسی که فرستاد و تراختی و رستی سوال نکنم بعد از تو هیچ یکی را تا آنکه جدا کنم و نیاراست از خدا خواهم و از غیر نخواهم بخدا که نیم بنده غیر و نه خدای دیگر است و ابداً عن تعول و آغاز کن بانفاق بر کسی که غمخواری می کنی از عیال زیرا که ایشان اندام فالاهم روایت است از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یک نیار که انفاق کرده توان از راه خدا یعنی جهاد و دیناری دیگر است که انفاق کرده آزاد گردن بنده و دیناری دیگر است که تصدق کرده بدان بسکینی و دیناری که انفاق کرده آنرا بر اهل و عیال خود بزرگترین آن دینار با از روی اجر آن دینار است که انفاق کرده آنرا بر عیال خود رواه مسلم و عیال مرد زن و فرزند کسی که در موت او باشد و خبر الصدقة ما کان عن ظهر غنی و بهترین صدقه چیزی است که ناشی باشد از قوت غنا که اعتماد کند متصدق بران و متظلمار نماید بران یعنی غنار باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج نگرداند یعنی قوت اهل و عیال را بگذارد و با آنچه زیاده از آن ماند تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنه ندارد زیرا که صدقه کننده بجمع مال خود نادم می شود غالباً و چون خود محتاج باشد و نیست که صدقه نکند خطابی گفته ایراد لفظ نظر در مثل این مقام برای اتساع در کلام است و قیل غیر ذلک و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد و توکل و ثقه بر خدای تعالی و در تصدق کردن از فقر ترسد و لهذا ستایش گردانند ابوبکر را چون برآمد از تمام مال خود پرسید که چه باقی داشته برای عیال گفت الله اما احادیث در معنی اول بسیار است و من یستغف یعفه الله و سیکه باز ایستند از سوال و نگاه دارد خود را از آن نگاه میدارد و او را خدای تعالی و محتاج چنی گرداند بمرحم و من یستغف یعفه الله و سیکه استغنا و رزد بی نیازی گرداند خود را از سوال مردم غنی میگردد و بی نیازی سازد او را خدای تعالی بی نیازی بهمتی دارد که بماند و با هم از دست رو خود چیز با بخشیده ایم و متفق علیه در سبیل گفته علماء اختلاف کرده اند در صدقه بر اهل بجمع مال خود قاضی عیاض گفته جوزه العلماء و ثقه الامصار و طبری گفته با جواز مستحب آنست که نکند بلکه اقتصار کند بر ثلث و اولی آنست که چنین گویند که هر که تمام مال تصدق کند و بر فاقه صبور باشد و او را عیال نیست یا هست ولیکن صابر اند پس نیست کلام در حسن آن و بیل لقوله تعالی و یؤثرون علیک انفسهم حرر الآیه و یطعمون الطعائم علی حیث و هر که باین مشابه نباشد او را کمروه است و اللفظ للبغاری و لفظ حدیث مرئوخاری است و عن ابی هریرة رضی الله عنه قیل **انما الصدقات لاربعة اصناف** قال جهد المقل گفته شد ای رسول خدا کدام سبک از انواع صدقه فاضل تر است فرمود صدقه مر و قلیل المال که مشقت نکند و آنچه در وسع و طاقت است بدو بهر بضم جیم و فتح آن هر دو وقت است و بعضی گویند بفتح یعنی مشقت است و بضم یعنی وسع و گفته اند یعنی مبالغه و غایت است و گفته هر دو وقت یک معنی است در نهایت گفته امی قدر ما یجهد القلیل من المال و این معنی این حدیث است که سابق شد یک در هم صد هزار در هم را مردی است که او را دو در هم است یکی را نگاه داشت و دیگری را صدقه کرد و مردی است که او را مال بسیار است پس گرفت از مال خود صد هزار و صدقه کرد و اخرج النسائی من حدیث ابی ذر و اخرج ابن حبان و المحاکم من حدیث ابی هریره و وجه جمع میان این حدیث و حدیث سابق چنانکه بهر معنی گفته این است که این مختلف است باختلاف احوال مردم در صبر بر فاقه و شدت و اکتفا با قلیل کفایت و بعد احادیثی و آل بران سوق کرده و بالجمله این بر تقدیر رحمت و توکل و قوت یقین و موافقت عیال است و اگر ایشان راضی نباشند و نیست و لذا فرمود و ابداً عن تعول و بایست کن بکسی که عیال مندی آنها می کنی و نفقه ایشان واجب است بر تو ثوبان روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم فاضل ترین و نیکوی که انفاق کند آنرا مرد و دیناری که انفاق کند آنرا بر عیال خود و دیناری است که انفاق کند آنرا بر چار بای خود در راه خدا و دیناری است که خرج کند آنرا بر ایلان خود در راه خدا

رواه سلم اخبره احمد وابوداؤد وصححه ابن خزيمة وابن حبان والحاكم افضليت صدقة باعتبار انست که آن در ذات خود  
 نافع است مرموم را بسیار است احتیاج ایشان بدان چنانکه آب و هر چه محتاج است در وقتی و حالی یا نسبت بقومی یا واقع است بر حالت محمود و اگر چه  
 و در متصدق مثل جسد مقل و بودن وی بر نظر غنی و صدور آن بروج اخلاص و صدق و الشرح صدق بی من ماضی و مانند آن یا بصفتی که مرعی است و در  
 متصدق علیه چنانکه بودن او مستحق احسان و انعام و بودن وی عیال متصدق و ذی رحم وی یا سوال کننده لوجه الله و امثال آن و هم روایت  
 از ابو هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تصدقوا فقال رجل يا رسول الله عندي دينار  
 فرمود انخفضت تصدق کنید و صدقه دهید و غنیمت دانید وجود و ثواب آنرا پس گفت مردی ای رسول خدا نزد من یک دینار است قال تصدق به  
 علی نفسك فرمود صدقه کن و خرج کن آنرا بر ذات خود قال عندي آخر گفت آن مرد نزد من یک دینار دیگر است قال تصدق به  
 علی ولدك فرمود صدقه کن آنرا بر فرزندان خود قال عندي آخر گفت نزد من یک دینار دیگر است قال تصدق به علی زوجتك  
 فرمود خرج کن آنرا بر زن خود قال عندي آخر گفت نزد من یک دینار دیگر است قال ابصر به فرمود تو بینا تری بآن یعنی  
 و گویا مرکب را در حکم خادم داشته قال عندي آخر گفت نزد من یک دینار دیگر است قال انت ابصر به فرمود تو بینا تری بآن یعنی  
 بحال کسیکه مستحق است زیرا که هر که میدانی که مستحق است بده رواه ابوداؤد و الترمذی در سبل گفته ذکر نکرد درین حدیث زوج را  
 حال آنکه وارست و صحیح مسلم مقدم بر ولد و در وی این است که نفقه بنفس صدقه است و بوی برایت کند پستری زوج پستری ولد پستری بده اگر  
 باشد یا مطلق کسی که خدمت او میکند پستری هر جا که خواهد و بایدر نفقات تحقیق نفقه که بر کرام یک واجب است اولاً و الا انتهی گویم در بعض نسخ  
 متن زوج را گرفته و لهذا آنرا ایراد کردیم ولیکن بعد نفقه بنفس و صححه ابن حبان و الحاكم و ازینجا معلوم شد که این همه افضل مصارف  
 صدقه است از غیر وی و فضل آن انفاق بر عیال است و **باب** سرخی الله عنها قالت قال النبي صلى الله عليه  
 وسلم اذا انفق المرأة من طعام بيتها غير مفسدة كان لها اجرها بما انفقته چون انفاق کند و تصدق  
 نماید زن از طعام خانه خودش از آنچه خورده می شود و ذیه نهاده نمی شود در حالیکه تباها نکرده و اسراف ننماید است باشد مرزن را ثواب آن  
 بسبب انفاق کردن می و لزوجها اجره بما اكتسبت و باشد مرشوبه او را اجر وی بسبب کسب کردن او آن مال را که ملک اوست و الخازن  
 مثل ذلك و باشد مگر نغینه دار را که این طعام حواله اوست مانند آن ثواب که زن و شوبه او را است لا ينقص بعضهم من اجر بعض شهبها  
 کم نمی گرداند بعضی ازین سه تن ثواب بعضی را یعنی همرا اجر کامل و ثواب تمام است و موجب نقصان نه گفته اند مراد بنفق زن و عید و خادم نفقه  
 بر عیال صاحب مال در مصالح اوست و این درست از لفظ حدیث و بعضی فرق کرده اند در میان زن و خادم که زن را حق است در مال زوج  
 و تصرف است در خانه او پس او را تصدق جائز است بخلاف خادم که او را تصرفی در مال مولای خود نیست پس در وی اذن شرط باشد و واروی شود  
 برین که زن را نیز تصرف نیست مگر در قدریکه مستحق اوست و چون ازان تصدق کرد مختص باجر خودش و ظاهر آنست که این همه با در اجر برابرند  
 و محتمل که مراد بشل حصول اجر باشد فی الجملة و اگر چه اجر کم است و فر باشد مگر آنکه در حدیث ابو هریره و لما انصف اجر آمده و این شعر بسیار است  
 متفقاً علیه و حدیث و دلیل است بر جواز تصدق زن از خانه زوج و مراد انفاق طعامی است که او را در ان تصرف است بصنعت خود  
 برای زوج و غیره بشرطیکه غیر منفر و محمل بنفقة کسان خانه باشد ابن العربی گفته سلف اختلاف کرده اند درین بعضی جائز گویند و چنانکه که  
 لایوبه پست و ظاهر نمی شود نقصان آن و بعضی محمول کرده اند بر اذن زوج و اگر چه بطریق اجمال باشد و این اختیار بخارست



و دالست برای آن روایت ترمذی از ابی امامه که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفقه کنند زن از خانه شوهر خود مگر باذن و سر  
 نفقه شدای رسول خدا و نه طعام فرمود این فضل اموال است و لیکن معارض اوست روایت بخاری از حدیث ابی هریره باین لفظ که چون نفقه  
 زن از کسب شوهر خود از غیر او پس او را است نصف اجروی و شاید که در جمع میان هر دوی توان گفت که در انفاق با اذن مستحق  
 اجر کامل است و با عدم اذن مستحق نیمه اجر و نهی از انفاق زن قتیست که در صورت غیر اذن فساد و بخل از وی معلوم شود پس بدون اذن او  
 نفقه کردن حلال نباشد بخلاف آنکه خلاف آن از وی معلوم شود که درینوقت او را انفاق بغیر اذن وی جائزست و او را است نصف اجر  
**و عن ابی سعید بن الخدری رضی الله عنه** قال جاءت نربنب امرأة ابن مسعود گفت ابو سعید آمد زینب  
 زن ابن مسعود که صحابیست و متعلق بکرم و عنایت آنحضرت بود زوج وی و ابو هریره و ابو سعید خدری و عایشه از وی روایت دار  
 فقالت یا رسول الله انک امرت الیوم بالصدقة پس گفت ای رسول خدا بدرستی که تو امر کردی امر و زبصدقه دادن یعنی  
 فرمودی که تصدق کنی ای گروه زنان اگر چه از زیورهای شما باشد و کان عندی حلی فاردت ان التصدق به و بود نزد  
 من زیور برای من پس خاتم که تصدق کنم بآن در راه خدا با میداجر و ثواب فرمود ابن مسعود آن و لکه احق من تصدقت  
 به علیهم پس غم کرد ابن مسعود که فرزندان من سختی ترکی اند که تصدق کردم بآن زیور برایشان فقال النبی صلی الله علیه  
 سلم صدق ابن مسعود زوجك و ولدك احق من تصدقت به علیهم پس فرمود آنحضرت راست گفت این  
 شوی تو و فرزندان تو احق کسی اند که صدق کنی ثواب آن زیور بر آنها و در روایتی آمده مر او را و اجر است اجر قرابت و خویشی و اجر صدقه پس  
 کمال و افضل باشد از تصدق بر غیر ایشان و در حدیث متفق علیه است از ام سلمه که گفت گفتم ای رسول خدا آیا نزد ثوابی هست از جت  
 نکه انفاق میکنم بر پسران ابی سلمه و نیستند آنها مگر پسران من فرمود انفاق کن بر ایشان مگر تراست اجر آنچه انفاق کنی بر ایشان انتهی و در  
 لالت است بر اجزای صدقه در صرف بر ولد و ابن مندر و عوی کرده که اجماع است بر عدم جواز صرف صدقه بسوی ولد و حمل که در حدیث را برینکه  
 بن اجزا غیر صدقه واجب است یا مر او بدان انفاق بر زوج است که منفق است بر او لا دیار او از ان اولاد زوج است که از شکم این زن  
 اشد چنانکه در روایت دیگر آمده که بر زوج و بر ایام که در کنار من اند و شاید که این اولاد زوج اوست و ایام باعتبار تیم از طرف ام گفته  
 و اه البخاری و در حدیث دلالت است بر اینکه صدقه بر اقرب از تصدق افضل و اولی است و ظاهر حدیث در صدقه واجب است و بختی که مر او صدقه  
 منع باشد و اول اوضح است و نموید اوست روایت بخاری از زینب زن ابن مسعود که گفت ای رسول خدا آیا کفایت میکند از ما اینکه بگردانیم صدقه  
 نوبه فقیر و برادران و کان تیمم که در کنار من اند فرمود آنحضرت ترا اجر صدقه است و اجر صله و اخرجه ایضا مسلم و این اوضح است در صدقه واجب  
 بر قول زینب که آیا کفایت میکند و قول آنحضرت صدقه است و صله است زیرا که تا در عند الاطلاق صدقه واجب است و بهذا جزم المازری و این  
 بل است بر ج از صرف زکوة زن در زوج و هو قول الجمهور و در وی خلاف ابی حنیفه است و نیست او را و لیلی که مقام و نص تو اند شد و این دلیل  
 ن صدقه وی در نفقه هم بروی عود کند پس گو یا که صدقه نه بر آورده هیچ نیست زیرا که درین صورت منع صدقه تطوع هم بر زوج لازم می آید  
 له بالاتفاق جائزست چه آن هم در نفقه وی در آید ای زوج را صرف واجب بر زوج بالاتفاق جائز نیست زیرا که نفقه زن بر شوهر واجب  
 نی بی نیاز است از زکوة قال المصنف فی الفتح و رسول گفت نزد من درین صورت اخیر توقف است زیرا که غنای زن بوجوب نفقه بر زوج  
 چنان نیست که از حل زکوة بی نیاز گردد انتهی **و عن عبد الله بن عمر رضی الله عنه** قال قال رسول الله صلی الله

عليه وسلم لا يزال الرجل يسأل الناس حتى يأتيه من القياضة، همیشه است که سوال میکند مردی از مردان اموال ایشان را تا آنکه می آید روز قیامت و ليس في وجهه مزعة لحمه در مالیکه نیست در روی وی پاره از گوشت مزرعه انهم سیم و سکون زاومین، ممل پاره از گوشت و بعضی بفتح سیم و زاحبط کرده اند و محفوظ از عدلین ضم و سکون است خطایی گفته بخیل که مر او آن باشد که بیاید ساقط که نیست ساقط قدر و نه جاد یعنی کنایت از خواری می آید و بی است یا عذاب کرده شود در روی وی تا آنکه گوشت آن عقوقه ساقط شود در موضع جنایت زیرا که وی روی خود را بسوال خوار و ذلیل کرده یا مبعوث شود و روی او استخوان باشد تا شنباخته شود و باین شعار یعنی استخوان بی گوشت باشد چه صورت در آخرت تابع معانی است و مؤید اول است روایت طبرانی و دیگر از حدیث مسعود بن عمرو لا يزال العبد يسأل وهو غني حتى يحلّ وجهه فلا يكون له عند الله وجه و در اینجا اقوال دیگر است متفق علیهم حدیث و دلیل است بر قبح کثرت سوال و بر بردن مسالت پاره از گوشت از روی او تا آنکه باقی نمی ماند در روی چیزی بقوله لا يزال و لفظ ناس عام مخصوص بسططان است چنانکه بیاید و حدیث مطلق است در قبح سوا سلفا و بخاری اثر مقید کرده بکسی که سوال میکند از برای تکثر و افزونی مال کما یاتی یعنی آنکه سوال میکند و وی غنی است و بروی رحم کرده چیزی میدهند و هر که بنا بر احتیاج سوال میکند او را اباح است در خواستن آن و می آید بیان غنا که مانع از سوال است و

أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سأل الناس أموالهم فتكثر، کسی که سوال کند از مردم مالهای ایشان را بقصد زیادت شدن مال نه بقصد رفع فقر و حاجت فاما يسأل جمرًا پس جزین نیست که سوال میکند اگر پاره از آتش را ابن عربی گفته معنی وی آنست که معاقب شود بنار و بخیل که حقیقت باشد و بآن افکار روی او را داغ دهند چنانکه در مانع زکوة آمد و فلیستقل پس گو که کم طلبد این امر است برای تمک و مثل او است معطوف بروی یا برای تهدید است از باب اعلو ما شئتم اولیست کثرا بسیار طلبد بر هر تقدیر سوال کردن ضرر دارد کم یا بیش رواه مسلم و این مشعر است بخرم سوال برای استکثار و عمر بن عبد الله الزبیری عن العوام بفتح عین و تشدید و او صحابی مشهور یکی از عشرة بشره بهجت است مادرش صفیه بنت عبد المطلب عمه آنحضرت پسر و مادر هر دو مسلمان قدیم اند اسلام آورد و عمر شانزده سالگی عم وی او را بدعا تعذیب کرد تا اسلام بگذارد و او نگذاشت و همه مشاهد را با آنحضرت حاضر شد و وی اول کسی است که تیغ کشید از میان در راه خدا و ثابت ماند با آنحضرت روز احد و بود سفید رنگ و از قامت مائل بخت لحم و گوشت گندم گون بود بسیار موی خفیف العارضین عمیر بن جرهمور در سفوان که از زمین بصره است در سینه شصت و شش او را یکشت لاریع و ستون سته و مدفون شد در وادی السباع پستتر بصره آوردند و قبر وی در آنجا مشهور است روی عنه ابنه عبد الله و عروة و غیره عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لان يأخذ أحدكم حبله فیاتی بحزمة حطب علی ظهره هر آینه بگیرد یکی از شمار من خود را پس بسیار و پشته همیزم بر پشت خود خرمه بضم مملد و سکون باند همیزم قیبه ها پس بفروشد آن پشته همیزم را فی الله بها وجهه پس باز در خدا بقیمت آن پشته همیزم آید و وجه او را و درین عبارت اشارت است بآنکه نگاهداشتن آبروی بنده از جانب حق تعالی است و نعمت و لطف او است بروی در جزای اختیار شقت در کسب طلال و ترک سوال خهرله من ان يسأل الناس بهتر است مر او را از اینکه سوال کند مردم را اعطوه او منعوه بدهند او را مردم یا ندهند اگر ندهند خود آبرو میرود و مجرم می ماند و اگر بدهند بدتر از آن که در بند نیست ایشان می افتد و در رفق و عودیت و امتثال ایشان می آید و بطبع سوال عادت میکند است باغ احسان و بنا بر محبت و الاهی ما از خوارنگی بگیرد دست متغنی ما رواه البخاری حدیث دال است

بر پنج سوال مع الحاجت و در وی حث است بر کتاب اگر چه نفس خود را در شقت در آورد عوض او خال فل سوال بر نفس خود و ذلت و اگر دانست  
و عوض ضیق که در مال رسول عنه می دراید اگر هر سال یکی را چیزی بدهد و شافعی را دو و جبهت در سوال سیکه قدرت دارد بر کسب صاحب آنست که حرام است  
باینجه بر حدیث دیگر آنکه مکره است بسته شرط یکی آنکه نفس خود را ذلیل نکند دوم آنکه در سوال الحاح نکند سوم آنکه رسول عنه را ایزدند پس اگر یکی هم  
از این سه چیز منفق و کرد سوال حرام است بالاتفاق **و عن** سمرة بن جندب صحابی مشهور حلیف انصار است از حفاظ مکره الخ  
از آنحضرت صلی الله علیه و سلم حسن بصری و ابن سیرین و شعبی از وی روایت دارند با بصره ستمه تسع و خمسين او تین رضی الله  
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المسئلة کدوح یکدج بها الرجل وجهه سوال خراشها و جراحهاست  
که مجروح میگردد و آنرا مرد روی خود را پس سیکه خواهد نگاه دارد روی خود را از خراش و سوال نکند و سیکه خواهد ترک کند آنرا یعنی خواستن مرد  
اموال مردم را خدش معنی اثر است الا ان یسأل الرجل سلطانا مگر آنکه سوال کند مرد پادشاه و امیر را زیرا که در سوال کردن از پادشاه  
ذمت نیست چه سوال می از چیزی است که حق اوست در بیت المال و سلطان را در دادن آن چیز هیچ منت بر سال نیست چه وی کیل است پس  
سوال از وی همچو سوال آدمی از وکیل خود است که حق وی نزد اوست و ظاهر آنست که اگر چه از سلطان تکثر سوال کنند لا باس است و ذمت اثم  
در آن نیز که آنحضرت او را قسیم امری که لا بد است از آن گردانیده او فی امر لا بد منه یا سوال کند در کاری که نیست از آن چاره یعنی حصول  
تمام نیست با وجود ضرورت مگر سوال چنانکه احتیاج مگر سنگی و نایافتن قوت یوم و تفسیر امر لا بد در حدیث قبیده چنین آمده که حلال نیست سوال  
مکرر کسی صاحب فقر مرقع یا دم مروج یا غرم منقطع الحدیث رواه الترمذی و ابوداود و النسائی و صححه و در حدیث ابن مسعود است  
که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی که سوال کند مردم را و حال آنکه مر او راست چیزی که بی نیاز گرداند او را می آید روز قیامت و حال آنکه سوال او  
در روی او بود نموش یا خدوش یا کدوح گفته شد ای رسول خدا و چه چیزی بی نیاز میگردد او را یعنی حد غنا که سوال با آن حرام است چیست فرمود  
پنججاه درهم یا قیمت پنججاه درهم از طلا رواه ابوداود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و بخواجه درهم بحساب و پیله دیار یا قریب بره رویه  
می شود بعضی گفته اند که این الفاظ قریب یعنی اند و او بجهت شک راوی است و بعضی گفته اند که متباين اند و معنی خدش پوست کردن بچوب و تمش  
کنند بناخن و کدج بدن آن اشارت است بتفاوت احوال سالکان در قلت سوال و کثرت آن و توسط و در حدیث عطاء بن یسار است که فرمود  
آنحضرت کسی که سوال کند از شما و حال آنکه مر او راست او قیله که چهل درهم است یا مثل او قیله در قیمت پس تحقیق سوال می کند بطریق الحاح و الحاح  
که مذموم و منهی عنه است رواه مالک ابوداود و النسائی و در قرآن مجید در مروج فقر گفته اند لا یسئ لکون الناس الحاکما و در حدیث سهل  
بن حنظل است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی که سوال کند و نزد وی چیزی باشد که بی نیاز گرداند او را از سوال پس چنین نیست که وی  
می کند طلب بسیاری از آتش نفیل که یکی از روایات این حدیث است در جای دیگر گفته و چیست غنا که روانیست با وی سوال کردن مقدار چیزیست  
که آنرا قوت با داد گرداند و قوت شبانگاه سازد و در موضع دیگر گفته حد غنا این است که باشد مر او را چیزی که سیر گرداند او را در روز یا در شب و در  
آخر جابوداود پس حدیث ابن مسعود دلالت دارد که حد غنا مانع از سوال پنججاه درهم یا قیمت اوست و حدیث عطاء است بر چهل درهم که هشت  
روپیة می شود و درین حدیث تغدی و غشی و شبع یوم و لیل مذکور است پس شافعی اخذ با و ل کرده و احمد و حق و ابن المبارک بنیالک و بعضی بخانی  
و ابو حنیفه و اصحاب او ملک و دیست در هم اگر چه زامی نباشد و درین باب حدیثی نیز وارد شده که در کافی آنرا ذکر کرده و در آن ذکر و پنج او قیله  
طیبه گفت که این آسان تر است بر مردم لیکن در بخواجه و چیزیست یکی منع از اخذ زکوة دوم منع از سوال اعتبار و دیست در هم نزد ابو حنیفه در او ل

و در ثانی قدر تقدی بقیه است و درین باب حدیثی است شیخ در ترجمه گفته اتفاق دارند علما بر اینی از سوال بی ضرورت و اختلاف درین است که حرام است یا حلال یا مکروه بسته بر طریقه تقدیم و منقول است از ابن المبارک که گفت خوش نمی آید مرا که سائل چون لوجه الله سوال کند داده شود چیزی زیرا که دنیا خیس است و چون لوجه الله طلبید تقطیع کرد چیزی را که تحقیق کرد او را خدا بی تعالی پس داده نشود چیزی بجهت زجر و منع و اگر بگوید بحق خدا و بحق محمد برده واجب نمی گردد بر رسول عنه چیزی دادن بوی کسی که گرفت باظهار حاجت دروغ مالک نمی گردد و هم چنین اگر بگوید بدروغ که من علوی ام و سائل که طبل زده بر دریا میگردد و مطرب را که از همه افحش است نباید داد انتهی مخصوصا در حدیث ثوبان است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم کیست که ضامن شود مرا و عهد کند با من که سوال نکنم از مردم چیزی پس ضامن شوم من عهد کنم او را به پشت پس گفت ثوبان من پس بود که سوال نمی کرد هیچ یکی را از چیزی که از جیب او بود و النساء

### باب قسم الصدقات

یعنی باب در بیان قسمت کردن اوقات و در مصرفهای وی . . . . . سید الخدیری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تحل الصدقة لغنی حلال نیست صدقه زکوة مرغنی را در سبیل گفته مختلف اند اقوال در صدقات که با آن قبض صدقه حرام است و لیس علیها ما تسکن النفس من الاستدلال زیرا که این بحث لغوی نیست که در آن رجوع بتفسیر لغت توان کرد بلکه در امری نسبی است و در قدری متعین نتواند شد و وارد شده اند احادیث در تعیین غنای محرم سوال مثل حدیث ابی سعید نزد نسائی در یک اوقیه و نزد ابو داود مائغیه و یحشیه و صحیح ابن حبان پس این قدر غنا محرم سوال است و اما غنا که با آن قبض زکوة حرام باشد پس ظاهر آنست که حرام بر کسی است که بروی زکوة واجب است یعنی مالک دو صد در هم بقوله صلی الله علیه و سلم امرت ان آخذها من اغنیاکم و ارداءا من فقرکم پس در اینجا مقابل که در آنرا با غنا و افاده کرد که غنی کسی است که صدقه بروی واجب است و بیان کرد فقیر را و فرمود که فقیر کسی است که باز گردانیده می شود در وی صدقه بذا اقرب مایقال فیه و قد بیناه فی رساله جواب سوال انتهی . . . . . الا الخمسة مگر برای پنج کس اگر چه غنی هم باشند می توان داد لعامل علیها یکی مگر کسی را که عامل است بر صدقات و گماشته سلطان است بر تحصیل آن پس گرفتن او گرفتن من و خود است بر عمل خویش نه گرفتن از راه فقر او و رجل اشتراها بماله دوم مردی که خریده است صدقه را مال خود زیرا که آن مال در تصرف خود در آمده ملک بائع گردید اکنون که وی آزادی فروشد چیزی را می فروشد که زکوة نیست وقت بیع بلکه ملک اوست پس خریدن آن جائز باشد او غاسر رسوم مگر کسی که مدیون است و دینی بر ذمه و نشسته که غنای می با دای دین می و فانی کند اگر این دین از غیر معصیت است یا توبه کرد و نیست برای او وفا یا برای اصلاح ذات البین اگر چه تلک باشد او غا ذ فی سبیل الله چهارم غرا کننده را در راه خدا شایع مغربی و بر تمام گفته و ملحی است بایشان هر که قائم است بمصلحت عامه از مصالح مسلمین همچو قضا و افتا و تدلیس اگر چه غنی باشند و داخل کرد ابو عبید در آن عالمین را نیز و اشاره کرد بخاری بسوی آن و گفت باب رزق الحاکم و العالمین علیها و امر او داشته برزق چیزی را که میدهد امام از بیت المال بقائم مصالح مسلمانیان همچو قضا و فتیاء و تدلیس پس او را گرفتن زکوة میرسد در قیام بمصلحت اگر چه غنی باشد طبری گفته رفته اند جمیع بجز از اخذ قاضی اجرت را بر حکم نیز که حکم شاغل اوست از قیام بمصلحت ذاتی وی جز آنکه گردی از سلف کرده داشته اند آنرا و حرام گفته و نزد گروهی اخذ رزق بر قضا اگر از بیت حلال باشد جائز است بالا جماع و هر که آبر او ترک کرده بطریق توشه ترک داده و در محل شبه ترک اولی است و حرام است قتی که مال بیت المال از غیر وجه شرعی باشد و اختلاف کرده اند و آنکه چون غالب مال حرام بود و نیز اختلاف است در اخذ از مخاکمین و هر که آنرا جائز گفته بشرطی برای آن کرده

در باب الصدقة میاید گیس چنان شارح درینجا آن تعرض کرده ما هم بدان تعرض نمودیم او مسکین تصدق علیه منه آنچه میسکین  
که تصدق کرده شد بر وی از صدقه فاهدی و منها لغنی پس هر چه فرستاد آن مسکین برای تو مری چنانکه در حدیث عایشه در وقت بر بریده  
ابو بلات میست که کسی تصدق کرد گوشت را بر بریده پس فرمود آنحضرت که این گوشت بر بریده صدقه است و برای ما هر چه متفق علیه حاصل آنکه  
اگر چیزی بفقیر بر وجه زکوة داد و آن فقیر کسی دیگر بداند که زکوة گرفتند او را جائز نیست آن چیز برین کس حلال است زیرا که آن چیز ملک فقیر شد  
بهر که بدو رواست و آنحقاق نمازی زکوة را مذہب شافعی است و نزد حنفی عامل و غارم را دوست است زیرا که عامل اجرت عمل خود میگیرد و غنای  
و فقر در آن برابرست و غارم را بسبب احتیاق می دین را آن قدر درست است که دین وی را باید بدنه غازی را از جهت اطلاق حدیث سعد  
بن جبیل که آنحضرت فرمود از اغنیایا بگیر و بر فقرای ایشان صرف کن و بحجت حدیث دیگر که حلال نیست صدقه مرغی را و لیکن می توان گفت که هر که  
صدقه مرغی حلال نکرد همان کس صدقه برای غازی حلال کرد پس مطلق مقید باشد بدان و مراد بفقیر غیر غازی باشد و الله اعلم رواه احمد  
و ابو داود و ابن ماجه و مالک و صححه الحاکم و اعلی بالادساک ظاهر آنست که روایت همگان معلول است و لیکن در شرح مرغی  
گفته معلول صرف روایت حاکم است که حکم بصحت آن نموده انتهی گویم و چرا علل آنست که مروی است از عطاء بن یسار تابعی که یک کثیر الحث مولای  
ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها بدین توسط ابو سعید خدری و در روایتی از ابی داود از ابی سعید خدری او این سبیل نیز آمده و مراد بدان سافر  
که از وطن خود جدا افتاده است زیرا که مال می از ملک می برآمده و می حکم فقیر و او با شایسته قولی تعالی للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا  
من ديارهم و أموالهم پس گرفتن زکوة او را درست باشد و عمر عیید الله بن عدی بن الحیار بلخاری بحجه و تخفیف  
تحتانیه از کبار تابعین است و تولد او در زمان نبوت بود و روی عن عمر و عثمان و غیر همان سر جلیب حدیثا بدستیکه دو مرد و خبر دادند او را  
انهمما اتیارسول الله که آمدن آن هر دو رسول خدا را صلی الله علیه و سلم و حال آنکه آنحضرت در حجة الوداع بود و قسمت میکرد صدقه را  
یسالانه من الصدقة در حالیکه سوال می کنند آن دو مرد آنحضرت را از صدقه فقلب فیهما المهر پس برگردانید آنحضرت در آن هر دو  
کس نگاه را یعنی از سر تا پا برگشته دید و تفسیرش در روایت دیگر باین لفظ آمده فرغ فینا النظر و حفظه قراهما جلد بن پس دید آن هر دو را  
چاک و توانا فقال ان شئتما اعطیت لهما پس فرمود اگر خواهید شما بهم شمارا و لا حظ فیها لغنی و حال آنکه نیست نصیب در صدقه  
مر تو اگر را و لا لقوی مکتسب و نه مر تو انار که کسب می تواند کرد معنی حدیث بر مذہب شافعی این است که صدقه خوردن بر شما حرام است و اگر  
شماراضی می شوید بر خوردن حرام سید هم شمارا و این بطریق تشدید و تقریب است نه تخفیر باین معنی دارد که ظاهر حال شما قوت است و اگر در واقع  
همچنین ای که تو اگر مذحلال نیست شمارا و لا بهم شمارا و در مذہب حنفیه آنست که در صدقه خوردن خواری و رزاق است اگر باین صفت راضی آید  
شمارا بهم و درین نیز نوعی از تشدید و توجیع است و آنچه مهدی در بحر گفته که مراد بقوی مکتسب کسی است که او را کسی حاصل است که بدان غنی  
تواند گشت پس متعقب است باینکه درین صورت دخل غنی باشد پس حاجت عطف چیست رواه احمد حدیث از ادله تحریم صدقه  
بر غنی است و این تصریح مضمون آیت است و اگر چه اختلاف کرده اند در تحقیق غنی که سلف و بر قوی مکتسب زیرا که حرفه وی او را در حکم غنی گردانیده  
و هر که آنرا جائز گفته حدیث را تاویل کرده بخیزی که قبول کرده نمی شود و قفوا و لفظ وی این است ما اجوده من حدیث و ابو داود و الترمذی  
و در حدیث ابن عمر بن العاص بن حسن است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم حلال نیست زکوة مرغی را و نه خداوند قوت و دست اعضا را  
رواه الترمذی و ابو داود و الدارمی و رواه احمد و النسائی و ابن ماجه من ابی هريرة و درین باب است از طلحه ذکره الدارقطنی فی الحلال و رواه ابو



واذا بن عمر في كامل بن عدي وعن جثشي بن جنادة في الترمذي وعن جابر عن الدارقطني ورواه احمد بن محمد بن حنبل عن رجل من بني هلال  
وعن عبد الرحمن بن ابي بكر في الطبراني وعن قبيصة بفتح قاف وكسر موحده وسكون تخشيه وصاد ممله بن عمار بن قيس بن  
وخامس مجبة وكسر اوقاف وداخر صحابي ست معدود ورايل بصره الهلالي منسوب بهلال وفود آورد در آنحضرت صلى الله عليه وسلم  
روى عنه ابنه قطن ابو عثمان الهندي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان المسئلة لا تخل  
الا احد ثلثة رجل بدستك سوال روايت مكرمي را از سه مرد در جل بكسر بدل ست از ثلثة صحيح ست رفع او بتقدير احد  
تخل حاله اول كسيكه بدشته ست حاله را يعني مالي را كه ادا كنند از آنچه ضامن شده ست بدان حاله بفتح حامي ممله مالي كه برسيده دارد  
و بر خود مي گيرد آدمي از قوم بخت ديت و جزآن و ديون مي گيرد و بخت اصلاح ذات البين يعني جماعت و ميان خود چنانچه مي كنند  
و خون كيد گيرمي ريزند و شخصي ديگر در ميان مي آيد و اصلاح مي كند و ديتا كه برايشان لازم مي آيد بر خود مي گيرد و بخلاف مي گيرد و بخت آن  
ديني بر خود او مي نشيند فخلت له المسئلة حتى يصيبها پس حلال ست مر او را سوال كردن تا برسد آن حاله را و اگر چه غني باشد  
زيرا كه لازم نمي آيد او را تسليم كردن آن از مال خود شمر يمسلت پسترباز دارد خود را از سوال بعد او مي حاله و زياره بر قدرت حاجت سوال  
كنند و بر جل اصابت جاحته اجتاح ماله دوم مردی كه رسيد او را حادثه و آفتي كه هلاك گردانيد و از پنج بركند مال او را  
جوخ هلاك گردانيدن و از پنج بركندن جاحه شدت و سختي كه هلاك كند مال را از قحط و فتنه فخلت له المسئلة حتى يصيب قواما  
من عيش پس حلال ست او را سوال كردن تا برسد قوام را از زندگاني يعني چيزي را كه بي نياز شود و بر پاشود بدان حاجت ضروريه  
وي از زندگاني و در روايتي آمده كه گفت سداؤ من عيش يعني بجاي قواما من عيش چيزي كه به بند حاجت او را از زندگاني قوام بكسر  
قاف چيزي كه قائم شود بوجي حاجت و قوام شي بمعني چيزي كه نظام و عماد و ملاك مي بوي بود نيز آيد و آن نيز قريب بهمين معني ست و اما قوام  
بفتح قاف بمعني عدل و وسط ست چنانكه در قرآن مجيد ست و كان بين ذلك قواما و سداؤ بكسر سين چيزي كه بسنه شود  
بوي حاجت و هر چيزي كه به بند چيزي را سداؤ است چنانكه سداؤ قاروره و جزآن و سداؤ بفتح سين بمعني راستي و ميانه روي در قول  
و عمل و در ذكر قوام يا سداؤ مبالغه ست در باز آمدن از سوال گوياتشديد و اسائل را بمضطر كه حلال ست او را اكل ميتة براي ستر مرق  
و قوام ين اگر چه رسيدن باين مرتبه شرط نيست در حل سوال بلكه فقدان قوت يوم در آن كافي ست و اين گوياد كه حال مسكين ست و ذكر حاجت  
فقير اين ست كه مي فرمايد و بر جل اصابت فاقة سوم مردی كه رسيد او را حاجت در ويشي فاقه حاجت احتياق حاجت شدن  
حتى يقول و در روايتي يقول ثلثة من ذوى الحجى من قوله تا آنكه بگويند يا ايستند و خبر دهند كه كل از خداوند  
عقل و فراست از قوم وي كه حقيقت حال ميرسد و سخن بختين و قياس نمي گویند و حجي بكسر حكه و حيم مفتوحه بمعني عقل و باين رفته اند  
شافيه گفته اند كه مقبول نيست در اعتبار كتر از سه كس و غير ايشان مي گویند كه دم هم كافي ست بر قياس سائر شهادت و حمل كرده اند  
حديث را بر نيب و نيز محمول ست بر سكه معروف باشد بغنا پسترفقير شود و چون از اول امر غني نباشد سوال او را حلال ست اگر چه  
براي مي شهادت فاقه دهند و قول او مقبول ست لقد اصابت فلانا فاقه بتحقيق رسیده ست فلان كس را فاقه  
فخلت له المسئلة پس حلال شد او را سوال نمودن و گدايي كردن حتى يصيب قواما من عيش تا آنكه بر قوام را  
و در روايتي سداؤ را از زندگاني ظاهر آنست كه مر او را از قوام آنست كه شهادت دهند و گفته اند كه آنرا زياره ست يا كرامه محله

فول خبرت چنانکه روایت بقول نموده است و در ذکر بقوم مبالغه است که چنان یقین خبر دهند که گویا شهادت است و در ذکر لام لقدا صابت نیز  
 تا که است و ذکر ثلثه نیز برای احتیاط است و هم چنین ذکر ذوی الحجی و این همه برای مبالغه است و در منع و زجر از سوال مسالت و ران فاسو اهل حق  
 من المسئلة یا قبیصة سحت یا کله صاحبہ سحتا پس چیزی که جزین سه صورت است از صورتهای سوال کردن ای قبیصة حرام است  
 کمی خورد و آنرا خداوندی حرام را و در روایتی یا کله آمده بضمیر مؤنث زیرا که سحت را عبارت از آن گردانیده و رنه ضمیر برای سحت است و در سحت  
 ضمیر مؤنث گرفته تحت بضم سین و سکون حای مملتین حرام سحت و آجات در اصل بمعنی اهلک و تهیصال است و در سحت نفقة سحت حرامی که طلال  
 کسب آن نیز که آن بیرون است و او را واه مسلم و او را واه و این خرمیه و این جتان مذکور است و این لیلی موافق این حدیث تحریر سوال است و اینکه ساقط میشود  
 عدالت از سوال مظاهر حدیث تحریر سوال است که کس مذکور را یا باشد رسول سلطان کما سلف و عن عبد المطلب بن سبعت بن الحارث  
 بن عبد المطلب بن هاشم قرشی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسن رجولیت رسیده بود ساکن مدینه بود پسر بر مشق رفت و بهما بجا  
 در گذشت و در سبب شصت و دو از آنحضرت درخواست کرد و بود که وی را عامل گرداند بر بعض زکوة پس سه سه بود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 ان الصدقة الی آخره و در حدیث قصه است و او را در تب جزین حدیث نیست رضي الله عنه قال گفت عبد المطلب قال گفت  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الصدقة لا تنبغی لآل محمد برستیکه صدقه طلال نیست مرآل محمد را مرآد به لا تنبغی  
 لا تحل است پس بضم تحریر آمد و این حدیث دلیل شد بر تحریر زکوة بر آنحضرت و بر آل پاک وی اما بر آنحضرت پس با جماع و همچنین او عای جماع  
 کرد و این قدام بر حرمت آن بر آل وی صلی الله علیه و سلم و منقول است جواز از ابو حنیفه و گفته اند بشرطیکه ممنوع شوند از خمس خمس و ثلاث احادیث  
 بر تحریر است و هر که خلاف آن گفته حدیث را تاویل کرده و نیست هیچ وجه برای تاویل زیرا که تاویل وقتی واجب است که دلیل بر احتیاج بسوی  
 آن قائم شود و تحلیل بقوله انما هی اوساخ الناس نیست این صدقه مگر چه کمای مردم که ایشان اموال ایشان را پاک میگردانند  
 قاضی است بر تحریر صدقه و اجبه بر ایشان نه نافله زیرا که مظهر همین صدقه و اجبه است کما قال تعالی خذ من اموالهم صدقة تطهرهم  
 و یزکیهم بها مگر آنکه نزول آیت در صدقه نافله است کما هو معروف فی کتب التفسیر و رفته است جمعی بسوی تحریر صدقه نقل نه بر آل  
 و در سبب گفته و اخترا نه فی حواشی ضو النهار لمعموم الالدنه و در وی تکریم فرمودن آنحضرت است آل را از اینکه محل غساله باشند و تشریف است  
 صلی الله علیه و سلم ایشان را از گرفتن این صدقه و همین است علت منصوصه آن و وارد شده است تعلیل نزد ابو نعیم مرفوعا باین لفظ که بآن لهم  
 فی خمس الخمس یا کیفیهم او یغنیهم پس این هر دو علت منصوصه اند و لازم نمی آید از منع کردن ایشان از خمس علت صدقات برای ایشان زیرا که  
 منع انسان از مال و حق وی موجب حلت محرم بر وی نتواند شد و قد بسطنا القول فی رساله مستقلة انتهى و لهذا فی روایة و در روایت  
 آمده و انتها لا تحل ل محمد و لا ل آل محمد که این صدقات یا این اوساخ حلال نیست مر محمد را و نه آل محمد را در سبب گفته و مرآد بآل  
 خلاف است و اقرب آنست که راوی تفسیر کرده یعنی زید بن ارقم گفته که مرآد بآل علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل اند انتهى گویم و احار  
 بن عبد المطلب نیز باین حدیث زیرا که این تفسیر راوی است و آن مقدم است بر غیر وی کما عرفت فی علم الاصول پس رجوع بآن در تفسیر آل محمد  
 در اینجا ظاهر است زیرا که لفظ آل مشترک است و تفسیر راوی دلیل است بر مرآد از معانی آن و این در صحیح مسلم است و اما تفسیر آل در اینجا بنی هاشم  
 که لازم زدوی دخول اولاد مسلم و ابی اعب و نحو ایشان است پس این تفسیری است خلاف تفسیر راوی و همچنین داخل می شوند در تحریر زکوة  
 بنو المطلب از عبد مناف چنانکه داخل می شوند در آنها در قسمت خمس کما یفیده الحدیث الا انی انتهى رواه مسلم شرح و ترجمه گفته گفته اند

که بر حضرت وی مطلقاً حرام است چه صدقه واجب چه تطوع و بر ایشان صدقه واجب نه تطوع که اقال الطبری و در بعضی کتب خفیه نوشته که صدقه  
نفل نیز حرام است بر بنی هاشم نزد صاحبیه و نزد ابی حنیفه و در روایت انتقی یعنی جواز عدم جواز و ارجح عدم جواز است زیرا که حدیث ازین تفصیل  
ساکت است پس شامل هر دو باشد بنا بر اطلاق خود کما سلف و نیز شیخ در ترجمه گفته عدم جواز دفع زکوة به بنی هاشم ظاهر روایت است و در روایت  
از امام ابو حنیفه جائز است درین زمان و ممنوع در آن زمان بود و در روایتی از ابو یوسف جائز است دفع بعضی بنی هاشم بعضی انتقی گویم حدیث  
باب وار دست برین روایات و علت تحریم که اوساخ بودنی آن اموال است در آن زمان و درین زمان هر دو موجود است و تعلیل با احتیاج  
و عدم حصول خمس و غنائم که بعضی خفیه کرده اند خلاف ظاهر حدیث است زیرا که احتیاج هم در زمان آنحضرت موجود بود و در هنگام عدم حصول  
اخذ آن برای ایشان حلال می ساخت شوکانی گفته درین باب حدیثی است و همه صلح احتیاج است و کجاست کرده است ابن رسلان اجماع  
بر عدم جوازش بر بنی هاشم و شرح سنن و علما خلاف کرده اند و رأی که صدقه بر ایشان حرام است و اظهر اقوال این است که بنی هاشم اند و موالی  
ایشان را درین باب حکم ایشان است انتقی و در عموم بنی هاشم کلام است کما تقدم در تصفی گفته حلال نیست صدقه بنی هاشم را با اتفاق علما  
و قال الشافعی بنو مطلب غلتم و اختلاف دارند و موالی بعضی منع می نمایند و بعضی جائز دارند و الله اعلم انتقی و عمر بن الخطاب بن مطهر  
بن نوفل بن عبد مناف صحابی قرشی است اسلام آورد و قبل فتح و نازل شد مدینه و مر و آنجا در سینه پنجاه و چهار و قیل غیر ذلک پس بصیغه  
تضعیف است و پدر بصیغه فاعل از المعام رضی الله عنه قال مشیت انا و عثمان بن عفان الی الشیء صلی الله علیه و سلم  
فقلنا یا رسول الله اعطیت بنی المطلب من خمس خیر و ترکتنا و نحن و هم بمنزلة واحدة گفت جبر رفتم من  
و عثمان بنی رسول خدا گفت من عثمان ای رسول خدا دادی تو پسران مطلب از خمس خیر و ترک کردی ما را و دادی حال آنکه ما و ایشان  
یعنی بنو المطلب یکم تیره ایم یعنی نسبت به تو زیرا که اولاد عبد مناف ایم که جد رابع ما و است چه هاشم و مطلب و عبد شمس و نوفل همه پسران عبد مناف  
و من جبر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف است  
فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما بنو المطلب و بنو هاشم شیء واحد پس گفت آنحضرت نیستند پسران هاشم  
و پسران مطلب مگر یک چیز بجهت اتحاد و اتفاق و تخالفی که میان ایشان بود و جاهلیت بودند و اسلام و در قضیه تمنا گفت بنی عبد شمس و نوفل  
که بجهت عداوت و مخالفت یکدیگر عبد شمسند که بابن هاشم مناکحت و مباحث نکند تا آنحضرت را بسط تسلیم ایشان نمایند بنی المطلب بنی هاشم  
یکه بودند و با ایشان متحد و موافق بودند و شیء واحد را بعضی سی واحد بسین محله روایت کرده اند یعنی مثل و برابر و واحد تفسیر اوست غرض که  
جبر بن مطعم گفت که قسمت نکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر پسران عبد شمس را که عثمان بن نوفل را که من و اقربان من باشند  
شیء چیز رواه البخاری و در سبل گفته مراد بنی هاشم در بنی آل علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل حارث است و آل ابی لب و آل  
نیست زیرا که هیچ یکی از آنها در عصر آنحضرت مسلمان نشده و گویند عقبه و محبت پسران ابولب ایمان آورده بودند در حنین و حدیث لکین  
برینکه بنی المطلب مشارک بنی هاشم اند در سهم ذوی القربی و در تحریم زکوة نیز نه سن عدای ایشان اگر چه در نسب برابرند و آنحضرت تعلیل  
کرده است آنرا با ستم را ایشان بر موالات چنانکه در لفظ دیگر چنین آمده که آنها مفارقت نکردند از ما در جاهلیت و اسلام پس هیچ یک چیز شدند  
و احکام و این دلیل واضح است و باین رفته است شافعی و خالفه الجهم و گفته اند که آنحضرت ایشان را بطریق تفصیل داو ندن باستحقاق  
و این خلاف ظاهر است بلکه لفظ شیء واحد دلیل است بر مشاکبت ایشان در استحقاق خمس و تحریم زکوة انتقی و عمر بن الخطاب

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نام وی ابراهیم بود و قیل هرگز نگفته اند مولای عباس بود وی با حضرت بنی نضیر و چون عباس سلام آورد ابورافع این خبر با حضرت رسانید حضرت او را آزاد کرد مات فی خلافة علی کما قال ابن عبد البر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث رجلا على الصدقة من بني نضير ومريد يستيكه فرستاد آنحضرت مردی را برگزین صدقه یعنی زکوة از قبیله بنی نضیر و نام آن مرد ارتم بن ابی الارقم بود صرح به النسائی والطبرانی فقال لا بی رافع اصحبني فانك تصيب منها پس گفت آن مرد که ای ابی رافع همراه من شو و صحبت دارم پس برستیکه تو برسی از صدقه نصیب خود را و برهم بتوانان چیزی فقال پس گفت ابورافع حتی آتی النبی صلی الله علیه وسلم تا آنکه بیایم آنحضرت را فاسأله پس سوال کنم آنحضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه فأتاه فساله پس آمد نزد آنحضرت و پرسید او را از همراهی آن مرد فقال صولی القوم من انفسهم پس فرمود مولای قوم از ذاتهای ایشان اند و حکم ایشان دارند و چنانکه صدقه را حلال نیست مالم یزحلال نباشد و اما لا تحل لنا الصدقة و اما بنی هاشم حلال نیست ما را صدقه پس ترا که مولای ما می نیز نباشد رواه احمد والثلثة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن خزيمة و ابن حبان و الحاكم و هو فی الطبرانی من حدیث ابن عباس رضي الله عنه و حدیث دلیل است بر آنکه حکم موالی آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم حکم آل محمد است در تحريم صدقه ابن عبد البر در تهید گفت نیست خلاف در میان مسلمانان در عدم حل صدقه برای آنحضرت و بنی هاشم و موالی ایشان انتهى و جماعتی بعد از تحمیش بر ایشان رفته بنا بر عدم مشارکت و نسبت بنا بر آنکه ایشان را در خمس حصه نیست و جواب داده اند که مقدم نمی شود بر نضیر این عمل پس مرد و و باشد زیرا که رافع نص است ابن عبد البر لفظة هذا خلاص الثابت من النصوص نیز این حدیث نص است بر تحريم عماله بیروالی و بر آل محمد بالا ولی زیرا که آن مرد خواسته بود که ابی رافع را بر بعضی آنچه آنحضرت او را بران عامل کرده و الی گرداند و عماله آن ولایت بوی بدیده آنکه از اجرت خود چیزی بوی بخشد که گرفتن این ابورافع را جائز بود زیرا که این دخل است زیرا آن هیچ کس که حلال است او شان را گرفتن آن زیرا که چون این مرد مالک اجرت خود گردید او را بسد که هر کرا خواهد از آن بدید پس ابورافع را هم از آن حلال باشد پس این گویا نظایه قول می است که گذشت و رجل تصدق علیه فاهی منها و عمر . سأل عن عبد الله بن عمر عن أبيه أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لا یعطى من الصدقة الا رجل یحیی بها عیالاً یا بود آنحضرت که میداد عمر را عطیة فیقول اعطه افقر منی پس می گفت با آنحضرت بده آنرا بحتاج ترین بوی از من فقال خذ فمعه او تصدق به پس می فرمود آنحضرت بگیر آنرا و مال ساز آنرا با تصدق کن بآن و ما جاءك من هذا المال وانت غیر مشرف ولا سائل فخذ و چیزی که بیاید ترا ازین مال حال آنکه تو اشرف نگنده و انتظار بزمه و طمع نگنده و نه سوال کننده آنرا پس بگیر آنرا و مالا فلا تتبعه نفسك و چیزی که این چنین است پس پیر و مکر و آنرا نفس خود را یعنی در پی آن مرد و طمع مکن و انتظار مبر چنانکه در میان مردم مشهور است لا رد ولا کد و گویند لم یجمع و منع نکند و جمع نکند رواه مسلم حدیث افاده کرد که عامل را گرفتن عماله یعنی مزد عمل خود میرسد بگیرد و آنرا و نکند زیرا که حدیث در همین باب است کما صرح به فی رواية مسلم و اکثر بر آنند که امر در قول می فخذ برای نبی است و قیل برای موجب و گفته اند مندوب است و هر چه میداد آنرا انسان قبول کند آنرا بهر دو شرط که در حدیث مذکور اند وقتی که مال معطی حلال باشد و اما عطیة سلطان جائز و غیره که مالش حلال حرام است پس این نذر گفته اند آن جائز است نصت کرده شده است در آن و حجت اخذ این است که حق تعالی در حق یهود گفته تمتعوا بالكذب اکتلون للشحوت و آن حضرت در خود نزوی و یهودی گیر و کرد مع علم بیک و همچنین جزیه گرفت از آنها با آنکه میدادند که مال ایشان حرام باطل است بلکه اکثر اموال آنها از ثمره خنیز و معاملات باطله بود انتهى و در جماع کافی گفته عطیة سلطان جائز و نکند زیرا که اگر میدادند که این عین مال مسلم است

قبولش تسلیمش یا کسان مال اجب اگر ملتبس است پس مظلّم است بر سختی وی صفت مند و اگر عین مال جائز است پس در وی تقلیل باطل است که آنچه باقی آن استعانت بر مصیبت میکرد از وی گرفته و در سبیل احد نقل این کلام گفته بود کلام حسن جابر علی قواعد الشریعه لیکن در گرفتن این مال شرطی که قابض بر نفس خود مامون باشد از محبت حسن که نفوس بر حجت وی مجبور اند و در و هم نیندازد که سلطان بر حق است و ایندای عطفه اذ قبول کرده و قد سلطان فی حوائج ضروریات فی کتاب البیوع ما یوسع من ذلالتی

## کتاب الصیام

صیام و صوم در لغت بمعنی امساک است و امساک عام است از قول و عمل مردم و دو باب و غیره ابو عبید گفته هر مسک از کلام با طعام یا سیر یا صائم است و در شرح عبارت است از امساک خاص که بازداشتن نفس است از طعام و شراب و جماع و جز آن از آنچه وارد است شرع بدن بر وجه مشروع و تابع اوست درین حکم امساک از رفت و لغو و غیره از کلام محرم و مکروه بنا بر دو روایت درین ازان در صوم زیاده بر غیره در وقت مخصوص بشرط مخصوص و تفصیلش در احادیث آینده می آید و مبدأ فرضیت می در سنه دوم از هجرت بود و اختلاف کرده اند در آنکه کس افضل است یا صوم مشهور نزد جمهور آنست که صلوٰه افضل است از سایر اعمال چنانکه آمده خیر اعمالکم الصلوٰه و بعضی گفته اند که صوم افضل است زیرا که فرموده است علیک بالصوم فانه لا عدل له و ظاهر این مخصوص بنحاطب است یا مراء آنست که نیست او را حمل بعد از نماز و بر طلال صوم رکعتی است از ارکان اسلام و فرضیه است از فرائض دین و ضروری است از ضروریات شرع منکر فرضیت می کافر است و تارک بے عذر آق قاسم

عن ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقدر موا رمضان بصوم يوم ولا يومين پیشی نکلید ماه رمضان را بر روزه یکروز یا دو روز درینجا دلیل است بر اطلاق این لفظ بر شهر رمضان و حدیث ابی هریره نزد احمد مرفوعا که باین لفظ است لا تقولوا اجار رمضان فان رمضان اسم من اسماء الله تعالی و لکن قولوا اجار شهر رمضان حدیث صحیف است مقاوم این حدیث که در صحیح است نتواند شد الا سرجل و رشح بلوغ المرام بحجین است و لفظ وی در بخاری این است الا ان یکون رجل مصنف گفته یکون تامه است ای یو جد رجل و لفظ مسلم الارجل است نصب در سبیل گفته هو قیاس الغریبه لانه شتاء متصل من مذکور کان یصوم صوماً مکرر می که روزه می داشت روزه را یعنی عادت وی بود که در روزی حصین مثل دو شنبه یا پنجشنبه روزه می داشت اتفاقاً پیش از رمضان آن روز واقع شد فلیصمه پس باید که روزه دارد در آن روز بعضی گفته اند که این نهی مخصوص است بضعفا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمع کرده است میان صوم رمضان و شعبان منوید این است آنچه در حدیث متفق علیه آمده که فرمود آنحضرت عمران بن حصین یا مردی دیگر را که روزه نداشتی تو آخر شعبان گفت نه فرمود چون اظهار کنی بداد و روزه یعنی بعد رمضان گویا آن مرد عادت این دو روزه داشت یا بعد از روزه بود و چون نهی شعبان را صوم آن دو یوم یا زمان پس آنحضرت فرمود که روزه مندر و معتاد منعی عنه نیست باید داشت و اگر قوت شد قضا باید کرد و متفق علیه حدیث دلیل است بر تحریم صوم یوم یا دو یوم قبل رمضان ترمذی بعد روایت این حدیث گفته و العمل علی هذا عند اهل العلم که بهر آن بتجمل الرجل الصیام قبل دخول رمضان بمعنی رمضان انتهی در سبیل گفته قوله بمعنی رمضان تنقید نیست باینکه آن مشروط است بحدود روزه احتیاطاً آنکه صوم مطلق باشد همچو نقل و نذر و باند آن گویم بعد این قید لازم می آید تقدیم رمضان بر صوم که باشد و این خلاف ظاهر نهی است زیرا که نهی عام است مستثنی نیست از وی مگر صوم سیکه عادت و صوم ایام معلومه دارد و ان ایام موافق افتاد باخیر یوم از شعبان اگر مرد آنحضرت صوم مقید می بود چنین می فرمود الا شتاء یا ما نذین لفظ حال آنکه نهی از تقدیم رمضان کرد



نیز که شارع و قول یا در صوم رمضان مطلق بر ویت هلال می کرده پس مقدم علیه مخالف نص است امر و نهیاً و در وی ابطال فعل باطنیه است که تقدیم صوم  
یک یا دو یوم می کنند قبل بر ویت هلال رمضان و زعم ایشان آنست که لام در قوله صوموا الرویه در معنی استقبال است ای استقبالین لما زیرا که حدیث غیر  
عدم صحت حل لام است برین معنی و اگر چه در مواضع دیگر باین معنی آمده باشد و رفته اند بعضی علما بآنکه نهی از صوم بعد نصف اول از شانزدهم شعبان  
بحدیث ابی هریره مرفوعاً که چون بنیمه رسید شعبان پس روزه ندراید و دیگران گفته اند جائز است بعد از انتصاف و می و حرام است قبل و میگوید  
یا در روز اما جواز اول پس بجهت آنست که اصل همین است و حدیث ابی هریره ضعیف است احمد و ابن معین گفت منکر است و اما تحریر ثانی پس  
بحدیث کتاب هو قول حسن انتهی کلام اسبیل سید علامه عبداللہ بن صاحب اسبیل گفته مؤلف شرح درینجا چنین گوید و در باب صوم تطوع جزم  
بصحت حدیث ابی هریره کرده انتهی گویم حدیث ابو هریره را ترمذی و ابوداود و ابن ماجه و دارمی روایت کرده اند و ابن حبان و غیره تصحیح  
و می نموده پس احتجاج بدان درست باشد و به قال الشوکانی رح و گفته درین باب حدیثی است و خلاف طویل است و در سطولات مبسوط انتهی  
و آنچه شیخ در ترجمه گفته این نیز در حق کسی است که قوت ندارد و بر پیایی داشتن روز یا انتهی خلاف ظاهر حدیث است و **عمر**  
بن یاسر رضی اللہ عنہ قال من صام الیوم الذی یبشک فیہ فقد عصى ابا القاسم کسی که روزه دارد روزی را  
که شک کرده می شود در وی پس تحقیق بی فرمانی کرد ابو القاسم را یعنی محمد رسول اللہ و ابو القاسم کنیت آنحضرت است ضلی اللہ علیہ وسلم  
و یوم شک عبارت است از روزی ام شعبان که احتمال دارد که از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد پوشیده شدن هلال برابر و مانند آن  
و علما اختلاف است در صوم آن یوم و دلالت حدیث و مافی معناه و ال است بر تحریم صوم آن یوم و باین رفته است شافعی و مالک و ابو حنیفه  
و همین است مختار اکثر ائمه میگویند که روزه ندارد روز شک و مکروه است صوم آن یوم و اگر دارند به نیت نفل دارند و ثانی الحال اگر این روزه  
از رمضان ثابت شود روزه از رمضان باشد و مستحب است نزد خفیه هر کسی را که موافق اقتداء یوم عادت صائم و خواص را و غیر ایشان افطار  
کنند بعد از نصف نهار اما صحیحی را علامی گویند که اگر آسمان علی باشد یوم شک نیست و حساب کرده شود روزه وی از رمضان و بسیاری ایجاب این عمر چون یکدشت  
از شعبان است و نه وظایف دیگر و هلال اگر رسیدند آنرا می شنیدند خبر آن روزه میدهند و اگر مطلع صاف بی علت میبود افطاری نمودند و اگر علت بود وی روزه  
می داشتند و حمل کرده اند این را بر صوم نفل و حدیث باب راحل می کنند بر روزه به نیت رمضان در سبیل گفته صحابه هم درین مختلف اند بعضی  
بجواز رفته و بعضی بمنع و حصیان ابا القاسم و اوله با محرمین است و آنکه شافعی از فاطمه بنت الحسین رضی اللہ عنہا آورده که علی کرم اللہ وجہہ  
گفته اگر روزه دارم روزی از شعبان و بیشتر بسوی من ازینکه افطار کنم روزی از رمضان پس این اثر منقطع است یا آنکه مجرد باره  
روز شک نیست بلکه بعد از آنکه گواهی داد مردی بر ویت خود هلال را پس روزه گرفت و حکم کرد مردم را بر روزه و گفت اگر روزه دارم الخ  
و بخلاف آنکه نص است درین باب حدیث ابن عباس است پس اگر حامل شود میان شما و میان او و بر یک کل کم شد شمار بستی روز و استقبال کنید  
ماه را از حرجه احمد و محال پس ابن خزیمه و ابویعلی از حرجه الطیالسی بلغظ و لا تستقبلوا رمضان بیوم من شعبان از حرجه الدارقطنی و صححه  
و ابن خزیمه فی صحیح و ابی داود راست از حدیث عایشه کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یحفظ من شعبان باللات یحفظ من غیره یصوم لرویه  
هلال رمضان فان غم علیہ عد ثلثین یوما ثم صام و ابوداود از حدیث حذیفه مرفوعاً آورده لا تقدموا الشهر حتی تروا الهلال او تکملوا العده  
ثم صوموا حتی تروا الهلال او تکملوا العده و فی الباب اجابہ و اساعده و اللہ علی صوم یوم شک من کل الحدیث الا انی ذکره بالحدیثی تعلیقاً ذکر کرده است این اثر را بخاری  
در صحیح خود بطریق تعلیق یعنی بی اسناد و تعلیق بخاری حکم صحیح دارد و وصلک و وصل کرده اند افزا بسوی عمار و زیاده که موصفت و فتح

والحاکم واهم وصلوه من طریق عمرو بن قیس عن ابی حمز ولفظه عندهم کنا عند عمار بن یاسر فاتی بشاة مصلیة فقال کما فتی بعض القوم فقال انی سمعت  
فقال عمار من صام الخ الخمسة احمد وابو داود وترمذی و نسائی وابن ماجه و نیز حکم و در اقطانی و بیهقی و دارمی و نیست این حدیث در مسلم و بیهم کرد  
هر که نسبت نمود آنرا بسوی می و صححه ابن خزیمه و ابن حبان ابن عبد البر گفته این حدیث مستندست نزد ایشان و مرفوع اختلاف میکند  
در این و زعم کرد ابو القاسم جوهری که آن موقوف است و در کرده شد این قول برومی و گفت مصنف و شرح خجسته الفکر و از آنچه آنرا حکم رفع حکم کردن  
صحابی است بر فعلی که آن طاعت است مراد از رسول خدا را یا معصیت است همچو قول عمار زید الظاهر آنست که تلقی کرده است این را از آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم انتهى پس مرفوع باشد حکما و معناه موقوف باشد لفظا **و اما** رخصی الله عنه قال سمعت رسول الله  
صلی الله علیه و سلم يقول گفت ابن عمر شنیدم آنحضرت را می فرمود اذ ارایتموه فصوموا چون ببینید هلال رمضان را  
پس روزه دارید و اذ ارایتموه فافطروا و چون ببینید آنرا پس افطار کنید فان غمركم فافطروا له پس اگر پوشیده  
شود ماه بر شما بغام پس اندازد کنید یا را یعنی بشمارید روز پس او را رستی روز و تمام کنید و کامل گردانید این عدد را در ماهی که پوشیده  
شده است بر شما اقدر و اصیغه امرست و همزه او همزه وصل است و دال را کسره و ضمه هر دو دهند و گفته اند که ضمه خطاست متفق علیه  
حدیث دلیل است بر وجوب صوم رمضان برویت هلال و افطار آن اول روز از شوال برویت هلال و ظاهرش اشتراط رویت جمیع مخاطبین است  
لیکن اجماع بر عدم وجوب این قائم شده بلکه مراد اخبار عدل است که حکم شرعی بدان ثابت شود خواه یک کس باشد یا دو علی الخلاف فی ذلک پس  
حقی اذ ارایتموه آنست که چون یافته شود فیما بین شمارویت و این ال است بر یک رویت یک بلد رویت جمیع اهل بلاد است پس لازم باشد  
حکم و گفته اند معتبر نیست زیرا که اذ ارایتموه خطاب است مردم مخصوص را و در مسله اقوال است نیست بر هیچ یکی از آنها دلیل ناهض و اقرب از روایت  
رویت است مراد اهل بلد را و آنچه متصل است از جهاتی که بر سبب او واقع است در مصنفی گفته اگر هلال را در یک شهر دیده شود در شهر دیگر مخصوص  
کرد و ندیده اند اگر آن شهر قریب است لازم است حکم رویت ایشان و اگر بعید است لازم نیست بحدیث ابن عباس و بقیاس و بقیاس مسله فطر  
و حج که در حدیث منصوص شده و ظاهر آنست که مراد از بقع مسافت قصر است و ایراد کرده نشود که مسافت قصر را با مر هلال هیچ تعلیق نیست  
زیرا که مشروعیست الکفای هر ناحیه برویت خود از جهت حج است و تکلیف با بلاغ اخبار نه از جهت اختلاف مطالع و عادت قاضیه است ببلوغ  
اخبار در مواضع قریبه پس اگر از آخر شهری که در آن رویت تحقیق شد بر دو مرحله باشد حکم آن لازم نیست انتهى و در قول می لر ویت  
دلیل است بر آنکه لازم است صوم و افطار منفر و بالرویه را و این قول ایضا مذاهب اربعه است در صوم و اختلاف کرده اند در افطار شافعی گفته  
افطار کنند و پوشیده دارد و اکثر علما گویند صائم ماندا احتیاطا که اقاله فی الشرح و لیکن در اول باب صلوة العیدین انوی گفته است که  
قائل نیست بترک یقین نفس خود و اتباع مردم مگر محمد بن حسن شیبانی و جمهور گویند متعین است بروی حکم نفس او در آنچه متیقن است پس اینجا  
مناقض آنجا گفته و سبب خلاف قول ابن عباس است مگر کرب را که اعتدال کنند برویت هلال و می در شام است بلکه موافقت اهل مدینه کنند  
و روزه دارد روزی و یکم باعتبار رویت می در شام زیرا که آن روزی است نزد اهل مدینه و ابن عباس گفته که این از سنت است و گذشت  
حدیث و نیست نص در آنچه احتیاج کرده اند بدان بنا بر احتمال که تقدم پس حق آنست که عمل کنند بیقین نفس خود صوما و افطار او حسن  
تکتم آن برای صوم مردم از اسارت ظن در حق می گذارنی پس لیسیم از احمد بن حنبل و روایت است یکی آنکه روزه گیر در رویت خود دوم آنکه  
روزه گیر و مگر با مردم اگر هلال را ببیند و او آنهم در روایت در کتب حنابل مذکور است و مسلم و مسلم راست از حدیث ابن عمر

فان اشبه علیکم فاقیدوا ثلثین پس اگر پوشیده شود بهلال بر شما پس اندازه کنید ماه را سستی روز و روز سستی ماه افطار کنید و تمام ماه  
 بشمارید و تسبیح گفته و این احسن تفاسیر و فی تفاسیر آخر نقلها الشایخ خارجی عن ظاهر المراد من الحدیث انتهى و مراد بهب لندیة گفته این فریب ما و نه  
 مالک و ابی حنیفه و جمهور سلف و خلف است و بعضی گفته اند که مراد تقدیر منازل قمر و ضبط حساب نجوم است تا دانسته شود که این ماه سستی رویت  
 یا بست نه روز و این قول غیر سدیدست زیرا که قول نجین یا مقبول یا معتبرست حدیث و اعتماد بدان نتوان کرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 و اصحاب اتباع و خلف و سلف بدان عمل نموده اند و اعتبار نکرده اند و عادت عرب نیز بدان واقع نشده چنانکه در حدیث ابن عمر است که فرمود ما است  
 اسیمیم حساب کتاب دانی و انیمیم و چنان است سلبا گفت و عقد کرد اهامم را در بار سوم و فرمود ماه چنین و چنین می باشد یعنی گاهی سستی روز  
 و گاهی سستی نه روز متفق علیه و للبخاری و در روایت بخاری است فاجاء الی الحدیث ثلثین پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام  
 گردانید سستی روز را و این صحیح است و شمردن سستی روز و رعایت نکردن حساب نجوم و منازل قمر و این بطلان گفتن فی الحدیث دفع لمرعاة النجیم  
 و اما المعول علیه روى الاله و قد نمینا عن التکلف و قد قال البخاری فی الرد علی من قال ان یجوز للحاسب النجوم و غیرها المصوم و الا فطار اعتمادا علی  
 النجوم ان اجماع السلف الماضیین حجة علیهم و قال ابن بریرة هو مذہب باطل قد نمت الشریعة عن الخوض فی علم النجوم لانهما حدس و تخمین بلین فیها  
 قطع انتهى صاحب سبیل بعض سائل خود گفته معلنی کرده است آنحضرت در تکلیف شهری معرفت وقت آنرا بر رویت بهلال خولا و خروج  
 یا اكمال حدیث سستی روز چنانکه درین روایت است فعل فی الاکوان اوضح من هذا البیان و انتقال فرمود آنحضرت بعد نزول اکتلت کلمة بکم  
 و بودند اهل بیت و اصحاب و بران و منی شناختند زیادت و نقصان منازل را و نه آنرا که متاخران میزان معرفت و قش گردانیده اند و نه این  
 امور را که تکلیف موقت بران است و توقیت ایام و شهور و سنوات بحساب منازل قمریه بدعت است باتفاق امت انتهى و لکه و بخاری است  
 فی حدیث در حدیث ابی هریرة سمعی گفته تفرد البخاری عن آدم عن شعبه فاکملوا عددة شعبان پس کامل کنید شمار شعبان را  
 سستی روز و در بعضی روایات مطلق آمده بدون تفسیر یا حد الشهرین شوکانی گفته روزه دارد سستی روز تا آنکه نمایان شود بهلال شوال پس آنرا کامل  
 آن زیرا که وارد است او که صحیح بران که چون پوشیده شود بهلال روزه دارد سستی روز مانند حدیث ابی هریره و مثل است حدیث ابن عمر  
 نزد مسلم و حدیث ابن عباس نزد احمد و ترمذی و نسائی و صحیح و حدیث عایشه نزد احمد و ابوداود و دارقطنی با سند صحیح و جز آن از احادیث نقلی  
 و بکماله این احادیث نصوص است در آنکه نیست صوم و نه افطار مگر بر رویت بهلال یا کمال حدیث کذا فی سبیل و عمر ابن عمر رضی الله  
 عنه قال توالی الناس الهلال گفت ابن عمر یک دیگر نموند مردم ماه نو را یعنی جمع شدند بر دیدن آن و بهلال نام بسته  
 قمر است و بعضی گفته اند تا دوشب و بعضی گفته اند تا سه شب و بعضی گفته اند و قبل در دوشب آخر است و مشهور  
 و بست و هفتم و در غیر این شبها قمر است کذا فی القاموس و مراد اینجا معنی اهل است که دیده می شود در شب نخست از رمضان فاختبر  
 التبیان پس خبر دادم من آنحضرت صلی الله علیه و سلم را آنکه من دیده ام ماه را فصام و امر الناس بصیامه  
 پس روزه داشت آنحضرت و امر کرد مردم را بر روزه داشتن رواه ابوداود و الدارمی و الدارقطنی و البیهقی و صحیح ابن حبان  
 و الحاکم و صحیح ابی یوسف و حزم کلمه عن طریق ابی بکر بن نافع عن نافع عن حدیث ابن عمر حدیث دلیل است بر عمل کردن بخبر واحد و صوم  
 گرفتن و این مذہب گروهی از اهل علم است و مذہب حنفیه و صحیح از مذہب شافعی و مشهور از مذہب احمد نیز همین است و لیکن عدالت شرط  
 و ظنیست لفظ شهادت زیرا که این امر دینی است که متعلق است بدان موجب این صوم پس مشابه شد روایت احادیث و اخبار را

بخبر واحد عدل و نزد مالک در قولی مرشافی را و در روایتی از احمد و اسحق شرط است شهادت دو کس مثل سایر شهادت و استدلال ایشان  
 بخبر نسائی است از عبد الرحمن بن زید بن خطاب که گفت ششم اصحاب نبی راضی علیهم السلام و پرسیدم ایشان را و حدیث کردند که فرمود  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم روزه دارد بدین وی و افطار کند بدین وی پس اگر پوشیده شود بر شما پس کمال کنید شمار شعبان را  
 سی روز مگر آنکه گواهی دهند و شاید پس این حدیث بمفهوم خود اصال است بر آنکه اخبار واحد کافی نیست و جواب داده اند که این بمفهوم است  
 و منطوقی که مفاد حدیث ابن عمر و حدیث اعرابی که بیاید اقوی است از آن و لیکن عدالت مخبر شرط است بالاتفاق و طحا و گنجی قبول کرده اند  
 عدل باشد یا غیر عدل مراد غیر عدل مستور است چنانکه ظاهر حدیث آئینده است و چون حدیث دلالت کرد بر قبول خبر واحد پس مقبول است  
 خبر زن و عبد و این در صومست یا غیم و در فطر یا غیم شرط است شهادت و عدالت و تحریت و بی علت و در هر دو شرط است جمع کثیر و مراد کثرت  
 عدد و ترست و نزد بعضی اهل محله و در روایتی از ابی یوسف پنجاه مرد و عمر . ابن عباس رضی الله عنه ان اعرابینا  
 جاء الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال انی رایت الهلال اعدا اعرابی نزد آنحضرت و گفت بدستیکه من دیده ام بلال را  
 یعنی ماه رمضان را فقال اتشهد ان لا اله الا الله پس گفت آنحضرت آیا گواهی میدهی بحدیث حق قال نعم گفت اعراب  
 گواهی میدهم فرمود آیا گواهی میدهی که محمد فرستاده شده خداست گفت آری گواهی میدهم فرمود فاذا فی الناس بهلال  
 ان یصوموا پس ندان در مردم ای بلال و اعلام کن ایشان را که روزه دارند خدا را فردا و درین حدیث دلیل است بر اینکه خبر مردی  
 مستور الحال یعنی آنکه مشق او معلوم نیست مقبول است در ماه رمضان نیست شرط لفظ شهادت چنانکه طحا و گنجی گفته رواه الخمسة  
 یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز دارمی و بیهقی و دارقطنی و حاکم و در وی دلالت است بر قبول خبر واحد در صوم و بر اینکه اصل  
 در مسلمانان عدالت است زیرا که آنحضرت طلب نکرد از اعرابی که شهادت و در وی این است که امر در بلال طبری مجرای اخبار است نه شهادت  
 و اینکه کافی است در ایمان اقرار بشهادتین و لازم نیست تبری از سایر ادیان و صحیح ابن خریمة و ابن حبان و گفت ترمذی  
 روی مرسل و گفت نسائی انما اولی بالصلوب و سماک که یکی از روایات این حدیث است و راوی است از نمک و ابن عباس چون شنیدند و شد  
 باصلی حجت نباشد و لهذا گفت مصنف و شرح النسائی ارسال و ترجیح و اد نسائی ارسال او را و دارقطنی و طبرانی در اوطاف  
 از طریق طاوس آورده که گفت حاضر شدم در مدینه و آنجا ابن عمر و ابن عباس بودند پس آمد مردی نزد ابی مدینه و گواهی داد بدین  
 بلال رمضان پس پرسید والی مذکور از ابن عمر و ابن عباس شهادت آن مرد را گفتند بجایز است او را که تحقیق رسول خدا را شهادت  
 شهادت یک کس را بر رویت بلال رمضان و بود آنحضرت که جائز نمی داشت شهادت را و افطار کند از دو کس از قطنی گفته متفرد است  
 بان جفص بن عمر الایلی و وضعیف است شکو کافی گفته رفته اند بر عمل بر یک شهادت ابن مبارک احمد و شافعی در یک قول قوی گفته صحیح است  
 و بیفته اند مالک و اوزاعی و ثوری بسوی اعتبار دو کس بحدیث عبد الرحمن و گذشت و اخرجه احمد و ابی یوسف امیر که حارث بن حاطب و لفظ وی  
 اینست که عبد کرد بسوی ما آنحضرت که شک کنیم ما برویت پس اگر نه بینیم ما گواهی دهند و شاید عدل شک کنیم شهادت ایشان اخرجه ابو داود  
 و الدارقطنی و گفت دارقطنی اسناد این حدیث متصل و صحیح است و غایت آنچه درین دو حدیث است آنست که مفهوم شرط دلالت میکند بر عدم  
 قبول خبر واحد لیکن اخبار خبر واحد راجح است ازین مفهوم و عدالت مخبر شرط است باتفاق انتهى و عمر . حفصة أم المؤمنين  
 رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من لم یبیت الصیام قبل الفجر فلا صیام له کسی که نیت کند

روزه را پیش از فجر پختن است روزه مراد را در روایتی من لم یجمع آمده بضم یا و سکون جیم و کسر میم از اجماع بمعنی درستی عزم و ثبات العزم بود  
برکاری و در روایتی من لم یمن یعنی هر که نیت نکرد و آه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و غیره روایتی در مصنفی گفته یکی از  
ارکان صوم نیت است بحديث انما الاعمال بالنيات و سابق اشارتی گذشت که در مثل این مقام فقیر التفیسی است زیرا که خالی نیست از آنکه معنی نیت  
درین حدیث قصد فعل باشد تمییز آن یا قصد قربت بخدای تعالی و قصد قربت اگر چه قصد علت غائی است از فعل نه قصد نفس فعل محل این لفظ  
تواند بود بقرینه آنحضرت صلی الله علیه و سلم من کانت هجرة الحدیث یا قصد فعل و قربت هر دو حدیث حج که صحابه نیت مبهم کردند و آنحضرت صلی  
علیه و سلم جائز داشتند اسقاط احتمال اول و ثالث می کنند پس ظاهر آنست که قصد فعل جمعی است شارع متوجه آن نشده بلکه مراد فرضیت اخلاص است  
و آن باضافه فعل باشد بخدای تعالی از جهت امتثال امر یا قصد قربت با و یا فرار از عقاب او یا تحصیل ثواب او و هر روزه طاعتی جداست  
و لهذا گاهی سبب می شود فطر بعضی و واجب می شود صوم بعضی پس هر روزه واجب است و تبیین نیت در فرض واجب است و متصل است  
باول جنبه صوم یا ایقاع آن و جزوی خاص از لیل مانند نصف اخیر یا ثلث اخیر از شب یا مساک بعد از آن لازم نیست زیرا که عادت مستقره مردم است  
نوم عند اول جزو شب نوم آخر شب و در اشتراط این چیزها حرج عظیم است و از صاحب شرع لفظی بآن ظاهر نشده با وجود شدت حاجت و معلوم  
بودن کثرت وقوع آن پس این تقریر است از شارع بران عادت مستمره و اگر شک کند در نیت صوم صحیح نباشد و اگر نیت صوم جازم باشد  
و تردد در فرضیت دارد ظاهر شد که رمضان است بنا بر آنچه گفتیم ظاهر آنست که روزه از رمضان واقع شود و تخری یوم لشک بجهت معنی  
رمضان لفظی باشد یا فرض منهی است بحديث عامر و علت نهی آنست که این تعمق است دروین و اگر لیلۀ ثلاثین از رمضان نیت کند و میداند که  
اگر ثابت شد هلال ثلاثین افطار کنیم صحیح باشد زیرا که در حکم شرع از آن چاره نیست پس این قدر شک معفو باشد ضرورتی و مال الترمذی  
و النسائی الی وقفه و میل کرده اند ترمذی و نسائی بسوی وقف این حدیث بر حفصه و رفع نکرده اند آنرا تا آنحضرت ابوداود و گفت لا یصح رفعه  
و ترمذی گفت الموقوف اصح و نقل کرد ترمذی در علل از بخاری که وی گفت از خطا و هو حدیث فیه اضطراب و صحیح از ابن عمر موقوف است و گفت  
ابن ابی حاتم الوقت شبه و گفت نسائی الصواب عندی موقوف و لم یصح رفعه و گفت احمد ماله عندی ذلک الاسناد و گفت بهیقی زیواته  
ثقات اند لیکن مروی موقوف است و گفت خطابی اسنده عبدالمدین ابی بکر و زیادت از ثقه مقبول است و در سبب گفته اختلاف کرده اند  
ایمه و در رفع و وقف وی ابو محمد بن حزم گفته الاختلاف فیه یزید الخیر قوله لان من رواه مرفوعا فقد رواه موقوفا و روایت کرد آنرا طبرانی از طریق  
و دیگر رجال ثقات اند و گفت ابوداود و وقت کرده اند متمر بفتح میمین و عین محله در میان آنها و زبیدی بضم ز و نام او منیه بن صعصع است  
و ابن عیینه و دیولنس ایلی و سفیان این حدیث را بر حفصه و همه ایشان روایت میکنند از زهری و صححه مرفوعا ابن خزيمة و صحیح گفت  
آنرا بطریق رفع ابن خزيمة و ابن حبان و گفت حاکم در اربعین صحیح علی شرط الشیخین و گفت درست در صحیح علی شرط البخاری انتهى و درین  
باب است از عایشه اخرجه الدارقطنی و در وی عبداللہ بن عباد است و وی مجهول است ذکره ابن حبان فی الضعفاء و از میمون بن بنت سعد و رواه  
ایضا و در وی موقوفی است شیخ در ترجمه گفته این حدیث صحیح است هیچ کس از اصحاب کتب بسته جز بخاری آنرا روایت کرده اند و دارقطنی نیز  
روایت کرده و گفته رجال اسناد وی همه ثقات اند انتهى و لکن دارقطنی و در روایتی از دارقطنی از حفصه باین لفظ است لا صیام  
لکن لم یفرضه من اللیل نیست روزه مگر کسی را که فرض نکرد اند آنرا از شب این مال است بر آنکه صحیح نیست صیام مگر به نیت از شب  
پس باید که نیت صوم کند در هر جزا از شب که خواهد و اول وقت و می مغرب است زیرا که صوم عمل است و اعمال نیت اند که مقدم و اجزای شمار



میرفتند انداز شب بقا صلح تحقیق پس صوم محقق نشود مگر وقتی که نیت در جزوی از شب واقع شود و هر صوم را نیت علمی به باید که مقدم و این  
مشهور است از مذهب احمد و او را قولی دیگر آنست که اگر اول ماه نیت کرد کافی است و تقویت کرد این قول را ابن عقیل بآنکه گفت آنحضرت صلی الله  
علیه وسلم لکل امرء ما نومی و این کس نیت تمام ماه کرده است زیرا که تمام رمضان بمنزله یک عبادت است و فطر در شبهای او عبادتی دیگر است  
له بدان استعانت بر صوم نهار می کنند و سبیل گفته و اطال فی الاستدلال علی هذا بامید علی قوته انتهى و حدیث عام است از اینکه روزه  
فرض باشد چنانکه صوم رمضان و قضا و نذر و کفاره یا نفل و لیکن مذاهب در اینجا مختلف است مذاهب مالک همین است که نیت از شب شهرت  
هر روزه که باشد نظر بعموم این حدیث و به قال الشافعی و احمد فی غیر النفل و اما نفل پس جائز است نیت وی قبل از زوال بلکه نزد شافعی  
بعد از زوال نیز و مذاهب حنفیه آنست که روزه رمضان و نفل و نذر معین جائز است به نیت از نصف نهار شرعی که قبل زوال است و برای روزه قضا  
و کفارت و نذر مطلق نیت شهرت است از شب و سبیل گفته فیه خلافا و تفاسیل و استدلال کرده است قائل عدم وجوب تبیین بحیث بخاری  
له بر آنکه آنحضرت مروی را که ندانند در مردم روز عاشورا که هر که خورده باشد پس باید که تمام کنند یا روزه دارد و هر که نخورده پس باید که نخورد  
نفته اند که واجب بود پسترسوخ شد و وجوب او صوم رمضان نیست نسخ و وجوبی رافع سایر احکام پس رمضان انچه در حکم اوست از نذر و  
معین و تطوع مقیم باشد بران پس عموم فلاحیام مخصوص باشد باین قیاس و حدیث عایشه که بیاید و آن دال است بر آنکه آنحضرت صوم تطوع  
بغیر تبیین نیت میداشت و جواب داده اند که صوم عاشورا مساوی صوم رمضان نیست که بروی قیاس توان کرد و آنحضرت امساک  
لازم اکل و غیره هر دو کرده پس معلوم شد که این امر خاص است و کفایت عاشورا بغیر تبیین بنا بر تعذر اوست پس قیاس کرده شود بر  
انچه مساوی اوست مثل کسی که نیت تا آنکه صبح کرد با آنکه از تمام امساک و وجوب آن لازم نمی آید که آن صوم مجزی است و عمر  
عایشه رضی الله عنها قالت دخل علی النبی صلی الله علیه وسلم ذات یوم فقال هل عندک من شیء قلنا لا گفت  
عایشه در آمد بر من آنحضرت روزی پس گفت آیا هست نزد شما چیزی از طعام گفتیم نیست قال فانی اذا صاکنه فرمود پس من اکنون  
روزه دارم یعنی نیت روزه کردم و از اینجا معلوم می شود که نیت نفل در نهار جائز است و همین است مذهب حنفیه و باین قائل است امام شافعی  
و امام احمد و اکثر علماء و امام مالک و بعضی ائمه دیگر قائل اند که واجب است نیت از شب چنانکه در فرض در حجة الله البالغه گفته نیست اختلاف  
در میان قول آنحضرت که هر که نیت روزه از شب روزه او نیست و در میان قول آنحضرت که من روزه دارم وقتی که نیافت طعام را  
زیر که ادل در فرض است و ثانی در نفل و مراد نفی نفی کمال است انتهى شرا فانما یومئذ اخری استر آمد آنحضرت نزد ما و زد دیگر یعنی پرسید  
که آیا هست نزد شما چیزی و بعضی روایات آمده که همان روز باز آمده پرسید فقلنا اهدی لنا حییس گفتیم فرستاده شده است  
برای ما حییس بفتح حای حمله و سکون تختانه و در آخرین حمله طعامی است که ساخته می شود از تر و قروت و روغن و گاهی بجای قروت آرد  
یا سبوق اندازند و حییس در اصل بمعنی خلط و مزج است فقال اریتمیه فرمود بعایشه بنما مرا حییس را که چگونه است بسیار و در روایتی قریبه  
آمده یعنی نزدیک گردان آنرا فلقد اصبح صائما پس تحقیق صبح کرده ام من روزه دار یعنی برخاسته به نیت روزه فاکل پس  
خود آنحضرت ازان حییس از اینجا معلوم می شود که افطار صوم تطوع جائز است بی عذر و برین اند اکثر علماء و ابو حنیفه و اصحابی بر آنند  
که واجب است اتمام آن و جائز نیست افطار مگر بعد از نیافت و مانند آن زیرا که این ابطال عمل است و ابطال عمل منتهی عنه است لقوله تعالی  
لا تطعموا انما اکمرو و همچنین هر عمل که شروع کرده شده است در آن لازم میگردد بپیشرو و اگر نقض کند واجب است قضا آن

و در روایتی جائز است مطلقاً زیرا که قضا خلاف اوست پس ای نیست: نقض و در وجوب قضای صوم نقل نیز خلاف است نزد مالک قضا کند اگر در وقت  
نقض کرده است رواه مسلم و ابو داود و ابن حبان و الدارقطنی و البیهقی نحوه و در سبیل گفته امام حدیث عایشه پس جواب از وی آنست که وی  
اعم است از آنکه نیست صوم باشد یا نه پس محمول باشد بر تعمیم زیرا که محتمل بر کرده می شود بسوی عام و بخوان با آنکه در بعضی روایات حدیث عایشه  
انی كنت اصبحت صائماً آمده حاصل آنست که اصل عموم حدیث تبیین و عدم فرق میان نقل و فرض و قضا و نذر است و قائم نشد دلیل بر رفع  
این هر دو اصل پس بقای بران هر دو متعین است انتهى **و سخن** سهل بن سعد بن مالک الانصاری الخزرجی از مشاهیر صحابه است  
و آخر کسی است که مژدور مدینه از اصحاب رسیده بود و یک قیل مرثدا و دهشت و بود و وقت وفات آنحضرت پانزده ساله نامش اول حزن بود  
آنحضرت بل کرده سهل نام کرد و رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر  
برستی که فرمود آنحضرت همیشه اندر مردم ملا بسنجیر ادا م که شتابی آنستند که شادان روزه و این بجهت مخالفت اهل کتاب است که تاخیر  
می کنند در افطار تا اشتباک نجوم و اختلاط آن و در ملت ما شعار بعضی از اهل بدعت شده که آنرا واجب می دانند ولیکن باید که تعجیل بعد از تحقیق  
وقت و تمقن بدان و احتیاط در آن بود که استحجال با تردد باطن چنانکه بعضی از ارباب تکلف و تشن می کنند تا روشنی گفته اگر قصد در تاخیر تا  
نفس و دفع سرکشی و توسنی کردن نفس با مواصلاست عشاءین بنوافل باشد بی اعتقاد و وجوب زیان ندارد و تأویل اینست حدیث صحیح  
که روایت کرده است آنرا ابو سعید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرمود وصال نکسید و هر کدام از شما که خوابد و صال کند گوید وصال کند تا سحر  
و تاخیر افطار بسیار است نفس قطع شهوات امری است که کرده اند از بسیاری ربانیتین و ارباب احوال و معاملات اعاد الله علينا من بركاتهم انهم  
محرر سلوک بود بعد و روض صحیح و در تعجیل فطر توجیه تاخیر آن بسیار است نفس و جز آن جنب نیست زیرا که اهل مقصود و اوقات حق است  
نه شکست نفس و لا بد سلطی که در تعجیل در نظر شارع بوده است افضل است از صلوات و دید احادیث خصوصاً چون در حدیث آمده باشد که همیشه  
دین غالب است ما و اسکیه شتابی که مناهم مردم افطار را زیرا که یهود و نصاری تاخیر میکنند رواه ابو داود و ابن ماجه پس علت منصوص شارع را  
گذشته اختراع صلوات در خلاف آن و مذاق اهل اتباع ذائقه حنظل می بخشد و مفهوم حدیث وصال تا سحر تاخیر افطار است بلکه ترک  
نقشی است بعد از افطار پس از منمن نمین باشد و امید عاده بکرت بر خود را اتباع باید داشت نه ابتلاع متفوق علیه زیاده کرد احمد و آخر  
السحور و زیاده کرد ابو داود و ابن ایوب و النصاری یوخر و ان الاطوار الی اشتباک النجوم و شرح مصابیح گفته ثم صار فی ملتنا شعار الاهل البیت  
و بینه لهم و در سبیل گفته حدیث دلیل است بر استحباب تعجیل افطار چون غروب شمس تحقیق شود برویت یا باخبار کسی که جائز است عمل بقول و  
و ذکر کرد آنحضرت علت را که مخالفت یهود و نصاری است مصلب گفته و حکمت در وی آنست که از شب در روز نیز فراید و نیز تعجیل ارفیق است  
بصائم و اقوی است برای او بر عبادت شافع فرموده تعجیل افطار رخصت و مکرده نیست تاخیر مگر سیکه تعد آن کند و در وی فضیلت بیسند  
و الترمذی من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال قال گفت آنحضرت فرمود  
الله عز وجل احب عبادي الی اعجلهم فطراً دوست داشته ترین بندگان من بسوی من شتاب ترین ایشان است در روزه  
کشادن از جهت ادراک شرف متابعت و شکر گزاری ترخیص و اعتناء نعمت اظهار اندکی و احتیاج و عباد عام است انهم کسب میکنند و مسلمانان  
زیرا که یهود و نصاری تاخیر میکنند و فی الباب عن ابی ذر عنده احمد و حدیث دلیل است بر آنکه تعجیل افطار احب است بسوی می تعالی از تاخیر پس احب  
مواصلت تا سحر افضل باشد از تعجیل افطار یا بعد از عبادی کسانی اند که افطار می کنند و سحر مواصلت نمی نمایند اما آنحضرت پس خارج است

از عموم این حدیث بنا بر تصریح فرمودن وی که نه لیس شلکم کما یاتی پس وی احب صائمین است بسوی خدای تعالی اگر چه تحصیل فطر نفرا میاید  
 چه او را اذن بود در وصال و اگر چه چند روز متصل باشد **وعن** انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه وسلم تسجروا فان فی السحور بركة طعام سحر خورید زیرا که در طعام سحر برکت است سحر بفتح سین و ضم آن هر دو جائز است  
 اگر بفتح است معنی آن طعام سحر است و اگر بضم است معنی آن طعام سحر خوردن و محفوظ از ترک خوردن بفتح سین و اظهر در معنی ضم است زیرا که  
 برکت در فعل است بمتابعت سنت نه در نفس طعام کذا قبل و اگر در هر دو برکت اعتبار کنند نیز می رسد و در اینجا دلالت است بر سنیت تأخیر  
 سحر متفق علیه و زیاده کرد احمد از حدیث ابی سعید که فلان دعوه و لو ان تجرع احدکم جرعة من ماء فان الله و ملائکته یصلون علی التمسحین  
 و ظاهر امر وجوب سحر است لیکن هو اصلت آنحضرت و مواصلت اصحاب وی آنرا بنیاد بر فردا آورده و این مندرج اجماع نقل کرده بر آنکه سحر  
 مندوب است و برکت در وی اتباع سنت و مخالفت اهل کتاب است بحدیث مسلم فروعا فصل بیان صیام ما و صیام اهل کتاب خوردن  
 سحر است و تقوی بدان بر عبادت و زیادت نشاط و تشبیهای صدقه بر سیکه سوال کند وقت سحر که انی ابل گویم و رومی حدیث الباء بالنسائی  
 ابو عوانه فی صحیح من حدیث ابی لیلی الانصاری و رومی النسائی و البرزاس حدیث ابن مسعود و النسائی من و جبین عن ابی هريرة و اخرجه  
 البرزاس حدیث قره بن ایاس الترمذی و روایت کرد ابن ماجه و حاکم از حدیث ابن عباس باین لفظ که استعانت کنید بطعام سحر بر صیام نهاد  
 و یقولون نار بر قیام لیل و شاهده فی العلل لابن ابی حاتم عن ابی هريرة و در ابوداود و دست بردوایت ابن و اسه و در ابن حبان از ابی هريرة  
 که نعم سحر المؤمن التمر و در ابن حبان است از ابن عمر فروعا بدستیکه خدا و فرشتگان او صلوة میفرستند بر تسحیرین و هم در وی است از ابن عمر  
 سحری کنید و اگر چه بجزه آب باشد و در روایتی از بخاری است که گفت انس سحر کرد رسول خدا و زید بن ثابت و هرگاه که فارغ شدند  
 از سحر خود ایستاد آنحضرت بسوی نماز گفت راوی گفتم من انس را چه قدر تفاوت بود در فراغ از سحر و دخول در نماز گفت بقدر آنکه مردی  
 پنجاه آیت بخواند و اخرجه مسلم ایضا و این حد تأخیر است بنص شارع پس تعیین باشد بران عمل و لا یلتفت الی غیره **وعن** سلمان بن  
 عامر الضبی صحابی است ابن عبد البر و راستیاب گفته در صحاح جزوی کسی ضعیفی نیست رضي الله عنه قال اذا افطر احدکم فلیفطر  
 علی تمر فمردود چون خواهد که افطار کند یکی از شاپس باید که افطار کند برخیزد زیرا که سبب کت است چنانکه در روایت ترمذی است فانه برکت حافظ  
 ابن القیم گفته این از کمال شفقت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم بر امت و نفع ایشان زیرا که دادن شئی ملو طبیعت را باخلو معده داعی ترست  
 بسوی قبول او و انتفاع گرفتن قوی بدان خصوصاً قوت باصره که تقویت وی بجلاوت بیشتر است و اما آب پس کبر از صوم نوعی از بیس حاصل  
 میشود و چون آب تر شد انتفاع بهر غذا کامل تر باشد بعد وی با آنچه در قر و آب است از خاصیت مؤثره در صلاح قلب که نمی دانند آنرا بیدار طبای  
 قلب فان لم یجد فلیفطر علی ماء فانه طهر و پس اگر نیا بد قر را پس باید که افطار کند بر آب زیرا که آب پاک کننده است معده را از آلائی  
 و صاف کننده است آنرا و موجب اشتهاست رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و دارقطنی نیز و صححه ابن خزيمة  
 و الحاکم و ابو حاتم الرازی ایضا و رومی ابن عدی عن عمران بن حصین بمعناه و اسناد ضعیف و رومی الترمذی و الحاکم و صححه من حدیث انس  
 شل حدیث الباب سوار و رواه احمد الترمذی و النسائی و غیر هم عن انس فعله صلی الله علیه وسلم و در سندش مقال است و لفظ وی این است کان رسول  
 الله صلی الله علیه وسلم یفطر علی طباط قبل ان یصلی فان لم یکن حساسوات من ما و در آورده است در عدد و مکر آن سه است در سبب گفته و فی  
 الباب روایات فی معنی ما ذکر و دل علی ان الافطار بما ذکره الاستهاتی **وعن** ابی هريرة رضي الله عنه قال ففی رسول الله صلی

الله عليه وسلم عن الوصال گفت ابوهریره نمی کرد دست آنحضرت از وصال یعنی روزه داشتن دو روز یا زیاد و بی اکل و شرب در میان  
 آن فقال رجل من المسلمين پس گفت مردی از مسلمانان یعنی از اصحاب تصنف در فتح الباری گفته لم اقف علی اسمه فانك تو اصل  
 یا رسول الله پس برستی که تو وصال میکنی ای رسول خدا پس مرا چرا منع میکنی از آن و حال آنکه تو میخوای ما را او اثم باتباع خود قال فرمود  
 آنحضرت بجواب آن مرد و اینکه مبتلی و کدام یک از شما مانند من است استفهام انکار است یا تو پنج یعنی ای که علی صفتی و منزه تلی من ربی و در روایتی  
 که میگویم در روایتی است مشکلم و در روایتی است کاحکم ای ابدیت یطعمنی ربی و یسقینی بدستی که من شب میکنم در حالیکه طعام میدهم مرا  
 آنکه پرورنده و تربیت کننده من است و آب میدهم او در روایتی اطل عند ربی لیکن در فتح الباری گفته ارجع لفظ ایت هست نه اطل و در روایتی  
 انی اطعم و اسقی و در لفظی انی اطعم یطعمنی و ساق یسقینی و حاصل بهمی کی است و سفر السعاده گفته علماء درین شراب و طعام چند قول است  
 یکی آنکه طعام و شراب محسوس بود چه حقیقت لفظ این است و عدول از حقیقت موجب ظاهر ندارد پس حمل حقیقت  
 مستعین بود دوم آنکه مراد غذای روحانی بود که از معارف و لذات مناجات و فیضان لطائف الهی که بر دل وارد میگشت و آنچه توابع آنست از  
 نعیم روح و شادی نفس و روح دل و روشنائی چشم که بآن چنان قوت و قدرت و وسعت حاصل آید که از غذای جسمانی مستغنی شود و اما احادیث  
 من ذکر الک تشغلها به عن الشراب و تلذها عن الزاده لها بوجهک نویسته ضارب به و من حدیثک فی اعتقادها حادی هذا اشتکت من کلال السیر  
 و اعد لها روح القلوب فتحی عن سعادتها این قول دوم مختار است چه اگر حقیقت طعام و شراب حمل افتد وصال متصور نبود بلکه باطل شود البته  
 گویم این قول دوم منقول است از ابن حجب در لطائف و از حافظ ابن القیم و بعضی ایراد کرده اند بر قول اول که لو کان کذا لک لم یکن و اصلا  
 و جوابش آنست که طعام میگوید از جنبت بروجه که بر آید منافی تکلیف نیست و نه آنرا حکم طعام دنیا است و بعضی گفته اند که مراد بطعام شراب قوت است  
 که لازم اوست گو یا فرمود که غذای من مرا قوت آکل و شراب می بخشد و چیز که قائم مقام طعام و شراب میگردد افاضه میکند یا مراد بطعام و شراب  
 عدم احساس الم جموع و عطش است و این غیر معنی قوت است و گفته که معنی اول راجع است چه سیرابی و سیر می منافی حال صائم است و غوت  
 مقصود از صوم وصال چه روح این عمل گر سنگی و شکنجی است و نیز حال آنحضرت در اکثر احوال جموع بود تا آنکه سنگ بر شکم می بست قاله صنف  
 فی الفتح شیخ در ترجمه گفته مختار آنست که غذای روحانی بود که بدان از غذای جسمانی مستغنی میشد و این در محبت های تجازی و مسرتهای  
 حسی مجرب است چه جای محبت حقیقی و مسرت منوی که مر آنحضرت را بود و انتهی و درین جا اقوال دیگر است و احسن آن تسلیم است با تفویض  
 تا این چه مقام است و کدام شراب طعام فلما ابوا ان ینتھوا عن الوصال و اصل بهم یوما ثم یوما پس هرگاه که سر باز زنند تا آنکه  
 باز مانند از صوم وصال وصال کرد آنحضرت با ایشان یکروز بستر میکرد و یعنی تا دو روز تمام را و الا للال فقال لو تا آخر اهللال نزد یکم  
 بستر دیدند للال شوال را پس فرمود اگر تاخیر میکرد للال در بر آمدن البته زیاده میکرد و شمار وصال کامل مشکل لهم حین ابوا ان ینتھوا  
 و این ارشاد همچو عقوبت کننده بود برای ایشان وقتی که سر باز زدند از باز ماندن تنگیل عقوبت کردن و عبرت دیگران گردانیدن کمال عقوبت  
 و این دل است بر تحریم وصال زیرا که اصل در نهی تحریم است و مباح است وصال تا سحر بحديث ابی سعید فاکم را و ان یو اصل فلیو اصل الی سحر  
 رواه البخاری و درین حدیث ابی سعید دلیل است بر آنکه امساک بعض لیل مواصلت است این در دست بر کسیکه میگوید شب محل صوم نیست  
 پس منقذ نمی شود بنیت و اما حدیث ابن عمر صحیحین مرفوعا که چون آمد شب ازین جا و پشت و او روز ازینجا و وفودت آفتاب پس تحقیق اظهار کرد  
 و صائم نیست منافی وصال زیرا که مراد باطل و خل فی وقت الا فطرت است نه آنکه وی حقیقه فطرش چه اگر حقیقه فطرش همیشه در حث بر تمیل و ازو میشد

و نه نهی از وصال و نه روايت وصال تا سحر مستقيم ماند و هم در وی دلالت است بر آنکه وصال از خصائص اوست صلی الله علیه و سلم شوکانی گفته حرام است وصال بر غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنا بر نهی از ان استی که قول اقوی است از فعل و خطاب است و نهی از وصال کرده است بر کراهت و کراهت در استعمال سلف در معنی حرمت است و لهذا اصحابی می تخلف باند در آنکه این کراهت تحریمی است یا تنزیهی و اول اصح است و باختصاص می رفته اند جمهور در حرمت و شفقت منافی حرمت نیست چه باشد که حرمت برای حرمت بود و اهل سلوک که مولع اند بر این است و اگر اختلاف بر و احاطه میکنند بکفایتی تا از حقیقت بمال بر آیند و در کفایت معصومان اهل معشود بیک قطره آب یک لقمه طعام بر آنکه حقیقت بصوم مستفی غیر وقت و آنچه بطل صوم مبطل آن نیز باشد و ظاهر آنست که در حقیقت وصال نیست تقرب و اصل است پس اگر اتفاق چیزی نخورد و نه آشناسید و اصل نباشد و همچنین نیت روزه گرفتن خود داخل است پس اگر بدن این نیت ترک اکل و شرب کرد و اصل نباشد استی متفق علیه من حدیث ابن عمر و عایشه و ابی هریره و انس و تفر و مسلم با نراج عن ابی سعید و قیل البخاری الی قوله یستقینی و اختلاف کرده اند در صوم و وصال بر اینی غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعضی مطلق حرام گفته اند کاشوکانی و غیره و نزد مالک ابو حنیفه نیز جایز نیست و علی اکثر گفته اند حرام بر کسی است که در شفت شدید افتد و مسباح کسی راست که بروی شاق نیست اول رای اکثر است و هر که قابل تحریم نیست بگوید که اگر حرام می بود و وصال نمیکرد آنحضرت بنا ایشان و مقرر نمیداشت ایشان را بران و این قرینه کراهت است و ابو داود و امرودی از صحابه آورده که نهی کرد آنحضرت از نجاست و مو اصلت و حرام نکرد این بر دو برابر اصحاب خود و اسنادش صحیح است و بزرگوار طبرانی در اوسط از حدیث حمزه آورده نهی کرد رسول خدا از وصال و نیست غریمت و مال است مر او را مو اصلت صحاب چونکه ابن ابی شیبه با سند صحیح آورده که ابن الزبیر تا پانزده روز وصال میکرد و همچنین از جماعتی جزوی روایت کرده پس اگر این نهی تحریمی فهمیدند و وصال نمیکردند و نیز از ابی سعید بر جواز روایت ابن السکون هم نقل کرده که بعد از آنکه فرض نکرد صیام لیل اینس بر کفایت پیروی من کنند و نیست او را چیزی گفته که تعلیل نمیکند و وصال فعل نصاری است مقتضی تحریم نیست اعتقاد جمهور از مو اصلت آنحضرت که این طریق تفریع و تکلیل آنها بود و احتمال جوازش از برای صحت نهی در تاکید زجر ایشان است زیرا که چون آنها مسامحه وصال شدند حکمت نهی بر آنها ظاهر شد و این داعی ترشد بسوی قبول نهی مذکور بنا بر آنچه مترتب شد بران از اطلاق در عبادت و تقصیر در سحر از ان یا ارجح تر از وظائف عبادات و اقرب تر در اقوال تفصیل است **و عنه** ای ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لم یدع قول الزور و روزه دار یک ترک نکند سخن دروغ را و اطلاق زور بر باطل و بهتان نیز آید و زور قسمی از قول و مراد اینجا شامل قول و فعل است تا صحیح افتد قول وی و العمل به و ترک نکند عمل کردن را بر زور و باطل فلیس لله حاجه فی ان یدع طعامه و شرابه پس نیست مراد را حاجتی یعنی عیاشی و مسالاتی و در آنکه ترک کند وی خوردنی و نوشیدنی خود را و این کنیت است از عدم قبول یعنی مقصود از ایجاب بصوم و شریعت آن گرسنگی و تشنگی نیست بلکه کسر شهوت و اطفای ناله نفسانیت است تا نفس از امارگی بر آید و مطمئن گردد و اهل الحجازی و حدیث ابو هریره است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار روزه دار است که نیست او را صلی از روزه خود و مگر تشنگی و مسامحه خیر نماز گذار است که نیست او را صلی از قیام خود مگر بیداری روزه الدار می مراد دروغ و غیبت و دیگر مناهای و نماز در زمین مخصوص است اعتنا نکردن بجماعت باز عایت ارکان و آداب آن و ابو حازم و در اصحاب السنن و اللفظ له و لفظه مراد او را راست حدیث دلیل است بر تحریم کذب و عمل بران و تحریم سفر بر صائم و این هر دو بر غیر صائم نیز حرام است مگر آنکه تحریم در حق وی مؤکد تر است همچنین تحریم زنا از شیخ و خیلا از فقیر و در حدیث دیگر آمده پس اگر در شام و یا در کسی باید که بگوید که من روزه دارم و دشنام ندهد تا به نیت جواب **و عن** عایشه رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل و هو صائم بود آنحضرت که



بوسه میداد و حال آنکه روزه داری بود علی گفته اند معنی حدیث آنست که شمارانمیرسد که بوسه گیرید بلکه احتراز کنید از آن و گمان و وهم نکنید که شما مثل آنحضرت صلی الله علیه و سلم هستید در استباحث قبله چه وی مالک نفس خود بود و مامون بود از اینکه از وقوع در قبله از وی انزال یا شهوت یا هیجان نفس یا مانند آن پیدا شود و شما مامون نیستید پس طریقه شما کف نفس است از آن امام محمد در موطا گفته باز داشتند خود از آن فضل است و این قول ابی حنیفه است و اکثر علمای که پیش از ما بوده اند و یبانشرو هوشاثر و بوده که مباشرت میکرد یعنی بشیره و اندام را بشیره زنان و اندام آنها می رسانید و حال آنکه وی روزه دار است پس مراد بمباشرت ملاست است و گاهی معنی طلی فی الفرج و آن درینجا مراد نیست نسائی از طریق اسود آورده که گفتیم عایشه را آیا مباشرت کند صائم گفت نه گفتیم آیا نیست که آنحضرت مباشرت میشد و وی صائم گفت وی مالک تربود حاجت خود را ظاهر این روایت آنست که عایشه اعتقاد خصوصیتش با آنحضرت کرد و قریبی گفته این اجتهاد است از عایشه و گفته اند ظاهر آنست که وی قبله را برای غیر آنحضرت مکروه نمی بیند نه تحریمی اعتقاد میکرد که باید دل نه قولها الملکم لاربه و در کتاب الصائم قاضی یوسف از طریق حماد بن سلمه است که پرسیدم عایشه را از مباشرت صائم پس مکروه داشت آنرا و امام محمد در موطا گفته مباشرت در حکم تقبیل است در ظاهر روایت و مکروه است مباشرت فاحشه از جهت غلبه خوف فتنه در آن و در موطای مالک است این عمر نهی میکرد از تقبیل و مباشرت و عمر نهی میکرد از تقبیل و میگفت نبود از عصمت هیچیک را آنچه بود و آنحضرت را در سبیل گفته قول وی هو صائم دلالت نمیکند بر آنکه وی نیز صائم می بود این حبان و صحیح خود از عایشه آورده که تقبیل میکرد آنحضرت بعضی زنان خود را در فریضه و تطوع بعده با سنا و خود روایت کرده که بود آنحضرت مس نمیکرد وی را و حال آنکه وی صائم است و گفت نیست میان هر دو تضاد زیرا که وی مالک ارب خود بود و تنبیه فرمود لفعیل خود بر جواز آن بر کسی که مثل می صلی الله علیه و سلم مالک نفس خود باشد و ترک کرد استعمال آن وقتی که زن صائم باشد بنا بر علم آنچه ترکیده اده شده است در زنان از ضعف نزد و در بر آنها انتهی و لکنه کان املک لکمه لاربه و لیکن بود آنحضرت مالک ترین شما حاجت خود را و شهوت خود را و در روایتی بنفسه ارب بفتح حمزه و را یعنی حاجت و روایت مشهور نزد محدثین همین است و گاهی روایت کرده میشود بکسر حمزه و سکون را و این نیز یعنی حاجت است و معنی عضو و فرج نیز می آید و بر تقدیر اراده عضو و عضو مخصوص خواهد بود و تفسیرش گفته که محل بر عضو خارج از سنن ادب و صواب است پس احسن محل اوست بر حاجت و باقی حال جمع وی را ارب است مثل محل و اجمال و در حدیث دلیل بر آنکه ذکر ما یقع بین الزوجین لا باس به است مگر وقت حاجت و نهی از آن وقتی است که بغیر حاجت باشد و الله اعلم متفق علیه و ظاهر حدیث باب جواز قبله و مباشرت است مرصائم الدلیل التامی بر صلی الله علیه و سلم و بنا بر آنکه عایشه این حدیث را در جواب سائل از قبله ذکر کرده و جواب قاضی است باباحت دلیل فعل می صلی الله علیه و سلم و اللفظ لمسلم و این عبارت را در سبیل نگرفته و له عندنا الفاظ تریندی گفته درین باب است از عمر بن الخطاب حفصه و ام سلمه و ابن عباس و انس ابی هریره و حدیث عایشه حسن صحیح است و در روایتی از عایشه آمده که بوس میکرد او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم و می مکید زبان او را و او را و او را و این بر تقدیری باشد که آنرا و خلق فروز و گفته که شد این حدیث ضعیف است زیرا که یکی از روایت وی محمد بن دینار الطاهای البصری است و دیگر سعید بن اوس هر دو ضعیف اند و الله اعلم و زاد فی روایة و زیاده کرد مسلم در روایتی فی رمضان یعنی این بوسه دادن در رمضان بود و در سبیل اقوال است اول مالکیه را که مکروه است مطلقا دوم آنکه محرم است بقوله تعالی فالان باشروهن زیرا که در وی منع مباشرت است در نهایی گفته و جواب اده اند که مراد بمباشرت درین آیات جماع است و بیان کرد آنرا فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم که افاد حدیث الباب و قومی گفته که حرام است قبله و هر که تقبیل کرد صوم و باطل شد و بوم آنکه باج است و بعضی ظاهر بر با لفظ کرده استجب گفته اند چهارم تفصیل است یعنی جوان را مکروه است و پیر را مباح و این مروی است

از ابن عباس و ثعلبی روایت ابو داود است که آمد آنحضرت را مروی و پرسید او را از مباشرت صائم پس بخت کرد او را و آمد دیگری پس پرسید او را پس نهی کرد از آن پس ناگاه آنکه وی را رخصت فرموده بود شیخ بود و آنکه او را نهی کرده بود جوان بخیم آنکه جائز است مالک قادر بر نفس خود را والا فلا و این مروی است از شافعی و در ثعلبی حدیث ابن ابی سلمه است که چون پرسید از آن خبر داد او را و اما سلمه که آنحضرت این چنین میکنند پس گفت ای رسول خدا تحقیق بخشید او تعالی برای تو ما تقدیم من ذنبک و اما آخر پس فرمودانی احتشاکم بعد و این دال است بر عدم فرق میان شیخ و شاب الالبان میگردد آنحضرت آنرا برای عمر لاسیما عمر در ابتدای تکلیف بود و در سبب گفته از آنچه شناختی ظاهر شد که آیت اقوی الاحوال است و دال است بر آن روایت احمد و ابو داود از حدیث عمر بن الخطاب که گفت بوسیدم روزی و من صائمم پس آمدم آنحضرت را و گفتم کردم امر و زکاری پس بوسیدم و حال آنکه روزه دارم فرمود خبر ده ما را اگر غضض کنی بآب تو صائم باشی گفت لا باس بذلک پس فرمود فقیتم پس این فکر و حبیبست و نیز اختلاف کرده اند در آنکه چون بوسید یا دید یا اندام با اندام رسانید و انزال کرد یا ندی ریخت شافعی و غیره گویند قضا کند در غیر نظر چون انزال کند و نیست قضا در اندام مالک گویند قضا و کفاره در هر دو است مگر در ندی که صرف قضا است و نه تخلیفات آخر و الاظهر انه لا قضاء ولا کفارة

الاعلی من جامع و الحاق غیر المجامع به بعد از آن **و عن ابن عباس** رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم احتجم وهو محرم حجامت کرد آنحضرت یعنی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود یعنی در حجة الوداع پس محرم را حجامت است که حجامت کند و لیکن بشرط آنکه بوی نشود و اگر ندهد جزای آن بدهد و احتجم و هو صائم و خون کشید و حال آنکه روزه دار بود پس صوم بحجامت فاسد نیست مگر در روز و ابو حنیفه کرده هم نیست و کفارت لازم نیست و در روز نیز از انزال امام احمد که باطل میگردد صوم حجامت و واجب میگردد بروی قضا که کفارت نزد خطا باطل میگردد و صوم حجامت واجب میگردد بروی کفارت قاله الطیبی رواه البخاری و ابو داود و النسائی و الترمذی و این را طریق دیگرست نزد نسائی غیر این طریق لیکن آنرا اعلال و توهیه کرده و در اینجا استشکال کرده اند در جمع آنحضرت میان صیام و احرام زیرا که نبود از نشان صیام و احرام پس محرم بود و صوم حرام بود و وی مسافرست و سفر نکرد در رمضان با حرام مگر در غزوه فتح و نبود در آن وقت محرم مصنف در تلخیص گفته گفتم در جمله اولی نظرست زیرا که کدام مانع است از آن شاید یکبار آنرا کرده باشد برای بیان جواز و مثل این اخبار صحیح رویتوان کرد و پست ظاهر شد که بعضی و ات جمع کردند میان هر دو امر در ذکر و و هم کرد آن هر دو منعا و وقوع یافته و اصوب و آیت بخاری است احتجم و هو صائم و احتجم و هو محرم پس محمول باشد بر وقوع هر یکی از این دو امر در حالت مستقله و لا مانع منه و تحقیق صحیح شده است که روزه گرفت آنحضرت در رمضان و حال آنکه مسافرست و در صحیحین هست که نیست در ما صائمم مگر آنحضرت و عبد الله بن و احد و قوی این است هر دو و غالب حدیث مفصل و بعضی از حفاظ گفته اند که حدیث ابن عباس بر چهار وجه مروی است اول احتجم و هو محرم دوم احتجم و هو صائم سوم احتجم و هو محرم چهارم احتجم و هو صائم محرم پس اول مروی است بطریق شتی از ابن عباس و متفق علیه از حدیث عبد الله بن یحیی و در نسائی و غیره از حدیث انس و جابر است و ثانی را اصحاب سنن از طریق حکم بن مقسم از ابن عباس روایت کرده لیکن معلول مسموع نیست از حکم و قدر و راه ابن سعد من طریق الحجاج بن عقیل و زیاده کرد در آخر آن فلذلک کریت الحجامه للصائم و حجاج ضعیفست و قدر و راه البزار من طریق داود بن علی عن ابی عن ابن عباس و زیاده کرد در آخر آن فتنی علیه و ثالث را بخاری روایت کرده و ظاهر آنست که راوی جمع کرد میان هر دو حدیث که مقتضای رابع را نسائی و غیره از طریق سمیون بن مهران از ابن عباس روایت کرده اند و اعلمه احمد و علی بن المدینی و غیره بانهی در سبب گفته تمحیل که حدیث اخبار باشد از هر یک جمله علیهم و قرنیه بران معرفت عدم اتفاق اجتماع احرام و صیام است **و عن شداد** بفتح معجمه و تشدید محله بن اویس بفتح همزه و سکون و او انصاری برادر زاده حسان بن ثابت او را و پدر او را صحبت است رضي الله عنه

ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى على رجل بالبقيع اذ آنحضرت مروى رابقيع كنه قبة مدية مظهره است وهو يجتحم وآن مرد  
 حجامت ميكرد وآنحضرت گيرنده بود دست مرا وقتي كه بچه شب گذشته بود في رمضان از ماه رمضان فقال افطر الحاجم والمجعم فمروءه كسبه  
 حجامت كنده و حجامت كرده شده يعني فاسد شد روز بهر دو مجبور علمابرانند كه حجامت نميشكن روز بهر دو مجبور و نميست صائم را كه بجهت طربان  
 ضعف و اين مذهب امام ابوحنيفه و شافعي است و همين است مروى از فضل آنحضرت صلى الله عليه وسلم و اين قائل است جماعتى از صحابه مثل سعد  
 بن ابى وقاص و عبدالمدين عمر و زيد بن ارقم و ام سلمه و گويند حديث شده و منسوخ است بحديث ابن عباس زيرا كه حديث ابن عباس متاخر است  
 چو مى صاحب آنحضرت بود سال حجة الوداع كه سنه دهم است و شد او صاحب عام الفتح بود كه اذن الشافعي و گفت شافعي قوتى از حجامت احتياطاً  
 احب است بسوى من و مؤيد شيخ است حديث انس و رقصه جعفر بن ابى طالب چنانكه بايد و اخراج الحازمي من حديث ابى سعيد مثله ابو محمد بن خرم  
 گفته حديث شده ثابت است بلاريب ليكن يقيم در حديث كه نهى كرد آنحضرت از حجامت م صائم را و از مواصلة و حرام كرد اين هر دو را آنفأبر  
 اصحاب خود و اسنادش صحيح است و روايت كرد ابن ابى شيبة حديث ابى سعيد كه رخصت كرد آنحضرت در حجامت صائم را و رخصت نهى پشت ديگر  
 بعد از غزمت پس اين ال مرت بر نسخ برابر است كه حاجم باشد يا مجعم و گفته اند دلالت حديث بر كراهت است و يدل له حديث انس الآتى  
 و گفته اند كه اين حديث را آنحضرت در حق دو كس خاص گفت كه با حجامت ارتكاب مري و ديگر ميكنند غصه صوم يعني غيبت مردم رواه ابو حاطي  
 عن زينة بن ابى ربيعة عن ابى الاشعث الصغاني ابن خزيمة درين تاويل گفته اند اعجوبة زيرا كه قائل آن ميگويد كه غيبت مفطر صائم است و گفت  
 احمد و كدام يك سالمى ماند از ما از غيبت اگر غيبت مفطر صوم است ما را خود صومى نميست و قد وجه الشافعي هذا القول و حمل كرد شافعي افطار  
 صوم را بغيبت بر سقوط اجزاء صائم مثل قول صلى الله عليه وسلم لا تكلم و كليب يخطب لاجتماعه لئلا يفرط او را با عاده پس معلوم شد كه مراد سقوط اجزاء  
 و درين وقت صحيح وجه براى آنچه بود در اين تاويل نميست كما قال ابن خزيمة لغوي گفته مراد با فطار تعريض آن هر دو است با فطار زيرا كه حاجم نامون  
 از آنكه چيزى از خون بخون و مى برسد نزد كيدن و مجعم له نامون نميست از ضعف قوت بخروج دم و انجام كار افطار باشد رواه الخمسة  
 الا الترمذي يعني احمد و ابو داود و نسائي و ابن ماجه و صحيح البخارى احمد و ابن خزيمة و ابن حبان مصنف در تخيص طرق اين  
 حديث را با اختصار از جماعتى از صحابه آورده و در سبل گفته اخرجه الائمة عن ستة عشر من الصحابة و حافظ سيوطى در جامع صغير گفته انه متواتر و حديث  
 دليل است بر آنكه حجامت مفطر صائم است چه حاجم و چه مجعم له و اين رفته است گروهى قليل مثل احمد بن حنبل و اتباع او و ابن المبارك و اوزاعي و ثوري  
 و ابى ثور و واجب است قضا و كفاره و به قال بعض الشافعية مثل ابن خزيمة و ابن المنذر و ابن حبان و نقل كرد عفرانى از شافعي كه گفت مروى است  
 از آنحضرت كه حجامت كرد و دوى صائم بود و مروى است افطر الحاجم و المجعم له و بن بچكلام را از اين دو حديث ثابت نميدانم پس اگر اجتناب كند  
 صائم مجبور تر باشد نزد من و اگر بكنند حجامت ميگويم كه افطار كردن نزدى گفت شافعي چون در بغداد بود منع ميكرد از حجامت و چون بمصر آمد  
 ميل كرد بر رخصت انتهى مصنف و فتح الباري گفته بود شافعي كه ميگفت حديث ابن عباس در احتجام آنحضرت امثل و ارجح است من حيث  
 الاسناد و با وجود آن اگر اجتناب كند خوب است احتياطاً و قياس موافق حديث ابن عباس است زيرا كه حجامت بيرون مى آيد چيزى از داخل  
 بخارج و در نهي آيد چيزى از خارج بداخل و نيز حجامت موجب ضعف است و كسر شهوت و موافق مصلحت صيام است و جامع هم اگر چه بجهت  
 و ليكن ثابت شده است از ان اجتناب بضر و مجمع عليه است و محفوظ از صحابه و تابعين و عامه اهل علم عدم افطار بجهت است و علمائى نديان  
 احب مبالغة و مانند تصحيح حديث شده و تا ميدهد بذهب خود و نصرت آن معقول و منقول و گفته اند كه و از ده نفر از صحابه روايت كرده اند حديث

درین باب بعضی میگویند که آنحضرت نزدیک به شام بحاجم و محجوم گزشت و این حدیث فرمود مقصود بیان عذر از جانب ایشان بود یعنی خوب بود  
 که حجامت کرد و دیگران بآن نیست که وقت شام رسیده است انتهى ذکره الشیخ فی الترحمة و بعضی گویند صرف محجوم له افطار میکنند و اما حاجم پس  
 افطاری نمیشود عمل برین حدیث در طرف اول و سبیل گفته لا ادری بالذی اوجب العمل ببعضه و ان بعض شیخ الاسلام ابن تیمیة گفته قوله صلی الله  
 علیه وسلم افطر الحاجم والمحجوم النفس است و حصول فطر هر دو را پس جائز نیست اعتقاد بقا محجوم هر دو با اخبار آنحضرت از فطر لاسیما و اقول علی  
 بدون قرینه و الله بر آنکه ظاهرش غیر مراد است پس اگر جائز باشد راوده مقابله فطره تحقیق وی این حدیث تلبیس باشد نه بیان حکم انتهى و سبیل  
 گفته لا ریب فی ان ذاهو الذی دل له حدیث النس الآتی عن انس بن مالك رضي الله عنه قال اول ما نهت الحجامة  
 للصائم ثم گفت النس نخست که مکروه داشته شد حجامت برای روزه دار چنین است که ان جعفر بن ابی طالب احتجم وهو صائم  
 جعفر برادر علی رضی الله عنه حجامت کرد و او صائم بود و فرموده النبی صلی الله علیه وسلم فقال افطر هذا ان پس گزشت بوس  
 آنحضرت و فرمود روزی که شاد و ندانم هر دو که حاجم و محجوم اند فطر رخص النبی صلی الله علیه وسلم فی الحجامة للصائم پست رخصت کرد  
 و اجازت داد و آنحضرت در خون کشیدن هر روزه دار را فکان انس یحتجم وهو صائم پس بود انس که حجامت میکرد و او روزه داری بود  
 رواه الدارقطني و قوی که روایت کرد این اثر را دارقطنی و گفت قوی است و لفظ وی این است ان رجاله ثقات و لا نعلم له علة و این حدیث  
 از او این شیخ حدیث شد و اوست و از وی معلوم میشود که آخر امر رخصت است بر تقدیر ثبوت که است نیز و در حدیث ابو سعید خدری است که  
 فرمود آنحضرت سه خصلت که روزه نمیکشاید روزه دار حجامت و قوی و احتلام است رواه الترمذی و لیکن گفته که این حدیث غیر محفوظ است  
 یعنی شاذ است و عبدالرحمن بن یزید که راوی اوست تضعیف کرده میشود و در حدیث و گفته اند که روایت کرده است آنرا دارقطنی و یقینی آورده  
 کرده است آنرا ابو داود و از مردی از اصحاب صلی الله علیه وسلم و ابو حاتم گفته که حدیث ابو داود شبهه است بصواب ابو زرعه گفته که صحیح است  
 و گفت ثابت نبائی پرسیده شد انس بن مالک که آیا بودید شما که مکروه می پنداشتید حجامت را در زمان رسول خدا گفت نه مگر از جهت پیداشدن  
 ضعف بحجامت یعنی نه از جهت آنکه فاسد میگردد و اند صوم را و مکروه است در آن رواه البخاری و هم در بخاری است تعلیقاً بود ابن عمر که حجامت  
 میکرد و حال آنکه صائم است پست تر کرد حجامت کردن را پس بود که حجامت میکرد و شب **و عن عائشة رضي الله عنها ان النبي**  
**صلى الله عليه وسلم اکتحل في رمضان وهو صائم** بدستیکه آنحضرت سر می کشید چشم خود را در رمضان و حال آنکه روزه دار بود  
 از اینجا معلوم شد که سر می کشیدن نیان نمیکند روزه و هو قول الشافعی و بعضی مکروه گویند و هو قول سفیان ابن المبارک و احمد و سحن  
 و نذهب ابو حنیفه رخصت است و نذهب مالک که است و نزد ابو داود است از انس که بود رسول خدا که سر می کشد و در حدیث دیگر است  
 که فرمود بر پیر کنیزان و هر دو ضعیف است و ابن شبرمه و ابن ابی لیلی گفته اند که کحل مفسد صوم است لقوله صلی الله علیه وسلم الفطر ما دخل  
 و لیس مما خرج و اذا وجد طعمه فقد دخل و جواب داده اند که دخول کحل غیر مسلم است زیرا که چشم مسند نیست بلکه از مسامی رسد زیرا که انسان  
 گاهی بی خطر از آبای خود می مالد و فرمود در دین می یابد و حال آنکه روزه او نمیشکند و حدیث الفطر ما دخل را بخاری تعلیقاً آورده از ابن عباس  
 و در صله عنه ابن ابی شیبة و آنکه ابو داود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده که فرمود در اشد ليقه الصائم پس گفت یحیی بن معین انه حدیث  
 رواه ابن ماجه با سناد ضعیف زیرا که در سندش بقیه است روایت میکند از سعید بن ابی سعید از به شام و سعید ضعیف است و تو  
 گفته اتفاق کرده اند خطا بر یکدیگر روایت بقیه از مجهولین مرد و دست انتهى و لیکن سعید بن ابی سعید مجهول نیست بلکه ضعیف نام پذیرش است

علی الصبح و فرقی کرد این عدی در سعید بن ابی سعید از بیدی پس گفت که وی مجهول است و در سعید بن عبد الجبار و لفت وی ضعیف است و حال آنکه هر دو یکی اند و گفت بهیقی لیس بالقوی و رواه البیهقی من طریق محمد بن عبد الله بن ابی رافع عن ابیه عن جده که بود آنحضرت که سر میکشید و حال آنکه وی روزه دار است گفت بن ابی حاتم عن ابیه که این حدیث منکر است و گفت در حق محمد که وی منکر الحدیث است و کذا قال البخاری و رواه ابن حبان فی الضعفاء من حدیث ابن عمر و سندش مقارب است و رواه ابن ابی عاصم فی کتاب الصیام له من حدیث ابن عمر ایضا و لفظ وی این است که بیرون آمد بر رسول خدا و هر دو چشم او پُر اندازا شد و این در رمضان بود و وی صائم است و درین سبب از بریره سؤالات عالیه نزد طبرانی در اوسط و از ابن عباس نزد بهیقی در شعب الایمان و قال للترمذی لا یصح فیہ شیء گفت ترمذی بصحت نرسیده است از حضرت صلی الله علیه و سلم درین باب چیزی و روایت کرد ترمذی از انس که آمد مدی نزد رسول خدا و گفت که شکایت کردی من هر دو چشم خود را یعنی هر دو چشمم بدر آورده پس آیا سرگشتم و چشمم و حال آنکه من روزه دارم فرمود سر به بکش ترمذی گفت سندان حدیث قویست و ابو عاتکه که راوی این حدیث است ضعیف داشته میشود و رواه ابو داود و من فعل انس و لا باس باسناده **و عن ابی هریره رضی الله عنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من نسی و هو صائم فاکل و شرب فلیتم صومه هر که فراموش کرد روزه را و حال آنکه وی روزه دار است پس طعام خورد یا آب نوشید پس باید که تمام کند روزه خود را که باطل نمیگردد و فائدا اطعمه الله و سقاه زیر که نخورانیده است او را و ننوشانیده مگر خدای تعالی و این حکم عام است در هر روزه فرض باشد یا نفل نزدیک هر یک مالک که میگوید لازم است قضا در روزه رمضان و قیاس همین است و حکایت کرده است امام محمد از ابی حنیفه که میگفت اگر نمی بود اقوال مردم میگفتم بقضا یعنی اگر نمی بود روایت ابی هریره این حدیث را قائل میشدم بقضا و در بدایه گفته که چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد و جماع از جهت استواء در کنیت حافظ شوکانی گفته نیست خلاف در بطلان صوم از جماع بقصد و اما به نسیان پس الحاق کرده اند آنرا البعض اهل علم باکل و شارب ناس و بعض منع کرده اند و راجع الحاق است انتهى متفق علیه و رواه ابن حبان الدارقطنی و ابن خزمیه و الحاکم و الطبرانی فی الاوسط و لفظ وی این است چون بخور و روزه دار بفراموشی پس جزین نیست که آن رزق خداست که راند آنرا او تعالی بسوی وی و نیست قضا بر وی و للحاکم و حاکم راست از حدیث ابی هریره من افطر فی رمضان ناسیا فلا قضا علیه و لا كفارة هر که افطار کرد در رمضان فراموش کننده پس نیست قضا بر وی و نكفاره و هو صحیح و اسناد این زیادت صحیح است و رواه الدارقطنی و ابن خزمیه و ابن حبان ایضا و سر در عذور داشتن صائم ناسی آنست که صوم را هیئت یابد و نده نیست بخلاف صلوٰة و احرام حج که این را هیات نکره است از استقبال قبله و تجرد از جامه دوخته پس صائم احمق است بعد و داشته شدن در بطلان اسلام گفته لفظ من فطر عام است جماع را و تخصیص اکل و شرب بنا بر غالب بودن آنهاست در نسیان کما قاله ابن قتیبة العید و حدیث لیل است بر آنکه هر که خورد یا نوشید یا جماع کرد و نسیان روزه وی نکشاد بدلیل قول وی فلیتم صومه با آنکه وی صائم است حقیقه و این قول مجهول است و بعضی بافطار رفته اند زیرا که مساک از فطرات رکن صوم است پس حکم وی حکم کسی است که کنی از نماز فراموش کرده و واجب است بروی اعاده و اگر چنانسی است و تاویل کرده اند قول او فلیتم صومه را با آنکه مراد از آن فلیتم مساک عن لفظ است و جواب اده اند که قوله فلا قضا علیه و لا كفارة صریح است در صحت صوم ناسی و عدم قضای او و اخراج کرد در دارقطنی اسقاط قضا و در روایت ابی رافع و سعید قبری و ولید بن عبد الرحمن و عطاء بن سيار کلام عن ابی هریره و فتوی اده است آن جماعتی از صحابه بنهم علی بنی معینه و زید بن ثابت ابی هریره و ابن عمر قاله ابن المنذر و ابن جریر و در سقوط قضا احادیث است که بعضی او شده بعضی است و تمام است احتجاج بدان و اما قیاس بر نماز پس قیاستی



فاسد الاعتبار زیرا که در مقابل نفس است با آنکه در اصل منازع است و احمد از مولاة بعض صحابیات آورده که وی بود نزد آنحضرت پس آورده شد  
یک قصه از ثرید پس خورد از آن میسر یا کرد که وی صائم بود پس گفت او را ذوالیدین کنون بعد از آنکه سیر شدی پس گفت او را آنحضرت  
تمام کن روز خود را پس نیست آن مگر رزق که را ندان از خدای تعالی بسوی تو و روایت کرد عبد الرزاق که انسانی آمد بسوی ابوهریره و گفت او را  
صبح کردم صائم و خوردم طعام گفت لا باس گفت پس درم و نوشیدم گفت لا باس اطعمک الله  
و سقاک گفت پس درم بردی پس نسبیان کردم پس خوردم طعام گفت ابوهریره انت انسان لم تتعبد بالصیام **وعن** ابی هریره  
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ذرعه القی فلاقضا علیه سیکه سبقت کند و غلبه آرد او را  
پس نیست بروی قضا یعنی مبطل روز نیست زیرا که عدم قضا فرع صحت است و من استقضا علیه القضاء و سیکه فی کند بقصد پس بر  
قضا است که مبطل صوم است اما کفارت نیست نزد اکثر و این هر دو صورت طلق است که فی پیری و سن باشد یا کمتر ازین اینست مذمه بلکه  
و اما نزد حنفیه پس امام محمد موافق ائمه است در اطلاق صورتین از جهت اطلاق حدیث و ابو یوسف مقید میگردد آنقدر باطل فحم پس اگر قلیل باشد  
قضا نکند چنانکه در حدیث است و در دایره مذمه ابو حنیفه ذکر کرده اما در بعضی از شروح وی گفته که قول محدود وایتی است از ابو حنیفه شیخ در ترجمه  
امام محمد در بطای خود نوشته که همینست قول ابی حنیفه انتی و حکایت کرده است ابن منذر اجماع بر سیکه تعد فی مفسد صیام است شوکانی گفته در  
نظرست زیرا که ابن سعید و عکرمه و ربیع گفته اند که مفسد نیست مطلقا خواه فی غالب باشد یا مستخرج تا وقتی که چیزی را با اختیار خود نبرد و اگر در استدلال  
کرده اند باین حدیث که افطار نیکند صوم را سیه چیزی کی فی دوم حجامت صوم احتلام و این بر اترندی و بهیقی با سنا و ضعیف روایت کرده اند زیرا که  
در سندش عبد الرحمن بن یزید بن اسلم است و او ضعیف است و بر فرض صلاحیت او برای استدلال معارض نتواند شد بحديث ابوهریره زیرا که  
آن طلق است و این مقید انتی و در سبیل گفته جواب داده اند بجل وی بر غلبه فی حجابین الادله و محل عام بر خاص با آنکه عام صحیح نیست و خاص  
لهی سند پس عمل بروی اولی باشد و اگر چه معارض است بر اوت اصلیه انتی گویم نزدی گفته که حدیث مذکور غیر محفوظ است و نیز روایت  
کرده است آنرا ابو داود و دارقطنی از مردمی از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابو حاتم گفته حدیث ابو داود شبه است بصواب ابو حنیفه  
صح است پس فی عدم مبطل صوم باشد گو گفاره مباش مصفی گفته آیفاسد استقا صوم را از جهت عین است پس فاسد کند اگر چه یقین  
که چیزی بوجوب رجوع نکرده است یا از جهت آنکه مظنه رجوع است پس اگر یقین شد که چیزی رجوع نکرده است فاسد نشود تحقیق نزد یک فقیر آنست که  
استقاء بمنزله نوم است که شارع آنرا مظنه رجوع ساخته در جائی که اختیار نیست عفو فرموده است و جائیکه با اختیار است حکم بفساد صوم  
نموده است چنانکه نوم را مظنه خروج رجوع گردانیده لیکن چون شارع خود نصب علت فرموده است حکمی علیده پیدا شد اثر بر علت خود پس  
حق آنست که وی مفسد است از جهت مظنه رجوع لیکن اگر یقین باشد که هیچ چیز رجوع نکرده است نیز قضا لازم آید بجهت آنکه علتی که شارع  
نصب کرده است یافته شد اگر چه حکمت موجود نیست مانند مسافر مترقه که اصلا حرج ندارد انتی رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و نسائی  
و ترمذی و ابن ماجه و نیز دارمی و ابن جابر و دارقطنی و حاکم و او را الفاظ است از حدیث ابوهریره و اعلاه احمد و اعلال کرده است آنرا امام  
با آنکه غلط است و گفت ابو حاتم نکرست زیرا که در وی سلیمان بن قمر الضبی البصری النخوی است و وی را نفعی است اما توثیق کرد او را احمد و غیر  
و اخرج له البخاری و مسلم متابعه و در سنا و ترمذی گفته این حدیث غریب است فی شناسم او را اگر از حدیث هشام از محمد از ابی هریره متفرد است بدان  
عبسی بن یوسف و گفت محمد یعنی بخاری گمان نمی برم این حدیث را که محفوظ باشد انتی و محفوظ مقابل شافعیست و گفت بخاری مروی است

از غیر وجه صحیح نیست اسناد او و گفت دارمی زعم کرده اند اهل بصره که هشام و هم کرده است در آن و گفت ابو داود و بعض حفاظ که نمی بینم آنرا محفوظ و الحار کرد آنرا احمد و گفت در روایت خود لیس من ذاتی گفت خطابی ازده میکند که آن غیر محفوظ است و نقل کرده منها از احمد که حدیث کرد آن بیسی و نیست در کتابی غلط کرد در آن و نیست آن از حدیث وی و گفت حاکم صحیح است بر شرطها و اخیرا بر طریق خص بن غیاث و آخر جابن ماجه ایضا و قوا الدارقطنی و لیکن قومی گفته است آنرا دارقطنی و گفت اسنادش صحیح است **و عن جابر بن عبد الله** رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج عام الفتح الى مكة في رمضان بيرون آمد آنحضرت در سال فتح بسو که در رمضان و رسته ششم از هجرت و ابن اسحق و غیره گفته اند که بیرون آمد روز عاشر از رمضان فصام حتی بلغ كراع الغمية تا آنکه رسید کراع غمیر را بضم و تخفیف را فتح غنیمت معبره یعنی است میان کوه مدینه نزدیک بسفان بر سه میل از وی فصام الناس پس روزه داشتند مردمان ثمود عا بقدرح من ماء پسترب طلبید قدحی از آب فروغه پس برداشت قدح را حتی نظر الناس الیه تا آنکه دیدند مردم بسوی قدح تشریب پسترب و آب را فقیل له بعد ذلك ان بعض الناس قد صام پس گفته شد آنحضرت ابعدا از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی بروزه مانند و افطار کردند یا این معنی روز دیگر گفته باشند فقال پس گفت آنحضرت اولئك العصاة اولئك العصاة آنکسانند بیغیرمانی کنندگان آنکسانند بیغیرمانی کنندگان مکرر فرمود این را از برای تاکید و زجر و تشدید زیرا که مخالفت کرد ز فعل رسول اصلي الله علیه و قبول نکردند حضرت خدای عزوجل را و واروده است که خدا دوست دارد که کرده شود رخصتهای وی چنانچه دوست میدارد که بجا آورد شود عزیمتهای او و نازان جبت که روزه داشتن حرام است چه در تمام راه روزه داشت چون اینجا آمد افطار کرد و در حدیث ابن عباس است که بیرون آنحضرت از مدینه بکعبه یعنی بسال استخ مکه پس روزه داشت در راه تا آنکه رسید بسفان پسترب طلبید آب او برداشت آنرا تا نهایت درازی دست خود تا به پینند آنرا مردم پس افطار کردند تا آنکه قدم آورد بکعبه و این اقعه در رمضان بود و بود ابن عباس که میگفت روزه داشت آنحضرت و افطار کرد پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند رواه البخاری و مسلم شوکانی گفته اند سبب جمهور رخصت صوم است در سفر و روی است از بعضی ظاهر و محلی است از ابوهریره که فطر در سفر واجب است و روزه کافی نیست انتهى و فی لفظ و در روایتی این است قیل له گفته شد آنحضرت را ان الناس قد شق عليهم الصيام و انما ينتظرون في ما فعلت بدستیکه مردم دشوار آمد بر ایشان روزه و جزین نیست که نگرانی میکنند در چیزی که بعمل آری تو فدعا بقدرح من ماء بعد العصر تشریب پس طلبید قدحی از آب بعد نماز دیگر نوشید آب و در بعضی گفته اختلاف کرده اند سلف در صوم مسافر و افطار که کدام یک ازین بهتر است قوی ترین اقوال آنست که صوم بهتر است در حق کسی که در مشقت نیست از او را صوم و فطر صوم بهتر است کسی را که مشقت رساند او را اگر کسی که قصد کند بیان جواز یا ناپسند دارد قبول رخصت را آن رواه مسلم در سبل گفته حدیث دلیل است بر آنکه مسافر است که روزه نهد و افطار کند و او راست کشا و روزه و اگر چه اکثر روزه صائم بوده باشد و خلاف کرده است و طرف اول او و گفت کافی نیست مسافر از صوم لقوله تعالى فعدة من ايام اخر و لقوله اولئك العصاة و قوله لیس من البر الصيام فی السفر و خلاف کرده اند او را جابره و گفته اند که مجزی است صوم لمفعله صلی الله علیه و سلم و بنا بر آنکه نیست در وی دلیل بر عدم اجزاء و قوله اولئك العصاة بنا بر مخالفت ایشان است امر او را با فطر و حال آنکه متعین کرد افطار را بر ایشان و در وی این است که نیست در حدیث که امر کرده باشد ایشان بلکه فعل و معنی مقتضی وجوب است و اما حدیث لیس من البر پس در حق کسی است که روزه بروی دشوار است آری حکام استدلال تجزیم صوم در سفر بر کسیکه شاق است بروی روزه زیرا که افطار کرد آنحضرت بهین جبت است که آنرا گفتند روزه بر ایشان شاق است

مس آنکه روزه گرفتن بعد از آن صوم کرده اند اما اجبات و ابها و افطار و اگر چه اکثر و ضام بوده باشد پس مذموب جمهور جواز است و تعلیق کرده است شافعی قول را آن در بویطی بر ثبوت حدیث و گفته هر که صبح کرد و در حضر در حالیکه صائم است پستتر سفر کرد پس نیست او را اینکه افطار کند مگر آنکه ثابت شود حدیث آنحضرت که وی افطار کرد و روز که ید و گفت جماعتی از اصحاب که فاصله میان مدینه و کدیده هشت روز است ثم ادب بدیش آنست که آنحضرت روزه نداشت روزی که در سفر پستتر افطار کرد و بخاری ترجمه کرده است بر آن باب را که اذا صام ایام من رمضان ثم سافر واحد و حتی گویند جائز است او را افطار بعد از آمدن بسفر و ظاهر حدیث با ایشان است زیرا که وی سافر است و اما افضل پس نه هب ابو حنیفه و شافعی و مالک ثوری و جزی ایشان آنست که صوم افضل است مسافر اگر مشقت و ضرر نباشد پس اگر سفر شود پس فطر افضل است و او را سعید بن مسیب احمد و حتی و غیر هم گفته اند فطر افضل است مطلقا و احتیاج کرده اند با حدیثی که احتیاج کرده است بدان قائل عدم اجزائی و گویند که این احادیث اگر چه دلالت میکنند بر منع لیکن حدیث حمزه بن عمرو که میاید و قوله من احب ان یصوم فلا جناح علیه نفی جناح مفید لا باس به است نه آنکه محرم است و افضل نیست و حجت قائل فضیلت صوم آنست که غالب فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم در اسفار همین صوم بود و لیکن لابد است از دلیل بر اکثریت آن قائل کرده اند احادیث منع را آنکه در حق کسی است که صوم بروی شاق است و بعضی گویند بهر چه آسان تر است همان افضل است و بعضی گویند صوم و افطار هر دو برابر است زیرا که احادیث درین باب متداول آمده و این ظاهر حدیث انس است که سفر کردیم یا رسول خدا پس عیب نکرد صائم بر مفطر و نه مفطر بر صائم **و عن حمزة بن عمرو** یکنیت وی ابو صالح یا ابو محمد است حدیث در اهل حجاز روی عنه ابنه محمد و عایشه و غیر همات سنه احدی و ستین و له ثمانون سنه **رضی الله عنه** قال یا رسول الله اجدی فی

قوة علی الصیام فی السفر فهل علی جناح گفت حمزه ای رسول خدا می یا هم من در خود قوت بر روزه داشتن در سفر پس آیا هست بر من گناه قال هی رخصة من الله فرمود این افطار رخصت است از خدای عز و جل فمن اخذ بها لحسن پس سیکه اخذ کرد و بر رخصت و عمل کرد بر آن پس نیک است نظر بشود و کرم و تمسیر آبی و عجز و ضعف خود و من احب ان یصوم **و لا جناح علیه** و کسیکه دوست داشت که روزه دار و پس نیست گناه بروی و درین اشارت است با فضیلت افطار و ظاهرش تخیر است میان صوم و فطر و دلیل بر جواز صیام در سفر و راه مسله با جملة احادیث در صوم و فطر مسافر مختلف آمده بعضی در اباحت بی تعرض با فضیلت یکی و بعضی در تخیر و بعضی در جواز افطار و ذم صیام در تفاوت احوال و اوقات و ازینجا اتفاق دارند جمهور علی از اهل فتوی که افطار و صیام هر دو جائز اند واصله فی المتفق علیه و اصل این حدیث در بخاری و مسلم است از حدیث عایشه باین لفظ که ان حمزة بن عمرو سال بدریه سیکه حمزه بن عمرو سوال کرد آنحضرت را آیا روزه دارم در سفر و بود وی مرد بسیار روزه دارنده پس فرمود اگر میخواهی روزه دار و اگر میخواهی افطار کن ظاهر آنست که بحال وی روزه و افطار هر دو برابر بود مصنف در تلخیص گفته ادا کرده است این حرم که وی سوال نکرد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم مگر صوم تطوع را دلیل قولش در روایتی نزدیک مسلم که انی اسره الصوم لیکن نقض کرده میشود بروی این ادعا باینکه نزد او بود و در روایت صحیح که وی سوال نکرد مگر از فرض و صحیح الحاکم انتهی و در سبل گفته استدلال کرده است باین حدیث قائل عدم کراهت صوم و فطر زیرا که وی آنحضرت را خبر کرد بصوم و آنحضرت او را مقرر داشت و انکار نکرد وی و وی در سفر بود پس در حضر بالاولی جائز باشد وقتی که از ادای واجب عاجز نگردد و حتی بسبب آن فوت نشود و بیشتر فطره عیدین و تشریق و اما انکار آنحضرت بر این عمر و صوم دهر را پس معارض این نیست زیرا که آنحضرت بضعف وی از آن دریافت و در واقع نیز چنین بود زیرا که وی در آخر عمر ضعیف گشته و میگفت یا یلتنی

قبلت رخصته صلى الله عليه وسلم و بود آنحضرت که دوست میداشت عمل دائم را و اگر چه قلیل می بود و حث میکرد ایشان را بر آن انتهى گوئیم نزد  
مختار خفیه و امام مالک آنست که چون ایام منهدیه افطار کنند در صوم دهر هیچ باک نیست که زانی العالمیه **و عن ابن عباس رضي الله**  
**عنه قال رخص للشيخ الكبير ان يفطر رخصت کرده شایر کلان سال را و افطار کردن و یطعم عن کل یوم مسکینا و بخوراند**  
هر روز یک مسکین اولاً قضا علیه و نیست قضا بروی در صغی گفته و حکم بر البیعت کسیکه ضعف دارد و جلی یا عارض که شفا از آن متوقع نیست  
و قدرت بر صوم بآن ضعف نمیدارد و آیا این فدیة بر سبیل وجوب است یا بر سبیل استحباب شافعی را درین مسئله دو قول است اظهر آنست که بر  
طریق وجوب است زیرا که عیض قضا است و بقیاس اطعام از مرده و اگر کسی اطعام نتواند آیا از زنده او مطلقاً ساقط میشود یا یافتن  
قدرت ظاهر اول است مانند صدقه الفطر انتهى در سبیل گفته و مسئله اختلاف است در میان سلف جمهور گویند اطعام لازم است در حق  
کسی که طاقت صیام ندارد و از پیری و در حق غیروی منسوخ است و جماعتی از سلف گفته اطعام منسوخ است و نیست اطعام بر کبیر  
نزد عدم طاقت صیام و مالک گفته مستحب است او را اطعام و قیل غیر ذلک و اظهر همان است که ابن عباس گفته و مراد شیخ کسی است که عاجز  
از صوم و ظاهر آنست که حدیث موقوف است و تحیل که مراد آن باشد که آنحضرت رخصت کرد و تفسیر صیغه بجهت حصول علم است بآن زیرا که  
ترخیص بطریق توقیف می باشد و تحیل که ابن عباس آنرا از آنکه کریمه فهمیده باشد و هو الاقرب انتهى گوئیم مراد باید که کریمه قول وی بقالی است و علی  
الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین در وی اختلاف کرده اند مشهور آنست که منسوخ است شوکانی گفته و صحیحین است از حدیث سلمه بن الاکوع که چون  
نازل شد این آیت بعضی مردم خواستند که افطار کنند و بجای آن فدیة دهند پس نازل شد بعد از آنی و نسخ کرد آنرا و رواه احمد و ابوداود و متفق شد  
مساعده بخواتم مقدم بر فدیة من شهر منکم الشهر فلیصد یعنی این ناسخ است و گفته اند منسوخ شده است بقوله و ان تصوموا خیر لکم پس این آیات  
ثابت کردند صوم را بر مقیم صحیح و رخصت کردند مرضی و مسافر را در افطار و ثابت کردند اطعام برای پیر که روزه نمی تواند داشت انتهى گوئیم مرد  
ابوداود و من حدیث سعید بن جبیر عن ابن عباس نحوه و له طرق فی سنن البیهقی و اخرجه الحاکم فی المستدرک من طریق عکرمه عنه نحوه و زیاده کرد  
که نیست قضا بروی و درین باب است از ابن عمر نزدیک ارقطنی بروایت نافع از وی که هر که دریافت او را در رمضان بنمود که روزه داشته است  
در رمضان پس باید که بخوراند بجای هر روز یک مسکین یا یک تا از گندم و نیست بروی قضا و درین باب است از انس بروایت شافعی از مالک  
که انس بن مالک چون پیش قدمی فدیة صیام پس فدیة میداد و رواه البیهقی من حدیث قتاده عن انس موصولاً مصنف در تلخیص گفته  
و تعلیق کرده است این بخاری و صحیح خود و ذکر کرده ام من آنرا بطریق کثیره و تعلیق و تعلیق گفت ابن عبد البر و رواه الحادان و معمر بن ثابت  
چون پیش قدمی انس تا آنکه نمی توانست روزه داشت پس افطار میکرد و میخورد و درین باب است اثر ابی هریره رواه البیهقی من حدیث عطاء  
که وی شنید او را که میگفت کسیکه دریافت او را پیری پس نتوانست روزه رمضان پس بروی است هر روز را فدیة از گندم انتهى و قوی  
گفته این آیت غیر منسوخ است منعم ابن عباس کما نهما و مروی است از وی که میخواند و علی الذین یطیقونه ای یکلفونه و لا یطیقونه و می گفت  
نیست منسوخ بلکه در حق شیخ کبیر و زن سالخورده است ابن عبد البر گفته مروی است این قراءت بطریق از ابن عباس و عایشه و مجاهد و جابر  
انتهی و در سنن دارقطنی است از ابن عباس و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین واحد من تطوع خیر اقال زاده مسکینا فمؤخیره و قال  
بنسوخه الا انه رخص للشيخ الكبير الذي لا يستطيع الصيام و اسنادش صحیح و ثابت است و در وی دلالت است بر آنکه رخصت نیست مگر بر پیر  
که روزه نمیتوانست داشت یا بیماری که شفا نمی یابد گفت و این صحیح است و در روایتی قدر اطعام نصف صاع از خط آمده و هم در

از ابن عباس و ابن عمر و حامل و مضع آورده که این هر دو از ائمه نیستند و نیست قضا و اخرج مثله عن جماعة من الصحابة و انما يطعمان كل يوم مسكينا و از انس بن مالک روایت کرده که ضعیف شد سالی از صوم پس ساخت جفنه از ثريد و طلبیستی مسکین را و سیر بخورانید ایشان اگر چه از بعض کتب لغت ظاهر است که همه اطاعت برای سلب است پس معلوم شد که آیت غیر منسوخ است و مصفی است بخودی گفته علی مختلف اند و شیخ فانی و حامل و مضع پس شیخ فانی را غیر از فدیة لازم نیست فدیة سنت است نزدیک مالک و واجب است نزدیک غیر او و حامل که بترسد بر و خود قضا کند بغیر اطعام نزدیک مالک ابو حنیفه زیرا که وی بمنزله بسیار است و اسحق بن اهویه گفته است که حامل و مضع اگر خواهند اطعام کنند بغیر قضا و اگر خواهند قضا کنند بغیر اطعام مترجم گوید این قول اخیر بتطبیق اوله مناسب ترمی نماید و الله اعلم مساله آیا حکم مضع مثل حکم حامل است ظاهر آنست که مثل او است و در حکم مضع سنت کسی که افطار کند برای خلاص ساختن غریق یا مانند آن است رواه الدارقطني و الحاکم و صححه اه روایت کردند این را و از قطنی و حاکم و گفته اند که صحیح است و دل له الاحادیث کما تقدم و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال جاء رجل الى النبي گفت آمد مردی که نامش سلمه یا سلمان بن صخر البياضي بود نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم فقال هلكك و گفت هلاک شد من یعنی بقیة آدم و در روایت دارقطنی در علل بسند جید باین لفظ است که آمد بونیشینی در حالیکه طمانچه زوری خود را و میزند سوی خود و میزند سینه خود را و میگفت هلاک شد بعد و روانا مالک عن سعید بن المسیب و در روایتی از دارقطنی باین لفظ است که گفت هلكك و الهلكك یعنی هلاک شد و هلاک گردم زن خود را با کفندن او در گناه و زعم کرد و خطابی گفته و آن علی بن منصور از ابن عیینة و ذکر کرده بیهقی که حاکم نظر کرد در کتاب علی بن منصور پس نیافت این لفظ را در آن و اخرج کرد آنرا از روایت او را و ذکر کرد این لفظ داخل شد در حدیث بعض روایات و صحابه آنرا ذکر کرده اند مصنف و در تلخیص گفته و اما الدارقطني من رواية سلامة بن روح عن عقیل عن ابن شهاب انه علمه رسول الله قال و ما هلكك فخر و چه چیز هلاک کرد تو را قال وقت علی امرانی فی رمضان لغت اقدام بر زن خود در رمضان فقال تجد ما تتق رقبه فخر و آیامی یابی چیزی که از او کنی بنده را قال لا گفت نمی یابم قال فهل تستطيع ان تصوم شهرين متتابعين فخر و پس آیامی توانی که وزه داری دو ماه پیاپی قال لا گفت نمیتوانم قال فهل تجد ما تطعم ستین مسکینا فخر و پس آیامی یابی چیزی که بخورانی شصت مسکین را چه طور برانند که هر مسکین را یک مد طعام است که ربع صاع باشد ظاهر مفهوم آنست که نیست کافی مگر اطعام این عدد پس اقل از آن مجزی نباشد و حنفیه گویند کافی است صرف آن در یک کس در قدوری گفته اگر یک مسکین را شصت روز بخوراند مجزی باشد نزد ما و اگر در یک روز بدو کافی نشود مگر از یک روز قال لا گفت نمی یابم و این ظاهر است در آنکه مرتب است حساب فخر پس کافی نباشد عدول از آن بسوی ثانی با اسکان اول و نه بسوی ثالث با اسکان ثانی بجهت وقوع وی مرتب در حدیث صحیحین و روایت کرده است زهری ترتیب را از سنی کس یا زیاده و روایت تخمیر مروج است با ثبوت ترتیب در صحیحین مؤید او است که وقوع آن در کفاره چهار و این کفاره مشابه او است کذا فی اسهل شهر مجلس استبرأ استخیر فاتی النبی صلی الله علیه و سلم بعرق فیه قمی پس آورده شد آنحضرت بزنبیل یافته شده از برگ خرا که در وی خراب بود و عرق بفتح عین در او بسکون نیز آمده و در روایتی آمده که عرق زنبیل سبطه که در وی پانزده صاع تا بشت صاع گنجد و یا نوزده صاع شصت است فقال تصدق بهذا فخر و تصدق کن بر فقرا باین از کفارت خود فقال پس گفت آنرا و علی افقر منا آیا تصدق کنم بر فقیر تر از خود فسا باین لا بئها اهل بیت احوج الیه منا پس نیست میان دوستان مدینه اهل بیت فقیر تر و محتاج تر بسوی آن



از اهل خانه ما فتحت النبی صلی الله علیه وسلم حتی بدت انیابه پس خنده کرد آنحضرت تا آنکه پیدا آمدنایهای آنحضرت و ناب دندان پیشین و در سباج دندان شک میگویند و آن دندانهاست متصل رباعیات و در بعضی آیات فواجده آمده عوض انیابه و آن دندانهاست و زینایت و آن که اکثر اضرس العقل و اضرس الحکم میگویند و وقت بلوغ و کمال عقل برآیند و پیدا آمدن آنها نیز و خنده ممکن نیست میگویند که مراد بدان مطلق دندانهاست ثم قال اذهب فاطمه اهلاک ایتسرفرمود برو و بخوران ثم را اهل خانه خود را و در روایت نسائی باین لفظ است اطعمه عیالک و در اینجا و قول است یکی آنکه این کفاره است و از قاعده کفارات آنست که صرف کرده نشود و نفس لیکن آنحضرت مخصوص کرد او را بدان و در کرده اند که اصل عدم خصوصیت است دوم آنکه کفاره ساقط است از وی بنا بر عسری و دلیل آن حدیث علی علیه السلام که انت و عیالت فقه کفر است و آنکه این حدیث ضعیف است یا آنکه صدقه باقی است در زومه او و آنچه آنحضرت بوی بخشیده صدقه است بروی و بر اهل و بجهت آنکه آنمرد را رعایت احتیاج یافت بگوی گفته شافعی گفته چون این شخص حاجت خود بیان نمود آنحضرت آنمرد را نیک کفارت را با وقت سر و امر کرد او را که آنمرد را حاجت خود صرف نماید انتی و در مصنفی گفته درین حدیث دو احتمال است یکی آنکه کفاره مستقر شد در زومه او پس وقتیکه قادر شود بر یکی ازین امور واجب شود دیگر آنکه ساقط شود مثل صدقه الفطر و سکوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مؤید ثانی است انتی و شیخ در ترجمه گفته خوردن اهل بیت کفایت نمیکند از کفارات اکثر علماء بر این اند و بعضی بر آنست که مخصوص است با آنمرد و بعضی گفته اند منسوخ است و قول قدیم همانست که گفته شد انتی گویم حدیث مطلق است و دلیل نسخ پیدا نیست پس در خصوصیت و نسخ هر دو نظر است و اما السبعة یعنی بخاری و مسلم و احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و سیل گفته حدیث دلیل است بر وجوب کفاره بر جماع در نهار رمضان عامدا و اگر کرد و وی که این اجماع است محصور باشد یا موسر پس محصور ثابت است در زومه او بر یکی از دو قول شافعی دوم آنکه مستقر نیست بر زومه او زیرا که آنحضرت بیان نکرده که کفاره بروی باقی است و اختلاف کرده اند در رقبه زیرا که درین حدیث مطلق آمده و جمهور تقید کرده اند آنرا بمؤمنه محلا للمطلق نه علی التقید فی کفارة القتل و گویند کلام الله و حکم خطاب احد است پس شرتب باشد در وی مطلق بر تقید و حنفیه گویند محل مطلق بر تقید مطلق نباید کرد پس کافی است رقبه کافره و گفته اند در اینجا تفصیل است یعنی تقید مطلق جائی است که قیاس مقتضی تقید است پس این تقید بقیاس خواهد بود و همچو تخصیص بقیاس و این مذهب جمهور است و علت جامع در اینجا آنست که این کفاره است از گناهی که کفر خطیئه است و الله بسبب و فی الاصول و جماعتی گفته که کفاره اصلا واجب نیست نه بر معسر و نه بر موسر زیرا که آنحضرت خوردن آن بر او میباح کرده اگر واجب می بود جائز نمیداشت اکل آنرا و این استدلال غیر نامرض است زیرا که امر ظاهر در وجوب است و باحتیاج اکل آنست بر کفاره بودن آن بلکه در وی احتمالات است که گذشت و مهدی در بحر استدلال کرده است بر عدم وجوب آن با آنکه آنحضرت او را فرمود استغفر الله و صم و یا مکارا نه و ذکر نکرد کفاره را و جوابش آنست که روایت امر کفاره ازین حدیث که نزد سبعة است ثابت شده انتی حافظ شوکانی گفته و همین کفاره چهار گفته اند که واجب نیست کفاره بر کسیکه افطار کرده اما بهر سبب که باشد بلکه فقط بجماع ولیکن نیست در جماع مرد با زن خود و دیگران کفاره که در اکل و شرب بود زیرا که این همه حلال است و حرام نشده مگر بر مومنین و واقع است در روایتی ازین حدیث که مردی افطار کرد و نیست که جماع کرد او انتی و لفظ مختصر وی این است و بر کسیکه افطار کند بعد کفارت است همچو کفاره چهار و حدیث جماع در رمضان بگوی گفته و اگر افطار کند باکل شراب پس مانند افطار بجماع است در وجوب کفارت نزد ابو حنیفه و مالک کفاره مخصوص است بجماع دون اکل و شرب نزدیک شافعی و احمد و الله اعلم و در مصنفی گفته معمول درین باب حدیث متصل ابوهریره است پس آنچه در حدیث ابن مسعود است از اهل امی بدنه ما خود نیست و آنچه تفسیر است

مثل بیان عرق یا خوردن مسله هر که این حادثه پیش آید بروی واجب است آنچه در حدیث آمده و چون آنحضرت تنصیف نمودند بر وی  
که علت این حکم باشد از صنفی که علت آن زائد را بود چاره نیست و فقها در آن وصف مختلف شدند اقوی درین باب قول شافعی می نماید که در  
مجموع چند چیز است فساد صوم او ای رمضان عماره جماع که آثم شده است بآن سبب معنی صوم پس بر مجامع ناسی کفاره نیست زیرا که روز فساد  
فاسد نشده و نه بر کسی که نیست روزه نگرفته است اصل او نه بر فساد صوم فخل و نذر و قضای رمضان و نه بر فساد اکمل و شرب اشتغال و استغفار  
و نه بر مسافر که جماع کند بینه ترضی سفر در خاطر او باشد یا نه زیرا که آثم نشده است بآن جماع و نه بر کسی که خطا کرده است در اجتهاد خود  
پس گمان کرد دلیل را و بحقیقت نهار بود و نه بر کسی که فعلی که مغفرت نیست از وی یوقوع آمده و او اعتقاد کرد که مغفرت است بعد از آن بنا بر آن فساد  
جماع کرد و نه بر کسی که زن نکند بنسیان یا در حال محرم زیرا که آثم درین صورت بحجت معنی زن است نه بحجت تعريض صوم و غیر جماع را بر جماع حمل  
توان کرد زیرا که جماع انقضاست و لهذا در اعتکاف اکل و شرب جایز است و جماع از غیر ایضاً بر او ای رمضان و نه خطا و جمل را بر تعريض صوم  
عمداً انتهی در سبیل گفته اند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین روایت بقضای آن روز که در وی جماع کرده لیکن در روایت بود او از حدیث ابوهریره  
این لفظ آمده که انت و اهل بیتک صوم یوما و استغفر الله انشی گویم این جماع علل کرده است این روایت ابیه شام بن سعید و تقدیر بر کرم بن سعد کمار و اه ابو عوانه  
فی صحیح و رواه الدارقطنی من حدیث ابی اویس و عبد الجبار بن عمرو عن الزهیری عن حمید بن عبد الرحمن عن ابی هریره و هو دهم فی اسناد و کذا  
فی التلخیص و لیکن شافعی بوجوب قضا رفته لعموم قوله تعالی فعدة من ایام اخر و در قولی از شافعی آنست که قضا نیست زیرا که آنحضرت  
امر نکرد او را اگر بکفاره لا غیر و جواب داده اند که آنحضرت استحکال کرد بر آنچه از آنکه بر می معلوم فرموده که این حکم واجب است بر مرد و اهلانی که جماع  
کرده است با وی پس استدل لال کرده اند باین حدیث بر آنکه لازم نیست مگر یک کفاره و نیست واجب بر زن بهیچ وجه الاصح من قولی الشافعی  
و ببقال الا ذاعی و جمهور گویند بر زن نیز واجب است و آنحضرت که ذکر آن کرده باز وجوب بحجت آنست که وی با عتراف مکرره و اعتراف زوج  
موجب کفاره بروی نیست یا با احتمال آنکه زن صائم نبود باین طریق که ظاهر شده باشد از حیض بعد طلوع فجر و بیان حکم در حق مرد مثبت حکم است در  
حق زن نیز بنا بر آنچه معلوم است از تعلیم احکام یا آنحضرت فقر زن معلوم کرد چنانکه از حال زوج ظاهر شد گویم وارد شده است امر بقضا در حق زن  
نیز در حدیث عمرو بن شعیب نزد احمد و لفظ وی این است و امره ان تصوم یوماً کانه لیکن در سندش حجاج بن ارطاة است و در وی کلامی است  
معروف و در صنفی گفته درین حدیث سکوت فرمودند از وجوب کفاره بر زن پس ظاهر آنست که مقتصر باشد بروی و بر زن واجب نباشد  
و محتمل که سکوت بنا بر اسکان معنی حکم است از حکم چنانکه حدیث نابیه و دو و اثبته و غسل سهر و دو و اثبته و دو ظاهر آنست که اگر در روز تعريض صوم که جماع  
و کفاره لازم آید و داخل کفارات امری است که از شرع لغوی بر آن دلالت نمیکند و آیا قضا یوم فساد لازم است همراه کفاره ظاهر آنست  
که لازم است انتهی و اللفظ لمسلم و لفظ حدیث هر مسلم است و اخرجاه ایضاً من حدیث عائشة و له الفاظ عندیها و در سبیل گفته ان هذا  
حدیث جلیل کثیر الفوائد و تصنف در فتح الباری گفته اند قد اعتنی بعض المتأخرین من اورک شیوخنا بهذا الحدیث فتعکلم علیه فی مجلدین جمع  
فیها الف فائدة و فائدة انتهی آنچه مذکور کردیم در وی کفایه است و شارح مغربی در وی تطویل کرده نقل از فتح الباری و عن عائشة  
وام سلمة رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصوم جنباً من جماع بدرستیکه آنحضرت صبح میکرد  
در حالیکه جنب است از جماع و در روایتی باین لفظ است که بود آنحضرت که در می یافت او را فجر در رمضان و حال آنکه وی جنب می بود  
از غیر احتلام و باین رفتا جمهور گفت نووی اجماع است بر غسل و یصوم و در روایتی بجای ثم فائده یعنی پس غسل میکرد و از جماع

بعد از صبح و روزه میداشت متفق علیه و گفت بخاری حدیث عایشه اقوی است از روی سند و گفت ابن عبد البر انصح و قوا و آقا  
 و حدیث ابوهریره آمد که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون نذاکره شود برای نماز صبح و یکی از شما جنب است پس روزه نداد آن  
 رواه احمد و ابن حبان پس جواب داده اند از آن جمهور که این منسوخ است ابوهریره از آن جمع کرده چون حدیث عایشه و ام سلمه بوسی سید  
 و فتوی داد و قبول این هر دو صحابه و دال است برای نسخ حدیث عایشه که آمد مودی آنحضرت را در حالیکه استفتا میکند از وی و عایشه  
 می شنود از پس پرده پس گفت یا رسول خدا درمی یابم نماز یعنی نماز صبح و من جنبم پس فرمود آنحضرت و انما تدرک فی الصلوة و انما جنب  
 قاصوم پس گفت آنمرد نیستی تو مثل ما ای رسول خدا قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک و اما خرف فرمود و الله انی لا رجوان اكون اخشاکم بعد و علمکم  
 بما اتقی و نسخ رفته است ابن منذر و خطابی و غیره و این حدیث دافع قول کسی است که میگوید که این خاص است باحضرت صلی الله علیه و سلم  
 و زاد مسلم فی حدیث ام سلمه و لا یقضی و زیاده کرد مسلم در حدیث ام سلمه که قضا میکند روزه را و اکثر علماء بر این اند و طیبی از نسخ  
 نقل کرده که در روزه نفل درست است و لیکن روزه فرض را قضا کند و ترندی گفته که قومی از تابعین بر آنند که چون جنب صبح کند قضا کند  
 آن روزه را و قول اول صحیح تر است و حدیث وارد است برخالف امده علم و عن عایشه رضی الله عنهما ان رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم قال من مات و علیه صیام صام عنه ولیه لیسکمه و در بروی صومی است واجب که قضا نکرده است آنرا  
 روزه دار از جانبی ولی وی این خبر در معنی امر است و اصل در وی وجوب است لیکن ادعا کرده اند اجماع را بر آنکه در اینجا برای مذمت  
 و مراد بولی و ارث است خاصه یا قریب یا عصبه و در سده خلاف است اصحاب حدیث و ابو ثور و او زاعی و احمد و شافعی در قولی و صحیح النور  
 بظاهر این حدیث رفته اند و بعضی شافعی میگویند که مخیر است میان صیام و اطعام و جمهور علماء بر آنند که جائز است اما اطعام متعین است که  
 آنرا فدی میگویند و باین قائل است امام ابو حنیفه و مالک و شافعی در اصح قولین نزد اکثر اصحابی بدلیل حدیث ابن عمر مرفوعاً و لفظ وی اینست  
 که هر که مرد و بروی روزه است خورانیده شود از جانبی بجای هر روز یک سکنین الاخرجه الترمذی و گفت که این حدیث غریب است نمی شناسم  
 او را مرفوع مگر باین وجه صحیح آنست که موقوف است بر این عمر و قول او است و گفت دارقطنی محفوظ وقف او است بر این عمر و تابعه البیهقی  
 علی ذلک لیکن حنفیه میگویند که این موقوف در حکم مرفوع است زیرا که تقدیر کفارت بی سماع از شارع درست نباشد و جواب داده اند که اگر چه  
 در حکم مرفوع باشد لیکن مقاوم و معارض حدیث صحیحین که اقوی است از وی در سنن تواند شد و نیز تسکایشان بآنست که از ابن عباس  
 و عایشه فتوی باطعام مروی است و همین است موافق سائر عبادات که هیچ مکلف از طرف هیچ مکلف بآن قیام نمیکند و حج مخصوص است جواب  
 داده اند که آثار مروی از فتوای عایشه و عباس هم حدیث صحیح نتواند شد و اما قیام مکلف بعبادت از جانب غیر پس ثابت است در حج بنص صحیح پس  
 در صوم هم ثابت باشد و عذری از عمل بدان نبود و تخصیص حج منتقض است بهمین حدیث بآن اعتذار مالکیه بعد عمل اهل بدین بران معنی است بر آنکه  
 ترک کردن ایشان عمل بر حدیث حجت است و لیس که مالک کما عرفت فی الاصول و همچنین اعتذار حنفیه بآنکه راوی فتوی خلاف روایت خود داد  
 عذری غیر مقبول است زیرا که عبرت مبروی است ندای راوی کما عرفت فیما ایضا و صنف در تخصیص گفته روایت کرد نسائی در سنن کبیر با سند صحیح  
 از ابن عباس که گفت نماز گذاردن یکبارگی و نه روزه دارد احدی از احدی و روی عبد الرزاق مثله عن ابن عمر من قوله و در بخاری است  
 در باب نذر از ابن عباس ابن عمر تعقیقا امر بصلوة پس مختلف شد قول این هر دو و حدیث صحیح اولی باتباع است انتی گویم حدیث ابن عمر را  
 مالک هم در موطا آورده و در مصنفی زیر آن گفته این اعتقب کرده اند بحدیث عایشه فقیر میگوید ممکن است جمع میان حدیث و اثر پس گویم که معنی قولی

این عمر آنست که کسی عوض لسی روزه ندارد و در حال حیات آن معنی که مریض یا شیخ فانی غلام خود را یا پسر خود را فرماید که عوض او روزه نگذرد تا بار صوم از وی سبک گرداند بخلاف حج که در حالت ضرورت کسی عوض نمیگیری حج را بجای تو آورده و در باب شخصی که بمیرد بروی اجنبی صوم دو حدیث آمده یکی حدیث عایشه در صحیحین دیگر حدیث ترمذی و ابن ماجه در اطعام شافعی در قول قدیم بر حدیث اول عمل کرده است و در جدید بر حدیث ثانی زیرا که اشبه است بنظر و تفسیر میگوید و مثل این صورت تعارض نیست تا یکی را اخذ کنیم و دیگری را بگذاریم بلکه عمل بهر دو ممکن است چنانکه از نظائر او از باب کفارات تخمیر در چند فصلت واقع شد پس گوئیم بر اوست و در حدیثی حاصل میشود و یکی باز دو چیز صوم ولی و قد یطعام و جمع کردن میان هر دو مجمل نمیشود زیرا که هر یکی مشعرست بکفایت انتهی و لفظ وی در حجة ائمه الباطنی است که نیست خلاف میان این دو قول آنحضرت زیرا که جائز است که هر یکی از این دو امر کافی باشد انتهی و نیز در بعضی گفته تخصیص کرده اند و اگر کسیکه بعد از تکلیف از قضا تقریر کرده باشد تفسیر گوید لفظ حدیث منبی نیست از تکلیف بلکه عام است پس بر عموم باید گذاشت انتهی و بالجمله نیز در حقیقت اگر صییت میت پس گرفته میشود و از ثلث مال وی و نیز در شافعی وصیت کند یا نکند از کل مال وی بگیرند و نیز اختلاف کرده اند در آنکه صوم از میت مختص بولی است یا نه بعضی گویند مختص نیست بلکه اگر اجنبی هم بامر وی روزه نهد با جرت یا بدون اجرت مجزی باشد کما فی الحج و ذکر ولی در حدیث بطریق غالب آورده و گفته اند اجنبی بخیار ولی هم بدان قیام می توانست کرد زیرا که آنحضرت تشبیه داده است آنرا بدین پس چنانکه درین مختص بقضای قریب نیست صوم هم نباشد و قریب امیر مد که دیگری را نائب گیرد و در بعضی گفته و اگر طعام اختیار کند پس یک مد بهر قیاسا علی نظائر اما انتهی متفق علیه و صحیح احمد و علق الشافعی القول به علی ثبوت الحدیث گوئیم حدیث ثابت شده بهیچ وجه خلافی است گفته که این سنت ثابت است و نمی دانم خلا فی در میان اهل حدیث در صحت آن و حافظ ابن قیم در اعلام الموقعین این مسئله را هم در مسئله و اثبات صحیح ثابت صریح حکم ذکر کرده و زیاده که در بار لفظ ان شاء یعنی اگر خواهد روزه دارد از طرف میت و این ناظر در تخمیر است میان صیام و اطعام لیکن مصنف در تلخیص گفته این زیادت ضعیف است زیرا که از طریق ابن ابی عمیر است و در مجمع الزوائد گفته که اسنادش حسن است و در حدیث مسلم است از بریده که ای رسول خدا بود برادر من روزه یک ماه که آنرا بعلت مرض پسر چپض خود داده بود آیا روزه دارم من از جانب وی فرموده روزه دار از طرف وی بعضی جواب داده اند جائز است که جماعتی در یک روز از طرف وی روزه دارد و کافی باشد از چند روز صاحب سبل گفته و تحقیقنا ما فیه من الاختلاف فی جواشینا علی شرح عمدة الاحکام لابن قیین العید بیانا شافیا و بعد الحمد انتهی

### باب صوم تطهیر و ما منعه عن صوم

باب در بیان روزه نافله و آنچه نمی کرده شده است از روزه آن تطوع از طوع است بمعنی طاعت و فرمان برداری کردن و توراتی گفته توانائی نمودن و آنچه نه فرض باشد آوردن عبادت نافله را تطوع گویند از آنکه بنده از پیش خود و طوع می نماید و طاعت میکند بی آنکه شارع او را تکلیف کند عن ابی قتادة الانصاری رضی الله عنه روایت است از ابی قتاده که از مشاهیر صحابه است و در حدیثی از رسول الله صلی الله علیه وسلم من صوم یوم عرفة بدستیکه آنحضرت پرسیده شد از روزه یوم عرفه که نام روز نهم از ذیحجه و روزه در وی فضل تمام دارد بلکه فاضل ترست از صوم یوم عاشورا قال فرمود معتقد بر فضل خدا یک کفر السنة الماضية و الباقية تکفیر میکند گناه سال گذشته و سال مانده را یعنی بخشش گناهان را که در آن سال کرده و سالی که بعد از دست باین معنی که گناه دارد از گناهان در وی یا اگر واقع شود گناهان در وی بخشیده شود و مختار آنست که صوم عرفه مستحب است مگر برای حجاج و عمل سبک

نیز بین است که مستحب است افطار و افغان عرفات را تا قوت یا بند بر قوف و دعا و ثواب است از فعل آنحضرت و ابوبکر و عمر صلی الله علیه و آله و محب و سلم و سئل عن صوم یوم عاشوراء و پر سیده شد از روزه یوم عاشوراء و عاشورا نام روز دهم محرم است و بعضی توهم کرده اند که نام روز نهم است و این خطاست فقال یکر السنة الماضية پس فرمود تکفیر میکنند گنایان سال گذشته را و در وی دلالت است بر آنکه صوم یوم عرفه افضل است از وی زیرا که مکفر ذنوب دو سال است و صوم عاشورا واجب بود قبل رمضان چون صیام رمضان فرض است مستحب گردید این عباس گفت ندیدم من آنحضرت را که طلب میکرد روزه روزی را که تفضیل میداد آن روز را بر غیر وی مگر این روز را که عاشورا است و این ماه را که رمضان است متفق علیه و گفته اند که افضلیت این روز که ازین حدیث ثابت شده یعنی بر فهم ابن عباس است از حال و مقال آنحضرت چنین فهمید و روزه یوم عرفه افضل سائر ایام است غیر جمعه که در افضلیت وی و عاشورا اختلاف است و سئل عن صوم یوم الاثنین و پر سیده شد از روزه روز دوشنبه فقال پس گفت ذلک یوم ولدت فیه و بعثت فیه او انزل الی این روز است که زائیده شده ام من در آن روز یا فرستاده شد عام من در آن یا نخست فرستاده شده است و حی بر من در سبیل گفته گویا این شکر از او می و اتفاق چنان افتاده که ولادت و بعثت آنحضرت در همین روز بوده است انتمی گویم چون او چنانکه برای شکر می آید یعنی صبح هم می آید که قال الله سیان کسر غیظا و عظمه پس بحتم که اخبار از وقوع هر سه امر درین روز باشد و الله اعلم و در حدیث اسامه تعلیل صوم آنحضرت درین روز و روزه چنین آمده است یوم نعرض فیہ الاعمال و انه یحب ان یعرض عمله و هو صائم و نیست منافات میان هر دو تعلیل که ذافی اسبیل رواه مسلم و رواه الطبرانی من حدیث زید بن ارقم و سهل بن سعد و قتاده بن النعمان ابن عمرو رواه احمد من حدیث عایشه و فی الباب عن النس و غیره شیخ در ترجمه گفته احتمال دارد که سوال از سبب روزه دوشمن آنحضرت باشد روزه دوشنبه را یا از سبب استحباب روزه دوشمن درین روز و بر تقدیر سبب آن شکرانه نعمت وجود آنحضرت و وجود دین شریعت است انتمی و در سبیل گفته فیه دلالة علی انه ینفی تعظیم الیه یم الذمی احدی فی علی عبده نعمه بصومه و التقرب فیه انتمی و عن ابی ایوب الانصاری صحابی بزرگ است و نزول آنحضرت در ابتدای هجرت در منزل می بود از وی رضی الله عنه آمده است که وی گفت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال صام رمضان ثم اتبعه سنا من شوال فرمود آنحضرت کسیکه روزه دارد در رمضان ایستراجم گرداند آنرا کشش روزه را از شوال کان کصیام الدهی باشد همچو روزه روزگار همیشه و وجه آن ظاهر است و این بر تقدیری خواهد بود که بجای عمر بیان و فاکنده الا بر هر سال که دارد برابر تمام آن سال باشد نه سالهای دیگر و درین باب از ثوابان هم حدیثی آمده که هر که روزه داشت رمضان او شش روز دیگر بعد از نماز حاصل شد و روزه تمام سال که من جبار با حسنه فله عشر مثاها رواه ابن ماجه و شرط نیست که بیای و دارد بلکه تفریق بهتر است و در تراز تشبه بنصایه رواه مسلم و در سبیل گفته در وی دلیل است بر استحباب صوم شش روزه شوال و این نیز سبب احمد و شافعی است و مالک گفته مکره است زیرا که وی هیچکس را از اهل علم ندیده که این روزه نداشته باشد و تا گمان موجب کنند و جواب آنست که بعد ثبوت نص بدان حکم مگر این تعلیلات را نیست و چه خوب گفته است ابن عبد البر که این حدیث بمالک نرسیده و اجماع حاصل است خواه متفرق دارد یا متوالی یا عقیب عید یا در اثنای ماه و در سنن ترمذی است از ابن المبارک که وی این شش روزه را در اول شوال اختیار کرده و نیز از وی مروی است که هر که متفرق دارد جاز است و لو لم نیست دلیل بر اختیار آن در اول شوال زیرا که هر که در تمام شوال روزه نهد بر وی صادق است که وی تابع کروشش روزه را از شوال در صغی گفته مستحب است نزد شافعی و بی در پی داشتن آن فضل است و نزد ابو حنیفه مکره است خواه پی در پی باشد یا متفرق و نزد ابو یوسف



متابع آن مکره است و درین التفروق و فی العالم گیرتی و لکن عامه المتأخرین لم یروا به باسا و الاصح انه لا یاسق انتهى و نیست در حدیث دلیل بر  
 مشروعیت صیام دهر و یاقی بیانه فی آخر الباب تقی سبکی گفته طعن کرده است درین حدیث آنکه نیست و را فهم مفتر بوده بر قول ترمذی که این  
 حدیث حسن است یعنی در روایت سعد بن سعید انصاری برادر یحیی بن سعید گویم وجه اعتراض آنست که ترمذی آنرا وصف بصحت نکرده  
 بلکه حسن گفته و گوید که این در شیخ از وی است و آنچه ما در سنن ترمذی بعد سیاق حدیث دیدیم این است قال ابو عیسی حدیث ابی ایوب  
 حدیث حسن صحیح و سعد بن سعید بن اخو یحیی بن سعید الانصاری وقد تحکم بعض اهل الحدیث فی سعد بن سعید من قبل حفظه انتهى گویم آنچه  
 گفته که گفت احمد بن حنبل سعد بن سعید ضعیف الحدیث است و نسائی گفته لیس بالقوی و گفت ابو حاتم لایحوز الاشتغال بحدیث سعد بن سعید  
 و ابن السکون گفته قد عثنی شیخنا ابو محمد الدیلمی بجمع طرق فاسنده عن بضعة وعشرين رجلا ووه عن سعد بن سعید اکثرهم خطا فثابتهم السخا  
 و تابع سعد اعلی و ابیه اخو یحیی و عبد رب و صفوان بن سلیم و غیرهم و رواه ایضاً عن النبی صلی الله علیه و سلم ثوبان و ابو هریره و جابر و ابن ک  
 و البراء بن عازب عایشه و لفظ ثوبان بن صام رمضان فشهروه بعشرة ايام و من صام ستة ايام بعد الفطر فذلك صیام السنة رواه احمد  
 و النسائی انتهى گویم حدیث ثوبان نزد نسائی و ابن ماجه و احمد و دارمی مست و حدیث ابو هریره نزد ابن ابی شیبہ و طریق و نزد ابو نعیم از طریق  
 مشی بن الصباح و وی ضعیف است و نزد طبرانی در او سبب وجه دیگر ضعیف و حدیث جابر نزد احمد و عبد بن حمید و بزار است و حدیث  
 ابن عباس نزد طبرانی در او سبب و حدیث بران نزد دارقطنی است **و عن ابی سعید الخدري رضي الله عنه قال قال**  
**رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من عبد يصوم يوما في سبيل الله** نیست هیچ بنده که روزه دارد و دیگر روز در راه خدا  
 در سبیل گفته لفظ سبیل اند چون بطلاق آید مراد بدان جهاد باشد انتهى و بفضل صوم با جهاد احادیث آمده طبعی گفته تواند که مراد بدان  
 به جهاد باشد الا بعد الله بذلك اليوم عن وجهه النار مگر آنکه دور دارد و او را الله تعالی بسبب روزه آنرا و از روی او  
 آتش دوزخ را سبعین خریفاً هفتاد ساله راه متفق علیه و در حدیث ابو هریره است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
 کسیکه روزه دارد و روزی بجهت طاب کردن ذات حق و رضای وی تعالی دور گیرد اند و را خدای تعالی از دوزخ مانند دوری آن  
 و رحا ای که چرخه است تا آنکه میرد در غایت پیری و اه احمد و روی البیهقی فی شعب الایمان عن سلمة بن قیس که صحابی است از اهل کوفه عمر زاغ  
 و راز است در تمام عمر که بر و قیاس باید کرد که چه مقدار سافت قطع خواهد کرد و این حدیث مؤید قول طبعی است و الله اعلم و اللفظ لفظ  
 حدیث مسلم راست و در وی دلالت است بر فضیلت صوم در جهاد و اوقتی که ضعیف نشود بسبب آن از قتال عدو و فضیلت این صوم بجهت  
 آنست که وی جمع کرد میان جهاد و الله و جهاد و فخر خود در ترک طعام و شرب شهیدت و کافی بقوله بعد الله الخ عن سلامة من غدا به  
 عایشه رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم حتى نقول لا يفطر ويفطر حتى نقول لا يفطر **و نقول**  
 بود رسول خدا که روزه میداشت تا آنکه میگفتیم که دیگر افطار نخواهد کرد و افطار میکرد تا آنکه میگفتیم که دیگر صوم نخواهد داشت و نقول در هر دو جا  
 بتای فوقانیه نیز روایت است یعنی تا آنکه یگفتی تو ای مخاطب و مقصود آنست که عادت شریف آنحضرت در روزه فطر و ام و استمرار در صوم  
 شهر دین شهر نبود گاهی چند آن متصل و روزه میداشت که مردم گمان می بردند که هرگز افطار نخواهد کرد و گاهی چند آن افطار میکرد و گمان می بردند  
 که هرگز روزه نخواهد داشت در سبیل گفته و لعله کان یفعل بالیقضیه الحال من تجربه عن الاشتغال بقیام الصوم و من عکس فکانت قیام افطار  
 انتهى و هم عایشه میگوید و روایت رسول الله صلى الله عليه وسلم است کل صیام شهر قطار شهر من و منید من





از یک بوضیفه روزه گیر و هدی تعیین شد و نزدیک مالک و زهرا گفتن جائز نیست باین عذر و الشافعی قولان کاملند بیدین الاظهر هو الاول  
**وعن** نبیثه بضم نون فتح موحده و سکون تحتانیه و شین محجه الھذلی بضم ہاء و فتح ذال محجه منسوب بہذیلہ بن مدرک بن الیاس  
صحابی است اورا نبیثہ الخیر گویند بن عمرو قیل بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایام التشریق  
ایام اکل و شرب روز ہای تشریق کہ سہ روز است بعد از روز عید یازدہم و دوازدهم و سیزدہم روز ہای خوردن و نوشیدن است  
و آنہا ایام ضیافت اند نیز گویند و تشریق در لغت خشک کردن گوشت است در آفتاب کہ در آن ایام میکنند و نیز فرج ہدی در وقت  
طلوع آفتاب میکنند و ذکر اللہ و ایام ذکر خداست عز و جل غالب بزرگ یعنی با وجود اکل و شرب غافل از ذکر خدا نباید بود چنانکہ در قرآن شریف  
فرمودہ اند و الذکر اللہ فی ایام معدودات و ذکر خدا را درین آیت تفسیر کردہ اند تکبیرات بعد از نماز فرض و نزد فرج قربانیہا و رمی جمار و جبران چنانکہ  
در کتاب الحج بیاید رواہ مسلم و لہ طرق اخری ذکر بالمصنف فی التلخیص و اخرجہ مسلم ایضا من حدیث کعب بن مالک ابن جابر من حدیث ابی ہریرہ  
و النسائی من حدیث بشر بن شجم و اصحاب السنن من حدیث عقبہ بن عامر و البزار من حدیث ابن عمر ایام التشریق ایام اکل و شرب صلوة فلا یصلون  
احد و روایت کرد ابو داؤد از حدیث عمر در قصہ کہ آنحضرت امر میکرد ایشان را با فطاران و نہی میکرد از صیام آن یعنی ایام تشریق و دارقطنی از  
حدیث عبد اللہ بن حذافۃ السهمی آورده ایام التشریق ایام اکل و شرب بعل بعل یعنی ہواقت نساست این احادیث دل اند بر نہی  
از صوم ایام تشریق و اختلاف کردہ اند در آنکہ نہی برای تحریم است یا نیز چنانکہ از سلف و غیر ہم تحریم رفتہ مطلقا و البیہ ذہب الشافعی فی المشہور  
و ایشان میگویند کہ متمتع روزه دارد و نہ غیر او و این تخصیص قول او تعالی گردانیدہ اند ثلثہ ایام فی الحج زیرا کہ آیت عام است در ماقبل ما بعد  
و حدیث خاص است بایام تشریق و اگرچہ در وی ہم عموم است نظر بسوی حاج و غیرہ پس خصوص فی مرجع باشد زیرا کہ مقصود است بدلت بر آنکہ  
این ایام محل صوم نیست و ذات وی باعتبار مایہی مؤول است برای آن گویا این روز ما منافی صوم اند بعضی گویند متمتع و کسیکہ بروی بہی معتذر  
مثل محصر و قارن روزه و از بنا بر عموم آیت حدیث آیند شوکانی گفتہ حرام است روزه در سہ روز ایام تشریق بنا بر نہی آنحضرت چنانکہ از جماعتی  
از صحابہ ثابت شدہ انتہی **وعن** عائشہ و ابن عمر رضی اللہ عنہما قال لا یصلیون فی ایام التشریق الا لمن لم یجد اھل  
رخصت کردہ نشد در روز ہای تشریق مگر برای کسیکہ نیافت ہدی را برابر است کہ متمتع باشد یا قارن یا محصر بنا بر اطلاق حدیث زیرا کہ فاعل  
تخصیص آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و آن مرفوع است و در وی سہ قول است قول سیم آنست کہ اگر مضان بعد آنحضرت است حجت است  
و الا فلا و وارد شدہ است تصریح بفاعل در روایت دارقطنی و طحاوی مگر آنکہ اسنادش ضعیف است و لفظ وی این است و خص رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ وسلم للمتمتع اذا لم یجد اھل ای ان یصوم ایام التشریق و چون متمتع را خاص کردہ است حجت نباشد برای اہل این قول و مروی است از فضل ثناء  
و ابی بکر و فتاوی علی علیہ السلام و جماعتی بآن رفتہ کہ نہی برای تشریع است و صوم وی جائز است مگر برای رادرسیل گفتہ و بہ قول لا ینقض علیہ دلیل  
رواہ البخاری عن عائشہ و دارقطنی عن ابن عمر من طریق یحیی بن سلام و گفت نیست یحیی قوی مصنف و تخیص گفتہ این حدیث در حکم  
مرفوع است و مثل قول صحابی است امرنا بکذا و نہینا عن کذا و خص منافی کذا انتہی **وعن** ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ عن النبی  
صلی اللہ علیہ وسلم قال لا تخصوا البلۃ بالجمعة بقیام من بین الیالی ولا تخصوا یوم الجمعة بصیام من بین  
الا یام الا ان یکون فی صوم یصومہ احدکم مخصوص نکر دانید شب جمعہ را بشب خمیری از میان شبہا و مخصوص نکر دانید  
روز جمعہ را بر روزہ داشتن از میان روز ہا مگر آنکہ باشد روز جمعہ در روزی کہ روزہ میداروی از شما بنذر یا عادت چنانکہ روز جمعہ

یا یازدهم مثل عادت گردانند کرده است اتفاقاً روز جمعه در آن تاریخ واقع شده باین عذر تنها روز جمعه روزه داشتن بمنوع نیست و حدیث  
دلیل است بر تحریم تخصیص شب جمعه بعبادت و نماز و تلاوت غیر معتنا و مگر آنچه بدان نص وارد شده همچو قرائت سوره که گفت که وارد شده است تخصیص  
لیله الجمعة بقراءة وی و دیگر سوره که احادیث بدان وارد شده در وی انتقال است و نیز ذال است این حدیث بمجموع خود بر عدم شروعیت صلوة رفا  
در اول شب جمعه از جهت آن ثابت شود مخصوص او باشد از غموم نمی لیکن در حدیث وی علما حکم کرده اند و حکم بوضع نموده و نیز ذال است  
بر تحریم فصل صوم یوم وی بالا افراد این مندرگفته ثابت شده است نهی از صوم یوم جمعه چنانکه ثابت شده است از صوم یوم عید و ابو جعفر طبرسی گفته  
فرق است در میان عید و جمعه زیرا که اجماع منعقد است بر تحریم صوم یوم عید و اگر چه یک و ز قبل از وی یا بعد از وی روزه دارد و جمعه را بآن رفته اند  
که نهی از افراد جمعه بصوم قنبر سی است بحديث ابن مسعود که روزه میداشت آنحضرت در غرّه هر ماه سه روز و کمتر بود که افطار کند روز جمعه  
اخره الترمذی و گفت حسن غریب پس فعل آنحضرت قرینه آنست که نهی برای تحریم نیست و جواب داده اند تخمیل که یک و ز قبل یا بعد وی روزه داشته  
و مع الاحتمال لایتم الاستدلال باین عبدالبر گفته این حدیث صحیح است و نیست مخالفت میان او و در میان احادیث سابقه زیرا که این محمول  
بر آنکه میل میکرد آنرا بر روز خمیس و اما علم و الا مسلم اختلاف کرده اند در وجه حکمت تحریم صوم جمعه بالا افراد بر قولها در سبیل گفته اظهر  
اقوال آنست که این روز عید است چنانکه روایت از حدیث ابی هریره مرفوعاً یوم الجمعة یوم عیدکم و ابن ابی شیبہ با سناد حسن از علی علیه السلام  
آورده که گفت هر که باشد از شما تطیع کند از ماه پس باید که روزه دارد و روز بخشنه و روزه ندارد و روز جمعه زیرا که این روز خوردن نوشیدن  
و این نیز از اوله تحریم صوم جمعه گرفته اند و لازم نمی آید که از هر وجه مثل روز عید باشد زیرا که حرمت صوم یوم عید بر روزه داشتن یک و ز قبل  
یا بعد از وی زائل میشود انتی گویم اقوال مذکوره را نسخ در لغات استیفا کرده و گفته اقرب وجه آنست که در افراد جمعه بصوم مشابهت است به  
و نضاری که روزی عیدین العظیم میکنند و بعبادت و طاعت مخصوص گردانند چنانکه یهود یوم السبت را و نصاری یوم الاحد را جز آنچه در شرح از تنظیم  
و تخصیص وی واقع شده آن ثابت است و موهم آن معنی نیست اما از پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد بعد از شیخ در جمعه گفته گفت بنده ضعیف  
عفا الله عنه که سبب نهی آنست که بنده را باید که در همه اوقات بعبادت و طاعت مشغول باشد و دائم متعرض نفعات الهی غراسمه بود و وقت را  
مخصوص ساختن در اوقات دیگر معطل بودن چیزی نیست این معنی به نهی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب تر است مگر لایحقی علی التعلیل انتی  
گویم این همه وجه تخمین ظن است و دلیل قوی بر آن موجود نیست پس اولی تفویض است بشارع تا چه حکمت در وی رعایت کرده باشد و الا کاملاً  
نقل کرده اند که در موطا گفته شنیدیم بنی بچکی را از اهل علم و فقه از آنها که اقتدا بایشان توان کرد که نهی کرده باشند از صوم یوم جمعه تنها و دیدیم  
بعضی از ایشان که روز جمعه تنها صوم میداشت و بدان تخری میگرد و نووی گفته اینکه مالک گفته سببی برای اوست و رای غیر وی مخالفت  
و سنت مقدم است برای او و رای غیر او تحقیق ثابت شده است و در نهی از صوم یوم جمعه تنها وارد شده است حدیث صحیح در این سبب نیست  
قول بدان مالک معذور است که او را حدیث نرسید و او دی از اصحاب مالک گفته که نرسید این حدیث مالک او اگر میرسد مخالفت آن نمیکرد  
**و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصوم من أحدكم يوم الجمعة**  
الا ان يصوم يوماً قبله او يوماً بعده روزه ندارد یکی از شمار روز جمعه مگر آنکه روزه دارد و روزی پیش از جمعه یا روزی بعد از جمعه  
یعنی تنها روزه جمعه ندارد بلکه روزه دیگر که روز بخشنه یا روز شنبه باشد با وی ضم کند و اگر هر دو روز روزه دارد بهتر است متفق علیه  
و درین باب حدیثهاست در سبیل گفته این ذال است بر زوال تحریم صوم بنا بر حکمتی که معلوم نیست پس اگر تنها روزه دارد آن روز واجب است



نظر آن چنانکه سفید اوست روایت احمد و بخاری و ابوداود از حدیث جویری که در آمد آنحضرت بروی در روز جمعه و این صائم بود پس گفت تا در  
 روز هفتمی و بیروزگفت نه فرمودند و در روزهای داشت گفت نه فرمود افطار کن اصل در امر و جواب است انتهی **وعنه** ای ابی هریرة  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا انتصف شعبان فلا تصوموا چون منصف شود ماه شعبان پس روزه ندارد  
 این لیل است بر نبی از صوم بعد انتصاف شعبان لیکن تنقید است بموافقت صوم معتاد کما تقدم و علماء را در آن خلاف است بسیاری از  
 شافیه نبی را بر ای تحریم گفته اند و قیل کیره الا قبل رمضان بیوم او یومین فانه محرم و گفته اند نیست مکروه و قیل انه مندوب و حدیث مؤدول  
 بکسیکه ضعیف گرداند او را صوم و گویند که ایشان استدلال کرده اند باین حدیث بر آنکه آنحضرت وصل میکرد شعبان ابر رمضان لیکن تخفی نیست  
 که چون قول فعل متعارض شود مقدم کرده شود قول رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و استنکح احمد و گفت  
 احمد که این حدیث منکر است زیرا که از روایت علا بن عبد الرحمن است گویم وی از رجال مسلم است مصنف در تقریب گفته اند صدوق و باو هم  
 صحیح ابن حبان غیره **وعن** الصماء بنت عبد الله بن مسعود و تشدید میم و به صحابه است و گویند که صماء لقب است و نام وی بهیته است یعنی موحده  
 و فتح با تشدید تحت و قیل اسمها بهیته زیاده است میم خود را عبد الله بنت بس المازنیة یعنی موحده و سکون جمله رضی الله عنهما  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تصوموا يوم السبت الا فیما افترض علیکم روزه مدارید روز شنبه یعنی تنها  
 مگر و چیز که فرض کرده شده است بر شما اگر چه این افترض بنده باشد فان لم یجد احدا کم الا سحاء عنبه پس اگر نیاید یکی از شما مگر  
 پوست درخت انگور یا آب کسر لام و حای جمله ممدوده عنب بکسر جمله و فتح نون و موحده و رسل گفته فاکم معروفه و مراد قشر اوست او عقی  
 یجوز یا نیاید مگر خوب و درخت فلیضغه پس باید که بناید آنرا یعنی افطار کند و بشکند روز شنبه را که داشته است اگر طعام نیاید  
 بماند پوست انگور یا خوب و درخت هم بشکند و سبب نبی از صوم سبب از صوم تقطیع است بصوم و در تقطیع وی تشبیه است بیود و اگر چه  
 ایشان روزه نمیدارند بجهت بودن وی عید ایشان لیکن تقطیع میکنند باین وجه و در حدیث ام سلمه بیاید که آنحضرت روزه میداشت روز شنبه  
 و شنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمیدارند در آن محبت آنکه عید ایشان است پس در وقتی ترک کرد صوم سبت و احدا را تقطیع  
 اینها لازم نیاید و در وقتی دیگر روزه داشت بقصد مخالفت و جهت مختلف است کذا قیل رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی  
 و ابن ماجه و نیز دارمی و رجاله شاکت و رجال سندش ثقات اند الا انه مضطرب مگر آنکه مضطرب است زیرا که روایت کرده است  
 آنرا عبد الله بن بسر از خواهر خود صماء و قیل عن عبد الله بن بسر و نیست در وی ذکر خواهر او و گفته اند که این خود علقی قاضی نیست بلکه  
 وی صحابی است و قیل عنه عن ابیه بسر و قیل عن الصماء عن عائشة نسائی گفت هذا حدیث مضطرب مصنف گفته بحکم که از عبد الله بن بسر  
 و عن اخته بواسطه باشد و این طریقه صحیح است و ترجیح بر عبد الحق طریقه اول را و تابع شد او را درین ترجیح و ارجح است لیکن ابی حنبل  
 حدیث را درین صورت دال بر قلت ضعیف نخواهد بود و لیکن در اینجا چنین نیست بلکه اختلاف کرده اند در وی بر راوی نیز از  
 عبد الله بن بسر و قد انکس مالک و تخفی آنکه کرده است آنرا مالک و گفته بود که ب نقیضه ابو داود و قال ابو داود هو  
 منسوخ و گفت ابو داود که این حدیث منسوخ است گویند او را وی آنست که نسخ است حدیث آینده یعنی **و** ام سلمه  
 رضی الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اکثر ما كان یصوم من الايام يوم السبت و یوم الاحد

برستی که آنحضرت بیشتر از آنچه روزه میداشت از روزهای دیگر روز شنبه و یکشنبه بود و کان یقول بود که میگفت در سبب روزه و شنبه و یکشنبه درین روزها یوم المید للمشرکین بدستیکه این دو روز دور و دور عید اند مشرکان را و انا اريد ان اخالفهم من یخوهم که مخالفت کنم ایشان را مبد مشرکان کافران اند که یهود و نصاری باشند و گویند که بت پرستی نیز ایشان اه یافته بود و بت پرستی یهود و نصاری خود امری مشغول چون روز عید ایشان است روزه نمیدارند پس در روزه داشتن درین روز مخالفت ایشان باشد و تمکن این کلام در حدیث صحیح است اسیر گزشت اخوجه النسائی و احمد و البیهقی پس نهی از صوم در اول امر بود که آنحضرت موافقت اهل کتاب دوست میداشت و آخر امر استحب صوم سبب واحد است برای مخالفت اهل کتاب ظاهرش صوم هر یک علی الانفراد و الاجتماع است و گفته اند که نهی از افراد صوم بود مگر آنکه قبل یا بعد از روزه دارد و در حدیث عایشه است نزد ترندی که بود آنحضرت که روزه میداشت در یک ماه شنبه و یکشنبه و دو شنبه و در ماه دیگر روز سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و صحیح ابن حبان و هذا اللفظ و این لفظ ابن حبان است در حدیث صحیح است که فرمود آنحضرت روزه ندارید روز شنبه مگر در آنچه مفترض است بر شما اخوجه احمد و اصحاب السنن و ابن حبان و الحاکم و الطبرانی و البیهقی و صحیح ابن السکون نقل کرده حاکم از زهری که چون فکر کرده میشد او را این حدیث میگفت این حدیث حصی است از اوزاعی و همیشه کاتم بودم آنرا تا آنکه دیدم که شسته شد و گفت ابو داود و در سنن که گفت مالک این حدیث کذب است و او را معارض است با سواد صحیح از حدیث ام سلمه در بدر منیر گفته نیست این معارض چنانکه حاکم زعم کرده است بلکه محمول است بر افراد بت بنوم و حدیث ام سلمه بر صوم یوم قبل یا بعد و الله اعلم و عن ابی هریرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يعن صوم يوم عرفة بعرفة نهی کرد رسول خدا از روزه داشتن روز عرفه و عرفات از جهت و بعد از آن شقت و جهد و او را و طائف آن در سبب گفته حدیث ظاهر است در تحریم صوم و باین فتنه است یحیی بن سعید الضاری و گفته واجب است افطار آن بر حاج و گفته اند لا باس به است اگر از دعا ناتوان نگردد و این از شافعی منقول است و اختاره الخطابی و جمهور بر آنند که افطار مستحب است و اما آنحضرت پس صحیح این است که روز عرفه بعرفة مفطر بود و رجح خود و لیکن ال نیست ترک صوم بر تحریم او آری دال است بر نیکی افطار افضل است زیرا که آنحضرت نمیکند مگر افضل مگر آنکه گاهی مغضول هم برای بیان جواز بعمل آورد و ممداد حق وی افضل باشد بنا بر آنچه در دست از تشریع و تبلیغ بفعل لیکن الظاهر تحریم است زیرا که اصل نهی همین است رواه الخمسة غیر البقره و ی یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و نیز حاکم و بیهقی و در سندش حوشب بن عقیل است راوی از محمدی هجری و وی مجهول است و صحیح ابن خزيمة و الحاکم و اقراه الذهبی فی مختصر المستدرک و لم یعهده من الضعفاء فی المغنی و استثنی له العقیلة و گفت عقیلی بن کبریت زیرا که در سندش محمدی هجری است و او ضعیف است رواه العقیلی فی الضعفاء من طریقہ و قال لا تابع علیه الراوی عنه مختلف و گفت عقیلی که مروی است از آن حضرت صلی الله علیه وسلم با سانیجیا که وی روزه نداشت روز عرفه و در عرفه صحیح نیست از آنحضرت نهی کردن از روزه آن گفت صنف تصحیح کرد آنرا ابن خزیمه و توثیق کرد محمدی مذکور را ابن حبان انتهى و گفت ابن معین لا اعرف کذا فی اصحابه و در تقریب و رجح حوشب بن عقیل گفته اند ثقه و مروی است از ام الفضل بنت الحارث که بعضی مردم شک کردند روز عرفه در روزه داشتن رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس بعضی گفتند که روزه دار است بعضی گفتند که روزه دار نیست پس بنی سائبه نزد آنحضرت قدح شیر و آنحضرت در قوف بود بعرفة سواد بر شتر خود پس نوشید آن شیر را متفق علیه و اخوجه النسائی و الترمذی و ابن حبان من حدیث ابن عمر و لفظ وی این است کج کردم با آنحضرت

پس روزه نداشت و ابایی بکبر و بچنین با عثمان پس روزه نداشت و من روزه نمیدارم و نه امر میکنم بدان نه نهی میکنم از آن اخراج النسای  
من حدیث ابن عباس و یوفی الصبح من حدیثه عنه عن ام الفضل و ازینجا معلوم شد که آنحضرت صائم نبود و همچنین ابوبکر و عمر و عبداللہ بن  
وعل سلف نیز برین است و از بعضی اهل علم منقول است که روزه داشتند بعرفات و ظاہر اختلاف میشود باختلاف احوال در قوت  
و ضعف و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صام من صام الا بد  
روزه نداشت کسیکه روزه داشت مدام اختلاف کرده اند و معنی این حدیث شارح مصابیح گفته این را دو معنی است یکی آنکه عامی بدست  
برصائم بطریق زجر بر صبیح وی دوم آنکه اخبار است بآنکه او را ثواب صوم و فضیلت وی حاصل نیست این عربی گفته اگر این نامی بدست پس و  
بر آنکس که آنحضرت بروی دعا کرده باشد اگر معنی وی خبر است پس دایم کسیکه خبر داد آنحضرت که وی روزه دار نیست چون روزه نداشت  
ثواب برای وی چگونه نوشته خواهد شد متفق علیہ در سبب گفته اختلاف کرده اند علما در صیام ابدگرویی تحریم رفته و بواختیار این خبر  
لهذا الحدیث و مافی معناه و گرویی بجاز رفته و بواختیار این المنذر و تاویل کرده اند احادیث نبوی را از صیام دهر آنکه مراد از آن صیام  
مع ایام منہی عنہ است از عیدین و ایام تشریق و این تاویل مردود است بجهت نبی کردن آنحضرت این عمر را از صوم دهر تعلیل فرمود  
بآنکه نفس او را بروی حق است و اهل او را حق است و نسیف او را حق است و لقوله اما انما فاصوم و افطر فمن رغب عن سنتی فليس مني پس  
تحریم واجب است از روی دلیل و از اول تحریم است حایت ابی موسی مرفوعا هر که روزه دارد همیشه تنگ کرده شود بروی جهنم این چنین قیض کرد  
کف سبارک خود را و در لفظی عقیده اخراج احمد و ابن حبان و ابن خزيمة و البیهقی و ابن ابی شیبہ و لفظ ابن حبان این است که تنگ کرده شود  
بروی جهنم این چنین عقد کرد تسعین او را بش رجا ل صحیح اند و جمهور گویند استحباب صوم دهر کسی را که ضعیف نشود از ادای حقوق  
و تاویل کرده اند احادیث نبوی را بتاویل غیر راجح و استدلال کرده اند بآنکه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تشبیه او شش روزه شوال ایاضا  
و روزه سه روز را از هر ماه بصوم دهر پس اگر نه صائم دهر مستحق ثواب میشد تشبیه چه می داد و جواب داده اند که این بر تقدیر مشرعت  
اوست زیرا که آن معنی است از وی چنانکه نماز پنجگانه معنی است از پنجاه نماز که فرض شده بود پس اگر کسی آنرا واجب آنست بگذارد  
استحقاق ثواب نشود بلکه مستوجب عذاب گردد آری این پس از حدیث ابو هریره مرفوعا آورده من صام الدهر فقد هب نفسه من الله لا انا  
اما صحش معلوم نیست و مسلم عن ابی قنادة بلفظ لا صام ولا افطر و مسلم راست از حدیث ابی قنادہ باین لفظ که نه روزه داشت  
آنکس و نه افطار کرد و مؤید اوست حدیث ترمذی از وی بلفظ لم يصوم ولم يفطر عدم افطار خود ظاہر است اما در توجیه عدم صوم مختلف کرده  
بعضی گفته اند که از جهت مخالفت وی سنت را که موجب نقص اجرا و است بر صوم و بعضی گفته اند از جهت التزام آن صوم ایام منہی بر او  
گفته اند از جهت زیان ده شدن شخص بدان بمشقت القای نفس در تملک و عجز انجام داد ای حقوق دیگر و باین توجیهات مخصوص میگردد  
بحسبیکه افطار نکنند در ایام منہی و کسیکه متضرر گردد و ضعیف شود و لہذا جماعتی از ائمہ بجاز آن فتنه اندم کسی را که حالش خلاف آن بود  
و استدلال کرده اند بآنکه محکم است از بعضی صحابہ مثل ابی طلحہ الضاری و حمزہ بن عمرو اسلمی و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیز مقرر داشت  
ایشان ابدان و مقبول است از بسیاری از تابعین و جز آن و بعضی گفته اند معنی وی آنست که عادت کرد و خو گرفت بآن اہل میگردد  
کلفت و مشقت که مدار اجرا و ثواب بر آنست که مقصود از شریعت صوم است و این وجه بر عکس آنست که وجہ اول افادہ کرده از  
و قوع در کلفت و مشقت و احد اعلم کذا فی اشعة اللمعات ترمذی در جامع خود گفته قومی میگویند که صوم دهر بر تقدیر بی تحقیق پذیرد که روزه

و عید صحی و ایام تشریق نیز افطار نکنند و هر که درین ایام افطار کند بیرون آید از حد گراست و صوم دهرنداشته باشد و همچنین مردی است از مالک بن انس و این قول شافعی است واحد و اسحق نیز مانند آن گفته اند انتهی گفت محرر سطور عفی عنه ظاهر سیاق حدیث نمی باشد و در آن است که علت این نهی صوم ایام منہیہ نیست بلکه علت آن تجاوز از حد اعتدال و دخول در حد رهبانیت و فوات حق نفس و اهل و عیال و وجود شقت و اعتیاد بصوم است و لهذا اختار اربعه نهی است از آن و کفایت میکند از آن صوم و او و علیه السلام که صوم یوم و افطار یوم است و سنت مقدم است بر همه توجیهات و تعلیلات احتیاط در توکیل حکمت اوست بعلم شارع و الله اعلم بالصواب

## باب الاعتکاف

اعتکاف در لغت لزوم شئی است و حبس نفس بران و در شرع درنگ کردن در مسجد بر صفت مخصوص قدریکه آنرا درنگ توألفیت بنیت در بعضی گفته اند درنگ کردن پس با خود است از استعمال اهل شرع لفظ اعتکاف را برین حقیقت یقال عکف و اعتکف ای اقام و مکث پس مجزوم و در مسجد بغیر درنگ اعتکاف نباشد و اما قید شرعی پس از جهت التزام اهل شرع است مسجد را در اعتکافات خویش و از جهت آنکه استحباب اعتکاف بسبب رابطه است در مسجد و از جهت آنکه خدای تعالی میفرماید و انتم عاکفون فی المساجد و اما نیت پس بحديث انما الاعمال بالنیات و فیه نظر زیر که لبث در مسجد دو قسم است قسمی است که او را اعتکاف گویند و قسمی هست که آنرا انتظار نامند و مانند آن می نامند پس فرق در دو قسم بقیدی می باید کرد و نیت اعتکاف صلاحیت فرق ندارد زیرا که مصادره لازم می آید پس لابد است از مکث طویل که مصلیان آنقدر نمیکنند مثل یکروز و الله اعلم و قیام رمضان یعنی نماز گذاردن یا تلاوت کردن در شبهای می از جهت ایمان و حسب ثبوت و نوی گفته حاصل میشود قیام رمضان بصلوة تراویح و این اشاره است بآنکه شرط نیست استغراق تمام شب بصلوة نافله در آن می آید آنچه در کلام نووی است **عن ابی هریره** رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من قام رمضان ايمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه کسی که قیام کند رمضان را یعنی نماز گذاردن یا تلاوت کند در شبهای می از روی ایمان بخدا و استئصال بامرویی و تصدیق بوعده وی و چشم داشت اجر و ثواب می آمرزیده شود و او را آنچه پیش گفته است از گناه و نصب ایمان و احتسابا بر مفعول بودن است و احتساب از حسب است بحیو اعتداد از عدد و هر که بعمل خود وجه الله میخواهد و او را محاسب از آن جهت گویند که وی اعتداد میکند بعمل خود و پس گوید در حال مباشرت آن فعل اعتداد بآن کرده قاله فی النهایة متفق علیه زیاده نسائی در روایت خود لفظ ما تقدم و ما آخر و اطلاق ذنب شامل است صغائر و کبائر او و نوی گفته معروف اختصاص است بصغائر و به جزم امام الحرمین نسبت کرده است آنرا قاضی عیاض بسبوی اهل سنت و این مبنی است بر آنکه بخشیده نمی شوند کبائر مگر بتوبه و حدیث دلیل است بر فضیلت قیام رمضان و محتمل که مراد جمیع لیالی وی باشد و هر که قیام بعض لیالی کند حاصل نشود او را مغفرت مذکور و بطریق و ظاهر آنست که حاصل میشود این قیام بصلوة و ترک یازده رکعت است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در رمضان میکرد و کما سلف فی حدیث عایشة و اما تراویح بطریق دیگر الآن معاصر است در عصر آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع نشده عمر بن الخطاب در خلافت خود آنرا ابتداء نموده و ابی بن کعب را بجمع مردم حکم کرده و در قدر بصلوة ابی اختلاف است گفته اند که یازده رکعت میگذازد و گفته اند بیست و یک و گفته اند بیست و گفته اند بیست و سه و قبیل غیر ذلک کذا فی سبل السلام **و عن عائشة** رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل العشر الاخير من رمضان شدة میزده بود رسول خدا چون در می آمد دهره اخیر از رمضان این تفسیر درج است از کلام راوی محکم می است

از از خود انکایت است از اجتماع در عبادات زیاد بر عبادت یا از گوشه گرفتن از زمان و ظاهر اول است چنانکه در حدیث عایشه است  
 بود که بود آنحضرت کوشش می نمود و مشقت می کشید در عمل و عشره و آخر رمضان از آنچه نمی نمود در غیر عشره و آخر روایت علی است  
 شد نیز و اعتراف النساء و عطف مقتضی مغایرت است و احیای لیل و زنده میداشت شب خود را یا زنده میداشت نفس خود را  
 و شب احیای لیل که میگویند و معنی دارد یا بمعنی زنده گردانیدن شب است چه حیات وقت و تازگی وی در عبادت کردن است در آن  
 یا بمعنی زنده گردانیدن خود است و لیل شب چه حیات آدمی در بیداری است خصوصاً بعبادت و خواب در حکم موت است و بیکار  
 حکم مرده دارد و عشره رهن دیده شب زنده دارد و ششم که تلخ کرد برای تو خواب شیرین را و در سبب گفته ایقاع آیه بر لیل مجاز  
 عقلی است زیرا که زمانه احیای نفس خود است و مراد بدان بیداری است و ایقظ اهل و بیدار میگرددانید اهل خانه خود را تا آنها نیز  
 عبادت کنند و از سعادت دریافت شب قدر محروم نمانند لانه خاتمه العمل و الاعمال بخواتیمها ششم شام را بشیمیم گلی نوازش کن  
 نسیم غالیه ساد و وزیدن است محسب متفق علیه بین الشیخین البخاری و مسلم و هم روایت است از عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا  
 قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر بود آنحضرت وقتی که میخواست که اعتکاف کند یک روز نماز فجر  
 ثم دخل معتکفه پستری درآمد در جای اعتکاف خود استدلال کرده است باین حدیث کسیکه قائل است که ابتدای اعتکاف از اول نماز  
 عشره و آخر کند و باین قائل است اوزاعی و ثوری و لیث و یک قول و ابو حنیفه و مالک و شافعی و احمد بر آنند که در اید پیش از غروب آفتاب  
 چون خواهد اعتکاف شهر یا عشره را و محل این حدیث آن میدانند که آنحضرت شب در مسجد می درآمد و چون نماز صبح میگذازد و در حجره که برای او  
 میساختند داخل میشد و منقطع میکرد دید از خلق و متفرغ میگشت و مراد بعتکف آن حجره است که از حصیر و مانند آن برای اعتکاف و میساختند  
 چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف از وقت مغرب می بود و تخلی و انفراد وقت صبح کذا قالوا لیکن ظاهر حدیث ناظر در نماز صبح  
 اول است و لفظ اذا اراد ان یعتکف صریح در نسبت که را و اعتکاف وقت صبح واقع میشد نه از ابتدای شب و سنت مقدم است بر احتمال  
 عقلی متفق علیه و رواه ابو داود و ابن ماجه و یضا و باقی صحاب کتب ستمه نیز موطا و در سبیل این حدیث را گرفته لیکن در بعض نسخ متن  
 یافته شد و اعتکاف در ظاهر مذکور نیست مخفی نیست مگر در جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر آن تا آنکه گذشت از این عالم  
 چنانکه در صحیحین است از حدیث عایشه که گفت زهری عجب ارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را و آنحضرت عمل میکرد بنوافل گاهی و ترک میکرد  
 گاهی و ترک نکرده اعتکاف را هرگز و واجب نگفتند آنرا با وجودیکه یکسال نشست در سال دیگر قضا کرد و در عشره نشست زیرا که واجب  
 آنحضرت در واجب با وجود مواظبت آن بود که امر میکرد بدان و انکار میکرد بر ترک آن و در اعتکاف گفت کسیکه دوست میدارد از شما که  
 اعتکاف کند باید که بکند گمانی صحیحین و شستن در سال دیگر و عشره بجهت قضا نبود بلکه در سال وفات بود بجهت کمال شوق و تمسک استعداد

بوصول درگاه و عشا و هم روایت است از عایشه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یعتکف العشر الاواخر من  
 رمضان حتی توفاه الله عز وجل بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب اخیر از رمضان تا آنکه میرانید او را خدای تعالی و این بعد از آنکه  
 در عشره اول و اوسط نشست و شب قدر را ندیافت و نمودند که شب قدر در عشره و آخر است و این حدیث دلیل است بر مواظبت آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم بر اعتکاف و بریکه اعتکاف سنت است ابو داود و از احمد نقل کرده که گفت من می بینم که از علمای طائفه در نیکو اعتکاف سنت  
 و لما مقصود از وی پس جمع قلب است بر الله تعالی خلوت با مخلوق و استقبال بروی تعالی و شمع بزرگویی و اعراض از ماعدای او سبحانه تعالی



متفق علیه شیخ در ترجمه گفته جناب آنست که اعتکاف بر سه قسم است واجب و آن اعتکاف نذر است که واجب گردانیده است بر نفس خود و سنت و آن در عشره اخیر رمضان است و جز این دو قسم مستحب است انتمی گویم اختلاف است در آنکه سنت مؤکده اعتکاف است یا در غیر رمضان یا در بعض عشره اخیری یا نه بعضی فضلا گفته اند نعم فی الکمال منها و بعضی دیگر گفتند حاصل نمیشود و مؤکده خارج رمضان زیرا که موافقت نکرد آنحضرت بر ادای آن مگر در رمضان ولیکن چون در بعض وایت باین لفظ آمده است کان یعتکف فی العشره الاخره من ربه فهمیدند که در بعض عشره اخیر هم حاصل میشود همچنین و ایت فقهیه در بکلمه فی که دال است بر مجرد ظرفیت نه بر استیجاب اما تحقیق آنست که حصول سنت مؤکده بدون موافقت نیست و نبود موافقت آنحضرت بر آن گنایا استیجاب عشره اخیر چنانکه در جمیع الجوامع است از حدیث ابی که بود آنحضرت اعتکاف میکرد در دو اخیر از رمضان پس مقرر کرد یکسال و اعتکاف نکرد و چون شد سال قابل اعتکاف کرد بست روز اخره احد و ابو داود و النسائی و ابن خرمیه و ابو عوانه و ابن حبان و مالک و در حدیث ابوهریره است نزد بخاری که اعتکاف میکرد هر سال ده روز پس اعتکاف کرد بست روز در سالیکه قبض کرده شد در آن پس عشره درین طرق معیار اعتکاف مؤکده واقع شده و این بیان آن طرق است که در وی کلام فی واقع شده و نیز شریعت اعتکاف برای التماس شب قدر است در اواخر عشره اخیر پس لازم آمد استیجاب و عدم ترک و الا شبهه فعل مجانبین باشد و عبارات کتب فقهیه نیز همچو عبارات کتب حنفیه درین باب قاصر غیر محرجی الشعریه واقع شده و بعض اهل علم را درین باب مناظره مایست که در یک مذهب بعض اصحاب خود کرده و در آن گفته که چون مرافقه این امر بمحض حضرت استاد علامه و حجه فیه شیخ محمد بن بکر الصدیقی الاشعری بردیم دیدیم گفت که نفس اعتکاف سنت است علی العموم و اما سنت اعتکاف پس خاص است بموافقت یعنی بر عشره اخیر از رمضان مع الاستیجاب و اما علم بصواب و عنها قالت ان کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لیدخل علی راسه و هو فی المسجد گفت عایشه بود رسول خدا که می آمد سر مبارک خود را بر من حال آنکه وی در مسجدی بود فارجه پس شانه میکردم سر آنحضرت را تا حیل شانه کردن می فرو بستن و در وی جواز راوردن معتکف است بر خود از مسجد یعنی خروج بعض بدن غیر ضرورت و اینکه جائز است عمل بسیر از افعال خاصه با انسان و حال آنکه وی در مسجد باشد و شروع است او با نظافت و غسل و طه و تزین و جاز است استندام زوج از زوجه و کان کایدخل البیت الا لحاجة و بود که درنی آمد خانه را و برنی آمد از مسجد مگر برای حاجت النسائی از بول و غائط و اتفاق کرده اند بر استثنای این بر دو و اختلاف کرده اند در غیر اینها از جمله همچو اکل و شرب طمعی است بول و غائط خروج برای قصد و حجامت و همچنین جائز است خروج برای غسل جهات بنا بر وجوب خروج از مسجد نزد آن و همچنین برای نماز جمعه اما غسل جمیع پس و ایتی صریح در آن از اصول یافته نشد جز آنکه در شرح او را گفته که بیرون می آمد برای غسل فرض باشد یا نفل قاله الشیخ گویم در قواوی حجت گفته جائز است معتکف را خروج برای هفت چیز بول و غائط و وضو و اغتسال نفل باشد یا فرض و جمعه و حاجت سلطان و امری که لابد است از آن و چون فارغ شود از اینها زود برگردد اذ اکان معتکفا چون می بود اعتکاف گفته متفق علیه در کتب حنفیه مثل تمهید غیر نوشته اند که اگر براید برای جنازه یا نمازی و اگر چه متعین شود بروی یا برای انجامی غریق یا حریق یا جادو اگر چه نفیر عام باشد یا برای شهادت باطل شود اعتکاف او بخلاف حاجت انسان که آن معلومه الوقوع است پس مستثنی باشد و اگر مسجدی که در وی اعتکاف کرده است مندم شود و از آنجا مسجدی دیگر نقل کند اعتکاف صحیح باشد زیرا که آن مکان مسجد مانده و همچنین اگر اهل آن مسجد در وی نماز می کنند نگذارده باشند و همچنین اگر ظالمی با گناه بیرون کند یا بر نفس خود یا مال خود از دست کفار ترسیده درین مسجد هم اعتکاف فاسد نمیشود و همچنین اگر زنی معتکف باشد و مطلقه گردد و او را میرسد که بخانه خود برگردد و وی هنوز بر اعتکاف خود است و این همه در اعتکاف واجب است که بر نفس خود واجب گردانیده

واما در اعتکاف نقل که بدون ایجابش شروع کند خروج بعد از بی نذر لا باس به است در ظاهر روایت و اللفظ للبخاری در مصنفی گفته  
در اعتکاف دورای ظاهر میشود چنانکه در صلوة العید گفته شد یعنی میل شافعی بآنست که اعتکاف مرابطه است و مسجد و استحباب آن از  
جنت معنی مرابطت است الا آنکه خروج را برای حاجت قاطع اعتکاف و عشره اخیره مثلاً ساخته اند بجهت ضرورت و بجهت آنکه گویند مستثنی است  
در اول نیت پس اگر نیت مطلق اعتکاف کرد تا وقتی که از مسجد نه برآمده است بر اعتکاف خودست و چون از مسجد برآمد برای حاجت ضرورت  
یا غیر آن اعتکاف وی تمام شد و اگر باز اعتکاف خواهد نیت جدیدی باید کرد و این معنی است بر آن که مضافی نسبت کردیم پس ضرورت  
در اعتکاف مدت متابعه است نه مطلق اعتکاف و برای دیگر و اینجا نظرست بلکه ظاهر آنست که اگر نیت عود دارد و برای حاجت ضروریه برآید  
بر اعتکاف خودست و همچنین اگر هیچ نیت حاضر نشد زیرا که اعتکاف با خروج برای حاجت ضروریه مخالفت ندارد و قاطع او نمی تواند بود  
الا خروج به نیت نقض اعتکاف یا خروج غیر ضروری و غیر مستثنی و اگر نیت مدتی معین متتابع کرده است مثل عشره اخیره رمضان او اسے  
مانوی نمی تواند شد مگر بکلیت این مدت و خروج برای حاجت ضروری کالمستثنی است و اما خروج برای غیر آن اگر در اول نیت تعرض استثناء  
آن کرده است پس جائزست و اگر تعرض نکرده است جائز نیست و آیا قاطع آن اعتکاف است یا قاطع آن نیت بغیر نیت قطع یا قاطع  
آنست و صورت طول مدت خروج ظاهر آنست که قاطع آن نیست بلکه او را جائز نیست و مشروعیت استثناء ماخوذست از آن را  
که مضافی نسبت کردیم زیرا که خروج برای حاجت نقض مدت متابعه نمیکند از جهت آنکه کالمستثنی است پس انچه استثنای او هیچ کرده باشد  
اولی است بعدم نقض و برای دیگر ظاهر عدم مشروعیت استثناءست و فقیر گوید محل اختلاف بین الرايين آنست که اگر مطلق اعتکاف  
بمعنی مکث در مسجد نیت کرده است متحقق میشود و صورت استثناء و غیر آن و ظاهر در آن ای شافعی است و اگر اتباع اعتکاف که آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم در عشره اخیره رمضان میکردند قصد کرده است آن اتباع حاصل نمیشود استثناء و اندان و اظهردان صورت  
رای مالک و ابی حنیفه است و هم روایتست از عائشه رضی الله عنهما قالت السنة على المعتكف ان لا يعوم مریضاً ولا  
جنازة ولا یمس امرأة ولا یباشرها سنت بر معتکف آنست که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را و با کسی  
زن را و مباشرت نکند تنس بودن بدست و مباشرت نیز بهمین معنی است و بشهر روی پوست مردم و گفته اند که مراد بمس مجامعت  
و بی بطل است اعتکاف را با اتفاق و مباشرت در غیر فرج بعضی گفته اند بطل است و بعضی گویند بطل نیست و بعضی گویند اگر انزال کند  
بطل است و الا نه و در بایگفته اگر جماع کرد در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد یا لمس کرد و انزال کرد باطل میگردد اعتکاف وی زیرا که این  
یعنی جماع است تا آنکه فاسد میگردد و بوی روزه و اگر انزال کند فاسد نمیکردد اگر چه حرام است در مصنفی گفته حرام است بر معتکف جماع کردن  
در مسجد و بیرون آن قال الله تعالی ولا تباشروهن و انتم عاکفون فی المساجد لفظ فی المساجد متعلق است بعاکفون پس وقتی که معتکف  
اگر چه از مسجد برای حاجت ضروریه برآمده است مباشرت بروی حرام باشد و مباشرت دون جماع مانند لمس و قبله نیز حرام است بجهت  
عموم غلط مباشرت و جماع معتکف به نسیان ناقض نیست مانند جماع صائم بنسیان انتهی و لا ینحج لحاجة الا لهما لا بد منه  
و بیرون نیاید معتکف مگر برای حاجتی و کاری که چاره نیست از آن و در سلسله خلاف بسیارست لیکن دلیل قائمست بر مفهوم این حکم  
در مصنفی گفته هر که اتباع آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصد کرده باشد در اعتکاف او را لا بدست اجتناب از انچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
اجتناب میفرمودند از آن و اگر مطلق مکث در مسجد نیت کرده است آن سخن دیگرست ظاهر این است که خروج برای نماز جمعه نیز حاجت ضروریست

و کاستنی است و مشروع است بجهت عموم قول الله تعالی اذ انودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله انتهی مصنف گفته خبرم کرده است  
 و ارقطنی که حدیث عایشه تا همین لفظ است و ماعدای وی از روایت دیگر است که کافی الفتح و در اینجا گفته ان آخره موقوف چنانکه باید و ک  
 اعتکاف الا بصوم نیست اعتکاف مگر بروزه و روزه شرط است و به قالت الخنفیه شوکانی گفته و اردن شده است چیزی  
 دلالت کند بر شرط بودن صوم الا قول عایشه و حدیث نذر عمر را و اوست و نیست حجت مگر در قول ثابت از آنحضرت و ثابت فشد از وی آنچه  
 دال باشد بر اینکه نیست اعتکاف مگر بصوم بلکه ثابت است خلاف آن در نذر عمر در حدیث متفق علیه و روایت کرده است ابو داود و از عایشه  
 مرفوعه که نیست اعتکاف مگر بصوم و غیر این از قول عایشه روایت کرده و همین ترجیح داده اند حفاظ حدیث انتهی گویم مراد بحدیث عایشه همین  
 حدیث باب است و روایت کرده است آنرا انسائی و نیست در آن لفظ قالت السنه ابو داود گفته سوامی عبد الرحمن بن اسحق هیچکلی نمی گوید که درین  
 حدیث لفظ قالت السنه است و در سبیل گفته و را شتر اطصوم خلاف است و این حدیث موقوف دال بر اشرط اوست و در وی حدیثی است بعضی  
 و نفی شرطیت و بعضی در اثبات آن و انکل نهیمض حجه مگر آنکه اعتکاف از فعل آنحضرت امری معروف است و وی اعتکاف نکرد مگر صائم و اعتکا  
 او در شتر اول شوال ظاهر در آنست که روزه داشت در آن و اعتکاف نکرد مگر در ثانی شوال زیرا که روز عید روز شغل بنماز و خطبه و خروج بسبک  
 جبانه است و لیکن بجز فعل حجت بر شرطیت قائم نمیشود و لا اعتکاف الا فی مسجد جامع و نیست اعتکاف مگر در مسجد جامع مراد مسجد جامع  
 در اینجا مسجد جماعت است یا بیان فضل و اولی است و اکثر علماء بر شرطیت مسجد اند مگر بعض علماء و این فتنه است امام احمد و ابو حنیفه و جمهور گویند  
 جائز است در مسجد مگر کسیکه لازم است او را جمعه که مستحب است برای وی جامع نزد شافعی و حنفیه و زمان او مسجد بیت تجزیر کرده اند و قول قدیم شافعی  
 نیز همین است امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز همین است و لیکن آنحضرت اعتکاف نکرد مگر در مسجد خود و آن مسجد جامع بود و شوکانی  
 گفته شروع شد اعتکاف و در هر وقت در مسجد یا هر مسجد که باشد زیرا که معنی اعتکاف شتر عایشه است که در مسجد نشینند و هر که در غیر مسجد نمی نشینند  
 معتکف اسیده نمیشود و وارد شده و آنچه دال است بر آنکه نیست اعتکاف مگر در مسجد جامع و این ابی شیبه و سعید بن منصور در حدیث حذیفه  
 و اتفاق اند علماء بر اشرط مسجد در اعتکاف مگر محمد بن عمر بن لبابه مالکی که جائز داشت آنرا در هر مکان انتهی رواه ابو داود و کلاس بر حاله  
 روایت کرد این ابو داود و نیست باک بر حال مندوی الا ان الراجح وقف اخرا مگر آنکه راجح وقف آخر اوست یعنی قول عایشه که نیست اعتکا  
 مگر بصوم مالک درین گفته جائز است معتکف را که اعتکاف کند در آن مساجد که خوانده نمیشود در اینجا جمعه وقتی که واجب نمیشود بروی که باید  
 ازین مسجد بسوی مسجد دیگر که خوانده میشود در آن جمعه بغوی گفته که خروج برای جمعه واجب است بر معتکف و غیر مسجد جامع جائز نیست و را تر آن  
 و اختلاف کرده اند در اطلاق اعتکاف و سنن ثوری و ابو حنیفه گفته اند که اعتکاف باطل نمیشود چنانچه باطل نمیشود بخروج بر اقصای حاجت  
 انسانی و مالک و شافعی گفته که باطل نمیشود و از احادیث داله بر عدم شرطیت صیام است این حدیث **و عن ابن عباس رضي الله**  
**عنه قال ليس على المعتكف صيام الا ان يجعله على نفسه** نیست شرط بر معتکف روزه مگر آنکه واجب گرداند بر نفس خود یعنی  
 نذر صوم کند رواه الدارقطنی و الحاکم و الراجح وقفه ایضا و راجح وقف اوست نیز بر ابن عباس بهیچ گفته اصحیح انه موقوف  
 و رفته و هم گویم جهاد و درین باب سرحی هست پس قائم نشود دلیل بر شرطیت صوم در اعتکاف مگر بالترام آن بند چنانکه در حدیث ابن عمر  
 که پرسید عمر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که نذر کرده بود صوم و جاهلیت که اعتکاف کنم شبی در مسجد حرام فرمود ایفا کن نذر خود را متفق علیه پس اگر  
 صوم شرطی بود امر با نیای این نذر نیز میفرمود و حنفیه بجا بیان گویند که در روایتی بجای شب لفظ روز آمده پس شب بار و مراد است چنانکه

از روز شب بار و نیرا می باشد و این جواب ضعیف است و حدیث ابن عمر و است بر شریعت اعتکاف در هر وقت بنا بر و روزه و در وقت غیب  
 دوران و نیامد چیزی که دلالت کند بر تخصیص **و عن** ابن عمر رضی الله عنه ان رجلا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم  
 اذ ليلة القدر في المنام گفت ابن عمر بدستیکم مدی چند از یاران آنحضرت نموده شدند شب قدر را در خواب مصنف گفته و آن  
 نشدم من بر نام پیچکی ازین جماعت و باجماع گفته شد ایشان را در خواب که این شب فی السبع الاواخر در هفت شب اخیر است بحتم که  
 مراد هفت شب اخیر باشد که متصل عشرين اند یا هفت شب آخر که متصل آخر شهر اند و این ظاهر ترست و الله اعلم فقال رسول الله ﷺ فرمود  
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم ارمی بضم هزای اظن رو یا که قد قوا طات ای توافقت لفظا و معنی فی السبع الاواخر می بینم و می بینم  
 و گمان میکنم خواب شما را که تحقیق مطابق افتاده است در هفت شب اخیر من کان متوهمها فلیتحقق فی السبع الاواخر پس کسیکه بستاند طلب کند  
 شب قدر را پس باید که طلب کند او را در هفت شب اخیر و در وی دلالت است بر عظم شأن رو یا و جواز استناد و بسوی وی در امور وجودیه و غیره  
 مخالف قواعد شرعی نباشد و لیلۃ القدر در لیلۃ القدر از آن گویند که تقدیر کرده میشود در وی از راق و نوشته میشود و قضا کرده میشود و آجل  
 و احکام که درین سال بوقوع می آید و قدر باین معنی بسکون ال نیز آمده است اگر چه مشهور تحریک ال است و بعضی گفته اند از جهت عظم قدر  
 و شرف وی یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدری زائد است بر آنچه در غیر اوست شجر شبی وصل است طی شد نامه هجده سلام فی  
 حتی مطلع الفجر متفق علیه و مسلم از حدیث ابن عمر فروعا آورده که بگوید او را در ده آخر پس اگر ضعیف شود یکی از شایا عاجز آید پس  
 مغلوب نشود بر سبع بواتی و در روایت احمد است که دیدند دوم و شب قدر را شب بستان چهارم پس فرمود آنحضرت بگوید او را در عشر بواتی در شبها  
 و تر از آن و اخراج کرد احمد از حدیث علی علیه السلام فروعا که اگر غلبه کرده شود شما پس غلبه کرده نشوید بر سبع بواتی در سبیل گفته جمیع میان و آیات  
 باین طریق است که عشر برای احتیاط است و همچنین سبع و تسع زیرا که مظنه آن همین است و هو اقصى بالظن فیہ المادراک انتهى گویم حافظ ابن تیمیه  
 در شرح عمده گفته که اخراج کرد احمد از حدیث ابن عباس که پرسید عمر بن الخطاب اصحاب رسول خدا را و گفت میدانید شما که آنحضرت فرموده است  
 در شب قدر که طلب کنید او را در عشر او را در و تر پس در کدام و تر شمای بیدار گفت ابن عباس پس انکار کردند قوم در بیان و تر یعنی هر  
 و تری ذکر کرد پس گفت عمر چیست ترا سخن نمیکنی تو ای ابن عباس گفت اگر خواهی سخن کنم از رای خود گفت از رای تو می پرسم گفت دیدم خدا را  
 که بسیار کرده است ذکر سبع در قرآن چنانکه هفت آسمان و هفت زمین و هفت طواف و هفت چهار و ماشاء الله من لک ان پیدا کرد انسان  
 از هفت و گردانید رزق او را از هفت و در هفت پس گفت عمر این همه که ذکر کردی شناختم پس چیست معنی قول تو که پیدا کرد انسان از  
 هفت گفت ابن عباس گفت خلق الانسان من سلاله من طین ثم جعل لطفة فی قرار کلین الی قوله خلقا آخر نیت خواندم انا صبینا الما صبا  
 الی قوله و ابایس نخی نیم لیلۃ القدر را مگر در شب بستان و سوم که باقی ماند هفت گفت عمر غلبتمونی علی ان لا تا تون با جابۃ هذا الغلام الی  
 کم یجمع شئون را سه انتهى **و عن** معاویة بن ابی سفیان رضی الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال فی  
 لیلۃ القدر لیلۃ سبع و عشرين شب قدر شب بستان و هفتم از رمضان است رواه ابو داود و الراجم و قفه روایت کرد این را  
 ابو داود و در فروع و راجح وقف او است بر معاویة و لیکن او را حکم رفع است ازین جیش بکسر او را شد دید را گفته پرسیدم ابی بن کعب  
 که برادر تو این مسعود میگویی که قیام کند سال تمام مدی و مدی یا بد شب قدر را گفت رحمت کند خدا بر مسعود را میخواهد که اعتقاد نکنند  
 مردم آگاه باش که وی میدانند که شب قدر در رمضان است در ده اخیر در شب بستان و هفتم بعد سوگند خورد ابی بن کعب که شب قدر است

از برین حدیث گویند که بنام وکیل میگوئی ای ابا منذر و این کنیت ابی بن که ب است گفت بعد از امتی که خبر داده است ما را آنحضرت که گفته  
 است که آن شب در میان ما یک نیت است و او را روایتی از او مسلم پس بفرموده این حدیث در حکم رفع باشد و بعضی از فضلا ذکر کرده اند که خدای  
 عز و جل فرموده انما از ما سه جا و این نه حرف است و مجموع آن ب است مفت میشود و این ب امثال این همه امارات ظنی است  
 نه و الا کل قطعی است پس ایتیم حاصل نیست در آن و اگر آنحضرت را بود از آن کرده نشد به تعیین مرصحابه را و اگر کسی از صحابه باشد که او را  
 اعلام کرده باشند وی نیز منع بود از اظهار آن ب است حکمی که در اخای آنست و اما علم و مروی است از ابی ذر که وی پر سید رسول خدا  
 و سگند او پس در غضب آمد و آنحضرت را و فرمود اگر از آن میکرد خدا که خبر دهم بدان خبر میدادم شمار او و لذا گفت مصنف و قد اختلفه  
 فی تعیینها علی اربعین قولا و تحقیق اختلاف کرده شده است در تعیین بی یعنی شب قدر بر چهل قول و شوکانی گفته است و از آن بعد  
 و در حجة المذنبات گفته لیلۃ القدر و لیلۃ القدر بی شبی که جدا کرده میشود و در وی هر امر حکیم و در وی فرو آمده است قرآن مجله و احدی بعد  
 نازل شد بخانجا و این شب در تمام سال می باشد و واجب نیست که خاص در رمضان بود آری رمضان مظهر غلبه است و اتفاق افتاد  
 که این شب در رمضان بود نزدیک نزول قرآن دوم شبی است که می باشد در وی نوعی از انتشار روحانیت و آمدن ملائکه بسوی ارض پس  
 متفق میشوند مسلمانان درین شب بر طاعت متحاکم میشود و انوار ایشان در میان یکدیگر و نزدیک میشوند با ایشان فرشتگان و دور میشوند از ایشان  
 و مستجاب میشود دعا و طاعات ایشان این شب در هر رمضان است در شبهای مطلق و ماخیز میشود و تقدم و تاخر و خارج نمیشود از رمضان پس هر که  
 لیلۃ القدر را ولی را را و کرده گفت که این در هر سال است و هر که ثانی را قصد کرد گفت آن در عشره اخیره رمضان است و اختلاف صحابه در تعیین این شب  
 بنی است بر اختلاف ایشان در یافتن این شب انتهی گویم امام ابو حنیفه نیز قائل است ب تقدم و تاخر و نحو آن در تمام قول او در قضا فی فتح الباری  
 وارد کرده ام آن چهل قول را و فتح الباری شرح صحیح البخاری و نیست حاجت بذکر آن در اینجا زیرا که بعضی ملذین اقوال در تعیین بی شب  
 چنانکه قول برفع آن و قول بانکار از آن و مصنفانین همه را در اربعین شمرده و بعضی از آنها چنان است که نیست دلیل بر آن در سبل گفته  
 و انظر اقوال آنست که شب قدر در سبع او اخر است و انتقال سیکن چنانکه مفهوم میشود از حدیث باب وارجی او را و ترنزد و شافعی بی شب  
 و سی ام و ستم است بموجب حدیث ابی سعید و عبد الله بن انیس و ارجان و جمهور ب است و فتم است انتهی و مصنف در فتح الباری بعد از جمله  
 اقوال گفته و ارجح ما که انما فی تیرا عشره الا و اخر شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته و بكل حال فلا یجزم بلیلۃ بعینها انما لیلۃ القدر علی الاطلاق  
 بل هی مبهمة فی العشر کما دللت علیها فی خصوص انتهی و اما حکمت اخامی وی پس گفته اند ما مردم جدی و اجتهادی کنند در طاعت و اعتقاد  
 و انکار کنند بر آن شک نیست که اکثر احادیث در آن اند که در رمضان است خصوصا در او تیرا عشره و اخر خصوصا در شب ب است و فتم  
 و هر که اجتهاد کند در بیداری شبهای یک سال تمام در یاد انشاء الله تعالی و وارد شده است در احادیث ترغیب و تحریص بر زنده داشتن  
 آن شب و فتم آنست که معتبر احیای اکثر لیل است اگر تمام شب احیا کند و بنجر بلال و اختلاف فراغ و سنن مؤکده و مکرر و فصل و اکل است  
 و الا بر مقدار که توفیق قیام باید مقصود حاصل است و لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری و کان سعیه مشکورا رزق الله تعالی و عن  
 عائشة رضی الله عنها قالت قلت یا رسول الله ارایت ان علمت انی لیلۃ القدر ما أقول فیها گفت عایشه گفتم  
 ای رسول خدا خبر ده مرا که اگر بدانم که ام شب ب است قدر و در یابم آنرا چگونه از ذکر و عبادت آن شب قال قولي فرمود بگو این ما را اللهم  
 ناک عفو و تحب العفو فاعف عنا خداوند ابد استیک تو عفو کننده و دوست میداری عفو را پس عفو کن از من شهر گریا بخشیا



رجال ما به که هستم اسیر کند بخواهد نداریم غیر از توفیر یا درس و توفی عاصیان اخطا بخش و بس و رواه الحنفیة غیر ای داود  
 بنی احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صحیح الترمذی و الحاکم در سبل السلام گفته قیل علامت دی آتشت که شخص طلع بران هر چیزی را  
 ماجه می بیند و گفته اند انوار ساطعه در هر مکان تا آنکه در مواضع مظلمه هم می بیند و قیل می شنود سلام یا خطاب از فرشتگان و گفته اند علامت  
 دی استجاب دعا می بیند و اوست و طبری گفته که این لازم نیست زیرا که گاهی این شب حاصل میشود و هیچ چیزی دیده و شنیده نمیشود  
 اختلاف کرده اند در آنکه آیا واقع میشود ثواب مرتب هر کسی را که اتفاق افتاد و این شب و ظاهر نشد بروی چیزی یا این ثواب موقوف  
 بر کشف اوست اول مذهب طبری و ابن عربی و دیگران است و ثانی مذهب اکثر و دلیلش حدیث ابو هریره است نزد مسلم باین لفظ من یقم  
 لیلة القدر فیا فقه ما نودی گوید ای علم انها لیلة القدر و یحتمل که مراد موافقت او باشد در نفس الامر اگر چه وی نداند که همین شب لیلة القدر است  
 و مصنف همین را ترجیح داده و گفته انکار نکنیم حصول ثواب جزیل را برای کسی که قیام کرد برای ابتغای لیلة القدر اگر چه موافق نشود او را و نیست  
 کلام مکرر در حصول ثواب بعین موعود بلکه آن مغفرت و ثواب مقدمه است **و عن** ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تشد یضم دال محله بنابر آنکه نفی است و مراد می است بسکون بنابر آنکه حتی احوال  
 جمع حل معنی بالان که برای شتر و جوزین برای اسب باشد و شد وی در اینجا کنایه است از سفر زیرا که غالباً برای همین باشد اکلاً الی ثلثة  
 مساجد یعنی بسته نشود بالا آنها مگر بسوی سه مسجد یعنی سفر نکنید بقصد دریافت نفس امارت و بقعمانی که آنرا فضیلت ذاتی باشد و نماز کردن  
 در آن فضل بود از جای دیگر مگر بسوی این سه مسجد و باین بیان خارج شد رفتن بجای برای کسب علم و زیارت اهل علم و تجارت و جز آن  
 از آنچه در آن رفتن برای دریافت مکان و تبرک بدان نیست بلکه برای ادراک چیزی است که در آنجا است مثل این گفته است شیخ نورالحق دهلوی  
 در تیسیر القاری شرح فارسی صحیح بخاری و در حجة الله البالغة گفته حق نزد ما آنست که قبر و محل عبادت ولی از اولیاء الله و طور همه برابرست و آن  
 نمی و در مسوی گفته مدلول این حدیث آنست که شد حال بسوی غیر این سه مسجد برای معنی قربت و تخصیص مکان منتهی عنه است و شاید که  
 حکمت در آن باز داشتن باشد از آنچه میگرداند آنرا اهل جاهلیت از اختراع مواضع که تعظیم میکردند آنرا برای خود و در معنی گفته تنقیح در اینجا  
 آنست که در جاهلیت سفر میکردند بمواضع متبرکه بر عزم خویش پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم سد باب تحریف نمود و سفر را برای مواضع متبرکه  
 غیر این سه مسجد بقصد خصوصیت تبرک بآن مواضع منع فرمود تا امر جاهلیت رواج نگیرد و آیاتی منینی که بصرف غفاری نمی را شامل طور داشت ابوهریره  
 را از طور منع کرد و الله اعلم انتهى و مصنف در فتح المبارکی گفته مستثنی منه در اینجا محذوف است پس یا عام تقدیر کنند که بسوی هیچ جای بر  
 هیچ امری بالان نباید بست یا اخص از آن گیرند و نیست سبیل بسوی تقدیر اول سبب مفضی بودن آن بسوی سد باب سفر از برای تجارت  
 و عمل و طلب علم و غیره پس متعین شد ثانی و اولی آنست که آنچه کثیر المناسبت باشد تقدیر نمایند یعنی بسته نشود بالا آنها بسوی هیچ مسجد  
 برای نماز مگر بسوی این سه مسجد انتهى و باین رفته اند اکثر فقها و محدثین و همچنین گفته اند در شرح این حدیث و عبارات ایشان در رساله  
 منتقی المقاتل مذکور است و بعضی معنی حدیث چنین گفته اند که اگر کسی نذر کند که نماز گذارد در مسجدی سواي این سه مسجد پس شد حال آنکه  
 بسوی آن مسجد بلکه در هر مسجدی که نماز گذارد از عهده نذر برمی آید مگر این سه مسجد که اگر نذر گذاردن نماز در یکی از اینها خواهد کرد تا وقتی که  
 نماز در آن نخواهد گذارد از عهده نذر نخواهد برد اما قاله البغوی و ابن بطال و التوریشی شارح المصابیح و ابن عبد البر و محمود بن حنبله و غیره  
 و بعضی گفته اند معنی حدیث آنست که سفر نکنند برای اعتکاف بسوی هیچ مسجدی مگر این سه مسجد و رفته اند بعضی بسوی آنکه صحیح نیست

اعتکاف مگر درین مسجد مانده دیگر مساجد کذا فی العینی و ایراد مصنف این حدیث را در باب الاعتکاف از همین جای است و بعضی میگویند  
 مستثنی منه عام تر از مسجد و غیره و گویند معنی حدیث آنست که شد حال نکرده بقصد زیارت قبور صالحین و دیگر مواضع فاضله و این منقول است  
 از جوینی و قاضی عیاض و قاضی حسین گفته اند که این نهی برای تحریم است لیکن قسطلانی تخطئه ایشان کرده و مصنف در فتح الباری بطلان آن  
 و نفوی حکم بطلان بودن این مفهوم کرده اما در سبل السلام گفته که حدیث دال است بر فضیلت این مساجد و دال است بر مفهوم حصر خود بر آنکه شد  
 بقصد غیر ثلثه همچو زیارت صالحین احیاء باشند یا اموات بقصد تبرک و قصد مواضع فاضله بقصد تبرک بدان نماز گذاردن در آن حرام است  
 و قد ذهب الی هذا الشیخ ابو محمد الجوزی الشافعی و به قال القاضی عیاض المالکی و طائفة و دال است بر آن وایت اصحاب سنن از انکار  
 ابی بصیر غفاری برای هریریه در خروج بسوی طور و گفت لو ادرکتک قبل ان تخرج ما خرجت و استدلال کرد بهین حدیث و وافقه ابوهریره  
 و رفته اند بهو بسوی آنکه غیر محرم است و استدلال کرده اند بانچه ما بعض نیست و تاویلات کرده اند حدیث باب راتاویل بعید و لا ینبغی  
 التاویل الا بعد ان ینقض علی خلاف ما اولوه للدلیل انتهی گوئیم میگویند آنکه ابو بصیر غفاری ابوهریره را از رفتن طور منع کرده و هبش آن بوده که  
 ابوهریره جانب طور بقصد نماز گذاردن در آن رفته بودند برای مجرد زیارت چنانکه طرق حدیث بصیر بر آن لالت دارد پس فهمیدن نفی سفر  
 برای زیارت صحابا و دیگر حاجات جائز و از آن مسامحت است و در بعض طرق حدیث باب تصریح آمده است به نهی سفر بسوی غیر این هر سه مسجد  
 از برای نماز پس مستثنی منه لفظ مساجد باشد زیرا که در استثنای مفرغ همچو مستثنی منه عام که اقرب باشد بسوی مستثنی و نباشد بعضی غیر متداول  
 در عرف تقدیر میکنند رعایت اقتضای مقام را در تقدیر عام ناگزیر میدانند پس نهی از سفر بطرف مساجد دیگر سوای این هر سه مسجد بقصد نماز است  
 در آن پس پس و مقصود این است که شد حال بطرف هیچ مسجدی اگر چه مسجد قبا و مسجد خیف باشد بقصد صلوٰه در آن نکنند زیرا که این هر سه مسجد  
 مخصوص اند برای این غرض و سفری که این قصد نباشد بلکه مقصود از آن امر دیگر بود همچو تعلم از عالمی یا زیارت جررگی یا تجارتی ممنوع نیست  
 کاتب حرو و گوید عفا الله عنه مسافری برای زیارت قبور صلحا و انبیا مختلف فیه است با اتفاق بر اینکه نفس زیارت اموات مستحب بلکه  
 سنت است اما شد حل برای آن پس نزد بعضی جائز است اگر بر وجه مسنون باشد یعنی مقصود از آن عابری اموات و استغفار بر آن  
 شان و اعتبار گرفتن و نگاه کردن در بنی ثباتی دنیا و راغب بودن در آخرت بود و دلیلش حدیث نهیتکم عن زیارة القبور فرور و است  
 اخرج مسلم گویند در وی دلالت است بر جواز سفر برای زیارت قبور و در علت بسوی آن چون دور باشد و خاص نیست بودن آن در بلد و قریه  
 و صیغه امر بعد از خبر برای وجوب است و ضرورت است که جانب فعل در آن راجع باشد بر جانب ترک چنانکه در صول خفیه است پس لفظ فرور و با  
 عام است خواه بسفر باشد یا غیر سفر و اگر گویند که درین سفر ایهام معصیت و شرک است گوئیم که مقصود از زیارت مسنون است نه زیارت  
 ممنوع که آن در سفر و حضر و در منعی عنه است و آنکه سفر برای زیارت ناجائز دارند میگویند که از حدیث مذکور که در آن امر زیارت  
 وارد است نفس جواز زیارت ثابت شده نه سفر برای آن و مؤید او است ما ثور نبودن سفر بعد از این امر از فعل و عمل آنحضرت و قرون  
 مشهور و لما بالآخر پس اگر دلالت فرور و با عام می بود از سفر و حضر لاحاله بعضی از صحابه و تابعین این معنی از وی فهمیده بعمل می آورده  
 حال آنکه از هیچیک از اینها منقول نشده که برای زیارت کسی شد حال کرده باشند آری اگر یکی در شهری بتقریبی دیگر مثل تحصیل علم کسب  
 یا جزیان وارنده زیارت قبور آنجا کند لا باس به است که این سفر حاضر برای زیارت واقع نشده بخلاف سفر تجارت و طلب علم که از تقوی  
 شارع و فعل اصحاب و ثابت شده و لهذا داخل حدیث لا تشد الرحال نباشد و سفر زیارت اگر چه علی الاطلاق مظنه شرک و معصیت نیست

اما از عوام کمتر کسی باشد که باین بامستبلان شده و در فتوی دادن بدان شبح باب اوست خصوصاً درین بامند و از جماعتی کثیر و جمعی غیر مستثنی  
 را در حدیث باب عام از مساجد گرفته اند و بمقتضی شریعی بر دو وجه الصواب و در تفصیلات گفته هر که رفت بسوی بلده اجبیه یا بسوی قبر سالار  
 مسعود غازی یا آنچه ماناست بدان از برای حاجتی که طلب میکند آنرا پس می آید که اگر هست از قتل و زنا و نیست مانند او مگر کسیکه  
 می پرسد صغیرات یا مانند کسی است که میخواهد آلات و عزیزی را مگر آنکه ما تصریح نمیکند بکفایتی بنا بر عدم نفس شریع و درین امر خاص استثنای پس  
 مقصود مانع از غیر زیارت نظر بعدم ورود و رخصت آن از شریع صراحتاً سد ذرائع مغایر است و عدم نقل این سفر از سلف و شریع مؤید است  
 المسجد الحرام یکی مسجد حرام و در آن تمام حرم است چنانکه ابد و اوطی السی از طریق عطار وایت کرده که گفته شد و این فضل تنها در مسجد  
 یا در حرم گفت بلکه در تمام حرم و مسجدی هکذا و دوم مسجد من که این است یعنی مسجد مدینه و المسجد الاقصی سوم مسجد اقصی ناسید شد بدان  
 جهت آنکه و رای او مسجدی نبوده قاله الرخشری و حدیث دال است بر فضیلت این هر سه مسجد و برینکه فضل اینها مسجد حرام است زیرا که تقدیم  
 ذکر دلیل بریت مقدم است باز مسجد مدینه باز مسجد بیت المقدس دال است برین وایت بزار از حدیث ابی الدرداء مر فو عا با سنا و حسن الصلوة  
 فی المسجد الحرام بایة الف صلوة و الصلوة فی مسجدی بالف صلوة و الصلوة فی بیت المقدس بخمس بایة صلوة و درین معنی حدیثهای دیگر است  
 و اختلاف کرده اند در آنکه این مساجد عام است از فرض و نفل یا خاص است باول و طحاوی و غیره گفته اند مختص بفرض است لقوله صلی الله علیه و سلم  
 افضل صلوة المر فی بیتة الا المکتوبة ولیکن مخفی نیست که لفظ صلوة معروف بلام جنس عام است پس شامل نافله هم باشد مگر آنکه گویند لفظ صلوة  
 چون مطلق باشد متبادر نمیشود از وی مگر فرضیه پس شامل نافله باشد اما علم متفق علیه این حدیث در صورت نفی است و مراد آن نهی است مجازاً گویا فرض و دلالت  
 شرعاً بر قصد المساجد بالزیارة الالهة البقاع الاختصاصها باختصاص به من الزیارة التي شرعها الله تعالى فی اهل اصول گفته اند که خبر شریع آید است از اموال و نهی

## کتاب الحج

بفتح حاء و سطره محمله بر دو لغت است بمعنی قصد و در شریع قصد بیت الله است بر وجه مخصوص و فرضیت وی در سال ششم است از هجرت نزد جمعه  
 و حافظ ابن القیم در هدی سنده نهاده اختیار کرده و همچنین و سفر السعادة عمری گفته که چون فرض شجج در سال نهم اشتغال کرد و تمیز اسباب سفر  
 فی الفور و اما قوله تعالى و اتوا الحج و العمرة بشدة الایه پس نزول وی در سال ششم است و این دلالت نمیکند بر فرضیت حج و عمره بلکه  
 در وی امر است باتمام حج و عمره بعد شروع در آن انتهی فی در سبیل گفته و فی خلاف و این کن ارفع و اعلامی ارکان دین نمایان ترین شعائر  
 اسلام است و جامع است میان عبادت ماله و عبادت بدنیه و هر دو میکنند گنا مان صغیر و را بالاتفاق و کبیره و زانی و خلافی که هست حقوق العباد  
 نه حقوق الله و در روایتی آمده که دعا کرد و آنحضرت در مدلوله بعفود ما و نه نظام از است و استجاب شد و الله علم و دلیل فرضیت وی از قرآن  
 این کریمه است بعد علی الناس حج البيت من استطاع الیسبیل و منکر فرضیت وی کافرست لقوله تعالى و من کفر فان العنی عن العالمین

## بَابُ فَضْلِهِ وَ بَيَانُ مَنْ فَرَضَ عَلَيْهِ

باب در بیان فضیلت حج و بزرگی آن که ثابت است با حدیث صحیح و بیان کسیکه فرض کرده شده است بروی عن ابی هریره رضی  
 الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال العمرة الی العمرة کفارة لما بینهما عمره و عمره دیگر کفارت است مگر گنا  
 را که واقع شدند میان دو عمره چنانکه در وضو و نماز و رضان ارد شده است و علماء در اینجا مخصوص بصغائر داشته اند و ظاهر این است  
 که اینجا نیز همین مراد خواهد بود و کفارت از گناه مخصوص بحج است عمره در لغت بمعنی زیارت است و قیل القصد و در شریع احرام و سعی و طواف

و طبق یا تقصیر نام نهاده شد عمره زیر که زیارت کرده میشود بسبب بی خانه کعبه را و قصد کرده میشود بسوی وی و در قول وی اهمیت الهی و دلیل است بر تکرار عمره و بر اینکه نیست که است در آن و نه تخمید بوقت و مالکیه گویند کرده است زیاده از یک عمره در یک سال و استلال کرده اند با آنکه نکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمره را اگر از یک سال تا سال دیگر و افعال آنحضرت نزد ایشان محمول است بر وجوب یا ندب و جواب داده اند که معلوم از احوال آنحضرت که بعضی چیز را ترک میداد و حال آنکه کردن آن مستحب می بود برای رفع مشقت از استخوان آنحضرت بسوی عمره بقول خود و ظاهر حدیث عموم اوقات است در شریعت آن و الیه ذهب الجمهور و گفته اند که مستحب است حج و قیل که ایام تشریق و قیل یوم عرفة و قیل مکر اشهر حج برای غیر متمتع و قارن و ظاهر آنست که مشروع است مطلقا و کردن آنحضرت آنرا در اشهر حج را در قول بکراهت است در ایام مذکور زیرا که نبود هر چهار عمره او مگر در اشهر حج که ما بمعلوم اگر چه عمره رابعه در حجة الوداع بود زیرا که آنحضرت حج قرآن نموده و مکاتفا فرست علیه السلام و الیه من الایمة الاجلّة و الحج الملبس من لیس له جزء الا الجنة و حج مبرور نیست او را جز اگر جنت حج مبرور گفته اند آنست که در وی از سبک سنجی نکنند و سمعه و ریای نباشد و این صحیح است و در حجة النوی و اصح آنست که مراد بدان حجی است که بدرگاه حق مقبول افتد و اگر چه سبب قبول همان است که گفته اند ولیکن فضل خدا و اسع است گاهی قبول میکند از بنده و می گذارد از تقصیرات وی و عفو میکند و گفته اند نشان حج مبرور آنست که بهتر از آنکه رفته است برگردد و بسبب راغب در آخرت و زاهد در دنیا و بمعاصی خود نکند احمد و حاکم از حدیث جابر آورده اند که گفته اند ای رسول خدا چیست بر حج فرمود اطعام طعام و افشای سلام و در سندش ضعفی هست و اگر این حدیث بثبوت رسد تفسیر بدان مستعین گردد

متفق علیه و درین باب حدیثی است کاتب حروف درین باب چهل حدیثی جمع کرده **و عن** عایشة رضي الله عنها قالت قلت يا رسول الله على النساء جهاد قال نعم قلت عایشة گفت ای رسول خدا هست بر زنان جهاد و این اخباری است که مراد بدان است فهمامست فرمود آری هست علیهن جهاد بر زنان جهادی است که لا قتال فیہ نیست قتال در آن گویا وی گفت ما هو فرمود الحج و العمرة آن جهاد حج و عمره است و اطلاق لفظ جهاد برین هر دو مجاز است تشبیه جهاد و اطلاق وی بر آن بجامع مشقت است و در قول وی لا قتال فیہ ایضاح مراد است و بذکر آن خارج شد از استعاره بودن جواب از اسلوب حکیم است رواه احمد ابن حنبل و اللفظ له ای لابن ابی له و اسناد صحیح و در حج زن شرط است وجود زوج یا محرم که همراه باشد از جهت نبی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شیعین از مسافرت زنی که زوج و محرم یا خود ندارد الا آنکه شافعی معنی نهدی خوف فتنه فهمیده است و جماعة از نسوة ثقات بجای محرم ساخته است و اصله فی الصحیح یعنی صحیح بخاری و این عبارت مصنف مفید آنست که چون لفظ صحیح مطلق آید مراد بدان بخاری باشد زیرا که فرد کامل در صحاح او است و لفظ وی این است که گفت عایشة بنت طلحة گفت ام المؤمنین عایشة طلبت ستوری کردم آنحضرت را در جهاد یعنی اذن طلبیدم که اگر بفرمایید بجای فرمود جهاد شما ای طایفه از زنان حج است یعنی پس است از زنان که حج میروند آیند و ما بنسبت که جهاد بکنند و در لفظ این که گفت عایشة ای رسول خدا می بینم جهاد را افضل عمل آید پس جهاد کنیم فرمود نه لیکن فضل جهاد حج مبرور است و اطلاق روایت احمد افاده آن کرد که حج و عمره قائم مقام جهاد است در حق زنان و نیز افاده آن کرد که عمره واجب است مگر از حدیث جابر که بیاید معلوم میشود که مندوب است **و عن** جابر بن عبد الله رضي الله عنه قال انی النبی صلی الله علیه و سلم اعرابی فقال یا رسول الله اخبرنی عن العمرة و اجبت فی فقال لا وان تعم خیر لك آمد بادیه نشینی رسول خدا را پس گفت ای رسول خدا خبر ده ما را از عمره که آیا واجب است آن فرمود و اجبت و مگر عمره کنی تو بهتر است ترا اعرابی بفتح حمزة نسبت است بسوی اعراب که ساکنان بادیه و طایبان بساط غنیمت و کلام اند برابر است که از عرب باشد

یا از مالی ایشان و عربی کسی است که منسوب باشد بسوی عرب و جمع اوعراب است و جمع اعزابی بر اعراب اعراب هر دو آید و غیرت عمره  
وال است بر ندب و و بر آنکه غیر مستویه الطرفین است تا آنکه باشد از بیاض و اتیان باین جمله دفع تو هم تردد اوست میان اباحت و ندب  
وقتی که واجب نشده بلکه ظاهر در اباحت است زیرا که اصل همین است پس باین جمله مندوب بودن او بیان فرمود و اما احمد الترمذی  
مرفوعا و البیهقی و در سندش حجاج بن ارطاة است و او ضعیف است گفت بهیچ محفوظ از جابر و قوف است و الراجح وقفه علی جابر که  
رواه ابن جریر و غیره زیرا که اعزابی از وی سوال کرده و وی از ان جواب داده و اجتهاد را در وی سرچ نیست و مروی است از جابر مرفوعا  
و در وی ابن ابی عمیر ضعیف است و اخرجه ابن عدی من وجه اخر ضعیف زیرا که در سندش ابی عمیر است و او را کاذب گفته اند و عتقه  
از ان امیه که تصنیف کرده اند در احکام مجرده از اسانید نقل کرده اند تصحیح وی از ترمذی و تبنیه کرد مؤلف امام بر آنکه در تصحیح وی نظر است زیرا که اکثر  
بر تضعیف حجاج اند و اتفاق از ندب بر آنکه وی مدلس است و گفت از وی لائق نیست که اعتبار کرده شود و کلام ترمذی در تصحیح وی چه اتفاق کرده اند  
حفاظ بر تضعیف وی مثل آمده و ابن المبارک و ابن مهدی و یحیی القطان و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و غیره و فرما کرد ابن جریر گفت  
که آن مذبذب باطل است در سبل گفته و فی الباب احادیث لم تقم بها حجة و نقل کرد ترمذی از شافعی که انه لیس فی العمرة شی ثابت انھا  
تطوع و فی ایجابها احادیث لا تقوم بها الحج کحدیث عائشة الماضي انتهى **وعن** جابر مرفوعا و روایت است از جابر بطریق رفع  
الحج و العمرة فریضتان حج و عمره و فریضه اند پس اگر ثابت شود این حدیث مایض باشد برای جاب عمره مگر مصنف در اینجا ذکر مخیر بین  
این حدیث کرده و نه ذکر نکرد و ان لیکن در تنقیص گفته اخرجه ابن عدی و البیهقی من حدیث ابن ابی عمیر عن جابر و ابن ابی عمیر ضعیف  
و قال ابن عدی هو غیر محفوظ عن عطاء و اخرجه ايضا الدارقطنی من حدیث زید بن ثابت بزيادة و لا یضکر باجماع ائمة و فی احدی طرق ضعیف  
و انقطاع فی الاخری و و البیهقی عن زید بن ثابت من طریق ابن سیرین موقوف و اسناد صحیح و صحیح الحاکم انتهى و در حدیث ابن مسعود است  
مرفوعا که فرمود آنحضرت متابعت کنید میان حج و عمره یعنی بکنید هر یکی را بعد دیگری پس بدستیک آئند و در میکنند فقر و گناہان چنانکه  
دور میکنند دمه آبگری ریم و چکر آہن را و او ترمذی و النسائی و احمد و ابن ماجہ و چون اوله ایجاب عمره و عدم ایجابش مختلف آمده  
علی ہم در وی سلفا و خلفا مختلف اند ابن عمر بوجوب رفته و او عنه البخاری تعلیقاً و وصله عنه ابن خزيمة و الدارقطنی و علق ایضاً عن  
ابن عباس انھا القرینتھما فی کتاب الصدقات و الحج و العمرة و وصله عند الشافعی و غیره و تصریح کرد بخاری بوجوب رد و بک کردن بر ان بقول خود  
باب وجوب العمرة و فضلھا تبعہ حاشا ابن عمر و ابن عباس آورده و استدلال کرده اند دیگران بوجوب حج بحدیث حج عن ابیک و اعمر و این  
حدیث صحیح است صحیح الترمذی و رواه الخمسة شافعی گفته لا اعلم فی ایجاب العمرة اوجود منه و یا دکر احمد و الاصح منه بوجوب رفته اند حنفیہ مذاکرین  
الاوله و لیکن در عانکہ یہ گفته العمرة عند منہ و لم یستبدا اجبة و اما استدلال بقول تعالی و اتوا الحج و العمرة منہ و ایجابش آنست کہ آیت مفید  
و جوب تمام است و این تنقح علیہ است بعد احرام عمره اگر چه بطریق تطوع باشد و اظهر روایت از شافعی آنست کہ بوجوب رفته اند و در سبل گفته الاوله  
لائقہ بعض عند التحقيق علی الايجاب لذلک الاصل مدہ انتهى گویم جامعاً از اہل حدیث بوجوب حجی رفته منہم اسحق و الثوری و الزہری و مروی است فعل  
بوجوب عمره از علی و عائشہ و زین العابدین و طاؤس و حسن بصری و ابن سیرین و سعید بن جبیر و مجاہد و زید و ابو الراجح **وعن** انس  
رضی اللہ عنہ قال قیل یا رسول اللہ ما السبیل قال الزاد و الراحلة گفت انس گفته شد ای رسول خدا چیست مراد  
بسبیل در قوله تعالی من سبیل الیہ سبیلاً فرمود تو شہ یعنی آنقدر کہ در رفتن و آمدن او را و عیال او را کافی باشد و راحله یعنی



سواری که بران سوار رود و آید در مصفی گفته معتبر در زاد و راحله آنست که فاضل از حجاج ضروری باشد مانند دین و نفقه کسیکه نفقه او فرض است و بیع مسکن و عید که بآن محتاج باشد ضروریست و کسیکه در میان می و مکّه حد سفر نیست و قوتی شای دارد راحله در حق او شرط نیست زیرا که عرف آنرا استطاعت می شمارد انتهی رواه الدارقطنی و البیهقی و صحیح الحاکم و قال صحیح علی شرطها و البیهقی ایضا من طریق سعید بن ابی عمرو و یعن ابی قتاده عن انس عن النبی صلی الله علیه و سلم و الراجم ارساله بیهقی گوید الصواب عن قتاده عن الحسن مرسله مصنف گفته یعنی الذی اخرجه الدارقطنی و سنده صحیح الی الحسن لا اری الموصول الا و هما و روایت کرده است آنرا حاکم از حدیث حاد بن سلمه از قتاده از انس نیز مکرر راوی از حماد ابو قتاده عن عبد الله بن اقرح انی سمع ابی جهم گفته وی منکر الحدیث است و رواه الشافعی و اخرجه الترمذی و ابن ماجه و الدارقطنی من حدیث ابن عمر ایضا ای که اخرجه غیره من حدیث انس و فی السنده ضعف و اگر چه ترمذی گفته که حسن است زیرا که درونی ابراهیم بن زید الخوزی است احمد و نسائی گفته که وی متروک الحدیث است و رواه ابن ماجه و الدارقطنی من حدیث ابن عباس و سندش نیز ضعیف است و رواه ابن المنذر من قول ابن عباس و رواه الدارقطنی من حدیث جابر بن حدیث علی بن ابی طالب علیه السلام و من حدیث ابن مسعود و من حدیث عایشه و من حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و جمله طرق وی ضعیف است عبدالحی گفته طریقه کلمات حقیقه و ابو بکر بن المنذر فرموده لا یشبه الحدیث فی ذلک سند او صحیح من الروایات روایت الحسن المرسله و رفته است باین تفسیر اکثر است پس او شرط است مطلقا و راحله برای کسیکه خانه او بر مسافت است از مالک آمده که اگر قوت پای داشته باشد راحله شرط نیست بقوله تعالی یا توک ربنا لا ونیر گفته هر که سوال عادت اوست لازم است او را حج و اگر چه او داشته باشد ولیکن آنچه بران دلیل دال است اعتبار از راحله هر دو است شیخ الاسلام بن تیمیه در شرح عمده بعد سر احادیث زاد و راحله گفته که این احادیث مسند از طرق حسان و مرسل و موقوف اند دلالت میکنند بر اینکه نا واجب است او را راحله است با وجود علم آنحضرت صلی الله علیه و سلم باینکه بسیاری از مردم قادر اند بر پیاده رفتن و نیز حق تعالی فرمود من استطاع الیسبیل یعنی قدرت معتبره در جمیع عبادات و آن یا مطلق کنت است یا قدر زائد بران پس اگر اول معتبر باشد احتیاج بدان قید نیست چنانکه نیست احتیاج بسوی آن در صوم و صلوة پس معلوم شد که معتبر قدر زائد بران است و نیست آن مگر مال و نیز حج عبادتی است که افتقار است در آن بسوی مسافت پس وجوبش نیز مفتقر باشد بسوی ملک او و راحله همچو جهاد و دلیل اصل قول وی تعالی است و لا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حج الی قوله و لا علی الذین اذا ما توک تلحد الایه انتهی و مذہب ابن زبیر و عطاء و عکرمه و جماعتی از تابعین آنست که استطاعت عبارت از صحت است لا غیر بقوله تعالی و تزد و وفان خیر الزاد التقوی زیر آیه تقوی دین آیت تفسیر است بزاد و جواب داده اند که این مرد نیست چنانکه سبب نزولش دال است بران و حدیث باب لالت میکند بر آنکه مراد بزاد و حقیقت اوست و این حدیث اگر چه طرق و ضعیف است اکثر وی شده ضعف وی میکند شوکانی و زبیل الامه طار گفته ان به الطرق بعضها تقوی بعضها صلح لا احتیاج به انتهی و مراد بدان کفایت فاضله ان کفایت عول است تا عود بقوله صلی الله علیه و سلم نفی بالمرأه ان یضیع من یعول اخرجه ابو داود و حج مجزئ است و اگر چه مال حرام باشد ولیکن آنهم میشود نزد اکثر و گفت احمد مجزئ نیست غزالی در احیاء گفته شرط لازم حج پنج چیز است اسلام و عقل و حریت و استطاعت و هر که لازم شد او را حج فرض لازم شد او را فرض عمره انتهی گویم و امن طریق نیز داخل است در استطاعت و معتبر در آن غالب است و غالب دین که در موسم سوار شوند سلاست است و خوف علم و هم دارد عقل و مصفی گفته از آن جمله امن طریق است از قطع طریق و سباع و نایافتن طعام و آب و نیز واضعی که مسافر در آن حمل میکنند آب را از آن مواضع و نایافتن علف در مراحل انتهی و دلیل بر جواز سفر و یا کوب صحابه است

در حجت مبشه و تقریه آنحضرت ایشان را بران و کثرت ذکر امتنان به تنخیر و جریان گشتی همان و در حدیث آمده خیال شهید آسمان اندک گشتی ایشان ابریم زده **و عن** ابن عباس رضی الله عنه ما ان النبي صلى الله عليه وسلم لقي مركبا بالرحاء بدستیا آنحضرت پیش آمد سواری چند را در روحا بفتح را و سکون و او وحای مهمل نام جانی است بر سه مرحله از مدینه مطهره قاضی عیاض گفته بحتم که این پیش آمدن در شب باشد و باین جهت آنحضرت را نشناختند و بحتم که در روز باشد و آنحضرت را پیش ازین ندیده باشند و مرکب بفتح را و سکون کاف جمع را کب است فقال من القوم پس گفت آنحضرت کیستند این گروه قالوا المسلمون گفتند مسلمانانیم فقالوا من انت پس گفتند تو کیستی فقال رسول الله فرمود منم پیغمبر خدا فوفعت الیه امرأة صبیحا پس برداشت بسوی آنحضرت و همیشه آوردن زنی کو دکی را فقالت لهذا حج پس گفت آن زن آیا این کو دکر را اگر حج کند ثوابی و اجر می هست با وجود آنکه بالغ نیست و حج بروی فرض نه قال نعم و لاک اجر فرمود آری مرا و ثوابی هست و ترا هم که او را بر سیداری و غنخاری می کنی اجر می و ثوابی هست یا بجهت آنکه ازین حکم سوال کرد یا بسبب هر دو امر اخراج مسلمان و مالک فی الموطا و ابوداود و النسائی و ابن حبان و له الفا و عند هم و رواه الترمذی من حدیث جابر و استغربه این حدیث دلیل است بر صحت حج صبی و انعقاد وی برابر است که ممیز باشد یا نه و ولی وی از طرف وی آنچه حاج میکند بعمل آورد و باین فتنه اند جمهور و لیکن این حج مجزی نیست از حجة الاسلام بلکه واجب است بروی حج چون بالغ گردد حدیث ابن عباس ای غلام حج به البته ثم بلغ فعلیه حجه اخری اخرجه الخطیب الضیاء المقدسی من حدیثه و فیه زیاده قاضی عیاض گفته اجماع کرده اند بر اینکه مجزی نیست از وی چون بالغ گردد از فرضیه اسلام که فرقه شاذه که با حجه اقامت بقوله نعم چه ظاهرش این است که آن حج است و متبادر از حج عند الاطلاق چیز نیست که مستقط واجب باشد ولیکن علماء باختلاف وی رفته اند و ندیدیم که وی الزایل بدیع منع معتبر از حج نو وی گفته و این مرد دست التفات کرده نشود بسوی آن بنا بر فعل آنحضرت و اصحابی و اجماع است بر خلاف وی و ولی که از طرف صبی غیر ممیز احرام می بندد کسی است که ولی مال او باشد چون پدر و جد و وصی و منسوب از طرف حاکم و اما اقم پس هیچ نیست احرام وی از طرف او مگر آنکه وصی وی باشد از جانبی یا منسوب از جهت حاکم و قیل صحیح است احرام او و هم احرام حصبه و اگر چه آنرا اولایت مالی نباشد و صفت احرام ولی از طرف وی این است که بگوید بدل خود که گردانیدم او را محرم انتی در تریل الاوطار بعد ذکر احادیث باب اختلاف علماء گفته فیوخذ من مجموع ذره الاحادیث انه یصح حج الصبی و لا یجزیه عن حجة الاسلام اذا بلغ و هذا هو الحق فتعین للمصیر الیه جمعا بین الادلة انتی و هم روایت است از ابن عباس رضی الله عنه قال کان الفضل بن عباس رذیف رسول الله گفت بود فضل بن عباس رذیف آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حجة الوداع و این دینی بود و بود و فضل در غایت حسن جمال و جوانی و خوبی فجاءت امرأة من خثعم پس آمد زنی از قبیل خثعم بفتح معجمه و سکون مثله و فتح معجمه و اکثر زنان این قبیل صاحب حسن جمال می باشند فجعل الفضل یبظر الیه و یبظر الیه پس نظر کردن گرفت فضل بسوی آن زن و دیدن گرفت آن زن بسوی فضل یعنی هر یکی را نگاه میکرد و چشم در یکدیگر دوختند فضل میباید جمال او را ندیده و نگران شد و آن زن نیز دیدن حسن فضل نگاه بجانب او کرد و گذاشت او را و ابن القطان ازین حدیث جواز نظر بسوی اجنبیه نزد امن از فتنه استنباط کرده و زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن زن را حکم بتغطیه و بجهت کرده و اگر نمی فهمید عباس که نظر با نرست سوال نمیکرد و اگر با نرستی آنچه عباس فهمید آنحضرت تقریر نمیکرد و او را بران گذاشتی التخصیص وجعل النبي صلى الله عليه وسلم یصرف وجه الفضل الى الشق الاخر و شروع کرد رسول خدا که بر میگردد و انید روی فضل را بسوی جانب دیگر آن زن را نظر نکند و نهاده دست چشمان فضل

بن عباس و پیافت کردن او را و در روایتی آمده پس گفت عباس ای رسول خدا چرا برمی تابی گردن پسر خود را فرمود ای شیطان سبک  
 بکن آدم و در آینه است در گ و پوست ایشان فقال يا رسول الله ان فريضة الله على عباده في الحج ادركت الي  
 شيخا كبيرا پس گفت آن زن ای رسول خدا بد رستیکه فرض خدا بر بندگان او در حج گذاردن دریافت است پدر مرا در حالیکه پیر است  
 و ضعیف است بمیکه لا یشیت علی الراحلة نمی تواند بر جای ماندن بر شتر سواری و در بعض الفاظ و می آید اگر بر بند مادر می تسم  
 بزوی یعنی از مرگ در تصنی گفته و از انچه قوت ثبوت بر راحله است بغیر مشقت شدید زیرا که چون مسأله عذر ثبوت بر راحله تقریر کرد آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم از وجوب مباشرت بنیابت انتقال فرمودند و بر اعمی واجب شود چون قائم بیاید و این فقیر را درین سلسله فطرت زیرا که  
 خدای تعالی میفرماید لیس علی الاعمی حرج الاية و این آیه اگر چه در جهاد است در حج نیز متسک بآن میتوان نمود بجا میسر سفر انتهی افاجع منه  
 آیا حج کنم من از جانبی می قال نعم فرمود آری بکن و حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائز است نزد عجز اگر فرو گیرد و عجز تا وقت مرگ  
 و امر گذران غیر را و نفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر فعل است جائز است با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که باز  
 والدین جائز است بی امروی و بی وصیت و ذلك في حجة الوداع و این ماجرا در حجة الوداع بود و در سبیل گفته در حدیث و دلیل است  
 بر آنکه مجزی است حج از مکلف چون مایوس باشد از قدرت بر حج بذات خود مثل شیخوخ که زوال آن مایوس است و اگر عدم قدرت  
 از جهت مرض یا جنون است که امید بخشش هست پس صحیح نیست و ظاهر حدیث باز یاد در آنست که لابد است وصحت حجج از وجوب  
 عدم ثبات بر راحله و خشیت ضرر از شدت لیس سیکه شدت مضرا و نیست همچو قادر است بر محض و مجزی نیست حج غیر از طرف می و گفته اند  
 ما خود میشود از حدیث اینکه چون یکی حج از طرف غیر بر عا کند او را حج از طرف آن غیر لازم گردد و اگر چه بروی واجب نیست و جهش آنست  
 که آن زن بیان نکرد که پدرش استطاعت زاد و راحله دارد و نه آنحضرت تفصیل آن از وی جست و در کرده اند باینکه نیست در حدیث مگر  
 اجزائه و وجوب و تعرض نکرد بدان و جائز است که شناخته باشند زن و وجوب حج بر پدر خود چنانکه دال است بر آن قول می ان فريضة الله على  
 عباده في الحج و این عبارت دلالت میکند بر علم و بشرط دلیل و وجوب که آن استطاعت است و اتفاق کرده اند آنانکه قائل اند باجزای حج از غیر  
 غیر بر سیکه مجزی نیست مگر از موت یا عدم قدرت از عجز و مانند آن بخلاف فعل که مذ هب احمد و ابو حنیفه و از نیابت است و دان از غیر مطلقا  
 بنا بر توسع که در فعل است و مذ هب بعضی آنست که حج از فرض غیر مجزی نیست هیچکلی بر او این حکم خاص بهمین بن بود و اگر چه اختصاص بخلاف  
 اصل است ولیکن استدلال کرده اند بزیادت که مروی است درین حدیث بلطف حجی عنه و لیس لاحد بعد که در کرده اند این را باینکه این  
 زیادت مروی است با سنا و ضعیف و بعضی گفته اند مختص است بولد و جالبش آنست که قیاس بروی دلیل شرعی است و آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم تنبی فرمود است بر علت بقول فی الحدیث فدين المداخ بالقضاء كما في ليس آثار این قرار داده و درین صحیح است که قضیه  
 آثار غیر ولد بالاتفاق متفق علیه و اللفظ للخاري و درین حدیث روایات دیگر است در بعض وی آمده که سائل مردی بود و سوال  
 از حج از طرف مادر خود کرد پس جائز باشد تعدد قضیه و چهارم روایت است از ابن عباس رضی الله عنه ان امرأة من عهنة خاءت  
 الی النبی بد رستیکه زنی از قبیلہ بنی مریه بود ثنات تحتانیة نام قبیلہ نیست آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت  
 واقف نشدم بر نام وی و نام مادر وی فقال ان امی نذرت ان حج فم حج حتی ماتت افاجع عنها بد رستیکه مادر من نذر کرد  
 که حج کند پس حج نکرد نا آنکه مرد آیا پس حج کنم من از جانبی می قال نعم حجی عنها فرمود آری حج کن از جانبی می ارایت لو کان علی امی

دینا کنت قاضیه آیا دیدی که اگر می بود برادر تو دای یا می بودی تو که میگذاری و امیر اقتصوا الله فالله احق بالوفاء  
 بگذارد و امیر خدا را پس خدای تعالی سزاوارتر است بوفاء گذاردن حق وی شیخ در ترجمه گفته درین صورت نیز جایز نیست مگر بوصیت  
 و اتفاق و این مذهب است و نزد شافعی هر که مرد و در گرون وی حق خداست حج یا غیر حج واجب است قضای آن از راس مال و  
 مقدم بر وصایا و میراث انتهی گویم در سبیل است که حدیث دال است بر ترجیح از میت برابر است که وصیت کرده یا نه زیرا که واجب است قضای  
 دین مطلقا و همچنین سایر حقوق مالی از کفاره و نحوها و باین گفته اند ابن عباس زید بن ثابت و ابوهریره و شافعی و واجب است اخراج اجرت  
 از راس مال تر و ایشان و ظاهرش آنست که این مقدم است بر دین آدمی و هو احد اقوال الشافعی و نیست این معارض قول وی سبحانه  
 و ان لیس للانسان الا ناسعی زیرا که این عام است حدیث آنرا خاص کرده و این در حق کافرست و گفته اند لام در آیه بمعنی علی است ای پس  
 علیه صل و لام اللفظه ای علیه هم و قد یسبطن القول فی هذا فی حواشی ضوء النهار و اه البخاری حدیث دال است بر آنکه تا وز حج چون نمیرد بدن حج  
 و ولد وی از طرفش حج بکنند مجزی باشد از وی و بهمان نفس وی اگر حج نکرده است از طرف خود زیرا که آنحضرت از وی نرسید که توجع از طرف خود کرد  
 یا نه و بجبت آنکه تشبیه کرد آنحضرت او را بدین و قضای دین از طرف غیر قبل از دین خود جایزست و ذکر کرده اند بحدیث شبرمه که دال است بر  
 عدم اجزا اگر حج خود نکرده است و اما مسئله دین پس غیر جایزست او را صرف مال خود در دین غیر حال آنکه خودش بدین مطالب است و در حدیث  
 دلیل است بر شرعیت قیاس و ضرب مثل تا اوقع باشد و نفس سماع و تشبیه مجهول الحکم معلوم زیرا که قضای دین از میت معلوم بود  
 تر و ایشان و لهذا الحاق بدان تحسن افتاد و چه روایت است از ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم ایما صبی حج ثم بلغ الحنث فعليه ان یحج حجة اخوی هر که ام کودک که حج کرد پسر تر رسید بلوغ را پس لازم است  
 بروی اینکه بگذارد حج دیگر حنث بکسر حاء و سکون نون بمعنی اثم مراد آنست که تا آنجا رسیده که بروی اثم بزرگوارند یعنی بالغ شد آن بطل گفته  
 اجماع کرده اند ایام فتوی بر سقوط فرض از صبی تا آنکه بالغ شود ولیکن معذ اگر حج کند تطوع باشد نزد جمهور و ابوحنیفه گفت صحیح نیست احرام او  
 و لازم نمیشود او را بجزای از محظورات احرام بلکه حج وی بطریق تدریب است و تقدم الکلام فی ذلک و ایما عبد حج ثم عتق فعليه  
 حجة اخوی و هر بنده که حج کرد پسر آزاد کرده شد پس بروی است گذاردن حج دیگر و باین گفته اند حنفیه و اه ابی شیبیه و ابن خنیزر  
 و الاممعیلی فی مسند الامش و الحاکم و صحیح الخطیب فی التاریخ و البیهقی و رجاله ثقاة الا انه اختلف فی رفعه و رجال سند  
 ثقاة اند مگر آنکه اختلاف کرده است در رفع آن و المحفوظ انه موقوف و محفوظ نزد محدثین آنست که موقوف است بر ابن عباس  
 ابن خنیزر گفت صحیح موقوف است و محدثین اکلام کنیه است در رفع و وقف وی و اخرجه کذا ابن عدی من وایته عن شعبه بیعی گفته تفرد  
 رفع آن محمد بن المنهال و رواه الثوری عن شعبه موقوف فاصنف در تلخیص گفته و این نزدیک اسمعیلی و خطیب از حریب بن شریح  
 از زید بن زریج است بطریق متابعت محمد بن منهال و مؤید صحت رفع اوست آنچه روایت کرد ابن ابی شیبیه در مصنف خود از ابن عباس  
 که گفت اخطوا عنی و لا تقولوا قال ابن عباس و ظاهرش این است که اراده رفع کرد و لهذا انهی کرد ایشان را نسبت نمودن آن بسوختن  
 و درین باب است از جابر بن زید ابن عدی و سندش ضعیف است و اخرجه ابو داود فی المر اسیل و در وی یک اوی متهم است و احتیاج کرد  
 بدان احمد و روایت کرد محمد بن کعب القرظی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی اری ان احد فی صدور المؤمنین ایما صبی حج باهله  
 فأت اجزاه فان ادرك فلیحج و مثله قال فی العبد رواه سعید بن منصور و روی الشافعی حدیث ابن عباس آن تمییه گفته مرسل چون عمل کردند

بر آن صحابجست است بالاتفاق و آنکه این مجمع علیه است زیرا که وی از اهل عبادات است پس حج از وی صحیح باشد مگر مخیری نبود زیرا که قبل از مخاطب بودن بفعل آورده و هم روایت است از ابن عباس رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب گفت شنیدم رسول خدا را خطبه میگفت یقول میفرمود لا یخلو رجل بامرأة باید که خلوت نسازد مردی بازنی یعنی زن بیکانه خواه جوان باشد یا پیر و این اجماع است و وارد شده که ثالث این هر دو شیطان است و آیا غیر محرم قائم مقام محرم درین امر می تواند شد باین طور که همراه این هر دو کسی باشد که معنی خلوت زائلی گردد اندک ظاهر آنست که می تواند شد زیرا که معنی مناسب نمی خواند ایقاع شیطان است فتنه را میان هر دو خلوت در لغت بمعنی تنهایی ساختن الا و معها ذو محرم مگر آنکه باشد با وی محرمی و محرم کسی که کحل با وی جائز نباشد ادا خواه جوان باشد یا پیر و در بعضی روایات فقیده آمده است که اگر با وی زنی باشد که برومی و توق و عتبات و صلاح و عفت است جائز باشد و بعضی گویند زنان پیشند تعدیه ثقات و بایک ن و اینست بعضی گویند در هجرت از در عرب محبت شرک است زیرا که اقامت در آنجا حرام است فقال گفته لابد است از محرم عملاً بلفظ الحدیث و لا تسافر المرأة الا مع ذی محرم و باید که سفر نکند مگر همراه محرم و اصل در نهی تحریم است و این مطلق است و قلیل و کثیر سفر و وارد شده اند احادیث مقیده این اطلاق مگر آنکه الفاظ آنها مختلف است در لفظی لا تسافر المرأة مسیره لیله الا مع ذی محرم و در لفظی فوق ثلاث و در لفظی مسیره یومین و در لفظی ثلثة امیال و در لفظی برید او و در لفظی ثلثة ایام و تو وی گفته مراد از تحدید ظاهر و می نیست بلکه هر مسافت که نامیده شود سفر زن منعی عنه است از آن مگر با محرم و وقوع تحدید از امری واقع بوده است پس عمل بمفهوم آن نتوان کرد و علماء درین جا تفصیل است گفته اند جائز است سفر زن تنها در هجرت از در عرب و مخافت بنفس خود و برای قضای دین و در دو دعوت و جموع از نشوز و این مجمع علیه است و اختلاف کرده اند در سفر حج جب جهور گویند جائز نیست زن جوان را مگر با محرم و نقل کرد که ابیسی از شافعی که سفر کند تنها وقتی که طریق با منون باشد و لیکن دلیل برین قول ناهض نیست ابن دقیق العید گفته قوله تعالی و لد علی الناس حج البیت عموم است شامل رجال و نسا و قوله لا تسافر المرأة الا مع ذی محرم عموم است برای انواع سفر و هر دو عموم معارض یکدیگر اند پس سبیل ترجیح است میان هر دو و جواب میدهند که احادیث نهی زن از سفر مگر با محرم مخصوص عموم آیت اند پیر حدیث عام است از پیر و جوان جماعتی از ائمه گفته که پیر زال را سفر بی محرم هم جائز است و گویا ایشان نظر بر معنی کرده عموم را با مخصوص کردند و قیل نیست تخصیص بلکه عجز و محجوبه است و جائز داشته اند بعضی اقامت نسائی ثقات بجای محرم بدلیل افعال صحابه و لیکن ناهض نیست حجت بر آن زیرا که اجماع نیست و گفته اند جائز است او را سفر اگر باشد با حشم و اوله دال نیست بر آن اقامت رجل پس ایستاد مردی مصنف گفته واقف نشدم بر نام وی فقال یا رسول الله ان امراتی خلت حجة پس گفت ای رسول خدا بدرستی که بیرون آمده است زن من قصد کننده خانه کعبه را وانی اکتبت بضم همزه و سکون کاف و ضم تائی اول و کسر تائی ثانی و سکون بانی غنة کذا و کذا و بدرستی که من نوشته شده و ثابت کرده شده است نام من در دیوان در جنگ جبین و چنین یعنی نام مرا با جماعه که جنگ کافران و غزوات روند نوشته اند که همراه ایشان بغیر از اینم پس چکار کنم بجهد و روم و زن را تنها بگذارم که حج رود یا همراه زن و من قال انطلق فخرج مع امرأته فرمود برو پس حج کن باز زن خود زیرا که غازیان بسیار اند و باز زن تو جز تو کسی نیست که برود متفق علیه و اللفظ لمسلم اما احمد ازین حدیث اخذ کرده که زوج را باز و جبر برای حج بیرون آمدن واجبست چون با غیر این کس همراه نباشد و غیره و گفته واجب نیست و امر را بر ندب حمل کرده اند اگر چه حمل بر آن بی قرینه نباشد و قرینه در اینجا قاعده دین است که بر چیزی که بذل منافع نفس خود برسد



تخصیل غیر واجب بروی واجب نیست و نیز ازین حدیث معلوم شد که مرد را نمی رسد که زن خود را از حج فرض منع کند زیرا که این عبادت بروی واجب شده و نیست طاعت برای مخلوق در محییت خالق برابرست که بغیر قائل شویم یا تراخی اول ظاهرست و بر تانی نیز زیرا که وی را نمی رسد که در بر او دست خود و مساعت کند چنانکه او را می باید که نماز در اول وقت بگذارد و زوج را نمی رسد که او را از ان منع نماید و آنکه ارقطنی از حدیث ابن عمر فرموده که زنی هست و او را شوهری است و زن را مال است و شوهر اذن نمیدهد او را در حج پس نیست زن که برود و دیگر باذن زوج خود پس این محمول است بر حج تطوع جماعین اهل شین با آنکه نیست در حدیث کتاب لالت بر آنکه برآمد آن زن بدون اذن زوج خود این تمییه گفته صحیح است حج زن بغیر محرم و بغیر مستطیع و حاصلش آنست که هر که واجب نیست بروی حج بجهت عدم استطاعت مثل مرض و فقر و مضروب و مقطوع الطريق و زن بغیر محرم و غیر ذلک اینها چون بتکلف حاضر بشاید شوند حج که درین ایشان مجزی باشد لیکن بعضی از ایشان محسن اند و ان محض حاج ماضی و بعضی سنی همچو حج بسالتر حج زن بغیر محرم و غیر ذلک است که طاعتی نامست و بعضی که واقع شده در طریق واقع شده و نفس مقصود و هم روایت است از ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یقول لبیک عن شبره بدرستیکه آنحضرت شنید مردی را که تلبیه میکند و گوید لبیک از طرف شبره بغیر شین مجبه و سکون موحده و ضمیرا نام مردی که این مرد تلبیه را از جانب او میگفت و میخواست که حج بگذارد و از وی قال من شبره فرمود آنحضرت کیست شبره قال اخ لی او قریبی گفت برادر است یا گفت خویش است مرا شک را وی است قال حججت عن نفسک قال لا فرمود آیا حج کردی تو از ذات خود گفت نکرده ام قال حج عن نفسک تخرج عن شبره فرمود حج کن از خود و بعد از آن حج کن از شبره این حدیث دلالت دارد که نیابت از غیر جائز نیست اگر بعد از ادای حج خود و یا بر پشت جماعتی از ائمه و شافعی و احمد از ایشان اند و جماعت دیگر میگویند جائزست و مذاهب مالک این است و غیر ذلک دلالت است بر آنکه چون کسی بغیر حج از خود احرام از غیر است آن احرام از طرف وی شده از طرف غیر زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر کرد او را با اینکه حج را از طرف خود گرداند بعد از آنکه تلبیه از طرف شبره کرده بود پس لالت کرد و بر آنکه منع نشد نیت از طرف غیر و نه واجب میشد از طرف همان غیر و نیز معلوم شد که منع میشود احرام با صحت و فساد و مطلقا اگر چه محمول معلق باشد پس قوعش از غیر و بودنش از خود جائز است زیرا که احرام وی از طرف غیر باطل است بنا بر نهی و نهی مقتضی فساد و بطلان صفت احرام است یا نه قول اکثر ائمه آنست که صحیح نیست حج از غیر تا خود حج کرده است مطلقا خواه استطیع باشد یا نه زیرا که ترک استقلال و تفریق در حکایت احوال دال است بر عموم و غیر حج واجب است در اول سال از سنوات مکان و چون امکان یابد از نفس خود بکند و جائز نیست که از غیر خود بکند چه اول فرض است و تانی نقل همچو کسیکه بروی دین باشد و از وی مطالب بکند کند و نیز دوی در اجماع بقدر وفای دین بوده است پس او را نمی رسد که جز در دین خود در دین دیگری صرف کند و لهذا گفته اند که اگر حج بروی واجب باشد او را امر کنند که بدایت بذات خود کند و هر که استطیع نیست بروی خود واجب نیست او را می رسد که حج از طرف غیر بکند ولیکن عمل بظاهر حدیث اولی است رواه ابو داود و ابن ماجه و الشافعی و الارقطنی و ابن حبان البیهقی و ابن حبان بهیقی گفته اسنادش صحیح است و نیست درین باب صحیح تر ازین است و طرق این حدیث سه است از ابن عباس از عایشه و از عطاء و از ابی بکر بطریق عبده بن سلیمان است و عبده ثقه محتج به است و همچنین فدا بن علی رفعه محمد بن سیر و محمد بن عبید الله الانصاری و گفت ابن عیین اثبت الناس و سعید عبده است و همچنین ترجیح و ابو عبد الحق و ابن القطان رفعه آنرا و گفت طحاوی صحیح متوفون است و الراجح عند احمد وقفه و گفت احمد رفعه او خطاست و رواه موقوفه فاخذ عن سعید کذا و گفت ابن مند ثابته نیست رفعه او و گفت دارقطنی مرسل اصح است مصنف گفته که قال

لیکن این تقویت رفع میکنند زیرا که از غیر رجال اوست و توقف کرده اند بعضی در صحیح آن در حاشیه تلخیص گفته رفع مقدم است بر وقف و اصل  
بر ارسال انتهی این جمیع گفته حکم کرده است و روایت پس خود صالح که آن مرفوع است پس مطلع شده باشد بر ثقت رفع کننده گفت و رفع کرده اند  
آنرا جماعتی بنا بر آنکه اگر موقوف هم باشد بر ابن عباس پس نیست در وی مخالفتی برای وی و هم روایت است از ابن عباس رضی الله عنه  
قال گفت وی خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ان الله کتب علیکم الحج فقام اقرع بن حابس خطبه کرد ما را  
رسول خدا پس گفت در آن خطبه که بدستیکه خدای تعالی نوشت یعنی فرض گردانید بر شما حج پس ایستاد اقرع بن حابس که در وفای تمیم در فتح که  
اسلام آورد و او را توفقه القلوب بود و در جا بلیت و اسلام شریف بود و شانی داشت فقال انی کل عام پس گفت آیا در هر سال فرض است حج  
یا رسول الله قال لو قلتها لو جبت گفت آنحضرت اگر بگویم من آن حج را یعنی برای و جوبی آری هر سال فرض است هر آینه واجب میگردد  
در هر سال و اگر واجب گردد هر سال عمل نمیکند بدان و نمی توانند کرد و بجبت غایت مستثنی که در دست به بدل اموال و هجران اهل و اولاد و مفارقت  
او طمان خصوصاً اهل بلاد بعید و در روایتی بعد قول جبت زیاده کرده و لو جبت لم تقو و اولو لم تقو و ابها لکن تم ظاهر این حدیث در آنست که احکام فصول  
با آنحضرت چنانکه مذکور بعضی است و مانند بعضی و آیات آمده که آن مرد فرمود ترا و بار جواب میدهند که قول عام است بوجهی باشد یا از پیش خود و کل  
مسئله علم اصول است و در وی خلاف بین العلماء است فالجمله پس حج در عمر یکبار فرض است فمما زاد فهو تطوع پس سیکه زیاده بر  
یکبار کنند افضل است رواه الخمسة غیر الترمذی یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و رواه البیهقی و الدارمی ایضا و اصله فی مسلم و ابن  
ابن حدیث صحیح مسلم است من از حدیث ابی هریره رضی الله عنه و لفظ وی این است که گفت ابو هریره خطبه کرد ما را رسول خدا صلی الله  
علیه وسلم پس فرمود ای مردمان تحقیق فرض گردانیده شده است بر شما حج پس بکنید حج را پس گفت مردی که نام وی اقرع بن حابس بود آیا هر سال  
حج کنیم ای رسول خدا پس فرمود ای آنحضرت تا آنکه گفت آن مرد این کلمه را سه بار پس گفت آنحضرت اگر میگفتم آری هر آینه واجب میشد حج هر سال و هر آینه  
نی توانستید کرد پس گفت بگذارید مرا دادا سیکه ترک و هم شمارا پس ملاک نشدند آن کسانی که پیش از شما بودند که بسبب رسیدن ایشان و اختلاف کوفتشان  
بر غیر این ایشان پس چون امر کنم من شمارا بپیزی پس بپارید از آن بکنید آنچه می توانید و در طاعت شماست و چون نمی گفتم و باز درم شمارا پس بگذارید  
آنرا بتمام و کمال و له شاهد من حدیث انس عن ابن ماجه و رجاله ثقات و روی الحاکم و الترمذی له شاهد من حدیث علی کرم الله وجهه و سند منقطع

## باب المواقیف

جمع میقات است و میقات هنگام کار و جای آن و غالب آمده این اسم بر جای احرام بپوشیدن که از آنجا بی احرام نگذرد و مرد و مآفاق را موضع  
معین ساخته اند که از آنجا احرام بپوشند و **و عن** ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم وقت لاهل  
المدينة ذوالحلیفه بدستیکه آنحضرت میقات گردانیده است برای اهل مدینه ذوالحلیفه که نام جای است برده مرحله از مکه و از مدینه  
بر یک فرسخ و آنجا مسجد است که احرام بپوشیدن از آنجا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و چاهی است که سسمی است به بیر علی و این ابعد مواقیف است  
شیخ الاسلام بن تیمیه در مناسک خود گفته که برده مرحله است یا قبل یا اکثر بحسب المطلق طرق زیرا که از آنجا ناکه چند راه است و نامیده میشود  
بوادی حقیق و سسمی شسمی است مسجد شجره و روی چاهی که عماره جمال چاه علی گویند بجان آنکه علی در آنجا با جن مقاتله کرد و این دروغ است زیرا که  
با جن هیچیک از صواب مقاتله کرده و شان جلی از آن بلند ترست که جن برای قتال وی ثابت مانند و نیست هیچ فضیلت برای این چاه و نه مذمت  
و مستحب نیست سنگ و غیره و انداختن در آن انتهی و حلیفه بضم حاء خفیه مراد است و حلفه واحد حلفاء است تصنف و رفع گفته مکان معروف است

میان می و مکّه دو کم دو صد میل است قال ابن حزم و تووی گفته میان می و مدینه شش میل است و دو هم کرد هر که گفت میان هر دو یک میل  
 هو این الصباغ انتهى و لاهل الشام المحفظة و داخل شام را حنفه است بضم جیم و سکون حای جمله و فاما موضع می است برت  
 حله از مکّه و آنرا همه هم گویند قال النووی فی شرح المذهب و در وی نظر است زیرا که در قاموس گفته که دو و هشتاد میل است از مکّه  
 آنجا است غدیر خم کما قال صاحب النهاية و مصنف در فتح گفته میان می و مکّه پنج پست است شیخ الاسلام ابن تیمیّه گفته این قریه  
 مدینه معمره است که میعه اش ناست و امروزی ویران است و لهذا احرام می بندند مردم از مکانی که قبل از و است و آنرا بالغ گویند بسبب  
 بسته شدن آب در آنجا برای غسل و این میقات کسی است که حج کند از ناحیه مغرب بلکه شام و مصر و لیکن اهل شام چون از مدینه منوره میگذرند  
 چنانکه درین اوقات دید می شود احرام از میقات مدینه می بندند که مستحب است بدان اتفاق و اگر تاخیر کنند احرام را تا حنفه بن  
 ترایع است. بفعل عادت غائب حجاج که از مدینه منوره بکوه سطره رجوع کنند و بزوال کافیه میگذرند آنست که تاخیر میکنند احرام را تا رابع یا آنکه  
 از میقات نزد ائمه اربعه و جمعه و علما اثم و موجب ازوم دم است بلکه نزد سعید بن جبیر حج او صحیح نیست و همچنین کسانی که شافعی المذهب اند چون از راه  
 دریا در محافوی یلم می رسند احرام حج و عمره نمی بندند و تاخیر میکنند تا رسیدن جده و بعضی تا حده و از آنجا با طمینان خاطر محرم میشوند مثال آنکه نزد شافعی  
 هم حجاز است از میقات گناه و موجب دم است مستند ایشان درین باب قول شیخ ابن حجر یکی شافعی است که در تحفه المحتاج شرح منهاج نوشته که  
 سافت یلم تا که برابرسافت جده تا مکّه است پس حاجی را می رسد که احرام از یلم نه بندد و از جده بندد و جمعی از علما نه بسبب دو غیر آن درین کم خطایه  
 کرده اند و زیاده سافت تا بین یلم و مکّه بر سافت جده تا مکّه با ثبات رسانیده و لیکن خاسر جبل و تعصب بسیار است و لاهل نجد قرن المنازل  
 برای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنازل است قرن بفتح قاف و سکون را بلا خلاف در میان اهل علم از اهل حدیث و لغت و تاریخ و اسما  
 و غیر هم صاحب صحاح آنرا بفتح را ضبط کرده و صاحب قاموس تغلیطوی نموده و حکایت کرد نووی اتفاق بر خطیه وی و گفته اند که بسکون نام  
 جبل است و بفتح نام طریق حکه عیاض و یقال له قرن الثعالب موضعی است نزدیک طائف برد و مرحله از مکّه و اما قرن که او سبب ابوی نسبت  
 بفتح راست از بلاد یمن که ذانی القاموس و این میقات اقرب مواقیف است بسوی مکّه و سجده در اصل معنی زمین بلند است ضد غور که معنی زیرین است  
 و الآن نام بلاد عرب است که از پامه تا زمین عراق باشد و لاهل الیمن یلم و برای اهل یمن یلم بفتح تحتانیه و فتح لام و سکون سیم هر دو مکرر نام  
 جبلی است از جبال تهامه برد و مرحله از مکّه که ذانی القاموس در فتح گفته که لک و زیاده کرد میان می و مکّه سنی میل است و همین است میقات  
 اهل یمن و امروزی همن پس این مواضع مذکوره میقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شد و نیز این مواضع میقات اند لمن اتی  
 علیهن مکرسانی را که بیایند و برسند برین مواضع و بگذرند از آن من غیر اهلهن از غیر اهل این مواضع یعنی اگر چه از کسان این آقا  
 معینه نباشند اما لازم است ایشان را بسبتن احرام وقت گذشتن بران بقصد اتیان مکّه برای یکی از دو نسک چنانکه اهل مدینه بر شام بر بند  
 از محفظة احرام بندند و اهل شام که بر بندند از ذی الحلیفه محرم شوند یا اهل یمن بر راه یمن برسند از سمت یلم احرام بندند و این واجب  
 و اگر تاخیر کنند تا میقات خود سنی باشد و لازم آید لو ادم عند الجمهور و الکلیه گویند جائز است و را تاخیر تا میقات خود اگر چه فضل بر آن  
 و خلاف اوست و حدیث صحیح است زیرا که توله یمن لمن ظاهرش عموم است برای اهل این اقطار برابر است که بر میقات خود گذرند یا بر  
 میقات دیگر و او بر است بعد از بسوی میقات خود چنانکه اگر شامی بر ذی الحلیفه بگذرد و لازم نیاید او را احرام بستن از آنجا بلکه او محفظة بر بندد  
 و عموم قول وی و لمن اتی علیهن ال است بلکه معین نیست بر شامی و در مثال مذکور احرام بستن از ذی الحلیفه زیرا که وی از اهل او نیست

**باب المواقیت** گفت قوله لا اهل الشام الحجة شامل نسبی است نه از اهل شام بر ذی الحلیفه گذشته و کسیکه گذشته و قوله لمن اتی علیهم شامل کسی است  
 که از اهل شام نبی الحلیفه مور کرده و کسیکه نگرفته پس در نیجا و عموم معارض یکدیگر اند مصنف گفته و حاصل میشود انفکاک باینطور که قوله من این  
 مفسر قول اوست وقت لا اهل المدینة الحلیفه عموم را بابل مدینه سکنه او بیند و هر که سالک طریق میقات آنهاست و بر میقات ایشان گذشته است  
 گویم اگر صحیح شود حدیث عروه که آنحضرت توفیت کرد برای اهل مدینه و کسیکه گذشته است بر ایشان ذی الحلیفه را ظاهر شود که حجه میقات شامی است  
 چون مدینه نیاید زیرا که این اتمیت محیط بیت اند و نیجا احاطه جانب حرم و هر که بگذرد بجانبی از جانب حرم لازم آید او را تعظیم حرم است و اگر چه  
 بعضی جانب وی دور تر از بعض باشد معین اراد الحج والعمرة از کسانی که اراده کرده اند حج و عمره را و از این حدیث معلوم میشود که هر که  
 از میقات بگذرد بی اراده حج و عمره لازم نیست او را احرام برای دخول که صحیح از مذاهب شافعی همین است و داخل شدن این عمر بغیر احرام  
 و بالاتفاق بابت است که حج و عمره نزد قائل و جوب وی یکبار واجب است پس اگر بر هر داخل که حج و عمره واجب گردانیم اکثر از یکبار واجب است  
 و در حدیث جابر است که درآمد آنحضرت روز فتح مکه و بود بر وی عمامه سیاه بغیر احرام رده مسلم و النسائی و فی الباب عن النس عند احمد  
 و البخاری در فیل الاوطار گفته مسلمانان در عهد آنحضرت مکه آمد و شدند و برای حجاج خود و مقول نیست که امر کرده باشد کسی را از اینها  
 با حرام قصه الحجاج بن عطاء و کذا قصه ابی قتادة لما عقر حمار الوحش داخل المیقات و هو حلال و قد کان ارسله لغرض قبل الحج فجاوزه  
 لا یبئیه الحج و ان العمرة فقره صلی الله علیه وسلم مع یاقظنی لعدم الوجوب من تعصا ابی البراءة الاصلیة الی ان یقوم دلیل نقل عندها استخفاف  
 و نزوح فیه روایت است درآمدن مکه بی احرام اگر چه اراده حج و عمره ندارد از جهت قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم تجاوزت میقات را حج کی لا احرام  
 و این حدیث مطلق است مقید با راده حج و عمره بلکه وجوب احرام برای تعظیم این بقعه است پس برابرست حاج و عمره و بر ایشان و اما هر که داخل  
 میقات است او را جائز است دخول مکه بی احرام از برای حاجت خود زیرا که درآمدن او مکه بسیار میشود و در ایجاب احرام هر بار حج است پس حکم  
 حکم اهل مکه است که کافی الی الدایة و در سبیل گفته هر که جائز نمیکند تجاوز میقات بغیر احرام مگر برای اهل حاجات همچو طالبین پس لیل او آثار سلف است و لا تقوم  
 بها حجة و هر که در اید مکه با راده خود نیست هیچ نسک از حج و عمره ندارد و تجاوز کند از میقات بغیر احرام بعد ظاهر شود او را اراده کی از دو نسک وی  
 احرام بندد از جائیکه اراده کرده است و لازم نیست او را عود کردن بسوی میقات انتهى و الله اعلم و من کان دون ذلک فمن حیث الشأ  
 و کسیکه باشد و رای این مواضع پس احرام بندد از جائی که انشاء کرده است احرام را یا از اهل خود یا وطن یا از غیر او و در روایتی باین لفظ است  
 پس کسی که باشد و رای این مواضع داخل آن پس احرام وی از جای اوست که در اینجا ساکن است و همچنین و همچنین حق اهل مکه من مکه  
 ما انکه ساکنان مکه احرام بندد از مکه و این مخصوص است حج و از برای عمره اهل مکه از زمین جل احرام بندد و الا آن متعارف موضعی است که نام  
 او تعظیم است و این موضع قریب ترین مواضع حل است مکه و عایشه از همین جابرای عمره احرام بست بامر آنحضرت و در نیجا موضعی است  
 که او را مسجد عایشه بگویند یعنی جائیکه آنجا عایشه نماز گذارد و احرام بست و مصطفی گفته میقات احرام عمره در حق کسیکه خارج حرم است  
 موافق میقات حج است و میقات احرام عمره کسیکه در حرم است حل باشد بدلیل حدیث شیخین که آنحضرت عایشه را بعد قضای حج بنیم  
 فرستاد و نسیم اقرب اطراف حل است مکه و در انحال وقت تنگ بود و آنحضرت عازم سفر بودند پس اگر احرام عمره در حرم میتوانست شد  
 آنحضرت در چنان وقتی تکلیف خروج بسوی حل نمیدادند انتهی گویم در سبیل گفته اهل مکه غام اندازانکه سکنه مکه باشند یا مجاورین و قریب  
 بسوی آن و احرام برای حج بسته باشند یا عمره و از نیجا معلوم شد که میقات عمره اهل مکه است مثل حج و همچنین میقات قریب ایشان مکه

ولیکن **باب المواقیف** میگوید که اگر کسی را که میقات عمره گردانیده باشد وجوب اش آنست که آنحضرت میقات عمره بین که گردانید  
 باین حدیث و آنچه از ابن عباس مروی است که گفت ای اهل که هر که خواهد از شاعر و پس باید که بگرداند میان خود و میان او بطن محسیر را  
 و نیز گفت هر که اراده کند از اهل عمره عمره کردن را بیرون آید بسوی تنعیم و تجمی و کند حرم را پس این بکار موقوفه است مقاوم حدیث مرفوع نتوانست  
 و اما امر آنحضرت عایشه را بخرج بسوی تنعیم پس برای تطیب قلب او بود و دخول در مکه در حالیکه متمره است همچو دیگر مصوا حبات خود زیرا که وی  
 احرام عمره بسته بود با آنحضرت مگر حائض شد و در آمد بکعبه و طواف نکرد به بیت چنانکه دیگر زنان کردند کما یدل به قولها یا رسول الله یصدر الناس  
 بتسکین و اصدربنسک قال انتظری فاخرجی الی التنعیم فاحلی منه الحدیث و این محتمل است که اراده او تشابه داخلین از حلی بسوی مکه بجهت بود  
 و نیست در وی دلالت بر آنکه صحیح نیست عمره مگر از حلی برای سبکه در مکه باشد و با احتمال مذکور مقاوم حدیث کتاب نتواند شد و گفت طاف  
 نمیدانم کسانی که عمره میکنند از تنعیم اجری یا بنیاد معذب میشوند گفته شد معذب چه را باشد گفت زیرا که بیت و طواف را ترک میکنند  
 و بیرون میروند چهار میل و می آیند چهار میل و درین مدت دو صد طواف میتوان کرد و هر طواف که کند عظم باشد در اجزای رفتن در غیر شی  
 مگر آنکه این کلام وی در تفصیل طواف بر عمره است آنام احمد گفته بعض مردم عمره را بکعبه بر طواف اختیار کرده اند و بعضی مقام طواف را اختیار کرده  
 و نزد اصحاب احمد عمره مکی چون احرام آن از مکه بند صحیح است ولیکن لازم می آید بروی دم بنا بر ترک کردن احرام از میقات در سبیل گفته می آید  
 اینکه الزام دم بروی بی دلیل است متفق علیه در مصفی گفته فائده توقیت باین مواقیف عدم تجاوز است از آن بغیر احرام پس اگر  
 پیش از مواقیف احرام کند جائز باشد لیکن آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا از فمی الحلیفه اختیار کردند نه از مدینه پس از میقات افضل  
 و افضل آنست که از اول میقات احرام کند و اگر از آخر میقات احرام کند گناه نیست بروی و اگر از میقات بگذرد لازم است عود قبل از  
 تلبس پینک و اگر از عود مانعی است ظاهر آنست که دم لازم شود بقول ابن عباس من نسی من نسک شیا او ترک فلیهرق دما انتی گویم و به  
 حال مالک و ابو حنیفه و الشافعی و احمد و ابومحمود و عطاء و نخی گفته نیست بروی چیزی و سعید بن جبیر گفته صحیح نیست حج او شافعی گفته اند پس  
 اگر عود کرد بسوی میقات قبل تلبس پینک ساقط شد از وی دم و هم در مصفی است و اگر برای گذشت که گذر بر میقاتی نداشت و نزد یک محاذ  
 میقات می باید که احرام بندد و اگر محاذات کرد بدو میقات احتیاطا آنست که از ابعده میقاتین احرام بندد و اگر از اقرب کرد تبعه لازم نیست  
 زیرا که عل بر خست شرع نموده است انتی **و عن** عائشه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم وقت لاهل  
 العراق ذات عرق بدستیکه آنحضرت میقات گردانید برای اهل عراق ذات عرق را بکسر عین جمل و سکون را و بعد وی قاف منصتی  
 شرقی مکه برد و در حله موازی قرن عرق بکسر عین کوچه نمر در آگوشید و عراق بلاد معروف مست طول آن از عبادان تا موصول و عرض آن از قاف  
 اهلوان و تسیمیه او بعراق بجهت آنست که این بلاد عراق جله و فرات است و عراق ساحل بحر را گویند رواه ابو داود و الترمذی و ابوال  
 عند مسلم من حدیث جابر و آن اینست که گفت آنحضرت مهمل اهل مدینه از ذی الحلیفه است و طریق دیگر جحفه و مهمل اهل عراق ذات عرق  
 و مهمل اهل نجد قرن و مهمل اهل یمن طیم که آن راویه شاک فی دفعه مگر آنکه راوی حدیث جابر شک کرده است در رفع آن زیرا که  
 در صحیح مسلم است از ابی الزبیر که وی شنید جابر بن عبد الله را و پرسیده شد از مهمل پس گفت شنیدم گمان میکنم او را که رفع کرد آنرا بسوی  
 نبی صلی الله علیه و سلم پس خرم نکرد و رفع و پی صحیح البخاری ان عمر هو الذي وقت ذات عرق و در بخاری است بدستیکه  
 عمر آنکس است که میقات گردانید ذات عرق را برای اهل عراق و لفظ وی اینست که گفت عمر اهل بصره و کوفه را که به بنید مقابل قرار



از راه خود پیش محدود کرد برای ایشان ذات عرق را انتهى و مسلمانان اجماع کردند بر آن این تمیید و منتفی گفته نفس بتوقیت ذات عرق در قوت مثل غیر خود نیست پس اگر به ثبوت رسید بدیع نباشد وقوع اجتماع عمر بر فوق آن زیرا که وی موفق بود بصواب و وی را حدیث نرسیده پس اجتماع در موافق نفس و مروی است رفع آن بلا شک از حدیث ابی الزبیر از جابر بن عبد الله بن جابر و ابی احمد مروی عن جابر بن عبد الله بن عمرو در سندش حجاج بن ابراهیم و ابی داود و النسائی و الدارقطنی و غیر هم حدیث داشته اند که صلی الله علیه و سلم وقت لایل العراق ذات عرق با سنا و جید و رواه عبد الله بن احمد ایضا عنهما و قد ثبت مرسلان محمول و عطاء ابن تمیمه گویند که الا سنا حدیث المرفوعة الجیاد الحسن بحسب العمل بمثلها مع تعدد ما یجئها مسنده و مرسله من وجه شتی و عند احمد ابی داود و الترمذی عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم وقت لاهل المشرق العقیق میقات گردانید آنحضرت برای اهل المشرق عقیق را نزدیکی گفته این حدیث حسن است نووی گفته نیست که ما قال زیر که در سندش نیز بدین زیاد است که روایت میکند از محمد بن بن عبد الله بن عباس از ابن عباس بن زید ضعیف است اتفاق بخیرین کلمه کرده اند در وی غیر واحد از ائمه صنف در تلخیص گفته در نقل اتفاق نظر است که شناخته میشود از ترجمه وی و او را علتی دیگر است که مسلم در گنی گفته نید نام او را سماعی از جردوی محمد بن علی انتهى و عقیق بفتح عین و کسوف موضع است قریب ذات عرق که میقات اهل عراق است لیکن پیش از عقیق است و عقیق هم نام وادی است بر سهیل از مدینه منوره و ظاهر آنست که آن مراد نیست مگر آنکه از جانبی باین موضع رسیده باشد و طبیعی گفته صحیح آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان کرده اند این میقاتی بلکه امیر المؤمنین عمر حدیث وقتی که فتح کرد عراق را و خواستند مردم آنجا که برای ایشان میقاتی تعیین کند امام شافعی گفته احرام از عقیق می باید بست احتیاطا و جماعین حدیث بن ابی عبد الله گفته اجماع کرده اند اهل علم بر نیکی احرام اهل عراق از ذات عرق احرام تا میقات عقیق است از ذات عرق گفته اند که اگر این حدیث بن عباس را اصلی باشد منسوخ خواهد بود زیرا که توقیت ذات عرق در حجة الوداع بود و این اهل مدینه و اهل عراق را روایت حارث بن عمر سندی که گفت آمد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و وی در سنی بود یا عرفات و گرد شده بودند و امر مردم گفت پس عقیق و عقیق اعرابه وی و او گفته این وی مبارک است گفت و توقیت کرد ذات عرق را برای اهل عراق رواه ابی داود و الدارقطنی فاعلم که در حجة الوداع گفته اهل در واقفیت این است که چون آمدن بکعبه معتمر در حالت ثرو لیدگی مو و عرق که بدن و ترک غلوائی نفس مطلوب است و در تکلیف مردم بپسین احرام از بلد خود حرجی ظاهر است چه قطر بعضی از ایشان بر ساق یک ماه و دو ماه است لهذا واجب شد که آنکه معلوم را حول بکعبه کنند تا از آنجا احرام بسته بمانند و تا خیر نکنند احرام را بعد از آن ضرورت است که این اضع ظاهر و مشهور باشد و هیچیک مخفی نبود و اگر از این اتفاق بر آنها باشد پس استقرا کرد شارع آنرا و کم نمود باین بوضوح و اختیار کرد برای اهل مدینه البعد و واقفیت از یر که مدینه مدیط و حی است و ما را ایمان دار الاجرة و اولیای قریه ایست که ایمان آوردند و بعد از او رسیده بش پس اهل مدینه احق آنکه باینکه مبالغه کرده شود در اعلام کاتبه الله و خاص کرده شوند بزیادت طاعت خدا و نیز بینه اقربا قطار است که ایمان آورد در زبان رسول خدا و خالص کرد ایمان خود را بخلاص حوالی و طائف و یاسمه و هر آن که نیست حرج در آن است

### باب وجوه الاحرام و صفة

وجوه جمع وجه است و مراد بدان انواع است که متعلق است بآن احرام و آن حج و عمره است یا مجموع هر دو و احرام و تحریم حرام گردانیدن چیز و در حج و عمره چند چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریمه نماز نیز ازین باب است یا احرام معنی در آمدن در حرمت است و چون احرام سبب استباحه دخول حرمت نام کرده شد بدان و مراد بصفت احرام کیفیتی است که فاعل آن بسبب می محرم می شود (۲۰) عاکشة

رضی الله عنہا قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حجة الوداع فقلت عايشة بیرون آیدیم یا یا آنحضرت از مدینه روز شنبه بخت پنجم ذی قعدہ بعد نماز ظهر که در مدینه گذار و چهار رکعت و خطبه کرد ایشان را و آنوقت در وی احرام و واجبات و سنن حج را سال حجة الوداع که سال دهم از هجرت بود و وداع بفتح واو پدر و دو نو دایع پدر و کردن حجی را که آنحضرت کرد حجة الوداع گویند زیرا که در مدینه را در آن بعد تعلیم شرائع و وداع کرد و خبر داد بر حلت خود و گواہ گرفت ایشان را بر ادای رسالت و تبلیغ احکام و گواہ کرد خدا می تعالی را بر گواہی دادن ایشان بر تبلیغ وی و این در سنه دهم بود که آخر سنوات عمر شریف وی صلی الله علیه وسلم است فمنا من اهل بعمرة پس بعضی از ماکسانی بودند که بانگ می برآوردند بعمرة آنها و ابلال در صل می آواز بلند کردن است و اینجا احرام را دست که در وی تبلیغ آواز بلند میکنند و آنست که احرام بند از صل و اگر آفاقی است از سیقات و طواف و سعی کند و حلق یا قصر نماید و منا من اهل الحج و عمره و بعضی از ماکسانی بودند که تبلیغ میکنند حج و عمره و بعضی قارن بودند و قران آنست که احرام بند آفاقی برای حج و عمره معا و داخل شود بکعبه و باقی ماند بر احرام تا آنکه فارغ گردد از افعال حج و لازم بر وی یک طواف و یک سعی است در قوی و دو طواف و دو سعی در قوی بعده فحج کنند آنچه میسر آید از هدی و چون آید که کوچ کنند از مکه طواف کنند برای وداع و منا من اهل بالجمع و بعضی از ماکسانی بودند که تبلیغ میکردند حج تنها یعنی مفرد بودند و افراد آنست که احرام بند آفاقی از سیقات پس در آید بکعبه و طواف قدم کند و رمل کند در آن سعی نماید میان صفا و مروه و بماند بر احرام خود تا آنکه استاذ شود در عرفه و رمی کند و حلق نماید و طواف کند و نیست سعی درین وقت و از اینجا معلوم شد که نسک حج سه قسم است یکی مفرد یعنی میم و سکون و منا و کسره یعنی افراد کنند که احرام وی برای حج تنها یا برای عمره تنهاست دوم قارن یعنی قران کنند که احرام برای حج و عمره هر دو است سوم متمتع که اول عمره میکنند و اگر سبوق هدی کرده است هم بر احرام می ماند و اگر نکرده است از احرام می برآید بعد از آن در مکه می نشینند و چون ایام حج می در آید احرام حج می بندد و حج میکنند و درین حدیث دلیل است بر آنکه این انواع از مجموع رکب که در صحبت شریف آنحضرت درین حج بودند بوقوع آمده و مفروزی است از عایشه روایات دیگر مخالف این وجه جمع میان آنها بیاید و اختلاف کرده اند در آنکه فضل ازین انواع کدام نوع است خفیه قران را ترجیح میدهند و گویند قران فضل است بعد از آن تمتع بعد از آن افراد و قول جماعتی از صحابه و تابعین و ایمنه دیگر و قول جماعتی از عظمای شافعیه نیز همین است و رسول گفته الادلة تدل علی ان فضلا القران و قد استوفی ادلة ذلک ابن القیم و نزد امام احمد و مالک تمتع فضل است و جماعتی از صحابه و تابعین من بعد هم و ایمنه با ایشان است و به قال الشوکانی و نزاع درین سلسله در است و ذیل الطایفه استیفای آن کرده و اهل رسول الله صلی الله علیه وسلم بالجمع و ابلال کرد آنحضرت حج تنها و علمای اختلاف است در آن بنا بر اختلاف اصحاح و روایت و درین باب بعضی گویند قارن بود و بعضی گویند متمتع و بعضی گویند مفرد چنانکه درین حدیث عایشه است محرمه در رحله الصدیق الی البیت العتیق استیفای ادله این هر سه قول کرده و محصل آن این است که هر که روایت افراد کرد و حلق بر اول حال نمود که ابلال بهمان بود و هر که تمتع روایت کرده مراد وی آنست که صحابه را بآن امر فرموده و هر که قران میگوید مراد وی ما استقر علیہ الامر است و شیخ الاسلام ابن تیمیہ جمع حسن نموده و گفته که تمتع نزد صحابه بمقتل اول قران است پس محمول باشد بر آن و هر که روایت افراد کرده روایت تمتع و قران هم نموده پس مستحبین شد حلق بر آن و اول افراد اعمال حج کرد و چون از وی فارغ شد عمره بجا آورد و در سبیل گفته اکثر بر آنست که احرام حج و عمره هر دو کرد پس قارن باشد و حدیث عایشه دلالت بر آنست که افراد و اول قران است بر آنکه مفرد بود لکن الادلة الدالة علی انه حج قارنا و اسعة جدا انتهى و ذیل الاوطار گفته بدان البعثان اعنی تعیین ما جمعه النبی صلی الله علیه وسلم من الانواع و بیان ما هو الافضل منها من المصلوق و مواطن البسط و فی ماحرناه مع کونه فی

غایه الایجاز یعنی اللیب و اما من اهل بعرة فحل پس سیکه اهل لال شد و بیرون آمد از احرام نزد قدم که بعد از او بقیه اعمال پیش از ایام حج و اما من اهل الحج و العمرة فلم یحلوا و اما کسانی که اهل لال کردند حج تنها جامع کردند حج و عمره بر اهل لال نشدند و نه بر آمدند از احرام و بعضی نسخ فلم یحل بضم میفرمود آمد به حتی کان یوم النحر تا آنکه شدند و زمر یعنی روز عید که وقت تمام شدن و بر آمدن از احرام است اگر چه طواف باقی است و درینجا دلالت است بر آنکه ازین رکب هر سه نوع حج واقع شده پس محرم بحج مفروض بود و محرم هم متمتع و محرم بهر دو قارن و هم دلالت است بر آنکه محرم بحج تنها از عمره حلال نشد مگر روز نحر و این مخالف چیزی است که ثابت شده است از اقا از چهارده صحابی و صحیحین و غیره که امر کرد آنحضرت کسی را که نبود با وی هدی که نسخ کند حج را بسوی عمره پس مؤول باشد حدیث عایشه تقیید بکسی که با وی هدی بود و احرام بحج تنها بسته و وی مانند کسی است که هدی فرستاده و احرام بهر دو معا بسته و علما اختلاف کرده اند قد یاد حدیث و نسخ حج بسوی عمره که آیا خاص است بکسانی که حج کردند همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا نه در سبل گفته و قد بسط ذلک ابن القیم فی زاد المله و افروانه بر سالت و لا یحتمل هنا قتل الخلاف و الاطالة انتهی گویم جائز است نسخ حج بسوی عمره نزد گروهی از اهل ظاهر برای هر واحد و به قال ابن و مالک الشافعی ابو حنیفه و بسط کلام درین مقام در مناسک خود کرده ایم فلیر حج الیه متفق علیه در مصنفی گفته ارکان حج پنج چیز است احرام بقول خدای تعالی الحج اشهر معلومات و ظاهر است که درین مدت بجز احرام متصور نیست پس آن جزو حج باشد و وقوف بعرة یکی از اشهر معلومات و شعی بین اصفا و الحمرة بحديث حسن دارقطنی و بهی یایها الناس سعو فان لسهی قد کتب علیکم و بقول عایشه چنانکه بیاید و ذکر بقول خدای تعالی لیقضوا نقضهم و طواف بقول خدای تعالی ولیطوفوا بالبيت العتیق و ارکان عمره همین چیزهاست سوای وقوف عرفه از جهت استقراری افراد عمره و یافتن این چیزها در وی پس این چیزها ارکان حج و عمره اند و حج و عمره بر یک یکی ازین چیزها متباه شود و ترک یکی ازینها مجبور بدم نیست و غیر ارکان سنن اند بعضی ابعاض مجبور بدم و بعضی غیر مجبور است

### باب الاحرام وما يتعلق

باب در بیان در آمدن در یکی از دو تنگ و چیزی که متعلق است بدان و محرم کسی است که شافل است باعمال حج یا عمره بانیست در مصنفی گفته و اگر نیت نکرد و تلبیه گفت احرام منعقد نمیشود زیرا که نیت شرط عمل است و اگر نیت کرد و تلبیه گفت ظاهر آنست که صحیح باشد زیرا که تلبیه سنت است و فرضیت او اندیج جا ثابت نشده انتهی و احرام در حج و عمره بجای تلبیه تحریمیه است در نماز چه در آن تصور خلاص تعظیم و ضبط غریبت حج بفعل ظاهر و متذلل و خاشع گردانیدن نفس است برای حق جل و علی بر ترک ملاذ و عادات مالوفه و انواع تحمل تحقیق معانات تعب و شقت و شغل و تغیر است برای خدای واحد قدیر جل جلاله و عمره نواله عن ابن عمر رضی الله عنه قال ما اهل سوال الله صلی الله علیه و سلم الا من عند المسجد گفت ابن عمر اهل لال نکرد آنحضرت مگر از نزدیک مسجد ذی الحلیفه که میقات اهل مدینه است و در و روست یک سیکه گفت احرام بستم آنحضرت از مدینه و در روایتی است از نزد شجره چون برخاست شت روی و درخت مذکور نزد مسجد بود و در سلم است که بگذار دو رکعت بزدی الحلیفه پسترو بن بستوی شد ناقه نزد مسجد ذی الحلیفه اهل لال کرد و در لفظی این است بود رسول خدا چون می در او روی مبارک خود را در رکاب و بر میداشت او را بر پشت خود ناقه اهل لال میکرد و از مسجد ذی الحلیفه و ازینجا پیدا شد اختلاف در آنکه تلبیه بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت ناقه آنچه ازین حدیث مفهوم شد گفتن او است بعد استوا بر پشت ناقه و باین اخذ کرده است شافعی و نزد حنفیه تلبیه بعد از نماز مسنون است و قول مالک نیز همین است در هدی گفته تلبیه کند عقیب صلوة که مروی است از آنحضرت و اگر

بعد از استوار بپشت راحله کند نیز درست است و لیکن بعد از نماز فصل است و مشهور در مذہب امام احمد بعد از نماز است و مختار نزد بعضی از اصحاب وی بعد از استوا است و شرح کتاب خرقی گفته سعید بن جبیر گفت گفتیم باین عباس عجب از صحابه رسول خدا اصلی است علیه وسلم که اختلاف کرده اند در اہلال رسول خدا که بعد از نماز بود یا بعد از استوار بپشت ناقہ پس گفت ابن عباس بدستیکہ من انما ترم بحقیقت حال اہلال کرد آنحضرت بعد از فراغ رکعتین احرام پس شنیدند آنرا قومی و یاد گرفتند پس از آن سوار شد آنحضرت و اہلال کرد پس شنیدند آنرا قومی و گفتند اہلال آنحضرت ہمدین حال بود و بعد از آن روان شد و در بیدار کہ موضعی بلند است برآمد و اہلال کرد و شنید قومی و کمان بردند کہ الآن ابتدای اہلال کرد و ابتدای اہلال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دائم در صلائی باو بود و از اینجا حاصل شد توفیق میان وایات واز و امام و اجتماع در حج بسیار بود تا آنکہ گفته اند کہ بیرون از شمار بود و از صد ہزار کس متجاوز بود و از ہر طرف کہ چشم بجا کار میکرد آدمی بنظر می آمد و مراد از مسجد ذی الحلیفہ مسجدی است کہ بعد از زملن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بنا کردہ اند و در زمان ابن عمر مسجد بود و راوی سخن موافق این زمان کردہ و بہر حال آنحضرت نماز ظہر گذارہ از مدینہ روان شد و نماز عصر و ذی الحلیفہ گذارد و شب آنجا بسہ کرد و صبح احرام بست و چون بپشت ناقہ برآمد و بایستاد تکبیر گفت مصفق علیہ در سبل السلام گفتہ دالت کرد حدیث بر آنکہ فضل احرام بستن است از سیقات قبل وی و اگر احرام بست پیش از آن پس گفت ابن المنذر کہ اجماع کردہ اند اہل علم کہ این احرام است یا مکروہ زیرا کہ نول صحابہ توفیق کرد آنحضرت برای اہل مدینہ ذی الحلیفہ را مقتضی آنست کہ اہلال از ہین موافقت می باید بست و قاضی است منجی نقص مزایدت پس اگر زیادت حرام نباشد لا اقل ترک آن فضل باشد و اگر نمی بود اجماع بجز از آن قائل ہمیشہ ہم تخریم باو و توفیق و بنا بر آنکہ زیادت بر قدرات شود و عا ہجوا ہذا و صلوات درمی جا رہی شروع است مانند نقص از آن و ما جز ہم نمیکنیم تخریم بنا بر اجماع مذکور و بنا بر آنچه مروی است از چند صحابہ تقدیم احرام بر سیقات چنانکہ احرام بست ابن عمر از بیت المقدس انس بن حقیق و ابن عباس از شام و اہلال کرد عمر ان بن حصین از بصرہ و ابن مسعود از قادیسیہ و اردشہر است در تفسیر آریہ کہ حج و عمرہ تمام این ہر دو آنست کہ احرام بندد برای آنہا از دورہ اہل خود از علی و ابن مسعود و اگر کسی تاویل می توان کرد کہ مراد ایشان آنست کہ انشا ہی غیر از اہل خود کند زیرا کہ وارست اثر علی کرم اللہ وجہہ باین لفظ کہ تمام عمرہ آنست کہ نشی گنے برای آن از بلاد خود یعنی شاکی برای آن سفر فرود از بلدہ خویش چنانکہ انشا کرد آنحضرت در عمرہ حدیبیہ و تفسیر یعنی عمرہ القضا اسفر از شہر خود و اہل است برای این تاویل کہ علی خود آنرا نکرد و نہ هیچیکی از خلفای راشدین و احرام نکردند برای حج و عمرہ مگر از سیقات بلکہ خود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نکرد پس قیاس این تمام حج و عمرہ باشد بآنکہ آنحضرت کردہ و نہ احدی از خلفا و نہ جاہلہ صحابہ آری در احرام از بیت المقدس بنصوص حدیث اہم سلمہ آمدہ کہ گفت شنیدم رسول خدا را اصلی اللہ علیہ وسلم می فرمود من اہل من المسجد الاقصی عمرہ او حجہ غفرلہ ما تہم من ذنبہ رواہ احمد و در لفظی این است من احرم من بیت المقدس غفرلہ ما تقدم من ذنبہ رواہ ابو داود و لفظ وی این است من اہل من المسجد الاقصی عمرہ او حجہ غفرلہ ما تقدم من ذنبہ رواہ احمد و اما آخر او بیت المقدس لہ الجنة شک از راوی است و رواہ ابن ماجہ بلفظ من اہل عمرہ من بیت المقدس کانت کہ از ہما قبلہا من لذت و بپس این مخصوص باشد بہ بیت المقدس و احرام از آنجا بخصوص فضل باشد از احرام از موافقت و دلیل است اورا احرام ابن عمر از آنجا و ذکر دینہ با آنکہ بعضی از ایشان تضعیف کردہ اند حدیث را و بعضی تاویل کہ مراد انشا ہی غیر استوار از آنجا انتہی و اہل علم و عن خلاد بفتح خای مجرب و شنیدہ لام از ثقات تابعین است بن السائب عن امیہ بسیدین مجرب روایت میکنند از پدر خود کہ سائب بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ما نانی جبرئیل فامسني ان امرأتي ان يرفعوا اوصالهم بالاحلال

گفت آنحضرت آدم را جبرئیل پس امر کرد مرا که امر کنم یاران خود را که بندگانند آوازهای خود را با بلال و در روایتی عوض اهل لفظ تلبیه گفته و مراد یکی است و اگر چه آنجا در ذکر فضل است اما اینجا رفع صوت افضل است و آقا مالک فی الموطا و الدارمی و الشافعی و ابن حبان و الحاکم و البیهقی الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و گفت مالک شنیدیم از بعض اهل علم که دوست میشد لبیک گفتن را عتب بر نمازی و بالای هر بلندی از زمین و شنیدوی از بعض اهل علم که میگفتند نیست لازم بر زمان بلند کردن آواز گفتن لبیک باید که بشنوند زن نفس خود را از حربه فی الموطا و صحیح ابی حسان الحاکم و روایت کرد ابن ماجه که پرسیده شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم کدام اعمال افضل است فرمود عجب و شج و در روایتی از سائب از آنحضرت آمده که آدم را جبرئیل و گفت باش عجاج شجاج عرج رفع صوت است و شج نحر برین و این همه الی است بر استحباب رفع صوت بتلبیه اگر چه ظاهر امر وجوب است و وجوب فته است ابن ابی هریر و حکاه ابن قدامه عن بعض المالک و الخطابی عن مالک ابی حنیفه و ابن ابی شیبه روایت کرده که اصحاب آنحضرت بلند میکردند آوازهای خود را بتلبیه تا آنکه بند میشد وی افتاد آوازهای ایشان و باین فته اند جمهور و شافعی و احمد گفته سنت است و از مالک مروی است که رفع کنند آواز بتلبیه مگر نزد مسجد حرام و مسجد نبی و در بعضی گفته است مستحب است بلند کردن آواز بتلبیه در حق مرونه در حق زن و مستحب است گفتار آن در حق مرد و زن همه خصوصاً نزدیک تغایر احوال مانند رکوب و نزول و صعود و هبوط و اختلاط رفاقتی و اختلاف کرده اند در وجوب دم به ترک تلبیه این شناس از مالکیه و صاحب هدایه از حنفیه گفته اند واجب است قائم میشود مقام آن فعلی که متعلق است به عجز و توجیه بر طریقی و حکایت کرده است ابن عبد البر از ثوری و ابی حنیفه و ابن حبیب مالکی و زبیری شافعی و اهل ظاهر که آن بکنی است در احرام منعقد نمیشود بدو احرام و ابن سعد از عطاء بن مسحج آورده که فرض است و حکاه ابن المنذر عن ابن عمر و ثاوس و عکرمه و عاصم زید بن ثابت از فقهای صحابه و کبار ایشان است کاتب حبی و جامع قرآن و قائم بقرآن و در صلی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم یحرم لاهلاله و اغتسل بدیستیکه آنحضرت برهنه شد برای احرام خود و غسل کرد با بلال بمعنی رفع صوت است و مراد آن در اینجا احرام است که سبب بلال باشد و در نسخه مصباح لا حرامه واقع شده و این غسل مستحب است و اتمل و افضل و اگر وضو کنند نیز کفایتی است و در بعضی گفته است مستحب است غسل کردن درین سه حالت یعنی برای احرام و دخول که و وقوف عرفه پس اگر عاجز باشد از غسل تیمم کند یا کند دو قول آمده و ظاهر آنست که غسلی که برای تطهیر و قطع را که کریمه باشد تیمم عوض او نمی تواند شد انتهای غزالی گفته است غسلات مستحبی هستند درج غسل اول برای احرام از بیقات پستبر برای دخول که پستبر برای طواف قدوم پستبر برای وقوف عرفه پستبر برای وقوف بزدلف پستبر برای طواف زیارت پستبر غسل برای می هر سه جار و نیست غسل برای رمی جمره عقبه پستبر برای طواف وداع و ندید شافعی در قول جدید غسل برای طواف زیارت و طواف وداع پس بغت غسل باشد انتهای در انوار گفته مسنون است برای داخل از طریق مدینه و شام غسل کردن ببدی طووس و داخل شدن پیاده یا از ثنیه که او خارج شدن از آن و این ثنیه علیاست در بطحار و آه الترمذی و الدارمی و البیهقی و الدار قطنه و الطبرانی گویم چنانکه غسل برای احرام مستحب است همچنان مستحب است گرفتن از ریش و بروت و غیره محلی گفته است تا بسبب برآ احرام بمخلوق عانه و تطهیر البطون و قص شارب و تعلیم انظار و لائق آنست که این امور را مقدم کند بر غسل و مشکه فی العالمگیریه و زیاده که در روی خلق راس برای کسیکه عادت آن داشته باشد از مردان و الاصریح وی و در بعضی گفته و کسیکه معتاد باشد بموی سر از ابتدای شوال که اول اشهر است موی گها هار و تانز و یک حل با از احرام شعائر حج ظاهر شود انتهای و در حدیث ابن عباس است مرفوعاً که انفسا و انفس



غسل کنند و احرام بپوشند و تمام مناسک بگذارند چنانکه طواف بخانه کعبه رواه ابو داود و الترمذی و حسنه و غریبه وضعه العقیلی روی  
و البیهقی عن ابن عباس قال غسل رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم لبس ثیابه الحدیث و سندش ضعیف است زیرا که در وی یعقوب بن عطا  
بن ابی رباح ضعیف است و مروی است از ابن عمر که گفت از سنت است اینکه غسل کنند چون اراده احرام نمایند و در آمدن که خواهد و می آید  
استحباب تطیب قبل از احرام و عن ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم غسل ما یلبس الحرام  
من الثیاب بدستیکه آنحضرت پرسیده شد چه چیز جائز است که پوشد محرم از جامها و چه چیز نپوشد قال فرمود لا تلبس القمص  
نپوشید پیراهنها قصص بضعین جمع قمیص و نه ثوبی که در معنی قمیص باشد در مناسک شیخ الاسلام ابن تیمیه است که نیست محرم را پوشیدن  
قمیص نه با آستین و نه بی آستین برابر است که در آن هر دو دست خود درآرد و یا ندارد و سلیم باشد یا محروق و همچنین نپوشد جبهه و نه قبا  
که در وی دست داخل توان کرد و همچنین در ع که ناستش عرق چین است و امثال ذلک باتفاق آید و اگر بیند از قبا بر دو تنهای خود بغیر  
او خال بدین پس در وی نزاع است و این است معنی قول فقها که پوشد محیط و نه محیط را یعنی لباسی که بقدر عضو باشد انتی و لا العاظم  
و نپوشد دستار مارا و نه کوفیه را و نه کلاه را و نه جامه را که ملصق بر باشد و لا غیر ذلک نووی گفته تخمیر راس در حق محرم مجمع علی تحریم است  
و آثار وی پس مالک ابو حنیفه گفته هر کس را سه و شافعی و جهم و گفته اند که نیست احرام در روی او و میرسد او را تغطیه آن و جزین نیست که  
واجب است کشف وجه در حق زن و حدیث حجت است بر ایشان و همچنین است کلام در محرم میت که جائز نیست تغطیه سر او نزد شافعی و احمد  
و اسحق و همچنین جائز نیست لبس محیط و مالک او زاعی و ابو حنیفه گویند جائز است تغطیه راس الباس او محیط و حدیث وارد است بر ایشان  
و اما تغطیه وجه محرم میت لبس جائز است نزو قال غیر محرم تغطیه راس انتی و لا السرا و یالات و نپوشد از راس او مراد لبس قمیص و سوادیل  
پوشیدن آنهاست بر وجه تعارف چنانکه میرا بن ادبر بر افکند و تنبان را در پاهایها بکند و الا اگر بر تن افکند مثل ردایی چیزی لازم نمی آید زیرا که درین  
صورت نمی گویند که پیراهن پوشیده و از او پوشیده و دلیل گفته مراد قمیص ثوبی است که محیط بدن باشد از تفصیل و تقطیع و بجامه آنچه محیط سر باشد پس  
طی است باین غیر این از آنچه معطی راس باشد خطابی گفته ذکر عامه و برنس معادل است بر آنکه جائز نیست تغطیه راس نه بمعتاد و نه بنادر  
همچو بر اننس و لا البرانس و نپوشد بر نسها و برنس بضم موحده و سکون را بعده ثوبن تفسیر کرده اند او را بقلنسوه طویل یعنی کلاه دراز و آن  
تفسیر قاصر است در معرفت آن و آنچه مشهور است این است که از بلاد شام می آرند تمام بدن و سر و گردن را می پوشد و در وقت باران می پوشد  
و موافق عرف دیار آنرا بارانی میگویند از صوف سفید و جز آن می باشد و خطابی گفته برنس هر ثوب است که سرش از وی باشد بطریق  
بود بدن جبهه باشد یا در عه یا غیر آن و لا الخفاف و نپوشد موزها را و آنچه در معنی اوست همچو موق و جورب غیره الا احد لا یجد  
نعلین مگر کسیکه نیاید نعلین را که فروخته میشود یا باید آنها را ولیکن نیست با او من فاضل از حواج صلیه خود فیلبس الخفین پس پوشد  
موزها و لیتقطعهما أسفل من الکعبین و باید که بر هر دو موزه را یا پان تر از هر دو پاشنه تا از حد حوزگی بر آیند بخاری و مسلم از حدیث ابن عباس  
آورد هانکه شنیدم رسول خدا را خطبه میگفت بعرفات هر که نیاید از راس باید که پوشد سرویل را و هر که نیاید نعلین پس باید که پوشد خفین را و شکله  
عند احمد و ظاهر این است که این نسخ حدیث باب باشد که در وی حکم بقطع خفین است زیرا که این حدیث در عرفات در وقت حاجت بود و حدیث  
ابن عمر در مدینه قلنا ابن تیمیه فی الملتقی و رجما الشارح و شیخ الاسلام ابن تیمیه در مناسک خود گفته اگر نعلین نیاید خفین پوشد و نیست بر وی  
قطع آن زیرا که از بعضین زیرا که آنحضرت امر کرد بقطع او لا یستتر نصبت کرد بعد از آن در عرفات در لبس سرویل برای فاقد از او و لبس خفین

برای فاقد نعلین و اول بار که رخصت بقطع کریمت آن کرد و بقطع مانند نعلین می شود و لهذا صحیح جواز لبس بادون الکعبین است  
 مثل خف کعب و مداس و حجم و نخود لک برابر است که واجد نعلین باشد یا فاقد آن و چون نعلین و آنچه قائم مقام اوست نیاید مثل حجم  
 و مداس موزه پوشد و قطع کند آنرا و همچنین چون از انبیا بد سر او بیل پوشد و این صحیح قول علماء است و در عرفات بود که راه ابن عمر و همچنین جابر است  
 هر پنج جنس از ازار و رد ا باشد پس محرم راست که ملتحف شود بقبا و جبهه و قمیص مانند آن و مستغلی شود بلحاف و غیره ولیکن سر نپوشد مگر از  
 برای حاجت انتہی گویم جمهور تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را بوجوب حمل مطلق بر مقید و گویند که امام احمد که بعدم قطع خفین رفته نیز  
 قائل است باین قاعده و این جوی گفته اند بقطع را حمل بر اباحت باید کردند بر اثر اطلاعی که بعد از شین شوکانی در نیل الاوطار گفته مخفی نیست که  
 این تکلف است و حق آنست که نیست تعارض در میان مطلق و مقید بنا بر امکان جن میان هر دو حمل مطلق بر مقید و تا جمع ممکن است جمع کردن  
 واجب است بر جمع نتوان رفت و اگر مصرع بسوی ترجیح جائز باشد ممکن است ترجیح مطلق باین طور که آن ثابت است از حدیث ابن عباس جابر  
 و روایت دو کس ارجح است از روایت یک کس انتہی گویم چون حدیث ابن عمر مقدم است و حدیث ابن عباس مؤخر سبیل در اینجا ترجیح  
 مطلق باشد یعنی عدم قطع بر مقید یعنی قطع نه حمل مطلق بر مقید و انداء علم و بقیه کلام درین سلسله در افاده الشیوخ بمقدار النسخ و المنسوخ کرده اند  
 و لا تلبسوا شیئا من الثیاب مسه زعفران و نپوشید از جامه چیزی را که سوده است آنرا زعفران و اختلاف کرده اند و علتی که  
 بحجت آن نمی کرده اند که آیا زینت است یا راحه جمهور گویند راحه است پس اگر باشد جامه آنچنان که از رسیدن آب بوی او نماند جائز باشد  
 احرام در آن وارد شده است در روایتی که مگر آنکه باشد غسیل و اگر چه در وی مقال است و حرام است لبس صفر و مورس بر مردمان در حال حل  
 مثل احرام و لا در مس و بنجامه که سوده است آنرا و در مس غسج و او و سکون را گیاه زردی است که رنگ کرده میشود بدان و آنرا سپر گویند  
 و سبل گفته اتفاق کرده اند بر آنکه مراد تحریم در اینجا تحریش بر مردست و لاحق نیست زن بدان درین حکم متفق علیہ شیخ الاسلام ابن تیمیہ  
 و مسک خود گفته جائز است احرام در جامه سفید و جز آن از الوان جائزه و اگر چه ملون باشد و سنج است که احرام بندد در دو ثوب نظیف پس  
 اگر چه در دو سفید باشد فضل بود و جائز است که احرام بندد در جمیع اجناس ثیاب مباحه از قطن و کتان و صوف و بنت آنست که احرام کند  
 در ازار و رد ا برابر است که مخیط باشد یا نه با اتفاق ایامه و اگر احرام بندد در غیر این هر دو جائز باشد اگر مست از ان جنس که پوشیدنش  
 رواست انتہی و اللفظ لمسلم و زیاده کرد بخاری در روایتی این عبارت را و لا تنقب المرأة الحیضة و نقاب بر روی نمیکنند  
 زن احرام کنند و اختلاف کرده اند علماء در آن جمهور منع کنند و حنفیه جائز گویند و جمهور و ایه عند الشافعیه و المالکیه شوکانی گفته این مردود است  
 بنص حدیث و در فتح الباری گفته اند بختلفوا فی منعها من ستر وجهها و کفها بما سوا النقاب و القفازین انتہی و گفت فاطمه بنت المنذر بودیم  
 که خارجی افکنده روی خود را و ما محرمانیم همراه اسامه بنت ابی بکر پس انکار نیک کرد بر ما راه مالک فی الموطا و بسوی گفته معنی وی آنست  
 که می پوشیدیم روی خود را بسدل ثوب برای منع البصار مردم و برین اندا اهل علم چون متجانی باشد از بشرة وجه و اعتراض کرد صاحب کتاب  
 در مذہب احمد بر قید متجانی و گفت ظاهر آنست که این معتبر نیست و نیست در حدیث انتہی شوکانی فرموده ظاهر حدیث خلاف او است  
 زیرا که ثوب مسدول سالم از اصابت بشرة نمی تواند ماند پس اگر متجانی شرط می بود آنحضرت بیان میکرد آنرا انتہی بیعتی از حاکم از ابی علی  
 نقل کرده که قوله لا تنقب المرأة از قولی ابن عمر است در خبر و گفت صاحب ما که این محتاج دلیل است و حکایت کرده است ابن منذر  
 نیز خلاف در آن که از قول ابن عمر است یا از حدیث قد رواه مالک فی الموطا عن نافع عن ابن عمر موقوف و ابوراطرق است در بخاری معجم و لا

ولا ملبس القفازين ونحو شد بر دست قفاز را بضم قاف وتشديد فاو زاي در آخر پوششی است که زنان عرب برای دفع سرما در دستها پوشند که انگشتان و کف و ساعد همه را می پوشند و در میان آن پنجه است پر کرده شده و بعضی گفته اند نوعی از زیور است که زنان در دستها پوشند و رواه احمد و الترمذی و النسائی و صححه و ابو داود و الحاکم و البیهقی محلی گفته شافعی در ام از سعد بن ابی وقاص آورده که امر میکرد دختران خود را بلبس قفازین در احرام و شرح السنه گوید جواز قفازین برای آنها اظهر است گویم حدیث وارد است بران در سبل گفته مصنف حدیث در بیان آنچه حرام است بر زن محرمه نیارده و آنچه از احادیث ثابت شده انتقاب است و مثل او است برقع که مفصل باشد بر قدر ستر و وجه زیر که وارد است بدان نص می پوشند زن روی خود بغیر این مثل خمار و ثوب و هر که گفت روی او همچو سر مرد است بهیچ چیز آنرا نپوشد این نیست دلیل باوی و حرام است بروی لبس قفازین و لبس ثیاب مویس و فرغ و مباح است حلیه و جزآن و اما صید و طیب و حلق راس پس ظاهر آنست که زنان درین باب در حکم دانند و اما انغماس در آب و مباشرت محل براس و ستر راس بدست و همچنین نهادن او بر مخدۀ زدن پس غیر ضرر است زیرا که صاحب اولابن نیست و نیست فدیہ بر لابس خفین لعدم النعلین و خفیه گویند واجب است **وعن عائشة** رضي الله عنها قالت كنت اطيب رسول الله صلى الله عليه وسلم لاحرامه قبل ان يحرم عايشة بودم من که خوشبو میکردم آنحضرت را و می مالیدم طیب ابرای احرام وی پیش از آنکه احرام بندد و کحلۀ قبل ان يطوف بالبيت و برای حل و یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه معلوم خواهد شد که روز عید که از مزدلفه بمنی می آیند بعد از رمی جمره عقبه از احرام برمی آیند و همه چیز حلال می شود الا زمان پس بکمی آیند و طواف می کنند بعد از آن بسوی منابر میگرددند و زنان نیز حلال میشوند پس مراد بکل احلال کامل است که هر محظور بسبب آن حلال میشود و طواف الزیارة و بعض احلال مثل طیب و غیره برمی حلال شد و بود همه جلست زنان باقی است و ظاهرش آنست که حلق و رمی کرده طواف باقی مانده و تمام این روایت آنست که تطیب یکدم بطیبی که در روی شکست گوئیم می بینیم و خشیدن طیب او را تا که سر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه آنحضرت محرم می بود یعنی اثر طیب بعد از احرام و در سربار باقی میماند و له عندها الفاظ غیره متفق علیه در حدیث دلیل است بر تحباب تطیب و اذۀ احرام و جواز استلام او بعد احرام و بر آنکه بقای اون هیچ او بعد از احرام مفسد احرام و ضرر نیست و حرام بتایمی است و حال احرام مفسد استعمال او است بعد از احرام و این رفته اند جاهلیرایه از صحابه و تابعین و مشهور در مذہب خفیه و احادیث مستند بهمین حدیث و نزدیک مالک و شافعی و بروایتی از احمد مکرره است تطیب بخیزی که باقی ماند از آن بعد از احرام و طیبی اباحت را قول شافعی و کراهت را قول مالک و ایجاب فدیہ را قول ابو حنیفه ساخته و آنچه ما گفتیم مذکور است در هدایه و مروج و در شرح کتاب غرق که در مذہب امام احمد است ذکر کرده که از ابن عمر پرسیدند از مردی که شب احرام بست و تطیب کرد و برخاست صبح که بوی طیب می آمد از وی گفت اگر من طلا کنم بقطران دوست تو دارم که آنرا کنم و این خبر بعائشه رسید پس انکار کرد و بر این عمرو روایت کرد حدیث باب را و ابن الزہیر را دیدند که احرام بسته بود و در سرفریش وی طیب بود و سبل گفته رفته است جماعتی بخلاف این و تکلف کرده اند درین روایت یعنی تاویل آن بخیزی که تمام نمیشود بدان مدعای آنها یعنی میگویند که آنحضرت خوشبو مالید بستر غسل کرد پس خوشبو برفت از وی و در شرح مسلم بعد تصویر بقرآن جمعه گفته مستحب است تطیب برای احرام لقولها لا احرام و بعضی از ایشان گمان کرده اند که این خاص با آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و تمام نیست ثبوت خصوصیت مگر بدلیل و حال آنکه دلیل بر خلاف آن قائم است چه از حدیث عائشه ثابت شده که کنانفخ وجوهنا بالطيب المسك قبل ان نحرم فيغفر لي سبيل علي وجوهنا ونحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا ينهانا و اما ابو داود

واحمد ولفظ احمد اینست که ما نخرج مع النبی صلی الله علیه وسلم الی مکه فقمنا بها منا بالمسک الطیب عند الاحرام فاذا عرفت احدنا  
 سال علی وجمعا فیراه النبی صلی الله علیه وسلم فلا یمنهانا و نوان گفت که این خاصست بزبان زیر که زمان و مردان برابرند و برین حکم  
 باجماع پس حرمت طیب بعد از احرامست نه قبل از آن و اگر چه حال وی دائم باشد همچو کحل زیر که این از دواعی اوست و جزئینست  
 که منع کرده میشود محرم از ابتدای کحل نه از استدامت او پس همچنین حال طیبست و طیب از نظافتست که مقصود از وی دفع رائحه  
 گریمهست چنانکه مقصود از نظافت از رائحه و منخست که در اشعار و اطا فر فرایم میشود و لهذا مستحب شد اخذ شعر و طهر قبل احرام زیرا که  
 بعد از آن منعیست و اگر چه باقی ماند اثر او بعده و اما حدیث مسلم و بخاری از یحیی بن امیه در قصه اعرابی که فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
 اما خوشبوئی که بائست و آلودهست بدان بدن تو پس بشوی آنرا سه بار الحدیث پس جوابش آنست که این سوال و جواب در جبرانه بود و در  
 سنه هشتم و آنحضرت در سنه شانزدهم حج گذارده و اخذ باخرام اوست زیرا که آخر ناسخ اول باشد یا بجهت آنکه استعمال زعفران بر مردان  
 حرامست نه آنجهت که بپای اثر طیب بعد از احرام حرام باشد شوکانی در شرح مختصر گفته خوشبو مانند ابتدا و جمعا بین الادله و همینست راجح  
 و جائزست استعمال طیبی که پیش از احرام بکار برده و در نیل الاوطا گفته محرم از طیب بر محرم آنست که ابتدای استعمال کرده باشد بعد  
 احرام نه آنکه نزد او احرام بکار برده و اثر لونه و ریج او باقی مانده و صحیح نیست بگویند ناجائزست استدامت طیب قیاسا بر عدم جواز  
 استدامت لباس زیرا که استدامت لبس لبسست بخلاف استدامت طیب که طیب نیست سلما استوای هر دو لیکن این قیاس در  
 مقابله نص نیست و هو فاسد الاعتبار انتهى **وعن** عثمان بن عفان رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یکنی المحرم  
 ولا ینکح ولا یخطب کحل ینکح محرم خود را و نکند کحل دیگری بولایت و وکالت خود و خواستگاری نکند زن را هر سه لفظ بر رفع و جر  
 مرویست و خطبه بکس خای زن خواستن و این مذہب جمهور علما و شافعیست و نهی از این هر سه تحریمیست و گفته اند در خطبه تشریعیست  
 باجماع پس اگر اجماع ثابت شود ورنه گمان نمی بریم صحت آن و ظاهر همینست که برای تحریمست در سبل گفته نقلی از ابن عقیل حنبلی دیدم که  
 خطبه هم حرامست این تمییز گفته زیرا که آنحضرت نمی کرد از همه با یک نمی تفصیل نفرمود و موجب نهی تحریمست و هیچ اثر و نظر معارض او  
 موجود نیست انتهى و نزد عطا و عکرمه و اهل کوفه جائزست محرم را تزویج چنانکه جائزست اشتراکی جاری برای و طی و تعقب کرده اند بآنکه این  
 قیاسست در مقابله نص و هو فاسد الاعتبار و ظاهر نهی عدم فرقست در میان کسیکه تزویج کند غیر بولایت خاصه یا عامه کالسطلان  
 و القاضی و بعض شافعیه گفته اند جائزست محرم را تزویج غیر بولایت عامه و این تخصیصست عموم نص را ببلانخصص و نزد حنفیه جائزست  
 هر سه ام و دلیل ایشان تزویج آنحضرت صلی الله علیه وسلمست میمونه را و حال آنکه محرم بود کما فی روایت ابن عباس در سبل گفته این قول مردودست  
 زیرا که روایت ابی رافع که تزویج کرد آنحضرت میمونه را در حالیکه حلال بود ارجحست چه وی سفیر بود میان هر دو و هم روایت اکثر صحابه همینست  
 قاضی عیاض گفته مروی نشده که تزویج کرده باشد میمونه را در حال احرام مگر تنها در حدیث ابن عباس تا آنکه گفت سعید بن مسیب که سهو غلط کرد  
 ابن عباس اگر چه میمونه خاله اوست زیرا که تزویج نکرد او را رسول خدا مگر بعد از آنکه حلال شد ذکره البخاری انتهى و در نیل الاوطار گفته حدیث  
 ابن عباس حکایت فعلست پس معارض صریح قول یعنی نهی از آن نشود و لیکن صیغی بی آن نزد تعدد جمعست و جمع مکررست و اینجا فرض ارجحیت  
 روایت ابن عباس از روایت غیر او باین طریق که فعل آنحضرت را تخصیص عموم قول او گردانند کما تقرر ذلک فی الاصل چون فرض کنیم که  
 تأخیر فعل از قول او اگر تقدم وی فرض کنند پس در آن خلافیست مشهور در اصول در جواز تخصیص عام متاخر بخاص متقدم کما یؤانذ به

یا گردانیدن عام متاخر نسخ او کما ذهب الیه البعض و چون این مقرر شد پس حق آنست که حرامست محرم را از زوج خود و زوج دیگر  
 کما ذهب الیه الجمهور انتهى رواه مسلم و رواه الجماعة الا البخاری و همچنین ممنوع و منعی عنه سنت جماع در مسوی شرح مؤطا گفته اگر جماع کر قبل  
 و قوف حج فاسد شد نزد ابو حنیفه و بروی یک گو سفندست و حج کند سال آینده و نیست بر هر دو تفرق و اگر جماع کرد بعد و قوف حج فاسد نیست  
 و بروی ست بدنه و نزد شافعی اگر جماع پیش از تحلل اول است حج فاسدست برابرست که قبل و قوف بعرفه باشد یا بعد آن و بروی ست بدنه و روا  
 مضی در فاسد و قضا از قابل و اگر چه تطوع باشد و چون خارج شوند هر دو متفرق شوند بر اس حذر از مثل آنچه واقع شد در اول و اگر جماع  
 کرده است میان هر دو تحلل حج غیر فاسدست و لیکن بروی فدیة است نه قضا و این فدیة در قولی شاة است و در قولی بدنه و ذیل الاوطا  
 گفته کفارة و طی شاة است زیرا که اقل صدق هدی است و این مروی است از ابو حنیفه و دال است بر آن قوله صلی الله علیه و سلم و اهدیدا  
 کما فی مرسل ابی داؤد و جمهور گویند بدنه است بر زوج و بدنه بر زوج و واجبست بر زوج مطلقا و شافعی گفته اگر باشد زن  
 مکره نه مطاوعه و ابو حنیفه و محمد گویند بر زوج است مطلقا و شافعی در یکی از دو قول خود گفته علیهما هدی واحد و شروع است تفرق و محکمست  
 در بحر از علی و ابن عباس و عثمان و اکثر فقها و اختلاف کرده اند و آنکه واجبست یا نه مذهب عطا و مالک و شافعی در اعد القولین وجوبست  
 و در قولی مندوب ابو حنیفه گفته نه واجبست و نه مندوب شوکانی بعد ازین گفته اعلم انه لیس فی الباب من المرفوع ما تقوم به الحجج و الموقوف  
 لیس ممن یقبل المرسل و لا رای حجة اقوال الصحابة فی شئ من التزم هذه الاحکام و له فی ذلک سلف صالح کداؤد الظاهری انتهى **و عن**  
 ابی قتادة الانصاری رضي الله عنه فی قصة صیدة الحمار الوحشی و هو غیر محرم مرویست از ابی قتاده در قصه کمار و  
 او حمار وحشی را در عام حدیبیه و دی محرم نبود و درینجا استشکال کرده اند بعد م احرام وی و تجاوز از میقات و از آن جوابها داده اند و از آنجمله  
 آنکه وی همراه آنحضرت نیامده بود بلکه ابل مدینه او را فرستاده بودند یا مواقیت تا آن وقت موقت نشده بود ذکره فی السبل گویم مصنف تلخیص گفته  
 اثرم گویند می شنیدم اصحاب حدیث را تعجب میکردند ازین حدیث و میگفتند چه قسم جائز شد ابو قتاده را تجاوزت میقات بلا احرام و حج  
 نمیدانند و چه آن و دیدم من آنرا مفسر در حدیث عیاض از ابی سعید که گفت بیرون آمدیم همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم و احرام تیمم  
 پس چون رسید آنحضرت در مکان چنین و چنان ناگاه ما بانی قتاده ایم فرستاده بود او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم چیزی که نام برد آنرا  
 پس فرمود حدیث حمار وحشی را قال گفت ابو قتاده فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا صحابة و كانوا محرمین پس فرمود  
 آنحضرت بیاران خود و بودند آنها محرم هل منکم احدا من اواشار الیه آیا از شما یکی امر کرد او را البصید کردن این حمار وحشی یا شاة  
 بسوی آن یعنی اعانت کرده باشد بوجهی از وجهه بر شکار کردن آنرا قالوا لا گفتند نکرد قال فکلوا ما بقی من کجه فرمود پس بخورید  
 چیزی که باقی مانده است از گوشت وی این حدیث دلالت میکند بر جواز اکل محرم صید بر اگر صائد غیر محرمست یعنی خود صید نکرده  
 و دلالت و اشارت و اعانت بر آن نموده و این ای جا بهیرست و حدیث نصست درین و گفته اند حلال نیست اکل آن و اگر چه بر و  
 اعانت بخیزی نکرده و این مرویست از علی و ابن عباس و ابن عمر علیا بطاهر قوله تعالی و حرم علیکم صید البر ما دمتم حراما بنا بر آنکه مراد از صید  
 درینجا مصیبتست و جواب داده اند از آن که مراد در آیه اصطیادست و لفظ صید اگر چه متردست در میان هر دو معنی لیکن حدیث باب  
 بیان مراد کرده و حدیث جابر بن عبد الله از آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیادت آن بیان نموده یعنی آنحضرت فرمود صید البر لکم حلال الا تمصیده  
 او یصد لکم اخرجه الصحابة السنن و ابن خزيمة و ابن حبان و الحاکم مکر آنکه در بعض روایات وی مقالست که مصنف تلخیص ذکر کرده و بر تقدیر آنکه مراد از آیت



حیوانی باشد که صید کرده میشود پس ثابت شده است تحریم صطیاد از آیات دیگر و احادیث و حدیث جابر در بیان مراد نص است و در حدیث زیادت است و همی قوله صلی الله علیه وسلم قال بل حکم من لحمه شی و در روایتی بل حکم منه شی قالوا معنای جله فاخذ ما رسول الله صلی الله علیه وسلم واکلها مگر شیخین اخراج این زیادت نکرده اند و استدلال کرده اند مانعین اکل صید مطلقا برای محرم بحديث آیند شیخ در ترجمه گوید احادیث و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و لابد بعضی ناسخ بعضی خواهد بود انتی گویم در ذیل الاوطار است که کوفیان و طائفة از سلف بآن رفته اند که جائز است محرم اکل صید مطلقا و گفته اند که حرام است مطلقا و این هر دو مذاهب مستلزم اطراح بعض احادیث صحیح است بلا موجب و حق مذاهب جمهور است جمع میان احادیث مختلفه پس گفته اند که احادیث قبول محمول اند بر صید حلال برای نفس خود و او اهد نمودن از آن برای محرم و احادیث رد محمول اند بر صید حلال برای محرم و مؤید این جمع است حدیث جابر که تقدم رواه الخمسة الا این ماجة شافعی گفته اند احسن حدیث روی فی هذا الباب واقیس این حدیث صریح است در تفرقة مذکور و تنقیذ دیگر احادیث مطلقه مثل حدیث صعب و طلحه و ابی قتاده و مخصوص است برای عموم آیه مقدمه انتی متفق علیه و له عندهما الفاظ کثیرة **و عن الصعب بفتح صاد و سکون عین مملتین بن جثمالة اللیثی بفتح جیم و تشدید مثله صحابی است ابن عباس از وی روایت دارد مات فی خلافة ابی بکر الصدیق رضی الله عنه انه اهدی لرسول الله صلی الله علیه وسلم حمارا و حشیا که دنی بهیه آورد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گوهر را که شکار کرده بود و در روایتی حمار و حش یقطر دما و در روایتی لحم حمار و حش و در روایتی عجز حمار و حش و در روایتی عضد امن لحم صید و این همه روایات در مسلم است و هو با لا بواء و آنحضرت را با او بود بفتح همزه و سکون موحده الف محمود و این در حجة الوداع بود ابو جحان یاد رود آن بود بفتح و او و تشدید دال مملکه نام دو موضع است میان مکه و مدینه نزدیک تر مدینه و میگویند که قبر عبدالله آنحضرت در ابوابی است و این صعب بن جثمالة در اینجا ساکن بود و قد حقه علیه پس برگردانید آنحضرت آنرا بروی و قبول نکرد بدید او را و هرگاه که دید آنحضرت چیزی را که در روی او است از ناخوشی و انفعال و اندوه از قبول ناکردن بدیعی قال فرمود بطریق محذرت از رد آنالرحم که بفتح و ال رواده المحذون و انکره المحققون من اهل العربیه و قالوا صوابه نهمها زیرا که قاعده در تحریک ساکنین چون بعد آن ضمیر مذکر غائب باشد همین است علی الاصح نووی و شرح مسلم گفته در رد و نحو آن برای مذکر سه وجه است اضع ضم است و ثانی کسر و موضوع سوم فتح و آن اضعف است بخلاف آنکه چون متصل شود ضمیر مؤنث خورد ما که آن بفتح است علیک الا انا حرام بضم حا و را جمع حرام است بکسر معنی حرام که ذانی القاموس و در صحیح گفته که جمع حرام است یعنی بدستیکه بابر نگردانیدیم آنرا بر تو مگر بجهت آنکه ما محرمانیم ظاهر این حدیث آنست که صعب بن جثمالة حمار و حشی را زنده بهدیه آورد و محرم را جائز نیست قبول آن لیکن سخن در گوشت شکار است که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده که بدیگ گوشت حمار و حشی بود یا سرین او که خون میچکد از وی یا شق و شق بکسر نیمه هر چیزی یا عضوی از وی یا پای او پس بقرینه این الفاظ درین حدیث نیز همین مراد خواهد بود و احادیث درین باب بظاهر متعارض آمده و شیخ و شرح سفر السعادة استیفای آن نموده و وجه توفیق و تطبیق میان آنها ذکر کرده و یک نوع توفیق این است که خوردن صید صعب ابابین جهت که وی صید برای آنحضرت کرده بود و خوردن صید ابی قتاده را باین جهت که آن نه برای آنحضرت بود و حدیث جابر دال بر آن که تقدم پس اگر صائد محرم نیست مذاهب مالک و شافعی این است و این متوسط است میان دو مذاهب و مذاهب ابو حنیفه آنست که حلال است خوردن شکار محرم را مادامیکه خود صید نکرده است و امر بدان ننموده موافق حدیث ابو قتاده و بقیه کلام درین مقام شرح فرمایم**

مام شوكاني ذكر کرده ایم متفق علیه در سبب گفته مانعین گویند که این حدیث دال است بر آنکه حلال نیست لحم صید محرم را مطلقا زیرا که در را  
 غلیل محرم بودن خود کرده و استفعال نفی مود که از برای او صید کرده است یا نه پس معلوم شد که حرام است مطلقا و جواب داده است قائل حجاز  
 بآنکه این محمول است بر آنکه صید مذکور برای آنحضرت کرده بود و این جمع است میان حدیث ابی قتاده و این حدیث و جامع بین الاحادیث می باشد  
 اولی است از اطراح بعضی و دال است برای این آنچه در حدیث ابی قتاده است نزد احمد و ابن ماجه با سند وجیداناصدته له و انه امر اصحابه یا کلون  
 ولم یأكل حین خبرته انی صدته له ابو بکر بنیسا بوری گفته قوله اصطدته لک و ان لم یأكل منه منیدانم پیچیدگی را که گفته باشد درین حدیث خبر معمر گویم مرتفع است  
 فردا و مضربیت و شاید زیادت است حدیث جابر که گذشت و در حدیث دلیل است بر آنکه لائق است قبول هدیه و ظاهر نمودن مانع قبول وقت رد  
 الفاظ روایات مختلف است شافعی گفته اگر صعب حمار زنده فرستاده بود پس محرم را ذبح حمار و وحشی نمی رسد و اگر گوشت وی فرستاده بود پس  
 قبول است بر آنکه آنحضرت فهمیده که وی صید از برای او کرده است و آثار روایت خوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن که نزد یهقی است حافظ  
 بن القیم تضعیف آن کرده و منجز روایات روایت لحم حمار را قوی گردانیده و گفته زیرا که این منافی روایت حمار نیست چه گاهی جز را با سم کل خوانند  
 و این شائع است در لغت و اکثر روایات متفق اند بر آنکه آن بعضی از ابغاض حمار بود و جزین نیست که اختلاف درین بعضی است یعنی پای بود  
 اسمرن یا جز آن نیست تناقض میان آن زیرا که تخمیل که محمدی شوق باشد که در وی عجز بود که در وی رجب شد **وعن عائشة رضي**  
**الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خمس من الدواب كلهن فاسق** فرمود پنج چیز است از حیوانات و جنبند  
 بر زمین که همه آن فاسق است و دواب بتشدید موصوفه جمع داب است و هو داب من حیوان و ظاهرش آنست که طائر هم نامید میشود و داب این  
 مطابق قوله تعالی ست و امنن دآتیه فی الارض الاعلی الله برزقها و کاین من آتیه لا تحل برزقها و گفته اند که خارج است طائر از لفظ داب لقوله تعالی  
 یا من دآتیه فی الارض و لا طائر یطیر بخا حیه و نیست حجت درین آیت زیرا که محتمل است که عطف خاص بر عام باشد و مخصوص است در عرب لفظ  
 داب بذوات ثوالم اربعة و تسمیه آن بفاسق بحجت آنست که فسق در لغت خروج است و منه فسق عن امر به ای خرج و نامیده شد عاصی بفاسق بنا بر  
 خروج وی از طاعت خدا و ه صف این هر پنج بفاسق بنا بر خروج اینهاست از حکم حیوانات دیگر که غیر اینهاست در تحریم قتل و گفته اند بنا بر خروج  
 اینها از حکم دیگر حیوانات در حل اکل لقوله تعالی او فسقا اهل لغير الله پس مالا یوکل را فسق نام کردند و قال تعالی و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه  
 یا لفسق و گفته اند بنا بر خروج اینها از حکم غیر خود باید و افساد و عدم استغفار پس این سه علت است که علما در حل قتل این هر پنج آنرا استخراج کرده  
 بقتل فی الحکم کشته میشوند در زمین حل و حرم و میکشد آنرا محرم و این اخبار است بحل قتل اینها و بلفظ امر هم واقع شده و بلفظ نفی الخ  
 نفی بالحرج علی قاتل من این دال است بر حل امر بر اباحت الغداب یکی زاع و در روایتی غراب البقع بموحده و قاف زاع همیشه که سیاه و سفید  
 می باشد و دشت و شکم می سفیدی باشد و این در طیر و کلاب می باشد و ازین بخارفته اند بعضی اینه بسوی تقیید مطلق با بقع و همین است قاعده  
 در حل مطلق بر تقید و قبح درین زیادت بشد و و تدلیس راوی مدفوع است بآنکه راوی تصریح کرده است بسماع پس تدلیس نباشد این باو  
 از عدل ثقة حافظ پس شد و نبود و مصنف گفته اتفاق کرده اند علما بر اخراج غراب صغیر که دانه می خورد و او را غراب زرع و زارع گویند و قوی  
 داده اند بجواز اکل وی پس باقی ماند اعدای البقع از غرابات ملحق با بقع انتهی و الحداده و در روایتی حدیا تصغیر حداه بکسر حاء و فتح دال  
 و همزه بر وزن عنقه خا نوری معروف است که آنرا غلیو از میگوبند و در صراحات گفته و هندی چیل است و العقب و کزوم و الفاراة  
 و موش و الکلب الحق و سگ جراحت کننده زنده و تقیید کلب که معروف است بعقور دالات میکند بر آنکه کشته نشود غیر عقور و منقول

از ابی هریره تفسیر کلب عقور باسد و از زید بن اسلم بحیه و از سفیان که آن گرگ است خاصه و گفت مالک هر جانور که گزند مردم را و ترساند ایشان را و جرح کند مثل اسد و غر و فهد و ذئب آن کلب عقور است و منقول است از سفیان بن عوف الهمدانی و استدللال کرده اند بر آن این تفسیر لقوله صلی الله علیه و سلم اللهم سلط علیه کلبا من کلابک پس کشت او را شیر و هو حدیث حسن اخرجه الحاکم و در روایت بخارے زیادت حیه آمده پس شش چیز شد و نیز در حدیث ابن عباس است زیادت ما نزد احمد و در اسنادش لیث بن سلیم است و روایت کرد آنرا ~~و این حدیث بلفظ است~~ و بیان کرد هر پنج مذکور را با مل و نر و دابو و دؤ و زیادت سبع عادی آمده و باین حساب هفت میشوند و نر و دابو بن خنیمه و ابن المنذر زیادت گرگ و پلنگ واقع شده پس نه باشد مگر آنکه منقول است از ذهل که وی این هر دو را در تفسیر کلب عقور ذکر کرده و وقوع شده است ذکر گرگ در حدیثی مرسل و رجال وی ثقات اند و احمد فرمود عام بقتل ذئب برای محرم روایت کرده و در وی را وی ضعیف است و این روایات دال اند بر آنکه مفهوم عد و از قول وی خمس مراد نیست و اختلاف کرده اند علما ی اهل فتوی آنرا که قائل اند بعلت اول در وجه تسمیه بفاسق بآنکه ملحق است بخمس هر آنکه جائز است قتل او برای حلال و هر که قائل ثانی است قائل است بالحاق هر ماکول مگر آنکه قتل وی منتهی است و این با اول شریک است و هر که قائل ثالث است خاص کرده است الحاق را بآنکه حاصل میشود از وی افساد قاله المصنف فی فتح الباری و سبیل گفته مخفی نیست که نیست دلیلی برین علل پس الحاق غیر مخصوص بدان بعید باشد و الا عدم الحاق محفوظ بود و باین قائل اند خفیه مگر آنکه لاحق کرده اند حیه را بنا بر شبوت خبر و ذئب را بنا بر مشارکت او بکلب در کلبیت و الحاق کرده اند باین آنرا که مبتدی است بعد از وادی این دقیق العید گفته تعدیه یعنی اذی بسوی هر موزی قوی الاصابه است تصرف اهل قیاس زیرا که ظاهر است از جهت ایما بتعلیل بفسق بر سه قول که معرفت پس تمام نشود تعیین یکی از آنها برای علت با یا پس تمام نشود و الحاق بآن و چون کشتن اینها برای محرم جائز یا برای حلال بالا دلی جائز باشد و وارد شده است حدیث بلفظ یقتلن فی الحلال و المحرم نزد مسلم و در لفظی این است لیس علی المحرم فی قتل من جناح و این دال است بر آنکه بکشد آنرا محرم در حرم و در حل بالا دلی انتهی کلام السبل گویم در حدیث ابو سعید نزد ابن ماجه آمده که گفته شد او را بچه گفته شد موش را فویسته گفت لا ان النبی صلی الله علیه و سلم استیقط لها و قد اخذت الفتیله لتحرق بها البیت پس در اینجا دلالت است بر آنکه وجه تسمیه ایندای اوست و فعل او مشابه فعل فساق است و این ناظر است در تصحیح این علت پس نفی دلیل از هر سه محل تامل است متفق علیه در مصنفی گفته علماء اجماع دارند بر آنکه بقتل این اعیان خمس فدیة بر محرم لازم نمی شود و امام شافعی قیاس کرده است بر این اعیان خمس هر حیوان غیر ماکول اللحم را زیرا که در حدیث بعضی سباع موزیر اذکر کرده اند و بعضی هوا م را و بعضی جانوران دیگر را که داخل اند در سباع و نه در هوا م و مشترک درین همه حرمت اکل لحم است پس این امر مشترک همان میباید قتل است و امام عظیم ذئب را و کلب عقور داخل ساخته و سباع دیگر را مثل فهد و غر و خنزیر کشتن آنها پیش او موجب جزا است مگر آنکه ابتدا از طرف آنها واقع شود و محرم در مقام دفع آنها بکشد پس در آن صورت فدیة واجب نیست انتهی و در شرح و قای گفته نیست چیزی در کشتن بغوص و بر غوث و قرا و انتهی و باجماع اتفاق است که است بر جواز قتل محرم این چیز را را و هر موزی را و در حل و حرم هر دو و همچنین جائز است قتل جانی خواهد در حرم جنایت کرده باشد یا در حل نزد شافعی و نزد حنفی اگر در حرم کرده باشد یا پناه محرم برده تنگ ساخته شود بروی مجال بمنع اکل و شرب تا مضطرب گردد و بخروج پس قتل کرده شود و حذر و نه شود حاجی رفیع الدین مراد اباهوی در حالات المحرمین نوشته اند که از غرائب عادات این بندگان مکرر و دیگر بلاد این نواحی مثل جد و جز آن آنست که اگر کسی غلطی بکسی کرده باشد یا دیون است و قدرت بر وفای آن ندارد و بر مزار یکی از اولیا که ولایت وی متفق علیهاست بلد باشد رفته اقامه نماید

صاحب حق و شریف طاقت ندارد که با و تفرض رساند روزی فقیر زیارت شیخ ابوطالب رسید تفرض را درون گنبد شسته دید چون از وی پرسید گفت بخاطر من قتل واقع شده و از چهار ماه در اینجا هستم و مردم خانه طعام و شراب می آرند و شریف و اولیای مقتول را بر من دسترس نیست و بر روزانه گنبد را غلال و قیود آهنی بسیار آویخته دیدم گفتند هر مجبوسی که گریخته در اینجا می آید قیود خود را بر او زده فارغ البال می نشیند و از حسن نجات می یابد انتهی بلفظه گفت محراب بطور عفا السعنه این عدم تفرض از شریف و صاحب حق اگر بخوف اضرا صاحب قبرست مرا ایشان را پس خود شرک جلی است که لا ضرر و لا نافع الا الله درین صورت مقابر و خطرات را حکم عزم دادن است و اگر ترک خود دهد است بر عایت ادب صاحب قبر خود را هست است در دین و اگر محض ترک حق خود است لا باس به است و شاید این عادت غریب بالفعل در آن دیار نیست

و عن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم اجتمع وهو محرم بدريه فاستباحت حجامته حرامت كره يعني خون كشيد و حال آنكه وي محرم بود و در حديث عبداللہ بن مالک بن مخينه است كه خون كشيد آنحضرت صلى الله عليه وسلم و حال آنكه وي محرم بود و در موضع الحی جل كه میان مكه و مدینه است در راه مكه خون كشيد در میان بنو خزيمه متفق عليه الحی جل معتمد لام و میم و میم و میم است الحی به تشبیه بگری و عجم خود گفته این بر جل است كه ذكرش در حديث ابی جهم در بیان تیم آمده و غیر وی گفته بی عقبه الحنفه علی سبعة اسماء من السقياء و با بجل در حديث دليل است بر جواز حجامت برای محرم و این اجماع است در سر و غیره چون از جهت حاجتی باشد بشرط آنكه موی كنده نشود و اگر كنده شود جز آن كه بدهد و اگر در جانی باشد كه آنجا موی نیست جائز است بی فدیة نزد جمهور و مؤید اوست حديث انس كه گفت حجامت كرد آنحضرت و بود محرم بر پشت پا از جهت دردی كه بود بر پشت پا رواه ابو داود و النسائي و با جابى موی نیست غالباً و مع هذا در داشت و قومی گفته مكره است و واجب است در وی فدیة و حديث وار دست بر ایشان و اگر حجامت بی عذبت و در سرست حرام است اگر كنده شود همراه آن موی بنا بر حرمت قطع شعر و در حديث تنبيه است بر قاعدة شرعية و آن این است كه محرمات احرام از حلق و قتل صید و نحو هما مباح است بجهت حاجت و بر وی است فدیة پس هر كه محتاج شود بحلق راس یا لبس قميص مثلاً از جهت حر یا بر مباح است برای او و لازم است او را زوی فدیة و علیه يدل قوله تعالى فمن كان منكم مريضاً أو به أذى من رأسه فليصم أو فليطأ أو فليغسل رأسه و حديث آئینه می آید و عن كعب بن عجرة بضم عين جمله و سکون جیم و بر اصحابه الضاری جلیل القدر حلیف الضار است نزول کرد و كوفه و مردم مدینه سینه بجا و یک از اصحاب شجره است گویند او را بتی بود كه می پرستید آنرا و عباد بن الصامت یا راه بود روزی بروی درآمد دید كه بت را پرستیده از خانه بیرون آمد عباد در خانه او درآمد و بت را بشكست چون كعب آمد دید كه بت شكسته است بخشم آمد و خواست كه عباد را دشنام دهد باز فكر رفت و گفت كه اگر درین بت چیزی می بود نگاه میداشت خود را پس سلمان شد رضي الله عنه قال حملت الی رسول الله صلى الله عليه وسلم والقمل يتناثر على وجهي گفت كعب برداشته شدم و برده شدم بسوی رسول خدا و شیشه های افتادند بر روی من فقال ما كنت أرى بضم حمزة ای اظن الوجع بلغ بك ما أرى بفتح حمزة از رويت پس فرمود بنوبه من كه گمان ميكردم در دراكه رسیده است بتو تا آنجا كه می بینم من یعنی گمان نداشتم كه ایذا می تو باین حد رسیده است اتجد شاة ایای یا بی گو سفندی كه فوج كنی انرا قلت لا گفت نمی یابم قال فصم ثلثة ايام فرمود پس روزه دار سه روز و اطعم سنه مساكين یا بخور ان شش سكین الكل مسكین نصف صاع هر سكین را نیم صاع بجا بیاور علم الباطن هذا رین حديث رفته اند اما ابو حنیفه و ثوری گفته اند كه از گندم نصف صاع و از غیر وی یک صاع و در روایتی از بخاری باین لفظ است كه گذشت من رسول خدا و حدیثیه و غیر من می ریخت شپش پس فرمود یا ایذا میدیدم ترا هوام گو گفتم آری فرمود

پس خلق کن سر خود را بحديث و در وی این است که فرود آمد درین مقدمه این آیت فمن كان منكم مريضا او بهاء في امره الآية و حديث مروی  
 بچند الفاظ و ظاهرش تقدیم نسک است بر دو نوع دیگر چون بیاید آنرا و ظاهر کریمه و سائر روایات حدیث در آنست که محرم مخیر است  
 درین هرست و لهذا بخاری در اول باب کفارات گفته خیر البنی صلی الله علیه و سلم لعابی الفدیة و اخراج کرد او را و از طریق شعبی از ابن ابی  
 ازکعب بن عجره که گفت آنحضرت اگر خواهی فسخ کنی و اگر خواهی شش روزه داری و اگر خواهی طعام بخورانی و ظاهر آنست که تخیر اجماع است  
 متفق علیه بین شیخین و رواه مالک بالفاظ و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال لما فتح الله تعالى على رسوله مكة  
 قام رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس گفت ابو هريره هرگاه که فتح کرد خدا بر رسول خود که معطی را ایستاد آنحضرت در مردم  
 روز دوم از فتح خطبه گمان فحمد الله و اتنی علیه پس متایش کرد خدا را و ثنا گفت بروی ثم قال ان الله حبس عن مكة  
 الفيل بستره فاستیکه خدای تعالی باز داشت از که فیل را و درینجا تعریف منت خداست که بر ایشان کرده و قصه آن معروف  
 و مذکور است در قرآن و سبط علیه هر سوله و المومنین و سبط کرد بروی رسول خود و مومنان را پس فتح کردند بطریق شنو  
 و انما لم تحل لاحد كان قبلي و بدرستیکه که هرگز حلال نشد هیچکس را که بود پیش از من یعنی کارزار کردن در آن و انما اجلت  
 لی ساعة من نهار و حلال نشد مگر یک ساعت از روز که آن ساعت دخول اوست در که مصنف در فتح گفته که آن مابین طلوع شمس  
 و عصر بود و درینجا دالت است بر آنکه فتح که بقره و غلبه بود که در کتب فقه آنرا فتح عنوة گویند لقوله لم تحل و قوله سبط علیه و قوله لا تحل و درین  
 جامه میر غیاث ابو حنیفه و ذهب شافعی و بر روایتی از احمد آنست که فتح او بصلح است زیرا که ایشان متهمی نبودند برای حرب و وقوع آن اتفاقی بود  
 و نیز تقسیم نکرد آنرا آنحضرت بر غنائین چنانکه خیر را کرد و جالبش آنست که تعرض مشرکان بعد دخول خالد بن الولید و اعتذار آنحضرت  
 بحلت قتال برای یک ساعت صریح است در وقوع قتال و فتح عنوة و عدم قسمت بجهت آنست که آنحضرت احسان منت کرد بر که و کردند  
 اهل او را طلاق و حیانت کرد ایشان را از قتل و سیسی اساو و ریت و اغتنام اموال بطریق افضال بر قرابت و عشیره خود و ثمره خلافت است  
 که هر که میگویی فتح عنوة بود جانز سیدار و فروختن خانه و اجاره زمین و خانه های آنها را زیرا که آنحضرت آنرا از کفار گرفته بر مسلمانان وقف کرد  
 و اسیده میگویی بطریق صلح بود و تجویز نمیکند بیع و اجاره را زیرا که هر کس برین تقدیر ملوک آن کسان است و باقی است بر ملک ایشان و انما لا تحل  
 لاحد بعد و بدرستیکه آن که حلال نیست برای هیچکس بعد من بلکه حرام است بجز آنکه انیدن خدای تعالی آنرا تا روز قیامت و درینجا دلیل است  
 بر آنکه حلال نیست قتال هیچکس را بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکه گفت ما رویدی از خصائص حرم است که محارب کرد و نشوند کسان او و اگر چه بغاوت  
 و زندقه اهل عدل و گروهی بخوار زفته و در سله خلافت است و ظاهر تحریم قتال است در آن قرطبی گفته ظاهر حدیث مقتضی تخصیص آنحضرت است  
 صلی الله علیه و سلم بقتال بنا بر اعتذار از اباحت او با آنکه اهل مکة در آن وقت سختی قتال بودند بنا بر صده مسلمانان از مسجد حرام و اخراج اهل  
 از وی و کفر خود با و قال بغیر واحد من اهل العلم ابن دقیق العید گفته است که قول تجزیم زیرا که حدیث دال است بر آنکه ماذون فیصرف آنحضرت  
 بودند و غیر او را در وی ادنی نیست و مؤید اوست قوله صلی الله علیه و سلم فان تعرض احد لقتال رسول الله صلی الله علیه و سلم فقولوا ان الله  
 اذن لرسوله ولم ياذن لكم پس این دال است بر آنکه حل قتال در آن از خصائص اوست صلی الله علیه و سلم فلا یجوز حیدها پس رمانیده  
 ورنجاند نشود شکا او و چون تخیر حرام شد قتل و اتمام بطریق اولی حرام باشد اگر تخیر کرد و بهم و تخیر پیش از سکون تلف شد ضامن گزید  
 و لا یختل شوک او بریده نشود و خارا و تابا شجار چهار رسد و بالا ولی آنچه مودعی نیست در سبل گفته عجیب آنست که شافعی بجواز قطع شوک از فرج و شرج



لما نقله عنه ابو ثور و اجازه جماعة غيره و تعليل کرده اند بآنکه موزی است پس مشابه فواسق باشد گوئیم این از باب تقدیم قیاس است بر نص آن  
باطل است بنا بر آنچه شناختی که تمام نیست دلیل این معنی که علت قتل فواسق اذیت است و اتفاق کرده اند علما بر تحریم قطع اشجار و ی که آدمیان  
آنرا نباتات نکرده اند و عادت و بر تحریم قطع خلای او گیاه تر را خلا گویند و خشک رخشیش و در نباتات کرده آدمیان اختلاف است قریبی گفته  
جمهور بر جواز انداختن گوئیم در هدایه گفته هر که خشیش حرم یا درخت آنرا برید که مملوک نیست و خود رسته است بروست قیمت آن مگر آنچه  
خشک شد از آن و در خشک شده ضمان نیست زیرا که سستی نیست و چراند نشود خشیش حرم و بریده نشود مگر از خرواب و یوسف گفته  
باکی نیست بچراندن بخت و وجود ضرورت و تعدد منع دو باب از آن و دلیل ابو حنیفه و محمد این حدیث است و نیز برداشتن آن از محل ممکن  
پس ضرورتی نباشد و نزد امام شافعی و هر که موافق اوست جائز است رعی بهائم در کلای او و مذنب امام احمد و مجتهد حنفیه است شیخ در جزم  
گفته شیخ عبد الوهاب تقی از عارضه عمی خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب مامری بود که او را احمد سقا میگفتند و در  
اگلی از حرم آورد بدست ما و او بتقدیر آبی سهوشد ما آنرا بوی کردیم بمجد و بوی کردن المی در بینی ما و دید چنانچه مورچه دو دو بدماغ رسید و از  
دماغ بهر دو چشم برآمد و روز بروز زیاد شد تا رسید بجائی که رسید ما شاء الله یقده انتهی آری ع نزدیکان را پیش بود حیرانی  
و لا تحل ساقطها و حلال نیست بر زمین افتاده حرم که الا لمنشئ مگر منشئ را و انشاء تعریف گم شده کردن و در روایتی باین  
لفظ است و لا یلقط لقطه الا من عرفها یعنی بر ندارد بر زمین افتاده او را مگر کسی که تعریف کند و بشناسد چنانکه حکم لقطه بقاع دیگر است که تعریف  
کند و اگر فقیر باشد خرج کند و بعد از آنکه صاحب او را بیابد بداد یا بخاند یعنی در لقطه حرم جز تعریف نیست و این ظاهر قولین شافعی است اکثر  
علما فرقی نکرده اند میان لقطه حرم و غیر وی از اماکن و مذنب حنفیه نیز همین است و دلیل بران اطلاق حدیثی است که وارد شده در لقطه و میگویند  
که معنی قول وی الا من عرفها در حدیث آنست که تعریف کند تا یک سال درست چنانکه همه جا میکنند و مخصوص بایام موسم نیست و این خلاف  
ظاهر عبارت است و نیز سیاق کلام برای فصل حرم که ذکر خصائص اوست و اگر حکم لقطه وی حکم لقطه سایر بقاع باشد ذکر آنرا فائده نمی بینیم و من  
قتل له قتل فهو بخیر النظرین و کسی که کشته شد او را کشته پس آنکس به بهترین دو نظر است یا فدیهد یا یکبشه و در روایتی از رشد  
ابی شریح انحرای آمده که گفت شنیدم آنحضرت را میفرمود هر که رسیده شد بجز احتی پس وی بخیر است میان یکی از سه خصال یا قصاص گیرد  
یا دیت ستاند یا بخشد پس اگر خواهد خصلت چهارم پس بگیرد دست او را و در سندش سفیان بن ابی العوجا است و در وی مقال است  
و نیز در وی محمد بن سحقی است و حدیث معنعن است و با جمله در وی دلیل است بر آنکه خیار ولی راست و یاتی الخلاف فی ذلک فی باب بایا  
فقال العباس الا الا ذخر یا رسول الله پس گفت عباس بن عبد المطلب عم آنحضرت مگر از خیرای رسول خدا که آنرا استثنای کن از  
میان خلا از خیر بکسر همزه و سکون ذال عجمه نام گویای مشهور است خوشبوی فانا نجعله فی قیوننا و یقوتنا زیرا که ما میگرددانیم آنرا و قبر ما  
و خانهای ما و عرب از خرد در میان گورمان نمی انداختند و در روایتی از حدیث ابن عباس آمده که از خیر برای آنکه گران و خانهای مردم است  
که بدان سقف خانهای سازند و کلام عباس تحتل که بطریق شفاعت باشد یا بطور اجتهاد بنا بر علم بآنکه عموم غالب التخصیص می باشد گویا و گفت  
که این چیز است که حاجت بسوی او داعی است و از شریعت عدم حرج معهود است فقال پس گفت آنحضرت و مقرر داشت کلام و استثنای  
را باینوی یا اجتهاد و فرمود الا الا ذخر مگر گیاه از خیر که رواست قطع کردن آن و رعی آن برای حوائج مذکوره و غیره و کمات نیز مستثنی است زیرا که  
از جمیع نباتات است و مذنب بعضی آنست که احکام مفوض بود بولی علی السد علیه و سلم هر چه خواهد و بر هر که خواهد حلال و حرام گرداند و بعضی گویند

باجتهاد گفت و اول اصح و اظهرست متفق عليه شيخ ابراهيم باجوری در ماشیه شبائل ترمذی گفته از خواص اسمی که آنست که چون فرشت  
بر پیشانی هر عوف بدم رفات مکه وسط البلاد و اندرون بالعباد منقطع شود و در دم **و عن** عبد الله بن زید بن غاصم ان  
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان ابراهيم حرم مكة و دعا لاهلها بدستیکه فرمود آنحضرت که تحقیق ابراهیم علیه السلام  
حرام گردانید مکه را و دعا کرد برای مکه و حرم ساختن وی خدا را پس حرام گردانیده شد و در روایتی آمده ان المدحرم مکه و نیست منافات چه مراد  
آنست که خدا حکم کرد بجهت می و ابراهیم این حکم را بر عباد ظاهر ساخت و دعای ابراهیم این بود **اجعل هذا البلد آمنا و ارزق اهلها من الثمرات**  
و غیره من الآیات و انی حرمت المدینة و من حرام گردانیدم مدینه را و در حدیث ابی سعید که نزد مسلم است زیاده کرده که حرام گردانیدم چیزی را  
که میان دو طرف اوست از کوهها که ریخته نشود در وی حق و برداشته نشود در وی سلاح برای کارزار کردن و ریخته نشود در وی برگامای خشت  
مگر برای خورش ستور کما حرم ابراهیم مکه چنانکه حرام گردانید ابراهیم مکه را و مدینه علم است بالغلبه برای شهر آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
که هجرت کرد بسوی آن پس متبادر نشود نزد اطلاق این لفظ مگر همین بلد مبارکه و انی دعوت فی صاعها و مدنها و بدستیکه بر دعا کرد  
در صاع مدینه و مدینه و صاع و مدبر دود و کمال معروف اند یک مثل و یک ثلث است نزد اهل حجاز و دود و مثل است نزد اهل عراق و صاع  
چهار دست مراد توسع رزق و برکت در آن است و در حدیث ابوهریره نزد مسلم باین لفظ آمده بارک لنا فی صاعنا و بارک لنا فی مذابعنا و بارک لنا  
ابراهیم و ما نذ انچه دعا کرده است ابراهیم یعنی مدینه را و چندان میخواهم آنچه مکه راست لاهل مکه برای اهل مکه در حجة الله البان گفته  
ازین حدیث معلوم شد که دعای آنحضرت را که بجهت و تا که غریمت باشد دخل عظیم است در نزول توقیعات انتهی و مراد از تحریم مکه همین  
اهل اوست از قتال کرده شدن و تحریم داخل اول قوله تعالی و من فخله کان آمنا و تحریم صید او قطع شجر او و بریدن شوک او و مراد از تحریم مدینه  
تحریم صید او و قطع شجر او است و عدم احداث حدی در آن و در تحدید حرم مدینه خلاف است و وارد شده است تحدید آن بالفاظ کثیره و راجح  
روایت مابین لایقهاست بنا بر تواتر در روایات بران کذا فی السبل و در مصنفی گفته انس بن مالک گفته ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لاخ له  
صغیر یا ابا عمیر ما فعل النغیر و غیره شکار است اگر حرام می بود صید مدینه حلال نبود و شکار کردن آن در مدینه و هر آینه انکار میفرمود آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم این ابرایشان پس مختلف شد مذاقوال درین باب پس قول شافعی و مالک و اکثر فقها آنست که جزا لازم نیست بر کسیکه شکار کند در مدینه  
یا بر دوزخیان را غیر ازین نیست که تعظیم مدینه را دست از تحریم آن غیر تحریم صید و شکار از جهت حدیث انس و بعض تحریم شجر مدینه قائل اند سوای مدینه  
بحدیث انس و جماعه دیگر تحریم هر دو گرفته اند و حمل کردند حدیث انس را بر آنکه گرفته بودند آن طائر را از خارج مدینه بعد از آن داخل کرده شد بعد مدینه قال المصنف  
یضم بسلب الصائد و قاطع الشجر و انما انتی متفق علیه گویم درین باب حدیثهاست از جماعه صحابه در سنن مذکور است و در ترتیب حکم تحریم بران اختلاف  
علماست مذہب ابوحنیفه آنست که معنی حرمت در آن مجز تعظیم و تکریم است بی ثبوت احکام دیگر مثل حرمت صید و قطع شجر و لزوم جزا و هر که چیز  
از آن کند از آن میگرد و نیست جزا بران و اینست قول مالک روایتی است از احمد و قولی است مرشافعی را و قولی گفته مشهور از مذہب مالک و شافعی  
و جمهور علما آنست که ضمان نیست در صید مدینه و قطع شجر آن بلکه حرام است بی ضمان و قولی شافعی گفته قائل نشدند تحریم صید مدینه مگر چندی معدود از  
صحابه و جمهور ایشان منکر نیستند احد طیار و طیور را در مدینه و فرسیده است ما را نمی از آن بطریق که اعتماد توان کرد بران و بعضی علما گفته اند  
واجب است در وی جزا چنانچه در حرم مکه و بعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه اخذ سلب است از جهت حدیث مسلم که از سعد بن ابی وقاص است  
و قاضی عیاض گفته که قائل نشده باین مگر شافعی در قول قدیم کذا فی ترجمه اش مختلف کاتب جرو و عفی عنه و باین قائل است جماعتی از



## باب صفة الحج ودخول مكة

باب در بیان صفت حج و در آمدن مکه مراد بدان بیان مناسک و امتیاز بدان است بترتیب و کیفیت وقوع آن و درین باب حدیث جابر ذکر کرده و هو و اف بمجمیع ما ذکر و که مشتق است از مک بمعنی ملاک و نقصان و بیت الله را مکه از آن گویند که وی ملاک و نابود می گردد از گناه و کسی را که علم و الحاد کند در آن و بکه نیز می گویند بموجوده از یک و یک بمعنی کوفتن است زیرا که وی گویند اعناق جباران است یا از دحام خلایق آنجا موجب ق اعناق میگردد یا باین جهت که می گویند قوت و تیزی مردان را بر ریاضت و مجاهدت گذا اقا لوا و اگر همه این معنی ها را کرده نیز می تواند شد و در کتاب طه الصدیق الی البیت العتیق بابی مستقل در بیان فضل مکه و اسما و القاب و حدود و جبال و فضل زائر فضل مجاہد و فضل بیت در آن و لزوم ادب و آثار و وفی و فضیلت خطا و شی در آن و فضل نظر بسوی آن و امکنه مستجاب الدعوة آن و بعض آیات بنیات آن منقذ کرده ایم این موضع بسط آن نیست سخن جابر بن عبد الله رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم روایت است از جابر که درنگ کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدین نه سال که حج گذارد پستتر از آن کرده شد در سال دهم که آنحضرت حج گذارنده است پس آمدند بدین مردم بسیار و در بعضی روایات آمده که مردم بیشتر از حصا بودند و تعیین نکرده اند عدد ایشان را و در غزوة تبوک که آخر غزوات آنحضرت است صد هزار کس بودند و حجة الوداع بعد از وی بود و لابد زیاده بر آن باشند و در روایتی یک لک و چهار هزار بودند و در روایتی یک لک و ست و چهار هزار و الله اعلم و بهر حال حج حج که آنحضرت درین سال و تعبیر ماضی بجهت آنست که روایت این قصد بعد انقضای حج کرد و وقتی که محمد بن علی بن حسین از جابر پرسید کما فی صحیح مسلم فحق جنامعه پس بیرون آمدیم با از مدینه همراه آنحضرت و در رکابی حتی اتینا ذ الکلیفة تا آنکه آمدیم ذوالحلیفه را و رسیدیم باین موضع فولدت اسماء بنت عمیس پس زایید اسماء دختر عمیس بضم حاء و فتح میم و زوجه ابی بکر صدیق محمد بن ابی بکر را و این اسماء زنی بود جمیله عاقله که همه کس او را میخواستند نخست در تحت سفرین بینا لب و بخت شاد و کفاح کو انداخته بود و بیک ضیق بعد از آن علی بن ابی طالب و در وقتی که حضرت حج بر آمدند نزد ابی بکر بود و محمد بن ابی بکر را زایید و پس فرستاد کسی را نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم که چکار کنم حکم چیست احرام بندم یا نه و چگونه بندم فقال پس فرمود آنحضرت اغتسل و استغفر بشوب و احو می پس گفت آنحضرت غسل کن و بر بند جای خون اجمامه و احرام بند و صورت استغفار بشای شلشه و فا آنست که چیزی را در کم خود بر بند و خرقة پهن گرفته بر جای خون بند و هر دو طرف آنرا از پیش و پس بان کمر بند محکم کن تشبیه و اد آنرا بشفر بفتح ثا و فامعنی پاؤ دم و پلین حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفسا و این صحیح علیه است و صلی رسول الله صلى الله عليه وسلم فی المسجد و نماز گذارد آنحضرت نماز فجر گذا کرد اننوی فی شرح مسلم و در هدی نبوی گفته نظر بود و هو الا ولی در مسجد ذی الحلیفه دو رکعت زیرا که آنحضرت در ذی الحلیفه پنج نماز گذارده نماز پنجم همین نظر بود بعد از آن سفر کرد و تکب القصو پستتر سوار شد ناچه خود را که قصوی نام داشت بفتح قاف و سکون صاد ممل و تشبیه و لقصوی بجهت آنست که سابق بود در سیر و غایت جبری بود و بعضی گفته اند بجهت آنکه جانب گوش وی بریده بود و قصوی آن ناچه را گویند که طرف گوش وی بریده باشد و شاة قصوی و ناچه قصوی و جل اقصی گویند و گفته اند که قصوی و عضبا بفتح عین ممل و سکون ضا و جمعه و بموجوده و جد عا جم و دال ممل نام یک ناچه است که آنحضرت را بود و گفته اند که اگر کمتر از یک ربع بریده باشند جداست و اگر ربع است قصوی و اگر زیاده بر ربع است عضباست و اگر از پنج بریده اند صلاست بصا و روایات بهمه این الفاظ واقع شده و گفته اند که طرف گوش ناچه آنحضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت همین واقع شده و هر گفته قصوی لقب ناچه شریف است نه نام او وی خطا کرده حتی اذا استقی

تا آنکه چون برواست آنحضرت را نافرادی علی البیداء برپیداکه نام موضعی است و بمعنی بیابان نیز آید اهل بالتق حیدر ازین بگذرد  
 بتوحید یعنی افراذتنبیه برای خدای تنها و یکتا چنانکه گفت لبیک اللهم لبیک لا شریک لك لبیک فی استیتم برای خدمت تو  
 و طاعت تو ای بار خدایا نیست شریک مترادف استحقاق خدمت و طاعت و زیاده میگرداند اهل جاہلیت در تلبیه الا شریک یا مولک  
 تملک و مالک ان الحمد بکسر حمزه و یفتح نیز روایتی است و معنی واحد است و هو التعلیل و النعمة بدستیکه ستایش و نکوئی و مست  
 لك مترادف است و الملك بضم میم بمعنی پادشاهی لا شریک لك نیست انبار مترادف بعض الفاظ زیاده برین هم آمده و ابن عمر  
 گفته اند من شنیدم همین کلمات ست زیاده نمیکرد بران یعنی همین مقدار کافی است و در روایتی از ابن عمر نزدیک بخاری و سلم آمده که بود رسول خدا  
 که میگذازد و برای احرام و ردی اعلیفه دو کعبت و چون بر میداشت او را ناکه که ایستاده بود نزدیک مسجد ذی الحلیفه اهلال میکرد و باین کلمات  
 لبیک اللهم لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک لبیک الرغباء الیک العمل معنی لبیک معلوم شد و معنی سعدیک یاری میدهم ترا یاری داد  
 بعد از یاری دادنی یعنی مکرر و دائم در نصرت دین و امتثال امر تو ام و نیک در دوست تو و قدرت و تصرف تست و سیل و رغبت و طلب نیز  
 بسوی تست زیاده خیر در دست تست و عمل نیز مفتی بسوی تست و قوی مقصود از عمل و بسوی تست صعود آن و با جمله اهلال کردند مردم  
 بهین لفظ که بدان اهلال میکنند و در ذکر آنحضرت چیزی را از ان و آنحضرت تلبیه خود لازم گرفت تا بگوید که نیت میکند و میگوید که حج را  
 بنویسم بلکه می شناسیم عمره را یعنی در شهر حج حتی اذا اتینا البیت استلم الکرن تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آنحضرت استلام کرد حجره  
 را رکن کرانه خانه و مراد آن کرانه است که دروی حجره سودم کوزست و آنرا رکن اسود نیز گویند و رکن آنجا که مطلق واقع شود همین رکن مراد گردد  
 و اطلاقی بر حجره سودم بیت آنست که غالب بر یافانی همین لفظ است و استلام بوسه دادن اوست یا سودن بدست افتعال است از سلام  
 بمعنی تحیت و سلام بروی همین است که او را بوس کنند و اهل اهل من این رکن را محیا گویند بضم میم و تشدید یا بمعنی تحیت کرده شده و احد  
 سلمه بکسر لام پس استلام از دست چنانکه احتمال از کل استلمت الحجر بمعنی لمسته و سحخته بیدی است و وجه دیگر نیز هست که در لمعات و غیره  
 مذکورند و مل پس مل کرد آنحضرت یعنی در طواف خود و مل بفتحین جمیدن در مشی که سخت نبود یا جنبانیدن دو شها چنانکه پهلوانان  
 و مبارزان در میان دو صف قتال کنند و باید که در مل گامها نزدیک هم زنند و اصل و تشریح این فعل آنست که چون آنحضرت در عمره القضا  
 بیکه آمد مشرکان گفتند که ایشان آب شرب لا غر و ست ساخته است پس آنحضرت مسلمانان را فرمود که باین نوع مشی و حرکت اطهار  
 جلالت و قوت کنند و بعد از رفع علت هم حکم باقی ماند و در حجة الوداع نیز کردند اگر چه گاهی بزوال علت حکم نیز زائل میگردد چنانکه فی بعضی القنای  
 اما اینجا حکم باقی ماند ثلثا و مشی اربعه در سه گشتن و مشی کرد در چهار و در بعضی نسخ نوشته فطاف سبعا و مل و در اینجا ذکر طواف نکرد  
 از جهت ظهور و شهرت و مل مسنون است در هر طوافی که بعد از وی سعی است چنانکه طواف عمره و طواف قدوم و طواف افاضه نه طواف و دع  
 از قبیل و از ابن عباس آمده که آنحضرت در طواف افاضه مل نکرد و درین حدیث ذکر اضطباع نیست با آنکه این نیز مسنون است و در احادیث مذکور  
 و اضطباع بضاد محمده و بای موحده از ضبع بمعنی بازو است و بمعنی زیر بغل نیز آید و درین نیز صورت تجلده است چنانکه در مل پس اضطباع انداختن  
 چادر است از زیر بغل راست بر دوش چپ و همین است کیفیت وی شتواتی و در بعضی تقدم الی مقام ابراهیم و بستر بعد از طواف آمد  
 یا پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی است که در وی نشان پای ابراهیم علیه السلام است و الا آن در پیش خانه در حجره نهاده اند پس خواند آنحضرت  
 این آیه را و اتخذوا من مقام ابراهیم مضلی و بکسر یاء مقام ابراهیم را جای نماز و آنحضرت و ائمه و شیخانی حج و عمره و در قرآن مجید هر دو قرار است در





قد سعی تا آنکه به پستی فرو آمد هر دو پای او در خاک وادی یعنی از بلندی وادی به پستی آمد پس در وید و شتاب رفت در صفتی گفته نزدیک بود  
چون در بطن اوی رسید در میان بیلین خضرین سعی نماید و نزدیک شافیه چون از صفا فرو آید باید که آهسته آهسته رود و چون مسافت  
شش ذراع تا میل اخضر باقی ماند سعی نماید تا وقتی که در وسط بیلین خضرین برسد بعد از آن آهسته آهسته بروی انتهی انصباب در اصل  
ریخته شدن آب است و سبب یقین نشیب چون پای از بلندی به پستی نیرانی می آمد تعبیر با انصباب کردند و بطن شکم و خاک زمین قاضی می  
گفته درین عبارت لفظی ساقط شده که لابد است از آن و آن این نقطه است حتی انصباب قدمه فرمل فی بطن الوادی پس لفظ رمل ساقط شده  
و گفت ثابت است این لفظ در روایت مسلم و که ذکره الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین انتهی گوئیم در سبیل لفظ ثم سعی نگرفته لهذا قول عیاض نقل کرده اما  
در بعض نسخ متن این لفظ موجود است پس با وجود آن حاجت تقدیر این باسقاط نیست حتی اذا صعد مشی و در روایتی اذا صعد تاشی  
بفتح همزه و سکون صا و تا آنکه چون بالا برآمد یا شروع در بالا برآمدن کرد هر دو قدم آنحضرت یعنی از پستی وادی به بلندی برآمد مشی کرد و آهسته رفت  
و سعی گذاشت قاضی عیاض در مشارق گفته صعود و اصعاد بیک معنی است و اصعاد در اصل دور رفتن در زمین خواه در بلندی باشد یا در  
و اینجا ارتفاع مراد است کما قبل و اصل درین باب آنست که با جرفعت حیرام ستمعیل علیهما السلام در وقتی که ستمعیل طفل بود و روزی بطلب آب رفت  
و چون درون وادی می آمد ستمعیل از نظری پوشیده میگشت پس بر صفا و مروه می برآمد تا بروی آگاه کند پس این سنت از وی ماند و آنحضرت  
نیز کرد و الآن چون زمین بلند را خاک پر کرده مناک گذاشته و بعد از نزول از صفا انحدار و انصباب نموده تکلف باید کرد در سعی بجهت بجا آوردن سنت  
تا آنکه آمد علی المرقه که بر مروه که کوهی دیگرست مقابل صفا و مروه در اصل سنگ سفید براق را گویند که از وی آتش بجود و جمیع مسافت میان  
صفا و مروه هفتصد و هفتاد و شش ذراع است از انجمله باین بیلین خضرین یکصد و دوازده ذراع و مراد بذراع دست است و آن یکصد و  
اصبع مضموم باشد سوای ابرام ففعل علی المرقه که فعل علی الصفا پس کرد بر مروه چنانکه کرده بود بر صفا مگر تکرار توحید و تکیه و دعا و سعی  
بین الصفا و المروه واجب هفت بار است از صفا بمروه یکی و از مروه بصفا ده پس ابتدا از صفاست و ختم بمروه و پیاده رفتن در میان صفا  
و مروه بهتر است از سواره رفتن فذلک الحدیث پس ذکر کرد جابر که راوی این حدیث است حدیث را تمامه و اقصا کرد و مصنف بر محل جات  
و تمام وی این است تا آنکه چون یافته شد آخر طواف مروه گفت آنحضرت اگر میشد که من پیشتر رسید انستم از ام خود و حال خود چیزی را که از پیش دهم  
نمیزاندم هدی را و نمی آوردم با خود و هدی بفتح با و سکون دال قربانی که بجزم فرستند و میگردد اندیم حج را عمره و بیرون می آمدیم از احرام پس یک  
هست از شما که نیست بادی هدی پس باید که حلال شود و بر اید از احرام و بگرداند آنرا عمره شرح این کلام بسطی میخواهد حاصل کلام آنست که آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم بعد از وصول بکعبه سطره وادی عمره امر کرده اصحاب را که هر که سوق هدی نموده و با خود قربانی که آنرا در ایام خرفه کج کند نیاید  
عمره کند و از احرام براید و فسخ حج بعهده کند و بعد از آن در ایام حج احرام به بندد و حج بگذارد و هر که سوق هدی نموده است عمره کند و بر احرام خود  
بماند حج بگذارد و بعد از آن از احرام براید و آنحضرت خود سوق هدی نموده بود و بر احرام باقی ماند و این معنی ابو جره بر صحابا بگراں آمد یکی بجهت آنکه  
از احرام بر آیند و رسول خدا صلی الله علیه و سلم محرم باشد و ترک متابعت او بکنند و دوم آنکه گفتند در میان ما و عرفه چنین روزی نمائید پس آنست  
که از احرام برائیم و پیش زنان برویم و هنوز از انداکیرامنی سچکیده باشد و بعد درائیم و حج کنیم سوم آنکه در جاهلیت عمره در شهر حج از فسخ  
شأن بود پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غضب درآمد و فرمود چه کار کنیم حکم آتی چنین است که اگر حرمی پیش ازین می دانستم بر آمدن از  
احرام بر شما شاق خواهد شد من نیز سوق هدی نمیکردم و از احرام نمی برآمدم و فسخ حج بعهده میکردم و من ننید انستم که حکم آتی چنین خواهد شد

پس استاد سرافقه بضم سین صله بن مالک بن جشتم بضم جیم و سکون عین و شین مجھے پس گفت ای رسول خدا آیا برای اس سال است این علم  
یا برای همیشه است پس در هم آورد رسول خدا صلی الله علیه وسلم انگشتان خود را یک انگشت در انگشت دیگر برای تمثیل و گفت در آخر عمر  
در حج و بارگشت این کلام را و گفت این چنین نیست که تو گفتی این علم با مسال مخصوص باشد بلکه برای همیشه همیشه مقصود ابطال آنست  
که در جاهلیت بود از امتناع عمره در اشهرج و آمد علی رضی الله عنه از من ببدنه های پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و بدن بضم با و سکون ال  
جمع بدنه بفتح با و ال شتر و گا و قربانی که بحرم کنند و نزد شافعی بدنه مخصوص شتر است پس گفت استحباب و نیت کردی تو  
هنگامیکه فرض کردی حج را و احرام بستنی گفت علی این گفت و نیت کردم که خداوند ابد رستیکه من احرام بستم بخیرتی که احرام بست با حق  
پیغمبر تو گفت آنحضرت بدرستیکه با من هدی است و از احرام نمی برایم پس حلال مشو و از احرام بیرون میا گفت جابر را وی این شد  
پس بود مجموع شتران که آورد آنها را اصلی رضی الله عنه از من و آن شتران که آورد آنها را پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مدینه همراه خود  
صد گفت جابر پس حلال شدند و برآمدند از احرام مردم همه و موسی قصر کردند مردم همه گویا قصر موسی با وجود افضلیت خلق چنانچه در حد  
آمده است برای آن بود تا بقیه از موسی بماند که در حج حلق کنند یا هنوز در طبیعت ایشان تنگی بود از برآمدن از احرام پس تقصیر کردند  
در ابقای حکم آن تمام که حلق است و اقتصار کردند بر قصر و کفایت و الله اعلم مگر پیغمبر صلی الله علیه وسلم که از احرام نه برآمد و دیگر کسیکه  
با وی بود هدی و فیه و درین حدیث آنچه مذکور میشود فلما کان یوم الترویة پس هرگاه که شد روز ترویة و این نام روز ششم  
از ذی الحجه است زیرا که در وی سیراب میکردند شتران را یا بجفت آنکه ابراهیم علیه السلام را می می زد و تفکر میکرد در رویای خود که  
در فوج دیده بود که ذانی القاموس و توجهوا الی منی و روی آوردند بسوی منا و متنی را منا از ان میگویند که در وی ریخته میشوند  
خونهایا بجفت آنکه چون جبرئیل خواست که مفارقت کند آدم را علیه السلام گفت تمنی کن چه میخواهی گفت بهشت میخواهم و فرشتگان  
و بیوت در آن نزد خفیه واجب نیست بلکه سنت است و منی از کعبه بر سه کوه است و اهلال کردند یعنی احرام بستند برای حج روز ترویة و کعب  
الذنی پس هوار شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی منا و رسید بناوت بها الظهر والعصر والمغرب والعشاء والحجر  
پس بگذارد و در منا این پنج نماز و شب در منی میتوت کرد و تم مکث قلیلا بستر زد و گدازد و انکی بعد از گذاردن نماز ببادا و حتی طلعت  
الشمس تا آنکه برآمد افتاب و امر کرد بنحیه از منی که زده شود برای وی صلی الله علیه وسلم در وادی نمرة بفتح نون و کسر میم که قریب وادی  
عرفات است و منتهای زمین حرم است و آنجا کوهی است که بروی مناره است که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از برای نشان حرم بنا کرده  
و عرفات از محل است و نمرة حیوان مشهور است که او را پلنگ گویند این کوه را کنگهای سیاه و سفید دارد و آن تشبیه کردند پس رفت و راند  
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بجانب عرفات و گمان نمی بردند قریش مگر آنکه آنحضرت وقوف کنند است نزد مشعر حرام که نام کوهی است  
بمزدلفه که آنرا قریح میگویند و مزدلفه بر سه کوه است از منی چنانکه بودند قریش که میکردند در جاهلیت زیرا که ایشان وقوف بمزدلفه میکردند و آنرا  
موقوف حرم و اهل حرم الله میگفتند و عرفات نمی رفتند بخلاف سایر عرب که وقوف بعرفات میکردند پس گمان بردند که آنحضرت نیز وقوف  
بمزدلفه خواهد کرد و آجاز پس تجاوز کرد و در گذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مزدلفه حتی اتی عرفة تا آنکه آمد عرفه را یعنی قریب شد  
آن و عرفه بفتح را سفره یعنی مکان و زمان هر دو می آید و عرفات بلفظ جمع مخصوص مکان است و وجه تسمیه بعرفه بیاید و عرفات بر سمت باطن شرق  
و جنوب از کعبه واقع است بفاصله نه کوه فوج القبة قد ضربت له بنی ناس پس یافت خیمه را که به تحقیق زده شده است برای وی بنمره

بشع فون و کسر سیم محل معروف است فذل بها پس فرود آمد بمکه و بیست از عرفات گذرانی الشرح ولیکن در قاموس گفته نموده که موضع  
 بعرفات و ابجبل الذی علیه انصاب المحرم علی سیدیک خارج من المازین ترید الموقوف انتهى حق اذ اذالت الشمس ام بالقصواء  
 تا آنکه چون بر پشت آفتاب و وقت زوال شد امر کرد که پالان کرده شود قصوی را که ناکه آنحضرت بود و فرحلت له پس پالان کرده شد  
 قصوی برای آنحضرت فانی بطن الوادی پس آمد در فون وادی عرفة و مناک آنرا الخطب الناس پس خطبه خواند و خطاب کرد مردم را  
 و گفت بدرستی که خونهای شما و مالهای شما بناحق حرام است بر شما همچو حرام بودن این دوز شما که عرفة است درین ماه شما که ذی حجه است  
 درین شهر شما که مکه است و این تاکید و تقرر برست حرمت دماء و اموال را و عرب همه قائل بودند بحرمت این روز و ماه و شهر که نابایسته در وی حرمت  
 آگاه باشید که هر چیز و هر رسم از کار جاهلیت زیر پرده و پایی من نهاده شد و پست و پالاست یعنی خوار و باطل و متروک است و خونهای زمان جاهلیت  
 موضوع و متروک و بدست یعنی رسم جاهلیت آن بود که کینه نگاه میداشتند بر کس از هر قبیل که خون کرده هر چند که مدت باران میگذاشت کینه میکشیدند  
 و می کشتند پس آنحضرت آن همه را باطل گردانید و فرمود و بدرستی که نخست خونی که می نهم و بدرستی که خونهای قبیل ما خون پسر سبیح بن الحارث  
 بن عبد المطلب است حارث عم آنحضرت بود و در سبیح پسر وی صحابی است در خلافت امیر المومنین عمر وفات یافت و او را پسر بی بود نامش آدم تمام  
 یا ایاس در جنگی که میان سعد و بنی لوی رسیده و کشته شد و بود پسر سبیح شیه داده شده در قبیل بنی سعد پس کشتند او را و بنی لوی بضم با  
 و فتح ذال حجه بسبب جنگی که میان سعد و بنی لوی شده و ربای زمان جاهلیت نهاده شده و ساقط گردانیده شده است و نخست ربایکمی می نهم  
 از ربای قبیل ما ربای عباس بن عبد المطلب است پس آن را موضوع است همه و باطل و عباس در جاهلیت را با بنی خرد و اسوال می بجکم با  
 بر زنده دم بود آن همه را از ذمه ایشان نهاده و باطل گردانید و باز فرمود پس تقوی و پرهیز کنید از عذاب خدا در زنان و ادای حقوق ایشان  
 پس بدرستی که شما گرفته اید زنان را بامان خدا و عهد وی که با شما کرده یا عهدی که شما با وی کرده اید در رعایت حقوق ایشان و حلال کرده اید  
 فرجهای زنان را بکلی خدا که امر فالحی است یا با بیجا و قبول که بدان امر کرده یا بکلی توحید زیرا که حلال نیست زن حلالی که حلال است  
 بر زنان اینکه پالان نگردانند فرشتهای شمارا هیچیک را که ناخوش میدارید شما و اگر انکایت است از قادر گردانید غیر بر آمدن بر ایشان  
 و اختلاط کردن و سخن گفتن چنانکه عادت عرب بود پس اگر بکنند زنان آنرا پس بزنید ایشان را زدن غیر مؤثر و محولم و از نیجا معلوم شد که  
 ابطالی فرشت کفایت از زنان نیست و الا عقوبت آن عقوبت زنا می بود و در زنان راست بر شماروزی ایشان و جامه ایشان بر پوشش و عتدال و تحقیق  
 گذاشته ام در شما چیزی را که هرگز گمراه نشوید بعد از وجود وی و گذاشتن وی با اختیار و قبول وی و عمل بوی اگر چنانکه در زنید و پناه گیرید بدان چیز  
 و کدام است آنچیز کتاب خداست که قرآن مجید است و سنت و حکم دی و متختم اوست یا آنچه نوشته است خدا و فرض گردانیده است بر شما و فرمود و شما  
 هر سیده میشوید روز قیامت از من که چه حال کردم با شما در رسانیدن احکام دین و ادای امانت و نصیحت پس چه خواهید گفت شما گفتند صحابه گویا  
 میدیم بهم یا یعنی پیش خدا که تو تحقیق رسانیدی رسالت را و او اگر دی امانت را و نصیحت کردی است را پس اشارت کرد آنحضرت با نخست شهادت  
 خود و حالیکه بر سیدار آنرا بسوی آسمان و مائل میگرددانید و می خمید آنرا بسوی مردم خداوند گواه باش خداوند گواه باش که گفت این کلمه را  
 یا سید باکر و اشارت و اماله و استشهاده را و در نیجا دلیل است بر ثبوت علو فوق برای او تعالی و علیه تطافرت الادله و هو الصواب عند جاهل متحقیین  
 من اهل الحدیث و الفقهاء پس برگ نامز گفت بلال ثم اقام یسیر اقامت گفت و تکبیر را و در فصلی الطهر پس گذارد آنحضرت نماز نشین  
 بطور جمع بغیر اذان ثم اقام فصلی العصر پس اقامت گفت بلال پس گذارد آنحضرت نماز دیگر اولم یصل بینهما شیئا و گذارد و میان

نماز ظهر و عصر چیزی را از سنن و رواتب و نوافل و درین استعجال و قوف است اینجا می پرسند هیچ جایی است که فرض را بجهت نقل ترک دهن  
جواب میگویند در عرفات است که فرض و وقت نماز عصرست بجهت استعجال و قوف که نقل است ترک میدهند تا بعد از کعب حتی اتی الموضع پس سر  
آنحضرت تا آنکه آمد جای استادن را در عرفات فجعل بطن ناقلته القصوی الی الصفیاء پس گردانید شکم ناقله خود را که تصوی بود و بسمه  
صخرات جمع صخر سنگ بزرگ و در روایتی صخیرات بلفظ تصغیر سنگهای خرد و سیاه نزدیک بحبل حمت که در اینجا موقوف آنحضرت بود و جعل  
حبل المشاة بین یدیه و استقبال القبلة و گردانید حبل المشاة را که نام موضعی است هم در اینجا پیش و دو دست خود یعنی پیش خود و در  
آورد بجانب قبله حبل بفتح حای محله و سکون بای موحده ریگ که در ازافاده باشد و گفته اند توده ریگ سطر و جمع وی حبال است و بعضی  
گفته اند حبال بجای محله و در ریگ مانند حبال بحجم در غیر ریگ و مشاة بالضم جمع ماشی و اضافت حبل بمشاة از جهت اجتماع ایشان است  
در وی و قاضی عیاض گفته که مراد بحبل المشاة صفا مشاة و محل اجتماع ایشان است تشبیه کرد صفا بحبل رمل و موقوف آنحضرت صفا  
العلیه و سلم در عرفات در اینجا بود و اگر چه موقوف شریف بشخصه متعین نشده است اما باید که در گرد همین موضع می گشته باشد گاهی اینجا و گاهی آن  
نزدیک به بنای قدیم که است که عامه مردم آنرا مطبخ آدم علیه السلام میگویند شاید که موقوف شریف فائز گرد و دو باین نعمت مشرف شود  
فلما نزل واقفا حتی غربت الشمس پس همیشه بود آنحضرت استاده تا آنکه فرو رفت آفتاب و ذهبته الصفرة قليلا و رفت زرا  
اندکی حتی اذا غاب القرص تا آنکه چون ناپدید شد قرص آفتاب تا کید و بیان غروب است تا کسی گمان نبرد که مراد قریب غروب است  
و شرح مسلم گفته در جمیع نسخ همچنین است و همچنین نقل کرده است آنرا قاضی عیاض از جمیع نسخ ولیکن صواب این است حتی غاب القرص  
و بحتم که قریه حتی غاب القرص بیان قوله غربت الشمس الزمان باشد زیرا که اطلاق غیب و بجهت مجازا بر غیب عظم قرص هم می آید پس قوله حتی غاب القرص  
این احتمال را زایل کرد و پس خود سوار گرد اسامه بن زید را و دفع و برگشت و بیرون آمد از عرفات و سرعت کرد در سیر و فایز آنست که بجا  
دفع اند فاع گویند زیرا که دفع بمعنی برگردانیدن و بیرون آوردن است نه برگشتن و بیرون آمدن لیکن اینجا بمعنی خروج و ذهاب است تعبیر  
بفتح بجهت آن کردند که چون از دام بود وقت برگشتن بعضی مردم را دفع میکردند یا مراد دفع نفس و مرکب است و قد شقی تخفیف لون القصص  
الهام و بتحقق بکشید و ضم کرد و تنگ نمود آنحضرت برای ناقله قصوی زمام راحتی آن را سها کیصیب مؤدک ففتح میم و کسرا رحله  
بجای محله تا آنکه سر آن ناقله رسید با شپه پیش پالان او را و يقول بیده الیعی و میفرمود و اشارت میکرد و بدست رهن خود یا اینجا  
الناس السکينة السکينة ای مردمان آهستگی آهستگی و آرام و وقار یعنی شتابی نکنید و نصب السکينة بتقدير الزموا است و در  
حدیث ابن عباس نزد بخاری آمده که نیکی کردن نیست بتیز راندن یعنی از آب یافتن در باب حج و جز آن نیست بشتاب رفتن و اضطراب نمودن  
بلکه باجتناب از کرد و اتم نمودن و از رفت و فتن دور بودن است و حکما اتی جبلا ارضی لها قليلا و هرگاه می آمد آنحضرت کوهی را  
ارضا میکرد و عمت آن ناقله را اندکی و در حدیث متفق علیه است که پرسیده شد اسامه بن زید که چگونه سیر میکرد و میرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله  
در حجة الوداع هنگامیکه برگشت از عرفات گفت سیر میکرد میان آهستگی و شتابی و چون می یافت فرجه نیز ترمیرفت و لفظ حبل در اینجا بمعنی  
حبل الرمل است بجای محله یا بحجم است حتی تصعد بفتح تا و ضم به دو دست تا آنکه بر می آمد ناقله آن کوه را يقال صعدوا صعدا حتی لم یبق  
مزدلفة تا آنکه آمد مزدلفه را که موضعی است میان عرفات و منی و بتیوت در وی نزد خفیه واجب است و همچنین نزد امام احمد و بعضی شتاب  
نزد بعضی از ایشان فرض است و مزدلفه از عرفات بر سه کرد و دست و از آن منی سه کرده و از اینجا که محطه است کرده و وجه تسمیه مزدلفه آنست



که مشتق است از زلف بمعنی قرب و مردم در وی قریب بینی که محل مناسک است می آیند و نیز زلف بمعنی زمین هموار جا رب داده است  
 زمین این موضع این چنین واقع شده است و مزدلفه را جمع بفتح جیم و سکون سیم نیز گویند و مردمی است از ابن عباس که میان آدم و حوا درین  
 موضع اجتماعی و اقترانی حاصل شد و تعارف در عرفات شده بود و الله اعلم فصلی بها المغرب والعشاء باذان و احدا اقامتین  
 پس گذارد آنحضرت و مزدلفه مغرب و عشاء یک اذان و دو اقامت چنانکه ظهر و عصر را بعرفات گذارده بود و این ندرت شایسته و زفر و بعض  
 ائمه دیگر است و نزد ابوحنیفه و بروایتی از امام احمد و بسیاری از علمای یک اذان و یک اقامت زیرا که عشاء در نیجا در وقت خود است پس احتیاج  
 باقامت جدا و اعلام نباشد و عصر و غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادت اعلام اما سنت مقدم است برین تعلیل و صحیح مسلم این را از ابن عمر  
 روایت کرده و نزدی گفته حسن صحیح و لم یصبح بینهما شیئا و نگذار نماز نفل در میان مغرب و عشاء چیزی بجم بضم سین نماز نفل را گویند  
 ثم اضطجع بستره یلویها و آنحضرت و بخواب رفت حتی طلع الفجر تا آنکه طلوع کرد صبح و درین شب به تعجب برخاست با وجود آنکه سنت  
 دائمی وی صلی الله علیه وسلم بود فصلی الفجر چنین تبیین له الصبح پس بگذار نماز فجر را در هرگاه که ظاهر شد مراد فجر و ازین کلام  
 مفهوم میگردد که بر دیگران طلوع فجر ظاهر نشده تا آنکه بعضی روایت کرده اند که گذارد نماز صبح را در غیر وقتش و در روایتی گذارد در تاریکی  
 و صواب آنست که در وقت گذارد ولیکن مردم شک داشتند که صبح طلوع کرده یا نکرده آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بوجی یا بجهت کمال علم  
 ظاهر شد که طلوع کرده است و مراد با آنکه در غیر وقت گذارد وقت معهود است نه آنکه وقت مطلق نرسیده بود باذان و اقامه پس گذارد  
 نماز فجر را یک اذان و اقامت این را برای دفع توهم گفت که با وجود آنکه استعجال نموده و بگذارد اما اذان و اقامت که سنت مستمره است  
 ترک نداد و رکب بستر سوار شد تا آنکه نام وی قصوی بود حتی انی المشعر الحرام تا آنکه آمد مشعر حرام را که نام موضعی است در مزدلفه  
 و آنرا قریح گویند بضم قاف و فتح زای و حای محله در آخر که قریش در جاهلیت وقوف در آن میکردند چنانکه گذشت فاستقبل القبلة فدا  
 و کبر و هلل پس روی کرد بسوی قبله و دعا کرد حق سبحانه را و بتکبیر و تهلیل یا کرد و فلم یزل واقفا حتی اسفر جدا پس همیشه بود  
 آنحضرت استاده تا آنکه روشن شد صبح خوب و تمام جد کوشیدن در کار و این وقوف در مزدلفه واجب است نزد حنفیه فدفع قبل ان  
 تطلع الشمس پس براند و بیرون آمد از مزدلفه پیش از آنکه براید آفتاب و ردیف گردانید فضل بن عباس را چنانکه از عرفات اسامه  
 بن زید را ردیف ساخته بود حتی انی بطن محمداً تا آنکه آمد بطن وادی محسرا بضم سیم و فتح حا و کسر سین مشدود که میان مزدلفه و مناست  
 و برزخ است میان هر دو و پاره اذان است و پاره ازین شوق است از حضور بمعنی مانده شدن و تحسیر مانده کردن و این وازی مانده میگردد و گذارد نماز  
 یا مانده گردانیده است اصحاب فیل را فحرا کقلیلا پس جنبانید ناقد اندلی و نیز راند در سبل گفته و ذلک مسافه مقدار ریتة بحج انتی و آنحضرت  
 روایات مفهوم میشود که سخت تر راند و شاید که قلت باعتبار زمان باشد که مقدار مسافت وادی است و مستحب است شتاب فتن ازین واد  
 و اگر پیاده است تیز رود و اگر سوار است تیز راند بقصد دریافت شرف اتباع و اختلاف کرده اند در سبب و حکمت تیز راندن آنحضرت ناقد راندن  
 وادی مشهور آنست که این مکان نزول عذاب بود بر اصحاب فیل که قاصد بهم بیت الله آمده بود پس تحب داشت شتاب فتن و گذشتن  
 ازان و ثابت شده است در صحیح امر کردن آنحضرت گذرندگان از دیار لوط و دیار ثمود را به تیز گذشتن و گریه کردن و عبرت گرفتن از آن همچون  
 عادت شریف در مواضع که نازل شد روی عذاب خدا و در مواضع الهیه از اسنوی که از علمای شافعیست نقل کرده که سبب آنست  
 که نصاری می ایستادند در وی چنانکه رافعی گفته یا مشرکان عرب می ایستادند چنانکه در وسط گفته پس امر کرده شدیم بمجا لفت ایشان

وامام شافعی در املا گفته جابر است که این نیز گذشته از جهت عدم فراخی موضع باشد و بعضی گفته اند از جهت اینکه این جای بودن شیاطین است و الله اعلم ثم سلك الطريق الوسطی بستر رفت آنحضرت میانه راه را و این غیر رای است که از آن رفته بود بعضی فات و آن اه نخست را طریق ضبب گویند بضاب و مجمه و تشدید موحده و این را طریق مازین که نام دو کوه است بکسر زاء و فتح میم و لهذا در وقت نز بر وادی محسن گزیده بوده التي تخرج على الجحرة الكبرى آن راهی که بیرون می آید بر جمره اولی که در جانب مزدلفه قریب سببی خیف است مقصود تعیین طریق است امام و از آن جمره میگذرند و بجره می آیند که در جانب مکه است و اورا جمره العقبه گویند و عقبه بفتح عین و فان راه دو کوه و این جمره در ته اوست و بقیه العقبه که انصار کردند نیز مضایف باوست و احکام رحی جاریا بدی حتی اتی الجحرة التي تحت الشجرة تا آنکه آمد آنحضرت جمره را که زیر درخت است مراد همین جمره عقبه است که مذکور شد و این درخت حد منی است و از منی نیست و جمره جا فراهم شدن سنگریزه سیمی شد آن بسبب اجتماع مردم و آن یقال اجمر بنو فلان اذا اجتمعوا فوماها بسبع حصیات پس انداخت دروی هفت سنگریزه را یکبار مع کل حصاة در حالیکه تکبیر میگفت با هر سنگریزه از آن سنگریزه یا کل حصاة مثل حصی الخذف هر حصی مانند سنگریزه ای خذف بفتح خا و سکون ذال معجین سنگریزه انداختن با انگشتان مخدغه بکسر سیم و سکون خا فلاخن و صورت خذف آنست که سنگریزه یاخته در دو انگشت سبابه یعنی گیرند تا میان نر انگشت و سبابه نهاده می اندازند یا مخدغه میسازند از چوب و بوی می اندازند و در حدیث از خذف نمی آمده و اینجا مقصود بیان مقدار سنگریزه است و صغرو کبر و بعضی تفسیر کرده اند حصی و خذف را بمقدار دانه باقلا و بعضی گفته اند کلان تر از خود و خرد تر از بندق و بعضی مثل پیشک گو سفند و می بطن الوادی انداخت آنحضرت سنگریزه را از میانه وادی که جمره در آنجا است قوا نصف الی المنحی بستر برگشت آنحضرت بسوی قربان جایی که در منی بود فحش پس نخر کرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود نخر شتر کشتن و بر سینه زدن نیزه بستر داد آنحضرت یعنی شتران را یا کار در ابعلی پس نخر کرد علی خیری را که باقی ماند بعد از نخر آنحضرت از شتران و سابق معلوم شد که همه صد شتر بود پس باقی سی و هفت باشد و شریک گردانید آنحضرت علی رضی الله عنه در قربانی خود بستر امر کرد بکرفتن گوشت پاره از هر شتر پس گردانیده شد این گوشت پاره را بر دمی پس نخر شتران گوشت پاره را پس خوردند هر و بیستی آنحضرت و علی از گوشت پاره یا یا از گوشت قدر و نوشیدند از شور باقی آن بجهت آنکه مستحب است که از قربانی چیزی نخورند و باقی گوشتها بخش کردند و در راهی آمده که شتر کردند و فرمود بهر که خواهد بگیرد و تاراج کند قدر کعب بستر سوار شد رسول الله صلی الله علیه و سلم فافاض الی البیت پس شتابی را بدسوی خانه که به وطواف کرد و این را طواف افاضه گویند و این رکن دیگر است از حج بعد از وقوف بعرفه و باین تمام میشود و این فصل است روز نحر و بعد از وی نیز جابر است فصلی بکفة الطهر پس آمد بسوی بیت و طواف افاضه کرد بستر نماز ظهر گذارد این روایت جابر است و عایشه نیز همین جانب است و در روایت ابن عمر آمده که نماز گذارد پیشین را بمنی بعد از برگشتن از مکه و هر دو روایت صحیح است و جمع میان هر دو باین طریق است که اول بکله گذارد و سپس بمنی رسید تا صحابه بفضل جماعت در پس وی دریا بند قال المنذری و این جمع مبنی است بر جواز نماز مفترض خلف تفل و لیکن حافظ ابن القیم ترجیح داده است حدیث ابن عمر را و ذکر کرد خلاف علما درین باب و اینکه بعضی از ایشان ترجیح حدیث جابر کرده اند پس آمد آنحضرت بر پسران عبد المطلب که عباس و اولاد وی بودند و عبد المطلب نام جد آنحضرت است و منصب سقایه زفر منم بدست ایشان بود در حالیکه آب میدادند مردم را بر زفر منم پس گفت آنحضرت بکشد آب از زفر منی پسران عبد المطلب پس اگر نمی بود و خوف این که غالب آیند بر شمار مردم در کشیدن آب از زفر منم و اجتماع

و از دام ایشان بران از جهت اتباع فعل من و بیرون آید این نصب از دست شما بر آینه میکشید من اب از زمزم از جهت فصل فصل  
این فعل پس دادند آنحضرت را دلوی از آب زمزم پس نوشید از آن آب این احکام در حدیث جابر رضی الله عنه واقع شده و احکام دیگر  
بعد از طواف هست که در ایام منی آنرا اسپکنند در محل خود مذکور است و او را مسلم مطلقا روایت کرد این حدیث را مسلم مطلقا  
چنانکه در طوافی شرح این حدیث گذشت و مصنف در اینجا بذرف زیادات آورده و بر محل حاجت اقتضای کرده و این حدیثی است  
عظیم الشان کثیر القوائد شتمل بر جل از نفائس و فوائد از مهمات قواعد قاضی عیاض گفته تکلم کرده اند مردم بر آنچه درین حدیث است  
از فقه و آثار کرده اند در آن و تصنیف نمود در آن ابو بکر بن المنذر جزوی کلان و اخراج کرد روی از فقه زیاده بر یک نیم صد فوع  
و گفت اگر استقصا کرده شود برین عدد هم بغیراید در سبل السلام گفته اصل در هر آنچه ثابت شده است از فعل آنحضرت در حج و عبادت  
به وجهت یکی آنکه افعال وی در حج بیان حجی است که امر که رخصای تعالی بدان محمد صلی الله علیه و سلم را در قرآن افعال در بیان جواب  
محمول اند بر وجوب دوم قول وی صلی الله علیه و سلم خذوا عنی مناسککم و ال است بر وجوب و هر که دعوی عدم وجوب چیزی ازین  
افعال در حج کند دلیل بیارد و ما ذکر میکنیم فوائد و دلائل این حدیث بقدر احتمال این مختصر و میگوئیم در وی دلالت است بر آنکه غسل  
احرام سنت است برای نفسا و حیاض و برای غیر این هر دو بالاولی و بر استنفار حیاض و نفسا و بر صحت احرام این هر دو و بر بودن  
احرام عقیب نماز فرض باشد یا نفل و گفته اند که آن دو رکعت که بعد آن اہلال کرده دو رکعت نماز فجر بود و گذشت پیشتر که صح است  
که دو رکعت ظهر بود زیرا که ظهر را در اینجا قصر گذارد و پسترا اہلال کرد و بلند نمود و از خود به تلبیہ علما گویند مستحب است اقتضای تلبیہ آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم و اگر بغیر اید لا باس به است زیرا که زیاده کرد عمر لبیک و النعماء و الفضل الحسن لبیک مرہو با منک مرغوبا الیک زیاده کرد  
ابن عمر لبیک و سعدیک و خیر فی یدیک و الرخاء الیک العمل زیاده کرد انس لبیک حقا قنعبه و اورقا و لائق است حاجی را قدم  
آوردن اول بکبر برای طواف دوم پس استلام کند رکن را قبل طواف و رمل کند در سه شوط اول و رمل اسراع مشی است با تقارب  
خطا و هو الخشب و این رمل را در اعدادی هر دو رکن یافنی کند کما قدمناه و در چهار باقی مشی کند و افاق عادت خود و بعد تمام طواف بمقام  
ابراہیم بیاید و بخواند و اتخذا من مقام ابراہیم صلی و مقام را در میان خود و خانه کعبه ساخته دو رکعت بگذارد و اجماع کرده اند علما بر آنکه  
لائق است هر طائف را چون طواف کند بخاند که بگذارد پس مقام دو رکعت طواف و اختلاف کرده اند و آنکه این دو رکعت واجب است یا نه  
بعضی بوجوب رفته و بعضی گفته که اگر طواف واجب باشد و رنہ سنت است و واجب خلف مقام اند حتما یا بازا و غیر وی گفته اند واجب در  
پس مقام اند و قیل مندوب اند خلف آن و اگر بگذارد آنها را در حج یا در مسجد حرام یا در هر محل از مکہ جائز است اما فضیلت فوت شده  
و وارد شده است قرائت کافرون بعد فاتحه در اولی و بعد بعد فاتحه در ثانیہ رواہ مسلم و در وی دلالت است بر آنکه شروع استلام نزد خروج از مسجد کند  
چنانکه نزد دخول کرده بود و اتفاق کرده اند بر آنکه استلام سنت است و بعد طواف می باید کرد و شروع بصفا کند و بالای آن برآمده مقابل قبله ایستاد  
ذکر و عا کند سه بار یا ثور مذکور و در روایت مؤطا است که چون به پستی آمد هر دو قدم او در بطن وادی سعی کرد و در روایت مسلم این حرف  
ساقط شده که تقدیم پس این روایت دال است بر آنکه رمل کند در بطن وادی و همین را سعی بین المیلین گویند و این مشروع است در هر بار از  
هفت شوط نه رنہ شوط اول چنانکه در طواف دوم به بیت بود و براید بر مروه چنانکه بر صفا برآمده بود و ذکر کند و عا نماید و تمام این افعال  
تمام میشود و عمر او پس اگر حلق یا قصر کرد حلال شد و همچنین اگر کرده بود و ندصحابه آنکه امر کرده بود رسول خدا و ایشان از الفسخ حج بجمعه و هر که قادر باشد

خلق و سوره بقره که در روز ترویج است میاید کسیکه اراده حج دارد و از عمر خود حلال شده است و هرگاه  
و همچنین قارن میاید بسوی منی که قال جابر فلما کان یوم الترویج و هو الی منی یعنی متوجه شد هر که باقی بود بر احرام خود برای تمام حج و هر که  
حلال شده بود احرام بسته و بمنی متوجه گشته و توجّه آنحضرت بسوی منی بر کوب بود و نزول فرمود به منا و نماز گذارد و بچکانه و در وی این است که  
رکوب افضل است از مشی درین موطن در طریق نیز و در وی خلاف سنت و دلیل فضیلت فعل اوست صلی الله علیه و سلم و سنت آنست که در منی  
هر پنج نماز بگذارد و این شب هفتاد و یک شب است و سنت آنست که نه براید روز عرفه از منی مگر بعد طلوع شمس و سنت آنست  
که داخل نشود بعرفات مگر بعد زوال شمس و بگذارد ظهر و عصر جمیع بعرفات زیرا که آنحضرت بنمره فرو آمد و نمره از عرفات نیست و داخل نشد بنمره  
مگر بعد هر دو نماز و گذارد میان هر دو نماز بیچشی یعنی از نفل و سنت آنست که خطبه گوید امام مردم را قبل صلوٰه عصر و این یکی از چهار خطبه  
مسنونه است که در حج خوانده میشود و دوم خطبه روز هفتم و پنجم است نزد کعبه بعد نماز پیشین سوم روز چهارم روز نفل اول و آن روز و دوم  
از ایام تشریق و کلام در آن بیاید و در قول وی ثم رکب حتی اتی الموقت سنن و آداب انداز آنجا که اگر رفتن بسوی موقت نزدیک فراغ از هر دو  
نماز کند دیگر و قوت سواره افضل است دیگر و قوت تری و مخدرات مختصره در اسفل جمیل رحمت کست و این کوه در میان تئین  
عرفات است دیگر استقبال قبله است در قبله دیگر باقی ماندن است در موقت تا غروب آفتاب و در وقوف دعا کند برود دست و برادر و دستها را  
تأسیه خود و آنحضرت خبر کرد ایشانرا که خیر الله ما و علیهم عرفه و ذکر کرده اند از دعای آنحضرت در موقت اللهم لك الحمد كالذي نقول وخير مما نقول  
اللهم لك صلوتي و نسكی و محياي و مماتي و اليك تأبى و لك ثوابي اللهم اني اعوذ بك من عذاب القبر و وسواس الصدر و شتات الامر اللهم اني  
اعوذ بك من شر ما يجي به الریح ذكره الترمذی دیگر بیرون بر آمدن است از عرفات بعد تحقق غروب شمس بسکینه و وقار و امر کند مردمان را بآن اگر  
سطح است و بکشد و خیم کند ز طامم کوب خود تا سرعت نکند در مشی مگر وقتی که بیاید جلی انجبال که آنجا انقای نما کند انکی تا بر مرکب خود و  
آسان شود و چون برسد بزدلفه فرو آید آنجا بگذارد نماز مغرب و عشاء جمیع با یک اذان و دو اقامت و این جمیع متفق علیه است و اختلاف در سبب  
اوست گفته اند بحجت آنکه نسک است و گفته اند بحجت آنکه ایشان مسافران اند و گذارد میان این هر دو فرضیه هیچ نافه و قوله ثم اضطجع حتى  
طلع الفجر روی بمنن نبویه است بیتیوت بزدلفه و نسک بودن او مجمع علیه است اختلاف در آنست که واجب است یا سنت و اصل در افعال  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حج وی واجب است که اعرفت و سنت آنست که صبح بزدلفه گذارد از آنجا روانه شود و بمشعر حرام رسیده و قوف کند  
و دعا خواند و وقوف نزد وی از مناسک است سپس از آنجا روانه شود و از اسفار فجر چون اسفار یبلغ شود و بیاید در بطون ادی محشر و شتابی کند  
در سیر از آنجا زیرا که محل غضب خداست بر اصحاب فیل و لائق نیست انابت در آن و آهسته روی و نه ماندن در آنجا و چون برسد جمعه را که  
جمعه عقبه است نزول کند بطن وادی و رمی کند آنرا بهفت سنگ ریزه هر سنگ ریزه برابر دانه باقلا باشد و یکبیر گوید بهر سنگ ریزه پستتر گردد و  
بعد آن بسوی نخربس قربانی کند آنجا بدناگر باشد نزد او اما آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بدست شریف شصت و سه بدنه نحر کرد و  
وی صد بدنه بود علی گرم الله وجهه را اگر کرد پنج باقی آن پستتر سوار شد بسوی مکه و کرد طواف افاضه و همین را طواف زیارت گویند و بعد  
این طواف حلال میشود و او را هر آنچه حرام شده بود بسبب احرام حتی که وطی نسائیز و آما هر که رمی جمعه عقبه کرد و این طواف نموده پس  
حلال است او را همه جز زنان آیین است جمله از سنن و آداب که مفاد این حدیث جلیل است از افعال وی صلی الله علیه و سلم که ظاهر میشود  
زنان کیفیت اعمال حج و در بسیاری از ملولات این حدیث که سوق کردیم خزان است میان علماء و وجوب و عدم وجوب آن در لزوم

وعدم لزوم آن بزل و در صحت حج اگر چیزی از آن ترک کرده و عدم صحت آن و در شرح بذکر آن بطویل در ده باب انحصار کردیم هر مفاد منفی  
 فالآتی با اشتغال علیه الحدیث هو الممثل لقوله صلى الله عليه وسلم خذوا عني مناسككم و التقتدي به في افعاله واقواله انتهى كلام السبل و  
 روایت است از عماره بضم عین و تخفیف سیم و تا در آخر این خزینه بضم خای جمعه و فتح زاین ثابت از ثقات تابعین است روایت  
 میکند از پدر خود که غزیمه بن ثابت است و او را از الشهادتین خوانند رضي الله عنه ان ابنا صلى الله عليه وسلم كان  
 اذا فرغ من تلبيةه سال الله رضوانه والجنة بود آنحضرت چون می پرداخت از تلبیه خود سوال میکرد از خدای تعالی رضا  
 او را که این حج و عمره مرضی و مقبول وی گردد و سوال میکرد بهشت را که ثواب آن گردد چنانکه در حدیث دیگر آمده الحج المبرور ثوابه الجنة  
 واستعانة برحمة من النار و پناه میجست برحمت خدای تعالی از آتش و نزع و در لفظی استغفار آمده یعنی طلب عفو میکرد و رواه  
 الشافعی و این حدیث از نسخه شارج مغربی ساقط شده و حدیث دلیل است بر استحباب دعا بعد فراغ از هر تلبیه که محرم میگردد و هر وقت  
 که باشد باین دعا یا دیگر بخوان و مختل که مراد از فراغ انتهای وقت مشروعیت تلبیه باشد و آن نزد رمی جمره عقبه است و اول صحیح است  
 باسناد ضعیف زیرا که در سندش صالح بن محمد بن ابی زائده ابو اقدلیشی مدنی است و او ضعیف است و اما ابراهیم بن ابی تیکه  
 که راوی است از وی منفرد نیست بآن بلکه متابع اوست برین روایت عبد الله بن عبد الله الاموی اخرجه البیهقی و لم یذكره قطی و عن  
 جابر بن رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فخرت ههنا گفت آنحضرت که فخر کردم در اینجا اشارت بموضع  
 سعین میکند از منی که آنحضرت در اینجا قربانی کرده و الا آن نیز آن موضع معلوم و معروف است که آنرا منخر النبی نامند و تبرکاد را اینجا عمارتی کرده اند  
 و منی کلهها صخر و منابه محل خمر است در هر موضعی از منا که خمر کنند جایز است فاشترافی رحا لکم پس خمر کنید شما در منزها و جامای خمر  
 و درین زمان موضعی خاص برای خمر مقرر کرده اند که بکنان بهانجا خمر میکنند و اگر جای دیگر کنند کسان حکام متعرض میشوند و لیس هذا اول قارورة  
 کسرت فی الاسلام و میگویند که از خمر در هر جا و با ستول میشود و این قیاس است بمقابلت نفس فافهم و باجماع این را در منی گفت و در عرفات گفت و وقت  
 ههنا و عرفه کلهها موقف استاد من اینجا و عرفات همه محل ایستادن است یعنی هر جزوی موقف است هر جائیکه بایستد صحیح  
 و حد عرفه از عرفه تا کوه های مقابل که قریب بساتین بنی عامر است بوده است و در مزدلفه گفت و وقت ههنا و جمع کلهها موقف و قوف  
 کردم من اینجا و جمع همه موقف است جمع بفتح جیم و سکون سیم نام مزدلفه است بجهت اجتماع آدم و حوا در وی و مزدلفه از اذلا ف است یعنی  
 قرب و در روایت ابوداود و دارمی از جابر زیاده کرده که همه راه های مکه راه و جای خمر است یعنی از هر راهی که بکند در آیند درست است و هر جا  
 در که خمر کنند رواست خمر در حرم باید و مکه حرم است لیکن در منی عادت شده است در روز خمر که در هم فبیجه است در منی می باشند آنجا قربانی  
 میکنند و دهمای دیگر مثل هدی و دم شکر تمتع و نذر و جز آن اگر در که کنند قصوری ندارد و مقصود از تسویه مواضع مذکور محل جواز  
 و خروج از عمد است و الا فضیلت مواقف آنحضرت صلى الله عليه وسلم و نحو طریق وی باقی است لا صارف عنه در سبل گفته محل دم  
 قران و تمتع و احصار و افساد و قطوع هدی منی است و در میکه لازم میشود معتمر را محل و بی مکه است و اما سائر دما که لازم میشود  
 از جز آت محلتش حرم محترم است و در وی طواف مشهور است رواه مسلم درین حدیث آنحضرت صلى الله عليه وسلم افاده کرده که تلبیه  
 بجز بیکی خمر در منی و در قوف بعرفه در موقف وی و نه بجز ذایع بجای و قوف وی و درین توسع است برایشان تا در هر بقعه که از بقاع  
 خواهند خمر کنند مجزی است از ایشان و در هر بقعه که از بقاع غزیمه و جمع و قوف نمایند کافی است و این زیادات است در بیان تخفیف برایشان



و تقریر وی صلی الله علیه وسلم کسی را که حج گذارد همراه وی و نالینستاد بجای ایستادن او و نخر نکرد در جای نحر و زیر آنکه سجد  
 قدرت احم لا تخصی و مکان وقوف آنحضرت گنجایش یگانه نمیدارد و در موطا است از عبد الله بن الزبیر که میگفت بدانید که غ  
 ان است مگر بطن عرنه و مژدلفه همه جای استادن است مگر بطن مجسر در مصفی گفته بطن عرنه وادی است جانب غرب از مسجد غزاة  
 بایم ای حضرت اعلیٰ مثل شد و موسسه انداخت که حضرت ابراهیم را در و فتح تو دارند و علماء برضمون این حدیث و آنکه  
 ملاف در آنست که اگر شخصی در بطن عرنه وقوف کرد حج او تباه گردد چنانچه مذہب شافعی است یا اصل حج صحیح است و در  
 ته که بخوابی نمیرواند شد چنانچه مذہب مالک است انتهى **و عن** عایشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه  
 و الی مكة دخلها من اعلاها گفت عایشة بدرستی که آنحضرت هنگامیکه می آمد مکه را می در آمد او را از بالای او که  
 طوی است و معلای مقبره مکه است همان جانب است و معلای بفتح تیم و سکون عین جمله و تخفیف لام است و عامه معلای گویند بضم  
 نرا که انخوانند بفتح کاف و مد غیر منصرف و بود صعب الترقی پس سهل کرد آنرا اسما و یه پسر عبد الملک بعد از مدتی سپس  
 ان سلطان مصر میزد نام در حد و دهنه هشت صد و بیست و این در آمدن مکه بسال فتح بود و غزالی گفته آنحضرت از وسط راه  
 بظرف در آمد پس تا شوی بوی اولی است انتهى و در آمدن باید که در روز باشد و علیه اهل العلم و اگر شب در آید نیز جائز است  
 مغلها و بیرون می آمد از پایان او که جانب یکر است که آنرا ثنیة سفلی خوانند چنانکه اول را ثنیة علیا و که انیز گویند بضم کاف و کسر چنان  
 اف و مد و این نزد باب الشبیکه است اهل مکه گویند افتح و داخل مضم و اخرج و در وجه دخول آنحضرت از ثنیة علیا گفته اند که ابوسفیان  
 یارم تا آنکه ببینم سپان را که طلوع میکنند از کعبه عباس گفت این چیست گفت چیزی هست که در دل من درخشید و هرگز خیل  
 عباس گفت ذکر کردم و یاد دادم این را بابی سفیان و قتی که در آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن طرف و نزد بیت است  
 که فرمود آنحضرت چگونه گفته است حسان پس خواند این بیت **ع** عدت ثنیة ان لم تروا بدتیر النقع مطلعها که  
 حضرت و گفت او خلوا الامن حیث قال حسان و اختلاف است در استحباب دخول و خروج از موضع دخول و خروج آنحضرت  
 ب است و هر که بر راه او نیست آنجا برود و بعضی گویند نیست مستحب و آنحضرت که از آن طرف آمده بجهت آنست که در راه  
 شده پس هر که در راه وی رفتن آنجا مستحب نیست متفق علیه ابن تیمیة گفت یشبه ذلک الله ان الثنیة العلیا التي  
 یخ والمقابر اذا دخل منها الانسان فانه یاتی من وجه البلدة والکعبة و انما اخرج من الثنیة السفلی لانه مستدبر بالبلدة والکعبة فاستحب  
 ما مؤخر التلا نیست بر وجهها انتهى **و عن** ابن عمر رضی الله عنه انه کان لا یقدم مكة الا بات بدی طوی  
 بحر که وی قدم نمی آورد مگر آنکه شب میکرد بدی طوی بفتح طای جمله و بضم کسر نیز آمده و فتح اصح و افصح و شهرست بر تنوین  
 می است قریب که داخل حرم در طرف راه عمود روی استحباب دخول است در مکه بروز و همین است قول اکثر جماعتی از سلف گفته  
 است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آمد مکه در عمره جبرانه شب حتی یصبح و یفتسل تا آنکه صبح میکرد و ابن عمر غسل می برد  
 آنکه در وایتی است و ظاهر آنست که نماز نفل باشد برای در آمدن این مقام شریف پس می در آمد مکه را روزانه و چون بکشت  
 بدی طوی و شب پیکر آنجا تا آنکه صبح میکرد و دید گذشت و ذکر میکرد و ابن عمر این بیت و ت بدی طوی و اغتسال و صلوة را  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم که وی میکرد آنرا و در نخل لالت است بر سجده نما در روی طوی ابراهیم و خوا

تا که غسل نکند جائز است و علی بن ابی طالب و در انوار کفیه سنت است برای داخل از طریق مدینه و شام غسل کردن در زمی طوی و در آمدن پیاده  
از مدینه که امتنع علیه شیخ در ترجمه گفته درین حدیث استحباب در آمدن که در روز است تا به پیمند کعبه را و دعا کند و الا آن خلوت جاری شده است  
در آمدن وقت سحر که سانی را که می آیند از جده و سنت موافق اول است و اگر چه جلوه بحال سحر و قوی و حالی دیگری نباشد و لیکن ظهور سلطان عزت  
و اہبت و حالات بیت المدزاده المد تعظیما و تشریفا در وقت چاشت ظاهر و اہر است عرف ذلک بالذوق و الحمد لسانتی محمدی سطور چون در ستمش  
و ثمانین و اثنین الف توفیق تادیه فیضه حج و عمره دریافت نیم شب بود که از بیرون بلدی پیاپی شده و سراز قدم ساخته لبیک گوین و از شرم گنگه گنگ  
و بریان مجرم محترم که یار سید یکی از غرائب اوقات و حالات آن مقام کریم طواف نیم شبی است که تجلی خاص و عظمتی مخصوص پروردگار و ایش می افتد  
که تعمیر از آن جز بلسان وقت ممکن نیست معنی بی کم و کیف که میگویند در حال آنخانه مدرک میگرد و تا کسیانیکه بصاحب خانه آشنا باشند چرمی بینند  
خدا داد که در آن دیوار و در چه جذب و برکت و عظمت نهاده اند **شعر** ز فرق تا بقدم هر یکا که می گرم به کرمه دامن دل میکشد که جای سجا  
الحمد لک با آنکه عین موسم بود و زمانه بهجوم حجاج عجب خلوت و فرصت در آن وقت دست بهم داد که در هر طوفان اسلام حجری رحمت منج بشر  
میسر آمد و همه آنچه در خاطر بود بی کلفت اغیار حاصل شد بعد فراغ از اعمال عمره بقیه شب نیز تا صبح همانجا گذارده شد که گفته اند **شعر**  
شب وصل است طی شد نامه بهر سلام فیه حتی مطلع الفجر و کیف عرفا و رباب قلوب منزع میشدند نزد در آمدن یکدیگر و لایح میشدند ایشا  
انوار کعبه و نامم میشدند بمشاهده بحال با جلال او چهره بیت منزل یاد از صاحب منزل میداد قطعه غربتی گردی بشهر و دیار چه روی در  
سجده صفایکن به دوست را اگر نمی توانی دید به خانه دوست را تماشا کن به زنی عابد حج که چون بکسید گفتن گرفت این نیست بلی این نیست ربی  
یعنی خانه رب من کیاست و چون بخانه رسید از دور دیده و دید و جبین را بدیوار خانه چسپانید و از انجا برداشته نشد مگر مرده و جان داده  
**شعر** گزشتار قدم یار گرامی نکتم به گوهر جان بچه کار و گرم باز آید **و عن** ابن عباس رضی الله عنه انه کان یقبل الحجر الا  
و یسجد علیه بود و رضی الله عنه بوسه میداد حجر اسود را و سجد میکرد و بروی در سفر السعاده گفته و گاه بر حجر اسود پیشانی می نهاد  
و بر انجا سجد میکرد و انگاه می بوسید این کیفیات مجموع در حدیث ثابت شده است و در نیل الاوطار است حکایت کرده است ابن منذر از  
عمر بن الخطاب و ابن عباس و طاوس و شافعی و احمد که مستحب است سجد کردن بروی به پیشانی بعد از تقبیل آن به قال الجمهور و مروی  
از مالک که آن بدعت است و اعتراف کرد قاضی عیاض ابشند و ذاین روایت از مالک رواه الحاکم و البیهقی من حدیث مسعودی  
یا الشافعی و البیهقی موقوفاً و حسنہ احمد و رواه ابو داؤد الطیالسی و الدارمی و ابن خریمة و ابو بکر البزار و ابو علی بن اسکنان البیهقی  
من حدیث جعفر بن عبد الله بن اسکنان گفته عمروی است از بنی حمید از قریش حمیدی و گفت بزار از جعفر بن عثمان مخزومی و گفت حاکم  
بنی ابن الحکم است روایت میکند از محمد بن عباد بن جعفر گفت دیدم محمد بن عباد بن جعفر را که بوسه داد حجر اسود و سجد کرد بروی پستتر گفت  
دیدم خال خود ابن عباس را که می بوسید و سجد میکرد و گفت ابن عباس دیدم عمر بن الخطاب را که می بوسید آنرا و سجد میکرد و بروی پستتر  
گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که کرد این را این لفظ حاکم است و و هم کرد حاکم در قول خود که جعفر بن عبد الله بن الحکم است  
بحال آنکه نفس کرده است عتقی که وی غیر اوست و گفت درین حدیث حاکم و هم و اضطراب است و در سبل گفته رواه الارزقی بسنده الی محمد بن عبان  
ال رایت ابن عباس جابویم الترویج علیه حله مر جلا را سه فقیر الحج و سجد علیه ثم قبله و سجد علیه ثلاثا و حدیث عمر که در صحیح مسلم است از قبل الحجر و التوبه  
قال رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم یک خفیا سویا و سجد و در وی شریعت تقبیل حج و سجود بر آن است و هم روایت است از ابن عباس

رضی الله عنه قال امرهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يرمواوا بضم ميم ثلثة المشواط گفتن بن عباس امر را و او شان را  
یعنی صحابه را رسول خدا که رمل کنند و نیز روند در سه شوط اول و این امر در عمره قضیه بود طواف که سبابت است از هفت بار گشتن گرد خانه  
هر یک گشتن را از آن شوط گویند یعنی تک و در رملها یکی مناسک همین لفظ واقع شده و در قاموس گفته جماعه از فقها این لفظ را مکروه دانسته  
و بجای آن طواف را اطلاق میکنند و وجه آن بیان نکرده مگر آنکه گویند طواف دلالت بر تعظیم دارد یا لفظ شوط لفظ جاہلیت است چنانکه  
در کرامت اطلاق لفظ شرب بر مدینه طیبہ گفته اند و می شوا را بعد از بر و زدن بر و ش محتاد در چهار شوط ما بین الرکنین در میان دو رکن  
که یکی حجر اسود است و دیگر رکن یثربی که محاذی اوست و در حدیث ابن عمر است که دیدم رسول خدا را چون طواف میکرد در حج یا عمره اول قدم  
سه طواف میکرد یعنی بر رمل و مشی مینمود در چهار باقی متفق علیه و وجه حکمت تشریع وی ابن عباس چنین روایت کرده که چون آمد آنحضرت  
و اصحاب و بک مشرکان گفتند بر شما و فدی می آید که سست گردانیده است ایشان را تب یثرب پس امر کرد آنحضرت که رمل کنند در سه شوط  
و مشی نمایند میان هر دو رکن و منع کرد او را از امر در جمیع اشواط مگر شفقت بر ایشان اخراج الشیخان و در لفظی از مسلم این است که  
مشرکان نشستند نزدیک حجر و چون دیدند ایشان را که رمل میکنند گفتند ایشان اند آنانکه زعم میکردید شما که تب سست کرده است آنها را  
ایشان اجله اند از کذا و کذا و در لفظی غیر مسلم راست نیستند ایشان مگر همچو آهوبر یا این است اصل رمل و هبش اغاظه مشرکین و رد  
قول آنهاست و این در عمره قضیه بود بعد سنت شد و کرد آنرا رسول خدا در حجة الوداع با وجود زوال سبب و اسلام اهل مکه و میا  
رکنین از آنجست رمل نمیکند که مشرکان از ناحیه حج نزد قیطان بودند و از آنجا ما بین الرکنین را نمی دیدند و در حدیث دلیل است بر لا باس به  
بودن اغاظه اعداء عبادت و اینکه نیست آن منافی اخلاص عمل بلکه اضافت طاعت است لبومی طاعت و قد قال تعالی و لا یزالون  
من عبودیتکم الا کتب لهم عمل صالح متفق علیه و رمل خاص است بگردان و نیست رمل بر زنان و نیست دم در ترک آن نزد جمعیست  
مسنون طواف قدوم برای محرم از مکه و علیه اهل العلم **وعنه** و هم روایت است از ابن عباس قال گفت لموار رسول الله  
صلی الله علیه وسلم یستلم من البیت ندیم آنحضرت را که استلام میکرد از خانه کعبه و استلام شامل لمس بید و تقبیل هم هر دو  
غیر الرکنین الیما اینین سوای دو رکن یثربی که حجر اسود است و رکنی که مقابل اوست رکن یثربی نام همین رکن است و لیکن اینجا  
هر دو رکن را یثربی خوانند بطریق تقلیب و یثربی تخفیف یا است و قد تشدد و بیت را دو رکن دیگر است یکی رکن عراقی و دیگر رکن شامی این  
هر دو را شامیین گویند و دو رکن یثربی را افضل است برین دو رکن شامیین باعتبار بقای آنها بر اصل بنای خلیل علیه السلام و محبت  
مخص بوده اند باسلام و رکن اسود افضل است بوجود حجر اسود در وی و لهذا تقبیل میکنند او را و استلام می نمایند بی تقبیل رکن یثربی  
را و از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوسیدن رکن یثربی ثابت نشده و جمهور برین اند و دو استلام رکنین شامیین کلام است و شیخ آنرا  
و شرح سفر السعاده ذکر کرده گویم جمهور متفق اند بر اینکه مسح کف و الاثاف این هر دو رکن را قاضی عیاض گفته منقرض شد خلاف و اجاع کرد  
بر عدم استلام این هر دو رکن گفته و علیه آل حدیث الباب دو استلام شوکانی و ذیل الاوطار گفته استنباط کرده اند بعض ایشان از  
شرعیت تقبیل حجر و هم از تقبیل محجن جواز تقبیل بهر متقی التعظیم از آدمی و غیره و نقل کرده اند از امام احمد که پرسیده شد از تقبیل منبر نبی صلی الله علیه  
وسلم و تقبیل قبر او پس ندید آن باس و بعض اصحاب او استنباط کرده اند این روایت را از وی و منقول است از ابن ابی الصیف یثربی یکی از  
علمای مکه از شافعی جواز تقبیل معصی اجزای حدیث و قبو صاحبین کذا فی الفتح انتمی گویم این استنباط نزد من پسندیده نیست و مساعده میکنند

اورا ہج دلیل شرعی چہ قوی و چہ ضعیف و قیاس بر حج اسود و تقبیل وی قیاس مع الفارق ست زیرا کہ اعمال حج خاص اند حج لایقاس علیہا  
و القصص علی المورد ہوا الاحوط والاولی والاعداء علم **وعن** روایت ست از عباس بن سبیہ از عمن بن الخطاب رضی اللہ عنہ انہ قبل  
الحج کہ وی دید اورا کہ بوسہ داد حج اسود را در نیل الاوطار گفتہ ستحب ست تقبیل حج اسود و باین رفتہ اند جمہور صحابہ و تابعین و سائر علمائے  
وقال و گفت انی اعلم انک حجرا لا تضر ولا تنفع بدستیکہ من میدانم کہ تو سنگی باعتبار صورت ظاہر در دنیا زیان نمیرسانی و سود نمیکشی  
ولو لا انی رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقبلک ما قبلتک و اگر نمی بودم من کہ دیدم پیغمبر خدا را کہ بوسہ میداد ترا بوسہ  
نمیدادم من ترا و در حدیث سوید بن غفلہ است کہ گفت دیدم عمر ابوسیدہ سنگ اسود را و الترام کرد اورا و گفت دیدم رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم  
تو مہربان اخر حجہ وسلم و در بخاری ست کہ بر سید مدی ابن عمر را از استلام حج گفت دیدم رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم استلام میکرد و آدمی بود  
گفت ارایت ان غلبت یعنی خبر دہ مرا کہ اگر غلبہ کردہ شوم و نتوانم استلام و تقبیل کردن گفت و غ از آیت بالیمین یعنی این لفظ را در من بخند  
و در بخاری گوید رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم استلام میکرد آنرا و تقبیل می نمود و روایت کرد حدیث عمر از رقی بن زیادت این لفظ کہ عمر چون این  
سخن گفت علی کرم اللہ وجہہ فرمود باز مان ازین سخن ای امیر المؤمنین کہ وی نفع و زیان میکند با ذی اعمی و جل گفت عمر این کجاست گفت در کتاب خدا گفت  
تساب خدا کجاست گفت قال اللہ تعالی و اذ اخذ ربکم من بنی آدم من ثورہم ذریئہم و اسندہم علی انفسہم الکنت برککم قالوا بلی شہدنا گفت  
علی پس چون پیدا کرد خدا آدم را مسح کرد پشت او را و بیرون آورد ذریت را از صلب وی پس اقرار کنانید از ایشان کہ وی رب ست  
و ایشان ہمیداند پسترنوشت میثاق ایشان در کاغذی و بود این سنگ را دو چشم و یک زبان پس گفت اورا بکشاد ہن خود پس اقرید او را  
این و سق را و بخاد او را درین موضع و گفت گواہی دہی برای کسی کہ بیاید ترا بایمان روز قیامت را وی گوید عمر گفت اعدو باسدان اعیش فی  
قولہم ست فہم یا ابا الحسن یعنی پناہ میجویم بخدا ازینکہ زندہ مانم در قومی کہ نیستی تو در ایشان ای ابا الحسن و این کنیت حضرت امیر ست طبری گوید  
عمر این قول از جہت آن گفت کہ مردم قریب العمد بودند بعبادت اصنام پس ترسید عمر کہ تقبیل حج از باب تعظیم بعض احجار ست چنانکہ عرب  
در جاہلیت میکردند پس خواست عمر کہ باگاہاندم مردم را کہ استلام وی اتباع فعل رسول خدا ست صلی اللہ علیہ وسلم نہ آنکہ حج زیادتہ نافع  
و ضار ست چنانکہ اہل جاہلیت در حق او ثمان اعتقاد میداشتند آنما مصنف در تلخیص گفتہ کہ در سند حدیث از رقی از علی رضی اللہ عنہ  
ابو ہارون عبیدی ست و ہو ضعیف جدا انتہی ولیکن حدیث ابن عباس کہ نزد ترمذی و ابن ماجہ و دارمی ست مؤید او ست و لفظ  
این ست کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بخدا سوگند کہ برمی انگیزد حج اسود را خدای تعالی روز قیامت در حالیکہ او را دو چشم  
کمی بیند آن دو چشم یعنی می شناسد کسی را کہ استلام کردہ است او را و زبانی ست کہ سخن میگوید بآن گواہی میدہد کہ سیکہ استلام کردہ است  
اورا بحق یعنی بایمان و صدق و یقین حسبہ شد متفق علیہ و رواہ الحاکم بطول الشیخ و در ترجمہ گفتہ حدیث ابن عباس نیز محمول ست  
بر ظاہر زیرا کہ حق سبحانہ قادر ست بر ایجاد بصر و لطف در جادات تا ویل میکنند آن کسانیکہ در دل ایشان زینغ و تفلسف ست و میگویند کہ این  
کنایت ست از تحقق ثواب مستلم و عدم ضیاع اجر و سعی او و عجب ست از بیضای وی کہ میگوید غالب بطن آنست کہ مراد ہمین ست اگر چہ  
متن نیست حمل او بر ظاہر و ہیچ عجب نیست از بیضای وی زیرا کہ وی مجبول ست نیز بر تفلسف و تاویل و تفسیر قرآن شرح احادیث تجاوزا  
عنہ انتہی **وعن** ابی الطفیل صحابی ست و آخر صحابہ بڑی زمین ست در موت و از خواص یاران علی کرم اللہ وجہہ ست  
رضی اللہ عنہ قال رایت گفت دیدم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یطوف بالبیت طواف میگرد و میگشت گرد و با جمہ

و یستلمه آلون بحین کسریم و سکون های مهله و فتح جیم معه و یقبل الحجن و استلام میگردن ران را بچوب سر کج مانند چوگان که با او بود و بوسه میداد آن چوب سر کج را در سفر السعاده گفته که آن چوب عصبانی بود و کوتاه سر کج انتهی شارخ وی گفته عصا و عرف عرب چوب خرد را گویند و در دست مبارک آنحضرت اکثر اوقات این چنین چوب می بود و درین روز طواف نیز داشت و رای غره که خادمان برای شتر می داشتند و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روی نیست که راه باین عصای متعارف که بهر آن در دست گیرند و با اعتماد آن راه روند میرفت انتهی گویم و از اینجا معلوم شد که عصای موسی که در قرآن شریف ذکرش آمده نیز چوبی خرد بود و وقت ضرورت بر آن تکیه میکرد نه آنکه با اعتماد آن راه میرفت و در روایتی از ابن عباس آمده که طواف کرد آنحضرت در حجه الوداع بر شتر در حالیکه استلام میکرد حجر اسود را بچوبی که در دست وی بود آن چوب اشارت بچوب میکرد و چوب را بوسه میداد و راه البخاری و سلم و بهم از وی است که آنحضرت طواف کرد بخانه بر شتر و هرگاه کمی آمد بر حجر اسود اشارت میکرد و بسوی وی بچیزی یعنی بچوبی که در دست وی بود و تکیه می بر آورد و راه البخاری و درین حدیث ذکر یوسیدن آن چیز نیست اما ذکر رکوب در حالت طواف است و در مصنفی گفته بر همین است اتفاق علما محلی گفته که سنت است طواف پیاده مگر بگذرد اگر بغیر عذره سواره طواف نمود جائز است بلا کراهت حاصل آنکه ازین احادیث هم استلام رکن ثابت شده و هم اشارت بحجن و بهم تقبیل آن غرض که بهر چه استطاعت دارد بکند در فتح الباری گفته در بوس کردن باید که آواز نزن چنانکه در بوسه کردن زنان در سفر السعاده که حجر اسود را بوسه میداد روی مبارک خود را بر آن می نهاد و در احادیث آمده که لبهای مبارک بر حجر اسود می نهاد و گاه دست مبارک بر آن می نهاد و دست خود را می بوسید و در حالت استلام میگفت بسم الله و الله اکبر و هرگاه که برابر حجر اسود رسیدی میگفت الله اکبر انتی و قال سلم از نقی با سند صحیح از حدیث ابن عباس آورده که این رکن بین خداست در زمین مصافحه میکند بآن بندگان خود را مانند مصافحه مرد و برادر خود را و هم احمد از وی آورده که رکن بین خدای تعالی است در زمین که مصافحه میکند بآن خلق خود را و سؤگند کسیکه نفس ابن عباس در دست اوست نیست هیچ مرد مسلمان که سوال میکند خدا را نزد او چیزی مگر آنکه میدهد آن چیز را بآن کس و در اینجا صحت اطلاق لفظ بین و بدست بر خدا و تتریب سلف ابقای این قسم الفاظ است بر ظاهر و اعتقاد کردن موافق آن بی تاویل و تشبیه و بهو الصواب و در سبیل گفته حدیث ابی الطفیل دال است بر آنکه مجزئ است از استلام پیدا استلام با که و تقبیل آن همچو محجن و عصا و همچنین تقبیل پید بعد استلام آن پید شافعی روایت کرده که گفت ابن جریج عطار دیدی هیچکسی را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم که چون استلام کردند بوسیدند و دستهای خود را گفت اری دیدم جابر بن عبد الله و ابن عمر و اباسعید و اباهریره را که چون استلام میکردند تقبیل می نمودند ایدی خود را گفت پس اگر نباشد استلام وی از جهت رحمت با یستد مقابل او و بردار دهر و دوست خود و بگوید تکیه زیرا که مروی است که گفت آنحضرت عمر را که ای عمر تو مردی قوی بوده از جهت مکن بر حجر پس ایذا دهی ضعیفان پس اگر بای خلوت استلام کن و الا استقبالش کن و بلیل گو و تکیه برار و راه احمد و الازرقی و چون اشاره کند بدست پس بوسد آنرا زیرا که بوسیده نمیشود چیزی جز حجر یا چیزی که مس کرده است حجر را انتهی و صحابه که دستها بوسیدند بعد مس حجر بوسیدند مصنف در فتح گفته سنت آنست که استلام کند و دست بوسد و اگر استلام بدست نتواند چیزی که در دست باشد استلام کرده آن چیز را بوسد و اگر اینهم نتواند اشاره کند بسوی وی و بر آن گفتا نماید و مالک گفته دست نبوسد و به قال القاسم بن محمد بن ابی بکر و در روایتی از مالکیه است که بنهد دست بر دامن بی تقبیل انتهی لیکن روایت عطاء و ارد دست بر مالک و اتباع او و عن یعلی بفتح تمانیه و سکون مهله بن امیه یضم حزه و فتح میم و تشدید با صحا دست



حلیف قریش اسلام آورد و روزه و حاضری و تنبک و طائف و طواف و عمر بن خطاب بود بر نجران رضی الله عنه قال طواف رسول الله صلی الله علیه وسلم مضطجاً گفت طواف کرد آنحضرت خانه کعبه را در حالیکه مضطجع است اضطجاع افتعال است اضضجع که معنی خندست و نامیده شد آن تا بطریقه که وسط دراز از زیر بغل کرده ساعدی بین را ظاهر میدارند و گفته اند که هر دو ساعد را نمایان دارند و لفظ نهاییه این است که از آریا بر دراز از زیر بغل راست بر آورده هر دو طرف او را بر کتف چپ از طرف سینه و پشت هر دو انداخته یعنی طریقی بر سینه باشد و طریقی بر پشت ببرد اخضض بجای سینه و اضطجاع قبل ابتدای طواف است بانکه زمان و ادخل است در تجدد و نشاط و حکم او استحباب است در طواف و الیه ذهب الجمهور بر سواد مالک و اصحاب شافعی گفته اند که مستحب و طوافی است که در وی رمل نیست در مصنفی گفته اضطجاع و رمل مخصوص است بر حال دون النساء و در اشواط سبعة موالات کند در سبیل گفته اضطجاع در اشواط سبعة و چون تمام کند طواف جامه را برابر نماید و اضطجاع نکند و گفته اند که اضطجاع در سه شوط اول است لا غیر استی رواه الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و صححه الترمذی و رواه الدارمی ایضا و در حدیث ابن عباس نزد ابو داود و طبرانی که عمره کردند آنحضرت و اصحاب و از جبرانه که نام موضوعی است پس رمل کردند در طواف بیت بسته شوط و گردانیدند ردای خود را از زیر بغل های خود پیستر انداختند آنها را بر دو شهای چپ خود و این معنی اضطجاع است و هم نزد ابو داود و دست از وی رضی الله عنه که اضطجاع کرد آنحضرت و تکبیر گفت و استلام نمود و تکبیر گفت پیستر رمل کرد در سه طواف و بودند صحابه چون میر رسیدند زنگن بانی را و غایب میشدند از قریش مشی میکردند پیستر طالع میشدند بر آنها و رمل میکردند گویا آهوان انداختن عباس گوید پس سنت شد و اول اضطجاع که کردند در عمره القضاء بود تا استعانت کنند بدان بر رمل و به بینند مشرکان قوت ایشان را پیستر گردید سنت **و عن** انس رضی الله عنه قال کان لیل من الیهل فلا ینکر علیه و یکبر المکبر فلا ینکر علیه گفت انس بود که اهلال میکرد از ما اهلال کنند پس انکار کرده نمیشد بروی و تکبیر میگفت تکبیر گویند پس انکار کرده نمیشد بروی یعنی لازم نبود که تلبیه گویند اگر تکبیر گویند رواست ولیکن گفته اند که تکبیر گفتن خصت است و تلبیه گفتن سنت و تکبیر روز عرفه مجامی را سنت نیست بلکه سنت تلبیه گفتن است تارمی جمره عقبه و تکبیر سنت است در پس نماز حاج و غیر حاج هر دو را در سبیل گفته حدیث دال است بر عدم انکار بر تکبیر بلکه تکبیر سنت است زیرا که مراد انس آنست که صحابه این را در حضرت وی صلی الله علیه وسلم میکردند و آنحضرت هر یکی را بر قول وی مقرر میداشت مگر آنکه پیش وارد است در صفت بگاه رفتن ایشان از منی بسوی عرفات و در وی روست بر سیکه قائل است بقطع تلبیه بعد صبح یوم عرفه و گذشت اینکه اهلال رفع صوت است به تلبیه و اول وقت وی از حین احرام است تا شروع در اهلال و آن در حج تا شروع کردن است در رمی جمره عقبه و در عمره تا طواف استی متفق علیه گویم و از ابن عباس آمده مرفوعاً که وی باز می ماند از تلبیه در عمره وقتی که استلام کرد حج را اخرجه الترمذی و صحیح و هم از وی است از آنحضرت که فرمود تلبیه گوید معتمراً آنکه استلام کند حج را رواه ابو داود و گویم ظاهرش در تلبیه گفتن است در حال دخول مسجد و بعد رویت بیت و در حال مشی تا شروع در استلام و مستثنی است از وی اوقاتی که در آن دعای مخصوص است و رفته اند ببول این حدیث ابو حنیفه و شافعی در جدد و در قدیم گفته تلبیه گویند ولیکن تخفیف صوت و به قول ابن عباس و احمد **و عن** ابن عباس رضی الله عنه قال بعثنی النبی صلی الله علیه وسلم فی الثقل او قال فی الضعفه من جمع بلیل گفت ابن عباس فرستاد مرا رسول خدا در بار و خت خود یا گفت در ضمن ضعیفان اهل و عیال خود از زنان و اطفال از مزدلفه شب و خود بعد از اسفار فجر

پیش از طلوع آفتاب سواره شد و سنت این است چلا بدست از بیت جمع و افاضه نماند و روان نشود بیعت کند و روان مگر بعد از آنکه  
 جامه بپوشد و دست بر سر بگذارد و روان نشود از آنجا مگر بعد از آنکه طایفه را قبل طلوع شمس زیر آگه اهل جاهلیت افاضه نکند و  
 از جمع طلوع آفتاب و میگفتند اشرق بشیر کیمیا تغییر پس آنحضرت خلاف ایشان کرد و پیش از طلوع روانه شد اما این جماعه را در شب فرستاد  
 و فرمود که می جبهه العقبة نمانید مگر بعد از بر آمدن آفتاب و همین است قول ابو حنیفه و در بعضی احادیث مطلق آمده که بروید و می جبهه العقبة نمانید و  
 باین اطلاق امام شافعی و امام احمد بن حنبل و می بعد از نصف لیل کرده اند شیخ در ترجمه گفته ظاهر نظر بقاعده مستمره شافعیه آنست که مطلق  
 محل بر مقید میگردد و الله اعلم انتی متفق علیه و روایه الشافعی و النسائی و البیهقی نحوه در حبل گفته این حدیث و نحو آن لایست میکند  
 بر رخصت برای ضعف و عدم استحکال صیبت و زنان و حکم ضعفه اند بحدیث اسما بنت ابی بکر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اذن داد  
 برای طعن بضم غا و عین محمد و سکون آن جمع طعینه است بمعنی زن در هودج بعد از اطلاق وی بر زن بلا هودج و بر هودج بلا زن هر آینه  
 کمانی الزامیه و عن عائشة رضي الله عنها قالت استأذنت سودة رسول الله گفت عایشه اذن خواست سوده  
 ام المؤمنین از آنحضرت صلی الله علیه و سلم لیلۃ المن خلفه شب نزدلفه ان تدفع قبله که بروی قبل آنحضرت و کانت ثبطه  
 و بود سوده در فرج ثبطه بفتح مثله و سکون بوجه تفسیر کرد آنرا بقول خود یعنی ثقیلة اگر انبار فاذن لها پس اذن داد آنحضرت و او را  
 بر رفتن پیش از خود و در اینجا اشارت است باستحجال وی در می شوکانی در مختصر گفته می نماند جماعات را مگر بعد از بر آمدن آفتاب مگر زن  
 و کوکان که ایشان را جائزست قبل از طلوع هر آینه و همین حدیث ابن عباس عایشه را حجت آورده و گفته که درین باب حدیثهاست  
 متفق علیه در حدیث دلیل است بر جواز دفع از مزدلفه قبل فجر و لیکن از جهت عذر که افاده قوله و کانت ثبطه و جمهور علماء بر آنکه صیبت  
 نزدلفه واجب است و لازم می آید از ترک وی دم و دیگران گویند سنت است اگر ترک شد فضیلتی ترک شد و از انهم و دم هیچ بروی لازم نیامد  
 و صیبت اکثر لیل معتبرست و گفته اند ساعتی از نصف ثانی و قبل غیر ذلک و اما فضل آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس صیبت تا صلوٰه فجر بود  
 و فرمود و اعنی مناسکهم فانهم و عن ابن عباس رضي الله عنه قال قال لئلا رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 لا ترموا الحجر حتى تطلع الشمس می نمانید جبهه عقبه اما آنکه بایده آفتاب و طلوع کند و اگر می نمانید کسانى باشند که مباح است  
 او را آنقدر که بخواهند و اما ذوات است در عدم صیبت نزدلفه و درین سلسله چهار قول است یکی آنکه جائزست می بعد از نصف لیل برای قادر  
 و عاجز فی الزمان و قاله الشافعی و احمد دوم آنکه جائز نیست مگر بعد طلوع آفتاب تا وقت زوال و اگر بعد از طلوع فجر نماند جائزست و لیکن  
 اساتذی را در دو قول ابی حنیفه سوم آنکه قادر را بعد طلوع فجر و معذور را بعد نیمه شب جائزست و قول هدی و یابن است چهارم آنکه قادر را  
 بعد طلوع شمس جائزست و این قول مخفی و نودی است در سبل گفته و هذا اقوی الاقوال دلیل او از جماعه قیلا و اه الخمسة الا النسائی  
 یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و فیه انقطاع و در وی انقطاع است زیرا که در سندش حسن غری بجای کوفی است و وی ثقه است  
 مسلم بدو احتجاج کرده و بخاری چنین استنداده و در جبهه آنکه حدیث وی از ابن عباس منقطع است احمد گفته حسن غری از ابن عباس سماعت ندارد  
 و عن عائشة رضي الله عنها قالت ارسل النبي صلى الله عليه وسلم بام سلة لیلۃ النحر گفت عایشه فرستاد  
 آنحضرت ام سلمه را در شب نحر قومت الحجر قبل الفجر پس می کرد جبهه را پیش از فجر تموضت فافاضت پستر گذشت ام سلمه پس  
 طواف افاضه کرد و بعد از این در روز یک می بود آنحضرت نزد ام سلمه یعنی روز نوبت او بود گویا این اشارت است بسبب استحجال وی در می

وافتخار واینها علم وافر ستادن ام حبیبیه و سوده نیز احادیث آمده و ظاهر آنست که همه را فرستاده بود و گفته اند که این رخصتی بود و خاص  
 بام سلمه در سبیل گفته حدیث دلیل است بر جواز رمی قبل فجر زیرا که ظاهر آنست که بر آنحضرت مخفی نبود مع هذا آنرا مقرر داشت و حدیث ابن عباس  
 معارض اوست و جمع میان هر دو باین طریق است که جواز برای معذور است و ابن عباس را عذر نبود انتهی سید علامه عبدالعزیز صاحب  
 گفته قاضی است دین جمیع روایت سبعة از ابن عباس که پیش فرستاد آنحضرت او را شب مزدلفه و در عقیقه اهل خود انتهی رواه ابوداود شیخ  
 در ترجمه گفته درین حدیث مقال است و اساطین علم حدیث نیز از آن انتهی و لکن محضت فرموده و اسنادی علی شرط مسلم  
 که سند این حدیث بر شرط مسلم است پس قوی باشد و سخن عروه بن مضرس بن بضم میم و تشدید رای که سوره فتح ضاع و کوفیست حاضر شد  
 حجة الوداع را و صدر حدیث وی این است که گفت آدم رسول خدا را در موقوفت امینی جمع و گفته آدم ای رسول خدا از جبل طی پس مانده کردم ناقه  
 سواری خود را و در پانزدهم نفس خود را و در این بجای نفس فرس آمده و الله نکذا شتم بیچ کوفی مگر که استادم بران پس هست حج پستتر این  
 حدیث را ذکر کرد رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من شهد صلاة تناهدنا گفت عروه فرمود و اول خدا  
 بهر که حاضر شد نماز ما را که این است یعنی بآلین دلفه مراد میدارد آنحضرت از نماز مزدلفه را و در وی دلیل است بر آنکه تمام نمیشود حج مگر با  
 مملوۀ فجر مزدلفه و وقوف در آنجا مافیه امام فوقی قف معناه پس ایستاد با احتیاج ندفع تا آنکه روان شویم از مزدلفه و قد وقف بعضی  
 قبل ذلك و حال آنکه تحقیق ایستاد آنکس در عرفه پیش از این که چنانچه ساعتی باشد و اگر چه در خواب باشد یک ساعت که درین موضع ایستاد و بعد  
 زوال یا در شب ضعی حاجی شد این حرم و ابن رشید ادعای اجاع کرده اند بر آنکه کافی نیست وقوف روز عرفه قبل زوال و در کتب فقه حنا بله است  
 که وقت وقوف بعرفه از طلوع فجر یوم عرفه است تا طلوع فجر یوم یوم غدیر و منیع الغنما گفته حال این است که نیست دلیل بر نیکیه وقوف کند مگر بعد از  
 این تمییز و زمانی بعد ساق حدیث عروه گفته این حدیث حجت است و روز عرفه تمام آن وقت است برای وقوف انتهی لیلیا و انهارا استاد در  
 یاروز وقوف عرفه کی از دور کن حج است بلکه کن عظیم است تا آنکه وارد شده الحج عرفه و در بعضی گفته این وقوف فرض است و شرط وقوف حضور یعنی  
 از عرفات و وقت آن از زوال شمس است تا صبح یوم النحر و منیع در میان جزو از نماز و از لیل سنت است انتهی و عرفه اسم مکانی مخصوص است  
 و بعضی زمان که روز عرفه است نیز آید و بعضی گویند که مشتق از عرف است بالفتح و سکون را یعنی بوی شخص و چون در نماز بوی بد بجهت کشیدن  
 ذیابح پیدا میشود و در مقابل آن عرفه گفتند از جهت خالی بودن و از آن رواج و لیکن درین زمان خلاف آن رواج گرفته می آید بجهت کثرت غایط  
 مردم که در آن وادی مساک از بی حفاظتی شان می باشد و این حال از صدر اول ماثور نیست از آفات این زمان است فقد ترجمه تحقیق  
 تمام شد حج او و قضی تفتش و تمام کرد تفتش خود را تفتش در لغت بمعنی اذنا ب شعث است قاله النضر بن سمیل و قبل قضاء المنارک رواه  
 الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و نسائی و رواه ابن حبان و الحاکم و الدارقطنی و البیهقی من حدیثه با لفاظ مختلفه  
 و صححه الترمذی و ابن خزيمة و الدارقطنی و الحاکم و القاضی ابوبکر بن العربی علی شرطها و مفهوم شرط آنست که هر که این همه نکند  
 حج وی تمام نیست و وقوف عرفه مجمع عایه است و اما مزدلفه پس نزد جمیع حج تمام است و اگر چه وقوف در آن و نماز صبح استخافوت شده باشد  
 و لیکن دم لازم است و نذربان بن عباس و جماعة از سلف آنست که وقوفش رکن است مثل عرفه و این غموم دلیل اوست و مؤید اوست  
 روایت نسائی که هر که ندیافت جمع را پس نیست حج او را و قوله تعالی فاذا فرغوا فاعلموا عند المشعر الحرام و فعل آنحضرت با قول می خذوا عنی تمام  
 و جواب داده اند بهر ازین روایت بآنکه مراد از حدیث عروه آنست که هر که در جمیع مذکورات تمام شد حج او و آمدن حج کامل و دال است برین

روایت اهل سنن ابن حبان و حاکم و فطنی و بیہقی کہ آمدند نزد آنحضرت در حالیکہ استلوه بود بعرفات مردم چند از اہل نجد و گفتند  
 کیف الحج فرمود الحج عرفہ ہر کہ آمد قبل صدقہ فجر از شب جمع پس تحقیق تمام شد حج او در روایتی از ابو داؤد دست ہر کہ دریافت عرفہ را قبل از  
 طلوع فجر پس تحقیق دریافت حج او در روایت دارقطنی است الحج عرفہ الحج عرفہ گویند این صریح است در مراد و جواب اہل اندازین زیارت  
 کہ ہر کہ نیافت جمع را پس نیست حج برای او با احتمال اوایل کہ مراد عدم حج کامل الفضیلہ است و بانکہ این روایت را ابو جعفر عینی انکار کردہ  
 و در انکارش جزوی تالیف نمودہ و آیت دلالت نمیکند بر ذکر نزد مشعر حرام مگر بانکہ رکن است و فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بیان واجب  
 مستکمل الفضیلہ است کذا فی سبل و عن عمر رضی اللہ عنہ قال ان الشمس کلین کأنوا لا یفیعضون حتی تطلع الشمس  
 گفت عمر ہرستیکہ بودند مشرکان نمی راندند و روان نمی شد نماز از زمانہ تا آنکہ طلوع میکرد و آفتاب آفاقت ریختن اشک و آب بکشتہ و بکینا  
 روان شدن از عرفات و یقولون اشرق شید و یسکفند تا بان شوای کوفہ شیر بفتح شکشہ و کسر موصدہ و سکون تحتیہ کوبی است معروفہ  
 بر بسیار روندہ نمی دوی کلان ترین کوفہ ہای کہ است و اشرق یعنی ہزہ فعل امر است از اشرق ای داخل فی الشروق و ان النبی صلی  
 اللہ علیہ وسلم خالفہ و بدستیکہ آنحضرت خلاف کرد مشرکان از افاض قبل ان تطلع الشمس پیرانا و سیر کرد بشتابی از  
 عرفات پیش از آنکہ بریاد آفتاب و در حدیث محمد بن قیس بن مخزومہ است کہ وی گفت خطبہ کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت بودند اللہ  
 روان میشد نماز عرفہ وقتی کہ بود آفتاب گویانہ وی دستارهای مردان است در روی ایشان و ماروان نمیشویم از عرفہ تا آنکہ غروب کند آفتاب  
 از زمانہ بعد از طلوع آفتاب ہنگامیکہ میشد آفتاب گویانہ تمامہ مردان است در روی ایشان و ماروان نمیشویم از عرفہ تا آنکہ غروب کند آفتاب  
 و روان شویم از زمانہ پیش از آنکہ طلوع کند آفتاب ہدی ما مخالف ہدی عبدہ او ثمان و مشرک است رواہ البیہقی فی شعب الایمان و اخرج  
 نحوه من حدیث مسو بن مخزومہ رواہ البخاری و در روایتی اشرق شبیر کہما لغیر آمدہ اخرجه الاسمعیلی و ابن ماجہ از انارہ بمعنی اسراع  
 و در دیدن اسب و در حدیث دلیل است بر شریعت دفع یعنی افادہ قبل شروق شمس و گذشت حدیث جابر بن عبد اللہ اسفربغا و عن  
 ابن عباس و اسامہ بن زید رضی اللہ عنہما و اراحت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسکفند قال لا یزال النبی صلی اللہ  
 علیہ وسلم یلبی حتی رمی جمرۃ العقبة گفتند آن ہر دو ہمیشہ بود بغیر خدا تلبیہ میکرد تا آنکہ رمی کرد جمرہ عقبہ را در روز نحر و بعد از ش  
 تلبیہ تمام نرود و اہل البخاری و مسلم و تروی دلیل است بر مشر و عیت استمرار در تلبیہ تا روز نحر تا رمی جمرہ قطع آن نزد رمی اول حصات کند  
 یا بعد فراغ از آن جمرہ با اول رفته اند و احد و بعض احباب شافعی بسہ فی ثانی و دال است او را روایت نسائی فلم یزل یلبی حتی رمی الجمرۃ فلما  
 رجع قطع التلبیہ و روایت ابن خزمہ از حدیث ابن عباس از فضل کہ وی گفت روان شد ہمراہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم از عرفات پس  
 ہمیشہ تلبیہ میگفت تا آنکہ رمی کرد جمرہ عقبہ را و تلبیہ میگفت بابر سنگریزہ پستری قطع کرد تلبیہ را با خر سنگریزہ ابن خزمہ گفتہ این حدیث صحیح است  
 و بسیدین مراد است از قول وی حتی رمی جمرۃ العقبتہ ای اتم میہما انتہی و در نیل الاوطار گفتہ الامر کما قال ابن خزمہ زیرا کہ این زیادت خارج  
 بخرج صحیح است و نیست نمانی مزید فیہ و قبول آن متفق علیہ است کما تقر فی الاصول انہی در سبل گفتہ علماء اخلاف است کہ کی قطع تلبیہ  
 و این احادیث وقت ترک آنحضرت تلبیہ را بیان کردہ انتہی گویم مذہب جمہو قطع است نزد رمی جمرہ مذکورہ و گوی گفتہ قطع کند وقت دران  
 و در ہم مذہب ابن عمر و لیکن اعادہ کند آنرا چون ان براید از مکہ بسوی عرفہ و کردہی گفتہ قطع کند وقت رفتن بسوی وقت رواہ ابن المنذر  
 و سفید بن عمار با ساندی صحیحین با ششم حدیث بن وقاص فی کہ انہم اذ وجہ و بہ قال مالک و مقیدہ کرد مالک آنرا بر و ال شمس و زعفرہ

وهو قول الاذاعي والليث وعن الحسن البصري مثله ولكن گفته چون بگذارو نماز صبح روز عرفه والصواب ما قد مرناه **وعن** عبد الله بن مسعود رضي الله عنه انه جعل البيت عن يساره ومنى عن يمينه برستیکه وی گردانید خانه کعبه را بجانب دست چپ وقت رمی حجره و تعبده گردانید منی را بجانب دست راست خود یعنی وقتی که برسد حجره کبری که در جانب مسجد خیف است رمی الحجره بسبع حصیا و انداخت حجره را بهفت سنگریزه و کبیر میگفت با هر سنگریزه و قال هذا مقام الذي انزلت عليه سورة البقرة و گفت سوگند یکسکه جزا و خدائی نیست که این ست بجای کسکه فرود آورده شده است بروی سوره بقره عبارت است از ان حضرت صلی الله علیه و سلم تخصیص سوره بقره بجهت آنست که در روی مناسک حج مذکور است یا مقصود انزال قرآن است و تشتمل است بر اکثر اموریات و اعمالی چه این سوره الطول و ارفع سوره قرآنی است چنانکه در حدیث آمده که هر چیز را کوفی است و کوفان قرآن سوره بقره است و در روی جواز گفتن سوره بقره بخلاف کسکه که میگوید آنرا در سبیل گفته لا دلیل علیه متفق علیه اجماع قائم است بر اینکه این کیفیت واجب نیست بلکه مستحب است این را ابن مسعود بطور رد گفته بر کسیکه گفت رمی نمک آنرا از بالای آن و اتفاق کرده اند بر رمی سایر جوار از فوق آنها و از اینجا معلوم شد که در رمی رعا عه و طاق می باید کرد و در مسلم از حدیث جابر آمده که انداختن سنگریزه را در هر طاق است یعنی بهفت سنگریزه می اندازد **و عن** جابر رضي الله عنه قال رمى رسول الله صلى الله عليه وسلم الحجة يوم النحر حتى رمى كل رسول خدا حجره را روز نحر وقت چاشت و اما بعد ذلك فاذا زالت الشمس وليكن سپس روز نحر در سه روز دیگر پس وقتی می گرد که برگشت آفتاب از جانب مشرق بموی مغرب رواه مسلم کلام در وقت رمی حجره گذشت و این حدیث دلیل است بر اینکه وقت رمی چهار ثلثه بعد از زوال شمس است و هو قول جابیر **و عن** ابن عمر رضي الله عنه انه كان يرمى الحجرة الدنيا بواحد من رمي ميكو حجره را که نزدیک تر است از منازل که در جانب مسجد خیف است و این اول حبرات است که رمی کرده میشوند روز نحر بسبع حصیات بهفت سنگریزه یکبار علی التوکل حصاة در حالیکه تکبیر میگفت برائی هر سنگریزه تقریباً قدم پستری بیشتر بر رفت حتی یسهل بضم ه و مضاعف کسر یا ز سهل بسكون جمله و در روایتی بجای حتی ثم آمده یعنی تا آنکه در رمی آمد زمین نرم را و قصد آن می نمود شتمل ضد غرن بفتح حای جمله و زای حمزة زمین و رشت فیقوم فیستقبل القبلة قیاماً طویلاً پس می ایستاد و طایفه قبله استادانی دراز و تفسیر مقدار این قیام در روایت ابن ابی شیبہ با سواد صحیح چنین آمده که این عمری استادان در زمین آن مقدار که کسی در وقت نحر ویداع و برقع دیدیه و دعا میکرد و بر میداشت هر دو دست خود را این قیام گفته نمیدانم درین خلاف مگر آنچه مروی است از مالک که رفع کنند دست را برای دعا و این حدیث حجت است بروی و تقدم الكلام فی ذلک فی کتاب الصلوة ثم رمی الی سبطی پستری میکو حجره و بهفت سنگریزه تکبیر میگفت هر گاه که می انداخت حصات را ثم یا خذ ذات الشمال فیسهل و یقوم مستقبل القبلة ثم یخو فیرفع دیدیه و یقوم طویلاً پستری میگرفت راه می رفت بجانب دست چپ پس می آمد زمین نرم را و می ایستاد و مقابل قبله پستری دعا میکرد و بر میداشت هر دو دست خود را و می ایستاد دراز و تفسیر می حجره ذات العقبه من بطن الوادی پستری رمی کرد حجره عقبه را از مخالف و با بهفت سنگریزه تکبیر میگفت نزدیک هر سنگریزه و لا یقف عندها و می استادان و حجره عقبه ثم یخرو فیقول هكذا رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم یفعله پستری میگفت این چنین دیدم پیغمبر خدا را که میکرد و اگر او البخاری سنت چنین واقع شده است که بعد از رمی ده حجره اول می باید ایستاد و بسیار ایستاده در دعا بایاد کرد و حجره اخیر را می میکنند و برگردند و ایستاده دعا کنند و آخر آنرا جز شای کسی نداند و معظم ارکان حج و افعال آن تعبیدی است که تحمل باید یافت آن را می نیست و این نیز از آن قبیل است



ولهذا گفت ابن عمر که چندی دیدم آنحضرت را که میگردانید و آنرا بعضی از علما گفته اند که وجه در نایستادن در آنجا آن بود که درین روز مشایخ بسیار بودند از ذبیح و حلق و افاضه بکه برای طواف اما این معنی در ایام منی مشهود است و بعضی گویند حجه العقبه در راه واقع است پس قوت نزدیک آن موجب از دحام و تضییق طریق است و حقوق ضرر است بگذرندگان راه بخلاف دو حجه دیگر که بر گران راه اندند در میان آن و بعضی گفته اند دعا و صلب عبادت و وسطوی می باشد در نهایت وی و دعا و صلب عبادت افضل است و اکثر دعای آنحضرت در نماز در تشهد بود پیش از سلام و بر آمدن از نماز و دو حجه اولی در وسط اندیش دعا کرد در آنها و بعد از حجه عقبه نیت گشت عبادت و باین وجه اشارت کرده است در هدایه و شمنی نیز گفته و در سفر السعاده نیز ذکر کرده و این در جنیه خالی از بعضی نیست چه دعا بعد از فراغ نیز مشروع است و چندین ادعیه و اذکار بعد از نماز ما ثور شده و دعا بعد از افطار صوم نیز آمده و تحقیق گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نماز بای فرض عقیب تلاوت قرآن و جز آن شیخ در ترجمه بعد ازین گفته و بنده ضعیف تجاوز از حد غنی و قبی که مشرف شد باین عبادت انداخته شد در دل و بی سابقه فکر و تامل بطریق الهام گفته در عدم قوت نزدیک این حجه یعنی حجه العقبه و امید است که صواب باشد و آن این است که در عدم قوت نزدیک این حجه اشارت است از رب حیم و رسول کریم که بنده چون در دو حجه اولی مجاهده کرد و ریاضت و مشقت کشید و مبالغه کرد در آن و بایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال نمود و ادا کرد حق خدمت بر وسع و طاقت خود آسان گردانید و وی تعالی کار را بروی و مباح گردانید و او را آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و افاضه کرد بروی آثار رحمت و غفوه و مغفرت خود و لایسای درین عبادت که حج است که شمر غایت آثار رحمت و نتائج مغفرت است چنانکه بیک وقفه در عرفات تمامه گنایان می بخشد گو یا گفت پروردگار تعالی که ای بندگان من بسیار تعب کشیدید و مجاهد گردیدید می آرام گیرید و آسوده باشید که گنایان شمار را بخشیدم و بر شما رحمت کردم و این نکته را بر اکابر علمای مکه که در آنوقت درین مشهد حاضر بودند عرض کردم خصوصاً شیخنا و مولانا القاضی علی بن القاضی جبار الله القرشی الخالدی مفتی بلد الحرام الشهبز بنی بطنه پس همه قبول کردند و استحسان نمودند و دعا بخیر و برکت کردند و الله اعلم انتهى بعبارة و هم روایت است از ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بدستیکه آنحضرت گفت در حجه الوداع وقت بر آمدن از احرام و قواه النوی و قال هو الصحیح المشهور یا در عمره حقه و خبر به امام الحرمین و گفت قاضی عیاض در هر دو جایب و نوی گفته این هم توفیق و بشارت قال ابن دقیق العید تصنف گفته و هذا هو المتعین لظافر الروایات بذلك اللهم ارحم المخلوقین خداوند ارحمت کن موی ستر ترا شنندگان را در حج یا عمره نزدیک حلال شدن از آن و تالوا و المقصود من گفتند صحابه و کاتبان گنندگان موی ستر را نیز دعا بر حمت کن بصف و فتح گفته واقف نشدم در هیچ طریقی بر نام متولی این سوال مجد بحث شد از آن بآدم رسول الله ای فرستاده خدا بسوی بندگان و رحمت وی بر ایشان قال گفت آنحضرت خداوند ارحمت کن مخلوقان را گفتند و مقصرین را هم قال فی الثلثة گفت آنحضرت در کثرت سووم و المقصود من و مقصرین را هم حج است کن و در روایتی چهارم بار جمع کرد مقصرین را و ظاهر حدیث آنست که دعا برای مخلوقین دوبار کرد و برای مقصرین یکبار و در روایات آمده که سه بار برای مخلوقین مقصرین را بران عطف و دعه متفق علیه من حدیث ابن عمر و من حدیث ابی هریره و المسلمین من امم الحصین و لاحد عن ابی سعید و حدیث دلیل است بر شریعت حلق و تقصیر و حلق افضل است و در حلق استکمال راس باین نزد مالک و احمد و قیل هو الافضل و اقل هم مجزئ است و قیل الاربع و قیل النصف و گفته اقل خیر می که واجب است حلق آن سه موی است و قیل شجرة واحدة و خلاف و تقصیر فی التفصیل مثل این است و اما مقصد از وی پس بقدر یک انگشت و گفته اند که کمتر ازین هم کافی است این همه در حق و این است

بالتفصيل خلق بقرصه در حق حاج و معتمر است و متمتع را آنحضرت مجزئ گردانیده در حلقه رتبه یکسانی را با حج و عمره میفرمود و میفرمود که بخلقوا اولی الامر و ظاهرش استوای امرین است در حق متمتع و مصنف در فتح تفصیل کرده و گفته ان كان حیث یطلع شعره فالاولی له الحلق والافا لتقصیر ینفع الحلق فی الحج ووجه این تفصیل در فتح بیان کرده و اما نسأ پس شروع در حق ایشان تفصیر است اجماعاً ابو داود از حدیث ابن عباس آورد که نیست بر زنان حلق جز بنی نیست که بر ایشان تفصیر است و ترمذی از حدیث علی آورده که نهی کرد از آنکه تبراشند زن سر خود را و نزد شافعی اگر حلق کند مجزئ است با اگر است **و عن** عبد الله بن عمر بن العاص رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم وقف فی حجة الوداع استاد آنحضرت و توقف کرد در جایی در حجة الوداع بمنی برای پاس خاطر مردم روز نحر بعد زوال بر راحله خطبه کنان نژاد جمو فاجعلوا یسألوا پس پرسیدن گرفتند مردم و استکشاف ابهام در تعلیم احکام نمودند و استفسار کردند فقال رجل پس گفت مردی مصنف گفت لم اقف علی اسم بعد البحث الشدید لعلما شعره فخلقت قبل ان اذبح آگاه نشدم پس حلق کردم و تراشیدم موسی سر پیش از آنکه ذبح کنم و حال آنکه حلق بعد از ذبح باید کرد قال اذبح و لا حرج فرمود ذبح کن پهی را و نیست هیچ تنگی و باک و ذبح آنست که در حلق باشد و جاء اخر فقال لعلما شعره فخلقت قبل ان اذبح و لا حرج و آمد مردی دیگر و گفت آگاه نشدم پس سر خود را تراشیدم پیش از آنکه ذبح کنم جمعه تعبیه را فرمود و بینداز و نیست حرج و درین حدیث حلق قبل رمی آمده و در روایتی حلق قبل نحر و در روایتی افاضه قبل حلق و در روایتی ذبح قبل رمی و در روایتی حلق قبل ذبح و در روایتی زیارت قبل رمی در نیل الموطا گفته و الا احادیث تدل علی جواز تقدیم بعض الامور علی بعض و هی الرمی و الحلق و التقصیر و النحر و طواف الافاضه و هو اجماع كما قال ابن قدامة فی المغنی و مصنف در فتح گفته الا انهم اختلفوا فی الما لم فی بعض المواضع فما سئل یومئذ عن شیء قدم و لا اخر الا قال افعل و لا حرج پس پرسیده نشد آنحضرت آنروز از هیچ چیز که تقدیم کرده شد و نه از چیزی که تاخیر کرده شد مگر آنکه فرمود بکن هیچ باکی نیست افعال روز نحر چهار است یکی رمی جمعه عقبه دوم نحر پهی یا ذبح او سوم حلق یا تقصیر چهار طواف افاضه و اختلاف کرده اند که این ترتیب سنت است یا واجب اکثر علما که شافعی و احمد از ایشان اند بر آنست که سنت است متمسک بهمین حدیث و گویند که آنحضرت در حج خود همچنین کرده چنانکه در صحیحین سنت اتی منی فاتی بالجمرة فرما تا تم اتی بمنی فخر و قال للخالق خذ لی من ترتیب شروع و سنون باشد در تصفی گفته ترتیب بیان رمی و ذبح و حلق و طواف سنت است نه واجب بعد از آنکه حج انتهى و جماعتی که ابو حنیفه و مالک از ایشان است میگویند واجب است و مراد بنی حرج رفع اثم است از جهت جبل و بنیان و طبیعی گفته که روایت کرد ابن شبل این حدیث و واجب گردانید مردم را پس اگر نمی فهمید و می این معنی را امر میکرد بکلاف آن گویم این تا و یل ضعیف است و فهم صحابی معارض نص صحیح صریح نمیتواند شد و قرطبی گفته روی عن ابن عباس و لم یثب عنه و نیست نزاع درین باب در حق مطلق حاج و بعض فقها نزاع کرده اند در حق قارن و گفته اند که حلق نکند تا آنکه طواف کند و در عدیه النووی بالاجماع و حدیث صریح است در جواز تقدیم و تاخیر بعض این اشیا بر بعض و بر آنکه نیست ضیق و نه اثم بر مقدم و موخر و نه مسبب شافعی و جمهور سلف و فقهای اصحاب حدیث و دیگر علما جواز است با عدم و وجوب دم بر فاعل لقوله صلی الله علیه و سلم للسائل الا حرج زیر که این ظاهر است در رفع اثم و فدیة معاجیه اسم ضیق شامل اوست طبعی گفته ساقط نکرد آنحضرت حرج را مگر آنکه کافی است فعل را و اگر کافی نبی بود امر میکرد او را با عاده زیر که جبل و بنیان وضع نمیکند از مکلف حکمی را که لازم اوست در حج چنانکه اگر ترک کرد رمی مانند آن را اثم نمیشود و تبرک وی بنیان یا جبل لیکن واجب است بروی اعاده و اما فدیة پس اظهر سقوط است از جاهل و ناسی و عدم سقوط از عالم ذی القربی گفته قول سقوط دم از جاهل و ناسی نه از عاقد قوی است از جهت دلیل دال بر وجوب اتباع افعال نبی صلی الله علیه و سلم در حج بقوله فخذوا منکم

و سوال سائل مقرون است بلم شعر پس این حکم مختص بهمین حالت باشد و قول وی لا حرج محمول باشد بر نفی دم و انتم هر دو معلوم ناسی حال و باقی ماند عام بر محل و جواب تابع رسول درج و قابل تفرقه میان عام و غیره نیز مشی بر قاعده نموده که چون حکم مرتب باشد بر وصف باید که معتبر باشد و جائز نبود اطراح آن و شک نیست که عدم شعور و وصف مناسب عدم تکلیف و مواخذة است و حکم معلق است بدان پس ممکن است اطراح آن با لحاق عام بدان زیرا که نیست مساوی او و گفت و اما تمسک بقول راوی فاسئل عن شئ الز که شعر بعدم مراعات ترتیب است پس جوابش آنست که این اخبار از راوی معلق بمسئول عنه است و آن مطلق است نسبت بحال سائل و دلالت نمیکند بر یکی از دو معنی پس حجت نباشد در حال عمد انتی متفق علیه من حدیثه من حدیث ابن عباس نحوه و درین باب حدیثی است و رفته است شواهدی بمفهوم حدیث و در نیل الاوطار طالت بسیار کرده و ان و ترجیح داد آنرا و در حجة الوداع الباقی گفته فتوی داد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در باره یک حلق که قبل از فوج یا مخیر قبل رمی یا رمی بعد سار یا اضافت قبل حلق بقول خود که نیست حرج و امر نکرد بکفار و سکوت نزدیک حاجت بیان است و کاش آگاه میشدم که آیا کدام صیغه صریح تر است در بیان استحباب از اینکه نیست حرج **و عن المسواک** بسم و سکون سین جمله و فتح و او بن محمودة بفتح میم و سکون خا زهره قرشی است در وقت انتقال آنحضرت هشت ساله بود اما شمع از آنحضرت و یاد دار از وی صلی الله علیه و سلم بعد انتقال عثمان از مدینه بکه نقل کرد و ماند آنجا تا آنوقت که محاصره کرد مکه را لشکر نزدیک پس کشته شد پسنگه از سنگهای بنجینق در حالیکه نماز میگذارد و در اول سنه اربع و ستین بود از اهل فضل و دین رضی الله عنده رسول الله صلی الله علیه و سلم مخیر قبل ان یخلق و امر اصحابه بذلك بدستیکه آنحضرت خبر کرد پیش از آنکه برتر شد موی سر را و امر کرد یا ران خود را به مخیر کردن قبل حلق و آیه فی ال است بر تقدیم مخیر قبل حلق و این اخبار است از فضل آنحضرت در عمره حدیثیه وقت حصر پس برآمد از احرام بنج و تبویب کرد بخاری و گفت باب المخیر قبل الحلق فی المحصر و اشاره کرد بخاری که این ترتیب مخصوص است بجهت حج و وجوب زیرا که روایت کرده است آنرا بمعناه و قد اخرج بطوله فی کتاب الشروط و در وی این است که فرمود اصحاب ابر خیزید و فوج کنید پسترموی سر تراشید و در وی قول ام سلمه است مرا آنحضرت را که بیرون رو و سخن مکن با هیچکسی از ایشان سخنی تا آنکه مخیر کنی بدن خود را پس بیرون آمد و مخیر کرد بدن پسترخواند حلق را و تراشید موی سر را حدیث در سبل گفته احسن آن بود که مصنف این حدیث را تاخیر میکرد تا باب الاحصاء انتهى یعنی روی می آورد نه در بنجار و اه البخاری و نیز درین حدیث دلیل است بر افضلیت حلق و وجه افضلیت آنست که مقصود باقی دارنده است بقبض خود زینت را از موی و حاج و معتمرا و مانند ترک زینت و بتذلل و انکسار و حلق تمام سر اقرب است بسنت اگر چه رینج هم نزد خفیه کافی است و ثابت نشده است حلق آنحضرت در غیر حج و عمره حافظ ابن القیم افاده کرده که حلق راس چهار نوع است یکی شروع و جواب یا استحبابا و آن عبادت خداست در حج و عمره و آنحضرت برای فاعل او سه بار استغفار کرد و دوم شرک محرم است چنانکه جا بلان برای مخلوق حج یا است سر خود می تراشند و این نوعی از عبادت برای مخلوقست چه حلق و صل تذلل و تعبد و عادت عرب بود که چون اسیری را میگرداند ناصیه او می بریدند و موی سر او را می تراشیدند برای تعبد و اذلال و این عیوویت و اذلال و تواضع در شریعت جاری ماند برای خدای وحده لا شریک له که جزوی کسی استحق عبادت نیست و تشریع آن در اعظم عبادات برای انکسار و تذلل مقرر شد که آن حج است پس هر که موی سر برای غیر خدا بر نام دیگری از زنده و مرده تراشد وی گویا این عبادت را بغیر اهل او بخشیده و در غیر موضع سوم حلق برای حاجت است از مرض و قتل و حکم و جز آن و این جائز است بدیث اکعب بن عجره که در صحیح است چهارم حلق برای راحت و ترف و لذت

و در باب احتش و قول است از احمد و احتیاج کرده است بر حوازا و بحديث ابن عمر که رای رسول الله صلی الله علیه و سلم صبیاقه خلق بعضی شمره  
و ترک بعضی فنها هم عن ذلک و قال حلقوه کلا و اترکوه کلا و رواه ابو داود و ابن ماجه و اسناده علی شرطهما و بحديث عبد الله بن جعفر  
ان النبی صلی الله علیه و سلم حمل آل جعفر ثلثا ثم اتاهم فقال لا تبکوا علی اخی بعد الیوم ثم قال ادعوا لی اولاد اخی فحی بیئت کانتا افراخ  
فقال ادعوا لی الحلاق فامرهم یحلق رؤسنا و اسناده علی شرط الشیخین و لیکن در سبب دلالت باین هر دو حدیث نظر است زیرا که این  
حکایت دو واقع و فعل است که نیست عموم برای آن چه خلق در آن هر دو برای کودکان بود و شاید برای حاجت باشد بسبب تسخیر رؤس  
آنها و عدم التفات شان بجانهای خود باغتسال و ادا مان و ترجیل پس فعل صبی دال بر حاجت وی برای بالغ نبود و خصوصا نزد کسی که تجوز الیها  
حریر برای ولی صبی و صغیر میکند و احتیاج بینماید بغیر تکلف بودن وی همچنین گفته میشود که حکم خلق نیز در حق او حرام نیست زیرا که غیر مکلف است  
و الا فرق چه باشد و قد تواترت الآثار عن الصحابة بکراهة الحلق و المنع منه حتی قال عمر بن الخطاب لو وجد تک محلو قالاخذت الذی فیه عینا کفی فی الشیء  
فی صفة الخواص سیما هم التخلیق و کان علی رضی الله عنه اذا احتاج الی اخذ شعره اسه اخذه بالجمل و لم یحلقه و فعله الامام احمد رحمه الله فی انشی کلا  
و د خلق ساکر شعور بدن کلام است و نیست کلام در اصل جواز و لیکن اولی ترک آنست **و عن** عائشة رضی الله عنها قالت قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عایشه فرمود آنحضرت اذا رمیت و حلقتم فقد حل لکم الطیب و کل شیء الا  
النساء چون می کردید شما جمره عقبه را و موسی ستر را شنیدید پس تحقیق براید از احرام و حلال شد شمار طیب همه چیز که پیش ازین حلال نبود مگر زنا  
که هنوز حلال نشده اند لیکن بعد از طواف افاضه زنان هم حلال شوند و از اینجا معلوم شد که بحمد این دو کار که رمی و حلق باشد حلال میشود  
بر محرم هر محرم مگر زنان و ظاهر آنست که حل طیب و غیره مجمع علیه است نه وطی بعد رمی اگر چه حلق نکرده باشد و مؤید اوست حدیث شیخین  
و احمد از عایشه که گفت بودم من که طیب میکردم آنحضرت را قبل از آنکه احرام بندد و روز نحر قبل از آنکه طواف کند به بیت الطیبی که دروشی است  
و نسائی راست که خوشبو ساختم آنحضرت را برای احرام و وقتی که احرام بست و برای حل بعد از آنکه رمی کرد جمره عقبه را قبل از آنکه طواف کند به بیت  
که ذافی المنتقی لابن تیمیة و آیین را شواهد است نزد ابوداؤد و حاکم و بیهقی از حدیث ام سلمه در قصه که در وی این است که فرمود آنحضرت این  
روزی است که خصت کرده شد شمار ادران چون رمی کردید شما جمره را و نحر کردید بدی را برستی که حلال شد شما ازیرشی که حرام بود بر شما  
ازان مگر زنان تا آنکه طواف کنید بیت را و چون شام کردید شما و طواف نکردید کردید شما محرم چنانکه بودید در اول امر تا آنکه افاضه کنید به بیت  
ولیکن علی بن اسحق انکارش کرده که ذافی ضوء النهار و شواهد اوست روایت احمد از حدیث ام قیس بنت محسن بنی هاشمی گفته رجالش ثقات اند  
گفت ام قیس بیرون رفت از نزد ما نکاشته بن محسن و نفری از بنی اسد قمیص پوشیده عشیق بودیم نحر بستر رجوع کردند بسوی من وقت عشا و تمطی  
بر دستهای ایشان است بر سیدان آنرا گفتیم ای حکاشه چیست شمار که بیرون رفتید تمقص فر کردید و پیرانه های شما برایدی شماست بر سیدان آنرا  
گفت خیر است ای ام قیس این روزی است که خصت کرده شد ادران که چون رمی کنید جمره را حلال شوید از هر چیز که حرامیم ازان مگر زنان پس چون  
شام کردیم و طواف نمودیم کردیدیم حرام همچو بیت ما قبل از رمی جمره پیشی گفته رواه الطبرانی فی الکبیر گویم و اخرجه البیهقی فی السنن الکبری بالفاظ  
و ذکر آنرا بعد شام فرمود و لم یطعن فیه کذا فی منحة الغفار و اکا احمد و ابوداؤد و الدارقطنی و البیهقی و فی اسناد ه ضعف و در سندش ضعیفی  
زیرا که یاری بر حجاج بن ارطاة است و وی ضعیف و مدلس است بهیچ گفته این حدیث از تخالیفات اوست و این طریق دیگر نیز هست که  
نیز بروست **و عن** ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لیس علی النساء حلق و انما تقصر

نیست بر زمان خلق یعنی موی ستردن و جزین نیست که گواه میکنند موی سرهای خود را در مصفی گفته و طیفه بر زمان قصرست بهمین حدیث  
و این خلق یا قصر رکن است و اقل او را يطلق علیه الحلقی است تنقیح خلق و قصر از آن شعور است هر صفت که باشد تنقیح یا خلق یا قصر با سنان  
و بمقرض بهترست و کسیکه موی سر ندارد او را مستحب است زدن استبره بر سر انتهی رواه ابو داود و الدارقطنی و الطبرانی و الدارمی  
با سناد حسن و قواه ابو حاتم فی العلل و البخاری فی التاریخ و اعلم ابن القطان و رد علیه ابن المواق فاصاب و در حدیث علی  
و عایشه است نزد ترفی که منی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم از اینکه خلق کند زن سرش را پس خلق بر زمان حلوم است و نزد شافعی  
اگر کند مجزئ باشد بکبر است **و عن ابن عمر رضی الله عنه ان العباس بن عبد المطلب استاذن رسول الله**  
**صلی الله علیه و سلم ان یبیت بمكة لیالی منی من اجل سقایته فاذا ن له** گفت ابن عمر طلب اذن کرد و عباس عمر آنحضرت  
که شب باش کند بکه در شبهای منی از هر منصب سقایه زفرم که حواله بنی المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود در آنوقت پس اذن کرد  
آنحضرت او را بیتیوت مکه و سقایه بجای آنجا اذن مراد سقایه آب زفرم است که شب هنگام از چاه کشیده در عوضها بطریق سبیل میگرداند  
و بسبب منی واجب است نزد جمیع علما و سنت است نزد ابو حنیفه و همچنین در روایتی از شافعی واحد و معتبر در بسبب اکثر لیل است و همچنین  
حکم و مواضعی که قیام لیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که بیوتت یک ساعت کفایت است و دلیل قائل سنیت وی همین حدیث است  
میگویند که اگر واجب می بود عباس آنچه قسم اذن میکرد بیوتت مکه و جواب میگویند که بجهت عذر ضرورت بود و بعضی روایات لفظ رخصت  
بجای اذن و گاهی گویند اگر سنت می بود حاجت استیذان چیست بی اذن نیز میرفت و این سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سنت لم یضرب  
مزد ایشان در مثل این مقام از جهت استلزام این مجانبت و مخالفت تمام مردم و ترک ملازمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شک نیست که در ترک  
سنت اتمام است و هتیدان بلی اسقاط آن اشارت بود و در هر دو گفته بیوتت منی از مناسک حج مقصود از آن نیست بلکه برای آسانی رمی است لکن  
بلی بیوتت کند در غیر منی و حاضر گردد و در وقت رمی لازم نمی آید برومی چیزی لیکن ترک متابعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و امیر المؤمنین  
او ب میگرد بر ترک آن انتهی و بعضی گویند این حکم مختص است بعباس نه غیر وی و گفته اند و بچسبکه محتاج است بسوی آن در سقایه خود و در سبیل  
و هو الاظهر زیرا که تمام نمیشود برای تمام عباس اعدا و اما برای شاربین و آیا مختص باب است یا ثلثی است بآن هر چه در معنی آنست از اکل و غیر  
و همچنین خط مال و علاج مریض این الحاق رای شافعی است حدیث عاصم که می آید و ال است بران انتهی متفق علیه در شرح السنه گفته هر که ترک کند  
بسبب این لیالی در منی از غیر مختص لم یس بروی دم است نزد شافعی و گفت ابو حنیفه اساء و لاشی علیه انتهی **و عن عاصم بن عدا**  
**کنیت او ابو عبد الله یا ابو عمر یا ابو عمر** و است حلیف بنی عبید بن زید از بنی عمرو بن عوف از انصار است حاضر شد بدر او مشاهد با بعد او را  
و گفت اندک نیست بدری بلکه همراه آنحضرت برآمده بود آنحضرت او را بسوی اهل مسجد ضرار برگردانید بنا بر آنچه از آنها بگوش و صلی الله علیه و سلم  
رسیده و لیکن آنحضرت برای او سهم زده پس گویا که مثل حاضرین بدر بود مدت سه تخمس را بر عین گفته اند شنیده شد روز یامه و عمری که بعد  
و سبت سال بود رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم رخص لواء الابل فی البیتقا عن منی بدر سبب آنحضرت  
رخصت کرد بلی حیرانندگان شتران در شب باش بودن از منی یعنی اگر در منی بیوتت نکنند رخصت است یومون یوم الهمرمی کنند روز  
جمعه و عقیده ایست که گویند و شب منی نمانند ثمر یومون الغد من بعد الغد لیومین ثمر یومون یوم النفری پس رمی کنند فردا  
و بعد از فردا و در یومین رمی کنند روز نفر یعنی روز چهارم اگر جلدی و شتابی نکنند و در پنج دلیل است بر جواز عدم بسبب منی بعد و برینکه





بعده گفت نمیدانم شاید ملاقات نکنم شمار بعد این سال آگاه باشید که خونهای شما و مالهای شما و آب رویهای شما حرام است بر شما مانند حرمت این بلد شمار این سال شما تا آنکه ملاقات کنید رب خود را پس پس شمار از اعمال شما آگاه باشید که برسانند نزدیکتر شما بود و تر شما آگاه باشید آیا تبلیغ کرد پس چون قدم آوردیم با همینه درنگ نکرد آنحضرت گویند که تا آنکه مرد صلی الله علیه و آله و سلم رواه ابو داود با سند حسن

**وعن عائشة رضي الله عنها** ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لها طوافك بالبيت وسعيك بذي الصفا والمروة يكفيك حجك وعمرتك گفت آنحضرت عائشة را که طواف کردن تو در خانه کعبه و سعی تو میان صفا و مروه کافی است ترا برای حج و عمره تو رواه مسلم درین حدیث دلیل است بر اینکه کفایت میکند قاص را یک طواف و یک سعی برای حج و عمره و باین رفته است بما عتی از صحابه و شافعی و غیره و حنفیه گویند لابد است از دو طواف و دو سعی و احادیث متواتر اند بر معنی حدیث عائشه از عمر و جابر و غیره و دلیل حنفیه قول تعالی است **واكملوا الحج والعمرة لله** ولیکن در وی دلالت نیست بر مدعا زیرا که تمام حاصل است و اگر چه جز یک طواف نکرده و اگر تکفیر کرد آنحضرت بر یک طواف و سعی و بود قاص را که ما هو الحق پس این فعل آنحضرت است و آن قول آنحضرت و نیز استدلال کرده اند بحديث زیاد بن مالك با آنکه در میزان گفته روایت زیاد از ابن مسعود و حجت نیست و بخاری گفته لا تعرف له سماعا من عبد الله وعنه روی حدیث القارین بطوافین و یسعی سبعین انتهى در نیل الاوطار گفته قول بیک طواف و سعی قول مالك و استحق و داود و ابن عمر است و دو طواف و دو سعی قول زید بن علی و ابن مسعود و شعبی و نخعی است و ابواب و احادیث الباب با جوبه مستشفه بعده ادله یقین ذکر کرده و گفته ابو ثور احتیاج کرده است بر انکفا بطواف واحد بحجت نظریه چنانکه گفت کفایت کرد ما بگلنان را برای حج و عمره یک سفر و یک احرام و یک تبلیغ همچنین یک طواف و یک سعی هم کفایت میکند مگر نه اعنه ابن المنذر و بخاری حج طواف واحد حدیث دخلت العمرة في الحج الى يوم القيامة است و بوجهی جزیر که بعد دخول عمره در حج حاجت بعملی دیگر غیر عمل وی نیست و السنة الصریحه الصحیحه احق بالاتباع فلا يلتفت الى ما خالفها انتهى در سبل گفته عائشه اهل حال عمره کرده بود چون خالف شد آنحضرت فرمود ترک کن عمره نووی گفته معنی ترک آنست که اعمال عمره مکن از طواف و سعی و تقصیر شعر اس پس امر کرد او را آنحضرت باغراض از افعال عمره و احرام بستن حج پس قاص شود و وقوف کند بعرفات و بجا آرد جمله مناسک جز طواف که تاخیر کن از آن تا طمیز و تنجیل اوله بود و فی قارنه حدیث باب است که طوافک بالبيت الحرام صریح است در آنکه وی متلبس بود بحج و عمره و تاویل قول آنحضرت که ترک کن عمره را همان است که نووی ذکر کرده زیرا که معنی ترک خروج از عمره و ابطال آن بالکلیه نیست چه نیست صحیح خروج از حج و عمره بعد احرام بستن نیست خروج بلکه تخلل اذان هر دو بعد منبر اذانها است **وعن ابن عباس رضي الله عنه** ان النبي صلى الله عليه وسلم لم ير مل في السبع الذي افاض فيه رمل نكرو آنحضرت در طواف افاضه و آریجا معلوم شد که درین طواف که آنرا طواف زیارت هم گویند رمل نیست همچنین در طواف و دعاء هم نیست بلکه شرعیت آن در طواف قدوم است و علیه الجمهور رواه الخمسة الا الترمذي یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و صحیحه الحاکم در صنفی گفته رمل مخصوص است بطوافی که عقبای سعی باشد خواه قدم باشد یا طواف فرض درج یا عمره و معنی رمل اسراع است در شئی با تقارب خطی و اضطلاع بجهت اتباع و آن نیز خاص است بطوافی که در آن رمل باشد و رمل مخصوص است بر جان و نساء انتهى **وعن انس رضي الله عنه** ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى الظهر والعصر والمغرب والعشاء تمر قد رقدت بالمحصب بگذار آنحضرت نماز پیشین و نماز دیگر و نماز شام و نماز تحنن بپوش خواب کرد و بجان خواب بخصیص متع صا و شده هر موضعی که بسیار باشد سنگریزه در وی و الا آن نام موضعی است معین بیرون مکه در جانب منی متصل بمعلی آنرا بطح و طحار

نیز گویند و خیف بنی کنانه نیز نام اوست و نزول درین مکان بعد از برآمدن از منا بود در روز چهارم از یوم نحر و سینه و هم در آنجا بجهت توبه لب الی البیت  
 قطعات به بستر سوار شد بعد خواب بسوی خانه که بجهت طواف کرد بیت را طواف و این روز نفر آخر بود که در یوم ایام تشریق است زیرا  
 آن حضرت در چهار روز نفر بعد نظر کرده و نماز ظهر را تاخیر نموده بمحصب رسید و آنجا همه نماز را گذارد و او را البخاری و روی عن ابن عمر بمقت  
**وعن عائشة رضي الله عنها** انها لم تكن تفعل ذلك اى النزول بالابطح وتقول انما نزل رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم لانه كان منذ الاصح لخروجه من موى است از عایشه که وی شنید و این را یعنی فرود آمدن در ابطح و میگفت که نیست نزول در ابطح سنت  
 یعنی از مناسک حج و میگفت فرود نیامد رسول خدا روی بگریم بجهت آنکه نزول در آن موضع سهله و آسان تر بود برای بیرون آمدن آن حضرت زیرا که  
 چون در ابطح نزول فرمود و اسباب و ستلج در آنجا گذاشته بود آمد و طواف کرده از همان راه بیرون نماند و آنجا آسان باشد گویم و همین است آن  
 که سگند خوردن و قریش بر قطیعت بنی هاشم و حقیقه قطیعه نوشتند و قصه معروف است در سبیل گفتن و چون حکمت نزول این باشد پس این بهترین  
 بر امت می باید که قیامت هر که حج کند از است فرود آید در آنجا انتی رواه مسلم و بخاری هر روایت کرده مگر تفاوت لفظ و فی الباب عن  
 ابی رافع اخرجه مسلم و علما اختلاف کرده اند و آنکه تخصیص یعنی نزول بمحصب سنت است یا نه بعضی میگویند و این قول ابن عمر است که آن از منین حج  
 و تهمین مناسک اوست زیرا که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در منی گفت ما فرود آئینده ایم انشاء الله تعالی فردا بجهت بنی کنانه که آنجا مشرکان بیکدیگر  
 عداوت کرده بودند و سگند خورده که با بنی هاشم و بنی عبد المطلب ناکحت و مصابحت نمکنند و مواصلت نمایند تا آنکه آن حضرت را تسلیم نمایند و با نسیان  
 پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم خواست که ظاهر گردد شعائر اسلام را در میان ایشان ظاهر کرده بودند شعائر کفر را و شکر نعمت خدا و فضل وی را و علما  
 او را بنیاد و طبرانی در او سطر از عمر بن الخطاب آورده که وی رضی الله عنه فرمود از جمله سنت است نزول با ابطح در لیل یوم النفر و امیر و مردم  
 را بدین و در حدیث گفته اصح آنست که نزول آن حضرت بمحصب بقصد ارادت مشرکان بود و صنیع باری تعالی را پس سنت باشد چنانکه در ابطح  
 در تیل الاوطار گفته شک نیست که نزول محصب مستحب است بنا بر تقریر آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر آن و کردن صحابه آنرا بعد وی مکار واه سلم  
 و اوال است بر استحباب تخصیص حدیث اسامه بن زید ان النبی صلی الله علیه وسلم قال نحن نازلون بخیف بنی کنانه حیث قاسمت قریش  
 علی الکفر یعنی المحصب اخرجه مسلم و البخاری و ابوداود و النسائی و ابن ماجه و تهری گفته الخیف الموادی و در حدیث ابی هریره است ان النبی  
 صلی الله علیه وسلم حين اراد ان یفر من منی قال نحن نازلون خدا فذكر نحوه و حکایت کرد نووی از قاضی عیاض استحباب آن نزد جمیع علما  
 صحیفه در فتح الباری گفته هر کفنی سنت کرد همچو عایشه و ابن عباس مراد وی آنست که از مناسک نیست پس لازم نیاید بترک وی چیزی  
 و هر که شایانش نموده همچو ابن عمر اراده کرد دخول را در عموم تاسی بافعال صلی الله علیه وسلم نه التزام آن و مستحب آنست که بگذارد استجا طهر  
 و عصر و غروب و عشا و شب باشی کند اگر چه بعضی شب باشد کما دل علیه حدیث انس و ابن عمر انتی و بعضی گفته اند که سنت نیست بلکه امر اتفاق بود  
 و ابورافع مولى آن حضرت که گاشته و عده دار بارخانه وی بود استجا فرود آمد و خیمه آن حضرت استجا زده بر حسب اتفاق و رای خود نه بر مقتضای امر آن حضرت  
 چنانکه مسلم از وی روایت کرده و این قول ابن عباس است چنانکه بخاری از وی آورده و عایشه نیز همین جانب است چنانکه در حدیث متفق علیه  
 و تطبیق آن از کلام مصنف گذشته شیخ در ترجمه گفته هرگاه آن حضرت صلی الله علیه وسلم در اینجا آمده و نزول فرموده اگر چه بطریق اتفاق بود  
 اتباع وی احب است باشد و صحابه و خلفای راشدین نیز آنرا کرده اند و امام محمد در موطای خود گفته نزول در محصب احسن است و اگر نکند  
 چیزی لازم نمی آید و این قول ابی حنیفه است و بنده چون در خدمت شیخ عبدالوهاب حج گذارد و نفر نمود با وی از منی و رسید بمحصب نزول فرمود

حضرت شیخ و بگذار و نماز ظهر و نجواب رفت و گذارد هم در اینجا نماز عصر بعد از آن فرمود سوار شوید این قدر برای دریافت سعادت اتباع کافی  
و فرمود کیفی بزرگوار این قول شیخ مبنی است بر آنچه گفته اند که نزول محصب سنت است ولیکن توقف آنحضرت تا عشا از برای عمره عایشه بود  
و الله اعلم انتمی گویم اگر چه توقف تا عشا برای عمره عایشه باشد تمام اتباع و توقف در آن تا نماز عشا است زیرا که گذاردن این هر چهار نماز در آن  
بحدیث صحیح ثابت شده ولیکن درین زمانه این سنت یا مستحب ترک گشته از هزار یکی هم آنرا بجای نمی آرد **و عن ابن عباس** رضی الله عنه  
قال گفت ابن عباس اصحاب الناس امر که آنحضرت مردم را زیرا که معلوم است که جزوی صلی الله علیه و سلم امر نیست یا امر کرده شد مردم که  
فی السبل و درین صورت همزه امر مضموم باشد و ناس نائب فاعل آن یکون آخر عهد هم بالکبیت که باشد آخر زمان حیان امان ایشان  
بخانه کعبه کنایت است از طواف و داع الا انه خفف علی الحائض مگر آنکه سبک گردانیده است کار بر حائض و ساقط گردانیده شد  
از وی طواف و داع اگر طواف زیارت کرده است و در حدیث ابن عباس است باین لفظ بودند مردم که بر میگرددند از هر جهت پس گفت آنحضرت  
نبر گرد و هیچیک تا آنکه باشد آخر عهد وی بخانه خدا و این دلیل است بر وجوب طواف و داع و به قال جابر السلف و اختلف و این است مذکور  
و احمد و صحیح از مذہب شافعی و سنت است نزد مالک و فرض نیست بالاتفاق و مالک گفته اگر واجب می بود تخفیف کرده نمیشد از حائض و وجوب  
داده اند که همین تخفیف دلیل ایجاب است چه اگر واجب نمی بود لفظ تخفیف بروی اطلاق کرده نمی شد و تخفیف از حائض دلیل عدم وجوب اوست  
بروی پس انتظار مظهر نکند و لازم نمی آید او را دم از ترک کردن آن زیرا که در اصل از وی ساقط بوده است متفق علیه و له الفاظ و وقت این طواف  
از ثالث نحر است و مجزئ است اجماعا و یا مجزئ است پیش ازین وقت یا نه پس اظهر عدم اجزاء است زیرا که آخر مناسک است و اختلاف کرده اند که  
اگر اقامت کرد بعد از آن پس اعلوه کند یا نگفته اند اگر برای صلوٰۃ جماعت و غیره مانده است اعاده کند و اگر برای مرض و مانند آن اعاده کند و او چنین  
گفته اگر دو ماه اقامت کند اعاده نکند و آیا شروع است در حق محترم یا نگفته اند لازم نیست او را زیرا که وارد نشده است مگر در حج و تودی گفته بر عمره  
واجب است ورنه لازم آید او را دم **و عن ابن النبی** زید و اطلاق مراد بدان عبد الله باشد رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی  
الله علیه و سلم صلوٰۃ فی مسجدی هذا افضل من الف صلوٰۃ فیما سواه الا المسجد الحرام فرمود آنحضرت نماز در مسجد من  
که این است افضل تر است از هزار نماز در مسجدی که سوا می اوست مگر مسجد حرام که نماز در وی افضل است از این مسجد اشارت افادت کرد که مراد  
مسجدی است که در وقت خطاب موجود بود پس آنچه زیاده کرده اند در وی بعد از آن داخل درین حکم نباشد و در روایتی بجای فضل لفظ خیر  
و در روایتی تعدل الف صلوٰۃ آمده و صلوٰۃ فی المسجد الحرام افضل من صلوٰۃ فی مسجدی هذا بما یأثم صلوٰۃ و نماز در مسجد حرام  
افضل تر است از نماز در مسجد من که این است بعد نماز و در لفظی نزد ابن ماجه و ابن نجويه و ابن عساکر از حدیث انس چنین است صلوٰۃ فی  
مسجدی بخمسین الف صلوٰۃ و در لفظی نزد احمد از حدیث ابن عمر این است صلوٰۃ فی المسجد الحرام افضل من مائه صلوٰۃ فیما سواه و در لفظی  
از جابر این است افضل من الف صلوٰۃ فیما سواه اخرجه احمد و غیره و طبرانی از ابی الدرداء آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
الصلوة فی المسجد الحرام مائة الف صلاة و الصلوة فی مسجدی بالف صلاة و الصلوة فی بیت المقدس خمس مائة صلاة و رواه ابن عبد البر  
من طریق النضر و گفته که گفت بزرگوار این اسناد حسن و سبیل گفته پس برین صورت محمول باشد قول وی در حدیث ابن الزبیر مائة صلاة  
ای من صلوات مسجدی پس صد هزار باشد و هر دو حدیث متوافق شدند ابو محمد بن حاتم گفته رواه ابن الزبیر عن عمر بن الخطاب بسند کاشف  
فی الصخره و لا مخالف لهما من الصحابة فصار كالاجماع و قدر وی بالفاظ کثیره عن جماعة من الصحابة و عدد هم فیما اطلعت خمسة عشر صحابا یلتزم

و تمام این صحابه بر شمرده و این حدیث و آنچه در معنی اوست دال است بر افضلیت این هر دو مسجد بر غیر ایشان از مساجد روی زمین بر  
فاضل این هر دو میان خود با مختلف شده اند اما در مضاعفت که اعتراف و اکثر دال است بر عدم اعتبار اقل و حکم اکثر است زیرا که آن صحیح  
و سابق شد اشاره بآنکه افضلیت در مسجدی صلی الله علیه و سلم خاص است بوجود در عرصه و نووی گفته لقوله فی مسجدی و اضافت برای حدیث  
گویم و لقوله هذا و مثل آنچه نووی گفته است از اختصاص نقل کرده است صنف از ابن عقیل حنبلی و دیگران گویند نیست اختصاص بوجود  
هنگام حکم وی صلی الله علیه و سلم بلکه تمام مزید علیه داخل است درین فضیلت و فائده اضافت اختصاص اوست باین فضیلت از میان  
دیگر مساجد مدینه نه آنکه برای احترام است از مزید فیه گویم بلکه فائده اضافت هر دو امر اند و گفت قائل عموم فضیلت که شاید اوست روایت  
ابن ابی شیبہ و ثعلبی در مسند الفردوس از حدیث ابو هریره مرفوعا لود هذا المسجد الی صنعاء لکان مسجدی و روایت کرد و ثعلبی مرفوعا هذا مسجد  
و مزید فیه مومنه و در سندش عبد الله بن سعید قمری است و هو و او و نیز و ثعلبی حدیثی دیگر معنی او روایت کرده مگر آنکه حدیثی حضرت و ابن ابی شیبہ از  
ابی عمر آورده که گفت زیاده کرد و عمر در مسجدی از شامیه پیست گفتند صحابه اگر زیاده کنیم در آن تا آنکه برسند بجنانا باشد مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
و در سندش عبد الغزیز بن عمران مدنی متروک است و نیست مخفی عدم نهوض این آثار زیرا که مرفوع محض است و آنچه جزاوست کلام صحابی است  
پیتر عام است این مضاعفت فرض و فعل را یا مختص است باول نووی گفته عام است و خالفه الطحاوی و المالک و استدللال کرده اند اینها بر حدیث  
افضل صلوة المر فی بیتة الامم لکن یوگفت صنف لکن است بقای حدیث افضل صلوة المر بر عموم وی پس باشد نافله در خانه که در مکه یا مدینه است  
مضاعف وی در خانه که در غیر این هر دو جاست و همچنین در مسجد اگر چه در خانه افضل باشد مطلقا گویم مخفی نیست که کلام در مضاعفت در مسجد  
نه در بیوت در مکه و مدینه زیرا که دارد نشده است در آن مضاعفت بلکه در مسجد این هر دو زکشی گفته که مضاعف میشود نافله در مسجد مدینه و مکه  
و گذاردن آن در بیوت افضل است گویم دال است بر افضلیت نافله در بیوت مطلقا محاطت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر صلوة نافله در خانه خود  
و بیرون نمی آمد از خانه بسوی مسجد مگر برای ادای فرائض با وجود قرب بیت شریف از مسجد بیف تبعده این تضعیف مخفی نیست به نماز بلکه عزرا  
گفته هر عمل در مدینه یا هزار برابر است و بیعتی از جابر مرفوعا آورده که نماز در مسجد من که این است افضل است از هزار نماز در مساوی او مگر مسجد حرام  
و جمعه در مسجد من که این است افضل است از هزار جمعه در مساوی او مگر مسجد حرام و شهر رمضان در مسجد من که این است افضل است از هزار  
ماه رمضان در مساوی او مگر مسجد حرام و عن ابن عمر نحوه و قرب منه للطبرانی فی الکبیر عن بلال بن احرار انتی کلام السبل و بالتوفیق رواه احمد  
نووی در باب پنجم فائده سوم از ایضاح المناسک نوشته علما اختلاف کرده اند در محاورت بکمال ابو حنیفه و کسیکه موافق اوست گفته مکره است  
و احمد بن حنبل و دیگران گفته اند بلکه مستحب است و هر که مکره میگویی بجهت خوف ملل و قلت حرمت از آنس و ملاست ذنوب میگوید زیرا که گناه  
در اینجا اقبح است از غیر او چنانکه حسن در آن عظم است از غیر وی انتی ابن علان در شرح آن گفته قول وی که گناه در اینجا اقبح است بنا بر قول  
عمر و مجاهد و جاعتی است که گفته اند سیده مضاعف میشود در اینجا مثل تضاعف حسنه و پرسیده شد احمد بن حنبل که آیا نوشته میشود سیده زیاده  
بریک گناه گفت نه مگر بجهت تعظیم بلد و این را آیه کریمه معارض است من جابر بالسیدة فاکثر الخیر فی الامم لکانها و حدیث فان علماء امی السیدة قال الله تعالی  
الکتوب بالسیدة واحدة پس صحیح آنست که آن سیده یک سیده است اگر چه برابر صد هزار باشد در کیف و قبح تنبیه کرده است بر آن زکشی در احکام المناسک  
انتی گویم مراد بقول عمر این قول است خطیئة اصیبا بکماله اعتراف علی من سبعین خطیئة بغیر او نیز نووی در فائده پنجم از باب مذکور نوشته مضاعف میشود  
اگر صلوات در مکه و همچنین اگر سائر انواع طاعات و رفته است جاعتی از علما تضاعف سیدات در آن نیز و من قال ذلک مجاهد و احمد بن حنبل است



تاریخ او این علان گفته قول او و من قال ذلك مجاهد و احرامی تبعه لابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهما و بعض متأخرین گفته اند مرادضا حضرت  
مقدارست نه کمیت زیرا که عصیان کننده ملک بر سباط ملک او چو غیر وی نیست و درین نظرست زیرا که این محل نزاع نیست بنابر اتفاق فریقین  
بر آن اگر گوئی که ثمره تغلیظ سیئات بالانکه سینه واحد است و بودن او برابر صد هزار سینه چیست گویم در روایت آمده من ادت سیاته علی حسنة  
فی العود و دخل النار و من استوت حسنة و سیداته عدد اکان من اهل الاعراف انتهى و الله اعلم و صححه ابن حبان گویم عبد الله بن عبد  
شنیده که آنحضرت میفرمود و الله انک نخی ارض الله و احب ارض الله لى و لولا انى اخرجت ما خرجت رواه احمد و ابن ماجه و الترمذی و صححه  
و باین حدیث استدلال کرده است آنکه گفته که مکة افضل است از مدینه قاضی عیاض گفته موضع قبر وی صلی الله علیه و سلم افضل بقاع ارض است  
و مکة و مدینه افضل بقاع روی زمین است و اختلاف کرده اند و فضل این هر دو ماعدا می موضع قبر شریف پس قول اهل مکة و کوفه و شافعی و ابن سب  
و ابن حبیب مالکی آنست که مکة افضل است و الیه مال الجمهور و تذهب عمر و بعض اصحاب دیگر و مالک و اکثر مدینین آنست که مدینه افضل است  
و استدلال کرده اول بحديث مذکورست و قد اخرج البضا ابن خزيمة و ابن حبان و غیرهما و گفت ابن عبد البر این نص است در محل خلاف پس  
لا یق نیست عدول از آن و ادعا کرده است قاضی عیاض اتفاق را بر استثنای بقعة قبر که در وی رسول خداست و بر آنکه بقعة مذکور افضل  
بقاع است و کسانی که قائل اند بفضلیت مدینه استدلال کرده اند بحديث ما بین قبری و منبری روضه من یا ضل الجنة کما فی البخاری و غیره و یست  
الهم انهم اخرجونی من احب البلاد الی فاسکنی فی احب البلاد الیک اخرجنا الحاکم فی المستدرک و نیز دعا کرد آنحضرت برای مدینه برابر و مثل مکة پس فضل آن  
از آن شوکانی در نیل الاوطار بعد از استدلال فریقین مبسوط تمام گفته اعلم ان الاستیعاب ببيان الفاضل من هذين الموضعين لشریفین کمال  
ببيان الافضل من القرآن النبی صلی الله علیه و سلم و الكل من فضول الكلام الذي لا يتعلق بغير الجبال و النخمام و قد افضى النزاع فی ذلك و اشباه  
الی فتن و تلخیص حج و اہمیت کاستدلال المذهب علی فضلیت المدینة بانها هی التي ادخلت مکة و غیر ما من القری فی الاسلام فصار الجميع فی صحائف اهلها  
و بانها تنفی الخبیث کما ثبت فی الحدیث الصحیح و اجیب عن الاول بان اهل المدینة الذین فتحوا مکة معظمهم من اهل مکة فالفضل ثابت للفریقین لا یلزم من  
ذلك تفضیل احد لبقعتین عن الثانی بان ذلک ناهو فی خاص من الناس من الزمان بدیل قوله تعالی و من اهل المدینة قد ودا علی التفات المسافر فی خبیث  
بلا شک قد خرج من المدینة بعد البقی صلی الله علیه و سلم معاذ و ابو صبیدة و ابن مسعود و طائفة ثم علی کرم الله وجهه و طلحة و الزبیر و عمار و آخرون و هم من اهل مکة  
فدل علی ان المراد بالحديث تخصيص ناس دون ناس و وقت دون وقت علی انه انما یدل علی ان علی انها فضيلة لانها فاضلة انتهى کلام

## باب الغارات والاحصاء

باب در بیان فوت شدن حج و منع از آن حصر بمعنی منع است قاله الشرنمبة اللغة و احصاء حبس و بازداشتن کسی را از سفر و کاری و تنگ کردن  
بر کسی در سبب گفته احصاء آنست که بمرض و عجز و خوف و نحو آن باشد و چون از دشمن باشد آنرا حصر خوانند و قیل بما معنی انتهى و ایه ثلثة گویند  
که احصار نمی باشد مگر بعد از آنکه در واقعه حدیبیه شده و مرخص نزد ایشان باقی میماند بر احرام و اگر عذر زائل گشت و حج فوت شد بر ایداد احرام  
بعل عمره و نیز حنفیه احصار بمرض نیز می باشد **عن** ابن عباس رضی الله عنه قال قال احصى رسول الله صلی الله علیه و سلم  
خلق راسه و جامع لساءه و نحر هدیه گفت ابن عباس احصار کرده شد آنحضرت یعنی در حدیبیه و منع کردند مشرکان مکة و از  
در آمدن مکة و عمره گذاردن پس برآمد آنحضرت از احرام و حلق کرد و سمر مبارک خود را و جامع کردند زان خود را و نحر کردند و مشرکان همراه داشت  
و این نحر و ز حدیبیه در محل بود یا حرم اختلاف است و طاهر قوله تعالی و الله یسئلکم فان یتبع محکمہ در آنست که نحر در محل بود و در محل نحر

هدی برای محصر اقول است جمهور گویند فحج کند جائی که حلال شود در حل یا حرم و حنفیه گویند فحج نکند مگر در حرم ابن عباس و جماعتی گفته اگر قدرت  
 رسانید نش بحرم دار و بحرم فحج کند ورنه در محل احصار و سبب اختلاف ایشان درین اختلاف ایشان است در تخریخ حضرت در حدیثیکه در محل  
 یا حرم عطا گفته فحج نکند مگر در حرم و واقعه ابن اسحق و اهل مغازی و غیره علماء گفته اند در حل کرد و به قال الشافعی و گفته حدیبیه از زمین حل است  
 و حنفیه گویند ممکن نبود فرستادن هدی بحرم پس حکم ضرورت کرد ورنه شناخته نشده است ریختن خون قربت و عبادت جز در مکان خاص  
 و بعضی گویند حدیبیه پاره از حل و پاره از حرم است و شاید که فحج در حرم وی کرده باشند و در هوا هب لدنیه از محب طبری آورده که حدیبیه  
 اکثرش از حرم است و ظاهر اول است یعنی از حل بودن و الله اعلم و نیز اختلاف کرده اند علماء در آنکه احصار بچه چیز میشود و اکثر بر آنند که بحسب حال  
 از حد و مرض و غیر ذلک میشود تا آنکه فتوی داد ابن سعود و دیگران شده را که وی محصر است و باین گفته اند که روی از علماء و منهم حنفیه و گفته اند  
 که میشود بمرض و کسر و خوف و این مخصوص علیهاست و سایر اعداء مانعه مقیس اند بر آن و عموم قوله تعالی فان احصرتم الاية دال است بر آن اگر چه  
 سبب نزول آن احصار آنحضرت بود بعد و نیز که عام بر سبب خود مقصور نمی باشد و در اینجا سه قول است یکی آنکه خاص است با آنحضرت و نیست  
 بعد وی صلی الله علیه و سلم دوم آنکه خاص است بمثل آنچه اتفاق افتاد آنحضرت را پس ملحق نشود بدان مگر کسیکه احصار کرد او را عدو و کافر  
 سوم آنکه نمی باشد احصار مگر بعد و کافر یا باغی در سبب گفته و القول المصدّر هو اقوی الاقوال و لیس فی غیره من الاقوال الا انار و فتاوی الصنعا  
 حتی اعتمی عاماً قابلاً تا آنکه عمره کرد سال آینده بمقتضای صلحی که با اهل مکه واقع شده و این دل است بر ایجاب قضا بحصر و هر کسی است که محصر باشد  
 از فضل و اما محصر از واجب حج باشد یا عمره پس نیست کلام در وجوب بیان آن در صورت منع از او و حق این است که نیست دلالت در کلام  
 ابن عباس بر ایجاب قضا بلکه ظاهرش اخبار است از اعمار عام قابل نیست کلام در آنکه عمره کرد آنحضرت در عام قضیه ولیکن آن عمره دیگر است  
 قضای عمره حدیبیه نیست امام مالک بلاغاً آورده که حلال شد آنحضرت و اصحاب و در حدیبیه و فحج کردند هدی را و حلق کردند سر را و حلال شدند  
 از هر شیئی قبل از آنکه طواف کند آنحضرت بخانه کعبه و قبل از آنکه برسد آنجا هدی بستر معلوم نشد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر کرده باشد  
 احدی را از اصحاب خود و نه کسانی که همراه او بودند که قضا کنند چیزی را و نه آنکه عاده چیزی بکنند و گفت شافعی که فحج کند همانجا که محصر شود  
 و حلال گرد و نیست قضا بروی بسال آینده زیرا که او تعالی ذکر قضا نکرده و از متواطی احادیث معلوم کردیم که همراه آنحضرت در حدیبیه مردم معروف بودند  
 و اینها عمره قضا کردند و بعضی از ایشان بی ضرورت که در نفس مال باشد تخلف کردند در مدینه پس اگر قضای آن لازم می بود آنحضرت امر میکرد ایشان را  
 بعد تخلف از خود و عمره قضا و قضیه از آن گویند که میان آنحضرت و قریش مقاضات صلح واقع شده بود نه بجهت آنکه قضای آن واجب است در نیل الاوطار  
 گفته و هذا هو الدلیل الذی یبغی التعویل علیه و لکن یعارضه رواية الواقدي انتهى و در بجز خارج گفته بر محصر قضا است بالا جماع در فرض و به قال ابو حنیفه  
 و اصحابه و کذا فی النفل انتهى و عن احمد و ایتان و الصواب ما قد مرناه و رواه البخاري و اختلاف کرده اند علماء در وجوب هدی بر محصر  
 جمهور بر آنند که واجب است و هو ظاهر الاحادیث الثابتة عنه صلی الله علیه و سلم انه فعل ذلک فی الحدیبیه و دال است بر آن قوله تعالی فان احصرتم  
 فما استیسر من الهدی و ذکر کرده است شافعی که نیست خلاف در تفسیر آیت و مخالف است در آن مالک و گفته که واجب نیست هدی بر محصر  
 و عول علی قیاس المحصر الاحصار علی الخروج من الصوم للعذر شوکانی در نیل الاوطار گفته و التمسک بمثل هذا القیاس فی مقابلة ما یجاء  
 من المرفوع السنن الغرائب التي تعجب من وقوع مثلها من اهل العلم انتهى و لیکن در سبب گفته که حق با مالک است زیرا که همراه جمله محصرین هدی نبود و این  
 هدی که با آنحضرت بود آنرا از مدینه بطور نفل آورده بود و همین است مراد بقوله تعالی و الهدی سئلوا فان یبلغ محراً و آیه دلالت نمی کند

برای باب اعنی قوله تعالی فان احضرتم فاسئلوهم عن الذکری وحققناه فی نسخة الغفار حواشی ضوء النهار (ع) عایشه رضی الله عنها قالت دخل النبی صلی الله علیه وسلم ضباعه بنت الزبیر گفت عایشه در آمد آنحضرت بر ضباعه بضم ضاء و معجمة و ضبعه موحده و بعین جمله بنت عم آنحضرت است پدرش زبیر شافعی گفته کنست او ام حکیم است بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف تزوج کرد او را مقدار بن عمر و پس از او عبد الله و کریمه را روی عن ابن عباس و عایشه و غیره ما قاله ابن الاثیر فی الجامع الکبیر و ضباعه صحابیة مهاجرة است و و هم کرد غزالی و گفت ضباعه سلمیه است و تعقب کرد او را نووی و گفت صواب هاشمیه است و باجماع آنحضرت بروی در آمد فقالت پس گفت ضباعه یا رسول الله انی ارید الحج و اناشاکیه من اراده میکنم حج را و من یارم فقال النبی پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حجی حج کن یعنی احرام حج به بند و استدر طی و شرط کن و بگو ان محلی حیث حبستنی خدا یا مکان بر آمدن من از احرام همان جاست که حبس کنی و باز داری تو مرا در اینجا محفل بفتح میم و کسر حاء مکان یا زمان حل متفق علیا و لمسلم عن ابن عباس نحوه این حدیث دلالت دارد بر تحقق احصاء برض لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط و جامه میگوید که نیست احصاء برکوب و میگوید که اگر مرض بیج تحلیل می بود احتیاج با اشتراط چه بود و جواب میگوید که اشتراط برای تعجیل تحلیل است که اگر اشتراط نبود متاخر باشد تحلیل تا رسیدن هدی در محل خود که حرم است و بر تقدیر اشتراط پیش از نجر هدی تحلیل میتوان کرد و همچنین است مذهب ابو حنیفه و هر که موافق است در تحقق احصاء برض و بعضی گویند جائز نیست تحلیل با وجود اشتراط و این حکم مخصوص است بضعاعه و الله اعلم و بجهت رسیده است از ابن عمر که وی اشتراط را انکار میکرد در حج و قول وی نزد بخاری که آیا کافی نیست شمار اسنت پیغمبر خدا که اگر کسی حبس کرده شود از حج عمره برارد و از احرام براید و بعد از آن حج را تصان کند بهجت این است و از اینجا مفهوم میگردد که ابن عمر قائل است باحصاء از جهت مرض و مصنف در تلخیص گفته مروی است از ابن عمر که اشتراط و تمسک کرده است بدان کسیکه قائل نیست با اشتراط و نیست حجت در آن بنا بر مخالفت احادیث ثابتة و او را کرده اند بعضی که اشتراط منسوخ است و مروی است از ابن عباس نیز لیکن در سندش حسن بن عماره است و وی متروک است و زعم کرد مهملی که ثابت نیست در اشتراط حدیثی و این لال است از وی از آنچه در صحیحین است شافعی گفته اگر ثابت شود حدیث عایشه در استثنای تجاوز تکلم از آن بسوی غیر آن زیرا که حلال نیست نزد من خلاف چیزی که ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بیعتی گفته ثابت شده است این حدیث با وجه و گفت عقیلی مروی است از ابن عباس قصه ضباعه با سنانید ثابتة بسیار و از هر جا بن غزیمه من حدیث ضباعه ففسها و من یحدث النبی جابر رواها البیهقی و اخرج الاضاعن ابن سعد و عایشه و ام سلیم الا اشتراط و گفت بهیقی اگر می رسید ابن عمر را حدیث ضباعه میرفت بسوی آن و انکار میکرد چنانکه انکار نکرد پدر وی رضی الله عنهما انتهی و در سبل گفته درین حدیث دلیل است بر آنکه محرم چون اشتراط کرد در احرام خود پستتر عارض شد او را مرضی پس میرسد او را که حلال شود و باین فته است گروهی از صحابه و تابعین و از اهل مذاهب احمدا و سلق و ابو الصبح من مذهب الشافعی و هر که گفت مرض در عذر احصاء داخل است گفته که مریض احکم محض است و ظاهر حدیث آنست که وی محض نیست بلکه حلال شود جایی که حصر کند او را مرض لازم نمی آید او را آنچه لازم است محصر را از هدی و غیره و گروهی از فقها گفته صحیح نیست اشتراط نیست و احکم و حدیث ضباعه قضیه شخصیه است موقوف به نسخ یا حدیث ضعیف است و این همه تا ویلات مردود است زیرا که اصل عدم خصوصیت عدم نسخ است و حدیث ثابت است در صحیحین و سنن ابوداؤد و ترمذی و نسائی و سایر کتب حدیث معتبره بطرق متعدده با سنانید که شیرواز باه از صحابه و مفهوم حدیث دال است بر آنکه اشتراط نکرد در احرام خود نیست و تحلیل بلکه مجهر میشود و او را حکم محصر است علی ما هو الصواب

زیر آنکه احصار تعبیر عدم می شود چنانکه بیاورد **و سخن عذومه** گفتند ابو عبد الله است مولای ابن عباس بود اصل وی از بربرست  
 سماعت دارد از ابن عباس عایشه دالی بربره و ابی سعید و غیره هم نسبت کرده اند او را برای خوارج و صنف در ترجمه وی در مقدمه فتح الباری  
 و ذریه در میزان اطالت کرده و اکثر بر اطراف و عدم قبول وی اند **عنه** حجاج بن عمرو بن ابی غزیه بفتح غین جمعه و کسر زاء و ثبید  
 یابی تخانیه الا نصاری المازنی منسوب است بسوی جد خود مازن بن النجار صحابی است معدود در اهل مدینه روایت کرد از آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم دو حدیث یکی از آن دو همین حدیث است که مکرر می خوانی از وی روایت کرده اند قال گفت حجاج قال رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم من کسر او عرج فقد حل کسیکه شکسته شود یعنی پای او یا لنگ شود پس تحقیق حلال شد یعنی باید که از احرام برای کسیکه بلفظ  
 مجبول و عرج کسر البصیغه معلوم است شوکانی گفته تسک کرده اند بظواهر این حدیث ابو ثور و داود و گفته اند که حلال میشود در جای خود بنفس کسر عرج  
 و بقیه علما اجماع کرده اند بر تحلل لیکن صاحب شافعی گویند حلال میشود وقتی که شرط کرده است تحلل بدان و چون یافته شود شرط حلال گردد و لازم  
 و ممالک و غیره گفته حلال شود بطواف بیت نه بخیزی دیگر و مخالف وی از اهل کوفه گویند حلال میشود به نیت و ذبح و حلق انتهى و در سبیل گفته شد  
 دل است بر آنکه هر که احرام بست و رسید او را مانعی از مرض غیره پس بی بجز حصول این مانع حلال میشود و اگر چه اشتراط نکرده است و نمیشود  
 محصور و موقوفه بقوله فقد حل آنست که ایچ که ذاک صراحه لا پس این هر سه حدیث افاده کردند که می باید محرم از احرام خود یکی از سه امر احصار بهر مانع  
 که باشد یا اشتراط یا حصول کسر و عرج و این در حق محصری است که حج از وی فوت شده و هر که حج وی از غیر احصار فوت شده علما در روی  
 اختلاف است بعضی گویند عمره گذارد و سال آینده حج کند و اخرجه البیہقی عن الاسود عن عمرو بن ابی نجران بن ثابت بعضی گویند المال کند بمره و استیناف نماید  
 احرام را و نیست واجب بروی دم نزد شافعی و خفیه زیر که شرعیت دم برای تحلل است و وی تحلل شد بمره و همین است ظاهر بجهت عدم حل  
 برای حاجت دم و الله تعالی اعلم و علیه السلام من قابل و بروست حج از سال آینده این حدیث لالت دارد بر آنکه احصار بغیر عمره می باشد  
 چنانکه مذکور است ابو حنیفه است و گویند تقید با اشتراط تکلف است قال عذومه فسالت ابن عباس ابا هريره عن ذلك فقال صدق گفت عمره  
 پس پرسیدم ابن عباس ابو هريره را ازین حدیث پس گفتند آن هر دو که راست گفت حجاج بن عمرو و الا نصاری رواه الخمسة یعنی احمد  
 و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارمی ایضا و سکت عنه ابو داود و المنذری و حسنه الترمذی و در نسخ حسن صحیح و در  
 مصابیح گفته این حدیث ضعیف است و توشی گفته حکم بضعف این حدیث باطل است انتهى و اخرجه ایضا ابن خزيمة و الحاکم و البیہقی و ابو عمر بن الخطاب  
 و در روایتی از ابو داود و ابن ماجه زیاد بن ابی اوفی و مرسل لاوطار گفته احصار شخص نیست با عذر مذکور بلکه هر عذر را همین حکم است چنانچه  
 اعوان نفقه و ضلل و طریق و نفی سفینه و زجر و باین قابل اند بسیاری از صحابه و ثننی و اهل کوفه گویند حصر کبیر و مرض و خوف است دیگران که مالک  
 و شافعی و احمد از ایشان اند میگویند نیست حصر مکرر بعد و ابن جریر قوی حکایت کرده که لاضر بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم و سبب این اختلاف  
 آنست که ایشان اختلاف کرده اند در تفسیر احصار مشهور از اکثر اهل لغت که خفش و کسائی و فراء و ابو عبید و ابن السکیت و ثعلب و ابن قتیبه  
 از ایشان اند آنست که نمی باشد احصار مکرر مرض و اما بعد و پس آن محصر است و بعضی گویند احصر و حصر یک معنی است و احصاری که در حدیث

صلی الله علیه و سلم واقع شده در عمره بود پس قیاس کردند علما حج را بر آن مومن الا حاکم بنی الفارق و الله اعلم

منتهی

بهترین کلام که بدان شاهراه بلوغ الهام تواند دید محمد ملک علامست که از فقرش نه من تلمعش برین هزاران دلائل  
یکتایش پیداست + و از سمک تا سماک فراوان علاماتی همتایش هویدا و خوشترین مرام که بآن ذائقه حرق  
مسک اختتام تواند چشید + نعت شفیع یوم الحشر مخصوص لطیف الفهرست که جز استشام روح خلق عظیمش راه بسر منزل  
مقصود نبوده اند و در نشیب فراز نشاتین غیر وسیع عظیم و واسطه مستقیمش سلمی برای ارتقای مدارج نجات حاصل  
نکرده + صلی الله علیه و علی آله الاطهار و اصحابه الکبار الی یوم القرار بعد ازین برضائرا باب حدیث مستتر سباده درین  
ایام برکت انعام توفیق فراغ اختتام طبع جلد اول و عبادات از مجلدین کمالین کتاب مستطاب فوائد انتساب سفینه بحر  
احادیث نبوی + صحیفه شرح اخبار مصطفوی + مرآت حقیقت نمای آثار جناب سالت پناهی + مطلع انوار تجلیات معارف  
حضرت آلی + احکام شرائع راجع به نگاهبانی آراسته + ارکان دین اسلام را خلوتکده پیراسته + فتاوی مستند محدثین  
گرام + دستور العمل معتمد علمای اعلام + یعنی مسک اختتام شرح بلوغ الهام که قلزمی ست مشحون بخواهر  
آبدار معانی لطیفه + و صدیقه ایست مملو با زمار و اثمار مبانی شریفه + و قائل کاتش چون باطن ارباب معانی بانوار  
بلاغت آراسته + و حقائق الفاظش چون ظواهر اصحاب صورت بازها رفصاحت پیراسته + از تصنیفات قدی  
صفات کشف معارف علوم + نقاد جواهر فهوم + پیر و سنت مصطفوی + متادوب آداب نبوی + بحر الفائق تدقیق  
بحر الدقائق تحقیق + مقدم المفسرین + امام المحدثین + مستند آرای ایوان فضل و کمال + جناب مولانا مولوی  
سید محمد صدیق حسن خان بهادر الخاطب بنواب والاجاه امیر الملک سلمه الله بالفیض والاقبال که در توضیح  
مطالب و تنقیح آرب این کتاب تفحص بلیغ و تلاش فحیم بکار برده + و مدارج تحقیق و مراتب تدقیق را علی مایلیق بر  
روی کار آورده + غیر ازین تاب بیان ندارم که نغمی از اوصافش بنوک زبان خامه سپارم + بابتها تمام عابر  
چوچوان راجی غفران محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان و تربیت یافته خدمت برادر معظم

محمد مصطفی خان فیض علیها سجال الرحمة والرضوان در مطبع نظامی واقع کانپور و اعلی

محرم الحرام سنه ۱۲۹۰ هجری باین بین و عنوان متین دست داد + انتشار الله تعالی

جلد ثانی هم غنیمت یب قدم فداغ از شکین سواد

استنباب ارشام در بیاض دیده مطالع

خواهد نسا و فقط و آخر دعوانا ان

الحمد لله رب

العالمین



محمد علی محمد  
محمد علی محمد  
محمد علی محمد

و به هم در دست خط و قلمه برای سیدان بنی ذکوان  
مطبع نظامی است هر دو دست خط  
مطبع در آتش نشانی  
نموده شد فقط



# فهرس مجلد اول بلوغ المرام

## كتاب الآداب

### باب الآداب

٣٠	باب الآداب	المياه	١٥
٣٢	باب الآداب	ازالة النجاسة	٣٥
٤٤	باب الآداب	المسح على الخفين	٤٢
٩٥	باب الآداب	آداب قضاء الحاجة	٨٢
١١٨	باب الآداب	التيمم	١٠٦
	باب الآداب	الآنية	
	باب الآداب	الوضوء	
	باب الآداب	نوافل الوضوء	
	باب الآداب	الغسل وحمل الجنب	
	باب الآداب	الحيض والنفساء	

١٣٣	باب الآداب	المواقيت	١٢٦
١٥٤	باب الآداب	شروط الصلوة	١٥٩
١٨٥	باب الآداب	أحكام على الخشوع في الصلوة	١٨٠
٢٥٩	باب الآداب	صفة الصلوة	١٩٢
٢٢	باب الآداب	صلوة التطوع	٢٤٥
٣٣٢	باب الآداب	صلوة المسافر والمريض	٣٣٦
٣٤٥	باب الآداب	صلوة الخوف	٣٦٨
٣٩٥	باب الآداب	صلوة الكسوف	٣٨٨
	باب الآداب	١. ذان	٢٠٣
	باب الآداب	ستر المصل	
	باب الآداب	المساجد	
	باب الآداب	مجموعات السهو وغيرها	
	باب الآداب	صلوة الجماعة	
	باب الآداب	صلوة الجمعة	
	باب الآداب	صلوة العيدين	
	باب الآداب	صلوة الاستسقاء	

٢٨٨	باب الآداب	صدقة الفطر	٢٨٨
٢٩٥	باب الآداب	صدقة التطوع	٢٩٥
	باب الآداب	قسم الصدقات	

٥٣٥	باب الآداب	صوم التطوع وما يفر من صومه	٥٢٥
٥٣٥	باب الآداب	الاختلاف في أيام رمضان	٥٣٥
٥٥٣	باب الآداب	المواقيت	٥٣٣
٥٥٩	باب الآداب	الأحكام وما يتعلق به	٥٥٤
٦٠٤	باب الآداب	الفواتر والحصار	٥٤٥
	باب الآداب	فضل أيام من شهر رمضان	
	باب الآداب	وجوب العمل في شهر رمضان	
	باب الآداب	صفة يوم الجمعة	

صحت نامہ مسک اختتام مجلد او شرح بلوغ المرام حسب ترتیب دادہ و جہات مصنف علامہ											
صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۲	۳	ناید سالت	ناید سالت	۵۵	۱۹	ظہور	ظہور	۵۵	۱۳	ظہور	ظہور
۷	۷	شرحی	شرحی	۵۶	۲۰	دامادام	دامادام	۵۶	۱۹	دامادام	دامادام
۳	۱	الحجر	الحجر	۵۸	۲۳	سبحر	سبحر	۵۸	۲۳	سبحر	سبحر
۵	۵	دمجم	دمجم	۶۰	۲۵	لاقیوم	لاقیوم	۶۰	۲۵	لاقیوم	لاقیوم
۲۱	۲۱	الجواہر	الجواہر	۶۱	۲۶	زوال	زوال	۶۱	۲۶	زوال	زوال
۷	۷	دماقطع	دماقطع	۶۲	۲۷	الخزرجی	الخزرجی	۶۲	۲۷	الخزرجی	الخزرجی
۱۷	۱۷	وردے	وردے	۶۴	۲۸	بازباب	بازباب	۶۴	۲۸	بازباب	بازباب
۲۰	۲۰	باین	باین	۶۹	۲۹	ینجا	ینجا	۶۹	۲۹	ینجا	ینجا
۲۷	۲۷	سلام	سلام	۷۰	۳۱	سبب	سبب	۷۰	۳۱	سبب	سبب
۶	۶	مرادم	مرادم	۷۱	۳۳	پاک	پاک	۷۱	۳۳	پاک	پاک
۲۷	۲۷	لے	لے	۷۲	۳۴	ابن و	ابن و	۷۲	۳۴	ابن و	ابن و
۸	۱۰	راجی	راجی	۷۳	۳۵	وان	وان	۷۳	۳۵	وان	وان
۶	۶	ادعیہ	ادعیہ	۷۴	۳۶	نو	نو	۷۴	۳۶	نو	نو
۷	۷	مزی	مزی	۷۷	۳۷	موت	موت	۷۷	۳۷	موت	موت
۱۰	۱۰	نرمیہ	نرمیہ	۷۸	۳۸	شریعت	شریعت	۷۸	۳۸	شریعت	شریعت
۲۷	۲۷	ان	ان	۷۹	۳۹	نمی بود	نمی بود	۷۹	۳۹	نمی بود	نمی بود
۱۱	۱۱	درالانتقاد	درالانتقاد	۸۰	۴۰	بایشان	بایشان	۸۰	۴۰	بایشان	بایشان
۱۹	۱۹	قول	قول	۸۱	۴۱	صنع	صنع	۸۱	۴۱	صنع	صنع
۱۳	۱۳	حکم	حکم	۸۲	۴۲	استخوانی	استخوانی	۸۲	۴۲	استخوانی	استخوانی
۱۷	۱۷	جیب	جیب	۸۳	۴۳	مزه	مزه	۸۳	۴۳	مزه	مزه
۱۷	۱۷	معتبرین	معتبرین	۸۴	۴۴	اور باز	اور باز	۸۴	۴۴	اور باز	اور باز
۱۹	۱۹	مار و دی	مار و دی	۸۵	۴۵	آغاز	آغاز	۸۵	۴۵	آغاز	آغاز
۲۵	۲۵	خندق	خندق	۸۶	۴۶	صفت	صفت	۸۶	۴۶	صفت	صفت
۱۷	۱۷	بجنبہ	بجنبہ	۸۷	۴۷	در دست	در دست	۸۷	۴۷	در دست	در دست
۲۰	۲۰	کیمی	کیمی	۸۸	۴۸	اسبغ	اسبغ	۸۸	۴۸	اسبغ	اسبغ
۱۷	۱۷	سنتہ	سنتہ	۸۹	۴۹	بطریق	بطریق	۸۹	۴۹	بطریق	بطریق
۲۷	۲۷	اقوی	اقوی	۹۰	۵۰	تاخیر	تاخیر	۹۰	۵۰	تاخیر	تاخیر
۱۷	۱۷	سنتہ	سنتہ	۹۱	۵۱	تور	تور	۹۱	۵۱	تور	تور
۲۷	۲۷	اقوی	اقوی	۹۲	۵۲	تور	تور	۹۲	۵۲	تور	تور

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۳۶	۷	نجر نیر بل	نجر نیر بل	۲۲۰	۵	ی او	اوست	۲۹۱	۱۱	بقوت	بقوت	۳۶۵	۲۶	حسی	حسی
۱۳۷	۷	سیگردد بلوغ	سیگردد بلوغ	۱۶	۱۶	از	از	۲۹۵	۱۹	بالمند	بالمند	۳۶۸	۲	المخز	المخز
۱۳۸	۱۶	یا آنکه	یا آنکه	۲۲۳	۲۵	باوجود	باوجود	۳۰۰	۲۳	بگذار	بگذار	۳۷۱	۱۳	عدو	عدو
۱۳۹	۱۰	مرفوع علیه	مرفوع علیه	۲۲۹	۱۷	میخواند	میخواند	۳۰۵	۱۵	وایشان	وایشان	۳۷۴	۱۸	بگذار	بگذار
۱۴۰	۸	متناول	متناول	۲۳۱	۱۹	تهوی	تهوی	۳۰۸	۱۱	جماعت بنفرا	جماعت بنفرا	۳۷۷	۲۵	بار	بار
۱۴۱	۲۷	اعاز	اعاز	۲۳۲	۱۷	یقوم	یقوم	۳۱۰	۱۶	روایت	روایت	۳۸۰	۱۹	زک	زک
۱۴۲	۷	نفس از	نفس از	۲۳۳	۱۶	کیفت	کیفت	۳۱۶	۲۵	بانچه	بانچه	۳۸۱	۶	جبر جفی	جبر جفی
۱۴۳	۱۲	و جامع	و جامع	۲۳۴	۱۷	تفسر	تفسر	۳۱۷	۲	تعلیق	تعلیق	۳۸۲	۷	اونید	اونید
۱۴۴	۵	بسته	بسته	۲۳۵	۲۵	اده	اده	۳۱۸	۱۳	است ال	است ال	۳۸۳	۱۲	اجتهد	اجتهد
۱۴۵	۱۷	جیش	جیش	۲۳۶	۲۲	انجا	انجا	۳۱۹	۲۲	وهمین	وهمین	۳۸۴	۲۷	بالفرد	بالفرد
۱۴۶	۹	فلیصق	فلیصق	۲۳۷	۵	اوست	اوست	۳۲۰	۱۲	بر شامت	بر شامت	۳۸۵	۱۳	ممازق	ممازق
۱۴۷	۲۶	برقوق	برقوق	۲۳۸	۱۱	مر	مر	۳۲۱	۱۲	وای	وای	۳۸۶	۱	صبری	صبری
۱۴۸	۲۰	خبر	خبر	۲۳۹	۲۵	از روی	از روی	۳۲۲	۱	نار	نار	۳۸۷	۲	خطب	خطب
۱۴۹	۲۲	حصاة	حصاة	۲۴۰	۱۹	بینا معلوم	بینا معلوم	۳۲۳	۷	حضر	حضر	۳۸۸	۲	درار	درار
۱۵۰	۲۰	قذات	قذات	۲۴۱	۱۷	از روی	از روی	۳۲۴	۵	اربعه برد	اربعه برد	۳۸۹	۲۷	فرج	فرج
۱۵۱	۱۷	متوسط	متوسط	۲۴۲	۱۹	موقوف	موقوف	۳۲۵	۲	متفقد	متفقد	۳۹۰	۱۲	نمازا	نمازا
۱۵۲	۶	کعبه	کعبه	۲۴۳	۱	موقف	موقف	۳۲۶	۱۸	اگر چه	اگر چه	۳۹۱	۳	زانرا	زانرا
۱۵۳	۲۰	تسلیش	تسلیش	۲۴۴	۱۷	خبر	خبر	۳۲۷	۷	نیت	نیت	۳۹۲	۸	البجلی	البجلی
۱۵۴	۸	عصبی	عصبی	۲۴۵	۱	دلک	دلک	۳۲۸	۲۳	د	د	۳۹۳	۶	نمودی	نمودی
۱۵۵	۱۶	حی	حی	۲۴۶	۲۵	تخصیص	تخصیص	۳۲۹	۲۷	د	د	۳۹۴	۲۱	مکایت	مکایت
۱۵۶	۱۵	مارودی	مارودی	۲۴۷	۷	هفت او	هفت او	۳۳۰	۶	روایت	روایت	۳۹۵	۲۷	قالا	قالا
۱۵۷	۱۸	بیتری	بیتری	۲۴۸	۲۶	خیز	خیز	۳۳۱	۱۶	تبوک	تبوک	۳۹۶	۱۵	الشعشاه	الشعشاه
۱۵۸	۱۸	ابی عمرو	ابی عمرو	۲۴۹	۲۶	بعضی از	بعضی از	۳۳۲	۲۰	البجلی	البجلی	۳۹۷	۱۹	ابدان	ابدان
۱۵۹	۱۹	نسبت	نسبت	۲۵۰	۷	بدست	بدست	۳۳۳	۲۱	خبر	خبر	۳۹۸	۲۷	اجعل	اجعل
۱۶۰	۲۲	عن	عن	۲۵۱	۸	شرف الی القلم	شرف الی القلم	۳۳۴	۲۲	هشام	هشام	۳۹۹	۱	سی	سی
۱۶۱	۲۳	حبال	حبال	۲۵۲	۱۷	قبل	قبل	۳۳۵	۱۳	قد	قد	۴۰۰	۱۶	جعفر	جعفر
۱۶۲	۷	می بیند	می بیند	۲۵۳	۲۶	بدی	بدی	۳۳۶	۱۷	ودلیل	ودلیل	۴۰۱	۱۳	ادتمونی	ادتمونی
۱۶۳	۱۳	الانام	الانام	۲۵۴	۳	ابن	ابن	۳۳۷	۹	حاجدان	حاجدان	۴۰۲	۲۷	حاجدان	حاجدان

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۴۲۹	۱۶	در آندا	ور آندا	۴۲۹	۱۸	اجره	اجره	۴۲۹	۱۸	اجره	اجره	۴۲۹	۱۶	در آندا	ور آندا
۴۳۰	۳	مبصارست	بمبصارست	۴۳۰	۲۴	برای	برای	۴۳۰	۲۴	برای	برای	۴۳۰	۳	مبصارست	بمبصارست
۴۳۱	۵	مقرره	مقرر	۴۳۱	۹	المفیره	المفیره	۴۳۱	۹	المفیره	المفیره	۴۳۱	۵	مقرره	مقرر
۴۳۲	۱۲	مخرمه	مخرمه	۴۳۲	۸	القضب	القضب	۴۳۲	۸	القضب	القضب	۴۳۲	۱۲	مخرمه	مخرمه
۴۳۹	۱	تقوم	تقوم	۴۳۹	۱۵	لازم کسیت	لازم کسیت	۴۳۹	۱۵	لازم کسیت	لازم کسیت	۴۳۹	۱	تقوم	تقوم
۴۴۰	۳	غیرا	غیرا	۴۴۰	۵	بست	بست	۴۴۰	۵	بست	بست	۴۴۰	۳	غیرا	غیرا
۴۴۱	۱۰	اللکلاج	اللکلاج	۴۴۱	۲۶	سنی	سنی	۴۴۱	۲۶	سنی	سنی	۴۴۱	۱۰	اللکلاج	اللکلاج
۴۴۲	۱۶	یعی	یعی	۴۴۲	۲۵	ثباتی	ثباتی	۴۴۲	۲۵	ثباتی	ثباتی	۴۴۲	۱۶	یعی	یعی
۴۴۳	۱۰	مستقیمه	مستقیمه	۴۴۳	۱۶	الغیا	الغیا	۴۴۳	۱۶	الغیا	الغیا	۴۴۳	۱۰	مستقیمه	مستقیمه
۴۴۵	۱۹	التمیصی	التمیصی	۴۴۵	۱۶	یتسا	یتسا	۴۴۵	۱۶	یتسا	یتسا	۴۴۵	۱۹	التمیصی	التمیصی
۴۴۸	۱۲	مصنف	مصنف	۴۴۸	۱۴	تولون	تولون	۴۴۸	۱۴	تولون	تولون	۴۴۸	۱۲	مصنف	مصنف
۴۵۱	۲	برخیس	برخیس	۴۵۱	۱۳	بیاید	بیاید	۴۵۱	۱۳	بیاید	بیاید	۴۵۱	۲	برخیس	برخیس
۴۵۳	۴	صریح	صریح	۴۵۳	۱	برای آل	برای آل	۴۵۳	۱	برای آل	برای آل	۴۵۳	۴	صریح	صریح
۴۵۵	۴	وت	وت	۴۵۵	۶	معنا	معنا	۴۵۵	۶	معنا	معنا	۴۵۵	۴	وت	وت
۴۵۶	۱	آاتم	آاتم	۴۵۶	۲	روز	روز	۴۵۶	۲	روز	روز	۴۵۶	۱	آاتم	آاتم
۴۵۷	۱۲	قد قضا	قد قضا	۴۵۷	۳	تجروا	تجروا	۴۵۷	۳	تجروا	تجروا	۴۵۷	۱۲	قد قضا	قد قضا
۴۵۸	۱۲	بغیر بال	بغیر بال	۴۵۸	۱۱	ابن داس	ابن داس	۴۵۸	۱۱	ابن داس	ابن داس	۴۵۸	۱۲	بغیر بال	بغیر بال
۴۵۹	۲۵	ابن اللبینه	ابن اللبینه	۴۵۹	۱	رایب	رایب	۴۵۹	۱	رایب	رایب	۴۵۹	۲۵	ابن اللبینه	ابن اللبینه
۴۵۹	۴	زا	زا	۴۵۹	۲	مصنعه	مصنعه	۴۵۹	۲	مصنعه	مصنعه	۴۵۹	۴	زا	زا
۴۶۰	۴۰	شات	شات	۴۶۰	۱۲	سعوا	سعوا	۴۶۰	۱۲	سعوا	سعوا	۴۶۰	۴۰	شات	شات
۴۶۱	۲۱	نشده	نشده	۴۶۱	۶	مکرو	مکرو	۴۶۱	۶	مکرو	مکرو	۴۶۱	۲۱	نشده	نشده
۴۶۰	۱۴	شات	شات	۴۶۰	۲۳	شده	شده	۴۶۰	۲۳	شده	شده	۴۶۰	۱۴	شات	شات
۴۶۱	۱۹	==	==	۴۶۱	۴	صاعم	صاعم	۴۶۱	۴	صاعم	صاعم	۴۶۱	۱۹	==	==
۴۶۲	۲۳	سنا سنا	سنا سنا	۴۶۲	۹	نمه	نمه	۴۶۲	۹	نمه	نمه	۴۶۲	۲۳	سنا سنا	سنا سنا
۴۶۱	۶	شیاه	شیاه	۴۶۱	۲۰	ورود	ورود	۴۶۱	۲۰	ورود	ورود	۴۶۱	۶	شیاه	شیاه
۴۶۴	۵	محزى	محزى	۴۶۴	۸	رضی الله عنه	رضی الله عنه	۴۶۴	۸	رضی الله عنه	رضی الله عنه	۴۶۴	۵	محزى	محزى
۴۶۵	۲۳	فراز	فراز	۴۶۵	۲۵	لیفه	لیفه	۴۶۵	۲۵	لیفه	لیفه	۴۶۵	۲۳	فراز	فراز